خود پیدا فرموده علی نبینا علیه السلام را بدون پدر بوجود آورده و ازین آفرینش مختلفه متنوعه او رانه زحمتی و مشقتی
نه چنانچه مثل میشنند اکه شکل ایم ظاهر و باهر ملکه ممکن و محال بنزد قادر بیچون و حکمت خالق کن فیکون متحد الحال و یک
حلوت دارد که باصلاح انی اعلم ما لا تعلمون جوهر ذاتی عسر و یسیر بعرض همانسر دی و مختفی فرموده - آنچه گویند
که حقتعالی بر محالات قادر نباشد سفسطه محض ست حقتعالی بر محالات و ممتنعات البته قادر باشد نمی بینی که آفتاب بدین بزرگی
و ماه و ستاره ها چگونه گردش میکنند و بروقت خود باز بر سر موضع اصلی خود می آیند هرگز دران تفاوت نمیکنند چنانچه
در ایام گرما و سرما و بارش آفتاب بدون تفاوت در همان خانه که سال گذشته در آنچنان وقت در آنجا بود میرسد چگونه ممکن
باشد که اجرام با اینهمه بزرگی بروند و باز آیند و بدون ستون در هوا معلق ایستاده باشند باز آمدن و ایستادن هر دو محال باشد
و این نیست مگر بقدرت کامله او تعالی ایضاً آنکه آنچه حکمای فرنگ و رصد بندان فرهنگ گویند که زمین گردش میکند اگر
اینقول شان جائز باشد باز هم نشان تمکنت بر محالات بپایه تحقیق میرسد چرا که محالست که بحار و ضجار و اشجار مع زمین و آنچه بر
روی اوست همه و اژگون بهمواره در گردش باشند و اندکی از جای خود حرکت نکنند اگر حقیقتاً اینقوله راست باشد باز کم از گردش
آسمان نباشد بلکه ازان عجیب تر باشد اگر آسمان گردش میکند از گردش زمین محال تر باشد کوته اندیشان آنچه گاهی ندیده اند
در نظر شان محال می آید آنچه را دیده اند بنظر شان چندان غریب نماید اگر آسمان و آفتاب و ماه و ستاره ها خواه زمین گردش نه
نمایند ساکن بودندی و آفتاب و ماه یکجا ساکن بودندی اتفاقاً یک روز یا دو روز گردش میکردند در نظر کوته اندیشان بسیار
عجیب مینمود و حال آنکه از ابتدای شعور آفتاب را در گردش دیده اند از آنرو در نظر شان بعید نمی نماید ورنه چگونه ممکن باشد که آفتاب
بروند و روز دیگر حاضر آیند و چگونه شب شود و سیاهی ظلمت عالم را فراگیرد و باز روز روشن شود - چنانچه این از محالات باشد از آنرو
دلیل معجزبیان دران باب تولج اللیل فی النهار و تولج النهار فی اللیل دلیل بزرگی قدرت خود آورده اند ایضاً
که بعضی گویند که تا سرخ و زرد و سبز آنجا دیده نشود تا نور بر طرف نگردد و ظلمت نمایان نشود آنهم نزد قدرت حضرت باری عز عجیب
نباشد چرا که نور و ضیاء قرآن مجید را به نظر منکران سیاه و تیره مینماید و آنچه گویند که آسمان در بیضه نگنجد اول آنکه آسمان خود
مجوف مانند بیضه است پس یکی قادر بر خلقت آسمان باین بزرگی گردد قادر بر خوردی آن بخوبی تواند شد چرا که خلقت آسمان از ممکنات
ثابت شد آنهم ثابت باشد که خوردی او ممکن باشد مگر لائق صورت بزرگی بود آنرا بزرگ آفریدپس هرچه دراو ست مینی و رجوف آسمان
هرچیز را چاک کردن آسمان را بآسانی که برای بالا پوش آنست کوچک تواند نمود نمی بینی که در جوف یکدانه و ثمره درخت چه قدر
درختان بیش گرده هست یکدانه را بکار و حساب ثمره آنرا نگاهدار باز جمله ثمره آن را بکار باز حاصل آن آنچنان تا قیامت حساب آن صد هزار
بار زیاده باز تضعیف خانهای شطرنج خواهد بود و حساب آن احد نخواهد دانست پس نزد کمال قدرت او هیچ دشواری نباشد -
دیگر آنکه بینی که چگونه بعضی جانوران را حقتعالی قدرت بر خوردن [illegible] درختان خار دار عطا فرموده اگر گوئی ممکن است بچه دلیل
ممکن گردید الا آنکه بگوئی که بمعاینه خوردن شتر آنرا بآسانی میتوان بدلیل امکان آورد پس هرچه بوقوع آید خواه محال همه ممکن باشد

توجه بانطرف نفرموده اند باز پس تصور نمودم که در صدد این گونه ضرورت ندارد ؎ درکار خیر حاجت هیچ استخاره نیست +
توکلت علی الله پس محض بامید شفاعت شفیع بعث و نشر این امر خطیر را لازمه خود نمام چون تائید ربانی شامل حال متوکلان ست
شروع مینمایم و الحال بر تحریر جواب عزم بالجزم دارم شروع از من و اتمام از خدا تعالی باشد مگر چونکه سوء ادبی آن بی ادب عجب خاری
در دلم مهیا شد لهذا قبل از شروع مطلب برای تسکین طبع برادران دینی و اخوان یقینی تحریر بعضی مطالب اولی تر دانستم پس بدانکه
اگر داختر ملعون و پادری دون اسناد مرض صریح نسبت بحضرت نبوی نموده از ان چه باک **نظم** گر بدی گفت ترا دشمن
دون باک نیست + مس نه آنست که او تیره زر شکند + طعن خفاش کجا رونق خورشید برد + سنگ تا چیز کجا قیمت گوهر شکند +
بلکه از راه اعجاز از برای تشفی آنحضرت ص حقسبحانه و تعالی در قرآن مجید از ینگونه نص آیه داقی الهدایه ولقد استهزئ برسل من
قبلك بیشتر و قبل از وقوع خبر داده ست **الغرض** حال دشمنان خدا و رسولان خدا همیشه این چنین ها بوده ست چنانچه اینگونه
مثل پادری مخالفان حضرت موسیٰ و حضرت عیسیٰ میتوانند گفت بلکه میگویند که حضرت موسی آن بود که او را از دریا بر آورده شرط
تربیت و پرورشهای بجا آورد. قسمی که حق تربیت فرعون بگردن حضرت موسیٰ ثابت بود هیچ انسان ها ندانسته نوبتی در ابتدای
شعور شخصی مصری شخصی عبرانی را که از برادرانش بوده میزد موسیٰ بازم از اینطرف آنطرف نگاه کرد و دید هیچکس نیست آنگاه وی آمد و
مصری را کشت در ریگ پنهان کرد هرگاه روز دوم بیرون رفت دید که دو کس عبرانی باهم منازعه میکنند آنگاه وی آنکس را که برحق
بوده گفت که تو یار خود را چرا میزنی او گفت که کدام ترا بر ما حاکم یا منصف مقرر کرده آیا تو میخواهی که چنانچه آن مرد مصری را دی روز قتل
کشتی مرا هم بکشی آنوقت موسیٰ ترسید که بیقین این امر فاش گردید هرگاه فرعون اینخبر را شنید خواست که موسیٰ را قتل کند
لاکن موسیٰ از حضور فرعون گریخت و از ترس فرعون و اندیشه انتقام سالها در پس پرده اختفا مخفی و متواری بود و چون ملک کسی آرمید
و آن وغدغه از خاطرش دور گشت و طعامهای لذیذ خانه فرعون بیادش آمد و باره مراجعت بمصر در حضور فرعون نمود و گاه
در نزد فرعون صاحب اعتبار گشت اسباب صدها هزار دینه جاریه از فرعون و فرعونیان گرفته شبا شب گریخته رفته تا صاحبان
مال و اسباب به فرعون خبر شود راهی پیشتر و راهی فرا پیش گرفتند فرعون با صاحبان مال و اسباب در پی دوان دوان آن فراریان رفتند
و بجانب حضرت موسیٰ نگاهی که قصاب بگوسفند گریخته بلکه صاحب مال به دزد نماید میکردند و حضرت موسیٰ ع چنان ترسیده که
گوسفند را از گرگ و یا دزد را از صاحب مال که در عقب دزد افتد از انها ناامید گشته بسبب اتفاق اگر فرعون غرق بحر فنا نگشت
قدر عافیت معلوم حضرت موسیٰ و بنی اسرائیل میگشت بلکه چون همان جاری و خون ریختن از عادات مستمره قدیمه او بود از آن کرد
هرگاه صاحب اختیار گشت باز به عادت اصلی خود عود نمود در عرصه چند ساعت خون چندین هزار آدمیان ریخته شد چنانچه در
توریت مصرح است پس موسیٰ علیه السلام بر در لشکرگاه ایستاده گفت هر که برای یهوه بود وی بجانب من آید آنگاه نزد وی همگی
بنی لاوی جمع شدند و وی انها را گفت که یهوه خدای اسرائیل چنین گفته است که هر مرد از شما شمشیر خود را بگلو اندازد و از
یک در تا در دیگر لشکرگاه رد و غارت کند هر مرد از شما برادر خود را و دوست خود را قتل کند و موسیٰ چنانچه بنی لاوی رفتار کرد

ایشان همچنان کردند پس آنروز از قوم قریب سه هزار مرد کشته شدند انتهی **حالا** اگر کسی مرد میدان باشد جواب
الزام این خیانت ها و ریختن خونهائی که بذمه حضرت موسیٰ ثابت میباشند داده حضرت موسیٰ را بری الذمه
سازد چرا که اگر گفته آید وقوع اینهمه امور موافق حکم خدای تعالی بوده ست کاسه گرم تر از آش ست معلوم خواهد شد
همچنان در باره حضرت عیسیٰ میگویند که مجهول الاب بود چرا که یوسف نیز قبل از مقاربت دریافت نمود که زوجه
اش مریم حامله است و خود عیسیٰ نیز تا عمر سی سالگی میدانسته که پسر یوسف نجار هستم چون مریدی حضرت یحییٰ اختیار نمود و
طریقه پیری مریدی را فراموش دانسته و در دماغ او پندار و غرور پیدا آمد برای خود دعوی بزرگ پسر خدا بودن نموده
چون بعضی ماهی گیران و اراذل قوم از بجا آوری احکام شدیده توریت سخت عاجز و تنگ دل بودند و در
او را فرو گرفتند و در دعوی فرزند خدا بودن تصدیق او نمودند در اندیشه دیگر افتاده دعوی خدائی برآ
خود نموده و بدیهی ست که خود شخصی هم پسر هم پدر باشد پس تناقض چه باشد چون بر طبق دعوی او طلب معجزه و
خارق عادت از وی نمودند و بد و گفته که پدران ما در این دشت من و سلوی خورده اند تو چه معجزه میکنی تا ترا
باور نمائیم هرگاه تنگ و عاجز آمد و صدور معجزه از وی امکان نداشته انکار ورزیده که هیچ معجزه باینقوم داده
نخواهد شد گاه که جنون او شدت گرفتی گفتی که گوشت من بخورید و خون من بیاشامید هرگز گرسنه و تشنه نخواهید
شد و این سخنان دلالت بر عوارض دماغیه میدارد **الغرض** سلوک دشمنان خدا با دوستان او تا بوده اند
همیشه آنچنان باشد که مذکور شد پس بدیهی ست که نسبت باعمالی که مخالفان حضرت موسیٰ و حضرت عیسیٰ ع
میدهند قرین قیاس دانسته روی عبارت کتب شان مفهوم میشوند برخلاف آن اسناد صریح معاذ الله نسبت
بلا زمان حضرت مقدس نبوی بعد مرور مدت متمادی هزار و صدها سال محض از راه عصبیت و عناد و گمراهی و فساد
دلی ایمانی باشد و جواب آن از آنحضرت و از حضرت رب العزت که آنجناب فرستاده اوست خواهد یافت بلکه تا حال
یافته است پس هرگاه از گفته یهود و عنود از منزلت حضرت عیسیٰ و از اسنادها و قبائحی که مخالفان بحضرت موسیٰ
رسانند از مرتبه آنحضرت چیزی کم نشد در انحال از اتهام ڈاکٹر ملعون و بهتانهای دروغ بیفروغ پادری نجبون انع
مرتبه خداداد آنحضرت کم خواهد شد **دیگر آنکه** این طرز تالیف سابق از هیچ مسیحی دیده نشده تصانیف اکثری
از آنقوم خواه در زبان فارسی خواه در اردو هر قدر دیده شده از خامی عبارت و مضمون آن همین قدر مفهوم
میشود که شخصی غیر زبان دان که از اصطلاحات عرفی بکلی مهارت ندارد آنرا تالیف نموده چون مطلب آن بفهم میرسید
چرا که مطلب به سخن دیده میشود و نه بگوینده که جاهل ست یا کامل برخلاف مصنف میزان الحق که ترا از خواهی و واهیات
نوشته که تنها به تضییع اوقات خود پرداخته بلکه خواننده را باعث در رنج و ملال و کلال انداخته چونکه عبارت آنقدر
تطویل بلاطائل داده که حسابی ندارد و بدانست خود نهایت طریقه عمده بکار برده و حال آنکه مانند **نظم**

گلاغ تنگ کبک را گوش کرد + تنگ خویشتن را فراموش کرد + پس اگر در عبارت خام که داب سائر مصنفان مسیحی بوده
رساله را تحریر نمودے بهتر بحال او بود اندازه خود یا فراتر نهادن مضحکه باشد تام و بیمزه تمام پس هرچند طول طویل بسیار
دارد مگر بعون الله و قوته جمله مضامین را مانند کرماد اشتدت به الریح فی یوم عاصف گردانیده هرگاه از تمهید
مقدمه و سبب تالیف رساله فراغت حاصل آید متوجه تحریر جواب میشود چون جواب حرف بحرف راقم تحریر نمودن خواسته
است لهذا اول بر جمله که قبل از حمد مرقوم است بحث می نماید که از تحریر این فقره سلیمانی در صدر کتابت که حکمت از مروارید
بهتر است چه معنی تصور دیده و کدام ضرورت فائده آن دانسته شده است بجز بوالفضولی و عدم مهارت در علم و طرز و طریقه
کتاب نویسی و تالیف و تصنیف دیگر چه توان گفت هر سخن وقتے و هر نقطه مکانے دارد و مکان انجماله در اینجا نبوده **دیگر آنکه**
لله الحمد در عنوان کتابت بیشتر طرز و داب عیسائیان نبود حتی انجیل از شرف و فضیلت حمد در مقدمه عریان است و در سائر
تالیفات و تصنیفات نصاری گوی اسم حق را در صدر کتاب نوشتن مصنفین و مولفین ایشان باید ذگرفته اند و این ادب
را در دبستان حکمت اذا و استاد خود نیاموخته اند پس اینهمه فیض صحبت مسلمانان و مطالعه کتب اهل حق میباشد هرچند بنیت
مغشوش معائنه کرده اگر بخلوص نیت و صدق دلی مطالعه میکردند عجب فیض حاصل مینمودند مگر اینقدر ادب هم غنیمت
باشد سوا از کسانے که ازان کوچه بلد بودند بخصوص طریقه سالفه خود و پیشوایان ملت خود گذاشتن در رعایت آن نمودن و
آنرا ترک دادن امکان نبود بلکه هدف تیر ملام قوم شان گردیدن احتمال داشته دیگر آنچه مصنف مذکور دعوی آن کرده که
موحدان را لازم و مقدم بر همه آن باشد که اول نفس خود را شناخته باشند تا خدا را شناسند بر جمله دانایان روشن و هویدا
خواهد بود که اینهم سرقه و دزدی باشد و مضمون صداقت مشحون کلام معصوم من عرف نفسه فقد عرف ربه میباشد اگر
مصنف این مضمون را پسندیده حق آن باشد که بگوینده باید حواله می نمودی نه آنکه کلام غیر را ترجمه کرده یا مطلب آنرا فرا گرفته بنام
خود مشهور و معروف و اظهار نماید و این تلبیس و تدلیس و تمویه باشد نه طریقه عقلانه و نه شیوه ستوده او با مصنف جزو
را در بزرگ فضلای عیسائیان تصور دارد هرگاه حال بزرگ فضلا این باشد بجهلا ایشان چه رسد معلوم میشود که مصنف بهتر
از مضمون در نظر نداشته ورنه در سرقه کردن آن از هر که باشد کوتاهی نکردے و بمصداق مضمون شعر شاعر که گفته
دیوان ظهیر فاریابی + در کعبه بدزد اگر بیابی + عمل نموده عجب تر آنکه سارق عجب سارق دلیر بوده که دزدی اهل اسلام را
نموده در مقابل مسلمانان آورده بلند تر از سر گردن داشته تا مسلمانان ببینند عجب الاعجاب نباشد چه باشد **دیگر آنکه**
قواعد و ضوابط چند برای معرفت و خداشناسی مصنف از نزد خود مقرر و معین نموده و در همانجا درباره خداشناسی از
عقل بکلی دست بردار گشته پس آن ضوابط عقلیه او بچکار خواهد آمد و ندانسته که هرگاه در خداشناسی عقل بیکاره محض باشد دیگر
ضوابط عقلی مقرر کردن تناقض باشد و چه می ارزد پس آن قواعد اگر از روی عقل نباشد ظاهر شد که بیکاره محض باشند
و اگر عقل آنرا که خود در کرد آنقدر ندانسته که حقتعالی را بکلام او داد صانع که برای شناختن خود مقرر فرموده و از صفات ثبوتیه

و سلبیه او تعالی را توان شناختن ؛ بلکه کار مگس نیست در اینجا پرید + بلکه بسوزد پر عنقا و بال + هر کس چگونه حق اقسمے
که حق شناختن اوست شناسند معصوم میفرماید ما عرفناک حق معرفتک هرگاه کلام معصوم این باشد هر عمرو زید خدا را
موافق نشان داده مصنف چگونه انهم بطریق آسان خواهد شناخت پس حق را بحق یا برهنمائی رسولان او توان شناخت
نه آنکه هر جاهل نادان قواعد خداشناسی مقرر سازد از روی آن خدا شناخته شود حاشا و کلا **دیگر آنکه** آنچه کتاب خود را
میزان نامیده خود هم دانسته که او میزان حق نباشد محض جانب داری و عصبیت عناد در پلهای او پر کرده شده است -
چنانچه امرے که مفید مطلب اهل اسلام باشد آنرا ترک کردن و بران ایراد و اعتراض آوردن که کار او اخراب و مثال و مناسب
حال او باشد مگر نا انصافی و فضول گوئی را بجدی معراج داده و کار را بجائی رسانیده که کشتی گرفتن خدا با یعقوب که عبارت
توراة مصرح آنست گوید که آن شخص عیسی بود که با یعقوب کشتی گرفت و بشارتی که موافق حال عیسی ثابت نشد آنرا خواهی نخواهی
برای عیسی مدعی باشد مانند بشارت رساله اشعیاه نبی خصوصا بنده برگزیده من مراد از عیسی گرفته پس عیسی را بنده
اشعیاه تصور نماید نه الله و نه ابن الله همچنان انکار نسخ شریعت موسویه از عیسی نماید و گوید که عیسی گفته که شوشه از توراة کم نخواهد
شد با وجودیکه آسمان و زمین بر جا است و حال آنکه جمله احکام توراة را عیسائیان تقویم پارینه نموده اند و جای گوید که عیسی
گفت که آسمان و زمین زائل خواهند شد سخنان من زائل نخواهد شد لاکن این تحریر را گر اندکے شرم و حیا داشتی در آب
شور غرق گشتی او را هیچ خجالتے از اظهار این امر رو نداده ~ دزدی در شب ره نه ند تو روز روشن میبری + این عهد
عیسی با حاضران مجلس بود که شما همه زنده خواهید بود که من باز بجلال تمام خواهم آمد و باین ضمانی گفت که آسمان و زمین
زائل خواهد شد و حال آنکه آسمان و زمین بکنار گذار از حاضران آن طبقه خاک شدند و خاک شان بر باد فنا رفته عیسی رجعت
نکرده همین دلیل با برائی کلام خدا نبودن انجیل کافی میباشد آنرا حجت و دلیل خود آورده و در روی مخالف حجت
آوردن اینکار از تو آید و مردان چنین کنند ؛ بل عجب العجاب باشد مگر از چنین سارق و فضول عجبی نباشد **و در صفحه**
چهارم گوید ما خدائی بے انتها و لا یدرک و غیر مرئی را بچه طریق بیابیم و بشناسیم آیا بقول عقل و بس حاشا که عقل
بے ابتدا و انتها را بچه طور درک کند و غیر مرئی را با تفکر بچه نوع متصور سازد و حال آنکه عقل محض اینگونه چیزها فهمیده و تشخیص میدهد
که بقوت حواس ظاهر و بحیطه تصرف خود می آرد تا آخر پس **بدانکه** هرگاه مصنف خداتعالی را بی انتها و لا یدرک و غیر مرئی تصور
دارد - پس درین حال عیسی را چگونه خدا و ابن خدا داند چرا که مرد و فنا گردید و لا یدرک نبود انسان درک کرده شده است که از حالتے
بحالتے رسیده از مضغه علقه و از علقه عظام از عظام لحم آنچنان چندین حالتها بهم رسانیده و غیر مرئی نیز نبود دیده میشد -
علاوه بران هرگاه بالمره از عقل دست بردار گردد نمیدانم بشخصی که نه توراة و موسی و نه انجیل و عیسی بلکه مقر وحدت
حقتعالی نیز نباشد و نداند که خدائی هست یا نه بر اینگونه کسی چگونه اتمام حجت تواند نمود بلکه تا از روی دلائل عقلیه و از راه عقل
پیش نیاید اتمام حجت کردن نتواند و عاجز آید هرگاه خود دست و پا گم کرده عاجز گردد منکر حق را چگونه دلالت براه تواند نمود

بآدمی لازم ست که روز بروز درکمال خوبی خوبتر و پاکیزه تر گردیده بخدا تقرب ورزد بلے اگر سعادت نصیب گردد آنچنان تواند شد ورنه هرکس خواهان این حال ست اگر میسر آید تا اینجا بود **جواب شرط اول** که در سه دفعه داده شده و جواب دفعه دوم آن باشد چونکه مصنف گوید که شرط دوم آنست که باید الهام حقیقی یا شریعتی و انصافی که از خدا در قلب آدمی ثبت گشته موافق داشته باشد این عجب شرط ست چونکه آنهمه شروط اگر تحصیل نماید و او را میسر شود حاصل بهمه اختیاری باشند مگر شرط هذا که الهام یا شریعت و انصاف از کجا پیدا آید **جواب شرط سوم** چون تحریر نا دلپذیر او آنبا شد که در تحصیل آن متحرک آدمی گردد بمرتبه که نه محض ظاهر الا که باطنا پاک شود چنانچه خدا پاک ست پناه بخدا از بیهوده گوئی و یاوه سرائیها انسان ضعیف البنیان را چه مجال دم از همسری خالق زند مثل حضرت باری ظاهر و باطن پاک شود سبحان الله اینحال فضلائی قوم که صیت علمش هندوستان را فرا گرفته میباشد **شعر** گر مسلمانی همین ست که حافظ دارد + وای اگر از پس امروز بود فردائے + جواب شرط چهارم مصنف شرط چهارم قریب باین قرار داده که حقتعالی را باید قدیم مطلق در ذات صفات خود عاری و بری از تغیر و تبدل داند این دعوی پادری یا در هوا و تعامل با چه برسد چرا که در اعتقاد خداشناسی والوهیت حضرت رب العزت جل جلاله و عظم شانه با اوستاد و سائر اقوام بشاگردی باز رسند ع شنیدن عجیبات هما بر دو من یخ + شیخ بتصیبی یا صبی با تشیخ + هرگاه عیسی را مولود دانند دعوی قدم سفسطه محض هرگاه او مرد و باو فنا روا باشد چگونه دم عدم تبدل و تغیر توان زد یا از خدای او توبه نصوح و استغفار نماید **جواب شرط پنجم** گوید کلام الهی موافق هم باشند نه مخالف اگرچه بحث آن بشنود بتمام در موضع مناسب انشاء الله تعالی آورده شود در اینمقام بر همین قدر اکتفا میرود که در قصص البته اختلاف نباید باشد در احکام باختیار مالک الملک ست هر دو کلام مملو از احکام مثل هم فرستادن چه ضرورت باشد بلکه تا ضرورت تبدل و تغیر احکام سابق در میان نباید کلام جدید فرستادن عبث سدید و کلام مکرر چه حاجت دارد **الغرض** ازینچنین اظهار فضیلت سکوت احوط و اولی تر بود مگر شاید درینجا پادری صاحب از صلاح اوستاد مرتد خود بدر رفته ورنه اگر مطابق رای آن کمبخت مینوشت همین مطلب در عبارت واضح تر و بفهم نزدیک تر بود میتوانست نوشت مگر درینجا شاید موافق شخصی که حافظ قرآن مجید را برای شنیدن تلاوت صحیح یا غلط میخواند ملازم نمود چون آنکس قراءت شروع کردی حافظ حاضر گشتی و درجائیکه قاری غلط خواندی تنبیه نمودی مگر ازین جرأت حافظ قاری را ناخوش آمدی و هرچه حافظ گفتی اگرچه بذهن او درسید تاهم ملتفت نشدی بلکه از راه غیظ و غضب هرچه خود خواندی آنرا صحیح دانسته تلاوت نمودی چون حافظ قرآن اینحال مشاهده نمود چاره بجز سکوت ندیده اگر قاری صحیح یا غلط خواندی هیچ نگفتی پس درینجا نیز همان صورت بعرصه ظهور آمده باشد و آنچه نوشته که بت پرستان نیز قربانی هدیه باعث فلاح خود دانسته اند این عجب از موشگافیهاست که مصنف نموده بت پرستان هم انسان هستند از کار نیک و بد مطلع اند اگر در راه خالق خیر

و خیرات بعمل آرند چرا حسن آن ندانند منتهاے اینکه آنها را شیطان از راه حق منحرف نموده در غیر موضع که خدا نفرموده و غیر طریقه حقه صرف مینمایند و از تحصیل مثوبات اخروی محروم می مانند و اینحال جمله مذاهب باطلات انحصار به بت پرستان چه دارد **ایضاً** در ضمن ضابطه بیگانه نوشته است که اگر کسی مذهب بت پرستان ملاحظه نموده تشخیص دهد او را بخوبی معلوم شود که امکان ندارد طریقه عبادت ایشان و کلام کتب آنها از عالم حقیقی صادر گشته باشد این دعوی هم از جمله صداقت عاری ست چرا که اهل هر ملت مذهب مخالف را مذهب باطل و اهل آنرا بچشم حقارت می بینند هرچه پادری درباره آنها تحریر نموده بدتر از آن بت پرستان درباره مذهب عیسویه میگویند **دیگر** آنچه نوشته که اگر کسی انجیل و قرآن را مطالعه نماید خواهد دانست که ممکن نیست که آنها هر دو کلام الهی باشند و بدان طرف دریافت باید نمود که کدام یک کلام حق ست پس بدانکه درین سپاره انصاف داده که انجیل و قرآن یکی کلام خدا باشد و قرآن کلام الهیست بدلیل و لو کان من عند غیر الله لوجدوا فیه اختلافا کثیرا و انجیل کلام حواریان و غیره میباشد از انرو انجیل متی و مرقس و لوقا و یوحنا گفته میشود اگر کلام خدا بودی چگونه نسبت کلام متی و غیره یافتی و تناقضات آنرا که حساب نباشد چنانچه در موضع مناسب مذکور شود **ایضاً** آخر این بحث مسلمانان را بدعای خیر یاد نموده و دعای خیر می آموزد پس ما را احتیاجے بآن چه باشد ورد و وظیفه مسلمانان آنست که تا دم مرگ از دست نرود اللهم محیای محیای محمد و آل محمد و مماتی ممات محمد و آل محمد آمین یا رب العالمین همچنان بدانکه بفضل الله و قوته از تردید تمهید میزان فراغتی رو داد الحال شروع بجواب **فصل اول از باب اول** مینمائیم مگر قبل از شروع جواب آنقدر دانستنی ست که مصنف در هر جائیکه عبارت را مقرر و مکرر آورده باکتفا یک جواب نموده جواب مضمون مکرر را حواله بر گذشته نموده خواهد شد و اینهم واضح باد که مؤلف عبارت فضول بسیار نوشته راقم هرگاه باصل مطلب او پرداختم باقی مضمون فضول خود بخود مضمحل خواهد گردید دیگر آنکه مقاماتیکه مؤلف مارا دلالت بر خداشناسی و معرفت او تعالی نموده است آنرا از جمله مضحکه و عجابات شمرده خواهد شد از بگذر آنکه سر دفتر خداپرستان موحدان با اهل اسلام هستیم ما را دلالت بر اعتقاد وحدانیت او تعالی کار خردمندان نباشد **الغرض** در فصل اول باب اول خلاصه دعوی مؤلف آنبا شد که تورات و انجیل الهامات و قرآنی کلام خداست پس ما همیکه مسلمانان بر مذهب خود راسخ و ثابت قدم باشند اعتراف و اقرار آن داشته باشند و آیات قرآنی بر انجیل آورده از انجمله آیه کریمه قل آمنت بما انزل الله من کتاب و امرت لاعدل بینکم دوم کریمه و لا تجادلوا اهل الکتاب الا بالتی هی احسن سوم الیوم احل لکم تا آخر چهارم کریمه و یتلون الکتاب پنجم کریمه انزل التوراة و الانجیل من قبل و اینهم معلوم ست عمده آیات قرآنی مؤلف همین آیات تصویدیه ورنه اگر آیتے دیگر زیاده برین موافق مطلب خود میدانسته ضرور آنرا نیز مندرج نموده دلیل خود آورده کار خود را استحکام

داودی چون دیگر نیاورده برهمین آیات اکتفا ورزیده ما هم بر معنی آیات مذکوره تدبر و تامل بکار بردیم هر قدر زیاده
تر تحقیق و تشخیص نمودیم زیاده تر معلوم گردید که هیچیک ازین آیات بکار و مطلب او موافقت ندارد چنانچه ظاهرست
که خلاصه معنی کریمه **اول** آنباشد که خدا به پیغمبر پیش فرموده که بگو ایمان داریم به کتب سابقه پس ما ایمان بکتب آسمانی
داریم دیگر چه میخواهی معنی کریمه **دوم** که هرگز مفید مطالب نصاری نباشد در کریمه مذکوره حقتعالی بما تهذیب اخلاق
و طرز و روش مجادله و مباحثه آموخته مسیحیان با ما آنچه کار و از کریمه **سوم** حقتعالی طعام پاکیزه اهل کتاب بر ما حلال نموده
اگرچه بعض علما فتوی داده اند که مراد از طعام جو و گندم و برنج خشک باشد نه پخته مگر بهر حال شرط طیبات داخل ست
خام باشد یا پخته پس کجا موافق مطلب او باشد این هر دو را دلیل خود آوردن جهالت باشد همچنانچه در باب مناظره دیگر
مشرکان نموده فادعهم بالحکمة والموعظة الحسنة فرمود پس تخصیص اینگونه ارشاد در باره مسیحیان چه
باشد چرا در باره طرز مناظره سائر کفار جای دیگر نیز مثل آن فرموده خصوصیت باهل کتاب چه دارد و ندارد اگر
کریمه **چهارم** آنقدر ها دستیاب میشود که توراة و انجیل هر دو کتب آسمانی اند که قبل ازین برای هدایت خلق از جانب
حقتعالی فرستاده شده بودند مگر مفید ادعای پادری هیچ جمله در معنی کریمه نباشد پس ما حسب حکم محکم حق تعالی قبول
داریم که توراة و انجیل بر موسیٰ و عیسیٰ نازل گردیدند نه آنکه همین نسخه که بنام توراة معروفست توراة ست یا آنکه
همین نسخه که باسم انجیل مشهورست انجیل باشد بلکه این هر دو نسخه ساخته و پرداخته یهود و نصاری باشد بدلیل آنکه اگر همین
نسخه توراة آسمانی ست و موسی بخلق رسانیده ذکر مردن موسی و مدفون شدن چگونه در نسخه که معرفت موسی بود یافت
خواهد شد پس ثابت شد که بعد از موسیٰ تحریر شده و انجیل که بعد از عیسیٰ حواریان بفیض روح القدس مستفیض گردیده
نوشته و انهم خبر مصلوب شدن و مدفون گردیدن می دارد و عبث دردسری کشیده دلیل آوردن پادری صاحبان در هر آیه کریمه که تاکید
اعتقاد داشتن بر توراة و انجیل وارد گردیده توراة و انجیل آسمانی مراد باشد نه توراة انجیل متداوله **جواب**
فصل دوم آنچه مصنف مدعی آنباشد که کتب در اعتقاد مسلمانان داخل ست عهد عتیق یعنی تورات و
انجیل یکدیگر را منسوخ کرده اند یعنی زبور ناسخ توراة و انجیل ناسخ زبور میباشد چنانچه در **فصل دوم میزان**
صفحه ۱۷ اینخیال شرحاً مندرج گردیده در اینباب بدانکه معلوم نیست که در اینچنین امور دینی مضامینی از خود
تراشیدن و تهمت اعتقاد آن بر دیگری بستن و جواب آن نوشتن از چه راه باشد هرگز در اعتقاد ما اینگونه امور داخل
باشند نه ما مدعی آن هستیم نه در هیچ از کتب اهل اسلام مرقوم و مندرج میباشد که توراة را زبور و زبور را انجیل منسوخ
نموده ناسخ جمله اینچنین کتب قرآن مجید باشد در اعتقاد مسلمانان داخل ست که هر پیغمبر بزرگ که آنرا اولوالعزم گویند
ناسخ شریعت سابقه باشد و جمله مسلمانان بر اولوالعزمی عیسیٰ اتفاق ندارند پس هرگاه اولوالعزم نبوده باشد چگونه
ناسخ شریعت داودی باشد و زبور نیز توراة را نسخ نکرده ظاهرست که مسلمانان بدلیل قرآنی رسولا الی بنی اسرائیل

عیسی را معاون شریعت موسویه و مروج آن دانند درینصورت تا چگونه ست دعوی مصنف که مسلمانان انجیل را
ناسخ زبور و زبور را ناسخ توراة دانند همچنان مصنف در آخر فصل از باب اول عجب لعلی بی بهائی و گوهر گران سفته که
آنچه آیات قرآن آورده ام نه از آن راه باشد که انجیل را احتیاج بشهادت آیات قرآن بوده باشد بلکه برای آن آورده ام
که مسلمانان که اعتقاد بقرآن دارند بدانند که قرآن مقر انجیل از خداست و اینچنین ست شهادت قرآن آنقدر
مفید و کارگر آمده که کرورها مردم بلکه قاطبة مسلمانان انجیل المنزل من السماء و عیسیٰ را رسول الله دانستند ورنه بدل از
اعتقاد قرآن یهود در باره عیسیٰ و انجیل چه گویند پیغمبر بودن عیسیٰ بجای خود انجیل را کتاب آسمانی دانستن بکنار
عیسیٰ را کاذب و مفتری دانند و انجیل را جعلی پس اینهمه قرآن باشد که عیسیٰ پیغمبر و انجیل کتاب خدا قرار یافته۔
چون مصنف در آخر فصل اول از باب اول در باره شهادت قرآن مجید در حق انجیل از حد متجاوز رفته گوید انجیل را
بشهادت قرآن احتیاجی نباشد مگر از ان جهة آورده شده که مسلمانان بدانند که قرآن انجیل را از طرف خدا دانسته است
لهذا با وجود تحریر جواب شافی آن توسن قلم از تند رفتاری باز نمی آید میخواهد که نا انصافان را مورد ملامت گرداند **الغرض**
اگر در نظر پادری انجیل احتیاج بشهادت قرآن مجید ندارد مگر در حقیقت انجیل محتاج بشهادت قرآن بیشتر از بیشتر می
دارد اگر قرآن شهادت ندادی تو چگونه بر مسلمانان شهادت قرآن دلیل آوردی و اگر قرآن مجید شهادت ندادی
تو بکدام راه بر مسلمانان از روی تصدیق کتب شان سندی آوردی پس انجیل محتاج بشهادت قرآن دارد دیگر آنکه
پادری انجیل و عیسی را از شهادت قرآن مستغنی میداند مگر آن خیال خام و باطلی ست عیسیٰ آنقدر احتیاج بر راه
راست آوردن خلائق داشته که بر وفق زعم مسیحیان از مرتبه اعلی خدائی نه ماه به بطن مریم منزوی گردیده چون
بدون آن راه ممکن نبود بدنیا تشریف آورد و از ان راه تشریف فرما شده بعد تا در دنیا بود آنقدر زمانه ناساعدت
بوی داشته که خود گفتی روباهان سوراخها دارند مرغان هوا نشیمنها دارند فرزند انسان که عبارت از عیسیٰ باشد
جائی سر نهادن ندارد و بعد از ان چون عقده کار و اینحالت هم کشوده نشده هزارها قسم خفت و خواری و آزار مردمان
بر جان خود گوارا نموده بر سر صلیب رفتند اینهمه جهة آنکه احتیاج برای خلایق داشتند ورنه خلائق محتاج او بودند برای
هدایت شان چرا آنهمه ذلت قبول کرده آید خلائق خود در تلاش دین حق مطیع او میگشتند پس عیسی و انجیل مستغنی نبودند
گوار از راه محبت خلائق بود که اینهمه رنج بر خود گوارا نمود مگر آنقدر محبت هم لزوم نداشته **نظم** جور دوست جور کند بر تو یا جفا کند +
میان دوست چه فرقست و دشمن خونخوار + پس ترک اینگونه دوستان اولی تر بود دیگر پیغمبر نبود که در راه حق آزار بجان
خریدی و منظور او تحصیل مثوبات اخروی بودی بلکه خدا بود و او را باین کارها چکار **دیگر آنکه** آنچه مصنف از راه خودغرضی
گوید که کتب الهامی باید ضد یکدیگر نباشند در انباب مقصود او اینست که قرآن مجید برخلاف سائر کتب سالفه میباشد
چون در اینماده قدم از جاده صدق و صواب فراتر نهاده تردید آن بر ضرور لهذا دوباره در آنباب سطری چند بقید قلم

می آید پس هرگاه که اگر قرآن مجید سراسر مطابق کتب سماوی سالفه نبود چگونه امتحان خود را بهر اتباع تاکید جد و جهد
شدید بران مداشتی که ایمان بکتب سماوی برابر قرآن داشته باشند قل امنا بالله وملائکته وکتبه ورسله
عبارت کریمه از قرآن باشد یا نه هم کریمه توراة فیها تا آخر از قرآن مجید شاید خارج باشد پس قرآن مجید برابر بتصدیق
توراة وانجیل پرداخته است آنرا مکذب کتب سابقه گفتن جهالت و عصبیت و عناد اگر گفته نشود چه گفته آید مانند آنکه
مثل تصدیق قرآن مجید درباره توراة وانجیل آنبا شد که بادشاهی شخصی را نائب خود مقرر فرموده روانه ملکی
نموده رقم بادشاهی بنشان **الف** ——— باو سپرده بعد مدت مردم
عمل نمودن بران ترک کردند شخص دیگر را به نیابت سرافراز نموده رقمی بنشان **بی** حواله او فرموده چون
بعد مرور ایام مردم آن رقم را تقویم پارینه تصور نمودند بادشاه بزرگی دیگر را به نیابت و خلافت مین الاقران
و امثال سرفرازی و افتخار بخشیده منشور رقم خلافت شاهی را بدست حق پرست او بنشان **جیم**
جهاد عطا فرموده روانه دار الملک خلافت سلطانی و خلیفة فی الارض فرموده آنحضرت در دار الملک خلافت
تشریف آورده جویای احوال مردمان تبعه آن هر دو خلیفه سابق گردیده و باظهار رقم و منشور که از نزد خود داشته
نشان داد که من خلیفه خدا هستم بکتاب منیر و حکمت باهره هر کس ایمان بخدا و نائبان او داشته باشد نزد من
آید که خلفای سلطانی سابقه برادران من بودند پس هر که را سعادت ابدی یاری نمود رفاقت او اختیار کردند
و هر که را شقاوت ازلی نصیب بود سر از حکم او پیچیدند و از دوری گزیدند و گفتند تو پیغمبران و نوابان سابق
را در قوم شاهی که محوله شان بود تکذیب مینمائی آنحضرت فرمود که تکذیب آنها تکذیب خود دانم و تکذیب
رقوم محوله شان تکذیب رقم شاهی که دارم دانسته تمام شما عبث خود را در مخالفت من مردود رانده دنیا و آخرت
می نمائید پس آنها سر از حکم او واز دند و اتهام بر نمودند که قرآن رقومات سابقه شاهی را قبول نداری آنحضرت
فرمود من آنرا قبول دارم مگر آنچه غاصبان در آن تصرف نموده دخل بیجا کرده اند قبول ندارم چونکه نقول
مطابق اصل آنهمه نزد من است هرچه مخالف آنها باشد از طرف خدا نباشد آیا در اینحال کسی میتواند گفت که او
مکذب گذشتگان است یا مصدق آنها پس بهمه جهت دعوی پادری درباره آنکه آنحضرت مخالف توراة و انجیل بود
از پایه اعتبار ساقط بلکه مخالف کتب سابق همین انجیل و توراة مبدله بودند

باب اول فصل دوم

آنچه پادری در فصل دوم از باب اول گوید که محمد درباره تحریف انجیل تا رسالت او بپایه اثبات برسد باور نتوان نمود
فی الحقیقت بیجا نگفته است مگر مخالفان همیشه درباره انبیا آنچنان سخنان منکر ادا گفته اند بعینه مثل این سخنان یهود
درباره عیسی بن مریم گفته اند و میگویند و هرگز بر جر و فهمای عیسیٰ باور ندارند پس اگر شان عیسیٰ از عدم اعتقاد

یهود درباره اوجوی از منزلتش کم نشود در اینجا نیز هیچ کمی در مرتبه رفیعه آنحضرت و ارشان والاشان آنحضرت ص
اندکی از بسیار کمی رو نخواهد داد مگر تاثیر در این هر دو حالت تفاوت کلی است چنانچه یهود اگر تواتر ترا قبول ندارند تو
هیچ آنها را نمیتوانی گفت چرا نبوت موسی نزد تو مسلم الثبوت باشد مگر اگر تواتر ما را قبول ننمای ما نیز تواتر ترا قبول نخواهیم
نمود در اینحال هیچ مرکب در خلاف فرو میمانی و دعوی خود را باثبات نمیتوانی رسانید مگر پیغمبری و مخلوقی عیسی آزاد بودن
اندیشه قبول داریم پس در هر امر تواتر اهل اسلام قبول کردن لازم و ضرور باشد دیگر آنچه پادری برای عدم تحریف انجیل
دلیل موجود بودن نسخهائی قدیمه انجیل که در بعضی ملکها در کتبخانه ها موجود باشند بلکه بعضی نسخهای قبل از هجرت
آنحضرت قلمی مرقوم گردیده اند دلیل آورده و دل خود را بانخوش کرده که چون این چنین نسخها قبل از هجرت یا بعثت آنحضرت تحریر
شده اند دیگر احتمال تحریف ندارد چونکه تحریف اگر بعمل آمدی در زمانه آنحضرت در مخفی نمودن نعت آنحضرت باید بوده
باشد نه قبل از آنحضرت نعت آنحضرت را تحریف کرده باشند مگر اینخیالی باشد خام و تصوری بیجا **اول آنکه** نسخه کهنه و قدیم
بودن باعث دلیل عدم تحریف نمیشود در اینحال هر نوشته که قدیم باشد باید آنرا راست و درست تصور کرد **دیگر آنکه** آن نسخها
در دست نصاری میباشند تاریخ تحریر باختیار خود دارند مردم برای ثبوت دعوهای خود بسا حیله ها بر روی کار می آرند
اگر بزرگان سلف شما اینکار برای الزام مخالف و مصدق دعوی خود اینگونه آبی برروی کار ریختند عجبی نباشد دیگر در قومی
که احتمال تحریف بغرض نعت محمدی صلی الله علیه وآله وسلم باشد آنچنان قوم صاحب غرض در هر زمانه تحریف کردن
میتوانند بلکه احتمال دارد که چون آثار نعت بنظر بینندگان در آمده برای عاقبت اندیشی و احتیاط از پیشتر تحریف کرده چرا
خبر ظهور نور محمدی ص از قدیم برابر گوش زد مردم بود چنانچه **پادشاهی** در ایام سابق از مدینه منوره گذشته و از علوم
بود که محل هجرت آنحضرت ص همین ارض اقدس خاک پاک باشد بعضی از متعلقان خود را در آنجا گذاشت و بعضی بندگان
بطوع و رغبت خود توقف آنجا اختیار کردند و پشت به پشت منتظر ظهور نور انور آنحضرت ماندند و پیران به پسران وصیت
متابعت آنحضرت میکردند و نوشتجات و عرائض متضمن قبول اسلام به پس ماندگان خود نوشته میدادند و آنها بفرزندان
خود این وصیت می نمودند اگر زمان بعثت آنحضرت دریابند بخدمت آنحضرت رسانند و اگر آن سعادت عظمی و دولت کبری
در زمان خود نیابند پدرها بفرزندان بتعمیل این وصیت تاکید نموده باشند چنانچه **انصار** رض از اولاد آن
سعادتمندان باشند و بعضی تصریح نموده که عبارت از آن بادشاه سکندر ذو القرنین باشد و نیز ممکن است که برای
اخفای بشارات آنحضرت موافق علاج واقعه پیش از وقوع باید کرد بعمل آورده باشند مگر اینقدر میتوان گفت که اگر نعت
آنسرور بر آوردند پس درباره نعت آنحضرت ص در توراة انجیل که مسلمانان متمسک بآنچنان بشارات نموده مدعی شده باشند که چگونه
باقی جوابش اینوع باید داد که باقی ماندن بعض بشارات در آن کتب بمصلحت و باقی داشتن حقتعالی بجا ماندند که یکدفعه حق
درمیانه بر طرف نشود تا از آن حجت خدا بر آنها تمام باشد و مسلمانان از نوشتجات شان بر آورده نشان دهند یا بنجهة حقتعالی طاقت شان

ازبر آوردن آن بقدرت کامله خود سلب نمود **دیگر آنکه** اگر آن نسخهای کهنه فی الواقع موافق دعوی شان از زمانه قدیم می باشند در خیال الزام تحریف از پیشینیان برداشته میشود و بگردن بزرگان و پیشینیان و اسلاف اینطائفه میرسد دیگر دعوی سهو کاتب هرگز قرین قیاس نیست چرا که عقل عاقل باور در این امر خواهد نمود که جمله قوم که صدها هزار نه صدها هزار بلکه بیشتر باشند بر سهو کاتب صم بکم عمی فهم لا یعقلون بوده جایز داشتند و رضامند بر اینقدر خرابی باشند و باصلاح آن نپرداختند و سهو هم بجای ث - سین و بر عکس و بجای قاف منقوط کاف کوفی و بجای حای حطی های هوز و بر عکس و بجای عین الف و خواه بجای طوی ت منقوط و خواه بجای نی ی یا ذال ظی و بر عکس میتواند بود نه آنکه جمله قوم بر سهو کاتب جاهل که معلوم نیست عمداً گردانیده یا داد این خرابی یا سهواً گردیده اتفاق ورزند یا فوری فضلای و دانایان که شب و روز مستغرق اینکار باشند **دیگر آنکه** سهو کاتب در کتب اسلامی بنظر ما برسد چه در کتب احادیث مصطفویه یا که در خود قرآن مجید بوده باشد هر فردی از افراد مسلمانان که لیاقت حک و برآوردن و اصلاح داشته باشد به تصحیح آن میپردازند و این باعث اجر عظیم و احراز مثوبات اخروی می دانند پس اهل کتاب را چه مانع بود که به تصحیح آن نپرداختند **دیگر آنکه** دعوی نسخهای قدیم موافق نسخهای جدیده نهایت خجالت باشد چرا که این الزام برآخرین بهتر از آنکه بر اولیان عاید شود چونکه آخرین که بالکل جرأت تصحیح آن نداشتند اسلاف شان چه واقع گردیده بود که اینهمه اغماض مسامحه در راه حق جائز داشتند **دیگر آنکه** ازین دعوی عدم تحریف سهو کاتب و موافق بودن نسخهای کهنه با نسخهای نو همین قدر معلوم شد که درینجا خلط مبحث یعنی تحریف یا سهو کاتب جمع شده است تنها سهو کاتب بود و پیشینیان جائز در داشتند همچنان بیقین که این نسخها اگر تحریف نشده اند سهو کاتب هم دران راه ندارد و دعوی سهو کاتب محض تلبیع و محض جهت پرده کار تحریف و اخفای عیوب تحریفیت **دیگر آنکه** اگر تحریف نشده پس یقینی که متی و مرقس و لوقا و یوحنا در حالت بیحالی و بیخبرانه و بی اختیارانه از فیض روح القدس باینگونه نوشتند و این بحث را برین کلام ختم مینمائیم که بگوش دل باید شنید که **مولوی روم در مثنوی** که از آفتاب روشن تر است می آرد که پادشاهی از یهود خواست که بیخ و بن نصاری را بر آرد و بسیار یهارا کشت وزیر آن پادشاه به پادشاه گفت که خونریزی و سفک الدماء دیگر برین نرسد اگر مقصد به تمام کردن دین باطل عیسائیان ست من به تدبیری همه را از طریقه شان برمیگردانم پادشاه موافق تدبیر وزیر بلی نظیر ظاهرا بر و خشمگین گردیده که جمله مردم را احتمال آن گردیده که پادشاه بر سر وزیر جهته نصر غضب کرده مسیحیان نزد او جمع آمدند که در راه مسیح اینهمه زحمتهای کشید و گفت من خلیفه مسیح هستم جان و سر من فدای مسیح بلکه مسیحیان باشد و آنها آن مکار را از خود دانسته بصدق دل خواهان او گردیدند وزیر هر یک فرقه را بر عکس یکدیگر تعلیم نمود مگر یاد داد که بعد از مردن وزیر ظاهر سازند چنانچه بعد مردن وزیر نوشتجات را آنها بر آوردند مگر مخالف یکدیگر یافتند هر فرقه تکفیر فرقه ثانی مینمودند پادشاه را نهایت خورمی حاصل شد که بکلی دین نصرانیت از صفحه دنیا بر طرف شده دعاها در حق وزیر نمود از انزدو اختلاف در میان

اینقوم بانجد رسیده که در انجیل که بنیاد دین و شالده قصر نصرانیت باشد اینقدرها وهن و نقصان بهم رسانیده آخر کلام درین باب تحریف آنبا شد که ما را به تحریف و عدم تحریف کاری نباشد شریعت محمدیه و قرآن مجید ناسخ اصل نسخه انجیل آسمانی بود نه انجیل محرف و متداوله همچنان مدانکه تا حال مشغول تحریر جواب پادری درباره انکار تحریف توراة و انجیل بودیم الحال متوجه تسطیر جواب پادری درباره عدم نسخ شریعت میشویم - پس مدانکه آنچه مصنف در صفحه هشتم و نهم فصل دوم در باب اول میزان دعوی آنمارد که شریعت سابقه یعنی شریعت موسویه به نزول انجیل و مبعوث گردیدن مسیح منسوخ نگردیده بلکه مسیح تکمیل احکام موسی و تورات بخشیده مگر آنقدر هست که عبادات روحانی و باطنی تبدیل یافت مطلب تو نبود زیرا که سابق در بعضی موقع کتب عهد عتیق مذکور گشته بود که ایامی خواهد آمد که بعوض عبادت ظاهری عبادت روحانی مقرر می آید که من با خاندان اسرائیل و خاندان یهودا عهد تازه خواهم بست نه مثل عهد با پدران ایشان بروزیکه ایشانرا جهت بیرون آوردن ایشان از زمین مصر دست گرفته بستم که ایشان عهد مرا شکستند و خداوند میفرماید که او برای ایشان بجای شوهر بودم اما خداوند میفرماید عهد یکه بعد از ان ایام بخاندان اسرائیل می بندم اینست که شریعت خود را اندرون ایشان نهاده آنرا در قلب ایشان خواهم نوشت و او برای ایشان خدا بوده ایشان نیز بمن قوم خواهند بود انتهی - همچنان آیه ۶ فصل ۴۲ اشعیا پیغمبر و آیه ۴ فصل ۱۱ زبور که معنی آنها در انجیل در فصل ۷ نامه بعبرانیان تماماً واضح گردیده است و آیات ۱۸ و ۱۹ فصل ۱۸ کتاب پنجم موسی نیز ایشان مطلب مذکورست انتهی - ارباب انصاف این بود حرف بحرف عبارت میزان که خود مصنف از رسائل انبیاء و نامه عبرانیان دلیل بر نسخ شریعت آورده پس همینقدر بس است در باره نسخ شریعت یا نه باوجود آن انکار نسخ شریعت یعنی از کدام راه بوده اول انکار نسخ شریعت نمودن چه بود بعد دلائل بر نسخ شریعت از رسائل چه بود انبیاء چه باشند البته یا نسخ شریعت سابقه یا عدم نسخ شریعت یعنی قبول نمودن باید هم نسخ هم عدم نسخ از محالات باشد پس هرگاه از قول پادری تبدیل شریعت یعنی باثبات رسیده انکار نسخ آینده از قابل اعتماد و اعتبار بیا شد دیگر آنکه هرگاه به نسخ شریعت سابقه از رسائل انبیا دلیل آورده بر دعوی نسخ شریعت که مسلمانان دارند چگونه اعتراض و انکار او میرسد - دیگر آنکه هرگاه جواز نسخ شریعت از رسائل انبیاء مصنف باثبات رسانیده و خود انکار نسخ شریعت داشته پس لاشک مراد خدا و پیغمبران از نسخ شریعت یعنی نسخ شریعت اسرائیلیه و شریعت مصطفویه مراد باشد **دیگر آنکه** هرگاه جواز نسخ شریعت سابقه باثبات رسید تخصیص آن بعیسی ندارد هر پیغمبر که از نزول و صدور و ورود کلام خدا یا انبیاء برسالت مبعوث شد و مدعی نسخ شریعت سابقه بشریعت خود گردد قبول باید نمود **دیگر آنکه** آنچه بابت نسخ شریعت در رساله ارمیا پیغمبر مرقوم ست که از برای ایشان بجای شوهر آزادی حاصل نشد مگر عمل خلاف احکام تورات و نسخ شریعت بود پس خود حقتعالی بجای شوهر قرار داده و اگر از شریعت تازه مراد شریعت عیسویه باشد در انجا خداوند بجای پدر میگفت و حال آنکه خود را پدر قرار نداده بلکه

از شریعت جدید شریعت مسیحیه نباشد. بلکه شریعت محمدیه مراد خواهد بود چونکه خداوند فرموده که برای ایشان خدا بوده
ایشان نیز برین قوم خواهد بود پس مسلمانان قوم خدا و خدا خدای ایشان میباشد سوای مسلمانان این فقره بر دیگری
چسپان نباشد. چونکه مسیحیان پسران خدا باشند نه قوم خدا و حق تعالی وحده لاشریک و خدای مطلق نزد اهل اسلام
قرار یافته نه غیر ایشان و شریعت بغیر شریعت موسیٰ نیز محمدؐ آورده اند نه عیسیٰ شریعت عیسویه که شاخی از شریعت موسویه
که تورات اصل و انجیل فرع جدای و مغایرت درمیان نباشد و از شریعت باطن قرار دادن هم از شریعت موسویه جدا نباشد
یک در ظاهر خواه باطن آن هر دو یکصورت و یک چیز گفته خواهد شد پس شریعت تازه شریعت مسلمانان باشد **دیگر آنکه**
ایضاً در باب پنجم نامه باهل گلیسیان در سر اول گوید پس در آن آزادی که مسیح با بخشیده است پایدار بمانید و دیگر باره
غل بندگی گرفتار نیائید این که من پولوس شما را میگویم که اگر مختون شوید مسیح درباره شما سودمند نخواهد بود انتہی
و دیگر آنکه در صفحه نوزدهم میزان بدلیل آیه **فصل** ۱۲ نامه باهل روم و موافق آیه پنجم **فصل** ۲ نامه اول
بطرس از قربانیهای حیوانات منع نماید چرا که مسیح در راه گناهگاران امت خود قربانی گردیده دیگر قربانی لازم نیست قربانی
حمد و شکر و دلیل منع قربانی از انراه گوید که در قربانی جانوران آمرزش گناهان ممکن نیست در انباب مرقوم که جناب عیسوی
بخوشی خود قربانی نگردیده مجبوراً گرفته بر سر صلیب آویختند تیزی شمشیر و کارد بجسم نازنین او نرسیده و از حقتعالی
درخواست نمود که آنساعت از وی بگذرد مگر این دعای او قبول درگاه حقتعالی نگردیده او را قربانی حق نتوان گفت صدها
هزارها انبیاء و اوصیاء و اولیاء و نیکان در راه حق زحمت ها کشیدند تخصیص بعیسیٰ در شهید شدن نیز در عوض عیسیٰ اگر
یحییٰ را قربانی گفته شود بجا باشد قربانی جانوران برای بخشش گناهان نباشد بلکه بجهه امتحان خلائق باشد که مطیع کدام و نافرمان
کدام باشند آنرا محض عوض کشته شدن کسی موقوف نموده آید چه لازم دارد و نامه بطرس و پولوس از ملحقات انجیل باشند نه خود
انجیل نامه حواریان جمله احکام تورات نیست و نابود نمایند از کدام راه تصدیق آن توان نمود **و در صفحه بیستم**
آورده که موافق آیه **۲۲** فصل **۱۰** نامه بعبرانیان و موافق آیه **۵** فصل **۳** نامه بتیطس غسل و شستشوی بدن که
در تورات حکم شده بود غرض از این شستشوها آن بود که عامل انجیل دریافت نماید که روح پیش از تن محتاج شستشو
و تطهیر است پس این شستن و تطهیر جسمانی نمونه آنهای روحانی بود که بوساطت انجیل بعمل می آید در اینحال دیگر چنان غسل
و طهارت لازم و واجب نیست انتہی **ارباب انصاف** انصاف نمایند که شستشو و تطهیر با روح چه علایق زیاده تر
علاقه بدنی در آن باشد و طهارت که از بزرگ احکام توراة غسل و تطهیر بود که موسیٰ بهر از شفقت با مردم ایران داشته بیکفقره
حواری کان لم یکن گردیده باوجود اینقدر مخالفت باز انجیل موافق توراة عجب عجاب باشند مگر زیاده برین در تردید این
از تضییع اوقات لزوم ندارد مصنف و پیروانش میخواهند که خود را در نظر اصحاب بدارند یا زیاده ازین خود را ملوث
کثافت ملوث سازند آنها دانند و در **فصل** دوم از باب اول موافق آیات **۱۶** و **۱۷** فصل **۳** نامه باهل قرنتس

تعظیم بیت المقدس را که آنرا هیکل سلیمانی گویند برطرف نموده بدلیل آنکه سابق دانسته شده بود که خدا تعالی در و ساکن
است بسبب ایمان انجیل و عیسیٰ قلب آدمی منزل خدا باشد عبادتگاه سنگی لازم نباشد سبحان ربک رب العزت
عما یصفون تعظیم بیت المقدس بجای خود مگر معاذ الله حقتعالی را در او ساکن دانستن پس حقتعالی جسمانی باشد و ساکن
در جهتی و متمکن در مکانی قرار یافته بود و در صفحه بیست و یکم موافق حکم آیه ۱۶ و ۱۷ نامه بقلسیان عیاد مقرره موسی
که بحکم توراة از دیرباز مقرر و معین شده بودند برطرف گشتند بدلیل آنکه انجیل مردم را آنقدر رسانید که با تمامی حواس خود
مستغرق یاد الٰهی و آخرت باشند هرگاه رعایت هیچ روزی منظور نباشد روز یکشنبه چرا مستثنیٰ نموده شده است دیگر آنکه
موافق حکم آیه ۲۸ و ۲۹ فصل دوم نامه اهل روم و آیه ۱۱ فصل ۲ نامه بقلسیان حکم ابدی اختتان تورات
برطرف نموده بدلیل آنکه ختنه ظاهری بجهه قطع نمودن خواهش نفسانی که بجهه ایمان آوردن بانجیل حاصل شده ضرورت
ندارد و آنرا که در قلب روحانی بعمل می آید ارباب انصاف انحکم ابدی از زمانه حضرت ابراهیم خلیل الرحمن که در پیری با آن
حکم محکم عمل نمود جاری بود خود عیسیٰ را نیز موافق عبارت انجیل روز هشتم از تولدش موافق آئین موسی ختنه کردند. مگر
ایمان آوردن بر انجیل و عیسیٰ آنقدر گرامی گردیده و زیاده از ایمان ابراهیم و موسی و عیسیٰ علی نبینا علیه السلام کامل
الایمان گردیدند و جمله انبیاء عبث زحمت اختتان کشیدند و ایمان قلبی نداشتند و در صفحه ۲۳ باوجود آنکه جمله احکام توراة
را پامال کرده باز برای مغالطه عوام از دعوی لسانی موافقت انجیل با احکام توراة بس نشد و مدتمام گوید که مسیح گفت که تصور
مکنید که من از بهر ابطال تورات و رسائل انبیا آمده ام از جهت ابطال نه بلکه بجهت تکمیل آمده چنانچه در آیه ۱۷ فصل ۵ متی
مذکور است **انتہی کلامه** خاک بسر این چنین تکمیل نمیدانم که ابطال توریت زیاده برین چه باشد اینحال تکمیل تورات بود
اگر اراده ابطال آن مینمود آنگاه قدر عافیت معلوم میشد. حق آنست که مسیح علی نبینا و آله و علیه السلام برای تکمیل تورات مبعوث
گردیده بود حواریان برای تألیف قلب عوام کار را سهل و بار را از گردن خلائق سنگبار نمودند نه چنان است مصلحتاً همین حکم
لازم و اگر تکالیف شاقه مقرر میکردند از صد یکی و از هزار اندکی دین مسیحی را قبول نکردندی و آنها را بطریق مردم در دام خود
کشیدنی بود چنانچه حواری گوید که یا بی دینان آنچنان باید بود حال هندی آنها ازین قرار ظاهر باشد همچنان در آخر صفحه
۲۲ آنچه آورده خلاصه اش آن باشد که انجیل موضعی از مواضع تورات که بخداشناسی بپاکی قلب و نیکی رفتار شامل اند منسوخ
نگردانیده است چنانچه هر کس که اندک تأملی و یا فکر دقت جزوی هر دو را مطالعه نماید این مدعا را بزودی دریافت خواهد نمود
انتہی کلامه دعوی مسلمانان نباشد که عیسیٰ کدام کدام امر تورات را منسوخ نموده بلکه مجملاً دعوی آن داشتند که احکام ابدیه
تورات را واضع مذهب عیسویه برطرف نموده و مسیحیان از آن انکار داشتند الحال بپایه اثبات رسید که احکام ابدیه توریت را
انجیل و عیسیٰ و حواریان او منسوخ گردانید گو بزرگ احکام را بحال خود گذاشت و احکام جزئی را منسوخ نمود مگر از منسوخیت احکام
جزئی توریت را منسوخ توان گفت یا نه **علاوه** بران بزرگ احکام توریت خواه مسائل دیگر انبیا توحید حضرت عزت جل جلاله

وعظم شانه باشد آنرا مسیح مبدل به تثلیث نموده و آنرا عوض توحید بلکه توحید خود قرار داد و حضرت موسیٰ برای
اشخاص معتقد اینگونه عقاید جزا و سزای سخت موافق حکم توریت مقرر نمود چنانچه بر خوانده تورات اینحال مخفی
نیست بلکه اگر مخفی باشد در التثنیه باب ۱۳ کتاب پنجم توراة را مطالعه نمائید بلکه فصل ۱۷ نیز آنرا ببین تا بدانی
که چه قدر مبالغه و تشدد در قمع و قلع اینگونه اشخاص مقرر گردیده است مگر آنچه از تعلیمات عیسویه شمرده که موسیٰ نهی
قتل نموده عیسیٰ شخصی را که بر برادر خود غضبناک و غیبت او کرده مستوجب باز خواست خدا باشد و در تورات از زنا ممانعت
رفته مسیح گوید که از روی شهوت نظر بر انداز و زنا در قلب خود با او نموده در تورات اجازت طلاق باشد مسیح بجز زنا یکی از زن
یا شوهر را اجازت نداده در توریت حکم شده که سوگند دروغ بخورند مسیح کلی از سوگند راست و دروغ ممانعت کرده در توریت امر
نافذ گردیده که همسایه خود را چون خود دوست دار مسیح اعدائی خود نیز شخصی را گفته که دوست دارند اگر برائی شما لعن کنند احسان
کنید اگر کسی فحش دهد او را دعا کنید غرض ازین قبیل بسیار چیزها نوشته دفتر سیاه کرده در فضل و شرافت مسیح اهل اسلام
حرفی نیست مگر او را رسول و بنده خدا دانند زیاده ازین کرامت را سزاوار دانند که برای او شمرده و آنچه در صفحه ۲۴ در آخر باز هم
دفعه نوشته که ادعای محمدیان بی بنا است که میگویند زبور ناسخ توریت ست و انجیل ناسخ هر دو اگرچه این جمله سابق نوشته
باز مکرر نوشته که شیوه او ست مکرر سه کرر نویسی پروا ندارد و جوابش هم انجا داده شده است که این مطلب از فهم قصور باشد ورنه
مسلمانان محض قرآن مجید را ناسخ ادیان و شرائع سابقه دانسته اند و بس پس مسلمانان هر چیز را که منسوخ دانسته کتمان
آنرا جائز داشته اقبال دعوی آنداشته از راه انکار نسخ پیش نمی آیند بر خلاف مسیحیان با وجود این همه تغیرات و تبدلات
و تنسیخ شرائع قدیمه از در انکار بر آیند چنانچه این همه تبدلات در احکام ابدیه تورات آنچه شنیدی اندکی بود از بسیار و قطره از
بحار اگر ملاحظه نموده شود بر جمله احکام تورات قلم نسخ کشیده شده با این همه اقرار نمی کنند در باره عدم تنسیخ باز نیایند چنانچه مصنف
در صفحه ۱۹ گوید که احکام ظاهریه یعنی از توریت بظهور مسیح انجام یافته بدین معنی منسوخ گردیده اند که دیگر محافظت
آنها لازم نشد و هم نوشته که به تفسیرات ظاهرات و فروعات واقع شده کتب عهد عتیق نه بر هم خورده است نه منسوخ گشته بلکه
چیزهائیکه در تورات بطریق ظاهری و نمونه بوده اند حال در انجیل باطنی و روحانی شده پس انجوب ایمان و ایمان داری باشد
که جمله احکامات الهی که صدها بلکه هزارها سال انبیا یکی بعد دیگری در حفاظت آن سعی های مشکور نموده آمدند بیک تحریر
پطرس و پولوس تمام شوند و ظاهرا گویند که در باطن بعمل می آریم بی دینان را خوب حیله و گریزگاه بدست آمدند عوام
و اشرار از جمله عبادات و احکام دست بردار و لاابالی شده هیچو کالانعام بل هم اضل گردیده هر عمل زشتی که دل شان تقاضا
کند بعمل آورده باشند بوقت دار و گیر مومنین موحدین گویند ما در باطن بعمل می آریم دیگر آنکه یاد خاطر ارباب انصاف خواهد بوده
راقم قبل ازین تحریر نموده که پادری از مسلمانان شخصی محرر پیدا نموده که آنکس بطمع جیفه دنیا و اخذ منفعت را است در مغ
با پادری از راه خدعه و فریب تسلیم نمودی که چنان و چنین در اعتقاد مسلمانان داخل یا در کتاب های شان موجود میباشد

الحال تصدیق صداقت آن سخن از بعضی تحریرات مصنف که در باب نسخ شریعت بنام مسلمانان تهمت بسته
مفهوم خواهد شد۔ و هرگاه این امر ظنی و گمانی ست پس یقینی که پادری خود مفتری و سخن تراش میباشد که
از پیش خود چیزها ساخته و بافته که جواب آن نوشتن در نظر او آسان و سهل میرسد بنام اهل اسلام نوشته
جواب آن نوشته خاطر خود را مشغول و اوران خود خورسند مینماید که جواب **فلان** ص۱۵ امر مشکل را نوشتم و مسلمانان را
ملزم نمودم چنانچه تفصیل این اجمال و توضیح این مقال آنکه باشد که مصنف در صفحه ۲۲ دعوی آنچنان نموده که مسلمانان
گویند گویا بسبب ظهور قرآن مجید انجیل و کتب عهد عتیق منسوخ گردیده بطلان آن بدو وجه توانم نمود **اول آنکه**
اینها گویند آنچه حق تعالی خواست که بتوریت اعمال بعمل آید میسر نشد پس بهتر از ان داد یعنی زبور را و از ان هم مطلب
حاصل نشد از راه انجیل فرستاد و از ان هم کار بر نیامد آخر الامر قرآن آن امر با نجام رسانید هرگاه چنان تصورات
بکار برده شود حکمت و قدرت خدا باطل خواهد گردید بلکه خدا ابا بادشاه انسانی و آدمی ضعیف و عدیم الفهم مشابه خواهد
شد چرا که ازین قبیل رفتار محض در باره ناقصه انسانی ممکن ست نه آنکه در ذات کامله خدا و هم در صفحه ۲۵ نویسد
که بعضی یعنی مسلمانان گویند که گویا خدا بسبب بروز به تزاید گشتن معرفت علوم انسانی به جهت هر ایام مذهب مخصوصه
مقرر گردانید ج بنابران مذهبی که در ایام موسیٰ بوده آنرا برای ایام مسیح مناسبتی ندانسته همچنان مذهب
مسیح به خلایق ایام محمد مناسب نبوده است هر چند ظاهرا صحیح مینماید مگر خلاف و باطل ست وجه بطلان آنچنان تواند
بود که تورات را انجیل منسوخ نکرده و هم کار دین بعقل بیش نرود حال آنکه چنین نیست زیرا که مدعای الهام حقیقی همین ست
که تقاضای روح آدمی فهم ساز و آدمی فقط بدلائل نیک نخواهد شد دین داری کار ارادت قلب و عمل ست و بس چنانچه
بدلیل آیت ۱۷ فصل ۷ و آیه ۳۱ و ۳۲ فصل ۸ و آیه ۲۱ فصل ۱۴ انجیل یوحنا مرقوم ست و هم نویسد اینکه ادعای
مسلمانان که گویا از برای هر زمانی مذهب مخصوصه از خدا داده شود باطل و عاطل ست و در صفحه ۲۶ نوشته در عالم و
فاضل را یک عقل صحیح در کار ست که آنرا نیز پروردگار در هر اوقات با آدمیان مرحمت فرموده **وقوله** که کتب سابقه
منسوخ شده نخواهد گشت زیرا که بنا بر آیات میباید که تا آسمان و زمین برقرار ست احکام انجیل و تورات جاری باشد و مسیح در انجیل
آیه ۳۳ فصل ۲۱ لوقا فرموده است که آسمان و زمین خواهد گذشت ولیکن نخواهد گذشت سخنان من و در آیه ۱۸ فصل ۵
متی باز فرموده است که راست میگویم بشما تا آنکه آسمان و زمین زائل نشود یک همزه یا یک نقطه از شریعت یعنی از توراة هیچوجه
زائل نخواهد گشت و در آیه ۸ فصل ۴۰ اشعیا مرقوم ست که گیاه پژمرده و گل افسرده میشود اما کلام خدای ما ابدا قایم ست
و یقین ست که کتب عهد عتیق و جدید منسوخ نشده اند و ابدا منسوخ نخواهند شد **وقوله** که بعضی گویند انجیل
تا آسمان بروند چون در این باب موافقت قرآنی هم نباشد باطل باشد بر این اوامر و نواهی انجیل نه محض در باره مسیحیان بلکه
در ماده امتان محمد حتی در باره عموم طوائف عالم هم جاری ست انتهی کلامه برعایت اختصار الحال دو در مجنون گذشت

نوبت ماست پس بدانکه قسمی که مصنف در دفعهٔ اول بیان نموده که اعتقاد یا دعوی مسلمانان آنباشد که حقتعالی خواست
که بتوریت خلایق براه راست آیند میسر نیاید زبور را فرستاد ممکن نشد انجیل آمد از قوة بفعل نیاید قران مجید فراهم آورد
اگر موافق این اعتقاد قومی باشد آنکسان خسرة الدنیا والآخرة آنها را نه از دین بهره نه از دنیا و هرگز دعوی مسلمانان
در هیچ وقتی از اوقات نبوده و نسبت صریح تهمت بر مسلمانانست این بود تردید دعوی اول مصنف جواب دعوی دیگر آن
باشد که دعوی او حقتعالی روز بروز به تنابید گشتن معرفت و علوم انسانی بجهة هر ایام مذهب مخصوصه مقرر گردانید
بنابران مذهبی که در ایام موسیٰ بوده آنرا برائی مردم ایام مسیح مناسبتی نداشته همچنان مذهب مسیح بخلایق ایام محمد
مناسب نبوده آنباشد که ازین تحریر دو مقصد و معنی برمی آیند یکی حقتعالی مجبور گردیده در هر زمان احکام تازه فرستاد
چونکه قباحت احکام اول بیشتر برو منکشف نبود و علم و معرفت به کردار بنی آدم نداشته لهذا در هر زمان آنچه پیش آمد همچنان
احکام فرستاد پس اینگونه دعوی نیز محض بی بیانی بلکه کفر و زندقه باشد **دوم** آنکه باید اعتقاد قوم یا شخص آنباشد
که حقتعالی در زمانیکه احکام دین موسویه نافذ فرمود حسن الوقت و قبح آینده هر دو بر ذات پاک او معلوم بود و میدانست که این حکم
مناسب حال مردمان ملت موسویه است که سخت دل باشند چنانچه مصنف هم قبول دارد که چون مردم زمانه موسیٰ سخت دل بودند
طلاق مقرر فرمود عیسیٰ بجهة طلاق مرخص نمیدید الا در حالتیکه از طرفین احدی مرتکب فعل زشت زنا گردد پس حکم
محض قساوت قلب و سختی مردمان زمانه حضرت موسیٰ بود نافذ گردیده و تبدیل آن در زمان عیسیٰ بجهة نسبت نرمی مردمان
بوقوع آمده و حقتعالی میدانست که اینحکم موافق حال مردم موسیٰ باشد و در زمان مسیح حکم طلاق زمان مذکور مفید و بکار نخواهد
بود لهذا بحال خود نخواهد ماند همچنان هر حکم زمانه موسویه که بحال خود نماند قباحت آنحکم برای مردم زمانه مسیح در اول وقت
یعنی زمانه موسیٰ بلکه قبل از خلقت آدم میدانسته و هر حکمی که در زمانه مسیح صادر شده و در زمانه حضرت خاتم المرسلین
بحال خود نماند قباحت آن از وقت صدور بلکه بیشتر از آن از عهد مسیح میدانسته که برای مردم زمانه او مناسب و برای
مردمان زمانه حضرت سید الانبیاء صلی الله علیه وسلم مناسب نباشد - چنانچه حکیم حاذق در ابتدای بیماری شخص برای او
آش جو یا نخود آب و کشکاب مناسب حال او دانسته تجویز نماید در آنوقت میداند که بعد هفته عشره که فی الجمله قوتی در معده
او پدید آید و کیموس او درست خواهد شد ولائق قبول معده گوشت و چیزهای دیگر خواهند بود دیگر فی الحال بغذائی لطیف
طاقت هضم در معده نباشد درست دیگر غذاها موقوف نموده همان آش وغیره تجویز خواهد نمود و بعد گذشتن ایام معدود
که معده او برداشت طعامهای لذیذ بهم رسانید مثل پلاؤ و کباب وغیره تجویز نمود پس اگر حکیم در اول مرض رخصت غذاهای
ثقیل میداد لائق اعتراض بود دیوانه و هرگاه در هر وقت مناسب به مریض غذا تجویز نمود بر فعل حکیم اعتراض نتوان نمود
پس حکیم علی الاطلاق که فعل او خالی از حکمت نباشد موافق و مناسب حال مردم هر زمان احکام آنها عطا فرماید اعتراض معترض
جاهل بران نمیرسد فعل الحکیم لا یخلو عن الحکمة بهر حال از تسلیم باید پیش آمد دیگر دلیل اثبات این دعوی خود

وابطال دعوی مخالف آنباشد که مسیحیان قبول دارند که در زمانه عیسیٰ حکم ظاهری تورات به احکام باطنی انجیل
منسوخ و مبدل گشت این تبدیل و تغییر بجهة رعایت حال مردم زمانه عیسیٰ و موافقت بودن آن احکام به آنها درمیان آمد
که بجهة ایمان آوردن بمسیح سزاوار اینگونه کرامات ها خواهند شد که از بجا آوری احکام ظاهری مرفوع القلم گردیدند - و
مردم زمانه موسیٰ سزاوار اینچنان کرامتها نبودند چراکه ایمان بمعجزے موافق ایمان آوردن بعیسیٰ نبود پس از آنزمان احکام
بموافقت زمانه موسویه مقرر گردیده بود یا نه و اگر نه چرا احکام ظاهری بباطن مقرر شده دیگر آنکه مسیح در انجیل مثلی فرموده
که موافقت دارد به نسخ شریعت چنانچه فرموده که شخصی تاکستان بنا نهاد و خانه و منظرے درست کرده بشخص سپرد
چون چند روز گذشت از حکم او سرکشیدند دیگری را فرستاد باغبانان اورا کشتند
دیگرے را فرستاد باغبانان او را نیز هلاک کردند آنگاه پسر خود را فرستاد باغبانان گفتند این وارث باشد
او را هلاک سازند آینده برای دعوی کردن کسی دیگر نخواهد آمد پس اینمثل موافق حال تبدیل احکام و تنسیخ شریعت
بشریعتی میباشد یا نه الحال راقم از اقوال و امثال مصنف بلکه کسانیکه انکار نسخ شریعت دارند میپرسیم که تمهید این کلام
مسیح مشتمل بر انتباه مردم است یا در حقیقت کسی باغی غرس نموده بدست کسانیکه سپرده آنها ملازمان بلکه فرزندش را
هلاک کردند بلکه این مثل تمثیل و شاهد احوال خود آورده پس مابین نسخ و این افسانه کدام توفیر و تفاوت باشد دیگر آنکه
دعوی عدم نسخ توراة از آمدن انجیل بعد از آنکه چون مصنف مذکور تبدیل احکام ظاهری به باطنی نموده مناسبتی ندارد
گو احکام توراة منسوخ نشد و توراة منسوخ نگردید مگر آینده ضرورت محافظت احکام او نماندن توریت را بیکاره و باطل و
معطل نمودن میباشد لاغیر دعوی بر آسمان رفتن انجیل هرگاه خود نوشته که در قرآن مجید مذکور نباشد جوابش ضرورت
ندارد دیگر هرگاه در زعم قوم اینچنان حمله جای گیر باشد مفید مطلب مصنف خواهد بود چراکه تا شرف انجیل نزد آنها مقرر نباشد
اینگونه سخن از زبان شان بر نخواهد آمد چراکه شنیدن انجیل بآسمان تا انجیل را من جانب الله شمرده نشود اینگونه درباره او
نگفتندے **دیگر آنکه** اگر صرف تهمت و اتهام بود توراة را نیز مشمول انجیل بآسمان روانه مینمودند پس انحرف ساخته
پرداخته مصنف باید تصور نمود مگر اینقدر در میان مسلمانان مشهور باشد که توراة و انجیل از یهود و مسیحیان یک دفعه
مفقود و گم گردید چنانچه توریت را شخصی که سابق در حفظ داشته بعضی عزرا نبی گفته اند نوشته و انجیل را حواریان وغیره
بعد واقعهٔ صلب نوشته اند از آن جهة اختلاف در انجیل رو داده و آنکسیکه توراة نوشته ذکر تکفین و تدفین موسیٰ شامل
آن نموده و رنه اگر نسخهٔ اصل که موسیٰ و عیسیٰ بنام توریت و انجیل بخلق رسانیدند ذکر مردن و مصلوب گردیدن و مدفون شدن
و از قبر برخواستن بکلی دران نسخها یافت نشدی **دیگر آنکه** گفتم اینکه انجیل بفیض روح القدس حواریان تحریر نمودند مگر انقدر
ثابت شد که بعد واقعهٔ صلیب تحریر گردید آنهم نه بقسمی که مسیح یا اوستاد بشاگردان مقابله بوده حواریان را نشانیده
تعلیم دادی - بلکه از باب اول اعمال حواریان معلوم میشود که بوقت نزول روح قسمی در شاهنامه ذکر آمدن سیمرغ افسانه

مصنوعی نوشته اند که قبل از آمدن او طوفان شدیدی برخواسته آنچنان اول طوفان شدیدی برخواسته بعد روح القدس تشریف آورده و آمدن روح بود که حواریان را حالتهای عجیب غریب رو داده مانند آنکه کسی را جن بگیرد و عارضه دماغی رو دهد بجوش آمدند و زبان و لغت های مختلفه متکلم گردیده اند و انجیل در اینحالت بقید قلم در آمد لاکن چهار نسخه چه ضرورت داشت یک نسخه اکتفا داشته و هرگاه بتعلیم روح القدس که او استاد انبیا بود انجیل نوشته شد مضائقه نداشته ؏ فیض روح القدس ار باز مدد فرماید + دیگران هم بکنند آنچه مسیحا میکرد + قرآن مجید نیز روح الامین که بعضی روح القدس نیز جبرئیل علیه السلام را گویند برای آنحضرت آورده راقم میپرسد که این انجیل در زمان مسیح موجود بود یا نه اگر نبود چگونه مسیح مردم را بانجیل دلالت میکرد که ایمان آرند اگر حواریان بعد واقعه صلیب دوباره چرا زحمت تحریر اختیار کردند دیگر آنچه بدلیل قول مسیحیه حجت آرد که آنحضرت فرمود یعنی عیسی که راست میگویم بشما تا آنکه آسمان و زمین زائل نشود یک همزه یا یک نقطه از شریعت یعنی توراة بهیچوجه زائل نخواهد شد پس باید آنکه بعد از آنکه احکام توراة را برهم زد این قول کجا قابل اعتبار و اعتماد باقیماند چراکه دعوی بحال ماندن احکام توریت روایت بیش نباشد و برهم زدن مسیحیان جمله احکام توریت درایت باشد رد روایت درایت نمیکند یا دیدیم که آسمان و زمین زائل نشد و جمله احکام ابدیه توراة را عیسی و عیسائیان یا دیگر دو از کار برآمده باوجود این حرف کجا قابل اطمینان ماند چه جای آنکه کسی این تمسک گردد و مسیحیان شاهد آنند که کلام یهود را که گویند عیسی از ترس یهود میگفت تورات را تبدیل و تغییر نخواهد داد آخر الامر احکام تورات را بوقت قابو یافتن بحال برهم زد و گویند که خود این گونه سخنان طمانیت و اطمینان گفتن و باز آنرا برهم زدن کار کذابان دغا شعار باشد یا پیغمبران و رسولان هرچند نسخ بقدریکه مسیحیان قبول دارند که ظاهر آن احکام را باطن بدل شده مگر این بهانه عذر گویا ظاهر باطن مبدل گشت یا باطن ظاهر مگر طریقه موسویه بکلی از میانه رفته و کناره جسته و آنچه عیسی کرد باز خود را رسول میگفت مگر حواریان چه غرضه داشتند که باعث برهم زدن احکام ابدیه تورات گردیدند و باز منکر نسخ باشند مگر اینهمه احکام تورات که شرب خمر و استعمال شتر و خنزیر و طرف عیاد عظیمه و قربانیها ـ و تطهیر بدن که بدون آن از بهایم و انسان فرقی نباشد و غسل جنابت بقدر یک شوشه و بقدر یک همزه نبودند و عقل عاقل آنرا باور تواند نمود باوجود آن مدعی عدم نسخ بودن از عجب العجایب باشد دیگر آنکه مصنف برابر عقل را در کار دین مداخلت نداده و عقل را دران باب بیکاره محض و معطل فهمیده و فهمانیده پس چگونه است که از ان دعوی عود نموده گوید مرد عالم فاضل را بعقل صحیح در کار است دیگر آنکه عقل سلیم بیشتر مستعمل بود عقل صحیح از طرز مصنف فراگرفتم **دیگر آنکه** آنچه بانیقول عیسوی متمسک گردیده که آسمان و زمین خواهد گذشت لیکن نخواهد گذشت سخنان من **راقم** هم از امثال و اقران او می پرسم که آیا اینجمله از ان سخنانے نباشد که مسیح روزے بحاضران مجلس خود حتماً و یقیناً گفته بود که این طبقه منقرض نخواهد شد که من بجاه و جلال تام مدینا مراجعت خواهم نمود و بشمول آن فقره مذکوره هم گفته بود که آسمان و زمین زائل خواهند شد و سخنان من تفاوت پیدا نخواهد شد آسمان و زمین جا بجائے و محل بطرف شدن حاضران مجلس با خاک یکسان شدند عینی نیابد اینگونه سخنان در تقابل

مخالفان باوردن شرم و حیا مانع نشد اگرچه بهمه یا بیشتر نوشته جات مگر از زحمت تحریر جواب داد الغرض از تحریر اینگونه کتابهای آن اوهن البیوت لبیت العنکبوت باشد بلکه رخنه عظیم در مذهب گوئی ها مسیحیه همین فقرات انداختند از دلیل خود آوردن از کدام راه درست بوده کلام اشعیا نبی چگونه مفید مطلب او. شاید از شاهد های خود آوردن انشان عجیب تر از کلام اشعیا نبی آنقدر مفهوم میشود که کلام خداوندی ابدالآباد است و دران ذکری نیست مگر از این کلام توراة یا انجیل یا قرآن مجید منظور اشعیا نبی باشد از کجا دستیاب میشود بلکه هرگاه راقم پیشتر باثبات رسانیده ام که انجیل مستعمله اوله کلام خدا نباشد بلکه کلام حواریان است اهل انجیل را کلام خدا و منزل من السماء باثبات رسانند بعد دلائل شرافت و فضائل کلام الهی برای چنین انجیل قبل از ان برای انجیل که از کلام حواریان و عیسی و حق سبحانه و تعالی مرکب و مخلوط گردیده معجونی شده مثلث اینگونه دعوی کلام الهی نمودن نرسد **قوله** که او امر و نواهی آنها یعنی انجیل نه برای مسیحیان بلکه برای اهل اسلام و جمله طوائف عالم جاری است تعجب و عجیب است مسلمانان احکام ملت منسوخه مسیحیه را که بجز لشمر ندیدم فرشتان خواهند اشد. معلوم نیست که اعتقاد تثلیث که باعث دخول دوزخ و خلود نار و عذاب ابدی و غضب شدید خداوندی دانند و از ان صد هزار فرسنگ گریزان باشند آنرا از مخزن العلوم و گنجینه فوائد ایشان بطلب کار خواهند شد یا کدام اعمال مستحسنه شان مسیحیان باعث فلاح و نجات تصور دیده از ان بهره را خواهند برداشت بلکه استغنای مسلمانان درین باب بحدی است که اگر گفته شود که عیسائیان از قانون شریعت غرای محمدیه اخذ نمایند سزاوار باشد چنانچه مسئله شفعه را انجراز کتب اهل اسلام نشان توانند نیز از همین قوانین برداشته مسلمانان را هیچ وقتی از اوقات احتیاج اخذ مسئله از مسائل بغیر کتب اسلامیه رو نداده

فصل سوم درجواب فصل سوم

درصفحه ۲۰ **قوله** که چون قرآن و معتقدان آن ادعای آن نمایند که مسیحیان و یهودیان کتب مقدسه خود شان را تحریف نموده و آن آیاتی که بمحمد اشاره و آمدنش را بیان کرده بودند اخراج ساخته کلمات دیگر در مقام آنها نهاده اند باین سبب کتب مقدسه موجود الان مستعمل شان اند دیگر صحیح قابل اعتقاد و اعتبار نیستند پس واجب و لازم است که با وقت تمام متوجه تشخیص این ادعا شویم نهایت در صورتیکه از امتان محمد صلی الله علیه و آله و سلم طلب ثبوت این ادعا را نمائیم تعجب است که هیچ یک از انها هنوز درستی این ادعا را با دلائل واضحه معتبره ثابت ننموده است و ایشان در باب ادای جواب قاطع این اظهار مسئله که آیا کتب مقدسه عهد عتیق و جدید در چه زمان و بواسطه کیان و بچه نوع تحریف گشته و کلمات محرفه کدام اند تا حال مدیون مسیحیان میباشند و هم مسلمانان بی دلیل محض ادعای خود شان را ساکت میسازند و حکما میگویند که چنین است و هم لازم است که چنین باشد زیراکه انجیل و کتب عهد عتیق مطابق قرآن نیستند و در قرآن نیز بجهة تحریف کتب مقدسه مستعمله مسیحیان و یهودیان اشاره گذشته است پس ما دامیکه محمدیان ادعای خود را با دلائل معتبره بثبوت رسانیده

وجواب آن چهار مسئله گذشته را نداده اند مسیحیان تحمل این ادعا لازم نمی آید زیرا که هر چیز را گفتن و ادعا نمودن ممکن است اما ادعائیکه از برای تحقیق آن دلائل معتبره نباشد بیجا و بی ثمره است بلکه ادعای بی دلیل کار خردمندان نیست انتهی **اقول** چون مصنف قدری مطلب را واضح و صاف تر نسبت بطریقه مستمره خود نوشته راقم آنرا غنیمت دانسته از زحمت و تکلیف خلاصه آن تحریر نمودن رهائی حاصل نموده بعینه تحریر او را نگاشتیم والحال به تردید آن میپردازم پس بدانکه هرگز هیچ آیه قرآن مجید خواه در کتب احادیث یا در اعتقاد اهل اسلام داخل نباشد که محض اخبار قدوم میمنت لزوم آنحضرت از توراة و انجیل بر آورده بموضعش دیگر کلمات نهاده اند بلکه دعوی ما آنها باشد که این کتب آن کتب آسمانی نباشند چراکه از طرز تالیف و تصنیف شان صاف ظاهر است که احوال حضرت موسیٰ و عیسیٰ مجموعه جمع و فراهم آورده بنام نهاد توراة و انجیل ملقب نموده اند چنانچه روضة الاحباب و حبیب السیر و روضة الصفا و حیات القلوب متضمن احوال خیر اشتمال آنحضرت و غیره تالیف گردیده نه کلام خدا باشند۔ دیگر آنکه بحسب ظاهر بعضی کلام خدا تعالی معلوم میشود و بعضی فقرات کلام عیسیٰ و بعضی کلام حواریان جمع و یکجا میباشند و در ان احدی را انکار نرسد چنانچه آنچه آنحضرت از زبان بی زبانی حقتعالی فرموده کلام خدا آنچه از طرف خود کلام آنحضرت باقی کلام حواریان باشند گو الهامی باشد مگر بدون این امر دیگر امر نباشد کاش اصل کلام الٰهی و حضرت نبوی بحال خود باقی میگذاشتند حواریان آنچه زیاده کردند آنرا در اعمال حواریان و نامهای خود افزودند تا هر قدر از تصرفات باقی میماند آنرا اهل ایمان و ایقان حرز دلها و تعویذ جانها و ورد زبانها مینمودند۔ دیگر آنکه درباره محرفان نه صرف اعتقاد اهل اسلام آنها باشد که محض بشارات آنحضرت بر آوردند چراکه ظاهر است که دیانت آنها یکه رخصت بر آوردن بشارت نبی مبشر به دهد در اوقات دیگر اغراض کسی از آنها نخواهد بوده و نبوده۔ دیگر آنکه ایشان بهر قدر مسلمانان جا بیجا زحمتها کشیدند یکی از ایشان گوش حق نیوش مصنف بر نخورده اگر چه زده به سمع رضا اصغا نموده و نه چگونه آن مینمود تا حال اهل اسلام جواب شافی نداده اند بلکه موافق این شعر مهمل گردیده اند **نظم** بدل گمان مبر که نصیحت کند قبول + من گوش استماع ندارم لمن تقول

پس اگر تا حال تسکین شان نگردیده الحال بحول الله و قوته بتدارک تسکین خاطر میپردازم۔ پس راقم گوید که هرگاه تحریف در کتب شان بپایه اثبات رسیده دیگر زیاده بران طلب نمودن نهایت ناانصافی بلکه غایت خجالت باشد پس تحریف موافق قاعده مقرره عقلا چیزیرا که مصنف سهو کاتب گوید نمونه تحریف باشد حالا **راقم میپرسم** که مسلمانان از علوم خفیه و سریه و طرز و طریقه عیسائیان بیگانه محض می باشند۔ اگر زیاده برین تصریح اندمان تحریف و محرفان و سبب تحریف و کلمات تحریف و بدل آن نتوانند نشان داد مگر مصنف و امثال و اقران او البته مرشد و هادی طریقه هدایت عیسائیان باشند برای دفع الزام سهو کاتب هر قدر توانند دران کوتاهی ننماید که باعث بر طرف شدن شبهه تحریف بطریق سهولت و آسانی ازین امر ناخواه گردیده پس دفع آن از خود بدین وجه نماید

اول آنکه سبب سهو کاتب چه بوده **دوم** کدام الفاظ سهواً ابدر رفته **سوم** کدام الفاظ بجای الفاظ داخل گشته **چهارم** زمانه سهو کدام بود جمله سهو در یک زمان واقع شد یا اوقات مختلفه متعدده **پنجم** کیان باعث سهو گردیده اند **ششم** سهو کاتب را جمله عیسائیان چرا جائز داشتند چراکه هرکس رضامند بر عملی باشد گویا خود مرتکب گردیده پس جمله عیسائیان در این امر سهیم و شریک محرفان باشند **هفتم** در اصلاح چرا الحال دریغ و مسامحه و اغماض میرود **هشتم** جمله سهو از یک کس بوقوع آمده یا اشخاص متعدد یکی بعد دیگری این دولت سعادت اندوخته دین عیسویرا برباد فنا داده **نهم** عیسائیان فعل آنها را ناپسندیده آنها را شریر و زشت کیش دانند یا از نیکان **دهم** از شرارت انجیل رهزنان ملت عیسویه عمداً انجیل ناپسندیده واقع گردیده یا سهواً **یازدهم** اگر سهواً سرزد از سهو هرگاه مطلع شد پشیمان گردیده یا نه **دوازدهم** اول کسی که از سهو آنها مطلع شد کدام کس بود بدیگران از سهو مطلع بر وقت نمود یا نه اگر نمود دیگران در تلافی آن چه کردند اگر مطلع ننمود چرا اختفا جائز داشته البته اگر قبل از مسلمانان مطلع شدید علاج سهواً آسان و سهل بود **حالا راقم از ارباب انصاف** انصاف میطلبد بخصوص حضرات یهود که آیا مصنف مفلس و با کیسه تهی دست خالی و بضاعت مزجات حالت فقر و با احتیاج چگونه مسلمانان را مدیون خود نمود الحال راقم سه ضاعف برابر دعوی او بر مسلمانان مدیون خود نمودم که تا قیام ساعت از عهده آن بر نتوانند آمد و صورت ادا و حوصله آن نداشته باشند پس اگر ادا نه نماید مقروض و مدیون بقدر دو ضاعف زیاده از دعوی خود بر مسلمانان خواهد ماند الغرض دلیل تحریف این کتب عمده تناقضات و اختلافات باشد ورنه کتب سماویه تناقض و اختلاف معنی و مداخلت ندارد چراکه آنچنان کتب از برای هدایت و رهنمائی راه گمگردگان تیه ضلالت و ساکنان بادیه جهالت و سرگشتگان کوی ناکامی میباشند هرگاه خود خود غلط بوده باشند مانند ع او خویشتن گم است کرا رهبری کند + پس از همه دلائل بنظر باریک بین شما اگر رسد علاج آن چه باشد دهم آنچنان مسلمان حکما میگویند که چنین سست بر راستی خود اعتماد و دارند و میدانند که اگر برای امتحان درمیان آید تحریف واقعی بپایه اثبات میتوانند رسانید هرگز قائل انقول نباشند که کتب سالفه مطابق قرآن نباشند از از رو محرف باشند چونکه مطابق بودن توراة و انجیل با قرآن مجید ضرورت ندارد باختیار مالک الملک است و فرستاده آنچنان کتب بر او تحکم نرسد بل اگر جمله نسخهای کتب سماویه موافق هم باشند ضرور ارسال آن گونه کتب چه باشد صحف سماوی فرستاده نشده اند مگر بجهة تبدل و تغییر احکام سابقه مصلحت امور عامه خلائق باشد درین خیال چرا مسلمانان اعتراض عدم موافقت نمایند **دیگر آنکه** در قرآن مجید مطابق دعوی مصنف در باب تحریر اشارت نباشد بلکه صراحتاً در قرآن مجید وارد گشته است و ورود انجیل در قرآن مجید کار سخت محکم گردد۔ الغرض مسلمانان با براهین ساطعه و دلائل قاطعه دعوی خود را با تمام رسانیده عوض

جواب چهار مسئله هشت مسئله دیگر جمله دوازده مسئله در پیش آورده و آنچه مصنف گفته که گفتن و ادعا نمودن ممکنست قابل قبول خردمندان نباشد گفتن دروغ دعوی کذب کار اشرار باشد اکابر را بجز دعوی راست پسند نباشد. مگر این دعوی مصنف خدا کند موافق اظهار باشد که دعوی بے دلیل کار خردمندان نیست ما آینده هر جا که دعوی بے دلیل از طرف مصنف سید او را متنبه کرده شود که دیگران را نصیحت و خود را فضیحت الغرض مسئله تحریف بپایه صدق و حد اثبات آینده آنها را جائی کلام نباشد در صفحه ۲۸ گوید پوشیده نماند که شیعیان بطریق اولے ادعا میتوانند کرد و گفت که قران تحریف و تبدیل یافته است و آن قرانے که الآن در میان امتان محمد صلی الله علیه وآله وسلم میباشد قران اصل نیست زیرا که اولاً ابوبکر بجمع آوری و ترتیب آن اقدام نموده بعد ازان عثمان آزاد دوباره ملاحظه کرده اصلاح داده است و حال آنکه شیعیان این اشخاص را کافر بدین شمرده میگویند که عثمان چند سوره که اشاره بعلی بود عمداً از قرآن استخراج نموده است و نیز در کتاب **دبستان** فانی تخلص مسطور است که میگویند که عثمان مصحف را سوخته بعضے از سورهای که در شان علی و فضل آلش بود برانداخت و در صفحه ۲ ورق ۲۰۸ کتاب **عین الحیات** حدیثی مرقوم گشته که امام جعفر ع فرمود که در سوره احزاب فضائح بسیاری از مردان و زنان قریش و غیر ایشان بود و دراز تر از سوره بقره بود و لاکن کم کردند و تحریف کردند. انتهی **اقول**

پوشیده نماند که منصف و امثال آن اگر ادعائے تحریف و تبدیل قران مجید نمایند خود را اکذب الکاذبین و مهره مفتریان و دروغگویان قرار داده خواهند بود و دعوی او که آن قرآن که الآن در میان مسلمانان میباشد اصل قرآن نیست محض حرفے بے اصل و خود مصنف دعوی را رد کرد دعوی بے دلیل کار خردمندان نیست پس این دعوی بے دلیل از راه خود سرگشته و برگشته است و از کجا باثبات این دعوی که قرآن مجید اصل قرآن نیست خواهد پرداخت واگر اصل آن قرآن نباشد معجزه هم نباشد پس کلام بشر باشد مثل آن یا مثل ده سوره آن یا برابر یک سوره آن که اقصر سور قرآنی باشد آورده دعوی خود بپایه صدق رساند و آنچه درباره جمع کردن قرآن بنام ابوبکر گوید جوابش آنا باشد قران در عهد کرامت مهد آنحضرت ص جمع و فراهم آمده چنانچه آنحضرت ص فرمودند اگر کسی قرآن را درست آموختن بخواهد نزد چهار کس یکی عبد الله بن مسعود و خزیمه بن ثابت و ابی بن کعب و یکی دیگر که اسمش یاد ندارم رفته آموزد پس لا کلام ثابت شد که کلام الله در عهد آنحضرت ص مرتب بود و هرگاه ابوبکر رضی الله عنه سعی در تحفظ قرآن مجید نماید حیه بیجا باشد او بحسب ظاهر خلیفه و آستان او سجده گاه خلائق و مرجع خلق بود بسی جمله امور بذمه او بود خصوصاً دینیه چنین کارها تعاون از خلیفه روا نبود و ورنه جامع قرآن عثمان مشتهر گردید اگر ابوبکر قرآن جمع نمودی باین اسم شهرت یافتی و دعوی او که شیعیان این اشخاص را کافر بدین شمرند و گویند که چند سوره را که دلالت بر فضایل علی و آلش بود برانداختند دران باب بدانکه کافر دانستن شیعیان ابکر را کدام فائده بحال مصنف تواند بخشید

مخالفان جمله مذاهب و کل ملل و نحل عالم یکدیگر را تکفیر نمایند و تکفیر یک مخالف بدیگری دلیل و حجت نباشد با وجود آن شیعه خلفا را کافر بدین ندانند بلکه غاصب حق علی ع دانند پس ازانگونه تحریر کدام فائده متصور و دعوی برآوردن سوره فضائل جناب امیر ع اگر واقعی بود پس هرگاه حضرت علی ع بحسب ظاهر سریرآرای خلافت گردید میدان از خلفا خالی بود در عهد عثمان امیر موجود بود و از برآوردن فضل و فضائل خود از راه ممانعت پیش می آمد و امیر ع چنان کس نبود که سخن او جا گیر نباشد بر خلاف آن اگر در عهد خود بهتر فضایل خود را باز داخل قرآن مجید مینمود احدی انکار نتوانستی کرد و اگر از راه انکار کسی پیش آمدی سخن او پیش رفت نشدی بلکه یقین مردم بجهت خاطر خلیفه زمان یا بخاطر خلیفه گذشته منظور نداشتندی بلکه اگر امیر آن نسخه کامل موجود نداشتی بجهت تقرب جستن به خلیفه دوران نسخه فضائل حاضر آوردندی **دیگر آنکه** اگر این امر حق بود در بعضی اوقات که میان خلفا درباره خلافت تنازع واقعه گشتی البته امیر آنها را ملزم نمودی که فضائل مرا از قرآن انداختید **دیگر آنکه** موافق تحقیقات شیعه کتاب مستطاب **نهج البلاغه و منهج الفصاحه** مشتمل بر خطب کلامیه امیر ع باشد. و بران اتفاق دارند که جمله خطب کلام معجز نظام امام علیه السلام باشند و احدی را غیر معصوم یارای آن نیست که مثل آن گفتن تواند دران کتاب خطبه شقشقیه متضمن شکایت خلفا از ان مخزن اسرار امامت و وصایت صادر و وارد گشته اگر امر برآوردن سورهائے فضائل آنحضرت و اولاد عالیمقام آنجناب از قران اتفاق افتادی البته آنحضرت ع گاهی بسبیل اظهار آن صراحتاً یا کنایتاً بر زبان گوهر افشان آوردی نیاوردند. پس افسانه بی اصل بوده همچنان مصنف آنچنان خود را ماهر از علوم و کتب اهل اسلام میداند که از کتب با دلایل و براهین مفید مطلب خود و نقیض مطلب نا دانسته بدان متمسک میگردد در حال بیخبری او از علوم دینیه مسلمان آنا باشد که دراین مبحث آل علی نوشته و حال آنکه آل نبی ص و اولاد علی گفته میشود دیگر آنچه قول مصنف دبستان فانی تخلص آورده آنهم معلوم نیست که آن فانی چگونه کسی بوده است کوبی دیا خواه سخن تراش بوده پس قول هر فاجر و فاسق بر اهل حق چگونه بطریق احتجاج توان آورد و اگر حرف او قابل قبول باشد باز دلالت بر تحریف ندارد دیگر آنکه آنچه حدیثی از امام جعفر صادق ع بروایت کتاب عین الحیوة آورده جوابش آنا باشد که عین الحیوة کتابیست هیچ راقم باشد و اکثر بمطالعه سید هرگز درباره تحریف آن آیت نخواهد شد گرفتیم اینکه آن حدیث صحیح و معتبر باشد مگر دلالت بر تحریف ندارد در آوردن خبری از چیزیکه گویند نه تحریف نه تبدیل علاوه برین آنچه در صفحه گوید خلاصه اش آنا باشد که عمر بن الخطاب گوید که روزی شنیدیم که هشام بن حکیم قرات سوره فرقان نمودی بر خلاف آنچه من از رسول الله شنیده بودم بعد از فراغ قرات جامه او را کشیده نزد آنحضرت ص بردم و گفتم که سوره فرقان میخواند بر خلاف آنچه که تو مرا تعلیم کردی پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که بگذار او را و فرمود بخوان و او همچنان خواند که سابق خوانده بود و من شنیده بودم رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که همچنین نازل شده است باز مرا فرمود تو بخوان من هم خواندم پس فرمود که همچنان نازل کرده شده است بدرستیکه قرآن بر هفت قرات نازل شده است پس هر چه شمار آسان باشد بخوانید هذا خر نوشته متفق علیه

واللفظ لمسلم اینحدیث متفق علیه ست وعبارت مسلم پس بدانکه مراد از متفق علیه حدیثی ست که بخاری
ومسلم بران اتفاق داشته باشند یعنی در هردو کتاب حدیثی که باشد آنرا متفق علیه گویند ومصنف صرف
از مسلم مراد متفق علیه تصور دیده و بانیخبرگیری از کتب ما بر ما حجت و دلیل آرد **الغرض** از تحریر اینحدیث آنقدر معلوم
گردید که در عهد سعادت مهد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم مردم بهفت قرارت ماذون بودند اگر کسی جنبی
بران انکار ورزیدی چون بسمع شریف آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم رسانیدندی ارشاد اجازت فرمودی
بقرارت سبعه پس ازین تحریر فایده مرتب نگشته ودر صفحه ۲۲ آنچه بحدیث از بخاری آورده خلاصه اش آن
باشد که **از زید** آورده که عمر باابابکر گفت که در جنگ یمامه قاریان بسیار شهید شدند میترسم اگر آینده این
گونه وقعه شود پس اکثر قرآن محو خواهد شد ومن چنان بهتر می بینم که تو حکم دهی بجمع کردن قرآن گفت ابابکر که من بعمر
گفتم که چگونه میکنی کاری را که نکرده است رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم پس گفت عمر والله اینکار نیک ست
پس عمر مکرر این امر را من گفت تا آنکه بکشاد خدا سینه مرا برای این امر ودیدم در این فایده که عمر دیده بود پس زید
میگوید که ابوبکر بمن گفت که تو مرد جوان و عاقل از سهو و تهمت مبرا هستی و تو مینوشتی وحی را در زمانه رسول الله
پس تو تتبع قرآن کرده آنرا جمع بکن پس والله اگر مردم مرا تکلیف بر داشتن کوه میکردند بر من گران نمیشد چنانچه
جمع کردن قرآن بر من گران افتاد زید میگوید من نیز انکار کردم که امری که رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم نکرد چگونه
میکنید پس ابابکر گفت بخدا سوگند که اینکار نیک ست پس ابابکر مکرر گفت تا آنکه خداتعالی کشاده نمود برای امری که سینه
ابابکر وعمر را کشاده بود پس من تتبع وتلاش قرآن نمودم وجمع کردم آنرا از برگ خرما و سنگها و سینه های حافظان
تا آنکه یافتم این آیت آخر سوره توبه را که نزد ابی خزیمه انصاری که نیافتم آنرا نزد هیچکس غیر او لقد جاءکم رسول
من انفسکم تا آخر پس ماند آن اجزا نزد ابی بکر چون وفات داد خدا او را پس از ان نزد عمر تا حیات او بماند پس از ان نزد
حفصه دختر عمر بماند روایت از بخاری۔ پس بدانکه اولا مصنف ترجمه آن درست نتوانسته چنانچه ترجمه الفاظ زبانی زید لو کلفونی
نقل من الجبال ماکان اثقل علی مما امرنی به جمع القرآن ترجمه آنرا زیر سطور نوشته اگر مردمان مرا تکلیف بر داشتن
کوه میکردند بر من گران نمیشد چنانچه جمع کردن قرآن اهل زبان میدانند که طفلی اندک عربی دان اینگونه ترجمه واندارد
پس مصنف واوستادش از طفل نادان تر بلغت عرب بودند در انحال جرات بر ترجمه نمودن خود را هدف تیر ملامت
کردن ست چنانچه ظاهر ست لفظ مردمان در فقره عربی نباشد نه صراحتا نه کنایتا نه حقیقتا۔ چرا که مردمان عامه اورا تکلیف
جمع ندادند بلکه تکلیف خاص از طرف خلیفه زمان بود در انحال چگونه ضمیر راجع بمردمان گفتن توانستی و جبل من الجبال که
ترجمه اش کوهی از کوهها باشد نه صرف برداشتن کوه الغرض از ینحدیث مرویه بخاری آنقدر معلوم میشود که قرآن پراگنده
ومنتشر بود بعد جنگ یمامه بحکم ابابکر زید که سابق هم کاتب الوحی بود جمع وفراهم آورده مگر بروایت علمای اهلبیت که بمقتضای

اهل بیت اعلم بما فی البیت آنبا شد که قرآن مجید در عهد کرامت مهد حضرت رسول صلی الله علیه وسلم جمع بود مگر گرفتیم آنکه در زمان
سعادت اقتران آنسرور صلی الله علیه وآله وسلم جمع نبود ودر عهد خلافت ابابکر جمع و فراهم آمد باز کدام نقص بحال صحت
قرآن راه یافته جمله صحابه عظام موجود بودند و بروی آنها جمع شده احدی انکار نکرده بلکه اگر خود خلیفه در سر اخفا
جمع آوری قرآن مجید نمودی بجای آن داشته که مخالفان گمان دخل و تصرف نمایند در حالتیکه کاتب الوحی را جمعی
از صحابه برای جمع آوری تعیین نموده در ان چه محل اشتباه و تصرف باشد بلکه از مقرر نمودن جمعی سوای کاتب
الوحی دلالت بران دارد که قرآن مجید را بعد تحقیقات بسیار جمع آوردند وآنچنان کردند **دیگر آنکه** اگر قرآن مجید
از سعی ابابکر جمع گردیده منتهاست مثل انجیل بعد واقعه صلیب نوشته شده جمع آمد باز اینقدر تفاوت باشد که قرآن مجید
در عهد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم موجود بود مگر پراگنده بود در زمان ابابکر جمع گردیده انجیل در عهد
عیسی علیه السلام بکلی وجودی نداشته حقیقت حال آنبا شد که در زمان سالفه طریقه تالیف و تدوین کمتر بلکه مروج نبود
چنانچه بقراط حکیم گفتند که چگونه است که تعلیم و تعلم تو محض بر حفظ در خاطر نمودن ست چه بودی اگر کتابی
تالیف گشتی تا آیندگان مستفیض شدندی حکیم جواب داد که حیف نباشد از سینه های پاکیزه بر آورده در جرمهای
ناپاک نهاده آید و هم ظاهر ست که کتب سابقه در زمانه سابق بکثرتی که الحال دارند نبودند بعد از ایجاد طرز انطباع اینهمه
کثرت بهم رسانیده اند ورنه بجز در مخزن سلاطین یا در صندوق علما مقفل بودند موافق آن قرآن مجید در سینه های
حفاظ بکثرت بود چونکه اول کتب تعلیمی اسلامیه قرآن مجید بود ودر نسخه مجتمع بکثرت نبود الا نزد معدودی چند
ودرین انکار نرسد چنانچه اگر قرآن مجید در عهد سعادت مهد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم جمع نبودی چگونه نزد
عبدالله بن مسعود نسخه بسته موجود بودی وچیان آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم ارشاد فرمودی که اگر کسی را آموختن
قرآن مجید خواهش باشد نزد چهار کس رود عبدالله بن مسعود۔ وابی بن کعب ودو کس دیگر الا کلام که نزد این چهار
کس قرآن مجید سربسته بوده الغرض باعث بر توجه ابابکر بر مشتهر گردیدن قرآن مجید ازان راه بوده که در جنگ
یمامه بسیاری از قراء وحفاظ قرآن مجید بدرجه شهادت فائز گردیدند خلیفه مصلحت دران دید که قرآن زیاده تر در نسخه ها
بوده باشد تا آینده خوف اتلاف نباشد ورنه اگر جامع ابابکر بودی عثمان را جامع القرآن نگفتندی چرا که بمحض بر یک
قرارت وا داشتن عثمان مردمان را باین لقب ملقب گردید اگر جامع قران در اول مرتبه ابابکر بودی باین خطاب مشهور
گشتی پس ثابت شد که پیش از عهد او قرآن مجتمع بود **دیگر آنکه** مصنف در صفحه ۳۱ از بخاری آورده که لبابش
آنباشد که انس بن مالک میگوید که حذیفه بن یمان آمد نزد عثمان در حالتیکه او جهاد با اهل شام در فتح ارمنیه و در آذربایجان
با اهل عراق میکرد پس ترسید حذیفه از اختلاف قرارت قاریان پس گفت بعثمان ای امیرالمؤمنین خبرگیری بکن این را
قبل از آنکه اختلاف کنند در کتاب چنانکه اختلاف کردند یهود ونصاری پس عثمان کسی را نزد حفصه فرستاد و پیام داد

که بفرستی نزد ما صحیفه را تا بنویسیم ازان نسخهای متعدد و بعد از آن باز دهیم تو پس فرستاد حفصه آن صحیفه را نزد عثمان پس امر کرد عثمان زید ابن ثابت و عبد الله بن زبیر و سعید بن العاص و عبد الله بن حارث بن هشام را پس نوشتند آنها از آن صحیفه نسخهای متعدد و گفت عثمان آن هر سه کسان قریش را که هرگاه اختلاف کنید شما با زید در امری از قرآن پس بنویسید آنرا در زبان قریش زیرا که قرآن در زبان آنان نازل شده است پس ایشان هم چنین کردند چون ازان صحیفه نسخهای متعدد نوشتند باز فرستاد عثمان آن صحیفه را نزد حفصه و فرستاد بهر اطراف ازین نسخها یکی که نوشته شده بود و حکم داد که آنچه ما سوای آنست از قرآن هر صحیفه یا مصحف سوخته شود و گفت ابن شهاب که خبر داد مرا خارجه ابن ثابت اینکه شنید زید ابن ثابت را که گفت نیافتم یک آیت مکتوبه را از سورهٔ احزاب در وقت نوشتن صحیفه و بدرستی که شنیده بودم رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم را که میخواند آن آیت را پس آنرا جستیم پس یافتیم آنرا نزد خزیمه ابن ثابت انصاری و آن آیة اینست من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه فالحقناها فی سورتها فی المصحف رواه البخاری انتهی **اقول** از تحریر این حدیث مصنف را البته یقین بر اختلاف خود بدون شک و ریب دلنشین شده باشد که اختلاف شان بر جمله عالم از هزار بلکه بسیار زیاده بر آن آشکار است نه دعوی امروزی ست عجیب تر آنکه باثبات اختلاف خود زیر قلم خود آورده در تمام بخاری و صحاح حدیثی بجز آن مفید مطلب خود ندانسته که از جمله بخاری آنرا عمده ادله بر صحت دعوی خود دانسته نقل نموده خلاصه کلام آنکه ازین حدیث آنقدر مفهوم گردیده که حذیفه بن یمان بخلیفه دوران حالی نمود که خبرگیری قرآن مجید ضروری ست از آن توجه فرموده مردم را بر یکقراءت وا داشته و آنچه گفته که بعد از ان عثمان آنرا دوباره ملاحظه نموده اصلاح داده است این دعوی نیز مهمل باشد قصه جمع آوردن عثمان قرآن را چنانچه دانستی از روی تحریص و ترغیب سائر صحابه رضوان الله علیهم بوده چون خلیفه بجهة اختلاف مردم در قراءت متوهم گردیده که این امر مبادا منجر بفساد گردد سد ابواب فتنه الحال بهتر است نسبت بآینده لهذا حکم داد که مردم بر یکقراءت و یک لغت داشتن اولی تر تا آینده احتمال فتنه دران نباشد از روی حسب صلاح صحابه رسول الله صلی الله علیه وسلم که بجز معدودی که بعالم بقا ارتحال نموده بودند جمله صحابه موجود و انکار بعمل آمد و جمله مردم هرگاه بر یکقراءت داشته گویند نسخهای متعدد باطراف فرستاد که آینده موافق این قراءت بعمل آید پس عثمان مردم را بر یکقراءت داشته دیگر قراءت ها موقوف نمود نه آنکه در اصل مصحف مجید تبدل و تغییر نمود و آنچه راقم نوشته که قراءت های دیگر موقوف اگر مصنف میزان و امثال و اقران او نفهمند جمله ماهران لغت و فن عرب میدانند که قرآن مجید را کم و زیاده نمودن چیزی دیگر باشد و از قراءتهای سبعه یکی را بحال داشتن و همه را موقوف نمودن چیز دیگر باشد و اضح تر آنکه مثلاً در زبان اردو که در دیگر بلاد به هندی مشهور باشد بجهة تفاوت مواضع و مقامات در لغت تفاوت چنانچه در لاهور قسمی در لکهنو خواه دهلی قسمی در بهار و در بنگاله قسمی دیگر همان یک اردو بتفاوت گفته میشود

آنچنان در ایلک سند و در موضع شکارپور قسمی در حیدرآباد قسمی دیگر در لار قسمی متفاوت در معنی آن اصلاً فرقی نباشد محض بجهة اصطلاح هر مقام برعایت السنة آنجا گفته میشود و بجهت اندک تغیر بر یکدیگر خندند پس همین حال بوده قراءت سبعه در عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم چون پیغمبر خدا در میان میبود اندیشه اختلاف و خوف مشکل نبود حلال مشکلات موجود بود اگر اندک شبه رو میداد بآسانی رفع صورت داشته و زمانه خلفا را اگرچه خلافت راشده باشد آن مرتبه حاصل نبود باز آنقدر میتوانستند که مردم را بر یک قراءت وا داشتند بعد از زمانه خلفا بحالت اگر در میان می ماند دفع آن مشکل میبود آینده ممکن بود که یکدیگر را تکفیر نمایند پس از روی حذاقت تدبیری بعمل آمد که رفع اندیشه آینده نمود و آنچه مصنف بصفحهٔ ۳۳ آورده **قوله** اول اینکه خود در وقت محمد ص آیت را شخصی بطوری و شخصی بطوری دیگر خوانده بود - دوم آنکه - قرآن در وقت محمد ص در یک جلد مجتمع نشده بود بلکه بعد از وفات محمد ص برای جمع آن حکم داد حال آنکه ابوبکر از محمد صلعم برای اینکار مامور نشده بود بلکه صرف از راه مصلحت چنین کرد که مبادا آیات گم شوند سوم اینکه عثمان بر تخت خلافت نشسته چون دید که مردم در خواندن قرآن فرق و اختلاف میکنند ترسید که در قرآن خرابیهای واقع نشود لهذا زید وغیره را حکم داد که قرآن را باز صحیح کنند و همه آیات را حسب ترتیب بنویسید - چهارم اینکه - جمیع نسخ سابقه را جمع نموده بسوخت و از نسخهٔ جدیده نسخهای دیگر نقل نموده در هر مقام فرستاد و آنرا شهرت داد حالا ما می پرسیم که عثمان چرا نسخهای سابقه را بسوخت اگر آن نسخهٔ جدیده که او مشهور کرده بود و الی الآن مستعمل ست با نسخهای سابقه در مضمون و الفاظ بعینه برابر و مطابق بود و محض ترتیب ترکیب آیات و سور بطور دیگر کرده بود پس بچه سبب آنرا بسوخت بلکه ضرور بود که از انجمله بعض را نگاه میداشت تا اگر کسی بگوید که قرآن را تغیر داده پس از آن نسخهٔ قدیمه را پیش نظرش بگذارد و بگوید که ببین این نسخهٔ سابقه را و مقابله بکن تا تو معلوم گردد که این قرآن در مضمون و الفاظ با نسخهٔ سابق موافق و مطابق است لیکن در حالتیکه عثمان چنین نکرد بلکه جمع نسخ سابقه را بسوخت پس هیچ گمان نمیرود مگر اینکه از نسخ سابقه هر واحد بطرز دیگر بوده است یا اینکه چنان که شیعیان میگویند که عثمان قرآن را قصداً کم کرده و در بعض آیات تغیر و تبدل نموده است و از این نسخه که نزد حفصه ماند و عثمان باز داده بود هیچکس خبری نیافت و باز آنرا ندید شاید عثمان بسوختنش نیز حکم داده باشد و اگر در نزد کسی از محمدیان هست پس آنرا ظاهر کنند تا با قرآن موجوده مقابله اش نموده معلوم گردد که این با آن مطابق است یا نه و در صورتیکه شیعیان چنان میگویند و در کتب مشهوره و معتبره سنیان نیز اینچنان مرقوم ست درین حال هر صاحب فهم و شعور را در باب صحت و اصلی بودن قرآن شک کلی رو خواهد داد اگر محمدیان اینچنین گذارشات در باب توریت و انجیل از کتب مشهوره و معتبره مسیحیان میتوانند بیاورند در انصورت البته دعای تحریف کتب مقدسه از ایشان بیجا نمیبود انتهی کلامه موه دلامه **اقول** آنچه در وقت آنحضرت صلی الله علیه وسلم شخصی آیه را بطوری و شخصی بطوری

دیگر خواند آنرا مصنف برابر نوشته یا نفهمیده شخصی قرات آیهٔ کریمه قسمی و شخصے قسمی دیگر قرات خوانده پس وسعت در قرات از جانب حضرت عزّت عزاسمه عطا گردیده بود **قول** او که قرآن در عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم مجتمع نبود قصر حجر آن سابق گذشته که نزد عبد الله بن مسعود و غیره موجود بود و آنچه نوشته که ابابکر از رسول خدا صلی الله علیه وسلم برای اینکار مامور نشد اینچه سخن باشد خلیفه رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم که خلافت عامه و نیابت تامه داشته پس خلیفه مطلق را اذن کلی حاصل ست احتیاج خاص چه لازم **جواب دفعه سوم** که خلاصه دعوی او آنبا شد که چرا عثمان نسخه سابقه را برای نشان دادن برای معترضین نزد خود نه نهاده تا عند الحاجت حجت باشد العجب کل العجب خلیفه نبات خاص خود متوجه اینکار نبود بلکه حواله شخصے یعنی زید که من جمله کاتبان وحی نموده و جمعی مثل رفقاء و اهل شوری برای اینکار مامور فرمود آنها علانیه مطابق حکم قضا شیم آنچه کردند در علانیه روبروی یک عالمی جمله قرات ها موقوف نموده یک نسخه موافق یک قرات قریش بحال داشتند قرات هوازن و غیرهم محو فرمودند آن کدام محل اشتباه باقی بود که حواله آینده نموده شدی و سوختن نسخه های قرات های دیگر کدام عیب داشت و بدون آن چگونه رفع اختلاف قرات ها میسر شدید و شاهد مدعا آنست که خود مصنف آورده که نسخه ام المؤمنین حفصه مسترد نموده هر گاه در اصل قرآن کمی و زیادتی واقع گشتی گواهی مثل نسخه ام المؤمنین چگونه باز پس حواله او نمودی معاذ الله در صورت خیانت و تصرف دران مطلب بدون مفقود نمودن آن نسخه حاصل نشدی ام المؤمنین یا خلیفه دران حال چه میتوانستی گفت باز دادن اصل نسخه جمله شک و شکوک برطرف نموده چنانچه آن زمان را گذاشته درین وقت اگر احدی کتاب تنها نامه او کسی بگیرد و نخواهد که آنرا تصحیح نموده مشتهر فرماید که بدون نسخه تصحیح او در دنیا وجود نداشته باشد آن نسخه را بهزار زحمت تصحیح سازد و همان نسخه سابقه اگر بصاحبش باز دهد رفع اختلاف هیچگونه متصور نباشد دران حال آن نسخه بزر یا بزور از مالک حاصل خواهد نمود یا اصل نسخه بمالک او واپس خواهد داد هرگاه واپس داد رفع جمله اشتباه نمود که نقل مطابق اصل برداشته و ذره احتمال تصرف دران پیدا نمیشود و باقی ماند اینکه آن نسخه چه شد **پس** بدانکه اگر آن نسخه بر آید عیسائیان از رسالهٔ تثلیث اباه استغفار نموده خدا واحد پرستی اختیار خواهند نمود یا برای کدام مطلب استفسار آن رفته اینقدر ندانسته که اسباب دنیویه را هزاره احتمال حرق و غرق و اقسام دیگر عارض میشوند و مسلمانان بجز صدق راهے نتوانند رفت ورنه اگر نسخه بر کاغذ کهنه نوشته برای نشان دادن مردم که این قرآن اول نسخه باشد که در عهد آنحضرت صلی الله علیه وسلم نوشته شده باید بران گروید کار دین مثل کار دنیا نیست که باینگونه احتمالات احتیاج داشته باشد انکار عیسائیان ست که انجیل محرره قبل از هجرت بلکه بعثت موجود موافق این انجیل نباشد و بدان دل خوش کنند و نقل مطابق اصل داریم آنقدر ندانند کاگر موافق اصل باشد باز انجیل متی و لوقا و مرقس و یوحنا نه همان انجیل کلام خدا ثابت خواهد شد **و آنچه گفت** ص۱۰ که پس دعوی شیعیان راست باشد که عثمان قرآن را کم کرده پس بدانکه مخفی نیست که در مذهب حقه اسلام باوجود اینکه در میان سنت و جماعت و شیعه امامیه چندان اختلاف نباشد نه در اصول بلکه در فروعات خاصه مسئله امامت چنانچه ظاهر ست که در رکعات

نماز و روزه و خمس و زکوة و سوال معاد و توحید و نبوت و صراط اختلاف نباشد محض در فروعات آنهم چندان تفاوت نباشد مگر در امامت آنهم بقسمی که جناب امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام را اهل سنت از خلفاے راشدین اعتقاد دارند مگر خلیفه رابع و شیعه بلا فصل بعد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم باوجود آن بجهة تعصب مذهب تکفیر یکدیگر نمایند مصنف حدیثے از **عین الحیوة** مرویه از امام جعفر صادق علیه السلام دلیل آورده مگر اهلسنت نه قول امام نه حدیث پیغمبر بلکه تاویل قول خدا بر خلاف اعتقاد خود قبول نه نمایند آنچنان روایات و احادیث بخاری و مسلم شیعه بر خود حجت ندانند و ازان ملزم نگردند پس اگر مصنف و امثال و اقران او الزام بر مسلمانان و اتمام حجت بر آنها منظور نظر داشته باشند در انحال حدیثے که مقبول طرفین و متفق علیه باشد آنرا مذکور نمایند تا حجت بر مسلمانان تمامتر باشد ورنه اگر احدے را از جانبین کسے از روے روایات معتبره مذهب او ملزم سازد طرف ثانی آنرا کان لم یکن تصور دارد و نه این امر انحصار بمذهب اسلام میدارد در ملت عیسویه نیز جاری باشد چنانچه مغایرت رومن کاتهلک با فرقه پراٹسٹنٹ نیز آنچنان باشد اگر کسی از راه انکار پیش آید با جمله اعمال رومن کاتهلک بجا آرد و الزامی که آنها را در باره بت پرستی که بوقت نماز تصاویر عیسیٰ و مریم در انجا میدارند برین فرقه وارد گردد پس همین صورت دارد هر فریق مخالف خود را گو در یک ملت باشد تکفیر نماید از احکام و اعتقاد یکے بر دیگرے باوجود مخالفت حجت نمودن بعید از انصاف باشد پس باینخیال جواب یک فرقه از فرقه دیگر طلب نمودن نرسد بلکه شیخ صدوق علیه الرحمه مجتهد جامع شرایط مذهب شیعه باشد گوید که هیچ کمی از عثمان در قرآن مجید واقع نشده بدلیل قوله تعالے **انا نحن نزلنا الذکر وانا له لحافظون** ط پس چیزے راکه حق تعالی محافظ باشد نقصان دران راه نیابد و در صفحه ۳۴ - اندکے تمهید مانند مقدمه نوشته بعد آیات چند از قرآن مجید دلیل مدعاے خود آورده گوید که تا زمان بعثت و نزول قرآن تورات و انجیل تحریف نشده بحال خود بودند و قدرے تحریر در آخر صفحه ۳۶ جواب صاحب استفسار نویسد چونکه مصنف آن آیات را بر مدعاے خود در باره عدم تحریف و تبدیل از قرآن مجید شاهد آرد لهذا سطرے چند در جواب آن مے نگارد مگر ما را هیچگونه بدعوی صاحب استفسار کارے نیست نه ما را جواب دهی کسے بذمه خود گرفتن لازم هست هرچه در فهم خود از راه حقیت مبرهن گردد نوشته شود و در تفسیر قرآن مجید مطابقت مفسران ضرور نیست پس مفسران در خلاصه مراد این آیه کریمه سوره انبیاء **وما ارسلنا قبلك الا رجالا نوحی الیهم فسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون** انیست که مشرکان میگفتند خداتعالے چرا ملکے را از ملایکه برسالت مبعوث نگردانیده این آیه نازل شد که ما قبل از تو پیغمبرے و رسولی نفرستادیم الا از جنس بشر و مراد از فسئلوا اهل الذکر معترضان باشند که قایل این قول و مدعی این دعوی بودند که آنها را بگو بپرسید از کسانیکه پیشتر براے آنها کتاب فرستادیم که این حرف حق باشد یانه و کتاب خود را اکثر ذکر نامیده چنانچه آیه کریمه

انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون پس این کریمه را شاهد مدعای خود آوردن مضحکه باشد و هیچگونه موافقت و مطابقت با مدعای او ندارد دوم آیه کریمه سوره مبارکه سوره یونس فان کنت فی شک مما انزلنا الیک فسئل الذین یقرؤن الکتاب من قبلک یعنی اگر بوده باشد ترا شکی از آنچه فرستادیم بسوی تو پس بپرس از آنهائیکه میخوانند کتاب را پیش از تو ازین کلام آنچنان فهمیده نشود که معاذ الله آنحضرت را شکی در امری عارض گردیده اگرچه بظاهر خطاب بجناب نبویست مگر روی سخن بشک کنندگان میباشد پس ازین کریمه دعوی عدم تحریف تورات و انجیل تا زمان بعثت حضرت خود به جاهل قرار دادن بلشد حق تعالی ارشاد فرموده که از امتان دیگر مرسلان پرسیده شود نه آنکه کتاب شان از تحریف تا آن زمان مصئون بود واز کریمه سیوم یا بنی اسرائیل ولا تلبسوا الحق بالباطل وتکتموا الحق وانتم تعلمون پس مراد ازین کلام هم اشارت است که کتمان حق نه ورزند بنی اسرائیل پس عیسائیان از چه علاقه خاص به بنی اسرائیل باشد متابعان تورات باشند وازین قبیل باشد که اشعیا و ارمیا نیز سفارش فرموده اند که مخالفت حق نورزند واز کریمه چهارم افتطمعون ان یؤمنوا لکم وقد کان فریق منهم یسمعون کلام الله ثم یحرفونه من بعد ما عقلوه وهم یعلمون مقصود بجز آن نخواهد بود که از چنان کسان که امید داری نتوان داشت که دیده و دانسته کلام خدا منحرف میسازند از کریمه پنجم لم یکن الذین کفروا من اهل الکتاب والمشرکین منفکین حتی تاتیهم البینة رسول من الله یتلوا صحفا مطهرة فیها کتب قیمة وما تفرق الذین اوتوا الکتاب الا من بعد ما جاءتهم البینة ازین کریمه مطلب آن باشد که اهل کتاب از عقاید حقه خود جدا نشدند مگر بعد از آنکه رسول برسالت مبعوث گردید و منحصر آنکه در انتظار بعثت رسول بودند بعد از آنکه آنحضرت بمنصب رسالت سرافراز گشتند چون موافق و حسب خواهش آنها کسی از بنی اسرائیل مبعوث نگردید بلکه از اولاد اسماعیل مبعوث گردید لهذا سرکشی کردند و اظهار داری نمودند درین باب آن قدر مفهوم میشود که خلاصه مقصد کلام ملک العلام آن باشد که اهل الکتاب بجز نبودند و منحرف نگردیدند مگر بعد از آنکه حق را دانستند از ان روحجت بر آنها تمامتر باشد **قوله** در آخر صفحه ۳۶ پس ازین آیت اگر بالفرض قبول نمائیم که ادعای قرآن درست است مستنبط میگردد که یهودیان و مسیحیان کتب مستعمله خود شان را بعد از خروج و آغاز تعلیم نمودن محمد تحریف نموده اند نه قبل عجب تاویلی مصنف بکار برده کسانیکه محل شبهه باشند و یکدفعه تحریف شان بپایه اثبات رسد چنان کسان اگر برای اغراض فاسده خود بسیار اوقات مرتکب تحریف گردند عجبی نباشد و درین کریمه ذکر خاص تحریف شان درباره آنحضرت باشد آنرا عموماً قرار دادن از کدام راه درست باشد الغرض مصنف میخواهد که از کتب مسلمانان موافق مطلب خود برخلاف مراد آنها برآرد و از قبیل محالات ممتنع خواهد بود اندیشه بیهوده و بوالهوسی باشد نه راه راست و درست پس اینگونه شواهد و دلایل آوردن مفید نیفتاد پس دعوی مصنف که در صفحه ۳۴ بود که بجهت محمدیان که طالب حقیقت اند ادعای مذکور را

تشخیص داده معلوم سازیم که آیا تحریف کتب مقدسه در کدام وقت واقع گردیده است یا نه آنرا بکدام پله قرار گرفت و در آخر صفحه ۳۶ بذمه خود لازم گرفته است مصنف که از طرف خود بجهت بودن دعوی تحریف دلایل واضحه و معتبر فقیه بحقیقت برسد و آن دلایل در صفحه ۳۷ بدینمنوال آورده و آنرا مشتمبر چند سوال کرده سوال اول اینکه آیا اهل کتاب بجهة ارتکاب چنین امر جهتی و سببی داشته اند یا نه آیا بعلت تحریف نمودن کتب مقدسه بزرگ خود شان فایده تحصیل مینمودند یا پیش محمد و امت او محترم میگشتند یا دولت حاصل میکردند یا در ولایات محروسه خلفا و بادشاهان اسلام بار فاهیت میگذرانیدند یا رضامندی و خوشنودی خدا را بسبب این امر شامل حال خود میساختند حاشا و کلا انتهی بدانکه این حاشا و کلا عجب به غیر موقع افتاده جواب از سبب اول که باعث تحریف چه باشد باعث تحریف خود غرضی که بید یانتی شامل آن باشد بهر غرض بزرگ انکار از حقیت عیسی و عیسائیان را غرض بزرگ از انکار اعتراف برسالت پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله وسلم **دوم** تحریف نمودن علتی و فایده داشته یا نه فایده زیاده بران چه باشد که الحال نیابت عیسی بذمه خود گرفته سرکرده هزار ها عیسائیان گردیده اند اگر ایمان می آوردند قومی جدا گانه نمی بودند همین حال باشد یهود را در انکار رسالت عیسی سبب **سوم** که پیش محمد و امت او محترم میگشتند جواب هرگز باینخیال بیدینی و بی پروائی نکبت دارین حاصل میشد — خسر الدنیا والآخرة رفیق شفیق بودی **قوله** در آیه ۲ فصل چهارم کتاب پنجم موسی مرقوم است کلامیکه من بشما امر فرمودم نه زیاده و نه کم نمائید تا که اوامر خداوند خدای خود را که من بشما امر فرمودم مرعی دارید انتهی عجب دلیلی مصنف آورده اول آنکه مراد از زیاده و کم نکردن احکام مندرجه کلام خدا باشد مثلاً اگر شخصی بحفاظت کلام الله پرداز دبران عمل ننماید آنکس کلام الله را کم و زیاد نموده یا نه پس اگر آنرا منحصر چنان فهمیدن که درباره مخالفت تحریف است از اعلم علمای عیسائیان عجب باشد دوم آنکه مردمان آنچنان مطیع و منقاد خدا تعالی و رسولان نباشند که جمله اوامر و نواهی حق بجا آرند چنانچه از سائر ارشادات و احکام الهی سرواز دند آنچنان ازین حکم سرواز دند **قوله** و دیگر در آیات ۱۸ و ۱۹ فصل ۲۲ مکاشفات یوحنا گفته شده است که هر کس که سخنان الهامی این صحیفه را می شنود براستی امر مینمائیم که اگر کسی چیزی بران ملحق سازد خدا آن الهامی را که درین کتاب نوشته شده است با و ملحق سازد تا آخر بعد از اتمام کلام یوحنا نویسد که درینحال هیچگونه تصور میتوان کرد که مسیحیان و یهودیان بالمره بی سبب و بی جهت مرتکب چنین امر شده و حال آنکه بیقین تمام میدانستند که چنین عمل ایشان از درین عالم بجفاها جماعت اسلام و دران عالم بغضب خدا گرفتار خواهد ساخت و بالعکس اگر با محمد عداوت نکرده و قول او را قبول مینمودند در الحال از جفاهای اسلام رهائی یافته درمیان ولایات مسلمانان فارغ البال بوده و در جهاد و غزوات محمدی عزت و اعتبار یافته از اموال غارت مخالفان با ایشان نیز قسمی میرسید انتهی مصنف عجب تر از خود هیچ نموده و خاطر حزین خود را بآن خورسند دارد که حق و باطل را فهمیده است بدون او جمله بر باطل **راقم** گوید در حالتیکه بنی آدم سرکشی از حکم خداوند قهار برای اندک بجا آوری آرزوهای

باطل خود مینمایند بیچاره یوحنا که مکاشفات او مانند کلام مجانین باشد کجا کسی گوش میدهد و بار شادِ فیض رشادِ یحنائی از
تحریف باز میماند این خیالِ خام باشد بر این سخن ها کسے باور نخواهد کرد الا پیروان عیسیٰ را **راقم** سخن سابق را اعاده
مینمایم که بے سبب چرا سہو کاتب اختیار نمود پس کتب ملت عیسائیہ آن قدر ضایع گردیده که علمائے شان سہو
کاتب دفع کردن نتوانستند از آنہا دیگر خرابیہا چگونه دفع گردیدن توانند شد و دعوی رہائی یافتن از جفاہائے
اسلام بسبب قبول کردن دین که از باعث دینداری بعمل نیامد او ہم بے بنیاد باشد چرا که معلوم نیست که زیاده
از انچه در اختیار مذہب اسلامیه چه فایده حاصل شدے بلکه فایده از مخالفت اسلام متصور داشته و دعوی
ترس غضب خداوندی نیز از ان بے بنیاد اند چرا که عیسائیان برائے فایده بزرگ مخالفت پیغمبر خدا اختیار کرده مورد
غضب اخروی گردیده اند مگر اکثر شده است که نا عاقبت اندیشان برائے اندک فایده خسران دارین اختیار مینمایند
دیگر آنکه عیسائیان را در قبول طریقت اسلام سراسر ذلت و نقصان بود چنانچه ظاہر است که برائے شرب خمر ہر روزه حد زدن
بر آنہا واجب میشد و ترک آن از ان مشکل تر ہمچنان این ہمه آسانی و سہولت که در اختیار نمودن ملت عیسائیه حاصل و میسّر
باشند کجا در اسلام حاصل میشدند و فارغبالی در بلاد اسلام برائے بدینان که ظاہر دعوی اسلام نمایند کجا ممکن باشد و جهاد
امرے آسان نبود ویجاهدون فی سبیل الله باموالهم وانفسهم مقدم بر تحصیل اسباب دنیاداری
باشد اول سر در راه حق باختن بود بدست آمدن آرزوہائے دنیوی و اخروی بعد متصور بود در آخر مطلب در صفحه
۳۸ گوید پس در اینصورت اگر فی الحقیقت در کتب مقدسه مستعمله مسیحیان و یهودیان درباره محمدؐ اشاره میبود ہر آئینه آنہا را
ہیچ سببی نمیبود که محمدؐ را انکار نموده کتب خود را تحریف سازند و سبب اینکه چرا مسیحیان و یهودیان محمدؐ را قبول نکرده اند و بجهت
قبول نه نمودن او آنقدر دشواریہا و زحمات را از و متابعانش کشیدند محض از آنست که در کتب خود شان بجهت او خبرے
نبود و ہم تعلیم او را با کتب مقدسه موافق نیافتند اگرنه دعوی یهودیان نمودن میتوانند که اگر از توریت سے فی الحقیقت
درباره عیسیٰ اشاره میبود ہر آئینه ما را ہیچ سببی نمیبود که عیسیٰؑ را انکار نموده باشند پس از راہیکه یهودان عیسیٰؑ را انکار کردند
عیسائیان آنحضرتؐ را انکار نمودند انکار عیسیٰؑ محض از ان راه بود که در توریت و سایر کتب یهود بجهت عیسیٰؑ خبرے نبود
و تعلیم عیسیٰؑ بالمره مخالف یافتند از او و را مصلوب نمودند پس **راقم** میپرسد که خبر محمد رسول الله
صلی الله علیه و آله وسلّم در انجیل نبود از ان راه شما از راه انکار پیش آمدید و موافق زعم شما خبر عیسیٰؑ بکثرت
در توریت بود یهود چرا انکار کردند دیگر آنکه محمدؐ بر خلاف توریت و انجیل تعلیم داد پس بدانکه دعوی بر خلاف بودن
تعلیم او به تعلیم توراتیه و انجیلیه علانیه داشته از او عیسائیان انکار رسالت او کردند مگر عیسیٰؑ موافق تعلیم توریت
تعلیم داد و اظہار مخالفت ہم نداشت چرا یهود او را دروغگو و کذاب پنداشته اند ہر جوابیکه از جانب یهود درباره عیسیٰؑ
درین باب خواہد داد ہمان جواب ما از جانب عیسائیان درباره جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله الاطیاب بوده باشد ہمچنان

مصنف ہر جا و ہر مقام مسیحیان و یهودیان مینویسند و حال آنکه یهود از الحاق اسم عیسائیان با اسم یهود ننگ
و عار دانند و آنچنان ازین قوم نفرت دارند که نه ذبیحه ترا باستعمال خود آرند نه طعام ترا و اشربه ترا دست زنند نه بر
بستر تو عبادت حق بجا آرند و ترا برگشته سه راهه تثلیث و حیران و سرگردان از راه توحید دانند و خود را از موحدان
شمارند و ترا از ملحدان و رفاقت ترا مانند رفاقت کبک با زاغ متصور نمایند در خیال و دنبال یهود گرفتن غایت بیتمیزی
باشد نه بلکه مصنف خواسته که در عقب یهود رستگاری حاصل نماید در تنهائی او را بسیار عقبه ہائے در پیش خواهند آمد از آنجا
بشمول عیسائیان گفتگو با موسائیان منظور نباشد لهذا با آنها سروکارے نیست تا آنکه از طرف یهود سبقت نشود در گفتگو با مصنف
و ہم کیشان او دست آینده اگر آنہا را ہوس مناظره و مباحثه در سر و خاطر پیدا شود ذوالفقار علیؑ در نیام و زبان سعدی در کام
نخواہد ماند حالا راقم از مصنف میپرسد که از خبر قدوم عیسیٰؑ که لا کلام موافق زعم عیسائیان بطن توریت و رسائل انبیا پر است
پس یهودان نشانہا که از برائے پیغمبر مبشر به مقرر کرده شده اند در عیسیٰ یافتند یا نیافتند پس آنها بے قصور باشند اگر
یافتند چرا ایمان بر او نیاوردند آخر آنها طالب حق بودند در صورت شناختن عیسیٰؑ و ایمان نیاوردن بوی فایده دینی متصور
داشتند یا دنیاویه چرا که در متابعت او فایده اخروی که ضرور حاصل بود و فواید دنیویه بجهت بے سر و سامانی ظاہری عیسیٰؑ سر دست
و نقد میسر نشد احتمال منافعه نسیه لاشک متصور بود پس چرا یهود از فواید دنیویه و اخرویه با وجود شناختن و دانستن
عیسیٰؑ که موسیٰؑ و اشعیا و جمله پیغمبران خبرہائے خروج او به یهود رسانیده بودند و آنہا نیز طالب حق بودند پس چه سبب داشت
که بر او ایمان نیاوردند پس با ایمان نیاوردن یهود پیغمبری عیسیٰ نیست و نابود گردیده بر باد فنا رفته یا نقصے بشان والاے
حضرت مسیح علی نبینا و آله و علیه السلام راه یافته پس اگر عیسائیان اعتقاد برسالت حضرت سید المرسلینؐ نیاوردند ہر
نقصے که در رسالت عیسیٰ از ایمان نیاوردن به یهود راه یافته ہمان قدر از عدم ایمان عیسائیان نقصے بحال رسالت سید
الانس و جان عاید خواہد گردید دیگر بشارات عیسیٰ در توریت یافت میشوند پس لاشک که عیسیٰؑ آن خصوصیت ہا که در آنجا
برائے مبشر به مذکور گردیده نداشته یا آنہا مواضع توریت را که متضمن اوصاف عیسیٰ بود تحریف کردند تا آینده
حجتے بر آنہا نباشد حق آنست که عیسیٰ آن اوصاف را نداشته از او یهود وی گفتند که تو انسانی و دعوی خدائی
میکنی آنگاه لا جواب گردیده اندیشه مند شده چاره جز آن ندید که آنہا را نیز خدایان قرار داد یهود تصور دیدند که
اینکس را عارضه خبط دماغی رو داده خود را و سایر خلق را خدا اقرار داد پس الله متعدده و خدایان بکثره قرار یافتند
از او او را بحال خود ندانسته ترک اذیت آن وقت نمودند مگر عیسی از ان بے پروائیہا دست بر نداشته از او کردند
آنچه در آئین شان نگارش یافته بود و زنده عیسیٰ از میان شان بود بر او ایمان آوردن ننگ و عار عاید حال یهودان میشد بر خلاف
آنکه سید المرسلینؐ از برادران بنی اسرائیل بود البته متابعت آنحضرتؐ بر آنہا باعث ننگ و عار بود پس العار اشد من النار را بکار بردند
الغرض چنانچه یهود از عیسیٰؑ گریزان شدند آنچنان عیسائیان از متابعت اسلام سرکشی اختیار کرده بمنزل مقصود نرسیده

حیران و سرگردان ابدی گردیدند ورنه محمد ﷺ همان خاتم الانبیاست که انجیل بر مقدم او گواه است در صفحه ۳۸ **قوله** قطع نظر از آنکه هیچ سببی برای تحریف کتب مقدسه نمیبود **اقول** برای تحریف اغراض نفسانیه و تقاضاء دلی و خواهشهای بیجا بسیار بوده اند البته وقتی از اوقات در بجا آوری آن کوتاهی نرفته باشد **قوله** اگر احیاناً کسی چنین فکر شنیع در کارگاه قلب قبیح میکشید باز انجام آن غیر ممکن بود **اقول** چرا مشکل بود امری که ممکن است **قوله** زیرا که در زمان محمد ﷺ بلکه چندین سالها قبل از او دین مسیحیه در اکثر بلاد منتشر گشته بود بطریقی که اهالی ولایات اناتولی و شام و یونان و مصر و سمت بالای افریقیه مجموعه مسیحی بودند و دیگر در عربستان و عجم و هندوستان نیز مسیحیان میبودند و ولایات ایطلیه و فرانس و هسپانیه و انگلس و اکثر حصه ولایات نمسه دین مسیحی را قبول نموده بودند پس این هزاران هزار مسیحیان که در اطراف و اکناف ولایات قریبه و بعیده میبودند چگونه امکان داشت که بجهة چنین امر قبیح متفق گردند **اقول** این دعوی مصنف نیز بدلیل محض باشد چرا که هرگاه قبل زمان بعثت آنحضرت ﷺ سالهای بسیار ملت عیسویه در اکثر معموره شیوع یافته و حصه بزرگ عالم کن فکان را فرا گرفته و آنحال اگر تحریف امکان نداشته سهو کاتب که بدتر از تحریف باشد که انجیل را تماما از اعتبار انداخته بر آن امر سهل و زود رس چگونه دهن های خود بسته نشستند پس چنان بدیه‌یان که پروای سهو کاتب نداشتند آنها را چه پروای تحریف باشد چرا که از تحریف عمداً انجیل آنقدر نمیرفته که از سهو چونکه در تحریف در بعضی امورات خللی و زللی واقع شدی و محرف نسخه را ضایع نکردی اگر زیاده یا کم عبارت و مطلب را برابر داشتی سهو تمام کتاب را در نظرها انداخته که صدها موضع همه سهو راقم عجالة شمردم موافق اعداد اسم عیسیٰ یکصد و پنجاه بر آوردم چنانچه آینده بموضع مناسب کو نموده شود اگر کسی بنظر اریکی بینی ملاحظه نماید آنگاه حقیقت حال بر او منکشف گردد پس امر سهو که از عیسائیان از راه لابدی داشتیم هیچ نشمارند از دو صورت بیرون نیست یا در اصل حواریان و لوقا انجیل را آنچنان نوشتند چرا که در اصل ماهی گیران بودند از کتاب خدا چه خبر دارند جاهل بودند و زیکه آزار و روز آمدن روح گویند دیوانه وار از راه خدعه و مکر هر قدر ممکن بشد نوشتند و از ترس یهود بر آورده مقابله هر نسخه با یکدیگر نمی توانستند لهذا اختلاف باهم در اناجیل اربعه بطریق خاص و در مجموعه عموماً واقع گردیده **قوله** و علاوه برین یهودیان و مسیحیان علی الدوام بمرتبه در مقام مخالفت یکدیگر بودند که ابداً امکان نمیداشت که ایشان بجهة انجام چنین عمل اتفاق نمایند **اقول** بر جزء رسی مصنف که قابل توصیف و لایق تحسین باشد هزار آفرین باد کدام آنچنان دعوی از طرف اعدای بر روی کار آمده که یهودیان با عیسائیان اتفاق نموده توریت و انجیل تحریف نمودند در نظر یهودیان این ملت آنچنان خوار و ذلیل باشد که از همه بدتر آنها را احتیاج باتفاق عیسائیان چه باشد اگر چه الکفر ملة واحدة نیز قوم بزرگان ممتحن باشند و دشمن دشمن هم از دوستان شمرده اند چنانچه اگر سگهای چند بر سر لاشه برای خوردن بر سر لاش جمع آیند در انحال با یکدیگر در نهایت دشمنی مستعد دعوی باشند بحیثیتیکه یکدیگر را پاره پاره نمایند همین که شخصی از انجا از آن ها بگذرد که قریب

با آنها باشد و ظاهر است که آن شخص بلاش کندیده آنها کاری ندارد مگر برای مدافعت او ترک مخالفت نموده بر سر راه آن کس آمده او را اذیت خواهند داد و عوعو و بد ولیش خواهند نمود پس ممکن است که اهل غرض برای نظر بر فوائد بر امری اتفاق نمایند **قوله** اگر احیاناً اکثری یا بعضی از انها متفق میگشتند هر آینه از طرفین چنان اشخاص یافت میشدند که مطلب را اظهار میکردند سوای این در ایام محمد ﷺ و قبل در ایام او خود مسیحیان نیز بغیرت و تعصبهای گوناگون افتاده بمرتبه در مقام حجت و نگهبانی یکدیگر بودند که اگر آن فرقه در این فرقه خلافی را علی الخصوص در تعلیم میافتند در همان وقت بیان و آشکاری ساختند. پس ظاهر است که این سعی نکته مبنی و باخیال تعصبهاییکه مسیحیان داشتند غیر ممکن بود که همگی آنها از چندین ولایات قریبه و بعیده بجهة تحریف کتب مقدسه فراهم گشته اتفاق نموده باشند **اقول** معلوم است که جمله یهود و عیسائیان را محض عیسائیان هر بلد یکجا مجتمع گردیده تورات و انجیل را تحریف نکردند و احدی از مسلمانان اینگونه دعوی هم نموده مگر سهو کاتب که در جمله نسخه های انجیلیه یافته میشود چگونه آن نسخها که در مغرب بودند و در مشرق این همه سهوها مثل هم در همه راه یافته پس چنانچه در هر شهری نشسته نسخه انجیل سهوها هم رسانیده حال نسخه محرفه هم آنها شد چنانچه سابق نوشته که تورات و انجیل در زمان سابق نزد هر کس نبود محض قدر قلیل بودند بعد تحریف اینهمه وسعت بهم رسیده در صفحه ۳۹ اگر بالفرض چندی از مسیحیان مثلاً آنان که در عربستان یا شام متوطن بودند در تحریف نمودن انجیل اقدام مورزیدند هر آینه بدیهی است که مسیحیان ولایات دیگر زود این امر را دریافت نموده مسموم میگردانیدند **اقول** مخصوص مسیحیان عربستان یا متوطنان شام اگر اراده تحریف میکردند البته بغرض کتمان خبر قدوم آنحضرت ﷺ بود در آن حال مسیحیان بلاد دیگر زود این امر را دریافت نموده آنها صدها هزار آفرین و شاباش کردندی نه غیر دیگر اگر مسیحیان عربستان و ساکنان شام فی المثل اکثر باعث سهو کاتب گردیدند در آنحال چرا مسیحیان دیگر بلاد زود این امر را دریافته تدارک مافات نکردند دیگر آنکه آنچه مصنف اینهمه زحمتها کشیده دلائل عدم تحریف می آرد همینکه نسخه انجیل از نظر میگذرد همه را بیجا تصور دیده از ابجوی خریده نمیشود و آن بچه کار خواهد آمد یک روایت بیش نباشند درایت را چه کنیم دیگر آنکه اینقدر تن دهی مسیحیان بسبب آه ملت و کیش خود و آنقدر پاسداری که پادری مدعی از طرف کسانی باشند در آنها دیده نمیشود چرا که همه کار گرفتم که کردند و زیاده برین هم کردند در باب سهو کاتب در خواب خرگوش بودند پس چگونه آن فخرها و دعویها از جانب آنها زیبای پادری قبول توان نمود **قوله** نهایت در کتب تواریخ سلف که چگونگی احوالات و حجت و نزاع اتفاقیه فیما بین مسیحیان آن زمان را که نبایر انجیل بالمره حرکات خلاف و نالائق میبودند مفصلاً نقل کرده اند از برای چنین تحریف هیچ خبری نیست و از احوالات مسطوره آنها اینقدر فهمیده میشود که سبب تمامی نزاعهای ایشان آن بود که بعض از معلمین و مفسرین بعضی آیات کتب مقدسه را بنوعی و دیگر توجیه و تفسیر می نموده اند و الا بجهة تحریف کتب مقدسه در هیچ وقتی اتفاق به نزاع نیفتاده است

پس آشکار او یقین است که هیچ امکانی نمیداشت که کسی کتب مقدسه را تحریف و تبدیل کنند **اقول** آنچه مصنف دعوی
دارد که برای توجیهات مابین عیسائیان نزاعها واقع گردیده برای تحریف هیچ وقتی نزاعی نیفتاده پس ثابت شد که
که تحریف امکان نداشته پس بدانکه نزاع بآن سبب واقع گردیده که موافق بعضی و مخالف بعضی توجیهات بکار آمدند - در
تحریف فایده عموماً برای جمیع حاصل بود درانحال نزاع معنی نداشته دیگر آنکه نزاع از ان سبب برنخواسته که جمله عیسائیان
نسخه انجیل نداشته باشند بعد تحریف بدست آنها آمده بچه دلیل با محرفین نزاع مینمودند پس سهو و تحریف قبل از زمانه تنازع
بود **قوله** بدان چنانچه حال از برای محمدیان محال است که آنهمه غیرت و تعصب را که در میان ایشان هست برکنار
گذاشته تمامی قرآن ها را که در ولایت قریبه و بعیده در دست محمدیان میباشند برای تحریف جمع آوری نموده باز هر یک
از تحریف گشته را چنان بکاهش فرستند که هیچ دانسته نشود مسیحیان نیز از این مقدمه مخبر نکردند همچنین نیز بجهت مسیحیان
زمان محمد و سایر ایام تحریف ساختن کتب مقدسه مستعمله خود شان محال و غیر ممکن بود **راقم** گوید مثل قرآن با تورات و انجیل
موافق آمدن نمیتواند چرا که راقم پیشتر تحریر نموده که تورات و انجیل مثل قرآن مجید زود میسر نمیشدند برخلاف آن قرآن مجید
که هیچ قریه نباشد از مسلمانان که دران چند نسخه ها یافت نشوند بلکه مسلمانان اطفال خود را به هیمنگی و تبرک اول درسی که یاد میدهند
از قرآن مجید باشد و هزارها حافظ و قرا در ولایات موجود گرفتم اینکه نسخه های قرآنی برای انکار خیر حسب دلالت پادری جمع آوری
نمودیم مگر آنچه از علم قرآن گنجینه ها در سینه های مسلمانان مخزون و مکنون باشد آنرا چکار خواهیم نمود پس تحریف قرآن مجید
سهل ممتنع باشد و میباشد و این شرف در دنیا بجز از قرآن مجید نه تورات را حاصل نه زبور را نه انجیل را که هزارها و چندین
هزارها بیاد و حفظ داشته باشند شاید انجیل را کسی حفظ نداشته باشد اگر احیاناً یکدو نفر یاد داشته باشند پس آنها در کالمعدوم حکم
عدم دارد و پس این مثل موافق مطلب مصنف باثبات نرسیده محنت الکان رفته چرا که تحریف انجیل بعضی کار برای اتفاق
افتاده که مخزون و مکنون در خزانه سلاطین مقفل و نزد علمای هندی بود الا چند نسخه در دنیا بوده باشند تحریف آن از سهو
آسان و سهو آن از تحریف سهل ترست تا اینجا نیز رفع اعتراض تحریف از مصنف ممکن نشده است الحال مصنف از دلائل عدم
تحریف از کتب مسلمانان عاجز آمده تمهید از گذشته بنیاد کتب خود برده که بلکه از انجا در چیزی چنگ زند باعث حصول نجات
از غرق بحر تحریف نسبت به انجیل میسر آید چنانچه در آخر صفحه ۳۹ و شروع ۴۰ گوید و اهم حاله که کتب مقدسه عتیق و جدید
فی الحقیقت تحریف و تبدیل نگشته اند بالتمام واضح و مشخص میگردد وقتی که بآن نسخه های کتب مقدسه که از ایام القدیم الی الآن
مانده رجوع کنیم زیرا که حال چنان نسخه های کتب مقدسه موجود هستند که بسیار قبل از ایام محمد در زبان یونانی که اصل زبان
انجیل است بدستیاری قلم بر کاغذ پوستین نوشته شده تا این زمان مانده اند و بعضی از انها کتب عهد عتیق و جدید
بالکلیه مسطور اند و در بعضی ها چند حصه از انها ترقیم یافته است و از انجمله یک جلد از ینگونه کتب که دویست و پنجاه سال قبل از
هجرت بتوسط قلم سمت تحریر یافته و تا زمان ها و مسمی به قدکس واطیکانوس گشته در کتبخانه شهر روم واقع ولایت ایطالیه

موجود است و مجلد دیگری که دویست سال پیش از هجرت بتوسط خامه قوم گشته در کتبخانه موسومه بریطنیه واقع شهر
لندن موجود است و از اقدکس الکسندرینوس مینامند و بشهر ایفنا یک جلد دیگری که باز بتوسط قلم مسطور و مانند کتاب مزبور
کهنه است در یکی از کتاب خانه های شهر پریس موجود است که بان قدکس افریمی میگویند و سوای نسخه های مذکوره
چنین نسخه ها نیز در دست مسیحیان بسیار هستند که قبل از زمان محمد و بعضی در همان عصر و
بعضی بعد از و بزبان یونانی و عبری مرقوم گشته اند و آنهائیکه در زبان عبری بدستیاری قلم تحریر گشته کتب عهد عتیق
هستند زیرا که آنها اصلاً در همان لسان مرقوم گردیده اند و ذکر احوالات تمامی این نوشته ها در اینجا لازم ندانسته باظهار همین
قدر اکتفا نمودیم و اگر آن نسخه ها را که پیش از محمد بتوسط قلم مرقوم گشته با آن نسخه هائیکه بعد از و تحریر یافتند و هم با آن نسخه هائیکه در این
ایام مستعمل مسیحیان اند مقابله مینمائیم مشخص میگردد که نسخه های قدیم با یکدیگر و هم با نسخه های کتب مقدسه که الآن مستعمل اند
موافقت کلی دارند چنانچه از این حاله به یقین تمام واضح و آشکار میگردد که کتب مقدسه عهد جدید و عتیق در هیچ وقتی
تحریف نیافته اند **اقول** از نسخه های قدیم تشفی اگرچه عیسائیان را شود از ان چه حاصل چرا که آنها بدون مقابله
آن نسخه های نو نیز اعتقاد دارند مگر مخالفان شان کجا آن نسخه ها را قبول خواهند کرد **دیگر آنکه** بران نسخه ها در صورتی
جای اعتماد و اعتبار بود که قدری از ین نسخه های توفیر و تفاوت میداشتند درانحال با آنها مقابله اینها را تصحیح نموده
شدی هرگاه آن نسخه ها پر از نقصان سهو باشند بران چه جای اعتماد **دیگر آنکه** مصنف را جای فخر و مباهات
باشد که انجیلش از ایام قدیم پر از سهو کاتب باشد کاش که از ان خالی بودی **دیگر آنکه** اگر راقم را قبل از ین بر تحریف
انجیل شبه بود بعد از مطالعه میزان و ذکر نسخه های کهنه که مانند تقویم پارینه باشند که دران مذکور نموده شک مبدل به
یقین گردیده بر انجنان مذهب و صداقت و حقیت او چه جای اعتماد باشد که از ابتدای زمانه شروع بعثت آن نبی کتاب
آسمانی او درهم و برهم گردد چه بخط ظاهر است که زمانه مسیح تا بعثت پانصد سال بلکه کمتر میشود که قبل از بعثت حضرت خاتم الانبیاء صلعم
بود پس هرگاه نسخه ها قبل از هجرت به دو صد و پنجاه سال تحریر گردیده هم پر از سهو و صدها موضع سهو و لاشک بوده باشند پس معلوم که هر خرابی
که واقع گردیده در عرصه صد و پنجاه سال از زمانه تولد عیسی علیه السلام واقع گردیده پس خرابی از سرچشمه و اصل برخواسته نه از فرع ظاهر است که دشمنان در اول حال تعد
و کوتاهی نمیکنند بعد گذشت مدت مرهم میدیدند و شنیدن آن عادی میشوند و آزار کمتر میدهند پس مخالفان چون دیدند که تازه و آئینه جدیده بروی کار آمده
از راهی دیگر نتوانسته باشاگردان او آمیزش ها نموده از راه خدعه کتاب شان را آنچنان ابتر نمودند که تا قیام ساعت
باز بحال اصلی نیاید پس اکثر اسمائی نسخه های اعتبار انجیل را نیست و نابود نمود **قوله** و دلیل دیگر جهة ثبوت ص۳۷
مطلب مذکوره از ان کتب نموده معلمان کشیشانیکه بعد از حواریون بوده اند یافت میشود و این معلمان مشهوره
مسیحیان مدت مدیدی قبل از محمد بوده اند و نوشتجات ایشان تا حال در میان مسیحیان میباشند **اقول** مسلمانان
بعد از ین دعوی تحریف و اعتراض به آن نخواهند آورد چرا که بیقین احدی از مدت قریب شانزده صد سال برای

تحریف انجیل را نگشاده قلم برای آن در دست گرفته مگر با اصل انجیل حواریان بجهة بی علمی غلط نوشتند چرا که در ان
دست سهوهای کامل نمیداشتند و روح القدس طوفانی که طوفان مقدمه او بود و آثار او هر قدر شنیدند آنچه توانستند
نوشتند آنچه فراموش کردند آنرا خدا حافظ یا آنکه در زمان که زمان شان قریب بزمانه حواریان بود این خرابیها را بر پا کردند۔
و در صفحه ۴۱ **قوله** الحال در اینموضع چند نفری را از آنها ذکر نموده ایام ایشان را نیز معین میسازیم با این نوع
که مطابق سنه مسیحیه در سنوات صد اول و در صد دوم از کلیمنس نام اسقف روم و اگناتیوس و از یوسطینوس شهید و از
ترینیوس و از کلیمنس الکسندریه و همچنین از ترطولیانوس چندین کتاب ها مانده و از معلمان مذکور بعضی شاگردان حواریان
بوده اند **الغرض** از نود سال بعد از صعود مسیح تا سنه ۲۰۰ یعنی چهار صد یا پنصد سال پیش از هجرت محمدی
کتابهای ایشان نوشته اند و در دیگر سنوات ثالث مسیحیه که سیصد قبل از هجرت است از این اشخاص یعنی آرا و نکمیس و
کبریانوس یعنی کتب تصنیف گشته تا حال مانده است و همچنین این اشخاص آنیریوس و آیفرم شامی و امبروزیوس
و باسیلیوس و خریزوسطوس و هیرونیموس و اکوستینوس نیز که در میان ملت مسیحیه معلمان بسیار مشهور بودند. و در
سنوات ۴۰۰ و ۵۰۰ سنه مسیحیه که ۲۰۰ و ۱۰۰ سال قبل از هجرت بوده باشد با کتب بسیاری تصنیف نموده گذاشته اند که تا
حال نیز باقی میباشند و تمامی کتب مذکوره در خصوص مذهب مسیحیه مرقوم گشته اند و اکثری از انها مشتمل بر تفسیر و بیان کتب
عهد جدید و عتیق می باشند و بهمین علت اکثر مواضع عهد عتیق و جدید در آنها تسطیر یافته است و اگر مواضع مسطوره کتب
مقدسه که در انهاست با آن نسخهای کتب مقدسه الآن در میان مسیحیان مستعمل اند مقابله مینمائیم هر آئینه آشکار امیگردد که
تمامی آن آیات که معلمان مذکور در کتب خود از کتب مقدسه ذکر کرده اند بعینه چنان اند که تا حال در نسخهای مستعمله مسیحیان
مرقوم اند پس از این نیز بیقین تمام حاصل میشود که انجیل در هیچ زمان محرف نگشته است و سوای انجیل که الآن در دست
مسیحیان است انجیل دیگری نبوده است و اصل انجیل همین است و بس انتهی **اقول** آنچه مصنف نامهای چند کس حامیان
ملت عیسویه نگاشته است که بعضی شاگردان حواریان و بعضی شاگردان شاگردان حواریان بودن نوشته های آنها
تا حال نزد عیسائیان اظهار نموده و آنها آنچه بعضی جملهای تورات و انجیل در ان نوشته های خود نوشته اند موافق
در برابر عبارت انجیل متداوله باشد بلکه از زمانه صلیب صرف به تفاوت نود سال نسخه بعض کتب نوشته شده اند از روی
آن نیز معلوم که انجیل برای همین قسم کالحال باشد میبوده عجب است اینقدر حامیان که مصنف بعضی از انها ذکر نموده
با وجود اینهمه که همپایه حواریان بود در تحریف که آنرا مصنف سهو کاتب جایز دانسته و متوجه آن نشدند که کسی عبارت این
نه نماید پس از اینهمه حامیان چه سبب چه کشود بلکه بجهة تحطر رجال از حامیان تحریف واقع میشد مضایقه نداشته تعجب
است که اینقدر پاس و دین نداشتند که انجیل را از حوادث طوفان چهار موجه تحریف بر آرند. پس بر انچنان حامیان جای
نازش و افتخار نباشد. الحال عیسائیان آخری از تهمت تحریف بری شدند و حجت بر آنها نماند گناه تحریف پیشینیان

نموده روز باز خواست بدرگاه رب العزت بدینگونه عرض پرداز خواهند گشت قالت اخریهم لاولیهم حق تعالی
در جواب ارشاد فرماید قال لکل ضعف ولکن لا تعلمون شما هر دو را دو چند عذاب نمائیم **دیگر آنکه** حالا بوضوح
پیوسته که هر قدر خرابی گردیده در زمانه قرب عیسی که این امت راهیود چندان وقار نگذاشته چونکه صاحب ملت
که پیغمبر بود و ما نند سر بود آزار بدیدند و با هانت و حقارت تمام گرفتار نموده بر سر صلیب سوار نمودند **قوله**
اگر احیانا شخصی خواهش این ادعا داشته باشد که در هنگامی که در ایام محمد تمامی کتب مقدسه مستعمله و کتابهای معلمان
مذکور را نیز با آنها محرف میسازند جواب ما این است که اولا در برای ثبوت این ادعا هیچ دلیلی نیست ثانیا چنانچه سابقا
ثابت نموده ایم که بجهة مسیحیان هیچ سببی نبوده است که در ایام کتب عهد جدید و عتیق را التحریف نمایند همچنین نیز
سببی و غرضی نداشته اند که این کتب قدیمی خود شان را التحریف سازند ثالثا به نحویکه مذکور شد که همه نسخهای کتب
مقدسه را التحریف نمودن در ایام محمد غیر ممکن بود بهمان طریق نیز واقع گشتن ادعای مذکور بالمره محال است چنانچه حال
درین ایام تحریف نمودن تمامی کتب دینیه که در دست محمدیان است محال و اخراج کردن مواضعی که در انها بجهة محمد
اشاره شده غیر ممکن است همچنین کتب بیشمار مسیحیان را در ایام محمد تحریف نمودن هرگز امکان نداشت انتهی۔
و در صفحه ۴۲ آنچه گفته جواب او آنست که هیچکس چنان دعوی ننموده سوالی از دل خود تراشیده جواب هم موافق
سوال تحریر نماید مگر دعوی ما آنست که بشارات که در باره آنحضرت صلی الله علیه وسلم یقین بودند بوقت ظهور آنحضرت
تغییر و تبدل نمودند و مواضع دیگر بوقت حاجت **دیگر آنکه** دلیلی از برای تحریف زیاده بر چیزی که آنرا مصنف از
راه لاچاری سهو کاتب نام نهاده حال آنکه قسمی که در انجیل باشد تحریف باشد تعریف چیزی که آنرا مصنف سهو کاتب
گوید بجز آن نباشد دیگر آنکه سبب تحریف اغراض فاسده که یکی از آن کتمان اخبار نبی آخر الزمان بوده باشد و کتب بیشمار
مسیحیان را تحریف نمودن ممکن بود یا محال ما را کار بتحریف انجیل است آن کتب در چه شمار و کدام حساب باشند و آنچه گفته
قطع نظر از انها بعد از وفات محمد عمر خلیفه چند کتابخانهای عظیم مسیحیان آن ایام را بحیطه تصرف در آورده بود
از انجمله در ولایت شام کتابخانه قیصریه و در مصر کتابخانه اسکندریه و درین کتابخانه ها از نسخه های قدیم کتب مقدسه و
اکثری از کتب معلمان مسیحیان موجود بوده است چنانکه از تواریخ قدیمه مستنبط میشود پس سیصوت بجهة تابعان محمد
بکمال آسانی امکان داشت که نسخه های قدیمی کتب مقدسه معلمان قدیمی مسیحیان را ضبط نموده در وقت ادعای
تحریف با برازآن نسخ قدیم ادعا و مطلب خود شان را ثابت سازند **اقول** آنچه بابت احتراق کتابخانهای
عظیم از عمر واقع گردیده نوشته بعد نویسد که کتابخانه قیصر و کتابخانه اسکندریه را سوزانیدند پس در کتابخانه
را چند کتابخانهای عظیم نوشتن از کدام راه باشد. دیگر آنکه عمر این کتابخانها را که بعد جنگ و جدل در
غنیمت بدست افتاده آنرا بسوخت یا خرید و تلاش کرده بسوزانید و اگر میداشت کدام منفعت از آن برای مسلمانان متصور بود

دیگر آنکه در صورت داشتن کدام ضررے عاید حال اسلام میشد که اندیشهٔ آن از سوزانیدن بلکه بیکباره دانسته حکم قضا
نیم در بارهٔ آن صادر فرموده چونکه باوجود بودن کتاب خدا ضرور بانیگونه تقادیم پارینه و شبهای دیرینه پیا باشد و تشدد
عمری در راه دین شهرهٔ آفاق ست چنانچه ضرب المثل عمری حسبنا کتاب الله بود دیگر آنکه اگر این کتب خانها را
نسوختنے کدام فایده بحال مسیحیان بود که در سوزانیدن از آن محروم ماندند دیگر آنکه اگر ادعاے تحریف بااین کتابها
حجت و بیّنه بودی از آن زور برائے حجت داشته شدی که عند الحاجت بکار آمدی پس بدانکه اگر اهل کتاب ادعای تحریف
قبول ندارند نداشته باشند در آتش آنها را نخواهند سوزانید لا تلنه وانمه و نیز آخر الے و دعوی بدست آورده
تلف کردن مسلمانان آنقدر کتابهای اهل کتاب را از افتراهای اوست هرگز هیچ مسلمانے آنچنان نکرده اند تصریح نام
مثل عمر تصریح نام آنها نیز نمودی بلے اگر اتفاقاً کسے را کتاب آنچنان بدست آمده آن را تلف نموده امری علیحده باشد
دعوی بیخبری مسلمانان از احوال اهل کتاب از سوزانیدن آن کتب از ترهات باشد مسلمانان اگر سوزانیدند انجیل که
بجای خود هست از آن کدام رستگاری بجز ضلالت حاصل میشود که از آن کتب حاصل نشده بلکه خوب شد که آن کتابها
سوخته شدند ورنه باعث زیاده بر این فضیحت و رسوائے میشد چنانچه اگر توریت و انجیل اینقدر مشتهر نمیشدند گویا پرده
بر روی کار و ملمع بود از تشهیر راز خفی آشکارا گردیده فضیحت و رسوای افزود پس در سوختن چنان کتب تشکر به عمر باید نه شکایت
محسن بود احسان بجا آورد و این نصیحت پادری که بولایت فرنگستان رفته نسخهای کتب قدیمه را دیده که در اینها آن نسخها
باشند حقیقت معلوم سازند گرفتم آنکه قبول هم نمائیم مگر بجز انجیل محرّف در اینجا چه خواهیم دید **دیگر آنکه** ظاهر ست که هر یک علما
و فضلائے هر مذهب و ملت درباره ملت مخالف بجز نقص چه خواهد نوشت و در باب احکام ملت خود هر چند ملت باطله
باشد بجز فوائد آن چه چیز تحریر خواهد نمود طریقه مباحثه آن نباشد بلکه از کتب ما را الزام سازد چنانچه ما آنها را الزام ساخته
ایم در بارهٔ تحریف که از لاچاری آن را سهو کاتب قرار داده پس سهو کاتب همان تحریف ست **دیگر آنکه** نازش
پادری بر کهنگی کتاب عبث باشد آنقدر ندانسته در کتب هیچ قدر لزوم دارد وثاقت باشد کهنگی و نوی باعث اعتبار
و نا اعتباری کتب نمیشود اگر این زمان مردم کذاب و دروغگو باشند در زمانه قبل از اینها بدتر بودند چرا که در آن
زمان خاصان خدای تعالی را بانواع اذیتها هلاک کردند این زمان بر عکس آنها تعویذ اسمائے خاصان خدا حرز جان
مینمایند پس ثابت شد که کهنگی باعث اعتبار نمیشود و نوی باعث بی اعتباری در صفحه ۴۴ گوید خلاف ادعای
محمدیان را جوابهای شافی به ثبوت رسانیده ایم لهذا این مطلب را گذاشته بے تامل در ترکیب بیان مطالب باب دوم متوجه میشویم
شد نهایت چون بعضی از محمدیان در بعضی اوقات یا از جهة نفهمیدن معنے قرآن و یا از راه تعصب و کج بحثی میگویند
که کتب مقدسه مسیحیان قبل از زمان محمد محرّف گردیده اند و حال آنکه اینگونه کلمات نیز خلاف و ضد قرآن ست چنانکه
ذکر کرده ایم پس باین سخن حجت نیز بر سبیل اختصار جواب خواهیم داد بدین معنی راقم گوید که خلاف ادعای هرگز هیچ جواب

شافی نداده و نه به ثبوت رسانیده **دیگر آنکه** عجب اعجاب باشد که پادری دعوی عدم فهمی معنی قرآن نسبت باهل اسلام
نموده قرآن مجید بلغت عرب باشد پس بلغای قحطان و فصحائی عدنان معنی آن نافهمند پادری که عبارت فارسی
درست نوشتن نتوانسته دعوی فهمیدن معنی قرآن داشته باشد **قوله** بدانکه هر چه که تا حال تحقیق تحریف نیافتن کتب
عهد جدید و عتیق ذکر نموده ایم در رد این قول حجت نیز جوابست کافی و معتبر زیرا که سابقاً ذکر کرده ایم که الآن
درمیان مسیحیان چنان نسخهاے کتب مقدسه و کتب سلمانی قدیمی موجود باشند که چندین مدت قبل از ایام محمد و بعضی از آنها
قریب ایام خود حواریان نوشته شده اند و اینمرحله را نیز در همان موقع ذکر نموده ایم که آن نسخهاے قدیمی کتب مقدسه
باین نسخهائیکه الحال درمیان مسیحیان مستعمل میباشند موافقت کلی دارند پس بصراحت تمام معلوم و یقین میشود که کتب
مقدسه مسیحیان چندین سال ما قبل از محمد بلکه در ایام در همان حال بودند که درین عصر هستند انتهی اگر مصنف مکرر
مطلب نوشته را باز نوشته و راه بیهوده مانند جواب هر دفعه مختصر مینگاریم که سابق هر چند جواب نوشته ایم مکرر نوشتن
خوش آینده نبود مگر لاچارم مینگارم تا کسی حمل بر عجز و اعتراف در تحریر جواب نماید پس بدانکه دوباره میگوئیم که خوشا
بحال مسیحیان که نسخهای قدیمی شان نیز بر از سهو کاتب باشد که در حقیقت تحریف آن باشد اگر سهو کاتب قرار دهیم نیز نقص
ملت مسیحیه باشد که یک آدم خداترس و خداشناس نداشته هر کس سهو کاتب دیده چشم بسته گذشته آخرین ها در ورطه هلاکت انداختند
قوله ثانیاً در این باب محض چندی مانده که ذکر آنها در اینجا بجالت اینکه مسیحیان نخست از زمان حواریان الے سیصد سال
بسبب ایمان آوردن بمسیح و قبول نمودن انجیل بمرتبه از طرف بت پرستان و یهودیان جور و جفا کشیده و ظلم و ستم دیده اند
که بحیطه تقریر نمی توان آورد باین نوع که همه کس بآنها عداوت می ورزیدند و جفا میرسانیدند و اموال و املاک ایشان را حکماً
و جبراً میگرفتند و در اثنای تحمل این زحمات محض یک تسلی از برای ایشان باقیمانده بود که بمسیح معتقد و از انجیل تسلے دلی
و لذت و خوشحالی روحانی دیده و چشیده بودند بنابراین خزینه عظیم ترین ایشان در این دنیا همان انجیل بود و بس همین
جهت مال و دولت و هر چیز خود را بخوشی تسلیم مینمودند که خزینه مذکور را نگهداری نمایند حتی چندین از ایشان بقتل رسیدن
خود شان را ترجیح میدادند بر اینکه بت پرستان انجیل ایشان را بسوزانند پس چگونه ممکن است که اینگونه مسیحیان به تحریف و تبدیل
کتب مقدسه خود شان راضی شده باشند پس در صورت چنین محبت و حجت با ایمان آوردن زهے کم خردیست که ادلّه تحصیل
بیقین تام معلوم و مشخص میگردد که قبل از محمد تا ایام حواریان در هیچ وقتی تحریف کتب مقدسه مسیحیان اتفاق نیفتاده
است و کتب عهد عتیق و جدید الآن نیز همان اند که اصلاً بوده اند انتهی **راقم** گوید جور و جفا در راه حق بقدریکه
مسلمانان کشیده اند از حیطه تحریر و تقریر بیرون است و از حد احصار افزون باشد چنانچه ظلم و ستم که مسلمانان از کفار
قریش کشیدند در ماندن شعب حضرت ابو طالب سالها بسر بردند و دشمنی ها دیدند که احدے اینقدر جفاها و ستم ها
از احدی نکشیده قتل و غارت که ادنا امر بود ها در بدر عمار یاسر را بحالتے شهید کردند که شنیدن آن دشوار باشد زنده

بجای خود مرده از دست جور شان گرفتار بود در پنجه ظلم عدو لاچار بودند چنانچه امیر حمزه رضا را که عم بزرگوار آنحضرت
صلی الله علیه وسلم بود مثله نمودند و آنحال بر دیگران چه گذشت ظاهر است اعدا را مقدور نبود که چیزی از آنها حذف
نمایند و یا کسے حرفے بر آن ها بیفزایند و سهیل بن ابوجندل را در غل و بند مقید کردند غرض جور و جفا از دست اعدا آنچه
مسلمانان کشیدند اعدی نکشید بلکه خود اهلبیت رسالت صلی الله علیه وسلم از اعدا آنقدر ظلم ها کشیدند که از بیان بیرون
حتی عماراتی میساختند برای نشیمن سادات بنی فاطمه را زیر بنیاد و شالده آن مدفون مینمودند پس اگر عیسائیان ظلم اعدا
کشیدند از این دین عیسیٰ دین حق و جمله ادیان باطل خواهند شد ورنه هر قدر مسیحیان قبل از بعثت آنحضرت ۲
ظلم اعدا کشیدند اجر آنها بر خدای تعالی ست **دیگر آنکه** موسائیان آنقدر اذیت از فرعون بر جان و تن
گوارا نمودند که از حساب افزون پس تخصیص زحمات بر راه حق کشیدن مسیحیان چه باشد **دیگر آنکه** هر قدر اذیتها
مسیحیان از یهودیان کشیدند دلالت بر بطلان مذهب مسیحیان دارد چرا که اگر خبر بعثت عیسےٰ در انجیل بود هرگز یهودیان
آنها را اذیت نداندی چرا که هر کس طالب حق باشد دیده و دانسته انکار رسالت نمیکردند پس هرگاه آنها را باطل دانستند
اذیت رسانند **دیگر آنکه** این جور و جفا برای تحریف انجیل نبود که دلالت بر حق بودن مسیحیان داشته باشد که تحریف
نکردند و جفاها کشیدند آنرا دلیل استقامت بر حق می آوردیم باز شنیدن میتوانستیم **دیگر آنکه** انجیل تحریف نگشته لشده باشد پس
از ابتدا بهمین حالت خراب حواریان بهبست مسیحیان سید و اصل همان نسخه است که بود آنچه راقم بیش ازین نوشته ام که در ایام سابق
نسخه انجیل بکثرت نبود که تحریف آن آشکار دانسته باشد و مجلدات معدود تحریف اگر بعید باشد یا قریب باتفاق مداخلت خلاف
عقل نباشد از دعوی پادری بپایه اثبات میرسد چنانچه در سطر ۳ و ۴ صفحه ۴۵ گوید حتی چندین از ایشان
بقتل رسیدن خودشان را ترجیح میدادند بر اینکه بت پرستان انجیل ایشان را بسوزانند = انتهی - الحال جای غور و انصاف
باشد اگر انجیل بکثرت بود ترس از سوزاندن تمام شدن در میان نبود آنقدر نسخهائے او معدود بودند که احتمال احتراق
دران گنجائش داشته پس تحریف چگونه گنجائش نداشته باشد **دیگر آنکه** کسانیکه قادر بر قتل مسیحیان بودند و آنها را مقتول
نمودند اموال و املاک ایشان را حکماً و جبراً میگرفتند از چنین بے پروا بها چگونه نتوانستند انجیل گرفته سوزانند - بلکه
یقین که انجیل سوزانیدند از آنرو در دوباره انجیل نوشتن اینقدر اختلاف افتاد **الغرض** از نصف صفحه ۴۵
عنان اشهب خوش خرام و تیز رفتار پادری در میدان عدم تحریف توریت بجولان میاید چرا که از اثبات عدم تحریف
انجیل فراغت حاصل آمده کار زمین ساخته بجانب آسمان توجه انداخته **بیت** تو کارے زمین را نکو ساختی + که از
آسمان نیز پرداختی + چنانچه **قوله** خلاصه بدین قول بعضی اشخاص نیز متوجه گردیده تشخیص دهیم که گویا یهودیان
در ایام مسیح نظر بعداوتے که با او بهم رسانیده بودند آن مواضعے را که اشاره بمسیح بوده از کتب عهد عتیق اخراج نموده اند جواب
این است که بقراریکه ادعای سابق الذکر محمدیان بی دلیل بود این ادعا نیز به ثبوت نرسیده بلکه محض خیالیست بے بنیاد

والا اگر یهودیان مواضع اشاره گشته مسیح را از کتب مقدسه خودشان اخراج مینمودند هر آئینه در اول مرحله همان آیات را که
صریحاً و صحیحاً گواهی میدهند بمسیح موعود یهودیان همان یسوع مسیح مذکوره انجیل ست اخراج میگردانیدند مثلاً آیه ۱۴
فصل ۷ اشعیا و ایضاً تمامی فصل ۵۳ همان کتاب و آیات ۲۴ الے ۲۷ فصل ۹ دانیال و آیات ۹
الے ۱۲ فصل ۹ و ۴ کتاب اول موسی و آیات اول و دوم فصل پنجم میکا و آیه ۱۰ فصل ۱۲ ذکریا و آیات ۱۶
و ۱۷ و ۱۸ زبور بیست دوم **راقم** گوید که سابق گفته ام که پادری ملکه دماینکار بهم رسانیده که از راه فضولی
هم تو ما را و را جواب نویس دانند سوالهائے آسان از طرف خود ساخته که جواب آن آسان باشد جوابها مینویسد ورنه کدام
وقت مسلمانان از دست تعدی یهودیان بر توریت در بارهٔ تحریف اخبار عیسیٰ فریادی گردیده اند باید نام آنکس
تصریح ورند **دیگر آنکه** اگر کسے همچگونه گفته از آن مراد باشد که باوجود عدم تحریف توراة و برقرار ماندن اخبار عیسےٰ
دران چرا بعیسی ایمان نیاوردند و چرا عیسےٰ را مصداق آن ندانستند پس یا اخبار او بر آوردند یا در او آن نعلانها
نیافتند دعوی او که این دعوے مسلمانان نیز بے بنیاد باشد مثل دعوی تحریف انجیل از مضحکات باشد
ارباب انصاف که درینجا خبر یهودی یا ملاحده یا دهریه که فریقین یا از مسلمانان و عیسائیان هر دو را بر حق ندانند
انصاف نمایند که در بارهٔ دعوے تحریف و عدم تحریف در جانبین کدام بر حق و لائق کدام محکم باشند **دیگر آنکه**
راقم - حیرانم از طرز تحریر این پادری که باندک مایه دعوی بزرگ ورزیدن کار او و مثال اوست چنانچه جای قلم
برمیدارد گویا قلم قدرت در دست اوست آنچه نویسد آنچنان واقعی بعمل خواهد آمد شاهد مدعا اینکه در سطر هشتم
صفحه ۴۵ نویسد که خلاصه بدین قول بعضے اشخاص نیز متوجه گردیده تشخیص دهیم که گویا یهودیان در ایام مسیح نظر به
عداوتے که با او بهم رسانیده بودند آن مواضع را که اشاره بمسیح بوده از کتب عهد عتیق اخراج نموده اند = انتهی - و
حال آنکه تشخیص نه بذمه مدعی باید مدعا علیه باشد بلکه از طرفین و جانبین سوال و جواب فیصله بذمه ارباب انصاف
باشد و آنچه آیات در بارهٔ مسیح مانده اند دران باب راقم زیاده تحریر نمودن نمیخواهم چرا که بدون تصدیق توریت عیسیٰ
را بنده خدا و رسول او میدانم مگر آنچنان اعتقاد ندارم که توراة بشارت یک پیغمبر داشته و آن عیسیٰ باشد بلے
اشارات او در توریت خواهند بود مگر باوصف که عیسائیان برائے عیسےٰ دعوی دارند یک خبر از توریت بر نخواهد آمد چه
در توریت خبر عبدیت عیسیٰ باشد نه خدائی و ابن خدائے او در توریت توان یافت و ظاهر است که توراة را یهود
بهتر از تو و بیشتر از تو دانسته و معنی آن فهمیده اند اوصاف عبدیت دران یافتند نه آنکه اوصاف خدائے او پس
یقین که موافق دعوی یهود عیسیٰ از صفات خدائی مبرا بود یا توریت را آنها تحریف کرده اخبار عیسیٰ بر آوردند
قوله دیگر آنکه خدا یهودیان تاکیداً و امر حکم فرموده بود که هیچ چیزے از کتب خودشان اضافه و کم ننمایند چنانکه در آیت ۳۲
فصل ۱۲ کتاب پنجم موسی مسطور است پس در صفحه ۴۶ بموجب آنحکم یهودیان بمرتبه متوجه نگهداشت کتب عهد عتیق شده اند

که تمامی کلمات و حروفات هریکی از کتب عهد عتیق شمرده ضبط نموده اند که مبادا یک کلمه و حرفی افراط و تفریط گردد اگر
آن نسخهای کتب عهد عتیق که در دست مسیحیان میباشد با آن نسخهای عهد عتیق که در میان یهودیان مستعمل مقابله کرده شوند
مشخص میگردد که بی کم و زیاده بعینه موافق یکدیگر هستند انتهی **راقم** گوید این دلیل بس بنیاد باشد که یهود با یزا
حکم خدا تعالی بود که توریت را کم و زیاده نسازند از آن و بسیار مبالغه در حفاظت آن نمودند این دلیل عدم تحریف
باشد و حال آنکه آنقدر از حکم رب العزت سر وا زده اند که هیچ قومی آنقدر مرتکب نافرمانی نگردیده پس همین یک
حکم محکم ماند پس این دعوی عجب اعجاب باشد و آنچه یهودان بمرتبه توجه نمودند که تمامی کلمات و حروف هریک
از کتب عهد عتیق شمرده ضبط نموده اند که در آن خللی راه نیابد در جواب آن بدانکه یهودان را حکم درباره تصدیق مسیح
مگر حکم کمتر از حفاظت بود که آنرا هیچ نشمردند البته باید زیاده از حفاظت توریت درباره تصدیق مسیح امر فرموده باشد
اگر از آن کمتر امر فرمود پس تصدیق مسیح وزنی ندارد اگر زیاده یا برابر از تصدیق مسیح حفاظت را مقرر نموده پس چرا
یهودان آنرا سبک دانستند دیگر یقین که وقتی از اوقات خللی در تورات افتاده از آن سبب برای احتیاط که آینده
زللی راه نیابد در حیطه شمار آورده باشند **دیگر آنکه** اگر توریت تحریف نشد چگونه فی زماننا چهار نسخه باشد چنانچه
مصنف صولت الضیغم در مقدمه مختصر آن باثبات سانیده که توریت چهار نسخه باشد از آن نسخه سمریه زیاده از دیگر
نسخه‌ها باشد **دیگر آنکه** خود عیسیٰ و شعیا و ارمیا و پولس از تحریف توریت و انجیل خبر داده اند چنانچه در باب ۲۴
درس پنجم رساله اشعیا نبی و در باب بست و سوم درس ۳۰ کتاب ارمیا نبی اینک من مخالف آن پیغمبرانم که هر یک از همسایه کلمات
مرا می دزدید ۳۱ اینک من مخالف پیغمبرانم که زبان خود را دراز می کنند و میگویند که او گفته است الی قوله ۳۶ کلمات
خداوند افواج ما را تغیر میدهند و در باب پانزدهم انجیل متی و درس سوم را ملاحظه نما و پطرس حواری در خط دوم باره
تحریف شهادت میدهد و پولوس در نامه خود موسومه غلاطیه باب اول آنچه گوید دلالت بر تحریف دارد ملاحظه آید پس
زیاده از اینجا از کتب سابقه و نامه حواریان تحریف باثبات سید دیگر کدام دلیل آورده شود **قوله** دیگر آنکه مسیحیان
نخستین اکثر یهود بودند پس هرگاه معلمان یهود در ایام مسیح یا قبل از آن کتب مقدسه عهد عتیق را تحریف مینمودند
البته از این مرحله مخبر بوده بعد از آنکه مسیحی میگشتند این مطلب را بروز میدادند و حال آنکه در کتب مسیحیان هیچ خبری
نیست که یهودیان آن پیش گفتهای کتب عهد عتیق را که بمسیح اشاره بوده اند اخراج نموده باشند تا آخره **راقم** گوید یهود را
یهودیه نوشتن از آن معلوم میشود که زمان یهود تحریف کردند پس البته یهود تحریف نموده باشند **دیگر آنکه** جواب
این جمله از عیسیٰ و متی باید پرسید و از روح القدس که چرا ناحق بر یهود تهمت بسته اند **قوله** صفحه ۴۶ دیگر آنکه
مسیح با حواریان در هیچ مواقعی سخن نگفته حتی اشاره هم نه نموده اند که یهودیان در آن ایام و یا در نزدیکی از ایام سابقه کتب مقدسه
مستعمله خودشان را تحریف نموده باشند بلکه برعکس این گواهی دارند که کتب عهد عتیق کلام الله اند و مطالعه و ملاحظه آن

امر نموده اند بدین نهج مضمون که مسیح در آیه ۳۹ فصل ۵ یوحنا فرموده است که کتاب ها را تفتیش کنید که شما خود
گمان دارید که در آنها برای شما زندگی جاودیه باشد و اینها هستند که در حق من شهادت میدهند تا آخر **راقم** گوید که انجیل
متی و مرقس و لوقا و یوحنا معروفست و بالهام روح القدس نوشته شد آنرا اعلانیه گفتن که عیسیٰ در انجیل یوحنا گفته جای
مسخره باشد گر قسم اینکه دعوی عدم مغایرت مابین روح و عیسیٰ دلیل آرند در انحال نیز نمیتوان گفت که عیسیٰ در انجیل یوحنا
چنان گفته یا در انجیل متی چنین گفته بلکه بالهام عیسیٰ یوحنا و فلان فلان آنچنان نوشته در صفحه ۴۷ **قوله**
مسیح به یهودیان فرمود که تصور نکنید که من از بهر ابطال توریت و رسایل انبیا آمده ام از جهت ابطال نه بلکه بجهت تکمیل آمده ام
که راست بشما میگویم تا آنکه آسمان و زمین زایل نشود یک همزه یا یک نقطه از شریعت هیچ زایل نخواهد گشت
تا آخره **صداقت** این قول از یهودیان باید پرسید که عیسیٰ بر وعده وفا نموده یا نه در تکمیل توریت پرداخت یا بابطال
و قبل زایل شدن آسمان و زمین چگونه تمام توریت را معطل نمود که آینده محافظت احکام توریت لازم نباشد
باوجود اینهمه دخل و تصرف اگر همزه و نقطه از توریت ضایع نشد خوشا حال توریت **قوله** در صفحه ۴۷ و باز
چنانچه در باب ۴۶ و ۴۷ فصل پنجم یوحنا مرقوم است با آنها فرمود که اگر موسی را باور میکردید هر آینه مرا باور میکردید زیرا که
او در حق من نوشت لیکن چون نوشتهای او را باور نمی کنید چگونه سخنان مرا باور خواهید کرد **اقول**
ازین عبارت بجز آن مفهوم نخواهد شد که عیسیٰ به یهود از گفتهای موسی که در حق عیسیٰ تحریر نموده بیاد آورد
آنرا به تحریف چه علاقه باشد **دیگر آنکه** مراد از نوشته موسی توریت نباشد توریت کلام خدا باشد
نه کلام موسی پس موسی در جای دیگر بابت عیسیٰ نوشته باشد - توریت کلام موسی نیست پس اینجمله را دلیل
آوردن بر عدم تحریف توریت از چه راه باشد **قوله** ایضاً در آیات ۳۱ و ۳۲ فصل ۲۲ متی
فرموده است که آیا در توریت مطالعه ننموده اید آنچه از خدا درباره خواستن مردگان بشما گفته شده است که خدای
ابراهیم و خدای اسحاق و خدای یعقوب منم و خدا خدای مردگان نیست بلکه خدای زندگان است
تا آخر این فقرات را با تحریف و عدم تحریف چه علاقه **دیگر آنکه** خدای مردگان نیز حی لایموت باشد پس اگر خدای
زندگان حقتعالی باشد خدای مردگان کسی دیگر باشد مگر خدا تعالی قادر بر رحمت یا عذاب مردگان نیست بلکه
مراد اینجمله بفهم اهل کتاب نیاید مراد آن باشد که آنها از راه حق روگردان اند حکم مرده دارند و از خدا دور اند و خدا
از آنها دور است بلکه باید گفت که خدای شان نیست **قوله** ایضاً در آیه ۳۵ باب ۱۰ یوحنا نسبت به یهودیان فرمود که کلام خدا نزد
آنها آمده است **اقول** انحراف را جای گفتن نباشد البته کلام خدا بر موسیٰ برای هدایت یهود آمده پس آنرا به تحریف چه علاقه
ما نمیگوییم که بر موسیٰ کلام خدا اصلاً نازل نشده بلکه بعد تحریف کردند بحالت خود نماند نیز فقرات باب بیست و چهارم
لوقا را بعدم تحریف توریت چه مداخلت چونکه در انجا ذکر و اشاره که تعلق با و داشته گفته است آنرا بر عدم تحریف

دلیل آوردن معلوم شد که دلیلی بهتر ازان نداشته **قوله** فقرات ۲۹ و ۳۱ فصل ۱۹ لوقا نیز بعدم تحریف
تورات مداخلتی نیست درانجا بے ایمانی مخالفان ذکر مینماید که ارشاد پیغمبران مانند ابراهیم و موسی را باور نکردند اگر مرده
زنده گشتی تصدیق نمینمایند قول اورا نیز باور نخواهند نمود ازین کدام حال عدم تحریف باثبات رسید **قوله** این
درضمن این آیات وامثال اینها مسیح بواضحے تمام اقرار کرده گواهی داده است که کتب عهد عتیق که دران ایام درمیان
یهودیان مستعمل بود حق واز خدا صحیح اند اگر یهود درآنها دخل و تصرف یا تحریف و تبدیل کرده بودند البته مسیح چنین امر
قبیح را اعلان داده آیات محرفه را معلوم میکرد و تصحیح مینمود - انتهی **راقم** گوید عجب از فهم این مرد که آنچنان آیات
که نه صراحتاً نه کنایتاً خبرے از عدم تحریف یا تبدیل داشته باشد آنرا نوشته دعوی شهادت عدم تحریف بران
داده **قوله** وازین فقره این نیز صادر میشود که زمانے که ملت بنی اسرائیل اسیر بابل گشتند درانوقت نیز کتب مقدسه
عهد عتیق از تحریف مصئون و محفوظ مانده اند زیرا که چگونه امکان دارد که اگر اتفاق افتاده باشد مسیح درین باب حقیقت
را بیان نساخته و بکذب شهادت نموده باشد انتهی مسیح در ذکرے از عدم تحریف یا از بابل نامی باشد بر زبان نیاورده
ناحق تهمت بر مسیح بستن چه دینداری است **دیگر آنکه** مسیح یا درینجا شهادت صدق داده یا در باب ۱۵
انجیل متی که ذکرش گذشت **قوله** صفحه ۸۴ فی الجمله شهادت مسیح دلیلے است کافی و وافی درباب حقیقت و
صحت کتب عهد عتیق پس بنابران عقل ادعاے مذکوره را اصلے نیست و بالتمام یقین است که ملت یهودیه کتب مقدسه
مستعمله خود شان را نه درایام مسیح تغیر داده اند و نه در زمان اسیری بابل بلکه تا حال درهمان صورت اند که بوساطت
پیغمبران از جانب خدا به یهودیان رسیده بود **راقم** گوید که شهادت در انجیل بر تحریف دلالت واضحه دارد آنچه راقم ذکر کرده
البته کافی و وافی باشد و فقراتے که مصنف دلیل آورده هیچ شهادت بر عدم تحریف تورات ندارد ازینکلام آنقدر مستفاد میشود که
عیسی تورات از جانب حقتعالی و کلام او میدانسته نه آنکه گواهی بر عدم تحریف آن داده و از بابل کرا یمای هم یا کنایه درینباب نباشد
چه جاے تصریح پس اگر آن بے اعتباری دعوی خود باشد و هرگاه انگونه پراکنده و منتشر پیغمبران بخلق رسانیدند بجالتے که الی الآن
دران کتب باشند پس واے بحال خلق که نه ازان باشند نه ازین لا الی هؤلاء و لا الی هؤلاء یهود و عیسائیان بجهة پاس
ملت بنی اسرائیلیه تورات و انجیل را که کتب سماویه واز کلام خداوندی و الهام خواهند تصور بد یا بجهت تعصب مذهب و استقامت
دعوی خود ها بران ایستادگی خواهند نمود مگر دیگران را چه افتاده که اینگونه کتب را کلام خدا دانند **دیگر آنکه** بناے عدم تحریف کتب
سابقه محض بران نهاده شود که زبانی عیسی در انجیل گفته اند که تصور مکنید که من از بهر تورات و رسایل انبیا آمده ام از
جهة ابطال نه بلکه بجهت تکمیل آمده ام که راست بشما میگویم تا که آسمان و زمین زایل نشود یک همزه یا یک نقطه از شریعت بهیچ وجه
زایل نخواهد گشت انتهی پس چون یکے از پیغمبران این چنین گفته البته گفته او راست باشد آن هم نمیشود کردن
و گفتن فرقے دارد هرگاه خود عیسی احکام ابدیه آنرا بدل کرده کجا این دعوے روایت پیش نیست نویسنده آن حواریان و

شاگردان او بعد واقعه صلیب چگونه جای اعتماد باشد **دیگر آنکه** کاش که بقدر اندازه دعوی مسیح بحال خود میگذاشته
اند از طرف خود آنرا اضافه و زیاده کردن نمینمودند تا سے که راستی کلام عیسی مخلوط بدعوی باطل سازد و اصل را هم ضایع نمایند
چنانچه جمله اسیری بابل نیز مراد گرفته که تحریف درانوقت هم نشده حال آنکه این جمله از کدام کلام عیسی فهمیده میشود **دیگر آنکه**
از صفحه ۸۴ تا صفحه پنجاه و سوم بعضی دلائل مصنف استفسار را مذکور نموده جواب نوشته اگرچه مارا بجوابدهی دعوی ضرورت
ندارد مانیز باندازه حوصله و فراخور آن هر قدر حق و باطل را هم تمیز آنها نموده متوجه جوابدهی دعوی خود کردیم مگر ازحق نتوان
گذشت مصنف استفسار هر قدر میزان را جواب نوشته آنچنان باستحکام تمام نوشته که با میزان کاری کرده که مطابق مضمون این
شعر و شاید این شعر درباره میزان و جوابهاے صاحب استفسار گفته اند ❁ کاری که کرد دوست ردیف تو با دلم ❁ آتش نمیکند بخس و باد با غبار ❁
عجیب تر از همه آنکه مؤلف میزان جواب دعوی باب دوم و سوم میزان نوشته و مصنف میزان جوابهاے او نوشته در جواب مستان حال معلوم نباشد که در اصل جواب این
کدام طرف تحریر شده مگر شاید میزان بعد مطالعه استفسار چند جمله افزوده آن لازم نباشد بلکه جواب علحده چنانچه دعوی مؤلف میزان باقدر حل الاشکال داده ام
متناسب باشد مگر جواب جملے بهاوی مخالف با میزان نوشت نه آنکه بعضے را نوشت و بعضے را ترک کرد- اگرچه مؤلف میزان جواب بلفظے خود ننوشته ام
مگر جواب هر یک مطالب که نوشته خوب نوشته بر خدمت اجرآن الغرض هر قدر که مصنف میزان استفسار اوبه
صداقت نوشته انکار آن مصنف میزان را نیز از راه عصبیت و عناد تصور باید نمود و باقی را ترک نموده درباره جواب دلیل
دوازدهم که مصنف دران تراز خوانی از حد خود متجاوز گردانیده است متوجه میشویم چنانچه درانجا آورده در صفحه ۴۹
گوید مصنف قول محمد را جهت ثبوت تحریف گردانیده است مگر قول محمد نزد دیگران دلیل نخواهد بود مادامی که رسالت او پیش آنها
بادلائل معتبره و صحیحه مثبت نگشته باشد لهذا این دلیل نیز بیجا و بے مطلب است انتهی **بدانکه** مصنف این دلیل را براے
عیسائیان نیاورده بلکه بجهت مسلمانان ناواقف تحریر نموده که از کلام ملوک الکلام سرور انام علیه و علی آله افضل الصلوات
والسلام واقف باشند ورنه براے عیسائیان کلام آنحضرت صلعم قسمی نتوان آورد که کلام عیسی را بر یهود حجت نتوان نمود که
آنرا بجوی برابر نشمارند **دیگر آنکه** کلام الله کلام آن حضرت صلعم نیست که مصنف استفسار آنرا شهادت یا کلام خواه قول
آنحضرت نامیده اثبات آن براے آنحضرت صلعم نماید بلکه کلام خداست شهادت آنحضرت نتوان گفت **دیگر آنکه** مرتبه رفیعه
حضرت خاتم المرسلین صلی الله علیه و آله وسلم ازهم و اعلی ترست که از آن حضرت صلعم شهادت طلبیده اند **دیگر آنچه** در صفحه پنجاه و
گوید باقیماند دلیل ششم و آن بانفراده موافق و مطابق مطلب است و آن این ست که سرکیس هارونی که یکی از معلمان مسیحیه بود در
ایام پوپ اربانوس ثامن ترجمه عربیه بیبل را تصحیح کرده و در دیباچه گفته است از سهو کاتبین در اصل نسخهاے کتب مقدسه یونانیه و
عبرانیه قدری خلل واقع گشته است چنانچه قول معلم مذکور در صفحه ۷۳ کتاب استفسار نیز نقل شده است که من سهو الکاتبین
فی اصل العبرانی والیونانی نقص او بالیر غلط صغیر الخ یعنی از سهو کاتبان در اصل کتاب عبرانی و یونانی اندکے نقصان و
غلطهاے قلیل واقع شده اند حال اگرچه مصنف مزبور از راه مبالغه خلل صغیر را کثیر بیان کرده و از سوی فهم خود آن را دلیل

فساد تحریف ساخته و در صفحهٔ ۱۷ گفته است که هرگاه خامی آن کتاب باندک نقصان و فساد اقرار میکنند پس نمیدانیم
در واقع چه قدر خواهد بود که آنرا باندکی تعبیر میکنید باز ازین هم تحریف و تبدیل ثابت نخواهد شد زیرا که بهر عارف و
مصنف معلوم و یقین است که از سهو کاتبین تحریف و تبدیل کتاب ثابت نمیگردد سهو کاتب در نسخ قرآن نیز یافته میشود۔
لیکن ازین سبب کسی نخواهد گفت که قرآن تحریف یافته است **ایضاً** در صفحه **۴۹ و ۵۹** استفسار هرگز نوشته
شده که کتب تحریری قدیمه در نزد مسیحیان نخواهد بود بلکه در اکثر مواضع آن کتاب جاهل عدم اعتبار کتب قدیمه موافق دانسته
بلکه و ناقت شرط کرده نه کهنگی پس مؤلف محض تهمت نوشته **پوشیده نماند** که معلمان مسیحی این ایام با هزار محنت از
قریب و بعید همه نسخهای قدیمه کتب مقدسه الی الآن موجود اند آنرا جمع نموده با دقت تمام مقابله کرده اند تا معلوم و یقین
گردد که از سهو کاتبین بمضمون و مطالب آیات کتب مقدسه خلل رسیده است یا نه پس از مقابله آشکارا و ثابت شد اگرچه در
مدت سیزده و چهارده سال که از زمان حواریین تا وقت طبع نمودن کتب مقدسه گذشت سهو کاتبان بسیار تعلق افتاد۔
از قبیل تبدیل اعراب و حروف و در بعض مواضع الفاظ نیز مقدم و مؤخر گشته اند باز نسخ در مطالب و مضمون موافقت
و مطابقت کلی میدارند چنانچه در روایات و احکام و تعلیمات و نصایح کلهم اجمعین مطابق و موافق اند پس ازین تدقیق
و تحقیق نیز محقق و مدلل که در کتب مقدسه عهد عتیق و جدید در هیچ وقتی تحریف و تبدیل نیافته الی الآن همان اند
که از قدیم بوده اند و ظاهر است که تحریف کتابی محض در آنوقت ثابت و مبرهن خواهد شد که در میان نسخ معتبره و مشهوره
آن کتاب اختلاف یافته شود و نسخ قدیم دیگر و نسخ مستعمله و الان دیگر باشند **راقم** گوید که چون مصنف درینجا از
حد انصاف بدر رفته لهذا اسطری چند بقید قلم می آید مگر قبل از جواب مطلبی مفید منیگارم چنانچه که مصنف در صفحه ۴۸ گوید
مخفی نماند که مصنف کتاب استفسار جد و جهد بسیار نموده است تا خواه نخواه تحریف کتب عهد عتیق و جدید را به ثبوت
رساند و اعتراضات که درین خصوص در اوراق کتاب خود بتطویل لاطائل پیش نموده است خلاصه تمامی آنها را در ضمن
دوازده دلیل از صفحه ۲۷ تا صفحه ۴۰ مرقوم کرده مگر تعجب انیست که ازان دوازده دلیل که مصنف آنها را
نهایت معتبر دانسته جابجا بر آنها رجوع می نماید انتهی ـ نمیدانم که دلائل صاحب استفسار را تطویل لاطائل پنداشتن و از تطویل
باطل و عاطل خود چشم پوشی بالمره نمودن غایت انصاف باشد نه بلکه با انصاف تمام باشد چرا که خود مصنف در باب اول
تمامی در ذکر تحریف نموده است و صد جا زیاده همان عبارت آورده آن تطویل لاطائل نباشد تصریح مصنف استفسار تطویل
لاطائل باشد الحال باصل مطلب رجوع میشود پس هر انکه بدان شک نیست که از تصریح سر کش هاروی نقصان کتب سابقه
بدرجه اثبات رسیده گو که مصنف آنرا قلیل داند ما هم آنرا قلیل دانیم باز قلیل هم داخل نقصان باشد یا نه البته داخل نقصان
باشد بلی اگر کلام انسانی دانسته شود اندک را اندک شمرده شود مضائقه ندارد در کتب سماویه اندک را بسیار تصور دیده میشود چرا که
در کلام معصوم که مدار خطا و انبا شد نقصان از عجائبات است دعوی کاتب پایه محکمی ندارد سهو کاتب معنی ندارد سهو کاتب

تحریف لا اشتباه است دعوی نقصان اعراب و حروف را بسهو کاتب بگویند آنرا از اغلاط شمارند و اصلاح آن مشکل نباشد
پس بلی اینکه تفاوت میان تحریف و سهو آن باشد که اصلاح تحریف نمیتوان نمود و اصلاح سهو و اغلاط آسان باشد پس وجود
ایهمه نقصان و دعوی عدم تحریف در صورتی توان شنید که طعن سهو کاتبان دفع نمودن بتوانند مگر نمیتوانند چنانچه از آن
ظاهر و بدیهی است که با وجود آنکه معلمان مسیحی این ایام با هزار محنت از قریب و بعید همه نسخهای قدیمه کتب مقدسه که الی الآن موجود
مانده آنرا جمع نموده با دقت تمام مقابله نموده معلوم کرده اند که از سهو کاتبین خلل رسیده یا نه بلکه از زمان حواریان دانسته
اند که کتب مذکور تفاوت یافته کو که اعراب و حروف و الفاظ مقدم و مؤخر باشد پس هرگاه محض نقصان اعراب و الفاظ و حروف
مقدم گردیدن بوده باشد ما دعوی تحریف بر سید تسلیم مگر این دعوی سراسر غلط محض و محض غلط باشد چنانچه بر متتبع انجیل مخفی
نیست که آنقدر تحریف که آنرا بسهو کاتب گویند که چاره دیگر ندارند در ان میباشد که از حد تحریر بیرون **راقم** بعضی از آن
راند کور مینمایم چنانچه اول در مابین نسبت نامه متی و لوقا دوم در عدد فرشتگان نزد قبر عیسیٰ سوم در وقت
رسیدن برای تلاش نعش عیسیٰ چهارم تحریف در دیدن عیسیٰ حواریان یازده یا دوازده پنجم در اعلام خورندگان
طعام ششم در راست نیامدن وعده عیسیٰ در باب مراجعت او هفتم مذکور در سی پاره نقره که در رساله اشعیا نباشد
در رساله زکریا باشد هشتم در لباس فرشتگان هم در خواب دیدن مریم که هر دو پس مرده و نمرده بود دیگر دعوی این امر که نسخه تورا
یا کهنه مندرس مطابقت داده در یافت و تمیز مابین تحریف و عدم تحریف نمود آید آنهم درستی ندارد چرا که قومی که آنقدر
خائن باشند که کتب آسمانی را تحریف و تبدیل سازند در انحال احتمالی که در خیانت نسخه نو باشد همان احتمال در نسخه کهنه
میرود و بر خائنین جای اعتماد نه در اول و نه در آخر و نه در ظاهر و نه در باطن توان نمود تحریف کتاب از خود همان نسخه توان
دانست که دعوی مسلمانان بی دلیل نیست که احتیاج به نسخه کهنه داشته باشد بلکه از خود نسخه کهنه و در نسخه کهنه جای
دارد که مسلمانان با یهودان دخل و تصرف نموده باشند در نسخه نو این اعتماد ندارد پس تحریف ثابت باشد اگر تر پس
اثبات تحریف نباشد از خود نسخه متداوله تحریف رفع سازید پس آن **بانوس ثامن** در اصل کتاب عبرانی دیونانی
قبول دارد از نقصان و اغلاط کو لیسیر و صغیر باشد از انکار مصنف چه میتوانند شد کو که انکار نماید کسی گوش باو خواهد داد
دیگر آنکه در صفحه **۱۵** بعضی فقرات درباره نقصان قرآن مجید از سهو کاتبین نوشته جای خنده های بسیار باشد چنانچه
بالفرض اگر کسی بگوید که در این صورت که در قرآن سهو کاتبین یافته میشود و در قرات بعض اعراب و حروف و الفاظ
اختلاف است مثلاً در اوائل سوره یوسف در بعض نسخ قرآن بجای یرتع و یلعب لفظ نرتع و نلعب یافت میشود **راقم**
گوید که سهو کاتبین در قرآن مجید بمعنی که شما در انجیل دالستاید معنی ندارد که در قرآن مجید عارض گردد و اگر کسی دعوی آن
نماید آنرا بدار الشفاء دیوانگان برای معالجه جنون و خبط دماغی فرستادن اولی تر مسلمانان اینگونه سهو در خواب هم
گمان ندارند که در مصحف مجید بوده باشد باقی غلط ممکن است و غلط نویسان اکثر و سائر مردمان شاذ و نادر اگر بنویسند باور

تون مودگر تصحیح آن از لا دمات باشد راقم اگر آن نسخه دیده میم نرتع و نلعب آورده و بجای آن یرتع و یلعب نوشته
منحصر بر قم به باشد هر فردی از افراد مسلمان این کار را نمودن باعث اجر و ثواب دانند و از طرف شارع ممانعتی وارد نشده
بلکه باذن فرموده دیگر اندیشه چه باشد و آنرا سهو کاتب نگویند ترک اگر چیزی کم باشد اگر بدل کرده غلط گویند و علاج بدست
هر صاحب سلیقه و لیاقت باشد بر خلاف آن اگر سهو کتب سالفه ازین قرار باشد پادریها میتوانند اصلاحش نمایند نمیتوانند
پس حق ما ندا غلاط قرآن مجید آن سهوها را شمرده مردم را در مغالطه اندازند. **قوله** وایضاً در وسط
سورة الحج در بعض قرآن بجای صواف صوافن باشد **اقول** آنرا نیز حک و اصلاح نموده صواف درست کرده آید
و این امر آنچنان باشد که مصحف مجید بلکه زید باشد او نیز ید ضرر ندارد عمرو آنرا بدون اجازت صواف بسازد فرض باشد
اگر دیده اصلاح بکند معصیت کرده **قوله** وایضاً در وسط سورة الفرقان در بعض قرآن بجای البشر النشر یافت میشود
اقول حال آن نیز مبدّل کرده خواهد شد **قوله** در بعض قرآن در جائی تعدون یعدون واقعست
این تفاوت از راه بیعلمی نوشته شده است چونکه یعدون تعدون در بعض مقام یکصورت دارند بلکه اگر با این طریق
بنویسد تعدون که هم تعدون و هم یعدون خوانده شود ماذون باشد **قوله** وایضاً در اواخر سورة تکویر
در بعض قرآن بضنین بظنین یافت میشود **اقول** یک نقطه افزوده اصلاح توان نمود **قوله** خلاصه
از مقابلهٔ دو نسخهٔ قرآن معه تفسیر از سوره یوسف تا سورة التکویر معلوم گشته که درین سورتها سه لفظ غلط هستند که در آنها
فرق افتاده مانند آن غور کرده شد پس ظاهر است که اگر صد صد نسخهٔ قرآن از دیار قریبه و بعیده جمع آورده اول تا آخر مقابله کرده شوند
صدها غلطی کاتبین یافت خواهد شد ماورای آن اختلاف که در اعراب یافت میشود مشهور اند **راقم** گوید که اگر هزار
دو هزار نسخه قرآن مجید از دور و نزدیک فراهم آورده مقابله نموده شود هرگز موافق ادعای مصنف که از راه فضولی نوشته
بپایه صدق اثبات نخواهد رسید چرا که مسلمانان نهایت مبالغه در تصحیح قرآن مجید دارند مثلاً اگر قرآن مجید مطلا و مذول
و نقش نگار داشته باشد و نهایت خوشخط ایرانی باشد همینکه چند موضع ترک خواه غلط برآید احدی بر هدیه آن رغبت نخواهد
نمود بجای آن اگر بر کاغذ خط ساده باشد رغبت توان هدیه نمود پس اوّل مصنف اغلاط انجیل را ازین قبیل که تصحیح آنرا نمودن
تواند موافق اغلاط که ندرتاً در قرآن مجید یافته شوند باثبات رساند بعد اینگونه ادعا نماید دیگر آنکه چیزی که مصنف ذکر کرده
آنرا غلط گویند منحصر بقرآن مجید ندارد در انجیل اگر آنچنان باشد پادری غیر پادری تصحیح آن خواهند نمود چنانچه اگر کسی
انجیل را انخیل نویسد پادری مسیحائی نقطه بی را و نقطه خ را که در عوض جیم نوشته شده و نقطه ب را که در عوض جیم
نوشته شده الف از میانه برطرف شده اصلاح خواهد نمود یا بحال خود باقی خواهد داشت البته اصلاح خواهد نمود پس هر چه
را اصلاح توانند نمود آنرا سهو کاتب نتوان گفت بلکه غلط و هر چه را اصلاح نتوان نمود آن سهو کاتب بقول شما در حقیقت
تحریف باشد پس اینگونه تمثیل آوردن خود را رسوا کردن است **قوله** پس اگر کسی بگوید که ازین ثابت میشود که قرآن

تحریف و تبدیل گشته آیا محمدیان نخواهند گفت که در حالیکه با وجود اختلاف مذکوره همه قرآن در سه آیات احکام و مطالب
موافق مطابق یکدیگر اند اعتراض تو بیجا و بی بنیاد است **راقم** گوید که اگر غلط قرآن را کسی دلیل بر غلط انجیل آورد مضائقه نباشد
مگر اگر برابر سهو کاتبین انجیل قرار دهد او را دیوانه بیباک که بیم از رسوائی نداشته باشد تصور خواهم نمود و چرا در جواب او
موافق نوشته مصنف گفته شود که روایات احکام و مطالب موافق مطابق یکدیگر اند در روایات و احکام موافقت و مطالب را
با غلاط چکار خواهم گفت که خوشنویس غلط نوشته ها موافق شعر مولوی جامی که بعمل خواهم آورد این منحصر بقرآن مجید نباشد در هر
نسخه عربی و فارسی خواه قرآن مجید یا کتاب حلیت رسول حمید یا کتب مذهب وغیره همین حال دارد و اصلاحش توانیم نمود
هر قدر خوش خط میرزا احمد تبریزی یا میر عماد **نظم** خوش نویسی چو چهرهٔ خوبان + سخنم را بخط خوب
نگاشت + لیک در وی بسهوهای قلم + گاه چیزی فزود گاه بکاست + کردم اصلاح این من از خط خویش +
آنچنان ساختم که دل میخواست + آنچه او کرده بود بنخشم + من نخشم قصور کردم راست + پس در اصلاح ما را نمی
وحائلی نباشد شما اگر به تصحیح سهو کاتبان پردازید آنوقت اینگونه دعوی نمائید در صفحه ۲ ۵ پس تا وقتیکه محمدیان
یک نسخه قدیم معتبر را که روایات و احکام و نصایح وغیره ماورای نسخ کتب مقدسه مستعمله الان باشد پیش نهاد نکرده اند جواب ما
در ایراد همه آن اعتراضات که بابت تحریف انجیل میکنند همان جواب مذبوره خودشان خواهد بود **اقول** بدانکه این
استدعائی عیسائیان برخلاف دعوی مسلمانان باشد چونکه مسلمانان نظر بر وثاقت و اعتبار دارند نسخه گو نسخه کهنه
باشد یا خود نو کهنگی را شرط معتبری ندانند پس این تحکم باشد و منظوری تحکم دهیوتی نمودن توانیم که عیسائیان نقص
اعتراض تحریف که آنرا سهو کاتب نام نهاده اند از خود دفع و رفع کنند بعد تحکم تا نه نمودن سزاوار باشد و در آخر
صفحه ۲ ۵ و در جواب مصنف استفسار گوید که مسیح بصحت و حقیقت توریت گواهی داده است + **اقول** گواهی
مسیح برائی کسانیکه او را قبول دارند مفید باشد و مسلمانان گواهی عیسیؑ قبول دارند مگر آن گواهی که ذکر آن نزد ما ثابت
باشد یا موافق روایات کتب ما باشد ورنه کسی نام نهاد عیسی بگوید که عیسی چنین و چنان گفته است بر مسلمانان قبول نمودن
ضروری باشد ضرورت ندارد پس در صورتیکه آنچنان مضامین قبیحه در تورات باشد چگونه آنرا کلام خدا دانیم مثلاً
خدا تعالی انسان را خلق کرده پشیمان شد پشیمانی بر خدا تعالی روا نباشد. آن انجمله خدا با یعقوب تمام شب کشتی گرفت و خدا
مغلوب نتوانست نمود آخر لنگ او را گرفته بر زمین نزد با وجود آن خدا را نگذاشت خدا تعالی بهشت او را گفت که صبح میشود
بگذار مرا اگر برکت یافته گذاشت معاذ الله خدا تعالی مانند کشتی گیران که پیشه از اول قوم باشد کشتی گیر گردیده آن انجمله
ذکر نکاح دختران آدم به پسران او چگونه این ظلم روا باشد اگرچه بعض مسلمانان از یهود شنیده آنرا باور کرده اند مگر هرگز این
نمیتواند شد که خدا تعالی جملهٔ انبیاء و اوصیاء و اولیاء و شهداء را ازین چنین نسل قبیح پیدا کند خدا تعالی را کسی عاجز
داند اینگونه دعوی نماید که طاقت خلقت نمان نداشته از نسل حرام خلق را پیدا نمود ائمه معصومین از حضرت

خاتم المرسلین صلی الله علیه وسلم آورده اند که این امر ناشدنی نیست فرمود که اگر آدم ع دختران خود به پسران خود برای
مناکحت دادی هر آئینه من دینب را به ابراهیم بمتابعت آدم میدادم آدانجمله نسل لوط ع از دختران او و بت پرستی حضرت
هارون ع و حضرت سلیمان ع غرض مسلمانان ما من پاک انبیا را از لوث این گونه آلائش پاک و پاکیزه دانیم و دو جا زنا در نسل
عیسی ع با ثبات رسانند یکی داؤد را سلیمان ع از زن امریا دوم پسر یعقوب با زن پسر خود زنا کرده و نسل طیبه عیسی ع از این
سلسله بهم رسیده پس اینگونه مزخرفات دیده چگونه ندانیم که تورات تحریف نگردیده و انجیل که وحدانیت خدا که از ایام
آدم ع بلکه از خلقت دنیا شروع شده خللی عظیم بهم رسانیده آنرا کلام خدا دانیم ✦ در صفحه ۵۳ گوید اگر با بغرض مترجمی
خلاف ترجمه کرده باشد ازین حله با صل چه نقصان خواهد رسید الخ ✦ مصنف دعوی مسلمانان را در لباس دیگر
ملبس نموده خود را میخواهد که از چنگ حریف بیرون برد حاشا و کلا تبین انکه بر خلاف بودن ترجمه مسلمانان دعوی نمایند
برگسته شدن عبارت و بر اختلاف و تناقض گرفت کرده اند آنرا دانی چه علاقه **ایضاً قوله** فی صفحه ۵۴
وانبیا و حواریون بعض قول را در قال الله داخل کرده اند و بعض را بصیغه غائب نوشته اند و بعض را از راه وحی و رویا
و بعض را از راه نصیحت و تعلیم مرقوم داشته اند و بعض را از راه گذارشات که خود دیده اند یا از دیگران شنیده اند
یا گزارشات از راه الهام با بشان معلوم گشته که کدام را داخل کتاب کنند و در میان حق و باطل تمیز دهند و مضمون و عبارت
آنرا بچه ترتیب بنویسند و بدین مضمون گزارشات و روایات نیز کلام الهی است تا آخر ✦ دران باب راقم میگوید
که هرگاه حواریان مجاز بودند که در میان حق و باطل تمیز دهند درانحال چگونه است که مصنف در صفحه ۲۶۳ باب
سوم فصل چهارم اعتراض آورده که راویان احادیث و نقلهائے معجزات محمد صلی الله علیه وسلم را متواتر شنیده جمع آوری
نموده بعد نصف آنها را بعلت بے اعتباری انداخته و ما بقی را معتبر شمرده به تحریر آنها اقدام ورزیده در تالیفات خود
شان ضبط و ثبت نموده اند تا آخر پس **هرگاه** راویان احادیث مصطفویه در میان حق و باطل تمیز دهند نزد
ما انصاف ان روا نباشد برای حواریان درین تفرقه ما بین حق و باطل البته بسیار روایات انداخته باشند هر قدر
پسندیده اختیار کردند ے کار تعلیم کور بے تعلیم ✦ ثانیاً انبیا و حواریان بعض قول را در قال الله داخل
کردن چگونه مجاز شدند پس معلوم گشت که انبیا و حواریان در کتب سماویه واد النقصان نا گردیده اند ورنه باید قول
انبیا و حواریان کلام خدا را باهم مخلوط قبول سازند نه خالص کلام خدای تعالی پس باید قول انبیا و حواریان از قال الله
جداگانه باید تصور ید و بعض را بصیغه غایب چرا نوشتند کدام فایده جلیله بران مترتب بود دیگر آنچه وحی نوشته پس برائے
حواریان دعوی نزول وحی نرسد مگر آنچه انبیا از روی وحی نوشتند کلام خدا باشد لاکن در حالتی که انبیا و حواریان بعض قول
داخل قال الله شامل آن نمودن درانحال اعتبار قال هم نماند کلام بشر و خدا مخلوط گشت مثلث گردید رد یا یکسان نیز
منزله وحی نباشد و آنچه حواریان از راه نصیحت و تعلیم مرقوم داشته اند آنرا که هیچ مایه و پایه مثل کلام خدا نباشد کلام خدا

نمیتوان گفت لیکن دیگر میدارد و گذارشات که خود دیده اند آنرا حالات چشم دید باید تصور ید و آنچه از دیگران شنیده اند آنرا هرگز
باور نتوان نمود پس اگر بران از روی الهام علوم کرده باشند باز الهامی توان گفت نه دعوی کتب سماویه ران نیز رسید مالثاً
آنکه حالا باید که مسیحیان تصریح بکار برند که کدام کلام را انبیا و حواریان قال الله دانسته داخل کرده اند و کدام کلام را بصیغه
غایب نوشته اند و کدام مطلب را از راه وحی و رویا و کدام را از راه نصیحت و تعلیم مرقوم داشته اند و کدام را از راه گذارشات
که خود دیده اند و کدام از دیگران شنیده اند تفرقه و تمیز آن بر ضرور باشد سوای آن هرگاه خود انبیا و حواریان بعض
قول را در قال الله داخل کرده اند و بعض غایب نوشته اند دران حال عمداً کتب مذکور را از اعتبار انداختند چونکه بدیهی
است که حاضر را غائب نوشتن یا اصلاح خرابی باشد یا متضمن مطلبی باشد بلکه میتوان گفت که باین وسیله نقصی را دفع کرده باشند
درینحال میتوان بود که صیغه حاضر از غایب نوشتن گناه زید بکران عمرو نهادن باشد ازین راه است که اختلاف کتب مذکوره
را بر کرده است **ایضاً قوله** صفحه ۵۴ و در باب پنجم اعتقاد ما این است که نبی و حواری اگرچه در سائر امورات
قابل سهو و نسیان باشند لیکن در تبلیغ و تحریر پیغام معصوم اند بنا برین نوشته های انبیا و حوارین مبرا از سهو و نسیان
است انتهی ✦ بدانکه اینگونه اعتقاد بکار نخورد چنانکه پیدا است عقل پیدا است که اگر نبی در سائر امورات قابل سهو و نسیان باشد
بکار رسالت سزاوار نباشد حواری در چه شمار اند اینگونه نبی چه خواهد شد چرا که هرگاه در سائر امورات متهم و مشهور به معایب
و نقائص سهو و نسیان گرفتار بوده باشد کسی به حرف او باور نخواهد کرد خواهند گفت که این فلانه کس است بر حرف او باور
نتوان نمود اگر او ادای رسالت برستی نه نماید متهوم خواهد بود نه خلق را از وی فایده و او را در خلق وقاری باقی باشد پس
باید پیغمبران خدا تعالی از اول عمر تا آخر عمر از گناهان کبیره صغیره عمداً سهواً از کذب سهو و نسیان و جمله عیوب مبرا باشد
آنگاه سزاوار ادای رسالت باشد والا لا **قوله** واگر در ضمن آنها کسے را در مواضعی از مواضع آن نوشته ها اختلاف
یا محال عقل معلوم نماید ـ پس دلیل بر نقص فهم و عقلش خواهد بود نه بر نقص کلام زیرا که عقل محکوم کتاب الهام است نه حاکم ـ
انتهی ـ اینهم دعوی ست که نه سر دارد و نه پا هرگاه ظاهراً ببینیم که فلان نوشته کج میباشد خواه نخواه عقل خود را نافهم قرار
داده دیوانگی او را ترجیح دهیم **دیگر آنکه** اول هرگاه دعوی آن نبی بر ما بپایه اثبات رسد بعد از ان ارشاد سرا پا رشاد
او را اگر در عقل و فهم های ما نگنجد کلام او را تصدیق خواهیم نمود نه آنکه محض به دعوی کسی عقل سلیم خود را بیکاره قرار دهیم
دیگر آنکه مصنف میخواهد که باین حیله کسی بتحریف انجیل اعتراض نماید و آن ممکن نباشد خدای تعالی کلام خود را برای هدایت
خلق فرستاده هرگاه دران اختلاف باشد یا دران محال عقل باشد کدام هدایت از ان متصور باشد نشان کلام خدائی تعالے
است که برای از شوائب و معایب نقصان اختلاف باشد **قوله** و همه کتب عهد عتیق و جدید از راه الهام از انبیا و حوارین
نوشته شده اند سوائے سه باب انجیل کتاب مرقس و لوقا و اعمال که از مرقس و لوقا شاگردان حوارین موافق حکم پطرس
و پولس حواری مرقوم گشته اند و بدین سبب آنها نیز کتب الهامی اند انتهی ـ **راقم** گوید که ما کتب آسمانی آنچنان کتبی گوئیم

که بذریعهٔ وحی بر انبیا نازل گردیده کلام انبیا را نیز کتب آسمانی ندانیم چه جای نوشتهٔ حواریان باز موافق اعتقاد عیسائیان انجیل را کتاب الهامی دانیم مگر باین شرط که در عین حالت نظر فیض از روح القدس آنها را الهام نموده نه آنکه هرکه و مه هرچه نویسند آنرا کتاب آسمانی تصور نمائیم در دین ایمان شوخی نیست کار دین مگر بقدر کار دنیا نباشد در کار دنیویه تا کسی را نشناسی که ایمان دار و لائق اعتبار نیست ده روپیه حواله او نکنی عنان دین و ایمان بدست هرکس چگونه توان داد و ازین ثابت است که انجیل از اعتبار افتاده است شاگردان حواریان بحکم حواریان نوشتند آنرا بکتاب **شاگردان** موسوم نموده اید کتاب آسمانی پس انجیل مرقس و لوقا و اعمال حواریین بمرتبهٔ انجیل متی و یوحنا که باز حواریان بودند ندارند اگرچه حال حواریان عیسی آن بود که بپطرس گفتی که آنچه در زمین بعمل آری در آسمان آنچنان خواهد شد و او را تا فلک الافلاک رسانید باز در ساعتی او را گفت ای شیطان از عقب من دور شو که سرشت تو از شیطان است نه از آلهیات پس حال حواری آن باشد تا به شاگردان او چه رسد مصرع آشنا را حال اینست وای بر بیگانه ÷ **قوله** و اگرچه نسبت کتب عهد عتیق نام نبی نویسندهٔ آنها معلوم نیست باز از گواهی خود مسیح و از دلائل نیز که در کتاب اسناد تسطیر یافته معلوم و یقین است که آنها نیز از راه الهام الهی بوسیلهٔ یکی از انبیای سلف نوشته شده حق و صحیح اند **راقم** گوید که چگونه آن کتب که محرر آن معلوم نباشد از کتب آسمانی قرار داده اید و گواهی مسیح با این قسمی اگر باشد که فلان کتاب که نام محرران معلوم نیست کتاب آسمانی است نشان داده اید تا باور کنیم ورنه گواهی مجمل قبول نداریم **قوله** اما هرگاه سوال نمائی که چگونه امکان داشت که محمد و تابعان او چنین ادعاهای باطله صفحه ۵ افتاده باشند که گویا کتب مقدسه عهد عتیق و جدید منسوخ و تحریف گشته اند یا باعث اینگونه ادعاهای ایشان چه بود آشکار است که ابراز ادعای مذکوره بایشان لازم بود زیرا که اگر نبی بودند هر آئینه از سخنان محمد اختلاف ظاهر میگشت زیرا که او از یکطرف مقر بود که کتب عهد جدید و عتیق از جانب خدا هستند و از طرف دیگر خلاف کلام و تعلیمات کتب مذکوره بیان مینمود پس درینصورت چاره او منحصر گشت باینکه این ادعا را بمیان آورد که بلی کتب عهد عتیق محرف و بظهور قرآن منسوخ گردیده اند و اگر برای همان است که کتب مزبوره با قرآن موافقت ندارند تا باین طریق خود را از اختلاف مذکوره برهاند و کلام خود حق بنماید و قوت دادن باین ادعا بجهة محمد و تابعانش چندان امر مشکلی نبود زیرا که عربان بت پرست از کتب مقدسه مسیحیان و یهودیان بیخبر بودند ÷ الخ و هرچندی که در ابتدای خروج محمد صلعم چنانچه از قرآن هم مشخص میشود مسیحیان و یهودیان در جواب دعوت محمد حرف میزدند اما بعد از آنکه اطاعت کنندگان او باز با درسیده و بضرب و استعانت شمشیر صاحب قوه گردیده بود دیگر مجال مقاومت و ثبوت دلائل ممکن نگشته تیغ را بزبان ایام دهان کشیدند و بدینطریق ادعای محمد مشهور و منتشر گشت اما بدیهی است که ثبوت حقیقت بضرب گرز ممکن نمیشود و آنرا بچنین دلائل احتیاجی نیست انتهی این دعوی مصنف نیز مانند وَاِنَّ اَوْهَنَ الْبُیُوْتِ لَبَیْتُ الْعَنْکَبُوْتِ و اسخف من ورق التوت میباشد چرا که آنحضرت صلعم نه ترسی در انکار کتب سابقه نه فایده در تصدیق آن بود چنانچه ظاهر است که در صورتی که کار آنحضرت صلعم

بحدی استقلال و استقامت داشته که بی اندیشه و تردد و نه بعد استقلال بلکه در ابتدای حال دعوی آن داشته که توراة و غیره کتب سماویه منسوخ و متروک اند آینده بران عمل نتوان نمود پس یکه آن کتب را مانند شبحهٔ دیرینه و تقویم پارینه نموده او را از ان چه اندیشه یا **للطمع** و نه موافق دعوی پادری بجهة مخالف بودن با قرآن مجید منسوخ نمود چرا که ارسال صحف مخالف همدیگر یا مطابق مضمون باختیار فرستنده باشد نه فرستاده بر رسولان بلاغ باشد و بس در شان آنهاست علیهم السلام در خور هرکس پس آنحضرت صلعم آنچه واقعی بود در باره کتب سالفه ارشاد فرموده در تعظیم ثانی قرآن مجید فرموده عمل بران تا اختتام میعاد آن بود از ان ممانعت نموده فرمود این کتب متداوله نه بکلی کلام خداوند تعالی نه جمله کلام بشر باشد بلکه کلام خدا و مخلوق مخلوط گردیده با هم هر قدر تفحص نمودیم فی الواقع آن چنان یافتیم که آن حضرت صلعم توصیف شان فرموده چنانچه بطن توراة از احکام خدا پر و مملو باشد مگر ذکر مردن و تکفین و تدفین موسی علی نبینا و علیه السلام نیز خود موسی در ان مندرج نموده انتقال فرمود و انجیل که سرتبه نوشتهٔ حواریان و شاگردان شان باشد بعضی جمله کلام خداوند تبارک و تعالی در ان شامل است پس کدام تفاوت در این ارشاد راه یافته و دعوی نادانی اهل حرب که بت پرست بودند از کتب سابقه نیز محض لسانیست یهود بکثرت در حرمین شریفین زادالله شرفاً و تعظیماً متمکن بودند و هم عهد و سوگند و حلیف اهل حرب بودند و شب و روز معاشرت با هم دیگر داشتند و در امورات امداد همدیگر مینمودند میتوان گفت که اهل عرب از آنها بیخبر بودند مگر آنکه نصاری را بآنقدر کثرت نبود و مثل قلیل بودند نسبت یهود دیگر **راقم** میدانم که بجهة ناواقف بودن اهل عرب از کتب سابقه کدام امر تازه که در اصل حقیقت نداشتند آن حضرت صلعم در دل عربان نشانیده پس دعوی بیدلیل معتبر نباشد که ضرب المثل مصنف **میزان** است کو کنایه تعرض مخالفان در ابتدای حال و سکوت و صموت بعد تقویت اسلام نیز تازه گی ندارد و دین موسی و ملت عیسویه در ابتدای حال بدون تعرض مخالفان شیوع گردیده چه قدر جور و جفاها از فرعون و فرعونیان در حق موسی ع امتداد کشیده و در حق عیسی علیه السلام که حسابی ندارد یهود عنود رضامند نشدند تا آنحضرت را مصلوب ننمودند تعرض زیاده برین چه خواهد بود بعد چرا بقول پادری تیغ زبان را در نیام کام و دهان مخفی نمودند پس هرچه جواب شما در این باب باشد بعینه جواب ما باشد در خاتمه صفحه ۵ مصنف بدلنت ندانست خود جمله دعاوی خود در باره تحریف مفصل باثبات رسانیده حالا متوجه اختصار آن گردیده چنانچه گوید فی الآخر اگر مطالب این باب را که در جواب ادعاهای محمدیان ذکر یافته اند بر سبیل اختصار مکرر نمائیم درانصورت از دلائل مزبوره صاف میگردد که اظهر من الشمس ادعای محمدیان تماما بی مناسبت بلکه بلاشک و شبهه یقین کلی حاصل میشود که کتب عهد عتیق چه در ایام محمد و چه بعد یا قبل از وی یعنی در هیچ زمانی تغیر و تحریف نیافته اند و نه در هیچ وقتی منسوخ گشته و نخواهد گردید زیرا که آسمان و زمین بر طرف خواهد شد اما کلام خدا بر طرف نخواهد گشت پس شخصی محمدی که طالب حقیقت است در این کتب مقدسه کلام منسوخ و تحریف نگشته خداوندی را خواهد یافت که اوامر و احکام و بشارات آن همه ملل و باو نیز منسوب است تنها بلی شخص صاف ضمیر محمدی

لازم که بجهة یافتن سررشته تعلیمات و احکام این کلام الهامی ساعی باشد چون بدیهی است که هر کس بجهة دانستن و انجام
رسانیدن احکام و مطالب کلام الهی سعی ننمایند هر آئینه بغضب خدا گرفتار خواهد گشت پس بجهة آنکه در یافتن آن سررشته
از برای صاف قلبان محمدی راهنمائی کنم لهذا تحریر باب دوم مبادرت ورزیده تعلیمات عمده انجیل و عهد عتیق را بطرق
اختصار در ضمن آن بنظر آورده مدلل خواهیم نمود که کتب مقدسه آن شروط را که ما بجهة شناختن الهام حقیقی در اوائل رساله مرقوم
داشته ایم انجام مینمایند و تقاضای روح آدمی را رفع ساخته او را بجنت حقیقی و حیات داتی میرسانند چنانچه بنا بر اینها
از هر جهت معلوم و ثابت میگردد که انجیل و کتب عهد عتیق کلام الهامی خدا است **راقم** گوید که بجهة دلیل ادعاهائی
مسلمانان تا بحال بعض گفته بدلیل پادری بی مناسب و چگونه بلا شک و شبهه در کتب سابقه تحریف واقع نگردیده ثابت
میشود دیگر بدلیل قول عیسی که آسمان و زمین بر طرف خواهند شد اما کلام خدا بر طرف نخواهد گشت اول این کتب را کلام خدا
ثابت نمایند بعد از آن این دعوی میرسد و آنچه پادری تصور آن دارد که این کتب از تحریف مصون و مامون باشند
محض موهومی است مانند مفلسی که گمان دولتمند بودن خود داشته باشد و دزد کالائی او را که مدتها برده انگیس امید دولت
خود سودا نموده دوامها قرض کرده چون صندوق مقفل را گشاد دید خالی از بضاعت است موافق آن پادری عبث
دل خود را تسکین داده که کلام الهی سربسته موجود هرگاه بجوئی که در قرآن نگارش یافته که کتب سابقه کلام خدا باشند
جوابش آنبا شد که در قرآن و از اعتقاد مسلمانان آنقدر یافت خواهد شد که تورات و انجیل کلام خدا بودند نه تورات
انجیل متداوله که ساخته و پرداخته یهود و عیسائیان باشند نه کلام خدا و این دعوی عیسی برای تورات بوده آنرا که از
ابتر نمودن احکام توریت خود عیسی ضائع نمود و دیگر درباره رجعت خود آنچنان حرف زده بود آنهم دیدیم که بظهور نرسید
دعوی مذکور باطل گردید با وجود آن نازش بودن از آن قبیل باشد که دعوی بی دلیل **دیگر آنکه** اگر احدی بگوید
که تا نسخه توریت و انجیل کهنه معتبره در پیش کرده نشود که مخالف توراة و انجیل متداوله باشد ما دعوی تحریف تورات
و انجیل قبول نخواهیم کرد **جوابش** آنبا شد که مسلمانان هرگز کهنگی نسخه را باعث اعتبار آن نمیدانند و نه نوی را باعث
اعتمادی آن تصور سازند **دیگر آنکه** اهل کتاب فی زماننا از دعوی مسلمانان درباره تحریف کتب سابقه باخبر نشده اند
بلکه مسلمانان از ابتدائی زمان بعثت داغ تحریف بر قفای شان می نهادند پس چرا در آن زمان در خواب خرگوش بودند که این
زمان چسپان واکردند ورنه در عهد کرامت مهد حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله وسلم این استدعا چندان اشکالی
نداشته بهر گونه اعتبار که باعث دلجمعی قوم میشد آنچنان نسخه میتوانستند دید مگر چون آنحضرت حسب ظاهر در چشم ظاهر بینان
دنیای فانی را وداع فرموده متوجه عالم باقی گردیده اند و زمانه از اکثری از اوصیاء آنجناب ائمه معصومین صلوات
الله علیهم اجمعین که ناصران شریعت غرا و حامیان ملت بیضا محرم اسرار لدنیه و عارف معارف ربانیه بودند گذشته و امام
زمان عجل الله فرجه بجهت مصلحت های آلهیه غیبت اختیار فرموده که انشاء الله العزیز عنقریب نور ظهور آن خلاصه درگاه

کبریا از مشرق تا مغرب و از ثری تا ثریا عالمی منور سازد و نزول عیسی نیز مقارن آن اتفاق افتد و پشت سر امام زمان
مهیای طاعت بی نیاز گردد همچو سائر افراد مسلمانان در صف ماموین هر چند آن حضرت از راه کسر نفسی به عیسی تکلیف فرماید
ص ۲۲ سطر ۱۸
که تو رسول خدائی پیش بایست تا مسلمانان عقب تو طاعت حضرت باری بجا آورده شود و مستفید و مستفیض شوند.
عیسی گوید بلکه تو امامت نما که شریعت جد تو ناسخ شریعت قدیمه آمده تو [illegible] آنگاه عیسی عقب آنحضرت گاه
حضرت یگانه بجا آرد و آنرا باعث افتخار خود پندارد که داخل امتان آنحضرت گردیده **دیگر آنکه** اشعیا نبی در باب دوم
سطر پنجم از کتاب خود خبر تحریف تورات میرساند و ارمیا نبی در باب بیست سوم کتاب خود و عیسی در باب اول انجیل متی
خبر تحریف داده پولس حواری نیز خبر تحریف انجیل داده با وجود گواهی اینهمه بزرگان از انبیا و خود عیسی و حواری مثل
پولس جائی انکار نباشد و آنرا تاویل نمودن که محض خبر زبانی از اراده مردم حسب حال شان داده اند نه تحریف واقعی
پس اینگونه اشخاص بدون وقوع امری بر زبان حرف بی اصل نخواهند آورد و کلام اینگونه بزرگان همچو نقش کالحجر باشد
و آنچه گوید که انجیل در دنیا مشتهر گردیده بود چگونه ممکن بود که اشخاص ملکهای دور از یکدیگر بر تحریف جمع آمده از هم
گردیده اتفاق ورزند **راقم** گوید که چرا ممکن نبود که با وجود اشتهار تحریف واقع گردیده باشد چنانچه انجیل و تورات
این کثرت که حالا دارند نداشتند اگر داشته باشند چون فائده بهمه ها در آن متصور بود همه سکوت اختیار کردند چنانچه راقم
خود ملاحظه نموده ام اگر کسی را شبهه رو دهد امتحاناً دریافت نموده مطمئن گردد تا بداند که کتاب تکمیل الایمان از شیخ عبد الحق
محدث دهلوی رحمة الله علیه میباشد و از تصنیفات معروفه اوست چون از کتب اعتقادیه باشد آنچنان مشهور و بکار آمده گردید
که کمتر کسی از مسلمانان باشد بلکه نباشد که آنرا نداند مگر چون مصنف مرحوم نهایت صدق نیت و خلوص طویت با اهل بیت رسالت
آنحضرت داشته در آن کتاب داد بعضی جاها از انصاف داده بعضی نا منصفان آن طریقه حسنه و شیوه پسندیده را ناخوش نموده از نو
این دفعه آنرا بعرض انطباع در آورده آنرا بالکل تحریف و کم زیاده نموده **راقم** از حقیقت حال خبر نداشتم [illegible]
آن مطلوب بود طلبانیدم در عنوان آن دیدم که کتاب تکمیل الایمان میباشد چون آنرا گشادم دیدم که بعضی مواضع آن
تغیر و تبدیل یافته آنرا عرصه قریب دو سال میشود نه شنیدم که کسی بر انکار انکار ورزیده باشد چونکه مفید مطلب همه ها بود
مهر سکوت بر لب زده اند پس چرا که اهل غرض در اوقات متعدده بوقت حاجت قصد تحریف کردند و بران از دل جرأت
اقدام ورزیده اند کسی متعرض نگشته پس چگونه میتوان گفت که تحریف غیر ممکن باشد **الغرض** الحال راقم در عوض آنچه پند و
نصائح مصنف بمسلمانان نموده در عوض آن بعیسائیان مینمائیم که در آخر دنیا را بقای نباشد این غرور و پندار و
دولت و اعتبار در معرض فنائی و زوال باشد هر کس طالب نجات خود میباشد از آن چه حاصل که موسی بر حق تورات
کلام الله و عیسی رسول الله با قول عیسائیان ابن خدا و خدا و انجیل تحریف هم نشده مگر یهودیان در لظی و عیسائی در حطمه و سقر
از آن چه حاصل هر شخصی را لازم که سعی در تحصیل نجات خود نماید که کار دین را سهل دانستن تر از امورات دنیویه پندارد تا در

قالب قبر از معذب بودن در امان باشد و این مقصود بدون آن حاصل نخواهد گشت که تعصب ملت آبا و اجداد خود به یکسو نهند و هیچگونه عجب و افتخار بخود راه ندهند چراکه مثل آن حضرت موافق حال ظاهری آنجناب حضرت رب الارباب در کلام معجز نظام خود فرموده کزرع اخرج شطأه فآزره فاستغلظ فاستوی علی سوقه یعجب الزراع لیغیظ بهم الکفار ارشاد فرموده پس هیچگونه کار بند استعجاب و استغراب نگردد که چنین پیغمبر عظیم الشان که دعوی آن داشته که من افضل و اشرف و سید پیغمبرانم چگونه از غیر بنی اسرائیل که بیشتر در شمار و حساب نبودند مبعوث گردد هرگز اینگونه احتمالات بکار نتوان آورد چونکه کارهای خداوندی منوط و مربوط بمصالح باشد چنانچه در یکطرف دلائل و براهین و دعاوی مصنف میزان و در پله دیگر شواهد سینه راقم بغرض در مقیاس قیاس خدای تعالی جل شانه را حاضر ناظر دانسته بسنجند یعنی فی بین الله تا فرق حق و باطل پدید آید

باب دوم درجواب باب دوم

بدانکه در باب دوم مصنف بذکر تقسیم کتب بائبل پرداخته و از طرف خود آن کتب را مقدسه نوشته و قرار داده آینده حال آن و تقدیس معبر حق خواهد گردید و آنچه گفته که کتب عهد عتیق و جدید پس عهد عتیق نیز آنچنان که در عهد جدید کلام معصوم ملحوظ و مرکب میباشد در عهد عتیق نیز داخست **قوله** کتب نخستین عهد عتیق کتب خمسه موسی میباشند که نظر بحکم و الهام خداوندی موسی آنها را نوشته است الخ **راقم** گوید که کتبی که انبیا بحکم خدا نیز اگر بنویسند آن کتاب منسوب بانبیا و آنکسی که آن انبیا نوشته بنام شود بنام کلام الهی گفتن نمیرسد مادامیکه آن پیغمبر بانی دعوی کلام الهی بودن بران کتاب ننماید **دیگر آنکه** عهد عتیق نوشته موسی یا در عهد موسی دیگری بحکم او نوشته اند آنچنان نیز گفتن نمیرسد چونکه اگر آن کلام موسی بود که بخلق تعلیم نمیداد کتب الهامی نیست دران چگونه است که ذکر وفات موسی دران کتاب تورات مرقوم باشد چنانچه در باب سی و چهارم کتاب پنجم تورات مسمی **بسفر مثنی** از ورس پنجم مرقوم است پس موسی بنده خداوند در انجا بزمین مواب موافق قول خداوند وفات کرد و او را در دره زمین مواب برابر بیت فعور دفن کرد و هیچکس از مقبره او تا به امروز واقف نیست و موسی حین وفاتش یکصد و بیست ساله بود که نه چشمش بی نور و نه قوتش رفته بود و بنی اسرائیل از برای موسی سی روز در بیابانهای مواب گریه نمودند پس روزهای گریه و نوحه برای موسی سپری شد الخ الحال ارباب انصاف نظر برین دعوی که تورات را موسی نوشته فرموده دعوی راقم را در مقابل آورده بسنجند تا مفهوم خواهد گردید که دعوی او باطل باشد یا نه چگونه روا باشد که چنین کلام کلام موسی باشد اگر کلام موسی بود ذکر تدفین و ذکر ایام تعزیت و گریه و زاری بنی اسرائیل دران چگونه ترقیم یافته پس یکه بدون تمیز

و تفرقه انجیل بمثال اصل نسخه نموده و هرگز تفرقه مابین کلام موسی و کلام خود نگذاشته الخ اگرچه چیزی در توراة افزوده باشد ممکن است یا نه **دیگر آنکه** کتب الهامی دیگر است و کتب کلامی دیگر اگر تورات الهامی است پس هرگز کتاب خدا نباشد و کتاب موسی نیز نباشد بدلیلی که بیان کردیم **باقیماند** آنکه وقائع ایام موسی که واقعات و روداد در و بکاری موسی و بنی اسرائیل دران نوشته شده است میباشد آنرا کلام خدا گفتن نمیرسد علاوه بران خدا تعالی را تاریخ نویسی چه کار که موسی چنین کرد و آنچنان گفت و بنی اسرائیل چه میکردند و فرعون چه میکرد این کار منشیان بلاغت شعار میباشد **باقیماند** آنکه بعضی احکام خداوندی داخل آن باشد پس از الحاق آن تمامی کتب الهامی و کلامی شدن نمیتواند همچنان اگر کسی مدعی آن باشد که عیسی همین نسخه تورات را قبول کرد پس تورات باشد **جوابش آنست** که عیسی ع نسخه تورات را بدستخط مزین کرده تا ما آنرا باور کنیم که این نشان عیسی است بلکه تورات را قبول داشته نه آنکه توریت متداوله را قبول نموده و از کجا که آن نسخه موافق این نسخه نباشد اگر عیسی قبول کرده باشد ازان چه میشود آخر ما دران میخوانیم و می بینیم و می یابیم که ذکر وفات موسی از بعد موسی نوشته شده است دران کلامی نیست پس این روایت باطل و قول عیسی روایت و درایت را رد روایت دفع نمیتواند نمود و آنچه مصنف ذکر خلقت حضرت آدم علیه السلام و مرتکب گشتن نافرمانی حقتعالی بغیر سهم آورده جای تماشا کردنی باشد و آنچه ذکر طوفان نوح علیه السلام نوشته چنانچه در صفحه ۵ بطوفان آب تمام انسانات روی زمین را برطرف نموده ازین ورطه هولناک محض نوح علیه السلام چون شخصی متقی و پرهیزگار بود با کلفت خود رستگار گردید الی آخره لاکن از اهل چین دریافت شود که غرق شدن چین را اقرار نمی کنند که بسبب طوفان نوح آب ملک چین را الغرق و ته آب نموده بود هرگز قبول ندارند بلکه درین ابا اهل چین تنها نباشد مگر ذکرش زیاده برین درینجا ضرورت ندارد بطریق نمونه برانیقدر اکتفا رفت و بعد ازان اندک ذکر ابراهیم و اسحاق و یعقوب و موسی علیهم السلام و غرق فرعون نموده بعضی واقعی بعضی غیر واقعی بعد ازان ذکر و اشاره بکتاب یوشع بن نون نموده است پس ازان کتب قضات و روث و شموئیل و ملوک و تواریخ ایام و عزرا ست و غیره گزارشات بعد ملت اسرائیل و احوالات بادشاهان ایشان را ذکر می نماید لاکن ارباب انصاف یقین بهم رسانیده باشند که حقتعالی معاذ الله تاریخ نویسی بنی اسرائیل اختیار نموده بود و حال آنکه حقتعالی حکم و احکام امر و نهی و حلال و حرام و وعده بهشت و وعید آتش دوزخ خواهد نمود یا آنکه بنی اسرائیل چه کردند و چه خوردند و کجا مردند و کجا دفن شدند باستصواب نبی خود یا انبیا خواهد فرستاد **قوله** همچنین گزارشات سلیمان را نقل مینماید و آنها چگونه سلطنت کرده و چه قسم متقی بوده اند الخ **راقم** گوید کتب مقدسه شما که اتقا و پرهیزگاری سلیمان را بر باد فنا داده متقی بودن آنجناب را کجا باقی گذاشته **قوله** دیگر کتب مذکوره عهد عتیق همان کتب است که در میان یهودیان مستعمل و سابقاً از جانب خدا بایشان داده و لذا بایشان مسیحیان منتقل گشت و چنانچه یهودیان مسیحیان نیز کتب مذکوره

راکلام خدا دانسته عزیز میدارند آنچه راقم باثبات رسانیده که نسخه تورات تماماً و کاملاً کلام الٰهی نباشد هرگاه حال توریت آنست یا بسا از نسخها که معلوم نیست تصنیف کدام کس باشند چگونه خواهد بود **قوله** زیراکه خدائے که یهود از وسیحیان شناخته اند وعبادتش میکنند همان خدائے واحد حقیقی ست تفاوتے که درمیان مسیحیان و یهودیان مسیح را بعد از ظهور او قبول ننمودند وتاحال نیز قبول نمیکنند **راقم** گوید اگر شرح معنی دارند و قبول نکردن چه باشد جمله یهودیان معاذ الله عیسیٰ را کاذب و مفتری و دروغگو دانسته بر صلیب رسانیدند پادری را شرم می آید که علانیه مذکور نماید در پرده سخن گفته هرگاه تاحال ورا باور نکردند دیگر در پرده سخن چه باشد و دعوی توحید نمیدانم بلکه بچه حد منتهی خواهد شد و آنچه سبب انکار یهود مسیح را محض آنچنان نوشته که مسیح چنانکه آنها نظر با دگار جسمانی خود گمان برده وخواهش کرده بودند بابزرگے دنیوی مانند بادشاه کشورستانی ظهور نیافت بلکه بنابر وعدهائی عهد عتیق بطریق روحانی ومانند بادشاه رهاننده از گناه و خلاصی دهنده از شیطان ظاهر گشت و بهمین علت است که انجیل بلاد خدا امید انند الخ **راقم** گوید که اگر مسیح موافق وعدهائے تورات می آید قبول ننمودن یهود چه معنی داشته عدم قبول یهودیان دعوی او را محض سبب دعوی بزرگی خدائی و ابن خدائی بود که میگفتند تو انسانی خود را فرزند خدا میگوئی چنانچه در **انجیل یوحنا** باب دهم ورس ۳۲ مرقوم ست عیسیٰ بآنها گفت که من بسیاری کارهای خوب بالائے جانب خود پدر خود بشما نموده ام او بجهت کدام از آنها ست که شما مرا سنگسار میکنید یهودیان باو جواب دادند برای کار خوب ترا سنگسار نمیکنیم بلکه بجهت کفر و بجهت این که تو انسان هستی و خود را خدا میگردانی انتهے ـ پس چگونه میتوان گفت که یهودیان از راه دیگر مخالفت انجیل و عیسیٰ اختیار کردند ـ در صورتیکه خود انجیل گواهی درباره این مخالفت ادا نموده **قوله** و آن پیش گفتها یعنی آن اخبارات قبل از وقوع که در کتب عهد عتیق اشاره بمسیح اند خلاف تاویل و تفسیر نموده میگویند که مسیح موجود هنوز نیامده بلکه خواهد آمد انتهے ـ ازین تحریر بعینه حال خود را مصنف بزبان حال بیان نموده پس چون در بشارت مسیح اینگونه دخل و تصرف ها روا باشد حال آنکه مسیح بیگانه نبود خود از بنی اسرائیل بود و مکمل مذهب موسویه و معاون او برعکس آن حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وآله وسلم ناسخ شرائع قدیمه قاطبةً و برطرف کننده جمله احکام امم ماضیه آنهم در صورتیکه بغارت قومے علاوه برآنهمه امور حائل بوده چونکه مسیح یک مطلب **قوابیه** را بهم زده از آنراه منکر او گشتند و بر صلیب مصلوب کردند پس کسیکه جمله احکام تورات و انجیل رانیست و نابود فرمائد اگر میتوانستند چگونه سلوک ملک با او میداشتند لاکن حقتعالی بوعده والله يعصمك من الناس شر آنها را از آنحضرت کفایت فرمود پس اگر دیگر هیچ نتوانستند برهمین قدر قادر بودند که آن پیش گفتها یعنی آن اخبارات قبل از وقوع که در کتب عهد عتیق و جدید اشاره بحضرت خاتم المرسلین صلی الله علیه وآله وسلم نموده اند خلاف تاویل و تفسیر نموده از راه انکار پیش مے آیند و می گویند که آن روح القدس بوده

محمد صلی الله علیه وآله وسلم پس قدرت قادر بیچون ملاحظه نمایند که مصنف مبحث خود صورتحال خود را بیان نموده ست همچنان کیفیت کتب عهد جدید را بدینگونه بمعرض تحریر در آورده و کیفیت عهد جدید که عبارت از انجیل ست برین نوع است که در اندک زمانی بعد از عروج مسیح حواریون که رسول او بودند آنرا بالهام خداوندی نوشته گذارشات و معجزات و احکام و تعلیمات مسیح را در ان ثبت نمودند و اسامی سلاطین بوساطت آنها نوشته شد عبارت از متی و یوحنا و پولس و پطرس و یعقوب و یهوداست و سه کتاب انجیل بوساطت مرقس و لوقا که شاگردان حواریون بودند بامباشرت پولس و پطرس نوشته شده اند انتهی **راقم** گوید که در مقابل مسلمانان مصنف گوید که ما را مباحثه با قرآن باشد با احادیث چه کار ما نیز در مقابل آن گفتن میتوانیم که ما را مباحثه با انجیل کلام الٰهی باشد با احادیث مسیحیه چکار پس انجیل که متداول ست کلام عیسیٰ و مرتبه حدیث نیز نمیدارد بلکه موافق کلام صحابه هم نباشد مرتبه کلام تابعین مے دارد زیاده بران نمی ارزد همچنان بدانکه گرفتم اینکه انجیل را حواریان بمدد روح القدس نوشتند لاکن نوشته حواریان بمنزله نوشته روبروئے عیسیٰ میتواند شد هرگز نمیتواند شد **علاوه** بران هرگاه انجیل را حواریان نوشتند دران حال دعوی کتب سماوی بر انجیل مطلق نمیرسد دیگر آنکه دعوی اندک زمان بعد مسیح نیز از مخترعات مصنف ست ورنه تعین زمان مینمود و از ان خبر یقینی نشان میداد **راقم** بخوبی نمیتوانم گفت چونکه موضع آن کتاب بخاطرم نمانده و لاکن در رساله **حاجی ملا رضا همدانی** اعلی الله مقامه یکدفعه بنظر راقم رسیده که مدت هفتاد سال بعد انجیل نوشته شده اگر چنین ست اینگونه کتب برابری با قرآن مجید تواند نمود حاشا و کلا **قوله** و کتاب بعه نخستین انجیل عبارت از متی و مرقس و لوقا و یوحناست و آنها را اناجیل نیز مے نامند و مشتمل اند بر بیان احوالات و معجزات و اعمال و اقوال و تعلیمات یسوع مسیح و نیز در آنها نقل شده است که آن پیش گفتها یعنی آن اخبار مسطوره عهد عتیق که اشاره بیسوع مسیح بوده چگونه بانجام رسیده اند و بچه نوع جان خود را بنابر اخبار پیغمبران و قول خود او از طریق مرحمت بجهت مردمان قربان و فدیه گذرانید الخ **راقم** گوید که در این دعوی مصنف که انجیل مشتملست بربیان احوالات و معجزات و اعمال و اقوال و تعلیمات عیسیٰ راقم متفق هستم و بر منکر و مخالف آن مخالفت دارم مصنف آنچه در کتاب بابت گفته همین مطلب ست و شکی نیست دران که انجیل تمامی مملو و پر ست از کوائف و ترود و شبانه روزی عیسیٰ بلکه روزنامچه احوالات او و تاریخ عمری او از ولادت تا انتقال پس چنین چیز را با کتب سماویه چه مناسبت بلکه انجیل متداوله مانند حیات القلوب و مدارج النبوة و روضة الاحباب میباشد ـ و پس حقتعالی اینگونه کلام بخلق فرستد شانش از ان اجل و اعلی تر ست **علاوه** بران دعوی مصنفان انجیل درباره اخبار عیسیٰ در کتب سماویه که مصنف نازشها و مباهات بران دارد بلکه سر خلاف هرگز در کتب عهد عتیق بابت فدیه خلائق گردیدن مسیح نوشته نشده است و بعکس از پیغمبران اینگونه خبر و اخبار نرسانیده ست اینک تورات موجود با وجود آنکه صاحبان غرض از عیسائیان آنرا ترجمه کرده اند ملاحظه رود که از ان زیاده تر او مطلب مصنف مطلب ما درباره آن اخبار حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وسلم بودن مے آید

چنانچه در جائیکه مصنف تفصیل داده مفصلاً نوشته شود۔ چون درینجا مجمل بود ما در پیے مفصل نرفتیم۔ لاکن اگر کلام
معصوم بود اینگونه خرابی دران ممکن نبود که سخن خلاف واقعی بنویسد بلکه بابنیان ملت عیسویه علمای متقدمین را
لازم بود سیما حواریان را که کلام خدا و عیسی را از هم جدا بابی و فصلی قرار میدادند و احوالات او را جدا گانه مینوشتند تا
تفاوت بودی لاکن حواریان چنین چیزی که قابل تمسک باشد نداشتند قول خدا تعالی و اقوال عیسی بسیار کم
بآنها رسیده لهذا از پیش خود برای مانند سپاهی لشکر و بزرگی حجم و ضخامت کتاب کردند آنچه کردند و انجیل را از
اعتبار انداختند و این دعوی مصنف بلا دلیل نباشد ورنه چهار انجیل چگونه چهار کس نوشته یکجا نمودند
در صورتیکه بکمضمون و یک حالات میدارند چونکه مثلاً انجیل هرکدام که بخواهد مثل انجیل یوحنا شاید زیاده بر چهل ورق
نباشد آن هم بحساب ورق متوسط و کوچک و خط جلی پس بسیار حیرانی دارد که حق تعالی چگونه اینهمه احکام در چهل
ورقی فرستاد۔ پس از ان چهل ورق کلام عیسیٰ و حق تعالی را جدا نموده اید وران حال شاید یازده ورق بلکه کمتر
خواهد بود و همین حال دارد هر یک انجیل بانفراده **قوله** علاوه برین درضمن آنها بیان شده است که او سه روز بعد از
وفات غلیجه قیام نموده و بشاگردان خود هویدا گشته و مدت چهل روز با ایشان مانده آنها را دیگر زیاده تعلیم داد
و بعد در حضور آنها چگونه بآسمان صعود فرموده انتهے **راقم** گوید که مصنف کاری بدون سخن تراشی و سخن سازی
ندارد و او را شرم مانع نمیشود که راست میگویم یا غیر واقعی پس اول ملاحظه نمائید که دعوی مسیحیان آن باشد حواریان
بعد واقعه صلیب از روح القدس مستفید شدند و قبل از تحریر انجیل فیض از وے یافتند دران حال عیسی کجا بود۔ که
دعوے زیاده تعلیم دادن از مصنف باور توان نمود و احوال هویدا گشتن بشاگردان هم مختلف ست قابل اطمینان و تسکین
نیست چنانچه در انجیل جایی گفته که دوازده حواری عیسی را دیدند جای یازده نوشته پس دعوے هویدا گشتن چگونه
قبول توان نمود چنانچه در باب ۲۸ متی ورس ۱۶ و آن یازده شاگرد بسوی جلیل بآن کوهی که یسوع بآنها اشاره فرموده
بود شتافتند و او را مشاهده نموده وی را سجود نمودند انتهے ۔ و پولوس حواری در نامه موسومه اهل قرنتس باب پانزدهم ۱۵
ورس پنجم آورده و اینکه بر کیفاس نمودار گشت و بعد از آن آن دوازده نفر را انتهے ۔ الحال ارباب انصاف پایه صداقت
انجیل و کلام او را ازین اختلاف دریافت فرمایند **قوله** و کتاب مرقومه بعد از اناجیل اربعه را اعمال حواریون می گویند
و کتاب مذکوره مفسر این مطلب ست که آن تسلی دهنده و اعانت کننده یعنی روح القدس که مسیح بحواریون وعده داده بود
بعد از ۹ روز از عروج او بچه نوع بر آنها نازل گردیده و ایشان را بقدرت روحانی و نور الٰهی مملو ساخت الخ **راقم** گوید که
اعمال حواریان اسم بے مسمے باشد از ان دریافت فرمایند که کتابیست تاریخ مشتمل بر اعمال حواریان چون از طرف خدا
تمسکے درست ندارند و کتاب بے آسمانی سراغ ندارد ے کس نباشد و سراے موش باشد که خدائی ۔ و پس نیز اگر
اعمال اصحاب بلکه طلحه و زبیر را که صحابے جلیل القدر بودند حواریان رسول الله میگفتند پس احوال آنها باید همسایه و هم تبه اعمال حواریان باشد

بلکه طلحه در صداقت روبرو دئی آنحضرت در جنگ احد دقیقه از دقایق جان بازی فروگذاشت نه نموده حواریان
بوقت صلیب گریخته رفتند و شب در واقعه صلیب بدون پروای مسیح خوابیده استراحت میکردند چنانچه اینحال در جمله
اناجیل مذکور باشد از ان جمله در باب ۲۶ متی ورس چهل پس نزد شاگردان آمده و ایشانرا در خواب ملاحظه نموده بطرس
فرمود که آیا نمی توانستید که یکساعت با من بیدار باشید انتهی ۔ و اینحال اعمال حواریان حضرت خاتم المرسلین صلی الله علیه و
آله وسلم تفاوت استقامت اصحاب و فرار شدن حواریان باشد و بس اینچنین کتب را کتب آسمانی قرار دادن عجب عجاب باشد
و آنچه تاثیر وعظ حواریان جمعی معتقد بدین عیسویه آورده باشند قبل بعثت حضرت خاتم الانبیاء اطاعت مسیح واجب بود
قوله آخر الامر تمامی اهل عالم بآن ملحق خواهند گشت انتهے **راقم** گوید انشاء الله العزیز در عهد سعادت مهد
حضرت صاحب الامر علیه السلام جمله ادیان برطرف گردیده خلائق فوج فوج داخل مذهب اسلام و سر افتخار بفلک الافلاک
خواهند رسید **قوله** پس این کتاب مذکوره در انجیل بست و یک کتاب دیگر میباشند که از حواریون بالهام الٰهے
بطریق مراسله بعضی طولانی و بعضی مختصر نوشته شده اند الخ **راقم** بطولانی و مختصر کاری نباشد لاکن الهام الٰهی چرا آنقدر سبک
و کم وزن گردیده که هر نوشته مسجل به مهر الهام بوده باشند و هستند و مرتبه الهام داشته باشند اگر مسیحیان قبول ندارند
ما نیز نامهای آنها قبول نداریم **قوله** و درضمن آنها کلمات و تعلیمات یسوع مسیح تفسیر گشته و تفصیلاً بیان شده
است که مسیح رهاننده و تشفیع کل مردم ست چنانکه بهر کس ممکن ست که بوساطت او عفو گناهان و توفیق خداوندی
و خوشحالی ابدی را تحصیل نماید الخ **راقم** گوید که مصنف تحصیل خوشحالی ابدی و عفو گناهان را امرے سهل و آسان کاری
دانسته ست و حصول توفیق خداوندی از ان سهل تر دانسته ست لاکن تحصیل این سعادت ها بس دشوار ست
و غیره بودن بر خداوند باشد ے تاکه از جانب معشوق نباشد کششی ۔ کوشش عاشق بیچاره بجایی نرسد ۔
پس هر کس را چگونه ممکن ست که بوساطت مسیح عفو گناهان و توفیق خداوندی و خوشحالی ابدی را تحصیل نمائید و در حالیکه
انجیل برعکس آن میگوید که عیسیٰ شب واقعه صلیب از خدا تعالی بعجز و الحاح خواست که آن ساعت از وی درگذرد و در
نگذشت آخر کار مقتول گردید چنانچه در باب ۲۲ لوقا ورس ۴۲ و در باب ۱۴ مرقس ورس ۳۶ آیا پدر را تمامی
چیزها نزد تو ممکن باشد آن ساعت از وی درگذرد انتهے ۔ پس هرگاه حال خود عیسیٰ آن باشد که مذکور شد حال
متوسلان عیسی چه باشد حق تعالی لاشریک ست نه پروای عیسیٰ باشد نه احتیاجی از غیر **قوله** تاکه این شفقت برو باقی بماند
و مضاعف گردد و رضامندی خدا را بهم رساند انتهی او کجا که آن شفقت مضاعف گردد در حالتیکه حال ماندن شفقت و
تحصیل آن بکلی از تعینات نباشد حصول درجات دنیویه که بقائی ندارد اخروی و ابدی چه رسد **قوله**
و کتاب آخرین عهد جدید کتاب مکاشفات یوحناست که معنی آن مشتمل بر مثال نبوت بسیار عالی که از جانب یسوع
مسیح به یوحنا حواری کشف گردیده الخ کشف شیطانی و کشف رحمانی باشد کفار هند صاحب کشف میشوند و در

غوایت و ضلالت و گمراهی آنها فریقین قایل اند پس از کجا که هر گفتنت حمانی باشد و چگونه باور توان نمود که از ظهر مسیح کشف گردیده و مسیح کجا بود بعد واقعه صلیب صعود به آسمان چگونه معلوم شد که کشف از جانب یسوع مسیح گردیده۔ خصوصاً در حالتیکه کلام او یوحنا مانند کلام مجانین و دیوانگان بی باک میباشد نه سر دارد نه پا بهرحال در باب اول مس اول گوید که خدا او را عنایت کرده حال آنکه مصنف عطای خدا را منکر و برای مسیح باثبات میرساند لاکن موافق دعوی مصنف یوحنا ذکر در آمدن شیطان با زهره گذری و امتحان نمودن او و ذکر حال و جفاهای او بعیسائیان و غیر آن هر قدر نموده باشد مضایقه ندارد لاکن تا حال هیچ از ان بعرصه ظهور نرسیده است چون مطابق آن واقع شد آنگاه دعوی او را باور توان نمود مگر در اینملک سنده بعض اشخاص گذشته اند که آنها را اماموی گویند و باین اسم مشهور باشند در باره حکام اینملک سنده آنها چند ابیات گفته اند و از مدت سالهای دراز گذشته است همه موافق دعوی آنها بوقوع آمده اند همچنان **کشاه نعمت الله ولی** شخص بزرگ در اسلام بوده است و شعرهائی چند گفته است متضمن اسامی بادشاهان ایران از عالم از ان زمان تا حال موافق مضمون اشعار او بوقوع آمده سر مو تفاوت نشده است پس کلام آنها را که بوقوع آمده ترجیح بر کلام یوحنا باشد که تا حال بوقوع نیامده است بلکه آنها صاف صاف گفته اند که دران دروغ و حیله و مکر را گنجایش نباشد۔ برخلاف یوحنا که قسمی گفته که بر گردانیدن آن از سمتی بسمتی و از معنی بمعنی دیگر میتوان نمود **قوله** در فصلهای آخرین کتاب ذکر شده است که مسیح با جلال بقیاس از آسمان بزیر خواهد آمد و دجال را از طرف کرده شیطان را هزار سال در حبس خواهد نمود الخ همین دعوی خود مسیح میداشته که باز خواهم آمد بلکه شرط کرده که کسان آن طبقه میسر نشده خواهند بود که این حجت واقع شود چنانچه در باب ۱۳ مرقس ورس ۳۰ براستی که بشما میگویم که تا تمامی این چیزها واقع نگردد این طبقه منقرض نخواهد گشت آسمان و زمین زایل خواهد گشت و سخن من زایل نخواهد گردید۔ انتهی۔ و حال آنکه جمله اهل آن طبقه پیوند خاک شدند و آسمان و زمین بحال خود باشند عیسی نیامد پس وقتیکه عیسی موافق دعوی خود باین طمطراق بپایه صدق نرسیده تا حال دعوی یوحنا در چه شمار و کدام حساب باشد همچنان دعوی مصنف در صفحه ۲۰۱ فصل اول باب سوم آن باشد **قوله** چنانچه در آیه ۲۱ باب ۱۹ یوحنا مسطور است که مسیح گفت تمام شد و روح تسلیم نمود مراد از لفظ تمام شد اینست که جنگ من با شیطان تمام شده و آن مغلوب گشته **ایضاً** در آخر همان صفحه گوید چنانچه در آیه ۱۰ باب ۲۰ مکاشفات بیان شده است که ابلیس که آنها را میفریبد بدریاچه آتش و کبریت در جائیکه آن حیوان و پیغمبر کاذب هستند انداخته شد تا ابد الاباد شب و روز معذب خواهد بود مخفی نماند که شیطان و شیاطین الآن نیز در عذاب جهنم گرفتاراند لیکن بعد و از آخر بدیگر سخت ترین عذاب انداخته خواهند شد انتهی = الحال ارباب انصاف انتشار در بیان کلام مصنف را ملاحظه فرمایند که یکجا دعوی مقید خواهد شدن شیطان هزار سال بعد طرف کردن دجال دارد و یکجا شیطان را در دریای آتش و کبریت در جائیکه آن حیوان و پیغمبر کاذب هستند انداخته شدن باثبات میرساند پس تناقض این هر دو دعوی و تنافی آن

بچه قسم حرف او را از پایه اعتبار ساقط میگرداند صفحه ۶۵ **قوله** در خصوص آن وعده که چندین هزار سال سابق بآدم و ابراهیم و داؤد و سایر انبیا داده شده بود در کمال اکملیت انجام یافته سلسله انسانی بواسطه آن نه تنها از عوده از گناه و تسلط شیطانی خلاصی یافته زمینی نیز که بسبب گناهان مردم بلعنت خدا گرفتار گردیده بود از لعنت آزادی یافته بحالتی نیکوتر از اول باز خواهد آمد انتهی **راقم** گوید که این گلی دیگر شگفت که بسبب گناه دیگران زمین مورد لعنت خداوندی گردد و زمین از حالت روز بروز در ترقی و آبادانی میباشد اکثر در شنیدن آمده است که امریکه ویران بود آباد کردند کیپ کد هوپ فلان ملک و فلان جزیره آباد بود پس نسبت اول آباد باشد اگر بحالت اول باز گردد از ینحالت رو بویرانی خواهد نهاد و نه بآبادی اگر معنی آباد شدن غیر ازین است گو باشد **الغرض** وعده که بآدم شده دران اولاد آدم علیه السلام بسیار باشند حق تعالی ایفای عهد قسمی نماید که باولاد آدم بدهد و حال آنکه سلطنت زمین به پسر خود دهد بر آدم کدام منت نهاده باشد همچنان ابراهیم را وعده داده در حق سید المرسلین بانجام خواهد رسانید که ارشاد اولاد اسماعیل که بمد محبت دلی بادی داشته باشند و اسحاق را از جبر و قهر و غضب ساری باز داشته مگر اگر براولاد اسحاق منحصر باشد او را با عیسی چکار و با داؤد اگر وعده شده در حق حضرت سلیمان بعمل آمد که آن جاه و جلال ظاهر است احدی را امید نشد تا بعیسی چه رسد و حال سائر انبیا نیز آن باشد که وعده که با آنها داده شده خاص برای آنها باشد عیسی که پسر خداست معاذ الله پس کسی که با بندگان خود وعده نماید بعیال و اطفال خود رحمت ها فرموده آنرا در عطایا و صلات که به بندگان وعده شد محسوب نماید کجا وفا بعهد خود فرموده باشد علاوه برآن وعدهای کتب سابقه اکثر غلط بر آمدند از ان سبب اعتقاد تحریف آن داریم چونکه اگر کلام حق بود خلاف واقع شدن وعدها چه باشد حقتعالی بداود وعده داد در حق سلیمان که سلطنت او ابد الاباد و را بماند کجا شد سلیمان مرده شد نه آن وعدها چنانچه در باب هفتم کتاب دوم سموئیل ورس ۱۳ او خانه را باسم من بنا خواهد کرد و مسند مملکت او را الی الابد پایدار خواهم نمود انتهی = بملاحظه رود الغرض وعده که بآدم و سائر انبیا نموده از آنها هیچگونه بعیسی علاقه ندارد **قوله** و کتب عهد جدید خبر میدهد که آن نجات بچه طریق حاصل گشته و خدا بوساطت مسیح خلائق را از قید گناه چگونه آزاد گردانیده است انتهی = **راقم** گوید که حال کتب جدید درین اوراق گذشت که صداقت آن کتب بکدام حد و چه مرتبه است علاوه برآن کتب جدید از حرم توحید خارج نموده و داخل دائره تثلیث میگرداند اللهم احفظنا و آنچه مدعی آنها باشد که خدا تعالی بواسطه مسیح خلائق را از قید گناه چگونه آزاد گردانیده است و آدمی و زمین را بچه طریق مجدد ساخته و مقامی که اول داشته اند بهتر از ان خواهد رسانید انتهی = اقول آدمی مضایقه نیست که بوساطت انبیا که مسیح یکی از آنها باشد از قید و گناه استخلاصی حاصل نماید چونکه محض جهت رهنمائی خلائق مبعوث گردیده اند ورنه حقتعالی مستغنی بالذات میباشد

گر جمله کائنات کافر شوند گردی ۔ بر دامن عصمت کبریائی نرسد ۔

لاکن همین چه قصور درمیانه داشته که چگونه

در صورت آبادی او از دیاد پذیرفتن شهرها یا فایده ذاتی زمین باشد اگر آبادی او زیاده شود نصیب انسان و
بخش حیوان باشد و آنچه دلیل حق از جانب خدا تعالی بودن کتابهای عتیق و جدید منحصر در آن دانسته که وعده نجات
آینده در آن مذکور باشد لاکن عقل عاقل آنرا باور نتواند نمود که محض بدین دلیل کتب آسمانی شناخته شوند شناخته
کتب آسمانی منحصر در آن باشد که اختلاف نداشته باشد ولو کان من عند غیر الله لوجدوا فیه اختلافا
کثیرا نه آنکه هر کس کتابی برون آرد و در آن وعده نجات دهد و بجا آوردن اعمال مخترعه خود را وسیله و سبب نجات
نشان دهد کتاب آن از حق باشد بلکه وما نرسل المرسلین الا مبشرین ومنذرین پس باید کتب حقه مشتمله وعد و وعید
مشتمل باشد ورنه بطون کتب مملو و پر باشد از تناقضات و تنافات و آنرا کتب منزله من عند الله دانسته آید مگر حقیقتا
اگر دل و زبان مصنف باهم موافق باشند و در آنحال راست گفته است که گر آمایا و قدرت سوای ذات که نجات انسان
از وی بوقوع آید لاکن حال پادری موافق حال کسی است (دل مین علی و منه مین عمر آدها ایدر آدها اودر)
چرا عیسی و روح القدس را نیز در وقت اقرار توحید شامل آرد و در آنحال توحید را تودیع کرده باشد **قوله** فی الجمله
بجهت دریافت حقیقت حال و تحصیل علمی قلیلی از مطالب کتب مقدسه مسیحیان چنانچه ذکر یافت درین مقام
کافی ست الخ **راقم** گوید که قلیلی را درینجا بر کثیر اختیار نمودن اولی باشد چرا که هر قدر بیشتر ذکر نماید فضیحت
بیشتر و رسوائی زیاده میبود **قوله** حال چندی از آیات کتب مذکوره فراهم آورده تعلیمات مسطوره آنها را
بیان خواهم ساخت نهایت علت اینکه در خصوص تعلیمات عمده مذهب مسیحیه در کتب عهد عتیق و جدید مواضع
بسیاری می باشند الخ راقم گوید سراسر کذب و بهتان است در عهد عتیق هرگز تعلیمات عمده یا غیر عمده مذهب مسیحیه
نباشد بلکه عهد عتیق دشمن شرک و مخالف عیسی آخر بگوئید که عیسی را یهود بدار کشیدند بعد از موسی بسیاری
از پیغمبران را قبول کردند و عیسی را دشمن جانی چرا شدند باوجود آن از نبی شمری تورات را موافق دعوی خود
انگاشتن چه باشد بلکه در آن کتاب مذکور باشد که از برای شرک شهرها سوزانیدند چنانچه باب ۲۴ یوشع بن
نون از ورس ۱۴ **ایضا** در کتاب پنجم تورات مسمی بسفر مثنی مرقوم باشد اگر پیغمبری یا بیننده خوابها
از میان شما برخیزد و آیت و یا معجزاتی بشما بنماید و آن آیت و یا معجزه که بتو گفته بود بوقوع پیوندد و او بتو بگوید که خدایان
غیری که ندیدی متابعت نموده آنها را عبادت نمائیم سخنان آن پیغمبر و یا بیننده خوابها را استماع منما زیرا که خداوند
خدائی شما شما را امتحان می نماید تا آنکه بداند که آیا خداوند خدائی خود را با تمامی دل و با تمامی جان خود دوست
دارید یا نه خداوند خدای خود را تابع شوید و از وی ترسیده اوامر او را نگاه دارید قول وی را بشنوید و او را عبادت
نمائید و با او ملحق شوید و آن پیغمبر یا بیننده خواب باید کشته شود زیرا که ارتداد شما را از خداوند خدائی خودتان که شما را از زمین
مصر بیرون آورد و شما را از خانه بندگی باز خرید گفته است تا آنکه شما را از راهی که خداوند خدائی شما رفتن آنرا

امر فرموده بود برانید بدین منوال بدی را از میان خود دور خواهی کرد اگر برادرت پسر مادرت و یا پسر و یا دختر تو
یا زن هم آغوش تو و یا رفیق تو که مثل جان تست ترا در سرّ اغوا نموده بگوید که برویم تا خدایان غیری که تو و آبای تو
ندانستید عبادت نمائیم از خدایان اقوامی که در اطراف شما اند خواه بتو نزدیک و خواه از تو دور باشند
از کناره زمین تا بکناره دیگرش او را قبول مکن و او را گوش منه و چشم تو بر او رحمت ننماید و او را تحمل مشو و وی را پنهان
مدار البته او را بقتل رسان اول دست تو بقتلش دراز شود بعد دست تمامی قوم و او را سنگسار نما تا بمیرد بسبب اینکه
جویای این بود که ترا از خداوند خدائی تو که ترا از زمین مصر از خانه بندگی بیرون آورد براند تا تمامی اسرائیلیان بشنوند
و بترسند و بار دیگر چنین امر شنیع را در میان مرتکب نشوند انتهی - پس هرگاه حضرت عیسی العیاذ بالله بزعم نصاری
دعوی الوهیت خود و الوهیت روح القدس نمودند و این معبودان و رالمی هوائی بودند که خدائی را یهود بوساطت حضرت
موسی شناخته بودند پس اگر آنها مسیح را قتل ساختند در این امر قصور شان چه باشد بلکه بزعم واجبی خود آنها اطاعت
موسی علی نبینا و علیه السلام کردند **الغرض** باوجود صد ها رنگونه حکم و احکام در تورات را آن موافق اعتقاد باطله
تثلیث نصاری توان شمرد و آنچه مصنف مناجات بدرگاه قادر لم یزل و لایزال نموده که نور معرفت خود را بقلب
آنها بریزد زیرا که قلب کسی را اگر ذات پاک و منور نگرداند انسان را محال است که معرفت او تعالی حاصل نماید و
فی الحقیقت سزاوار باشد که مسیحیان چنین طلب توفیق از درگاه او تعالی فرداً فرداً و واحداً واحداً شبانه روزی
نموده باشند چونکه هیچ قومی که اهل کتاب باشند مثل عیسائیان گمراه نگردیده اند که فرقی ما بین خالق و مخلوق و تمیز
میان مالک و مملوک و تفاوتی در میان عبد و مولاه نتوانند نمود خود میگویند و میدانند و یقین دارند که عیسی از شکم
زنی بوجود آمده و میخورد و می آشامید و بول و غائط از وی جدا میشد و همیشه از شر یهود خائف و ترسان
و پیوسته از آن فرقه عنود و جهود گریزان بود و آخر کار او را گرفتار پنجه اعدا کردند بهر گونه که خواستند از
ذلت و خواری بآن برگزیده حضرت باری رسانیدند آخر کار او را بدار کشیدند مرد و مدفون گشت چنین کسی چگونه
کجا سزاوار خدائی باشد همچنان مضمون این مناجات را از مضمون هدایت و صدق مشحون سوره فاتحة الکتاب
اقتباس نموده و داد قریب داده است **قوله** پس توفیق و رحمت خود را نیز مجدّد بلی که مطالعه کننده این رساله اند
شامل گردان که چشم روحانی ایشان را کشاده و قلب شان را نورانی سازی تا آنها ترا باین قسم که در کلام خود بیان فرموده
بشناسند الهی **اقول** دعاخواستن مصنف برای یهود اولی بود که دشمن جانی آنحضرت بودند برای مسلمانان
بد دعا دیده بر انچه باشد که موحدان خدا شناسان را دعای معتقد گردیدن به اعتقاد باطله تثلیث نموده اید و بر تمثیل
اینحال مانند حال مشرف بغرق دریای جهالت و کشتی شکسته در گرداب ضلالت که از ساحل مراد در گردان گردیده رخ
بجانب تعمق دریا و زیادتی بحر فنا آورده همی که از آن ورطه هائله نجات یافته بکنار مقصود رسیده اند آنها را بگمان اینکه

سمتی که خود میرود کناره تصور نموده میخواهد که شریک او بوده در کام نهنگ گرفتار آید چون از حقیقت آن بی خبر باشد
تا آب را ساحل مقصود از بیخبری پنداشته است پس خدا تعالی آنرا هیکه او اختیار نموده است برا و مقرر و معین بدارد
اهل اسلام را در سفینه نبوی که بمفاد من رکب فیها نجا و من تخلف عنها غرق سلامت و از حوادث بحار و وجه
غوایت بجز گمراهی بساحل مقصود رساند و بجاه محمد و اله الامجاد جمیع مسلمانان را راسخ و ثابت قدم بدارد و حلال محمد را
حلال تا روز قیامت و حرام محمد را حرام تا روز قیامت دانسته و ترا وحده لاشریک له ولم یلد ولم یولد چنانکه دانسته اند
تا دم آخرین زبان هر یک را بکلمه طیبه لا اله الا الله محمد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم گویا و برین اعتقاد باقی
بداری اللهم محیای محیای محمد وال محمد ومماتی ممات محمد وال محمد اللهم صل علی محمد وال محمد
افضل ما صلیت علی ابراهیم وال ابراهیم انک حمید مجید امین ثم امین یا رب العالمین **قوله** کتب
مقدسه وجود خدا را باینطریق بیان و ثابت میسازند که وجود خدا با موجودات و مصنوعات و از عقل و انصاف که تعلب هر
آدمی داده شده است ظاهر و هویدا است و موافق مضامین کتب مذکوره انکار وجود خدا محض از راه کم خردی و ابلهی و غرور
و بی ایمانی است الخ راقم گوید که هرگاه کتب مقدسه شما دلالت بر خدائی سه خدا داشته باشند در آنحال انکار
توحید آن باشد و کم خردی زیاده بران چه باشد که انسانی را بخدائی و حادثی را قدیم تصور داشته اند و ابلهی سوای
آن باشد که زن و فرزند برائی او تعالی باثبات رسانیده اند و غرور دیگر چگونه تواند بود که از جمله اعمال حسنه و افعال
مستحسنه دست بردار گشته اعتماد بنبوت مسیح نموده اید معاذالله اگر فرزند خدا بود مسیح بود نه تو مسیح پیوسته روزها
روزه بود و شبها در عبادت بسر میبرد تو اندیشه آن نداری بی ایمانی بالاتر ازان چه قسم باشد که حقتعالی ثالث ثلاثه
قرار دهی باوجود آن برای تغلیط عوام و گول مردمان از اقرار لسانی توحید بنمانی آیا شرط عقاید توحید آن باشد که اب خدا
ابن خدا روح القدس خدا باز موحد پاک اعتقاد و صفا نهاد باشی **قوله** آیات ۱۹ و ۲۰ فصل اول نامه باهل
روم مرقوم است که ازانجا که آنچه از خدا فهمیدنیست بر آنها یعنی مردمان ظاهر است چه خدا خود را بر آنها نمودار کرده است
چه نامرئیهای او یعنی قدرت نامتناهی و خداوندی کاریش از خلقت عالم بتعقل در اشیاء مصنوعه بخوبی روشن میشود
کانها را ایرادی عذر نیست **اقول** باینهمه دعاوی چگونه باز اختیار تثلیث و آنرا بر توحید محض برتر و اعلی تر دانسته اند
اگر دل با زبان موافقت دارد نفی غیر خدا از خدائی نمائید ورنه پولوس با پیروانش نزد موحدان مشرک و مردود باشد
قوله زبور آیه اول ۱۴ که ابله با دل خود میگوید که خدائی نیست **و ایضاً** آیات اول الی ۷ زبور ۱۹
و آیه ۶ فصل ۱۱ نامه بعبرانیان شاهد این مطلب اند انتهی - اینها راست لاکن اعتقاد به تثلیث شرک و کفر و کذب و
باطل **قوله** وانچه در خصوص وحدانیت باری تعالی بیقینی کلی شهادت میدهند این است چنانکه در آیه چهارم
فصل ۶ کتاب پنجم موسی مسطور است که ای اسرائیل استماع نما خداوند خدائی ما خداوندی ست واحد و در آیه پنجم فصل

۴۵ اشعیا مذکور است که من خداوندم غیری نیست و سوای من خدائی نیست و در آیه چهارم فصل ۸ نامه اول باهل
قرنتس مرقوم یافته است که این محقق است که در جهان بت چیزی نیست و دیگر خدائی نیست جز یک خدا **ایضاً**
در آیه ۶ فصل ۴ نامه باقسیان مذکور است که یک خدا است و پدر همه که بر بالای همه و در اندرون شما همان است انتهی
راقم گوید که هرگاه مصنف از روی عبارت و مضمون کتب عتیقه و جدیده دلائل وحدانیت خدا تعالی شاهد مطلب
آرد باز چگونه با وجود آن اعتقاد به خدا و تثلیث میدارد در دو کشتی سوار نتوان گشت یا خدا پرستی و طریقه وحدانیت
اختیار باید نمود یا باعتقاد تثلیث مضطر باید بود چگونه بر ظاهر است که کسی که خدا را واحد داند چگونه به سه خدا تواند داشت
و کسیکه قایل به سه خدا باشد چگونه خدا را واحد تواند گفت همچنان در دلائل تورات و کتاب اشعیا نبی که حرفی نیست
قبول دارم مگر درین دلایل انجیلیه که از نامه بعبرانیان و اهل قرنتس که حواری نوشته میتوان گفت که اعتقاد جمله
عیسائیان را همین نامهائی حواریان ضائع و تباه نموده ورنه انجیل با وجود تحریف و حالت ابتری اختلاف که زیاده
ازان ممکن نباشد هرگز دلالت به تثلیث نمی نماید پس بانحالت که سوائی حق تعالی دیگر معبودان در نظر نمی
داشتند چگونه باعتقاد تثلیث مضطر اند همچنان آنچه مصنف در چند سطر پیش ازین طعن به ابلهی و کم خردی مینمود حالا بر
همان حالت ابلهی و کم خردی خود او را اقرار نمودن افتاده است چنانچه اگر پولوس در جای خدا تعالی را واحد باثبات
رساند چگونه روا باشد که باز بر دعوی او که درباره تثلیث داشته باشد باور توان نمود همچنان معلوم نیست که کم خردی
و ابلهی زیاده ازین تواند بود که مصنف کتابی برای مناظره اهل حق بنویسند دران دلائل وحدانیت خدا را دلیل آورد
از تورات و انجیل مذکور نماید خود برخلاف آن اعتقاد بخدائی سه خدا داشته باشد هم معلوم نیست که مصنف مسلمانان را
نیز مانند مضمون این **مصرع** کافر همه را بکیش خود پندارد * گمان کرده که در پرده دعوی توحید اعتقاد
بیک خدا داشتن باز قایل به دو و سه و چهار خدا میباشند که حیث زحمت به تحریر دلائل توحید مذکور نموده چونکه مقابل
مسلمانان اینگونه دلائل آوردن زیره بکرمان بردن و کم خردی و ابلهی خود مقر بودن است **همچنان** آنچه در نامه
باهل افس مذکور شده است یک خدا و پدر همه که بر بالائی همه است انتهی - دران باب می پرسم که هرگاه این دعوی
نامه نگار است در حال فرزندی عیسی و دیگران چه تفرقه باشد منتها آنکه فرد کامل باشد نه آنکه پسر
حقیقی خدا بوده معاذالله اگر پولوس دروغ گفته او را دروغگو دانسته اند و اگر دلش با زبانش موافقت نداشته
و در دل مصر باعتقاد تثلیث بوده زبانی اقرار بتوحید و بوحدانیت خدا داشته پس شان نفاق سوای آن نباشد
منافق بود **الغرض** الحال حجت خدا بر مصنف و جمله عیسائیان درباره وحدانیت او تمام باشد چون مصنف
از عبارت کتب عهد عتیق و جدید دلائل توحید بیان نموده که سوای خدا تعالی احدی سزاوار خدائی نباشد و نیست
به همه بندگانیم خسرو پرست * و طرف مقابل یعنی فرقه حقه اسلامیه که این کتاب برای هدایت شان مصنف بزعم

خود تصنیف نموده است نیز این دعوی او را از دل و جان قبول نموده اند با این خیال از تورات و انجیل و زبور و قرآن مجید ثابت و لا کلام محقق گشت که خدا واحد است و جزو او نباشد و نیست و کسی که بدون یک خدا اعتقاد دارد و بر باطل باشد و دم شیطان را خورده و جای خود را در جهنم آماده و مهیا واند پس با وجود این خیال اگر بانی مصنف دعوی تثلیث نماید باور نتوان نمود و دران دعوے بر باطل باشد **علاوه** بران آنچه دلائل توریت آیه ۴ فصل ۶ کتاب ۵ موسے که مصنف شاهد مدعای توحید آورده و دران لفظ اسرائیل بچه مناسبت آمده و این هان دلیلیت که مرقس در باب ۱۲ انجیل مرقس از ورس ۲۹ زبانی عیسی آورده است که عیسی در جواب فرمود که سر همه احکام اینست که ای اسرائیل بشنو که خداوند که خدای ما ست یک خداوند است انتهی و حال آنکه اسرائیل نه در وقت موسے بود و نه در وقت عیسی پس در عهد موسے خطاب اسرائیل لموسے یا بنی اسرائیل و در زمان عیسی خطاب به سائل از آن راه بود که چون سائل نیز معتقد بحقیقت توریت بوده باین عنوان که ای اسرائیل بشنو فرموده و این از قبیل استعارات است که ای در بتو می گویم دیوار هم بشنو ازین قبیل بود که در قرآن مجید بعض آیات که مراد از ان اهل اسلام و مسلمانان بودند و خطاب بحضرت نبوی واقع شده چونکه مخاطب کلام خداوندی آنحضرت بود و اعتقاد حقه با حکام الٰهی و یقین کلی با وامر و نواهی خداوندی داشته لهذا آنحضرت بحسب ظاهر مخاطب گردیده در حقیقت مراد امت بوده و همچنان مراد درینجا مراد از خطاب بموسی و بنی اسرائیل بود بحسب ظاهر خطاب به اسرائیل واقع گردیده

علاوه بران **قوله** و دیگر آنکه خدا مانند روح مرئی است معاذ الله ازین اعتقاد فاسده و زعم کاسده که حقتعالی را تشبیه بروح که مخلوق او تعالی باشد قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي نموده آید هرگاه حق تعالے مانند روح باشد دیگر میان خالق و مخلوق چه توقیر باشد اگر بجهت غیر مرئی بودن خدا تعالی را تشبیه بروح داده اید دران حال هوا نیز مرئی نباشد آنهم مثل خدا باید بوده باشد سبحان ربك رب العزة عما یصفون **قوله** دیگر آنکه خدا مانند روح غیر مرئی است الخ آنرا آنگفته لطیف گفته اکتفا می کرد لاکن چون ابتدائی امر بود او را شرم مانع آمده ورنه چون برای الفاظ اسمای دیگر آنچنان معانی بنظر او رسیده لهذا خدا قدیم و ابدی و حاضر و عالم خصوصاً قادر و حکیم و مقدس و رؤف و رحیم و مانند آن آورده همه اسمای حقتعالی باشد لاکن **راقم** گوید که تحریر این اسما و صفت نمودن حقتعالی را بآن اوصاف مقابل مسلمانان مذکور کدام فایده متصور بوده چونکه بدیهی است که همچنان مسلمانان ببرکت انفاس طیبه حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه معصومین برتوحید اعتقاد دارند احدی از امم ماضیه اینگونه اعتقاد نمیدارند لیکن عجیب تر آنکه کسی که خدا تعالی را باین صفات موصوف داند چگونه با تا دیل باطله و اعتقادات فاسده عاطله معتقد تواند بود و چگونه برای موسے زن و فرزند باثبات رساند و دعوی شرکت روح القدس نموده باشند **علاوه بران** هرگاه حقتعالی خالق کل باشد عیسی و روح القدس داخل کل باشند یا نه همچنان دلائل ایجاد آسمان و زمین و کارخانه ایجاد از تورات و انجیل و زبور عبث نوشته چون مقصد از تحریر از عبارت کتب سماوی برای الزام مخالف باشد پس مخالف از منکرین

آن کتب باشد یا از مصدقین در صورت اول دلائل تورات و انجیل وغیره بچکار خواهد آمد چونکه منکرین آنرا نه کلام خدا دانند و نه کتب سماوی بلکه نه عیسی را باور کرده اند نه موسی را پس چنین کسی را اینگونه دلائل چگونه مفید تواند بود و در صورت ثانی چنانچه طرف مقابل اهل اسلام باشد دران نیز اینگونه دلالت عبث **بلکه** اهل اسلام زیاده از عیسائیان و یهودان اینچیزها را دانسته اند و ضد و مخالف آنرا دریافته اند بآن کسان تعلیم مانند تحصیل حاصل باشد چونکه احدی همچو مسلمانان خدا را نشناخته و آنچه دلائل بر خدا شناسی و معرفت او تعالی مسلمانانرا نصیب و حاصل گشته هیچکس را میسر نیامده دیگری چه میتواند گفت **الغرض** مصنف کل تمام **فصل اول باب دوم** را باینگونه مضامین غیر ضروری آورده مگر آنچه مصنف فقره از هر کتابے هر یک از انبیا مانند یوئیل و داؤد و از کتاب ارمیا و ایوب و موسے و اشعیا جداگانه آورده ضعاف مضاعف آن و اکثر سوره قرآنی در رود آورده پس **نظم** چو قطره سوی ژرف دریا بری بدیوانگی ماند این داوری • موافق آن مصنف عبث و زحمت تحریر اختیار نموده که اصلاً مفید بحال احدی نه غیر مسلمان و مسلمانان بوده باشد • **قوله** پس از مضامین آیات مسطوره صاف ظاهر و ثابت است که آن فقرات و مطالبیکه در خصوص ذات و صفات و اراده خدا در کتب عهد جدید و عتیق مسطور گشته اند بالکلیه بخدائے کامل و مقدس و رحیم سزاوار و لائق و بمرتبه اعلے میباشند که بغیر از خدا احدی را یارای آن نیست که چنان معنی ها را فی نفسه از خود اختراع نموده ظاهر سازد و مضامین آیات مذکوره آنها چنان اند که هم خوف الٰهی بقلب آدمی عنایت فرمایند و هم مینی نوع بشر را محب و مطیع آن اصل محبت که خدا است گردانیده از بدی دوری و به نیکی و دینداری مائل میسازند الخ **راقم** گوید که اینهمه دعوے زبانی باشد چنانچه از ملاحظه تمامی تورات و انجیل بالبداهة معلوم خواهد شد که بعضی آیات در خدا شناسے میباشد و رنه از تحریف یهود و نصاری آن توقع که برای آن موسے مبعوث گردیده و عیسی بخلق فرستاده شده در تورات و انجیل نمانده چنانچه بر خوانده آن معلوم است که انجیل را نقص خدائے روح القدس و نبوت عیسی بر باد و فنا داده و تباه گردانیده است و در عوض خدا شناسے دلالت بر تثلیث و سه خدا بودن مینماید و کار تورات را تحریف بجائے رسانیده است که خدا تعالی را جسمانی قرار داده چنانچه عبارت باب ۲۴ کتاب دوم تورات مسمی بسفر خروج از ورس نهم بمطالعه آر تا بدانی که موسے و هارون و ناداب و ابیهو با هفتاد نفر از مشائخ بنی اسرائیل بر آمدند و خدای اسرائیل را مشاهده کردند و در زیر پایهایش مثل کار سنگ بست از یاقوت کبود که صفا چون خود آسمانها بود و بر عظمای بنی اسرائیل دست نگذاشت و خدا را مشاهده کردند و خوردند و نوشیدند پس خداوند بموسی گفت که نزد من بکوه برای و آنجا باش و الواح سنگی و توراة و اوامر که نوشته ام بتو میدهم که ایشان را تعلیم نمائی انتهی • معاذ الله ازین اعتقاد فاسده و زعم کاسده که خداوند تبارک و تعالی شانه بحدی گردیده که مردم بدیدن خدا میسر و نزد او می نشینند و با او صحبت دوستانه میدارند و میخورند و می نوشند سبحانه و تعالی عما یقولون علواً کبیرا پس یهود در عوض موحد بود

محاسبه باشند اگر جناب سرور کائنات و خلاصه موجودات صلی الله علیه وسلم بخلق مبعوث گشتی ـ الحال بر روی
زمین احدی نبودی که خدا را بیگانگی پرستیدی بمقتضائی یک چراغیست در بتخانه که از پرتوی آن بطرف فی گرم
انجمنی ساخته اند روحی و روح المسلمین فداه یا رسول الله از فیض و برکت ذات پاکت میباشد که از شرق تا
غروب سلطنه کوس اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمد رسول الله میزند و عابدان حقیقی شبانه روزی
مشغول به پرستش معبود حقیقی میباشند و تا قیام ساعت روز بروز در ترقی و افزونی خواهد بود **نظم** ای شرف
دودهٔ آدم بتو * روشنی دیدهٔ عالم بتو * کیست درین خانه که خیلی تو نیست * کیست برین خوان که طفیلی تو نیست
از تو صلائی بالست آمده * نیست بمهمانی هست آمده * **قوله** زیرا که کتب مقدسه خدا از آدمی چه سان
بیان مینمایند که نسبت بکسانی که قلب ایشان شکسته و در طریق ضلالت خود ثابت قدم اند حاکمی ست قادر و عالم
و متقدس و عادل و نسبت اشخاص که با قلب شکسته باز گشت کننده و معتقد کلامش و طالب و محب اویند مانند پدریست
شفیق و منعم و رحیم انتهی * **راقم** گوید که انتشاء کلام مصنف پر ظاهر ست و آنچه سخن ست که حق تعالی بکسانی که دل
شکسته اند مانند پدریست شفیق و منعم و رحیم بلکه حضرت رب العزت جل جلاله و عظم شانه برای هر یک از صالح و طالح و
نیک و بد و فاسق و فاجر و عابد و زاهد و راکع و ساجد و برگشته و مشرک مهربانیست بدرجه که در حوصله تحریر و تقریر
نیاید و اوست که پدر و مادر را مشفق ساخته اگر مهر در دل پدر نهند یختی پدر پسر را هلاک کردی و اگر محبت بمادر
عطا نفرمودی ذره رگ مهر و محبت در حرکت و جنبش نیامدی پس منزه ست آن خداوند کاری که در هر حال و
هر وقت نظر مرحمت و عنایت بحال بندگان مبذول میدارد و بدیهی ست که آفتاب را بر دوست و دشمن طالع می
نماید و باران را بر هر فاسق و فاجر و عابد و زاهد میفرستد و هیچ تفاوتی در دار دنیا در میان نگذاشته همه را
بکرم عام و فیض تمام نا متناهی مبذول و شامل حال هر کس میدارد و حتی کسانیکه دعوای خدائی نموده اند دروازه
رزق خود بر آنها نیز مفتوح داشته ؎ ادیم زمین سفرهٔ عام اوست * برین خوان یغما چه دشمن چه دوست *
و عادل و متقدس و رئوف و رحیم که اوصاف بندگان نیک اوست بدلیل رئوف رحیم **قوله** در اینجا انجیل و
کتب عهد عتیق شرط سوم و چهارم را که در دیباچه جهة شناختن الهام حقیقی مقرر داشته ایم تماماً بانجام
میرسانید الخ **راقم** گوید که شرط سوم کفر محض اعتقاد بآن داشتن شرک بحت خاص باشد چونکه شرط
سوم آنست باشد که در تحصیل آن متحرک آدمی گردد بمرتبه که نه محض ظاهراً بلکه باطناً پاک شود چنانکه خدا پاک ست معاذ الله
از سوئی این اعتقاد چگونه ممکن باشد که بنده ذلیل برابر بادشاه جلیل و عبد ضعیف همچو خداوند رحمن و لطیف گردد
اگرچه جواب این خرافات در جواب دیباچه گذشت لاکن چون مصنف اکثر امور را مکرر ــــ کرده بلکه زیاده می نماید لهذا
چشم پوشی و از ان گذشت پاس نیخ نه و امید دارد بخصوص چون سخن درباره توحید باشد بنا بر علیه راقم اند کی در هر قدر

مواضع که همان یک تکرار مذکور می نماید ورنه جواب ندان ضلکن لازمی و ضروری نیست و جواب شرط چهارم در آنجا ملاحظه نماید **قوله**
خلاصه خدا بنا بر معرفت خود لازم و مفید ندانست که ذات و صفات لا یدرک خود را بر زمان زیاده برین بیان و اعلام فرماید انتهی
راقم گوید که ازین کلام مصنف مستفاد میشود که حقتعالی لازم و مفید ندانست که ذات و صفات لا یدرک خود را بر زمان زیاده ازین
بیان و اعلام فرماید و پر ظاهر ست که هر قدر که بیان و اعلام نموده دران بجز وحدانیت نه سراً و نه جهراً و اشارة و نه کنایة هیچگونه از فرزند
و تثلیث سخن نگفت پس چگونه باینحال مصنف و امثال او بدعوی نبوت عیسیٰ و اقنوم ثالث بودن برای روح بر می خیزند **قوله**
مگر آن شخص که درین دنیا معتقد کلام الٰهی گشته بخدا تقرب یافته باشد صفات ذات پاک خدا را در کمال اکملیت دران جهان خواهد فهمید
انتهی ـ از کجا که معتقدان دین آن عالم ستر ذات پاک الٰهی را خواهند دانست و بآن نشان بی نشانی پی برند لاکن هر گاه منحصر معرفت ذات
و صفات او تعالی بآن عالم افتاد پس درآن عالم و بعد مردن پرده امر امتحان از پیش چشمان ظاهر بین برداشته میشود پس اگر در حقیقت
کدام امر موافق حقیقت اصلی دریافت آمده دران حال کدام فایده بحال مردم خواهد داشت و چگونه تدارک ما فات آن از مردم عمل خواهد آمد
و هرگاه زیاده برین آنچه از سوئی این آیات مستفاد میشود آنچه مصنف نموده پس زیاده برین دعوی دیگر نیز در پیش نیارند و این سخن
یادگار خاطر ارباب انصاف بماند که مصنف ازین دعوی گذشته صورتحال باز همان آش و همان کاسه خواهد بود و همچنان هرگاه
دران عالم ذات و صفات حق را خواهیم فهمید در آن وقت اگر زن و فرزندی معاذ الله برای حقتعالی مانند روح فهمیدیم آنگاه دعوی
تثلیث فی الجمله از طرف مصنف پیش نمودن اولی تر خواهد بود تا کسی را مجال انکار دران نباشد **قوله** اما بجهة معتقدان
همین کافیست که خدا را دوست داشته مطیع و منقادش شوند انتهی کلامه مورد ملامه **راقم** گوید که دعوی دوستی حقتعالی هر ذلیل یا دنیه
آنگه مثل مضمون این شعر ؎ دوستیت از کجا شده معلوم * تو که کردار دشمنان داری * لاکن مطیع و منقاد ذات حق هر کس
را طوعاً و کرهاً شد نیست نیکان را بارادت و بدان را بضرورت

فصل دوم در جواب فصل دوم

قوله باین نوع که چون خدا سرشت و تمامی خواص و احوالات آدمی را درک مینماید و می شناسد حتی اسرار قلوب را نیز می فهمد
پس خداست قادر و بس که آدمی بحال قلب انسانی را خوب و درست بشناسد چنانکه آدمی کیفیت احوال خود را فقط از کلام او درک و تحصیل
میتواند نمود انتهی ـ این عجب دعوی مخفی و مختفی که قبل از مصنف احدی پرده از روی آن اسرار بر داشته که الحال مصنف آن
راز پوشیده را آشکارا کرد که حقتعالی سرشت و تمامی خواص و احوالات آدمی را درک مینماید عجیب تر آنکه گوید حتی اسرار قلوب را
نیز می فهمد بلی اسرار قلوب فهمیدن امری بزرگ بود که حقتعالی را فهمیدن آن توان ثنا و ستایش نمود هرگاه تو خواری
از روی کشف کتابی مانند کاشفات تواند تصنیف نمود دران حال چه مانع ست و کدام شکل که حتی اسرار قلوب را او تعالی فهمیده باشد ـ
معلوم نیست که مصنف حقتعالی را چه قسم دانسته است بلی قصور او نیست هر گاه عیسیٰ را با وجود دعوی خدائی و ابن خدائی بگوید که از ساعت
نزول علم ندارم چنانچه در انجیل مرقس باب ۱۳ درس ۳۲ میباشد ملاحظه رود و برای روح القدس که مانند جمله متعرضه داخل سلسله الٰهیه

گردیده بگوید که از پیش خود سخن نخواهد گفت هر آنچه می شنود خواهد گفت چنانچه در جملهٔ اناجیل ازان در باب ۱۶ انجیل یوحنا درس
۱۳ میباشد در آنحال که مصنف برای عیسی و روح کاذ اقانیم ثلاثه باشند آن چنان از انجیل دریافته یکی از اسرار احکام خداوندی
نخبر و دوم قدرت آن ندارد که از پیش خود چیزی گفتن تواند و آنقدر عاجز که شنیده بخلق رساند دران حال که دو رفقا در نجات
سستی و ضعیفی باشند اقنوم اب نیز صورت آنها داشته باشد چرا که گر مرتبه او برتر بود رفقای صاحبان مرتبه علی را اعتنا میکرد
الغرض هرگاه بندگان درگاه او تعالی را علم ما کان و ما یکون حاصل باشد حقتعالی که جای خود دارد بلکه مردم بر دیای صادقه و
کشف و الهام پی به حقیقت می برند و حکما از روی علم قیافه از اسرار مطلع میشوند درانحال خالق العباد و عالم السر و الخفیات که بدانستن
اسرار مخفیه با ولی طریق قادر باشد بلی فیض عام تعلیم روح القدس باید ازین قبیل باشد بغیر آن که خدا را بصفاتی که وصف و ثنا نماید
بعض بندگان را با آنچنان اوصاف و تعریف میتوان ستود لاکن قدیم را حادث قرار داده باید ابهمه چیزها در مقابل آن خالک
باشند و هرگاه حقتعالی حال قلب انسانی را خوب درست بشناسد کدام امر بزرگ و نسبتی خطیر بذات حق توان داد چونکه علم او
بهمه شی احاطه نموده است و هیچ چیز از تحت قدرت او بیرون نیست یا در بیان نبات با شیرینی ذائقه شیرین نتوان ستود و خورشید
را بضو و ضیا و تعریف نتوان نمود چونکه خاصیت آفتاب نور افشانی باشد و خود نبات باید بذات شیرین باشد سیاه را آفتاب
و تلخ را نبات گفته اند و لیمون را به ترشی و نمک را به نمکینی نتوان ستائش نمود چرا که نمک شور و لیمو ترش میباشد همچنان
والدین نخشی به محبت فرزند وصف و ثنا نتوان کرد چرا که مهر والدی با فرزند ضروری باشد موافق آن بلا تشبیه حقتعالی را نیز
بصفات ثبوتیه نتوان ستائش نمود چرا که بودن آن در ذات حق ضروری است و برای دیگران موهبت باشد **قوله**
و همچنین مطلب آفرینش آدمی را نیز از کلام خدا میتوان فهمید مطالبی که خدا در کلام خود در باب آدمی بیان نموده است معتبر تر
ازان است که حکما و علما در باب نوشته اند زیرا که احدی از بنی نوع بشر فی نفسه خود را کما لا شناخته الخ **راقم** گوید که از عبارت
کتب سابقه معلوم که حقتعالی از خلقت انسانی پشیمان گردید چنانچه در کتاب اول تورات موسی مسمی بسفر تکوین باب ششم
از درس ۶ مرقوم است پس خداوند از برای ساختن انسان در زمین تغیر باراده خود داد و در قلب خود رنج کشیده انتهی پس هرگاه
حقتعالی وقت آفرینش آخر کار انسانی معلوم نبود از او پشیمان گشت و رنج کشید لهذا از کلام او چگونه سبب خلقت
انسانی توان دریافت نمود که چه بوده لاکن موافق دلیل قرآن مجید و ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون منهم میباشد و دعوی
نشناختن احوال خود را کاملا هیچکس که مصنف داشته باور نتوان نمود حضرت موسی و عیسی و سائر انبیا خود را کاملا شناختند پس اینگونه
دعوی باید با ثبات رساند خواه از روی کلام معصوم دیا بدلیل ورنه قواعدی که از پیش خود اختراع نماید نشنیدن آن اولی تر **قوله**
پس ملاحظه نمائیم که خدا در کتب مقدسه احوال بل نوع بشر در مدعای آفرینش را بچه نوع بیان ساخته **اقول** بیان نما تا بهبینیم که خدا
چگونه تواریخ نویسی اختیار نموده است و مدعای خود را در باره آفرینش بچه نوع بیان ساخته است **قوله** ای مطالعه کنندهٔ این رساله
باین کلمات بانی که نظر بمضامین آنها در روز جزائی تو دیوان کرده خواهد شد بی اعتنائی مکن بالطف دقت و انصاف آنها را خوانده الخ

راقم گوید که معلوم نیست که مصنف از کلمات بانی عبارت رساله خود را اقرار داده یا چه چرا که در نیجا که اصلاً عبارت کتب
سابقه مذکور نکرده و در رد جزا نیز از کرده ما از ماسوال خواهند کرد نه آنکه احوال بنی بشر و مدعای آفرینش را خبر داده و جزا
از ماسوال و بما مکافات آن بسزا و جزا خواهند رسانید و بی اعتنائی ها مصنف از کجا دریافته و هرگاه خود او میداند که کلام او
جای تمسخر و بی اعتنائی باشد دران چرا مرتکب اینگونه افعال میگردند و دیگری را بو بی اعتنائی نماید ترک آن نمودن اولی تر باشد
قوله از خدا مسئلت و استدعا نماید که چشم روحانی ترا بگشاید تا این سخنان را فهمیده و بمطالب آنها رسیده خود دل
قلب خود را بمطالب آفرینش خود در اتحقق بنمائی انتهی ما از حق تعالی سوال مینمائیم و سائلیم که عاقبت ما بخیر و در آنچه صراط
او ما را مستقیم داشته باشد و پیروی رسول مقبول که افضل و اشرف پیغمبران است باقی بدارد آمین یا رب العالمین +
قوله در خصوص آفرینش آدم و نخستین احوال او نظر بکلام الهی باظهار همین قدر کفایت مینمائیم چنانچه در آیات
۲۶ و ۲۷ و ۳۱ فصل اول کتاب اول موسی مرقوم است که خدا گفت که انسان را بصورت خود موافق مشابهت خود
بسازیم تا بماهیان دریا و مرغان هوا و بهائم و بتمامی زمین و بتمامی حشرات که بر روی زمین می جنبند سلطنت نماید پس خدا
آدم را بصورت خود آفرید او را بصورت خدا آفرید ایشان را ذکور و اناث آفرید الخ **راقم** گوید که آنچه مسلمانان مدعی تحریف
کتب سابقه گردیده از اینگونه مزخرفات باشد معاذ الله حقتعالی نیز مانند مخلوقات یک سر و دو گوش و بینی و چشمان و دست
و پاها میدارد و نیز معلوم نیست که حق ذکور را بصورت خود آفرید یا اناث را الا لکن **راقم** حیرانم از بعض مسلمانان که بر
ترهات و افسانها بیهوده گوش داده و آنرا باور نموده اند و حال محض کذب و قسمی دیگر مذکور نموده اند چنانچه در حدیقه
سلطانیه از حسین بن خالد آورده از آنحضرت یعنی حضرت امام رضا علیه التحیة و الثنا عرض کرد که ای فرزند رسول چه میفرمائی
درباره روایتی که از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل میکنند انه قال الله خلق آدم علی صورته پس آنحضرت
در جواب او فرمودند قاتلهم الله لقد حذفوا اول الحدیث و ذکر القصة یعنی خدا قتل کند آنها را که اول حدیث را
حذف و اسقاط نموده معنی را بر مردم مشتبه ساخته اند پس فرمود بدرستیکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گذشته بود
بر دو کس که بهمدیگر دشنام میدادند پس شنید یکی از آن هر دو که در حق دیگری میگفت که زشت کند خدا تعالی صورت
کسی را که مشابه تو باشد پس آنحضرت فرمود که ای بنده خدا مگو اینچنین کلمه در حق برادر خود فان الله عز و جل خلق آدم
علی صورته یعنی بدرستیکه حق تعالی خلق کرد آدم را بر صورت برادر تو انتهی محصل الروایة و در بعض روایات آمده که مراد از
حدیث خلق الله آدم علی صورته آنست که خداوند عالم آدم را بصورت آدم خلق نموده و بنابرین ضمیر بسوی حضرت آدم
میگردد و بنابر روایت اولی بمخاطب سب کننده و هر دو تقدیر از ما نحن فیه خارج است چه ضمیر بسوی خداوند عالم چنانچه توهم کرده
اید بر نمیگردد و پناه بخدا از گروهی که حضرت ربیع او را از روی مشابهت و مجانست مخلوقات بچندین عیوب و نقصها که متفرع
بر عجز و اضطرار است نسبت میدهند قاتلهم الله انی یؤفکون انتهی کلامه علیه الرحمه و اگرچه ذکر این حدیث برای مثال مصنف

مفید نبود مگر قسمی که در نزد راقم حقیقت این امر بوجه آن باشد که بغرض تسبیان در آمده تا مسلمانان در مغالطه نیفتاده
حقیقت حال را بدانند **قوله** و دیگر در آیهٔ ۲۹ فصل ۷ کتاب مسمی بواعظ مسطور است که اینک همین را یافتم که خدا
انسان را راست آفرید اما خیالات فاسد بسیار را ایجاد کردند انتهی در این خیال متصور آنها باشد ــه هر چه هست از قامت ناساز بی
اندام ماست ÷ ورنه تشریف تو بر بالای کس کوتاه نیست ÷ مصنف کتاب مذکور راست گفته است خدا جزای خیرش دهد
قوله و در آیهٔ ۲۹ فصل ۱۷ اعمال حواریون مذکور است که ما از نسل خدا هستیم انتهی = معاذ الله از این اعتقاد فاسده
و زعم کاسده بیشتر دعوی نبوت محض برای عیسی بود الحال نوبت دعوی بنوت همه بابنات میرساند هذا بهتان عظیم و در بعض
مناجات از حضرت امام رضا علیه التحیة علیه السلام وارد است اللهم لا تلیق الربوبیة الا بک ولا تصلح الالهیة
الا لک ص ۱۵ سطر ۲۶ فلعن النصاری الذین صغروا عظمتک والعن المضاهین الذین نسبوک بالاجسام
بقولهم من بنیتک الخ یعنی خداوندا سزاوار نیست ربوبیت و خدائی مگر برای تو پس دور کن از رحمت خود نصاری را که شان ترا
سبک دانسته اند و دور کن از رحمت خود کسانی را تشبیه میدهند ترا با اجسام از مخلوقات تو بقول خود شان **الغرض** شناعت این خیال از این
قدر بس است که اینگونه نسبت های زشت بسوی خداوند رحمن در آن مندرج باشد و بر آن اعتقاد قوم ما بشد و آنرا در مواضع فخر و
مباهات دلیرانه نقل نمایند و بدان افتخار نمایند **علاوه** بر این این سخن آنچنان سخنی است که اگر آسمانها از آن پاره پاره گردند و زمین ها
شق گردند و بحار در تموج و صحار در تزلزل در آید و غضب خداوند قهار نازل گردد عجبی نباشد همچنان قسمی که این سخن قباحت دارد همچنین قباحت
دارد و گوینده را نه شرم از حق تعالی و نه آزرم از خلق چونکه غضب خداوندی یکطرف مجانب دیگر چگونه نزد مردم محجوب
و شرمسار روا باشد که خود را بچه ای نسبت بغیر پدر اصلی دهند اگر چه خلائق بحسب بزرگی خلق در چه حساب و شمار باشند
لاکن حلال زاده ضامند نخواهد شد که او را نسبت بفرزندی سلاطین خدا یا ملائکه عظام و خواه معاذ الله به حقتعالی داده شود
انفلامی از ما تعبیر در درگاه حضرت عزت جل شانه عیبی نقصی نباشد لاکن بفرزندی نیز جای مباهات نباشد چنانچه
بحلال زادگی و پدر واقعی فخر و مباهات توان نمود مگر کسیکه برای پیغمبرش پدری حقتعالی را روا داشته برای خود شرح مضاعفه
و مذهب آن لعین حلال است **قوله** پس از این آیات استنباط کلی حاصل میشود که آدم بقدرت خالق خود پاک و
نیک و بی گناه بوجود در آمده است انتهی **راقم** گوید که در ابتدائی خلقت هر کس پاک و بی گناه باشد از آن طفل هر کس که
باشد او معصوم فامیگویند پس پدر و مادر اگر بخواهند او را کافر و مشرک قرار دهند اگر بخواهند صاحب ایمانش و براه
حق محکم مدار مذاران سبب است که فرزند بر کیش و ملت والدین اختیار مینماید الا شاذ و نادر از ملت آبا و اجداد مذهبی دیگر اختیار کند
پس در ابتدائی خلقت حضرت آدم ع اگر نیک مخلوق نشد حقتعالی معاذ الله در این طریقه بد خلق میفرمود در آن حال آدم
میتوانست گفت که قصور من چه باشد تو مرا این گونه مخلوق فرمودی از خلقت و زشتی و خوبی و نیکی و بدی اختیاری نداشتم لاکن
آدم چنانکه در وقت خلقت نیک بود آخر کار نیز بهمان طریقه نیکی بی گناه بوده **قوله** و شبه خود را که خدای تعالی

در وقت خلقت آدم با آدم مرحمت فرموده بود تاویل معنی آن شبیه بانطریق است که انسان در آنوقت از گناه و مرگ ص ۱۶
دنیا پاک قلب و از خواهشهای و هوسهای بد و از ضعف روح و جسم آزاد و بری بوده است و خدا را در کمال کاملیت شناخته و دوست
داشته و خوشحالی خود را محض در رضائی او داشته است چنانکه محض خدائی خود را می شناخت و محض او را دوست میداشتند و محض او را
طالب بود و بس و در خیال که آدمی خدائی خود را شناخته و دوست داشته و در او بخت یافته و روشن از قدرت و معرفت و پاکی
چنان مملو گردیده بود که گویا نقش صفات الهی گشته قادر بود که بر تمامی مخلوقات عالم ریاست و حکومت نماید نهایت
ظاهر و هویدا است که الان آدمی دیگر در آنحال نیست که در آغاز بوده است الخ **راقم** گوید که اینهمه دلائل بر راستی و نیکی رفتار انسانی
بر این دو کلمه ختم کرد که الحال در آن حال نیست که در آغاز بوده گرفتم اینکه در این حرف و دعوی مصنف واقعی و براستی گفته باشد
لاکن باینهمه حال باید جواب داده باشد آیا حق تعالی میدانست که آدم باین حالت دائم نخواهد بود یا نمیدانست در اختیار شق اول
چگونه آدم را آن مرتبه شبیه بخود عطا فرموده بحدیکه گویا نقش صفات الهی گشته باشد **قوله** چنانچه در این مطلب بجهه هر کس
قلب خودش و تواریخ سلسله انسان و حال و احوال مردمان ظاهری اند کافی انتهی = **راقم** گوید سلسله انسانی موافق عندیه
مصنف که دستیاب شدن امکان ندارد چونکه رو بروی حضرت آدم ع باید شرح بتحریر تاریخ گردیده باشد حال آن معلوم **باقیماند**
آنکه از کتب سابقه دریافت رود پس آن جائی اعتماد نباشد چونکه کتابی بعد از هزار سال چنانچه پس از پیدایش و خلقت حضرت
آدم نوشته شود بچه کار می آید و گاهی شبه تحریف در میان آن بوده باشد و بدون اینچنین تاریخ این حال از قلوب خود هر کس چگونه
میتواند که دانسته باشد لاکن بحسب ظاهر بلکه از تورات که فی الحال مقدم ترین کتب سماویه باشد که این حال در ابتدای خلقت انسانی
در میان انسان شیوع پذیرفته چنانچه نافرمانی حقتعالی از آدم و حوا علیهما السلام در ابتدائی حال آفرینش محض بر اندک امر
بر زده و مترادف و مقارن آن قابیل هابیل برادرش را کشت پس چگونه میتوان گفت که حال خلق ابتدا بوجه حسن بوده الحال
بر عکس باشد حاشا و کلا چنانچه بیان نمودم پس این خرابی در روز اول در میان خلائق افتاده است پس مصنف از چه راه
دعوی بر خلاف حقیقت مینماید **قوله** و احوالی را که بالفعل انسان در دست کلام الهی بانطریق بیان میسازد چنانکه
در کتاب اول موسی ع در آیهٔ ۲۱ باب یکم فصل ۸ مرقوم است که خداوند گفت که فکرت انسانی از جوانی خود بر شرارت
است انتهی = از این دلیل معلوم میشود که انسان در ابتدا نیک و بر طریق مستحسن بود الحال بر طریق زشت مخالفت حق
میباشد بلکه در حال جوانی بر شرارت است پس حالت جوانی چنانچه در ابتدای آفرینش بر مردمان لاحق بود الحال نیز همان
صورت دارد نه بر خلاف آن **قوله** و دیگر در آیهٔ مذبور ۳ ۱۴۳ مرقوم گشته است که بر بنده خود بمحاکمه بر میا زیرا که
در حضور تو هیچ ذی حیاتی تصدیق کرده نخواهد شد انتهی = این فقره را بدعوی مصنف چه علاقه در این فقره نعمت
در برای فرومایگان کمینه باشد نه غیر آن از این دلیل آوردن نیاوردن بهتر بود که مضحکه نبودی **قوله** دیگر در آیهٔ
۸ فصل اول نامه اول یوحنا مسطور گردیده است که اگر گوئیم که گناه نکرده ایم خود را می فریبیم و راستی در ما نیست انتهی

یوحنا ۴ آنچه گفته است آنرا آب در توان برای یادگاری نوشت **قوله** و دیگر در آیات ۱۰ الی ۱۲ و ۱۷ و ۱۸ و
۲۳ فصل ۳ نامه باهل روم مرقوم است که هیچکس پارستگاری نیست یککس هم نیست و هیچکس نیست که بفهمد و هیچکس نیست که
طالب خدا باشد همه گمراه اند و همه بیکار شده اند هیچکس نیست که نکوکار باشد یککس هم نیست و راه آرام را نشناخته اند و در چشمان
ایشان ترس خدا نیست و تمامی گناهکار اند و در ستائش خدا نیز قاصر اند انتهی **راقم** گوید که نویسنده نامه طریق راستی را
رانموده است که ذره خلاف در آن نباشد و مناسب حال عیسائیان آنزمان که از نهایت دلسوزی و هواخواهی آنها خلاف
حکم خداوندی یافته حقیقت آنها بیان مینماید پس عیسائیان چشمان غفلت را کشاده داشته و از گوشهای نیز به مسامحه و اغماض
برآورده که والف بزرگان خود را ادا بانی حواریان بشنوند چونکه مردم را در مخالفت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و
آله وسلم مستعد و آماده میدید لهذا علانیه از خوف ممانعت نمیکردند در پرده سخن میگفتند الکنایة ابلغ من التصریح کار بسته اند
این بود اندکی از بسیاری حالات عیسائیان که بزرگان شان ــه همچو آئینه روبرو گوید + گفته وجه لآلی معانی
و گوهرهای آبدار بسلک انصاف کشیده **الغرض** هر قدر آیات و فقرات که مصنف مدعای خود آورده هیچکدام بر زشتی
حالت انسانی در حال و اثبات نیکی و نیکوئی در زمان گذشته مشتمل نبوده محض بیان مردمان خصوصاً عیسائیان
معاصرین خود دیده و ملاحظه نموده نوشته آنرا دلیل دعوی آوردن کار مصنف و امثال اوست **خلاصه کلام** آنکه
مسیح بزعم مصنف و جمله عیسائیان برای نجات و رستگاری قوم خود چه زحمتها که برنداشته حتی از منزل صلیب
موافق اعتقاد عیسائیان معاذالله بدوزخ تشریف بردند تا قوم او استخلاص حاصل نمایند - پس خلاصی ایشان است
مخفی و تا پرده بسته او پیش نظر برداشته نشود حال آن چنانچه باید معلوم نیست محض دعوی موهومی باشد باقیماند حال ظاهری
پس آنحال در حالت ابتری بحدی رسیده که نه یککس طالب خدا در میان شان یافت شود و نه هیچکس در میان آنها
رستگار باشد همه بیکاره باشند یک نیکوکار یافت نشود و یککس خوف خدا نداشته باشد همه گمراه شده اند پس وای بر آنچنان
قومی و صد وای بر حالت شان در اینصورت از سعی مسیح کدام عقده لاینحل کشوده گردید آنحضرت عبث زحمات کشیده و
حاصلی نشد **قوله** و هر کس که شناسنده قلب خود متوجه شونده حرکات آنست باید اقرار نماید که احوال آدمی بطریقی
است که ذکر یافت انتهی - احوال آدمی خصوصاً عیسائی مذهبان آنچنان است که تو گفتی لاکن آنچه دعوی تو بود که انسان
در ابتدای آفرینش قسمی نیک و بر طریقه مستحسنه بود الحال بران طریقه موافق نباشد و قوله نیز قبول کند که گناه دنیا که
بقلب او سرایت نموده باطنش از خواهش و هوسهای نفسانی مملو گشته است بمرتبه که افکار و اراده او از ایام طفولیت تا حال
در معرض تلف بوده و تو نیز ای مطالعه نماینده این رساله هر کس که هستی اگر با دیده انصاف بقلب خود نظر نمائی و بفریفتن
خود در عقب نباشی هر آئینه این سخنان را راست و قلب خود را در همان حال خواهی یافت الخ هرگز قلب خود را در همان
حالت که تو خواهی نخواهی بدون دلیل دعوی مینمائی نمییابیم ببرکت حضرت سید المرسلین الانبیا و خاتم النبیین

محمد صلی الله علیه و آله وسلم بیقین بوحدانیت حقتعالی و تصدیق برسالت جمله انبیا عموماً و حضرت خاتم المرسلین و
ولایت ائمه الطاهرین و اعتقاد آنچه آنحضرت از جانب حق تعالی آورده میداریم و هرگز اندیشه و سوسه شیاطین جنی
مانند ابلیس و شیطان انسی مثل مصنف و اشباه او و مکر و فریب او بما کارگر نخواهد بود و بهر حال بعد تشکر و اظهار امتنان
خداوند رحمن بشکریه آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بجا می آریم که مارا دلالت بر خداشناسی و معرفت او تعالی نمود و رنه ما نیز
نیز بهیود و نصاری وغیره سرگردان بادیه ضلالت و حیران وادی غوایت و غرق دریای جهالت و از پیروان شیطان رجیم بودیم ما را
از هلاکت دنیوی و اخروی برآورد و پس شکریه اینگونه رهبری اگر بصد دل و هزار جان نمائیم باز اندکی را از بسیاری احسانهای
فراوان آن سید انس و جان صلی الله علیه و آله وسلم بجا نیاورده خواهیم بود **قوله** و بهمین طریق نیز گذارشات اتفاقیه
هر ملت بجهت صدق این کلمات الهی شاهدی اند مبرهن نیز اینکه هر جا که شخصی طالب نظر نماید در هر جا و هر وقت دوری و مهجوری
از خدا و هر قسم گناه و هر نوع اعمال ناشائسته را خواهد یافت لیکن با هر حاله اگر خدا تعالی آدمی را در اینحال که الآن مبتلای آنست نیافریده
احوال نخستین آدمی این نبوده است سابق برین ثابت ساخته ایم الخ **راقم** گوید که مضائقه ندارد از نیک و بد حال انسان
در هر ملت و مذهب و بعض خیر محض و بعضی شر محض بعضی مائل به خیر و بعضی مائل بشر و مانند آن بوده باشند لاکن از کجا آدم در
ابتدای خلقت احوالی بهتر ازین داشته الحال بدتر شده اند بلکه پیغمبران و رسولان خدا برای تعلیم و تربیت همین خلایق از
جاده ناصواب و طرق خلاف حق مبعوث گردیده خلق را براه راست آورده اند مثلاً احوالات آدمان ملک عرب را اگر رشک ده
نلیاق گردیده اند قبل بعثت آنسرور صلی الله علیه و آله وسلم باید ملاحظه نمود که در کدام حالت ابتری بود و بعد بعثت در همراهی
آنحضرت صلعم بکدام مرتبه رسیده اند همین حال دارد برای اهل ملل و نحل منتهای کار آنکه ارشادات انبیا را گذاشته طریق
شیطانی را اختیار نموده اند از زود در گرداب فنا غرق گردیده اند و ساحل مراد بنظر آنها نمیرسد چنانچه تصور نموده اند که بعثت
رسولان برای تعلیم خلق قسمی ضروری باشد که یک جنبنده انسانی بر روی زمین نبود که آدم برسالت منجانب الله مبعوث گشت تا
مبادا خلق و زمانه خالی از حجت باشد و اگر ضروری نبود اول خلائق مخلوق میگشتند بعد ارسال رسل و لاکن خلقی که قبل از بعثت
خلق میشدند میتوانستند گفت که مارا کسی دلالت بر احکام حق ننمود جاهل بودیم معذور باشیم از اینرو اول خالق پیغمبر مثل آدم مبعوث
گردید تا حجت حق تمام تر باشد پس چگونه توان گفت که حال خلق بهتر ازینحال بود از آنرو حقتعالی صورت خود با آدم عطا فرمود و الحال
از ان طریقه برگشته اند که این بحث در ان باب میرود بلی اگر مراد از عالم طفولیت خواه برای متقدمین و خواه برای متاخرین گرفته شود
که در ان حال هر قسمی رسیدن بحد تکلیف قسمی دیگر رو میدهد باور توان نمود لاکن در ان حال دعوی مصنف از پایه اعتبار ساقط
میشود که مدعی آن بود که از سبب آنکه در ابتدای آفرینش انسان در حالت بهتر ازین بود و حال آنچنان نیست حالت اولی و اینحالت
مساوی باشند چنانچه باثبات رسانیده ام و آیاتیکه مصنف بر دعوی خود دلیل آورده دلیل دعوی او نباشند بلکه موافق بیان راقم
واقعی و موافق باشند چنانچه گذشت **قوله** بلی اینمطلب را که ادراکه عقل خارج است کتب مقدسه چنین مفهوم و معلوم

میسازند که گناه تمامی نتایج آن بعلت عداوت و فریب شیطان با آدم و عالم واصل گردیده است زیرا که آدم از آثار شیطان
بمرتبه بلیغه گردید که از اوامر خلاق خود تجاوز نموده خواهش و قلب خود را از خدا برگردانید انتهی = ارباب انصاف دعوی مصنف
در صفحه ما قبل نه آن بود چنانچه سطر اول صفحه ۵ ۷ که بغایت ظاهر و هویداست کالآن آدمی دیگر در سخال نیست و راقم گفتم که از ابتدا
همچنان بود و الغرض از شر شیطان و شرارت با آدم سید انچه رسید دران خرمی نیست لاکن معاذ الله چگونه تا باینحد معتقد توان گشت
که قلب حضرت آدم از حقتعالی برگردیده و از او نافرمانی بجا آورده بلکه این نافرمانی حضرت آدم بجهت آنکه امر او مشتبه شد که این درخت
دیگر است و مقصد دیگر چگونه میتوان گفت که آدم محض برنجانت یکدرخت ممنوع نشد بعد مصنف این حکایات حضرت آدم و مار را
ذکر کرده بر است دروغ آن مار اکاری نیست مگر انقدر قصه آدم و حوا که در تورات نوشته شده است با موافق عندیه مصنف قابل اعتبار نبود
چگونه آنرا حجت آورده چونکه گرفتیم آنچه تورات را موسی نوشت موسیٰ دران وقت در کجا بود و نه دیده و نه شنیده اکتفا در دیده قلم بند
نمود بران چه اعتبار **الغرض** کار بجا نمیرسید که مصنف گوید و آواز خداوند خدا را شنیدند که هنگام نسیم روز در
باغ میخرامید و آدم و زنش خویشتن را از حضور خداوند خدا در میان درختان باغ پنهان کردند و خداوند خدا آدم را
آواز کرده وی را گفت کجائی او دیگر جواب گفت که آواز ترا در باغ شنیدم و ترسیدم زیرا که برهنه ام بجهت آن پنهان شده ام
تا آخر معاذ الله ازین غوایت و ضلالت و افترا پردازی ها راسخ و ثابت قدم بودن و این کتب را که اینگونه قصه هائے
ناقصه درسان مذکور باشد کتاب آسمانی دانستن از کدام راه درست باشد که انسان خرامیدن در باغ برائے نسیم روز شاید
حق تعالی را نیز مانند سائر اجسام تصور دیده که برای سیر و گلگشت باغ مائل و راغب گردیده در باغ میخرامید عجب تر آنکه
آدم پس درخت پنهان گشت تا حقتعالی او را نه بیند شخص مثل حضرت آدم که او را حقتعالے بید قدرت خود آفریده تا نقدر معرفت
حق نداشته باشد و ندانسته باشد که مخفی گردیدن از نظر حقتعالے چگونه امکان میدارد همچنان مصنف توراة مدعی آن باشد
چنانچه در فصل پنجم درس ۲ کتاب اول توراة آورده ایشان را ذکور و اناث آفرید و آنها را برکت داده اسم ایشان را روز آفرینش
آدم داد انتهی پس برکت دادن حقتعالی چه شد برای آدم که اثری از برکت حقتعالی نمودار نشد حتی بقول مصنف قلب خود را
از حقتعالے برگردانید و مصنف بعد ازان ذکر سوال حقتعالی درباره خوردن دانه درخت وغیره حکایت مار و گفتگو با حوا
و مار می نماید بعض موافق روایات کتب با بعضی مخالفت آن یعنی بعضے راست بعضے دروغ آورده تا آنکه کار بجائی رسانیده که گوید
در آخر صفحه ،، و خداوند خدا گفت که اینک آدم به دانستن نیک و بد چون یکے از ما شده است پس حال مبادا که دست دراز کرده هم
از درخت حیات بگیرد و خورد و دایما زنده باشد پس از ان سبب خداوند خدا او را از باغ عدن براند تا آنکه در زمینے که از آن
گرفته شده بود فلاحت نماید و آدم را و در طرف شرقی باغ عدن کروبیان را و شمشیر آتشباری که بجهت نگاهبانی شجره
حیات گردش میگردد مسکن داد انتهی **راقم** گوید که موافق این عبارت منقوله مصنف حقتعالی خوب کرد که زود آدم را از بهشت
براند ورنه همچنان نافرمان جری و دلیر بر نافرمانی خدا بود که اگر مطلع میشد که شجرة الحیات درانجا می باشد ضرور آنرا میخورد لاکن

لاکن اینگونه نافرمان را چگونه حقتعالے اول پیغمبران و اصل آدمیان قرار داد چونکه هرگاه آدمیان بدانند که جد بزرگ ما همچنان
کسے بود که بر مخالفت خدا اصرار و پروا نداشته نظر بران خود نیز مرتکب نافرمانی از ان دلیل کردند **علاوه** بران آنچه مصنف از
توراة مقدس بر آورده که حقتعالے دانست که اینک آدم به دانستن نیک و بد چون یکے از ما شده است انتهی دران باب راقم گوید که
میتواند بود مراد از یکے از آنها باشد که خدا تعالی میداند که در سلسله الٰهیه چند شخص مے باشد آدم نیز در فهم مثل یکے از آنها شده
است ازینجمله نیز معلوم میشود که حقتعالی در وحدانیت تنها و لاشریک نباشد بلکه شرکاء دیگر نیز دارد و البته آن شرکاء
عیسے و روح القدس باشند لاکن لازم بود که چنانچه پدر و پسر اقنوم اب باشد بمناسبت آن مادر پسر نیز داخل سلسله الٰهیه شمرده
میشد سبحان الله عما یصفون همچنان آدم اگر شجرة الحیات را خورده حقتعالی چرا او همه بهمرسانذ قادر بود که کسی را معین
مقرر ساختے تا آدم را هلاک نماید لاکن آخر کار حقتعالی را چاره کار بنظر نیامد الا آنکه آدم را از بهشت عدن اخراج نماید
لاکن یقین آن باشد که از وقتیکه حقتعالی را احتمال و اندیشه خوردن آدم از درخت حیوة بخاطر خطور نمود تا وقتی که آدم را از بهشت
بدر نکردند آنحمیدت حقتعالی در تردد و کمال اندیشه گذرانیده باشد همچنان ازین عبارت تورات معلوم گردید که در بهشت عدن آن
جائیکه درخت حیات می باشد آخر کار حقتعالی را ضرور افتاد که شمشیر آتشباری و کروبیان حفاظت و حراست آن درخت
نماید پس هرگاه در بهشت بعضے از چیزها را شمشیر در حفظ خود داشته و حال در انجا احتیاج شمشیر نباشد پس اگر در دار دنیا
پیغمبری را شمشیر مبعوث گرداند تا حراست احکام دین او در دار دنیا که البته درانجا حاجت شمشیر نسبت به بهشت عدن زیاده
میباشد نگاه دارد عجب نباشد۔ ارباب انصاف کوائف حال حضرت آدم و خوردن گندم و بر آمدن از بهشت از عبارت
توراة منقوله مصنف و دعوی مصنف دران باب و اعتقاد او را دانسته باید الحال اندکے از کوائف مذکوره حضرت آدم از روی
عبارت کتب اهل الحق بسمع رضا اصغا فرمایند چنانچه در **عیون الاخبار الرضا** علیه التحیة والثنا مروی است که
مامون رشید از آنحضرت پرسید که آیا نه قائلید شما که پیغمبران معصوم اند فرمود بلے گفت پس چه معنی دارد قول خدا تعالی
وعصی آدم ربه فغوی فرمود که حقتعالے گفت یا آدم اسکن انت وزوجک الجنة الآیة یعنی ساکن شو تو و زوجه
تو در بهشت و بخورید از بهشت کشاده از هر جا که خواهید و نزدیک این درخت مروید و اشاره نمود از برای ایشان بدرخت گندم
پس اگر بخورید از ستمگاران خواهید بود و نگفت بایشان که مخورید ازین درخت و نه گفت از هر درختے که از جنس این درخت بوده
باشد و ایشان نزدیک آن درخت نرفته بودند بلکه از غیر آن درخت که از جنس آن بود خوردند و در وقتیکه شیطان وسوسه
کرد بایشان و گفت خدا نهی کرده است این درخت را از درخت دیگر و اگر ازین درخت بخورید دو ملک خواهید بود و همیشه در
بهشت خواهید بود و سوگند بخدا یاد کرد برائے ایشان که من خیرخواه شما ام و ندیده بودند کسی در پیش ازان که سوگند بخدا
خورد دروغ باشد پس شان را فریب داد و خوردند برائے اعتماد بر قسم و این امر از آدم پیش از پیغمبری بود و این نیز گناه
بزرگی نبود که مستحق دخول آتش شوند بلکه از گناهان کوچک بخشیده شده بود که بر پیغمبران جائز است پیش از آنکه وحی الیٰ ایشان

نازل شود پس چون خدا او را برگزیده و پیغمبر گردانید معصوم بود و گناه کوچک و بزرگ از وصادر نشده و نمیشد حق تعالی
میفرماید که نافرمانی کرد پروردگارش را پس گمراه شد پس برگزید او را بعد توبه و انابت و هدایت یافت انتهی ملخص الروایة چون
بدانکه چون مصلحت باریتعالی در فرو فرستادن حضرت آدم متعلق بود تا او را خلیفه بدلیل انی جاعل فی الارض خلیفة قرار
دهد و بیرون بردن حضرت آدم از نعیم بهشت بلا حجت پسندیده خداوند عالم نبود خواست که از ما لینبغی بیشتی در باره ایشان بعمل
آرد پس اگر ثبات قدم ایشان لایح گردد قیام ایشان در جنت مستدام باشد و اگر از مراعات مراقبه عظمت اوامر الهی اگرچه مندوب باشد
قدم شان لغزش نماید بعد اتمام حجت بزمین نیاز ایشان را فرود آورده در ضمن اصلاح اهل زمین بعمل آرد و درجات نبی
صفی خود بسبب انابت و رجوع الی جناب الاقدس بیفزاید باقی حالات متعلقه درین باب در کتب مبسوطه اهل اسلام مسطور باشد من شاء
فلیرجع الیهم **قوله** دیگر چنانکه در آیات ۳۶ فصل ۱۳ متی مسطورست که شاگردان یسوع نزد وی آمده گفتند که مثال کلک
گشت را بجهة شرح نما ایشان را جواب داده گفت آنکه نیکو کار و فرزند انسانست و مزرع دنیاست و تخمهای نیک ابنای عالم ملکوت
و کلکها فرزندان شریر آید و دشمنی که آنها را کاشته بود و موسم حصاد انجام عالم و دروندگان ملائکه اند **اقول** این مثل چون
از موقف نبوت صادر گشته خوب مثلی باشد لاکن کسیکه گوش آن وهد و رغبت نماید ورنه تمام انجیل اصل نیز کفایت نمیکند
قوله و در آیه ۱۲ فصل پنجم نامه اهل روم قوم است که چنانچه گناه بوسیله یکشخص در جهان پدید شد و گناه مرگ همین قسم مرگ
بر همگی طاری گردید از انجا که در وی همه گناهگار میبودند **راقم** گوید که بوسیله یکشخصی در جهان پیدا آمد در ان شکی نیست که ابتدا از
یک کس باشد لاکن بدعوی موت ایمان قسم چگونه باور توان نمود زیرا در همه مرگ را داده اند ع بناچار گردن بدو داده اند ؛
گر شروع از یک شخص باشد مگر این مثل را آوردن چه لزوم و بکدام مناسبت بوده و از تحریر آن کدام نفع حاصل و محصل گشته
قوله دیگر در آیه ۴۴ فصل ۸ یوحنا مذکور گشته است که شما را شیطان پدرست و خواهشهای پدر خود را میخواهید بجا آرید
راقم گوید که پر ظاهرست آنها را شیطان پدر نبوده و نه فرزندان شیطان بوده بلکه بحیثیت مناسبت متابعت شیطان انها را
بشیطان نسبت داده هرگاه اینگونه روا باشد فرزندی عیسی بخداوند تعالی نیز بحیثیت متابعت ارشادات خداوندی باشد نه
غیر معبد ازان مصنف در آیه ۸ فصل ۵ نامه اول پطرس مسطور گشته است تنبیه از مکر شیطان و تقریب آن ناکس باشد **قوله**
و اگر کسی سوال نماید که چرا خدا ابعمل آمدن شر مانع نشده است و چرا گذاشت که شیطان بآدمی تسلط یابد و چرا خداتعالی تا حال شر
و تسلط شیطان را متحمل گردیده است جواب این سوال درینجا ممکن نیست لیکن در کتاب طریق الحیات بقدر امکان ادا شده است
و هرچندی که انسان با عقل خود در درک اینمطالب قاصر و در جواب کافی این سوال عاجز است که خدا بنابر مصلحت خود با آدمی
بیان ساختن این اسرار را اصلاً نخواسته است انتهی **راقم** گوید که درینجا عجز درین مسئله پریشان حالی مصنف را ملاحظه
فرموده اید و جواب این سوال هرگاه درینجا ممکن نشد در کتاب طریق الحیات نیز ممکن نشده باشد چونکه مصنف علامت
بقدر امکان در انجا نیز قبول نموده است لاکن بعون الله و قوته از جانب اهل حق جواب این مسئله بطریق حسن داده میشود که

نشدن یکطرف اگر اعتراض بر خلق شیاطین در پیش نموده میشد مصنف زیاده برین عاجز و حیران و سرگردان میگردید و چرا عقل
انسان در باب نیز جمله عاجز و قاصر باشند و هرگز از جواب شافی عاجز نباشد مگر قبل از جواب لطیفه بیادم آمد و آن اینست که فیض تعلیم روح القدس
آنها باشد که در اینچنین امورات بحل عاجز آیند پس اگر مسئله غامضه در میان آید مصنف راه فرار پیموده و مفری پیدا نموده تشریف
می بردند و حال آنکه عمده قسیسیان باشند هرگاه حال او این باشد تا بسایر قسیسیان چه رسد و راقم که دعوی تحصیل علوم ندارم در مثل
مصنف عمری در ساده علوم دینی صرف نموده ام محض از علوم رسمی چیزی را مطلع گردیده ام با آنحال از تحریر انگونه مسائل عاجز نباشم این
نیست مگر عنایت ربانی که بحال فرقه حقه اسلام شامل میباشد **الغرض** بدانکه بنابر مذهب حق امامیه بندگان در اکثر از افعال
خود که بعضی از آنها تکالیف الهیه شرعیه هم تعلق میگیرد قادر و مختار اند نه بقدرت ذاتیه مستقله بلکه بقوت و قدرتیکه حقتعالی از لطف
خود بایشان کرامت فرموده و اعضا و جوارح و آلات و قوی بایشان عطا نموده اگر سلب قدرت و اختیار ایشان نمود هیچ توانائی نمی داشتند
اگر ایمان و کفر و خیر و شر ایشان را باکراه وامیداشت مدافعت نمیتوانستند لکن حق سبحانه و تعالی بنابر آزمایش بندگان بمزید لطف و
رحمت و حکمت و مصلحت ایشان را در افعال قدرت و اختیار بخشیده بحسب آن مکلف گردانیده و بتوفیق و تسدید مستحقانش را تائید
میفرماید و از ینجاست که میگویند ایاک نعبد و ایاک نستعین در هر حال امیدوار اعانت و ابقای وجود و طاقت میباشند و
کسانی را که بر کفر و معصیت اصرار دارند از توفیق و تائید خود محروم میدارد و هرگاه بای خلقت شیطان و نفس و عاصی هم جدا
و شناخته نمیشدند چونکه هر قدر شدت امتحان و آزمایش سخت باشد پای ثبات اکثر مردم میلغزد و خلق شیطان را موجب مزید
اجر انبیا و اوصیا و سایر عباد الله المخلصین است و سبب مزید عذاب و نکال اعدای انبیا و اوصیا و اهلبیت طاهرین که هم
سر در پای فدای ارواح مقدسه مقربان حضرت صمدیت است و هم مقتضای عدالت و نصفت مگر این بحث درباره شیطان
پیشرفت ندارد بلکه گوینده میتواند بگوید که چرا خلقت فرعون و هامان و قارون و جمله اشرار و منکران خدا و مخالفان انبیا بعمل
آمده برای همه همین جواب کافی باشد. همچنان بر ظاهرست که صدور کفر از کافر و شرک از مشرک و معصیت از گناهگار با اختیار نگاه از
کافر و مشرک و معصیت کار باشد اگر از در غلانیدن شیطان یا بمکر فریب نفس اماره بوده باشد بر حقتعالی لازم نمی آید که آنها
را از کتم عدم بعرصه وجود نیارد با وجود اینکه پیدا کردن آدم را از جمله احسان او است بر آنها و برجمعی کثیر از اولاد او که اهل
صلاح و سداد بوده باشند پس بهمه جهة ثابت گشت که خلقت شیطان باعث بر آزمایش و امتحان عظیم گردیده صالح و طالح
و فاسق و عابد و مطیع و نافرمان از هم جدا شدند و اگر حقتعالی شیطان را خلق نمودی خواه بزور مردم را با عمال صالحه
وا داشتی امتحان ممکن نبود و بندگان مستحق اجر و کرامت یا سزا در نمی باشند همچنان از چنین سخنی ست که حق تعالی بنابر
مصلحت خود با آدمی بیان ساختن این اسرار را اصلاً نخواسته است و حال آنکه این چه اسرار قابل مخفی کردن باشد به بینند
که کفار و مخالفان بر اهل حق تماماً الحجت الزام آرند و اهل حق عاجز آیند نه چنین است حقتعالی از ضروریات سخنان بکار آید
خلق نه برسولان خود و مومنان را مطلع فرموده تا از معارضه مخالفان عاجز نیایند در هر قدر معرفت سابقه مناسب تا از النسبة بواسطه حضرت

سید المرسلین صلی الله علیه وآله اجمعین مومنان را از اطلاع آن سرفراز و بین الامثال و الاقران ممتاز فرموده در اینحال چه دارد
که عیسائیان از اطلاع اینگونه امور مطلع نمودن سزاوار ندانسته اند و مصنف و امثال او از دانستن و فهمیدن اینگونه امور عاجز
و فرو مانده **قوله** نهایت بجهت بنده مومن همین قدر کفایت میکند که بداند که خدا حکیم است و حکیم علی الاطلاق در امورات
خود سهو نمیکند انتهی **راقم** گوید که بسا امور است که ما را علم بآن حاصل نباشد و از دریافت نکردن ما مصلحت را ادراک عدم
مصلحت بالمره لازم نمی آید آیا نمی بینی که بسیاری از حشرات و موذیات که جناب حقسبحانه و تعالی بر روی زمین آفریده خالی از
مصالح نیست چنانچه حکما و غیرهم از محققین تصریح نموده اند با وجود اینکه عقل هر بشر بکنه آن مصالح نمیرسد لاکن این امر که حقتعالی
شیطانرا از شر و شیطنت باز نمیدارد یا چرا او را خلق نمود از آن قبیل نیست که اختفاء اشاید یا اینکه چرا دوزخ را خلق فرموده
چونکه منافی رحمت بود یا اینکه چرا هوا و هوس و طمع و شکم با این احتیاج که بوقت جوع طلب حلال را از حرام نشناسد و اینهمه امور سوای
بعضی امورات دیگر اصلا در میان نمیبودند و اگر هستند خلقت آنها چه باشد **جواب** همه همان باشد که درباره خلقت شیطان
داده شد بلکه از اینگونه امتحانات امتیاز مابین صادق و کاذب حاصل میشود اگر عیسی را یهود گرفتار نمیکردند حال شمعون پطرس هرگز
معلوم نمیشد بلکه از جمله حواریان و عمده ترین مومنان خود را امید انستی چنانچه مرقس در باب ۱۴ انجیل خود آورده زبانی عیسی در س ۲۹
لیکن بعد از برخاستن من پیش از شما بناحیه جلیل خواهم رفت که پطرس بوی گفت که اگر همه لغزش یابند که من نخواهم یافت
انتهی پس ادعای پطرس آن بود که در صداقت و محبت عیسی آنقدر ثابت قدم و راسخ هستم که احدی را نباشد چون پای امتحان در آمد و از پا تا
سخت بوقوع رسید حال هر سه منکشف گردید ورنه با وجود خبر عیسی او اصرار بر انکار داشته ازین است که در بخصوص حضرت رب العزة
فرموده احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا امنا و هم لا یفتنون و درین امتحان بر ادا شدنهای هر بدبخت از اجماعت لغزش در می آید
پس بهمه جهه ثابت شد که خلق فرمودن ابلیس و غیر آن از آن قبیل محض از برای تمیز و تفرقه بود که بدون خلقت آن حاصل نمیشد اگر چه
سخن را درین باب بسیار وسعت است درینجا بهمین قدر اکتفا رفته هم چنان بعد ازین مصنف تحریری مشتمل بران آورده که کارهای حقتعالی
منوط و مربوط بحکمت است چنانچه **قوله** و در باب مطالب مذکوره همه حیله بنده حق جوینده را بالکلیه ساکت و مطمئن مینماید که از کلام الهی حضرت داود ثابت میشود
که اراده خداوندی آن نیست که آدمی در تسلط شیطان بگناهی و بدبختی بماند الخ **راقم** گوید که مومنان که بدون انجیل این را دانسته باشند لاکن
مخالفان کجا اینگونه از دعوی خود سهل باسانی خواهند گذشت و پیغمبران بجهت آن مخالفان و منکران مامور گشته اند یا مطیعان پس لازم آمد که جواب
سخن همان مخالفان داده تشفی خاطر آنها نموده حجت را بر آنها تمام گردانیده بعد اتمام حجت آنها دانند و کار آنها سعی عصا را از روز داد برای
الزام مخالف بعمل آید یا موافق ورنه بدلیلهای اکتفا میکرد **قوله** بلکه اینست باز گناه آزاد و پاک گشته در پاکی شبیه خدا گردد و مالک سعادت
ابدی شود **راقم** گوید که انسان مالک سعادت ابدی گردد یا خاک عالم باید چه انبیا و چه پیغمبران و اوصیا چه حد و قدرت دارند که در
پاکی شبیه خداوند پاک گردند معلوم نیست که حقتعالی چگونه این ناپاکان را اینقدر مهلت اینگونه سخنان گفتن تا کی داده و تا کی
خواهد داد معاذ الله ازین اعتقاد **قوله** بلکه بمرتبه زیاده از آن برتر که آدم در بهشت داشت الخ **راقم** گوید که اگر هر فردی از انسان

چگونه ممکن باشد که از مرتبه که آدم در بهشت داشته بالاتر حاصل نماید و از بیان او حقتعالی کسی مانع گشته از از و بفعل نمی آید
یا چگونه بلکه هرگاه آدم با رفتن در بهشت بسر میبرد و بجز یک درخت ممنوع از میوهای بهشتی حظ وافر بر میداشت و مصنف برای آدم آنرا قبیح دانسته
بلکه ممنوع فهمیده و بذکر آن که در قرآن مجید بیان گردیده اعتراض آورده پس در اینجا مرتبه آدم اگر رسد بهمان حالت بسر بباعث حسرت مصنف
خواهد بود چونکه آن نعمای بامت حضرت را شکایات و عذر گردیده اند و عیسائیان بجز بشر هم نشنیده اند **قوله** چنانکه در بعضی
مقامات کتب مقدسه یعنی در آیه ۴۴ فصل ۱۱ کتاب ۳ موسی مسطور گشته است که منم خداوند خدای شما خویشتن را تقدیس نمائید مقدس باشید
زیرا که من مقدسم انتهی و اعجباه **راقم** دعوی فضل و کمال و علم زیاد دارد و با وجود آن کمال او در فهمیدن معانی کتب خود اینگونه باشد تا در دعوی
فهمیدن معنی کتب غیر مذهب و غیر زبان چه حال داشته باشد چونکه منظور حقتعالی ازین ارشاد فیض رشاد که تقدیس نمائید و مقدس باشید بجز آن نباشد که
در آن طریقه ثابت قدم باشید و گرد ناپاکی نگردید و اگر مقدس باشید باز چگونه بخیالات فاسده افتد که مانند خدا مقدس گردند چنانچه مثل این معنی بطلان
ماند که حقتعالی زنده حی و سمیع و بصیر متکلم و مرید و کاره و عالم و قادر و قدیم و مختار و ما زنده گی باشد پس ما نیز المحال زنده و حی سمیع بصیر
متکلم و مرید چیزهای نیک را خواهانیم و کاره چیزهای بد اکراهست داریم و عالم به بعضی چیزها جاهل باشیم و قادر بقدرتیکه داده است بما باشیم
و مختار فعل خود هستیم پس بهمان معنی که خداوند عالم زنده حی است ما نیز بآن معنی زنده هستیم و با وصاف او موصوف باشیم که صفت حقتعالی است بلکه بدتر از آن
را بشنو **قوله** و دیگر چنانچه در آیه ۴۸ فصل پنجم متی مرقوم گشته است که کامل باشید چنانچه پدر شما در آسمان است کامل است انتهی ازین
دعوی متی چقدر قباحتها و چقدر فوائد حاصل میشوند از آن جمله اینکه انسان ضعیف البنیان را چه حد و مجال که مانند ذات کامل الصفات حضرت
رب العزت با این عیوب و نقائص در ذات فانی او مشتمل باشند کامل گردد از آن جمله بودن خدا در آسمان کفر و زندقه باشد گر
هرگاه مخالفی از در مخالفت در آید و بگوید که خدا بر آسمان نبود چگونه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم را بمعراج بالا برد
جواب آن باشد که از معراج آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مقصود اظهار مرتبه رفیعه و سیر عالم ملکوت بود ورنه حقتعالی
را هر نسبتی که بزمین باشد همان نسبت باسمان نه آنکه حقتعالی بر آسمان است و بس از آنجمله از کلام متی مفهوم گردید که جمله مردان یا
عیسائیان پسران خدا باشند و خدا پدر آنها است در اینحال عیسی را کدام فضیلت از فرزندی حضرت رب العزت حاصل باشد **قوله**
و در آیه ۱۶ فصل ۶ نامه دوم پولس بقرنتس مرقوم است که شما هیکل خدای حی میباشید چنانچه خدا گفته است که من در میان آنها خواهم ماند
و خواهم سیر کرد و من خدای آنها خواهم بود و آنها اهل من خواهند بود انتهی **راقم** حیرانم ازین تقلید که هر درس و فقره را آیت گفتن
اسمی غیر مسمی است برخلاف آیات قرآن مجید که هر آیه از آن آیت یعنی معجزه و بینه فارقه حق و باطل باشد مگر مصنف دل حزین
خود را بدینقدر ها خوش نماید که چون آیات قرآن مجید را آیه نوشید و سایر کتب اسلامیه حتی فقرات کتب احادیث یا کتب فقه
آیه بر فقرها نوشتن مروج نباشد و جای خنده است و تمسخر باشد **باقیماند** در میان مردم ماندن و میان آنها سیر کردن
و بسر بردن از ضروریات بود که حقتعالی از وحشت تنهایی و دفع آن میرود که در میان خلائق بسر برد چون دلتنگ شود
تا آنها باشد چون اراده تبدل آب و هوا نماید و از بسیاری مشقت کار کردن سست و خسته گردد برای سیر نمودن بر آید ر

وهیکل خداوندی که درین نامه وعده شده است پس هیکل دو معنی دارد یکی گردن بند که برای زینت اندازند اگر همان
مراد گرفته اید هم مضائقه ندارد عیسائیان زینت خدا خود را تصور دیده باشند اگر از هیکل مراد معبد عبادت خانه گرفته اند
درین حال نیز مضائقه ندارد و منتها نیز آنکه میتوان گفت که مصنف قایل به حلول او تعالی باشد و اعتقاد آن دارد که در
عیسائیان حقتعالی حلول می نماید لاکن مصنف را ازان پروای نباشد بلکه اینگونه عیسائیان را اگر حلولیه گفته شود درست
گفته باشیم و آنچه عیسائیان از اهل خدا اقرار داده ازان مضائقه نباشد آخر ما در فرزند خدا تعالی ازان قوم بود پس جز اهل الله
نباشند اگر آنها اهل خدا نباشند دیگر چه باشند **قوله** دیگر در آیه ۹ فصل اول پطرس مذکور گردیده شما برگزیده و کهنه
ملوکانه و طائفه مقدسه و قوم خاص گشته اید الخ قابیل پسر آدم نبی الله بود از طریقه پدر برگشت داخل زمره کفر گردید
پس اگر عیسائیان با وجود آن شرف و فضائل ذاتی که دارند آنرا قبول میتوان کرد لاکن رفتار آنها بران طریقه داخل وعید

یضاعف لها العذاب الضعفین بوده باشند حالا زیاده برین بشنوید و گوش کنید چنانچه **قوله** و دیگر در آیه ۲
فصل اول یوحنا مرقوم گشته که ای محبوبان حال فرزندان خدا هستیم و آنچه خواهیم بود هنوز ظاهر نشده است لیکن
میدانیم که چون او ظاهر شود چون او خواهیم بود انتهی **راقم** گوید ما بندگان و اخص بندگان او هستیم بندگان را دعوی
فرزندی نرسد لاکن اگر دعوی فرزندی خدا عموم دارد تخصیص بعیسیٰ ندارد چه مانند عیسی فرزندان خدا بوده باشند
لاکن بالحال فرزندان خدا بوده باشند لاکن ما آنچه خواهند بود هنوز معلوم نشده است اگرچه یوحنا آنرا چون او خواهند بود مدعی
باشد لاکن ما فهم میدانند که نه اینچنان است بلکه گمان دارم که در انوقت چون او ظاهر شود او را اید خلعت نداده بر طرف نموده
خود دعوی انا الحق نموده خواهد شد **قوله** از انجا که او را چنانکه هست خواهیم دید انتهی - از دیدن چه میشود مگر از دیدن
مثل آنگونه شدن ممکن باشد پس از مشتبه در خبیث نشدند او هرگاه بوده باشیم آنگاه مثل شدن توانیم **قوله** در انجا
انجیل و کتب عهد عتیق او اضحی تمام مفهوم میسازند که مطلب آفرینش آدمی بقدر امکان مانند خدا پاک و کامل گشتن
است انتهی - معاذ الله کتبی که حقتعالی برای هدایت خلق بذریعه رسولان خود ارسال دارد و تعظیم آن کتب مانند
تعظیم آن پیغمبران واجب باشد از آنگونه تحریف نمایند که از دوی آن مدعی توان شد که باعث خلقت و آفرینش هر فردی
از افراد انسانیه بقدر امکان مانند خدا پاک و کامل گشتن باشد حق است ع خلاف محمد کسی ره گزید + که هرگز بمنزل نخواهد رسید
حق تا بنا شد که یهود در دشمنی عیسی ؑ و نصاری از مخالفت حضرت سید الانبیاء صلی الله علیه و آله وسلم در بند توحید نمانند
قوله پس انجیل شرط سوم از شرائط الهیه بجهة شناختن الهام حقیقی در دیباچه ذکر نموده ایم در کمال تکمیل بانجام میرساند یعنی
بنابر شرط مذکور میباید که الهام حقیقی خدا از خدای پاک بقدس بیان نموده از برای آدمی نیز مرتبه پاک باطنی را نشان دهد و بانجام
شرط مذبوره انجیل از خدا بودن خود را اثبات میسازد انتهی - **راقم** گوید این گونه شرط که عبارت از شرائط سوم مخترعه مصنف
باشد اگر در انجیل باشد یا بالاتری از ان مذکور نماید قابل حد و تعزیر باشد و اگر انجیل آنرا از خدا بودن ثابت میسازد ساخته باشد

و برای عیسائیان حجت باشد دیگران او را سعه انجیل بخوبی نشمرند پس دلیل انجیل وگهی در سوادی بجانب شد الاربابا
کجا قابل اعتماد دانند اگر انجیل آنرا از جانب خدا با اثبات میرساند درین شکی نیست چونکه سرچشمه معاصی و شرک همین نسخه باشد
لاکن آنرا اثبات نتوان گفت مدعی آن دعوی توان گفت **قوله** و هم از کتب سایر ادیان مختلفه اقتباسها نه خود بر تری
کلی هویدا زیرا که تمامی آن ادیان از مطلب عمده آفرینش آدمی خبر ندارند **راقم** گوید که شکی نیست و طلاحیهای انجیل
اینگونه تبرک نایاب در طبلهٔ هیچ عطاری یافت نخواهد شد ارباب انصاف از ابتدا تا آخر نه دعوی مصنف آن بود که تورات
و انجیل موافق باشند الحال آن دعوی چه شد که سوای انجیل از تصنیف سایر کتب را محروم قرار داده و چرا دعوی تحریف نمودن
تورات را در پیش ننمود **قوله** و پاکی آدمی را عمل ظاهری دانسته قلب خود را در ناپاکی میگذارد اما این قسم پاکی گرچه
در نظر مردم پاکی بنماید نهایت در حضور خدای مقدس و کامل و علام القلوب هیچ چیز شمرده نخواهد شد انتهی - **راقم** گوید ان

الله لا یضیع عمل عامل اگر کسی خدا را بیگانگی پرستد و او را بلا شرکت غیری خدای واحد قرار دهد اگر در حضور حق تعالی
هیچ شمرده نخواهد شد عجب انصاف حق تعالی شمرده و یادگار خواهد ماند لاکن بشکر خداوند تعالی است که اهل حق هرگز دعوی
پاکی چه در سر و چه علانیه ای خود ندارند مگر دعوی تنزیه و پاکی معبود خود را وا ندارند از زد کلمه الا الله را نیز بجز نفی انسایر
معبودان فرموده است چنانچه در این موقع و گفتن کلمه لا اله جائز ندانند **قوله** و از برای آنکه آدمی به آن مطلب عالی
برسد خدا تعالی احکام خود را با و عنایت فرموده است چنانچه در این موقع کتب عهد عتیق و جدید مسطور است که در آیات اول
الی ۷ فصل ۲۰ کتاب دوم موسی ۶ گفته شده است که خدا تمامی این کلمات را متکلم شده گفت که من خداوند خدای توام که
ترا از زمین مصر از خانه بندگی بیرون آوردم در حضور من ترا خدایان غیر نباشند بجهة خود صورت تراشیده و هیچ شکل از
چیزهائی که در آسمان است در بالا و در زمین است در پائین و یا در آبهای که در زیر زمین است مساز آنها سجده منموده
ایشانرا عبادت منما زیرا که من خداوند خدائی توام غیورم گناه پدران بر پسران تا پشت سوم و چهارم بغض کنندگان میرسانم الخ
راقم گوید که خدا تعالی پدر مصنف این کتاب را بیامرزد که مضمون صداقت مشحون موافق حق و صدق بیان نموده است
لاکن معلوم نیست که مصنف چرا اینگونه فقرات عبارت منافی دعوای خود را بیان نموده و از تناقض کلام خود نترسیده
علاوه بران اگرچه این عبارت را بالتر دد انگاشته لاکن آنقدر ندانسته که این عبارت برهم زننده جمله دعاوی عیسائیان
در باب خدائی و ابن خدائی عیسی ؑ می دارند چرا که هرگاه معبودی بجز خالق یکتا نباشد حال دعوی مذکوره معلوم لاکن اگر دعوی
عیسائیان شمه از صداقت داشته در انحال ضرور بود که حق تعالی در این عبارت تورات در عوض توحید اشارت صریح بر تثلیث
مینمود و حال آنکه نمود ازان دعوای خدائی و ابن خدائی عیسی را باطل فرمود علاوه بران غیرت خداوندی بجدی که گناه
پدران بر پسران تا پشت سوم و چهارم بغض کنندگان از نشان خداوندی و ترحم او تعالی بفرسنگها دور می نماید ۱ لا تزر
وازرة وزر اخری قرین قیاس و موافق انصاف خدا مطابق عدل او تعالی باشد و ظلمی زیاده برین نباشد که بمقام

پدران او فرزندان که شریک در گناه پدران نبودند گرفته شود و در عوض یکی دیگری مواخذ گردد و این از عدل بعید است و
حال از خدا تعالی توقع و چشمداشت فضل و امید ترحم باشد نه عدل عدل از همه کسان نیکو مگر از حق تعالی خواهان عدالت نباید بود
پس وای بحال ما روزی که حق تعالی میزان عدالت نصب فرماید لاکن صد وای بحال ملت وقتیکه عدالت را خیرباد فرمود غیرت
خداوندی را بکار برد در آنجا جنی و انسی و نه وحشی و نه طیری سهلست که ملائکه و نه کروبیان و نه پیغمبران و رسولان را استخلاص
حاصل باشد ربنا عاملنا بفضلك ولا تعاملنا بعدلك **قوله** اسم خداوند خدای خود را بی سبب بزبان میاور زیرا که
خداوند کسی که اسمش بی سبب بزبان بیاورد مبری نخواهد شمرد انتهی - این تحریف صریح و راه زنی باشد اسم خداوند تعالی
شب و روز ورد زبانها بوده باشد **نظم** چو اول شب آهنگ خواب آورم * به تسبیح نامت شتاب آورم * چو در نیم شب
سر برآرم ز خواب * ترا خوانم در زمزم از دیده آب * اگر بامداد است راهم تو است * همه روز تا شب پناهم ز تو است *
چو خواهم ز تو روز و شب یاوری * مکن شرمسارم در آن داوری * چنان دارم ای داور کارساز * کزین با نیازان
شوم بی نیاز * حق آن باشد که به اینگونه عنایات بیغایات محض فرقه حقه اسلامیه ممتاز باشند عجب آنها باشد که عبادت
عابدان محض دو دم بسته باین اسم بزرگوار است بزبان آوردن او را داخل وعید و تهدید قرار دادن چه پایداری با **قوله**
روز سبت را بخاطر دار تا آنکه آنرا تقدیس نمائی شش روز بکار مشغول شو و تمامی کار خود را انجام آور اما روز هفتمین سبت
خداوند خدائی تست هیچکاری در آن نکنی الخ - حالا راقم حیرانم که احترام سبت را تمام کردن و حکم احترام آنرا مذکور نمودن
نهایت بی شرمی و دلیری باشد معلوم نیست که احکام باطنی سبت از یکشنبه مراد بود شنبه تا آنکه یکشنبه باشد چه تفاوت
دارد سبحان الله انقید راهنات احکام تورات کمر بستن باز مدعی تکمیل تورات بودن از مثل حال عیسی بن مریم بعید باشد
قوله پدر و مادر خود را احترام نمای تا آنکه روزهایت بزمینی که خداوند خدائی تو بخشد طول کشد انتهی * چون عیسی
احترام والده هرگز نداشته از آنرو روزهای عمر او طول نکشید چنانچه در این رساله مرقوم و در انجیل وغیره موجود تفاوت سر
موئی نباشد پس عیسی را بطریقه اولی تعمیل این امر ضرور بود یا دیگران طریقه او را سنت حضرت نبوی دانسته اختیار نمایند و
بعد از این مصنف بطریق وعظ بعض احکام تورات ذکر مینماید مانند قتل و زنا مکن و دزدی منما بر همسایه شهادت دروغ مده
بخانه همسایه ات طمع مورز و به بنده اش و کنیزش و بگاوش و الاغش و هیچ چیزیکه از همسایه هست طمع منما لاکن خدا کند که این
سنت موسومه معلومه عیسائیان داخل لم تقولون ما لا تفعلون نباشند دیگران نصیحت و خود را فضیحت ننمایند
قوله در انجیل در آیات ۲۱ الی ۲۶ فصل پنجم متی مرقوم است که مسیح فرموده که شنیده اید که بمتقدمین گفته شده است که قتل
مکن و هر کسیکه قتل کند مستوجب قصاص خواهد شد لیکن من بشما میگویم که کسی که بر برادر خود بی سبب غضب نماید مستلزم قصاص خواهد
گشت تا آخر راقم گوید که حضرت نبوی را لازم بود که عیسائیان را ارشاد صادر فرماید که با سبب نیز غضب را بکار نبرند
ملا در پرده به بهانه هر سبب قدم از حد تجاوز خواهند فراتر نهاد و آنچه بعد از این از پند و نصایح آنحضرت ارشاد میفرماید که کسی را

احمق مگو و صلح قبل از سایر امور خیریه بلکه اگر چشم و یا عضوی از اعضای شخص باعث در افگندن دوزخ گردد آنرا از
خود قطع و جدا توان نمود تا باعث، امان از آتش سوزان دوزخ بوده باشد همچنین بسیار احکام باین فرمود در خیر
طلبی خلائق دقیقه از دقائق در پند و نصایح فروگذاشته مگر چه فایده و سودمند و کارگر خواهند بود در حالتی که
قسیسان و رهبانان که علمای ملت عیسویه اند ترس آتش دوزخ از لوح خاطر خلق محو و برطرف نموده اند بلکه بر ذکر وعید
الام آن اعتراض دارند چنانچه در فصل ۲ باب سوم میزان و جواب آن ملاحظه رود بلکه از فحوائے کلام او معلوم میشود که از
دوزخ قسمی در قرآن مجید و کتب اسلامیه خبر داده اند وجودی ندارد در اینحال کدام فایده بحال مردم خواهد داشت این گردانیده
بلکه مردم آنها را علمائی ملت دریافته برگفته آنها باور نموده ترس آتش دوزخ بکلی فراموش نموده هر چه میخواهند بعمل می آرند
مگر کسی که بر دعوی نشان گوش ندهد و آنها را دروغگو در راه زن بداند او را توفیق رفیق میگردد **الغرض** اگر چه
درین پند و نصایح سودمند عیسوی نیز اگر مبالغه میباشد چنانچه در ضمن این وعظ فرموده که شنیده اید که بارباب زمان سلف
گفته شده است که زنا مکن لیکن من بشما میگویم که هر کسیکه بر زنی روی خواهش نظر انداز د در همان دم در قلب خود با او
زنا نموده است پس این سخن یا راست است یا مبالغه اگر راست است حدی برای اینگونه امر جاری میفرمود اگر مبالغه است
مبالغه و اغراق در کلام خصوصًا از پیغمبران و رسولان نشاید لاکن راقم میداند که حرفیست محض بمعنیٰ که همان دم در
خاطر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم خطور کرد و گفت و گذشت ورنه اگر اینگونه امور را مرعی میداشت از حدود توراتی تجاوز
نمیکرد چنانچه در انجیل یوحنا باب هشتم درس ۴ مرقوم باشد که زنی را که زنا کرده بود نزد او آوردند تا حد بر او جاری
کند و آن فعل نیکو و زشت نزد آنحضرت ثابت بود با وجود آن بر او جاری نفرمود پس اگر خود انبیا در جاری حدود
احکام الٰهی تساهل ورزیده خلل انداز شوند چه حال امتان شان با نخیدلی پروای طول نکشد * بنیم بیضه که سلطان
ستم روا دارد * زنند لشکریانش هزار مرغ بسیخ * همچنان ممانعت از طلاق زنان بجز ارتکاب زنا و ممانعت از سوگند
هر قسم و ابطال احکام توریت در قصاص العین بالعین والسن بالسن بلکه ارشاد باز جا بدر رفتن از ظلم ظالمان
و بقول طمانچه رخسار بگرداندن جانب دیگر برای خوردن طمانچه و ارشاد افگندن قبا بمدعی پیراهن و رفتن تا میل
با کسی که برای راه رفتن بتکمیل مجبور نماید فرمان داده لاکن خدا کند که عیسائیان از این ارشاد عیسوی از انجیل منحرف
و از عیسی روگردان نشوند و آنچه در باره قرض دادن ارشاد نموده آنرا بکلی بجا می آرند لاکن بجبر سود علانیه بکسی نمیدهند
و نمیگیرند پس معلوم نمیشد که حکم قرض سودی بود یا بدون آن چرا که تصریح نرفته **قوله** شنیده اید گفته شده است دوست
خود را محبت کن و دشمن خویش را بغض نما لیکن من بشما میگویم که اعدای خود را دوست بدارید **اقول** ما را از این ارشاد
عیسوی بر سر و چشمان قبول داریم لاکن دشمنان حق را هرگز دوست نتوان داشت حب لله و بغض لله طریق مطیعان حق
میباشند **قوله** بهر آنها که شما را لعن میدهند و رحمت می نمایند دعا کنید تا پدر خود را در آسمان ست فرزندان باشید الخ راقم

گوید که عیسی فرزندی خود را نیز ازین قبیل میداند نه بمعنی دیگر چونکه موافق ارشاد عیسوی کسانیکه دشمن خود را دوست بدارند
و کسانیکه او را لعنت میکنند برکت بدهند و برای آنها طلب نماید و کسانیکه عداوت ورزند احسان کنند و از بهر کسانیکه فحش دهند در رحمت رسانند
دعا کنند فرزندان خدا باشند پس حاصل کلام آنکه فرزندی خدا بر متابعت و بجا آوردن سنت و طریقه های اوست پس عیسی علیه السلام
نیز بهمین معنی فرزند خدا باشد نه معنی دیگر همچنان زبانی عیسی بطریق پند و نصائح چند آورده کامل باشید چنانچه پدر
شما که در آسمان است کامل است انتهی راقم گوید عمل بر ارشاد عیسوی ذمه ما و بر ما دشوار نخواهد شد لاکن کامل شدن ما مانند خدا
که در آسمان کامل است بذمه عیسی در برادو دشوار و مشکل خواهد بود **قوله** دیگر در آیات اول الی ۱۴ و ۱۶ الی آخر فصل ششم
متی مرقوم است که احتیاط کنید تا صدقه خود را پیش روی مردم دهید که ببینند و اگر نه مزد پدر خود که در آسمان است اجر نخواهید داشت
انتهی راقم گوید که صدقه بلا شک در سر و خفی بهتر از جهر و آشکار است لاکن بهر حال پابندی آن نشاید رعایت طریقه
سر و جهر هر دو در اعمال خیریه چه در صدقه و خیرات و مبرات مرعی باید داشت مگر قصد سمعه و ریا نباشد محض لله باشد انما
الاعمال بالنیات بلکه در بجا آوردن اعمال خیریه بطریق جهر و آشکار مردم را حریص نمودن بر خیرات و مبرات سودمند باشد
پیش روی ولی خفیه بهمه حال و نه در جهر و آشکار را دائما کاربند توان بود **علاوه** بران در این مطلب نیز عیسی از فرزند بودن
حق تعالی خود را ابرد و بعید مینماید چرا که برای همه مردم نیز پدری خدا را اثبات میسازد و خود هم یکی از آنها باشد و نماز گزاردن
نیز مخفی اولی تر است از آن و برای مسلمانان در طریقه شریعت بیضا تمام نماز سنتی و اعمال مندوبه در سر و خفی حکم وارد شده لاکن
واجبات را علانیه و آشکارا باید بعمل آورد تا اگر مردم یکدیگر را مشغول عمل خیریه ببینند رغبت بآن گردند نه آنکه هرگاه عامه مردم خواص
را به بینند که در بند عبادت و احکام نمیباشند باعث جرأت و دلیری عامه خواهد شد که خواص طریقه عبادت مرعی نمیدارند ما را چه
در سر افتاده است گرفتیم اینکه از مردم در کنج خلوت نماز بجا آورده شود لاکن از اطفال و اولاد خود مخفی داشتن نیز سد
چرا که اولاد اکثر طریقه آبا و اجداد اختیار می نمایند اگر به بینند که والدین هرگز عبادت خدا را در عمر یکبار هم بجا نمی آرند پس شاید
طریقه آنها عبادت نباشد بلکه آنها هرگز طریقه عبادت را نخواهند دانست و خود نیز آن طریقه را نخواهند دانست و بران عادی
نخواهند شد پس جهر از اخفا مفید باشد لاکن نماز سنتی را در سر و واجبات را آشکارا باید بجا آورد و باز در اینجا نیز کسانی
را که در حجره خود را محکم بسته نماز گزارند وعده داده که توقع اجر از پدر خود را که در اخفاست باید داشت پس مسیح برای رهنمائی
مردم هر وقت در هر گونه در مثل و تمثیل دیگران را نیز فرزندان خدا گفتی پس شاید ضرب المثل او در گفتار همین بود نه آنکه حقیقتا
خود را پسر خدا دانستی پس ازین کلام مفهوم گردید که در فرزندی خدا بودن او و سائر مردم تفاوتی نمیباشد مستقیم انجیلها نیز
که او را واقعی پسر خدا گویند در حال آنکه خود در روایت قول عیسی میشمارند و از آن نفهمیدند که مراد مسیح بار بار این تکرار اتمام حجت
خدا بر عیسائیان است که او را پسر خدا ندانند **علاوه** بران اگر این حکم مسیح راست باشد که در عبادت نیز از ظهور و اخفا را باید
رعایت داشت در آنحال چگونه است که در باب پنجم درس ۱۶ متی وارد گردیده است که باید که روشنی شما بر مردم چنانچه تجلی نمائید

تا آنکه اعمال حسنه شما را به بینند انتهی . اگر این را تناقض نگوئیم دیگر چه گوئیم **ایضا قوله** که از انجیل و زبانی عیسی
نقل هرگاه تقصیرات مردم را بایشان بخشید پدر آسمانی شما شما را خواهد بخشید اما چنانچه جرائم مردم را نه بخشید پدر شما نیز جرائم
شما را نخواهد بخشید الخ ایضا **قوله** در زبانی عیسی از انجیل در سطر هفتم صفحه ۸۴ هرگاه روزه روی سر خود را چرب
کن و روی خویش را بشوی تا در نظر مردم روزه دار ننمائی بلکه در نظر پدر خود که در خفا میباشد و پدر نهان بین تو ترا آشکارا
جزا دهد الخ انتهی عبارت انجیلیه باشد پس باید که یا اقرار دارند که عیسی مانند سائر مردم خود را پسر خدا میدانست یا انکار نمایند
که این انجیل الهامی همان انجیل عیسی نباشد الغرض در صفحه ۸۴ تا آخر صفحه ۸۹ همه پند و نصائح از انجیل و ملحقات آن
بعضے قرین قیاس و بعضے برخلاف آن بیان نموده است که متوجه آن گردیدن ضرورت نباشد چرا که از آن نه نقصی در اعتقاد
توحید و نه بختے وارد آمده بر رسالت انبیا تعلق باشد از رو توجه آن چندان ضرورت ندارد **قوله** ثانی آخر صفحه ۸۹
چون بعضی از محمدیان درین گمان میباشند که گویا در انجیل امر و نهی نمیباشد لهذا این آیات را تفصیلاً ذکر نمودیم انتهی
راقم گوید که آن گمان ما بعد تحریر و تفصیل مصنف مبدل به یقین گردیده چرا که هر قدر عبارت مصنف ذکر کرده از انجیل نیست
الا شاذ و نادر و داد ملحقات که نامهای حواریان باشد مذکور کردن و دعوی عبارت انجیل بران نمودن بآواز بلند ندا
میکنند که انجیل از امر و نواهی ندارد و اگر داشت احتیاج نقل از ملحقات نمی افتاد **علاوه** بران از امر و نواهی
را خاک بر سر باید پاشید اول اصول را باید درست نمود و حال آنکه عمده و اس الاصول توحید باری تعالی شانه است آنرا
آنقدر ضائع و خراب کرده اند که از هندو بت پرستان در شرک و کفر گذشته اند چنانچه قبل ازین گذشت که یوحنا در آیه ۲ فصل ۳
نامه خود مرقوم کرده است که ای محبوبان حال هم فرزندان خدا هستیم و آنچه خواهیم بود هنوز ظاهر نشده است لیکن میدانیم که
چون او ظاهر شود چون او خواهیم بود انتهی پس از جمله مشرکان گذشته اند یا نه چرا مشرکان برای بزرگان خود دعوی شرک
دارند اینها برای هر یک خود دعوی شرک میدارند **علاوه** بران از زبور هشتاد و دوم معلوم نما از درس ۶ من گفتم که شما
خدایان اید و تمامی شما پسران متعال اید نهایت مثل آدمیان خواهید مرد و مثل یکی از سروران خواهید افتاد انتهی
پس شرک و غوایت زیاده برین چگونه تواند بود که هر یک خدا و هر یک دعوی فرزندی خدای متعال داشته باشند ارباب انصاف
جای انصاف است که هرگاه زمانه خالی از بعثت پیغمبری که باب هدایت یکقلم مسدود بود اگر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
بخلق مبعوث نمیشدند هیچکس امکان آن داشت که خدا پرستی میکرد عجب تر آنکه حق تعالی را جسم و جسمانی و متمکن در مکان
و ساکن در جهتی اعتقاد و اقرار و اثبات مینمایند چنانچه در عبارت نامهای انجیل بعضی از ملحقات آن که مصنف بکمال گشاده دلی
و دلیری تفصیل آن تحریر نموده بران فخر و مباهات دارد و میگوید که چون محمدیان درین گمان میباشند که گویا در انجیل امر و
نهی نمیباشد لهذا این آیات را تفصیلاً ذکر نمودیم در ان آیات مفصل مصنف صفحه ۸۸ و سطر پنجم آورده آیه اول فصل ۳
نامه قلسیان مسطور است که چون با مسیح برخاستید طالب باشید اشیاء علوی را جائیکه مسیح نشسته است بدست راست خدا انتهی

پس هرگاه حال اوامر ونواهی انجیل همین باشد که مذکور شد دایے براوامر ونواهی انجیل خوبکه هرگاه باثبات میرسانند که
مسیح بردست است حقتعالی نشسته است پس تامل بکار برده باشید که برای خدا جای ومکانے برای نشستن باثبات رسید وانجا
البته دست سمتے خواهد بود پس سمت و جا که لا کلام ثابت شد سوم نشستن چهارم بمین خداتعالی عیسی را مغایرت پنجم دست راست خداوند
مذکور نمودن دنگهی بران کتاب دعوی الهامی وآسمانی نمودن راه زنی عوام وتغلیط بابت **قوله** واز مضامین آنها
ظاهر است که احکام مذکوره محض مطلب وحکم روحانی وباطنی را که تماما بخدای مقدس لائق ست شرح میدهند چنانکه تمامی
آن احکام به نیک پاک گشتن قلب ورفتار آدمی تسوب با آداب ظاهریه هیچ جوعی ندارند ۰ راقم گوید سبحان الله عجب از این
مضامین صدق آگین احکام مذکوره که مطلب روحانی وباطنی را که تماما بخدای مقدس لائق ست شرح میدهند ولائق خدای
مقدس چرا نموده باشند که حق تعالی مکانی ونشسته باثبات میرسانند وچگونه انجنان قلوب پاک پاکیزه نباشند که اینگونه عقاید حقه
را معتقد باشند **قوله** مخفی نماند که اکثر احکام سائر مذاهب بعض با آداب ظاهری منسوب است وبنابرین نزد خدا علام القلوب
نامقبول واز برای پاک گشتن قلب آدمی بی مصرف اند الخ چرا احکام سائر مذاهب نزد خداتعالی بی مصرف نباشند چونکه
مشتمل بر توحید ومعرفت خدا شناسے میباشند واحکام انجیل متضمن اعتقاد به تثلیث وتعدد خدایان میباشند **قوله**
درخصوصیت که احکام انجیل محض باطنی ومخصوص به نیکی قلب آدمی میباشند پس با احکام مذاهب مختلفه امتیاز وبرتری کلی
دارند که همین مرحله نیز ثابت میشود که این احکام نه احکام انسانی بلکه احکام الهی میباشند انتهی ۰ راقم گوید در امتیاز
احکام انجیل با احکام مذاهب مختلفه شکے نباشد وبرتری کلی نیز ضروری ست چونکه قسمی که انجیل مدعی اثبات توحید و
خداشناسے باشد هیچ کتب دیگر آنگونه دعوی ننموده است وشکے دران نیست که احکام آن احکام الهی ومنجانب الله میباشند
وهمین دلیل کافی ست که همه زحمات وتکلیفات پیغمبران ورسولان که برای اثبات توحید باری تعالی شانه کشیده ومساعی
جمیله بجا آورده بیک قلم انجیل آنهمه را خیرباد گفته وآنچه شیطان درهمه عمر نتوانست بجا آورد وانها روح اورا از خود شادان
وفرحان نمودند **قوله** وتمامی این احکام درضمن آن یک حکم جمع اند که در آیات ۳۷ و ۳۹ فصل ۲۲ متی مرقوم گشته
است که آن خداوندی را که خدای تو ست بهمگی دل وهمگی جان وهمگی اندیشه خود دوست دار ودوم آشنای خویش را چون خود
دوست دار یعنی باید که منظور ومطلوب خواهش وهوسهائی تو همیشه خدا ودر او جمع گشته با او متفق باشد وبس الخ بلے
نشان دوست داشتن بهمگی دل وهمگی جان وهمگی اندیشه نیز آن باشد که اب وابن وروح القدس خدا باشند باقیماند
دوست داشتن آشنا ارشاد فرموده پس مثل خود البته دوست داشته می آید بلکه مردم از خواهشهای خود میگذرند وخواهش
ورضای دوست را مقدم میدارند لاکن تصریح نفرمود که چگونه دوستان اگر دوستی درراه خدا را اشارت میکرد نشان
نبی الله میرسید ورنه هر دوستے گندم نما جوفروش ودوست دنیا مفت نیرزد علاوه برین اگرچه راقم متوجه تحریر
جواب عادی مصنف بودم لاکن از دعوهای بیجای مصنف درباره الوهیت عیسی وفرزندی او تنگ آمده ام

دیارای صبر وطاقت سکون وحوصله زیاده درخود ندارم لهذا ترک مبحثی که سخن دران میرود نموده درباره مبحث
مطلوب سخن میرانم وباز رجوع به تحریر بقیه عادی مصنف مینمایم پس بدانکه بدیهی ست که عیسی غیر از آن خدائی ست
که خدا والله گفته میشود چونکه وقتی که طلب معجزه مینمودند رو بجانب آسمان مینمود چنانچه در ذکر زنده شدن العاذر در باب ۱۱
انجیل یوحنا از درس ۴۱ نوشته شده است همچنان پر ظاهر است که عیسی هیچ وقت نگفته که من اقنوم اب هستم یا خدا هستم وآخر آنکه
کسی را که عیسی پدر میگفت البته غیر عیسی بود پس علم وقدرت واراده عیسی نیز غیر علم وقدرت واراده خداتعالی بود بلکه
روح القدس خدای سوم نیز جداگانه خدای باشد اذ از دو اقنوم روح واقنوم ثالث گفته میشود بلکه از آن واضح تر آنکه در
انجیل یوحنا باب ۱۴ و ۱۶ معلوم میشود که عیسی بحواریان گفته در درس ۱۵ و من از پدر خواهم خواست واو تسلی دهنده دیگر بشما خواهد
داد که تا ابد با شما خواهد ماند ودر باب ۱۶ همین انجیل در درس ۷ لیکن بشما راست میگویم که بشما مفید است که من بروم که اگر من نروم آن
تسلی دهنده نزد شما نخواهد آمد اما اگر بروم اورا نزد شما خواهم فرستاد انتهی پس از این عبارت انجیلیه بوضوح پیوسته که روح القدس
نیز درهر وقتیکه عیسی در حواریان بود نبود ودر وقتیکه روح بود عیسی نبود پس او نیز خدای مستقل مانند اقنوم اب واقنوم ابن باشد
پس او نیز علم وقدرت جداگانه داشته باشد درینحال هرسه خدای مستقل وهر واحد خداوند قدرت باشند درینحال لازم که چنانچه
یک خدا خودرا شناسانید آن دو خدا نیز اگر دعوی خدای داشتند ضرور بود که خودرا بشناسانند وحضرت امیر المؤمنین وامام المتقین
بر بطلب احتجاج نموده در وصیت خود بحضرت امام حسن میفرماید بدان ای فرزند من که اگر برای پروردگار تو شریکی یعنی خدای
دیگری بودے می بایست که کتابها ورسولان او نیز نزد تو می آمدند وهرآینه آثار ملک وسلطنت اورا میدیدی وصفات وافعال
اورا می شناختی ولاکن او تعالی خدای یگانه است انتهی - پس باید بدانند که خداوند عالم واحد احد است یعنی غیر او واجب الوجودی
نیست وهرچه غیر ذات او تعالی موجود است ممکنی ست از ممکنات ومصنوعی ست از مصنوعات واو شریکی در خداوندی
ندارد ونه در قدم وازلیت ونه در عموم علم وقدرت ونه در خالقیت جواهر واجسام ونه در رازقیت حیوانات وانام ونه در معبودیت
یعنی استحقاق عبادت وپرستیدن وسجده کردن ونه درسائر صفات مختصه لا اله الا هو الواحد القهار العزیز الغفار
پس چگونه است اقنوم ابن از ابتدائے آدم الی زمان عیسی هرگز بمعرفت رسولان بمردم نشناسانید که اقنوم دوم وسوم نیز شریک من
میباشند یا آنکه معنے توحید حقیقی مراد از تثلیث باشد وبدون اعتقاد به تثلیث توحید نتوان گفت وتوحید نباشد الا اعتقاد به
تثلیث وهرگاه او چنین نگفت بلکه برای اینگونه اعتقاد وعقیده حدی شرعی وتعزیری قرارداد واورا مشرک خواند پس انبیا قصور
ندارند معاذ الله حق تعالے آنهارا دیده دانسته از تبلیغ احکام آن دو شریک خود باز داشته پناه بخدا از روی حسدی بوده
باشد که درباره شرکاء خود بکار برد چون شریک غالب بود رسولان لاچار بودند که ذکر آن دو اقنوم بر زبان نیارند مگر رمز وکنایه
ادائی حقی که از طرف آن دو اقنوم بر گردن انبیا واجب بود نمودند مگر از ترس او تعالی صاف وصریح وعلانیه نتوانستند که بخلق
حالی نمایند که خداتعالی تنها مالک این ملک ومملکت نیست بلکه دو کس دیگر دارد از نزد اکثر کلام کتب انبیا مانند شعیا وغیره

همه بر رمز و کنایه است **علاوه** بران موافق عقیده مسیحیان اقنوم ابن از اقنوم اب متولد گردیده و اقنوم روح القدس از هر دو منخرج
گشت و حال آنکه در انجیل متی باب اول درس ۲۰ مذکور باشد فرشته از جانب خداوند خود را در خواب بر او نمود و گفت که ای
یوسف پسر داود از گرفتن زن خود مریم مترس زیرا که آنچه در او موجود شده است از روح القدس است انتهی. درینحال خود عیسی
بتوسط روح القدس موجود در بطن مادرش گردیده پس چگونه روح القدس از عیسی بهم رسیده مگر میتوان گفت که نوبت
بنوبت عیسی از روح القدس و روح از عیسی بهم رسیده اند چنانچه در عوام معروف و مشهور است که از تخم فشماه و از فشماه داده
باشد پس اگر این دعواهای عیسائیان واقعی باشند درینحال شکل مذکور ماننده حال آنهر دو باشد همچنان معلوم نباشد که عیسی
و روح القدس برابر در علم و قدرت و قدم و غیر آن با ذات حق میباشند یا نه در صورت اول چرا عیسی اکثر اوقات وقت
عرض حاجات بدرگاه الهی مینمود چنانچه بر متتبع انجیل معلوم باشد تفصیل آن ضرورت ندارد و هر گاه عیسی ملتجی میگشت روح القدس نیز
بطریق اولی محتاج حق بود و چونکه از عیسی منخرج گردیده و تقدم عیسی بر او ثابت است پس تمام این خدائی را نشاید و اگر باستقلال
ذات خود قادر بودند چرا عجز سوال و ذلت و عار آن ماننده خود نمودند و چگونه رجوع باوی آوردند پس محتاج بودند و محتاج
خدائی را نشاید **الغرض** الحال باز بر سر مطلب میرویم **قوله** و این احکام که انسان را با محبت بخدای خود ملحق و با همسایه
اش متحد ساخته او را بپاکی حقیقی و خوشحالی ابدی میرسانند و این دو امر است دوست داشتن خدا و همسایه خود که خدا در کلام خود بیان نموده است
الخ این مطلب المصابیح در صورتی مفید خلائق باشند که توحید درست باشد شخصی از عبدالله بن عمر پرسید که پشه را در حالت احرام
کشتن چگونه است عبدالله مذکور پرسید که تو از کجائی گفت از عراق گفت ای ... و شما امام حسین را شهید گردید در نعبدیت
آن نبودند چگونه دیت پشه بخاطر شما خطور کرده پس آنچه بایست درست فهمید در ان امر حیران در گذشته اند سفارش همسایه
مینمایند ان هذا الشیئ عجاب باقیماند محض دعوی لسانی توحید از ان خود چه میشود هر شرک را فرید بین از دعوی لسانی توحید
باز نمی مانند باید **دانست** که مسلمانان برین طریقه محبت با همسایه پابند بلکه محبت در راه حق ارزنده و مرده اهل اسلام
همچنان میدارند که در اوقات نماز پنجگانه یومیه و سائر اوقات طلب مغفرت مومنان و مسلمانان مینمایند اللهم اغفر
للمؤمنین والمؤمنات والمسلمین والمسلمات از درگاه بی نیاز ملتجی میشوند پس اینطریقه از ما یاد باید گرفت بلکه آنچه
گفته ... در قلب هر یک از بت پرستان نیز با وجودی که کتب دینی ایشان خلاف است باز از خدا یک شریعتی میباشد که بنا بر
عمل آمدن و نیاوردن آن خدا آنها را مواخذه خواهند نمود الخ **راقم** گوید که این دعوی خلاف محض باشد کیش بت پرستی
بیدینی نامیده میشود آنرا چگونه شریعت خدای قرار داده باید لاکن هر گاه قومی دعوای خدای عیسی و روح القدس داشته
باشند با وجود آن مومن و موحد بوده باشند درانحال طریق بت پرستان چگونه در انظار شان خلاف دین بوده باشد ع اگرچه
چاه نصرانی ناپاک است + یهود مرده میشوئی چه باک است + ولکن دعوی پاداش اعمال بر خلاف آن طریقه که بران
بوده باشند گو که آن طریقه غیر طریقه حقه و خلاف رضای خالق باشد دلنشین کاه ممکن باشد که طریقه شان شریعتی منجانب الله بود

مخالفت آن مواخذ گردیدند بلکه در صورت عمل بر خلاف آن طریقه باطل خود نمایند و مواخذ گردند عین عنایت او تعالی
است و این قاعده جاری است که جاهل مسئله معذور است چرا که شخصی از چیزی گران قدر خبر ندارد و در زمین باشد
که آنرا تخم می نماید یا در جوف چوبی باشد که آنرا به تیشه یا اره ریزه ریزه خورد میکند یا در بیرون باشد و آنکس بدست آنرا
میکوبد اگرچه نقصانی عظیم عاید میشود لاکن آنکس عذر دارد که من خبر نبودم و مرا کسی مطلع و آگاه نکرد لا یکلف الله
نفسا الا وسعها پس هر گاه کفار در امری که موافق شریعتی باشد منجانب الله بعمل نیاورند دران باب اگر مسئول
کردند میتوانند گفت که ما را حقیقت این امر معلوم نبود لاکن اگر بر خلاف طریقه باطل خود عمل نمایند و بران مواخذ کردند
نمیتوانند گفت که ما از این حکم و احکام خبر نداشتیم از انرو حجت باقی نماندن عذر نامعقول شان اینگونه ممکن است
نه آنکه موافق قول مصنف بت پرستی باز از خدا یک شریعت است العیاذ بالله هر گاه بت پرستی شریعتی منجانب الله
باشد درانحال مابین طریقه انبیا و طریقه مخالفان خدا چه تمیز و تفاوت باشد **الغرض** از متابعان شرائع سوال بر حق
و باطل بودن آن شریعت نخواهد شد بلکه مثلا شریعت عیسویه تا زمان ظهور حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله وسلم
از دین حق و طریقه صواب صدق بوده و از انکسان سوال محض در مخالفت احکام عیسی با نها رسانید و بران چه
که عمل نمودند سوال کردند مگر بعد بعثت سرور انبیا صلی الله علیه و آله وسلم نه اعمال آنها قبول گو که موافق حکم عیسی و انجیلش
باشد گو نباشد نه اعتقاد آنها قابل قبول درگاه الهی جل شانه خواهد بود همین حال دارند متابعان هر یک از انبیای
اولو العزم که شریعت او ناسخ شریعت قدیمه سابقه خود بوده باشد و حال ملت کیش بت پرستی که مصنف آنرا شریعتی
از شرایع منجانب الله قرار داده آن باشد که از انها سوال دو قسم خواهد شد یک قسم مخالفت احکام آن طریقه باطل که
آنکس آن طریقه بوده قسم دوم از خود آن طریقه که چرا اختیار آن کیش و ملت غیر حقه را اختیار نموده و به یضاعف لهم
العذاب گرفتار خواهند شد یک عذابی در مخالفت مذهب حقه دوم عذاب کسانیکه مخالفت احکام مروجه آن کیش را
بعمل آورده باشد با ینحال چگونه میتوان گفت که آنکسان بر شریعت منجانب الله میباشند **قوله** و چون آغاز شریعت
مندرجه قلب خود را با نجام نمیرسانند پس ازین سبب در حضور خدا ناقص و مقصر بودن خود شان را می توانند فهمید الخ **راقم** گوید
که بر قلوب اهل باطل چیزی که نقش بود همین عقاید همین مذهب نجت بوده زان ماده از انکه مصنف احکام انجیلیه ثابت
قدم بوده و ثوق تمام و معتقد آن بوده بلا دغدغه آنرا از طرف حق فهمیده بجا می آوردند چون شیطان در نظرهای شان
آنرا جلوه داده بود و باطل را در لباس حق بر آنها پوشانیده بود اگر بر قلوب آنها ثبت میبود از ان تجاوز نکردندی بلکه
در خاطرهای شان خطور غیر ازین نکرده بود که بران میبودند پس چگونه میتوان گفت که شریعت مندرجه قلب خود را با نجام
نمیرسانند بلکه مندرجه قلوب خود را با نجام رسانیدند مگر موافق مرضی خداوند آنچه لازم بود بانجام آن قاصر آمدند **قوله**
نهایت بهجه تحصیل پاکی و مرتبه عالی که بنا بر کلمات و احکام مذکور برسد آدمی از خدا مقرر گشته لازم که آدمی بهدایت حلم الهی

قاصر نباشند زیرا که در آیه ۱۰ فصل ۲ نامه یعقوب مسطور است که اگر کسی تمام شریعت را نگاه دارد در یک جزو را سهل انگارد همه را مقصر شده است و دیگر در آیه ۱۰ فصل ۳ نامه بغلطیان نوشته شده است که ملعون باد هر کس که ثابت نباشد در تمامی نوشتهای شریعت تا آنکه همه را بجا آرد آنچه راقم گوید که اگر چه مصنف این دلائل از نامهای حواریان که هیچ علاقه بکتب سماوی ندارند آورده است لاکن چون قرین قیاس گفته اند ما نیز در این سخنان با آنها متفق هستیم و باشد متاع نیکو از هر دکان که باشد لاکن در شریعت اسلامیه نیز وارد است که اگر کسی از ضروریات مذهب حقه را انکار یکدفعه جمله احکام را انکار نموده باشد **قوله** اما در اینجا که هم بنابر کلام الهی و هم بنظر شهادت انصاف همگی مردم گناهکار اند پس همچنین شخصی کجاست که احکام خداوندی را چنان بانجام رسانیده باشد که در هیچیک آنها در هیچ وقتی قصوری نگردیده باشد انتهی راقم گوید گر آلوده گردم من اندر رهی نیست + که خر گرد ره خاک را پیشه نیست + لاکن حال جمله مردمان یکسان نباید تصور نمود در بندگان الهی هم قسم مردمان میباشند و یافت میشوند همه را بیک نگاه نتوان دید پیغمبران خدا و رسولان او خصوصا پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و حضرت امیرالمؤمنین علی ابن ابیطالب از جمله گناهان صغیره و کبیره معصوم و مبرا بوده اند و سائر ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین معصوم و مطهر و بری من کل شین بوده اند که موافق و مخالف در شان آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم هیچ سخن قبیحی و نسبت اسناد شنیعی نمیتوانند داد چنانچه کفار قریش دشمن جانی آنحضرت بودند و زیاده بران حضرت هیچ گنهگارتر نزد آنها نبود هرگز شنیده اید که درباره مبدء معاصی برای آنحضرت دعوا میداشته اند و اگر میتوانستند و اندک تمسکی میداشتند هرگونه تهمتی میتوانستند دقیقه از دقائق فروگذاشت نمی نمودند چون قریش باین شدت از مخالفان باین عداوت نتوانستند معلوم که بنظر شان نیامده همچنان معاویه باین شدت که عدو عدوی جناب امیرالمؤمنین علی ابن ابیطالب علیه السلام بود و تشنه خون مطهر میماند و شب و روز در بند فکر آن بسر می برد که هر قسم تواند دلهای مردمان را از آنحضرت منقلب و برگرداند لاکن هیچ چیزی نیافت همچنان با امام حسن المجتبی و جناب سید الشهداء ابی عبدالله الحسین علیهما السلام همین معاویه خصوصا فرزند نارشیدش الولد سر لابیه یزید ملعون که دشمن جانی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بود و بچه قسم جور و جفا بران برگزیدگان خدا تعالی بجا آورده تحصیل شقاوت ازلی برای خود حاصل نمودند عمری در مخالفت بسر بردند مگر ممکن نگشت که نسبت اعمال قبیحه بآنحضرت صلی الله علیه و سلم رسانند همچنان سائر ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین هر یک ثانی رسول الله صلی الله علیه و سلم و ثانی مرتبه علی ولی الله بودند و گرفتار پنجه ظلم ظالمان و خلفائی جور امیه و بنی عباس بودند و انواع اقسام ظلمها و جورها بآن برگزیدگان رب العالمین میرسانیدند میخواستند که چنان افترائی پیدا نمایند که دلهای خلائق را از آنحضرات برگردانند هیچ تمسکی نیافتند بجز بهانه مخالفت هر یک از آنحضرات را بجور و عناد و زهر جفا شهید نمودند هر گاه میتوانستند کوتاهی دران نمیکردند پس معلوم شد که از اول عمر تا آخر عمر آنحضرات علیهم السلام از جمله معایب و نقائص بری و بعید بودند بلکه چه جای این سخن است از یمن و برکت قدوم آنحضرت صحابه عظام و علمای کرام و فضلای عالیشان که کوس و

طنطنه علم و فضل و ادب و کمال شان از ثری تا ثریا رسیده اگر چه معصوم نباشند لاکن از مراقبه عظمت و اجلال الهی هرگز پیرامون معاصی نگشته اند و ظاهر است که ما بین اهل سنت و جماعت و اهل تشیع مخالفت و مغایرت بحدیست که کاردی باستخوان و نوبت بجان باشد اگر چه جمله خوشه چین یک خرمن اند و لاکن بسبب بعض جهلائی طرفین که در ابتدا این مخالفت را سهل و آسان تصور نموده بودند آخر کار درخت مخالفت آن چنان قوت گرفته و اصل و فرع پیدا نموده که بالا تر از ان ممکن نباشد عوام را که حسابی نیست لاکن خواص طرفین در کتب و رسائل اکثر شده است که نسبت کفر بیکدیگر میدهند لاکن نسبت فعل بد نتوانسته اند رسانید و حال آنکه بعض از حال یکدیگر آگاه میباشند چنانچه اکثر هم شهری و معاصر و مطلع از کلیات و جزئیات یکدیگر بوده لاکن کمتر کسی باینگونه عیب را نسبت بدیگری داده باشد و هرگاه اندک بسیار از مخالف در اعمال و افعال و زمره علانیه دیدم مینمودند ضرور در وقت طعن و طنز ضرورت بهتای جناب نمودن مخالفان بیکدیگر را متنبه میساختند چون چنین چیز واقع نشده است پس اصل [illegible] چگونه واقع میشد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرموده اند علمای امتی کانبیاء بنی اسرائیل پس کسانیکه جلالت آنها باین مرتبه باشد چگونه گرد معاصی میگشتند الغرض چگونه میتوان گفت که حقتعالی جمله خلق را فاسق و معصیت کار و بد رفتار خلق فرموده بلکه عیب را نسبت بجانب خالق علام باشد بلکه در کلام الهی نیز آنچنان چیز نیافته بوده باشد که جمله مردم در هلاکت اند اگر در کلام الهی اینگونه [illegible] بوده باشد پس گناه خلائق نباشد قصور کسی که اینگونه خلق فرموده یک رهست باز در میان آنها نباشد الغرض چون هم کلام الهی بر انجیل متداوله بلکه ملحقات آن عبث نهاده اند دران اینچنین چیزها مرقوم میباشند و آن مطابق احوالاتی است که اوراد در میان عیسائیان آن زمان منظر می آمده صورت الحال خود را نوشته اند **قوله** و در کجاست چنان کسی که پیوسته خدا را با همگی قلب و همگی اندیشه و توانائی خود و آشنای خود را نیز مانند خود دوست داشته در هر اوقات با و همان رفتار کرده باشد که توقع از آشنا دارد **اقول** حق تعالی اینگونه حکم اگر بخلق میداد که هیچکاری نپردازند البته آنچنان میکردند لاکن از دل یاد خدا را فراموش نتوان نمود لاکن اگر شب و روز مردم مشغول عبادت باشند و هیچ امر نپردازند زراعت و فلاحت و سائر حرفه و پیشه که نظام عالم وابسته اینگونه امورات در هم شده خللی در انتظام عالم راه مییافته و حال آنکه منظور حقتعالی نیز انتظام عالم است نه ویران شدن آن بدلیل آنکه در احکام تورات و سائر کتب سماویه ببین که چگونه احکام جاری شده که چنین کن و چنان نما گاو بیار و قوچ و گوسفند بیار و هدیه قربانی بیار و صندل بسای و عود بنه و بخور بیار پس اگر همه یاد خدا باشند این همه چیزها چگونه میسر آیند پس بک جانب هر کاری که شخصی بجا آرد منظور او خدا باشد میتوان گفت که در یاد خدا بوده مثلا خواب شخص اگر از برای آن باشد که از کلال و ملال و کسل افاقه پدید آید تا بعبادت خالق بپردازم پس انخواب کردن او داخل کار نیک شد سعی در یاد حق نتوان گفت بلکه باین اراده اگر کسی به بیت الخلا رود که منظورش آن باشد در صورت فراغت از ان بدلجمعی متوجه و مشغول عبادت گردد پس میتوان گفت که اینکس به بیت الخلا رفته بود در ان چه ثواب باشد لاکن بیت الخلا برای چکار رفت آیا باین مطلب رفته که بدلجمعی

بدون آن امکان نداشته پس هر کس منظورش یاد خدا تعالی باشد در همه حال او را یاد حق میسر ست لاکن اگر در رفتار نیک با آشنا و بردبار خصلت ساختن با دوستان محض بتوقع آن باشد که آشنا نیز با او همان طریقه را مرعی دارد در آنحال از آن گونه رفتار چه حاصل باشد چونکه در عوض محبت نمودن معامله سوداگری باشد تو باید با دوست محض در راه حق طریقه محبت داشته باشی و بجهت حق او را دوست داشته باشی و هیچ توقع محبت از ذات او نداشته باشی بلکه توقع اجر محبت دوست از دوست حقیقی که انجیل دوست را بجهت او دوست داشتن را در نظر داشته باش عجب از مصنف انجیل که دعوی بزرگی بنماید مگر آنرا برابر با اثبات نیرساند یعنی کجا گوید که دشمن را دوست دار و بغض کننده را محبت نما لعنت کننده را دعا بکن پس آنهمه نیز در عوض توقع از مخالفان و دشمنان میباشد پس از دشمنان توقع نیکی ابلهی ست بلکه از دشمن مدارات نمودن شاید برای خدعه و فریب او مصنف انجیل منظور داشته ورنه با مخالفان محبت بدون توقع از چه سبب و با دوست و آشنا محبت در عوض توقع محبت بحکم راه صواب بوده باشد پس این محبت و مخالفت برای حق نباشد بلکه برای رعایت حال مردم و زمانه سازی باشد **قوله** و در کجاست چنان شخصی که در هیچ وقتی مرتکب امر شنیعی و یا یک کلمه سخنی که بخدای مقدس ناخوش آینده است نگفته باشد **اقول** راقم که مراد راقم بار بار از این تکرار بجز آن نباشد که بجز عیسی همه گنهگاران باشند در آنحال ست شرافتی که آنها پیدا کردند نکردند مسیح پیدا برای خود مگر بمحل مناسبه آن ذکر خواهد شد ولاکن مبحث این تکرار قبل از مبحث محبت عاریتی [illegible] گذشت و دوباره بیمزه باشد لاکن چون بحث مکرر باشد جوابش را از تکرار چه دریغ باشد ولاکن چرا اینگونه کسان نبوده اند که در هیچ وقتی مرتکب امر شنیعی و یا یک کلمه سخنی که حقتعالی از آن ناخوش آید نگفته باشند دیگر از انبیا جز پیغمبران حق که بعضی مسجود ملائکه گردیدند و شرف برگزیدن حاصل نمودند و بعضی با حق متکلم گشتند و شرف رویت حاصل نمودند و مرتبه عظمی یافتند و مثل آن همه نافرمان و عاصی بوده اند حاشا و کلا و چگونه میتوان گفت که انبیا چنان کلمات میگفته اند که حق را ناخوش بودند چنان گروه عاصی نافرمان را برسالت برگزیدن نقص شان او تعالی زیاده از آن باشد که در تصور آید ملائکه میتوانستند بگویند تو ما را بسجده کسی مامور نمودی که یکدفعه نافرمان تو بود **قوله** و کجاست چنان کسی که در هیچ وقتی یک خواهش ذمیمه و ناپاک و حرکتی منهیه در قلب او بحرکت نیامده باشد انتهی **راقم** گوید که معاذ الله چه جای این سخن ست انبیا بر حق و رسولان مطلق حقتعالی بقول مصنف خواهشهای ذمیمه میداشته اند و معاذ الله بقول او حرکات منهیه در قلوب شان بحرکت می آمد پس آنهمه مصنف از احوالات شان دانسته لاکن حرکات قلبیه را چسان دریافت نموده معاذ الله از بیادبی **قوله** پس در این باب بمن و توحتی به تمامی مردم لازم ست که در حضور خدا اقرار نمائیم که تماما مقصر و گنهگاریم و آن حالت به نیکی و پاکی را که میبایست در حضور تو داشته باشیم ای خدای مقدس ما و عادل ما را نیست انتهی **راقم** گوید که مصنف از کجا فهمیده که عابدان در عبادت معبود حقیقی برای عفو تقصیرات کرده و ناکرده مشغول نباشند لاکن همین طریقه حضرت سرور کائنات ست صلی الله علیه و آله و سلم که مصنف آنرا دریافته تمسخر نموده و برای آن مبحث تازه بر پا داشته معاذ الله آنحضرت را بجهت اینگونه استدعای

مغفرت مقصر دانسته چون حال بر این منوال ست خود چگونه عمل نمودن میخواهد باقی ماند آنکه بدرگاه خدا تعالی اقرار و اعتراف جرائم خلق نمودن کار مصنف و امثال او ست ما را درخواست عفو تقصیرات خود البته از درگاه که بی نیاز بالحاح والتجا درخواستن سزاوار باشد مگر در این دلالت او و کسی ضرورت ندارد **قوله** بنابراین همگی آن بازخواستهای موجوده که خدا بجهت تجاوز کنندگان از احکام خود مقرر داشته ست به تمامی مردم حتی بمن و تو نیز خواهند رسید زیرا که امکانی ندارد که خدای عادل و صادق کلام خود را بشکند و بوعده وفا نکند انتهی **راقم** گوید اینچنان نیست چنانچه گفته اند **بیت** باران که در لطافت طبعش خلاف نیست ۞ در باغ لاله روید و در شوره زار خس ۞ ما و توار خدا باستغاثه طلب شفاعت و عفو تقصیرات نمودیم ما را برسالت سید المرسلین صلی الله علیه و سلم بخشید و منتی بر ما نهاد و چون توفیقی ازلی و راند بایغی چنانچه شنیده ام که خودکشی اختیار نموده بدرک واصل گردیده و در اینحال چگونه توقع رحم و مرحمت میداری هلاک خویش نیز مانند کشتن و خون ریختن دیگران باشد بلکه بدتر از آن چونکه تدارک خونریزی ممکن و تدارک این دشوار ست هلاک نمودن مصنف خود را از غیرت حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم باشد چنانکه خسرو پرویز را غیرت آنحضرت از دست پسر کشتن داد که نامه آنحضرت را پاره نموده بسزای بدکرداری خود رسید چون اسم مقدس قبل از نام نحس خود در منشور محمدی معاینه نموده از آزردگی آتش بجانش درآمد **نظم**

چو عنوان گاه عالم تاب را دید ۞ تو گوئی سبک گزنده آب را دید ۞
خطی دید از سواد حیرت انگیز ۞ نوشته کز محمد سوی پرویز ۞
غروری پادشاهی بروش انداخت ۞ که گستاخی که یارد با چو من شاه ۞
کرا زهره که با این احترامم ۞ نویسد نام خود بالای نامم ۞
رخ از سرخی چو آتش کاه خود کرد ۞ بدل اندیشه بد کرد و بد کرد ۞
درید آن نامه گردن شکن را ۞ نه نامه بلکه نام خویشتن را ۞

باینحال جائی رسیده خواهی بود استحقاق آن داشته آیی لله الحمد و دانسته باشی که بجز متابعت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و سلم برای آتش دوزخ ملجا و پناهی اصلا و قطعا نمیباشد **قوله** باز خواستی که از خدا بجهت گنهگاران وعده شده است در کلام الهی با یک طریق ذکر یافته است چنانچه در آیه ۳۶ فصل ۱۲ انجیل متی مسیح فرموده است که من بشما میگویم که هر کلمه ناشائسته را که مردم میگویند در روز جزا محاسبه اش خواهند داد انتهی **راقم** گوید که نهایت مقام حیرت ست که عیسائیان را شرم مانع نمیشود که کلام متی را کلام متی نگفته کلام الهی گویند و از آن خود چه میشود دانسته کار کلام متی و یوحنا گفتن میشود باقی ماند محاسبه روز جزا از آن خود مصنف در فصل چهارم باب سوم مصنف انکار ورزیده چنانچه پیشتر گذشت مگر هرگاه خدا تعالی برای انصاف بندگان کرسی عدالت نصب فرموده انتقام مظلوم از ظالم بگیرد کلمه بجائی خود ذره ذره حساب بمعرض احتساب در آید لاکن مراد از این کلمه ناشائسته درباره دعوت خدای مسیح باشد که نشایان مسیح و آنرا درجه را بغیر حق دیگری سزاوار باشد خواهد بود که آنرا علانیه مسیحیان درباره او مدعی گردیده مسکن خود را در آتش دوزخ معد و مهیا نموده اند **قوله** و دیگر در آیه ۲۵ فصل ۳ نامه قلسیان مسطور ست که آن کسی که ظلم مینماید بر حسب ظلمی که نموده است باو خواهد رسید الخ **راقم** گوید چنین امر بدیهیه عقلی نیز معلوم ست که پاداش نیکی نیک و بدی بد باشد لاکن در آن نامه ذکر نیکی نگردیده بدی را پیش گرفته ست **قوله** و دیگر در آیه ۱۰ فصل اول نامه اهل روم مرقوم شده است

که غضب الٰهی ظاهر ست که از آسمان بر مجموع بے دینی و ناراستی مردم که ایشان حقیقت را با شرارت باز میدارند انتهی ۔ و درین دعوی
سخنی ست و آن اینکه این خیال عیسائیان ست که حقتعالی بر زبان قلم عیسائیان جاری فرموده است نموده اند که زیاده بر اقرار توحید
واجب الوجود حقیقت و بالاتر از اعتقاد تثلیث شرارت متصور باشد که مخلوق را با خالق در حد شامل دانسته باشند ورنه چگونه بر
مجموع بیدینی و ناراستی مردم غضب الٰهی از آسمان ظاهر باشد **قوله** و ایضاً در آیات ۸ و ۹ فصل ۲ همین نامه مرقوم گشته
است که اهل لجاج را که براستی اطاعت نمی نمایند بلکه مطیع اند ناراستی و خشم را و غضب و عذاب و عقوبت بر هر نفس بشری زیانکار
مقرر ست نخستین یهود و یونانی انتهی ۔ منحصر بیهود و یونانی چه باشد منکران سلاطین خدا جمله در عقوبت غضب و عذاب گرفتار
باشند لاکن چون این نامهائی را که کلام مبرا از نقص و منزه از عیب دانسته اید و کلام الٰهی میدانید دران مبالغه و اغراق نباید بوده
باشد بر یهود که مسیح آتش غضب گردید تفرقه آن در بیان ضروری نبود که آیا جمله یهود از زمان یهودا و یعقوب یا منکران عیسی
اگر شق اول قبول نمائیم شق ثانی را مقر معترفیم در حالتیکه منکران سید المرسلین صلی الله علیه و آله وسلم مسیحیان را نیز همین
حال بوده باشد **قوله** در آیه ۹ فصل اول نامه دوم بتسلیفیان مسطور گردیده است که ایشان یعنی آنان که خدا را نمی شناسند
و بانجیل اطاعت نمینمایند از حضور خداوند و جلال و قدرتش بقصاص هلاک ابدی خواهند رسید و در دو جا انبار قول
مسیح که در آیه ۴۱ فصل ۲۵ متی مرقوم ست بد کاران گفته خواهد شد که ای ملعون ها از نزد من بروید در آتش ابدی که بجهت
شیطان و سپاه وی مهیا شده است انتهی **راقم** گوید که هرگاه آتش دوزخ قسمی که در کتب اسلامیه خبر داده اند وجود ندارد و مصنف
انجیل و حقیقی انجیل حواریان بدخول کدام آتش وعید مینمودند لاکن مراد از اطاعت بانجیل انجیل متداوله معلوم میشود مگر انجیل که ذکر ایمان
و تصدیق بر او داشتن ثانی مرتبه قرآن مجید مینمودند میباشد اصل انجیل ست **قوله** پس ازین حقیقت است که بسبب مهجور گردیدن
از احکامش تو و من و تمامی مردم از برای خود تحصیل نموده مستوجب آنها گشته ایم زیرا که مثل ما گنهگاران ناپاکان چگونه ممکن
است که بخدای پاک و مقدس نزدیک جوئیم و چگونه میشود که شخصی ناپاک و گناهگار بخدای عادل و مقدس خوش آمد و تجاوز کردن از احکام
او با و مقبول گردد بلی این محبت خداوندی بی پایان و دریای رحمتش بے کران است الخ **راقم** گوید که هرگاه محبت خداوندی بی
پایان و دریای رحمتش بیکران باشد درینحال چگونه خلائق با دو توسل جسته تقرب جوینده یابنده نشنیده با وجود آن برای رضامندی
نمودن خداوند کسی دیگری در میان آمدن ضروری باشد حاشا و کلا یقین بدان که آنکس واسطه گردد برای شفاعت عاصیان بجهت
رحمت و نظر عنایت حقتعالی است که آنکس را بر عاصیان مهربان نموده که شفاعت ما را از درگاه خدا تعالی خواستگار گردیده
اگر حق تعالی او را با تشفیق نکردی ذره مهر او در حرکت نیامدے **شعر** از خدا دان خلاف دشمن و دوست ۔ که دل هر دو در تصرف
اوست ۔ پس آن شفاعت نیز از جانب حقتعالی باشد نه از جانب واسطه **قوله** پس عجب خیال باطل اگر کسی چنین تصور نماید
و خود را بدین امید فریبد ساکت که بلی خدا ارحم عظیمه خود بے جزا باز خواست گناهان ما خواهد بخشید **راقم** گوید ازین ناامیدی
بود که نوع آینده را که دست بردار و دار دنیا ازین ناامید رحمت خدا تعالی کار ترا منجر به خودکشی و قتل خود رسانید یا یس و

نا امید از رحمت حق اکبر کبائر باشد و ثمره آن ناکامی که عاید حال خسران تو گردید پس چه عجب از آن باشد که حق تعالی
را صاحب عفو تقصیرات دانسته رجوع به درگاه او آورده شود بلکه عجب از آن است که با وجود همچو واجب الوجودی که ارحم الراحمین است توسل
بدامن عمرو و زید زده اند لاکن جزای اعمال بد و جزای خیر اعمال نیک ضروری ست مگر کسی که حق تعالی از راه رحمت بر سیئات او
نظر لطف نماید یا شقی و بد عاقبت کسی که هیچ عمل اخروی قبول نگردد و خلاف عدالت و تقدس خدا آن باشد که از گناهان شقی
از گنهگاران بگذرد نه چنین است والله چنین و ازین قسم نمی ترسم و اندیشه ندارم که حق تعالی برای من در نامه عمل من
گناهی بنویسد **قوله** اما هرگاه خدا به تجاوز کنندهٔ شریعت خود باز خواست نمیکرد آئینه عهد شکن و مخالف عدالت
خود می باشد **راقم** گوید که ضرور است که حق تعالی ترک عدالت فرماید اگر ترک عدالت فرماید هیچ بشر نجات نیابد از حق تعالی
فضل و عنایت درکار باشد نه عدالت از همه کس عدالت میسر نیاید بجز از ذات حق که از وی بجز فضل نشاید **علاوه** بران چون
بعیسائیان بذریعه عیسی قرار داده شده که حقتعالی با آنها بجز بعدالت سلوک نماید پس با آنها سلوک خواهد داشت و با اهل حق وعده
رحمت و عنایت فرموده است بمقتضای آن عمل خواهد فرمود بلکه دعوی عیسائیان رفتار حق بر عدالت و توقع ما محض بر فضل و مکرمت
های اوست با هرکس موافق زعم و یقین او عمل خواهد فرمود بار خدایا اگر درباره عیسائیان بعد زمان بعثت حضرت خاتم الانبیا
صلی الله علیه وسلم بعدل رفتار نمائی تراعهد شکن و مخالف عدالت خواهند تصور نمود و بیایدات ذو الجلال و ذی العز و النوال
خود ست قسم درباره این عاصی خصوصاً و جمیع مؤمنین و مؤمنات و مسلمین و المسلمات عموماً بعدالت عمل مفرمای کریم بتصدق
سید الانبیاء محمد مصطفی و سید الاوصیاء علی مرتضی و فاطمه زهرا سیدة النساء و امام حسن المجتبی و حسین شهید کربلا و
سائر ائمه هدی اسلام الله صلوات الله علیه و علیهم اجمعین الی یوم الدین بفضل تو ای فضال و برحم تو ای رحیم که ما را بوعدهٔ
صادقه لا یخزی الله النبی و المؤمنین عمل فرما و بمنه و کرمه و فضله و بامنته آمین یا اله العالمین **قوله** تا با
مهربانی خدا نیز لازم می آید که خدا تعالی گنهگاران را بسبب تجاوز کردن از احکام خود بی باز خواست نگذارد بعلت اینکه در همه
وقتی که بدانند که خدا تعالی بتجاوز کنندگان باز خواست نخواهد کرد دیگر آن احکام را که محض از روی مهربانی از برای نیکو گشتن آدمی
با و عنایت فرموده است نگاه نخواهد داشت بلکه یوماً فیوماً بیش از پیش در دریای عصیان غوطه خورده آناً فاناً زیاده بر احوال و بدبخت خواهد
گردید انتهی ۔ **راقم** گوید که بندگان مطیع خدا هر قدر بدانند که حق تعالی محض بسبب اطاعت از سر تقصیرات آنها خواهد گذشت یا
بسبب شفاعت حضرت سید المرسلین و ائمه معصومین صلی الله علیهم اجمعین از کرده ها گذر خواهد فرمود در انحال زیاده تر از تعظیم
مانعت عظمت و بزرگی خدا نظر بآنکه شفیع المذنبین کردارشان مطیع خواهد شد البته در کسب معاصی اقدام نخواهند نمود دلیری
بگناه نخواهند برد و عظمت الٰهی ضرور را مانع خواهد آمد لاکن مصنف و اشباه او البته اگر غره شوند جا دارد و خیرگی بهم رسانند بیجا نباشد
چونکه چگونه روا باشد که حضرت رب العزت به بندگان وعده مغفرت فرماید و مژده آمرزش دهد در برابر شکر نعمای او ناگذاشته
در پی تسویلات شیطانی رفتن کار راندگان ازلی و شقی و بدبختان ابدی و عاقبت اندیش باشد پس چگونه میتوان گفت که در وعده

مرحمت مردم ترکب معاصی خواهد گشت هرگز نمیتوان گفت مثلاً اگر احدی از ملوک و سلاطین صاحب اقتدار بکسی از مقربان
که از وی نوعی نافرمانی بوقوع آمده باشد وعده عفو فرماید آنکس در نافرمانی زیاده خواهد کوشید و ترس و واهمه نخواهد داشت و
خوف و اندیشه آن نخواهد داشت که مبادا سلطان قسمی نارضامند و بغضب خواهد آمد که آینده مقام عفو و گذشت باقی نخواهد ماند
ازین ملاحظه ترک افعال ذمیمه ضرور نموده خواهد بود نه آنکه سلطان وعده عفو فرماید و آنکس در نافرمانی اصرار بر اصرار ورزد دیگر
ازان بدکیش و نا عاقبت اندیش در عالم نشان نتوان داد **قوله** همچنین اگر تجاوز کننده شریعت را باز خواستی نمیبود شریعت
دیگر چه مصرف میداشت انتهی ۔ مصنف اگر مراد او ازین تحریر اعتراض بر مذهب حقه اسلام میباشد در انحال دانسته باشد که هرگز اینگونه
در مذهب اسلام وارد نگردیده است که هر کس از احکام شرعیه تجاوز نماید معفو باشد بلکه هر کس که احکام شریعت را نگاه ندارد ۔ بلکه در
بجا آوردن آن سهل انگاری مسامحه و اغماض ورزد معذب خواهد بود لاکن اگر از شخصی از روی سهو گناهی و معاصی بعمل آید
و پشیمان گردد و توبه و استغفار نماید و مراد از توبه نیز پشیمانی از گناه و عود نکردن بران باشد و آن گناه نیز قابل عفو و گذشت
باشد درینحال امید مغفرت از برای او ست پس اگر حقتعالی بعدل خود او را عذاب کند مالک است و اگر از روی کرم و لطف از او
عفو فرماید او سزاوار بعفو باشد مثلاً اگر شخصی شراب خورده باشد و از و پشیمان گردد و بخواهد که ازان توبه و انابه نماید از در بعضی
که با کسی تعلق بآن دارد و امید عفو داشته باشد بامید عفو از معاصی شرب باز می ماند و اگر امید عفو آن نوعی از انواع اشته
باشد در انحال هرگز ترک شرب خمر نخواهد نمود چونکه او میداند که اگر مداومت بران ورزم باز معذب خواهم بود و هر گاه ترک
نمائیم همان صعوبت دارد پس ترک نخواهد کرد پس معنی بخشش همین مصرف دارد که شخص اگر معصیت کار باشد بامید مغفرت
ازان باز می آید و اگر امید نمیداشت هرگز ازان باز نمی آید **قوله** و اگر عاصی مانند عابد مقبول درگاه خداوندی میبود امتیاز
نیک از بد بچگونه بعمل می آید انتهی ۔ هرگز احدی دعوی آن نداشته که عابد و فاسق برابر باشند چنانچه گفته اند **رباعی**

ای در همه عمر خود بدیها کرده ٭ و انگاه برحمتش تولا کرده ٭ بر عفو مکن تکیه که هرگز نبود ٭ ناکرده چو کرده کرده چون ناکرده ٭

پس شاعر این رباعی مسلمان بود یا عیسائی لاکن نه هر عبادت مقبول خدا باشد عبادتی که موافق رضای الهی جل شانه و مطابق
حکم او تعالی باشد و آنهائیکه دعوی عفو تقصیرات مردم داشته اند مدعی آن نباشند که عاصی از عفو تقصیرات مانند عابد خواهد
شد بلکه عابد اجر و پاداش عبادات خواهد یافت و عاصی را اگر عفو فرمودند باز دست تهی در بازار رحمت و نا امید از
متاع جاودانی خواهد ماند نه آنکه بشرط عفو تقصیرات نعمای نیز بوی عطا و امداد خواهد شد **قوله** همچنین این کلام سابق
الذکر الهی یقینی تمام مفهوم میگردد که خدا گناهگاران را مورد بازخواست لائقه خواهد نمود انتهی ۔ **راقم** گوید معلوم نیست
که مصنف از کجا فهمیده که گناهگاران را خدا تعالی مورد بازخواست لائقه نخواهد نمود لاکن سخن دران است که باب عفو
تقصیرات مسدود نگردیده است اگر مصنف مسدود دانسته آینده دعوی عفو نداشته باشد اگر نماید مسموع نخواهد گردید **قوله**
بنابراین یا باید که سزای گناهان خود را دیده دائما در هلاکت باشیم یا اینکه چاره بیابیم که بسبب آن از سزای گناه خود خلاصی

یابیم انتهی ۔ **راقم** گوید که هرگاه باب بخشش مسدود باشد چاره که مصنف در نظر دارد محض بیکاره و نا مفید باشد **قوله**
درینحال سوال لازم می آید که آیا فی نفسه آدمی خود را از عقوبتهای گناهان خود خلاصی میتواند داد یا نه و آیا چنان چاره و
کفاره ذنوبی میتواند پیدا کرد که در حضور خدای مقدس و عادل مقبول و باعث عفو گناهان خود باشد الخ هرگاه دعوی عدم
عفو از توبه و انابه میدارد دران حال چاره و کفاره بچه کار می آید **قوله** رضامندی خدا را شامل حال خود سازد انتهی
در صورتیکه خدا از توبه نارضامند گردد از چیز دیگر رضامند نخواهد شد چراکه از توبه مراد آن باشد که آینده دیگر پیرامون معاصی
نخواهد گردد پس در صورتی که اینگونه اراده نماید خدا ازان نگذرد درینحال در صورتیکه توبه نماید و عزم بالجزم در ترک
گناه نداشته باشد چگونه حقتعالی از آن خواهد گذشت مثلاً اگر شفیعی درمیانه پیدا آید و در درگاه حقتعالی استدعای شفاعت
شخصی که درخواست مینماید از گناه باز نیاید و استغفار نکند درینحال حقتعالی میتواند که بآن شافع بگوید که آنکسی که توبه
او شفاعت میکنی از کرده خود باز نمی آید و نادم و پشیمان نیست تو چگونه برای کسی که پروای از من ندارد استدعای شفاعت
میداری درینحال بیچاره شفیع نیز شرمنده خواهد شد که چرا اگر برای شفاعت اینگونه شخصی که پشیمان نشود ستم و البته کار
آن نموده پی کار خود خواهد رفت پس اول باید خود را درست کند **شعر** اگر خدای نباشد ز بنده خوشنود ٭ شفاعت
همه پیغمبران ندارد سود ٭ **قوله** مخفی نماند که بجهت آدمی ابداً ممکن نیست که عملی باثواب بجا حاصل نماید که کفاره و تلافی
گناهانش بوده باشد زیرا که آدمی محال است که احکام خدا را بآن طریق که در کتب مقدسه بیان شده است کاملاً و تماماً
بانجام رساند انتهی ۔ **راقم** گوید که هرگاه مصنف درین دعوی صادق باید معاذ الله ظلم حقتعالی باثبات میرسد
چراکه از خدای عادل هرگز اینگونه احکام صادر نخواهد شد که مردم طاقت بجا آوردن آن نداشته باشند و حق تعالی عمل عبث
نمیکند اگر احکام آن کتب فوق طاقت بشری باشد در انحال ارسال آن عبث خواهد بود آخر نصوص آن نموده که
اینچنان احکام شاقه از برای چه معین کرده که مردم از بجا آوری آن عاجز آیند و اگر بجا نیارند مستحق دخول آتش دوزخ
گردند پس آنها را دیده و دانسته دوزخ فرستادن است و آن از شان خداوندی بعید است باید مردم حجت خود را بخدا
تمام نمایند و بگویند تو اینچنان احکام برای ما معین نموده که از قوه ما بجا آوردن آن بیرون بود و فندر را گمراه خود
قرار دهند پس اگر گواهی او قابل قبول نباشد مواخذ گردد و شهادت زور و کذب او نموده درینحال اثبات این
دعوی بر ذمه محشر مذهب مصنف نباشد گواه جانب مردم است و خدا تعالی را ظالم قرار داده است اگر همین دعوی
مولف میزان از پایه صداقت دارد که بجهت آدمی ابداً ممکن نیست که عملی باثواب حاصل نماید که کفاره و تلافی گناهانش بوده
باشد درینحال چگونه است که در صفحه ۲۹ گوید که درمیان مردم نیز اکثر اوقات چنین اتفاق می افتد که عمل نیک بعضی اشخاص
سبب خیر بعضی میگردد پس یا این دعوی یا دعوی مذکور است باشد دوم خلاف و دروغ **قوله** همچنین امکان ندارد
که آدمی بعد از آنکه عصیان و گناهان خود بار معلوم شده و پشیمان حاصل نموده است دیگر دفعه بگناه نیفتد زیرا که بنابر کلام الهی

نه آنکه محض عمل ناشایسته گناه است و بس بلکه قول و فکر و خواهش نالائق نیز گناه شمرده میشود و کیست که در قلب او فکر و خواهش
نالائق ابدا نباشد الخ راقم که این دعوی مصنف نیز غلط باشد چرا که هرگاه شخص ترک معصیت نموده و از آن باز آمد بمراد
خود رسید چرا که آنکس را چه مانع بود از عمل سابق و فعل گناه که بران اقدام نموده بود مگر خوف و خشیت او تعالی و هرگاه آن
عملهاء محض بعد ترک نمود گو که آنرا در دل خود از شیطان و مکر او فراموش نکند و یاد آرد بلکه از روی بجا آوردن آن هم
خواهش تمام نماید لاکن آنرا بجا نیارد باز باینخیال گناهی نکرده خواهد بود بلکه برای او دو اجر و ثواب پیدا میتواند شد چون که
آنکس ترک گناه و معاصی از لاچاری و عدم رغبت از بجا آوردن نکرده است و آن طریقه که خوش داشته محض بعد ترک نموده
هرچند او را خیالات آن عمل بخاطر خطور کند از ترس حق ترک کرده است پس یک اجر بابت ترک آن معاصی است که پیشتر
کرده و یک اجر برای ترک و بجا نیاوردن آن الحال داشته و بجا نیاورده باو حاصل میشود واضح تر آنکه شخصی قمار میبازید
مثلاً و محض از بیم عقاب خداوندی آنرا ترک نمود اجر می برد ثانیاً شیطان الخناس منهیات را در نظرش جلوه میدهد
و شیاطین الانسی که نیز دوستان باشند او را ترغیب و تحریص بران عمل مینمایند و نفس نیز بسیار مائل بآن است مگر بجا
نیاورده و از خدا ترسیده اجر دیگری برد علاوه بران اگر در دلش محبت و رغبت آن کار نبود و آنرا بعد ترک دفعةً لے
باز کراهت بهم رسانیده پسند نمیکند همان اجر اول می برد و بس پس چگونه مصنف گوید که بعد ترک گناه ممکن نیست
که خیال آن در دلش خطور نخواهد کرد و همین که در دلش گذشت معصیت کار شد همچنان کردن و بجا آوردن و محض خیال
چگونه مساوی باشند **قوله** پس وقتی که آدمی واجبات را بعمل نیاورده و چگونه ممکن خواهد شد که عمل زیاده از واجب
را کرده ثوابی حاصل نماید که تلافی و کفاره گناه او بوده باشد انتهی • راست است که کسی واجبات را بعمل نیاورده مندوبات
را چسان و چگونه بعمل آورده باشد لاکن مبحث آن در میان نبود و تمثیل درینجا مناسب افتد از کدام توجیه مصنف این
ذکر را مذکور نموده لاکن چون جواب طلب یا بس داده میشود می نویسیم که مراد از کسی توبه استغفار کرده از چنان کسی نیست
که واجبات را بعمل نیاورده است تا زیاده بر واجبات بعمل نتوان آورد بلکه آنکه واجبات بعمل می آرد تا ما که برو فرض شده است
لاکن باینخیال دزدی میکند چون انسان توبه نماید و مال را بمالکان مال واپس کرد در ادای واجبات پیشتر کمی نکرده است از
چنان کسی مراد بود که توبه دانا به نمود نه آنکه از چنان کسی مراد بود که نه واجبات بعمل می آرد و نه زیاده بران از توبه نمودن گناهان
او بخشیده خواهد شد اول واجبات اقرار بر وحدانیت او تعالی است اگر اقرار بران نداشته باشد هیچ عمل نیکی کفاره آن نمی
شود اگرچه هرگونه بد باشد از فعل بد باز ماند و توبه کند امید مغفرت برای او باشد همچنان دانسته باش که موافق احکام الهی حق
آنچنان هیچ باشد که کسیکه نقص در واجبات دارد مانند نماز و روزه و مانند آن توبه او مقبول نیست و محض توبه [illegible]
باید او نماید هرچه قضا کرده و توبه کند آینده ترک نماز و روزه نکند و آنچنان کرد آنگاه آزاد شد همچنان شخصی مال
کسی را جبراً غصب و غضب نماید همینکه از آن توبه نموده از وی عفو نخواهد شد مگر در صورتیکه آن مال را بصاحبش رد کند

آنگاه توبه او قبول است از ارباب انصاف توقع انصاف باشد و دعوی مصنف که مردم نمیتوانند و از قوه شان بیرون است
که احکام تورات و انجیل را بجا آرند موافق عقل انصاف باشد یا جواب راقم که سزاوار خداوندی آنست که مردمان را اکثر از آنچه قدرت
دارند مکلف فرماید قرین قیاس باشد حق تعالی میفرماید لا یکلف الله نفسا الا وسعها زیاده از وسع ظلمی باشد صریح و از حق تعالی
قبیح و قبیح صادر نمیشود **قوله** و اگر بالفرض شخصی در تمامی عمر خود هیچ وقتی از احکام خدا تجاوز نکرده باشد باز زیاده بر آنکه باو واجب
نکرده است و بنابرین حضور پروردگار خود هیچ ثوابی نخواهد داشت بلکه بنابر قول مسیح که در آیه دهم فصل ۱۷ لوقا مرقوم گشته است
باید که آدمی اقرار نماید که ما بنده بی منفعت هستیم زیرا که آنچه بر ما واجب بود بجا آورده ایم و بس الخ راقم گوید که کلام الملوک
ملوک الکلام باشد عیسی آنچه ارشاد فرموده که لوقا آنرا در کتاب خود مندرج نموده قرین قیاس باشد اشخص هر قدر که عابد و زاهد
باشد و در عبادت شب و روز بسر برد باینخیال عمل خود در نظرش نیاورده بسیار بهتر نموده باشد غرور و عجب پندار و کبر نزد حق
خوش آینده نیست و آنچه مصنف درین مطلب تطویل بلاطائل داده که باوجود آنکه واجبات را بعمل آورده زیاده بران عمل نیاورده
زیرا که بنابر کلام الهی باو واجب است که در تمامی اوقات عمر خود با همه قوای روحی بدنی در بندگی خدا باشد و از ینصورت برای
آدمی نه فرصت و وقتی و نه قوت و قدرتی بجای ماند که زیاده از واجبات بعمل بیاورد و ثوابی برای خود تحصیل نماید الخ
راقم گوید که درین تحریر هیچگونه الزام بر اهل حق وارد نتواند شد مگر حقتعالی را معاذ الله ظالم قرار میدهد که فوق طاقت بشری
تکلیف فرموده چونکه ظلمی باشد صریح که آنقدر احکام جاری فرماید که برای آدمی نه فرصت و وقتی و نه قوت و قدرتی بجا ماند
اگر اینخیال باشد صحیح باشد دران حال لازم که حق تعالی برای خلق مانند بنی اسرائیل خوردنی از عالم بالا فرستاده باشد
تا سد رمق از ان توانند نمود و مشغول عبادت باشند چرا که نه فرصت و نه قوت و قدرت دیگر خاک بر سر کنند از ملجأ خدا پناهی
و ملجائی ندارند و خدای دیگر هم نیست که اقطار سماوات والارض ملک این خدا بدر رفته پناه باو آرند او نیز دستگیر در پنجه
ظلم تقدیر مانده اند باینخیال اگر متوجه جانب دیگر میشوند بدوزخ میروند حیران و سرگردان و خسته و پریشان مانده اند نه مجال فرار
نه طاقت و راه قرار هیچگونه ظلم فرعون بر بنی اسرائیل نبود که مصنف برای مردم از ذات حق مدعی باشد بلکه برگ و فنا از عون
بعون سایر ظلمه استخلاصی حاصل میشد از دست تعدی حق تعالی در حالت مذکوره نیز خلاصی غیر محصل پس مردم بیچاره وار
در دنیا و عقبی گرفتار میباشند حضرات اینست احکام و اعتقاد مسیحیان درباره عدالت حق و حق تعالی پس اینگونه شریعت
بمصرف یا آن شریعتی که بقدر طاقت بشری دران مکلف گردیده اند و حجت حقتعالی بر ما تمام است که شما را مکلف
نگردانیدم مگر آنقدر آنرا که میتوانستید بجا آورد و نیاوردند و خلق نیز از ان با نتوانند نمود و گوئید از ناممکن بود بهیبت گمراهی
شیاطین انسیه و جنیه از بجا آوری احکام تو محروم ماندیم نه آنکه نگویند که فوق طاقت احکام جاری کردی که برای ما
نه فرصت بجا آوری آنهمه احکام بود و نه وقتی باقی می ماند و نه قوت و قدرت بر القاء آن داشتیم دران حال حقتعالی
را [illegible] که اگر عادل است جواب آنها نداده ساکت باشد لاکن مصنف بیچاره خواهست که خوبی و صداقت احکام و ذلت خود

مخالف بیان نموده بین الامثال والاقران از صاحبان ملل مختلفه حاصل نماید آنرا بجای خود گذاشته شرمندگی درباره
آنها خوبی احکام ملت منسوخه خود حاصل نمود الحال سببی دیگر برای تنسیخ شریعت عیسویه نموده همین سبب و اسباب که مصنف
آنرا بیان نموده که حق تعالی آن تکالیف شاقه را از خلق مرتفع گردانید **قوله** واگر کسی اندازه غرور خود را چنین باطله اندازد
که زیاده از آن که خدا بر من وجب کرده بود بعمل آورده ام آیا چنین شخصی چگونه بخود اطمینان خواهد داشت که عمل او در حضور
خدا بجهة تلافی گناهان خود کافی و مقبول خواهد بود انتهی **راقم** گوید غرور و پندار که در امورات دنیویه در احوال شخص شکست می آرد
تا با مورات و احکام دینیه غرور را مداخلت دادن چه رسد لاکن تصور آن آنقدر که لله الحمد مرا توفیق حق رفیق در باره تحقیق گردید
تا واجبات را بعمل آورده ام قصوری ندارد و کدام قباحت عقلیه و نقلیه بران قایم گردیدن میتواند **علاوه** بران شکی نیست که
عمل بر واجبات و آنرا بطریق حکم بجا آوردن باعث مغفرت گناهان صغیره بدون توبه و انابه بدلیل قوله تعالی ان الحسنات
یذهبن السیئات نیز میتواند شد بشرطی که اصرار بران نورزد چونکه اصرار بر صغیره کبیره باشد نه صغیره و پر ظاهر است که شخص
هرگاه ادای واجبات نمود مستحق نهایت رحمت و مغفرت منجانب الله میگردد چونکه بدیهی ست که واجبات در مقابل معصیتی
در عوض گناهی که از شخص صادر شده باشد مقرر نگردیده است بلکه محض برای تشخیص مطیع از عاصی و صالح از طالح معین گردیده است
پس چگونه آنکسان که عمل بر واجبات نمودند مستحق عنایت و رحمت حق نگردند همچنان کسی که آنقدر نیکو کار و مطیع حق باشد که واجبات
را بعمل آرد چگونه بر کرده های خود غرور و پندار داشته باشد احیانا اگر بمقتضای خلقت بشری اینگونه خیالی بخاطر او راه یابد بدین عجب و تکبر
من واجبات را بعمل آورده ام و از آن کرده های خود شاد باشد از آن چه نقصی بحال ایمان او راه می یابد و وعده مغفرت نیز که در طریقه
حقه اسلام برای توبه کنندگان مقرر گردیده است نه در حق کسانی ست که در عبادت خود و بجا آوردن احکام که بر آنها فرض و واجب شده است
غرور بهم رسانند بلکه در نکوهش باید عمل خود را هیچ شمارد مگر مصنف که دعوی احکام و واجبات میدارد دیگر در انجیل واجبات کجا پیدا شده باشند
از آنرو در نامهای حواریان برای عیب پوشی احکام انجیل شرمی اینگونه مزخرفات نوشته انجیل نام نهاده اند که دوست و آشنا را دوست
دارد و دوست و آشنا را هر کس دوست دارد سعی در تحصیل حاصل معنی ندارد و دشمن را بغض مکن لاکن دشمن خدارا دشمن داشتن ضروری ست
سایر احکام نیز مانند آن میبافند که آنرا از واجبات گفتن قباحت باشد **قوله** بهرحال باید که چنین شخصی پیوسته در این باب
متردد و متشکی باشد پس طریقی که خود آدمی بجهت خلاصی یافتن از عقوبت گناهان خود پسندیده و پیش گرفته هست هرگز او را به منزل نجات
نخواهد رسانید انتهی ← بهرحال چه معنی دارد این حمله گریز و فرار باشد دعوی که نموده آنرا باثبات باید رسانید لاکن چون منهاهی
حق راه های شریعت خود را و مطلع کردن بنی نوع بشری را بذریعه پیغمبران خود از طرق رضاهای خود و عمل نمودن مردم بران
ارشادات چرا به منزل نجات نخواهند رسید چونکه انبیا و رسل اتمام حجت حق بر مردم نموده آنها از نفع و ضرر واقف و آگاه
نموده اند اگر مردم با وجود این همه رهنمائی ها نخواهند بر وفق فرمان حق و مطابق پسند نفس اماره خود عمل نمایند هرگز به منزل نجات نرسیده در پنجه
شیطان اسیر و دستگیر بوده سرگردان بوده شقاوت ابدی را حاصل نموده خواهند بود و هرگاه از پیش خود اعمال و افعال مقرر نموده بنام نهاد

احکام خدا بخلق خواهند رسانید و خواهند گفت احکام ظاهریه یا باطن بدل نموده ایم چنانچه عیسائیان دعوی مبدل کردن
تورات یا بر انجیل مدعی باشند لاکن روز شنبه یا بیکشنبه بدل نمودن چنان موافق دعوی عیسائیان تواند بود و آنچه مدعی ختنه قلبی
باشند اگر کسی از هنود همگونه دعوی نماید که ختنه قلبی و دلی نموده ایم از و باور توان نمود بلکه پس چگونه از غیرها ندا باور توان نمود
و توان شنید **قوله** و نیز **ایضا** اگر کسی چنین تصور نماید که توبه اما به کفاره گناه خواهد بود او را چنین شخص باید بدانم
که توبه هم از قسم واجبات است و با نعلت توبه هم سبب تلافی و کفاره گناه نمیتواند بود انتهی ← **راقم** گوید که اول آنکه توبه کفاره
هر گناه نباشد بلکه همان قسم گناه که بتوبه آمرزیده شود البته اکتفا می کند نه برای همه اقسام معاصی توبه بکار آید دیگر آنکه توبه در ملت
منسوخه از قبیل واجبات باشد گناهان آنها را از توبه آمرزیده نخواهد مگر به تصدق حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله وسلم
توبه از واجبات نباشد همچنان در انجیل لوقا باب ۱۵ درس ۹ و چون یابید دوستان و همسایگان را فراهم آرد که با من خوش شوید
شریک باشند زیرا که درهم گمشده خود را یافتم و بشما می گویم که همچنین از خوشی اندر پای فرشتگان خدا برای یک گنهگار از توبه کننده
پس مصنف انکار انجیل دارد سوم آنکه راقم می پرسم که چون مراد از توبه پشیمانی از گناه معاصی شد و از آن شخص وارد او بدآمدن
بهتر یا بر آن مصر ماندن و بر وای انداشتن **قوله** ثانیا ← بدانکه در انجیل بوضوح تمام گفته شده ست که خدا محض به سبب توبه از
عقوبت گناه نمیگذرد انتهی ← پیشتر نوشته ام که موافق قول مصنف هرگز خدا تعالی بسبب توبه از عقوبت گناه عیسائیان نخواهد
گذشت لاکن این امر مخصوص عیسائیان باشد و مسلمانان را وعده مغفرت بجهة پشیمانی و توبه و استغفار عنایت گردیده است
پس مسلمانان را پابندی بر احکام و انجیل نوعی از انواع نباشد بلکه خود انجیل متداوله را معتبر ندانسته اند و الحال عمل بر
احکام منسوخه و دلیل انجیل برای مسلمانان آوردن حماقت باشد مگر همان آیه انجیل که در آن از عدم قبولی توبه خبر داده تحریر آن
ضرور بود تا موافق وجهی وجیه توجیه آن بکار می بردیم مگر تعجب است از مصنفان اناجیل که یکقلم باب رحمت و عنایت حق تعالی که همیشه
مفتوح بوده مقفل و مسدود نشان میدهند و باب رحمت بیکران او تعالی را مدعی میشوند **قوله** هرگاه چنان باشد نه
یافت نشود که آدمی را از عقوبت گناه برهاند و از برای او کفاره ذنوب حاصل نماید پس غضب الهی دائما درباره آدمی برقرار خواهد
ماند و همیشه از خدا مهجور مانده بهلاکت ابدی خواهد افتاد ← **راقم** گوید که معاذ الله اگر در سر کار خدا تعالی آنقدر غضب و غیظ که
انجیل و مصنفش نشان میدهند خلت داشته باشد و ورق عفو و رحمت یکدفعه گردانیده شده باشد در انحال هیچکس از انسان و
غیر انسان را چگونه طاقت و قدرت و مجال تکلم بکلمه شفاعت باشد بلکه آن بیچاره که دم از شفاعت زده دم بخود خواهد
باقی ماند غضب الهی دائما درباره آدمی برقرار خواهد ماند عقل عاقل باور نمیکند چرا که حق تعالی مگر با این همه عنایت و رحمت بر
انسان ضعیف البنیان را از دریای فیض عظیم خود با وجود تشنگی و تشنه کامی و احتیاج و افتقار او درگاه خود محروم و ناکام
براند و جرعه آبی بکام تشنه و دهان خشک او نرساند از خداوندی و بعید مینماید مگر کسانیکه از رحمت او مایوس دارند و مردم را
ناامید و در عالم یاس می اندازند آنها را در یقینی که دارند موافق آن عمل فرماید **قوله** نهایت رهانیده که در حضور

بنداذند کار بحیث گناهگاران چنین کفاره ذنوبی بعمل بیاورد که مقبول خدای عادل و مقدس باشد و سبب نجات و خلاصی همه
گناهگاران گردد لازم است که آنچنان از جنس بنی نوع بشر نباشد زیرا که تمامی آدمیان گناهگاران اند و گناهگار گناهگار را
از گناه چگونه خلاصی میتواند داد انتهی راقم گوید که اول آنکه هر بشر معصیت کار بالبداهت میرسد دیگر آنکه بنی نوع بشر قابل شفاعت
نمانده لاکن سزاوار خدائی و این خدائی چگونه تواند بود لاکن اگر کسی بگوید که عیسی بشر نبود چنان باور توان نمود چرا او از جنس بشر
بوجود آمده و بمنزله درایت باشد که بشر بود و دعوی خدائی او روایت باشد روایت بمقابله درایت هرگز نکند دیگر آنچه عیسی اقرار نفرموده
انسان برای خود میداشته پس راست میگفته یا دروغ اگر راست میگفت مطالب ثابت است اگر راست نمیگفت باز مطلب ما باثبات میرسد
چرا دروغگو لائق خدائی نباشد همچنان بدیهه عقل معلوم است که مرتبه بالاتر از رسالت در بنی نوع بشر نباشد پس پیغمبرانیکه برسالت
مبعوث گردیدند از حال تابعان خود زیاده تر از دیگران باهر تر بدانستن احوال آنها باشند و مطیع از عاصی فرمان بردار را
از نافرمان بدیر فرق میتوانستند نمود پس هر یک از آنحضرت بشفاعت امت خود ممنون سزاوار باشد چنانچه برظاهر است که حضرت
خلیل الرحمن برای نجات قوم لوط علی نبینا و علیه السلام بدرگاه احکم الحاکمین استدعا نمود چنانچه در رساله اول موسی مسمی بکتاب
پیدایش یا تکوین مذکور است باب هژدهم ورس ۲۳ ابراهیم در حضور خداوندی ایستاد و پس ابراهیم تقرب جسته گفت که آیا حقیقة
صالح را با طالح هلاک خواهی ساخت احتمال دارد که در اندرون شهر پنجاه نفر صالح باشند اما میشود که آن مکان را هلاک سازی و
بسبب آن پنجاه نفر صالحی که در اندرونش میباشند نجات ندهی حاشا از تو که مثل اینکار بکنی و صالحان را با طالحان هلاک
سازی و صالح با طالح مساوی باشد حاشا از تو آیا میشود که حاکم تمامی زمین عدالت نکند پس خداوند گفت اگر در میان شهر
سدوم پنجاه نفر صالح پیدا بکنم تمامی اهل آن مکان را بسبب ایشان نجات خواهم داد و ابراهیم در جواب گفت اینک حال من که خاک و خاکستر
هستم آغاز تکلم نمودن با آقایم مینمایم بلکه از پنجاه نفر صالح پنج نفر کمی نمایند آیا میشود که تمامی اهل شهر را بسبب آن پنج نفر هلاک سازی
پس گفت اگر در آنجا چهل و پنج نفر یابم هلاک آن نخواهم کرد و باز دیگر با او متکلم شده گفت بلکه در آن چهل نفر یافت میشوند
او گفت که بسبب چهل نفر آن عمل نخواهم نمود و او گفت تمنا اینکه آقایم غضبناک نشود که تکلم نمایم بلکه در آن سی نفر یافت
شوند او گفت اگر در آنجا سی نفر پیدا بکنم آن عمل را نخواهم نمود دیگر گفت اینکه آغاز تکلم با آقایم نمودم بلکه در آنجا بیست نفر یافت
میشود او گفت که بسبب بیست نفر هلاک شان نخواهم کرد و دیگر گفت تمنا اینکه آقایم غضبناک نشود تا آنکه یکبار دیگر تکلم نمایم بلکه
در آنجا ده نفر پیدا شود او گفت که بسبب ده نفر هلاک شان نخواهم کرد و خداوند هنگامی که کلام را با ابراهیم بانجام رسانیده بود روانه
شد ابراهیم بمکانش رجعت نمود انتهی = الحال از ارباب انصاف انصاف بکار برند که ابراهیم درباره ساکنان سدوم شفاعت نمود
و خداوند تعالی اراحالی نموده که ده کس صالح درمیان قطان نمیباشند پس اگر ده کس صالح درمیان آنها میبود البته شفاعت
قوم لوط بعمل می آید اگر گناهگار نجات گناهگار نتواند نمود و هر بشر گناهگار باشد درینحال ابراهیم بشر بود بایستی که حقتعالی
با او بگوید که تو بشر هستی طرف شفاعت تکلم منما مثلی هست مشهور گربه کشتن روز اول تا چرا حق تعالی با ابراهیم نگفت که درین باره سخن مگفته

باش اینکار بشر نیست و حال آنکه چنین نگفته بلکه بسیار سوال و جواب در دو کد درمیان آمد از آن مفهوم گردید که پیغمبران شفاعت
میتوانند نمود ورنه ابراهیم ممنوع گشتی فعال آنکه او ممنوع نگشت پس بهمه جهت ثابت شد که از مضمون توریت معلوم و
متیقن گردید که پیغمبران شفاعت خواهند نمود علاوه بران در روز باز خواست ابراهیم خلیل در درگاه خدا تعالی اگر استدعا
نماید که در قوم لوط صالح نبودند از ان رو نجات ممنوع بود درانجا صالحان میباشند آنها را ببخش در صورت حق تعالی صالحان را
خواهد بخشید یا عذر صالح نمودن همچه خلق ارشاد خواهد نمود پس آنگاه حضرت ابراهیم استدعای شفاعت نماید دران حال
دیگر پیغمبر ابراهیم چه مانعست که از ان استدعا باز آیند پس چگونه این دعوی قابل سماعت باشد که بنی نوع انسان شفاعت نتواند نمود
بلی اگر آنحضرت ابراهیم را از ان استدعا ممانعت بکلی میشد البته دعوی مصنف قابل سماع بود همچنان از باب ۱۲ کتاب چهارم
توراة مسمی بسفر اعداد از ورس ۹ معلوم نما که هارون و مریم بسبب اعتراضی که درباره زنی گرفتن زن حبشیه بر موسی نموده بودند
حق تعالی غضبناک گردید و بشفاعت موسی بخشید پس اگر نجات بشر از بشر ممکن نبود چگونه این امر بمنصه ظهور جلوه گردید همچنان
در کتاب چهارم موسی مسمی بسفر اعداد باب ۱۴ از ورس دهم آنگاه تمامی جماعت درباره سنگسار نمودن ایشان بگفتگو بودند پس
جلال خداوند در خیمه مجمع بر تمامی بنی اسرائیل نمودار شد و خداوند بموسی گفت که این قوم تا بکی مرا غضبناک خواهند کرد
تا بچند بمن ایمان نخواهند آورد با وجود این همه آیات که درمیان شان ظاهر کردم ایشان را بطاعون مبتلا کرده بی ارث خواهم
گردانید و ترا قومی بزرگتر و پر زور تر از ایشان خواهم گردانید و موسی بخداوند گفت که البته مصریان خواهند شنید زیرا که این
قوم را از میان شان باقتدار خود بیرون آوری و بساکنان این زمین اخبار خواهند داد و حال آنکه شنیده اند که تو ای خداوند
درمیان این قوم هستی و اینکه تو ای خداوند رو برو مرئی شدی و ابر تو برایشان می ایستد و هم برایشان بروز در ستون ابر
و بشب در ستون آتش رفتار می نمائی و اگر این قوم را مثل یکنفر بکشتی قبائلی که آوازه ترا شنیده اند چنین خواهند گفت
از آنکه خداوند برسانیدن این قوم بزمینی که درباره آن با ایشان سوگند خورده بود قادر نبود لهذا ایشان را در بیابان کشته است
پس حال ای خداوند تمنا اینکه قدرت عظیم شود بطوری که فرموده بودی وقت گفتنت که خداوند دیر خشم و بسیار رحیم است و
بخشنده عصیان و گناه اما خبیثان را بهیچوجه ابرار ننموده عقوبت گناه پدران از پسران تا سوم و چهارم پشت میکشد
تمنا اینکه گناه این قوم را موافق بسیاری رحمت بخشی چنانچه این قوم را از مصر تا بحال عفو کرده و خداوند فرموده که
موافق کلامت عفو کردم انتهی = الحال ارباب انصاف تصور فرمایند که بواسطه شفاعت موسی حق تعالی بنی اسرائیل را
که غضب شدید برآنهمه فرموده بود عفو فرمود و بخشید از تقصیرات شان گذشت فرمود پس ای بشر د انسان بود یا چه بود
چرا حق تعالی باو نفرمود تو بشر هستی بشر اینکار نجات را نشاید و حال آنکه عرض او بمعرض قبول در درجه پذیرائی یافت بلکه
این مشتی بود از خروار که درباره عفو خداوندی و مرحمتهای او تعالی دلائل آنقدر فوق طاقت بشری ست از آن بهمین
اکتفا ورزیدم پس هیچ گونه نیست که درینجا بشر به بنی اسرائیل نجابت و نگهی آتش غضب خداوندی شعله ور و مشتعل گردیده بود

همین حال باشد برای آینده و در قیامت همین خدا و همین سولان او خواهند بود **باقیمانده** آیه ۷ و ۸ زبور ۴۹ که مصنف دلیل آورده اول آنرا مذکور مینمائیم ورس ۷ هیچ یکی از ایشان کسی برادر خود را مطلقاً خلاص نتواند کرد و بجهتش بخدا کفاره نتواند داد چونکه فدیه نفس ایشان قیمتی ست لهذا ابداً توقف از آن باید بکند تا که ابداً زنده بماند و فساد را نه بیند انتهی از این عبارت زبور هیچگونه صداقت دعوی راقم بر نمی آید چونکه در آن مذکور نمیباشد که حق تعالی بجهت شفاعت انبیای دیگر خصوصی از تقصیرات مردم نخواهد گذشت **علاوه** بران مضمون فقره ۸ چونکه فدیه نفس ایشان قیمتی ست لهذا توقف از آن باید بکند تا که ابداً زنده بماند و فساد را نه بیند هیچ نسبت بدعوی مصنف ندارد بلکه برخلاف دعوی مصنف و برعکس مضمون ورس ماقبل خود دران یکی یاس و در هشتم امید نشان میدهد بهر حال مصنف ازین گفتن چه مراد داشته معلوم نمیشود مگر اینقدر معلوم میشود که اصلاً مفید دعوی مصنف نباشد و نه در باره عدم نجات مردم از دست انبیا میباشد همچنان اگر کلام اینگونه رسالت ترکیب تحریف یا به سبب بی پروائی مترجمین یا بسبب امتداد زمانه بسیار بعید یا به سبب عدم لیاقت مصنفان یا به سبب غرض مترجمین که جمله های اینگونه عبارت را مفید مطلب خود آرند آنچنان درهم و برهم گردیده اند که هر طرف مانند شتر بی مهار کسی بدواند میبرند مگر گرفتم اینکه این فقره ۷ و ۸ موافق دعوی مصنف بوده باشند لاکن باز قابل آن نباشد که کسی اعتنا بآن نماید چونکه بعضی عبارات دیگر این کتاب یعنی مزامیر داؤد آنچنان کفرانگیز و مملو از شرک باشد که پناه از آن باید برد و مصنف را ننگ و عار باید نمود چنانچه از انجمله یکی آن باشد که با جمله خدا و پسران خدا باشم حال انجیل انکه محض مردم را فرزندان خدا آنهم بطریق مجازی گوید محض عیسی را پسر حقیقی خواند و بخدائی یعنی درجه و ثریه اقنوم اب برای عیسی نیز معتقد نباشد مگر مزامیر داؤد چنانچه ورس ۶ فرمود هشتاد و سوم من گفتم که شما خدایان اید و تمامی شما پسران متعال هستید = و همین عبارت فرمود باعث نجات عیسی از ایذای از شر یهود گردیده که ذکرش در انجیل میباشد که عیسی در مباحثه یهودان بعمل آورده ورس ۳۲ عیسی بیهودیان گفت که من بسیار کارهای خوب از جانب پدر خود بشما نمودم بجهت کدام از آنها است که شما مرا سنگسار میکنید یهودیان باو جواب دادند برای کار خوب ترا سنگسار نمیکنیم بلکه بجهت کفر و بجهت آنکه تو انسان هستی و خود را خدا میگردانی عیسی بآنها گفت که در آئین شما نگارش نیافته است که من گفتم شما خداها هستید پس چون آنها را که کلام خدا نزد آنها آمد خداها گفت و کتاب قابل نقصان نیست آیا شما بآنکس که پدر او را منزه کرده بجهان فرستاد میگوئید که کفر میگوئی از اینجا که من گفتم من پسر خدا هستم اگر من کارهای پدر خود را بجا نیارم مرا باور مکنید و اگر بجا آرم هرچند که مرا باور نکنید کارها مرا باور کنید انتهی پس کفر صریح زیاده برین نخواهد بود بلکه کفر و شرک هر دو ازین کلام میتراود کفر از دعوی آنچنین عبارات زبور که جمله مردم را پسران خدا اقرار داده و شرک از جمله اول که در آنجا گوید من گفتم که شما خدایان اید علاوه بران نظایر اینکلام این زحمت خدا از آن مصنف بود وقتی گذشته که جرأت داود در شرکت خوش اوریا که زن او را تصرف نمود و شوهر را کشتن داد **شعر** ناامید از در لطف تو کجا شاید رفت ٭ تاب قهر تو نداریم خدایا زنهار ٭ یاس از رحمت الهی بزرگترین گناهان میباشد آنرا چگونه باور توان نمود چونکه ما علانیه آثار رحمت او را می بینیم که هر کس و ناکس در دریای فیضان او شناوری و ساری اند پس اگر در این عالم معصیت کاران از درگاه خود از عنایات خود محروم دارد چه مانع باشد **الغرض** آنچه گفته اند که

آمرزیده نشود خواه در توراة و خواه در انجیل یا زبور آن شرک داعتقاد بآن باشد و آن نه بشفاعت پیغمبران رسولان و نه بهیچ قسمی از اقسام آمرزیده شود اللهم آمین آنچه ثابت شد که این دلیل زبور ناقص و ناتمام ماند مضمون زبور هشتاد و سوم ورس ۶ باشد همچنان از عبارت زبور مستفاد میشود که کسی برادر خود را مطلقاً خلاص نتواند نمود این حکم در باب جمله خلائق باشد نه در باره خاص و رسولان خاصان خدا باشند مردم را دعوی برادری با پیغمبران و برگزیدگان حقتعالی نمیباشد هر فردی از افراد امت دعوی بندگی و متابعت با حضرات انبیا دارند نه دعوی مساوی و برابری و برادری میدارند **علاوه** بران هرگاه در قرآن مجید که آخرین کتب سماویه کلام خود ملک العلام باشد و قسمی که وحی زبانی برسول الله رسانیده و بدون تبدل و تغیر بدلیل قوله تعالی انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون همان قسم در میان مسلمانان میباشد و در آن وعده مغفرت به مسلمانان گردیده است پس چرا بدلیل کتب محرفه رجوع آریم همچنان کدام احکام سابقه را معتبر دانسته ایم از توحید و نبوت و احکام و اعتقاد و اعمال که این دعوی زبور را معتبر دانیم چونکه اعتقاد بتوحید شان آن باشد که دست از توحید برداشته معتقد قول سه خدا گردیده اند و یهود خدا را جسمی از اجسام قرار میدهند که در مجالس و محافل تشریف می آورده و با مردم همکلام میشده و در باره انبیا قاطبة یهود و نصاری بمعاصی صد در عصیان قائل باشند و احکام که بکلی مرفوع القلم گردیده اند اعمال خیر معنی ندارد چه باشند و اعتقاد نیک در باره خدا ندارند در باره انبیا خدا دارند چنانچه خدا را محض عادل دانند و ذره از مهر و مروت و لطف و کرم ثابت نمیخواهند بر آنند که ندارد بلکه اگر کسی از اعمال بگردد مفید حال او نباشد و انبیا قابل شفاعت امت خود نباشند همچنان عیسی را که صدها دفعه اقرار بفرزندی انسان داشته پسر خدا گویند و او را شفیع کل بشر دانند و جمله بشر را معصیت کار دانند اگر در این دعوی راستگو باشند چه قدر قباحتها وارد که آدم و ابراهیم و نوح و موسی و مریم را کشان کشان بحالت تباه در عرصه محشر آرند تا عیسی شفاعت بکند همه را بسته در غل و سلاسل بدارند پس عیسی را نهایت خجالت حاصل گردد که مادرش در غل و زنجیر بسته آرند و پدرش داؤد را در حالت بدتر از آن آرند و ابراهیم را همچنان و آدم را مثل آن پس در میان فرعون که او مع جنودیان بسته بیارند و این انبیای عظام چه تفاوت باشد بلکه همه انبیا در پیش قوم خود خوار و ذلیل نموده در عرصه محشر برابر قوم خود و برابر کفار بدارند و کفار استهزا بر روی انبیا نمایند و انبیا شرمسار و خجل باشند و یارای تکلم با استهزا کنندگان خود نداشته باشند همچنان کافران را میرسد که بخدا تعالی بگویند که حق بجانب ما بود که اطاعت انبیا نکردیم چونکه کسانیکه اطاعت انبیا نمودند آنها نیز مانند ما حیران باشند بلکه خود انبیا در حالت تباهی و پریشانی میباشند تا بما چه رسد کرده و ناکرده همه برابر باشند ظلم زیاده بران چه باشد که مردم ریاضتهائی در راه حق کشیدند و برای رضای او سرها و جانهای خود در راه حق فدا کردند حالت آخری آنها و کفار یکسان باشد حاشا و کلا **الغرض** اگر جمله قباحتهای این اقبح قبایح ذکر نمائیم مطلب از دست میرود لهذا برهمین اکتفا رفت

قوله بلکه لازم است که آن رهاننده بیگناه و پاک کامل و مقدس باشد حتی باید که ماورای جنس انسان و برتر از آن باشد راقم گوید که در دعوی شکی نیست که رهاننده باید پاک و بیگناه کامل و مقدس بوده باشد لاکن کاملترین مردم و مقدسترین مخلوق انبیا میباشد که کامل و مقدس زیاده از آن حضرت چگونه در جنس بشری

تواند بود حضرت آدم با جلالت شان که مسجود ملائکه بود و بید قدرت خود حقتعالی او را خلق فرمود و شرف تقدم بر بشر داشته علاوه آنهمه پیغمبر خدا و حجت او بر جمیع
خلائق زمان خود همچنان نوح نجی که ثانی آدم بود و ابراهیم خلیل که اصل بنی اسرائیل و آنقدر محب حقیقی بود که محبت پدری فوق
محبت ها ست آنرا در نظر نیاورده تیغ بید بیغ برای ذبح قرة العین خود برداشته و بر گلوی او کشیده اگر قدرت کلمهٔ حقتعالی گوسفندی
بجانش نیاوردی ثمرة الفواد خود را کشته بود بلکه کشتن گوسفندی بحالت یقین کشتن پسر بود و ممکن نیست که شخصی خود را بکشتن
دهد تا نور دیده او از آفات محفوظ باشد و لاکن در طاعت حق آنرا فراموش نموده مستعد بجا آوردن فرمان حق گردید پس مانند
آنجناب و مانند حضرت اسحاق و یعقوب که اصل شجرهٔ بنی اسرائیلیه بوده و یوسف صدیق و موسی کلیم که باتفاق اهل کتاب مانند اذ حال
برسالت مبعوث برگزیده عادل و مقدس و کامل و بیگناه و پاک نباشند البته زیاده ازین بصفات کامله بشر را بآن ستائش
توان نمود حاصل داشتند چگونه میتوان گفت که اینهمه انبیا کامل نبودند یا گناهگار بوده بیگناه نبودند و عادل و مقدس نبودند
هرگاه اینچنین نیست آنحضرات بشفاعت امتان خود خواهند پرداخت لاکن دعوی ما در بند جلس اللسان بر ترازان برای شفاعت
بیدلیل باشد چنانچه قبل ازین با ثبات رسانیدیم که انبیا شفاعت کرده و مقبول گردیده و برتر از جنس انسان ذات حق میباشد
پس حقتعالی خود بخود عفو فرماید چه حاجت دارد شفاعت نمودن خدا قباحت دارد شفاعت بشد بازیچه باشد خود غضب میکند و خود
شفاعت میکند بلکه غضب حقتعالی نعوذ بالله من غضب الله از خدا باشد و شفاعت از مقربان درگاه سید **قوله**
و اینچنین نماند واسطه که در چنین مرتبه و صفات بوده باشد که او را ممکن گردد که از برای همه گناهگاران کفارهٔ ذنوب نجات را
حاصل نماید انتهی ۔ **راقم** گوید که واسطه خود شخصی چگونه تواند شد پس واسطه غیر از خود باشد و انبیا غیر از خدا باشند و آنها
واسطه شفاعت باشند نه غیر **قوله** در انجیل اشاره به یسوع مسیح گشته و در آن ذکر یافته است که یسوع مسیح بعلت نیکی و کاملی
و ثواب و مرگ خود در حضور خدای عادل و مقدس چنین کفاره و فدیه گذرانیده است که بسبب آن همه از گناهان بنده میگذرد
در رضای خویش را شامل میسازد خدای ابدی و مقدس در جسم را ابدالآباد و شکر باد که بنابر محبت بی پایان خود چنین خلاصی
و نجات را از برای گناهگاران با یسوع مسیح مهیا نموده است انتهی **راقم** گوید که این تمهیدات مصنف و معصیت کار مقرر نمودن
پیغمبران از همه برای اثبات این مرتبه برای عیسی بوده است لاکن آن خیالیست محال ممتنع چونکه اگر مسیح خدا بودی از شکم مادر بر
نیامدی اگر حلول ببطن مریم نموده بود در آن حال نه مرد و فنا برا و راه نیافتی مرد و مدفون شد و افضیحتاه مرگ خدا را
باشد ذات حق باقیست و باقی همه فنا شوند و جا و بیس موافق دعوی مصنف سه روز دنیا از خدا تعالی خالی باشد لاکن
از خالی ماندن او در دنیا هیچ هرج و مرج واقع نگردیده البته لازم بود که سه روز دنیا بحالت خود نمی ماند چرا در حقیقت مانند
روح او تعالی و جمله مخلوقات مانند جسم باشند و جسم بدون روح هیچ نباشد پس روح از جسم عالم و ما فیها بدر رفت و بقصی بدنیا
راه نیافت همچنان اگر مصنف مسیح را ابن الله میداند البته در آنحال متحد مع الله نباشد بلکه مغایرت در میان باشد پدر و پسر
باشند اگر متحد مع الله بود در آن حال خود خدا غضب میکند و خود واسطه و شافع پیش خود میشود و آن از فعل ضعفا باشد ۔

در صورت ثانی که مغایرت حاصل باشد در آنحال شافع میتواند شد مگر توحید نماند پس اگر ابن خدا قرار دهند نقص در حلهٔ توحید باشد
و هرگاه متحد مع الله قرار داده اید در آنحال شفاعت میسر نشود و دعوی نیکی برای عیسی نتوان نمود چونکه در انجیل مرقس باب دهم
از ورس ۱۸ معلوم میشود که او خود را خوب نمی دانسته از آنرو بگویند این کلمه نعت چرا مرا خوب گفتی و حال آنکه خوب نیست جز یکی یعنی
خدای انتهی ۔ و کامل هم نبود پس برای او دعوی کاملیت نرسد چنانچه در انجیل لوقا باب ۱۳ ورس ۳۲ در آن روز فریسی
چند آمده و برگفتند که ازینجا بیرون آمده بروز یراکه هیرودیس میخواهد که ترا بقتل رساند ایشانرا فرمود که شما بروید و بآن روباه بگوئید
که حال من دیوان را بیرون مینمایم و امروز و فردا شفاها را باتمام میرسانم و در روز دیگر کامل میشوم انتهی ۔ ازین کلام معلوم شد که
عیسی تا حالت مذکوره کامل نبود بعد میتواند کامل شدن داشته اعلم معلوم نیست که میسر آمد یا نه **علاوه** بران ازین فقرات بسیار
قباحتها بر میخیزند چنانچه با آن اشخاص که بطریق خیر خواهانه صلاح رفتن بیرون میدادند مبادا هیرودیس او شان را بقتل رساند
آنها را انداز عجلت زده کی و شتابی گفتن که بروبان روباه بگو و حال آنکه فرستاده نبودند محض از در مصلحت آمده خبر نکو در عیسی
دادند دوم آنکه مخالف را روباه گفتن اول آنکه او روباه نبود دشنام نبود **دیگر آنکه** بغض کنندگان غیر را بغیر سفارش محبت و
لعنت کنندگان را دعا ارشاد میداد عاشان نموده مخالف خود را روباه گفتن و فحش دادن چه بود و دعوی ثواب نیز مردود
باشد خدا را با تحصیل اجر و ثواب چه رسد **باقیماند** دعوی گ پس این خیالات جمله تشکیک را برطرف نموده عیسی را بعبدیت و بندگی
و غلامی خدا تعالی و فانی با ثبات رسانید همچنان دعوی در حضور خدای عادل نیز عیسی را از خدائی انداخته ورنه خدا در حضور
خود خویشتن حاضر آید چگونه میتواند شد و چسان راست آید اگر عقل مصنف و امثال او سلب گردیده و او هام براو غالب آمده جمله
خلق که دیوانه نگردیده اند و خدا را عادل دانستن باز دعوی کفاره مسیح عوض گناهگاران نمودن موافق نباشد چرا که خدا اگر
صاحب عدالت کل و عادل ست چگونه در عوض دیگران عیسی را مواخذه نماید بلکه عدالت آنست اینگونه کفاره را رد نماید گناه هر کس
بذمه آنکس نموده مواخذه هر یکی از خود شخص نماید گناه دیگران بر سر نهادن و آنرا عدالت قرار دادن کجا باشد فدیه و کفاره گذرانیدن بدرگاه
خدا عیسی را از سلسلهٔ الهیه خارج مینماید پس آینده دعوی خدائی نرسد و ابن خدائی در صورت مغایرت حاصل بودن مضائقه ندارد
میخواهند که عیسی را خدا و متحد مع الله قرار دهند در آنحال از شفاعت او دست بردارند و اگر ابن خدای و مغایرت را قبول کرده اند
در آنصورت از دعوی توحید باز مانند و دعوی مصنف در باره این که بسبب آن فدیه از همه گناهان بنده حقتعالی میگذرد و رضای خود شامل میسازد معلوم
نیست که اینگونه حالت چگونه از حقتعالی پسند ذات پاک او نسبت میدهد چونکه چگونه حقتعالی در اینگونه معامله رضامند باشد که بیگناهی را سه روز در آتش دوزخ گناه دور
بسوزند دیگر آن مصنف بدوزخ رفتن عیسی نیز بدیهی باشد کاش جمله عیسائیان که این آتش را عیسی برای نجات آنها قبول نموده ابدالآباد
آتش جهنم بسوختند و آن جسم پاک از عذاب دوزخ دردناک نمیشد ۔ **ارباب الانصاف** من این مضمون را از بیش خود نتراشیده ام مراد مصنف
از فدیه و کفاره آن باشد که عیسی بعد از واقعهٔ صلیب ۳ روز بدوزخ بکش نموده و در عوض عیسائیان سختی شد چنانچه اعتقاد
بهمین مسئله دارند و در روز یکشنبه وعظ یاد دارین همین باشد پس بانحال خدا را عادل توان گفت و معنی تقدیس آن است یا رحیم

بدون حقتعالی باین اوصاف ها باثبات میرسد حاشا و کلا کلا تزد و از مرتبه ودر اُخری باینحال حقتعالی را باینها ظالم قرار دن که مهیا نمودن این سامان را برای مسیح جهت گناه غیر از ذات پاک او تصور نمودن گناهی ست که بالاتر از ان ممکن نباشد باقی ماند واقعه صلیب پس اینگونه شهادت انحصار بعیسی ندارد و هر ایها بندگان خدا با دشمنان حق بدرجه رفیعه شهادت رسیده اند عیسی یکی از آنها باشد و آن شهادت هم قسمی اتفاق افتد که عیسی نخواسته چنانچه متی در باب بیست و ششم از درس ۳۶ آنچه مذکور نموده ازان معلوم میشود که بار عیسی در شب صلیب بر زمین افتاده گریه ها کرده واز حقتعالی درخواست نمود که اینحالت باو رو ندهد لاکن رسید باو آنچه رسید و آنچه مشیت الهی بوده چنانچه بعینه نقل مینمایم و هو هذا - انگاه یسوع بموضعی که جتسمانی مسمی بود آمده شاگردان را فرمود که شما دراینجا به نشنید تا من در آنجا نماز گزارم پطرس و دو فرزند زبدی را با خود برداشته شروع نمود بتالم و بحال گشتن انگاه ایشان را فرمود که بدرستی که جان من تا بمرگ بی غایت محزون ست در اینجا بوده با من بیدار باشید و اند کی پیش رفته برو افتاده و دعا گفت ای پدر من اگر ممکن باشد اینحال از من بگذرد لیکن نه چنانچه خواهش منست بلکه چنانچه خواهش تست پس نزد شاگردان آمده و ایشانرا در خواب ملاحظه نموده بپطرس فرموده که آیا نمیتوانستید که یکساعت با من بیدار باشید بیدار بوده دعا نمائید تا در تجربه نیفتید بدرستی که روح راغب ست لیکن جسم ضعیف ست و باز دیگر مرتبه رفته دعا نموده گفت ای پدر من اگر ممکن نیست که این جام از من بگذرد که آنرا ننیاشامم پس حسب اراده تو بشود و پس آمده باز آنهارا در خواب یافت زانرو که چشمان ایشان از خواب گران بود پس آنهارا رها نموده باز سوم دعا نمود و همان کلمات سابق را بیان نمود انگاه نزد شاگردان خود آمده آنهارا فرمود که الحال باقی وقت بخوابید و استراحت نمائید زیرا که آنساعت نزدیکست که فرزند انسان بدست عاصیان تسلیم کرده انتهی - الحال ناظرین بانصفت قرین ملاحظه فرمائید که اینگونه منقول گردد که رحمت از کلام او یافت شود و او را میتوان گفت که فدیه و کفاره مردم گردیده بلکه بغیر از کفاره و فدیه نبودن دیگر قباحتهای این عبارت انجیلیه بر میخیزند که ازان بعضی بیان مینمایم پس بدانکه اگر خدا بود نماز گزاردن چه باشد تعجب بندگی و ذلت متابعت چه بود و کرا عبادت میکرد دوم متالم شدن چه باشد از ان طرف دعوی فدیه و کفاره پس فدیه به بشاشت و خرمی و مسرت و خورسندی لزوم دارد نه متالم شدن سوم چون شاگردان را در خواب دید گفت بیدار باشید تا در تجربه نیفتید پس خود را در معرض امتحان خداوندی گرفتار میدانست از آرزو مراد از تجربه تجربه خودش بود ورنه از خواب نمودن کسی چرا در تجربه افتد پس مراد آن باشد شما از حالت من عبرت بگیرید و تو به و انابه را بکار برید نه انکه حالت مرا معائنه مینمائید و انرا بی پروا اندید پس این بی پروائی برای شما ثمره تجربه بیارد چهارم بدتر از همه سه بار بر زمین افتادن مانند بی صبران جزع و فزع نمودن نشان بی فهم شان رسولان و پیغمبران خداست نجم انکه اظهار ضعیفی جسم خود نمودن پس خداوند قوی غالب ضعیف گردد نه والله این صفت خدائی نباشد انسان ضعیف البنیان باشد و ضعف صفت بشری ست حضرات آنچه بالحضرت اینگونه کلام عجز و ضعف و افتادن بر روی کار آوردند بلی نبود که مردم او را انسان تصور داشته باشند او را باینحالت ها نیز کی خدا یافته قرار دهند لاکن شیطان ملعون بمطلب خود رسیده کام دل از عیسائیان حسب خاطر خواه کشید که کلام

آنحضرت را بجوی نشمردند ششم طلب های و نجات از واقعه صلیب ننوشیدن آن جام را و نشنیدن حقتعالی استدعای آنحضرت پس کسیکه التماس او در باره خودش قبول نیفتاد و طوعاً و کرهاً مصلوب گردید آنکس چه اختیار دارد که جمله مردم را شفاعت نماید **الغرض** بعد از ملاحظه این عبارت مذکوره انجیل مگونه کسی از عیسائیان باور خواهند نمود که عیسی فدیه و کفاره مردم گردیده پس بهمه جهت بپایه صدق و حد تحقیق رسیده که عیسی فدیه و کفاره احدی نگردیده یهودیها او را بر خلاف مذهب موسویه فتنه از فتنه در دین خود رسیدند و او را از میانه برداشتند لاکن ارباب انصاف عیسی پیغمبر خدا بود و استقامت پیغمبران بر غمها و صعوبات دنیویه برای تحصیل رضای حقتعالی باید بمرتبه فوق و بالاتر از دیگران ها شمرد و شب واقعه صلیب را نیز بنا بر حیرتی احوال او را ملاحظه نموده الحال اندکی حالت جناب سید الشهداء ابی عبدالله الحسین روحی و روح العالمین له الفداء را تصور نماید که در میان سی هزار نامرد کوفه و شام سپهر عشره طهار را گرفته بودند و آب را که سیاه همه نوشند فرق نکند بر عیال و اطفال امام مظلوم بند کردند سه شبانه روز جرعه آبی بکام تشنه امام مظلوم نرسید گرسنگی و تشنگی عزیز و اقارب و موالیان جان نثار و شهادت برادران و برادرزادگان و خواهرزادگان و بنی اعمام و فرزندان برادری مثل حضرت عباس علمدار و برادرزاده همچو قاسم ابن حسن المجتبی و نور دیده مانند علی اکبر و طفل شیرخواره علی اصغر روبروی آنحضرت بدرجه رفیعه شهادت رسیدند داغ هر یک بسینه بی کینه خود آنجناب برداشته و گوارا نموده بدست خود نعش هر یک را بخیمه از قتلگاه در جائیکه حالا مدفون شده اند رسانیده گریه اطفال خورد سال طرف دیگر اسیری اهلبیت رسالت علاوه بهمه دیدها و الم‌ها و آن شدت و حرارت آفتاب و گرمی و تپش ریگ گرم کربلا و بدن اطهر از بسیاری زخمها مانند غربال گردیده و روزن ها بهم رسانیده و نعشهای عزیزان و جان نثاران بدون تکفین و تدفین بر روی خاک در آفتاب بنظر میرسید و شهادت خود معائنه در نظر داشته با وجود این مصائب با چهره بشاش و روی خندان همه کسی انتظار و ندرد محبوبی داشته باشد بشوق لقای پروردگار منتظر میبود و بهمین حالت تا دم آخرین میبود در زیر خنجر قاتل بدعای مغفرت امت عاصی جد بزرگوار مشغول بود پس اینگونه بزرگواری اگر فدیه امت عاصی گردید روا باشد الحال ارباب انصاف تصور نمایند اگر عیسی را اینحالت رو میداد قدر عافیت معلوم میشد غم برادران و فرزندان و عزیز و اقارب را برداشت میکرد و یا بر تشنگی و گرسنگی صبر میورزید و یا اسیری اهلبیت خود را رضا میداد حاشا و کلا ؛ این قابلیت که بر قامت او دوخته بود اینکار از سید الشهداء بود روحی فداه یا ابا عبدالله

رباعی سر خاک در تو یا ابا عبدالله ؛ جان نوحه گر تو یا ابا عبدالله ؛ در راه خدا نثار کردی سر را ؛ قربان سری تو یا ابا عبدالله ؛ و چرا چنین نباشد که حضرت سید الانبیاء فرمود شجاعت خود را بحسین بمیراث دادم میراث محمدی بود ازین استقامت امام مظلوم نمونه استقامت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله وسلم بود در راه خدا تعالی پس آنرا تصور نموده اید که بچه مرتبه بود الحال صداقت حواریان را با صداقت و راستی اصحاب با وفا جناب امام حسین علیه السلام برابر نموده مقایسه قیاس سنجند تا کوائف جمله احوالات طرفین متحقق گردد اصحاب آنحضرت در راه رضای خدا در خدمت سر خود را بر آنحضرت تصدق و نثار میگردد و پس ماندگان از برادران و فرزندان و دوستان و خویش و اقارب سفارش امام مظلوم عدم ترک یاری

آنحضرت وسعی در جان فشانی میکردند جزاهم الله خیرا و بخدمت آنسرور عرض میکردند که ترا بخدای سپارم چه بود که سر دیگر نداریم که در رایت فشانیم آنحضرت آنها را ممانعت میفرمود و برضا رخص مینمود که بروند و خود را بتیغ مخالفان نکشند و میفرمود مخالفان کار بمن دارند با شما کاری ندارند من حق خود از شما ساقط نمودم بسلامتی بروید و ترک رفاقت نمائید آنها میگفتند که کفر بعد اسلام کجا روا باشد اگر هزار جان باشد فدای جان گرامی تو باد و مخالفان هرگونه با آن اصحاب طمع و ترغیب و تحریص بر ترک رفاقت آنحضرت وعدهای از خلعت و سرداری لشکر و ملک و ریاست و جاگیر میدادند اما آنها آن همه نعمای دنیویه بخاک برابر تصور داشتند بار تخویف و ترهیب و تهدید و وعید شدید بکار می بردند و خوف ضبط املاک و اتلاف و بربادی خانمان بنظر بدین شان میرسید بانیال از سر جان و دودمان گذشتند و ترک یاری آنحضرت ننمودند و تحصیل سعادت ابدی و کرامت سرمدی نمودند یالیتنی کنت معهم فافوز فوزا عظیما و برخلاف حواریان با وجود تاکیدات بلیغه و کرات و مرات یکساعت نتوانستند که دران شب مصیبت حق رفاقت بجا آرند الغرض جواب فصل دوم باب دوم درینجا باتمام رسانید

فصل سوم

قوله و این نجات را از آیات انجیل بهمان که در انها بیان شده است اظهار خواهیم نمود اما ای مطالعه کننده این رساله اگر بیابی که این عظیمتر امر خدا که حکمت و محبت و تقدس و عدالت او را الحد امکان بیان و اعلان میسازد و بنظر تو عجیب باشد که بعقل انسانی نگنجد و درک و فهم آنها از انسان دور است تعجب منما زیرا که خدا در همگی اعمال خود و هم در ذات پاکش از بهر آدمیان مستور است و انسان از ذات پاک و اعمال او محض آنقدر می یابد و میفهمد که خدا آنرا مصلحت و مفید دانسته است انتهی **راقم** گوید که مصنف اینهمه زحمات تحریر چرا کشیده است چونکه مطلوب اصلی از اهل اسلام دریافت و انکشاف و دریافت ماهیت ذات پاک پروردگار هرگز نمیباشد لاکن سخن درین است که اگر بعضی مخلوقی دعوی بزرگ مرتبه خدای نموده باید و از وی دلائل آن طلب نمائیم در جواب خواهد گفت که هر قدر ممکن است بیان میکنیم لاکن اگر بعقل تو نگنجد و درک آن از احاطه نسازی تعجب منما لاکن چگونه تعجب ننمائیم که مخلوقی که خود مثل ما و مادرش از جنس ما باشد او را پسر خدا گویند آن دعوی بزرگ مرتبه قبول نمائیم بدبختتری از ما در عالم نباشد و چگونه توقع رستگاری و فلاح از درگاه خداوند عالم داشته باشیم که مخلوقی را شریک او گردانیم **قوله** پس در انجیل تعجبی نیست اگر در کتاب الهام الهی چنان مطالب یافته شود که آدمی از درک آنها عاجز باشد این معنی نه آنکه باعث نقص کتاب الهی است بلکه علامتی است که عمل خدای لایدرک است انتهی **راقم** گوید که شکی نیست دران که اگر عقل انسانی درک و تمیز در احکام الهی عاجز آید انکار آن نباید نموده باشد چونکه حد دریافت قوت بشری از کنه معرفت احکام عاجز باشد ازان باعث در معنی آیات متشابهات بجز تسلیم آنچه مقتدایان ما فرموده اند بجز سمعا و طاعتا حرفی نداریم لاکن کتابی که آنرا الهامی گویند یا آسمانی خلل اعتقاد توحید پیدا نماید و خدایان عنصری نشان دهد آنرا باطل و عاطل خواهیم دانست **قوله** و نجات مذکوره که خداتعالی بنا بر وفور محبت و حکمت خود بجهت همه گناهگاران در یسوع مسیح برقرار و آماده نموده است در کتب مقدسه باینطریق

بیان شده است **راقم** گوید که راه زنی و مغالطه و تغلیط عوام همین طریقه باشد یا غیر آن که مصنف پیش گرفته چونکه سامع ازین کلام یقینی خیال چنانچه راقم فهمیده بودم خواهد فهمید که مراد از کتب مقدسه که مصنف نشان داده توراة و زبور و انجیل از جمله مراد باشد و حال آنکه ذیل خود از انجیل تنها بیان میکند از کتب مقدسه بصیغه جمع توان گفت چونکه اناجیل اربعه و اعمال حواریان و نامههای آنها و شاگردان و مکاشفات جمله را انجیل قرار داده اند اگر ملحقات را از انجیل جدا تصور نماید عین مطلوب ما باشد دران حال ملحقات از اعتبار می افتد لهذا خواهی نخواهی جمله را یک کتاب گویند پس اطلاق کتب مقدسه چگونه موافق آید حاصل کلام حالا به بینید که کتب مقدسه چه ارشاد در نشان حق مینماید **قوله** چنانچه در انجیل در آیه ۱۶ فصل ۳ یوحنا مرقوم است که خدا آنقدر جهان را دوست داشت که فرزند یگانه خود را ارزانی فرموده که تا هر کس که بر او ایمان آرد هلاک نشود بلکه زندگانی جاوید یابد انتهی ؛ خداوند عالم منزه است که بوده باشد او را فرزندی چونکه کسی که پدر و مادر و جسم و رسته باشد چنانچه مادر و او زن پدر و مادر و در دیگر با مادر پدر جسم او ضروری است با آنکه دعوی ایمان آوردن بر عیسی که باعث حصول نجات نشان داده اند دران بحث نباشد لاکن در صورتیکه او را ابنه خداوند زندگانی جاوید نیز آنکس می یابد که عیسی بدرجه که خدا او را داده اند رسالت شناسد و باینترتیب که یوحنا نشان داده نه عیسی را مرسد نه عیسی علیه السلام را چونکه دعوی فرزند یگانه خدا برای عیسی بسر او لمعا باشد چونکه چه ضرورت و کدام حاجت آنقدر در داده که یگانه پسر را در عوض گناهگاران مواخذه نماید در حالتی که او راضی نبود و بزور و کراهت حقتعالی او را فدیه غیر قرار دهد و او درخواست کند که این ساعت از وی بگذرد و آن جام نوشد حقتعالی مطلقا بحرف او گوش ننهد و آواز او را استماع ننماید پس ازینگونه محبت گذشتیم که محبت فرزند یگانه خود را ترک کند **قوله** و ایضا در آیه ۹ فصل ۴ نامه اول یوحنا نوشته شده است که ازینجا محبت خدا بر ما ظاهر گشت که فرستاد فرزند یگانه خود را بدنیا تا آنکه بواسطه او زندگانی یابیم انتهی **راقم** گوید اگر یوحنا محض بسبب آمدن مسیح آثار محبت خدا ظاهر گشته پس او کور باطن بوده ورنه هر شجر و مدر و حجر و هر خشک و تر بر آثار قدرت و رحمت او شهود عدول باشند **بیت** برگ درختان سبز در نظر هوشیار ٭ هر ورق دفتری است معرفت کردگار ٭ و هم شک نیست که بعثت انبیا دال بر نظر عنایت حقتعالی باشد عیسی از انها و انحصار بر او ندارد مگر دعوی فرزندی بواسطه علاقه محبت که خالق را بمخلوق خصوصا انسان نوعی خاص باشد میتواند بود ورنه خدا زن و فرزند داشته باشد معنی ندارد **قوله** و دیگر در آیه ۱۰ فصل ۱۹ لوقا گفته شده است که فرزند انسان آمده است که گمشدگان را طلب نموده رستگار نماید **راقم** گوید لوقا راست گفته عیسی فرزند انسان بود کسانیکه او را فرزند خدا خوانند خاک در دهن شان باد و همه خلق طلبکار نجات انسان بودن کار انبیاست دران حرفی نیست **قوله** دیگر در آیه ۵ فصل اول نامه تیموتیوس نوشته شده است که کلامیست معتبر و قابل کمال قبول است که مسیح یسوع بدنیا در آمده است تا گناهکاران را نجات بخشد انتهی ؛ خود مسیح چگونه نجات بخشد مگر باین تاویل واسطه نجات و بخشائش مسیح باشد بخشنده مالک الملک است نه غیر **قوله** و دیگر در آیه ۲ فصل ۲ نامه اول یوحنا مذکور است که یسوع مسیح بجهت گناهان ما کفارت است نه بجهت گناهان ما و بس بلکه بجهت گناهان تمامی جهانیان **راقم** گوید که اگر

یوحنا در کلام لغو و مبالغه و اغراق بکار برد تاویل آن صحیح و درست ندارد چرا که معصوم باید که از وی کلامی ناقص و مهمل صادر نشود و بر عکس معصوم بود هرچه در آن بدون تاویل گفت
نرفت الا کفارت گناهان حواریان یا خلق جهانیان عیسی گردد حقیقت هم بوده باشد خدای یا ابن خدای یا شافع کل مردم باثبات نمیرسد چونکه هرگاه
بفضل حقتعالی جو و گندم فدیه باعث حصول اجر و کفاره بعض ذنوب تواند شد پس کفاره شدن چه شرف و منزلت
باشد خصوصاً نزد یک خدا تعالی قرار یابد جانشا و کلا باقیمانده باین تاویل درست که هدایت مردم زمانه خود
کسانیکه بر او ایمان آورده اند نمود گویا کفاره ذنوب آنها گردید ورنه اگر تمام جهانیان مراد گرفته آید که عیسی کفاره شان
گردید در آن یهود آنکه عیسی را مصلوب نمودند و آب دهان نجس خود بر روی مطهر آنجناب زدند و اهانت و خفت و
خواریها که بآن برگزیده حضرت باری رسانیدند کفاره ذنوب آنها مع کفاره ذنوب هیرودیس بلکه اگر متقدمین را
شامل این زمره نمائیم فرعون و شداد و نمرود و جمله مخالفان خدا و رسولان او و کشندگان انبیا بحکم مسیح قرار یافته
جمله نجات یافتند انخیال لغو و اینگونه دعوی باطل باشد پس در حقیقت آنبا شد که گفتم هدایت عیسی مسیحیان ایماندار
قبل بعثت حضرت خاتم المرسلین گویا کفاره باشد **قوله** دیگر در آیات ۱۹ و ۲۰ فصل ۵ نامه دوم اهل قرنتس مسطور
است که خدا در مسیح دنیا را بسوی خود برگردانیده و خطایای آنها را بر آنها نمی‌گیرد الخ از اینکلام سراپای نظام نیز
گرهی از عقده مشکل در انجیل و لاتیجزائی نکشود چراکه نه خدای و نه شفاعت کلی ازین دلائل باثبات میرسد **قوله** دیگر
در آیه ۲۴ فصل ۲ نامه اول پطرس مرقوم شده است که او یعنی مسیح گناهان ما را بر بدن خود بردار متحمل شد تا که ما از گناهان
عریان گشته در راستی زنده گردیم و بسبب او ضرب او شفای یافته اند انتهی **راقم** گوید در لغت هندی ضرب المثل ست
سور ساتی کہی ڈنب جے کنڈہ گناهان عیسائیان بر بدن خود بردار متحمل شد لاکن عیسی را از ور و جبر بردار بردند
طوعاً بردار نرفت که در عوض محو سیئات کسی محسوب گردد **قوله** دیگر در آیه ۴ فصل اول نامه افسیان که خدا
ما را پیش از بنای عالم در مسیح اختیار نموده که مقدس و بی نقص در محبت با هم در پیش روی او باشیم انتهی اگر این دعوی راست
باشد در نصورت حال آن دعوی که جمله بشر گناه کار اند بر باد فنا میرود چونکه انکار افسیان مثل عیسی نصف آدم و نیم خدا
نبود خلاصه انسان بود پس چگونه مقدس بی نقص خواهد بود **قوله** در باب نجات مذکوره که خدای تعالی بنابر مصلحت
و مهربانی خود از ازل برقرار نموده بوساطت پیغمبران از ابتدا خبر داده و آشکار نموده است که این رهاننده از کدام طائفه و سلسله
و در چه وقت و بچه قسم خواهد آمد انتهی **راقم** گوید که قسمی که مصنف دعوی دارد موهومی است خیالی مدعوی بیدلیل باشد
هرگز از وقت بعثت خبر نداده اند ورنه یهود چگونه میتوانستند از بعثت عیسویه انکار نمایند چنانچه کوائف آن مشرحاً در
جائیکه مصنف تفصیلاً ذکر نماید بدلائل واضح قلم بند گردد لاکن از سلسله و طائفه آن پیغمبر بشیر البته خبر داده شده است که از برادران
بنی اسرائیل مبعوث خواهد گردید **قوله** چنانچه آنچنانی که قبل از یسوع مسیح در دنیا بوده اند و از وعده هائی که در خصوص او
داده شده بود مخبر بودند الی اخره کذب محض و محض کذب هرگز نام مسیح و علامات مختصه او مذکور نشده است چنانچه بیاید محض

بدعوی زبانی چه کار برمی‌آید **قوله** و نیز نخستین یعنی با آدم بجهت این رهاننده از جانب خدا بمضمون خبر داده
شده که او چنان شخصی خواهد بود که سر مار را یعنی شیطان را خواهد کوفت خلاصه کلام آنکه رهاننده آینده آدمیان را از شیطان
و گناه رهائی خواهد بخشید **اقول** ارباب انصاف تصور نمایند که اینگونه دروغ صریح مندرج نمودن و بر مدعای
خود در مقابل مخالفان مذهب آوردن بازیچه و امر سهل تصور نموده بود آنچنان خجالت خواهد برداشت چنانچه همان
عبارت تورات که مصنف سربسته ذکر نموده نقل خواهد شد تا پرده بر دارد و آن اینست که در **رساله اول کتاب تورات**
مسمی بتکوین یا بیدائش باب سوم در آیه یازدهم و خداوند گفت که ترا که گفت که برهنه آیا از درختی که ترا امر فرمودم
که نخوری خوردی و آدم گفت زنی که او را بجهت بودن با من دادی او از آن درخت بمن داد که خوردم و خداوند خدا بزن گفت
این که کردی چیست و زن گفت که مار مرا اغوا نمود که خوردم و خداوند خدا بمار گفت چونکه این کار کردی از تمامی بهایم و تمامی حیوانات
صحرا ملعونی بر شکمت خواهی رفت و تمامی روزهای عمرت خاک خواهی خورد و در میان تو و زن و در میان ذریه تو و ذریه او عداوت
میگذارم و او سر ترا خواهد کوبید و تو پاشنه او را خواهی گزید انتهی **راقم** گوید که هرگاه باینگونه کوائف و رو دادها که در تورات
بوقوع آمده و مذکور گردیده اند از آن مصنف بشارت بعثت عیسویه تصور نماید حال اثبات دعوی او بجای خود اعتبار دعوی
و سخن خود با خاک برابر و یکسان میکند و کرده چنانچه ذکر مار و مخالفتی که مابین انسان داده شده بیان آنرا در باره عیسی و شیطان تصور دین
و مار را هم به یعنی شیطان نمودن قریب باشد باید و لاکن آنقدر ندانسته که ارشاد حقتعالی صریحاً دلالت دارد که بسبب وقوع عداوت
مابین مار و انسان انسان سر او را خواهد کوفت و او پاشنه پای او را خواهد گزید و موافق آن هرسال هزارها مردم از زهر این موذی هلاک
میشوند و هزارها مار را مردم میکشند پس مراد از انسان عیسی باشد و شیطان از کوبیده پس موافق همان خبر مار نیز پاشنه عیسی
را گزیده باشد ورنه این قصه و حکایت دیگر باشد آنرا بعیسی چه علاقه حضرات این عبارت کتب اهل کتاب میباشند که کتب اهل حق
و صواب **قوله** دیگر در خصوص آن رهاننده خدا بابراهیم وعده داده است که از نسل تو شخصی بزرگی خروج خواهد نمود که
بسبب او عموم طوائف دنیا نجات و برکت خواهند یافت چنانچه در آیه ۱۸ فصل ۲۲ کتاب اول موسی مسطور است که تمامی
امتهای زمین بسبب او برکت خواهند یافت عبارات از مسیح است چنانچه از انجیل یعنی از آیه ۱۶ فصل ۳ نامه اهل گلتیان معنی
معلوم است انتهی **راقم** گوید که جواب دعوی محرر نامه گلتیان که ضرورت ندارد چرا او نیز برادر بزرگ مصنف باشد و خارج از
انجیل و داخل از ملحقات باشد لهذا اصل مطلب بپردازد که از نسل ابراهیم بسیاری پیغمبران و رسولان که نوبت بهزارها میرسد
مبعوث گردیده اند لاکن آنچنان پیغمبری که تمامی امتهای زمین از او برکت یافتند محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم خاتم
النبیین بود و عیسی برای خاص بنی اسرائیل مبعوث شد بدلیل قوله تعالی و رسولاً الی بنی اسرائیل و در انجیل متی باب ۱۵
درس ۲۴ مرقوم است که من فرستاده نشده ام مگر برای گوسفندان گمشده خانه اسرائیل انتهی پس از اینگونه کسی چگونه تمامی
امتهای زمین از عیسی برکت یافتند و آنعبارت که مصنف دلیل آورده اینست فصل ۱۲ تورات موسی مسمی برساله تکوین

ورس ۱۷ انبا براین البته ترا برکت خواهم داد و ذریهٔ ترا مثل ستارهای آسمان و مانند ریگی که بر کناره دریاست بسیار زیاد خواهم
گردانید بلکه ذریه دروازهای دشمنان را بمیراث خواهند گرفت و تمامی امتهای زمین از ذریه تو برکت خواهند یافت انتهی ـ
پس در این عبارت بشارت مخصوصه کجاست که درباره شخص خاص باشد بلکه عموم دارد درباره جمله کسانیکه در ذریه ابراهیم بلکه
دشمنان را بمیراث گرفتند و عیسی را این دولت دست نداده چگونه مصداق آن باشد البته دروازهای دشمنان را در مکه معظمه آنحضرت
بمیراث گرفتند میتواند شد که مصداق این بشارت باشد **علاوه** بران عیسی را نسل ابراهیم قرار دادن نقص شان او
باشد ابراهیم بنده عیسی و عیسی خداوند و خداوندزادهٔ او بود پس چگونه این دعوی موافق بزرگی عیسی باشد همچنان اگر بعض
فقرات دیگر که مصنف از شرم ذکر آن نکرده چونکه متضمن کمال اقتدار و شوکت بنی ابراهیم بود اشاره بجانب پیغمبری که صاحب سیف
باشد که دشمنان را پامال تواند نمود میباشد مگر آنچه از آن بشارت مصنف مذکور نموده تعلق بذریه ابراهیم خلیل دارد و ذریه او
بسیار باشند از آن خاص علاقه با احدی از پیغمبران نباشد اگر بشارت عیسی بود البته علامات مخصوصه از قبیل اشاره والده او
و غیر آن میفرمود و آنجا نباشد پس بشارت عیسی هم نباشد بهر حال آنگونه دعوی بیجا نمودن و جز عموم ذریه او را درباره تخصیص مدعی
گردیدن چه باشد لاکن اگر خبر پیغمبری از بنی اسرائیل مراد گرفتند میتوانند جز موسی و سلیمان و غیره انبیا که بسیف مبعوث شده
بوده باشند عیسی که در زی زهاد بود حالا آمدیم بر بشارت مخصوصه آنحضرت صلی الله علیه و آله که مصنف و سایر
عیسائیان میخواهند که عبث برای عیسی قرار دهند چنانچه آینده واضح خواهد گردید **قوله** دیگر درباره همین نجات دهنده
خدا تعالی بموسی چنین خبر داده است که او پیغمبر عظیم خواهد بود که خدا او را از طایفه بنی اسرائیل ظاهر خواهد ساخت و او
احکام و طریق خدا را بخلق تعلیم خواهد داد بطریقیکه در آیات ۱۸ و ۱۹ فصل ۱۸ کتاب پنجم موسی مرقوم است که از برای
ایشان پیغمبری را مثل تو از میان برادران ایشان مبعوث خواهم کرد و کلام خود را بدهانش خواهم گذاشت تا هر آنچه که باو امر
میفرمایم بایشان برساند و واقع میشود شخصی که کلمات مرا که او باسم من بگوید نشنود از او تفتیش خواهم نمود انتهی ـ این بشارت
را از بشارت عیسویه تصور نمودن چگونه ممکن باشد چرا که مصنف برای اخفای امر حق بر تمهید سخن که ما قبل این بشارت
نوشته می آید که خدا او را از طایفه بنی اسرائیل ظاهر ساخت پس دعوی او را فقره تورات جائیکه در ضمن همین خبر نوشته شده که از میان
برادران ایشان مبعوث خواهم کرد مردود می نماید چه برادران ایشان کجا و جمله از میان ایشان کجا با یکدیگر چه مناسبت دارند همچنان
کلام خدا را که در دهان نبی موعود ودیعت نهادن وعده کرده بود در بین حمل آن امانت عیسی قرار دهند از انها استفسار میرود که
کسانیکه آن کلام را از عیسی شنیدند کدام محاسبه از انها گرفته شده اگر محاسبه آخری باشد کلام خدا لغو و باطل قرار میگیرد چونکه
از مخالفان موسی و سایر انبیا که کلام آنها را نشنیدند محاسبه نخواهد شد و آن باطل است البته خواهد شد پس قیامت چنانچه
از مخالفان سایر انبیا محاسبه گرفته خواهد شد از مخالفان عیسی نیز بهمان صورت عمل خواهد آمد پس این مواخذه و محاسبه
احکام جهاد و سیف میباشد که در دنیا بر آن نوعدی که بعد آخرت از انها گرفته شود گرفته شده پس از مخالفان محمدی هم در دنیا

هم در دنیا هم در عقبی گرفته شدن باشد ورنه اگر مواخذه اخروی مراد باشد در انحال از مخالفان عیسی مواخذه گرفته آید و از
مخالفان جمله انبیا مواخذه گرفته نشود و آن محالست پس چگونه مصداق این خبر عیسی تواند شد **علاوه** بران حقیقتاً کلام خود در دهان
عیسی نهاده باشد معنی ندارد و عیسی خود خدا باشد کلام خود در دهان داشته بکلام دیگری چه حاجت که در دهان او نهند بلکه تفتیش
که حق تعالی با مخالفان مسیح نماید بلی وجه باطل است مگر عیسی ملح او جبر و خدا نباشد و خود تفتیش کردن نتواند که نوبت زحمت کشیدن
بخدا برسد خدا تعالی میفرمود که من در میان فلان قبیله بنی اسرائیل در میان فلان شخص حلول خواهم نمود اگر کسی حسب آنکس که در او
حلول خواهم نمود سخن او را نشنود آنکس از او محاسبه خواهد گرفت درانحال میدانستیم که این خبر عیسی باشد مصنف خبر هر کسی که در تورات
بنظرش رسیده میخواهد که از برای عیسی باثبات رساند و آن ممکن نیست البته علامات مختصه عیسی اگر نشان و هم نشان نقصدارد همان
بشارت او و بشارات عیسی تصور خواهیم نمود مگر این بشارت برای پیغمبری که صاحب اقتدار و مبعوث بسیف باشد میباشد عیسی و فقیر و
درویش بود او را با این بشارت چه مناسبت و به تسلط چه نسبت و با اقتدار کدام علاقه **الغرض** چون بحث این بشارت در باب سیوم
این کتاب لازم بود و مصنف نیز در باب سیوم کتاب خود ذکر نمود لهذا در اینجا تشریح دادن درینجا همین قدر کافیست **قوله**
دیگر آنکه خدا بداود پیغمبر معلوم ساخته است که این پس ماننده از اولاد تو ظاهر خواهد شد و او همیشه سلطنت خواهد راند بقراریکه در آیات
۱۲ و ۱۳ فصل ۷ کتاب دوم سموئیل مرقوم است که چنینی روزهایت بسر آمده با پدرانت میخوابی ذریه ترا که از پشت تو بیرون
می آید بعد از تو برپا خواهم نمود و مملکت او را استوار خواهم ساخت و او خانه را باسم من بنا خواهد کرد و مسند مملکت او را الی الابد پایدار
خواهم نمود انتهی ـ راقم گوید لعنت الله علی الکاذبین این بشارت سلیمان باشد بیت المقدس را بنا نموده عیسی یا
سلیمان از چگونه تصریحات چشم پوشی از حق چشم پوشیدن باشد با انحال اگر کدام بشارت واقعی عیسی برای عیسی مدعی گردد
باور نخواهد آمد همچنان نیست که اگر نیز مدعی گوئی رهست گویان جهان را و تو باور گردد **علاوه** بران اگر عیسائیان از غیرت
میبویی بشارتی که دران وعده شوکت و اقتدار آمده هرگز برای عیسی مدعی نمیشدند عیسی کجا تسلط کجا بر بی نام هم این فقره را از جواب
ندیده لاکن در حالتی که بنای هیکل سلیمان را برای عیسی باثبات رسانیدن نخواهند تسلط چه رسد لاکن اگر یهوده برای الی تجویز تسلط
در زمان آینده بهم رسد باور نتوان نمود مباحثه برای حالست نه استقبال و آن نشان عجز و بی دلیلی باشد بلکه هرگاه عیسی تسلط بهم رسانیده
انگاه این دعوی بر سد پس این بشارت صریحه سلیمان باشد و دران تصریح رفته است که بانیکه داود همین رحمت خدا اصل گردد
آن نبی مبعوث گردد و خانه را باسم خدا بنا کند در وقت وفات داود عیسی کجا بود و کدام خانه بنا نمود بدتر آنکه عیسی از بطن مریم و از طرف
مادر از داود باشد نه از صلب او بلکه از صلب حقیقی الی باشد چگونه نسبت پدری داود بعیسی تواند داد بلکه پدر مادری عیسی بود لاکن اگر
گوینده گوید که سلیمان و سلطنت او کجا ماند خواهیم گفت که عیسی و سلطنت او کجا باشد درین دو وجه باشند **اول** آنکه
چون نبوت او دایمیست کدام درجه از نبوت بالاتر است تا ابد پیغمبر خدا گفته خواهد شد درانحال نام نیک و تنظیم او تا ابد ماند **دیگر** آنکه
کدام وعده تورات و انجیل موافق دعوی ظهور یافته که این وعده تفاوتی پیدا کرده پس از انگونه تحریرات کدام فائده حاصل باشد

قوله وایضاً در همین خصوص در آیات ۵ و ۶ فصل ۲۳ ارمیا مذکور است که خداوند میفرماید که اینک روزها می آید که از برای
داود شاخه عادلی را بر میخیزانیم که ملوکانه سلطنت خواهد نمود و بکام رسیده در زمین انصاف و راستی را بجا خواهد آورد و در روزگارش یهودا
نجات خواهد یافت و اسرائیل با امنیت ساکن خواهد شد و اسمی که بآن نامیده میشود اینست که یهوه صدقینو یعنی خدا صداقت ما انتهی
از اینعبارت نیز سلطنت ملوکانه برای بشری به اثبات میرسد و عیسی سلطنت نداشته هرگاه بآن به هر سو صداقت این عبارت آن وقت
معلوم میشود که هیچکس را این نام که خدا صداقت ما ابدا نخوانده و اگر یهود دیگر حجتی در تکذیب داشتند همچنان این بشارت اگر سلیمان
مراد نباشد کسی دیگر از انبیا که بعد مبعوث شده باشد خواهد بود و مثل همین خبر برای حضرت سلیمان در کتاب اول **تواریخ ایام**
باب بیست و دوم درس ۹ اینک برای تو پسر زائیده میشود که مرد آرامی خواهد شد زیرا که من از تمامی دشمنانی که در اطرافش باشند او را
آرام خواهیم داد و بجهت آنکه اسمش سلیمان باشد در ایامش او اسرائیل را سلامتی و راحت خواهم داد و خانه باسم من بنا خواهد کرد بلکه
او از برای من پسر و من از برای وی پدر خواهم بود و تخت مملکت او را بر اسرائیل ابدا پایدار خواهم گردانید انتهی پس ببیند
که خبر رساله ارمیا چه قدر رسا است باین خبر محمل که مصنف رساله ارمیا این خبر سلیمانی را باید مردم داده باشد که از اراده و اسناد در باب
سلیمان باز آیند لاکن افسوس که اسم سلیمان درمیان بصراحت آمده ورنه بدلیل پدر و فرزندی برای عیسی ادعا میکردند و خانه هم
همین سبت و آرام اسرائیل که دران مذکور است در اینجا نیز موافق آن نباشد و وعده سلطنت ابدی در هر دو بصراحت واقع است مگر دوام
و بقای سلطنت پس موافق هر دو بوقت نیامده همچنان امنیت برای اسرائیل که بذریعه عیسی واقع گردیده مگر برعکس آن در عهد حضرت
سلیمان شکی نیست که بنی اسرائیل منتهای آرام بسر بردند که محسود دیگران گردیدند و سلطنت ملوکانه در انجا موجود و در اینجا مفقود
و بکام دل هم سلیمان رسیده عیسی که شاکی از زمانه بوده تا بوده چنانچه در انجیل متی باب ۸ درس ۲۰ گوید روباهان را سوراخها
و مرغان هوا نشیمن ها و فرزند انسان یعنی عیسی جای سر نهادن ندارد پس چگونه مصداق این خبر باشد **قوله** و نیز در
خصوص این راننده اشعیا پیغمبر از جانب خدا ملهم گشته در آیات ۶ و ۷ فصل ۹ بیان نموده است که از برای ما ولدی زائیده و برای
ما پسری عطا کرده شده است که سلطنت بر دوشش او خواهد بود و اسم او عجیب و واعظ و خدای کبیر و والد جاوید و سرور سلامت
خوانده خواهد شد ازدیاد سلطنت و سلامتیش را بر تخت داود در مملکتش آنجا می نی ما آنکه تا ابد بعدالت و صداقت از حال تا ابد
بر قرار نماید و غیرت خداوند لشکرها این را بجا خواهد آورد انتهی **راقم** گوید که این خبر برای عیسی چگونه راست باشد چونکه مراد از برای
ما ولدی زائیده چه باشد و برای ما پسری عطا شده چه معنی دارد اگر عیسی پسر خداست و این کلام اشعیاست در اینحال اشعیا از سه
که او پسر خود بگوید و اگر عیسی پسر حق تعالی است و این کلام نیز کلام خدا باشد در اینحال عطا شدن بخدا بکدام معنی درست
می آید و سلطنت بر دوش نشان مهر نبوت حضرت خاتم المرسلین صلی الله علیه وسلم که بودن مانند وجود شریف آنحضرت ثابت
است میان بیند عیسی کدام نشان سلطنت بر دوش داشته و مهر نبوت آنحضرت بسمع مخالف و موافق رسیده و اسم او را از آن راه
گفته عجیب که پیغمبر محمد احمد هرگز بسمع بنی اسرائیل در عمری نرسیده بود و واعظ نیز آنحضرت باشد که بابت موعظه و پند و نصایح

فرموده مگر جمله خدای کبیر مناسب حال آنحضرت باشد و نه سزاوار هیچ احدی از غیر حق تعالی مگر یقین که در اصل واعظ
خدای کبیر باشد واو زیاده مانند جمله معترضه درمیان لفظ واعظ و خدای کبیر آمده و هرگاه در اصل واو واقع شده در اینحال
قصد مترجم باشد و بجای لفظ دیگر که قریب لفظ خدا برای تعظیم وارد گردیده باشد ترجمه لفظ خدا نموده چونکه بدیهی
است که در اصل لفظ خدا نباشد و بجای آن لفظ عبرانی باشد ته دری دیهلوئی و والد جاوید و سرور مراد از حسنین
علیهما السلام باشد و ازدیاد سلطنت نیز مخفی نیست که بعد وفات آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نیز ترقی در اسلام
بوده نه تنزل و سلامتی آنحضرت بوعده قوله تعالی والله یعصمك من الناس عیسی که سلامت نمانده و بر تخت داود
رفته و نه با عدالت بود و صداقت نیز معلوم حضرت خاتم المرسلین رسانید که احکام او تا روز قیامت جاری است جاری
خواهد بود و خداوند لشکرها نیز آنحضرت باشد نه عیسی پس این بشارت آنحضرت باشد لا غیر **قوله** دیگر آنکه بجهت زبان
ظهور این ها منده که از خدا وعده داده شده بود یعقوب در تورات یعنی در آیه ۱۰ فصل ۴۹ کتاب اول موسی چنین ذکر
نموده است که عصای سلطنت از یهوداه و فرمان فرمای ازمیان پاهایش نهضت نخواهد نمود تا وقتیکه شیلوه یعنی
مسیح بیاید که باو امتهای جمع خواهند شد انتهی پر ظاهر است که لفظ شیلوه را مصنف یعنی مسیح نوشته است ورنه در اصل مسیح
نیست و چون نیست پس بشارت مسیح نیز نباشد بلکه بشارت سرور انبیا صلی الله علیه وآله وسلم باشد چرا که صاف این معنی بشارت
مفهوم میشود که تا زمان نبی موعود یهود سلطنت خواهند نمود و بعد بعثت آن مشتهر عصای سلطنت از یهوداه و فرمان فرمای
از میان پاهایش نهضت خواهد نمود و موافق آن واقع شد که بعد بعثت آنحضرت عصای سلطنت و فرمان فرمائی از
یهود جهت سفر بسته و خیر باد گفته قسمی که تا حال در ادبار نحوست بسر میبرند و از زمان عیسی تا مدت مدید صدها سال سلطنت کردند
قوله وایضاً در خصوص همین مطلب خدا تعالی در آیه ۲۴ الی فصل ۹ کتاب دانیال پیغمبر فرموده است که برای قوم مت
و شهر مقدست هفتاد هفته تعیین شده است جهت انجامیدن عصیان و اتمام رسانیدن گناه و کفاره نمودن خطا و آوردن
عدالت دائمی و تکمیل نمودن رویا و نبوت مسح نمودن قدس قدوسین پس بدان و درک نما و از صدور فرمان جهت مرمت و
بنا کردن اورشلیم تا مسیح سرور هفت هفته و شصت و دو هفته خواهد بود انتهی **راقم** گوید اگرچه این حساب غلط نشان داده
چونکه بنای اورشلیم در زمان حضرت سلیمان بوقوع آمده و مدت چهل و شش سال تیار گردیده از تعمیر برآمده و مدت شصت
و دو هفته از زمان بنای آن تا ابتدای بعثت مسیح اظهار کرده پس در شصت و دو هفته چهار صد سی و شش روز باشد چگونه
موافق آید اگر مراد از مرمت دوباره بیت المقدس باشد آن زمان مرمت باید گفت نه بنا و تعمیر توان گفت علی کل حال اگر موافق
تحریر مصنف هم شصت و دو هفته واقعی بودند در اینحال نیز نه خدائی عیسی و نه ابن خدائی عیسی ثابت میشود با قیماند
پیغمبری عیسی اگر از این بشارت یا بشارت دیگر بپایه تحقیق رسد فهو المراد ما را از آن انکار نیست بدون دلیل

در این بحث بارشاد حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وآله وسلم **قوله تعالی** انما المسیح عیسی ابن مریم

رسول الله وكلمة القيها الى مريم وروح منه فامنوا بالله ورسله ولا تقولوا ثلثة انتهوا خيرا
لكم انما الله اله واحد سبحانه ان يكون له ولد **قوله** و دیگر آن کانند از دختر باکره بوجود خواهد آمد
چنانچه درین خصوص اشعیا پیغمبر در آیه ۱۴ فصل ۷ فرموده است که خود خداوند شما آیتی را خواهد داد اینک باکره
حامله شده پسری را خواهد زائید و اسمش را عمانوئیل خواهد خواند و عمانوئیل لفظ عبرانی ست که معنیش اینست و خدا با ماست
انتهی **راقم** گوید اینگونه دعوی کار جهال باشد صاحبان شرم و حیا را شرم باید است که علانیه بر ان شرحی بنویسند مگر
بکنایه آنقدر مینگارم که این علامت مخفیه است که بجز خدا کسی نداند و از کسی باور نتوان نمود هر زنی بگوید که من باکره هستم
باور توان کرد و مخالف آنرا کافی خواهد بود است و بعلاوه درین باب چه میگوئید همچنان برای اسمای عیسی عجب گزرگاه‌ها
قرار داده اند چون تصریح باسم مسیح نشده نامهای دیگر از برای او در میان آرند اگر خدا تعالی را در خبر عیسی منظور بود هر جا اسمی
علاحده نمی آورد ولاکن اگر عیسی یا یسوع می آورد جمله مشکوک برطرف میشد **قوله** در خصوص تسلیم افتادگی در
زحمات و مرگ این مانند که مسیحیت بجهت همگی مطالب مذکوره که مسیح از برای نجات سلسله انسانی بخود قبول نموده است
پیغمبران در کتب خود چنین خبر داده اند انتهی **راقم** گوید که هرگاه برای مسیح بر سر لطف آئید و او را بمرتبه خدائی و ابن خدائی
رسانند چون بجانب تفریط میل نمائید زحمات و مرگ برای او باثبات آرند پس اگر خدا و ابن خدا بود زحمت معنی ندارد و اگر خدا
و ابن خدا بود برای نجات سلسله انسانی زحمات بخود قبول نمودن چه باشد صاحب اختیار بود بحیله و حواله چه لزوم
پس بنده خدا بود **قوله** در خصوص تسلیم مسیح اشعیا پیغمبر در آیه اول الی ۴ فصل ۴۲ در کتاب خود از جانب خدا
میگوید که اینک بنده من که او را تکیه میدهم و برگزیده من که جانم از او راضی ست روح خود را بر او می افکنم تا او برای طوائف
حکم را صادر سازد و فریاد نکرده و آواز خود را بلند ننموده این در کوچها مسموع نخواهد گردانید نی شکافته شده را نخواهد شکست
و فتیله نیم نور را منطفی نخواهد ساخت تا حکم را براستی صادر گرداند غفلت کرده تعجیل نخواهد نمود تا آنکه حکم را بر زمین قرار دهد
جزائر منتظر شریعتش خواهند شد انتهی ، بدانکه این بشارت حضرت سید الانبیاء و المرسلین صلی الله علیه و آله وسلم باشد نه عیسی خدا
و ابن خدا باشد و در آنحال معنی بنده من چه باشد خدا بنده شدن نتواند که او را تکیه میدهم خدا خود را چگونه تکیه دهد اگر پسر خدا او خبر دهد
خدا بود ضعیف بود حاجت به تکیه و پشتی داشته جانم از او راضی ست حقتعالی جانی دارد و روح خود را بر او می افکنم از این بهره تر
پس محتاج بروح بود حقتعالی مستغنی بالذات میباشد تا از برای طوائف حکم صادر سازد معلوم شد که بعد در روح از ضعف بقوت رسید
و این علامات بندگی و عبدیت باشد نه خدائی پس آن بنده او عبد است که از اسمای آنحضرت است میباشد برگزیده نیز انتخاب
باشد و راضی نیز مولی از عبد خود میشود و از خود حکم را برای طوائف دلالت بر شوکت ظاهری دارد و آن بر آن حضرت موافق
می آید فریاد نکردن آن باشد که با وجود اذیتهای که قوم آنحضرت رسانیدند هیچ سخن شکایت بر لب نیاورد روحی و
جسمی فداه یا رسول الله و عیسی با آواز بلند وقت مرگ فریادها نمود چنانچه متی در باب ۲۷ انجیل خود در ۴۶ آورده نزدیک

بساعت نهم یسوع با آواز بلند فریاد نموده انتهی ، پس این بشارت مسیح نباشد باقی مضامین این بشارت نیز دلالت بر صدق
دعوی آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم دارد مانند حکم را بر زمین قرار دادن و از جزائر منتظر شریعتش نیز مراد جزائر عرب
میباشد الغرض این بشارت حضرت باشد نه عیسی **قوله** ایضاً در خصوص مسیح و تعلیمش اشعیا پیغمبر در آیه اول
الی ۳ فصل ۶۱ گفته است که روح خداوند خدا بر من است چونکه خداوند مرا مسیح کرده است تا آنکه بستمدیدگان مژده خبر
بدهم و مرا فرستاده است که تا شکسته دلان را بگروه آزادی باسیران و گشودن محبس بزندانیان ندا نمایم الخ انجمله اشعیا
مطابق حال خود در زبان حال گفته و رنه جز بنده از بندگان خدا باشد نه خدای ابن خدای ازین بصراحت بجائی
خود بکنایه نیز نباشد **قوله** و دیگر در باره افتادگی و زحمت و مرگ یسوع در آیات ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ فصل ۵۲
اشعیا مذکور شده است که اینک بنده من برخوردار بوده رفیع و اعلا و بسیار بلند خواهد شد و نظر بضعیف بودن سیمائش
از سائر کسان و نحیف گردیدن زیبائیش از بنی آدم پس بطوریکه بسیاری از تو متحیر بودند بهمان طور طوائف بسیار را
وجد کنان خواهد گردانید که پادشاهان در حضورش او دهان خود را خواهند بست زیرا که خبرهای که با ایشان بیان کرده
نشده خواهند دید و آنچه نشنیده بودند خواهند فهمید انتهی **راقم** گوید که والله بالله این خبر بشارت از حضرت خاتم
المرسلین صلی الله علیه و آله وسلم میباشد و ازین سوگند نیز نترسم که خدا تعالی گواه است برای من هنوز رسید چو صفحه حیات
آنحضرت درین پیشین گوئی یافته میشوند و بر کنایه ابلغ من التصریح عملدرآمده است چنانچه مراد از بنده برخوردار محمد
باشد نه عیسی عبدیت این ثابت و آن که دعوی مساوی بودن و فرزندی میداشته نه بندگی رفیع و اعلا و بسیار بلند نیز
سرور کائنات که احکام ملت او ناسخ جمیع ادیان سابقه و ملل ماضیه آمده و احکام دینش تا قیامت جاری و ساری باشد و
عیسی که زیاده بر موسی نبود ضعیف بودن سیمائش و نحیف بودن زیبائیش از بنی اسرائیل که عمده بنی آدم شمرده
میشدند مراد نباشد ظاهر است که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم از اولاد حضرت اسماعیل بود و اهل کتاب بجهة بغض و حسد
آنحضرت بنی اسماعیل را حقیر میشمردند هرگز موافق قدر بلند مرتبه عیسوی نباشد چونکه عیسی را ضعیف و نحیف شمرده شود از
بنی اسحاق از جانب مادر و از طرف پدر روح الله بود و چگونه چنان کسی از جمله بنی آدم نحیف باشد البته سرور کائنات در
نظر دشمنان حضرت اسماعیل بسیار حقیر بود پس این کلام بر حالت ظاهری آنحضرت دلالت دارد و جمله متحیر گردیدن نیز
برای عیسی چنان نباشد چونکه برای عیسی کدام مرتبه بلند و قدر رفیع و منزلت منیع به نظر بینندگان و یا و از سائر پیغمبران در آمده
که عالم متحیر باشد مثل او صدها پیغمبران از آن جنس و از آن قبیل علانیه بخلق مبعوث گردیدند مگر بخلاف آن از بنی اسماعیل
پیغمبری مانند سرور کائنات مبعوث گردد جای استبعاد در نظر کوته اندیشان میباشد و قسمی که نفرت داشتند از بعثت
محمدی با وجود آن در آمدند و طوائف عالم و جمله بنی آدم برکت یافتند و پادشاهان در حضورش آواز و دهان خود بستند
عیسی که خود در حضور پادشاهان آواز خود را نکشید چنانچه از انجیل متی و غیر آن معلوم نما از آنجمله در باب ۲۳ انجیل لوقا

ورس ۸ مرقوم ست و چون هیرودیس عیسی را دیده بسیار خوشوقت شد زیرا که مدت ها بود که خواهان دیدارش بود بعلت آنکه
از و بسیار نقلها شنیده بود و امید بود که از و معجزه دیده باشد پس از و سوالات چند نمود او مطلقاً جوابش نداد پس انجمله
بر خلاف حال عیسی دلالت و شهادت دارد و این کلام زیرا که خبرهائیکه با یشان بیان کرده نشده خواهند دید و آنچه
نشنیده بودند خواهند فهمید بر محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم صادق آید که مردم اینگونه گمان نداشتند که از بنی اسماعیل اینگونه
پیغمبر جلیل القدر مبعوث گردد و جای حیرت مقام تحیر اوهام و خاطرها بود و هرگز نشنیده استند که اینگونه امر را خواهند دید و
نه فهمیده بودند که اینچنان بوقوع خواهد انجامید پس دیدند که گمان آن نداشتند و شنیدند آنچه هرگز نشنیده استند که از بنی اسماعیل
پیغمبری مبعوث گردد که در عالم و عالمیان بخوبی او دینی نباشد اگر این خبر برای عیسی می کنند تازگی نداشته از سلسله جلیله
بنی اسرائیل که صاحب ملت دران زمان بودند احکامی نیز تازه برای خلق نیاورده چونکه مصنف مدعی باشد که اخبار او را جمله
انبیای سلف از آنکه این ماننده از کدام طائفه و سلسله و در چه وقت و بچه قسم خواهد آمد و در چه مرتبه خواهد بود و نجات را چگونه
مهیا خواهد ساخت بلکه مدعی آن باشد که کسانیکه قبل از یسوع مسیح در دنیا بوده اند وعده هائیکه در خصوص او داده شده بود تحیر بودند
پس حق چنین بود که آنرا ندیده بودند و کدام حکم و احکامی بود که آنرا نشنیده بودند پس همه جهت ثابت گردید که این خبر حضرت سید المرسلین
بود صلی الله علیه و آله وسلم نه از اخبار عیسویه بلکه اینطور اخبار که مصنف خواه مخواه آنرا برای عیسی مدعی بود بوجه اتم بر آنحضرت صادق
می آید مثلاً اخبار باب ۶۱ درس اول الی ۴ رساله اشعیا نبی که بیتیم رسیدگان مامور شد که مژده دهد و بنی اسرائیل مثل بنی اسماعیل بیتیم
رسیده نبودند اگر بعضی اوقات آنها را بسزای اعمال رسید از کرده شان بوده بنی اسماعیل محض بسبب حسد بنی اسرائیل مطرود
گردیده بودند و شکسته دلی بنی اسماعیل زیاده بران می باشد که در بیچشان بقیده و ذلیل بودند و شکسته دلی هم زیاده از بنی اسماعیل باچه
روزنداوه کمالا یخفی و محبوس حبس حقارت و مقید در زندان بقیدی نیز در شان بنی اسماعیل موافق می آید و ماتمیان نیز جز
بنی اسمعیل دیگر کدام طائفه بود که رنجها سزاوار آید جمله ماتمیان را نیز مژده خاتم پیغمبران ساند که آنها را نیز دران بهره نصیبی و
آمرزشی است هم چنان و دیگر بشارات قرائن خصائص آنحضرت میباشد مانند عبدیت و بندگی و مثل آن پس این اخبار بعضی
بآنحضرت چنانچه مذکور شد و بعض بحضرت سلیمان تعلق وارد اصلاً و قطعاً این اخبار عیسی ثابت نشده شد فف ۱۸ دیعنیا
در آیه اول الی دهم فصل ۵۳ اشعیا گفته شده است که کیست که بخبر ما ایمان آورده است و کیست که بازوی خداوند گردیده است ۱۰
زیرا که در حضورش نهالی سیر برید و در زمین خشک شده و ویرانه منظری و نه زیبائی است وقتی که باو می نگریم نمائشی ندارد که باو
رغبت داشته باشیم خوار و در آدمیان مرد و صاحب غمها و شناسنده دردها مثل کسیکه از او روگردان حقیر شده که او را حساب
نیاوردیم هر آینه که رنجهای ما را بر داشته و غمهای ما را کشیده است و ما او را بطوریکه بحساب آوردیم که از خدا کوفته و مضروب و ذلیلات
و حال آنکه بسبب معصیتهای ما مجروح بجهت گناهان ما کوفته شده و عقوبت سلامتی ما براو بود و از ضربهای او شفا یافته ایم است
همگی ما ها مثل گوسفندان آواره گردیدیم آمدی هر کس براه خود برگردیدیم و خداوند گناهان تمامی ما را براو وارد آورد و مظلوم

ورنجکشیده دهان خود را نکشود مانند بره که بمقتل آورده شود و مثل گوسفندی که در برابر پشم برنده اش بی زبان است دهان
خود را باز نکرده و مجبور را از حبس باز داشته شد و از هم قرین نش کیست که بفکر این افتاده که حین قطع شد از زمین زندگان بسبب
عصیان قوم من صدمه باو واقع شد اگر چه مزار او را با شریران تعیین نموده بودند اما بعد از مردنش با متمولان بود حال آنکه
ظلم نه نمود و حیله در دهانش نبود خداوند بکوفتن و رنجانیدنش راضی شد غرض اینکه بعد از قربانی جانش جهت رفع گناه ذریه
خود را به بیند و ایام خود را طویل نموده اراده خداوند در دستش میسر باشد انتهی * راقم گوید این بشارت مخصوصه حضرت
سید الانبیا والمرسلین صلی الله علیه و آله وسلم بوده هیچگونه بعیسی علیه السلام علاقه اخیصائص نباشد چنانچه سطرها الیان
بسر حق تسطیر می آید آنچه اشعیا ایکلام فرموده کیست که بخبر ما ایمان آورده است یعنی با وجود اخبار ما یهود و نصاری ایمان
بسرور کائنات اعراض خواهند نمود و از عیسی که یهود انکار کردند آنهم بجهت شناعت دعوی زبر که تثلیث و فرزندی خداوند
بعد از موسی بر این قدر انبیا ایمان آوردند بتصدیق عیسی هم که بصد دل و هزار جان می نمودند و این کلام او که کیست که بازوی
خداوند گردیده است آنهم برای محمد صلی الله علیه و آله وسلم موافق باشد چونکه عیسی را بازوی خدا نتوان گفت بلکه فرزند خدا و خدا
مثل تمام خدا نه موافق یک بازوی خدا پس منزله بازوی خدا آنحضرت باشد چونکه از بازوی معاونت و خواهش و ملی بنام
مهر سید پس خواهش ملی حقتعالی که ترویج کلمه توحید بود مروج گردیده و از عیسی ۴ بجز از شیاع تثلیث و قول بخدا دیگر چه کار
ظهور آمد باقی ماند رهنمائی مردم بسوی اعتقاد توحید آنرا از موسی ولی گرفته بودند بلکه آنرا نیز در هم بر هم نمود و اینکلام
زیرا که در حضورش نهالی سیر برید و مثلی ریشه و در زمین خشک شده آنهم بر عیسی علیه السلام روا نباشد عیسی چرا مانند ریشه
بود و در زمین خشک مادر مثل انه بنی اسرائیل و سینه شان در دامان خود مبارک بوده بر خلاف حضرت هاجره که البته او را زمین
خشک و آنحضرت را نسبت بریشه داده شود بجا باشد و این همان خبرست که مثل آن در قرآن مجید باین قرآن واقع شده -

ذلك فی التورات ومثلهم فی الانجیل كزرع اخرج شطأه فآزره فاستغلظ فاستوی علی سوقه
یعجب الزراع لیغیظ بهم الكفار * و اینکلام ویرانه منظری و زیبائی آنهم مراد حضرت هاجره و حضرت اسماعیل باهم
که تا حال بجز اینگونه الفاظ درباره آن هر دو از زبان مخالفان نخواهد بر آمد و ظاهر او را کنیز و پسرش را کنیز زاده می گویند
آنشرف را حاصل نمود و نمائشی که در بنی اسماعیل کجا یافت میشد به برکت و طفیل حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله وسلم
شرفی و عزتی پدید آمد و رغبت محبت آن هر دو بزرگواران در دلها جای گرفته و خوار در میان مردمان عیسی را نتوان
گفت و مرد و نیز نبود اینهمه زعم مردم را درباره حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله وسلم اشعیا بیان نماید صاحب غمها
عیسی چه غمی داشته باختیار خود فروتنی حاصل نموده بود که مردم را بساحل نجات رساند پس اگر اینه غمی رسد باشد عیسی
غمگین بودن او چه باشد مگر سرور کائنات که از ترس خالق خود شب و روز در اندیشه طاعت بود چنانچه از کریمه فاستقم
کما امرت مجال آن نداشت که سوال کند که کدام امر که بران استقامت ورزم شبها ترک خواب و روز ها روزه و عبارات

نشاقه بسر برده تا آنکه فرمود پیر شدم و غمیده مو گردیدم از نزول سوره فلان که آن کریمه دران بود صاحب غمها که علاوه
آنغم اهلبیت که مآل کار مخالفت مردم تا بنهایت رسیده است و انجام کار عصیان امت که بکجا منتهی خواهد شد میدانسته و رو گردیدن
مردم نیز از آنحضرت حتی عزیزان و اقربای مثل عموی آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم ابولهب و دیگران و قریش که اولاد
جد آنحضرت بودند رو گردان شدن چه باشد دشمن جانی گردیده بودند و در حقارت جمله بنی اسماعیل ضرب المثل بودند و
اولاد کنیز گفته میشدند و بحساب نیاوردن نیز برای عیسی راست نیاید چرا که خاندان عز و شرف در آن زمان بود و بحساب نیز اولاد
حضرت هاجره نمود و رنج بر داشتن و غمها کشیدن نیز بر سرور کائنات موافق می آید عیسی بجز رنج صلیب بدیده اهضم موافق
زعم عیسائیان لکن موافق اعتقاد اهل اسلام زنده بر آسمان تشریف فرما گردیده و آنحضرت از ابتدای بعثت تا ایام حیات
از دست اعدای خود استخلاص نداشتند همیشه در راه حق محنتها کشیدند مگر زحمات کشیدن آنجناب باعث شفاعت و نجات عاصیان
امت گردید که شیعیان ذکر نموده بلکه بعد ازین مناسب حال سعادت اشتمال جناب سید الشهداء حضرت امام حسین علیه السلام
و شهادت آنحضرت بقرینه اثبات میسازند چنانچه مظلوم و رنج کشیده زیاده بر آنحضرت چگونه تواند بود و در هلاک نمودن بعینت
و بدعا در حق اشقیای امت یا حصول این همه رنجها و صدمه از آنجناب ثابت است و مانند گوسفند سر مبارکش را از تن بازمین
جدا کرده مانند بره که بمسلخ آورده شود و در اتلاف حق آنحضرت هم حرفی نیست حق عیسوی کسی غارت نکرد و عیسی چیزی
نداشت و اما اینکه بدتش هنوز که این سخن باور آید و شکی نیست که شهادت آنحضرت باعث رستگاری و نجات عاصیان
امت گردیده و دست خدا بر آنحضرت گذشت آنچه شنیده اید مزار او با شتران نیز برای عیسی مدعی توان گشت الغرض حکیم صاحب
این بشارت در آنجناب موجود بود در عیسی مفقود بود چنانچه اخص خصایص درین بشارت ذکر ذریه خود دیدن است عیسی را چگونه این نسبت
توان داد عیسی کجا بود ذریه کجا بلکه در عوض شهید شدن صاحب فتح و اولاد گردید به عیسی این خصوصیت دعوی منتقل نمود اگر نموده آید موافق حال این بشارت اخر
این بشارت آنحضرت صلعم باشد که در آخر فرخ گر شهادت حضرت امام حسین علیه السلام تا ظهور عیسی در ایام بر آ علیه اقرار بندگی خداوند تعالی بهم رسانیدن
ذریه نموده باشند و انطبق که بسبب قربانی نمودن جانش جهت رفع گناه ذریه خود را ببینید و ایام خود را طول نموده اراده خداوند در دستش میسر باشد
موافق روایات کتب اهل اسلام نیز باشد که در ان آورده اند که جناب امام حسین علیه السلام شهید بدنیا برگردد و رجعت نماید
و آنقدر ایام حکمرانی و سلطنت نماید که ابروهای آنحضرت بالای چشمان از پیری و بسیاری ایام افتاده خواهد بود و آن را
بر داشته نگاه بنظر خواهند فرمود که آن زیاده بر داشته و بجهت شهادت اولاد خود را بدرجه رفیعه رسیدن نیز موافق و من

قتل مظلوما فقد جعلنا لولیه سلطانا مبینا خواهد بود پس بهمه جهت ثابت گردید که این بشارت بعیسی علیه السلام تعلق
ندارد **قوله** و نیز در آیات ۷ و ۸ و ۱۶ و ۱۸ از زبور ۲۲ بیان شده است که تمامی بینندگان مرا استهزا می نمایند و عبوس
بلبها کرده سر را می جنبانند که بخداوند توکل نمود تا که او را رها دهد چونکه از و محظوظ است سگان مرا احاطه نموده اند و جماعت
اشرار مرا دوران نموده دستهایم و پایهایم را سوراخ کردند استخوانهایم در میان خود قسمت نمودند بجهت لباسم قرعه انداختند انتهی

راقم گوید اگر چه بشارت کتب سابقه آنچنان باشد که بهر طرف مضامینش بر گردانند میگردد مگر با وجود آن هر قدر مطلب از آن
تفسیر درست بر می آید مقصد عیسائیان باثبات نخواهد رسید **الغرض** میتوان دعوی نمود که این خبر شهادت جناب خامس آل عبا
سید الشهداء میباشد علیه السلام اگر از سوراخ کردن دست و پا مراد از خبر عیسی گرفته اید زیاده از ان در حق جناب امام حسین علیه السلام
شدن میتواند چونکه در انجا موافق قاعده ضروریه صلیب یکدو سوراخ کرده باشند و اینجا نوبت از صدها سوراخ گذشته بهزارها
رسیده چنانچه حاجت به بیان ندارد و اگر از تقسیم اثواب عیسی مراد گرفته شود از مینی بجز یک پیرهن ... ازچه اثواب تقسیم شد
اسباب سلطنت چونکه امام مظلوم پادشاه و بادشاهزاده صاحب سلطنت نبوی بود و از مخالف اشرار مراد مخالفان
میسوب گرفته شود او شریر تر از ولد زنا شمر ملعون مانند او از حصر افزون بودند که دور آنحضرت را گرفته بودند تشبیه سگان نیز
بمخالفان سید الشهداء روحی فداه زیاده تر مناسب چرا که هر گاه آن ملاعین قصد شهید کردن آنحضرت بودند مگر جرأت آنجا
نمیکردند که این رو سیاهی حاصل نمایند منتظر بودند تا آنکه آن مظلوم به سبب بسیاری جراحت از زخم نیزه و تیر و تبر از زین ذو الجناح دیگر
قرار نتوانستند گرفت بر روی زمین گرم کربلا افتاد **بیت** بلند مرتبه شاهی ز صدر زین افتاد + اگر غلط نکنم عرش بر زمین
افتاد + آن ملعونان این حالت را فوض عظیم دانسته جمعی از ان اشقیا بسوی آنحضرت آمدند هر کس قصد این رو سیاهی نمودن میکرد
آنحضرت فرمود که تو قاتل من نیستی بر گرد و برگشت چون شمر ملعون آمد که رو سیاهی شقاوت دارین حاصل نماید آنحضرت فرمود
که قاتل من تو هستی بیا من در خواب دیده ام که سگان بر من حمله نمودند در ان سگ ابلقی بود و آن ملعون پیس دار مص بود سر مبارک
را برید پس اشاره ازین سگان باشد و توکل بخدا نیز کار بندگان خدا است خدا را بر خدا چگونه توکل میرسد عیسی خود چنان کسی بود
که بر او توکل توان نمود پس ضعیف بیقدرت و ناتوان بود که او را توکل بر خدا باشد پس بهمه جهت ثابت شد که این خبر عیسی نباشد
قوله دیگر آنکه در خصوص تمام نمودن یسوع مسیح نشستن او بطرف راست خدا یعنی عروج کردن و بجلال رسیدنش و در
مرتبه الوهیت بودنش ما ورای آن آیاتی که گذشت در کتب پیغمبران چنین مذکور است انتهی **استغفر الله** هرگز در کتب سابقه
تورات و ملحقات آن معنی خدائی واحد خدای نشان نداده اند و بر اینگونه اعتقاد داشتن تهدید شدید و وعید نموده اند هر گز در
کتب سماوی اینگونه خبری نباشد چنانچه تردید هر یک دعوی مصنف در باره آن اخبار و تحریر هر واحد تغییر مصنف در خصوص آن
بشارت نوشته دعوی او را سراسر باطل و عاطل نموده ام **الغرض** فقرات الجبلیه را در باره نشستن مسیح بر دست راست خدا
بیک تاویل درست قبول دارم لاکن تشریح مصنف قابل سخریه باشد چونکه عروج کردن و بجلال رسیدنش را اگر انکار ننمایم چونکه
معنی ظاهری آن بمعنی آن نباشد که این مراتب در خصوص مرتبه رفیعه رسالت حاصل میشود لاکن دعوی او در باب مرتبه الوهیت برای
عیسی سزاوار نباشد نه برای غیر او هر کس اینگونه دعوی نماید او را چنانچه بهره از نعمای اخروی نباشد از عقل و دنیویه نیز عاری و عاطل
باشد چونکه گذشته از تاکیدات و ارشادات در باره توحید و معرفت خدا شناسی در بدیهه نیز دعوی مذکور صریح البطلان باشد
بخصوص که اینگونه دعوی اگر از ملائکه بشنویم او را از شیاطین قرار خواهیم داد **قوله** چنانچه در آیهٔ ۱ زبور ۱۶ گفته شده است

که جان مرا در عالم غیب و نخواهی گذاشت مقدس خود را نمیگذاری که پوشیده گی به بیند انتهے ۔ ازین فقرات همین قدر
مفهوم میگردد که شخصے از بندگان ضعیف او تعالے بدرگاه حق عرض پرداز باشد که جان بنده متکلم را در عالم غیب وا گذاشته نشود
و برگزیده و مقدس خود را نگذار که پوشیده شود پس احاد بسیاری از بندگان جلّ تعالی در قبر پوسیده و از هم پاشیده و متفرق
نمیگردند چنانچه شیخ عبدالحق دهلوی در بعضی از تصنیفات آورده از انجمله در **مدارج النبوه** و دیگران در تصانیف
خود آورده اند که معاویه نهری جاری نمود از کوه اُحد در مدینه منوره آب جاری آورده باشد و چون گذار آن نهر از موضعی
واقعشد که قبور شهدا در انجا بود بحکم معاویه ندا کردند که هر کس میت خود از انجا بردارد و از انجمله امیر حمزه علیه السلام عم
آنسرور صلی الله علیه و آله و سلم بود و تدبیر پیشرومه مادر معاویه هند از دست وحشی شربت شهادت نوشیده بود و اصرار نمود
که قبر او را نبش نموده جسد او را برآورده جایی دیگر مدفون سازند اگرچه ممکن بود نهر را اصلاً از انجا نیاورده از جای دیگر آورده شود
لاکن معاویه نخواست که گذشته ظلم مادرش بعد مُردن هم آسوده باشد ازان سبب گور بگورش نمود نه تنها امیر حمزه رضی الله عنه را
بلکه بطفیل امیر حمزه رض جمعی از شهدا را از قبور برآوردند تازه زخم بودند و خون از جراحت امیر حمزه رض سائل گردید همچنان او
اتفاقات قبر حُر شهید را شکستند جسد او را تازه یافتند همچنان وقتی از اتفاقات اگر تازگی جسد دلالت بر خدائی کسی نماید همه
کسان را داشته باشد پس بایگونه دعوی بیدلیل اثبات دعوی ممکن باشد حاشا و کلا مصنف و امثال آن را هیچ علاجے
نیست که دست از اعتقاد تثلیث بردار شده قایل کلمه توحید شوند **قوله** **ایضاً** در آیه اول زبور ۱۱۰ مسطور است که خداوند
بخداوند من فرمود که بدست راست من بنشین تا آنکه دشمنان ترا فرش پاهایے تو سازم انتهے ۔ ازین فقره خدائی احدی
با ثبات نمیرسد بعیسی حتی رسد چراکه لفظ خدا برای احد سزاوار نباشد گفتن مگر لفظ خداوند گفتن ممنوع نباشد بلکه به بادشاهان
و ملوک خداوند نعمت و خداوند من بلکه خدای یگانه میتوان گفت و این لفظ والفاظ دلالت بر خدا بودن احدی ندارد بلکه فقره
اخیره صراحت این دارد که حقتعالے به بنده خود ارشاد فرموده چنانچه وعده دشمنان را فرش پاهایے انکس ساختن بر چه چیز دلالت
دارد عیسے اگر خدا بود دشمنان خود را فرش پاهای خود مینمود نه آنکه نوبت هلاک نمودن دشمنان عیسی بذمه خدا باشد پس عیسے
بر هلاک دشمنان خود قادر نبود عاجز بود و خدا تعالی عاجز نباشد **قوله** ۱۸ در زبور ۲ در آیه ۷ درباره مسیح ذکر شده است
که خداوند من گفته است که پسر من توئی امروز ترا تولید نمودم انتهے **راقم** گوید که عیسی را باینخبر چه کار که مراد از امروز ترا تولید
نمودم چه باشد معلوم نیست که بروز جمعه این کلام عیسی تولد گردیده و چگونه تولید گردیده و والده عیسی آن روز کجا بود بلکه تخمیل
که اینخبر بطلان نے باشد چونکه مصنف طالب دلیل باشد در شب کیه چوبهارا فراهم آورده بسته نماید خار و خس و غیر آن داخل آن
بسته باشد موافق آن مصنف هر خبری که از کتب سابقه در نظرش رسد میخواهد انه هر که باشد بر عیسے اورا دن مدعی میگردد **قوله**
و باز در آیات ۶ و ۷ زبور ۴۵ نسبت مسیح ذکر گشته است که ای تخت تو تا ابدالآباد است عصای تو عصای عدالت و محبت بیدادی
و شرارت بغض مینمائی از آن سبب خدای خدایت ترا بروغن شادمانے زیاده از مصاحبانت مسح نمود انتهے **راقم** گوید اینخبر بکدام دلیل

از اخبار عیسی ع میتواند شد چراکه ملاحظه نموده آید مضمون اول این فقرات را با آخر فقرات هیچ علاقه نباشد چنانچه در ابتدای متکلم
ستائش و دعائیه و ثنائیه بنیاد برای حقتعالی و در آخرش مرادش مطابق حال یکے از مقربان درگاه الهی باشد همچنان از این کلام
مستفاد میشود آن شخص مقرب الهی درگاه باشد که محتاج مسح بروغن شادمانی بود از انگونه دعوی خدائی و ابن خدائی مسیح صراحتاً
در کنار تا معلوم میشود **قوله** دیگر در آیه ۱۰ فصل ۲ زکریا پیغمبر مرقوم است که خدا گفت ای دختر صیون بسرا و شادمان
باش زیراکه خداوند میفرماید که اینک من آمده در میانت ساکن خواهم بود انتهے ۔ **راقم** گوید که اینگونه اعتقاد داشتن درباره
حقتعالے بحلول و معتقد بودن است و آن باطل است چگونه در آمدن حقتعالی در جوف چیزی قیام و رزیدن روا باشد پس حقتعالی
را مکان باشد و جوف انسانی او را احاطه توان نمود گرفتم اینکه این مضمون حق و سند اینخبر راست باشد باز اینقدر میتوان دانست
که حقتعالی در میان کسی ساکن گردیده پس این امر موافق اعتقاد مسیحیان راست نیاید چراکه در آمدن حقتعالی در جوف کسی برای
عیسی مفید نباشد چونکه مطابق زعم شان اقنوم ابن در بطن مریم در آمده نه حقتعالی و زکریا در آمدن حقتعالی را بیان نموده است
قوله و دیگر در آیات ۱۳ و ۱۴ فصل ۷ دانیال پیغمبر ذکر گشته است که در رویای شبانه نگریستم و اینک در ابرهاے
آسمانی شخصے مانند فرزند انسانی می آمد و نزد صاحب روزهای قدیم نزدیکی نموده بحضورش آورده شد و با او سلطنت و عظمت
و مملکت داده شده تا آنکه تمامی قومها و امتها و زبانها او را خدمت نمایند سلطنتش سلطنت ابدی است که در نگذرد و مملکتش فانی
نخواهد گردید انتهے ۔ ارباب انصاف در اینخبر دانیال پیغمبر کدام خصوصیت عیسی میباشد در حق و مدعی اینخبر توان گردید
بلکه این بشارت آنحضرت توان گفت دلائل و خصائص سرور کائنات را زیاده از خصائص مسیح باثبات توان آورد چونکه
مانند فرزند انسان بنظر او در آمده پس در حقیقت نیز فرزند انسان بود اگر خبر مسیح بود دانیال مانند فرزند خدا میدید بلکه مانند خدا نه
آنکه مانند فرزند انسان پس خبر فرزند انسان چگونه خبر فرزند خدا باشد و آنکه عیسے خود را فرزند انسان گفتی و اینجا مراد دانیال
از انچنان کس نباشد بلکه دانیال فرزند انسان ندیده بلکه مانند او دیده پس مانند فرزند انسان فرزند انسان نباشد و خصائص
سلطنت و عظمت و مملکت برای حضرت سید المرسلین صلے الله علیه و آله و سلم موافق باشد نه مطابق حال عیسے ابداً و قطعاً
نتوان نمود **قوله** و چنانچه خدا بوساطت پیغمبران خود در کتب عهد عتیق در خصوص آمدن مسیح خبر داده بود بهمان طریق
رهاننده موعود که مسیح است در دنیا ظاهر گشته انتهے ۔ **راقم** گوید که ظاهر گشتن عیسی ع و دعوت نبوت او را قبول داریم و جزو
ایمان ما قرار داده اند برای آن دلیلے در کار باشد نه برهانے مگر اثبات دعوی خدائی او نه مجال مصنف باشد و نه بالاتری از او
و هرگز در عهد عتیق زکریا قوت و استقلال خدای بظاهر گشتن عیسی وارد شده چنانچه جمله دعاهای او حرفاً بحرف نثار نموده باشد **قوله** ۲۴
در ایام ظهور او معتاد هفته که عبارت از چهارصد و نود سال باشد که دانیال خبر داده بود که از برگشتن بنی اسرائیل از اسیری
بابل تا آمدن مسیح آنقدر وقت خواهد گذشت بانجام رسید انتهے ۔ **راقم** گوید که این دعوی بیدلیل باشد چراکه اگر گرفتم
اینکه هر روز این هفته سالی باشد دوازده ماهه لاکن آنچه در صفحه ۱۶ این کتاب گفته که بیست ان و درک نماکه از صدور فرمان

جهت مدت دنبا کردن او تسلیم تا مسیح سه در هفت هفته و شصت و دو هفته خواهد بود هر گاه چنانست چهار صد و نود سال چگونه تواند بود بهر حال لاکن اگر آمدن مسیح موافق این خبر باثبات رسد خدائی او چگونه باثبات میرسد یا ابن خدائی او **قوله** همچنین نیز آن خبر که یعقوب در تورات داده بود که در ظهور مسیح حکومت از میان طائفه بنی اسرائیل قطع خواهد شد در همان ایام ظهور مسیح حکومت بانجام رسید **راقم** گوید که این دعوی که این عادی نیز بپایه نرسد چنانچه هرگز در ایام ظهور مسیح حکومت از میان طائفه بنی اسرائیل قطع نگردیده اگر در زمان ظهور عیسی سلسله حکومت بنی اسرائیل قطع میشد در آنحال عیسی را چگونه بصلیب کشیدند پس موافق خبر یعقوب نیز بوقوع نیامده. **قوله** مدت چهل سال بعد از مسیح چنانچه دانیال پیغمبر پانصد سال سابقاً خبر داده بود **راقم** گوید که هرگاه انقطاع سلسله سلطنت بنی اسرائیل چهل سال بعد از مسیح واقع گردید چگونه میتوان گفت که موافق خبر تورات یعقوب بوقوع آمده **قوله** و چنانچه خدا بوساطت اشعیا نبی خبر داده بود که مسیح از دختر باکره تولد خواهد یافت بهمین طریق که خدا بوساطت اشعیا نبی خبر داده بود که مسیح از دختر باکره تولد خواهد یافت بهمان طریق که خدا فرموده بود بظهور رسید الخ **راقم** گوید که کدام دلیل مصنف میتواند باثبات رساند که مسیح از دختر باکره تولد یافت. بهمان طریق که خدا فرموده بود همچنان مدار که الحال صدق دعوی عیسی را مصنف منحصر در آن دانسته که عیسی از دختر باکره بهم رسیده و بدان طرق دیگر عاجز آمده مگر از این دلیل نیز اثبات مراد و مقصود او نتواند بود چرا که این امری بنهایت نازک باشد و حال آن بجز عالم الغیب منکشف نباشد **علاوه** بران اطبا از برای شناخت شخص از حس و حرکت رفته قواعد و ضوابط چند منقح و مقرر نموده اند و چند شریان پیدا کرده اند و حرکت شریان را دلیل بر سلامتی آن شخص بیهوش شمرده اند از انجمله یک شریان را در اندرون مقعد دریافته نشان داده اند و گفته اند که سر انگشت در مقعد فرو برده شود اگر حرکت آن شریان بسر انگشت که داخل مقعد شخص بیهوش نموده است معلوم شود او زنده است یا در حالت سکته است فوراً بمعالجه آن پردازند شخصی این کوائف شنید گفت اگر شناخت زندگی منحصر امتحان باشد خاک بسر آن زندگی پس موافق مثل مذکور شناخت صدق دعوی شخص در پیغمبری بلکه خدائی و ابن خدائی گردیده که گویند از دختری باکره آبستن شده و پسر را زائیده و او پسر خدا باشد معاذالله سوء اعتقاد همچنان **راقم** می پرسد که آیا این دلیل و علامت باکره بودن کافی و تمام باشد یا نه ناتمام است در آنصورت معاصرین از یهود شناسا و عارف بحال مریم زمانه خود بودند زیاده از من و تو و دیگران از حالات مریم مطلع میبودند چرا با وجود وقوع این علامات در تصدیق دعوی مسیح انکار داشتند و هرگاه معاصران این دلیل را کافی و تمام ندانسته اعتنا بان نکرده اند ما را چگونه بدون دلیل تصدیق آن لازم باشد بلکه یوسف که شب و روز همراه مریم میگشت در شک واند نشسته افتاده میخواست که او را یعنی مریم را ترک نموده رها دهد مگر فرشته او را در خواب تسلی داد که این مولود فرزند خدا خوانده شد پس یوسف راضی گشت چنانچه این حال در درس ۱۸ الی ۲۰ فصل اول متی مذکور باشد پس اینگونه دلیلی که حال آن بر دشمن بلکه دوست نیز مبرهن نباشد آوردن برای بچه اطفال زیاده نباشد کاش این آوردن اینگونه دلائل نیاوردن بهتر بود و اگر اثبات دعوی مصنف منحصر بر همین یک

دلیل بود از ذکر کردن او لیتر بوده **قوله** چنانچه در انجیل در آیه ۲۶ الی ۳۵ و ۲۷ فصل اول لوقا مذکور یافته است که در ماه ششم جبرئیل فرشته از خدا بسوی شهری از جلیل که ناصره نام داشت بنزد دختر دوشیزه مریم نام فرستاده شد که منسوب بود به یوسف نام مردی از دودمان داؤد و فرشته بنزد وی آمده گفت السلام ای شرف یافته خداوند با تست و تو در میان زنان مبارکی و او چون او را دید از سخن او مضطرب شده در دل شبهه افتاد که اینچه نوع سلام است و فرشته وی را گفت که مترس ای مریم زیرا که تو یافته نعمت خداوند را و اینک تو آبستن خواهی شد و خواهی زائید پسر را و او را یسوع خواهی نامید و او شخص بزرگ خواهد بود و فرزند خدا تعالی خوانده خواهد شد الخ **راقم** گوید که چون عندیه مصنف و امثال او آنا باشد که بدون شهادت مخالفان دعوی هیچکس قبول نباید نمود پس موافق آن دعوی دشمن را بر کنار شهادت دوستی از دوستان خواه موافقی از موافقان و دین و عوی نمی تواند آورد پس انحصار بر شهادت مریم باشد آنرا مخالفان باور نخواهند نمود بلکه در برابر مخالفان اینگونه دعوی از معرض اعتبار ساقط و بی وزن محض باشد از اینکه نه دعوی بجز آن مراد تواند شد که خود مدعی و خود گواه و شاهد هر زنی که صاحب بار و شکم دار گردد میتواند دعوی برپا نمود که فرشته نزد من آمد و مرا خیان و چنین گفته رفت مردم باید که حرف او را باور نموده محض بر اینگونه ادعا او را برحق دانسته پسر او را پسر خدا و حلال زاده تصور نمایند و منکران اینگونه مولد کافر باشند حاشا و کلا اینگونه هرگز نتواند بود و اگر احیاناً در حقیقت و واقعی خواه بنوعی دیگر در کتب سابقه آنچنان خبری وارد گردیده باشد آنرا نیز تمسک خود نموده گوید که خبر من در فلان کتاب پیدا شده باید او را در آن راست گو و صادق پندارند **علاوه** بران چونکه دعوی مصنف در صفحه ۲۵۲ فصل چهارم باب سوم آنست که چون اصل ناقلان احادیث زوجات و اقربا و اصحاب محمد صلعم بودند پس در خصوص شهادت آنها درباره محمد چندان اعتبار ندارد ما نیز در اینجا میگوئیم که چون ناقل مریم باشد که صاحب غرض بود و نقل یونس لوقا که شاگرد حواریان میبود در خصوص شهادت او درباره برائت ذمه خودش و پاکی پسرش نقلها شنید که چندان اعتبار ندارد و حضرت حال اثبات دعوی مصنف قسمی است که می بینید دیگر برائت ساحت مریم از این تهمت دیگر هیچ دلیلی ندارد و اگر حضرت سرور کائنات و خلاصه موجودات اخبار پاکی در باره ولادت عیسی علیه السلام نفرموده ی اعتقاد اهل اسلام نیز مانند اعتقاد سائر مخالفان در پاکی و پرهیزگاری عیسی میبود و آن اخبار رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نیز بذریعه اصحاب و سائر راویان احادیث آنحضرت بما رسیده پس اگر ازواج مطهره و اصحاب و انجاب عالی قباب بما اخبارات کذب الی اصل رسانیده در ان حال اخبار عیسی که در کتب اهل اسلام باشد مروی از ازواج مطهره و انجاب میباشند انهم از صاحبان غرض که در هر باب طریقه کذب و خیانت اختیار نموده باشند در ان نیز کذب را راه داده باشند پس آینده عیسائیان بگویند که مسلمانان عیسی را پیغمبری و انجیل را کتاب آسمانی و ولادت او را پاک میپندارند چونکه معاذالله اگر راویان اخبار معجزات محمدی دروغگو باشند بهر حال طریقه دروغگوئی از دست نخواهند داد و خبر عیسی نیز یکی از ان اخبارات کذب باشد **علاوه** بران اصحاب محمد رسول الله درباره آنحضرت دروغ را کار بند گردیدند در آنحال اصحاب موسی علیه السلام و عیسی درباره پیغمبران خود محض خیانت و کذب را اختیار نموده باشند اگر از اصحاب آنحضرت قابل اعتبار نباشند از اصحاب موسی و عیسی نیز اخبار

هردو قابل پذیرائی نباشد **علاوه** بران برگرانی آثار وحی که بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم طاری میگردید مصنف اعتراض
آورده و آنرا از نزول وحی نه تصور یده حمل بر ناخوشی اغما و صرع نموده و ترس و لرزه قرار داده و بدیهی ست که آن حرف
تهمتی بیش نیست چونکه حال دعوی بی دلیل دشمن بر هر کس معلوم ست که بی وزن باشد لاکن درین روایت لوقا درباره اضطراب
و ترس مریم که بجای که بدلاسای وحی سماوی جبرئیل ضرورت افتاده یعنی ناخوشی سکته اغما و صرع باشد و چون در اندیشه آن
بود که چه عذر معقول نزد مردم خواهد آورد در دل او هیچگونه خیالات روداده از آنرو تمام خون بدن او سوخته و با صفرا آمیخته
محرق گردیده در غلیان و جوش آمده و ماده سودا پیدا کرده مرض مالیخولیا و خلل دل و دماغ پیدا نموده هیچگونه خیالات موهومی
باد عارض گردید که این وحی و آن جبرئیل ست ورنه ضرورت وحی چه بود خود عیسی در بطن او در بدلاسای ادمی پرداخت که
من خدا هستم با سپرد و هستم مترس در انحال البته زیاده تر دفع ترس و اضطراب مینمودید پس تهمت صرع و اغما بر لازمان حضرت نبوی ع
بیدلیل و جواب آن داده شد جواب اینه عوی راقم انجیل یعنی لوقا چه باشد میتوان گفت که در اینه عوی دروغ گفته است مریم نه
اضطراب داشته و ترسی بهم رسانید **علاوه** بران چونکه تذکره سخن در سخن و ذکر حکایت در میان حکایتی می آید لهذا چون
ذکر ولادت عیسویه میان آمد بیادم آمد که شخصی از ذاکتران مسمی ار کالم از جانب حکام برای معالجه مادت سالهای دراز
باهوره معین بود روزی یکی از ماکه فی الجمله در امر معالجه و طبابت مداخلتی داشته یعنی عمویم میر محمد خان اعلی الله مقامه گفت میگویند
که عیسی و یحیی در شکم مادران برای تعظیم یکدیگر برخواستند و سلام علیک میگفتند ذاکتر گفت دیگران اگر از مرحله حکمت خبر ندارند
شما میدانید که در تنگنای رحم اینقدر وسعت و کشادگی کجاست که در انجا بوده توان برخواست پس اگر حرف ملعون ذاکتر که نسبت
صرع بلازمان حضرت نبوی داده راست باشد البته مقوله این ذاکتر نیز واقعی و راست خواهد بود ورنه سخنانیکه مخالفان در اشرار
در حق نیکان و اخیار گویند نه درینجا نه در انجا معتبر باشد و هم گرفتم اینکه حضرت جبرئیل از نزد ملک الجلیل مژده بمریم رسانید لاکن نگفت
که واقعی پسر خدا تعالی خواهد بود بلکه گفته که فرزند خدا خوانده خواهد شد پس پسر خوانده پسر نباشد بلکه متبنی باشد و هم ملک گفت
که روح القدس بر تو نزول خواهد نمود و خدا تعالی بر تو سایه افگند ازین کلام مفهوم میشود که مریم عیسی را بوساطت روح القدس بهم
رسانید در انحال باثبات رسید که فرزند خدا نباشد فرزند روح القدس باشد همچنان از اعتقاد مسیحیان است که عیسی از خدا تعالی متولد شد
و روح القدس از خدا و عیسی متخرج گردیده پس این عوض معاوضه عیسی با روح القدس بود یکدفعه روح از عیسی متخرج گردیده آخر کار
عیسی از روح القدس بهم رسیده و حقتعالی محض سایه بمریم افگنده و بس پس سایه افگندن خدا باعث آن چگونه تواند بود که عیسی
پسر او گردیده **قوله** و در همین خصوص در آیه ۱۸ الی ۲۵ فصل اول متی گفته شده است که متولد شدن یسوع مسیح باینطریق
بوده است که چون مادرش مریم بیوسف منسوب شده بود قبل از انکه باهم جمع آیند یافته شد که از وساطت روح القدس حامله بود و از انجا
که شوهرش یوسف مردی بود عادل و نخواست که او را عبرت خلق نماید بخاطرش رسید که وی را پنهانی رها کند که همین اندیشه بود
که فرشته از جانب خداوند خود را در خواب برا نمود و گفت ای یوسف پسر داود از گرفتن زن خود مریم مترس زیرا که آنچه در وی موجود

شده است از روح القدس است و او پسری خواهد زائید و تو اسمش را یسوع خواهی نهاد الخ **راقم** گوید که بر ارباب انصاف مخفی
و مستتر نخواهد بود از گواهی ملک در دو منزل به صدق رسیده که عیسی از روح القدس بهم رسیده و هر مقدمه شهادت دو گواه اکتفا
دارد درینجا گواهی دو ملک مثل جبرئیل و غیر آن قابل اعتبار نباشد چونکه اگر اعتنا بان شهادت میداشتند البته عیسی را
فرزند روح القدس میگفتند نه فرزند خدا همچنان از ابتدای امر عیسی یسوع و مسیح نامیده نه عمانوئیل و شیلوه از کدام روز مقرر گردیده
همچنان بدون شهادت سرور کائنات صلی الله علیه و آله وسلم چگونه ممکن بود که قبول نمائیم درباره زنی شوهر داشته باشد و شب و روز
باهم بسر برند و از ان حمل بهم رساند پسری پیدا نماید زن بشوهر بگوید که این حمل بهم رسانیدم از روح القدس باشد جبرئیل مرا خبر داده رفته
است و چون این خبر حمل فاش و آشکار گردد که مرد نیز بگوید که ملک در خواب بمن آمده و تصدیق قول تو نموده فی الحقیقت این
پسر فرزند خدا تعالی باشد **الغرض** آنچه مصنف بعد ازین ذکر تولد شدن مسیح و کوائف متعلقه آن نوشته در ان آورده
است که فرشته بشبانان که حراست گله خود را می نمودند مژده تولد مسیح رسانید و گفت برای تمامی قبائل بشما آورده ام زیراکه نجات
دهنده از برای شما که او مسیح خداوند است امروز در شهر داؤد متولد شده انتهی ع دران باب گویم که از مژده تولد مسیح که فرشته
رسانید خدائی و ابن خدائی عیسی مفهوم نمیگردد چونکه نجات دهنده از شان پیغمبری باشد و آنچه لفظ مسیح خداوند وارد گردیده
است ظاهر است که خداوند بمعنی خدا تعالی نباشد نه فرزند خدا پس همه جهت باثبات رسید که نه خدائی و نه ابن خدائی عیسی
تا حال بپایه صدق و تحقیق رسیده **قوله** بعد از ان که یسوع بسن سی سالگی رسید وعظ و تعلیم دادن آغاز نمود
انتهی ع **راقم** گوید تا سی سال عیسی با مورات خدائی نپرداخته پس در آنهمه مدت خلق چه میکردند و او چه میکرد و اگر خدا و پسر خدا
بود البته از وقت تولد بامورات خود می پرداخته پس یقین که در کار خود حیران بود که چه کند و میدانست که کدام طریقه را اختیار
چون او را یقین بهم رسانید که اگر دست از متابعت تورات بردارم هیچ دعوی پیش نخواهم برد و کسی اقتدا بمن نخواهد نمود
و اگر تورات را دستور العمل خود قرار دهم بمطلب خود برادیکه دارم و طریقه که پیش گرفته ام پیش رفت نخواهد شد لهذا در دل اندیشه
نمود که مصلحت دید حال خود م آن باشد که بحسب ظاهر تورات را برقرار و بحال خود بدارم لاکن خفیا تیغه بر بیخ آن گذارم که نام و
نشان احکام موسویه باقی نماند از انرو بحسب ظاهر گفت که اگر آسمان و زمین زایل گردند یک نقطه و یا یک شوشه از تورات ضایع نخواهد
شد آخر کار حکم داد که جمله احکام برخلاف تورات اختراع نموده آینده و آنرا شریعت باطنی قرار داد و نجات منحصر در خلاف رویه
احکام تورات معین نمود چون دست و پا فراهم آورد پابندی احکام تورات از میان برداشت پس این طریقه حیله سازی باشد و اگر
پسر خدا بود اینقدر را یا مر چرا احکام انجیل را که اجرای آن منشا، دلی او بود موقوف و معطل نموده بود یا انکه قدرت بران نداشته
که آنرا جاری نماید **قوله** معجزات از وی صادر یافته چنانچه بیماران را شفا داد و اخراج شیاطین نمود و کوران را بینائی
و شلان را رفتار و گنگان را گفتار و کران را شنوائی بخشید و مردگان را زنده نموده برخیزانید الخ **راقم** گوید که صدور معجزات
از مسیح در انجیل یافته شد و بس اگر درباره مسیح آن نوشته اکتفا دارد در انحال معجزات آنسرور صلی الله علیه وسلم در کتب اهل اسلام

که همپایه انجیل باشند انکار نماید انکار انجیل را باعث نشود لاکن دعوی اخراج شیطان شیاطین از مسیحیان نرسد چرا که انکار وجود آن دارند مگر بعد ازین انکار وجود شیاطین نباید نموده باشند همچنان گرفتم اینکه اینهمه معجزات که در انجیل باشند از مسیح بوقوع آمده و آن خوارق عادات از و بظهور آمده لاکن صد معجزات دلیل خدائی ابن خدائی عیسی و غیر عیسی نتواند شد چونکه از موسی و سائر انبیا انواع اقسام معجزات و خوارق عادات بسیار بعرصه ظهور و منصه شهود جلوه گردیده اگر معجزات عیسویه باعث اثبات دعوی مسیحیان در خدائی عیسی توانند بود در انحال سائر انبیا که صد صد معجزه از ایشان ثابت درباره ایشان اگر کسی دعوی نمود قبول میتوان نمود پس انحصار معجزات بعیسی ندارد **قوله** یحیی تعمید دهنده دو نفر از شاگردان خویش را به نزد یسوع فرستاد که از او سوال نموده دریافت نمایند که آیا او همانست که در کتب عهد عتیق وعده شده این است یا نه چنانچه در آیات ۴ و ۵ و ۶ فصل ۱۱ متی ذکر یافته است خود یسوع مسیح بآنها جواب داده گفت که بروید از انچه شنیده اید و دیده اید یحیی را مطلع گردانید الخ **راقم** گوید که مصنف این ذکر را من اوله الی آخره ذکر نکرده است چونکه ازان مطلبی شاهد مدعای ما بر می آید عمداً تجاهل از اظهار آن ورزیده چنانچه در باب اول انجیل یوحنا از درس ۱۹ ام گواهی یحیی انیست که چون یهود کاهنان و لویان از اورشلیم فرستادند تا از وی برسند که تو کیستی اقرار کرد و انکار نکرد بلکه فاش کرد که من مسیح نیستم پس پرسیدند او را که چگونه است آیا تو الیاس هستی گفت نیستم گفتند آیا تو آن پیغمبر هستی بپاسخ گفت نه **ایضاً** در همان باب درس ۲۴ و آن کسانی که فرستاده شده بودند از فریسیان بودند پرسیدند از او که هرگاه تو مسیح نیستی و آن پیغمبر نیستی پس چرا غسل میدهی ازین فقرات معلوم میشود که یهود منتظر سه پیغمبر بودند و آن پیغمبر حضرت رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم باشند از مضمون صداقت مشحون انجیل مستفاد میگردد که یحیی ازین استفسار مراد آن داشت که بدون مسیح پیغمبر دیگر نیز آمدنی بود پس آنکس مسیح است یا آن پیغمبر و آن پیغمبر که در کتابهای آسمانی ست که خواهد آمد بدون مسیح غیر حضرت سید الانبیا صلی الله علیه وسلم دیگر کدام کس بوده **قوله** و نیز چنانکه در آیه ۲ فصل ۳ یوحنا مرقوم ست که یکی از بزرگان یهود وقتی که بجهة پرسیدن طریق نجات به نزد یسوع آمده بود اقرار نموده گفت که ربی ما میدانیم که تو از جانب خدا از برای تعلیم آمده زیرا که هیچکس این معجزات را که تو مینمائی نمیتواند نمود جز این که خدائی با وی باشد انتهی **راقم** گوید که یهودی هرگاه از مسیح طریق نجات را طلب کار گردید دیگر او را یهودی گفتن نرسد بلکه از انوقت که طالب تعلیم عیسی شد عیسائی باشد - دیگر آنکه نویسنده این ایت حواری باشند و روایات سویه حواریان درباره مسیح موافق قول مصنف چندان اعتبار ندارد - دیگر آنکه لفظ ربی درباره مسیح گفته ازان دلالت بر خدائی مسیح نتواند شد و نه ابن خدائی ربی رب از پرورش و تربیت کننده مراد باشد نسبت رب فرس و مربوب در عبریه مانند آن اصطلاح گفته میشود و مراد ازان خدا و ابن خدا نباشد بلکه یهودی صاف و صریح ما فی الضمیر خود را بیان کرده که اینکارها که مینمائی کسی نمیتواند مگر این که خدا با وی باشد پس از خدا یا کسی بودن خدائی و ابن خدائی باو حاصل نگردد پس این دلیل نیز ناتمام و دلالت بر صدق دعوی مصنف نکند **قوله** و خود مسیح در آیه ۳۶ فصل ۵ یوحنا گفته است که همین عملها را که میکنم برای من شهادت میدهند که پدر مرا فرستاده است انتهی **راقم** گوید که ما نیز ترک کلام دیده عمرو خالد

دیگر مینمائیم متمسک میشویم باین کلام خود مسیح که اقرار و اعتراف بفرستادگی و رسالت داشته چونکه معجزات و خوارق عادات پیغمبران و رسولان دلالت بر صدق دعوی و ارسال از جانب حقتعالی و علامت هستی بعثت شان منجانب الله میباشند نه آنکه خود خدا باشند و معجزه دلالت بر ابن خدائی و خدائی داشته باشد پس این دلیل نیز مفید مطلب ما نباشد **قوله** نهایت با وجود این همه بزرگی باز یسوع مسیح بحقیری و فقیری در دنیا رفتار مینمود چنانچه خودش در آیه ۲۰ فصل ۸ متی میگوید که روباهان را سوراخها الخ **راقم** گوید که دلیل بر فقیری و بر طریق زهد بودن مسیح حاجتی و ضرورتی ندارد چونکه خود دعوی ما انست که بشارات تکیه بر قوت و سلطنت صراحت دارند در شان مسیح نباشند ازان دلیل و برهان نمیخواهد **قوله** و همچنین نیز بحرمت و بزرگی دنیوی هیچ رغبت نگردید چنانچه در آیه ۱۵ فصل ۶ یوحنا نوشته شده است که یسوع دریافت که خواهند آمد و او را خواهند گرفت تا که او را بادشاه سازند پس باز به تنهائی بکوهی رفت انتهی **راقم** گوید که فی الحقیقت میل آنحضرت بدنیا نبود چرا که میدانست که منجانب الله برای او مقدر نشده است لاکن انکه بکوهی رفت ازان معلوم میگردد که خواهان سلطنت نبود بلکه بجهة بالا رفتن برای آن بود که اگر مردمان بحقیقت طالب آن هستند که مرا بادشاه نمایند از کوه بالا رفتن من عدم رغبت مرا بامر سلطنت تصور نموده زیاده تر طالب من گردیده زودتر مرا بدرجه سلطنت رسانند چونکه کسی که ترک دنیا بکند دنیا رو باوی آرد کسیکه رو بمردم دنیا و دنیا نماید او را دنیا و مردمانش ترک مینمایند **علاوه** بران کوه آسمان چهارم نبود که عیسی آنجا رفت و مردم بانجا نمیتوانستند رفت اگر واقعی مردم این اراده یقینی داشتند در انحال نزد مسیح بر کوه میرفتند یا کسی را باوردن او میفرستادند و آورده بر تخت سلطنت می نشانیدند در انحال اگر مسیح نمی آمد و از قبول سلطنت انکار مینمود البته میتوان گفت که کسی بگوید که عیسی قبول سلطنت نه نمود لاکن بخیال انکه اینگونه امر گذشته باشد لاکن موافق نیامد نه انها استدعا کردند نه عیسی انکار نمود پس چگونه میتوان گفت که انها میخواستند که عیسی را بادشاه خود نمایند و او ازان ابا نمود همچنان بدانکه در شاهنامه حکیم ابوالقاسم فردوسی طوسی و غیره کتب سیر و تواریخ مذکور است که زال پسر سام رستم را برای طلب قباد روانه نمود و او بکوهی ریاضت میکشید رستم او را آورده بر سریر سلطنت ایران نشانید پس کسانیکه طالب کسی میشوند اینگونه او را بدست می آرند بلکه این شان حضرت خاتم المرسلین صلی الله علیه وآله وسلم بود که کفار قریش عرضه کردند بر آنحضرت مال و منال و ازواج را تا دست از دعوی خود بردارد هیچگونه قبول نفرمود و سخن قریش را سر نبود اگر آنحضرت قبول میکردند انها فوراً بتعمیل آن می پرداختند و این امر نیز یک برهانی باشد بر صدق دعوی آنحضرت **قوله** و در آیه ۳۴ فصل ۴ یوحنا نوشته است که یسوع گفت که غذای من اینست که خواهش کسی که مرا فرستاده بجا آورم و کارش را تمام کنم انتهی - **راقم** گوید که انچه مسیح غذای خود را بجا آوری احکام و رضای حقتعالی بیان نموده البته بجهت رعایت مصلحت خاصی باشد و ضرورت گفتن اینگونه کلام او را ازان باز داشته ورنه مسیح گرسنه میشد و چیز میخورد هر وقت غذای او بجا آوردی

وخواهش های الهی نبود چنانچه متی در باب چهارم ورس ۲ انجیل خود آورده پس چهل شبان روز روزه داشته
عاقبت الامر گرسنه گشت انتهی ۔ پس صدور اینکلام از عیسی بخاطر مناسبت وقت باشد بلکه از اینکلام صدق دعوی راستی انضمام
معلوم میشود که عیسی بنده فرمانبردار بود و خواهشهای حقتعالی بر خواهش نفسی و ذاتی خود مقدم میداشته بلکه ترک غذای خود را
گوارا بود و ترک فرمان الهی دشوار پس هیچگونه ازین فقرات نیز خدائی و ابن خدائی عیسی معلوم نمیشود **قوله** دیگر آنکه یسوع
چنان رفتار پاک می نمود که در حضور مخاصمان خود میتوانست گفت که کیست از شما که مرا بگناه ملزم کند چنانچه این کلمات در آیه ۴۶
فصل ۸ یوحنا مسطور است انتهی **راقم** گوید که اگر عیسی دعوی عدم صدور گناه نموده عین مدعای ماست چونکه فرقه حقه اسلام
پیغمبران خدا را قاطبةً از صدور گناه و عصیان بری و بعید میدانند مقابل آنها اینگونه احتیاج بادله و براهین بر پاکی عصمت انبیا
ضرورت ندارد لاکن اگر کسی منکر رسالت عیسی باشد میتواند گفت که نزد کسانیکه از عیسی معصیتی ندیده بودند اینگونه کلام بزبان
آورده که کیست از شما که مرا بگناه ملزم کند ازان معلوم نمیشود که او گناهی نداشته و یقین است که روبروی بعضی کسان این گفته
باشد جمله مردم را جمع نموده نگفته تا بعضی از حالات شان مطلع باشند و بعضی نباشند ممکن بود که کسی در میان شان اطلاعی داشته
باشد همچنان اگر عیسی گناهی نداشته چرا او برای چه در پی قتل و آزار او شدند و اصرار بر آن داشتند ۔ **الغرض** از عدم صدور گناه
و الزام معاصی خدائی شخصی با ثبات نمیرسد منتهای آنکه بنده نیک را معصوم و مطهر معلوم خواهد شد همچنان درین روایت
عیسائیان و انجیل شان منفرد در تورات و از دعوی موسائیان این امر با ثبات نخواهد رسید و معلوم است که عیسائیان صاحبان
غرض این باب شمرده میشوند اگر این دعوی عیسائیان قابل اعتبار و اعتماد و اعتنا باشد در انحال آنچه در نص قرآنی در سوره احزاب
آیه کریمه انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا وارد گردیده است آنرا مطالعه نموده
بدانند که آنحضرت و حضرت امیر المومنین علی ابن ابیطالب حضرت فاطمه و امام حسن المجتبی و جناب سید الشهدا علیهم السلام
معصوم و مطهر از جمیع گناهان صغیره و کبیره می باشند و ظاهر است که بجز حضرت خاتم المرسلین صلی الله علیه و آله وسلم آن
چهار بزرگ پیغمبر نبودند پس در حالتیکه غیر پیغمبر معصوم توانند شد پیغمبر که جای خود دارد دیگر از معصوم بودن خدائی و ابن خدائی
کسی بدرجه اثبات نخواهد رسید **قوله** و در اواخر زمانی که با جسم در دنیا بود در خصوص زحماتی که دران اوقات باو
خواهد رسید شاگردان خود چنانچه در آیه ۳۱ الی ۳۳ فصل ۱۸ لوقا مرقوم است خبر داده گفت که اینک بسوی اورشلیم روانیم و آنچه
در کتب پیغمبران مرقوم شده است بر فرزند انسان کامل میگردد الخ ازین عبارت نیز خدائی و ابن خدائی عیسی مفهوم نباشد چراکه
پیشگوئی کار انبیاء و اوصیا باشد جناب امام حسین علیه السلام وقتیکه از مکه معظمه بسمت عراق تشریف فرما میشدند آنچه بر آنحضرت
روداد از روی اخباراتیکه از پدر بزرگوار و جد بزرگوار خود شنیده بود بیان میفرمود بلکه مقام شهادت خود و هر یک از
عزیزان و اقربا و اصحاب با وفا از نشان داده اند چنانچه مقام قتل عباس علمدار علیه السلام را کناره نهر علقمه قسمی که فرموده آنچنان واقع
گردید پس میتوان گفت که خدائی حضرت امیر المومنین یا جناب سید الشهدا علیهما السلام بپایه صدق و تحقیق میرسد حاشا و کلا ۔

پس خدائی عیسی ازان مستفاد میشود همچنان ممکن است که شخصی از قرائن حال دشمنان خود و سلوکی که با او سلوک
خواهند نمود معلوم نموده بمردم رساند که آنچنان و همچنین خواهد شد و موافق آن بعمل آید کسی نمیتواند که ازان پیش خبری
خدائی کسی ثابت میشود **قوله** در روز سوم خواهد برخاست انتهی ۔ این پیشین گوئی عیسی محض غیر واقعی برآمد چونکه عیسی
را شب جمعه مدفون کردند صبح یکشنبه چون تلاش … در رفتند نعش را در قبر نیافتند باین حساب جمله دو شب و یکروز چنانچه
شب جمعه و روز شنبه و شب یکشنبه در قبر بسر برد با اینحال چگونه مدعی آن توان شد که سه شبانروز در قبر بسر برده و هرگاه مدت سه شبانروز
معین نمیبود مضائقه نمیداشته تاویل دور از کار باینگونه میشد که روز جمعه گرفته شنبه و صبح یکشنبه را سوم روز قرار داده میشد
چنانچه در آنممالک ها رسم و مروج میباشد که فاتحه و ختمه سوم و چهارم گویند حال آنکه مابین سوم صرف یکروز و مابین چهارم
دو روز میگذرد و یکروز اول و آخر را آن محسوب نموده موافق اصطلاح گفته میشود مگر در اینجا این تاویل نیز بیکاره
محض باشد چونکه مدت مشخص و معین کرده سه شبانروز موافق ایام توقف یونس نشان داده و از ملاحظه تورات چنانچه باب
اول ورس ۱۷ کتاب یوناه پیغمبر مرقوم است و یونس سه روز و سه شب در شکم ماهی بوده انتهی ۔ پس این خبر موافق دعوی
عیسی بوقوع نیامده **قوله** و تمامی این زحمات را یسوع مسیح محض از وفور محبت خود متحمل گشته و بخود قبول نموده است
چنانچه در آیات ۱۴ و ۱۵ و ۱۸ فصل ۱۰ یوحنا مرقوم است که من شبان خوب هستم و جان خود را براه گوسفندان می نهم الخ
راقم گوید که دروغ از مصنف عجیب نیست چراکه او را براستی کاری نباشد از یوحنا عجیب تر باشد چونکه او حواری و بزرگ مرتبه بود
مگر فیض صحبت عیسوی در او اثری نکرده چونکه متی در باب ۲۶ ورس ۳۹ انجیل خود آورده و اندکی پیش رفته برو افتاده
و در دعا گفت ای پدر من اگر ممکن باشد این جام از من بگذران انتهی ۔ بلکه متی شهادت در باره دعای سه مرتبه میدهد
و مرقس در باب ۱۴ ورس ۳۵ کتاب خود از زبانی عیسی گفته است اندکی پیشتر رفته بر زمین افتاده دعا نمود که اگر ممکن باشد
آن ساعت از وی درگذرد انتهی مرقس نیز سه مرتبه ذکر نموده با اینحال چگونه میتوان گفت که عیسی از وفور محبت خود متحمل این زحمات
گشته الغرض اگر عیسی برغبت این بلیه را قبول نمود در آخر پشیمان گشت ورنه دعا کردن و بزمین افتادن و گریه ها کردن چه بود
آب دیده موزه کشیده ؛ در آنوقت کسی برای گرفتاری او نیامده بوده و محض باندیشه و خوف دعای نجات خود خواسته
همچنان نیکان از در راه حق تعالی در تنور گرم آتشین انداختند سوختن قبول نمودند از اراده خود باز نیامده بر همان امر خود مستقیم
ماندند چنانچه باب سوم کتاب دانیال را مطالعه نما تا بدانی که نبوکدنصر بادشاه بسبب اینکه تب صنم زرین او که شدرک و میشک و
عبدنغو را بران داشت که سجده نمایند یا در تنور انداخته شوند آنها سجده نکردند در تنور انداخته شدند و نسوختند پس حال استقامت آنها
در راه حق ملاحظه نموده آید که کسی که بوفور محبت خود متحمل زحمات گشته استقامت او را اینگونه باید تا قدر عافیت معلوم شود الغرض مسیح
اگر خود را تشبیه شبان خوب داده سزاوار حال او باشد لاکن او شبان خوب بود در مرتبه پیغمبری با ثبات میرسید چون رسولان از گوسفندان
میباشند و لهذا مصنف در تمامی این باب دوم اثبات خدائی و ابن خدائی عیسی باشد آن امر هیچگونه با ثبات نمیرسد حکم یافتن او دیده که

درین عبارت مصرحست نیز دلالت بر عدم طاقت و استطاعت عیسوی دال باشد چه که قادر مطلق را بحکم یافتن چه علاقه باشد علاوه بران آنچه مصنف شرح حال گرفتاری عیسی و استهزا نمودن یهود و مسخر کردن و طپانچه زدن و تازیانه زدن و کوائف واقعه صلیب ذکر نموده همه بعجز و ناتوانی عیسی دلالت میدارند که بر کمال قدرت و استطاعت مدلل باشند مگر آنچه مصنف دعوی نموده که مسیح در جواب پیلاطس میگفته پس در این صورت آنکلام اشعیاء پیغمبر که سابقاً ذکر شد انجام یافت که گفته است که مسیح را مانند بره بمقام ذبح آوردند و او دهانش را نکشاد محض دعوی موهومی و خیالی باشد چونکه بر متتبع انجیل مخفی نیست که پیلاطس از وی خواهان معجزه گردید از آن رو مطلق عیسی جواب نداد و رنه بدون ذکر معجزه عیسی جوابها بوی داده چنانچه مرقس در باب ۱۴ انجیل خود در آیه اول آورده بمجرد صبح شدن رؤسای کهنه با مشائخ و نویسندگان و همه اهل شوری مشورت کردند و عیسی را دست بسته برده به پیلاطس تسلیم نمودند پس پیلاطس از وی سوال نمود که آیا پادشاه یهود توئی وی را جواب داده که تو خود میگوئی انتهی ۔ پس این جواب عیسی کی داد همان عیسی بود یا عیسی دیگر موهومی بود و عیسی نبود ایضاً در همان باب در آیه ۶۱ باز رئیس کهنه از وی سوال نموده گفت آیا که مسیح فرزند او سبحانه توئی که عیسی گفت آری منم فرزند انسان را بر زمین اقتدار نشسته و با ابرهای آسمان خواهید دید که انتهی این جواب نیز از همان عیسی که آن را مسیح گویند باشد یا غیر آن و همچنان یوحنا در باب ۱۸ آورده که پیلاطس در دیوانخانه آمد و عیسی را خوانده باو گفت تو آیا پادشاه یهودی عیسی جواب داد که آیا تو این را از خود میگوئی انتهی ۔ این کلام هم عیسی مسیح بود یا غیر آن **ایضاً** در همان باب در آیه ۳۴ پیلاطس گفت آیا من یهودی هستم قوم تو و کاهنان بزرگ ترا بمن تسلیم کردند تو چه کار کرده عیسی جواب داد که پادشاهی من ازین جهان نیست و اگر پادشاهی من ازین جهان میبود خادمان من ستیزه کردندی تا من به یهود تسلیم کرده نشوم حالا پادشاهی من ازین طرف نیست انتهی ۔ اینهمه کلام عیسی باشد یا نه علاوه بران آنچه گفتم عیسی درباره معجزه که از و خواستند جواب نداد آنها باشد که لوقا در باب ۲۳ کتاب خود در آیه ۸ آورده چون هیرودیس عیسی را دید بسیار خوشوقت شد زیرا که مدتها بود که خواهان دیدارش بود بعلت آنکه بسیار از و نقلها شنیده بود و امیدوار بود که از و معجزه ببیند پس از وی سوالات چند نموده و او مطلقاً جوابش نداد انتهی ۔ ارباب انصاف دعوی مصنف آن بود که عیسی مطابق خبر اشعیاء دهانش را نکشود و راقم گفتم که در باب طلب معجزه جواب نداد و پس باثبات رسید که درین باب ساکت ماند و در سایر سخنان گویا بود و بعد ازین نیز ذکر واقعه صلیب و متعلقات آن می آرد از آنجمله آورده **قوله** و دیگر در آیات ۳۹ و ۴۲ و ۴۳ همین فصل ذکر شده است که عبارت از فصل ۲۷ متی باشد ذکر شده است گزرندگان او را فحش داده سرهای خود را جنبانیده میگفتند که دیگران را نجات داده است و خود را نمی تواند که نجات دهد اگر پادشاه اسرائیل است از صلیب فی الحال فرود آید که ما بوی اعتقاد خواهیم آورد او توکل بخدا مینمود و چنانچه از و راضی است الحال نجاتش دهد از آنکه میگفت فرزند خدا میباشم ۔ الخ
راقم گوید که مراد مصنف ازین تحریرات بدیهیست که جز آن نباشد که بپایه اثبات رساند که عیسی فرزند خدا بود و در راه عاصیان جان داد لاکن نتیجه برعکس بخشیده چونکه ظاهرست که عیسی را برای نجات مردم اینهمه صدمات بخود گوارا نمود و نجات حاصل

نمیتوانند شد الا آنکه ملت عیسوی را اختیار نموده به تصدیق عیسوی پرداخته آید و برای آن نیز زحمت بسیار عیسی و حواریان کشیدند بلکه تا حال میکشند که کسی را در دام فریب خود آرند پس اگر عیسی علیه السلام از صلیب فرود آمدی بدون زحمت و مشقت بسیاری از یهود بشرف ایمان و اعتقاد به مسیح مشرف میشدند و اگر عیسی را مجال نشد و از و مکر نبود در حالتیکه فرزند خدا تعالی بود و او تعالی را لازم بود که بر توکل کننده خود که از و رضامند بود نجاتش میداد لاکن حقتعالی را نیز طعنه که مخالفان بر فرزندش نمودند ناخوش نیامد و رنه ضرور آنها را خجل مینمود و عیسی را رهائی میداد **قوله** و همین وقائع همه آن کلمات انجام یافتند که قبل از وقوع این واقعه داؤد در خصوص زحمات یسوع مسیح در زبور ۲۲ گفته بود انتهی ۔
راقم گوید هرگز در زبور ذکر واقعه صلیب نشده باشد چونکه هرگاه خصائص شخصی دران یافته نشود هیچگونه وجه و دلیل توان گفت که اینخبر فلان کس است چونکه تمامی مزامیر داود در کسی لحاظ نماید آنگاه خواهد دانست که مسیح کجا و مضمون این مزامیر کجا بلکه مزامیر مذکوره آنچنان پراگنده و پریشان و منتشر باشند که سطر اول را با دوم علاقه و نه سوم را بچهارم چنانچه از بعض مضامین معلوم میشود که شخصی حکایت بحقتعالی شکایت میدارد چنانچه در آیه دوم ای خدای من وقت روز فریاد مینمایم و مرا استجابت نمیفرمائی و نیز در شب مرا خاموشی نیست انتهی ۔ پس اگر اینخبر عیسی باشد درینحال چه چیز معلوم میشود و بجز آن علاوه فریاد مینماید حقتعالی استجابت آن نمیفرماید و بعضی کلمات آنچنان مندبه باشد که شخصی سرگذشت آبای خود بیاد خدا می آرد و برای التجاء عنایت داشتن مرا متروک نمودی چنانچه در آیه ۴ آبای ما بتو توکل نمودند بل توکل نموده ایشان را خلاصی دادی بتو فریاد کرده نجات یافتند و بتو اعتماد نموده شرمنده نشدند من کرمم و انسان نیستم رسوائی مردمان و حقارت قومم انتهی ۔ **راقم گوید** که دعوی آبای عیسی نمیتوان نمود اگر فرزند خدا باشد آبای او معنی ندارد و نسبت کرم نیز برای عیسی در صورتی لزوم دارد که دست از دعوی الوهیت او بردارد ۔ نیز **ایضاً** مضمون در آیه ۱۹ ای خداوند تو از من دور مباش ای قوت من جهه نصرت من شتاب کن جان مرا از شمشیر و محبوب مرا از چنگ سگ برهان انتهی ۔ اگر اینخبر عیسی میبود البته استدعای دور نمودن خدا معنی ندارد و نصرت چه باشد پس عیسی علیه السلام طلب نصرت نمود درینحال چگونه توان گفت که زحمات را خود بخود بر جان خویش گوارا نموده و رهانیدن از شمشیر چگونه مناسبت بحال عیسی دارد اگر خبر عیسی باشد کنایه و اشاره صلیب ضرور بود و استدعای استخلاص محبوب از چنگ سگ بعیسی چه علاقه محبوب او کدام کس باشد پس بهمه جهة باثبات رسید که اینخبر عیسی نباشد بهر حال خبر عیسی بوده لاکن منظور مصنف اثبات فرزندی خدا و خدا بودن مسیح باشد از زبور ۲۲ آن هرگز نمیتواند شد باقی ماند مظلومیت شخصی که مصنف زبور ذکر آن مینماید از آنچه میشود و صدها هزار بندگان خدا مظلوم از دنیا مجرد از حق خود رفتند و هر یک زیاده از مسیح تحمل تکلیفات در راه حق گردیده اند بلکه در بعضی خصوصیات خبر زبور زیاده تر از حال مسیح و موافق حالات شان مشاهده مینماید پس حمل اینخبر را از اخبار آنها تصور نمائیم مثلاً در قصه شهادت امام حسین علیه السلام روحی فداه زیاده تر از همه چه مسیح چه غیر مسیح

خصوصیات این خبر معلوم میشود پس چرا اخبار آنحضرت نباشد همچنان یهود میگویند که مورخان و مصنفان انجیل از راه تغلیط و گول و فریب عوام حکایت صلیب نمودن عیسیٰ از روی همین خبر زبور ملاحظه نموده موافق آن نوشته‌اند ورنه ما از زبور ۲۲ خود تمامی زبور را علم و مطلع نبودیم چگونه قسمی عیسی را هلاک شد گویم که تا با بدر دم ما را ظالم و ما در مظلوم دانسته باشند بلکه قسمی که در کتب ما دیه از بیشتر مثل هلاک کدام مظلوم مرده باشد دلیل دانسته و فهمیده آنچنان او را هلاک نموده بد تیر باران تمام مردم تا روز قیامت کردیم داد او را حق گشته شده با اثبات رسانیم پس عجب دیوانه با اثبات رسیده خواهیم نمود **قوله** و دیگر چون عادت یهودیان در آن زمان این بود که بر مقصری که قتل میکردند بدن او را در قبرستان مقصرین که خارج از قبرستان عام مردم بود دفن میکردند الخ **راقم** گوید که جواب انیقصه ما چیز ضرورت ندارد مگر آنقدر مصنف گوید کلام اشعیا پیغمبر که درباره یسوع مسیح گفته بود که او را با کسان شریر دفن خواستند هم قبر سازند اما بعد از وفات در مقبره شخصی تونگری مدفون گشت بانجام رسید انتهی – آنرا ملاحظه نموده‌اند که در این باب ۵۳ عبری او موافق خبر اشعیا نبی بیا شد یا نه پس بدانکه اشعیا گفته است که او را با کسان شریر دفن خواستند هم قبر سازند اما بعد از وفات در مقبره شخصی تونگری مدفون گشت بلکه اشعیا نبی آنقدر خبر در باب ۵۳ کتاب خود درس ۹ گفته اگرچه مزار او را با شریران تعیین نموده بودند اما بعد مردنش با متمولان بود انتهی – از این کلام معلوم میشود که اشعیا نبی خبر شخصی میرساند و او بمرگ خود مرده کسی او را مصلوب و مقتول ننموده چونکه اگرچه نزد مصنف آب همه آب باشد لاکن آب مضاف تفاوت دارد و سنگ همه سنگ مگر جواهر سنگ دیگر باشد لاکن نزد کسی که سلیقه کلام ضرور است مصلوب شده و قتل رسیده را مردنش نخواهند گفت همچنان از کلام اشعیا ذو قائم مصلوب گشتن مسیح موافق دعوی مصنف با اثبات نرسید چونکه مصنف موافق کواتف عیسوی موافق اخبار اشعیا گفته که او را با کسان شریر میخواستند هم قبر سازند اما بعد وفات در مقبره شخص تونگری مدفون گشت بانجام رسید و حال آنکه بدیهی است که یهود موضع دفن برای عیسی خصوصاً تجویز نکرده بودند گو که عادت آنها بوده باشد که مقصران را در یک قبر مدفون سازند و یوسف نام از ارمشیه او نیز شاگرد یسوع بود از پیلاطس جسد مسیح خواسته بود پس هرگز در انجیل ذکر استدعای در مقبره مقصران دفن ننموده در جای دیگر دفن کردن ننوشته است چنانچه در باب ۲۷ متی مرقوم است درس ۵۷ و چون شام گردید تونگری یوسف از ارمشیه که او نیز شاگرد یسوع بوده آمده و آنشخص نزد پیلاطس رفته جسد یسوع را خواهش نمود و پیلاطس فرمان داد که جسد بوی داده شود انتهی با اینحال چگونه میتوان گفت که یوسف مذکور بجز جسد عیسوی از پیلاطس هیچ عرض و غرض مدعا دفن و تکفین عیسی نموده باشد پس بهیچ جهه معلوم گردید که این خبر اشعیا درباره شخص موافق باشد که بمرگ خود مرده و بس عیسی را با آن تخصیص باشد **قوله** و دیگر آنکه یسوع مسیح خبرها بشاگردان خود خبر داده بود بهمان طریق در روز سوم بعد از وفات خود زنده شده از قبر برخواست چنانچه در آیه اول الی ۸ فصل ۲۸ متی مرقوم است که در آخر سبت سفیده دم روز اول هفته مریم مجدلیه و مریم دیگر بجهه مشاهده آمدند ناگاه زلزله عظیمی واقع گشته زآنرو که فرشته خداوند از آسمان نزول نموده پیش آمد و سنگ را از قبر غلطانیده بران نشست که جامه او مانند برق و لباس وی چون برف سفید و نگاهبانان از هیبتش مبهوت شده چون مردگان گردیدند الخ **راقم** گوید خود مصنف از روی انجیل اقرار داده که در آخر سبت برای تلاش جسد عیسوی رفته و او در قبر نبود با اینحال دعوی

توقف سه شبانه روز چگونه یوسف بوقت شام جمعه جسد را از سر صلیب فرود آورده البته شب جمعه به تدفین نعش مسیح پرداخته پس شب جمعه و تمام روز شب سبت در قبر بود آنرا اگر یکنیم روز توان گفت نه سه روز و سه شب همچنان متی در باب ۲۸ درس اول انجیل خود وقت تلاش را سفیده دم نوشته و مرقس در باب ۱۶ درس دوم نوشته روز یکشنبه صبح بسیار زود انتهی مگر گوید که مرقس باز بسیار زود و پشیمان شده می آرد که هنگام بر آمدن آفتاب انتهی – **راقم** حیرانم که هرگاه گفته باشد که صبح بسیار زود هنگام بر آمدن آفتاب برای ملاقات نزد تو خواهم آمد یا تو به نزد من بیا البته طرف مقابل با مدعی حیران خواهد شد که کدام وقت او خواهد آمد یا من بکدام وقت نزد او بروم چونکه صبح بسیار زود تا هنگام بر آمدن آفتاب تفاوت کلی باشد و لوقا در باب ۲۴ درس کتاب خود صبح بسیار زودی آورده و صریح مخالفت متی را منظور داشته در پرده سخن گفته است مگر یوحنا در باب ۲۰ کتاب خود درس اول نوشته صبح وقتی که هنوز تاریک بود بقبر در آمد انتهی – پس ارباب انصاف درستی تحریر مصنفان انجیل را ملاحظه فرمایند همچنانکه بدانکه آنچه مصنف دعوی آن دارد که یسوع مسیح مدت چهل روز در دنیا ماند چنانچه **قوله** ما و بعد برخاستن از قبر باز یسوع مسیح مدت چهل روز در دنیا ماند در ان ایام خود را محض با آن یهودیان که با و ایمان آورده بودند علی الخصوص بشاگردان خود نموده انتهی – **راقم** درین باب بر سبیل نبی و خاطر نشین ارباب انصاف حقیقت و یا نا درستی این دعوی در پیش نمودن است + پس بدانکه چون مسیح بعد برخاستن از قبر محض با آن کسانیکه بوی ایمان آورده بودند از فرقه یهود و شاگردان بر دیگری کسی نمودار نگردیده لهذا این دعوی مصنف را باور نتوان نمود و سبب آن اینست که مصنف شهادت اصحاب نبی را در حق آن نبی یا رسول قبول ندارد چنانچه در صفحه ۲۵۲ کتاب هذا آورده که اقوال احادیث زوجات و اقربا و اصحاب محمد بودند پس درین صورت شهادت آنها درباره محمد چندان اعتبار ندارد انتهی – پس موافق آن درینجا نیز شهادت اصحاب او درباره عیسی چندان اعتبار ندارد همچنان نمودار گردیدن به محض عیسائیان و نشان ندادن چهره خود را بهیود و رو پوش گردیدن جهه بود چونکه اندیشه آن بود که دوباره مسیح گرفتار خواهند نمود دیگر آنکه هرگاه منکران از یهود نمودار میگردید زیاده تر منفعت مطلب که داشته بود و یهود دیگر جای انکار نداشته حجت بر آنها تمام تر میبود از نمودار گردیدن معتقدان هرگز فایده بحال کسی رو نیافته چونکه بدون رویت حال معتقدان بهر حال آنبود پس ضرورت نمودن به یهود بود نه بر عیسائیان دیگر آنکه حالا به بینید که درباره دیدن عیسائیان عیسی را از انجیل چگونه و چه قسم معلوم میشود پس بدانکه از انجیل معلوم میشود که انیقصه ساختگی باشد چنانچه متی در باب ۲۸ کتاب خود درس ۱۶ آورده و آن یازده شاگرد بسوی جلیل به آن کوهی که با آنها اشاره فرموده شتافتند و او را مشاهده نموده و بوی سجود نمودند انتهی – و مرقس نیز در باب ۱۶ انجیل درس ۱۴ آورده و بعد از آن بآن یازده نفر در حالتیکه نشسته بودند ظاهر گردید انتهی – مگر پولوس حواری در نامه موسومه باهل قرنتس در باب ۱۵ درس ۵ آورده و اینکه بر کیفاس نمودار گشت و بعد از آن دوازده نفر را و بعد از آن با پنجصد برادر در راه پیش یکبار در نظر آمد انتهی – **راقم** گوید که معلوم نیست که پولوس راستگو باشد یا متی و مرقس که مدعی رویت یازده حواری باشند بلکه یوحنا در باب ۲۰ کتاب خود درس ۲۴ آورده توما که یکی از آن دوازده نفر بود همان است – که

دوس نام دارد وقتی که عیسی آمد با نها نبود انتهی ـ پس در حالتیکه توما دوس با نها نبود چگونه دوازده نفر بوده باشند
پس چگونه میتوان گفت عیسی را بعد مردن زنده شده دیده اند و آنچه از مطلب و مضمون مردن و زنده شدن و بخاطر آوردن
خود را با نها بیان نمود و غیر آن در وقتیکه بر منکران خود را نمودی در آنحال قابل قبول بود لاکن چون بیدین معاینه مخالفان
مصنف هیچ قبول ندارد ما نیز این حالات مسیحیه قبول نداریم که بوقوع آمده باشد مگر در صورتیکه آنها تواتر ما را قبول نمایند ما را
نیز تواتر شان قبول باید نمود والا لا **قوله** و بعد تمام ایام مذکور شاگردان خود را در یک کوهی نزدیک
اورشلیم فراهم آورده و در حضور ایشان بآسمان عروج نمود اینکلمات را که در آیه ۱۸ الی ۲۰ فصل ۲۸ متی
نوشته شده است بایشان گفت که تمامی قدرت در آسمان و زمین بمن عطا شده است لهذا بروید و تمامی قبایل
از شاگردان نمائید بغسل دادن آنها باسم اب و ابن و روح القدس و آنها را بمحافظت کردن هر آنچه شما را فرموده ام
الخ **راقم** گوید که اول اینکه عیسی بر تابعان خود گویند نمود در گردید چونکه شهادت آنها در باره رویت سند
ندارد و ثانیاً احکام که از وی فرا گرفتند عمل بر آن چه رسد خصوصاً در وقتیکه حکم آن احکام بر خلاف و بر عکس آنچه تورات
باشد و در توحید حقتعالی خلل انداز گردیده بنام اب و ابن و روح القدس تعلیم نماینده باشند و ثالثاً آنکه امری که بر هم
زن احکام انبیای سالفه باشد خصوصاً مسئله توحید که اصل الاصول و امّ جمله مسایل توان گفت بدل نموده تثلیث را شایع
نمایند آنرا تا بسیاری از موافقان و مخالفان روایت نه نمایند و نسبت آنرا بگوینده کلام ندهند باور نتوان نمود و رابعاً اگر
مسیح حرف همین قدر گفته بغسل دادن انها باسم اب و ابن روح القدس پس از این کلام مستفاد نمیشود که اب و ابن و روح
هر سه خدای واحد مطلق و بدون تثلیث چاره نیست پس معنی محصلی آنچنان باشد که خدا واحد مطلق دانند و ابن را پیغمبر
بر حق فرستاده او دانند و ملائکه و روح را بندگان مقرب او دانند نه آنکه توحید را بر داشته تثلیث را بجای او قرار دهند
والله اگر نصاری این تاویل درست را و این وجه صحیح را دستور العمل خود مقرر سازند بر صراط المستقیم از لغزش قدمهای
رستگاری یافته خواهند بود و همچنان قدرت در آسمان و زمین عطا شدن چه معنی دارد و اگر او خدا و ابن خدا بود دیگری
چگونه او را قدرت عطا مینمود **قوله** و در آیه ۱۹ فصل ۱۶ مرقس مسطور است که بعد از تکلم با ایشان خداوند بآسمان
صعود نموده بر دست راست خدا بنشست **راقم** گوید گرفتم اینکه عیسی روبروی حواریان صعود بآسمان نمودند لاکن
مرقس از کجا باثبات میتواند رسانید که خدا تعالی بر آسمان می باشد چونکه حقتعالی از آن منزه است در سمتی یا جانبی یا در مکانی
بوده باشد گذشته از آن بر دست راست حقتعالی نشستن چگونه بمرقس معلوم گردیده چونکه مسیح از انجا قاصدی و پیغامی نفرستاده
و روح القدس این خبر نداده چنانچه در باب دوم اعمال حواریان جائیکه ذکر آمدن روح القدس نوشته در انجا هرگز این خبر
نشستن بر دست راست نداده همچنان آن کلامی که در باب دست راست مسیح بر زمین و آسمان حکم نمودن او در
زبور ۱۱۰ و فصل ۷ دانیال گفته شده است بانجام رسیده انتهی **راقم** گوید که در زبور ۱۱۰ هرگز اینچنان خبری نباشد که

مفید مطلب مصنف باشد چونکه در انجا خصایص و علامت سلطنت یافته شد پس چگونه از آن مراد عیسی تواند شد و نظر
بمضمون ورس ۵ خداوندیکه بدست راستِ تست در روز غضبش ملوک را شکسته خواهد ساخت در میان اقوام داوری خواهد نمود
مکانها را از لاشه ها پر خواهد ساخت و سروران را در زمینهای بسیار خواهد شکست انتهی ـ این علامت بر ابر
مسیح چگونه مدعی توان بود و در باب ۷ کتاب دانیال نیز آنچنان مضامین یافته نمیشود که تصریح عیسی داشته باشد چه
اول باب مذکور بر آمدن چهار حیوان از دریا نوشته و در وسط آن باب ذکر دیدن شخصی مانند فرزند انسان و دیگر سلطنت
و عظمت و مملکت باو داده شده ـ و از سایر مضمون آن باب نیز هیچ خصایص معلوم نمیشود و چونکه عیسی کجا و سلطنت
کجا او را با سلطنت چه مناسبت باقی ماند دعوی سلطنت برای آینده آنرا باور نتوان نمود و انتظار انیز تا چگونه دعوی
زنده و عوی رهاننده **قوله** و چون همه وعده ها و علامتهائیکه خدا چند قرنی قبل از مسیح در خصوص او بوساطت
پیغمبران خود در کتب عهد عتیق از برای این بیان نموده بود که با استصواب آن علامت رهاننده موعود را در وقت آمدنش
بشناسند چون همه آنها در یسوع مسیح به تکمیل رسیده الخ **راقم** گوید که بدیهی است که عهد عتیق را یهود زیاده تر از نصاری
دانسته و معانی غامضه آن پی برده باشند و چگونه ممکن بود که خدای و ابن خدای عیسی را یافته باشند با وجود دعوی
فرزندی خدا عیسی را تکذیب نمایند اسناد [illegible] دعوی باور دهند و [illegible] نسبت گفت که فرزندی من در عهد عتیق
یا فلان کتاب یا رساله موجود و ملاحظه نمائید بلکه هر وقت او را تکذیب میکردند و بجز آن چیزی زیاده بر این گفتن
نمیتوانسته که موسی خبر بار ابشما رسانید یعنی خبر رسالت و نبوت نه آنکه اب و ابن هر سه خدا باشیم بلکه اندعوی احدی
از زبانی عیسی نه شنیدند الا آنکه بعد واقعه صلیب حواریان گفتند که عیسی چنین و چنان گفته و حکم تعمید دادن باسم اب و
ابن و روح داده پس تا وقتیکه عیسی در دنیا بود اینگونه حکم نداد بر خلاف آن بعد مردن و شهید شدن اینگونه تعلیم طرز
جدید مامور نمود با وجود آن دعوی موافقت کتب عهد عتیق با دعوی خود موافق نمودن آنرا شاهد مدعا خود آوردن
کار مصنف و اخراب است **قوله** مخفی نماند که انجام یافتن همه آن وعده و پیش گفتنها که در کتب عهد عتیق در خصوص
یسوع مسیح داده شده بود که چندین قرن قبل از وقوع در خصوص مسیح این معنی خبر دهد که وقت آمدن و مکان تعمید و
قدر و مرتبه و انواع زحمات و کم و کیف مردن و زنده شدن و عروج نمودن و سایر احوالات او را به تفصیل بیان نمایند معلوم سازد
و آشکار است که انسان احوال آینده پیش از وقوع نمیداند و بیان نمودن اینگونه پیشین گوئیها ابداً قادر نیست مگر در صورتیکه
خدا آنها را باو الهام کرده باشد پس کتبی که در او اینگونه پیشین گوئیها مسطور است بیشک و شبه الهام الهی و کلام خداست انتهی
راقم گوید که در باره کتب باید بدعوی الهام نمود یا کلام کلام الهی و دیگر الهام دیگر است که حقتعالی بکسی الهام نماید یا کلام
غیر آن یا انبیا باشد و کلام آنست که وحی از آسمان بشخصی رساند الهام و کلام انبیا را توان گفت **علاوه** بر این سخن در انجیل
باشد که نه الهام و نه کلام انبیا برای توریت همت کشتی اختیار نه نمایند در توریت دعوی تحریف ست نه آنکه دعوی تصنیف

مگر در انجیل دعوی تالیف حواریان و شاگردان که آنرا نصاری نیز انکار نتوانند نمود که متی و غیرهم بجز الهام روح نوشته‌اند
میباشند پس فکر انجیل داشته باشند نه توریت مگر احکام تورات بر عکس دعوی مسیح بود از آنرو یهود براو انکار نمودند و باعث
قتل و دار همین دعوی بود پس چگونه آنرا موافق دعوی عیسی باید تصور نمود **علاوه** بران هرگاه در زعم ایشان
مسیح خدا بود مرده و زنده شدن و برخاستن چه بود پس دنیا و ما یام مردن خدا از فیض وجود واجب الوجود خالی و قبیح‌اند
حقتعالی که حی و قدیم و قائم ابدی و دائم میباشد و براو فنا و مرگ و نابود شدن روا باشد و اگر این خدا بود از دو صورت
خالی نباشد در حین اختیار شق اول آن الوله سر لابیه بوده باشد پس آنچه بر خدا روا بود بر او روا باشد و آنچه بر خدا روا نبود براو
روا نباشد و در اختیار شق ثانی پس مثل پدر نبود دازان حصول همچنان کتب سابقه از تورات و متعلقات آن و انجیل
را بدون ملحقات کتب سماوی میدانیم لاکن نه این تورات و انجیل متداوله پس اگر کدام پیش خبری موافق دعوی آن
کتب بوقوع آید باز آنرا کتاب خدا نخواهیم دانست بلکه از ان کتب سابقه مصنف این کتب نقل و تسوید نموده محض دران
باب خاص راستی او ثابت گردیده باشد نه کل کتب **قوله** نهایت این محله که یسوع مسیح از جنس انسان و پیغمبران
برتر بلکه در مرتبه الوهیت است از آیاتی که در خصوص مرتبه او از کتب عهد عتیق ذکر کرده ایم معلوم و آشکار است انتهی **راقم**
گوید که این دعوی محض کذب باشد هرگز در عهد عتیق بجز اعتقاد خدای واحد مطلق حکمی صادر نشده است و از اول تا آخر
همین حکم در تورات میباشد چنانچه هر قدر عمده ترین اثبات تورات بنظر مصنف بود آنرا در دلائل و براهین مندرجه خود
آورده و جواب آن مفصلاً از اینطرف در هر یک امر داده شده در انجا ملاحظه رود تا صدق دعوی راقم و حال دعوی
مصنف همچو آفتاب در نیمروز معلوم و متیقن گردد **قوله** لیکن در انجیل این مطلب عمده دیگر زیاده بیان و توضیح یافته
است پس همان آیات انجیل که بمرتبه اعلا و الوهیت مسیح گواهی میدهند ذکر خواهیم تا بدینطریق این تعلیم انجیل را برتو
ای مطالعه کننده واضح‌تر ثابت سازیم انتهی **راقم** گوید که بر ارباب خرد مخفی و مستتر نباشد که الحال مصنف عمده
ترین آیات انجیلیه در پیش مینماید و بعون الله تعالی راقم بعمده ترین جوابات آنهمه دلائل مذکوره او را مانند کرماد دن
اشتدت به الریح فی یوم عاصف میگرداند چونکه دلائل موهومی مصنف زیاده براو وان اوهن البیوت
لبیت العنکبوت میباشد **قوله** مخفی نماند که نجات سلسله انسانی که بواسطه یسوع مسیح انجام یافت بی مرتبه
الوهیت هرگز صورت امکان نمیداشت انتهی **راقم** گوید که کاش مرا برابر در عوض اینگونه نجات که برای آن ابن و
فرزند بخداوند تعالی دعوی توان نمود جمله کائنات در آتش جهنم میسوختند اساءه اینگونه نسبت قبیحه بار تعالی داده نمیشد
لاکن بهر الحال مدعیان الوهیت مسیح و غیر آن ورنه در ذات حق چه نقص و وهنی راه خواهد یافت **شعر** گر جمله
کائنات کافر گردند * بر دامن کبریاش ننشیند گردی — مثلی فاحش و رقیق * لاکن ای سوز دلی و حرارت وحدت
قلبی از ملاحظه اینگونه مزخرفات خصوصاً درباره توحید حقتعالی آتش بدل و جانم میرسد می نگارم آن اینکه زنی شوهرداری

بود و پستان خود را اکثر بزور بهر دو دست نهاد میمالید کسی از وی پرسید که اینچه کار باشد که میکنی و چه طریقه زشت است که
فرا گرفته گفت مر الذتی والتذاذی میدهد آنگهی باو گفت ای بد قبت اگر ترا از شوهر فرحی و لذتی حاصل نشود در الحال از زین
پستان مالیدن چه خواهد شد موافق آن اگر حقتعالی نجاتی بخلق عالم عطا و رحمت نسازد و آنقدر بر قهر و غضب در آید که
گنهگار و بیگناه را یکسان در آتش سوزان انداز و دران خدائی دیگر کدام نجاتی و برات خلاصی از آتش جهنم خواهد داد **قوله**
و بدیهی است که در خصوص مرتبه الوهیت مسیح کلام خدا که عبارت از انجیل باشد دلیلیست قاطع و شاهدیست کافی آدمی باید
دلیل و حکم کلام خدا را قبول نماید خواه عقل آن حکم خدا را درک نماید خواه نه نماید انتهی **راقم** گوید که اول انجیل را کلام خدا
ثابت نمایند بعد دلائل و براهین از روی آن در پیش نموده باشند علاوه بران در احکام الهی قاطبة بنده را چون و چرا
نرسد مگر این چه احکام است شخصی بیاید و بگوید که من پیغمبر خدا هستم تا حجتی و برهانی نداشته باشد کسی از و باور نمیکند و حال آنکه
هزارها پیغمبران خدا بخلق مبعوث گردیده اند پس کسیکه دعوی بزرگ مرتبه خدائی و ابن خدائی که سزاوار او نباشد نماید و اراده خواه
کوچک ابدالان او نتوانند بمعرض اثبات رسانند چون ازان عاجز آیند بگویند که آدمی را باید دلیل و حکم کلام خدا را قبول نماید
خواه عقل آن حکم را درک نماید خواه نه نماید و در الحال هر کس اندک شعوری دارد میداند که این دعوی دلیلی ندارد و ورنه باین عاجزی
پیش نمیشد خصوصاً مصنف در ابتدای کلام گوید مسیح از جنس انسان و پیغمبران برتر پس هرگاه انسان را گو که از پیغمبران برتر بوده
باشد او را الخدائی اختیار نمائیم از ما احمق تر و شقی تر در دنیا و ما فیها نشان نتوان داد **قوله** در آیات انجیل که باعلا مرتبه
الوهیت یسوع مسیح توضیح یافته و ثابت گردیده اینها است انتهی — حضرات چشم انصاف را نمایند آخر کار با خداوند تعالی
دارید در روز باز خواست اول سوالی که از شما خواهند نمود درباره توحید باری تعالی شانه باشد پس برای آن آماده شوید و عذر
آن درست نمائید تا فرو مانده عاجز و حیران و سرگردان نشوید **قوله** چنانچه در آیه ۱۶ فصل ۳ متی مرقوم است یعنی در حینی که
یسوع در رود اردن از یحیی بغسل تعمید مییافت ناگاه آوازی از آسمان رسید باینمضمون که اینست فرزند محبوب من که من ازو
خوشنودم انتهی — الحال ارباب کمال در معنی این فقره و وجوهات آن نیک تامل بکار برند تا حقیقت حال منکشف گردد —
پس بدانکه ازین آوازه که از آسمان آمد که اینست فرزند محبوب من هرگز خدائی و ابن خدائی عیسی باثبات نمیرسد چه متکلم آن
کلام چگونه معلوم شد که خدای تعالی بود — دوم آنکه دران آواز اسم کسی نبود شاید منظور خدا یحیی بود که مرشد عیسی بوده خواه کسی دیگر از
خلائق که در انجا حاضر بودند سوم آنکه شاید گوینده آن شیطان برای تغلیط عوام بود چنانچه ازان بمقصد خود رسیده — چهارم آنکه
البته عیسی تنها غسل تعمید نیافته باشد مردمان دیگر نیز از یهود و غیره حاضر بوده باشند پس بهر وجه استشهادت این ادانی نمایند
که اینگونه آواز بر آمد — پنجم آنکه آواز آمد که اینست فرزند من که از و خوشنودم پس آواز کننده غیر کسی بود که راضی بود از عیسی غیر
از انکس بود که از عیسی راضی و خوشنود بود — ششم آنکه هرچه باشد خدائی عیسی ازین آواز باثبات نمیرسد — هفتم آنکه اینقدر احکام
حقتعالی از ابتدای بعثت پیغمبران و رسولان بخلق صادر شدند از راه آواز هیچ حکمی صادر نگردیده چگونه اینقدر امر بزرگ نجات

امر مردم منحصر و وابسته بآن بود بیک آواز قطع و ختم وطی گردد حاشا و کلا. پس بپایه اثبات رسید که این دلیل ناقص و ناتمام
و غیر واقعی بود علاوه بران خدا و فرزند خدا را چه ضرور افتاد که رفته مرید بنده خود یحیی گردیدند ان هذا الشئ عجاب **قوله**
و دیگر در باره دیگر همین مطلب در آیات ۱ و ۲ و ۳ و ۴ فصل ۱۷ متی مرقوم ست که بعد از شش روز یسوع پطرس و یعقوب و
برادرش یوحنا را برداشته و بجای انتها بکوه مرتفعی آورده در حضور آنها صورتش متغیر گشته و چهره اش چون خورشید
میدرخشید و لباس او چون نور سفید بود که ناگاه موسی و الیاس با وی تکلم کنان برایشان ظاهر گردیدند و در اثنای تکلم آن
ابر درخشنده برایشان سایه افگنده و ناگاه صدائی از ان ابر میگفت که اینست فرزند محبوب من که از وی خوشنودم سخنهای او را بشنوید
انتهی = **راقم** گوید که تغیر چهره شاید بسبب کدام عارضه مانند صرع و اغما باشد ورنه تغیر چهره چه باشد و چون خورشید درخشیدن
از برای ستائیش و حرفی لغو باشد چنانچه مشهور باشد که مردم اکثر کسی را وجیه باشد میگویند مانند ماه می باشد و حضرت عباس علمدار را
ماه بنی هاشم میگفتند بجهت خوبی و پاکیزگی شکل و صورت باشد ورنه انسان نه مثل آفتاب می باشد نه مثل ماه خواهد بود پس مثال
آفتاب مبالغه در تعریف نه غیر آن همچنان آمدن موسی و الیاس نه خدائی و ابن خدائی مسیح بپایه اثبات میرسد پس اگر مسیح خدا و
پسر خدا بود شهادت موسی را کی تقاضا داشته یهود دیگر عذری هم داشتند پس هرگاه موسی با وجودیکه با الیاس تشریف آورده چرا
ادای شهادت فرزندی عیسی نسبت بخدا اند نمودند و نه دادن شهادت هم درین باب با وجود حاضر بودن اول دلیل باشد
بر عدم اعتبار این آواز ارباب انصاف ملاحظه فرمایند که متی در اخفائی باثبات سانیدن این امر چه حیله ها که بکار نه برده است
بلحاظ آنکه کسی نگوید که چرا یهود نه شنیدند لهذا از ابتدای اینگونه تمهید بکار برده که عیسی پطرس و یعقوب برادرش یوحنا را
برداشته و پنهانی انتها بکوه مرتفعی آورده لاکن باز بمطلب خود فائز نگردید چونکه آواز از ابر آمده راوی یوحنا که حواری بود که شهادت
او در باره مولائیش اعتبار چندان ندارد و آواز خدا بود از کجا معلوم شد بلکه شاید شیطان در پس پرده ابر آواز کرده دیگر آنکه اگر دیگر
حواریان نیز ادای شهادت نمایند بر نادیده ادائی شهادت نموده باشند چونکه گرفتم اینکه آواز شنیدند در ادائی گواهی آن
راستگو باشند مگر آواز خدا تعالی گفتن چه باشد چونکه گوینده را ندیدند محض آواز شنیدند شاید این خطاب برای موسی باشد که پدر
او نیز معلوم و مشخص نبود چنانچه صدق او از درباره داشتند اگر محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم نگفتی که موسی بن عمران ست
چگونه پسر عمران بودن باثبات میرسید یا برای الیاس چونکه هر سه یکجا بودند بصراحت بنام احدی ندا نرسیده علاوه بران آنچه
درباره حضرت موسی علی نبینا و علیه السلام گفتم آنرا تصور نموده باشید که واقعی باشد یا نه چونکه در زمان فرعون آنحضرت مجهول
الوالدین بود بعد غرق فرعون صاحب قوت و سطوت گردید در انحال هر کس انچنان آرزوی بوده باشد که نسبت خویشی
خود بموسی سازد در آنزمان ممکن ست که موسی نیز عمران و عملق را در اظهار پدر و مادری خود صادق القول قرار داده باشد
که انها از خاندان عز و شرف یافته آنها نیز فخر آن داشتند که مثل موسی فرزندی پیدا نموده که بادشاه وقت و پیغمبر خدا باشد
پس آنحضرت اگر موسی و عیسی را پسر عمران نگفتی بسیار جائی شبهه در انساب آن هر دو عالی قباب میبود الغرض این دلیل نیز

خدائی بپایه صدق و حد تحقیق نرسید تا نماند فرزند خدا انشاء الله تعالی تصریح آن نیز آینده نموده خاطر دوستان
شاد و خورم مینمائیم که آن هم لغو بوده باشد **قوله** و خود یسوع مسیح درباره مرتبه الوهیت خود باین طریق اقرار نموده است
چنانچه در آیه ۳۵ الی ۳۷ فصل ۹ یوحنا مرقوم ست که یسوع مسیح شخص کوری که بینا نموده بود گفت آیا که تو به پسر خدا
ایمان آوری او جواب داد که ای آقا او کیست که من باو ایمان آورم یسوع گفت تو او را ندیده و آنکس که با تو گفتگو میکند همانست
انتهی = **راقم** گوید که والله از شان عیسی بعید بود که درباره الوهیت خود مدعی باشد و سزاوار بندگی خود را میدانست از نزد
در تمام انجیل خود را فرزند انسان گفته بلکه او را سزاوار نبود که خود را پسر خدا گفته عالمی را خراب و بد اعتقاد نماید حقیقت حال
آنست که در ایام ماضیه خود را پسر خدا میگفتند آخر نتیجه آن بسیار بد و سرنگون کننده برآمده شاهد مدعا یوحنا حواری باشد که در باب
بستم انجیل خود درس ۱۷ از زبانی عیسی آورده عیسی با او گفت مرا دست مگذار زیرا که هنوز نزد پدر خود بالاتر نرفته ام بلکه نزد برادران
من برو و بآنها بگو که من به نزد پدر خود و پدر شما و خدائی خود و خدائی شما بالا میروم انتهی سبحان الله مصنف یکدفعه اصطلاحات
کتب خود دست بر داشته عالمی را میخواهد خراب بکند عیسی چنانچه خود را پسر خدا میدانست بهمان معنی دیگران را پسر خدا میدانست
پس تفرقه در میان فرزندی عیسی و دیگران چه باشد **قوله** و در آیات ۱۵ الی ۱۸ فصل ۱۶ متی مذکور ست که یسوع
مسیح بشاگردان خود فرمود که شما مرا چه شخص میگوئید انگاه شمعون پطرس جواب داده گفت که توئی مسیح پسر خدای حی و یسوع جواب داده
فرمود که خوشا حال تو ای شمعون باریونا زیرا که جسم و خون این را بر تو ظاهر نساخت بلکه پدر من که در آسمان ست ظاهر نمود
انتهی = **راقم** گوید که اول تعجب ازان ست که اکثر مصنف انجیل بودن خدا تعالی در آسمان می آورد و حال آنکه خدا مکانی نباشد
و ساکن در جهتی نیست و متمکن در جای نباشد که توان گفت که خدا در فلان جا میباشد دیگر آنکه عیسی به شمعون پطرس گفته که خوشا
بحال تو راقم میگویم که از زبانی عیسی ثابت مینمائیم که بد انحال شمعون چنانچه آخر همین باب را ملاحظه نماد در ترجمه تشریف مبر
درس ۲۲ را به بین که در انجا مرقوم ست آنگاه پطرس او را گرفته آغاز ملامت نموده گفت خداوندا رخصت الهی بر تو باد چنین امری
بر تو واقع نخواهد گشت که او التفات نموده بپطرس گفت ای شیطان از عقب من برو که موجب صدمه من هستی زیرا که سرشت تو از
الهیات نیست بلکه از انسانیات ست انتهی = حضرات همین شمعون بود که حضرت او را خوشا بحال تو گفته و حال آنکه او را همان تو
بشیطان ملقب نموده همچنان بدانکه مصنف تمامی سرگذشت و گفتگوئی که مابین مسیح و پطرس درمیان آمده مذکور نموده بر درس ۱۷
قطع نموده چونکه شنیدنی ست لهذا مرقوم درس ۱۸ و من نیز ترا میگویم که توئی پطرس و برین سنگ کلیسائی خود را بنا خواهم نمود و
درهای قبر بروی استوار نخواهد بود و کلیدهای مملکت آسمان را بتو خواهم بخشید و هر چیزی را که تو در زمین بگشائی در آسمان نیز گشاده خواهد
گشت و هر چیز را که تو در زمین بندی در آسمان نیز بسته خواهد گشت انتهی و یوحنا در باب انجیل خود درس ۱۷ اکنون که در بابود به پطرس گفت آیا تو نیز یکی از شاگردان
آنکس هستی و گفت من نیستم انتهی = ارباب انصاف همین پطرس باشد که ذکر آن میرود پس هرگاه خوشا بحال بود چرا بشیطان ملقب
گردید و چرا عیسی را انکار نمود الغرض چنین بی بیان چگونه خوشا بحالی او باشد **قوله** و همچنین در آیه ۲۳ فصل ۸ یوحنا

مرقوم ست که به یهودان فرمود که شما از تحتانی هستید و من از فوقانی هستم شما ازین جهان هستید و من از انجهان هستم انتهی
عجب از خوش فهمی مصنف باشد فهمیدن معانی کتب خود بخیال دارد تا بفهمیدن مضامین غامضه مشکله کتب دیگران رسید
چونکه بدیهی ست که مراد از فوقانی و تحتانی و اینجهانی و آن جهانی خبر آن نباشد که مخالفان را اهل دنیا و بنده دنیا میدانسته
و خود را از اینگونه آلایش بری و بعید میدانست و آنها را بنده گناه و زیر بار گناه میدانست و خود را پیغمبر خدا و معلوم است که درجه
پیغمبر فوق درجات سایر مردم باشد لاکن گرفتم اینکه عیسی فوقانی بود مگر از کجا که خدا و پسر خدا باشد جمله ملائکه فوقانی
باشند و گرفتم آنکه در این عالم نبود و در اینجا متولد نشد و نشو و نما نه نمود و از آن جهانی بود لاکن خدا چگونه تواند بود **قوله**
و در آیه ۵۸ همین فصل میگوید که پیشتر از آنکه ابرهیم شد من هستم انتهی ـ بانیحساب که خلقت ارواح قبل از خلقت اجساد
بوده پس مراد آن باشد که روح عیسوی قبل از خلقت جسم ابراهیم بوده باشد لاکن قبل بودن ابراهیم ع گفت قبل از آدم ع گفت
و حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم فرمود کنت نبیا و آدم بین الماء والطین پس میتوان که معاذالله
آنحضرت صلی الله علیه و سلم دعوی خدائی میداشته حاشا و کلا پس مراد عیسی ع بر تقدم ابراهیم ع باعث آن نمیشود که او را
خدا دانسته شود نوح ع و آدم ع و جمعی از انبیا تقدم بر خلیل داشتند **قوله** و دیگر یسوع المسیح در آیه ۲۸ فصل ۱۶ یوحنا
فرموده است که از نزد پدر بیرون آمدم و بجهان رسیدم و باز جهان را میگذارم و نزد پدر میروم انتهی ـ **راقم** گوید که چه
این امر تخصیص بعیسی ع ندارد و مشهور و ضرب المثل در عالم که از نزد خدا آمدیم و به نزد خدا خواهیم رفت پس دعوی همه یکسان خدائی
باشند نه هرگز پس قول مسیح نیز حمل بران باید نمود **قوله** و دیگر در آیه ۵ فصل ۱۷ یوحنا گفته ست که حالا ای پدر با آن
جلالی که پیش از بنای عالم نزد تو داشتم مرا در نزد خویش مزین کن انتهی ـ **راقم** گوید که این شان عبودیت و طلب رحمت
شیوه بندگان ست در نزد کلام نزد تو داشتم از مدعی الوهیت صادر نمیشود و مرا مزین کن اعتراف بر عجز و افتقار دارد
قوله ایضاً در آیه ۹ فصل ۱۴ یوحنا یسوع مسیح میفرماید که آنکس که مرا دیده است پدر را دیده است انتهی **راقم** گوید که اینگونه
کلام عیسی وقتی میگفته که از معجزه و در حجت فرو ماند چنانچه تمامش اینست که فیلپوس باو گفت ای آقا پدر را بما نشان
بده که برای ما کافی ست عیسی ع باو گفت که ای فیلپوس من اینقدر مدت با شما هستم تو مرا نشناخته آنکس که مرا دیده
است پدر را دیده است تو چگونه میگوئی که پدر را بما نشان بده انتهی ـ **راقم** گوید که این سوال فیلپس مطابق کتب نصاری
بر مطلب محالی مشتمل نبوده زیرا که در توریت مصرح است نه از حضرت موسی و خدا تعالی با هم ملاقات و دید و شنید پس اگر
بهمان طرز فیلپس و غیره را حضرت خدا را می نمود ممکن بود لاکن عیسی القاء این امر مذکور را نتوانستند و بر این قبیل تقریر
زبانی اکتفا کردند که هر که مرا دید پدرم را دید من در پدرم و پدر در من ست پس عجبست از مصنف فقرا اینکه از آن در دلیل
رسالت آوردن عیسی ع اخر آمد آنرا از برای اثبات الوهیت عیسی ع دلیل می آرد **قوله** ایضاً در آیه ۳۰ فصل ۱۰ که من و پدر
یک هستیم انتهی **راقم** گوید که مردان خدا جدا از خدا نباشند لاکن نه خدا جدا نباشند پس همین حال اینجا نباشد که

خدا تعالی و آنها در حقیقت باشند لاکن خدا نباشند **قوله** و باز در آیه ۱۱ فصل ۱۴ یوحنا گفته است تو ای پدر در من هستی
و من در تو انتهی ـ این سخن نیز آنها باشد که گفتم بندگان خاص حقتعالی با خدا هستند پس هر که با خدا باشد خدا باشد حاشا
و کلا ـ و در آیه ۲۶ فصل ۵ یوحنا یسوع گفته است چنانچه پدر در ذات خود زندگانی دارد به پسر نیز داده است که او در ذات
خود زندگانی داشته باشد انتهی **راقم** گوید بسیار بد طریقه است طریقه که مصنف پیش گرفته که از فقرات هر قدر منافی
مطلب او باشد آنرا ناتمام می آرد و حال آنکه در نقل خیانت نمیرسد چنانچه این فقره را ناتمام ذکر نموده و تمامش اینچنین است که
و باو این رتبه داده است که امر قضا را متوجه باشد بعلت آنکه فرزند آدم است انتهی پس از این کلام خدائی عیسی بجائی خود
بلکه معلوم شد و بپایه اثبات رسید که عیسی زندگانی نه داشته حیات مستعار از پروردگار با وعطا گردیده بود همچنان بوضوح
پیوسته که عیسی نسبت پسری آدم بخود روا داشته نه پسر خدا اگر پسر خدا بهمان معنی که دیگران را نیز بهمان معنی پسر خدا میدانسته الغرض
مراد مسیح از اینکلام آن باشد که حیات ذات حق که ذاتی باشد او را احتیاج بجنس نباشد لاکن مرا زندگی از آن سبب عطا فرموده که اگر او مرا
زندگی عطا نفرمودی از کتم عدم قدم بعرصه شهود و عالم امکان نمی نهادم و یا در تنگنای رحم مادر افتاده بودم مجال بر آمدن
نداشتم چونکه انسان هستم و پسر انسان هستم لهذا بجز حیات مستعار زیست من امکان نداشته ورنه بوئی از معنی دیگر هرگز از کلام عبودیت
انضمام مشام جان نمیرسد **قوله** و در آیه ۱۱ فصل اول و در آیه ۱۳ فصل ۲۲ مکاشفات نیز میفرماید که من الفا و اوسکا یعنی
ابتدا و انتها و اول و آخر هستم انتهی ـ **راقم** گوید جواب کلام یوحنا ضرورت ندارد چونکه از انجیل خارج و داخل ملحقات آن
میباشد پس اعتبار ندارد دوم آنکه اگر بنده از بندگان خدا اینگونه دعوی نماید از وی تواند شنید آخر نه همین کلام بود که آن
حضرت را بر صلیب روانه نموده و انکار یهود بجهت همین کلام بود ورنه صدها انبیا بعد موسی ع مبعوث گردیده یهود با کسی کاری
نداشتند و آزاری بکسی نرسانیدند سوم آنکه منصور نیز انا الحق میگفت پس بایدی که قبول نمود چهارم آنکه این سخن عیسی ع در
حالت بیخودی گفته باشد که او را در آنوقت سوائی جلوه ظهور ذات حق در نظر نباشد و خدا را حی قائم و واجب الوجود دانسته
جمله معدومات را فنا برانها رها دریافته و در پیش نظرش ماسوی الله کسی نرسیده بلکه خود را نیز میدانسته که هیچ نا نیستم و بجز خدا
کسی موجود نیست لهذا فرمود که من الفا و اوسکا ورنه از شان نبوی اینگونه سخن بعید بود که از بطن مادر بر آید و باز فانی گردد
و دعوی ازلی ابدی برای ذات خود نماید بختم قصه کوتاه گر به گشتن روز اول یوحنا که عادی بدروغ گفتن باشد تهمت بر عیسی ع
نهاده چونکه روایات مردود حواریان در باره عیسی چندان اعتماد ندارند این روایت او نیز یکی آن قبیل باشد **قوله**
و ایضاً در آیات ۱۷ و ۱۸ و ۱۹ و ۲۰ و ۲۱ و ۲۲ فصل ۵ یوحنا مرقوم گشته است که یسوع به یهودیان فرمود که پدر من تا حال کار
میکند و من نیز کار میکنم و بجهت این یهودیان بیش از دل اراده کردند که او را بکشند زیرا که او نه همین روز سبت را شکست
بلکه خدا را پدر خود خوانده خود را با خدا مساوی ساخت الخ **راقم** گوید که آنچه عیسی ع میماند که از برای تکمیل تورات آمده ام
در شکستن سبت بتکمیل تورات پرداخته بانه ثانیاً در دعوی فرزندی خدا و خود را با خدا مساوی ساختن و بادانستن آنهم

تکمیل تورات بود تا تنقیص آن سوم آنکه خداتعالی شش روز کار کرد سماوات سبعه و الارضین سبعه و ما فیهن
و ما بینهن و ما فوقهن و ما تحتهن در شش روز بوجود آورده روز هفتم را برای آرام گذاشت و دیگر کار بود که حقتعالے
مشغول آن بود دیگر عیسیٰ البته تا در قید حیات بود او را بسیاری امورات ضروری بود و از بندگی خدا و تدابیر استخلاص از شر اعدا
و ما احتیاج دیگر از خوردن و نوشیدن و بول و غائط از خود جدا نمودن خصوصاً هدایت خلق و تبلیغ رسالت و مانند آن غ آنکه همه کار
هکذا بدعوی شرکت با خدا بودن لاکن چون دریافته که یهودان کلام او را نفهمیده بدگمان گردیده اند از آن سخن بازگردانید و صاف
گفت چنانچه مصنف هم مذکور نموده است چنانچه **قوله** پس یسوع بآنها جواب داده گفت که هر آئینه من بشما راست
میگویم که پسر از خود هیچ نمیتواند کرد آنچه می بیند که پدر میکند و هر آنچه که پدر میکند و هر آنچه او میکند پسر نیز همانرا میکند الخ
و مراد ازین کلمات جز آن نباشد که مراد این دعوی راست گو پندارید و من خلاف نمیگویم که من از خود هیچ کردن نمیتوانم که
و عاجز و بنده مسکین حق هستم مگر آنچه به بینم رضای حق در آنست و قوع آن موافق حکم اوست میکنم و من بدون اعانت
او تعالے استطاعت از خود هرگز ندارم بلکه صاف فرموده که هرگاه پسر انسان بر خلاف پدر هیچ کردن نتواند مگر نسبت
بحقتعالے ضعیف و بی قدرت هستم بدون مشیت او ذره هیچ امر هیچ کردن نمیتوانم حتی مرده را زنده کردن موافق رضای
او دیدم از نزد او من آن عمل صادر گشت بآقیانه الخ اینکلام مسیح و پدر بر هیچکس حکم نمیکند بلکه تمامی حکم را نیز به پسر داده است
تا همه مردم او را عزت کنند و آنکس که پسر را عزت نمیکند پدری که او فرستاده است عزت نمیکند **راقم** گوید که اگر معنی ظاهری
آنرا مراد بگیریم که عیسیٰ همه امورات خداوندی بذمه خود گرفته حق تعالے را معطل و بیکار نشان داده هرگز درست نمی آید چرا که در
فروعات آنقدر غلو نباید نمود که اصول از دست برود پس مراد اینکلام آن باشد که تبلیغ رسالت مفوض من یعنی مسیح گردیده
است و البته شان بندگان است که مشغول اوامر احکام الٰهی باشند و آنکه عزت خود را عزت خداتعالی گفته در این دعوی
صادق باشند پیغمبران منجانب الله مبعوث باشند عزت فرستادن تعظیم فرستنده است ورنه اگر معنی ظاهری سر بر قرار داشته
آید درینحال معلوم میشود که حقتعالے بر هیچکس حکم نمیکند و اختیاری ندارد مانند اورنگ زیب که پدرش را معطل کرده در قلعه
شاه جهان آباد مقید و نظربند نمود سبحان الله بعثت پیغمبران برای هدایت خلق باشند بعثت عیسوی بحدی تضلیل خلق که
در نجات ایزدی تعطیل را معتقد توان گشت سبحان الله ربک رب العزت عما یصفون و مرده زنده کردن معجزه انبیا باشد چنانچه
آینده مذکور پس برای همه پیغمبران بدرجه که سزاوار آن نباشند مدعی توان گردید **قوله** و معنی آن الفاظ که در انجیل به یسوع مسیح
فرزند خدا خطاب شده است نه بآن معنی است که در اصطلاح مردم تولد و مولود خطاب گردد بلکه معنی آن الفاظ چنین باید فهمیده شود
چنانچه در آیات انجیل تفصیل یافته است یعنی در آیه ۱۵ الی ۱۷ فصل اول نامه قلسیان ذکر شده که او یعنی پسر خدا رویت خدا غیر
مرئی است و پیش از همه مخلوقات متولد شد که مخلوق شد بوی هر آنچه در آسمان و زمین است الخ **راقم** گوید که اگر مسیح رویت خدا غیر مرئی
باشد یا پیش از همه مخلوقات متولد شده باشد و اگر جمله مخلوق بوی شده باشد لاکن بهر حالتیکه خود متولد شد مخلوق و حادث باشد

و حادث و مخلوق قدیم و ازلی نشد موافق زعم مسیحیان همین قدر باشد که مقدم ترین مخلوقات باشد و بس از ان خدائی مسیح
بپایه اثبات نمیرسد **قوله** و دیگر در آیات ۲ و ۳ فصل اول نامه بعبرانیان مرقوم است که خدا درین ایام آخر با ما تکلم نموده به
وساطت پسر خود که او را وارث جمیع اشیا گردانید و بوساطتش عوالم را خلق نمود الخ **راقم** گوید که هرگاه حق تعالی عیسی را وارث
گردانید پس ثابت شد که عیسی قدرت ذاتی نداشته از حق تعالے شرف یافته پس اینگونه کسی چگونه سزاوار الوهیت باشد یا نماند
فرزندی هرگاه امر الوهیت عیسی مضمحل گردید فرزندی خود بخود بر طرف میشود چنانچه سابق مذکور شد و آینده هم بیان گردد
عیسی خود را مثل بندگان بنده خداتعالے و خدا را خدای خود میدانسته آنچه تسلط شیطانی است که را این مردم است و
مردم را اغوا نموده است و پس چنانچه عیسی فرموده است در باب ۱۷ انجیل یوحنا درس اول عیسی این سخنان را گفت و چشمهای خود را
بسوی آسمان بلند کرده گفت ای پدر وقت رسیده است پسر خود را جلال بده تا آنکه پسر نیز ترا جلال دهد چنانچه تو او را بر همه بشر قدرت
داده تا هر آنچه را تو بوی داده او بآنها حیات ابدی بخشد و حیات ابدی این است که ادراک تو خدای واحد حقیقی و عیسی مسیح که تو او را فرستاده
واقف باشند انتهی پس عیسی حیات ابدی معرفت وحدانیت و شناختن او تعالی را گفته یکی را ندارد را بیان نموده و ما نیز تصدیق آن
نمودیم هرکس بر خلاف آن دعوی نماید بر خلاف مسیح عمل نموده باشد علاوه برآن آنچه عیسی طلب و التماس جلال خود نمود از ان
معلوم گشت تا آنوقت جلال نیافته اگر داشته عرض معروض آن باشد تحصیل حاصل باشد بعینه چنان موافق این عبارت انجیل مستفاد
میشود که حقتعالے نیز تا آنوقت جلال نیافته و حالت عوض معاوضه بود تا حقتعالے جلال دهد عیسی نیز جلال باو تعالی نمی
داد هر دو محتاج بجلال دادن یکدیگر بودند لاکن موافق تفسیر و تاویل اهل حق و صدق معنی درستی انجمله آن باشد که عیسی محتاج
مدد و الطاف و نظر عنایت او تعالی بود و آنرا جلال خود دانسته طلب نمود و اگر قادر مطلق بود طلب حاجت و سوال معنی نداشته
و بدون آنکه حق تعالی معاونت او نفرماید خود را محتاج میدانسته و میخواسته که حقتعالی آنقدر نظر رحمت از جلال او فرماید که
او توحید خدا تعالے بمردم تعلیم نماید و جلال الٰهی این است که مردم بیگانه پرستی او مشغول باشند و هم ثابت شد که قدرت ذاتی
در مسیح نبود که از حقتعالی در گرفته الغرض نه خدائی و نه فرزندی خدا بعیسی میرسد و نه او دعوی آن داشت ازان رو با شاره
و کنایه و صراحت آن می پرداخته تا مردم از جاده حق قدم فراتر ننهند لاکن شیطان کار خود را پیش برد و انتقام پدر کلان
شان از ایشان کشید و مردم هرگز متنبه نگردیدند چنانچه حقتعالے میفرماید یا بنی آدم لا یفتننکم الشیطان کما اخرج
ابویکم من الجنة و کلام مشفقانه انبیا و پند و نصایح ایشان را بجوی نشمرند **قوله** و دیگر در آیات اول الی ۴ و هم ۱۴
فصل اول یوحنا مسطور است که بود در ابتدا کلمه و آن کلمه نزد خدا بود و آن کلمه خدا بود و همان در ابتدا نزد خدا بود و هر چیز بوساطت
او موجود شد و بغیر از وی هیچ چیز از آنچه موجود شده است وجود نیافت و در او حیات و روشنای انسان بود و آن کلمه مجسم شده در میان
ما قرار گرفت و تجلی او را دیدیم و آن تجلی بود که شایسته یگانه پدر بود و پر از مهربانی و راستی بود انتهی **راقم** گوید که اول آنکه این
کلمات نه کلام خداتعالی باشند و نه کلام مسیح بلکه کلمات متشابه حواریین و معارض است به نصوص مطابقه صریحه خود عیسی که بعد از اعتراف

عبودیت خود فرموده و کلام عیسی مقدم ست بر کلام حواریان و کلام حق تعالے مقدم تر بر کلام انبیاء دوم آنکه دلیل عقلی مقدم است بر نقلی کائناً ما کان پس هرگاه در بعض کلمات الٰهیه یا احادیث نبویه که مشتمل بر الفاظ تجسیم یا تشبیه یا دیگر امور مستحیله باشد طرح و تاویل راه یابد کلمات حواریین چه عرصه دارد که از جرح و تاویل در جنب ادلهٔ قطعیه سالم ماند سوم آنکه کلمات مذکوره از قبیل متشابهات ست و وجوه و احتمالات متعدده دران متطرق و بدون تخصیص و تنقیح معانے و تعیین مقصود استدلال آوردن از روی آنها روا نباشد الغرض افتتاح باب کلام اول بر لفظ کلمه ست پس بدانکه از کلمه چه چیز مراد گرفته ذمهٔ مصنف ست لاکن اگر کلمه مراد از چیزی باشد که بلغت مرکب از حروف و الفاظ نشان میدهند دران حال چگونه ممکن باشد که حقتعالے محض چند حروف و مرکب از الفاظ باشد چونکه آن کلام باشد و گوینده و متکلم درمیان نباشد و آن حال ممتنع ست دوم کنایه از علم الٰهی باشد پس بران دعوی ازلی آلهی نسبت به شئ دیگر باشد دران مخلوق خدا خواهد بود نه خدا و نه ازلی دیگر آنکه اینکلام بظاهره منافی توحید حضرت باری ست و دلالت صریحه بر تغایر کلمه با خدا دارد و مشعر به تعدد آلهه چونکه بنابر اینکلام کلمه هم خدا بود و مسیحیان نیز انکار توحید می نمایند پس این کلمه کن فیکون ست که صانع حقیقی از روی آن جمله مخلوقات را آفریده و مقدم بر مصنوعات بوده پس اینکلام که بود در ابتدا کلمه روا نباشد مگر شامل آن گردیده اید که نزد خدا بود و دران حال حقتعالے برا و مقدم داد ملک خدا و از ان خدا باشد صحیح و درست باشد که امر و حکم خدا بوده و حذف مضاف عند وجود القرائن در مثال چنین شایع و ذائع باشد و آن کلمه خدا بود درست می آید نه آنکه کلمه خود خدا بود درست نباشد و اگر در وحیات بوده باشد حیات تا زمان معین در همه متنفسان میباشد و هیچ نفسی بدون حیات نباشد مگر کلمه مجسم شده نزد مردم قرار گرفت آنهم مضائقه ندارد هرگاه مسیح را آن کلمه تصور نمایند قسمی که بامر پروردگار در عرصه وجود آمده لاکن با وجود آن شرفی و فضیلتی بر آدم ندارد که بدون مادر و پدر در عرصه وجود آمده **قوله** و دیگر در آیه ۱۲ الی الآخر فصل ۹ امثال سلیمان نیز شامل این مطلب ست انتهی راقم گوید که هرگز در امثال سلیمان فصل ۹ هرگز آنچنان چیزے که مفید این مطلب تا مطلب مؤلف بوده باشد نباشد بلکه محض تغلیط عوام و گول و فریب باشد چونکه هرگاه در انجا چنان امری میبود ضرور نقل و تسوید مینموده محض برحواله اکتفا نورزیدی چنانچه راقم همان ورس ۱۲ و بعضی دیگر که زیاده تر از سائر فقرات در معنی قریب به مدعاست ۱۲ مذکور میباشند نقل مینمایم تا شان ملاحظه فرمائید تا حال دعوی مصنف مبرهن گردد و لیکن مؤلف اشاره به ورس ۱۲ نموده چونکه آن را مذکور نمودن و ما قبل آنرا ترک دادن مطلب تقریر سلیمانے نا تمام می ماند لهذا ورس ۱۰ را اول مذکور می نمایم از مطالعه آن معلوم فرمایند که این مطلب را به دعوی مؤلف سروکار نباشد **وهو هذا**

تربیت مرا بگیرید و نقره را نه (بگیرید) و معرفت را از زر برگزیده خوشتر دارید ۱۱ زیرا که حکمت از مروارید ها نیکوتر و تمامی مرغوبات را با و برابر نتوان کرد ۱۲ منم حکمتے که در فطانت ساکنم و معرفت امتیاز ها یافتم ۱۳ خشیت از خداوند شرارت را بغض نمودن ست من غرور و تکبر و راه بد و دهن کج را بغض مینمایم ۱۴ مشورت و عین حکمت از ان منست منم صاحب فطانت و قدرت

ازان من ست ۱۵ پادشاهان بمن سلطنت می نمایند و قاضیان بعدالت فتوی میدهند ۱۶ از من ست که سروران و امیران و تمامی حاکمان زمین حکمرانی می نمایند الخ راقم گوید که ورس ۱۱ را مطالعه نمائید آنرا مؤلف عمداً ترک داده تا راز منکشف نگردد چونکه مضمون ورس ۱۱ باواز بلند صلا و میدهد که منظور از همین مضمون و عبارت ثنای حکمت منظور ست نه غیر آن و ورس ۱۲ و ۱۱ جدا نمودن لزوم نداشته بلکه یک ورس قرار میداد بهتر بود آنرا مفید مطلب خود آوردن چه باشد همچنان مضمون سائر فقرات نیز هیچ علاقه به مطلب مؤلف ندارند همچنان این کلام خدا یا سلیمان اگر حقتعالے دران حال حق تعالی در مجد و عز و علای خود بسیار کلام ارسال فرموده چنانچه در قرآن مجید میباشد و تعز من تشاء و تذل من تشاء و مثل آن پس ازان هم مقصود از عیسی باشد همچنان در تورات و سائر رسائل انبیا نیز مثل آن بسیار واقع اند همه در شان آن کلمه باشند و مسیح در صورت دوم کلام سلیمان ست دران حال مراد سلیمان مسیح باشد از کجا مستفاد میشود همچنان سلیمان را بت پرست میدانند پس کلام بت پرستان یا منقوله آنها را دلیل صداقت خود آوردن چه باشد **قوله** و علاوه بر اینها یسوع مسیح در انجیل بلفظ خدا نیز ملقب شده است چنانچه در آیه ۵ فصل ۹ نامهٔ اهل روم گفته شده است که پدران نیز پدران ایشانند و مسیح نیز از حیثیت جسم از میان ایشانست که او خدای فوق همه ست مبارک باد تا ابد امین راقم گوید که نامه عبرانیان از ملحقات انجیل و خارج از انجیل باشد پس اینگونه نامه دلیل بر خدائی عیسی آوردن و آنرا در مقابل اهل حق حجت آوردن غایت حماقت باشد ثانیاً لفظ خدا در باره مسیح اگر در انجیل وارد گردیده جای استبعاد ندارد چرا که خدا تعالے صاحب زن و فرزند و شریک کاملی دیگر باشد مانند روح القدس آنحال بر عیسے چرا صادر و وارد نگردد که فرزند خدا تعالے باشد لاکن دلیل انجیل بدون بر مسیحیان حجت نباشد ثانیاً اگر در انجیل عیسے را تنها خدا گفته عجبی نیست چونکه در زبور جمله را خدا و پسر خدا گفته چنانچه مزامیر ۸۲ ورس ۶ من گفتم که شما خدایان اید و تمامی شما پسران متعال اید ثالثاً اگر قرآن مجید و حضرت سید المرسلین صلے الله علیه وآله وسلم توحید خدا تعالے را آشکار نمیکرد و اسدالله غالب امیرالمومنین علی ابن ابیطالب علیه السلام بضرب شمشیر شرربار ذوالفقار خود دمار از روزگار کفار اشرار بر نیاورده بود امروز احدی نمی شناخت که خدای ما شد و شریکی ندارد بلکه مسئله توحید را نمی دانست

؎ گر نبودی دست حیدر ذوالفقار ٭ کے شدی الله اکبر آشکار ٭

پس انجمله موافق مثل الخیم به برکت برانگیخته ست و در حال کتب سماویه از تغلب معاندین و تحریف محرفان در حالت ابتری رسیده که ازان چنان کتب توقع منفعت بجای خود بلکه خود اندیشه منقصت میباشد را آنجا آنکه هرگاه دران نامه باهل روم مقرر آنباشد که مسیح نیز از حیثیت جسم از میان ایشان ست دران حال چگونه خدای فوق همه ست چونکه عیسی بشر بود و اقرار آن داشت پس بمنزله درایت باشد و دعوی خدائی در روایت باشد عاقلی درایت را بر روایت اختیار نکند **قوله** و دیگر در آیه ۲۰ فصل ۵ نامهٔ اول یوحنا مرقوم ست که میدانیم که پسر خدا آمده ست الخ جمله تالیف شاه انبیاء که در راه توحید و خداشناسی کشیدند محض بر دو فقره مهمل یوحنا باطل و فنا داده شوند مگر در جائیکه عیسی را خدا در انجیل گفته شده است بفرزندی خدا تعالے که به نسبت آن یک پله پائین تر باشد

مگر چگونه میتواند بود که عیسی هم خدا و هم پسر خدا اگر حیات جاودانی اینست که خدا را واحد داند این اعتقاد و بال و نکال جاودانی میباشد **قوله** ایضاً در آیه ۱۶ فصل ۳ نامه اول به تیموتیوس تحریر یافته که بالبدیهه عظیم است سر دین که خدا در جسم آشکار اشد و بروح تصدیق کرده شد انتهی ۔ **راقم** گوید که از دعوی محرر این نامه دعوی خدائی و پسر خدائی که برای مسیح ثابت نمیشود بلکه همین قدر مفهوم میگردد که محرر آن حلولیه مذهب بوده است چنانچه گفته که خدا در جسم آشکار شد و چنانچه خدا در ستون ابر و ستون آتشین و یا در درخت می آمده در جسم آمده مگر معنی حلول بغیر این یا باشد پس اینگونه مزخرفات مقابل مسلمانان آوردن شاید زعم آن داشته که تصدیق کرده خواهد شد **قوله** دیگر در آیه ۸ فصل ۱ نامه بعبرانیان چنین ترقیم یافته است که در زبور پسر را چنین گفته میشود که ای خدا تخت تو ابد الاباد است انتهی ۔ **راقم** گوید که در فصل اول ورس ۸ نامه عبرانیان هرگز ذکر زبور نباشد مصنف از پیش خود تراشیده در ورس ۸ نامه مذکوره آنبا شد و پسر را چنین که ای خدا تخت تو ابد الاباد است و عصای ملکوت تو عصای راستیست انتهی ۔ درینجا هرگز ذکر زبور و نامی از آن نیست پس معلوم نیست که ازین گونه دعوی بی اصل چه حاصل باشد ۔ الغرض از تمامی ورس ۸ همین قدر معلوم میشود که گوینده ثنا دعائیه بدرگاه خالق جل و علا می نماید بعید **قوله** دو دیگر آنکه یکی از دوازده نفر شاگردان یسوع مسیح که ملقب بتوما بود بعد از مصلوب گشتن یسوع و برخاستن او را باور نکرده گفت که تا او را با چشم خود نه بینم اعتبار نخواهم نمود که یسوع مسیح برخاسته است پس در حالتیکه خود مسیح با و ظاهر گشت تصدیق نموده چنانچه الخ **راقم** گوید چگونه است که انکار توما تاثیر پیدا نموده و زود بگوش مسیح رسید انکار بر انکار و تکذیب واضح از بران که یهود داشتند بگوش مسیح نرسید و اگر رسید تا اثر نگشت شاید در نشان دادن روی مبارک به یهود از ایشان خائف بود و یا شرمی نداشت میدانستند مراد روز قیامت غمی که هست اینست ٭ که روی مردم دنیا دوباره باید دید ٭ ولاکن از بالای کوهی مرتفع و بلند ایستاده صورت میمون خود را بآن فرقه جهود می نمود در انحال مفید مقصد بود و حجت الهی بر تمام آن فرقه تمام میشود و از نمودار گشتن بر شاگردان سخنی سرد و سست باشد یهود انحا را کذب و دروغ نسبت میدهند پس کسانی را که محل تهمت باشند روی نشان دادن و باخدا از مخالفان روی نشان ندادن و پنهان گشتن کدام مصلحت بود بلکه عمداً با وجود قدرت و امکان یهود را در ضلالت پسند نمود **قوله** و از نمونهای انجیل بالتمام آشکار و یقین است که نه از راه حرمت بود و بس که مسیح پسر خدا گفته میشود بلکه او فی الحقیقت در مرتبه الوهیت و صفات الهی در وی یافت میشود و او با خدا یک است انتهی ۔ **راقم** گوید که معاذ الله از سوی اعتقاد الفاسده و زعم الکاسده لاکن بار از پیشتر معلوم است که نصاری از روی تعظیم عیسی را پسر خدا گفته اند چرا که در فرزند گفتن چه تعظیم باشد اگر برای تعظیم بود نسبت مسیح و سید خدا می گفتند نه آنکه از فرزند خدا گفتن مراتب تعظیم از و خواستند مگر فی الحقیقت در مرتبه الوهیت بودن مسیح بکدام دلیل ثابت میگردد چونکه جمله مواضع انجیلیه که مصنف مذکور نموده جمله آن دلایل ناقص ناتمام نمودم چنانچه مخفی نباشد و دعوی صفات واجب الوجود در ممکن الوجود عجب اعجاب باشد صفات واجب الوجود آنباشد که در تنگنای رحم از حالتی بحالتی چنانچه از نطفه علقه و از علقه مضغه و از مضغه استخوان گوشت برا و پوشانیده شود بعد روح

در قالب دمیده شود صفت واجب باشد یا شیر از پستان والده محتاج باشد و یا در طفلی به بچه ها و سرزا و افتان و خیزان راه رفتن یا از دست بندگان خود ذلت و خواریها کشیدن و بیمار رفتن و مردن و مدفون گردیدن صفات خدائی واجب باشد الغرض چون مصنف اینقدر بنهایت جرأت و جسارت و دلیری بکار برده قدم از حد خود فراتر نهاده است لهذا بعض فقرات انجیلیه که سراسر بر عبودیت و عجز و افتقار مسیح دلالت میدارند مذکور نموده خاطر نشین ارباب انصاف مینماید که دعوی مصنف بیا و دعوی عیسویه را در باره الوهیت مسیح معائنه فرموده حکم بحق نمایند پس بدانکه حضرت مسیح مطابق مفاد آیه وافی الهدایه لن یستنکف المسیح ان یکون عبد الله ولا الملائکة المقربون جابجا در اقوال و افعال و اطوار خود در انجیل متداوله اعتراف بعبودیت و مخلوقیت خود و بخالقیت و معبودیت حق جل و علا نموده است و کسی که معترف بعبودیت خود و مقر بوحدانیت خدا تعالی باشد چگونه ادعاء الوهیت تواند نمود پس بدانکه صریحتر این عباراتیکه درین باب وارد گشته یکی از آن عبارت فصل ۱۷ انجیل یوحناست که در آن ابتدا در باره حواریان نموده بعد رجوع به اقرار توحید و اعتراف به بندگی خود نماید از ورس ۱۴ و من کلام ترا بآنها داده ام و جهان آنها را عداوت کرد زیرا که چنانچه من از جهان نیستم آنها نیز از جهان نیستند من طالب آن نیستم که تو آنها را از جهان برداری بلکه آنها را از شرّ نگهداری آنچنان که من از جهان نیستم آنها نیز از جهان نیستند تو آنها را براستی خود مقدس ساز و کلام تو راستی است و آنچنان که تو مرا بجهان فرستادهٔ من نیز آنها را در جهان فرستادم انتهی ۔ از این کلام عیسوی مستفاد میگردد که عیسی اقرار دارد که کلامی از پیش خود نیاورده بلکه ارشادات حق را که پیغمبر است به عیسائیان رسانید از آن مردم آنها را عداوت نمودند و چنانچه خود را از جهانی گفت عیسائیان را نیز از جهانی قرار نداد پس میتوان گفت که همه مؤمنان آنوقت خدا و پسران خدا و از جهانی بودند کسی باور خواهد نمود که همه آنها از جهانی بودند از اهل این عالم و جهان نبوده اند بعد از آن التماس حفاظت آنها از شر مردم از درگاه حقتعالی می نماید پس خود استطاعت نگاهداری آنها از شر اعدا نداشته بلکه صریح اقرار دارد که قسمی که حقتعالی او را برسالت بخلق فرستاده است و او مؤمنان را برای هدایت خلق اختیار نمود پس نسبتی که حواریان با عیسی دارند همان نسبت عیسی با خدا دارد درینحال موافق زعم نصارے حواریان پسران عیسی بودند فرزندان پدران خود نبودند و خدا بودند چنانچه عیسی خدا بود دوم عبارت همین فصل هم یوحنا ورس ۲ چنانچه تو او را بر همه بشر قدرت داده تا هر آنچه را تو بوی داده او بآنها حیات ابدی به بخشد و حیات این است که از تو که خدای واحد حقیقی و از عیسی مسیح که تو او را فرستاده واقف باشند انتهی ۔ ازین کلام صریحاً مسیح اعتراف بعبودیت و رسالت خود و اقرار بتوحید و یگانگی الهی از این کلام ظاهر و باهر است و از مدعی الوهیت اینگونه کلام صادر نمیشود سوم در باب بیستم همین انجیل مرقوم است در ورس ۱۶ عیسی باو گفت مرا دست مگذار زیرا که هنوز به نزد پدر خود بالا نرفته ام بلکه نزد برادران من برو و بآنها بگو که من به نزد پدر خود و پدر شما و خدای خود و خدای شما بالا میروم انتهی ۔ این کلام نص صریحست برانیکه آنحضرت حقتعالی را معبود خود و سائر خلق میدانسته چهارم عبارت باب ششم همین انجیل یوحنا ورس ۱ آنچنان

که پدر زنده مرا فرستاده و من به سبب پدر زنده هستم او نیز که مرا میخورد به سبب من خواهد زیست انتهی — ازینکلام مستفاد
میشود که عیسی اعتراف بزندگانی عاریتی داشته است و بسبب خدا زنده بود و هر که بسبب خدا زنده باشد او را خدا نتوان گفت
بلکه بنده از بندگان خدا باید گفت هفتم در باب دهم انجیل مرقس در ۱۷ مرقوم است و هنگامی که براه میرفت شخصی دویده
و پیشش بزانو در آمده گفت ای استاد خوب چه عمل را نمایم تا وارث حیات جاوید گردم وی را فرمود که چرا مرا خوب گفتی و حال آنکه
هیچکس خوب نیست جز یکی یعنی خدا انتهی — هشتم در باب ۱۳ همین انجیل مرقس مزبور است در ۳۲ در حقیقت آن روز و آن
ساعت سوای پدر نه ملائک آسمان و نه فرزند هیچکس مطلع نیست انتهی — و چنانچه قبل ازین در کلام سابق صلاح ذاتی را
از خود سلب کرده برای خدا تعالی ثابت کرده بود همچنین درینکلام صریحاً نفی علم ساعت نزول [illegible] از فرشتگان و خویش هم
که از بندگان خدا بوده اند فرموده پس اگر مصنف بصفات الوهیت میبود چگونه جهل و نقصان را برخود روا میداشته
نهم در باب پنجم یوحنا در ۳۰ من از خود هیچ نمیتوانم کرد همیشه موافق آنچه می شنوم حکم میکنم و حکم من بر حقست
زیرا که من خواهش خود را نمیخواهم بلکه خواهش پدرم که مرا فرستاده است میخواهم انتهی — ازینکلام ظاهر و باهر است که عیسی از
حقتعالی احکام فرا گرفته بخلق میرسانید و فرستاده خدا بود و فرستاده پیغمبر باشد نه خدا و شنیده گفتن کار محتاجان است
نه مستغنی بالذات پس عیسی محتاج بود و محتاج خدائی را نشاید دهم در باب چهارم انجیل لوقا مسطور است در ۲ و مدت چهل روز
ابلیس او را امتحان میساخت و در آن روزها مطلقاً نمیخورد و چون آن ایام با تمام رسید آخر گرسنه گشت انتهی — پس بنده
خدا میبود که او عبادت میکرد انتهی — یازدهم در باب ۲۲ انجیل لوقا در ۱۹ و نانی را گرفته شکر نموده و شکسته بایشان داد انتهی —
راقم گوید اگر عیسی مدعی الوهیت بود چگونه شکر دیگری را بجا آورد و اگر خود خدا بود عبث شکر خود را بجا آورد و فعل عبث
بر خدا روا نباشد دوازدهم در باب یازدهم انجیل یوحنا در باب زنده کردن العاضر بعد فوتش چنین مذکور است که عیسی در حین
اظهار معجزه باین عنوان در ۴۱ عیسی چشمها را بالا کرده گفت ای پدر ترا شکر میکنم که تو خواهش مرا شنیده و من دانسته
ام که تو خواهش مرا همیشه می شنوی لیکن بعلت این گروه که برور ایستاده اند گفتم تا آنکه باور کنند که مرا فرستاده انتهی
سبحان الله کسی را که دائماً معترف بعبودیت و بشریت و رسالت خود که دلالت صریحه بر تغایر دارد بوده باشد و علم ساعت نزول
و قدرت حیوة ذاتیه را از خود مسلوب و دور سازد و پیوسته در شب و روز در عبادات از صوم و صلوة بسر برد و در وقت خوردن
طعام شکرگذاری نعمت واهب حقتعالی چنانچه شیوه بندگانست نماید و در وقت اظهار معجزات و دعای و حوائج روی
عجز و افتقار بدرگاه حق آورده التجا و رجوع بسوی سبحانه و تعالی نماید چنانچه عبارات مذکوره شهود عدول باشند
چگونه اسناد الوهیت و خالقیت باتحاد مع الله با و توان نمود بلکه درینکلام مبرهن گردید که عیسی قرار داشت که بدرگاه حقتعالی
همیشه طلب سوال نمود و از درگاه بی نیاز مستجاب میشد از او عرض نمود که تو خواهش مرا همیشه شنیده پس کسیکه همیشه
محتاج خدا باشد چگونه خدائی را شاید همچنان مصنف دری دیگر سفته ایم شنیدنی است **قوله** و اگر کسی سوال نماید که

که در جنب وحدانیت خدا نسبت الوهیت مسیح چگونه امکان دارد جواب اینست که بنابر کلام الوهیت مسیح بوحدانیت خدا مخصوصه
نمیرسانند بلکه در نفس الامر محض یک خدائی واحد است و بس اما تحقیق کیفیت این مطلب کار [illegible] مسیح بشری نیز خواهد بود
به آنجناب انصاف ملاحظه نمایند که جواب فرومایگان قلیل البضاعت همین است که چون از اثبات دعوی خود عاجز آیند دست
از عقل و حجت و دلائل [illegible] و حواله بخدا نمایند و بدیهی است که حقتعالی برای توحید آشکار نمودن که زبانه بعثت
انبیا و رسل جاری فرموده و از برای شرک حد در [illegible] تعالی و حواله
بحق سبحانه نموده اید اثبات دعوی [illegible] باشد [illegible] بحد آن نرسد ثبات
بر مسیحیان باشد که این اعتقاد مخترعه مزعومه شان میباشد موافق زعم مصنف هر کس دعوی خدائی نماید چون از حجت آوردن
اهل حق عاجز گردید [illegible] در بخل [illegible] گفتن
گفتن او را تصدیق نموده اید ما میگوئیم که [illegible] ممکن نیست که کسی که
قائل است خدا باشد خدا را واحد تواند گفت و کسی که خدا را واحد دانسته اعتقاد داشته باشد تعدد تواند داشت آنحضرت صلی الله
علیه و آله و سلم در جواب بعضی نصاری فرمود که اگر مراد شما در باره عیسی اینست که خدائی قدیم حادث شده پس محال قائل
شده اید چگونه تواند بود که قدیم حادث شود و اگر مراد شما اینست که حادث یعنی عیسی قدیم گشته آنهم محال است که حادث
قدیم شود الغرض چون مدعی از اثبات دعوی عاجز آمد دست از دعوی بر میدارد و هر گاه خود را با جمله بشر از اثبات
آن عاجز دانسته بجز دست بردار شدن هیچ چاره نباشد **قوله** زیرا که این الوهیت مخصوص منسوب باسرار ذات
پاک خداوندی کار نیست که آدمی ذات خدا را [illegible] و خالق را
چگونه جرأت میتواند نمود که با عقل تنگ خود عمائق بی انتهائی ذات پاک الهی را [illegible] راقم گوید که شکی نیست
در آن که اوهام و افهام مخلوقات بکنه ذاتش نرسد و ماهیت آن بر احدی هویدا نباشد [illegible] قدر که خود ما را آن
شناسا گردانیده زیاده بکار بردن نشاید لاکن این مسئله منجمله مسائل ماهیت ذات پاک نمیباشد بلکه بمشاهده می آید و عقل با آن
حد میرسد و بدیهی است و بدیهة البطلان که بشر دعوی خدائی نماید و مدعی آن نباشد که اثبات آن کار من نیست بلکه قوة
هیچ بشر آن را درک نکند شما قبول نمائید که من خدای شما هستم [illegible] کوچک
ابد الآن او بجا بیت او بر چنین بندگان خدا است [illegible]
تصور خواهیم نمود همچنان بت پرستان موافق دعوی مؤلف میتوانند گفت که بنا بر کلام کتب ما الوهیت بتان بوحدانیت خدا
قصوری نمیرساند بلکه در نفس الامر محض یک خدای واحد است و بس بتان محض وسیله نجات ما میباشند اما تشخیص کیفیت این مطلب
کار ما نیست بلکه در قوه هیچ بشری نمی خواهد بود [illegible] آشکار است
که آدمی ذات پاک خدا را اسرار او را بالجمله بتصرف عقل خود نمیتواند آورد [illegible] آدمی خاک [illegible] چگونه جرأت

میتواند نمود الغرض آدمی خاک زاد اینقدر نمی داند که در صورت اعتقاد نمودن بخدای غیر اعتقاد پاکی ذات حق بجا می ماند و بهمه چیز عقل با راه نبوده اند و طریقه آنرا اختیار کرده اند محمد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم اگر بگوید من پیغمبر هستم هزارها دلائل ناقصه در پیش می آرند از آدمی خاکزاد ناری طریقه شیطانی اختیار می نماید در آنوقت خود را خاکزاد نمی فهمد هرگاه برای عیسی بن مریم کسے بگوید که خدا ابن خدا است آنوقت آدمی خاک زاد میشود و طریقه عقل از دست میدهد پس اگر الوهیت عیسی نقصی در وحدانیت او تعالی نرساند دران حال اصنام و اوثان که سنگ هم نباشند چه نقصان بذات حق میرسد پس کسیکه قائل گردد که عیسی خدا است در انحال خدائی بتان اختیار نمودن او را میرسد چون سخنان درینجا بسیار اند این رساله گنجائش آنهمه ندارد لهذا بر همینقدر اکتفا رفته **قوله** آیا چنان نهری از برای انسان از کجا حاصل شده باشد که دعوی کند که ذات پاک خدا و صفات او بآن طریقے که در کلام خود بیان نموده است نتواند شد بلکه بایست که بنا بر خیال خود دم باشد بدیهی است که چنین افکار مغروره کفر کلی میباشد انتهی **راقم** گوید که انسان در معرفت کنه ذات حقتعالی البته عاجز باشد و بدان نرسد مگر آنقدر عاجز نباشد که درمیان حادث و قدیم خالق و مخلوق فرق نتواند نمود همچنان بدیهی است که طریقے که حق تعالے در کلام خود ذات پاک خود را شناسانیده زیاده از آن نمیتواند شناخت لاکن از آن روشن تر است که کلام خدا تعالے کدام کلام باشد در صورتے که متی و لوقا و غیره انجیل مجموعه در وقائع احوال متضمن عیسویه جمع فراهم آرند و آنرا کلام خدا گویند در حالتیکه بطون رسالجات پر و مملو باشد از صدها اختلاف دران صورت چگونه آنرا کلام خدا تصور نمائیم الغرض شما در تمام انجیل یک فصل یا یک باب پیدا نمائید که تصنیف حواریان و شاگردان شان نباشد کلام خدا و منزل من السماء و رسانیده خود عیسی باشد دران نسخه هرچند درباره شناخت وحی تعالے مذکور نموده باشد سمعاً و طاعةً آنرا قبول خواهیم نمود مگرے از ارشادات کلام حق یا کلام معصوم تجاوز جائز نخواهیم داشت همچنان مصنف در ضمن باب ۲ فصل اول صفحه ۹ از سطر ۸ رساله خود مدعی آنبا شد که جمله بشر حتی انبیا و اوصیا گناه گار و معصیت کار باشند در انحال حواریان و شاگردان شان نیز گناه گار باشند کلام غیر معصوم مثل گوینده خود خالی از لغو نخواهد بود و سخن چه خالی از لغو نباشد قابل اعتبار نباشد پس درین حال مصنف و امثال او دست از دعوی خود که جمله بشر معصیت کار میباشند بردارند و حواریان را که از رسولان میدانند معصوم بدانند در انحال کلام آنها خالی از لغو و بطال تصور کرده خواهد شد **نظم** شادم که از رقیبان دامن کشان گذشتی + گو مشت خاک من هم برباد رفته باشد + ارباب انصاف این ابهم از معجزات و برکت سرور کائنات صلی الله علیه وآله وسلم میباشد که مصنف را تعصب و عناد با ملازمان حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم طوعاً و کرهاً بران داشته که جمله خلق را معصیت کار قرار دهد تا معاذ الله ملازمان آنحضرت شامل آنها قرار گیرد لاکن **راقم** گوید که مرگ انبوه جشنے دارد و جمله انبیا مانند موسیٰ و ابراهیم و اسحاق و یعقوب علی نبینا و علیه السلام را هرگاه بمحدی معصیت کار تصور نماید

در انحال برای درستی عاقبت نا عاقبت خود آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم گناه گار خداوند تعالی داند گویا شد به اجمال او فغشیهم من الیم ما غشیهم هم مناسب حال خسران مآل او خواهد بود **قوله** پس اینصورت اگر کسی بخیال خود رسانیده بگوید که مسیح نه پسر خدا و نه در مرتبه الوهیت و نه خدا است اینچنین شخص بهمان کفر و مغروری گرفتار است زیرا که سابقاً ذکر نمودیم که در کلام الهی آشکاری تصدیق و تصریح شده است که یسوع مسیح در این مراتب است الخ **راقم** گوید که بخیال و وهم و گمان چه سد بندگان مومن یقیناً مسیح را نه غیر مسیح سزاوار این مرتبه بزرگ خدائی و ابن خدائی دانند واحدی بجز پاک پروردگار سزاوار این مرتبه ندانند و کسی که مسیح را و غیر مسیح را خدا و ابن خدا داند کافر بیدین و ملحد دانیم لاکن مؤلف می پرسد که اگر برای عیسی مدعی الوهیت یا فرزندی خدا میدارند از ملحقات انجیل که از اناجیل اربعه خارج باشند لاکن زیاده تر از آن فرزندی آدم برای حقتعالے در انجیل تصریح رفته است چنانچه لوقا در آخر باب سوم آدم پسر الله نوشته پس پسر بزرگ او تعالی آدم باشند نه عیسے با وجود آدم عیسی را چگونه وارث حق تعالے قرار دهیم بلکه در خلقت آدم از عیسی عجیب تر است که او را نه پدر بود نه مادر همچنان اعتقاد بتوحید حضرت واجب الوجود داشتن کفر و مغروری نباشد بلکه مانند مفلس تهی که بر دراهم معدوده که از کیسه هائش مفقود گردیده بوهم موجود بودن آنقدر اهم مغرور بوده هوس با رسیدن بمنتهای از روزها نیکه داشته باشد و از انجام کار غافل باشد از آن زود در حالت مغروری بسر برده باشد میباشد و ابلیس پرده غشاوت بر دیده دلی او کشیده است **قوله** پس توای آدمی بی نوا و در این اندک زمان موجود شده است بجهت این امر چه میتوانے گفت آیا ترا چنان قوه است که در خصوص این مطلب عمده و عمیق با خدا در مقام بحث ایستاده کلام او را باطل سازی الخ **راقم** گوید که ما در اندک زمان موجود شده بحث این مسئله نتوانیم نمود حضرت نوح و مثال او که بسیار معمر گردیده اند بجز توحید حرفے بر زبان نیاورده همچنان ما در زمان اندک بکنه این مطلب اگر پی نبردیم مسیحیان در اندک زمان چگونه حل آن مسئله غامضه نمودند اگر اعتقاد در توحید بحث با خدا باشد پس وای بحال جمله مومنان از ابتدای ایام بعثت انبیا تا روز قیامت بلکه درین مصیبت عظمی و داهیه کبرے نه تنها کشتی بنی آدم در دریای نیل نا مقصودی شکسته و در گرداب فنا غرق خواهد گردید بلکه جمله ملائکه و کروبیان بلکه مومنان جن نیز همراه ایشان خواهند رسید لاکن شکی نیست که مصنف دراین دعوی بر راستی باشد که کیفیت ذات خدا عقلاً گفتگو و بحث نمودن کمال کم خردی است مگر این گفتگو در ماهیت ذات او تعالی نباشد که دران عقل بشر عاجز باشد چونکه در صفات سلبیه و ثبوتیه عاجز و فرومانده نخواهد شد و سکوت دران اختیار نمودن کم خردی میباشد **قوله** مخفی نماند که بجهت ذات پاک الهی ممکن بلکه لازم است که چنان خواص مخصوصه داشته باشد که درمیان مخلوقات نباشد الخ **راقم** گوید از آن نزد مدعی توحید باری تعالی میباشیم و علامت مخصوصه ذات پاک سبحانه و تعالی لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفواً احد میباشد لاکن موافق زعم مصنف این امر ممکن لا حصول نباشد چونکه هرگاه حق تعالی فرزند و مادر فرزند داشته باشد و روح القدس نیز در اصل سلسله

الهیه بوده باشند درانحال مخصوصه و صفات پاک الهی چگونه ممکن باشد چونکه خواص مخلوقات تولد و تناسل باشد چون برای
ذات حق وران باره مدعی باشند صفت مذکوره دیگر باقی کجا میماند و آنچه اینها بنای منحصر دران دانسته که فرزند خدا
برای رهائی و نجات گناهگاران ازجانب حق تعالی بمردم ارزانی گردیده است جواب آن بیشتر بارها نوشته ام انمطلب تازگی
ندارد بلکه موافق قول مسیح که در باب دوم انجیل مرقس ورس ۱۷ امیباشد تندرستان را احتیاج طبیب نباشد شفاعت وغیره
شفیعیان بگناهگاران رسیدن میتواند کسانیکه مریض گناه نباشند احتیاج بطبیب ندارند **قوله** القصه دراینباب
سوای دلائل کلام الهی دلیل دیگر لازم و ممکن نیست زیراکه کلام خدا از تمامی دلائل عقلیه معتبرتر است و در حالتیکه آدمی امر خطه
رایافته است که انجیل وکتب عهد عتیق کلام خدا میباشند الخ **راقم** گوید که هرگاه مصنف اقرار بغیر امکان دلائل و دعوی خدائی
عیسی آینده میدارد دیگر لزوم ضرر ندارد چراکه احتیاج دیگر باشد و غیر ممکن دیگر است پس بداند که چرا لزوم ندارد که دلائل
دعوی خدائی مسیح پیش شوند لاکن چون امکان ندارد نداشته باشد پس چگونه مصنف گوید که بغیر کلام الهی دلیل دیگر لازم
نیست غیر امکان که ظاهر است که دعوی او بی دلیل است گر دعوی لزوم نداشتن بیجا باشد چونکه از تورات که دلیلی موافق
دعوی مصنف آن نتوان یافت مگر دلیل انجیل تا وقتیکه آنرا کلام الهی ثابت نتمائیند ناقص باشد و دعوی مصنف برابر
آن باشد که گواهی عزیز و اقربا و اصحاب درباره شخص قبول نتوان نمود پس تحریر حواریان درباره عیسی با دعا نتوان نمود
قوله و درانخصوص شخص طالب حقیقت علی الخصوص اگر بآن دلائل که با جهت منسوخ و تحریف گشتن و از حد افتادن تورات
انجیل وکتب عهد عتیق آورده خواهم آورد متوجه گردیده باشد دیگر منکر و متشکی نخواهد بود الخ **راقم** گوید شک و گمان در
تنسیخ و تحریف تورات و انجیل مداخلت نباشد بلکه یقین او ضروری باشند که انجیل و عیسی قولاً و فعلاً تورات را منسوخ
کرده اند ورنه مخالفت تورات چرا باشد چونکه نه دعوی مسیحیان است که آینده پابندی احکام تورات ضرورت ندارد و در مسیح
یهود چرا اکثر گرفت ما درباره بیجا آوردن احکام مخالفت تورات مینمودند چنانچه مصنف اگر دلائل مرغوبه خود دران باب بیان
نموده ما نیز جوابهای آن شافی داده ایم چنانچه بر متتبع آن مخفی نخواهد ماند بلکه باب هشتم انجیل یوحنا ورس ۲ را ملاحظه نماید تا
بداند که برخلاف حکم تورات بر زن زانیه حد شرعی جاری نفرمود بلکه آن زن را رها کرد و آنمرد را گرفتار نه نمود باقی ماند تحریف
دران باب چیزی را که سهو کاتب گویند تحریف باشد مگر اگر آن هر دو چون مصنف مجملاً آورده ما نیز درگذر از آن نمودیم
جواب دعوی سابق را حواله بمجلس نمودیم و جواب دعوی این داشتن بمجلس خواهیم آورد مگر این عجب دعوی است که
تا حال بعکس نموده است که هرچه در آنها یعنی تورات و انجیل هست داوله هرچه مسطور است خواه بعقل کسی رسد یا نرسد از خدا دانسته
قبول نماید چونکه خواه بعقل رسیدن معنی ندارد همه برخلاف عقل و نقل باشند چونکه هرگز عیسی مدعی الوهیت نباشد این همه
تاویلات دور از کار ساخته پرداخته عیسیان میباشند لاکن در حقیقت چون یهود با اینکه مسیحیان منظور بود از آن رو ظاهر بباطن
تنصر که باطن همان یهود شد العیاذ بودند مسیحیان را فریب داده انجیل را خراب و تحریف و پر از تناقض نمودند **قوله**

آیا ممکن نیست که خدا را چنین حکمی باشد که بآدمی آنچنان مطالب را بیان سازد که عقل از درک آن عاجز باشد و باز از برای
باور نمودن آن به بندگان حکم فرماید و حال آنکه در افهام ظاهر چنین نمونه نیز جاری است که بجهت اطفال در هر وقت که برای
اشخاص کبیر در اکثر اوقات چنان اتفاق می افتد که اول چیزی نافهمیده را قبول مینمایند و بعد از اعتقاد نمودن میفهمند انتهی
راقم گوید که این مثل که اطفال هر وقت و بزرگان اکثر اوقات در ابتداء چیزی را قسمی بعد قسمی میفهمند موافق اینمسئله نباشد
چونکه اطفال هرگز نمی فهمند و بزرگان اکثر پی بآن میبرند لاکن مسئله دعوی مصنف بفهم هیچ بشر نمی آید که دلیلش چه باشد پس
این مثل چگونه موافق آید همچنان پیشتر هم در جواب مصنف تحریر نموده ایم باز می نگاریم که در احکام الهی چون و چرا و خوض در
مسئله نرسد بنده مامور و معذور باشد شارع هر حکمی صادر فرماید حکم حکم او است و امر امر او لاکن اگر بندگان احکامی از پیش
خود آورند که نه صراحت و نه کنایت آن در کتب سماوی باشد گو که موافق زعم قومی محض احکام ظاهری را بباطن بدل نموده
شده است و زیاده دخل و تصرف دران بکار برده نشده است لاکن باز در دعوی بدل گشتن بعض احکام موافق مدعای حق
نباشد دلیل آن از اینها بخواهیم آنها از اثبات دعوی خود عاجز آیند و اقرار بآن نمایند که درک اینمسئله کار بشر نیست پس معلوم
که دعوی شان دلیلی ندارد و در انحال ضرورت ندارد که دیگران که از اصل آن دعوی را خلاف دانسته اند دعوی اینها را قبول نمایند
بلکه مدعیان آن دعوی بیدلیل باید دست از دعوی خود بردارند و بدیهی است که قاعده چنین جاری شده است که مدعی هرگاه دلائل
دعوی آوردن نتواند دست از دعوی اگر بر ندارد ارباب انصاف آینده گوش بدعوی مهمل او نمیدهند و دعوی او خود بخود
مضمحل میگردد پس حال دعوی بیدلیل مصنف همین باشد **قوله** پس زهی سعادت چنین شخصی که اگرچه دیرکرده باز
بکلام خدا معتقد گشته مرتبه عالی مسیح را قلباً قبول نماید زیراکه باین وسیله نجات یافته در عالم بالا بجنت دائمی و کمال مرتبه معرفت
الله خواهد رسید انتهی **اقول** شکی نیست دران که زهی سعادت بنده که در احکام حقتعالی چون و چرا ننموده حق تعالی
را وحده لاشریک له دانسته اعتقاد بمرتبه عالی پیغمبران که مسیح یکی منجمله آنها باشد قلباً اعتقاد نماید بآن وسیله نجات ابدی
حاصل نماید نه آنکه بنده را از بندگان ضعیف خدا بخدائی و ابن خدائی اختیار نماید از وی بخت برگشته تر در دنیا نباشد بخیال
او **قوله** و آنکلمه که در ابتدا در نزد خدا بود که بآن خدا خود در ازل با پیغمبران بیان ساخت و بوساطت او تمامی اشیا خلقت
یافت یعنی آن مخصوصیت ذات پاک الهی که نظر بآیات انجیل بلفظ پسر بیان گشته مجسم گردید و نوع بشریت را گویا مانند لباس
پوشیده وجود قبول نموده درمیان مردم ساکن گشت چنانچه در آیه ۱۴ فصل اول یوحنا ذکر شده است که آنکلمه مجسم شده
درمیان ما قرار گرفت الخ **راقم** گوید چون آنکلمه در ابتدا در نزد خدا بود معلوم گردید که مخلوق خدا باشد و غیر خدا باشد چرا که نزد خدا بود
نه آنکه خدا بود و اینکه لباس بشریت را پوشیده است از آن نیز خدائی او ثابت نمیشود بلکه جمله بشر جسم خاکی را مانند لباس بالای روح
بخود کشیده دارند تخصیص آن بعیسی چه باشد چونکه روح دیگر است و جسم دیگر و دلیل این دعوی احتیاج ندارد دیگر آنکه هرگاه در انجیل
بلفظ پسر بیان گشته دیگر دعوی دران باره که آنکلمه خود خدا باشد هرگز مسموع نخواهد شد **قوله** و دیگر در آیات ۱ الی ۱۳

ومناجات نمود در انحال او را خدای خود و مالک الملک و صاحب اختیار میدانسته و خود را محتاج او تعالی میدانسته اگر با وجود
اقرار صدور اینگونه افعال از مسیح بنا بر تقاضای بشریت اعتقاد به الوهیت او نمودن دیگر عذری معقول برای نجات خود
نداشتن باشد و تهدید ست بودن **قوله** و اگر در خصوص اینها سوال نمائی که آیا چگونه ممکن ست که الوهیت و
بشریت بهم ملحق شود پس من هم از تو سوال مینمایم که چگونه ممکن ست که روح و جسم ملحق یکدیگر بوده باشند الخ **راقم** گوید
که مثل خالق برای مخلوق و حادث برای قدیم چگونه روا باشد پس عیسی نیز بشر بود مگر حقتعالی در او حلول نموده باشد
نه زیاده بران حق تعالی بر ممکنات البته قادر ست لاکن این ممکن نباشد بلکه محال ممتنع ست چونکه حقتعالی قادر ست
بر همه چیز لاکن در مصلحت او نیست که مثل خود خدائی پیدا نماید مگر در صورتیکه خود دست از خدائی خود بردارد و این گونه
مطلب اگر در هیچ کلامی باشد نشان بطلان او ست که کلام خدا نیست **قوله** و از کلام خدا این نیز واضح میگردد که الحاق
الوهیت به بشریت مسیح بجهت اراده عظیم خدا صورت یافت یعنی که باین وسیله تمامی مردم از هلاکت ابدی رهائی یافته و بخدا
تقرب جسته صاحب بخت جاودانی گردیده الخ **راقم** گوید که حقتعالی را اگر بهمه چیز قادر میدانند دران حال کدام ضرورت دانسته که از
قدیم حادث گردد مگر بدون آن رستگاری مردم امکان نداشته که نوبت بزحمات شدید رسید و خدای تعالی را پناه بخدا برهنه نموده
جامه سرخش پوشانند و تاجی از خارها بافته بر سرش نهند و نیزه بدست راستش داده استهزا کنان آب دهن بروی افگنند چنانچه متی در باب ۲۷
از ورس ۲۸ آورده بلکه نسبت کفر باو دهند و سیلی براو زنند و لطمه بکار برند چنانچه متی در باب ۲۶ از ورس ۶۵ تصریح
بآن نموده و برای شفاعت کسانیکه اینهمه زحمات کشیده از دست آنها نوبت باینجا برسد **قوله** و نیز مسیح در حالت بشریت
با رفتار و اخلاق خود با آدمیان نمونه کامل ارزانی فرماید که همه کس در اخلاق حسنه مانند او رفتار نمایند انتهی **راقم** گوید که این
سخن باور ندارم بدلیل آنکه اگر مراد حقتعالی آن بود که مردم تحصیل تهذیب اخلاق عیسوی حاصل نمایند دران آخر همه انبیا
و در افرستان مقصود مرغوب حاصل چگونه میتوانستن شد دران حال لازم بود که بجای حضرت آدم عیسی را روانه نماید یا دیگر
را اگر هدایت خلق منظور بود دیگر منتظر فرمان الهی نبوده خود بخود تشریف می آورد تا طریقه آداب حسنه جمله از عیسی فرا گرفتی پس در
آخر زمان مبعوث گردیدن عیسی جمله خلق الاولین را عمدا و دانسته در غیر طریقه تهذیب آنها را داشتن باشد و این امر از مهر بلند
و محبت دور میباشد که از خوان نعما اولین را محروم و آخرین را مستفید نماید حاشا و کلا این طریقه مهر و محبت نمیباشد علاوه بران
از مردم این زمانه یعنی بعد بعثت عیسی کدام امر خیر سر زده بود که مستحق اینگونه کرامت گردیدند و از مردم زمان سابقه کدام حرکت
ناشائسته سر زده بود که ازین فیض محروم ماندند پس معلوم شد که این حرف موهومی باشد **قوله** پس اگر خدا بر حسب تقاضای
محبت و حکمت خود هر چیزی را بجهت خلاصی بنی نوع بشر مصلحت دانسته بعمل آورده است کرا یارای دم زدن ست که گوید که خدا
چنین امری لائق نبوده ست و حال آنکه خدا همین امر نجات مهربانی و محبت و عدالت خود را بر آدمیان در کمال درجات آشکار
و واضح ساخته است انتهی **راقم** گوید که عدالت خدا اینست که بیگناهی را در عوض گناه گاران واقعه شداید و صعوبات

چشانند و پناه بخدا او را بدوزخ برد هم چنان اگر حق تعالی سببی را برای نجات ما مقرر فرماید چشمان ما روشن و باعث
سرور سینه ما میباشد لاکن در شرک باخدا اگر دلاسای نجات و امید حصول بهشت باشد از آن بهشت و از آن شفاعت کننده
بیزاریم و آنرا باعث نجات و شفاعت خود ندانسته آنرا باعث عین گرفتاری ضلالت خود خواهیم دانست و چگونه باور نمائیم
نمود که حقتعالی فرزند بیگناه خود را در عوض گناه گاران بآتش دوزخ جاوید مقرر نماید و او مقرر سازد و کسی را که محبت
فرزند بیگناه با این مرتبه باشد محبت او بر گناه گاران چسان باور توان نمود چونکه حکمای متقن برای تشخیص کسانیکه قابل
دوستی باشند قواعدیکه مقرر کرده اند منجمله آن یکی آنست که اراده دوستی کسی که نموده اند اول تفحص احوالات
و طریقه رفتار او باید نمود که با پدر و مادر و برادران و عزیز و اقربا ملاحظه نموده اگر با آنها بوجه احسن سلوک مسلوک داشته
درانحال سزاوار دوستی و محبت را شناسته باشد پس هرگاه نمونه محبت او تعالی معلوم شد که با فرزند یگانه خود که در آغوش
او پرورش یافته اینگونه بیرحمی روا داشته پس با وجود معاینه انحال چگونه از خدا تعالی چشم توقع باید داشت علاوه بران
راقم می پرسد که موافق زعم و عقیده عیسائیان نجات منحصر بر اعتقاد و اقرار الوهیت مسیح باشد لاغیر و بدون آن ابدا ممکن نیست
پس اگر همچنین ست مریم او را خدای خود دانسته باشد در صورت اول از هیچکدام موضع انجیل مستفاد نمیشود که عیسی در آن
امر هدایت فرموده باشد در صورت ثانی مریم را نجات از دوزخ حاصل نخواهد شد همچنان عجب از عیسی ست که جمله خلق را تحفه
خدا شناسی نموده والده ماجده خود را ازان هدایت محروم داشته پس کسیکه بمادر خود مهربانی نداشته تا به غیر چه رسد **قوله** نهایت
از هر حیله که خدا بجهة رهانیدن آدمیان همین طریق را مصلحت دانسته است ظاهر و ثابت میشود که از برای انجام مدعای
او همین طریق بهترین طریق بوده باشد **اقول** بوده باشد چه باشد گو بوده است مگر آنچه مصنف بهترین طرق همین طریقه
را دانسته که اعتقاد خدای عیسی داشته شود و لیکن این طریقه بر او و امثال او مبارک باشد همچنان فیض ازین اعتقاد خواهند
برداشت که عبرت جهانیان خواهد بود و البته زیاده برین کدام طریقه نیک و جاده صواب خواهد بود که از یک خدا دو سه خدا
پیدا نمایند اگر یکی بمدد نرسد دیگری اگر او عاجز آید سومی بحمایت پردازد **قوله** خلاصه برای تحصیل نجات بجهت
گناهگاران محض یسوع مسیح قادر بود و بس که او بازحمات و مرگ خود نجات دائمی را بجهت انسان مهیا ساخته ست انتهی
راقم گوید کسیکه خود زحمات کشد و مرگ او را در یابد موافق زعم مصنف چگونه نجات خلائق تواند داد چونکه مصنف قبل برین
چنانچه در سطر هشتم صفحه ۱۱۶ گفته که بجهت ذات پاک الهی ممکن نبود بلکه لازم ست که چنان خواص مخصوصه داشته باشد انتهی
پس زحمات و مرگ نشان فارقه و علامت بینه انسانی میباشند علامت مخصوصه خاصه در اینجا برای عیسی ضرور بود **شعر**
پسر گو ندارد نشانی ز پدر + تو بیگانه خوانش مخوانش پسر + پس عیسی نشان مادری داشته مثلا سته ضروریه مانند آن
اگر پسر خدا بود نشان پدر نیز میداشت چون نداشته فرزند خدا نباشد تا بخدائی چه رسد **قوله** حال مطلب بقیه این فصل
اینست که فوائد و ثمرات نجات را بسبب زحمات و مرگ خود بجهة آدمیان حاصل نموده است از انجیل ذکر نمائیم انتهی ازین

دعوی مبرهن گردیده که بدون نجات و مرگ خود مسیح را هیچ مرتبه جلیله شفاعت میسر نشدی و رنه ضرور باینهمه حیل چه بوده باشد **قوله** و نظر به بیان انجیل ثمرهٔ اول نجات اینست که خدا بجهة خاطر یسوع مسیح تمامی ایمان داران بالمره بیگناه محسوب نماید و از عفو نمودنهای گناهان ایشان میگذرد چنانکه در آیات ۱۸ و ۱۹ فصل ۵ نامه باهل روم مرقوم است که چنانچه بسبب خطای یکنفر بر همه مردم حکم بالزام همین طور بیک راست کرداری همه مردم را فتوی شده است الخ راقم گوید از این کلام ثابت گردید که خداوند تبارک و تعالی بجهت خاطر مسیح ایمانداران را می بخشد مگر موافق زعم مصنف از این دعوی قباحتهائی چند در چند بر خیزد اول آنکه خدا دیگر است و مسیح دیگر و رنه خدا بخاطر او چگونه از تقصیرات گذشته دوم آنکه مسیح خیلی نزد خدا تعالی داشته اگر حقتعالی از گناهان نگذشتی دیگر مسیح قدرتی بر عفو آن نداشتی سوم آنکه حقتعالی رحیم و کریم نبود اگر مسیح این نجات برخود اختیار نکردی همه مردم ابد الآباد در آتش میسوختند چهارم حقتعالی آنقدر بیرحم باشد که بگناه یککس همه خلق را ملزم نمود و این مراد از عدالت حق بعیدی نماید **قوله** و دیگر در آیه ۷ فصل اول نامه یوحنا مسطور است که خون پسر خدا یعنی مسیح ما را از هر گناه پاک میسازد انتهی راقم گوید که اگر همچنین است در آنحال البته دل شکریه بیهوده بجا آرند که خون مسیح را ریختند تا باعث پاکی نصاری از هر گناه گردیده **قوله** و دیگر در آیه ۱۴ فصل ۱۰ نامه بعبرانیان نوشته شده است که یسوع مسیح بیک قربانی تا ابد کامل گردانیده است مصفا شوندگان را انتهی کسانیکه مصفا شوندگان باشند آنها را کامل گردانیدن چندان کاری نباشد اگر غیر مصفا شوندگان را کامل امر بزرگی بجا آورده بود کامل گردانیدن مصفا شوندگان کاری بزرگ نباشد **قوله** و دیگر در آیات ۶ و ۷ فصل اول نامه بافسیان مذکور است که خدا ما را مقبول نمود در محبت خود و در وی فدیه یافته ایم الی قوله خدا بسبب مسیح همه گناهان انسانی را که حقتعالی به یسوع مسیح ایمان آورده اند عفو فرموده الخ راقم گوید که موافق اینکلام هاید بهمه بندگان نجات رسیده که بخشنده بی منت حقتعالی باشد مسیح محض باعث عفو و بخشش باشد اینمرتبه بندگی است نه خدائی و ابن خدائی ورنه خود می بخشید حاجت به بخشش خدا تعالی چه بود **قوله** و فیض و ثمره دیگر که از نجات یسوع مسیح صادر میگردد این است که ایمان آورندگان بسبب آن منور و مصفا و مقدس میگردند الخ **اقول** از اینکلام مستفاد میگردد که خدا بوساطت یسوع مسیح توفیق و نور خود را بآدمی کرامت میکند و عقل او را منور می سازد تا آخر لاکن خود مسیح بدون مرحمت حقتعالی بر انگیزانیدن اگر قادر بود مانعی نبود که احتیاج با جازت و رخصت خدا تعالی داشته باشد پس خدائی و دوم بخیل بود **قوله** چنانچه در آیه ۶ فصل ۴ نامه دوم باهل قرنتس مذکور گشته است که خدای که حکم فرمود که از ظلمت روشنائی درخشید بدلهای ما را روشن ساخت تا آنکه معرفت جلال خدا که در صورت یسوع مسیح است روشن سازد انتهی از اینکلام هم مبرهن نگردید که جلال حق در صورت مسیح بود نه آنکه مسیح خدا باشد پس اینگونه دلایل بمعرفت محض با ثبات نمیرسند **قوله** و دیگر در آیه ۳ فصل ۲ نامه بقلسیان مرقوم است که در وی یعنی در یسوع مسیح همگی خزائن دانش و بینش مستتر است انتهی شکی در این نیست که انبیا همه خزائن اسرار آلهی شنیده تخصیص اینگونه خصائص بمسیح ندارد در کسی که خزائن دانش و بینش مستتر باشد دلیل خدائی او نباشد **قوله** و دیگر در آیات

۴ و ۵ فصل اول باهل قرنتس نوشته شده است که پیوسته شکر مینمایم خدای خود را در باره شما بجهة توفیق خدا که در مسیح یسوع بشما داده شده است الخ از این دعوی نیز بپایه صدق رسیده که حواری خداوند تبارک و تعالی را سزاوار شکر و ثنا میداند نه مسیح نه غیر او را **قوله** و دیگر در آیه پنجم فصل پنجم نامه باهل روم مرقوم است که از روح القدس که بما عطا شده است محبت خدا در دلهای ما ریخته شده است انتهی از این فقرات نیز خدائی عیسی و ابن خدائی دلائل نمیتوان آورد بلکه تحریر آن بصرف باشد و کیست اینقدر نرسیده اند که محبت خدا تعالی در دل او ریخته شده است **قوله** و دیگر در آیه ۱۳ فصل ۴ نامه باهل فیلپی از قول پولس حواری مذکور است من بر همه چیزها قادرم در مسیح که مرا قدرت می بخشد انتهی راقم گوید که این دعوی پولس بالکل کذب و دروغ و افترا باشد بدلیل کلام خود پولس در باب ۹ ورس ۱۹ الی آخر ۲۲ ملاحظه نما تا بدانی که اگر او را قدرت حاصل بودی در همه چیز قادر بود چگونه از زندگی زرنگی میرفت چنانچه اقرار نموده است در آن که با یهودان چون یهود گشتم تا که یهود را بچنگ آرم و با شرعان چون متشرع تا آن که متشرعان را بچنگ آرم و با بی شرعان چون بی شرع نه آنکه نزد خدا بی شریعت بودم بلکه در راه مسیح متشرع بودم تا که بی شرعان را بچنگ آرم و ضعیفان را چون ضعفا گشتم تا آن که ضعیفان را بچنگ آرم و بجهة هر کس همه چیز گشتم تا بهر نوع بعضی را نجات دهم و این را بجهة انجیل مینمایم که تا با انجیل شریک گردم انتهی پس اگر قادر بر همه چیز بود این همه حیله و فریب را راه نبود لاکن عجیب تر آنکه با وجود این مکر و فریب باز خود را در نزد حق تعالی بر شریعت حقه ثابت قدم میداند و از آن عجیب تر آنها باشد که در این اعمال میخواهد که خود را با انجیل شریک گرداند شاید در تصور او انجیل از این خدعه و دغا پر باشد **قوله** و دیگر در آیه ۱۴ فصل ۲ نامه به تیتس مرقوم است که یسوع مسیح خود را در راه ما تسلیم نمود تا آنکه ما را از هر قسم گرفتاری رهائی بخشد تا پاک نماید الخ راقم گوید الحال چون مسیح خود را در راه شما تسلیم نمود و شما را از هر قسم گرفتاری ها بخشیده پاک نمود دیگر اندیشه چه باشد هر چه توانید در آن کوتاهی نکنید حالا نه اندیشه حساب و نه پروائی عذاب باشد الا بلا گردان بلا بار همه بگردن دیگری باشد مسیح را در عوض شما مواخذه نمودند **قوله** و نیز آیه ۱۵ فصل ۸ نامه باهل روم و آیه ۱۴ فصل ۹ نامه بعبرانیان و آیات ۱۱ و ۱۲ فصل دوم نامه به تیتس و از آیه ۶ الی ۱۹ فصل اول بافسیان و از آیات ۲۱ و ۲۲ فصل ۸ یوحنا نیز مطلب مذکوره اشاره و مطابق میباشند انتهی راقم گوید که آنچه مصنف لآلی گران بها و یواقیت سراپا پر از نور و ضیا از مخزن نامهای خارجه انجیل در انجیل یوحنا حواله نموده سراسر شرک با خدا تعالی و کفریات میباشد چنانچه لب الباب عبارت اول آنها باشد که روح ما شهادت میدهد که فرزندان خدا میباشیم و چون فرزندانیم وارثانیم یعنی وارثان خدا و هم ارث با مسیح اگر در مصائبش شریک شویم تا آنکه در جلالش نیز شریک باشیم انتهی از این ابیات معلوم میشود که جمله فرزندان خدا میباشند پس تخصیص عیسی هم نیز نباشد و حقتعالی نیز صاحب عیال و اطفال باشد پس وحده لاشریک له میتر بود زیرا بعد بعثت سرور کائنات صلی الله علیه و آله و سلم بو دزمان بعثت عیسی تعدد آلهه بکثرت اولاد پیدا نمود و مسیح نیز از قوم خود اندیشه داشته باشد چرا که عیسائیان خود را شریک او میدانند چنانچه عیسی وارث خداست قوم هم وارث خدا میباشند و چنانچه عیسی فرزند خداست تعالی

قوش فرزند خدا میباشند عبارت دوم آنباشد که بطریق اولی خون مسیح که بروح ابدی خود را قربانی خود بیداغ
پیش خدا گذرانیده نفس شما را از اعمال مرده صفا خواهد بخشید که تا خدای زنده را عبادت نمایید انتهی ۔ پولوس درینجا
داد انصاف داده است و باثبات رسانیده است که مسیح قربانی خود بیداغ پیش خدا گذرانیده پس مغایرت یقینی است
مسیح دیگر است و خدای دیگر بلکه خدای زنده اشاره بآن است که مسیح مرده و مرده را شماری نباشد و بجز خدای واحد
مطلق خدای را نشاید و مراد از آیه سوم آنباشد که مردم متابعت پیشوایان خود نموده از بی دینی دور بوده عدالت
و تدین و زندگانی نمایند انتهی ۔ و مراد از عبارت چهارم آنباشد که مسیح را ذوالجلال تصور دارد لیکن نمیدانم
که پولوس را عارضه خبط دماغی عارض گردیده بود یا پرده تناقض در کلام نداشته جائی مسیح را مرده نشان دهد
جائے او را ذوالجلال نشان دهد پس کسیکه براو فنا روا باشد ذوالجلال چگونه تواند بود الغرض هر قدر فقرات که
مصنف حواله نموده از آن هیچ یک مفید مطلب او نبوده چونکه یک آیه را بدیگری نسبت نباشد چنانچه از مطالعه آن
معلوم نما حالا آمدیم بر عبارت باب ۸ انجیل یوحنا و آن اینست پس عیسی ۳۱ بآن یهودان که او را باور کرده بودند
گفت که اگر شما در کلام من استوار باشید شما شاگردان حقیقی من هستید و راستی را خواهند فهمید ۳۲ و راستی شما را آزادگی
خواهند بخشید با و جواب دادند که ما نسل ابراهیم هستیم و گاهی بندگان کسی نبوده ایم ۳۳ پس چگونه میگوئی که آزاد خواهید گردید
۳۴ عیسی بایشان در جواب فرمود هر آینه من بشما راست میگویم که هر کس که گناه میکند بنده گناه است انتهی راقم گوید که
مصنف اینهمه عبارات از آن حواله نموده بود که فیض و ثمره نجات از یسوع مسیح صادر میگردد دست جاد میشود مگر از انتشار و
پراگندگی مضامین هیچ مطلب او باثبات نرسید **قوله** و باز ثمره دیگر نجات یسوع مسیح اینست که مسیح همه ایمان داران
را از تحت حکم شیطان و از خوف مرگ رهانیده و امیدواری حیات جاودانی و قسمت بخت و جلال ابدی را بایشان داده
است الخ **راقم** گوید این امر انحصار بمسیح ندارد جمله پیغمبران مؤمنان را از تحت حکم شیطانی و از خوف مرگ رهانیده ۔ و
امیدواری حیات جاودانی و غیره رهنمائی نموده اند **قوله** چنانچه در آیات ۱۴ و ۱۵ فصل ۲ نامه بعبرانیان نوشته
شده است که چون فرزندان در جسم و خون شریک اند یسوع نیز در آنها تساوی حصه یافت تا آنکه بوسیله مرگ صاحب اقتدار
مرگ یعنی ابلیس را تباه سازد الخ **راقم** گوید که پولوس میخواهد باثبات رساند که اگر مسیح را وسیله مرگ بدست نیامدی شیطان را
تباه نتوانستے نمود چونکه در راه حق آن شربت ناگوار مرگ را چشید از اثر و بآن حد و درجه رسید پس چنین کسی چگونه سزاوار
خدائی باشد **قوله** و دیگر در آیه ۱۰ فصل اول نامه دوم به تیموتیوس مرقوم است که نجات دهنده ما یسوع مسیح مرگ
را معدوم ساخت و حیات و بقا را روشن نمود انتهی ۔ این دعوی بزبان حال میتوان نمود مگر بزبان قال درست نمائید
چرا که وقتیکه خود مسیح مرگ را دریافت چگونه مرگ را معدوم ساخت **قوله** و دیگر در آیات ۳ و ۴ فصل اول نامه اول پطرس
مذکور است که مبارک باد خدا و پدر خداوند ما یسوع که بحسب وفور رحمتش ما را باز بامید زنده تولید نمود بوسیله برخاستن

یسوع مسیح از مردگان بمیراث بی فساد و ناآلوده و ناپژمرده که بجهت ما گذارده شده است در آسمان انتهی **راقم** گوید
ازین مضمون بجز همینقدر نتوان یافت که خدا را پدر خود خوانده پس تخصیص فرزندی خدا بعیسی چه باشد دوم آنکه
پطرس بر فرزندی خدا تعالے اکتفا نورزیده میراث دیگر در آسمان ذخیره و آماده شده برای خود و ما امیدوار دیده که
و جای تهنیت برای او باشد نه برای خدا **قوله** و دیگر در آیه ۷ فصل ۸ نامه باهل روم مسطور است که چون فرزندانیم
وارثان نیز میباشیم یعنی وارثان خدا و هم ارث با مسیح انتهی **راقم** گوید که از بعثت مسیح همین فواید جلیله حاصل گشت حق تعالی
فرزندان و ورثه وار پیدا نمود پیشتر بے فرزند و بی وارث بود لله الحمد سبحان ربک رب العزة عما یصفون هم آنچه
مصنف ثمرات و نتائج نجات که یسوع مسیح بازحمات مرگ خود بجهت گناهگاران مهیا ساخته آن را احسان عظیم و سعادت بنده
بیان نموده که بسبب آنها انسان از ناپاکی گناه پاک گشته بخدا تقرب مییابد لاکن این دلاسا سے زعمی و خیال وهمی باشند
چرا که ممکن است که شخص گناه گار معصیتکار بسبب آن نجات حاصل نماید نه آنکه توفیق تقرب بخدا تعالی او را میسر دوم آنکه
جمله مردم حتی پیغمبران موافق عقیده مصنف گناه گار اند پس پیغمبران آنقدر تقرب بخدا تعالے حاصل ننمودند که مسیحیان را
حاصل گشت سوم آنکه خدا کیست که تقرب با و باید نمود چون بزعم او مسیح خدا باشد تقرب باو جستن لازم باشد ورنه اقرار به
مغایرت عیسی با خدا تعالی اقرار نمود نیست همچنان آنچه مدعی آنباشد که بجهت ایمانداران ابواب خزائن توفیق نیز مفتوح میگردد
و قلوب و ارواح ایشان منور و مقدس گردیده در بخت حقیقی می مانند لاکن آنقدر ندانسته است که ایمانداران را اگر انجال
رود به سبب ایمان خود شان میباشد و آن را فیض عام نتوان گفت بانی عیسی در انجیل خود ورس گفته که خلاصه اینست
آنباشد که تندرستان را بطبیب احتیاج نباشد بر بیماران ضرورت اطبا است اشاره بانکه نه امور میباشد پس فیض مسیح آنباشد که غیر
ایمانداران را نجات داده باشد و آنچه تعلیمات انجیل را که در دیباچه میزان ذکر کرده است بالمره زفته نموده دانسته است بآن دلیل که از
جانب خدا تعالی یسوع مسیح را برای آن اسباب مسبب دانسته لاکن از جانب خدا تعالی چرا مسیح سبب آنباشد پس مسیح دیگر است و
خدا دیگر و تقاضای روح آسمانی و تمنا ممتنعات میباشند چونکه طبایع بعضی خیر محض و بعض شر محض و بعضے مایل بخیر و بعضے مایل بشر
پس یک تقاضائے را جمله خلقت عموماً و مسیحیان خصوصاً کجا میتوانند داشته باشند همچنان اگر رفع تقاضاے روح آنست
که عیسی هم پسر و هم پدر و هم خالق و هم مخلوق چرا که شکی نیست در آنچه از ازل با خدا متحد بوده و تولید یافت پس خدا تعالے قبل از تولد
عیسے و استخراج روح کامل بود یا ناقص اگر کامل بود همان خدا است اگر ناقص بود ناقص سزاوار خدائی نباشد تولید یا زمان ضرور
است آنچنان روح القدس مستخرج از خدا و عیسی گردید پس از زمانے باشد ورنه میتوانند گفت که خدا پسر معاذ الله و عیسی پدر باید روح القدس
پدر و خدا پسر باید بر عکس آن باید عیسے پدر و روح پسر و برخلاف آن باید تواند مدعی بود که عیسی مقدم از خدا بود و باید روح مقدم از خدا و
عیسے بود و هرگاه نتوانند گفت بجز آنکه خدا و پدر و عیسی پسر و روح مستخرج شده از پدر و پسر پس ما در و پدر روح عیسے و خدا باشند و حال آنکه
در انجیل متی باب اول ورس ۱۸ و ۲۰ مرقوم است که عیسی بوساطت روح القدس در بطن مریم موجود گشته پس روح مقدم بر عیسی می باشد

قوله چنانچه در آیه ۳۰ اول نامه اول اهل قرنتس مذکور گشته است و از همین انجام تقاضای روح واضح ثابت میگردد
که انجیل کلام الهی نیست پس در اینحال آیا کیست که بجهت این نجات بخدا حمد و شکر نه نموده همه دوست خود را باین خزائن حقیقی نیندازد
انتهی ۔ **راقم** گوید که اگر انجیل کلام الهی بود انجیل متی و یوحنا جمعی از حواریان و شاگردان شان گفته نمیشد پس چنانچه بجدائی
عیسیٰ و روح اتفاق دارند بجدائی حواریان و شاگردان اقرار نمانند و در آنحال انجیل مسمی بکلام الهی تواند شد و گرنه
اناجیل اربعه را الهامی نتوان گفت تا ملحقات خارجه آن چه رسد چونکه گرفتم اینکه بر متی و یوحنا فیض روح القدس مؤثر گردیده بر
شاگردان چگونه الهام گشته دیگر اینکه بجز معصوم دعوی بید عمر باور نتوان نمود چونکه جمله خلق گناه کار باشند حواریان و شاگردان
نیز از حساب خلق بیرون نباشند بلکه دفعتیکه میبینیم که در کلام الهی نوشته چنانچه در باب هفتم همین اهل قرنتس که پولوس اقرار بمکر
و فریب خود دارد و با وجود آن خود را موافق انجیل و مسیح دانسته چگونه کلام او را کلام خدا گوئیم شاید از ینجا نیز موافق مترجمان
منترع گشته باشند و در دلش دغا باشد چرا که از دغا باز دغا عجبی نباشد اگر خزائن حقیقی توحید فی التثلیث و تثلیث فی التوحید
باشد در اینحال خاصه و خلاصه شما مسیحیان باشد و حق تعالی قسم بوجدانیت دمیدم که ابواب آن خزائن بر راقم و جمله اهل اسلام مسدود
فرماید آمین ثم آمین یا رب العالمین ۔ من و جا گفتم و جبرئیل آمین امین گفت **قوله** و نجات مذکوره که بوسیله یسوع
مسیح بعمل آمده است باز چنین امر خداست که در درک کم و کیف آن عقل انسانی عاجز و قاصر است انتهی **راقم** گوید که پس هرگاه
خدا تعالی خود چنین امر نموده است که نجاتی که بوسیله مسیح بعمل آمده است درک آن بر مردم مخفی باشد و جاهای دیگر در جمله
کتب سماویه خود در الانتهی یک قرار داده است و حدود و تعزیرات برای اعتقاد بخدایان غیر جاری فرموده در اینحال خود حقتعالی
باعث آن گردیده که مردم براه صدق و صواب نرفته در ضلالت باشند و بدیهی است که ماهیت ذات خدا امری است که عقول و
افهام و اوهام مردم قاطبة در عاجز و ناقص و حیران و بیخبر باشند لاکن کشف اینگونه اسرار ضروری باشد تا حجت تمام باشد و
مریدان هر پیر گمراه همچگونه دعوی توانند نمود که پیر ما پیر دار همه اولیا و پیر پیران و شیخ المشائخ است و باعث نجات و واسطه در میان خالق
و مخلوق همین پیر ما باشد اگر کسی بپرسد که از جمله اولیاء الله و پیران و مشائخ لا عد و لا تحصی چگونه تخصیص طریقه نجات به پیر ضال شما
قرار یافته در جواب او مریدان او بگویند که کشف این اسرار کار هر کس نیست خود خدا تعالی چنین امر نموده است که درک انسان از کم و کیف
آن عاجز آید پس مریدان آن پیر گمراه بر حق باشند و در این گفتن بر صواب خواهند بود و بر مردم اطاعت آنها لازم خواهد بود و خلاف
آن خلاف از خداوندی بعمل آورده باشند حاشا و کلا پس هرگاه مریدان پیران گمراه اینگونه ادعا نمودن توانند در اینحال از مسیحیان
که مطابق زعم آنها نیز قبول باید نمود ورنه در اینجا و در آنجا همان یک حال باشد چنانچه حرف آنها باور نتوان نمود دعوی اینها را نیز
قبول نتوان کرد دیگر آنکه هرگاه خود مسیحیان قبول دارند که طریقه نجات که بوسیله مسیح بعمل آمده است باز بامر خدا تعالی که درک کم و کیف
آن عقل انسانی عاجز باشد و قاصر آید در اینحال مسیحیان چگونه آنرا دانسته اند اگر ندانسته اند معتقد گردیده اند معتقد نباشند چونکه
حقیقت آنرا ندانستن و آنرا باور نمودن فریب شیطان خوردن است الغرض تحریر عجز و تقریر فرماندگی همین است و پس که چون جمعی ادله

و براهین عاجز آیند اینگونه گریزها برای خود پیدا نمایند و مانند جزو رغلاب فرمانند **قوله** نهایت ادله بخصوص نیز
کلام خدا دلیلی است کافی و برهان و از کلام خدا چنانچه ذکر شد معلوم و مشخص است که یسوع مسیح واسطه و رهاننده تمامی مردمان است
از جهات مرگ صلیب او که در راه ما بجز قبول نمود باعث شد که خدا بجهت خاطر او از عقوبت گناهان آنانیکه به یسوع مسیح
ایمان آورده اند بگذرد انتهی **راقم** گوید که در آن شکی نیست که هر چه بعقل انسانی در نیاید اند دهی کلام الهی باید بر داشت لاکن اول
آنکلام را که مدعی است که کلام الهی است باثبات رساند که آنکلام خداست که بواسطه انبیا بخلق رسیده و لا کلام ثابت باشد
که بذریعه مسیح نه اندک و نه بسیار هیچ کلام خدا تعالی بخلق نرسیده از آن بسبب عدم قابلیت حواریان بود بدلیل انجیل یوحنا باب
شانزدهم انجیل یوحنا درس ۱۲ و دیگر چیزها بسیار دارم که بشما بگویم لیکن حالا تحمل نمیتوانید شد انتهی پس هر چه تحمل
ندانستند مسیح دفع الوقتی نموده حواله بوقت دیگر نمود پس تا وقتیکه بپایه اثبات نرسانند که این انجیل کلام خداست و دلیل آمده و
عبارت آن آوردن نشاید دیگر آنکه بر ما اگرچه تا حال ثابت نه نموده اند که انجیل متداوله کلام ربانی باشد لاکن نصاری
اتمام حجت خداست که همین انجیل کلام خداست پس چرا مخالفت او را جائز شمرده اند چنانکه در خود روایت کنند که انجیل مدعی
است که یسوع مسیح واسطه و رهاننده تمامی مردمان است از جهات مرگ صلیب او که در راه نصاری بجز قبول نمود باعث
که خدا بجهت خاطر او از عقوبت گناهان آنانیکه به یسوع مسیح ایمان آورده اند بگذرد انتهی و در اینحال راقم گوید که هرگاه
مسیح آنقدر عاجز و بی اختیار باشد که خود را بخشش و مدد حقتعالی از تقصیرات نصاری بگذرد و از خیانت کسی چه توقع
و کدام امید توان داشت پس حقتعالی بر عرض معروضه او گوش ننهاده تا نوبت بمرگ صلیب رسید ورنه بدون التماس عیسی
موافق خواهش قلبی او اینگونه امور سر انجام میشدند پس در اینحال خدائی مسیح که بر کنار بجدا ره مستجاب دعوت نیز نبود دیگر آنکه از باب ۲۶
متی درس ۹ و ۲۰ و ۲۲ و در باب ۱۴ مرقس درس ۳۵ و ۳۶ باثبات میرسد که عیسی بعجز و الحاح و گریه و زاری و افتادن بر زمین
و بیهوش گشتن و متغیر شدن دعای نجات خود را از درگاه حقتعالی طلب نمود مگر مستجاب نگردید پس کسی که خود را نجات
نتواند داد چگونه این همه مردمان را نجات تواند داد **قوله** و اینکه بیان تعلیم نجات در انجیل زیاده از آن که ذکر کرده ایم واضح و
بیان نگشته است اینهمه عاری حکمت نیست انتهی **راقم** گوید که این مطلب در پنج سطر که مؤلف پیشتر نوشته است که راقم مشغول
تحریر جواب آن بودم که اینجمله معترضه بنظر رسید پس تحریر دیگر خالی از دو امر نباشد یا جهالت و عدم ممارست از طرز تحریر
کتب و تالیف سائل بیخبر و جاهل بوده پس از تالیف عدم آن مناسب حال بود و یا اینکه حافظه نداشته که پیشتر چه نوشته ام نه بلکه
بر نوشته خود باور نداشته میدانسته که شاید دیگران هم اعتقاد بر آن ننمایند یا نه از از رو مکرر ده ۳ کرده بلکه ده کرت و صد مرتبه
پیشتر می آرد بهر حال جواب آن اگرچه سابق داده شده لاکن هر چند که در ابتدای زمان تالیف جواب منیران اراده انبود که جواب مطلب
مکرر حواله بجواب سابق نموده آید لاکن چون بفضل الله و عونه از تحریر ده جواب و بیست جواب در گذشتیم و کم مطلب عاجز نیستیم
از آن منکر گاهم الغرض هر جاهل و کاذب اینگونه در باره ادعای خود گفتن میتوانند در حالتیکه بر دعوی او کسی اعتراض آرد که

گہر این دعوی توریت در حق باشد مار حقیقت آن معلوم نما آنکس بگوید که زیاده برین نمیتوانم بیان نمود شما نیز جویای
انجال نشوید درین انتظار است حکمت الٰهی که البته بمدعا نباشد و خالی از حکمت نیست پس باید که دعوی آنکس را تصدیق
نمود حاشا ثم حاشا اگر مصنف درین دعوی که البته این بی مدعا بی حکمت نیست راست باشد چرا که حکمتش آن باشد حادث
را بقدیم و خالق را بمخلوق بخدائی اختیار نمایند **قوله** باری این تعلیم نجات چنان ممکن میباشد که بان شخص میشود
که آیا انسان در شناختن احوال قلب خود و در معرفت الله تا بمرتبه که بجهة یافتن توفیق و نور خداوندی لازمست رسیده
یا نه انتهی **اقول** اول آنکه مراد از محک چه باشد معلوم نشده مصنف از استاد خود که از طائفه عجمیه بود اقتباس نموده
بهر حال مراد از محک اعتقاد به نجات مسیح بجز آن نباشد که او پسر خداست و برای نجات مردم بر صلیب تشریف
ارزانی داشته و ثمره و نتیجه اش آن باشد که برای شناختن احوال قلب خود و معرفت خالق بدرجه کمال رسیده پس هرگاه کسی ازین
اعتقاد گونه بری و بیزار باشد او خدا را نشناخته و نه احوال قلب خود را دریافته پس خداشناسی و خودشناسی منحصر بر اعتقاد تثلیث
باشد اللهم احفظنا من اعتقاد الفاسدة التثلیث والتنویع والتثنیه وارزقنا العقائد بالتوحید
قوله در هرگاه شخصی تعلیم نجات را شنیده یا خوانده است و این تعلیم را نپسندیده در باب آن منکی و منکر باشد همین
دلیل است که آن شخص هنوز احوال قلب خود را تماماً ندانسته و از گناهان خود مخبر نشده الخ **راقم** گوید که مصنف عجیب
شرط خداشناسی پیدا نموده که هر کس که از موحدان صادق باشد و در اعتقاد توحید پا به نی محکم باشد و از شرک و قول به
خدا انکاره و گریزان باشد آنکس ملحد و ملعون و رانده حق باشد همچنان بیان نمایند که معرفت الله البته ضروری بوده
ابتدای زمان بعثت خداشناسی مکلف بان بوده اند لاکن شناختن و پی بردن به احوال قلب خود ضروری و ثانی الثلثین
معرفت الله تا بمیر یا نه در صورت اول از کجا پایه اثبات توان ساند که جمله مؤمنان و تابعان انبیا سالفه ازین مسئله
آگاه شده یا نه اگر آگاه میشدند مصنف البته از روی آن و براهین از کتب عهد عتیق می آورد و نیاورده و در صورت ثانی
چرا ازین فیض محروم ماندند بلکه امر غیر ضروری ست ورنه چگونه انبیا مانند موسی و ابراهیم و نوح و آدم و غیرهم
علیهم السلام اینگونه تعلیم به تابعان خدا و مومنان نمی نمودند تثلیث چرا انبیای سلف از طرف خدا تعالی بخلق بیان نه نمانند
اگر رسانیدند پس مومنان ازین مسئله آگاه بودند یا نه چرا که اگر موسی با ایشان میرسانید چگونه سر از اطاعت موسویه میکشیدند و اگر ایشان
مخالفت نمودند و از حکم موسویه انحراف ورزیدند البته تورات گواه صادق و عادل موجود باشد آن از روی اینگونه امر
مستفاد میشود بل بخلاف آن احکام های سخت و صعب و دشوار در تورات موجود از ان جمله در کتاب پنجم موسی مسمی به استثناء
باب ۱۳ از ورس اول مذکور باشد ملاحظه نمائید پس این امر خالی از ان نباشد که این امر در تورات نبوده یا بدخل و تصرف محرفان
انطلب التحریف کرده اند لاکن آخر کار معلوم میشود که این دعوی ساخته و پرداخته مسیحیان و برخلاف عقل و نقل میباشد چونکه اگر قایل به
توحید حضرت رب العزت باشد موافق دعوی مصنف بهلاکت ابدی گرفتار خواهد بود از آنکه با وجودی که تعلیم نجات

تثلیث را شنیده یا خوانده است باز منکران تعلیم ست و آنرا ناپسندیده بلکه شخص موحد که از اعتقاد تثلیث بیزار باشد
از گناهان خود مخبر نشده است چونکه اعتقاد توحید موافق عقیده آنکس برابر باشد **قوله** و به سبب این غفلت در
فکر ها نشده و حکیم علاج کننده نیست **اقول** فکر های آن است که حادث را بخدائی اختیار نمائیم بجز در مرتبه نبوت مثل
ما بود خاک سیاه عالم کونین بر سر آنگونه فکرهای و رهائی باشد **قوله** بلی البته چنین شخص تعلیم نجات مسیح
بمصرف و بمطلب خواهد نمود انتهی **راقم** گوید **نظم** اگر خدائی نباشد ز بنده خوشنود + مسیح که یک کس است چه
میتواند شفاعت همه پیغمبران ندارد سود + مسیح مسیح تو مسیح را چه چیز میدانی یکی از بندگان خدا خلقت آدم از خلقت او
عجیب تر باشد و آدم چرا نمیگفت فرزند انسان هستم و دعوی پدر بودن برای خود نداشته مسیح هرگز نگفته که پدر ندارم و کسی را
که پدر گفتنی شما همه را نیز پسران و نشان داده عجب حماقت باشد که خدا از شکم زنی زائید و شیر خورد و نمو نمود و خالق مادر باشد
او بود و مرگ او را دریافت و داخل گهواره و لحد گردید باز خدا فنا بر خدا روا باشد اینگونه خدائی بود ابهم دانستنی است
که مؤلف درینجا اینمرحله را باسم تعلیم نجات مسیح مسمی نموده چون مفاد و آخر الامر ازنکاه مسئله تثلیث و قول بخدا باشد
لهذا قدری تشریح آن ضروری باشد پس بدانکه عیسی عجب نمونه قدرت خلقت پروردگار بود چونکه شکی نیست دران که
موافق عقیده نصاری خلق عالم از اقنوم ثلاثه گردیده در آنحال خالق مادر عیسی باشد و باز یک دفعه از شکم و بطن مادر آمده
بطور عوض معاوضه همچنان شکی نیست دران که نزد عیسائیان روح القدس از خدا و عیسی مستخرج گردیده و از انجیل معلوم
که عیسی در بطن مادر به ذریعه روح القدس موجود گردیده و درینجا نیز عوض معاوضه بعمل آمده مگر ایشان از عقیده قوم ثابت
است که اقنوم ابن از اقنوم اب متولد گردیده لاکن درینجا مجال عوض معاوضه نیافته پس حقتعالی خالق او معلوم باشد و مخلوق
شریک او نباشد دیگر آنکه کلام پولس مرتبه کلام خدا دارد بل کلام خدا باشد و پولس مذکور در باب ۱۱ ورس سوم نامه اول
قرنتس آورده میخواهم که بدانید شما که سر هر مرد مسیح است و سر زن مرد و سر مسیح خدا انتهی **راقم** گوید آفرین صد آفرین بر پولس
خداپرستش را باید مرد خوب تصریح نموده ازینکلام مستند در مسیحی انضمام پایه اثبات رسید که هر علاقه اطاعت و فرمانبرداری
و عاجزی و بندگی خلق عالم با مانسبت با عیسی ست همان نسبت بعینه هر زن را با شوهرش باشد و همان قسم مسیح را با حقتعالی
است پس چنین کسی قابل خدائی نباشد نه والله **ایضاً** قدری بیشتر چنانچه در ورس ۷ گوید مرد را نباید که سر را بپوشاند
که صورت او پرتو خداست و زن پرتو مرد است که مرد نیست از زن بلکه زن از مرد است انتهی **راقم** گوید که پولس برای
عاقبت اندیشی اینکه جملی نگوید که چنانچه مسیح و مردم یک چیز باشند همچنان مرد و زن یک چیز موافق آن عیسی با خدا متحد و یکچیز
باشد از آن در تفسیر مینمائید که گمراه نشوید چنانچه مرد پرتو خداست و زن پرتو مرد پس عیسی خدا باشد نه خدا و چنانچه مرد نیست
از زن بلکه زن از مرد است و بجهة زن خلق نشده است بلکه خلق شدن زن بجهت مرد موافق آن خدا متحد نیست با عیسی و محتاج نیست او
بلکه مسیح محتاج اوست و حقتعالی بجهة مسیح هیچ احتیاج نداشته بلکه مسیح خلق شد بحکم او ایشمه برای رهنمائی جمعی بود که شیطان ملعون از ایشان

داد دل خود داده مطلب ولی خواهش قلبی حاصل نموده **قوله** نهایت بجهت شخصی که احوال قلب خود را بدرستی تمام شناخته و فهمیده باشد که گناه او در حضور پروردگار چه مقدار و در نظر خدای مقدس و عادل بچه غایت زشت و ادبار است چنانچه بسبب آن بهلاکت ابدی گرفتار خواهد گردید انتهی **اقول** شکی نیست در آنکه شخص باید خود را مقصر بدرگاه احکم الحاکمین دانسته گناهان خود را پیش نظرش داشته باشد تا جرأت و اقدام بر معاصی ننماید و چون دانست که گناهان من در حضور پروردگار اندک و بسیار صغائر و کبائر آنچه من میدانم و آنچه نمیدانم و آنچه فراموش نمودم و بیادم نمانده و آنچه یاد دارم جمله در نامه اعمال من ثبت میباشند و از آن خائف و ترسان میباشد چنانچه شیوه بندگان هست لکن امیدوار باشد که ارحم الراحمین برو بنظر رحمت توجه فرماید لاکن تحکم کسی بر خدا روا نباشد بخواهد می بخشد و نخواهد نخواهد بخشید اگر بهر راهی کاندر جهان است **نظم** بدوزخ ور کشد حکمش روا نیست + و گر هر عاصی کر هست غمناک + فرستد در بهشت از کیش پاک + خداوندیش را علت سبب نیست + ده و گیر از خداوندان عجب نیست + پس باین معنی که شخص اعمال خود را مقابل داشته باشد گویا هر یک عمل زشت خود را معائنه می کند و اعمال خیریه که در عمر بجا آورده هیچ در نظر نباشد و دانسته باشد که معلوم نیست بدرگاه حق هیچکدام از آنها مقبول گردیده یا نه و بر آن خیره و غیره نباشد البته برای آن شخص مفید مطلب خواهد بود دیگر نه بمعنی که مؤلف مراد گرفته چونکه در اینجا نیز احوال قلب خود بدرستی تمام فهمیده شرطش آنست که خدای مسیح اختیار نماید و همین شرک و کفر و بوار و ادبار پس از آن محافظت نمار لای ستار **قوله** بچنین شخص خبر نجات یسوع مسیح فرد هست که او را از هر چیز شیرین تر می آید و بجهت قلب او که از سنگینی بار گناه مجروح گردیده است مرهمی تسلی و صحت دهنده آنست **راقم** گوید که طریقه نجات بذریعه مسیح مومنانی که بوحدانیت واجب الوجود و رسالت مسیح ایمان آورده اند البته حسب وعده که حقتعالی بذریعه کتب سماوی و رسولان خود فرمود برای آن قسمی که مومنان سایر انبیا نجات حاصل خواهد شد موافق آن برای مومنان مسیح نه زیاده بران و مسیح را مرتبه که سزاوار او نباشد بلکه آن باعث هلاکت ابدی باشد خدا تعالی را از یگونه اعتقاد ناراضامند و روح مسیح بیزار مگر باین معنی که عیسی را مرتبه خود از درگاه بی نیاز بوی عطا شده تا بسیده شیرینی چه نسبت شیرینی بسیار زنده طبیعت باشد بهتر از بهتر و عمده از عمده تر **قوله** پس اگر تعلیم نجات بنظر شخصی که بحالت مذکوره رسیده بمطلب و بمصرف نماید تعجبی نخواهد بود زیرا که امکان ندارد که شخصی تابع هوا و هوس و غریق دریای افکار دنیوی معصیت بعقل ناقصه خود اعمال و مطالب خداوندی و امور روحانی را فهمد و بکنه آن برسد انتهی **اقول** معصیت را با افکار دنیویه چه مناسبت چونکه دنیا نه همه دنیا باشد دنیای مباح دیگر است و حرام دیگر حضرت داؤد و سلیمان و موسی علی نبینا و علیهم السلام آیا صاحب دولت و ثروت نبودند و حضرت یوسف تکیه بر پشتی ها و بالش های آل فرعون میزد مگر آنها را دلبستگی با دنیا نبوده و بدنیا محبتی نداشتند مگر مفاد فی الدنیا حسنة و فی الآخرة حسنة و قنا عذاب النار هر گاه حقتعالی عنایت فرماید نور علی نور باشد همچنان همه عاصی نه در راه محبت دنیوی عمل می آید خواهش نفس اماره بدتر از آن است علاوه بران آنچه مصنف ساعت بساعت تقاضای روحانی و امور روحانی می آرد بنده آن مسئله یک قسم باور ندارم بلکه میگویم که مصنف تا حال درست نفهمیده است

که تقاضای روح قلبی و امور روحانی چه باشند چنانچه هر کس میداند و باید دانست که نفس مطمئنه و نفس اماره هر دو در بنی آدم ممکن و موجود میباشند از آنرو بعضی مردم جمله خیر محض باشند و فرقه شر محض و بعضی با آن بخیر زمره اهل بغیر بسیار کسان تقاضای روح یکجا می آید پس تقاضای بعضی سفک الدماء و سرقه و لواط و غیبت و کذب و زنا باشد و غایت مؤلف مطالب اینچنین تقاضا میباشند آلغرض تقاضای قلبی در صورتی مفید مطلب باشد که کسی را حق تعالی رهنما گردیده و پیغمبران و رسولان برای هدایت شان فرستاده باشد و شخصی حیران در کار خود باشد که چه کند و یا اگر آن پیغمبر رسول که انجیل است امر تبلیغ رسالت کماهو حقه نپرداخته و قوم خود را در تیه ضلالت و بادیه جهالت سرگردان انداخته مانند عیسی مسیح که بجز آن نفرمود چیزهای بسیار دارم که بشما بگویم لیکن حالا نمیتوانید متحمل شد انتهی؛ چنانچه در باب شانزدهم انجیل یوحنا موجود فیما اگر عیسی را لازم بود آن چیزها را بمردم علانیه رسانید حجت حق بر آنها تمام نماید خواه آنها باور نمایند یا نه مانند عیسی را بآن چه کار پس عیسی رسول هم نبوده اگر رسول بود احکام الهی را میرسانید تا رسیده تقیه نمود **راقم** گوید که آن چیزها که عیسی آنوقت نفرمود آیا احکام و ارشاد حق بود یا از پیش خود بود اگر از پیش حق بود خفای آن چه لزوم داشته **ف** پی مصلحت ناتوانان شوند + خدا و نبی مصلحت چون کنند + پس عیسی مصلحتاً در ارشاد تاخیر روا داشته حالت قوم بجدی رسانید که او را بخدائی و ابن خدائی اختیار گردند مگر حق آنست که آنجناب حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم بود و آنمر پیغمبری که عیسی آنوقت محکم در دلهای مردم جا نگیر گردیده بود عیسی تصور دیده که آن پیغمبر خود را تا حال مستحکم نموده دعوی بعثت پیغمبر دیگر نمایم البته چندکس که تازه ایمان آورده اند اگر بر گردند عجبی نباشد از آنرو حواله وقت دیگر نمود لاکن اگر ضروریات مذهب خود هم بود چگونه کار امروزه را حواله فردا مینمود آلغرض تقاضای روح بجز آن بکار نیاید چنانچه میگوئیم مثلاً آدمی باشد که شخص در عمل نمودن فرو ماند کتاب خدا نفهمد او نرسد و از کتب احادیث حضرت نبوی خالی او نشود و اجتماع علمای دهر متفقاً در آن باب معلوم نگردد آنگاه در کار خود حیران و سرگردان ماند در آنصورت رجوع مینماید برای خود از الانسان علی نفسه بصیرة و هر گاه هادیان دین مبین و ارکان شرع متین حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم جمله ضروریات را بیان نموده و از زیاده از آن طلبی را ممانعت فرموده اند پس در حالتی که پیشوایان دقیقه از دقائق رهنمائی راه حق بما فروگذاشت نفرموده باشند ما را دیگر به اقتضای امور قلبی چه کار بلکه اگر بغور و تامل نظر مینمائیم و می بینیم معلوم میشود که اقتضای قلبی و تقاضای دلی بجانب لهو و لعب کشیده بکار دین و دنیا مجوز نباشد پس از آن چه سود و تابع هوا و هوس و غریق دریای افکار دنیوی و معصیت و بعقل ناقصه خود رفتن مگر بجز کشش قلبی و میل دلی میتواند بود حاشا و کلا چنین پیغمبر را که او کامل دانسته ناقص و ناتمام باشد و بدیهی است که هر گاه موافق میل و خواهش قلبی خلائق و اهم بطبائع هر یک کس حال و چگونه خواهد بود پس اگر پابندی موافق خواهش حقتعالی و اقتضای قلبی حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم و تقاضای وحی ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین الی یوم الدین عمل آید بهتر باشد یا بتقاضای خلق علاوه بران آنچه مؤلف جهت دریافتن امور روحانی رسیدن بکنه

این دلیل از انجیل از درس ۱۴ فصل دوم نامه اول باهل قرنتس درهمین خصوص آورده که انسان طبیعی چیزهای که از روح خدا است نمی پذیرد زیراکه نزدش جهالت است و نمیتواند فهمید از آنروکه روحانیه تحقیق آن میشود انتهی ۔ راقم گوید این عبارت مفید مصنف نباشد بلکه برخلاف آن گواهی میدهد چونکه پولوس دعوی آنداردکه انسان طبیعی چیزهای روح خدا را نمی پذیرد و پس مکلف نباشد تا قیکه آنکه دعوی پولوس که روحانیه تحقیق آن میشود پس در ان باب بدانکه از کجا میشود که روحانیه تحقیق مراد از ان باشد که عیسیٰ پسر خدا دانسته شود همچنان دعوی روح خدا نیز باطل و عاطل باشد **قوله** ایضاً در آیات ۱۸ الی ۲۵ فصل اول نامه مسطور است که ذکر صلیب یعنی تعلیم نجات مسیح در نزد هالکان حماقت است و نزد ما نجات یافتگان قدرت خدا است زیراکه نوشته شده است که من تباه میکنم حکمت حکما را و باطل میسازد فهم ارباب فهم را کجا است حکیم و کجا است کاتب و کجا است مباحثه کننده همچنان آیا که خدا حکمت این دنیا را احمق نکرده است زیراکه چون بسبب حکمت خدا جهان بحکمت خود خدا را نشناخت رائے خدا چنین قرار گرفت که بوسیله مهمل منادی ایمانداران را برهاند هر چند یهود و نیز تفحص آیت و یونانیان جویان حکمت اند لیکن ما ندا میکنیم مسیح مصلوب که یهود را سنگ مصادم و یونانیان را مهمل است الی قوله تعلیم نجات مسیح سبب معرفت حقیقی و سعادت ابدی خواهد شد انتهی ۔ راقم گوید که آنچه مؤلف نامه را صواب انگیخته زحمت از برای گمراهی مردم اختیار نموده و از ان یک مقصد بر آورده نمیشود و بعض فقرات دلالت بر راه نمائی راه میدارد و آخر کار آنهمه در خاک سیاه ملحق گردانیده متوجه همان شرک و قواعد و بلکه به چند اقایل میگردد و آنچه بر توحید دلالت دارد ما نیز مستقیم خیال نکنیم چنانچه در انجا است گفته است و آن واقعی است مثلاً کجاست حکیم و کجاست کاتب تا آخر ما نیز میگوئیم کجاست عیسیٰ و کجاست مسیح بجز ذات حق همه فنا و در معرض زوال باشند و در ان نیز مستقیم که مسیح قدرت و حکمت خدا است شکی نیست که خلق آنحضرت از قسم عجیب بعمل آمده که بے پدر بود لاکن از ان خلقت آدم عجیب تر باشد که بدون پدر و مادر بوده اند مگر انجیل مؤلف که شب پره شعشعه آفتاب را کرده و نظر بخاصیت طبیعی خود او را زشت دانسته طاقت پرواز دران ندارد الی قوله آیا آفتاب را چه عیب و قصوری و در جلال او چه نقصی میباشد انتهی ۔ بحفاظت مناسبت بمنکران انبیاء عموماً و منکران جناب سید المرسلین صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم خصوصاً دارد لاکن شب پره را با آفتاب هیچ منافاتی نباشد خاص خلقت او آنچنان شد از کجا معلوم مؤلف گشته بلکه خلقتی ضعیف است روز از ترس جانوران قوی بر آمدن نمیتواند رازق مخلوقات رزق او را در شب مقدر فرموده از آنرو چون جمله جانوران هوائی رو بآشیانهای خود می نهند و میدان پرواز خالی و کشاده میگردد شب پره پی تحصیل روزی بیرون می آید و جانوران هاند بیشه و از ان قبیل هر چه قسمت یکروزه اوست گرفته روز باز بخانه خود می آرد مگر از ین عبارت همین قدر نیز معلوم میشود که یهود در ابر طالب آیت بوده اند چون ندیده اند باب تصدیق مسدود افتتاح بابت تکذیب عیسوی نموده اند همچنان مسیح میخواهد که سنگ مصادم یهود باشد و یونانیان را مهمل باشد یا هر چه بوده است مگر بنده از بندگان خدا است که مالک نبود برائے خود نفعی را و نه بکسی ضرر را اگر مؤلف نامه اقرار کرده است که مسیح حکمت و قدرت خدا است

پس حکمت و قدرت چند اخدا نخواهد بود **قوله** و قطع نظر از نیفا بوسیله نجات مسیح عدالت و تقدیس خدا بمرتبه بادشاهان بیان و در آشکار گشته است که از سائر اعمال خدا مثل آن آشکار نگردیده است زیراکه باین مطلب که خدا گناه آدمی را بطریق دیگر عفو نفرموده است گرایان که یسوع مسیح که بیگناه و پاک و کامل بود در باره گناهکاران زحمت کشید و مرد و برخاست از ینها به بنی نوع انسان و فرشتگان نیز بالتمام باین و آشکار گردیده است که گناه بچه مرتبه بخدای مقدس نامقبول و زشت آینده است چنانچه بادامی که گناهکاران بر هانند نه پیوسته بوسیله او از گناه خود رهائی نیافته است الخ صفحہ ۱۵۸ ۔ بادشاه بخواهد رسید انتهی راقم گوید که آنچه مؤلف در صفحه دو صد و سی سطر سوم گوید پس لفظ مضمون آیات مزبوره قرآن مفهوم میگردد که العیاذ باللہ خدا مانند بادشاه ظالمے عدالت و مهربانی خود را از نظر انداخته یعنی انسان را در میان رنجها ایمان و بعضی را برائے کفر و عصیان و جهنم آفریده و از ازل تقدیر لا تتغیر ایشان را چنین نموده است که ابد الآباد و عده دوزخ لسبوزانند پس بنا برین خدا محض نیکی و خوشحالی بندگان خود را نخواهان است بلکه هلاکت ابدی بعض را خواسته دنیا را از برائی همین آفریده است اما اگر احیاناً این آیات درست بوده باشد هر آئینه لازم می آید که بعدالت و رحمت خداوندی نقص رسد و جبر و ظلم را لازم باشد انتهی ۔ اگر در ان دعوی راستگو بوده در ین دعوی بر باطل خواهد بود و هر دو دعوی نقیض یکدیگر هرگز راستگو و برحق نخواهد بود علاوه بران راقم میپرسد که هرگاه گناه با نجد هالک و تباه کننده است در انحال حال جمله امم سالفه که عیسیٰ را نیافته بودند چون گناه بدون وسیله عیسیٰ بخشیده نخواهد شد در عذاب جهنم گرفتار باشند و هرگز صورت و هیچ رستگاری آنها نباشد دران حال معاذ اللہ بقول مصنف عدالت و رحمت خدا بجامی ماند یا نقص آن عاید میگردد همچنان با وجود دعوی عدالت خدا باز نجات بوسیله مسیح منحصر دانستن عدالت خدا کجا میماند چونکه در انحال باید جمله امم ماضیه را از ین مسئله بیخبر بودند در عذاب ابد و جمله مردم این زمان از ابتدائی ایام سی سالگی مسیح که تا سی سال امید انست که خدا و پسر خدا است هم بعد معلوم نموده دعوی خدائے بر پا نمود چون جاهل مسئله تثلیث بودند بسبب آنکه برابر حقتعالی پیغمبر را مبعوث نموده که مردم را بر توحید و خدا پرستی بدار اند بسوی یگانگی حق دعوت نمایند پس تا وقتیکه آنهمه کتب را منسوخ و معطل نسازد که بر توحید حق دلالت رهنمائی مردم بوده اند و حکمی تازه صریح و صاف که مشتمل بر اعتقاد تثلیث و مصرح قول ابن خدا باشد ارسال و ابلاغ نسازد حجت حق بر خلق ناتمام باشند پس مردن گناه اگر آنها را عذاب کند عدالت خدائی هاند پس خلق اولین معذور اند در نبودن عیسیٰ و بر آخرین حجت تمام نگردیده است از آنرو معذور باشند پس مردن عیسائیان که عیسے را بمرتبه که در درگاه خدا دارد نشناخته اند نجات و رستگاری برائی آنها نباشد پس این عدالت ست حاشا و کلا همچنان برائے مسیح دعوی خدائی نمودن و بنده را بخدائی خود اختیار کردن و باز برای او دعوی عدم صدور گناه و پاکی و کاملیت و زحمت کشیدن و مردن و برخاستن نمودن تناقض و تنافے یکدیگر باشد و جائی مضحکه است همچنان هر آنکه حقتعالے مستغنے بالذات باشد که جمله خلق در هلاکت گناه گرفتار باشند یا جمله خلق در تحصیل اجر و مثوبات بوده باشند نه از ان ضرری و از ین نفعی بذات کامل الصفات او برسد لاکن اگر با وجود گناه آنقدر گران و عظیم بر خدا تعالے موافق زعم شما نمود در انحال خلق عالم باختیار او نبود یا خلق را بوجود نمی آورد و یا بحکم خود آنها را از گناه جبراً

صـ۱

صـ۱۰ سطر ۵

باز میداشت تا نوبت بآن رسد که برائے او زن فرزند قرار دهند و خدائی غیر مانند روح القدس مع خدائے شریک او تصور
نمایند علاوه بران دعوی مؤلف که از آنها بنی نوع انسان و فرشتگان نیز با تمام بایزد گناهکار گردیده است که گناه بچه مرتبه بجدای
مقدس نامقبول و زشت آینده است انتهی ۔ لاکن مؤلف از ان بیخبر باشد که متنبه گردیدن آدمان البته بیک نوع دعوی توان نمود خواه
راست خواه دروغ لاکن دعوے بایں که گناهکار گردیدن بر ملائکه از کجا بپایه اثبات خواهد رسانید ﴿ اگر همین دعوی مؤلف میزان
پایه صداقت دارد که بجهت آدمی ابدا ممکن نیست که عملے یا ثوابے حاصل نماید و کفاره و تلافی گناهانش بوده باشد درانحال چگونه است
که در صفحه ۱۲۹ گوید که درمیان مردم نیز اکثر اوقات چنین اتفاق مے افتد که عمل نیک بعضی اشخاص سبب خیر میگردد پس این دعوی
مذکور است باشد دوم خلاف و دروغ **قوله** علاوه برین خدا بسبب نجات یسوع مسیح محبت و رحمت خود را نیز بآدمیان بانتهائی
مرتبه واضح و بیان گردانیده است زیرا که با آن نجات بر بندگان اظهر من الشمس است واضح شده است که خدا آدمی را چقدر دوست داشت
که نخواست که در گناه و در هلاکت ابدی بمانند بلکه بنا بر رحمت بی پایان خود فرزند یگانه خود را که شعاع جلال و سکه وجودش میباشد
از آسمان بجهت نجات گناهگاران بزمین فرستاد و او بزحمات و مرگ خود ایمان آورندگان خود را از گناهان نجات داد انتهی **راقم** گوید
که دعوی کرم ایزد متعال که هر صامت و ناطق ورد و وظیفه خود ساخته اند و نشانهای عنایت و مرحمت او تعالی از زبان
هر الفی و بر هر خاری نمودار باشد **نظم** قطرهٔ آب نخورد ماکیان + تا نکند سر بسوی آسمان + و بعثت رسولان عظام نعمای
الهی بر بندگان باشد که بزحمات خود خلق را بر راه راست آورده و رنج خود در جهت آنها اختیار نموده تخصیص بمسیح ندارد جمله انبیا از
آدم تا حضرت خاتم المرسلین صلی الله علیه و آله وسلم شهود عدول باشند مگر از میان همه در بعثت مسیح شیطان در گمراه کردن قوم مسیح
بمطلب خود رسیده پس بعثت او را از محبت الهی خدا تعالی نتوان شمرد بلکه برائے امر یکه مسیح مبعوث گردید نتیجه بر عکس بخشید لاکن چیزیکه
به بدار کشیدن عیسی انتهائی درجه محبت خدا با بندگان دانسته و آنقدر زنده انسته که مسیح فریادها میکرد که از نجات رهائی یا بستیمی باشد
که این ساعت از وی درگذرد چنانچه در انجیل موجود از ان میان انجیل متی باب بیست ششم ملاحظه نما که چقدر بی تاب گردیده افتاده
درخواسته و آخر کار بر سر صلیب فریادها کرده الهی الهی از بهر چه مرا گذاشتی چنانچه اینحال در باب بیست هفتم انجیل متی در ۴۶
نزدیک ساعت نهم یسوع بآواز بلند فریاد نموده گفت ایلی ایلی لما شبقتانی یعنے الهی الهی از بهر چه مرا بگذاشتی ۔ انتهی
پس این گونه کسی چگونه کمر بر رهائی جمله مردم بندد ﴿ او خویشتن گم است کرا رهبری کند + بدیهی است که اگر خدای قادر بود این
فریاد کردن چه بود و دراینقول که مرا چرا گذاشتی درین قول عیسی راست گفته یا نه خدا با او بود یا نبود اگر بود درانحال اینجا چرا مرا گذاشتی
و اگر با او نبود پس معاذ الله خدای عیسی بجای خود بگذار بلکه درجه پیغمبری نیز قائم نمیماند کسیکه خدا تعالے ترک نماید حال و رفاقت او
معلوم و دعوی شعله جلال خدا برای عیسی مضائقه ندارد دیگر یک شعله از تمام جلال را نسبت بجلال شعله در حساب نباشد و دعوی سکه وجودش
دعوی بیجا باشد چرا که عیسی هرگاه عیسی بمنزله سکه وجود خدا باشد درانحال قسمی که طلا و نقره بدون ضرب سکه قدر باشد معاذ الله خدا تعالے
نیز بزعم مؤلف مانند طلا و نقره بی وزن باشد با اینهمه حال اگر خدای قادر مطلق بود او را از زحمات و مرگ چه احتیاج بود پس از ان معلوم شد

که بنده از بندگان خدا تعالے بود در راه حق بمردم پند و نصائح مینمود مردم او را گرفتند هر چند داد و واویلا نمود از و
نه شنیدند و او را هلاک کردند زیاده بران هیچ نبود چنین کسی را بخدائی اختیار نمودن از رحمت حق ناامید بودن است
و دعوی فرستادن خدا او را از آسمان نیز بی محل نیست از بطن مریم قدم بعرصه عالم نهاده و استحکام محبت خدا دران است که نیز کسی
برائی او قرار نهی اگر نیز کسے برائی او قرار دهی دیگر توقع نجات از تعلیم مسیح نتیجه بر عکس بخشد **قوله** و مخفی نماند که خدا تعالے
در طبیعت تمامی موجودات مقرر داشته است که ممات و تحلیل یک شے باعث معیشت شی دیگر باشد مثلاً باینطریق که تحلیل عناصر
اربعه موجود گشتن یا تقویت یافتن جمادات و نباتات و حیوانات و صرف گشتن و خوردن نیز نباتات سبب قوت و ممات بعضے
حیوانات باعث تقویت برخی حیوانات است و ایضاً تحلیل نباتات و ممات حیوانات سبب دوام حیات بدن انسانی است
درمیان مردم نیز اکثر اوقات چنین اتفاق می افتد که عمل نیک اشخاص سبب خیر بعضی میگردد پس بنصورت که خدا فیمابین
انسان و سایر موجودات رسم این قواعد موسوم ساخته و گذاشته است پس بجهت آدمی متحیر گردد که مرگ و اعمال نیک یسوع
مسیح که از همه برتر و از آسمان عالی تر است سبب نجات و باعث سعادت و حیات گشته است انتهی **راقم** گوید که اول آنکه این مثل
تحلیل بعض موجودات باعث حیات بعض دیگر گردد درباره نجات مسیح و تعلیمش هرگز موافقت ندارد بلکه نشان الهی و کمروی ص۱۰۱
مؤلف از مثل آوردن ثابت میشود چنانچه حاجت به بیان ندارد و بر عاقل لیاقت دار نیک مبرهن باشد مگر آنچه گوید که عمل نیک
بعضی اشخاص سبب خیر بعضی میگردد ایهم نه بآن معنی که مصنف گوید بسبب اعمال نیک یکی باعث خیر دیگری چگونه تواند شد
ان الله لا یضیع عمل عامل مگر باین معنی که ان الحسنات یذهبن السیئات البته بعض اعمال خیریه باعث
رفع سیئات میگردد و لطف خدا بسیار است باقیماند اعمال نیک مسیح و سائر پیغمبران برای آنها خواهد بود اگر از آسمانها بزرگ باشد
یا برابر عرش مجید بوده باشد لا تزر وازرة وزر اخری باقی دعوی بزرگی مسیح از همه البته ازین راه قبول داریم چرا که
کدام درجه از درجه پیغمبرے زیاده خواهد بود مگر در پیغمبران خدا درجه مسیح را بالاتر از دیگران هیچ چه قیاس نتوان نمود فضل
رسل حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله وسلم بفضائل دیگر خصوصاً مرتبه خاتمیت میباشند نه عیسی نه غیر او مگر مسیح از پیغمبران
اولوالعزم باشد نه زیاده بران **قوله** و اگر احیاناً کسی از راه غرور چنین خیال خلاف نموده محض همانقدری که قوه عقل او
درک کند راست و درست دانسته قبول نماید در چنین صورت لازم می آید که خدا را خود را و هم سائر اشیا را انکار نماید زیرا که آدمی
توانائی آن ندارد که بعقل ناقص خود خدا و خود را و خواص هزاران هزار موجودات را درک نماید و حال آنکه موجود بودن اینها
از آثار ظاهری هویدا است **راقم** گوید که شخصی را مکلف بآن نکرده اند که خواص هزاران هزار موجودات را درک نماید و نه آنکه خدا تعالے
راهموزن خداشناسی دانسته باشند شرط خود شناسی آنباشد که خود را مخلوق ذات سے شناسد و او را باقی و قدیم ازلی تسلیم
قوله و همچنین نیز از آثار آیات کلام خدا تماماً آشکار و واضح است که بوساطت مسیح برای کفاره گناه و نجات ابدی ما حاصل
گشته است **راقم** گوید این دعوی محض افترا است هرگز در هیچ کلام خدا کفاره گناه و نجات خلق مسیح مذکور نباشد بلکه در نامهای

خارجہ انجیل قول حواریان بودہ باشد و مضمون آن نامہا بر ما حجت نباشد و نہ ہیچکس بجز خود عیسائیان **قوله**
و ہر چندی کہ کم و کیف باطنی نجات را عقل درک نمیتواند نمود نہایت ایماندار در قلب خود از قوت قدرت نجات مسیح
مخبر میتواند شد الخ **راقم** گوید چون خود عیسائیان این دعوی میدانند کہ کم و کیف نجات را عقل درک نمیتواند پس معلوم شد کہ
چیزے خلاف عقل باشد براہ حاجہ اعتماد نباشد چونکہ دیوانگان پیوستہ بسیار سخنان بی مغز گویند گوش بسخنان ایشان
نباشد و اینجا نیز ہمان حالت ست چونکہ خود اقرار دادہ کہ درک آن نتوان نمود چون درک مسئلہ نتوان ہم اختلت دران نیز نرسد
لیکن ھیہات ھیہات شفای امراض روحانی ازین دار الشفای کہ در حقیقت طریقہ بدبختی جاودانے ست مفید مطلب نتواند
شد شفای آلام روحانی مختص در آنست کہ مسیح را بندہ خدا و رسول او دانستہ باشی نہ آنکہ فوق مرتبہ مسیح را بائی او دعوی نمائی مسیح
از و بیزار و طاقت آنرا ندارد کہ ترا از کیف امان خود جا دہد بلکہ فرسنگہا از تو دورتر از نزد خود محروم و مقہور اند علاوہ برین
ہرگاہ مؤلف در آخر مطلب ابراز دادہ کہ چنین نجات محض خدا را درست و بس پس ہرگاہ محض خدا را قادر دانستہ چگونہ
برای مسیح مدعی قدرت باشد چونکہ خود مسیح در چندین موضع انجیل بیان و اقرار کردہ ست کہ من قدرتے از خود ندارم حوالہ بخدا
نمودہ ست از انجملہ در باب ۱۹ انجیل یوحنا درس ۱۱ عیسے جوابداد کہ تو ہیچ قدرت نمیداشتی اگر ترا از بالا دادہ نمیشد ازین سبب
آنکس کہ مرا بتو تسلیم کرد بیشتر گناہ دار دانتھے ۔ ازین تقریر عیسوی نقص دیگر معلوم میشود و آن اینست کہ بطریق عوام از
خوف گرفتاری جزع و فزع اختیار نمودہ و علانیہ گفتہ کہ گناہ آنکس بیشتر ست کہ مرا بتو تسلیم نمودہ و تسلیم نمودن اشارہ [illegible]
است چنانچہ باو گفتہ ست تو ہیچ قدرتے نمیداشتی اگر ترا از بالا دادہ نمی شد فقط

فصل چہارم در جواب فصل چہارم

قوله حال اے مطالعہ کنندہ اینمعنا کہ ثمرات نجات یسوع مسیح را بچہ طریق در قلب خود میتوانی دید و چشید و بوسیلہ او
حیات جاودانی را بچہ نوع میتوانی یافت و بعطایائے و نعمتہائے خدا کہ مسیح بجہت آدمی مہیا نمودہ ست بچہ طریق
شریک میتوانی شد الخ **اقول** خلاصہ اینکلام اینست کہ اگر عطایائے و نعمتہائے خداوند تعالے است پس احتیاج
بدلالت طریق دست آوردن ضرورت ندارد و آن قسمی کہ حضرت سید المرسلین صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم بما راہنمائی نمودہ از
مسیح بعمل نیامدہ و او حوالہ بفارقلیط نمودہ تا بمسیحیان چہ رسد **قوله** آن وسیلہ کہ انسان بسبب آن بہ تمامی آن
نعمتہائیکہ در نجات مسیح موجود اند مستفیض میگردد بنا بر کلام انجیل ایمان آوردن بیسوع مسیح ست چنانچہ در آیہ ۳۱ فصل ۱۶
اعمال حواریان ذکر شدہ ست گفتندش کہ بر یسوع مسیح خداوند ایمان بیاور تو و خاندانت رستگاری خواہند یافت انتھی **راقم**
گوید کہ ایمان بمسیح کہ خود را بندہ خدا و رسول خود و مبشر بود برسالت رسول من بعدی اسمہ احمد جزو ایمان ما و ایمان ست
مگر از ان مسیح کہ بزعم شما خود را خدا و فرزند خدا گفتی بیزاریم در روئی او را دیدن کراہت داریم و کلام او را شنیدن نمیخواہیم
باقیماند دلیل اعمال حواریان پس بدانکہ اینگونہ دلیل در مقابل فرقہ حقہ اسلام آوردن کتب خود را رسوا ساختن رسوائی آن

از بام آسمان چہارم انداختن باشد چونکہ یکے آنکہ اعمال حواریان را تدوین و تالیف و جمع آوردہ کیست و آنرا کلام خدا
خواندن انجیل را در شبہہ انداختن است دیگر آنکہ نامہائے خارجہ انجیل را در نسبت آن بیکی از حواریان ہم نرسد نسبت تحریرین
بحواریان دادن نمیرسد دیگر آنکہ وقائع احوال صحابہ عیسی ست آنرا چہ مرتبہ و چہ وزن کلام الٰہی باشد سوم آنکہ مانند کلام جاہلانہ
و محض ملانسائے کذب و دروغانہ چنانچہ گوید بر یسوع مسیح خداوند ایمان بیاور تو و خاندانت رستگاری خواہند یافت این سخن
است کہ یکشخص ایمان آرند و جملہ خاندان او رستگاری یابد کلام لغو غیر ازین خواہد بود کہ بہر نوع کسی را مدام ملا گرفتار آرند گو رست
باشد یا دروغ **قوله** و دیگر چنانچہ در آیہ ۲۳ فصل ۳ نامہ اول یوحنا مذکور ست اینست فرمان او یعنی خدا کہ باسم پسرش
یسوع مسیح ایمان بیاوریم انتھے ۔ ایمان بمسیح کار ہر مومن ست مگر برسالت او در پسری او خبر کہ باشد خدا از زن فرزند خویش و
پیوند چہ کار آخر تصور میکنید پدر مریم پدر مادر عیسی باشد و معاذ اللہ خسر خدا خواہد بود و مادر مریم مادر مادر عیسی است و مادر زن
خدا خواہد بود خدائیکہ ازابتدا تا انتہا شریکے و معاونے ندارد مصنف اشباہ از برای او تعالے پیدا آورند **قوله**
و دیگر در آیہ ۱۶ فصل ۱۶ مرقس مسطور ست کہ ہر کہ ایمان می آرد و غسل تعمید میباید ناجی خواہد شد لاکن آنکہ ایمان نمی آرد بر او
حکم خواہد شد انتھے ۔ **راقم** گوید کہ این بدیہی ست کہ ہر کس ایمان بہ پیغمبران خدا نیارد بر او حکم شدن از استبعادات
نباشد مگر تخصیص منکران عیسی ندارد بہر حال ازین فقرات دعوی مولف باثبات نمیرسد کہ این فقرہ دران باب آوردہ
کہ آدمی چگونہ بفیض نجات مسیح تواند رسید **قوله** اما این ایمان نہ محض حق دانستن کلام خدا ست کہ عبارت از کتب عہد
عتیق و جدید باشد و محض علمی ست از امر و نہی و از تعلیمات و مطالبات آنکہ بلکہ ایمان اینست کہ تو با این کلام متوجہ باشی و
بجہت گناہان خود فی الحقیقت پشیمان شوی و یقیناً دانستہ باشی کہ شفیع و رہانندہ کل عالم یسوع مسیح است الخ **راقم**
گوید کہ آنچہ مصنف تفسیر ایمان نمودہ ست از ان شان ایمانداری نہ اعتقاد بہ توراۃ و انجیل و نہ او امر و نواہی و نہ تعلیمات پیغمبران را
و غیرہا بیان نمودہ بلکہ ایمانداری محض اینست کہ شخص بہر مرتبہ گناہ گار ست کہ آخر آن گناہان بذریعہ مسیح آمرزیدہ خواہد شد
و بس پس خدا ہیچگونہ قدرت ندارد کہ قسمی دیگر بگناہان خلائق ببخشد مگر این امر قبول نمودن کہ خدا بجہت خاطر او تمامی گناہان مردم
عفو فرمودہ و جنت دائمی سازد مگر باز معلوم میشود کہ آن بخشندہ دیگر ست نہ مسیح پس ہرگاہ او دیگر ست و واسطہ باشد و واسطہ
خدا نباشد و رسول و بندہ و مخلوق او باشد مگر کسانیکہ از گناہ حبط ابلکہ ہمہ کس را دوست داشتن کار ستاجان اسلام باشد خدا را
دوست داشتن و مدعی زن و فرزند برای او بودن چہ محبت باشد و نجات انجیل نیز ہمین عین ضلالت باشد کہ برائے خدا
پسرے و معاونی را معتقد باید بود **قوله** نہایت آدمی ایمان مذکور را بقوت خود تحصیل نمیتواند بلکہ لازم کہ خدا
آنرا بآدمی عنایت فرماید چنانچہ در انجیل در آیہ ۲۹ فصل ۹ یوحنا در خصوص مسطور ست کہ یسوع بایشان جواب دادہ گفت کہ کار خدا
اینست کہ بر آنکس کہ او فرستادہ ست ایمان آورید انتھے ۔ **راقم** گوید کہ آنچہ مصنف اقرار دارد کہ تحصیل ایمان را از خود نتواند نمود
بلکہ لازم ست کہ خدا باو عنایت فرماید موافق آن قسمی کہ بر بندگان بجا آوردن احکام خدا واجب و لازم باشد بر خدا

نیز مشخص شد که بعضی امور بزعم مؤلف لازم و واجب باشد و حال چیزی بر ذات حق واجب و لازم ضروری نباشد ـ
و جواب فقرات انجیل یوحنا آیه آنباشد که ازین فقره باثبات رسید که مسیح خود را بنده فرستاده خداوند تعالی میداند و
خدا را از خود جدا میداند است از آنرو فرموده که رضای حق در آنست که متابعت ارشادات و احکام او که بذریعه مسیح و پیغمبر خود
فرستاده است نمائید و هیچگونه سر از متابعت او نکشید نه غیر آن **قوله** و دیگر در آیه ۳ فصل ۱۲ نامه اول اهل قرنتس مرقوم
است که هیچکس یسوع را خداوند نمیتواند خواند مگر بروح القدس یعنی هیچکس به یسوع مسیح قلباً ایمان نمیتواند آورد مگر بوسیله
قوت و اعانت روح القدس انتهی **راقم** گوید که مراد از لفظ خداوند قسمی که مشهور و متداول ست برای مسیح مضائقه ندارد
برای بزرگان جائز داشته اند و بعضی معنی دیگر شرک باشد نه مسیح را نه غیر مسیح را سزاوار باشد خدای مسیح زمانیکه زحمات
بمسیح رسانیدند و بر دار آویختند دیگر خداوندی او از فلک مسبل به یقین گشت و قول پطرس و بولوس چه صرفه دارد در کلام
انبیا اینگونه الفاظ که مشتمل بر غیر معنی ظاهری شرعی باشد جرح و تاویل آن نموده خواهد شد **وقوله** و دیگر چنانچه
در آیات ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ فصل ۱۶ یوحنا مسطور است که مسیح شاگردان خود خطاب فرموده میگوید که چیزهای بسیار دارم که بشما بگویم
لاکن حالا نمیتوانید متحمل شد اما چون او یعنی روح راستی بیاید او شمارا به تمامی راستی ارشاد خواهد نمود زیرا که او از پیش خود
سخن نخواهد گفت بلکه هر آنچه میشنود خواهد گفت و شمارا از آینده خبر خواهد داد و او مرا جلال خواهد داد زیرا که او آنچه را از آن منست
خواهد یافت و شمارا خبر خواهد داد انتهی ـ **راقم** گوید که ازینکلام منفی انضمام مسیح علی نبینا و آله و علیه السلام که سراسر
خبر بعثت فخر حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم مؤلف و اشباه او اگر انحضرت را بغیر کے نالائق می چسپانند پس بگویند
که عیسی درباره کسی گفته او چه باشد خود را او توان گفت دیگر آنکه او کجا بود در انوقت نزد عیسی بود یا جای دیگر بود اگر در انجا بود
اینکلمه در حق او راست نمی آید زیرا که دروغ نخواهد گفت و او حاضر باشد و مسیح بگوید که خواهد آمد و اگر در انجا نبود پس مغایرت حاصل
باشد و اینکلام که او از پیش خود سخن نخواهد گفت مسیح راست گفته یا معاذالله مرتکب به کذب گردیده اگر راست گفته پس شان از روی
آنباشد که از دیگری شنیده سخن گوید و آن اصل کدام کس بود که انکس از روی شنیده سخن میگفت و خود فرد باطل بود که
صم بکم عمی فهم لا یعقلون بوده و اینکلام او بلکه هر آنچه می شنود خواهد گفت پس کلام کدام کس را بخلق رسانیده و
چرا کلام او کلام خود را بخلق نرساند یا خاصه کلام خود را بخلق نرساند آیا ممنوع گردیده است که کلام خود بخلق نگوید یا کلام
او ناقص بود و فائده بحال مردم نداشت و اگر روح القدس بود پس روح القدس یک خدائی کامل و مستقل بود چرا این دفعه خود را
آنقدر مضمحل و بیقدر ساخته که از پیش خود سخن نگوید و از دیگری شنیده سخن بگوید و اینکلام او که شمارا آینده خبر خواهد داد
پس این اخبار غیب آینده نیز از دیگری شنیده گفته باشد یا از پیش خود خواهد گفت بلکه اینکلام حیرت افزاست که او مرا
اجلال خواهد داد چونکه ازینکلام اینقدر معلوم شد که عیسی تا وقت تکلم باینکلام جلال نداشته یا نبید است مگر در جلال کامل
العیار نبود و فارقلیط در منتهای جلال رسانید مگر آنچه جلال بود که فارقلیط داد و از کجا آورد چونکه در آنزمان چنانچه

عیسی را جلال نمیداشته فارقلیط نیز کاملیت نداشته اند که گفته آن عیسی فرموده که آنچه را از آن منست خواهد یافت پس او
عیسی را جلال داد و پی چیز از کجا تواند بخشش نمود و از آن عیسی را یافت پس عیسی جلال نداشت چه چیز از آن او بود که
روح القدس یافت اینمثل بدان ماند شخصی از ملازمان حضرت مقدس نبوی سوال کرد که یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
قیامت کی خواهد بود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در جواب او ارشاد فرمود که مسئول از سائل درین باب زیاده تر خبر
ندارد پس عیسی در عدم جلال و روح القدس در نداشتن آنچه را که از آن عیسی بود مساوی باشند چه ازین آن و از آن این
میتواند رسید علاوه بران موافق انجیل صدق اثر انجیل راقم شکل تحریری مینویسیم و می فهمیم که بیچه قسم میشود و موافق شان
و مرتبه کدام کس می افتد پس ما ئیکه شخصی را عیسی وعده داد که خواهد آمد و علامات آنکس آنها باشند که چیزهائیکه بابست مسیح
بحواریان بگوید از تبلیغ رسالت و آنچه انبیا بخلق میرسانند و بکار مردم بخورد از عدم لیاقتی متابعان نرسانیده آنکس بتمام متابعان
و بکسانیکه لیاقت شنیدن آنها داشته باشند خواهد رسانید لاکن او چنان کسی خواهد بود که اصلاً و مطلقاً از پیش خود سخنی نخواهد گفت بلکه
هر آنچه خواهد شنید خواهد گفت و اخبار غیب خواهد رسانید و عیسی را جلال خواهد داد و اقوال او را تصدیق خواهد نمود و از درگاه
حق سخن آن خواهد شد که مرتبه عیسی را خواهد یافت و اینهم معلوم است که اخبار آینده و به غیب دادن از انبیا سزاوار است
و نشان رسالت است و از حقتعالی عجیب نیست که عالم السر و الخفیات است مرده را زنده نمودن از پیغمبران خارق عادت و معجزه باشد
از حقسبحانه و تعالی غریب نتوان شمرد هر روزه از آب مرده حیوان جاندار پیدا نماید پس آیا میتوان گفت که این شکل و شمائل تحریری
یکی بندگان خدمت یا مقصور یا قادر مطلق بلکه شکلی از رسولان و بندگان ضعیف اوست **قوله** در صورت خدا از راه
محبت بی پایان خود به جهت گناهگاران محض نجات را حاضر نموده است و پس بلکه تحصیل این نجات را نیز با عانت روح القدس
از برای آدمی مقدور گردیده است **راقم** گوید ازین مضمون مستفاد میشود که حقتعالی آنقدر بی اختیار باشد چون محبت بخلائق
داشته از آنرو محض طریقه نجات را حاضر کرده است و پس مگر آنهم به معاونت و مددگاری روح القدس پس خدا نیز موافق زعم
مؤلف و اشباه او محض بی اختیار باشد **قوله** زیرا که وقتیکه شخص خبر مسیح و نجات را می شنود یا میخواند در ان حال اگر چنانچه
آدمی فی نفسه مانع نشود روح القدس ایمان مذکور را در قلب او بعمل می آورد **قوله** پس آدمی فی نفسه روح القدس را ممانعت
نمودن میتواند در انحال صاحب اختیار آدمی باشد روح القدس از درجه انسانی فروتر باشد البته خدائی روح القدس **قوله**
پس در اینحال هر قدر که نجات مسیح با آدمی لازم است آنقدر نیز بجهة تحصیل آن نجات آدمی با عانت روح القدس محتاج است
انتهی ـ **اقول** البته کسی که قائل به خدا باشد او را احتیاج بذات حق چندان نباشد رو بمسیح آرد گاه دست ابدی روح
القدس برند مگر کسی که بجز واحد حقیقی را پرستش نکند نه احتیاج بعضی دارد که نه محتاج روح القدس و عیسی هر دو را محتاج حقتعالی داند
و میداند **قوله** اگر سوال نمائی که ایمان این اعانت کننده بروح القدس مخاطب شده و یسوع مسیح را در قلب انسان بیان کنند
و آدمی را با ایمان رساننده کیست و درجه و مرتبه ست جواب این سوال بنابر آیات انجیل اینست که آنچه در خصوص روح القدس در

فصل دوم اعمال حواریان ذکر یافته است مطالعه نموده مخبر خواهی شد انتهی ـ **راقم** گوید فصل دوم اعمال حواریان را حسب
دلالت مطالعه نمودیم معلوم شدیم ازان همین معلوم گردید که چون پنجاه روز از واقعه صلیب گذشت همگی باتفاق یکجا بودند مگر مراد
از یکجا بودن چکسان باشند مفهوم نمیشود ناگاه صدائی طوفان باد شدیدی از سمت آسمان می آمد مانخانه که آنکسان دران
گرنشسته بودند پر گردید از چه چیز پر گردید معلوم نشد اگر دود و غبار یا چه چیز پر شد و زبانهای حاضران ترقیده و شگافته پاره پاره
گردید و شعلهای آتش مثل اژدهها از آنها آشکار گردید بر سر یکی از آنها روح القدس مانند مرغی بنشست و همگی ایشان
بروح القدس مملو شدند و زبانهای مختلف بنوعی روح بآنها قدرت تکلم بخشیده بود آغاز گفتن کردند الخ **راقم** گوید
که فیض روح القدس بود که حواریان را قدرت بر لغات مختلفه دست داده و پس اول آنکه پیشتر نوشته ایم که اعمال حواریان سندی
ندارد که کلام معصوم باشد یا غیر معصوم ثانیاً آنکه مانند وقایع صحابه رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم باشد بعد آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم که احدی را نرسد که مقابل خصم از روی آن حجت آرد و حجت آن محض بر مسیحیان میرسد خواه بعض مسیحیان بر بعضی
ایشان و خواه ما بر آنها حجت آریم نه آنکه ما را واهیات و مزخرفات آنعبارت قبول کردن خواهد افتاد چنانچه آثار و اعمال صالحه
بعض مسلمانان بر بعضی از ایشان دلیل و حجت آرند که جلالت شان و عظیم مرتبه صحابه را و شرف آنها را دانسته ایم و نیز یهود و نصاری
بر ما از روی آن حجت توانند آورد نه آنکه ما از روی اعمال صحابه حجت و برهان و دلائل بر اقوام مختلفه آورده باشیم و هرگاه بیاریم اگر مخالفان
قبول منظور نسازند ما را حجتی در عدم منظوری شان دراین باب نمیرسد موافق آن دراینجا ما نیز عبارت اعمال حواریان بجواب نوشتیم
قوله و دیگر چنانچه در آیه ۱۹ فصل ۲۸ متی خود مسیح بحواریان میگوید که بروید تمامی قبائل را از شاگردان نمائید بغسل تعمید
دادن آنها را باسم اب و ابن و روح القدس بنابر مضمون این آیه باشخاصی که معتقد انجیل اند لازم است که چنانکه باسم اب و ابن
همچنان باسم روح القدس نیز غسل تعمید یابند انتهی ـ **راقم** گوید که اگرچه عبارت انجیلیه نسبت ملحقات و نامهای خارجه انجیل
زیاده تر و معتبر تر میدانیم ولاکن این ارشاد عیسوی بعد واقعه صلیب و در حال بعثت بعد واقعه مذکور خلاف است از اثر و قابل
احتجاج نیست چونکه متی ذکر رویت یازده حواری کرده پولوس در نامه قرنتیه ۱ در آیه ۵ گوید که بر کیفاس نمودار گشت و بعد ازان
آن دوازده نفر را انتهی پس چیزیکه اختلاف دارد قابل احتجاج نشاید خصوصاً چیزیکه بوده باشد که آن پیغمبر و یا رسول در حال
حیات خود که عالم او را میدیده قسمی دیگر ارشاد نماید بعد انتقال او بعضی مریدان او بیایند و بگویند که ما او را زنده و سلامت دیدیم
چنین و چنان گفت و آن گفتن بر خلاف اول باشد یا در ابتدای مطلقا مثل آن چیزی نگفته بوده باشد حکم تازه باشد کسی
باور میکند دیگر آنکه هرگز در انجیل نباشد مردم را خدائی اب و ابن و روح دعوت نماید بلکه ممکن است که این ارشاد بدین مراد باشد که
خدا تعالی را وحده لاشریک دانید و عیسی بدرجه رسالت و مرتبه نبوت تصور نمید و روح القدس چون از ملائکه یا خلقی بزرگ از
ملائکه باشد مخلوقات خدا دانید و در میان اهل اسلام نیز ایمان بخدا و رسولان او و ملائکه ضروری است و ان الله و ملائکته
و کتبه و رسله والیوم الاخر وارد گردیده پس بهر حال همچنان معنی ندارد که آنها در سلسله الٰهیه محسوب شوند همچنان

آنچه فرقه حقه اهل اسلام نصاری را گمراه و مشرک میدانند ازین راه باشد که بندگان الله تعالی را بخدائی خود اختیار
نموده اید و مخلوقی بخالقی و حادث را بقدیم فرا گرفته اند و چگونه اب و ابن و روح هر سه یک خدا باشند و باز هر یک جداگانه
باید بخدائی اختیار نمود **قوله** بطریقیکه شرط اطاعت اب و ابن را بر خود شان قبول مینمایند باید که بهمان قسم شرط
اطاعت روح القدس را نیز بخود قبول نمائند انتهی ـ **راقم** گوید که اول آنکه ما غیر اطاعت خالق اطاعت مخلوقات
را بر خود لازم نموده ایم خصوصاً بشرطی باشد که اطاعت او را بجا آریم اطاعت غیری مثل آن گردن بنهیم
حاشا و کلا ثانیاً آنکه ما اطاعت مسیح بر خود واجب ندانیم و نه اطاعت غیر مسیح مگر انقیاد و احکام حضرت سید المرسلین صلی الله
علیه وآله وسلم و ائمه معصومین صلوات الله علیه و علیهم اجمعین آنهم بشرط آنحضرت ع را مرتبه که در درگاه حق میدارند و اطاعت
شان بآن مرتبه اطاعت خدا میدانیم مگر با همه جلال آنحضرات را بنده خدا میدانیم عیسی نیز یکی از مقربان درگاه احدیت
باشند قسمی که اطاعت خدا را نماییم و بر خود ما فرض و متحتم و لازم دانیم چگونه اطاعت مخلوقات را بر خود قبول نماییم
و حال آنکه آنها مانند ما بندگان خدا میباشند پس معلوم نیست که مصنف از روی کدام دلائل ما را دعوت با اطاعت
روح مطابق اطاعت حقتعالی مینماید بدلیست که پاک خدا انهمه تنزیل رسل و تبلیغ صحف و نشر احکام نماید و آن و عدا
حتی یک پیغمبر و یا یک کتابی از آسمان برای هدایت خلق ابلاغ نداشتند پس آنها در دخیل بودند و یا بی اختیاری بودند و
دخیل و بی اختیار خدائی را نشایند ـ دیگر آنکه روح القدس از قبیل عطیه و قسم بخشش و نعمای الٰهیست چنانچه در فصل
هشتم کتاب اعمال حواریان در آیه ۱۵ و ۱۶ درشان آمده بجهت آنها دعا نمودند که روح القدس را بیابند که هنوز بر
هیچیک از آنها نازل نشده بود و باسم جناب عیسی تعمید یافته بودند و پس از آن دست ها را بر ایشان گذاشتند
و ایشان روح القدس را یافتند و چون شمعون ملاحظه نمود که بنهادن دستهای حواریان روح القدس داده میشود زر بنزد
آنها آورده گفت مرا نیز این قدرت دهید که هر کس را که دست بر او گذارم روح القدس را بیابد پطرس وی را گفت که زرت
در هلاکت باد چون که انعام خدا را بزر حاصل میتوان کرد انتهی ـ **راقم** گوید که ازین فقرات معلوم شد که حواریین
مسیح بهر کسی که ایمان بعیسی می آورد دستهای خود را می نهادند و روح القدس را میگرفت پس معاذ الله اگر روح القدس
خدا باشد تابع ایدی حواریان بوده باشد که بهر کسی که ایشان دست خود نهند او را بگیرند و یا بند پس چگونه این روح القدس
را که بنابر زعم باطل شما که خود خداست عطیه و موهبت خدا تعالی میتوان خواند چنانچه صریح کلام حواریین درین عبارت بران
دلالت دارد نه غیر آن پس خوشا بحال قومی که موهبت خدا تعالی را خدای خود قرار دهند **قوله** و دیگر در آیات ۳ و ۴
فصل ۵ اعمال حواریان پطرس حواری بشخص حنانیاس نام میگوید که ای حنانیاس چرا شیطان دلت را قوی
نموده است که نسبت بروح القدس دروغ گفتی و حال آنکه با خلق دروغ نگفتی بلکه با خدا پس در این آیات روح القدس لفظ خدا
خطاب شده است انتهی ـ **راقم** گوید که جمله احکام خدا و ارشاد رسولان خدا بسمع رضا اصغا نموده هر یک سخن مهمل پطرس

حاری کاربند باید شد بلکه اگر پطرس برخلاف توحید خدا در عکس ارشاد انبیا دعوی نماید درنحال خواهم گفت که او از
ایمان بهره نبود پس اگر او روح القدس را بخطاب خدا مخاطب نماید بار متابعت او نرسد لا تزر وازرة وزر اخری مگر پطرس
روح القدس را خدا نگفته بلکه به حنانیاس گفت که چرا نسبت بروح القدس دروغ گفتی وحال آنکه با خلق دروغ نگفتی بلکه با خدا
پس بدانکه اینگونه کلام در گفتگوها شایع و ذایع ست که کسی که در معامله و یا سائر اوقات دروغ بگوید مردم او میگویند که
دروغ گفتن بد ست و با خلق دروغ گفتن با خدا دروغ گفتن ست پس هر خلق که دروغگوئی با آنها دروغها می گویند
مراد از انهمه خدا تعالی گرفته شود و هرگز نه در اینجا نیز همان حال دارد اگر مصنف دراشال او را اثبات دعوی خدائی باشد
دلیل نقلی بیارند که دران صراحتاً حکم بخدائے روح یا عیسی داشته باشد رمز و کنایه در چنین مقام اکتفا نکنند علاوه بران
اگر از روح القدس قسمے مراد گرفته اید که او تابع حواریان بود بر هر کس که انها دستهای می نهادند با و حاصل میشد در نکس
در میان خود او را می یافت و روح القدس بسبب خود خدائے بود پس صورت آن دو اقنوم اب و ابن نیز زیاده بران نخواهد بود
که بر هر کس که حواریان دستهای نهاده باشند آنهر دو اقنوم اب و ابن نیز باید تابع دستهای شان بود در گردش بی دستها
باشند و هرگاه شان آنهر دو اقنوم ازین اجل و اعلے بود تا بدستهای حواریان نمیتوانستند شد دران اقنوم روح چکاره بود
که جابجا و دربدر گردیده و خود را بعیرضه کرده بود حق آنها شد که در چنین مقامات مراد ازین عبارت روح پاکیزه ایمانیه که بسبب
عقاید حقه و غفران ذنوب دران پاکیزگی و جلا حاصل میشد بروح القدس تعبیر واقع شده در مقابله نفس شریره و روح ناپاک
نجس که در ظلمت عصیان و نتامت اعمال قبیحه مبتلا باشند و تعبیر ازان بروح شیطان و روح نجس و مانند آن در محاورات انجیل
وغیره وارد و واقع گشته ست ۴ لوقا ورس ۳۳ و دران مجمع بود کسی که دران بود روح دیو پلید باواز بلند فریاد کرد **ایضاً**
در ورس ۳۶ و همگی ازان بشگفت آمده با یکدیگر میگفتند که اینچه نوع کلامی ست که بقدرت و توانائی ارواح پلیده فرمان داده
بیرون می آیند همچنان نیز در فصل چهارم کتاب یوشع نبی ورس ۱۲ زیرا که روح زناکاری ایشانرا اضلال نموده است
واز خدای خود زناکنان برگشتند انتهی ۔ پس معلوم شد که کلمه روح القدس در مقام کنایه از غفران ذنوب و تصفیه قلوب مراد از
روح مقابله نفس شریره بود و در ینجا روح زنا و روح پلید در مقابل هر یکی زشتی باشد نه زیاده بران ورنه معنی روح زنا و روح شیطان
وغیرها در کتب سابقه اگر واقع اند بی معنی می باشند پس اگر مؤلف راخواهی نخواهی بمخالفت فرقه حقه اهل اسلام کار بعمل آوردن
و پابندی آن از ضروریات باشد دران حال به یزدان واهرمن و نور و ظلمت قائل گردند قصه دراز کوتاه میشود روح القدس یزدان
روح شریر اهرمن **قوله وایضاً** درآیه ۱۶ فصل ۳ نامه اول باهل قرنتس اشاره بروح القدس گشته مرقوم ست
آیا ندانسته اید که هیکل خدا میباشید و روح خدا در شما ساکن میباشد پس در صورتیکه روح خدا یعنی روح القدس در قلب ایمان
داران ساکن گردیده و آنها به همین سبب هیکل خدا نامیده میشوند لهذا واضح ست که روح القدس ساکن شده در قلب ایشان
در مرتبه الوهیت ست انتهی ۔ الوهیت آنچنان کم مرتبه است که بگفته هر جاهل و عاقل قسمے که بگوید یا طوریکه جهلا بیان نمایند

دران توان نمود و آنرا موافق آن اعتقاد باید کرد و مراد از ساکن شدن روح درمیان انسان بآن معنی ست که روح خلق و
مخلوق خدا ست بهمین معنے که روح مخلوق خدا در مخلوقات باشد در اینجا نیز همان معنی ست لاغیر نه آنکه روح القدس مخترعه
نصاری در قلب کسی ساکن گشته و آنمعنے ندارد پس خدا و عیسی و روح هر سه یکجا تشریف آورده باشند نه تنها روح آمده باشد
ایضاً قوله و درآیات ۱۰ و ۱۱ فصل ۲ همان نامه در خصوص روح القدس گفته ست که روح همه چیزها را تحقیق می
نماید بلکه مواضع عمیق خدا را نیز و کیست از بشر که چیزهای بشر را درک کند مگر روح بشر که دروی ست بهمین نوع چیزهای خدا
را هیچکس درک نتواند مگر روح خدا انتهی خدا برای خود روحی ندارد انسان جسم و روح دارد ما دامیکه روح در بدن دارد زنده است
و مفارقت روح جسم را می میراند و بهمان روحی که دارد درک اشیا و معلومات می نماید و دعوی مؤلف که چنانچه روح بشر
چیزهای بشر را درک کند روح خدائی چیزهای خدائی را دریافت خواهد کرد باطل ست لیکن بهمان روح بشری که خدا باو کرامت
نموده هر قدر ممکنست ازان درک و دریافت میکند ورنه آن روح از بدن و جسم مفارقت کند در آنحال نمی بینیم که بروح خدا بشر چه چیز درک
و دریافت خواهد نمود مگر تعجب ست که مؤلف در بعضی مواضع بمواضع علیے و روح القدس ادعای مرتبه الوهیت مینماید مطابق
للعادة گوید چگونه که این بآن نحو روح القدس نیز در انجیل بلفظ خدا ملقب گردیده است و در مرتبه الوهیت شمرده میشود
دران باب راقم اثم گوید که هرگاه ابن و روح القدس واقعی خدا باشند دراینحال ملقب بلفظ خدا یا در مرتبه الوهیت
شمرده شدن آنها چه لزوم دارد بلکه خدا گردیدن و شمرده شدن از جانب بندگان بکار خدا نیاید **قوله** چنانچه درآیه
۱۴ فصل ۱۳ نامه دوم باهل قرنتس نیز باین مطلب اشاره رفته مسطور است که توفیق یسوع مسیح خداوند و محبت خدا و رفاقت
روح القدس با همگی شما باد آمین پس درین آیت نیز روح القدس مانند اب و ابن منبع فضل و نعمت قرار یافته با اب
و ابن متساوی گردیده است انتهی **اقم** گوید که از اعتقاد این قوم قهقهه ها بی اختیار می آیند نه والله جائے گریه هاے
ستار و نوبت دریدن گریبان خود تا بدامن ست از رهگذر آنکه علانیه مدعی آن گردیدن که روح القدس مانند اب و ابن
منبع فضل و نعمت قرار یافته با اب و ابن متساوی گردیده ست و حال آنکه قادر ذو الجلال و ایزد متعال را با بندگان ضعیف
و نحیف خود چه نسبت و کدام شراکت با بنده ذلیل را با خداوند جلیل چه نسبت و کدام مناسبت و دعوی منبع فضل الٰهی
روح مانند اب و ابن موهومی باشد نسبت بحضرت حق عیسی در نظر نباشد و نه او را منبع فضل دانسته میشود و نه خود مسیح خود را با اینها نسبت
داده چنانچه در انجیل جابجا اقرار کرده ست چنانکه در باب ششم ورس ۵۷ انجیل یوحنا مرقوم ست آنچنان که پدر زنده مرا فرستاده
و من بسبب پدر زنده هستم همچنان در آخر صفحه یکصد و سی و سه آورده خلاصه مقصدش آنکه شد که حقتعالے ذات پاک خود را بنام
پدر بیان فرموده ست و از گناه بکلی تنفر دارد و نیز خود را باسم پسر بیان نموده که لباس بشریت زحمات چشیدن مرگ برای
شفاعت و نجات مردم بخود قبول کرده است **ایضاً** خود را باسم روح القدس اعانت کننده و تقدیس رساننده بیان
نموده است الی قوله همین مطلب از تثلیث یا ثالث واحد میگویند **راقم** دران باب گوید که اینهمه کذب محض ست و محض کذب

حقتعالے خود را الٰهی واحد حقیقی نخوانده چه بزبان پیغمبران وخواه بمضمون صحف مساوی در هیچ جا خود را واحد
نگفته اینهمه مفتریات دشمنان خدا است هیچکدام دلیل عقلی ونقلی بران قائم نمی تواند نمود وعیسی نیز جابجا در انجیل اقرار
به عبودیت واعتراف به بندگی خود نموده است با وجود آن چگونه اعتماد بایگونه مزخرفات داشته اید **قوله** وهرچند بار تعلیم
انجیل درباب این سر عمیق ذات پاک الٰهی متواتر گفته است که اب وابن وروح القدس یکذات پاک واحد است چنانکه
نه سه بلکه فی الحقیقة محض یک خدا است وبس وفیما بین اب وابن وروح القدس وفرق وامتیاز مییابد اما نه اینکه این امتیاز
وحدانیت ذات را قصوری رساند انتهی — **راقم** گوید که این اعتقاد بازیچه اطفال باشد با وجود آنکه خدائیت
بار سه خدا جداگانه باشند وبرای هر یک معتقد قسمی بر عکس وبر خلاف درباره خدائی دیگر باید بود مثلاً هرگز اقنوم اب را
ابن نباید گفت وبر عکس مطلقا اقنوم ابن را روح گفته نشود وبر خلاف آن هرگز اقنوم اب را اقنوم ثالث گفتن نشاید و
عکس آن با وجود این مغایرت وحدانیت کجا رفته دیگر آنکه هرگاه بسه خدا قائل گردیده در انحال اگر دعوی لسانی
توحید نیز داشته باشند دیگر توحید کجا می ماند بلکه قائل بمحال گردیدن باشند بمخبان بدیهیست که هرگاه در عدد مخالفت یکعدد
باشند سه عدد بطریق اولی مخالف تر خواهد بود پس عجب اعجاب که قائل باب وابن وروح بودن وحدانیت را
قصوری نمیرساند چون با ایشان در میان آمد دیگر واحدیت باقی نماند حاشا وکلا **قوله** واگر گوئی که بدین
قسم بودن مطالب مذکوره چگونه امکان دارد جواب ما اینست که خدا در کلام خویش خود را بهمین طریق مذکوره
بیان فرموده است وبنا برین بآدمی قبول نمودن این مطلب بطریق مسطور که واجب ولازم است پس در اینصورت
آدمی را چه حد وقدرت باشد که با خدا مقام مباحثه بر آید انتهی **راقم** گوید که حد وقدرت آدمی آنست که برای
نجات خود نماید سعی کو لن تنالین جنتی دانستی نه خورد پس فاعل مختار باز برای چه باشد تمیز در حق وباطل نکند هر جاهل
احمق بگوید که خدا چنان حکم صادر فرموده هر سر بران عمل باید نمود آزاد نه دارد ودران حال خود نیز احمق وقد
فرقه ادخلنا مع الداخلین بوده باشد الغرض خدا کجا خود را بایگونه ستوده ووصف نموده چیزی را که تو کلام خدای
کلام خدا نباشد تصنیف بندگان خدا است وتو انکار ازین نتوانی نمود که محرران انجیل حواریان وشاگردان بودند گوکه ازراه
الهام نوشته اند **قوله** ودرینحال که خدا نظر بحکمت خود در کلام خویش بیان نمودن ذات پاک ذوالجلال خود را زیاده
ازین که ذکر شد لازم ندانسته است مؤلف گوید این نیز دروغ دیگر در کجا ودر کدام موضع انجیل واقعست که خدا تعالی زیاده برین
ذکر ذات پاک خود را لازم ندانسته اینهمه دعاوی بکذب ساخته پرداخته مسیحیان برای ترویج تثلیث باطل میباشند **قوله**
وآن علاقه که فیما بین اب وابن وروح القدس است بیشتر تفصیل نکرده است ازینجهت ما نیز جرأت نداریم که این سر دقیق ذات پاک
خدا را تفصیل دهیم **قوله** هرگاه از عیسی که خدای دوم البته خود خدا باشد بولس غلاطیه جدا شود دیگر باکی خدا کجا می ماند وبندگان اگر
مسئله توحید که اصل الاصول مسائل باشد گفتگو نکنند دیگر در چه چیز گفتگو خواهند نمود چرا که اگر اعتقاد توحید کسی خراب باشد

دیگر هیچ کار او قبول نباشد اگر از بعضی امورات او درست نباشد در درستی توحید تا درستی آنها را اصلاح خواهد نمود مگر چون از
اد اثبات آن عاجز آیند دکذب ولغو الآی خود را سانه در نظر آرند از درجات تفصیل آن عار دارند تا طشت با دشان
از بام آسمان چهارم نیفتد ورسوا نشوند ورنه بجای خود نیک مبرهن است که هر کس اثبات دعوی نزد او باشد خواه خود مدعی
باشد یا از طرف غیر وکیل باشد در وقت اثبات دعوی اگر بگوید که من زیاده برین تفسیر وتفصیل نمیتوانم داد چونکه مؤکل من تصریح
وتشریح آن نه پرداخته ومن نیز للمتابعت او بشرح وکشاف آن اسرار نخواهم پرداخت البته با و گفته خواهد شد که ای احمق الحمقاء
ای مجهول الجهلا اگر دلیلے بر اثبات دعوی خود نداشتے یا کیفیت آن کما ینبغی نمیتوانستے پرداخت چگونه این دعوے
پیش می آوردی درانحال مدعی آن دعوی ناصواب ملزم وعاجز وفرومانده پایه صدق وصدق آن ثبات خواهد رسید همین است
حال مؤلف میزان وفرو ماندن وعاجز گردیدن او در دعوی که داشته نه زیاده ازان چونکه زیاده برین چگونه عاجز وفرومانده
گردیده باشد که در وقت اثبات دعوی آخر کار بگوید در نصیحت آدمی را چه قدرت باشد که با خدا مقام مباحثه بر آید سبحان الله
اگر بنده از بندگان خدا منکران توحید را درباره دعوی باطله که دارند دلیلے وبرهانے طلب نماید منکران جواب دهند که
زیاده برین طلب سؤالات مباحثه با خدا است **قوله** نهایت بنابر کلمات انجیل در خصوص مطلب مذکور همین قدر میتوان
گفت که کون هستی پسر در پدر مستور ومخفی است وکون هستی روح القدس هم در پدر وهم در پسر مخفی است انتهی **راقم** گوید اگر
دعوی توحید واقعی است پس بگو که کون وهستی پدر در پسر مستور است ومخفی است چنانچه گوئی که کون هستی پسر در پدر مستور است
وبگو که کون وهستی اب هم در روح القدس وهم در پسر مخفی است چنانچه میگوئے کون هستی روح القدس هم در پدر وهم در پسر مخفی است
اگر نمیتوانی گفت البته نخواهی گفتن توانست درانحال قول به تثلیث هرگز توحید نباشد **قوله** چنانچه خود مسیح در آیه ۲۶
فصل پنجم یوحنا فرموده است که چنانچه پدر در ذات خود زندگانی دارد به پسر نیز داده است که او در ذات خود زندگانی
داشته باشد انتهی **راقم** گوید که مؤلف این مطلب را تماماً ننوشته است وتمامش این چنین است وباو این تسلط داده است که امر
قضا را متوجه باشد بعلت آنکه فرزند آدم است انتهی پس این اخفا نه برای عدم آن بود که ذکر کردن ذکر کردن آن ضرورت
ندانسته بلکه ترک آنرا ترک اولی دانسته بود ودر مخفی کردن آن مصلحت عظیم وفائده کثیر برای دعوی خود دانسته بود پس آنکه مصنف
هر قدر که برای اثبات دعوی خود بیان نموده هیچ گونه مفید مطلب او نباشد بلکه مفید مطلب ما است حق تعالے بقدرت کامله خود
جهت خجل نمودن دشمن بر دست وزبان قلم او جاری فرموده است پس میگوئیم که اگر در میان هر سه مغایرت نباشد وحدت حقیقی
باشد پس پسر نیز قادر مطلق باشد درانحال نتوانی گفت که پسر چنانچه در ذات خود زندگانی دارد به پدر نیز داده است که در ذات خود داشته باشد وباو مرتبه داده است که امر قضا
متوجه باشد بعلت آنکه فرزند آدم است چنانچه در حق پسر قرار داده ونتوانی گفت علاوه بران راقم می پرسد که مسیح چنین گوید که وقتیکه تمام مخلوقات موجود باشد که حقتعالی زندگانی
من داده است که امر قضا را متوجه باشیم بعلت آنکه فرزند آدم پس کدام مسیح دیگر بود که این اقوال را گفته یا همین مسیح بود که هر ساعت بر عکس گفتهای
سابق خود سخنان تازه گفتے — حق آن باشد که مسیح بجز راستی ارشاد نکرده موافق عادت مردم آن زمان که خود را پسران خدای

میگفتند همچو سائر مردم خدا گفتنے نہ آنکہ تنها نسبت فرزندی خدا بخود مینمود چنانچہ از باب هفتم انجیل یوحنا ورس ۱۷ سابقاً مذکور گردیدہ ست دیگر آنکہ این مسئلہ کہ عیسی علیہ السلام بعد واقعہ صلیب بحواریان ارشاد نمود کہ بروید و تمامی قبایل را از شاگردان نمایید بغسل تعمید دادن آنها را باسم اب و ابن و روح القدس کہ از باب ۲۸ متی مذکور نمودہ ست محض غلط معلوم میشود چرا کہ اگر راست بود چگونہ آنرا مرقس ذکر نکردی پس ترک کردن مرقس و تسوید نمودن دلالت بران دارد کہ این قصہ مصنوعی و داخل کردہ الغرض باشد و نہ مرقس چرا ترک کردہ چنانچہ مرقس در آخر کتاب خود جائیکہ این ذکر آوردہ در ورس ۱۵ باب ۱۶ پس بایشان فرمود کہ بهمگی جهان رفتہ جمیع خلائق را باین مژدہ ندا نمایید کہ هر آنکہ ایمان می آرد غسل تعمید مینماید ناجی خواهد شد لیکن آنکہ ایمان نمی آرد بر او حکم خواهد شد انتهی ؛ و لوقا کہ مطلقاً ذکر تعمید دادن هم مذکور نکردہ و یوحنا نیز متوجہ این مسئلہ نگردیدہ پس کثرت در قصے کہ باشد البتہ جای اعتقاد آن باشد بجاهای یک نفر متی توحید گذاشتہ تثلیث را اختیار کردن در پے متی بوزن خم رفتن ست علاوہ بران عیسی چقدر برای رهنمای راہ حق و در خطر طلبی قوم غوغهای بلند نمودہ مگر چہ فایدہ شیطان مطلب خود از ایشان آوردہ از ان جملہ آنکہ باشد کہ لوقا در آخر کتاب خود باب ۲۴ ورس ۳۶ و ۳۷ ایشان درین گفتگو بودند کہ عیسی خود در میان ایشان ایستادہ سلام برایشان نمود و ایشان حیران و مخوف شدہ می پنداشتند کہ روحی را دیدہ اند بنایید آنها را فرمود کہ چرا شما مضطرب باشید چرا در دلهای خود شبہہ را راہ میدهید و دستهای و پاهای مرا ملاحظہ نمایید کہ من هستم و مرا لمس نمودہ ببینید زیرا کہ روح جسم و استخوان ندارد آنچنان کہ مرا ملاحظہ میکنید در من و این را گفتہ دستها و پاهای را بایشان نمود و چون هنوز از خوشوقتی در شبہہ و حیران بودند ایشان را فرمود کہ آیا چیز خوراکی درینجا دارید ایشان قدری از ماهی بریان و از خانہ عسل بوی دادند و او گرفتہ پیش ایشان تناول فرمود انتهی **راقم** گوید کہ آنحضرت در حالتی بودند کہ محض روح بودند لباس قالب خاکی را از بر خود افگندہ بودند استخوان بلکہ جسم داشتند محض روح بودند باز چون انسان و فرزند انسان بودند گرسنہ شدہ طعام طلبیدہ تناول نمودند تا مبادا شاگردان گمان خدائی در حق مسیح برند بلکہ رو بروی شان خوردن این سبب بود کہ اتمام حجت باشد کہ بندہ خدا هستم و بدانند کہ مردہا بعد مفارقت ارواح از بدن باز محتاج اکل و شرب باشند **قولہ** در آیہ اول فصل اول یوحنا بہ پسر کلمۃ اللہ گفتہ شدہ بدین تفصیل کہ بود در ابتدا کلمہ و آن کلمہ نزد خدا بود پس ازین آیات معلوم میگردد کہ ذات پسر در ذات پاک پدر متجمن و مستور ست و شباهت و علاقہ از کہ پسر با پدر میباشد مانند علاقہ و رابطہ ایست کہ کلمہ فکر و فکر بروح انسان دارد الخ **راقم** گوید کہ جواب این فقرہ یوحنائیہ پیشتر هر چند دادہ شدہ ست مگر درینجا بر همین قدر بهمین نوع اکتفا میرود کہ اگر اندری این البتہ کہ یوحنائیہ ذات پسر در ذات پدر مستور ست پس ساتر دیگر باشد و مستور دیگر باز دم از توحید با وجود این عقیدہ اعتقاد نتوان زد ثانیاً از کلام یوحنا مستفاد میشود کہ مسیح مقدم ترین مخلوقات خداست نہ خدا چنانچہ گوید بود در ابتدا کلمہ و بدیهی ست کہ نہ آن کلمہ خود خدا بود و نہ قبل از خدا و آنرا باثبات میرساند اجمالاً و آن کلمہ نزد خدا بود پس معلوم شد کہ مخلوق او بود مقدم بر سائر مخلوقات و گران بها و عظیم القدر بود و آنچہ بعد ازان گفتہ و آن حکمت خدا بود انتهی درست باشد کلمہ و فرمان او بود نہ آنکہ آن کلمہ خود خدا بود پس موافق

زعم مؤلف کہ هیچ معنی بر نمی آید و نیاید و این امر موافق اعتقاد مسلمانان نباشد چنانچہ آن کلمہ اسم اعظم الٰهی باشد جل جلالہ کہ اندری آن بندگان مطالب دینی و دنیوی میرسند و حقیر نیز یکی ازان اسماء را نزد خود دارم کہ ذکر آن درین مقام زیادہ برین مناسب نباشد مگر آنچہ تشبیہ این امر را نسبت موافق علاقہ کہ فیما بین کلمہ و فکر و فکر روح انسان دارد دادہ است لاکن اول حقیقت مطابق روح انسان قبول نماید بعد ازان این تشبیهات و تمثیلات دادہ باشد پس هرگاہ کلمہ و فکر هر دو مخلوق باشند پس عیسی نیز حادث باشد و بدیهی ست کہ نسبت فکر و کلمہ هر دو حادث توان گفت **قولہ** همچنین نیز پسر در ابدیت و از ازل از و ظهور یافتہ و متولد گشتہ ست باز در ذات با پدر یکیست انتهی ؛ موافق دعوی مؤلف ظهور عیسی علیہ السلام از خدا بود پس ظهور خدا از خدا نمیرسد لاکن ظهور عیسی از خدا نشان عبدیت و مخلوقیت باشد و تولد عیسی از خدا قبول نداریم تولد از مریم یافتہ شاید مراد از تولد آن باشد کہ روح از خدا و جسم از مریم تولد یافت باز نسبت فرزندی مریم میرسد دی هر دو چونکہ در ازل محض روح از خدا تولد یافت مگر درینجا روح مع جسم از بطن مریم بر آمد پس حق دو دعوی مریم میرسد و رنہ ارواح جملہ مخلوقات را حق تعالے آفرید چون هر کس بحسب ظاهر از پدر و مادر خود بهم رسیدہ نسبت بفرزندی آنها دارد و اگر از سبب خلقت روح عیسی پسر خدا باشد جملہ مردم بسبب خلقت ارواح ایشان از حضرت حق خود را فرزند خدا تعالے توانند گفت عجب با اعتقاد سخیف و اقوال ضعیف دعوی بزرگ پیش گرفتہ اند کہ هر قدر دست و پا میزنند معنی محصلی آن را بیان نمیتوانند نمود سبحان اللہ در بارہ کسی کہ قایل بتولد باشند او را خدا دانند تولد نشان حدوث باشد نہ قدم **قولہ** دیگر چنانچہ روح باطنی انسان در فکر و کلمہ خود خود را بتصویر و تشکیل مینماید بدین وسیلہ خود را اظهار و بیان میسازد همچنین خدای مطلق و لا یدرک نیز خود را در پسر یعنی کلمہ ازلیہ خود بتصویر و تعبیر نمودہ است کہ بوسیلہ این کلمہ ماسوائی را خلق کردہ خود را بخلائق محدودہ بیان ساختہ انتهی ؛ ازین تشبیہ نیز کار بر نمی آید چونکہ انسان کہ در وقت حاجت اظهار مطلب اظهار مینماید آن اظهار او تازہ موجود و محدث باشد پس عیسی نیز همانحال دارد موجود و مخلوق باشد و رنہ نمی توان گفت کہ عیسی بجای روح انسان و حق تعالے بجای آنکلمہ کہ روح اظهار نمودہ باشد درینحال چرا خدا را پسر نتوان گفت و عیسی را پدر پس عیسی را تشبیہ بکلمہ و خدا را بانسان بهم رسد ازان رو عیسی کلمۃ اللہ باشد نہ خدا کلمہ عیسی باشد سخن شناس نہ نادی خطا اینجاست ؛ و حق تعالی را بوسائل چہ کار کہ خدا بوسیلہ و وسائل عیسی و غیر عیسی باشد انگونہ دعوی مسیحیان نمی میتوانند نمود پس دیگر آنکہ گفتیم آنکہ موافق دعوی مؤلف خدا بوسیلہ کلمہ ماسوی را خلق نمود لاکن ازان مداخلت عیسی در کارخانہ خدای هیچگونہ نمیرسد چنانچہ در جملہ خلق قائل نیستند می باشند کہ حضرت حق بوسیلہ ملک الموت قبض ارواح بنی آدم مینماید پس نتوان گفت کہ عزرائیل علیہ السلام شریک خداست یا خدا ست معاذ اللہ پس عیسی نیز از کار پردازان باشد و زیادہ ازان از وسیلہ مراد نتوان گرفت و نتواند شد دیگر آنکہ بوسیلہ آن کلمہ ماسوی خلق گردیدن باز خدای عیسی ثابت نخواهد شد تا دمیکہ باثبات نرساند کہ ذات حق قائم بدین کلمہ باشد حال آن معلوم هرگز دعوی نتوانند نمود پس ثابت شد کہ کلمہ دیگر ست

در کلمہ کن چگونہ باشد و خدا دیگر ست علاوہ بران دعوی تصویر خدا برائے عیسی درحالتیکہ مدعی غیر مرئیت خدا باشد پس غیر مرئی را چگونہ عکسی پیدا آمدہ ہوا از مخلوقات او تعالی باشد تصویر آن اگر ممکن نباشد پس غیر مرئی حقیقی چگونہ تصویر پیدا نمود الغرض ہرگاہ برای جملہ آدم دعوی مثل صورت خدائی باشد عیسی نیز یکے از انہا اگر از موافقت صورت عیسی خدا باشند ابن خدا درینحال برائے جملہ خلق عموما خدا ہے و ابن خدائی نمودہ باشند **قولہ** پیش از ہمہ مخلوقات متولد گردیدہ انتہی **اقول** باز عیسی مقدم مخلوقات باشد بودہ باشد دران نقصے نیست و ہرگاہ تولد یافت حادث و مخلوق باشد **قولہ** چنانچہ انطلب در آیہ ۳ فصل اول نامہ بعبرانیان و در آیہ ۱۵ فصل اول و در آیہ ۹ فصل ۲ نامہ بقلسیان مرقوم ست و از ہمین سبب خود مسیح فرمودہ است کہ غیر از پسر پدر را کسی نمیشناسد سوائے آن کسی کہ پسر بوی ظاہر گرداند الخ معلوم شد کہ مصنف سوائی شہود خانگی گواہی ندارد از انجملہ دلیل اول کہ عبارت از درس ۳ فصل اول نامہ موسومہ عبرانیان باشد این ست و او تابش جلالش و نکمہ جوہرش بودہ و ہمگے اشیا را بجریان قوۃ خود متحمل گشتہ گناہان ما را بنفس خود محو نمودہ بر دست راست جناب اقدس الہے در علیین جلوس فرمودند انتہی ترکاکت انیکلام و سخاوت این فقرات را بجائی خود بگذار مگر برائے مطلبے کہ این سوال و جواب ہیرود ہیچ مطلب ندارد ما بہ و این فقرات برنامہ مگر آنکہ نشستن مطابق بودن حق تعالے در علیین مدعی میگردد بہرحال ما نہ خدا باشد بر دست راست نشیند و در مجلس خدا باشد مطلب فقرات دوم باب اول نامہ قلسیان درس ۱۵ او ورد یت خدای غیر مرئی و پیش از ہمہ مخلوقات متولد شد انتہی این ہم سبب تا نسخہ را تقویت میدہد کہ عیسی چند مرتبہ تولد شد بہرحال تولد عیسی باثبات رسید جملہ دعاوی مسیحیان مدخلوئی او برباد رفت مطلب سوم کہ عبارت از درس ۹ فصل دوم نامہ قلسیان مذکور باشد این ست زیراکہ درو سے مسکن مینماید ہمگی تمامی آلہیت اندرو جسم و شما کامل ہستید در روا آنکہ راس جمیع ریاست و قدرت ست الخ ازین کلام نیز عیسی مسکن الوہیت مستفاد میشود نہ بایدہ و ابن الغرض ازین ہر سہ دلائل نیز مفید مطلب مولف نمیباشند تا آیندہ ہم بہ بینیم **قولہ** ہیچکسے نزد پدر بغیر از وسیلہ من نمی آید و بنابرین ہر کس کہ پسر را منکر ست یعنی خدا را نیافتہ ست چنانچہ کلمات مذکورہ در آیہ ۲۲ فصل ۱۱ متی و در آیہ ۶ فصل ۱۴ یوحنا و در آیہ ۲۳ فصل دوم نامہ اول یوحنا مسطور ست انتہی **راقم** گوید کہ ازین امر نیز خدائی عیسی یا پسر خدائے منصہ شہود جلوہ گر نمیگردد چونکہ مقرر ست کہ ہیچکس از مردم بدون معرفت و توسط رسولان و پیغمبران خدا بخدا نتوانند رسید چنانچہ علما در کتب معتبرہ روایت آوردہ اند کہ روزی حضرت جبرئیل از جانب رب جلیل بخدمت رسول نبیل صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم و فخر خاندان خلیل تشریف آورد کہ یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم حق تعالی سلامت میرساند و میفرماید کہ بعزت و جلالے کہ اگر بندۂ آنقدر عبادت من کند کہ از ریاضت بدن کاہیدہ و مثل مشک خشک سفالخشکیدہ و بوسیدہ گردد و آن عبادت او نہ لعزیتے باشد کہ حسب فرمان الہی با نہا تعلیم نمودہ ہرگز و ہرگز آنہ آن عبادات شاقہ او مقبول بدرگاہ حق نخواہد گردید **قولہ** ما از بہرے آنکہ آن ہنر بندہ گویا ہر یک از اب و ابن خدائے علیحدہ باشند پس خود مسیح بجہت تفصیل انطلب فرمودہ است کہ من و پدر و یک ہستیم الخ کہ مرا دیدہ ست پدر را دیدہ ست و ای پدر ہر انچہ مرا ست تر است و ہمہ مردم پسر را عزت کنند چنانچہ پدر

را عزت میکنند چنانچہ انطلب در آیہ ۳۰ فصل ۱۰ و در آیہ ۶ فصل ۱۴ و در آیہ ۱۰ فصل ۱۷ و در آیہ ۲۳ فصل ۵ یوحنا مرقوم ست انتہی **راقم** گوید کہ با وجود دعوی تثلیث و قول بہ سہ خدا چگونہ گمان چہ باشد بلکہ یقین نمودہ باشیم کہ ہر یک از اقانیم خدائی جداگانہ باشند و اگر دعوی علیحدہ علیحدہ نباشد دران حال نتوانید گفت کہ خدا و روح القدس نیز روز تولد با عیسی ہر سہ خدا متفق ہم از بطن مریم برآمدند و میتوانند گفت کہ روز واقعہ صلیب ہر سہ خدا مصلوب گردیدند و ہر سہ مردند و بر ہر سہ فنا راہ یافت و ہر سہ مدفون گشتند ہرگز نمے توانید گفت چون نمیتوانید گفت پس ثابت گشت کہ ہر یک علیحدہ میباشند ثانیا آنکہ مسیح آنچہ فرمودہ کہ من و پدر یک ہستیم نہ در حقیقت بلکہ در متابعت مسیح با خدا چون مطیع گشت مغایرت نماند و آنچہ فرمودہ مرا دید پدر را دیدہ است الخ بدینوجہ باشد کہ من نشانہ رحمت و قدرت او ہستم ہر کہ مرا دید کہ بے مراد از کتم عدم بعرصہ وجود نہادم آثار قدرت او را مشاہدہ نمود چون او دیدنی نیست مرا دیدن اکتفا دارد و نہ آنکہ عیسے مثل خدا بود و انیکلام او ہر انچہ مرا ست تر است ست باشد چرا کہ عیسے آنچہ داشت ہمہ عطیہ خدا بود و از خود چیزے نداشت نہ عیسے غیر عیسے میدارد و ہمہ مردم پسر را عزت کنند چنانکہ پدر را عزت میکنند انچہ مثل مسیح بیجا و غیر واقعی بود عزت لا زوال کہ حق تعالے دارد چگونہ بحبی نصیب و حاصل تواند شد بلکہ از محالات بود اگر محال نبود پذیرائی مییافت و مانند شان انبیا مثل عیسے بسیار ہیچ است کہ از زدی ہمعزتی خدا بودن نباید **راقم** گوید کہ عیسی ہرگز اینگونہ خواہش بیجا نمودہ باشد اینہمہ سخن سازی دیگران است عیسی رضامند نبود کہ کسی او را خوب بگوید چنانچہ سابقا گذشت **قولہ** بس بنابر اینہا کاشف ذات پاک محجوب و مستور الہی پسر ست و او بسبب پدر با پدر یک و مساوی ست در جمیع قدرت و کمال حکمت و جلال و او با پدر و روح القدس ہمان خدائے واحد حقیقی ست ابدالاباد شکر و حمد باو انتہی **راقم** گوید کہ کشف کماہی ذات کامل الصفات حضرت واجب الوجود وحدتہ کہ از انبیائے سالفہ از ابتدائی زمان بعثت تا ابتدائی زمان عیسی و عیسی ہیچ خبر ازین از سر لبتہ نداداند و کدام کشف این استتار را عیسے زیادہ دیگران نمودہ جز آنکہ علم دعوی فرزندی خدا بر افراشتہ و روح القدس را مانند جملہ معترضہ در میان آوردہ بجز آن انکشاف آن نفر مودہ و سویت با ذات پاک خالق چگونہ بمسیح حاصل بودہ و از کدام دلیل آنرا باور توان نمود و چسان دعوے استقلال ذاتے و قدرت ذاتی برائے مسیح قبول باید کرد و چگونہ ہمان جلال برائے روح القدس محل اعتماد باشد چونکہ روح القدس کہ از نظر ہا مخفی بود حال او بجز زبانی انبیا و کتب آسمانی معلوم نتوان نمود مگر حال جناب عیسی ملاحظہ می نمائیم ہمچو آفتاب در نیمروز معلوم میگردد کہ بندہ ضعیف خدا بود قدرت و جلال او روز واقعہ صلیب نمودار گردید مرد و مدفون شد و نعش او را دیگران در خاک سپردند ہمہ نشانہ جلال او کمال مسیح و برساوی بودن با ذات حق معلوم گردیدہ و مصنف عبث بشکر و حمد پرداختہ اینموضع حمد و شکر نبود **قولہ** مخفی نماند کہ عقل قصیر انسانی بافطنت و قیاس و احاطہ بکنہ و کیف ذات پاک الہی نمیتوانند رسید و او را کماہی درک نمیتوانند کرد زیراکہ آن تمثال آن ذات پاک در میان عالم خاک یافت نمیشود انتہی **راقم** گوید کہ بارہا نوشتہ ام کہ ماہیت ذات پاک حضرت رب العزت و دریافت کیفیت آنمطلب نباشد مصنف بہر حیلہ میخواہد کہ ذرا برقرار اختیار نماید تا بلکہ بہ این حیلہ اندر و گیرد

مومنین موقنین را می یابد ورنه ما دلایل راستی تثلیث و قول بسته خدا میخواهیم نه ماهیت ذات مگر در دعوی تمثال ذات پاک الٰهی درمیان عالم خاک راه صدق و صواب را نه پیموده است چونکه اگر بر دعوی خود راسخ و راستگو است درینحال چگونه باز خود تمثیل می آرد چنانچه میگوید تمثال آنذات پاک را بنمایان عالم خاک یافت نمیشود پس ملبسی راکه مثال ذات پاک بل خود ذات میدانند چگونه از خاک در خاک بیدایش العادت لاینبرک الالوت آینده معلوم خواهد شد **قوله** نهایت تشبیهه مخصوصه ذات الٰهی که ثلاث و احد گفته میشود در موجودات بیان گردیده است مگر ناقص و نحیف وجود انسان نیز تشبیهه آن تثلیث را در وجود خود دارد چنانکه وجودش از روح که عبارت از وجود باطنی باشد که محتاج و قابل تکلیف نیست و از حال که مابین روح و جسم بوده عبارت از نفس ناطقه است و از بدن لیجاد یافته باز یکشخص است انتهی **راقم** گوید که سابق دعوی مصنف آن بود که درمیان عالم خاک مثل ذات پاک نیابند الحال باین زودی از کجا باین سهولت و آسانی اورا دستیاب گردیده الغرض اول اگرچه مثل ذات باقی الٰهی با انسان فانی چگونه موافق افتد ثانیا آنکه انسان بسیار چیزها را از رگ و پی و پوست و مغز و استخوان و گوشت و عضروف و مو و پیه از ان قبیل بسیار چیزها میدارد پس همه را مصنف نام ببرد ثالثا اگر روح و جان که دو چیز دانسته است پس آنها مفارقت از بدن و جسم و جان را در یکوقت و یک آن و یک حین را رسیده ما تقدم و تاخر دارد و اگرچه روح حیوانی عبارت از خون گفته اند و نفس ناطقه غیر آن شمرده اند مگر ازین ترهات رهائی حاصل و محصل نخواهد شد **قوله** همچنین در نور و آتش وغیره نیز تشبیه تثلیث دیده میشود هرچند تشبیهات مذکوره بجهته تفصیل تثلیث ذات پاک الٰهی کفایت نمی نماید انتهی **راقم** گوید که در نور اثبات تثلیث مؤلف را لازم بود لاکن در آتش چوب و زغال و آتش و شعله و خاکستر جمله یکجا شده نوبت از تثلیث گذشته است از ان بعضی را اختیار نمودن و بعضے را رد کردن نمیرسد اگر میرسد مضائقه ندارد مثل تثلیث با آتش چندان مضائقه ندارد چوب و هیزم که اصل ماده آتش است پناه بخدا اقنوم اب باشد و آتش اقنوم ابن روح القدس خاکستر الغرض هرگاه مؤلف دانسته است که این تشبیهات کفایت نمی نمایند پس چرا دلیل آن در پیش مے آرد مگر از راه لاچاری. الغریق یتشبث من کل حشیش **قوله** بنابر قبول مظنه مشابهت نمود که بذات خدا دارد و بقدر امکان تفصیل علم نمود و در کتب مقدسه نیز خدا بنور تشبیه گردیده است چنانچه در آیه ۵ فصل اول نامه اول یوحنا مذکور است که خدا نور است و ظلمت در وی اثری نیست انتهی **راقم** گوید که ازینگونه دلیل آوردن نیاوردن بهتر بود خدا نور است و از ظلمت و را اثری نیست کدام طریق تثلیث از ان مستفاد گردید مؤلف را خبط دماغ و عارضه ماغیه عارض گردیده است از تحریر کتاب معالجه آن اولی تر بود آخر ازین مرد کسے نپرسید که ای احمق و ای جاهل مطلق ازینمثل آوردن کدام فائده بحال دعوی تثلیث تو داشته مفت خود را رسوا نمودی الغرض اگر خدا نور بود و در وی ظلمتے نبود ظلمت تثلیث کم است که مخلوق او را در وحدانیت او شریک او گردانی **قوله** و دیگر در آیه ۲ زبور ۱۰۴ مرقوم است که او است با نور مثل جامه خود ملبس

ملبس سازد الخ **راقم** گوید که این دلیل زبور از ان بون تر و عبارت از اثبات تثلیث چه بهره کدام کار **قوله** هرچند که نور و قوت تاثیرش در اجزائے همه چیز ظاهر و هویدا میگردد نهایت اصل ذات او از درک عقل انسانی مخفی است انتهی **راقم** گوید که از نور مراد چه چیز باشد نور آفتاب یا شمع بیان میکرد چنانچه بالا گذشت که بیان آن ضروری ست مگر مؤلف از ان عاجز تر است که مسئله تثلیث را باثبات رساند الغرض با ذکر نور تصریح قسم نور ضرور بود حالا آمدیم بر سر مسئله جواب آتش و تاب او پس بدانکه آنچه مصنف گفته تابش و بواسطه آن قوت نور و گرمی که در تاب بوده و با انسان را اثر کرده و ادراک او مے سازد که از تاب و وجود آتش که در تاب مخفی است حالی شود و همان تا تشبیه تصور ذات آتش است بوسیله آن هستی ذات آتش را بقدر امکان درک میکنیم و میتوان گفت که مابین تاب آتش که آتش را بیان میکند و خود آتش که تاب از او بظهور مے آید فرق و تفاوتے نمی یابند الی قوله خلاصه انعلاقه هائے مجازی را که درمیان آتش و تاب و قوت گرمی آن هویداست تشبیه و تصویر میتوان کرد با ان شباهت و علاقه روحانی که فیما بین اب و ابن و روح القدس است بدینطریق چنانچه در وجود آتش میانه ذات آتش و تاب و گرمی او تفاوت اصلیت اما بدان تفاوت اتحاد عنصر مذکوره باز باطل نمیگردد بنا علے هذا تبیین و تغیر ذات پاک الٰهی اب و ابن و روح القدس چنانکه در کتب مقدسه مسطور گردیده است وحدت ذات را باطل نمیسازد انتهی **راقم** گوید که ازینهم فیض کتب مقدسه هویدا است طالع و خوش قسمتی اهل کتاب که مسئله تثلیث شان از ذری چنین تمثیلات آتش و تابش باثبات نمیرسند مگر آتش و تاب که دو چیز باشد تثلیث ناقص ماند اگر سوم گرمی مراد باشد پس تثلیث کامل بدرجه اثبات رسید مؤلف عالم جمع باشد بعد اطلاع بر این تمثیل احدی انکار تثلیث برنخواهد نمود سبحان الله عجب تقیه حق را تماشا کردنی است حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم هوش و حواس ایشان را پراگنده نموده است آخر انقدر بمنزلته را اگر خود دیوانه گردیده مردم نیز دیوانه گردیده اند که از شنیدن اینگونه مزخرفات و تمثیلات آب و آتش و باد و خاک دست از توحید خدا پرستی کشیده تثلیث را که عین شرک باشد اختیار نمایند حاشا ثم حاشا پس عجب در پے این واهیات افتاده تضییع اوقات خود و دیگران مینماید **قوله** همچنین پدر نیز محض به پسر و پسر خود را بیان میکند و فاعل میگردد و چنانچه محض بوسیله قوت و نور و گرمی که در تابست چشم تاب را اخذ میکند و می بیند و از وجود آتش حالی میگردد بهمان طریق انسان تا بتاثیر روح القدس که تو یه نئی اسار زند و بحیات سانده است پسر را و در پسر پدر را میتوانند شناخت یافت **راقم** گوید که انتشار و پراگندگی انعبارت از ان واضح تر است که حاجت به بیان داشته باشد آتش با بدین آتش توان دریافت گرمی و کور ما در زاد بدون برخوردن بگرمی آتش از ان مخبر و مطلع نمیتوانند شد مگر دعوی پدر نیز محض به پسر و در پسر خود را بیان میکند بکدام دلیل با موافق دعوی بیدلیل و خدا تعالے را بعیسی توان شناخت گفتن و الله خطای عظیم است خدا را بخدا توان شناخت نه عیسی و سائر خلق را بخدا توان شناخت عیسی ازان عاجز تر است که خدا را بوی شناسیم **قوله** نهایت تصویر و تمثیل مذکوره هرچند مظنه را در خصوص ذات پاک خدا امکانے هدایت نقص و قصور آنجا **راقم** گوید که هرگاه خود میدانی که مثل تو و هر معوے تو نقص و قصور دارند

دتوا ز اثبات آن عاجزی در انحال اگر دعوی خود رست وحق دانسته باز سکوت ورزی **قوله** چنانکه آدمی قادر نیست بوسیله آن دقائق وعمائق اسرار ذات پاک الهی را بکمال تشبیه وتفسیر وتفصیل بدهد وازبرای بنده که در تصور دریای ذات پاک خدا غرق گشته است سکوت را شیوه وشعار خود ساختن لازم ست پس درینصورت ماهم این سکوت لایقه را اختیار نموده بجلد وند بندگی مینمائیم آنجهت **راقم** گوید اگر سکوت بکنی چه خواهی کرد حال دعوی خود را الحال دانسته دراین سکوت قبل ازین تراخواهی ها اولیتر بود خود را دعقائد خود را انهایت رسوا کرده سکوت ورزیدی ؎ آنچه دانا کند کند نادان + لیک بعد از قبول رسوائی + همچنان مصنف از زمره لم تقولون ما لا تفعلون میباشد ورنه بارها اینگونه پند سود مند وموعظه دلپسند نمیوده است که انسان قدرت ندارد واز قوه او بیرون باشد که کما هی ذات حق را بیان نماید باوجود آن چگونه همیشه خود در تعجب آن میگردد که انمثیل بدان مانده گاه در انسان وخلقت آن تثلیث را نشان میدهد وگاه از نار ونور تثلیث ثابت میکند چنانچه قدری قبل براین گذشت مگر چون مرکبش سست وبارش سنگین دراین راه خسته وشکسته میگردد چنانچه بمعاینه درآمده باشد که مهم است که در خود نار ونور تثلیث باثبات رساند نور را در راه گذاشته چون ناری بود بنا بر هم تمام نکرده انتقال بذکر سکوت وبیان خاموشی نموده الحال تعبد واظهار مینماید وسست از همه دعوی برداشته تا آخر به بینیم که بازخون سیاوش بجوش ومؤلف در اثبات ودعوی تثلیث درخروش می آید یا نه مگر سرش هم از ان قبیل ست که حقتعالی آمیلاند که براو دهشتال او رحم نموده بجهه رهانیدن وبخت جاوید ولالت نمودن خود را در کلام خود باسم خدای پدر وعیسی پسر وروح القدس همسر قرار داده است وتنها اگر بود دلائق سخن نبود دو سه کس جمع گردیده از ورطه هائله نجات تواننده داد در زور وقوت دو از یک وسه از دو بابیشتر خواهد بود لاکن آخر کار به پسر کسی راکه پدر رحیم دانسته است کاو با سم موسوم از گناه وشیطان رهاننده وباسم روح القدس مقدس کامل سازنده است کیست آیا خداست یا غیر آن پسر از خود مجال داشت وروح القدس از خود امکان داشت که کسی را از شیطان رهانند واحد را کامل سازد پس اوست خدای واحد حقیقی که عیسی علیه السلام را الخلق نمود **قوله** اما هرچند که انسان با عقل خود کیفیت ذات روح القدس را درک میتواند نمود لاکن مانند حواریان وهزاران هزار کس که بانجیل ایمان آورده وتحریکات تاثیرات روح القدس را در قلب خودشان مشاهده کرده اند **راقم** اعتبار مشاهده قلبی در هیچ شریعتی ابدا مقرر نبوده است ودر روایت ایمان آوردن حواریان وهزاران هزار کس بروح القدس مسیحیان منفرد باشند اگر مدعی توحید اهل عالم که دران جمله انبیاء وهزاران قیام که هر قیامی صد هزار کس باشد دارم ومسیحیان هم انکار نتوانند نمود دلیل گردیدن حواریان اگر درست باشد باز دلیل ناقص خواهد بود ما به متابعت حواریان مامور نکرده اند پس دلیلی دیگر برای دعوی خود دراین باب بیار لاکن ؎ تو کار زمین نکو ساختی + بکار فلک دست انداختی + خدائی روح القدس را چگونه باثبات توانی رسانید درحالیکه فرزندی عیسی تا حال با آنهمه سعیهای بیجا وکوششهای بیفائده باثبات نرسانیده دیگر آنکه تو حواریان را درنیافته وباهیچکس از آنها صحبت های دینی نداشته چگونه میتوانی گفت که حواریان معتقد بروح القدس بودند ویا از اصحاب آنها شنیده پس هرچه

از اصحاب هر مدعی بشنوی تصدیق آن ترا لازم ست ممکنست که اصحاب حواریان عیسی راست گفته اند باقی اصحاب همه دروغگو بودند این تحکم باشد نه حق ودادانصاف پس حواریان واستدلال اعتقاد شان بگذار بکار خود در پس کرده حواریان از تو نخواهند پرسید عمل غیر را از تو سوال نخواهند نمود **قوله** بهمین طریق شخص ایمان آورنده نیز ماننده آنها در قلب خود خواهد یافت که روح القدس بجهة ایمان آوردن به یسوع مسیح اعانت وامداد کننده است **راقم** گوید که انبیا مبعوث گردیدند وموافق حکم حق مردم را خواهی نخواهی باحکام خدائی داشتند عیسی نیز مدعی آن بود که به تکمیل تورات آمده ام پس همگونه احکام خدا از کدام وقت وزمان مقرر گردیده که شخص پیروی وخواهشهای قلبی نماید دانگه خواهش دلی هر یک کس موافق رضای خدا باشد خواهش دلی بدوزخ میرساند باید تابع انبیا بود نه طبع رای وخواهشهای نفسانی اللهم احفظنا من شرور الاعتقاد الفاسدة تثلیث **قوله** ومطلب که روح القدس بجهة قسم آدمی را با ایمان میرساند خود یسوع مسیح در آیات ۸ الی ۱۱ فصل ۱۶ یوحنا چنان بیان نموده است که او روح القدس تسلی دهنده چون بیاید جهان را از گناه وعدالت وقضا انصاف ملزم خواهد ساخت بگناه زیراکه بر من ایمان نمی آرند بصدق زیراکه نزد پدر خود میروم وشما مرا دیگر نمی بینید بانصاف زیراکه رئیس اینجهان حکم جاری شده است پس هر کسیکه کلام انجیل را با تفکر بشنود وبانجا اندر روح القدس حوال باطنی او را بهمان طریق که هست در انجیل نیز نقش شده است باو معلوم وبیان میسازد **راقم** گوید آنچه این خبر انجیلیه را در حق روح القدس مدعی باشند بران دلیلی ندارند راقم قدری دلائل خیالی اگر وارد نمود دلائل وبراهین خود را بران قائم مینمائیم لاکن نتیج آن دلائل که بیشتر برین خبر آورده ام آن اینکه اگر این خبر روح القدس باشد درانحال حجت نیست که عیسی در ضمن آن گوید شما مرا دیگر نمی بینید بانصاف چه مسیحیان مدعی باشند که بعد واقعه صلیب او را دیده اند درحال آنکه عیسی صریح گوید که مرا نخواهید دید دوم آنکه سبب اخفاء آن باشد چنانکه از کلام مسیوی مبرهن باشد زیراکه بر رئیس اینجهان حکم جاری شده است وچون عندیه مسیحیان آنا باشد که از رئیس اینجهان شیطان باشد پس حکم جاری کننده کدام شخص بوده است ایا نه عیسی بود همچنان عندیه عیسائیان آنست که مراد از جمله خبر آن نباشد که شیطان را مقید نموده شده است چنانچه مؤلف در صفحه دوصد ویک آنچه آورده خلاصه اش آن باشد که هیچ شیطان را مقید کرده پس اگر شیطان مقید گردید دیگر ترس شیطان باقی نبود وسبب اخفا چه باشد الغرض اگر این خبر روح القدس ص ۱۱۶
باشد روح القدس بعد پنجاه روز از واقعه صلیب حواریان هویدا گردیده بود وآمدن او مانند آمدن سیمرغ یا کدام دیو در قصه های ذکر کرده اند بوده وهیچکس را از اینجهان ملزم نموده وهیچ انصاف بعمل نیاورده بلکه لازم بود که روح القدس کسانیکه بر مسیح ایمان نیاورده اند آنها را ملزم سازد پس حواریان را ملزم نموده باشد درانحال این تسلی دهنده غیر از ان کس باشد که مراد عیسی از آن بود ورنه حواریان را ملزم نموده باشد چونکه بصدق ایمان بروی نیاورده بودند چنانچه از انجیل یوحنا باب ۱۶ معلوم میشود که در انجام توحمت ورسا از زیراکه بر من ایمان نمی آرند وتنبیر عیسی این حواریین آگهی دانسته از آزو میدانست

که متحمل سپردن اسرار و امانت باشند از آن فرمود که چیزهای بسیار دارم مگر حالا نمیتوانید متحمل شد از آن نخواهم گفت و حوالۀ وقت دیگر نمود و این کلام او که زیرا که به نزد پدر خود میروم پس اقنوم اب با او متحد در اینجا نمود و از وجدا بود پس دعوی اتحاد این کلام رد است و آنچه مصنف در تفسیر این فقرات گوید علاوه برین روح القدس آدمی را این نیز ملزم میسازد که بسبب ایمان نیاوردن به یسوع مسیح در ضلالت بوده است و از آن سبب همین بی ایمانی و گناهگاری قدیمانا دم و پشیمان ساخته بجانب نجات مسیح میکشد و بانجام احکام خدا شائق مینماید الخ **راقم** گوید که این توجیهات بیوجه و برای دفع شرمندگی و موافق آمدن دعوی مسیح و آیات است آمدن این خبر بر کسیکه منظور از آن نبود در دیگری مطابق آمدن تا این خبر کسیکه است نظرهای ظاهربینان خراب نموده باشد لاکن

والله یتم نوره ولو کره المشرکون باید که تأمل مستفاد و یقین میگردد که این خبر در باب حضرت خاتم المرسلین صلی الله علیه و آله وسلم میباشد نا حق روح القدس را مصداق تصور میده اند زیرا که این بیانها نیز از او ست چون معنی دیگر از برای انجیله و یستیاب نشده لهذا چون اشرار با اختیار مخالفت و مغایرت و با اقرار دعوی جنبیت حاصل است لهذا رضامند گردید که این خبر شیطان بود و حقی بگردن با ثبات رسانیده ثابت کردند و در تصور نموده بیه که روح القدس الزام منکران عیسی در آسمان چهارم یا هفتم یا جائیکه هست در او طاق و خانه نشسته مینماید و الزام او را احدی بجای نمیشمرد پس این الزام آنها باشد که نه عیسی را از تهمت زنازادگی برآورده و بنده خدا با ثبات رسانیده والله عیسی رضامند ربا شد نسبت باین دوستان الخ و دشمنان خود دوست دارد که او فرزند یوسف گویند از آنکه او را فرزند خدا و شریک او قرار دهند الغرض سخن بطول انجامید ملال خاطر سامعین نباشد لهذا متوجه میشویم میگردیم هر کس را سعادت بخت توفیق گردد در این باب همین قدر اکتفا دارد **قوله** چنانکه در انجیل در آیه ۳۷ فصل ۲ اعمال حواریان مرقوم گشته است که ایشان (یعنی یهودیان) این کلام را (یعنی مژده یسوع مسیح) شنیده بر دل شان فرو رفت پطرس و دیگر حواریان را گفتند که ای برادران ما برای نجات یافتن ما چه کنیم **راقم** گوید که محبت یسوع مسیح روح القدس در دلهای مردم می اندازد مگر محبت شیطان که کدام کس در دل مردم می اندازد و کدام شخص آنها را بر ترک متابعت ابلیس ملزم میسازد پس هر کس بر یسوع ایمان آورد و حکم او را روح القدس او را ملزم نمود از کجا اعتماد توان نمود ثانیاً آنکه ازین فقره ثابت یا اندک خواهش هیچ بجز آن معلوم نمیشود که موعظه پطرس در بعض یهودیان تأثیر پیدا نمود نه دیده بران آیا الزام روح القدس چه کار **قوله** و دیگر در آیه ۱۳ فصل ۱۸ لوقا ذکر شده است که آن عشار دور ایستاده میخواست که چشمان را هم بسوی آسمان کند لیکن بر سینه خود زده میگفت خدایا برمن بخشش گناهگار نما انتهی **راقم** گوید که روح القدس همین عشار را ملزم نمود و عیسی خبر الزام جهانیان را داد پس این دلیل حماقت باشد آن عشار شخصی رقیق القلب بود و این چنان کردیا از ایمانداری یا از دیو نیکی یا از محبت یا غرض از ریا و سمعه یا دیگر هیچ گونه مصداق الزام نباشد این حالت خود بخود بر او طاری گردیده **قوله** پس در این صورت توبه مقبول درگاه خداوند عزاسمه نیست که آدمی گناهان خود را فهمیده و نادم و پشیمان شده در صدد ناراضی یافتن از آنها باشد و یقین تام در دل خود قرار دهد که بلی بغیر از یسوع مسیح احدی قادر نیست که مرا از گناهانم و از عقوبت آنها تواند رهانید انتهی **راقم**

گوید که اگر بتوبه ما را به مغفرت از سیئات و معاصی حاصل میشود چگونه مصنف در باب سوم آخر صفحه ۲۱۹ به انکار آن پرداخته که هیچگونه ممکن نیست که بتوبه گناهان آمرزیده شود ست گاو تعلیم کور بی تعلیم ثانیاً آنکه عیسی را که درگاه خود در مانده و حیران بود بر شفاعت قادر دانستن قدرت قادر را انکار کردن است و عیسی بر عکس آنگونه دعوی ارشاد برای هدایت خلق نموده چنانچه متی در باب ۲۶ انجیل خود در آیه ۵۳ آیا تصور مینمائی که الحال استطاعت آن ندارم که به پدر خود استغاثه نمایم که زیاده تر از دوازده جوق از ملائکه حاضر گرداند انتهی **راقم** گوید که کسیکه خود محتاج استغاثه باشد برای خود دیگری را چگونه تواند رهائی داد **قوله** و این توبه بسبب تحریک و تأثیر روح القدس بعمل می آید آدمی را بسوی ایمان آوردن به یسوع میکشد الخ **راقم** گوید که این دعوی کذب و بهتان باشد روح القدس روزیکه بعد واقعه صلیب آمده که ذکرش در باب دوم اعمال حواریان میباشد هیچ حرفی در باره الزام منکران نرانده پس چگونه باور توان نمود که هر کس ایمان بر مسیح که آنرا اهل ایمان شرک دانند از تحریک و تحریص و ترغیب روح القدس باشد اینگونه دعوی الهی اعتماد بران الهی باشد **قوله** چنانکه در انجیل در آیات ۱۴ و ۱۵ فصل ۳ یوحنا ذکر شده است که چنانکه موسی مار را در دشت بلند کرد فرزند انسان نیز باید که بر داشته شود تا هر کسیکه بر او ایمان آرد هلاک نشود در زندگی جاودانی یابد انتهی **سبحان الله** مسیح را بعصای موسی که مار گردیده بود و موسی آنرا بر داشته تشبیه دادن و بران فخر و مباهات نمودن انکار از تو آید و مردان چنین کنند و از تحریر این چه سود و کدام منفعت حاصل گردیده سبحان الله خوش فهمی یوحنا **قوله** در آیات ۲۲ و ۲۳ فصل ۳ نامه اهل روم مرقوم شده است که عدالت خدائی بوساطت ایمان بر یسوع مسیح بر همگی که ایمان می آورند میشود الخ **راقم** گوید اگر ایمان به نبوت عیسی در زمان او یا قبل از بعثت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله کسی آورده باشد البته طریق نجات در آنوقت منحصر بر ایمان آوردن بر او بوده لاکن اگرچه تصریح آن امر دران نشده است مگر باز عدالت خدا گفته است در این عبارت مسیح را واسطه قرار داده است و آن عین مراد ما ست بخاطر مسیح اگر کسی از عقوبت گناه بالمره خلاصی یابد باعث سرور سینه و البته رضای حق شامل رضای مسیح اعتقاد نمودن اصل معتقدات ما ست **قوله** بلکه به یقین خواهد دانست که خدا بوسیله مسیح نسبت باو مثل پدر مهربان گردیده است الخ **راقم** گوید اینهم موافق مطلب ما باشد که جمعی بوسیله مسیح بر راه راست آیند هم که مورد رحم حضرت رب العزت گردند لاکن باز دعوی ما بمنزله اثبات رسید مسیح بجز واسطه بیش نباشد مگر بدانجال او که موافق قول لوقا بعمل آورده باشد چنانچه گوید و آن واهمه که سابقاً بجهت گناهان در قلب خود داشت و در بعضی اوقات مانند بار گران بر او سنگینی مینمود رفع گشته ظلمت قلب او مبدل بنور گردیده و آرام و استراحت در قلبش و چنان منزل گرفته و دیگر از خدا وحشت خواهد نمود انتهی خاطر جمعی از عقوبت عذاب الهی و ایمن ماندن از شر و مکر شیطان ها و مفاسد بکران

وباعث خسران نشان سوءعاقبت وزیانکاری باشد وآنچه بربعضی مطالب شان فرح وخوشحالی وفارغبالی
ازگناه ودلیل آنهم درس اول دوم نامه باهل روم آورده که چون بسبب عادل شمرده شدیم لهذا بوسیله خداوند یسوع مسیح باخدا صلح افتاده الخ
راقم گوید که خوشا بحال جمعی که جور این مرتبه دانند که خداوند تعالی صلح شان افتاده ورنه معلوم نیست که اگر مسیح وسیله ووسائل
نشدی صلح درمیان نیامدی معلوم نیست که پیغام صلح ضرورتا بمعرفت روح القدس یا روح الامین بعیسی میرسید عیسی بعیسائیان
میرساند ارباب انصاف اندر انصاف درآید سرکشی وطغیان قوم ملاحظه نماید جائی انسان ضعیف البنیان هشیود وقتی دعوی اصلح
باخدا مینماید **قوله والضا** در آیه ۱۷ فصل ۱۴ همین نامه مرقوم است که در ملکوت خدا اکل وشرب نیست بلکه عدالت وآرام وخوشی
در روح القدس است انتهی **اقول** در ملکوت خدا اکل وشرب نباشد مگر برای شما آنجا ره هست انکجا معلوم مگر بهرحال این فقره مطلب شما که روح القدس
الزام منکران عیسی رساند کدام علاقه باشد **قوله والضا** در همین خصوص در آیات ۱۵ و۱۶ و۱۷ فصل ۸ همین رساله مرقوم است که شما را باز
نیافتید ایروح بندگی را محل خوف بلکه یافته اید روح پسرخواندگی را که بسبب آن ندا میکنیم که یا ابا یعنی ای پدر وهمان روح با ارواح ما شهادت میدهد
که فرزندان خدا می باشیم الخ **راقم** گوید حالا دعوی فرزندی خدا دانند وجمله پسران خدا وارثان خدا خود باقرار میرسند سخاوت اقوال آنچنان است که
کسی حرام التجربی هد بلکه خواب این دعوی ابیجا سنگسار رحم وتعزیر شرعی باشد مگر این جرات اعیسی آنها داده است اگر خود این قائله باو پدر انهها دسیحان انکاه حد ادب
خود نگاه میداشتند **قوله** پس تغیر وتبدیل مذکوره که روح القدس در قلب ایمان آورنده بعمل می آورد
همان توجه بازگشت نمودن بجانب خدا است که بنابران آدمی از اطاعت گناه دست کشیده بخدا تقرب یافته
قلباً تابع احکامش میشود یعنی ابتدای زندگانی روحانی انسانی وآن تولد تازه است که بنابر کلام مسیح لابدا
بایدلی قوله چنانچه در آیه ۳ فصل ۳ یوحنا خود مسیح به نیقودیمس نام خطاب فرموده که هر آینه بتو راست میگویم
که تا کسی تولد تازه نیابد ملکوت خدا را نمیتواند دید الخ **راقم** گوید که تولد تازه معنی ندارد وصف لغو باشد و
تاویل میخواهد وتاویل صحیح ودرست آن باشد که شخص تا در بند وفرمان خدا ورسولان او نیست گویا زنده است بدتر
از مرده چون بازگشت بخدا نماید گویا تولد تازه یافته وایام کفر وزمان عصیان او در شمار وحساب ایام حیوة او نیست
بلکه بودن ونبودن او مساوی است بلکه عدم او بهتر کسی از وجود اوست ثانیاً آنکه دعوی مؤلف که روح القدس
ایمانداران مسیح را امیدوار در ایمان پس هرگاه جبر آنها را بر ایمان کسی وا دارد چه توقیر میکنند که کسی به شمشیر آنها را
جبر آمر ایمان وادارد چه در حقیقت آنها مورد مراحم خداوندی نتوانند شد فاعل مختار مجبور گردیده باشد
ثالثاً آنکه ایمانداران مسیح را روح القدس موافق خبر مسیح این الزام داد که آنها بر طریقه مستقیمه داشته مگر مؤمنان از
بنی اسرائیل را کدام روح ملزم نموده بر راه حق داشته چه آنکه بر جاده شریعت رفتار وعمل بر احکام های خدا تعالی
نمودن اگر الزام باشد پس تخصیص بعیسی ندارد روح القدس در آن زمان نیز الزاما مردم را بر دین حقه میداشته ای
نا انصاف الزام آن بود که یهود عنود از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وآله یافتند ومنکران عیسی تا حال از

مسلمانان بطفیل حضرت خاتم الانبیا می یابند **قوله** چنانچه در آیه ۱۸ فصل ۳۱ ارمیا پیغمبر ذکر شده است
که خدایا مرا برگردان تا برگردیده شوم زیرا که خداوند خدای من تو هستی انتهی **راقم** گوید که ارمیا نبی مناجات
بدرگاه قاضی الحاجات نموده ذکر آن درینجا چه فائده بحال دعوی مؤلف میداشته واو اقرار بجدائی خدای
بنی اسرائیل درآن مینماید که آنرا او نشناخته بود کار تثلیث وروح القدس ندارد **قوله** ودیگر در آیه ۴۴
فصل ۶ یوحنا مرقوم گشته است که مسیح فرمود که هیچکس بنزد من نمیتواند آمد مگر آنکه پدری که مرا فرستاد او را بکشد انتهی =
این قول عیسوی تاویل میخواهد یا بر معنی ظاهری محمول است اگر بمعنی ظاهری محمول باشد دروغ برمی آید چرا که یهودان
که البته مردود درگاه عیسوی بودند نزد او آمد ورفت میداشتند واگر تاویل دارد درینحال تاویل صحیح آن باشد که اگر
مشیت قادر ازلی در باره سعادت هدی قرار گرفته ایمان بمسیح که منم وبنده فرستاده او هستم می آرد ورنه رانده
درگاه است من استطاعت آن ندارم که بدون اراده او کسی را لزوم اختیار نمود ومثل این در انجیل **باب** درس
مذکور است نشستن بر راست وچپ از آن من نیست که بدهم غیر آنانی را که از جانب پدر برای ایشان حمت شده است انتهی
درینجا نیز اظهار سلب اختیار بجز قدرت حواله حق اظهار مینماید واو پیوسته چنین بود **قوله** ودر آیات
۸ و۹ فصل دوم نامه بافسسیان مسطور است که شما از کرم در راه ایمان نجات یافتند وآن نیز از بخشش خدا است
نه از شما ونه از اعمال است مبادا کسی فخر نماید انتهی = درینجا نیز حواله نیکی وعطا بخدا نموده مدعی الوهیت اینگونه
سخن نمیتواند گفت واظهار سلب اختیار از پیش خود نتواند نمود حاشا اگر مدعی الوهیت خود بود یا مدعی شرکت
روح القدس درینحال اظهار اینگونه امور خود واو روح القدس را شامل میشمرده ثانیاً آنکه اگرچه از راه پند خیر طلبی
از راه نصیحت در آمده که بر اعمال غره وخیره نشوند مگر ممانعت از بجا آوردن آن ننمود واگر اعمال خیر محض بی سود بودند
انتباه مردم از آن ضرور بود وضرور بود که مردم را چنانچه از عمل بد ممانعت میگردد از عمل خیر نیز مانع می آید وکار
او همین بود پس آنچه گاه گاه مؤلف مدعی است آن میشود که اعمال خیریه که در کتب مسلمانان است بی سود باشد قابل تسلیم
نماند چنانچه در آیه ۴ فصل ۲ نامه اول به تیموتیوس مرقوم است که (خدا) میخواهد که تمامی خلق نجات یافته بمعرفت
راستی گرایند انتهی پس خدا اختیار ندارد که باوجود خواستن بران قادر نشود ومسئله مناسب انتقام نباشد مگر
اینقدر معلوم میشود که البته حقتعالی خواهان نیکی وبر خیر باشند واز شر وضرر کاره است لاکن مسئله مفید دعوی مؤلف
قطعاً نمیتواند شد ذکر آن فضول بود **قوله** ودر آیه ۹ فصل ۳ دوم پطرس ذکر شده است که خداوند نمیخواهد که کسی
هلاک گردد الخ در این امر هم فکری نیست مگر آن مفید مطلب دعوی شما که در پیش است قطعاً نتواند شد چونکه باز در این فقرات
مذکور است که خداوند نمیخواهد نه آنکه عیسی وروح القدس نیز میخواهند اگر شریک در خدائی بودند ذکر شان بشمول ذکر خدا
ضرور بود **قوله** در کتاب حزقیل پیغمبر در آیه ۱۱ فصل ۳۳ مرقوم است که با ایشان بگو که خداوند خدا چنین میفرماید بحیات

خود قسم که از مرگ شیر بر هیچ خطری نمی نمایم بلکه حظ من از اینست که شیر را از راه خود برگشته زنده بماند انتهی ۔ راقم
گوید که سابق نیز گفته آمده ام و باز سخن من همانست از تحریر اینگونه مضامین اظهار فضل و خودنمائی مؤلف را منظور است
والا اینگونه دلائل نه دلالت بر خدای مسیح و نه بکار دعوی که در باره روح القدس وارد میخورد بلکه دلالت بر عدم استطاعت
عیسی و روح و عدم مشارکت و نبودن مداخلت آن هر دو مذکورین در کارخانه الوهیت میباشد **قوله** پس در صورت
هیچکس از نجات خارج نیست یعنی هر آنکس که فی الحقیقت خواهش تحصیل نجات یسوع مسیح را دارد میتواند یافت و محض آنکس ازو
محروم و مهجور خواهد ماند که خود را نشناخته و از مغروری قلب خود چنان گمان می برد که گویا این نجات باو لازم نیست و ازین
سبب از درگاه خدا استدعای ایمان و نجات نمیکند بلکه بتحریکات روح القدس نیز ملتفت گشته نمیگذارد که او را با ایمان حقیقی بیارند
انتهی ۔ **اقول** اگر نجات مسیح عبارت ازان است که باید اعتقاد نمود که او پسر خدا و خدا باشد و برای نجات مردم زحمات گر
صلیب را بر خود اختیار نمود پس آن عین گرفتاری ست و محض شرک با خدا باشد و البته مراد از نجات همین طریقه است از شر آن
و ازان پناه برب العزت میبریم که ما را و جمیع مسلمانان بلکه ملائق را نگاه دارد **قوله** یعنی چون خدای تعالی ازین فاعل مختار
آفریده است بنابرین اختیار لجالب گشتن و ازو گشتن با ایمان و نجات مذکوره و تحریکات و تاثیرات روح القدس در قلب
جا دادن و ندادن در خود انسان ست انتهی ۔ راقم گوید که فاعل مختار آدمی هرگز نتواند شد قسمی که اعتقاد شماست چونکه
انسان ازان ضعیف تر است که هرچه خواهد کند و حال آنکه بی اختیاری انسان را مشاهده میکنیم مگر بکلی بی اختیار نباشد در
بعض امر اختیار دارد و در بعض بی اختیار محض باشد پس امر بین الامرین ست نه فاعل مختار باشد و نه بی اختیار محض باشد مگر
عجیب تر آنکه روح القدس را با وجود آنکه خدا و جز خدا میدانند باز آنقدر بی اختیار باشد که انسان روح القدس را نیز مانع
میگردد و نمیگذارد که روح القدس حسب اراده خود بعمل آرد آنچنان خدا با آن ضعیفی که بیکی مردم اهانت بهر قسم رسانند ۔ و
دیگری از اراده او باز دارند آخر کار کدام عقده فروبسته از انها تواند کشود **قوله** چنانکه در آیات ۹ و ۱۰ فصل ۱۱ لوقا
مرقوم است که یسوع مسیح گفت که بخواهید که بشما داده خواهد شد و بجوئید که خواهید یافت و بکوبید که گشاده خواهد شد زیرا که هر کس
که میخواهد میگیرد و آنکس که میجوید مییابد و برای آنکه میکوبد گشاده خواهد شد انتهی ۔ **راقم** گوید که بیک حساب لوقا
راست گفته است اکثر چنان شنیده شده است لاکن تجربه برخلاف آن دیده شده است که هر کس خواهان و بسیار خواهان گردیده
او را میسر نشده است مجنون خواهان لیلی بود زلیخا در پی یوسف افتاده بود فرهاد در طلب شیرین جان داد و هزارها از دور
ابتدای دنیا الی یومنا هذا شاید معدودی چند پیش نباشند که جسته یافته باشند ورنه جمله جوینده محروم مانده اند پس کجا که هر جوینده
یابنده باشند بلکه برخلاف آن دیده شده است که نجسته بمطلب رسیده است و بسیار دیده شده است کوبنده محروم مانده است
و بر غیر کوبنده افتتاح باب گردیده و کشوده شده است پس کلیه نیست که هر خواهنده در مقصود چنگ آورده باشد و هر جوینده
یافته باشد و برای هر کوبنده دروازه کشوده گشته باشد وقتی تا وقتی ست **نظم** تا که از جانب معشوق نباشد کششی +

کوشش عاشق بیچاره بجائی نرسد + مگر راقم بهر حال نگفتم و نه قاعده کلی ست که هر جوینده محروم باشد مگر همه
وقت هم او را میسر نشود اند شد لاکن راقم حیرانم که مصنف بیشتر خواهی اینست که از هر جوینده و یابنده انکار کرده است
چنانچه در باب سوم فصل   این کتاب مطالعه خواهی نمود و از جواب آن هم مطلع خواهی گشت **قوله** و دیگر
در آیه ۲۳ فصل ۱۶ یوحنا ذکر شده است که مسیح گفت هر آینه من بشما راست میگویم که هر آنچه پدر را باسم من در خواهید
خواست او بشما خواهد بخشید انتهی ۔ **راقم** گوید که عیسی راست بشما گفته است لاکن شما امتحان بکنید که شما باسم مسیح
از پدر چیزی بخواهید اگر اینقول عیسی خواهید بود البته هرچه خواهید خواست البتّه عطا خواهد شد مگر بیشتر ازین چیزی
اگر خواسته آید میسر آمده یا نیامده در صورت اول چه چیز حاصل آمد خواهش تو اینست که مسلمانان گمراه شده قائل
بپسر خدا باشند چرا حسب آنخواهش شما عمل ننموده است در صورت ثانی بدانکه اینقول مسیح نیست یوحنا تهمت بر مسیح
نابرخوش کردن مسیحیان اینگونه حرفی بی اصل گفته است **قوله** و دیگر در آیه ۵۱ فصل ۷ اعمال حواریون
مرقوم است که شما ای یهودیان همیشه معارضه با روح القدس مینمائید آنچنانکه پدران شما میکردند شما نیز میکنید انتهی
راقم گوید که ازین کلام مفهوم میگردد که یهودیان مخالفت وحی الهی مینمودند نه آنکه روح القدس در مقابل یهودیان
نشسته بود و با او معارضه میکردند و یهودیان روح القدس را جزو خدا و خدا دانسته معارضه مینمودند بلکه همینقدر
بدان معنی که شخصی مخالفت احکام خداوندی نماید و کسی با او بگوید که تو مخالفت وحی مینمائی مراد آن باشد که مخالفت احکام
که وحی آورده نموده است درینجا نیز مسیح به یهودیان که مخالفت احکام الهی مینمودند گفت معارضه با روح القدس
مینمائید و این کلام چنانچه بپدران شما مینمودند تصریح و تفسیر مینماید که مراد مخالفت روح القدس مخالفت احکام خداوند
میباشند نه معارضه خاص بروح القدس در وقت پدران آن یهودیان که در زمان مسیح بودند کجا بود و اگر بود در تورات
ذکر آن مذکور میشد الغرض اگر مراد مسیح از همین روح القدس باشد باز خدائی او کجا یافت میشود **قوله** و
ایضاً در آیه ۴۰ فصل ۵ یوحنا مذکور است که مسیح به یهودیان گفت شما نمیخواهید که بنزد من بیائید تا زندگانی
بیابید انتهی ۔ از تحریر این فقره هیچ فایده مترتب نیست چراکه در زمان بعثت مسیح یهودیان را چاره بجز اطاعت
مسیح نبود مگر اینفقره دلالت بر خدای عیسی و یا فرزند خدا بودن او ندارد **قوله** و تغییر و توجه قلب بطرف یقینی
که ذکر شد میگذارد که آدمی بجهة پاکی قلب و نیکی رفتار خود بلی سعی و بی فکر بماند و ممکن نیست که ایمان آورنده ازین
سبب که دانسته که مسیح او را از گناه جهنم رهانیده است بالکل از خواهش نفسانی بیفتد و غافل گردد انتهی ۔ **راقم**
گوید که ازین تطویل لاحاصل هیچ فایده بحال دعوی مصنف نداشته مسیح منان را که ایمان بدو آورده باشند
و او را فرستاده خدا و بنده برگزیده او تعالی و عبدالله پسر کنیز خدا دانسته باشند و ضرور شفاعت نیز میدانسته باشند
برای چنین کسانی امید شفاعت داریم که شفاعت مسیح نیز باذن و بحکم خدا در یابد علاوه بران دعوی باز داشتن نفس اماره

که مصنف در عبارت و مضمون خام علم یونس آورده و از سعادت شخص اباء میدارد و دران شکی نیست مگر شخص
هر حال تابع شهوات و نفس اگر بماند بخبران و هلاکت ابدی میرسد بحکم خدا و مطابق احکام پیغمبران که از جانب
حق تعالی برای رسانیدن خلق و هدایت مردم آورده‌اند عمل باید نمود که نفس اماره ازان کراهت داشته باشد یا رغبت
باطاعت در بندان نماید بود که دارو تلخست ذهن مریض عمل بر احکام سخت صعب و دشوار می‌نماید و اطاعت
کاهر کس فی کس نیست مگر طوعاً و کرهاً نفس را بران وا باید داشت اگر مراد ازان احکام اطاعت خدا باشد نه شریک
باو قرار دادن و انجات مسیح و تعلیم عیسیٰ نام نهاده‌اید و در پرده دعوی توحید تغلیط عوام و راه زنی مردم
نموده‌اید **قوله** بلکه ایمان آوردن بمسیح ایمانیست زنده و پر قوت که آدمی را بجهت اعمال نیک بحرکت
می‌آرد چنانکه بتوفیق خدا و بتحریک و قوت روح القدس بگناه و خواهش نفسانی و فکر ناشائسته غالب و فائق
می‌آید الخ **راقم** گوید که ایمان بمسیح چرا پر قوت نباشد خدا و روح القدس و مسیح هر سه هم نشینت و مددگار باشند
درینحال البته قسلی زیاده باشد مگر بت پرستان عرب نیز میگفتند خدایان ما سیصد و شصت تن محمد ما
صلے الله علیه و آله یک خدا دارد چنانچه ربانی ایشان در قرآن مجید مذکور گردیده اجعل الالهة الٰهاً واحداً
ان هذا لشیءٌ عجاب یک خدا چه میتواند نمود بلکه تعجب می‌کردند که یک خدا چگونه با همه امور خدائی تواند پرداخت
پس موافق آن مصنف نیز یک خدا را کافی ندانسته و اعتماد براو نداشته می‌آرد بتوفیق خدا و تحریک و قوت
روح القدس الخ البته توفیق خدا کافی نبود ازان تکیه بر قوت روح نموده‌اند حول و قوت الٰهی ذوری جسته
پیرائی او قوت روح القدس و جهت ما قوت خداوند تعالی کافی باشد بمخیان ازین فقرات مستفاد میشود که
خدا دیگرست و روح القدس دیگر و مسیح دیگر باشد چنانچه خدا بوسیله مسیح توفیق خود و قوت روح القدس انسان
بر خواهش نفسانی غالب می‌آید و دلیلی دیگر برین دعوی مغائرت میدارد چنانچه **قوله** خدا بوسیله مسیح درباره
او بیاد و از حد رحیم و مهربان است الخ **اقول** خدا مهربان اگر بوسیله مسیح گردیده است او دیگر و مسیح دیگر باشد
ورنه خدا مهربان بودن معنی ندارد مسیح باید مهربان باشد پس او استطاعت و استقلال ذاتی ندارد

فصل پنجم در جواب فصل پنجم باب دوم

قوله حال اظهار نمائیم که شخصیکه از روح القدس بوسیله ایمان بیسوع مسیح آن تولد تازه یافته یعنی مسیحی حقیقی گشته
است الخ **راقم** گوید که مصنف هر قدر در دعوی تثلیث و فرزندی عیسیٰ و خدائی روح القدس سر بر گردیده در دعوی
نیز هر قدر از حق تجاوز نموده باشد بقدرت خدا تماشا کردنی است که چگونه خائب و خاسر و خجالت زده گردد پس بدانکه
عیسیٰ پدر نداشته از او بوسیله روح القدس قدم بعرصه ایجاد نهاده سائر مردم همه پدران دارند و همه لیسر پدران خود
باشند هرگز شرفا رضامند نخواهند گردید که دوباره تهمت بهم رسید از روح القدس و تولد شان بذریعه او بعمل آمده باشد

ثانیاً آنکه دعوی تولد تازه مشتمل و منزلج باشد و زیاده بران **قوله** سابق برین که در باب احکام گفتگو نمودیم
و بیان گشت که تمامی احکام خدا در حکمی دوست داشتن او مندرج و تکمیل و انجام شریعت همین است پس و
بهمین طریق دل و طبیعت و اعمال مسیحی حقیقی در دوست داشتن خداست بمرتبه که با همگی قلب و خواهش و توانائی
خود خدا را دوست میدارد و بدین دوست هم داشتن قادرست **راقم** گوید که معلوم نیست که مصنف کدام
دلایل تصریح قواعد و شرائط که در دوست داشتن حق و احکام او و پیروی و عمل بران کدام شرط و قواعد خدا
شناسی و عمل بر احکام آن زیاده از آنچه در مذهب حقه اسلام وارد گردیده است بیان تواند نمود اگر زیاده ازان
گفتن تواند آنگاه به فخر و فتح زبان بگشاید پس عبث برین اظهار نازش و مباهات دارد هان مگر با تثلیث بسایه
بلند باشد حق آنست که در مقابل اهل اسلام دعوی خداشناسی و معرفت او تعالی و اعتقاد بعدل و معاد و نبوت
و سائر احکام و عبادات شاقه و ماندن ان مدعی بودن جاده حماقت پیمودن است **قوله** چنانکه در آیه پنجم فصل
پنجم نامه باهل روم مرقوم است که از ان روح القدس که بما عطا شده است محبت خدا در دلهای ما ریخته شده است و چون
مسیحی حقیقی دریافت نموده است که خدا او را در مسیح چه قدر دوست میدارد الخ **اقول** ازین فقرات اطوار مسیحی
هرگز مستفاد نشد بلکه دستیاب گردید که حقتعالی برای مسیح مسیحیان را دوست میدارد پس خدا دیگر باشد و مسیح دیگر است
قوله و دیگر طالب دنیا و جیفه و لذت آن نبوده رغبت آنها نیست چنانچه در آیه ۱۹ فصل ۴ نامه اول یوحنا مذکور
است که ما خدا را ازان محب باشیم که نخست او ما را محبت نمود **راقم** گوید که این علامت نصرت از دنیا و جیفه آن و
عدم رغبت در مسیحیان آنقدر یافته که مثل آن در هیچ قوم مے یافت نخواهد شد و باین علامت مسیحیان را می‌شناسیم قائل
زهد و تقوی ایشان هستیم حالا آمدیم بر سر عبارت نامه یوحنا پس آنکه یوحنا را درین دعوی تصدیق باید نمود که محبت
او با خدا ازان موجب بود که اول خدا تعالی اظهار محبت نمود اگر در محبت سبقت نکردی یوحنا نیز از راه محبت درنمی‌آمد
پس این محبت یوحنا با خدا بجهت عوض محبت خدا بود با او بلکه سبقت من جانب الله بود بازهم غنیمت که اگر
محبت خدا را هیچ نشمردی جا داشته معلوم نیست که مسیحیان خدا را چه چیز و بچه حد و مرتبه شناخته‌اند حق آنست که چون
عیسیٰ حقتعالی را پدر مسیحیان و خود شناسانیدن ازان گفت نزد پدر خود و پدر شما و خدای شما بالا میروم چنانچه باب بستم انجیل
یوحنا درس ۱۷ بان ناطق باشد **قوله** و در همان نامه در فصل ۲ در آیات ۱۵ الی ۱۷ مرقوم است که دنیا و چیزهای
که در دنیاست دوست مدارید و کسی که دنیا را دوست داشت دوستی پدر در وی نیست الخ **اقول** خدا قبیله و عشیره
نداشته بطفیل عیسیٰ و بشامت عیسائیان و روح القدس آنهم پیدا آورده مگر این فقرات و پند و نصائح و موعظه در مذمت
دنیا باشد و رفتار مسیحیان بر آن یوحنا مذکور نه نموده بلکه گوید که باید چنین کردن نه آنکه طریقه مسیحیان مطابق همین بوده است **قوله**
نظر باین محبتی که در قلب مسیحی قرار گرفته است او بخدا قلباً احترام میکند یعنی چگونه که فرزند والد خود را احترام کننده است

الخ ہرگز اپیری چنین گمرہ بود + کے مرید من راجنت رہ بود + تعلیم وتکریم و جب التعظیم را برابر احترام
پسر بہ پدر نشان دادہ پیغمبران خدا کہ بندگان و تعالے باشند مراعات تعظیم وآداب آنحضرات را قسمی شمردہ میشود کہ
آبا و اجداد خود را از فرقہ مسلمانان کمترین خدام خاک نعلین آنحضرت را باز شرف بر تمامی قبایل و عشیرہ کہ جملہ آبا و اجداد
داخل آن باشند تصور مینماید چہ جائی تعظیم خداوند عظیم مگر حق آنا باشد کہ اگر فرقہ حقہ اسلام در دنیا نبودند خدا را کسے
بیگانگی نہ پرستیدی وگر آنحضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم مردم را بر طریقہ خدا شناسی نمیداشت مرو خدا را کسے نمے
شناخت **قوله** چنانچہ داؤد در آیہ ۶ زبور ۶۳ میگوید کہ ترا در بستر م ذکر میکنم و در پاسہای شب ترا فکر مینمایم انتہے
راقم گوید کلام الملوک ملوک الکلام باشد داؤد ع آنچہ ارشاد فرمودہ حق و درست باشد و برین طریقہ استقامت
مسلمانان راست **نظم** چو اول شب آہنگ خواب آورم + بہ تسبیح نامت شتاب آورم + چو در نیم شب سر برآرم
ز خواب + ترا خوانم و ریزم از دیدہ آب + اگر بامداد و ست راہم بہست + وگر روز تا شب پناہم تست + ہمچنان
ارشاد داؤدی چگونہ با دعوی مسیحیان موافق افتد چرا کہ آنہا احترام خدا تعالی را برابر تعظیم نمودن فرزند بہ پدر شمردہ اند
قوله وہنگامیکہ مسیحی حقیقی بمقام امتحان افتد میگوید چنانچہ یوسف در آیہ ۹ فصل ۳۹ کتاب اول موسے گفتہ
است کہ این قباحت عظیم را چگونہ خواہم کرد کہ بخدا گناہ ورزم انتہے ؎ در عصمت و پاکی دامن ہوس برابری پیغمبران
کار مسیحیان ما باشد بس **قوله** وہرچہ مسیحی حقیقی مینماید نہ آنکہ بجہت خلق بلکہ از برای خدا مینماید چنانکہ در آیہ ۲۳
فصل ۳ نامہ قلسیان نوشتہ شدہ است کہ ہر مرا کہ بعمل مے آرید بجان آرید چنانچہ بجہت خداوند نہ بجہت خلق انتہے
اقول جملہ اہل ملل و نحل ہر عملے کہ میکنند میگویند ما از برائے خدا نمودیم لاکن اگر بدین آن طریقہ کہ مقتضاے معرفت
رسولان و پیغمبران ارشاد فرمودہ و موافق رضای او باشد بہتر ورنہ باوجودیکہ عمل کنندہ بداند کہ بر بے خدمت برادو بال
نکال باشد **قوله** وہم باقوت این محبت مسیحی حقیقی بجہت تمامی آن نعمات روحانی و جسمانی کہ پی در پے از خدا
باو رسیدہ و ہر روز میرسند از صمیم قلب شکرگذار و ثنا خوان میشود و این نوع شکرگذاری او نہ محض از سخنانش بلکہ
از اعمالش ہم معلوم میشود چنانچہ در آیہ اول زبور ۳۴ مرقوم است کہ خداوند را ہر وقت شکر نمودہ تمجید او ہمیشہ در دہانم خواہد بود انتہے **راقم** گوید
داود ع وقایع و احوال مسیحیان را شاید می نوشتہ و بجز آن کار نداشت بر رفتار مسیحیان نوشتہ ہزارہا سال قبل آوردن عجب جالفت باشد
تقویم ہزار سال پیشتر دلیل رویت ہلال شوال سنہ حال متواند شد اگر نتواند شد در آنحال چگونہ اعمال کہ از انبیا و رسولان در تہذیب اخلاق
و عبادات شاقہ در ریاضات برائے خود و تعلیم مقربان و نشان مومنان مذکور گردیدہ باشد آنرا مولف خواہ بر مسیحیان موافق افتد یا نیفتد برای
آنہا ادعی کردہ ہرگز نمیتواند شد بلے اگر داود ع میفرمودہ کہ در آخر زمان چنین قومی بہم رسد کہ علامات شان اینگونہ باشد و آن علامات
در اینجا یافتہ میشد در انحال این دعوی میر سید بجاہان بدانکہ مولف را اگر شرم دامنگیر میشود از آرزو علامات و طریقہ مسیحیان
حقیقی را بیان نمودن دلش رضا نداد مگر لازم بود کہ ہر قدر علامات مسیحیان در انجیل مقرر گردہ و نشان دادہ اند آنہا را بیان

مطابقت داد و ملاحظہ نمودہ ایم تا دیدہ شود کہ عیسائیان کسی این علامت ہست یا نہ پس انچہ علامت مسیحی حقیقی یکی آن باشد کہ متی
در باب پنجم کتاب خود از درس ۳۹ آوردہ لیکن شما میگوئیم کہ با بدی معاوضہ مکنید علامت دوم متی در ہمان درس گوید ہر کس کہ بر رخسارہ راست تو
طپانچہ زند رخسارہ دیگر را نیز بسوی بگردان سیوم در درس ۴۰ گوید و اگر کسے بخواہد بر تو دعوا نماید و خواہد کہ پیراہنت را بگیرد قبایت را نیز از بہر وے
ترک کن چہارم در درس ۴۱ و ہر کس کہ ترا برفتن یکمیل راہ مجبور نماید دو میل با وی بیا ہمی باش پنجم و ششم در بارہ بخشش و قرض ہفتم
در خصوص دوست داشتن اعدا و برکت طلبیدن برای لعن کنندہ خود ہشتم و نہم احسان با اعدا و دشنام و فحش دہندگان
را دعا کردن جملہ متی مذکور نمودہ است و علامت دہم و یازدہم و دوازدہم و سیزدہم و چہاردہم و پانزدہم مرقس در آخر
انجیل خود باب شانزدہم مذکور نمودہ است و در آن تصریح کردہ کہ باین چیزہا اعتقاد آرند با آیتے چند مقرون خواہند گشت کہ باسم
من دیوہا را بیرون خواہند نمود و زبان ہای تازہ تکلم خواہند نمود و مارہا را خواہند گرفت و اگر چیزی کشندہ را بیاشامند ص ۱۲۳
ہرگز متاذی نخواہند شد و بر بیماران دست خواہند نہاد و ایشان تندرست خواہند گردید انتہے ہمچنان علامت شانزدہم
مسیحیان آن باشد کہ مرقس در باب یازدہم کتاب خود آوردہ و در آیت ۲۳ کہ عیسی در جواب فرمودہ کہ بخدا ایمان دارید کہ بدرستے
کہ بشما میگوئیم کہ ہر کس کہ باین کوہ بگوید کہ برخاستہ در دریا افکندہ شود و در دل خود شکے نداشتہ باشد بلکہ یقین داشتہ باشد
کہ آنچہ میگوید واقع میگردد ہرچہ گوید بجہت وی خواہد شد انتہے الغرض اینہمہ علامات صحیحہ مسیحیان میباشد آنرا ترک نمودہ در
پے علامات دیگر دویدن چہ ضرور کردہ باین علامات آنہا را امتحان باید نمود اگر درین امتحان کامل العیار برآمدند در انحال
عیسائے حقیقی باشند والا نہ و اینہم دانستنی است کہ آنچہ در باب دوم اعمال حواریان مرقوم است کہ بوقت نزول روح القدس بعضے
حواریان بعضی لغات تکلم میکردند آنرا باندہ باور ندارم چرا کہ بدیہی است اہل ہمہ لغات دنیا و زبانہای مختلف در انحال مجمع فراہم نیاید
باشند البتہ کسانیکہ در اطراف و نزدیک و قرب جوار ملکہائیکہ متصل ہم باشند بعض ازان مردمان مجتمع گردیدہ باشند پس در
دو چہار لغت و زبان تکلم نمودن خوارق عادات و کرامت نباشد ظاہر است کہ در ہندوستان ملک ہند مردمان اینملک یافت توانند کہ در
انگریزی و عربی و فارسی و لیتن و اردو و سندہی تکلم توانند نمود پس حواریان نیز اکثر زبانہای آن زمان ہا ہر باشند و در ان گفتگو
نمودند چہ عجب دیگر آنکہ تعین لغات مختلفہ کہ در چند لغت آنہا تکلم کردند نکردہ شاید در دو سہ زبان متکلم گردیدہ باشند
دیگر آنکہ چون دعوی مولف اعمال آنا باشد کہ در انوقت مردان صالح از یہودیان کہ از زیر سکون آمدہ بودند در اورشلیم میبودند
پس آن مردان صالح البتہ در کتابہای خود آنچہ برای العین مشاہدہ نمودند در روغ نوشتہ باشند و آن کجا توان یافت +
دیگر آنکہ معلوم است کہ یہودان در ہند و چین و افریقہ و امریکہ نیامدہ باشند کہ مطلع بر بسیار لغات و زبانہا باشند البتہ اطراف
اورشلیم پس آنہا اقل قلیل مطلع باشند دیگر آنکہ گرفتم اینکہ از جملہ مسیحیان حواریان این علامت داشتند پس آنہم انحصار بحواریان
داشتہ مگر در انجیل مخصوص بحواریان نشان ندادہ جملہ عیسائیان را عموما شامل نمودہ پس اگر آن علامات ندارند عیسائی نباشند
قوله و در آیہ ۱۸ فصل ۵ نامہ اول تسلنیقیان مسطور است کہ در ہر امر شاکر باشید کہ اینست خواہش خدای در حق شما در مسیح

یسوع انتهی ــ راقم گوید که مؤرخ نامه خدا را از مسیح جدا و علیحده دانسته است پس مغایرت باثبات رسید دیگر آنکه مؤرخ مذکور
علامت طریقه مسیحیان را بیان نکرده است بلکه خواهش حق تعالی را بیان مینماید **قوله** و دیگر چنانکه در آیه ۱۷ فصل سوم نامه
بقلسیان ذکر شده است که هر آنچه قولاً یا فعلاً مینمائید تمامی را باسم یسوع خداوند نمائید و خدای پدر را بوساطت او شاکر باشید
انتهی **اقول** محرر این نامه نیز تفرقه را مابین خدا و مسیح قائل گردیده و نشان داده است که خدای پدر را بوساطت او یعنی عیسی
شاکر بود پس خدا دیگر و یسوع غیر او باشد دیگر آنکه درین فقرات نیز موعظه پرداخته نه آنکه رفتار مسیحیان را مذکور نموده است -
قوله و یکی از صفات مسیحی حقیقی دیگر اینست که در امور و در هر تنگی بخلق باید دولت دنیا بعقل خود امید وار و معتمد نگردد بلکه
محض بخدا رجوع میکند و بجهت معاش خود چندان متفکر و آلوده نمیشود بلکه از نکار بخل و جمع آوری دوست را از خود رفع سازد الی
قوله که بلی خدا تعالی میتواند آنقدر برکت عنایت فرماید که خوراک و لباس کافی را تحصیل نماید الخ **اقول** محرر این نامه دعوی
رفتار نمودن مسیحیان نه نموده است بلکه پند و نصائح بکار برده و ضروری نیست که هر چه ارباب دیانت به پند و نصائح مردم پرداخته
باشند و از در خیر طلبی انجار از مکاره های دنیوی مطلع نموده باشند مردم بران عمل کرده باشند در صورتیکه پیغمبران هزار باب
پند و نصائح و مواعظ بکار برده باشند و مردم عنت آن و تحصیل مثوبات نداشته باشند در انحال همه موعظه محرر نامجات مانند آواز
طوطی در نقار خانه بسمع کسے نرسد تواند بود **قوله** چنانچه در آیه ۷ زبور ۲۸ مذکور است که خداوند قوت من و سپر من است دلم با و اعتماد
نموده از وے نصرت یافتم پس قلب من مسرور خواهد شد و او را بسرود خود تمجید خواهم نمود انتهی = اینجمله داؤد حسب اعتقاد
خود بیان میکند مسیحیان را با آن چه سرو کار نشان و علامات مسیحیان را راقم پیشتر از انجیل بیان نموده ام با آنهمه تضییع اوقات باشد
مگر مؤلف چراهمان علامات خارقه انجیل را بیان نکرده است در تورات و زبور میرند که هیچ مناسبت بحال و رفتار و طریقه عیسائیان
ندارد **قوله** و در آیات ۶ الی ۱۱ فصل ۶ نامه اول بتیموتیوس مرقوم است که دینداری با قناعت نفع بزرگ ست زیرا که
هیچ چیزی را در دنیا نیاوردیم و ظاهر است که هیچ چیز را از دنیا بیرون نمیتوانیم برد پس هرگاه خوراک و پوشاک داشته باشیم با آنها
اکتفا نمائیم الخ **راقم** گوید که قناعت البته بر مسیحیان ختم و تمامی پیدا آورده است و بر خوراک و پوشاک محض اکتفا دارند آنرا
منکر نمیتوان گردید مگر چون در ملک یورپ خوراک و پوشاک عیسائیان اکتفا نگردید از ان ولاچار رو بملک هندوستان و این
صفحات آورده اند و از بسیار اندک اکتفا میورزند و بجز بر خوراک و پوشاک اصلاً نظر زیاد تے ندارند سبحان الله ازین دعوی
صدها هزار مسیحیان از ابتدای آمدن شان بهانه سوداگری الی یومنا هذا از ملک انگلستان از ادنی تا اعلی آمده اند و می آیند
مگر منظور همه تحصیل جاه و جلال و حصول ملک و دولت و اقبال میباشد یا کسے نشنیده که او برای امری دیگر و باراده دیگر
آمده باشد پس اگر همه مسیحیان نباشند و اگر آنهمه مسیحیان نباشند دیگر مسیحی در عالم نباشد چونکه هر قدر عیسائیان درین ملک
نیامده اند در معاونت و مدد گاری اینها که درین ملک می آیند بسر میبرند پس آنها نیز شریک و رضامند در کار اینجا
و مدد گار شان میباشند پس آنها نیز عیسائی نباشند با خطاب عیسائی در دنیا نباشد لا معدود و کم نام که ما از ان خبر

ندانیم پس بودن و نمودن چنین کسان بخصوصیت دارد چونکه حالات کسانیکه دیده میشود آنها باشند که مذکور گردید تا حالات
آنهاکه ندیده ایم چه باشد هر کس طالب و خواهان دولت و جویای منصب امارت و شب و روز غرق در دریای بی پایان دنیای دون
و پیوسته متفکر در کار جمع آوری ذخارف دنیویه اگر اینطریقه دینداری است و خداپرستی خوشا بحال آن قوم که مخالفه
قوله و دیگر چنانکه در آیه ۱۵ فصل ۲ نامه اول پطرس مسطور است که جمیع اندیشه خود را با وے (یعنی خدا) گذارید که او در باره
شما فکر مینماید انتهی . **راقم** گوید که مسیحیان خوب برین پند پطرس عمل نمودند و اندیشه از خدای تعالی و توحید
او برگردانیده بجانب تثلیث و قول ابنیه خدا نمودند دیگر آنکه این فقره را با طریقه مسیحیان چه خصوصیت باشد اینجمله نیز در
رهنمائی باشد مگر بران طریقه رفتار نمودن از کجا ثابت باشد **قوله** و دیگر در آیات ۱۹ الی آخر فصل ۶ متی باین
مطلب نیز شاهد و شامل است انتهی درین فقرات متی داد تکفیر داده و چند جا حضرت مسیح خدا تعالے را پدر آسمانی خوانده
شناعت همین بس چنانچه در درس ۲۶ و ۳۲ ملاحظه نماید سوای آنکه پند و نصائح به امت خود بیان کرده است **قوله**
و مسیحی حقیقی بهر طریق در راهی که خدا او را دران سالک میسازد اگر چه دشوار یا آسان باشد باز رضی است و در تنگی و دشواری
همایر نیشود و زیرا که دانسته است که مطلب آن راهها و دشواریها که پدر آسمانی خود او را دران سالک میسازد همین است که
قلب او دیگر زیاده بخدا تقرب جسته و بجلال اخروی بیشتر سزاوار شود الخ این تقرب هر قدر زیاده نشود مفید مطلب باشد
چونکه هر قدر تقرب زیاده گردد ترس و خوف و خشیت خدا تعالی کم میشود و در رشته خویشی با خدا در میان می آرند او پدر
خوانده میشود و بیجا پسران پس تخصیص بفرزندی عیسی بخدا ثابت شد ؎ این خانه تمام آفتاب است **قوله**
و چنانکه در آیه ۱۸ فصل ۳ کتاب سموئیل نوشته شده است مسیحی حقیقی نیز میگوید که خداوند است هر چه در نظرش پسند
آید بکند الخ انتهی قوله تمام خلق خدمت مسیحیان را چه خصوصیت هیچکس بر خلاف اینجمله گفتن نتوانسته است یا میتواند خاص
گفت مگر سموئیل را و قول او را بطریقه مسیحیان چه علاقه **قوله** و دیگر چنانکه در آیه ۵ زبور ۳۷ مرقوم است که راه خدا
بخداوند تحویل کرده با و اعتماد کن الخ ازین نیز فقره مطلب نه سنجها و دریافته هر قدر در کتب سماویه علامات نیکمردان
نوشته اند همه برائے مسیحیان آلوده شود دیگر رفتار و طریقه مسیحیان چسان نباشد ذکر آن بیهوده باشد بلکه ذکر کتب سابقه ورد
درین باب فضولی و ناداسے باشد **قوله** و در آیات ۵ و ۶ فصل ۱۲ نامه بعبرانیان مسطور است که ای پسر حقیر مشمار تنبیه
خداوند را و چون ترا ملزم سازد خسته مشو زانرو که هر کس را که خداوند دوست دارد تنبیه مے نماید و تازیانه میزند هر پسری را که
می پزیرد انتهی ـ دعوی فرزندی خدا تعالی را هرگز از دست نباید داد که گناهی ست عظیم اگرچه راست است که بلیه دنیوی
کفاره بعض ذنوب میشود نه هر حال مقرر شده که خدا هر کس را دوست دارد و اگر فتار بلیه و مشقتهای دنیویه نماید بسیاری
بندگان نیک خدای تعالی از انبیا و اوصیا و صلحای مومنین در مراتب تنعم بسر برده اند پس کجا این دعوی درباره هر کس
و موافق حال هر یکس بوده باشد **قوله** و دیگر در آیات ۱۷ و ۱۸ فصل ۴ نامه دوم بقرنتس ذکر شده است که زحمات

سبیلی کہ ما را ورای میباشد با جلال ابدی در غایت الغایت را برای ما مہیا مے نماید از انجا کہ ما در مرثیات نمے
نگریم بلکہ در نا مرئیہا انتہے راقم گوید کہ محرر نامہ ہر چند بہ رفع البقرہا دادہ ست لیکن با وجود آن ہمہ زحمات یکی را کہ عالم
است نہ شدائد و صعوبات **قوله** و در آیات ۳ و ۴ و ۵ فصل ۵ نامہ باہل روم مسطور ست کہ مصیبتہا را نیز فخر نمیکنیم
کہ میدانیم کہ مصیبت صبر را پیدا میکند و صبر تجربہ را و تجربہ امید را و امید شرمندگی را باعث نیست و دعا و عبادت با
مسیحی حقیقی محض از روی صدق و صفا است چنانکہ با مہرس بے اندازہ با نیکار راقم می نماید الے قوله چگونہ
کہ فضل بہ پدر خود اعتقاد دارد و ہم درین دعا با خدا اگر بوسیلہ یسوع مسیح او را بہ پدر آسمانی خود شناختہ است الی آخرہ
راقم گوید کہ چون اول نظر بمضمون این فقرات افتاد در نظرم با خوش نیامد لاکن چون بمطلب آخری اید
ہمان آش و ہمان کاسہ با دعوی پدر آسمانی بر روی کار آمدہ جملہ دعوی سابقہ را بر باد فنا دادہ است بلکہ آخر کار
قسمے کہ ما بین پدر و فرزند در چین گفتگو وراز و نیاز یکدیگر در میان می آید براے حضرت رب العزت نشان میدہد
عظیم مرتبہ و جلال خداوندی قسمی در نظر ما حقیر ناچیز شمردہ اند کہ اہل ایمان و تقوی را اندک آن و نہ بیاران زبان
خود و بیان قسلم آوردن میرسد مگر چونکہ نقل کفر کفر نباشد لاچار اینگونہ الفاظ پدر و فرزندی وحدہ لا شریک لہ نقل
و تسویہ نمودہ مے آیند علاوہ بران راقم می پرسد کہ آیا حواریان کہ محرر و مؤرخ نامہا میباشند در جملہ اقوال و دعاوی
معتمد و معتبر میباشند یا در محض صبا باتیکہ مؤلف در انہا نقل و تسویہ نمودہ معتبر باشند در صورت اول اینجانب
دلیلے از نامہ بعبرانیان می آرم چنانچہ در باب دوم درس ہفتم لوپس آوردہ حال می بینیم عیسے کہ چند کاہی پست تر
از فرشتگان مید و بسبب عذاب مرگ بعزت و اکرام متوج شد زانرو کہ از فضل خدا لازم بود کہ او در راہ ہر کس مرگ را بچشد ص ۱۲۷
انتہے پس عیسے ہرگاہ از فرشتگان پست تر بود دیگر دعوی خدائے ابن خدائے از برای ہمین عیسے بود یا عیسے دیگر موعود ہے
بود زیادہ ازان معلوم میشود و آن اینست کہ پولوس حواری اقرار کردہ است کہ عیسی ایمرتبہ را بعد از واقعہ صلیب یافتہ پس
چنین محتاج چگونہ خدائی را شاید اگر واقعہ صلیب پیش نمی آمد و ہمرتبہ نیز ندا شتہ این بود اقرار مسیح حالانکہ بانی خود مسیح شنو
چنانچہ متی در باب بستم کتاب خود درس ۲۳ زبانی عیسی آوردہ ایشانرا فرمود کہ البتہ از قدح من خواہید آشامید
و آن غسلی را کہ می یابم خواہید یافت لیکن نشستن بر دست راست و چپ من از آن من نیست کہ بدہم بہ آنانے را کہ از
پدر من معین شدہ اند انتہے پس عیسی اگر خدا بود بر ہمہ چیز و بر ہمہ شئ قدرت داشتہ و قادر بودہ مگر استقلال
ذاتی نداشتہ محتاج حکم و فرمان خدا بود آلغرض اقرار مسیحیان چہ مسیحیان کہ سردارشان پولوس و خود عیسی صلیب قدرت
ذاتی خود و عزت ذاتی نمودہ دیگر دعوی بیدلیل مؤلف در چہ شمار و حساب باشد **قوله** نہایت لازم نیست
کہ ذکر او ہمیشہ بتقریر و زبان باشد بلکہ در قلب خود ہم میتوانند ذکر نمود زیرا کہ خدا زبان قلب را نیز میداند و باعتقاد
تمام بہ پدر آسمانے خود یعنی بخدا امر خود را وامی گذارد الخ **راقم** گوید کہ باین ہمہ خفی مؤلف پی بردہ و بہ

تحقیق اینکہ نہ معنیہ ہیچکس خ او نپرداختہ و تا حال ہم نمیدانستہ کہ خدا تعالے زبان قلب را نیز میداند العجب
کل العجب بندگان مقرب خدا عالم ما کان و ما یکون دارند و رسولان خدا خصوص حضرت سید المرسلین صلی اللہ
علیہ و آلہ وسلم اکثر اوقات پیش از آنکہ کسے سوال نماید حاجتش بر می آوردند و آنچہ صحابہ در خیالہائے خود میکردند
و منافقین در پیش خود میگفتند میفرمودند چون تفحص میکردند موافق آنچہ فرمودہ واقع گردیدہ بود ہرگاہ علم مغیبات
باین درجہ و مرتبہ باشد حضرت مالک الملک عالم السر و الخفیات بمباشہ ہیچ پوشیدہ از وی پنہان نیست و در اینجا
ہم پدر و پدر آسمانی از دست نیدہد و حالانکہ آنقدر میدانند کہ مسیحیان اگر خدا را پدر قرار دہند نقص دعوے
عیسے بفرزندی خدا وارد و بعتبار قول عیسی در بارہ فرزند خدا بودن او در نظر ما حقیر و بیمقدار میگردد چرا کہ ہرگہ
ہمہ ہرگاہ فرزندان خدا باشند دیگر برای عیسی از فرزندی خدا ہیچ شرف و منزلت باقی باشد **قوله** چنانکہ در
خصوص ہمطلب در انجیل در آیہ ۸ فصل ۴ نامہ باہل فیلپی مرقوم است کہ ہیچ فکر نمائید بلکہ در ہر امر مناجات و دعا
با شکر گذاری مسئولات شما نزد خدا آشکارا گردد و در آیہ ۱۷ فصل ۵ نامہ اول بتسلنیقیان مسطور است کہ پیوستہ
بدعا مشغول باشند انتہے راقم گوید پولوس ہر دو موضع خوب او نشان دادہ اگر تعمیل آن پردازند و لاکن
پولوس نگفتہ کہ مسیحیان چنین رفتار دارند بلکہ گویا خیال کنند پس اگر بر بنای او ایستادگی نمایند **قوله** و دیگر
در آیہ ۱۴ فصل پنجم نامہ اول یوحنا مرقوم است کہ این است آن اعتمادی کہ نزد وی داریم کہ ہر چہ سوال نمائیم مجیب
ارادہ اش استجابت مینماید انتہے یوحنا از شرم حمایہ حسب ارادہ اش در پیش نمودہ ورنہ مسیح گفتہ است دیگر چنین گشتندہ
با بایت امن ہرگز نتاذی نخواہند گشت بلکہ قبل ازین گفتہ است و تخاص کہ با چیزہا اعتقاد دارند با آیتے چند
مقرون خواہند گشت کہ باسم من دیوہا را بیرون خواہند نمود و بزبانہائے تازہ تکلم خواہند نمود و مارہا را خواہند
گرفت انتہے پس اول بر چیزہای گشندہ را ایشان اگر مردی در راہ مسیح بقول او گذشت آنچہ بزبو گذشت دیت تو
بر سر قیس باشد کہ او در جملہ برادر آخر کتاب خود آوردہ اگر مردی و سلامت ماندی در انحال خواہی دانست کہ مسیحی حقیقی
تو ای باز جملہ آن خوارق عادات بجا آرد صاحب کشف و کرامات شمردہ میشوی **شعر** من آنچہ شرط بلاغ است
با تو میگویم تو خواہ از سخنم پند گیر خواہ ملال **قوله** و در آیہ ۲۳ فصل ۱۶ یوحنا مسیح فرمودہ است کہ ہر آئینہ من بشما راست
میگویم کہ ہر آنچہ پدر را باسم من در خواہید خواست او بشما خواہد بخشید انتہے حالات مؤلف بر سر راستی آمدہ است پس باید
کہ مسیحیان ہر کس از انہا باسم مسیح از خدا تعالی بخواہید ہر چہ کہ باسم ملا شفا شدہ تیم زود وا شد ہر انکہ از خواہد شد و در ان تسلی و شبہہ
بخاطر نیارید مسیح راست بشما گفتہ است دیگر انکہ ازین کلام نیز ہم مغایرت مسیح با خدا و ہم عدم استطاعت ذاتی مسیح ظاہر میگردد
چنانچہ فرمودہ باسم من از پدر بخواہید نگفت از من بخواہید اگر خدا یا جزو خدا بود چگونہ حوالہ بخدا مینمود بلکہ میگفت از من
بخواہید انچنان خواہیم نمود چون میدانست کہ جز خدا احدی قادر نباشد او ان حوالہ بخدا نمود **قوله** و دیگر در آیات ۵ و ۶

۷ فصل اول نامهٔ یعقوب و آیات اول الی ۸ فصل ۱۱ لوقا و آیات ۵ الی ۱۵ فصل ۶ متی تنها در طلب اند انتهی **راقم**
گوید که یعقوب در نامهٔ اول و در س ۵ و ۶ و ۷ طریق طلب دعا یاد میدهد نه مدعی رفتار مسیحیان نماشد لوقا نیز در
باب ۱۱ مذکور نموده مصنف کوته تخفی عشار را برای عبرت ناظرین بیان میکند مدعی رفتار صیاحین نباشد و متی نیز از در پنه
دلتها یکه در آمده است طریقهٔ نماز گزاردن در آنوقت ابواب حجره را بند نمودن تا احدی نه بیند باز از سر ایمر جملهٔ معاودت نموده
بمسئلهٔ پدر آسمانی پیچیده بلکه اینه فقه کاسه گرمتر از آتش میباشد الغرض راقم یاد دارم که جواب حجره بند نمودن نماز و طاعت
بجا آوردن و هم درباره عشار که دور ایستاده میخواست که چشمان را هم بسوی آسمان کند پیشتر جوابهای با صواب داده شده
است مگر چون مؤلف اندیشهٔ تکرار و سه کرر آوردن و نقل نمودن مضایقه ندارد و نظر بران جوابی تازه از نظرت هم ضرور
پس هرگاه که هم در طاعات و عبادات منظور ریا و سمعه و خودنمائی برای اظهار ریاضت نباشد بلکه از نیکو نه عبادت و بجا آوری
طاعات رضای محض بوده باشد در انحال چون کلا الاعمال بالنیات میباشد کو در سر و اخفی یا در علانیه بوده باشد بجا باید و
بلکه در هر جمله پابند برین شرط ضرور دست که نه هر وقت در خفا و کنج و گوشه خانه عبادت نماید و نه هر حال علانیه بجا آرد و نه
رهگذر اگر بسا باشد که مردم بمتابعت نیکان و خاصان خدا آن طریقه یاد گیرند و پیروی آنها نمایند و در انحال علانیه از اخفا اولیتر
باشد و اگر وقتی خوف و سمعه و ریا باشد در انحال سر از علانیه افضل تر باشد تنجهان بدانکه اگر عابد در از غبار بسته در خلوت با محبوب
نشسته عملهٔ فعله ادعوه دارند که زاهد بطاعت حق مشغول است بصادر و وارد بگویند که صاحب با مشغول عبادت حقه است
فراغت ملاقات ندارد و در این امراد در طریقه عبادت مخفی او بر مردم آشکارا شود و همینکه در بسته به بیند گو که مشغول لهو و لغو دنیا
باشد بالیقین نماید که بعبادت مشغول داود و حقیقت همانه سیاهی اندوختن مصروف و الخیر عبادت مخفیه او منتشر گردد و از ان
قباحت و شناعت آن زیاده از انچه در تصور باشد عاید حال میشود تنجهان متی در فصل ۶ از درس ۱ الی ۱۵ این طریقه عبادت
راهبان میکنند نه رفتار و در ان ایراد ریاکاری علانیه بعبادت و طاعت حق پرداختن باشد دستور العمل نشان میدهد لاکن گفتن
تا کردن فرقی باشد بسیار و بعدی باشد بسیار گرفتم انکه متی انچه حق نصیحت و نصائح بود بجا آورد و لیکن گوش بحرف او نمیدهند
علانیه با دف و سنج و نقاره روانهٔ معبد و کلیسیاهای خود میشوند پس بر خلاف دستور العمل متی بعمل آورده باشند **قوله**
نهایت سوای دعا باطنی مذکوره دعای ظاهری هم هست چنانچه در میان مسیحیان متعاد است که هر ملت این طائفه در اوقات
معینه در کلیسیا جمع میشوند و متفقاً با کلمات مخصوصه دعای نمایند الخ **راقم** گوید که انطریقه که مؤلف بیان کرده مخالفت
دارد با طریقه سابقه او و کلیسیا و معبد رفتن البته بر خلاف انجیل باشد ورنه برین دعوی نیز باشد بدعوی عبادت سریه دلیل
از روی انجیل می آورده چون ندیشت نیاورده دلیل انجیل قابل اعتماد باشد رفتار مسیحیان خلاف انجیل هرگز سزاوار تمسک
نباشد الغرض در کلیسیا جمع آمدن خلاصه لذ برای آن باشد که رومن کاتهلک که فرقهٔ بزرگ و قدیم مسیحیان است جمله اعمال زشت
خود را زن و مرد به پادری اظهار نمایند و اگر سرقه یا زنا کرده اند قلم عفو بر جریدهٔ نامه اعمال شان کشند و انجار گناهان هفته

معاف سازد گویا هر هفته تولد تازه یافتند و از شکم مادر نو پیدا شدند و باز باز بگناهان و معاصی داخل میگردند وقت آبزن
سبک دوش و از گناهان آمرزیده و معصوم و پاک دامن بر گردند **قوله** و اگرچه مسیحیان نماز جماعت و دعای ظاهری خود شان با یک
طریق و در یک وقت ادا نمایند با هیچ عیبی ندارد زیرا که بجهت کلمات مخصوصه در وقت معینه و طریق مشخصه این دعای ظاهری
در انجیل خبری مرقوم نشده است انتهی **راقم** گوید که پیشتر نوشتم که حکم عبادت ظاهری در انجیل نباشد پس کلام مؤلف
تقویت قول راقم نمود لاکن آنقدر می پرسیم که هرگاه در انجیل وارد نشده است پس چرا در معبد جمع آیند بلی امری دیگر است
که بسبب اجتماع باشد که مؤلف از غایت خجالت و شرم آنرا او هیچ جا از رساله مذکور ننموده است و راقم پرده از ان بر اند
نشسته بر میدارد و آن اینکه در اعتقاد نصاری و اخلست که معاذ الله حضرت عیسی ع در عوض قوم خود لعنتی شدند و سه روز
بدوزخ رفتند در عوض گناه گاران امت خود سوختند ۰ این محبت نشد قیامت شد + اگر عیسی خدا بود و یا پسر خدا
در دوزخ رفتن یعنی چه علاوه بران در انجیل باب ۲۳ لوقا از درس ۳۹ مرقوم است و یکی از ان بدکاران که بصلیب
آویخته شده بود او را منکرانه گفت که اگر تو ئی مسیح خود را نجات بده و دیگری او را نهیب داده گفت آیا تو از خدا نمی ترسی
زیرا که تو در همان عذاب گرفتاری و ما بحق زیرا که مکافات اعمال خود را می یابیم و کس هیچ عمل ناشائسته نکرده است و
بعیسی گفت یا حضرت مرا یاد دار چون بملکوت خود رسی عیسی ع وی را گفت که من راست میگویم که تو امروز در فردوس با من خواهی
بود انتهی ــ حالا اگر در انجیل زبانی عیسی آورده است پس سراسر مخالفت با اعتقاد قوم دارد که عیسی ع سه روز در دوزخ میبود اند
پس عیسی سه روز اگر در دوزخ بود چگونه با ان دزد وعده همروزه به بهشت داده در انحال البته ازین دو چیز مخالف همدیگر یکی
راست و یکی خلاف هم باشد الغرض برای انعقاد و ذاک شنیدن در معبد جمع می آیند و بس **قوله** دیگر رفتاری که مسیحی
حقیقی درباره برادر خود بعمل می آورد بدین نوع است چنانچه خود را دوست میدارد انتهی در باب دعا فرموده مسیح از درس
۲۹ فصل ۱۰ انجیل متی آورده پس هرانکه مسیح حقیقی باشد یا غیر حقیقی بلکه دوست مسیح باشد و یا دشمن او و مخالف او هر حال
دوستان را هر کس مثل خود عزیز و محترم میدارد و حاجت تعلیم کسی اصلاً درین باره نباشد **قوله** و دیگر در آیه ۱۲ فصل ۷
متی امر شده است که هرچه خواهش دارید که مردم با شما بعمل آرند همانطریق با ایشان سلوک نمائید الی آخره **راقم** گوید که این
امر بدیهی است هر کس هرچه بکار دیده و دالیمه انچه با مردم بعمل آرد انمردم نیز همان طریقه توقع دارد این امر تازگی ندارد و هر کس از
ازدانسته است **قوله** چنانچه در آیه ۸ فصل ۲۳ متی مرقوم است که پیشرو شما یکی است یعنی مسیح و همگی شما برادران هستید انتهی
این مصنف ناتمام نقل کرده است بلکه تمامش چنین است و هیچکس را بر زمین پدر مگوئید زانرو که پدر شما یکی است
یعنی آنکه در آسمان است و نه پیشوا مسمی شوید زانرو که پیشوای شما یکی یعنی مسیح انتهی ــ **راقم** گوید که این فقره نوشتن دلش نخواسته
چونکه درین فقره مسیح بصراحت ارشاد نموده است که خدا دیگر است و آن در آسمان است مسیح دیگر است خدا را پدر بگوئید و مسیح را
پیشوای خود نه آنکه او را خدا و فرزند خدا دانید ـــ و در س ۲۴ و ۲۵ فصل ۱۳ یوحنا نیز دلالت بر تاکید محبت مینماید که شما

یکدیگر را دوست دارید و بهمین تمامی خواهند دانست که شما از شاگردان هستید الخ **قوله** و نه اینکه مسیحی حقیقی محض برادران روحانی خود را دوست دارد بلکه تمامی مردم حتی دشمنان خدا را نیز دوست میدارد چنانچه در آیه ۱۲ فصل ۳ نامهٔ اول تسلونیقیان مذکور است که خداوند شما را این عطا کند که در محبت نسبت بیکدیگر و همگی ترقی و افزونی پیدا کنید انتهی **اقول** این دعوی مؤلف اصل ندارد و هرگز در این فقرات که مؤلف بنام نهاد آیه ۱۲ فصل ۳ نامهٔ تسلونیقیان مذکور نموده اینگونه مضمون نباشد که دشمنان را دوست دارید یا با آنها محبت ورزید چنانچه از مطالعه آن آیه بر همگان میگردد و عجب است که در رساله مباحثه و مناظره مرتکب کذب عمد و دروغ گفتن عجب دلیری باشد بلکه خلاصه اصل فقرات دعائیه آن باشد که خداوند شما را این عطا کند که محبت نسبت بیکدیگر و همگی ترقی و افزونی پیدا کند در اینجا نامی از مخالفان و دشمنان نباشد بلکه جمله بیکدیگر وارد شده است در یکدیگر دوستان مراد باشد نه دشمنان **قوله** و در همین خصوص آیه ۵ الی ۷ فصل اول نامه دوم پطرس هم شاهد است انتهی **اقول** هرگز جمله مذکوره شاهد مقال مذکور نباشد چنانچه از ورس پنجم الی ۷ آن نامه اینچنین مرقوم باشد و در اینجا نظر نموده سعی بلیغ نموده ظاهر سازید از ایمان صلاح و از صلاح معرفت را و از معرفت پرهیز و از پرهیز صبر و از صبر تقوے و از تقوی الفت برادرانه و از الفت برادرانه محبت انتهی پس چگونه است که مؤلف درباره دوستی دشمنان اندری این فقرات دلیل آورده شاید از الفت برادرانه مخالفان مراد باشند لاکن کجا در الفت مخالف او بودند نه برادر مخالف باشند لاکن هر گاه حال مؤلف در فهمیدن معانی کتب خود این گونه باشد در حال فهم معانی کتب غیر مذهب چه رسد **قوله** و دیگر در آیه ۴۴ فصل ۵ متی مسیح فرموده است که من بشما میگویم اعدای خود را دوست بدارید و از برای آنها که بر شما لعن میکنند برکت طلبید و آنان شما را عداوت مینمایند احسان کنید و از آنها که شما را فحش میدهند و زحمت مینمائید دعا کنند تا پدر خود را که در آسمان است فرزندان باشند انتهی **اقول** این تمهید برای تالیف قلوب و تسخیر دلها و عین طریقه مصلحت و دنیاداری باشد مگر چگونه است که خود مسیح کسانیکه با ذرحمت طلب معجزه میدادند آنها را فحش و دشنام که هرگز سزاوار شان والای شان حضرت نبوی نبوده میداد و دیگران را سفارش بطریقه مدارات امر میفرمود لاکن اگر خود بران عمل فرموده ارشاد او تاثیر میداشت الحال از صد هزار یکی و از بسیار اندکے شاید عمل بران مینمائید و بر فحش و دشنام بعضی عبارات انجیل شاهد صدق باشند از آنجمله در باب ۱۱ لوقا ورس ۲۹ چون مردم جمع میشدند شروع بتکلم فرمود که این طبقه طبقه طالب هستند آیتی را انتهی همچنان در باب ۱۲ انجیل متی در ورس ۳۹ مرقوم است در جواب داده گفت که طبقه شریر زناکار آیت را جستجو مینمایند الغرض راقم بران اعتراض ندارم ارشاد عیسوی بر مسیحیان قبول دارم مگر اگر دشمنان حقتعالی را مسیح دوست دارد و مسیحیان پس آن طریقه نیک و رفتار نیکان و موافق رضای خداتعالی خواهد بود حاشا و کلا و تکمیل مطلب مفید مراد ما از این ارشادات عیسویه مستیاب گردیده و آن اینکه بجهت بجا آوردن این امور تهذیب اخلاق شخص از ابرار و از فرزندان خداتعالی محسوب میتواند شد پس فرزندی خدا

بر اعمال نیک منحصر است پس تخصیص عیسوی در فرزندی خداتعالی چه باشد **قوله** بنابراین سعی او نه محض اینست که احدی را ضرر و بدی نرساند بلکه قصد او این نیز میباشد که نیکی او بهر کس رسد و هر قدر که از برای او ممکن باشد باعث خیر و سلامتی جسمانی و روحانی همه کس گردد چنانکه در آیه ۳۳ فصل ۱۰ نامه اول اهل قرنتس نوشته شده است که باید که هیچ کس فائده خود را نجوید بلکه هر کس فائده دیگری را انتهی **راقم** گوید که این ارشاد مضائقه ندارد مگر ممکن است که اینگونه حامی یافت شود که بدون غرض از فایده خود در گذرد و فائده غیرے را بجا آرد لاکن ممکنست که در بعض مردم انچنین یافته شود لاکن موافق دعوی پولس چگونه ممکن است که هیچ کس فائده خود را نجوید بلکه هر کس فائده دیگری را این حکم را بجا آوردن از قبیل ممتنعات باشد **قوله** و در آیه دهم فصل ۱۳ نامه اهل روم مرقوم است که از محبت بر آشنایان بدی نمی آید انتهی در اینجا مؤلف بر سر راستی آمده است چونکه چگونه ممکن است که از محبت بر آشنایان بدی آید۔

قوله و دیگر در آیه ۱۰ فصل ۶ نامه غلاطیان مسطور است که بقدری که فرصت داریم درباره همگی احسان نمائیم خصوصا درباره خاندان ایمان انتهی **اقول** الحال سفارش دشمنان در رعایت حال مخالفان بکجا رفت و چرا از لوح سینه ها محو گردید چونکه مومنان را مخصوص کرده است وانگهی همگی مراد دوستان باشند خواه ایماندار باشند یا نباشند **قوله** و نیز مسیحی حقیقی همیشه در احتیاط است که مبادا نمونه بدی شود بلکه در هر کار میخواهد که نمونه نیکی گردد چنانچه در آیه ۱۶ فصل ۵ متی مذکور است که باید که روشنی شما بر مردم چنان تجلی نماید تا آنکه اعمال حسنه شما را ببینید و هم پدر شما را که در آسمان است تمجید نمایند انتهی **راقم** گوید که عین ریا و سمعه و خودنمائی همین است که شخص خود را نمونه نیکی در نظرهای مردم نماید و حال آنکه باید که شخص در بند آن نباشد که مردم او را بد بگویند یا نیک منظور رضای خدا باشد علاوه بران قبل بر این مؤلف مدعی آن بود که اعمال حسنه را در سر و خفیه باید بجا آورد الحال بازا مر بجا آوردن اعمال در علانیه میکند که بر مردم تجلی اعمال حسنه تا باید بنماید مگر در این ملت و کتب مذهبی شان پرواسے از تناقض و اختلافات اصلا نباشد **قوله** و مسیحی حقیقی در سخن و عمل هم با همه کس بطریق صدق و صفا رفتار میکند چنانکه در آیه ۲۵ فصل ۴ نامه افسیان نوشته شده است که دروغ را اخراج نموده هر کس با نزدیک خود براستی گوید از آنجا که اعضای یکدیگر میباشیم انتهی **راقم** گوید که از پیشتر می شنیدیم که بنی آدم اعضای یکدیگر اند مگر الحال بتجربه آمده است که بنی آدم اعدای یکدیگر اند **قوله** و دیگر چنانکه در آیه ۳۷ فصل ۵ متی مرقوم است که مکالمه شما باری آری و نے نے و قس شود و جهت آنکه هر آنچه از این زیاده تر است از شریر است و شاهد همین مطلب آیه ۱۲ فصل ۵ نامه یعقوب هم میباشد انتهی **اقول** فی الواقع مکالمه باری آری بهتر است از آنکه سوگند دروغ یاد کند در آن دو قباحت پیدا باشند اول آنکه خود را حقیر و بے وزن و سبک گردانیده باشد آخر کار کل حلاف مهین خوار و ذلیل باشد در چشم مردم از حال بسیاری سوگند خوردن او مطلع شوند بر قسم و سوگند او نیز باور نخواهند نمود قباحت دوم آنکه در

طرف مقابل بدگمانی پیدا شدن ست که بدون سوگند باور سخنان کسی ندارد و پس این خوب طریقه است مگر طریقه
را نشان دادن تا بران عمل نمودن تفاوت کلی دارد **قوله** و شخصی که در ایمان و قسمی مسیحی باشد رغبت نزاع و حجت نمیشود
بلکه آرام و دوستی را طالب ست چنانکه در آیه ۱۸ فصل ۱۲ نامه باهل روم مرقوم ست که اگر ممکن باشد بقدرے که از جانب شما باشد
با همه خلق بصلح باشید و درین خصوص آیات ۹ و ۳۹ لے ۴۱ فصل ۵ متی که هم سابق برین ذکر شده بود شاهد ست انتهی
ارشاد بصلح کل بودن بد نباشد لاکن چون مؤلف انجیل شرط اگر ممکن باشد درمیان آورده ضرور آن چه بود چراکه اگر بحکم
خدا بود چنانچه بر جمله انجیل دعوی الهام نموده لند در حال امکان و غیر امکان چه باشد. پس اگر ممکن نباشد تکلیف
ما لا یطاق باشد و اگر ممکن بود خدا نمیدانسته است که امکان دارد پس چرا قید امکان بر روی کار آمده **قوله**
و مسیحی حقیقی بدرد هر دردمندی شریک و در ماده هر نفسی سهیم و نسبت بفقرا بدل کرمے و دلخوش احسان کننده میشود چنانکه
در آیه ۱۵ فصل ۱۲ نامه باهل روم مرقوم ست که شمارا هست خوشی با خوش شدگان و گریستن با گریان یعنی در شادی و غم
و شریک یکدیگر باشید انتهی ~ **اقول** این طریقه جبلی ست و فطرتی حاجت به تعلیم کسے نباشد و درمیان همدیگر بهمین
طریق بعمل مے آید لاکن این شریک در شادی و غم دوستان مراد ست نه دشمنان مراد بود اولی ترمینمود **قوله**
و دیگر در آیه ۱۶ فصل ۱۳ نامه بعبرانیان نوشته شده است که از احسان و خیرات غفلت نورزید زانرو که خدا از چنین هدایا
راضی میشود انتهی ~ **راقم** گوید که مؤلف بکلی انکار دارد از آنکه اعمال خیریه بکار نے آیند محض ایمان آوردن بر نجات
مسیح بکار می آید و درینجا رضامندی خدا بر هدایا چگونه اقرار دارد و آنچه گفتم که مؤلف بکلی انکار نموده از آنکه اعمال صالحه
بکار نیایند در فصل سوم باب سوم سطر پنجم گوید در فصل دوم سوم باب دوم این رساله تفصیلاً مذکور گشته است که آدمی
با اعمال حسنه خود از عقوبت گناهان نمیتواند رهانید انتهی ~ با اینحال چگونه است که رضائے خدارا از گذاردن هدایا
با ثبات میرسانند پس در صورتیکه از اعمال صالحه و افعال حسنه رضامند گردیده انحال رضائے خدا از عفو گناهان خالی
خواهد بود حاشا و کلا **قوله** و نیز قلب مسیحی حقیقی صابر و حلیم و افتاده و حقیر میشود و هر بدی که از مردم باو میرسد
قلباً میگذرد و می بخشد چنانکه مسیح در آیه ۲۹ فصل ۱۱ متی فرموده است که یوغ مرا بر خود گیرید و از من تعلیم گیرید زانرو که
حلیم میباشیم و در دل فروتن که در نفوس خود آسودگے را حاصل خواهید نمود انتهی ~ چون آنحضرت رسول خدا بود ناز
تهذیب او بعید نباشد مگر این صفت ها که مؤلف برای مسیحیان مدعی گردیده است اگر کراماً الکاتبین
نشان یافت شود عجب نباشد و در خود مسیحیان بسیار عجب خواهد بود **قوله** در آیه ۳ فصل ۲ نامه باهل فیلپی مسطور گشته
است که هیچ امری منازعه و جاه طلبی میسر نشود بلکه بفروتنی یکدیگر را از خود افضل دانید انتهی ~ این فقرات منتظم
طریقه تمدن و معاشرت بیان مینماید و در مابین خود ما چه قسم رفتار نمائید تعلیم مینمائید **قوله** و دیگر در آیه ۳۲ فصل
۴ نامه باقسیان نوشته شده است که با یکدیگر مهربان و رحیم باشید و یکدیگر عفو نمائید چنانچه خدا در مسیح شمارا عفو نموده است

انتهی ~ **اقول** این پندها نیز درباره طریقه معاشرت و گذران با یکدیگر بیان شده است مگر فائده جلیله ازان که عفو نموده
خدا باشد اگر بخاطر مسیح باشد یا غیر مسیح مگر بجز او احدی قدرت بر عفو ندارد **قوله** و چنان شخص نه آنکه از برائے خود بلکه بجهت هر کس
و تمامی مردم حتی از برائی دشمنان هم دعا و مناجات مینماید چنانچه در آیه ۱۸ فصل ۶ نامه باقسیان مرقوم گردیده است که با کمال طلب
و دعا پیوسته قلباً استدعا نمائید و دران عمل هوشیار باشید در نهایت استقلال و استدعا بجهة همگی مقدسان انتهی ~ راقم حیرانم
که از عارضه خبط دماغیه مؤلف چراکه این فقرات نامه قسیان شاهد مدعای خود درباره دعا و مناجات نمودن برای دشمنان آورده
و حال آنکه نه صراحتاً و نه کنایتاً ذکر و مذاکره دشمنان دران فقرات باشد بلکه اشاره استدعا برای طلب دعا درباره مقدسان وارد
گردیده است شاید دشمنان شان مقدسان شان باشند پس اگر از مقدسان دشمنان مراد گرفته آید دران حال هرگز این فقرات
موافق مدعای مخالف نخواهد بود ورنه دلالت طلب دعا برای همگی مقدسان واقع گردیده آنرا با دشمنان علاقه نباشد و دیگر در
آیات اول و دوم فصل ۲ نامه اول به تیموتیوس ذکر گشته است که از هر چیز پیشتر سفارش مے نمایم که مناجات و دعا و شفاعت
و شکرگزاری درباره تمامی خلق کرده شود و بجهة پادشاهان و تمامی اشخاص صاحب جاه تا آنکه با آرام و استراحت گذران نمائیم با کمال
زهد و شائستگی انتهی ~ **راقم** گوید که دعا و مناجات درباره تمامی خلائق مضائقه ندارد مگر شفاعت چگونه توان نمود درباب
تمامی خلائق و آنرا شمای مسیحیان ممنوع دانسته اید بجز شفاعت که بزعم شما مسیح خواهد نمود پس پولوس ازین جمله غافل بود از یادش رفته
بود ثانیاً آنکه بجهة پادشاهان و صاحبه دولتان دعا نمودن و طلب متمتع نظر ازان با آرام و استراحت گذران نمودن عین تملق و
دنیا داری باشد ورنه مومنان را با اهل دول چه کار البته دعائے خیر در حق پادشاهان عادل و دعای صلاح در حق پادشاهان
ظالم تا خلق از ظلم و جور ایشان در امان باشند از لازمات است در نه برای استراحت خود دعائی پادشاهان نمودن تا با زهد و شائستگی
بسر برده آید عجب العجاب از اهل زهد و تقوی باشد **قوله** و نیز در آیه ۴۴ فصل ۵ متی مسطور گردیده است که از بهر آنها که شمارا لعنت
میدهند و زحمت مینمایند دعا کنید تا پدر خود را که در آسمان است فرزندان باشند انتهی ~ **اقول** درینجا ارشاد طلب دعا
از برای لعنت دهندگان و زحمت رسانندگان وارد شده تا پدر آسمانی شان فرزندان قرار یابند مگر هرگاه بران عمل نمائید
عمل ناگفتن تفاوت عظیم میدارد و کردن آنست که گویند بعض مشهور نموده اند که مولوی روم دعوی آن ندارد که من در همه اعتقادیات
مسلمانان داخل هستم شخصے روبروئی او برائے امتحان اطلاع و صداقت ادعای فحش و دشنام غلیظ بمولوی داد مولوی
هرگز از جا بدر نیامد بلکه با نجس گفت که شما عبث زحمت امتحان میکشید که در مذهب فحش شنودن و گوارا نمودن با شما متفقیم الخ
دانسته که در دعوی خود براستی بوده است و دیگر چنانکه در آیه ۱۶ فصل ۵ نامه یعقوب مذکور ست که دعائی محکم شخص عادل
بسیار موثرات انتهی ~ **اقول** البته دعای شخص عادل اثر دارد مگر عادل کجا **قوله** چنانکه مسیحی حقیقی مانند شخص خدا
شناس و خدادوست درباره خدا و برادر خود رفتار مے باید درباره خود نیز موافق احکام خداوندی رفتار میکند الے قوله چنانکه
در آیات ۴ و ۵ فصل ۴ نامه اول به تیموتیوس نوشته شده است که هر مخلوق خدا نیکوست و هیچ چیز قابل دور کردن نیست

اگر شکرگذاری تناول کرده شود از انجا که از کلام خدا و دعا پاک میشود اگرچه بنا بر این کلام جهة اکل و شرب هر چیز بر مسیحی حلال است و از برای خوردنش نهی نیست مگر اینکه حرام زیادتی و اسراف است بار مسیحی حقیقی از زیادتی خوردن و نوشیدن همیشه در پرهیز است و از افکار و گفتار و اعمال و افعال بی ادب و ناشائسته دست بردار گشته از تمامی امورات که بخدا ناگوار است خود را محفوظ و محروس میدارد و خواهش نفس خود را انکار نموده محض خواهش خدا تعالی را بعمل می آرد انتهی ۰ راقم گوید که هرگاه جهة اکل و شرب هر چیز بر مسیحی حلال است پس آیا درین امر موافقت با حکام ابدیه تورات که برخلاف کننده آن لعنت وارد گردیده و عیسی برای تکمیل آن آمده و دعوی آن داشته که آسمان و زمین زائل خواهند گشت یکنقطه و یا یک شوشه از توریت زائل نخواهد گشت چنانچه در انجیل متی باب پنجم درس ۱۸ مذکور است میباشند یا نه علاوه بران هرگاه باوجود تحلیل از جانب خدا تعالی مسیحی حقیقی از زیادتی خوردن و نوشیدن همیشه در پرهیز است آنمخالفت انجیل باشد یا نباشد **قوله** چنانکه در آیه ۲۰ فصل ۶ نامه اول باهل قرنتس مسطور است که بقیمت خریده شده اید پس خدا را تعظیم نمائید بتن خود و بروح خود از آن خدا میباشند انتهی ۔ **راقم** گوید که تعظیم و اجلال خداوندی هر اعلی و ادنی میباید نه آنرا بر هر چیز حلال بودن برای استعمال عیسائیان و باوجود آن از تقوی ترک آن نمودن دلیل آوردن کدام مطلب باثبات میرسد دلیل باید اگر صراحةً نداشته باشد خالی از رمز و کنایت نباشد و درین دلیل بوئی از آن نیست که بر صداقت دعوی مؤلف بمشام جان برسد **قوله** و در آیه ۳۴ فصل ۲۱ لوقا نوشته شده است که با حذر باشید مبادا دلهای شما به پرخوری و می پرستی و افکار معیشت گران گردد و دیگر چنانکه در آیه ۱۸ فصل ۵ نامه با فسسیان مسطور است که مست شراب مشوید که دران فساد است بلکه مملو از روح باشید انتهی ۔ **راقم** گوید مسیحیان این هردو پند سودمند را نه بگوش تنها بلکه بگوش دلهای شان رسیده سمعاً و طاعتاً قبول کرده اند و هرگز پیرامون شرب خمر نگردند و مست شراب نشوند مؤلف در اصلاح حالات دیگر ایشان توجه نماید ازین شرب و امثال آن خاطر جمع باید بوده باشد ورنه نام مؤلف از دفتر مسیحیان بر خواهند نمود و این مسئله طبی است که خور و نوش بقدر احتیاج باشد زیاده مضرت دارد از مسائل دین چه کار **قوله** و در آیه ۴ فصل اول نامه بطرس مسطور است که جانهای خود را با طاعت براستی از قدرت روح پاک نمائید انتهی ۔ انجیل بر جلب مطالب مشتمل باشد هر کس خود را پاک نماید امکان ندارد چنانچه بدیهی است حاجت بیان نمی دارد **قوله** و دیگر در آیه ۴ و ۵ فصل ۴ نامه اول تسلونیقیان مرقوم است که هر کس از شما بداند که بچه نوع بدن خود را منزه و محترم نگاه دارد نه در آرزوی شهوت چون قبائل که خدا را نمی شناسند انتهی ۔ این فقرات مشتمل بر راهنمائی مسیحیان میباشد مگر در کتب دین بسیار پند و مواعظ بکار برده اند تا بران عمل نموده نشود نتوان گفت که این طریقه فلان ملت میباشد بلکه بران دعوی این احکام وارد گردیدن میرسد **قوله** و دیگر در آیه ۲۴ فصل ۱۶ متی مذکور است که یسوع شاگردان خویش را فرمود که اگر کسی خواهد بعقب من آید باید که خویش را انکار نماید صلیب (یعنی زحمات) خود را برداشته مرا متابعت نماید انتهی ۔ شاگردان او این فرمان مسیح را بگوش رضا اصغا نمودند و عیسی پیغمبر بود و حق تعالی

او را اطلاع فرموده بود که اینها کسانی بر دور طعام اند ترا تنها در روز اعدا گذاشته گریخته خواهند رفت ازانرو او غایت حلم و پرده پوشی پرده راز بر آنها نه دریده تا رسوا نشوند بر کنایه اقتضا نمود که هر کس عقب من باید صلیب خود را برداشته مرا متابعت نماید یعنی اندیشه مصیبت نباید چونکه رفقای مرا نیز یهود بجهت من اذیت خواهند رسانید و همچنان شد که عیسی بکنایه فرموده بود یعنی شما آخر پس نخواهند ماندن توانست **قوله** و نیز در آیه ۱۱ الی آخر فصل ۵ نامه اهل روم شاهد اهلیت انتهی ۔ **راقم** گوید که انتشار در پراگنده عبارت و مضمون آنجا در آیه ۶ نامه اهل روم قباحتهای آن آنقدر باشد که بر سبیل تعجب تذکری باید چنانکه در ... ۱۴ آمده گوید که گناه بر شما خداوندی نباید زیرا که شما نیستید تحت شریعت بلکه تحت کرم میباشید انتهی و ازین قبیل بسیار خرافات دارد که نه از آن راهنمای دنیا و نه عقبی متصور باشد چنانکه کسی از تحت شریعت بیرون باشد بر او مواخذه نباشد هرچه خواهد بعمل آورده باشد بلکه اگر مرتکب عصیان نشود خوشا حال او ورنه بر او حساب نباشد **قوله** و مسیحی حقیقی از هر چیز بهتر باسعی تمام و به صدق دل همت که سلامتی حقیقی خود را تحصیل نماید و چون این طور راه را درک نمود که سلامتی روح بر باقی از صحت بدن افضل است بنا بر این جهد مینماید که روز بروز نیات ارادت و قلب و عقل او پاک تر و منور تر گردد انتهی ۔ **راقم** گوید که هر مجدد و نبی شریعت اینگونه دعوی نمودن میتواند با در اصلاح روحانی مشغول میباشیم ما را کار با ظاهر نیست و از اصلاح روحانی منظور استراحت و آرام بوده باشد چونکه تعبد و ریاضت ظاهری همه یکسان نتوانند دید اگر در ان قدرت نماید و مخالفت احکام خدا بعمل آرد در صورتی که ابداً پابندی احکام منظور نباشد محض دعوی تعلقات و اصلاح امور روحانی بکار نباید البته در حالتیکه شخص افعال و اعمال ظاهری خود را درست کرده است و امید که امور باطنی در وی راه یابد نماید تا بلکه باصلاح تواند آورد و نه آنکه مشغول معاصی است و دعوی اصلاح باطنی دارد ولیس احمق باشد که بر دعوی او اعتبار نماید **قوله** چنانکه در آیه ۲۶ فصل ۱۶ متی مسطور است که شخصی را چه سود دارد هرگاه تمامی دنیا را بگیرد و نفس خویش را ببازد یا آنکه چه چیز را آدمی بعوض جان خود خواهد داد انتهی ۔ **راقم** گوید که نقلهای آنکه اینمضمون مفید آن کسی که از آن متنبه گردد میباشد مگر چون این فصل متضمن بر رفتار مسیحیان تحریر شده است این فقرات با رفتار احدی علاقه ندارد **قوله** و در آیه ۸ فصل ۳ نامه باهل فیلیپی نوشته شده است که همه اشیا را نقص میدانم نسبت بفضیلت معرفت مسیح یسوع خداوند که بجهت او همه چیزها را زیان گردیده و فضله میدانم تا که مسیح را سود یابم انتهی ۔ اگر کسی پیغمبران خدا تعالی را بهتر از نفس خود داند کمتر دانسته است تا به اشیائی و چیزها چه رسد النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم پس محرر این نامه قدر مسیح را در بزرگی او نشناخته است همچنان دلیل بمضمون فصل ۱۸ نامه اول با قسیان درس ۱۷ و ۱۸ از ان پوچ و مهمل است که از روی آن پی بمطلبی از مطالب توان برد چنانچه آن اینست که خداوند یسوع مسیح که ذوالجلال است روح دانش و کشف را بشما عطا نماید انتهی ۔ **راقم** گوید که ذوالجلال و ذات حق تعالی است بندگان ضعیف او را چگونه ذوالجلال توان تصور

نمود روز و دلتونه صلیب نفع بجای مسیح اگر مخفی بود بیهود آشکارا کردند **قوله** و نیز مسیحی حقیقی در هر کار و پیشه خود امین و
ساعی ست نه آنکه جهة شهرت و تحصیل دولت بلکه هرچه نماید مطابق احکام خداوندی و بامنظور داشتن رضامندی او می نماید
چنانکه در آیات ۱۱ و ۱۲ فصل ۴ نامه اول به تسلیقیان مذکورست که طالب باشید این عزت را که آرام در کار خود مشغول باشید
بدستهای خود چنانچه شما را امر نمودیم بکار پردازید تا آنکه بطور نیکوئی در نظر خارجیان زیست کنید و احتیاج بهیچکس نداشته باشید
انتهی۔ ارباب انصاف تصور بکار برند که مولف مدعی آن بوده که مسیحیان بجهة شهرت عمل نمی نمایند مگر آنچه از قول پولوس دلیل
بر راستی دعوی خود آورده تکذیب دعوی او پرداخته می گوید تا آنکه بطور نیکوئی در نظر خارجیان زیست کنید انتهی۔
و حال آنکه اگر منظور شهرت نبود پولوس میگفت که در پیش خداوند تعالی با مسیح بطور نیکوئی شمرده شوید آنچنان عمل نمائید **قوله**
و در آیه دهم ۱۰ فصل ۳ نامه دوم به تسلیقیان مرقوم گشته است که اگر خواهد که کار نکند نان نیز نخورد انتهی۔ این برای
جمع و فراهم آوری دولت باشد و حال آنکه خود مولف در تمهید مقدمه این دلائل آورده نه آنکه بجهت شهرت و تحصیل دولت
پس هرگاه تحصیل دولت نباشد تعلیم مشبه که از آن وجه نان پیدا نماید چه باشد مراد پولوس آن باشد که تحصیل معاش نماید تا بافلاکت
و گدائی و حالت فقر و پریشانی نرسد که آدمی بسر دار به ناداری گفته اند **قوله** و دیگر در آیات ۲۳ و ۲۴
فصل ۳ نامه بقلسیان مسطورست که هر امر را بعمل می آرید بجان بجا آرید چنانچه که بجهت خداوند نه بجهة خلق و چنین دانید که در
مکافات میراث را از خداوند خواهند یافت انتهی۔ البته عمل بجهت خدا باشد اجر می برد اگر بجهة نمائش و خلق باشد فدای
و بکال عاید حال خسران مآل او خواهد بود لاکن میراث خداوندی اگر مسیحیان برند خود مسیح چه میراث خواهد یافت **قوله**
خلاصه از هرجهت بجهة پاک قلب و کمال روحانی خود مسیحی حقیقی باسعی تمام تلاش می نماید و در صدد آن می باشد که تمامی
آن امورات را که مقبول درگاه خداوندی و خوب و مفیدست بانجام رساند و در قلب او محبت خدا و رهاننده خود یسوع
مسیح بمرتبه جا گرفته است که در دو مرگ هم او را از خدا جدا نمیتواند نمود چنانکه در آیه ۳۵ و ۳۷ ۳ فصل هشتم نامه باهل روم مرقوم
است که کیست آنکه ما را از محبت مسیح جدا سازد آیا مصیبت یا تنگی یا عقوبت یا گرسنگی یا عریانی یا تهدید یا شمشیر بلکه بر همگی
اینچیزها فوق غالب نیز هستیم انتهی **مراقم** گوید که این دعوی پولوس را بعد از آنکه جمله حواریان در وقت گرفتاری عیسی
گریختند پولوس یکی از آنها بود باور نتوان نمود بطرس او را انکار نمود چنانچه مرقس در باب کتاب خود درس ۶۳-۶
هنگامی که پطرس در آن پائین بود که یکی از کنیزان رئیس کهنه آمده چون پطرس را دیده که خود را گرم مینمود در او نگریسته
گفت تو نیز با عیسای ناصری بودی لیکن او انکار نموده گفت من نمیدانم و نمی فهمم که چه میگوئی انتهی۔ و یهودا از آن دوازده
شاگردان بود که باعث گرفتاری مسیح گردید چنانکه در همان باب ۱۴ مرقس درس ۴۳ مرقوم ست در اثنای تکلم وی یهودا
که یکی از آن دوازده نفر بود آمد و جماعت بسیاری با شمشیرها و چوبدستیها از جانب رؤسای کهنه و نویسندگان و مشایخ باوی
بودند انتهی۔ پس اینجا حواریان بودند نه مصیبتی برطرف دار و گردیده نه تنگی عقوبت یا گرسنگی یا عریانی یا تهدید یا شمشیر بلکه

بانک و بهادر را کردند باوجود دعوی مردی و مردانگی و سراه مسیح جانشینی خجالت و شرم و حیا باشد مگر از حواریان انجیل التها
بعید نباشد همچنین اگر بر دعوی حقانی ما نفی اکتفا نماید چه مضائقه **قوله** و باینطریق حکمی که بجهت دوست داشتن خدا و برادر
خود نازل شده است مسیحی حقیقی بانجام رسانیده و الی آخره **مراقم** گوید که تنها بعثت مسیح محض بجهت دوست داشتن خدا
و برادر خود دو قسم گردیده پس خدا را نیز هرکس دوست میدارد و برادر خود نیز آنچنان پس او مبعوث گردیدن عیسی چه
فائده باشد بلکه حکم عدم دارد چنانکه بدیهی است که جمله خلق براین هردو امر اتفاق دارند مگر عجیب آن باشد که محبت برادران
تا این مرتبه محبت حقتعالی خوانند باز دم از دنیا داری زنند **قوله** چنانکه مطلب در آیه ۹ فصل ۲ نامه اول پطرس و
در آیه ۶ فصل ۴ نامه دوم باهل قرنتس مذکور گشته است انتهی **مراقم** گوید که عبارت نامه اول فصل دوم پطرس
آن باشد لیکن شما قوم برگزیده و کهنه ملوکانه و طائفه مقدس و قوم خاص گشته اید تا آن که اوصاف آنکس که شما را از
ظلمت بنور عجایب خود دعوت نموده است جلوه دهید و عبارت نامه باهل قرنتس آنست درس ۱۸ وما همه که بصورت
آشکارا در جلال خداوند نگران میباشیم آن تمثال را خود می نمائیم از جلال بجلال اینجا که از خداوند که روحست اخذ می
نمائیم انتهی۔ **مراقم** گوید که مولف شرم کرده که نقل نموده حواله بمکتوبات حواریان نموده پس ارباب دیانت
و انصاف تصور فرمایند که جز صفات ثبوتیه و سلبیه خدا تعالی را چگونه توان دانست که مسیحیان دعوی آن دارند و صفات
خدائی او را از ظلمت بنور نادره خود دعوت نموده ست در او هویدا میشود **قوله** و نیز مسیحی حقیقی بجهة متوسل گشتن با
اراده او و اتفاق کلی باراده و خواهش خدا دارد و ازین علاقه که بوساطت یسوع مسیح با خدا میسر گشته است زیاده از حد خوشحال
و کامیابست بمرتبه که درین دنیا سفلی لذت دنیا علوی را می چشد در خصوص آن سعادت که آدم پدر آدمیان در آغاز
حال بگناه گم کرده بود مسیحی حقیقی بایمان خود ایمان خود زیاده از آن تحصیل نماید و بآن مرتبه میرسد که گویا آسمان و خدا
و بهشت گم گشته را بقلب خود نازل ساخته الخ **مراقم** گوید که معاذالله هیچکس اندک ایمان داشته باشد درباره
پیغمبران خصوصاً حضرت آدم که مسجود ملائکه عظام و مقدم ترین جمله البشر و رسولان و پیغمبران و اوصیا و اولیا و صلحا و
شهدا و مؤمنین بوده و شرف آبائی بر جمله کسان دارد اینگونه کلمه نمیتواند گفت که آدم پدر آدمیان در آغاز حال بگناه گم کرده
بود مسیحی حقیقی بایمان خود زیاده از آن تحصیل می نماید پس هر فرد مسیحی مرتبه فوق انبیای عظام بهم رسانیده اند و حال آنکه
آدم شرف پدری بر عیسی نیز ثابت دارد هر چند از جانب مادر باشد ثانیاً آنکه بدتر ازین شنیع نیست که مولف مدعی
آن باشد که مسیحی بآن مرتبه میرسد که گویا آسمان و خدا و بهشت گم گشته را بقلب خود نازل ساخته مگر حال بیمانداری نصاری
از همین جمله دریافت نمودنی ست که آسمان و خدا و بهشت هر سه مساوی دانسته تر و تعظیم الهی و جلال یزدی آسمانها
و بهشت چه باشند آسمان سقف محفوظ مقام بنی آدم ست و بهشت موافق حوصله بندگان خود آفریده است لائق
شان خداوندی نیست بلکه نیز او را سکونت بندگان اوست پس کسیکه تخصیص آسمان و خدا و بهشت را مساوی داند

اورا دیگر بهره از ایمان نباشد **قوله** بلے ایمان آوردن بمسیح چنین قوت و قدرتے دارد که ایمان آورنده بمراتب مذکور
میرسند الخ **مراقم** گوید خوشا بحال آن دعا یندارانِ که هیچگونه تعلیم از استاد خود نیافته اند **قوله** هر چند که بداند
کرد وجود خود جهته انجام احکام خداوندی قدرتی و قوتے ندارد لیکن بنا بر قوتے که بسبب ایمان باو رسیده است میتواند گفت
که بر همه چیزها قادرم در مسیح که مرا قدرت می بخشد چنانکه همین کلام در آیه ۱۳ فصل ۴ نامهٔ اهل فلیپی مسطور است انتهے **مراقم**
گوید که مسیح برابر در انجیل اقرار بآن دارد که من قدرتے ندارم چگونه مسیحیان را قدرت و قوت بر همه چیز بخشیده از انجمله که عیسٰے
اعتراف بعدم قدرت ذاتیه نموده یکی آن باشد که یوحنا در باب هفتم کتاب خود زبانی عیسی آورده در ۱۶ عیسی ایشانرا
جواب داد که تعلیم کردنم از آن من نیست بلکه از آن کس است که مرا فرستاده است انتهے ازین فقرات همچو آفتاب در نیمروز
واضح ولائح گردیده که عیسٰی نفی قدرت ذاتیه خود مینماید وخلاصه کلام آنکه در انجیل جا بجا اظهار سلب قدرت ذاتیه از خود
نموده است که بجلهاے مبالغه در این کتاب مذکور گشته است و انشاء الله تعالے آینده بمحلش مبرهن گردد **قوله** هر چندیکه
بمسیح حقیقی ایمان آورده است هنوز در تجربه کاملیت نیست زیرا که هنوز گناه و شیطان او را امتحان می نماید اما باو نمیتوانند
غالب آمد و هر چندیکه آلام و آزار جسمانے میکشد و از هر طرف با وجنین معلوم گردد که هنوز در عالم فانے ولی ثبات و کد
چنان جائیکه در میان چنان مردمے ساکن است که بسبب گناه تباه گشته و در تسلط شیطان اند الخ **اقول** مؤلف
شاید در لطون هر یک عیسائی باشیطان تردد میدارد و ازان دانسته است که هنوز گناه و شیطان مسیحیان را امتحان مینمایند
اینقدر هم دانسته است که شیطان و گناه برانها غالب نمیشوند از آن جهته **قوله** چنانکه در آیه ۲۳ فصل اول نامهٔ اهل فیلپی
مذکور است انتهے **مراقم** گوید که در آن نامه هیچ چیز مفید مطلب او باشد معلوم نمیشود مگر او همیشه همچنین دلائل مے آرد و آن اینست
که پولس در اینجا گوید که ور ۲۳ زیرا که در میان دو چیز گرفتارم که خواهش دارم که خلاصی یابم و با مسیح باشم و از و که آن بسیار بهتر
است لیکن در جسم ماندن بعلت شما ضرور است و ازین می یابم که خواهم ماند و نزد شما زیست نمود تا آنکه شما در ایمان ترقی
نمائید و مسرور باشید انتهے المحال ارباب انصاف ملاحظه فرمایند که از فحوای کلام پولس مستفاد میگردد که او هر چند راغب است
که از علاقه دنیوی رهائی یافته با مسیح بوند مگر نفس اماره او رخصتش نمیکند و علاقه دنیویه ترک نمودن اشکال دارد چنانچه
مسیح را انتقال از دنیا تنگ تر از حلقه سوزن نموده از از و در انجیل متی باب ۲۶ ور ۴۱ گوید که روح راغب است لیکن جسم
ضعیف است پس در صورتیکه مسیح را ترک دنیا صعب و دشوار نمود و حال آنکه از متاع دنیویه هیچ نداشته و میگفته مرغان هوا را
نشیمنها دارند و روباهان سوراخها دارند فرزند انسان یعنی عیسے جائے سر نهادن ندارد و حواریان کم ملوث بالائش دنیویه
و صاحبان زن و فرزند بودند چرا که متردد باشند لاکن دلیل و برهان از وی هیچگونه کلام آوردن بمعنے مضحکه حاصلے ندارد
قوله و انیز حالا نیز صریحاً میدانند که یسوع مسیح در روز قیامت بدن او را تازه و صاحب جلال نموده از قبر برخواهد نمود
چنانکه در آیه ۲۱ فصل ۳ نامهٔ اهل فیلپی مسطور است که یسوع مسیح بدن ذلیل ما را متغیر خواهد ساخت تا که بدن جلالیش را

همرنگ شود بر حسب ظهور قدرتش الخ **مراقم** گوید که تا آنزمان دیده خواهد شد و هرگاه مسیح را این دستگاه هم حاصل شود
که تمامی اشیا را بتحت خود کشد **قوله** و دیگر در آیات ۴۲ الی ۴۴ فصل ۱۵ نامهٔ اول اهل قرنتس مرقوم است که قیامت مردگان
بهمین نهجست که بفساد پاشیده میشود و بی فساد برمیخیزد و در ذلت پاشیده میشود و با جلال برمیخیزد و در ناتوانائی پاشیده میشود
و در توانائی برمیخیزد و بدن حیوانے پاشیده میشود و بدن روحانے برمیخیزد انتهے **مراقم** گوید که در اینجا پولس اظهار
فضیلت و کمالات انمود نموده است مگر در حقیقت تمثال درست نیاورده است و تمثال واقعی آن باشد که انجام کار دنیا و آغاز
آخرت بر این نهج میباشد که بفساد پاشیده شده و بے فساد برمیخیزد از برای هیچکی نباشد بعضے بفسادی که پاشیده شده اند اگر
خالق خود را نشناخته اند برخواستن شان بدتر از پاشیدن اولی اند برای شان خواهد بود و در ذلت پاشیده شدن و با جلال
برخاستن را معنی نتوان بود نه والله بسیاری با غل و زنجیر برمیخیزند و در ناتوانے پاشیده و در توانائی نیز متحمل گشت تا
اشخاص از ناتوانائے اول صد هزار مرتبه ناتوان و زبون تر دستها در گردن و نامه اعمال در دست چپ مبعوث میشوند و
بدن حیوانے پاشیده و بدن روحانی برخواستن نیز قصور فهم باشد با همین بدنها زنده میشوند عذاب و عقاب یا راحت و اسباب عیش
چنانچه برو جسته بر بدن خاکی نیز وارد خواهد بود پس دعوی پولس قبول توان نمود **قوله** و در همین خصوص تمامی فصل
مسطوره و نیز آیه ۴۰ فصل ۶ یوحنا را مطالعه نمودن لازم است انتهے و در ۴۰ باب ششم یوحنا آن باشد خواهش آنکس
که مرا فرستاده است که هر کس که پسر را به بیند و برو ایمان بیاورد مالک زندگانے جاودانے شود الخ **اقول** حال جمله مومنان
که با نبیاے دیگر ایمان آورده اند همچنان خواهد بود و همه مومنان وعده زندگانے و عیش جاوید شنده است تخصیص ایمان به نبوت
عیسے ندارد و اگر مدعی تخصیص نجات برای مومنان بمسیح باشند سعادت ایمان برسولان دیگر و مدعیے خلاف دلیل اصل پیران خود
داده اند الغرض دعوی بدون دلیل ـ برات عاشقان بر شاخ آهو + قابل التفات نباشد هیچگونه دعوی اهنود و سایر
گمراهان به پیروان خود می نمایند و دل آنها را خوش میکنند مگر آنقدر وقعی است که چنانچه مسلمانان مسیح را بدرجه که در درگاه
حق از نبوت و رسالت و عبدیت دارد شناخته زندگانے جاوید می یابند **قوله** و حاکم جهان نیز یسوع مسیح خواهد بود چنانکه در آیه ۲۲
فصل پنجم یوحنا مرقوم است که مسیح فرموده است که پدر بر هیچکس حکم نمیکند بلکه تمامی حکم را به پسر داده است انتهی در اینجا ذکر حکومت
روز جزا اصلا نباشد تا قیامت دعوی یوحنا که خدا خود را عزل نموده و بر کسی حکم نمیکند تمامی به پسر داده است شاید حکم را نسبت لمن الملک
الیوم لله الواحد القهار در نظر مسیحیان مانند حکمرانی شاهجهان بادشاه هندوستان بود که اورنگ زیب از پدر و برادر خویش
دار اشکوه غصبیده بتصرف خود آورده مسیح نیز از پدر خود و برادر بزرگ حضرت آدم علیه السلام بقول باب سوم لوقا آدم ابن الله غصبیده
خود متصرف شده لاکن آنقدر معلوم نشد که حقتعالی از کدام وقت و کدام تاریخ انحکم رانی به عیسی مفوض نموده چونکه تا واقعه صلیب
که عیسی محتاج خدا بود و از آن دو گریه و زاری و عجز و الحاح التماس ها میکرد که بلکه آن ساعت از وی درگذرد و در نگذشت قضای مبرم
بر او گذشت و بعد واقعه صلیب شاید این منصب عالی عطا شده مگر حصه روح القدس در تصرف او ماند یا بعیسے رسیده شاید روح

رضا ندارد که از سر کار بار خود دست بردارد و خود را غزل نماید و نه یوحنا آنرا اندکور می نمود آخر کلام بابت اقتضای برای عیسی ع
نباشد چونکه حقتعالی حکمرانی را بوی عنایت فرمود در انحال محتاج خدا بود و محتاج خدائی را نشاید **قوله** در آنعالم یعنی
در صورتیکه ایمان دارد در عالم ابدی باشد تمامی ناقصی بی کاملی برطرف گردیده مبدل بتکمیل خواهد شد و خدا را بقدر امکان
خواهد شناخت و او را خواهد دید و باو تقرب خواهد یافت و همیشه نزد یسوع مسیح خواهد آمد الخ **راقم** گوید هرگاه شخص خدا را
در عالم آخرت شناخت از آن چه فایده باید خدا را در دار دنیا شناخت که دار تکلیف است و الحمد لله که فرقه حقه اهل اسلام خدا را
شناختند شناختنی که حق شناختن است و مسیحیان نیز که خدا را شناختند که جمله کار بار حکمرانی به پسر تفویض داده خود را غزل
نموده در کنج خلوت نشسته دیگر کاری نباشد دیگر زیاده بر این چگونه خدا را خواهند شناخت علاوه بر این انچه بعضی دلائل در روی
عبارت انجیل و ملحقات آن آورده مانند زبور ۲ فصل ۱۲ نامه اول اهل ترنتس و اندر ۱۸ فصل ۵ متی و اندر ۱۳ و ۱۴ فصل ۲
مکاشفات یوحنا و زبور ۱۷ فصل ۴ نامه اول تسلیقیان و اندر ۱۶ الی ۱۷ فصل ۷ مکاشفات یوحنا که همه اضغاث و
احلام و دقیقی خوابهای پریشان باشند آنرا در امورات دینیه کدام مدخلت میرسد بلکه مانند سخنان دیوانگان است و دیوانه باشد که در
پی دیوانه برود و بر قول مضل او اعتماد نماید و اقوال سائر حواریان و شاگردان نیز پوچ و بر هوا و همه شرک و کفریات است البته ضرور
بود که مولف از آن کناره نکند و بر آن هریک شرح نویسد محض برای بزرگی دعوی به آن فقرات حواله نموده است **قوله** و دیگر چنانچه
در آیه ۹ فصل ۲ نامه اول اهل ترنتس مرقوم است که چشمی ندیده و گوشی نشنیده است و بخاطری خطور نکرده است آن چیزهائی
که خدا بجهت محبان خود مهیا ساخته است و بنابراین شخص مومن چنان حشمت و جلال را که خارج از فهم و بیان است دائما در حضور خدا
خواهد دید الی آخره **راقم** گوید که مولف انکار از نعماء اخروی از حور و قصور وغیرهم انکار کلی دارد بلکه مدعی آنباشد که
در حضور خدا اگر متوجه عیش و لذات دیگر شود نشاید و خدا را فراموش خواهد کرد بانحال چگونه در اینجا طمع به آنها بلکه هیچ چشمی
ندیده و گوشی نشنیده و بخاطر خطور نکرده است بهمرسانیده به مسیحیان وعده عطای آن میدهد نشاید دعوی آن و اینکه در
عالم آخرت مانند ملائکه باشیم خوردن چه باشد و نوشیدن و پوشیدن چه باشد ملائکه را این کارها چه کار پس چون گفته شد که آن
دعوی باطل باشد و این سخنان واقعی است در حال تکذیب خود و تصدیق مسلمانان پرداخته باشید **قوله** و بهشت
بی نهایت مقدسان در تقرب جستن بخدا و کاملا او را شناختن و عبادت نمودن است نه در خوردن و آشامیدن و لذت
جسمانی انتهی **راقم** گوید که مولف را تناقض و تهافت عبارت و دعوی بر خلاف یکدیگر مضائقه نباشد اگر خوردنی
و آشامیدنی و لذائذ بهشت انکار دارند پس آنچه هیچ چشمی ندیده و گوشی نشنیده و بخاطر خطور نکرده است آنرا از نعمای
الهی نشمرند بلکه آنرا از قبیل عبادت شاقه و ریاضات صعب که در عالم آخرت برای مسیحیان صادر و نافذ خواهد گردید تصور
نمائید پس بحث مطالبی که سابق بر این در خصوص نجات مسیح مذکور گشته آدمی فکر نموده متحیر مانده میگوید که زهی حکمت بی منتهای
و دانش خدا که چقدر قضایای او دور از تحقیق و چه بسیار راههای او بعید از تدقیق است کیست که از آن خداوند را دانست انتهی

راقم گوید که در باره نجات مسیح سابقا آنچه تحریر شد آنرا اما ملاحظه نمائید آنه که خیالی موهومی بیش نیست مگر از این
کلمات که آدمی فکر نموده متحیر مانده میگوید که زهی حکمت بی منتها و دانش خدائی تا آخر رستگاری و رهائی از دار و گیر مومنین
میسر نخواهد شد دلائل باثبات دعوی که نموده ضرور در پیش نمودنی است ورنه از دعوی دست بردارد و هرگاه حکمت
او بی منتها باشد و قضایای او دور از تحقیق و راههای او بسیار باریک چرا در پی آن میروند اگر بر شیر مش میجویند روح القدس
باشد اگر وعده او و معلوم کردن بخواهند مسیح را بیش نظر آرند همچنان جمله کیست که سبقت جسته او را چیزی داده باشد
که باو باز داده شود الخ **راقم** گوید حیرانم که این کتاب را در مقابله مسلمانان و خصوصا برای ترغیب و تحریص فرقه
حقه اهل اسلام مرتب نموده است پس شاید انچنان تصور دارد که در اعتقاد ما داخل است که کسی چیزی بحقتعالی داده است که
اینگونه کلمات مندرج نموده بلکه بخدا چیزی دادن عین مذهب او و مثال اوست چنانچه عیسی را خدا و جزو خدا
و پسر خدا دانسته است با وجود آن چند سطر پیشتر در جواب او که انجمله آورده بود که پدر بهیچکس حکم نمیکند بلکه تمامی حکمرانی
به پسر داده است شرحی نوشته ام پس در حالتیکه پسر عیسی ع خدا باشد و پدر او تمامی حکمرانی باو داده باشد در انحال چگونه
انکار بر آن میرسد **قوله** چنانکه این کلمات در آیات ۳۳ الی ۳۶ فصل ۱۱ نامه باهل روم مرقوم گشته است انتهی **راقم**
گوید که سرچشمه این طریقه ضلالت همان ملحقات انجیل باشند که این نامه یکی از آنهاست مگر چنانچه راقم در صفحه ۱۵۴ و باب سوم
این کتاب فصل ۴ گفته است سبب اول اینکه اصل ناقلان احادیث زوجات و اقربا و اصحاب محمد بودند پس درینصورت
شهادت آنها در باره محمد چندان اعتبار ندارد موافق آن میتوان گفت و میگوئیم که چون انجیل و ملحقات آن جمله نوشته
حواریان که اکثر ناقلان خود حواریان و مادر عیسی و یوسف نجار که با والده اش منسوب بود در انحال شهادت آنها
در باره عیسی ع اصلا اعتبار ندارد **قوله** اما ای متابعت نمائینده محمد و مطالعه کننده این رساله هرگاه به بینی که اکثر
مسیحانیکه در نزدیکی تو میباشند و یا آنهائیکه با ایشان معاشرت و ملاقات نموده احوال و رفتار مذکوره را نداشته
باشند تصور مینما که این از نقص انجیل و یا قصور آنست زیرا که هر کس که ادعای اعتقاد انجیل را نموده باز در قید رفتار
بد و ناشائسته گرفتار باشد همین دلیلیست که موافق احکام انجیل رفتار نکرده است **اقول** بدانکه اگر مسیحانیکه ما آنها را
دیده ایم و از حالات آنها مطلع گشته ایم مسیحی نباشند پس دیگر مسیحیان هم آشیانه عنقا باشند و در عالم سراغی از آنها
نباشد دوم آنکه نازش شما بر کثرت عیسائیان باشد آن امر از میانه بدر میرود سوم آنکه ما را نظر بر رفتار کسی نباشد خاصه
توجه بر عقاید و کتابهائی که بر آن دعوی الهام دارند میباشد چون در آن کتب اختلاف یافتیم و آن عقاید را فاسد باثبات
رسانیدیم دیگر ما را از زیادتی چه کار پس مسیحیان بطریقه حمل باشند یا آنرا ترک نمایند تفاوتی ندارد **قوله** یا بشنوی
و یه بینی که در میان مسیحیان چنان اشخاص یافت میشوند که سوای مسیح دیگری را نیز وسیله و شفیع میان خلق و خدا میدانند
و در کلیساهای خود انواع صور را نقش کرده با آنها سجده می نمایند بدانکه این امر باطل و خلاف حکم انجیل است چنانکه در

در آیه ۵ فصل دوم نامه اول به تیموتیوس مرقوم گشته است که یک خداست و درمیان خدا و خلق یک واسطه و او انسان مسیح یسوع است انتهی **راقم** گوید که اگر ما دیده ایم و یا شنیده ایم باز از ان مطلع می باشیم که رومن کاتهلک آن همه امور که مولف ازان بیزاری جسته عمل مے آرند دران بگوئید که آن طایفه مقدم تر شما بودند و زمان شان متصل زمان حواریان و شاگردان مسیح و همعصر حواریان و شاگردان حواریان بودند و این طریق را از شاگردان متصل مسیح تعلیم یافتند و فیض روح القدس شامل آنها بوده و تا حال شما را فریب خورده نفس و شیطان میدانند و ما نیز از نگاه مے نمائیم مے بینیم که اصل طریقه نصاری آن بوده است که فرقه مذکوره بران استقامت دارند و فرقه نو پروتستنت طریقه جدیده از اعمال و افعال و اعتقادشان اقتباس نموده اند نه روح القدس باز آمده و نه عیسی دوم و نه کتاب تازه آیا ممکن است طایفه رومن کاتهلک معنی انجیل را نفهمیده اند یا از تعلیم روح القدس و مسیح بیخبر بودند پس در نصاری طریقه اصل طریقه یکسان باشد ثانیا آنکه هرگاه پولوس درین نامه مذکوره بصراحت بیان نموده است که یک خداست و درمیان خدا و خلق یک واسطه است و او انسان مسیح یسوع باشد درینحال چگونه است که مسیح را خدا دانسته اید و پیشوایان شما مسیح را انسان و واسطه نشان داده اند پس برخلاف دعوی پولوس مدعی گردیدن از جاده شریعت مسیحیه انحراف ورزیدن باشد در باب انصاف کسے را که انسان دانسته اند حادث و مخلوق باشد او را خدا و قدیم دانستن عین خطا و گمراهی باشد **قوله** و دیگر چنانکه خود یسوع مسیح در آیه ۶ فصل ۱۴ یوحنا میفرماید که هیچکس نزد پدر بغیر از وسیله من نمی آید انتهی **راقم** گوید که بخدا رسیدن بدون وسیله پیغمبران از ابتدا همین گردیده است تخصیص مسیح ندارد و در زمان بعثت هر پیغمبرے رسیدن بخدا بدون واسطه آن پیغمبر نمیتوانند شد مگر از ان قانون و پابندی احکام الهی را باید تصور نمودن نه آنکه آنکس را شریک خداوند باید تصور **قوله** نهایت هرگاه منظور از گذاشتن صورتها محض یادگاری باشد عیبی ندارد والا بنابر حکمی که در آیات ۴ الی ۵ فصل ۲۰ کتاب دوم موسی مرقوم است سجده نمودن بآنها نهی مطلق است انتهی **راقم** گوید که هرکس را بدیهی بدون تصویر نبوده باشد یا تصویر نیز یاد او در اتوقع از آنکس نباید داشت ثانیا آنکه یاد خدا بهتر از یادها باشد از تصویر عیسے و مریم یاد ایشان متصور باشد نه یاد خدا پس تصویر خدا نهادن چگونه امکان دارد سوم آنکه رومن کاتهلک البته برای یاد در پیش روئے محراب شاید می نهند ورنه اوان اگر بت پرستی مقصود باشد دران عیسائیان بت پرستی اختیار کرده باشند چونکه آن طایفه بمنزله اصل و این طایفه فرع باشند چهارم آنکه محض از برای یادگاری نهادن منع افتد آن حکم بود البته که مولف دلیل بر عدم سجده نمودن آورده بیجا یا در اینجا یعنی تورات مخالفت نهادن بیادگاری محض [illegible] دلیل مولف بر یادگاری داشتن را [illegible] ندانسته است **قوله** مخفی نماند که بسبب اینگونه خلافها از نخواندن انجیل بیخبر وا نمودن از تعلیمات آن و یا محافظت ننمودن احکام و نصایح آن صادر گشته است بهمین سبب که این قبیل اشخاص هر چند مسیحی نامیده شده اند لیکن در نفس الامر مسیحی حقیقی نیستند زیرا که بسبب دنیا از راه غفلت و

بے ایمانی انجیل نشده اند الخ **راقم** گوید که بت نهادن در وقت عبادت طریقه مرضیه و شیوه پسندیده فرقه قدیم مسیحیان که آنرا رومن کاتهلک گویند میباشد و درباره طایفه میتوان گفت که بسبب نخواندن انجیل و بیخبر بودن از تعلیمات اینگونه عمل مے آرند یا میتوان گفت که آنها بسبب جهل از راه غفلت و بے ایمانی انجیل را مطیع نگشته اند بلکه بحسب ظاهر تفرد اختیار کرده اند و فضلای شان رغبت بآن کردند خدائی عیسی بموافق موافقت مسیح ندارند برعکس آن فضلای این فرقه جدیده که خدائے شوند دوم آنکه **راقم** پرسد که آیا این طریقه بت پرستی از حواریان و شاگردان شان اخذ نموده اند یا بعد از ان گرفت مینمود که از اصل این طریقه نبود تازه اختیار کرده اند مگر صاحبے که خود مولف برای یادگاری عیبی ندانسته ابواب طعن و لوم و جرح بر آنها مسدود نموده **قوله** پس اینچنین اشخاص مانند آن کلکها هستند که درمیان زراعت مثل گندم نمو کرده یعنی مسیحی غیر حقیقی مانند آن کلکها درمیان زراعت کلیسای مسیح دیده اند و خدا بنا بر رحمت و حکمت و مصلحت دانسته است که آنها را تا وقت حصاد یعنی تا روز قیامت بمانند انتهی **راقم** گوید که درینحال حقتعالی عمداً آنها را [illegible] فصو آنها چه با قصور و التحاسن است نیاز بخدا موافق زعم مولف که آنها را تا قیامت داشته است رحمت خدا است آنچنانکه آنها را بر ضلالت داشته است **قوله** [illegible] بجهة معارضت با یکی کلکها را از گندم جدا خواهد ساخت و اجرا نها عذاب و جز انها رحمت شامل گشته باشد یسوع مسیح اهدا بود چنانچه این تمثیل در آیات ۲۴ الی ۳۰ و ۳۶ الی ۴۳ فصل ۱۳ متی تفصیل بیان شده است انتهی **اقول** اگر این قول مولف براستی اعدو محمولے بر حق باشد در انحال نیز سیاهی لشکر مخالفان حق کمتر شده باشد چون مولف رحمتے بسیار در بیان و اذکار علامات مسیحیان حقیقے و کوششهای بسیار دران باب بکار برده است مگر بجز یک نشان واقعی که از ورس ۳۴ فصل ۱۰ یوحنا آورده سائر تمثیلات هرگز و هیچیک موافق حال شان ننموده اند از آن رو راقم بعض دلائل انجیلیه موافق حال مسیحیان مشتیر مذکور نموده ام بعض در خاتمه مذکور می نمایم آنکه مرقس در باب یازدهم کتاب خود در ورس ۲۳ آورده که عیسی در جواب فرموده که بخدا ایمان دارید که بدرستی که بشما میگویم که هرکس که باین کوه بگوید که برخاسته در دریا افکنده شود و در دل خود شک نداشته باشد که آنچه میگوید واقع میگردد هرچه گوید بجهة وی خواهد شد انتهی پس اگر احدے مسیحی واقعی و حقیقی باشد از این علامت شناخته خواهد شد باید در میدان امتحان بنهاده و خود را بر محک امتحان سوده غش را از سلیم و صحیح را از سقیم ممیز نماید تا بداند که مسیحی حقیقی میباشد یا نه الحال از جواب این فصل پنجم فراغت حاصل آمد لهذا علامات چند که از روی مومنان فرقه حقه اسلام شناخته میشوند از روی عبارت کلام معجز نظام حضرت مالک العلام می آرم +

بسم الله الرحمن الرحیم قد افلح المؤمنون الذین هم فی صلوتهم خاشعون والذین هم عن اللغو معرضون والذین هم للزکوة فاعلون والذین هم لفروجهم حافظون الا علی ازواجهم او ما ملکت ایمانهم فانهم غیر ملومین **ایضاً** والذین هم لاماناتهم وعهدهم راعون والذین هم علی صلواتهم یحافظون اولئک هم الوارثون الذین یرثون الفردوس هم فیها خالدون **ایضاً** در وصف مومنان فرموده یوفون بالنذر ویخافون یوما کان شره مستطیرا ویطعمون الطعام علی حبه مسکینا ویتیما واسیرا انما نطعمکم لوجه الله لا نرید منکم جزاء ولا شکورا انا نخاف من ربنا یوما عبوسا قمطریرا فوقهم الله شر ذلک الیوم ولقهم نضرة وسرورا وجزاهم بما صبروا جنة وحریرا خلاصه کلام صفت مومنان آنچنان باشد که راقم مذکور نمود

وعلامات مسیحیان حقیقی نیز آنها شند که راقم نشان داده که انچه مؤلف در دسر بیا کشید ازان هیچ علامت دلچسپ معلوم نشد
حالا متوجه جواب فصل ششم این کتاب میشویم

فصل ششم

قوله هر چند یکه محمدیان در خصوص از خدا بودن انجیل بنابران دلائلی که در فصل اوّل ذکر نمودیم متشکّی و منکر نمیتوانند بود نهایت دراین فصل دلائل چند که کلام الٰهی بودن انجیل را ثابت میسازد مختصرًا ذکر خواهیم نمود ازان جمله انتهی **راقم** گوید اگر مؤلف فصل اوّل ذکر نموده که انجیل کلام خداست نیز جوابهائے باصواب در فصل اول داده ایم آنرا ملاحظه نموده اید تا بیا که چگونه فرقه حقه مسلمانان متشکی و منکر نتوانند شد و نخواهند بود که انجیل کلام خدا نباشد بلکه شکی ندارند که آن کتاب ساخته پرداخته حواریان و شاگردان شان میباشند آنرا کلام خداتعالی خود فرقه نصارے نیز گفتن نمیتوانند و نخواهند گفت پس آنرا کلام حق دانستن حماقت باشد **قوله** دلیل اوّل اینکه از مطالبے که سابق براین در خصوص تعلیمات انجیل ذکر نموده ایم بدیهی است که انجیل تمنّا و تقاضائے روح ایمان آورنده را کاملاً رفع نموده ساکت میسازد الخ **راقم** گوید که تقاضائے روح را کاملاً رفع نموده ساکت ساختن را یکسو بگذارید چونکه اگر بهند و بگوید که خواندن بید تقاضای روح را کاملاً ساکت میسازد باور توان نمودن یا نه موافق آن دعوی مؤلف در تقاضائی روح کامل نمودن از ان قبیل توان شمرد گر این علامات درصورتے بکار آمد باشند که جز دافعی امری از امور نبوده باشد یا در امری شبهی رو داده باشد این امر بدیهی ست که انجیل را حواریان و شاگردان بعد مرور مدت در واقعه صلیب نوشته اند پس اگر رفع تقاضائے روح را کامل میسازد آنرا از خواص و تاثیر کلام تصور نمایند نه آنکه حکمًا کلام خدا باشد
قوله یعنی اول اینکه انجیل اراده و خواهش که خدا در بارهٔ انسان دارد به تمامه بآدمی میفهماند و مطلب آفرینش خودش باو حالی و احوال قلب خود را باو بیان میکند الخ **راقم** گوید که اینهمه دعاوی موهومی و خیالی بیش نیست چنانکه بدیهی ست که خواهشهائے خداتعالی تمامه چگونه بر مؤلف منکشف گشت و حال آنکه مسیح حواریان را سزاوار متحمل بارگران سپردن اسرار و امانت ندانسته ازان حوالہ وقت دیگر نمود و بعد پیغمبرے دیگر از مسیح مبعوث برائے تقویت ملت مسیحی نشده روح القدس مانند طوفان آمده پس انجیلات از کجا استفاده شدند و روح القدس نیز آنروز بیان این امور نکرده مگر منتهائے کار آنکه مسیحیان برائے تقویت ملت منسوخه خود هرچه در دل شان آمد آنرا بدون اندیشه بیان کردند گفته آنها اگر نزد مسیحیان اعتبار دارند گو داشته باشد دیگران را بان سروکاری نباشد شاید مطلب آفرینش آنها باشد که بخدای عیسی و روح القدس اقرار و اعتراف باید نمود **قوله** ثانیًا انجیل با تعلیم نجات مسیح ایمان دار را بسر منزل تحصیل عفو گناهان خود میرساند الخ **راقم** گوید کسی که ایماندار باشد ایمانداری او او را از ارتکاب گناه باز میدارد و بس چه ایمان داری باشد که از معاصی پرهیز نماید
قوله باعتقاد تعلیمات انجیل آدمی بپاکی و صفائے قلب میرسد زیراکه بسبب ایمان آوردن بمسیح قلب او از ناپاکی پاک میگردد و از روح القدس توانائی بدو میرسد که از گناه دوری جسته خدا را آنًا فانًا دیگر دوست میدارد و احکامش

بانجام میرساند انتهی انجیل ثالثه او تناقض و تنافی دعوی وفقرهٔ ثانیا او می باشد چونکه در اینجا گوید که تعلیم نجات مسیح ایماندار را بسر منزل تحصیل عفو گناهان خود میرساند. و در اینجا گوید ایمان آوردن بمسیح قلب او از ناپاکی پاک میگردد الی قوله از گناه دوری جسته خدا را آنًا فانًا زیاده دوست میدارد. مگر مؤلف را پروائے از تناقض و تهافت کلام اصلاً نباشد **قوله** رابعًا چون ایماندار بوساطت یسوع مسیح با خدا علاقه یافت و عنایت و نور خدائی بدو اثر کرده و خدا را پدر مهربان آسمانی شناخته است الخ **اقول** شاید علاقه بوساطت مسیح همان رشته داری پدری و پسری باشد از نور خدائی نیز آن باشد که خدا آسمانی دانسته باز آنها اگر محمد رسول الله والذین معه اشداء علی الکفار را بحق رسالت نمی فرستادی بذات ذوالجلال تو و عظمت و کبریائی تو ترا احدی این زمان را نمی شناخت که تو وحده لاشریک له میباشی خداوندا در صورتیکه بندگان ضعیف ترا شریک در خدائی تو ساختند دیگر از هیچ چه قسم خوشنود باشی خداوندا تا شهادت میدهم که خدائی نیست جز تو و تو با آتش سوزان دوزخ خواهی سوزانید جمعی را که شریکی بتو قرار دهند و گواهی میدهیم بآنکه تو زن برتری که بوده باشد از برای تو زن و فرزند تو چنانچه لم یلد میباشی و لم یولد نیز صفات تست و نهانه شناختند ترا آنچه حق شناختن تو میباشد اگر نه ترا خاطر بنده تو محمد رسول الله منظور بود در دار دنیا غضب خود را بر آنها لیکه برای تو شریکی قرار دهند نمودار میکردی پس با آتش غضب خود بسوزان جمعی را که شریکی از مخلوقات تو از ملائکه و بنی آدم قرار داده اند و بس است شهادت عیسی بن مریم که روح الله کلمته تو بود و پیغمبر برحق و مبعوث برسالت بود تا در میان ایشان بود چون اورا برداشتی و وفات دادی او را وطلب کردی او را نزد خود بعد از ان کافیست شهادت تو برای آنها که تو بهترین شاهد آئی **قوله** پس تعلیم انجیل تقاضائے روح آدمی را یافتن حقیقت و تحصیل عفو گناهان و پاک و مقدس گردیدن و نجات ابدی را حاصل نمودن است الخ **اقول** راقم پیشتر گفته ام که تقاضائی روحی از انجیل برائے کسے که بهره از ایماندارے دارد چگونه ممکن باشد چونکه انجیل اعتقاد توحید را از پائے بجد کمال رسانیده است مگر هرگاه مسیحیان را برای تقاضائی روح خالی موهومی را مید هد آنرا از قبیل افسونهائے مار و عقرب توان شمرد و بدیهی است که در افسونهای مذکوره الفاظے چند بمعنی میباشند که بهم ربط شان داده اند و کارگر می افتند و آنها را کلام الٰهی بسبب آن فوائد نتوان گفت موافق آن انجیل هم کلام خدا نباشد گو که مانند افسونهای مذکوره بعیسائیان کارگر و بید **قوله** مخفی نماند که تمامی کتب سائر ادیان تقاضائے و تمنا روح آدمی را رفع نموده و ساکت نمی سازند زیراکه از خدا و اراده خدا در خصوص آدمی دار نقل غیر صحیح می آمند و خبر ناقص میدهند و آدمی را چنان راه و اسبابے نشان نمیدهند که بسبب آن در حضور خدائے عادل مقدس عفو گناهان خود و پاکی قلب تحصیل توانند نمود انتهی **اقول** انجیل و عبارتش و مضامین صدق آمیزش چرا و چگونه انچنان اسبابے نشان نمیدهند که بسبب آن در حضور عادل مقدس عفو گناهان و پاکی قلب حاصل آید اند نگذر از آنکه مضمون که مضامین مخالف مضمون فصل گذشته و آینده خود باشد در چنان کتاب امینی و صادقی چرا اسباب عفو و عطا فراهم نیاید تا باشند مگر دعوی

نبودن علامات مذکوره در کتب سائر ادیان کسی قبول نماید که مثل مؤلف شیطان راه زنی او نموده باشد اگرچه بارا
بآن کتب کاری نباشد مگر بفضیلت قرآن مجید که مانند آفتاب است درمیان کتب الهامی و خواه آسمانی که هرگاه نور
وضیائی و روشنی او اطراف و آفاق عالم را فراگیرد جمله ستارهای بزرگ کوچک تابودن آفتاب در آن میدان فضای
آسمانی رخت هستی بربسته راه عدم پیش گیرند همین حال دارند آن کتب در مقابله قرآن مجید مگر رابی صاحب ایمان عجب بهای
تحصیل مطالب دینی و دنیوی و ابواب سعادت دارین دران کشوده است ولا یزید الظالمین الا خسارا چونکه هرگاه
اعتقاد درست نباشد هر حال ثمره آن و نتیجه اش حاصل نمیشود چنانچه شاهد مدعا آنباشد که راقم چندی پیشتر بلکه بسیار
قریب باین مبحث در آخر فصل پنجم از زبانی عیسے از انجیل مرقس نقل نموده ام که باب ۱۱ ورس ۲۴ و نیز شمارا میگویم
که هرچه را در اثنای دعا طلب نمائید اعتقاد دارید که آنرا خواهید یافت که بجهت شما واقع خواهد گشت انتهی **قوله**
و عمل آنمذهب محض انست که به نقل احادیث باطل و خلاف تعلیمات بت پرستی و زیارت و نذر و قربانی که جهت
بتها میکنند به تقاضای روح حجاب کلی شده الخ **راقم** گوید که جواب آنجمله مارا ضرورت ندارد و مخالفان نیز
این دعوی نمیتوانند نمود که در فرقه حقه اسلام رواج نذور بت و اصنام پرستی و قربانی او شان بوده باشد اگر گوید
خلاف گفته باشد و خود در هدف سهام ملامت و لعنت نموده باشد **قوله** پس بنابر مطالب تعلیمات انجیل همان
شرط اولی که بجهت علامتهای لازمه حقیقی در دیباچه ذکر نموده تماما بانجام میرساند الخ **راقم** گوید که ما نیز جواب
آن در دیباچه داده ام آنرا ملاحظه نموده حال این دعوی مؤلف را ملاحظه فرمائید **قوله** و همین مرحله که تعلیم انجیل
تقاضا روح آدمی را ساکت میسازد منفردا دلیل ست کافی که انجیل بلا شک و شبهه کلام الهی است انتهی **اقول**
اگر مؤلف و اتباع او انجیل و تعلیم آن تقاضای روحی ادعی گردیده اند که ساکت میسازد گروهی کثیر یعنی اهل علم
و عمل عالم برخلاف این دعوی مدعی باشند که انجیل از دروغها و اختلافات پرست هرگز رفع تقاضای روحی
نکند پس بمحض دعوی طرفین اکتفا باید ورزید چنانکه دعوی مؤلف دلیل ندارد دعوی آنها با دلائل و براهین ثابت
و آن اینکه کتاب خدا آنباشد که در وی اختلاف نباشد و ما هو نسیتیم را انبیا باز رسانیده اند که در هر کتابی که حامیان
آن دعوی برحق بودن نمائید آنرا تصدیق نمائند گو بظاهر باطل معلوم کردند بلکه نشان کلام آلهی است که دران کتاب اختلافی
بکلی نباشد مانند قرآن مجید ولو کان من عند غیر الله لوجدوا فیه اختلافا کثیرا **قوله** دلیل دوم اثبات
دیگر که انجیل کلام خداست آن تغیر و توجه قلب و رفتار آدمی هست که در ایمان دار بظهور میرسد چنانکه در فصل چهارم
و پنجم این باب در خصوص آن گفتگو نموده ایم انتهی **راقم** گوید که مؤلف در نخوش نباشد ما نیز جوابهای
دندان شکن در مقابل هریک دعوی این رساله نوشته ایم پس فصل چهارم و پنجم این باب را ملاحظه نما
اگر تفصیل آن دوباره مندرج میشد ما را نیز از تحریر و تفسیر و تصریح جواب آن مضایقه نبود دیگر چون او مجملاً

حواله به گذشته نمود ما نیز موافق آن بعمل آوردیم **قوله** و تبدیل و توجه مذکوره آنچنان نیست که
آدمی محض از چند عادات مذمومه و قبائح و گناهان ظاهری کناره جوید و در حضور مردم خود را با تمکین ادب
و وقار جلوه دهد و حال باطن او مانند سابق باز بهمان طریق از خواهش و مراد نفسانی مملو است انتهی **راقم** گوید که
اصلاح حال اندرونی و بیرونی لازم و انسب باشد مگر اینهم دانستنی ست که حال بیرون هرکس که خراب باشد و قابل
اصلاح پذیری نباشد از وی توقع اصلاح حال اندرونی نیز نباید داشت هر فاسق و فاجر مدعی آنباشد من اصلاح اندرونی
خود نموده ام بر حرف آن ملعون باور نتوان نمود دیگر آنکه احوال بیرونی او با صلاح باشد چگونه تو و غیر تو در باره او
گفتن خواهید توانست که محض احوال بیرونی او صلاح وارد اندرونش خراب باشد و خراب بودن حال اندرونی او بدون
دلیل و اثبات محض موافق دعوی تو باور نتوان نمود از بطون مردم خدا آگاه باشد لاغیر بلکه در اینگونه دعوی سوء ظن
بکار برده باشی **نظم** هرکرا جامه پارسا بینی * پارسادان و نیک مرد انگار * همچنان دلیل جزئی مستلزم امر کلی نتواند
شد اگر احیانا شخصی ریاکار و عاقبت عمل خود را در نظرهای مردم جلوه دهد و باطن او از کثافات شرک و شرارت مملو باشد
همان شخص نشانه تیرباران ملامت گردد نه آنکه هرکس بیرون را از خوف خشیت حقتعالی درست نموده باشد در حق او نیز
بدگمانی بهم رسد **قوله** بے جهة هیگونه تبدل اعانت خدائی لازم نیست زیرا که این را فی نفسه خود انسان هم عمل میتواند آورد
لاکن آن تبدیل و توجه سابقا ذکر نموده ایم که با ایمان آوردن به یسوع مسیح حاصل میشود الخ **راقم** گوید که بنده فاعل ست مختار
است نه بآن معنی که آسمان را بر زمین بدوزد بلکه بنده فاعل مختار در بعضے مقامات میباشد که در قوة او هست نه آنچه
در قوة او نیست دران نیز فاعل مختار باشد و اینگونه دعوی مشتمل بر محالات و ممتنعات میباشد پس ایمان آوردن به مسیح
نیز از اقرار گذشته شما ثابت ست که با عانت روح القدس حاصل میشود دران چگونه فاعل مختار را اعانت روح القدسی تقویت
می بخشد و چرا فاعل مختار بدون اعانت روح القدس کامل نمیگردد پس تا از حقتعالے سعادت درباره شخص معین نباشد
بدرجه سعد نتواند رسید همچنان شقاوت اگر حقتعالے از ازل حواله او را باز ندارد شقی ازلی خواهد بود پس بدانکه عقائد فرقه
حقه اهل اسلام درین باب آنباشد که حقتعالے احدی را بر شقاوت مجبور نمیدارد و مگر شقی را بحال خود میگذارد و سعید سعادت او
یاری و معاونت می نماید کقوله تعالی وما اصابك من حسنة فمن الله وما اصابك من سيئة فمن نفسك
مگر از مؤلف عجب باشد که مینویسد بدیهیست که این قسم تغیر و توجه را نه فی نفسه خود انسان و نه دیگری در او عمل میتواند آورد بلکه
این توانائی در ید قدرت قادر علی الاطلاق ست و حال آنکه همیشه و هرجا میگوید که بنده فاعل مختار باشد پس هرگاه بنده
فی نفسه خود و نه دیگری بر تغیر او و صلاح اندرونی و بیرونی قادر باشد درینحال چگونه میتوان گفت که انسان فاعل مختار باشد بلکه
موافق این تحریر بنده مجبور باشد **قوله** مخفی نماند که در خصوص اینگونه تبدیل ظاهری و باطنی سوای کتب مقدسه عهد عتیق
و جدید در کتب سائر ادیان چیزی یافته نمیشود و آن کتب متابعان خود را بچنین تغیر و تبدیل دلالت نمیکنند بلکه محض الهام

واداب وعبادات ظاهری را می آموزند که در اکثر اوقات ازان عبادت ظاهری معاصی هم صادر میشود الخ **راقم** گوید که مراد
مؤلف ازین تبدیل ظاهری و باطنی چه باشد اگر مراد اینست که پیشتر گذشته است که سخت قلب انسان را پاک و صاف نموده بعد رفتار
او را هم تشبیه میدهد پس آنهم برخلاف دعوی او و برعکس مضامین کتب عیسی که دران اینگونه مسائل بودن اقرار دارد و برخلاف
عقل میباشد صورت اول آنکه در سطر سوم همین دلیل دوم گوید و تبدیل و توجه مذکوره آن چنان نیست که آدمی محض از چند
عادات مذمومه و قبائح و گناهان ظاهری کناره جوید و در حضور مردم خود را با تمکین آداب و وقار جلوه دهد و حال آنکه
باطن او مانند سابق باز بهمان طریق از خواهش های نفسانی ملوث است انتهی • الغرض هرگاه تصفیه باطن را محض بیهوده
دانسته دران چگونه بعد دو سطر دیگر گوید که ایمان آوردن به یسوع مسیح حاصل میشود چنانست که باطن و ظاهر آدمی را بالکلیه
مبدل میسازد یعنی سخت قلب انسان را پاک و صاف نموده بعد رفتار او را هم تشبیه میدهد انتهی مگر تناقض کلام شنیده او
او را مضائقه نباشد صورت دوم آنکه اگر در انجیل هیچگونه مسئله یابند که ایمان مسیح آوردن تصفیه اندرونی و بیرونی حاصل میشود
لاکن توریت ازین مضمون خالیست هیچگونه اعتقاد را کفر و شرک و هیچگونه معتقد را کافر و مشرک میداند صورت سوم آنکه خلاف
عقل باشد اینست که بدبهیت کی طفلی ابجد نخوانده را تعلیم کتب متعلقه و مسائل مشکله غامضه نموده اید هم آنکس ازان عاجز
آمده خواهد بود دیگر مثلا شخص از بت پرستی رجوع بمذهب حقه آورده روز اول او را تکلیف تصفیه باطنی نمودن شاید گو بظاهر
همان بت پرستی نموده باشد یا اول او را از اعمال قبیحه و افعال شنیعه باز باید داشت بعد کم کم توجه بجانب تصفیه امور باطنی
او توان نمود که طعامی می پزد اجزای ادویات را باهم سرشته کم تنابید درینحال در ابتدا اگر گوشت و برنج یا اجزای ادویات را
پاک و صاف نموده طعامی و معجونی ترتیب میدهند یا ناشسته گوشت و برنج ناصاف کرده ادویات را از خس و خاشاک پاک ننموده
کوفته بیخته اجزای آن باهم سرشته مرکب و مرتب میتوان نمود پس موافق آن اول باید که تصفیه اخلاق ظاهری نماید بعد متوجه تصفیه
اعمال باطنی گردد اگر چنین نیست پس چرا نصاری در ابتداء غسل اصطباغ مے یابند **قوله** واین توانائی محض در تعلیمات
انجیل است زیرا که کلام حقیقی خدا انست و بس انتهی پس اگر انجیل خداست پس درینحال چگونه منشیر عهد عتیق را کلام الهی گفته
چنانچه گفته است مخفی نماند که در خصوص اینگونه تبدیل ظاهری و باطنی سوای کتب مقدسه عهد عتیق و جدید در کتب سایر ادیان
چیزی یافته نمیشود الغرض در کتب سایر ادیان خصوصا کتب اسلامیه هیچ قسم اینگونه مزخرفات درینها باشند بلکه این کتب مخالف
این طرق شرک و کفر و هادم بنیان بدعت و ضلالت میباشد ازان کتب اینگونه توقع نباید داشت و دراین خصوص در نسخه انجیل
مبارک باشد تا ابد الاباد آمین **قوله** دلیل سوم که کتب مقدسه عهد عتیق و جدید کلام الهی است بیان صفات خدا
است بنوعیکه در ضمن آیات آنها توضیح یافته و در فصل اول این باب مسطور گشته است انتهی **راقم** گوید که توضیح کتب
عهد عتیق سراسر برخلاف دعوی مؤلف باشد و حاجت به بیان آن نه از انچه بیان یهود بجهت آنکه دعوی مسیح را برخلاف کتب خود یافتند
ازان بد او را موافق احکام آن کتب ملزم نموده و آن مخالفتهای او را با حکام ابدیه توریت ثابت نموده مصلوبش نمودند پس کجا

عهد عتیق با انجیل موافقت دارد که مؤلف سابق عبارت داشته است بلکه ابن توریت و عهد عتیق منزید با قیامت انجیل پس بر حواریان باید لعنت
خود را که کتب عهد عتیق را آورده و بزعم خود آنرا بدعوی خود موافق دانسته جا بجا سی تنافی شنیده است اگر خودکشی بغیرت محمدیه
صلی الله علیه وسلم اختیار میکرد و حوصله سربرداشتن در مؤلف نمی ماند **قوله** پوشیده نماند که کتب مقدسه خصوصا آن صفات را بیان
میسازند که علم آن از جهت تحصیل نجات و پاکی دل و رفتار آدمی ضرور و مفید باشد بنابرین صفات اخلاقی را تفصیلا بیان میکنند و
از صفات ذات که عقل انسانی در درک آن عاجز است محض آنقدر بیان گشته است که دانسته تحصیل مطلب کے ضرورت انتهی **راقم**
که چرا عبارت مقدسه انجیل و ملحقات را نامیده نشود که بدل توحید تثلیث درمیان آمده و چرا جهة تحصیل نجات و پاکی دل مفید نباشد
که زن و فرزند و معاونی مانند روح القدس برای خدا تعالی مدعی میگردد و البته اتحاد حادث و قدیم محال باشد ازان رو عقل انسانی از درک این
عاجز دانسته است چرا عقل از درک آن عاجز آمده در حالیکه مدعی گردیده است باثبات رساند دعوی تازه برپا نمودن و ازان دست برداشتن نشان
عجز و واماندگی باشد **قوله** و آن مطالب که ماورای آنست مستور داشته زیرا که درک ذات پاک الهی بجهة نجات لازم نیست انتهی از ماهیت ذات
حضرت عزت و بیان آن و درک در آن عقل انسانی عاجز و متحیر میباشد مگر هرگاه فاسقی دعوی نماید که فلان کس خدا باشد و او را
بخدای خود اختیار نماید باید بنیم که او بنده خدا و مخلوقی از مخلوقات او تعالی باشد و از انسانی دیگر برآمده باشد و همیشه اقرار فرزندی
انسان نماید و دلیل دعوی او بخواهیم و بگوئیم اگر عیسی خدا بود با ثبات این دعوی باید پرداخت آن احمق بگوید که درک ذات پاک الهی بجهة
نجات لازم نیست و حال آنکه نجات بدون درک آن ممکن نباشد تا فانی را از باقی و محتاج را از قادر علی الاطلاق ممیز و جداگانه
تصور نماید نجات حاصل نباشد دران حال دعوی او و قابل سماعت باشد یا عجز و فرو ماندگی او از ان منزله ثبوت رسیده باشد البته عجز او بپایه
صدق و حد تحقیق رسیده خواهد بود **قوله** بلکه تفکر و تلاش در شناختن قلب خود و تحقیق نجات لازم است انتهی معرفت
و خدا شناسی را گذاشته و ازان دست بردار گردیده متوجه شناختن قلب خود و تحصیل نجات که عبارت از شرک با خداست
که عیسی را فرزند خدا تعالی تصور نموده اید گردیده باشیم درینحال از ما احمق تری در عالم کن فکان نباشد و کتب مقدس خدا را
باین صفات بیان میسازند که واحد و قدیم و لا تغیر و تبدیل و قادر و خالق آسمان و زمین و حافظ کل مخلوقات
و قاسم الارزاق و عادل و مقدس و رؤف و خبیر و دهنده نیک کاران و بازخواست کننده بدکاران است و خدا
در یسوع مسیح مدری ست غفور رحیم الخ **راقم** گوید که خدائی ما برائی خدا اختیار نموده ایم موصوف باین صفات
باشد مگر خدائی شما این اوصاف بلکه یکی ازین اوصاف ندارد و هیچیک ازین صفات متصف نباشد چنانچه بیان
آن میرود اول آنکه خدای واحد نباشد ثالث ثلاثه است ورنه از اعتقاد به سه خدا دست بردار شوند دوم قدیم
نباشد بلکه متولد شده مستخرج گردیده است سوم لا تغیر نباشد از وقت منعقد گردیدن اجزائی او در بطن مریم تا واقعه صلیب
صدها رنگ پیدا نموده چهارم لا تبدیل نباشد از حالتی بحالتی رسیده و آن بدیهی است پنجم قادر اگر بود مذلت از
بندگان و اهانت از یهودان نمیکشید ششم خالق آسمان و زمین قبل از تولد او هزارها سال برپا بودند هفتم حافظ کل

مخلوقات اگر بودی از حفاظت خود بیرون رفتی از آن عاجز بود تا بدیگران چه رسد هشتم قاسم الارزاق او اگر بودی
قبل از تولد او مردم چگونه نصیبی از رزق و ارزاق می بردند نهم اگر عادل بود درخت انجیر را دعای بد نه نموده
خشک ننمودی چنانچه در انجیل مرقس باب ۱۱ ورس ۱۲ الی ۱۴ مرقوم باشد دهم مقدس مضائقه ندارد پیغمبر خدا
بود مگر نشان تصدیق آن باشد که از زراعت دیگران گذشت شاگردان او خوشه ها را چیده و بدستهای خود مالیده
میخوردند آنها را مانع نگردید و حال آنکه نهی منکر کار انبیا و برای آن مبعوث گردیده اند دران حال دعوی تقدس
کجا میرود چنانچه این حال از باب ششم انجیل لوقا ورس اول و دوم معلوم نما ۱۱ رئوف نیز نبوده است چنانچه با والده
خود و برادران رو؁ فتی نداشته و این حال از انجیل مرقس باب سوم ورس ۳۳ معلوم میشود و در انجا مذکور است دوازدهم
اجر دهنده نیک کاران و باز خواست کننده نیز نبود چنانچه زن زانیه را بدون حد بر خلاف حکم ابدیه توریت رها
نمود و این امر از شان عیسی بود چنانچه از انجیل یوحنا باب هشتم ورس ۱۴ معلوم نما الغرض خدای ثالث عیسی به یک
ازین صفات دوازده گانه متصف نبود **قوله** و بنا بر مراتب مسطوره گناه و ناپاکی نجد ابداً مقبول نیست و
حکم و اراده در خصوص آدمی این است که آدمی ظاهر او باطنا از ناپاکی گناه پاک و منزه گشته به جنت ابدی و جلال دائمی
برسد الخ **راقم** گوید هرگاه حکم و اراده او در خصوص آدمی این باشد که آدمی بظاهر و باطن او از ناپاکی گناه و
پاک و منزه گشته بجنت ابدی و جلال دائمی برسد دریں حال انسان نیز طوعا و کرها آنچنان بعمل خواهد آورد و حکم
و اراده الهی هرگز رد و محو نخواهد گردید و البته نافذ و جاری خواهد گشت مگر یک قباحت بسیار قبیح بلکه اتم اقبح قباحتهاء آن
گفت بر میخیزد و آن این است که چنان فرقه بدکاره و اشرار که یک کس در میان جمله مخلوقات از بنی آدم نیک و بیگناه یافته
نشود بجنت ابدی و جلال دائمی رساندن چنان کسان بدکار را بمراتب عالیه که هرگز سزاوار آن نباشند۔
بدترین قباحتها باشد البته حقتعالی بر ممکنات قادر است خلقی بر روی زمین پیدا می آورد که بدکار و گنهگار نبودند تنها
را مورد مرحم و کرم و معزز میفرمود جاداشتی **قوله** در بیان صفات مذکوره بالکلیه با مطلب منسوب است که آدمی
آنها دانسته فهمید که گناه دوری جوید و بخدا تقرب یافته محبت او گردد انتهی **راقم** گوید که بر متتبع این رساله
مؤلف مخفی و مستتر نباشد که نه دعوی او آن بود که در جمله بنی آدم یک بی گناه یافته نخواهد شد چنانچه در صفحه
سطر انجیل را ملاحظه نما پس در انحال چگونه ممکن باشد که شخص از معاصی کناره جوید اگر از معاصی کناره
ممکن بود پیغمبران خدا از ان معصوم بودند و موافق اقرار مؤلف پیغمبران نیز معصوم و محفوظ نباشند در انحال
بدیگران چه رسد علاوه بران آنچه مؤلف در آخر صفحه ۱۶۲ گوید که خلاصه مطلبش آن باشد که انسان از روی عقل امکان
ندارد که صفات او تعالی را بیان نماید حتی حکما و فضلا هم با دمیکه از کتب مقدسه متعلم نگشته خدا تعالی را و صفات
مذکوره ندانسته است مگر رقم از اشتال و اشباه می پرسم که اگر حکما و فضلا صفات او تعالی را ندانسته اند انبیا و پیغمبران صفات

او تعالی را دانسته اند یا نه اگر ندانسته اند قابل رسالت نباشند اگر دانسته اند بمردم لقدر ضرورت بیان فرموده اند یا نه در صورت
اول مردم از انبیا این علوم را شنیده اند و اگر فتند و اگر بمردم نرسانیده اند دران به تبلیغ رسالت نپرداخته اند و آنچه
مؤلف شناخت او تعالی را محض نزدی کتب سماوی دانسته است و عقل را دران مداخلت نداده دران باب مرقوم کرده اگر عقل
را بکلی مداخلت نداده اید دران حال تصدیق کتب الهامی یا آسمانی چگونه از مردم ممکن باشد چونکه مردم شناختند خدا و
رسولان او را و کتب سماویه را مگر به تعقل پس طریق عقل را یکناره بگذار بعد نبوت انبیا را باثبات میرساند و بجز مداخلت عقل کتب
الهامی را بپایه تحقیق اگر توانی رسانید مرد میدان باش پس اول تصدیق انبیا بعقل خدا داد باید نمود که فرستادگان او
تعالی باشند او جنس ما و فرستنده آنها شان اعلی و برتر است که با ما هم کلام گردد و اوامر و نواهی خود را بالمشافه بما
ارشاد فرماید از ان پیغمبران را از جنس بشر مبعوث گردانید تا واسطه باشند میان خالق و مخلوق و مردم ایشان را از جنس خود
تصور دیده و اهمه از انحضرات ننمایند و بی محابا و بدون اندیشه احکام از معرفت آنها فرا گیرند پس اگر مداخلت عقلی درین
امور نباشد جمله این کارها در هم و برهم خواهند شد و بعد از انکه مردم بعقل خود رسالت ایشان قبول نمودند آنگاه هر چه انبیا
بایشان ارشاد فرمایند گو در عقول ناقصه خلق موافق آید یا آنرا بعید شمرده باشند بهر دو صورت متابعت باید نمایند و
عقل را مداخلت ندهند نه آنکه در اول کار دست از عقل برداشته و ردای خرد را از بر افکنده عریان و سرگردان شوند
قوله پس بیان صفات خدا بدان طریق که در کتب مقدسه مرقوم گشته دلیلی است واضح و مبین که این کتب از جانب خداست انتهی
راقم گوید اگر از عقل دست به کلی برداشته شود دران حال نه ثبوت موسی و عیسی پیغمبران خدا و نه توریت و انجیل کتب کلامی باثبات
خواهند رسانید و نه شناخت و معرفت او تعالی از زبانی رسولان و کتب سماوی قرار گرفتن میتوانند و تصدیق آن کتب از روی دلیل عقلی
توان نمود طریقه دیگر ندارد **قوله** مخفی نماند که اگر کسی بدقت تمام کتب سائر ادیان را بخواند خواهد دانست که بدان صفات
که خدا را در کتب مقدسه بیان شده است خدا را ندانسته اند و اگرچه در بعضی کتب سائر ادیان چندی از صفات خدا تعالی
ذکر شده است الخ **اقول** راقم گوید که اگر از سائر کتب مراد اسلامیه باشد که روی سخن با آنهاست پس آن کتب از برای
ضلالت بر روی کار آورده نشده اند که دران صفات خدای لاشریک مثل انجیل توان یافت که خدا عیسی خدا روح
القدس خدا و دران کتب همان یک خدا است که جمله انبیا از برای مردم رهنمائی با و نموده اند **قوله** یا آنکه محض آن صفات
را که از موجودات دانسته و بقوه عقل فهمیده میشود ذکر کرده اند الخ **اقول** اگر آنها براه عقل رفته اند بر خطا نباشند
و کسیکه طریقه عقلیه از دست داده است هرگز راه راست نرفته باشد مگر تصریح آن ضرور بود که آن صفات که از روی عقل فهمیده
ذکر کرده اند کدام باشند تا ملاحظه نموده اید که برین دعوی مؤلف بر راستی طریقه حقه است یا مخالف او **قوله**
دیا از کتب مقدسه اخذ کرده و نقل نموده اند انتهی کدام صفت از اوصاف خالق از روی کتب مقدسه بر داشته اند خدای
سه خدا یا فرزندی عیسی یا معاونت بنده از روح القدس یا ترکیب مثلث تثلیث بلکه اینگونه عقاید را که کفر و شرک دانسته حدی

وتغزیرے از برای معتقد هنگونه عقیده عقائد قرار داده پس خود چگونه از آن برداشته باستعمال آوردند ثانیاً آنکه راقم
می رسد که آیا در صفات ثبوتیه وسلبیهٔ او تعالی نیز باید که هر یک انبیا و کتب برخلاف یکدیگر خبر داده باشند یا موافق هم
ثالثاً آنکه انجیل راستیهای توریت را قبول کرده است یا منکر باشد در صورت اول مؤلف انجیل سرقه و خیانت نمود و چونکه
تصدیق مقدستری از خود انبیا و کتب نمیرسد رابعاً آنکه کدام اوصاف از کتب مقدسه برداشته شده است تصریح آن
ضرورت خامساً آنکه انجیل متی که مقدمترین اناجیل و بجای اصل نسخه انجیل و کافی باشد و آن سه دیگر مکرر دار روی
آن برداشته احتیاج آن سه نسخه چه باشد و چرا از روی آن نقل نویسی نموده اند پس مؤلفان آن سه نسخه از روی انجیل
متی برداشته اند چونکه نقل از نسخه مقدم برخود برداشتن نشاید هر سه مؤلفان خطا کرده اند و آن هر سه نسخه دیگر قابل اعتماد نباشند
سادساً آنکه انجیل متی ۲۸ اوراق و انجیل یوحنا ۲۱ اوراق توانند بود هر یک نسخه تکمیل برای خود باشند و در میان فرقه
حقه اسلام کتب اسمای حسنه حقتعالی مانند ذخائر و غیر آن مشتمل بر یکهزار و یک اسم باشند برابر توریت بقدر چهار انجیل
بلکه در ضخامت دو ضاعف آن میباشند پس چند صفات از روی کتب مقدسه اگر برداشته و نقل و تسوید نموده ایم
آنجمله اسمای الهی که البته بعضی ذاتی و بعضی صفاتی باشند از کجا برداشته شده اند خلاصه کلام آنکه مسلمانان از نگاه التفات
هم بجانب این کتب محرفه و منسوخه نباشند تا به نقل و تسوید مطالب آن چه رسد **قوله** و این نیز که کتب سائر ادیان را خوانده معلوم
است که بیان صفات ذات را مطلب عمده ساخته و صفات اخلاقی را باین تفصیل که خدا پاک و مقدس و عادل شخص گناه گار
را تا دامیکه پاکی قلب را تحصیل ننموده است قبول نمیکند بکنار نهاده بالمره نداشته اند و از همین سبب منظور امر دینی آن
مذهب نه در پاکی باطنی بلکه محض در پاک عبادت ظاهری ست انتهی **راقم** گوید **شعر** چشم بداندیش که برکنده
باد + عیب نماید هنرش در نظر + در فرقه حقه اسلامیه طریقه عبادات نه از برای آن باشد که از آن پاکی حاصل شود
مگر صالح از طالح و مطیع از عاصی بدون قبول نمودن تکالیف شاقه ممیز نتوانند شد اگرچه حقتعالی که اعلم السر و الخفیات
باشد هیچ احوال مخلوقات خود پوشیده نباشد مگر اتمام حجت حق تعالی بدون این تکالیف نتوانند شد هر کس خود را
مطیع خدا اقرار میداد بعد تقرری طرق عبادات حال عباد بخوبی بر خلق و ذات خود هر یک کس را معلوم گردیده در صورت
نبودی دیگر حجتی باقی ندارند و دعوی پاکی قلب را بی حیله گریختن و مفر گریزندگان باشد ورنه شخص گناه گار چگونه پاک
و پاکیزه گردد سعدی علیه الرحمة خوب مناسب انحال گفته ؎ امروز غره بفصاحت که در حدیث + هر گفته را
هزار دلائل بیاوری + فردا فصیح باشی و در موقف حساب + تا علتی نگوئی و عذری نیاوری + ور صد هزار عذر
بگوئی گناه را + هر شوئی کرده را نبود زیب دختری + پس اگر جمله خلق گناه گار باشند و هیچکس از بنی آدم قابل
آن نباشد که مستحق کرامت باشد در نحال رفته پاکی قلب را بزعم خود حاصل نموده مستحق کرامت باز همان بدکاران باشند
که پیشتر بودند ملائکه و بهشت علیین را نه بودن آن بدکاران در آنجا غائت خجالت و سبکی باشند ثانیاً آنکه جمله خلق خدا عاصی

و گناه گار باشند در آنحال نقص مردم نباشد بلکه نقص خلقت باشد چگونه حقتعالی اینگونه خلقی بدکار خلق فرمود
و البته در علم الهی گذشته بود که اینهمه بدکاران را خلق نمودن از برای جنت جاودانی و جلال مضحکه باشد با نحال
آن بدکاران را افاعل مختار میکند و با وجود بدکاری شیطان را عقب آنها وا میدارد تا راه زنی دین و غارت
ایمان شان نماید و باز آن بدکاران فرزندی عیسی ع را قبول نمایند زود نیک کار و از ابرار شمرده شوند پس هرگاه
چنین ست که بسبب ایمان آوردن بر مسیح نیکوکار شوند در نحال ممکنست که از ایمان آوردن بر سائر پیغمبران
نیز عفو تقصیرات شان گردد مگر مشکل آنست که بزعم مسیحیان جمله انبیا معصیتکار باشند و گناهکار و بدکاران را اتقیای
برای هدایت خلق فرستاد مگر راه چگونه راه راست نشان تواند داد ؎ او خویشتن گمست کرا رهبری کند + خلاصه
کلام آنکه اگر جمله کائنات کافر و بدکار باشند نقص شان خداوندی نباشد آنهمه بقبول بفرزندی خدا عیسی علیه السلام
رستگار شوند بازیچه بیش نباشد و بدیهی ست که ازین اعتقاد دیگر قباحت دیگر میخیزد و سابق نیز بآن اشاره رفته است
و آن اینکه مردمان زمانه سلف که زمان عیسی را نیافته و خبری از و نداشتند آنها را بدون بخشش و عفو جرائم کشان کشان
بدوزخ بردن برخلاف عدل و عدالت خدا باشد و حال آنکه مردم بسیار بدبختی ضلالت و سوء عاقبت گیرند و حال
آنکه مردم زمانه بعد عیسی ع مورد مراحم و عنایت خدا گردند و مردم زمانه قبل رانده درگاه حق گشتند پس حقتعالی
جمله متقدمین عصر عیسی و بعد از عصر او پیدا می آورد و عیسی را پسر خدا دانسته و تعلیم نجات او را انجز و قبول نموده
رستگاری حاصل مینمودند الغرض سخن بطول انجامید لهذا عنان اشهب تندخرام قلم را بجانب پیشتر معطوف
میگردانند **قوله** دلیل چهارم که انجیل کلام الهی ست معنی عالی و روحانی نصائح و احکام آن یعنی آن آیات
انجیل را که ما در فصل دوم این باب در موضعی که در خصوص احکام خدائی گفتگو نموده ایم و آن آیات را که در فصل پنجم
در باب رفتار مسیحی حقیقی ذکر کرده ایم اگر کسی آنها را با دقت تمام خوانده و لجاجت و تعصب بکنار گذاشته و بکنه آنها برخورده
باشد از معانی عالی و روحانی آن آیات تعجب خواهد رسانید و یقین خواهد کرد که آنها تنها بخدای پاک و مقدس لائق
و تمیز نمودن احوال قلب آدمی بالکلیه مناسب اند الخ **راقم** گوید که کلام الهی بودن انجیل بر اهل نمیرسد مگر در صورتیکه
متی و مرقس و لوقا و یوحنا را مانند عیسی بجز خدائی خود اختیار نمایند و کلام آنها را کلام خدا تصور دارند ورنه کلام مخلوق
چگونه کلام خالق باشد و معانی عالی و روحانی آن آیات را که مؤلف تعجب از آن نشان میدهد از آن با اهل السافلین رسانیدیم
و روحانی نصائح قائل شدن خدا بودن عیسی همچنان طریقه و رفتار مسیحیان را نیز جوابهای شافی داده ام از آنجمله جاهلی آرند
و لجاجت را در نجا مدخلیت نباشد مؤلف موافق حال خود بیان نموده است مراد از تعصب اگر حرارت دینی ست پس آن
؎ با شیر اندرون شد با جان بدر شود + و پاکی خدا و تقدس او تعالی چرا تصور نباشد بحالت جنین در رحم مادر
بسر برده غذائی او خون گنده حیض بوده باشد نجالت پاکی و تقدس خدا نباشد دیگر چه توان گفت در برای تمیز نمودن

احوال قلب آدمی بالکلیه چرا مناسب نباشند چونکه آدمی از آن عقیده بخدا میرسد و از حول و قوت یک خدا بدر رسیده
بحمایت سه خدا در آمده خواهد بود پس اینچنین مسائل تعجب افزا اگر در انجیل نباشند دیگر در کجا یافت توانند شد مگر
این عقائد نکال و وبال اند برای شخص خواهد بود **قوله** و همچنین اگر آن شخص بمرتبهٔ عقل روحانی رسیده باشد اقرار خواهد کرد
که این احکام نه احکام آدمی ست بلکه در حقیقت احکام و کلام الهام خدا ست زیرا که امکان ندارد که آدمی از عقل خود چنین
نصائح و احکام با معانی عالی و روحانی چنانکه در انجیل مرقوم گشته بیان سازد چه اکثر احکام و نصائح انجیل با عقل
آدمی که از نور خدا منور گشته و بقلب که پاک نشده ضد و نامقبول می آید انتهی **اقول** عقل روحانی شاید از ان
عقلی که مردم دارند جدا و علیحده است تا آن عقل پیدا نکنند بخدا نمیرسد و نهایت دیگر قبول نتوان شود مگر اینهمه دام
تزویر و حیله و مکر باشد حاصل اصول انجیلیت بر هم زن راه حق اینها شد که غیر خدا را بخدائی اختیار نموده اید آنرا کسی قبول کند
که خسران دارین و نقصان کونین برای خود خریده باشد و اگر اینچنین نباشد در ان بگوئید که آن نصائح چه باشند
[illegible] **قوله** چنانکه این قبیل احکام انجیل که حکم شده است که دشمنان
خود [illegible] داشته است [illegible] عوض آن [illegible] ست لکن کسیکه بشهوت
بزن [illegible] بمردان [illegible] دارد و هر که خواهش بد گناه است و از برای هر حرف
[illegible] انتهی **مراقم** گوید که در کتب سائر ادیان مؤلف این همه امور مباح دانسته ست
[illegible] در انجیل دانسته است مگر بعضی احکام دروغی باشند یا تاویل دور از کار بر روی
کار آورده شود ورنه [illegible] توانند شد چنانچه ظاهر ست که دشمنان خود را قلباً دوست دار پس
[illegible] دشمنان [illegible] دوست [illegible] حق [illegible]
را [illegible] است آورده باشند تا نیا ورنه دشمنان خدا را مانند فرعون و نمرود و دجال و اشباه اینها دوست گر بداری
اختیار دارے ثمره نیک خواهد بلکه از ان متصور تا اینکه دشمنان خود را در معرکه رزمگاه در مقابله توپ و تیر و شمشیر
و تفنگ راست کرده باشند [illegible] دست سمت آنها برای الفت بلند نماید [illegible]
انجیل را [illegible] بچه کار [illegible] بدان [illegible]
نموده اند تخصیص احکام انجیل ندارد [illegible] متفاوت [illegible] راه خدا و طریقه مسیح باشد بلکه مصلحت
دنیویه است چون در عهد مخالفت آنها [illegible] مثل فتح [illegible] از ساکنان [illegible] شده بود و زدان
راه زن در راه با و برخوردند و گفتند [illegible] مردی [illegible] دانستند [illegible] باشد دست از تعرض او
بر داشتند [illegible] با ظالم و شریر [illegible] آنرا با حکام الهی چه کار و بچشم شهوت
بزن بیگانه نگاه کردن بد باشد معصیت دارد لکن حکم زنا را داشته باشد باور نتوان شود چنانکه در حکم زنا برابر بود

حکم خدا نابرای آنکار معین نشده و نه شده است پس چسان باور توان گفت اگر مؤلف آدمی بود ما نیز برای خود انسان
میباشیم نیک و بد را دانسته ایم نه نفع و نقصان پی می بریم هر چه او بگوید ما را نیز اندیشه و فکرے باشد یا نه و کج خلقی بدترین
صفات باشد و صاحب آن همیشه مثل مار پیچ و تاب باشد و عار و خود و از خلق ازو متنفر اگر چه از مصالح دنیویه باشد
مگر حکم قتل داشتن مبالغه و اغراق باشد ورنه آنرا قتل باید نمود چسان [illegible] نه در انجیل و نه در غیر انجیل باشد و فکر و خواهش بد
البته بد و گناه صغیره باشد و حرف ناشائسته بدتر از تیر و شمشیر باشد جراحات السنان لها التیام + ولا یلتام
ما جرح اللسان [illegible] عالم و بنی
آدم باشند هر کس [illegible] جلوه [illegible] تازگی پیدا میکند **قوله** و انسان اگر هر امر و حکم خدا او را
بجا آورده باشد باز بگوید [illegible]
بود انتهی **مراقم** گوید که اینگونه امورات نه داخل فرضیات باشند نه واجبات و نه سنن نبویه بلکه فروتنی و عمل خوشدا
ضمیر شمردن ست مگر [illegible]
بعضی بت پرستان [illegible]
نصائح مانند اینها در انجیل بسیار ست که معانی عالی آنها از عقل آدمی بیرون [illegible]
چنان احکام نتوانند نمود انتهی **راقم** گوید که تعلیمات [illegible] بسیار باشند که معانی آنها
از عقل آدمی بیرون باشد البته ثالث ثلثه [illegible] تثلیث باشد که [illegible]
[illegible] از ادراک عاجز آیند پس آنچنان نصائح و تعلیمات بچه [illegible] خواهد کرد که بفهم
شان نیاید که مراد و مقصود ناصح ازین نصائح و معلم را ازان تعلیم چه باشد و چون ناصح و معلم مردم باشند پس از آنها
بدون آنکه پے بمعانی ببرند چه سود و گوینده نخواهد الفت که [illegible] خود مصنف در رساله اظهار نموده است که
حواریان انجیل را عام فهم نوشته اند [illegible]
صفحه کتاب خود سطر مدعی اینها شد که انجیل محض بعبارت سهل و آسان [illegible] فهمی مردم میباشد
نه مثل قرآن که زود بفهم نرسد بانیحال الحال چگونه خواهد ست که عبارت انجیل باز آسانی بدشواری و از سهولت بصعوبت رسیده
قوله و مخفی نماند که اگر انجیل را با کتب سائر ادیان بمقابله نمایند معلوم میگردد که نصائح و احکام آن معانی و عالی و کاملے
در و جانے چنانچه در انجیل میباشند در هیچ یکی از آنها یافت نمیشود انتهی **مراقم** گوید که شکی نیست در ان که معانی اعالی
و مضامین متعالی که در انجیل یافته شوند در کتب سائر ملل یافت نشوند چونکه شرف تثلیث برای آن بس ست تا اینکه
اختلافات آن بی مثل و مانند در طبله هیچ عطاری یافت نشود موجود تا اینکه مؤلف یوحنا واری که آنهمه خوابهای شوریده
و پریشان و ضغاث و احلام خود جمع و فراهم آورده از ملحقات انجیل قرار داده است برای تالیف کتب دیگر از کجا مثل آن میسر

آمده که سائر کتب را برابری انجیل تواند بود **قوله** اگر چنانچه چندی هم یافت شود یقین هست که از کتب مقدسه اخذ نموده نقل کرده اند
انتهی، رجماً بالغیب حرف گفتن نشاید چه چیزی از انجیل برداشته شده باشند از امر حتماً نقل و مذکور باید نمود عمده مطالب انجیل
تثلیث و قول بخدا باشند آنرا در کتب اسلامیه مردود و مطرود دانسته اند پس تعلیم عمده عمده را گذاشته چیان متاع کاسد را
خریدار گردیده اند حاشا و کلا بجز تهمت و افترا نباشد مگر مانند رقعات گم نام این قول مؤلف هم از پایه اعتبار ساقط باشد اگر پایه
راستی داشته صراحتاً مذکور آن میشدند **قوله** و اگر احکام و نصیحت کتب سائر ادیان آید از نظر هر یکی منسوب اند الخ این دعوی
خود غلط باشد تکلموا الناس علی قدر عقولهم فرموده ارباب تجارب باشد پس قصور فهم مؤلف است ورنه چنانچه بانی
شرع غیر او ملت بیضا را تصفیه ظاهر مردم منظور بود تزکیه نفس و باطن هم مقصود بوده چنانچه **قوله تعالی** قالت الاعراب
امنا قل لم تؤمنوا و لکن قولوا اسلمنا و لما یدخل الایمان فی قلوبکم و ان تطیعوا الله و رسوله وارد
گردیده است مراد ازان بجز آن نباشد که بگوئید اسلام آورده ایم نه ایمان یعنی تصفیه احوال ظاهری را اقرار باسلام گفته اند و تزکیه نفس و صلاح
باطنی را ایمان گویند پس ازکجا که در سائر ملل بجز تعلیم آداب ظاهری نباشد پس این ازکجا و چگونه هست که مؤلف گوید و بیاکی
قلب اصلاً رجوع ندارد و پس این دعوی نیاورده مگر بجهت تکذیب و تفضیح بخود نمودن و خود را رسوائی عام و نشانه هدف ملامت
و ذلل نمودن بود **قوله** نهایت احکام انجیل محض بصفائی قلب و نیکی رفتار آدمی منسوب میباشد **اقول** هرگاه توحید
که اصل الاصول ادیان باشد ناقص و ناتمام در انحال اگر انجیل را از صفائی قلب و نیکی رفتار آدمی منسوب میباشد ازان چه
حصول **قوله** پس چنانکه از مقابله تعلیمات و احکام انجیل با تعلیمات و احکام کتب سائر ادیان واضح و آشکار میگردد که
انجیل بمراتب ازانها افضل و یقیناً کلام خداست انتهی- انجیل برابر روضة الاحباب و مدارج النبوت است حملاً ازان
کتب برتری ندارد و مجموعه حال مسیح و قائعه کوائف او باشد از ولادت تا انتقال خدا را باین کار چه کار که مورخی و تاریخ نویسی
و محرری عیسی اظهار نموده بلکه اعمال حواریان و خوابهائے شوریده یوحنا را قلمبند نموده **قوله** همچنین بهمین طریق از مقابله
آنها نیز معلوم میگردد که کتب سائر ادیان محض کتب جعلی انسانی میباشد الم نبین تبین بد الخ تمیز و تفرقه کلام خدا و غیر خدا
شرط و شروطهای دیگر ندارد اول باید که پیغمبر صادق القول بیان نماید که اینکلام خداست که اختلاف نداشته باشد مگر هر
کتابیکه بر عکس انجیل باشد کلام خدا شمرده نشود در انحال تورات هرگز کلام خدا نباشد باقی ماند قرآن مجید پس مبحث آنکه
تعلق آینده در باب سوم دارد و قدری در باب اول گذشت دران هر دو موضع ملاحظه آرند تا حقیقت حال منکشف
گردد **قوله** دلیل پنجم که کتب مقدسه کلام خداست آن پیش گفتهاست یعنی اخبارات قبل از وقوع که دران کتب مسطور اند
واکثر آن پیش گفتهائے که در خصوص یسوع مسیح در کتب عتیق یافت میشود در فصل سوم این باب ذکر نموده انجام آنها را
ثابت ساخته ایم سوائے آن پیش گفتهائے که اشاره بمسیح میباشند پیش گفتهای دیگر هم در کتب مقدسه بسیار هستند الخ
راقم گوید درینجا روی سخن با انجیل باشد گفتگو درباره تورات نباشد چونکه از ثبوت و تصدیق تورات نه حقیقت مسیح

و نه حقیقت انجیلش بپایه ثبات توان رسید ترا بخود غرضی باشد یا فضولی چه کار- ثانیاً آنکه پیش گفتها که درباره مسیح آورده بود
حال آن از اجوبه راقم مبرهن خواهد گردید- ثالثاً آنکه پیش گفتها که درباره احوال مستقبله بنی اسرائیل میباشد ازان کدام مقصد
مؤلف بر میتواند آمد زحمتی دران باب نکشند **قوله** دیگر نیز دران کتب چنین پیش گفتها یافت میشود که ادنی ذلیل یافتن
طوائف مشهوره بت پرستان را بیان میسازند و چندین سالها قبل از وقوع جهت ویران و خراب شدن شهر اورشلیم یعنی بیت المقدس
و شهر بابل و شهر نینوی و سائر شهرها خبر داده اند الخ **راقم** گوید که آن اخبار توراتیه میباشد از صدق توریت دعوی
مؤلف درباره انجیل کارگر نخواهد آمد **قوله** و همچنین نیز آن پیش گفتها انجام یافته و روز بروز در انجام هستند که
در آنها درباب شهرت یافتن و منتشر گشتن دین مسیحی و زحمت کشیدن حواریان و مسیحیان بخت و ظاهر گشتن
پیغمبران کاذب و تعلیم خلاف آنها و بے ایمانے که در آخر الزمان ظهور خواهد یافت خبر داده شده است و اگر شخصی اراده
نماید که آن پیش گفتهای مذکوره را مطالعه نماید بموضع آیه رجوع نموده همگی آنها را خواهد فهمید یعنی آیه ۲۴ فصل ۲۱ لوقا
و آیات ۱ الی ۳۴ فصل ۲۶ کتاب عیسی الخ **راقم** گوید پیش خبرهائے توراتیه کاری نباشد مگر هر قدر پیش خبری
انجیلیه دراین اجمال حواله نموده و هر قدر ازان درینجا تازه مذکور نموده است پیشتر ذکر کرده ازان جواب آنها داده شده
است جوابش ذکر نموده انشاء الله تعالی رد نموده خواهد شد پس بدانکه لوقا در فصل مذکوره و دیگر جائے مرقوم فرموده که آینده میآید
گرفتاری عظیم بر زمین خواهد بود الی قوله و خواهد بود علامات در آفتاب و ماه و ستارها بر زمین الخ پس وقوع این واقعه بمانده
تا که شود آنگاه درستی دعوی انجیل دیده خواهد شد **قوله** و آیات ۱۴ الی ۲۴ فصل ۹ الوقار **اقول** گوید که حیرانم
که مؤلف را کدام عارضه و ماغی روداده که چنین نوشته اند چنانچه باب ۹ الوقار از ورس ۱۴ الی ۲۴ سراسر مطالعه آوردم
سخنان بے سروپا که هیچکار این دعوی مؤلف یعنی درباره پیش خبری نخورد در انجا مذکور نیافتم مگر از ورس ۳۰ مستفاد میشود
که مسیح دو کس از شاگردان خود را فرموده که خری را که ازان کسی بود باز نموده بیارند و بآنها یاد داد که هرگاه شما را پرسید
که چرا این را باز میکنید او را باین قسم جواب دهید که خداوند کار بآن محتاجست و ایشان که فرستاده شده بودند رفته انچنان
یافتند الخ راقم دران باب گوید که بدون اذن مالک خر را باز کردن چه باشد ثانیاً عیسے بشاگردان خود یاد داده که
اگر کسے پرسد بگوئید خداوند کار محتاج خر باشد خدای قدیم و قادر مطلق چگونه تواند بود فقط ازو احتیاج بر ذات حق روا
نباشد دوم آنکه در آخر ورس ۴۴ آنچه وقعست اگر پیش خبری قرار دهند اختیار دارند و آن اینست و سنگی بر سنگی بر تو قرار نخواهند
داشت زیرا که اتت وقت ایام توبه خود را ندانستی انتهی- بدانکه این خبر درباره اورشلیم میدهد که درینجا سنگی بر سنگی قرار نخواهد داشت
و حال آنکه عبدالملک بن مروان که یکی از ملوک بنی امیه مروان باشد در بیت المقدس مسجدی بنا نمود در انصورت آن دعوی
نیز بے اصل بر آمد **قوله** دیگر آیات ۱ الی ۳۳ فصل ۳ متی و ایضاً آیه ۱۴ فصل ۲۴ متی و آیه ۱۲ فصل ۱ یوحنا
و آیات ۱۰ و ۱۱ فصل ۲ نامه باهل فیلیپی و ایضاً آیات ۱۶ الی ۲ فصل و ایضاً آیه ۲ فصل ۲۴ متی و آیات اول الی ۲

فصل ۴ نامه اول به تیموتیوس و ایضاً آیات اول الی ۷ فصل ۳ نامه دوم به تیموتیوس و گذارشات که بعد از چندین صد سال وقوع یافته و اتفاق افتاده واضح است که بدانستن و بیان نمودن چنین گذارشات قبل از وقوع محض خدای قادر است و بس انتهی. **راقم** گوید که الحال درباره هر یک ازین اخبارات انجیلیه محک امتحان نهاده صحیح را از سقیم جدا و ممیز مینمائیم. اول آنکه در باب ۲۱ ورس ۲۴ لوقا خبر میدهد و بدم شمشیر خواهند افتاد و در همگی قبائل اسیر خواهند شد و پایمال طوائف خواهد بود اورشلیم تا زمانیکه زمان طوائف تمام شود و خواهد بود علامات در آفتاب و ماه و ستاره ها و زمین گرفتاری طوائف و تحیر و صدای دریا و امواج الی آخره. راقم گوید دران باب که این خبر قرب قیامت میدهد پس حال صدق و کذب آن قبل از شروع آثار و اتمام آن چگونه خواهد افتاد و اینگونه امر ناتمام را دلیل بر دعوی آوردن نمی سزد. ورس ۳۱ الی ۳۳ فصل ۱۳ متی آنیا شده و باز مثلی دیگر بجهت ایشان آورده گفت که ملکوت آسمان دانه خردلی را ماند که شخصی آنرا گرفته در مزرعه خویش زرع نمود و آن در حقیقت از جمیع تخمها کوچکتر است و چون نمو نماید بزرگتر بقولات است و نوعیکه درخت میشود چنانچه مرغان هوا آمده در شاخهایش سایه گزین میگردند و باز مثلی دیگر بجهت آنها زده فرمود که ملکوت آسمان خمیر مایه را مشابهت دارد که ضعیفه آنرا گرفته در سه پیمانه آرد گذارد که بالآخره مجموع آنرا مخمر گرداند انتهی. **راقم** گوید که ما را مناقشه و معارضه بر کلام علیسویه اصلاً نباشد و نه اعتراض بران داریم لاکن قاعده مروجه اهل کتاب آنیا شده که احتیاط را از دست داده از مال کار و عاقبت اندیشه ننموده کلام خدا و انبیا و حواریان و شاگردان شان را درهم برهم و مرکب و مخلوط نموده میدارند و نمیدارند که آخر کار ازان چه قباحتهای بر میخیزند و کلام معصوم در شبه پیدا میشود چنانچه در تورات و انجیل اینچنان عمل در آمده و همان نتیجه و ثمره حاصل و عائد گردیده از زوره ببینیم که اینگونه خبر و بیان تمثل است. پس اول آنکه آنچه درینجا درباره مسیح خبر ملکوت آسمانی در مثال دانه خردلی و خمیر مایه داده است ازان کدام پیشخبری بر می آید که مؤلف بنازش تمام آنرا در زمره پیشین گوییها درج نموده است. دوم آنکه از این خبر مراد از ظهور مسیح نتواند شد چونکه مسیح نه کوچک بود نه حقیر و نه بعید بود و در خانه آباء و بنی اسرائیل که همیشه از زمان موسی معزز و مکرم بودند بر آمده پس این خبر از امورات خداوندی میرساند که حقتعالی بر انگونه امور که در نظرها جلوه ندهند قادر است و آنرا بطریق خاص در باب کسی نباشد بلکه عموماً اینحال را نشان میدهد آنرا به پیش خبری چکار. سوم این خبر اینچنان عموم دارد که برای هر صاحب ملت کسی مدعی گردد برابر است میتواند آورد پس آنرا در اخبار غیب شمردن نسزد. چهارم آنکه آنچه خردل کوچکترین بقولات و درخت آنرا اعلی‌ترین آن قسم نشان داده آن تمثیل و تمثیل نیز برابر بحقیقت و تشبیه تمام نداده بلکه ناقص باشد چونکه دانه دیگر بقولات از خردل کوچک و درخت آن ازان بسی بزرگ میشود مانند کرنب و خشخاش و ساتوه و بسیاری ازان مگر مؤلف انجیل از علم فلاحت عاری و بیخبر بوده. پنجم آنکه اگر این پیش خبری باشد درباره دین اسلام و تمثیل حضرت سید المرسلین است صلی الله علیه و آله لاغیر چنانچه آنحضرت از بنی اسماعیل

مبعوث گردیدند و بنی اسمعیل بجهت مخالفتی که از وقت حضرت ابراهیم در زوجات او واقع شد جاری و ساری ماند و بنی اسرائیل از شدت حسد بسیاری بغض از بنی اسماعیل منفور داشتند لهذا ان میفرماید که ملکوت آسمانی اینچنان مانند که در نظرها کوچک باشد بزرگ گردد و اینخیال موافق مثل قرآن مجید باشد که در آنجا وارد گردیده است مثلهم فی الانجیل کزرع اخرج شطأه فآزره فاستغلظ فاستوی علی سوقه الآیه. بهرحال اگر خبر آنحضرت نیز انکار دارند داشته باشند ما را احتیاج به اخبار انجیل محرفه چه باشد و کدام عقده مشکل ازان وا خواهد شد مگر هیچ حال خبر عیسی نباشد که او خود خدا و پسر خدا و بعهد قائم مقام خدا بود و باین مرتبه خردلی را ماند خجالت باشد. حالا آمدیم بر خبر دیگر این انجیل تا ببینیم که چگونه پیش خبری باشد پس بدانکه ورس ۱۴ فصل ۲۴ متی آنیا شده و ندا باین مژده ملکوت در همگی اقطار جهان خواهد شد بجهت شهادت بر همگی قبائل و آنگاه انجام کار پدید خواهد شد پس از باب نشاط و انصاف ازین اجمال چه چیز مفهوم میشود بجز آنکه مانند شتر مست بی مهار هر طرف بدوانند می دود پس اگر انجام کار ازان آینده مراد باشد که تکمیل آن خواهد شد آنرا دلیل خود آوردن حماقت بیش نباشد پیش خبری که بوقوع نیاید خود در انجیل بسیار اند چنانچه این کذب جابجا مذکور شده. پنجم یکی از آنها باشد و پیش خبری در ورس ۱۶ فصل ۱۰ یوحنا آن باشد گوسفندان دیگر دارم که ازین گله نیست مرا بایست که آنها را نیز بیاورم و آواز مرا خواهند شنید پس یک گله خواهند بود و یک گله بان انتهی. این خبر مخالف آن خبر انجیله است که در آنجا زبانی مسیح آورده است که فرستاده نشده ام مگر برای گوسفندان گم شده خانه اسرائیل چنانچه در انجیل متی باب ۱۵ ورس ۲۴ مذکور است. ثانیاً آنکه هرگاه این پیش خبری بوقوع آمده دیده خواهد شد آنگاه راستی دعوی مؤلف انجیل درهمین باثبات خواهد رسید و ورس ۱۰ و ۱۱ نامه با اهل فیلیپی فصل دوم آنیا شده تا که خم گردد بعیسی هر زانوی از اهل آسمان و زمین و آنان که در زیر خاک اند و تا آنکه هر زبان اقرار نماید که عیسای مسیح خداوند است بقصد جلال خدای پدر انتهی. اینگونه مزخرفات را پیش خبری قرار دادن و آنرا بر صدق دعوی خود دلیل آوردن جهالت باشد هرگاه بوقوع رسد آنگاه قابل احتجاج باشد عجب تر آنکه مسیح را خداوند خواندن بقصد جلال خدا دانسته و ندانسته که شرک توحید را در اعتقاد به یک خدا را اگر ضرر نرساند معتقد آن خودش ضرر میرساند و در باب ۱۰ متی ورس ۱۶ الی ۲۲ آنیا شده اینک شما را چون گوسفندان بمیانه گرگان میفرستم پس چون ماران دانا و چون کبوتران بیضرر باشید لیکن از مردم احتیاط نمائید که شما را در شوراها خواهند کشید و در میان مجامع تازیانه خواهند زد الخ. ارباب انصاف تصور فرمایند که اینگونه پیشین گوئی میباشد عیسی که رسول خدا و عاقل ترین مردمان خود بوده هر کس اندک شعور میداشته میدانسته که یهودان جمله طرفداران مسیح را و مخالفان خود را بسزا الی شدیده و گوناگون تعذیبها مواخذه خواهند نمود و آنرا پیشین گوئی قرار دادن از کرامات شیخ ما چه عجب باید دانست و پیش خبری ورس ۲۴ فصل ۲۴ متی آنیا شده زیرا که مسیحیان دروغ و پیغمبران کاذب خواهند برخاست و علامات عظیمه و آیات را چنان ظاهر خواهند ساخت که اگر ممکن بود برگزیدگان را نیز اغوا خواهند نمود انتهی. دراین باب بدانکه این خبر را نیز مفید حال مردم دیکار آمد نتوان شمرد از گذر آنکه مسیح اینچنان خبر داده که اگر پیغمبر بر حق باشد یا متنبی تفرقه در حال او ازین اخبار

پیدا نخواهد شد چونکه پیغمبر دروغگو علامات عظیمه را اگر نشان دهد دران حال تفاوت سابقه ما بین عیسیٰ و موسیٰ و آن
دروغگو چه باشد پس اگر حقتعالیٰ آنکاذب را آنقدر قدرت و طاقت عطا کرده بود تا مردم را اغوا نماید جزا و قسمی میداد که مردم
متنبه شده از وی کناره جویند چونکه علامت صدق بعثت ظهور خارق عادت است بر دست آنکس که مدعی نبوت است پس در
حالتیکه آن کاذب معجزات اختیار داشته باشد مردم او را تصدیق نمایند دیگر چه کنند و هر گاه گوینده از در فضولی درآید و بگوید
که مصلحت الٰهی نبود که مسیح خبر زیاده بر این سازد از آن اجمال را بکار برده جوابش آن باشد که اگر مصلحت نبود مجملاً نیز خبر میداده
اگر خبر میداد تصریح مینمود و ورنه ــ اگر بینی و نابینا و چاه است + اگر خاموش بنشینم گناه است + دیگر آنکه از زمان هیچکس
دعوی نکرده که مسیح هستم پس کدام مسیحیان دروغ دعوی نبوت نمودند تصریح آن رود دیگر آنکه اگر پیغمبری دیگر مبعوث شدنی
نبود پس ضرور بود که بگوید که بعد ازین نه پیغمبر صادق القول نیز مبعوث نخواهد گشت و حال آنکه از آن گفته علاوه بران اگر بعد
مسیح هیچ پیغمبری موافق اینخبر مبعوث نگردد دران حال آنچه مؤلف برای رسالت حواریان مدعی باشد پس رسالت آنها نیز ممنوع باشد
گو که از حواریان علامت عظیمه صادر شده باشند آن علامات همین علامات عظیمه اینخبر توان شمرد و پیش خبری درس اول الی ۳
فصل چهارم نامه تموتیوس نخست روح صریحاً میفرماید که در آخر بعضی از ایمان خواهند برگشت بارواح ضال و تعلیم دیوان اعتنا
خواهند نمود بسبب تزویر دروغگویان که نفس ایشان را از حس افتاده است الخ **راقم** گوید که اینخبر روح پایه راستی دو وقعی
دارد شاید بر فرقه نوکه آنرا پروتستنت گویند می نشینند ثانیاً آنکه اینخبر فرقه عیسائیان باشد نه غیر و بدون این فرقه از طریقه سابقه
چگونه زیاده ازین انحراف ورزیده و پیش خبری درس اول الی ۷ فصل ۳ نامه دوم تموتیوس نیست واین را بدان که اوقات صعب
در زمان آخر خواهد رسید زیرا که خواهند بود مردم خود دولت و زر پرست مغرور متکبر و کفر گو و نافرمان والدین حق ناشناس بیدین
راقم گوید که اینگونه چیزها را اخبار غیب از آن رو شمرده که انجیل ازین فضیلت خالی ست آنرا باشد نباشد یا برای نام بوده باشد که
انجیل اخبار غیب دارد و پیش خبرها قرار داده است ورنه ضرب المثل عوام است حتی در هنود و سایر اهل ملل و نحل خواه حقه خواه مطیعان
باطل یکقلم و یکزبان میگویند که در خبر سیت قرب قیامت ست ازانرو دلها از محبت خالی ست پس آنکه گویندها و متکلمان صاحب
اعجاز باشند الغرض آنچه مؤلف پیش خبرها نشان داد ازان میان یکی هم کارگر نباید و آن دعوی مؤلف چنین گذارشات قبل از
وقوع محض خدا اقا درست و بس درباره این پیش خبرها بود حال آن معلوم گشت لاکن هر گاه موافق خبر تورات کدام واقعه بوقوع
آمده باشند آنرا مصدق دعوی خود شمرده و با دعوی خود ملحق بیان نماید از ان دل خوش نخواهد شد چونکه از تصدیق تورات تصدیق
انجیل و اثبات الهامی بودن تورات انجیل الهامی قرار نخواهد یافت و نه تصدیق او از تصدیق تورات متصور پس لازم بوده که پیش
خبرهای تورات را اگر منظور داشتی علاحده از پیش خبرهای انجیل مذکور مینمود و مگر مطلب او آن بود که به طفیل تورات انجیل کتب الهامی
و مشتمل بر اخبارات غیب ثابت شود از ان محروم ماند **قوله** و کتبی که این چنین گذارشات و اخبارات قبل از وقوع در آنها
مسطور گشته باشد و بهمان طریق که خبر داده شده وقوع انجام یابند پس در صورت بالکلیه انکار و بدیهی ست که چنین کتب

کلام خدا می باشند انتهی **راقم** گوید تا حال پیش خبری انجیل باثبات نرسیده چنانچه از جوابهای راقم جمله حال
آن پیش خبرها که مؤلف مدعی آن بود معلوم فرموده خواهند دریافت که دعوی بی اصل بود مگر راقم باین و
مذکور مینمائیم چند پیش خبرهای انجیل که برخلاف دعوی مؤلف برآمده اند ازانجمله خبر باب ۱۳ انجیل مرقس درس
۳۰ باشد و آن اینست بدرستی که بشما میگویم که تا تمامی این چیزها واقع نگردد این طبقه منقرض نخواهد شد آسمان
و زمین زائل خواهد گشت و سخن من زائل نخواهد گردید انتهی ــ پس چنانچه می بینی که مسیح به تصدیق وعده که داد بوقوع
نیامد جمله اهل آن عصر هلاک شدند و آن طبقه منقرض گشت مسیح باز نیامده و لوقا در باب بیست یکم کتاب خود درس
سی دوم و من بشما راست میگویم که نخواهد گذشت این طبقه تا همگی اینها بوقوع انجامد و آسمان و زمین خواهد گذشت
و نخواهد گذشت سخنان من انتهی ــ پس گذشت راستی سخنان عیسیٰ که باین شد و مد به تصدیق بیان کرده بود
آسمان و زمین هنوز از جائی خود حرکت نکردند ازانجمله هر گاه از تقاضای طالبان معجزه به تنگ آمده دران
زمان گفته بود که هیچ معجزه باین طبقه داده نخواهد شد مگر معجزه یونس پیغمبر مراد آن باشد که چنانچه یونس پیغمبر سه
شبانه روز در شکم ماهی مکث نموده بود فرزند انسان یعنی عیسیٰ در لحد آنقدر مدت خواهد ماند و حال آنکه یونس سه
شبانه روز کامل در شکم ماهی درنگ نمود و این حال از کتب تورات مشخص میشود و عیسیٰ یک روز و دو شب در شکم قبر بود
پس چگونه همثل موافق حال او بوده باشد چنانچه شب جمعه و روز و شب شنبه در آنجا بود و صبح یکشنبه هر چند پیشتر جستند
کمتر یافتند چنانچه اینحال از انجیل مرقس باب ۱۵ و ۱۶ از درس ۴۲ یافته میشود و این نوع در انجیل بسیار اخبارات
میباشند که برخلاف اصل بر آمد پس اینگونه کتاب که دران آنچنان اخبار غلط فاحش باشند چگونه کتاب خدا باشد
حال آمدیم بر سر پیش خبرهای تورات چون سخن با انجیل باشد ذکر تورات بجهة استرداد بعض مطالب بیان میشود مگر در
اینجا بجهت آن مذکور مینمائیم تا به بینیم شائبه خبر مسیح دران بوده باشد پس بدانکه پیش خبری کتاب سوم تورات درباره
استیصال بنی اسرائیل باشد و پیش خبری کتاب دانیال مشتمل بر رویا میباشد آنرا نه بعیسیٰ و غیر عیسیٰ علاقه بوده باشد
مثل نطق بلبل هزار دستان از هر دری سخن گفته است و آخرش خواب و خیال بیش نباشد و پیش خبری کتاب یرمیاه
درباره شکست بعضی و فتح و فیروزی بعضی آنزمان نیز با مسیح سر و کاری نبود و ازان در گذر نمودیم و پیش خبری کتاب ۴
موسی باب ۲۲ از درس ۵ الی آخر حکایت ملاقات خدا تعالی یا بلعام باعور باشد و پیش خبری باب پنجاهم
کتاب یرمیاه نبی درباره بابل باشد و پیش خبری فصل سوم ناحوم اشاره بخرابی بر شهر نینوا و پیش خبری باب
هشتم دانیال مشتمل بر بعضی رویا و خوابهاست و پیش خبری باب سیزدهم الی ۲۳ کتاب اشعیا درباره خرابی بابل
است الغرض هیچیک ازین پیش خبرهای تورات خواه حسب وعده موافق برآمدند یا نه مگر دلالت بر صدق دعوی
مسیح ندارند ازانرو محض حسب وعده که اگر در آن مظنه اخبار عیسیٰ باشد تفسیر بران نوشته آید چون مسیح چیزی آن علاقه به عیسیٰ

نداشته ازان درگذر نموده از تفصیل بر اجمال اکتفا نموده ایم **قوله** دلیل ششم که کتب عهد عتیق و جدید کلام خداست آن معجزات کثیره مشهوره است که از یسوع مسیح و حواریان بظهور رسیده و در آیات انجیل مفصل بیان مسطور شده اند لاکن چون معجزات مسیح بمتابعان محمد صلعم معلوم است و ایشان قائل معجزه هستند در فصل سوم مختصراً ذکر آنها کرده ایم الخ **راقم** گوید که کتب عهد عتیق را با ذکر معجزات مسیح و حواریان چه علاقه باشد و در عهد جدید اگر باشد چون راویان و محرران آن حواریان باشند لهذا شهادت آنها در باره عیسیٰ و معجزات خود حواریان اعتماد نتوان نمود و مصنف را این دعوی که در باره معجزات آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم راویان اصحاب باشند لهذا چندان اعتبار ندارد از یاد نخواهد رفت ثانیاً آنچه اعتراف مسلمانان در باره معجزات عیسیٰ خاطر جمع نموده است ازان دلخوش باشد مسلمانان وقوع آن معجزات را از برای العین معائنه نکرده اند از راهیکه بمسلمانان اخبار رسیده اگر دران حرفی پیدا آید درانحال اعتبار روایات مرویه از کتب اسلامیه در باره خارق عادات مسیح نیز اعتبار ندارد و چونکه صحت ذکر معجزه مسیح متعلق و مشروط بر صحت کتب اسلامیه باشد چون اعتبار آن درمیان نماند حال معجزه مسیح مانند فاذا فات الشرط فات المشروط پس ضرور باشد که معجزات مسیح با ثبات ساند **قوله** دلیل هفتم که انجیل کلام الهیست مشهور و منتشر گشتن تعلیم است الخ **راقم** گوید منتشر گشتن نحلے و ملتے باعث بر صدق دعوی بانی ملت نمیشود ورنه بت پرستان و کیش گبران و جینیان همه مذاهب حقه و ملل صادقه باشند مگر درین فصل محض ذکر و بیانها از انقبیل میباشند که ازان دریافت میرود که انجیل کلام خداست انتشار و تنها ملت مسیحیه را چکار مگر تعجب است از مؤلف که چند ورق پیشتر گفته است یعنی در صفحه ۱۵ که خلاصه مطلبش آن باشد که اکثر مسیحیان که می بینید مسیحیان نباشند رفتارشان سراسر برخلاف انجیل باشد تا بحال چگونه درینجا گوید دین مسیح بر مذهب بت پرستان فوق کلی یافت پس از ان غلبه دولت از ان قبیل مسیحیان حاصل گشته که برای نام مسیحی باشند **قوله** خلاصه مطالبے که تا حال در خصوص تعلیمات کتب مقدسه ذکر یافته است واضح و آشکار میگردد که تعلیمات کتب مذکوره همان شروط را بانجام رسانند که ما از برای نبوت الهام الهی در باره دیباچه ذکر نموده ایم الخ **راقم** گوید که سابق هم یاد داریم که جواب این فضول بیجا تحریر نموده ام باز مکرر می نگارم که شروطی که مؤلف برای تمیز و تفرقه از جانب خدا بودن کتابے و یا پیغمبرے مقرر نماید ضعیفتر از خانه عنکبوت باشد بلکه درانحال تصدیق کتب سماوی و رسولان منحصر بران شروط مقرر مؤلف قرار یافتند گو که برخلاف عقل و نقل باشند **قوله** و از پیش گفتنها و معجزات و از طریق منتشر گشتن آن ظاهر میشود از همگی آنها به یقینی تمام از خدا بودن انجیل آشکار و ثابت میشود الخ که حال چنین خبرهای انجیل را که قدری ملاحظه ازین سبب نامی رسیده و روایات و معجزات مرویه حواریان باشند موافق دعوی مؤلف در باره عیسیٰ باور نتوان نمود هر ردائے که حواریان نمایند از طریقے انتشار دین حق را باطل نتوان شناخت بسا امورات صعب

بآسانی میسر شوند و بسا امور آسان که بدشواری میکشند و این از قبیل اتفاقات باشد از برای شناخت دین حق دلیل نتوان آورد **قوله** پس ای شخص محمدی و مطالعه کننده این رساله اگر قلب تو در حضور خدا صاف و درست باشد و احوال باطنی خود را دریافته و از گناهان خود مایوس گردیده طالب نجات باشی امکان ندارد که کلام و تعلیم انجیل ترا شیرین و مقبول نیاید الخ **راقم** گوید که دلهائے ما بخدا صاف و درست ازان راه بجز او هیچکس را سزاوار این مرتبه بزرگ ندانسته ایم اگر قلب ما در حضور خدا صاف نبود ما نیز بندگان او را مثل تو در خدای شریک قرار میدادیم و از گناهان خود مایوس هستیم اما از رحمت پروردگار و بخشش و آمرزش او مایوس و نا امید نیستیم لیکن یاس هر دو داریم مگر رحمت او سبقت بر غضب او دارد امید بخشائش زیاده از یاس داریم و تعلیم انجیل را شیرین دانستن ضروری باشد الحق احکام اسلام بظاهر تلخ و در حقیقت ثمره شیرین دارد بر خلاف انجیل اگر شیرین باشد تعلیمش شیرین زننده طبائع میشود ثانیاً آنکه انجیل در مقابل قرآن چه پایه دارد که کسی نگاه بآن تواند نمود **قوله** و از خدا استدعا نما بوسیله روح القدس آنها را در قلب تو ثبت و محکم گرداند الخ ای گمراه ترا بار گناهان و اعتقاد زشت تو بس نیست که کمر بر راه زنی مردم بسته و بار عصیان خودت شکسته که بار عصیان دیگران بگردن خود میگیری که روح القدس از بندگان ضعیف او ست و او را از خدا خواستن چه باشد ما خدا را از خدا میخواهیم و ایمان را خود او تعالی در دلهای ما ثابت و راسخ خواهد نمود **قوله** خیال کن تو هم ایمان آورده در برکات و نعمات نجات مسیح شریک شوی والا اگر خدا نخواسته سخنان و تعلیمات انجیل را ملامت و زبده آن نجات را که بواسطت مسیح بجهت گناهگاران حاصل گشته است رد نمائی الخ **راقم** گوید که ما ایمان به پروردگار مسیح که خالق ما و مسیح است آورده ایم و حسب رهنمائی حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وآله وسلم مسیح را بنده برگزیده حقتعالے دانسته ایم و امید در نعمائیکه برای مؤمنان و مطیعان حق از جانب خدا تعالی وعده گردیده اند داریم شریک در نعمای که پیغمبران که مسیح یکی از آنها است وعده شده است از حوصله و مرتبه خود زیاده میدانیم و از مخالفت انجیل و یا جمله کتب عالم اندیشه و پروائی نداریم در صورتیکه آن کتب بشرکت حق و ضلالت را روا دارند ما توحید را نجات محض و تثلیث را کفر و شرک میدانیم **قوله** زیراکه بنا بر کلام الهی تمام مذنبین مسیح است پس در روز جزا بسبب آنکه بمسیح ایمان نیاورده بعذاب جهنم گرفتار خواهی شد الخ **راقم** گوید که پیغمبر شفاعت بر مومنانے که بر او ایمان بذریعه او آورده اند شفاعت خواهد کرد مگر مستجاب شفاعت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وآله وسلم خواهد نمود دیگر شفاعت کبری برای مسیح روایت و بی اختیاری مسیح و لاچاری او در روز وقوع صلیب درایت روایت و دفع درایت نکنند پس کسیکه خود را نتوانست از گرفتاری چنگ یهود رهائی داد چگونه شفیع جمله مذنبین باشد تا قیامت انکار که مسیح در رسالت دارد هیچ فردی از افراد اهل اسلام ندارد اعتقاد برسالت او را جزو ایمان خود میدانیم هر کس که انکار رسالت او را دارد او مستحق سوختن در آتش دوزخ تصور داریم مگر مرتبه خدائی که نه سزاوار او و نه احدی از مخلوقات باشد ازان انکار و آنرا کفر میدانیم پس اگر حقتعالے ما را بجهت اعتقاد توحید محض گرفتار عذاب جهنم بدارد باز بر قسمت خود شاد و فرحانیم آذر هرگز نه آنکه برای شریک قرار دادن با او انکار زن و فرزند و معاذ الله از برای ذات پاک او مستحق این که هست سزاوار این جنایت سوختن در آتش دوزخ باشیم

قوله و اگر چنانچه میخواهی که الحال یسوع مسیح را واسطه و رهاننده خود بدانی و بشناسی لابد در روز بازپسین
او را دیوان کننده خود خواهی یافت انتهی ◦ دیوان روز جزا خاصه بجهت آن به عیسی تفویض گردیده است
که منکر کار نجات موحدان را بعذاب ابدی گرفتار کند در آنحال باز خود ظالم قرار خواهد یافت و اگر موحدان
نجات یافتند ما سر دفتر موحدان میباشیم بپایه توحید اهل اسلام هیچ ملت نمیرسد قوله چنانکه خود مسیح در آیه ۶ فصل ۱۴
یوحنا فرموده است که من راه و راستی و حیاتم هیچکس بنزد پدر بغیر از وسیله من نمی آید انتهی در این دعوی مسیح مراد از
کسانی دارد که زمان بعثت مسیح را یافتند و ایمان بر توحید باری تعالی و رسالت او و آنچه از جانب خدا آورده باو
آوردند نه جمله خلق اولین و آخرین شامل اینمطلب باشند در آنحال مردم زمانه نوح ع و آدم چگونه بوسیله مسیح خدا را توانستند دریافت
قوله و دیگر در آیه ۱۲ فصل ۴ اعمال حواریان مرقوم است (سوای یسوع مسیح) با کسی دیگر نجات نیست زیرا که در زیر آسمان
نامی دیگر نیست که بانسان داده شده باشد که ما بسبب آن نجات توانیم یافت انتهی راقم گوید که مردم هر عصر
که مطیعان پیغمبران بودند بمنکران و بتقریب بعضی مضامین اینگونه سخنان بدوستان نیز میگفتند و در آن گفتن البته
بر سر صدق و جاده صواب بوده اند مثلا اصحاب نوح ع همعصران میگفته باشند که نجات بجز در کشتی نوح نتواند بود و
در آن گفتن مقصود شان آن نبود که تخته چوب باعث امان باشد و در آنحال کشتی دیگر منکران برای نجات خود می توانستند
ساخت بلکه مراد از کشتی اعتقاد بآنچه نوح علیه السلام از جانب خدا آورده بود مع هذا اصحاب موسی ترغیب مردم برای هدایت منحصر میشدند و اشتهار مینموده اند
که بجز موسی علیه السلام نجات نباشد مراد از این کلام آن نباشد که رسولانیکه بعد موسی مبعوث برسالت گردند آنها را انکار نمائید بلکه آن آیت ا
برای مردم آنزمان این مسئله گفته اند پس در اعمال حواریان نیز همان مراد باشد که معاصران خود را در آن باب تنبیه نمائید ثانیاً آنکه اگر در اعمال حواریان
یا در انجیل یا دیگر کتب مسیحیان امری خلاف نوشته باشد ضرورت ندارد که مردم باور نمایند بلکه عیسائیان را ضرورت باشد که دعوی خود را باثبات رسانند
خصوصاً اعمال حواریان چه عرصه دارد قوله در آیه ۳۶ فصل ۳ یوحنا مسطور است که آنکس که به پسر ایمان آورده است زندگانی جاوید دارد و هر کس سخن
پسر را نمی شنود زندگانی نخواهد دید بلکه غضب الهی بروی میماند انتهی راقم گوید که شکی نیست در آنکه کسانیکه زمان بعثت عیسی را دریافتند
و بعد از آن دیگر دیده اند و ارشادات او را گوش نداده اند مورد غضب خداوندی گردیده اند مگر از کجا که این ایمان آوردن قائل به تثلیث بودن باشد قوله دیگر
در آیات ۶ الی ۹ فصل اول نامه دوم بتسلونیقیان مذکور است که انصاف نزد خدا که معذبین شما را از راه قصاص عذاب نماید و شما را که مظلومانید راحت بخشد
الخ راقم گوید در روز قیامت جمیع مردم را برای حساب جمع خداوند سریع الحساب بیارند و از آنها سوال نماید در آنحال مردم نامهای خارجه را جستجو نمایند مولفان
تحفه نمونه حاضر آرند و بگویند خداوندا از نامه تسلونیقیان مامور بآن گردیدیم یا نامه به تیموتیوس را تلاش نمایند و جای مضحکه است که معذور
باشند ثانیاً آنکه در این فقرات بجز آن معلوم نمیشود که حقتعالی داد مظلومان را از ظالم بستاند و ظلمه را بسزای اعمال برساند
و هر کس مسیح را اطاعت ننماید او را بهلاکت ابدی و نکال سرمدی برساند قوله و استدعائی از درگاه خدا این است
که مطالعه کننده این رساله از بلای ایمانی و عقائد بمصیبت آن برکنار بوده ایمان نجات را تحصیل نماید انتهی راقم

گوید ◦ فریب تربیت باغبان مخور ای گل ◦ که آب میدهد اما گلاب میگیرد ◦ این نجات را عین گرفتاری تصور نمایند
نجات نیست هلاکت ابدی است بنام نجات مکر و فریب تثلیث و خدای عیسی الحال استدعای ما در درگاه قاضی الحاجات
و سوال ما از کافی المهمات آنست که ما را بر جاده شریعت غرا محمدیه صلی الله علیه و آله و سلم و ملت بیضای احمدیه اللهم محیای محیا
محمد و آل محمد و مماتی ممات محمد و آل محمد بدار بمنه و فضله و کرمه آمین یا الله العالمین بحرمة سید المرسلین و آله الطیبین الطاهرین

فصل هفتم از باب دوم

مخفی و محتجب نماند که مولف میزان بزعم خود جمله دعاوی باطله خود را بسر حد اثبات رسانیده متوجه بیان آنکه تعلیم انجیل در ابتدا بچه
طریق مشهور و منتشر گردیده چنانچه گوید اگرچه تا حال در این باب دوم به بیان عمده تعلیمات انجیل اقدام نمودیم نهایت در این فصل مشهور
گشتن انجیل را بیان خواهیم نمود الی قوله چون ممیزان باحوالات حواریون بلدیت و شناسائی ندارند پس از برای آنکه از احوال حواریون
درست اطلاعی بهم رسانند الخ راقم گوید که بقدر یکه احوال آنها را دانستن باید بر ما معلوم است زیاده متوجه اطلاع احوالات شان زیاده است
ما را با آنها چه کار و از اطلاعی حالات شان کدام منفعت قوله و مطالب فصل مذبور از این قرار است که هنگامیکه یسوع مسیح تعلیم دادن
و معجزه نمودن آغاز کرد در آنحال دوازده نفر اشخاص عوام را از خلق برگزید که گویا کتب ناطقه او باشند یعنی بعد از صعودش درباره او
شهادت داده اعمال و تعلیمش را در تمامی دنیا وعظ دهند الخ راقم گوید که مسیح آنها را از جمله خلق برای امر نبایت برگزیده و لاکن
در حضور مسیح یهودا و شمعون و پطرس بر خلاف زعم عیسویه بر آمدند پس عیسی این نقص را در آنها یافته با وجود آن آنها را برای
حواری بودن برگزیده یا نمیدانسته بعد انحالت بهم رسانیدند در هر دو صورت نقص شناخت عیسویه نیز بتفرقه ادمیرسد
پس او عالم الغیب نبود از معرفت احوال مردم جاهل بود و جهل بر خدا روا نباشد قوله علی الخصوص مدعای او این بود که تعلیم
خود را با ایشان بفهماند و جای نماید و وقتی که زمان توقف او در دنیا باتمام رسید در آنحال با ایشان فرمود که درباره
او گواهی دهند الخ راقم گوید که شهادت بعد انکار بگذار بعض ایشان شهادتی درباره مسیح داده اند که باعث گرفتاری
او گردیده و نتیجه بر عکس بخشید قوله چنانکه در آیه ۱۸ فصل ۲۸ متی و در آیات ۱۵ و ۱۶ فصل ۱۶ مرقس و در آیه ۲ فصل ۲۶
متی مرقوم است که آخرین کلام و وصیت او این بود که تمامی قدرت در آسمان و زمین بمن عطا شده است پس همگی جهان رفته
جمیع خلائق را باین مژده ندا نمائید الخ اقول هرگاه از جمله وصایا و آخرین کلام مسیح آن بود که تمامی قدرت در آسمان و
زمین بمن عطا شده پس عطا کننده غیر مسیح بود و امداد نماینده سوای عیسی بود عیسی دست نگر او باشد و محتاج بوده محتاجی
خدائی را نشاید و نیز ثابت است که مسیح بعد از این کلام دیگر هیچ کلمه و کلامی نگفته که از آن انکم خود را رد کرده باشد پس
دستور العمل ارشادات مسیحیه همین کلام است که خود را محتاج خدای تعالی باثبات رسانیده و آن نبود مگر آنکه عیسائیان او را محتاج خدا
دانسته باشند بلکه از مضمون ذیل کلام عیسوی مستفاد میشود که تاکید تمام در این باره فرموده چنانچه این کلام او دال است بمحافظت

کردن هرانچه بشما فرموده‌ام مرنماید و مراد از فرموده همین حکم خصوصا باشد وسائر احکام عموما پس خوب مسیحیان بران کلام شاگردان نمودند کلمات آنحضرت را بجوی نشمرند **قوله** و ما قادر کردند که احکام مذبوره عمل آورند بسبب مسیح وعده اعانت کننده یعنی تسلی دهنده که روح راستی یعنی روح القدس است بایشان داده گفت که او بشما رسیده شما را براستی خواهد کشید. و دیگر یکی از اعمال و سخنان و تعلیمات مرا فراموش نموده باشید بدین شما آورده خاطر نشان شما خواهد ساخت و سخنان و تعلیم مرا دیگر زیاده بشما واضح و بیان خواهد نمود و شما را سخن آورنده خواهد بود خبر امورات آینده و قوت معجزه را بشما خواهد داد چنانکه در آیات ۷ و ۱۳ و ۱۴ فصل ۱۶ یوحنا مسطور است که مسیح بحواریون فرموده که بشما راست میگویم که شما را مفید است که من بروم اگر من نروم آن تسلی دهنده نیز بنزد شما نخواهد آمد: اما اگر بروم او را بنزد شما خواهم فرستاد و چون بیاید یعنی روح راستی او شما را به تمامی راستی ارشاد خواهد فرمود زیرا که او از پیش خود سخن نخواهد گفت بلکه هر آنچه می‌شنود خواهد گفت و شما را از آینده خبر خواهد داد و او مرا جلال خواهد داد **وایضاً** در آیه ۲۶ فصل ۱۴ یوحنا مذکور است که یسوع گفت آن تسلی دهنده یعنی روح القدس که پدر او را باسم من خواهد فرستاد همان شما را هر چیز خواهد آموخت و هر چه من بشما گفتم بیاد شما خواهد داد الی آخره **راقم** گوید که درین باب شاید چند بار جسته جسته مذکور نمودن مؤلف جواب نوشته تمام گرچون این خبر حضرت خاتم المرسلین صلی الله علیه وآله وسلم است که مسیحیان بخیره چشمی بحواله آن از ابرامی روح القدس باثبات رسانند لهذا ازین مبحث اگر گذشته متوجه بیشتر گردیم که هم لمرد لکوا و اقتصه جسته جسته هم بوده باشد را که اهم مقصد اهم که حرز جانها و تعویذ دلها است گذاشته مشغول آن گروه ترکتازی نموده خواهم بود نعمت سرور کائنات خلاصه موجودات صلی الله علیه وآله وسلم باعث سرور سینه و ضیای چشمان میباشد از آن گذشتن نشاید خصوصا فدائیه همچو بیس عاصی که

مصرع سیل بر آبا در آمد هندوستان * ولیکن با بیان مبالغه نگردانستنی است که درینجا دو شق مبحث و قابل بحث باشند بر هر دو جدا جدا بحث نمایم **شق اول** تفسیر مؤلف بران خبر فیض اثر و **شق دوم** بر خود خبر تصریح مناسب بوجوهات موجه آوردن پس مع انکه چگونه مؤلف انجیر را خبر روح القدس دانسته است با وجود آن گوید که او بشما رسیده شما را براستی خواهد کشید پس حواریان ترک راستی نموده میل بر ناپاکی نموده اند از زوال این سخن را گفته تا کجا نشود راستی معنی ندارد ۵ زنند جامه ناپاک گاذران برسنگ بد تر از آن که ایلام و دیگر یکی از اعمال و سخنان و تعلیمات مرا فراموش نموده باشید او بذهنهای شما آورده خاطر نشان شما خواهد ساخت این جمله نیز بران دلالت دارد که حواریان ضروری انچنان کند حوصله بودند که اعتماد سخنان و تعلیم عیسویه را باین زودیها فراموش نموده باشند ورنه عیسی علیه السلام آنها را عبث ازینگونه کلام بلامت انفهام نسبت لغزمودی پس بر حرف و تعلیم چنان کسان اعتماد نباشد ممکن است که چنانکه ارشادات عیسویه فراموش کردند ارشادات روح راستی را نیز فراموش نموده باشند و اینکه او سخنان و تعلیم مرا دیگر زیاده بشما واضح و بیان خواهد نمود معلوم میشود که در صحبت عیسوی حواریان کامل نبودند از آن رهگذر زیاده بران انچه عیسی تعلیم نمود تعلیم نموده باشد مگر معلوم نیست که مسیح در تبلیغ رسالت قاصر آمد با حواریان مقابل سپرد آن امر از ندانسته غرض مسیح در تبلیغ رسالت کوتاهی نموده و اغماض و مسامحه فرمود ورنه

حواریان در وقت روح راستی صورت تجلی میداشتند و بعرض قلیل کدام تحصیل نمینمودند بلکه عیسی را چنان فراموش کرده بودند که بروز دوم و سوم واقعه صلیب برای تحصیل دنیائی دون دامها بر داشته متوجه ماهی گرفتن بودند چنانچه این حال از انجیل یوحنا مفهوم میشود چنانچه باب بیست و یکم را بسیت بخوان تا بدانی که چه پایه معیت عیسی علیه السلام نداشتند و اینکه او که خبر امورات آینده و قوت معجزه که بحواریان وعده شده و ذکر آن درین بشارت مطلق نباشد لاکن روز نزول قوت معجزه بخشیدن مسیح نه بصراحت و نه بکنایت مذکور میباشد محض همینقدر معلوم میشود که حواریان در دیارهای مختلف سخنان گفتن آغاز نمودند چنانچه باب دوم اعمال حواریان را کسی دیده باشد راستی این دعوی میداند که واقف است از آنچه نسب بر رود مستی بر روحی که بعد واقعه صلیب نمود نباشد الحال در باره متن گفتگو مینمایم - پس مخفی مباد که مسیح تصدیق بیان مینماید که شما را مفید است که من بروم پس فوائد جلیله رفتن عیسی درحالتیکه شخص موعود از و بزرگتر باشد میتواند بود ورنه در مسیح صلوات مسیح معنی درست نباید که رفتن مسیح مفید باشد بلکه بودن او مفید باشد پس روح القدس را از مسیح بزرگ گفتن نتوان گفت بلکه مسیح مقدم بر روح باشد ورنه از و متنزه گشته اگر همین است شخص موعود دیگر باشد که آمدن او توقف از نبیکه ذ توقف رودم مسیح باشد و آن نیست مگر حضرت سرور کائنات خلاصه موجودات صلی الله علیه وآله وسلم و اینکه او هم که اگر من نروم آن تسلی دهنده بنزد شما نخواهد آمد بهیچ دلالت ندارد که روح القدس موافق گفته بدون آمدن عیسی توحید نگرفته ورنه اوقت عیسی ... آمدن روح القدس ... باشد بدتر از آن آنها باشد که ... مسیحیان ... مینماید که من دیگری شخص موعود دیگر ... او را بنزد شما خواهم فرستاد و نیز بر روح القدس راست نیاید زیرا که فرستادن روح با جنابا ر علیسی ثابت بود باشد خدا را خدا را چگونه فرستد مگر شخص موعود که حبیب جلیل القدر باشد که ابتدای آمدن او در زمان اختتام عیسی قریب بود و ماندن او مصلحت بود و مفید بود و برای مردم رفتن او مفید بود چونکه دیگر فوائد در ماندن او نبود و این عینه حال عیسی حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وآله وسلم بود و اینکه او چون او بیعنی روح راستی بیاید او شما را به تمامی راستی ارشاد خواهد نمود نیز بحال روح القدس مطابقت ندارد مگر در حالتی که مسیح ارشادات راستی را دریغ فرموده روح القدس جبر کسر نموده و فیض روح زیاده از فیض مسیح بود و اینکه او زیرا که او از پیش خود سخن نخواهد گفت بلکه هر آنچه می‌شنود خواهد گفت نیز شهادت آن میرساند که روح القدس اگر خدای ثالث باشد هیچگونه محتاج نباید باشد که قطعا از پیش خود نگوید بلکه بجز شنیده نگوید و اینکه او مرا جلال خواهد داد چه باشد خدا خدا را جلال دهد بلکه حقتعالی مسیح را جلال دهد که پدر مسیح بود و روح القدس چگونه جلال داده بهر حال آن جلال چه باشد و چگونه جلال کسی عیسی پیشتر نداشته روح باو داده پس مراد از جلال خبر آن نباشد که مردم در باب مسیح سخنان بالحاله میگفتند و هیچگونه ممکن نبود که تا شخصی صادق القول بخبر

تصدیق مسیح نمائید مردم در شبهه باشند چون او شهادت داد گویا جلال مسیح داده باشد و روح القدس را نه مردم دیدند
نه کسی او را دید صرف دعوی حواریان بود و دعوی اصحاب درباره شخص راست گو صادق القول باشند اعتبار ندارد
همچنان آنچه از باب چهار دهم انجیل یوحنا درس ۲۶ آورده تشریح آن لازم آمد پس بدانکه انجیلیه آن تسلی دهنده یعنی روح القدس
که پدر او را باسم من خواهد فرستاد چه باشد روح القدس باسم مسیح مسمی نبود پس شخص موعود پیغمبر رسول خدا مانند عیسی
بود چنانچه عیسی را فرستاده خدا میگفتند او را نیز فرستاده خدا و رسول الله گفته شود و نیکلام همان شما را هر چیز خواهد
آموخت صریحا مستفاد گردیده که شخص موعود احکام خداوندی را زیاده بر عیسی تعلیم خواهد داد پس روح القدس چگونه زیاده از
عیسی نشد احکام نمود و انکلام هر چه من شما را گفتم بیاد شما خواهد آمد بآواز بلند صدا میدهد که زمانه او متصل زمانه عیسی
نبود بعد بسیار مدت بعثت او واقع گردید در زمان آن که قدر ممتد او یافت که ارشادات عیسویه را فراموش کردند و آنرا بیاد ایشان
آورد در زمانه روح متصل زمانه مسیح بود بلکه پنجاه روز بعد واقعه صلیب نزول روح القدس واقع گردید پس حواریان احکام را دران
پنجاه روز جمله فراموش کردند و روح بیاد ایشان آورده باشد مگر مسیح آنها را است اعتقاد یافته و سیدهت که میلح بکلی فراموش
خواهند نمود چنانچه مسیح را در سه روز فراموش کردند در پنجاه روز که بکلی از یاد ایشان رفته باشد روح القدس بیاد ایشان داده باشد
این تاویل تا دلیلی دیگر نباشد که از روی آن این جمله هر چه من شما را گفتم بیاد شما خواهد آورد بر روح القدس موافق افتد پس آنحضرت
سید الانبیا و خاتم المرسلین صلی الله علیه وآله وسلم باشد که بر مردم فرمود که مسیح درباره من بشما فرموده رسولا یأتی من
بعدی اسمه احمد چنانچه آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بعض مردم یاد داد و منفعل شان آمد و ایمان آوردند و چون
تصدیق آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم مستلزم تصدیق جمیع انبیا بر حق باشد و عیسی یکی از آنها باشد چون آنحضرت
خاطر نشین خلق فرمودند که عیسی مسیح و رسول الله و کلمته القاها الی مریم و روح منه بود فی الحقیقت جلال
دادن مسیح بالاتر از آن متصور نبود و همین جلال بود که جز آن رسانید محض ضلال و عند ضلال آنچه درباره مسیح در خاطرهای خود مخمر
نموده بودند رفع اشتباه شان فرمود احسان بر عیسی نبود و منتی بر عالم و عالمیان نهاد **قوله** دیگر در آیه ۲۰ فصل ۱ متی مرقوم است
که شما متکلم نیستید بلکه روح والد شماست که در شان شما تکلم مینماید انتهی **راقم** گوید که از این کلام آنچه مفهوم میشود یکی آنکه
که مسیح از در نصیحت و انتباه در آمده بحواریان میفرماید که شما را طاقت و قوت ذاتی نباشد اگر از روحی که حقیقتا بهر یک از حیوانات
عطا فرموده شما عطا نکردی همه حکم مرده میداشتید پس تصور نمائید که گویا در حقیقت مرده اید پندار و غرور را بخود راه ندهید
ثانیا آنکه آنچه حواریان را فرمود که روح الد شماست تصریح فرموده که چنانچه گاه اوقات من خود را نسبت بفرزندی خدا
میدهم زیاده بران نیست که شما را نیز آنچنان نسبت توانم داد **قوله** و ایضا در آیه ۸ همین فصل مسطور است که مسیح ایشان
امر فرمود که بیماران را شفا بخشید و ابرص را طاهر سازید و مردگان را برخیزانید و جنیان را اخراج نمائید چنانچه بی تکلف یافته اید
بی تکلف بخشید انتهی **راقم** گوید عیسی ارشاد فرمود مگر از کجا که حواریان قدرت بر اینگونه کرامات و خوارق عادات

بهم رسانیدند **قوله** خلاصه ازین سخنان بالتمام معلوم میشود که روح القدس که مسیح قبل از عروج بحواریون وعده داده بود آنها را
بمرتبه رسالت خواهد رسانید و هم با ایشان قدرت اظهار معجزه خواهد داد تا آن که باین علامتها معلوم گردد که حواریون رسولان خدا میباشند
انتهی گلی دیگر شگفت حواریان اگر رسولان خدا باشند بدعوی ما تقویت حاصل میشود ذره نقص بمنیرسد از رهگذر آنکه اگر حواریان
رسولان خدا باشند عیسی خاتم نباشد پیغمبری دیگر خاتم المرسلین باشد ثانیا آنکه هرگز مسیح قبل از عروج بحواریون وعده رسالت نداده بود
و هیچ ذکری در هر چهار انجیل درباره رسالت حواریان نباشد **قوله** و همین حواریون بعد از عروج یسوع مسیح بنابر امریکه در آیه ۴۹ فصل
۲۴ لوقا و در آیه ۴ فصل اول اعمال حواریون مرقوم است بانتظار روح القدس موعود در شهر اورشلیم ماندند و پنجاه روز بعد قیام
مسیح که روز دهم عروج باشد در هنگامی که همگی حواریون بجمعیت عاموین جمع شده بودند ناگاه بطور عجیب و غریبی روح القدس
موعود با ایشان رسید الخ **راقم** گوید که آمدن روح القدس نیکی نیست که بطور عجیب و غریب واقع شد قسمی که در قصه [۱۶۲]
مصنوعی آمدن سیمرغ نوشته اند بآن صورت نزول آورد با صدای باد شدید **قوله** چون روز پنجاهم رسید همگی باتفاق
یکجا بودند ناگاه صدائی چون صدای باد شدید که می وزید از آسمان آمد و همه آن خانه که در آنجا نشسته بودند پر
کرد و زبانها شگافته شده چون زبانهای آتش بر آنها آشکار گردید و بر هر یکی از آنها بنشست و همگی ایشان از روح
القدس مملو گشتند و بزبانهای مختلف بنوعیکه روح بآنها قدرت تکلم بخشیده بود آغاز گفتن کردند الخ **راقم**
گوید که الحال شک و شبهه آمدن سیمرغ مرتفع گشت چونکه روح اگر مرغ نبود بر نشستن هر یک حواریان چه بود و زبانها
شگافته شده چون زبانهای آتش که برائی اژدها عوام قائل اند بر حواریان آشکارا شدن و از مانند آن سخنان یقین
بهم میرسد که از فزع و ترس یهودان و تهییب مخالفان حالت جنون بهم رسانیدند خلاصه کلام آنچه مؤلف بعد ازین قصه
نزول روح القدس ذکر معجزات حواریان مینماید چنانچه گوید و بعد ازین با قدرت روح القدس چنانکه یسوع وعده داده بود
حواریون معجزات بسیار ظاهر نموده اند یعنی به بیماران شفا و شلان رفتار و بمردگان زندگانی بخشیدند بطریقیکه در آیات اول الی ۱۱ فصل ۳ اعمال حواریون
مسطور است که پطرس حواری باسم یسوع مسیح شخصی شل را برفتار آورد الخ **راقم** گوید که معجزات حواریان را دلیل باید و سخن در حالتی که معجزات مسیح
گفته حواریان را هم حجت گواه طلب شد کرامات حواریان که بزعم خود گفته حواریان باید قبول نمود بلکه بسیار زیاده بر دلایل معجزات مسیح دلایل کرامات
حواریان ضرورت باشد اعمال حواریان چه عرض دارد که بدون تشخیص دعوی آن را باور توان نمود عجب تر آنکه مؤلف
در وسط صفحه ۷۰ بعد ذکر کرامات پطرس و پولس گوید و هر چند که بجهت معجزات پطرس و پولس در اینجا ذکر گشت بسا از حواریون نیز منسوب
است زیرا که روح القدس بلا تفاوت بهمگی ایشان رسیده بود انتهی پطرس و پولس اگر بزعم مؤلف کرامات نمودند حواریان دیگر ضرورت
ندارد که آنچنان امور عظیمه بجا آورده باشند مثل این دعوی هرگز شنیده نشده است که دلیل کرامت یک کس دلالت بر کرامات دیگران نموده
باشد ثانیا آنکه همین پطرس بود که انکار مسیح نمود و روح القدس چگونه او را نشناخت **قوله** و در آیه ۴۴ فصل دوم و در آیه
۱۲ فصل ۵ اعمال در خصوص هر یشان گفته شده است که از حواریان معجزات و علامات و عجایب بسیار صدور یافت **راقم**

گوید که ما گواهی بجز اعمال حواریان نداریم مگر این شهادت بکار نمی‌آید تا شهادت غیر نباشد موافق قاعده مؤلف باور قبول
نتوان نمود خلاصه کلام آنچه مؤلف بعد از آن که ظهور بسیاری از خوارق عادات حواریان مذکور نموده گوید خلاصه آیات
مذکوره بالتمام ظاهر و ثابت میگردد که حواریون صاحب معجزه بوده و مرتبه رسالت داشته‌اند انتهی - در آن باب بر ارباب انصاف
مخفی نخواهد بود که هر کس صاحب کرامت یا خارق عادت باشد لزوم ندارد که مرتبه رسالت داشته باشد پس لازم آنست که چنانچه
یکی از شروط رسالت دعوی آنست پس دعوی رسالت از خود کلام حواریان باثبات رسانند ورنه بمحض صدور کدام خارق عادت
شخص نبی الله نتواند شد **قوله** وهم چنین روح القدس در حین موعظه تعلیم مسیح بحواریون آنمرتبه اعانت نمود که آنها را به تکلم
آورنده روح القدس بوده است انتهی - حواریان گنگ نبودند که روح القدس آنها را بتکلم درآورد **قوله** وهر چه که اولیای ایشان
الهام نموده می‌فهمانید همان را میگفتند و مینوشتند وبخصوص خودشان نیز اقرار مینمایند - چنانچه در آیات ۱۲ و ۱۳ -
فصل دوم نامه اول باهل قرنتس مرقوم است که ما نیافته‌ایم روح دنیا را تا که درک نمائیم آن چیزها را که خدا بما عطا نموده است
و با آنچه هم تکلم مینمائیم نه بکلام پرداخته حکمت انسانی بلکه بآن کلام که روح القدس آموزد انتهی - **راقم** گوید که ازین کلام همین
قدر مفهوم میشود که بفیض روح القدس حواریان قایل و مقر بودند نه آنکه روح القدس مانند ملازم و استاد همراه ایشان میگشت هر چه
میگفت میکردند پس در باب گرفتن نیز روح القدس اعانت مینمود و اینگونه سخنان در محاوره‌ها و گفتگوها بسیار میشود گفت
چنانچه مریدان درباره پیران و مردم در خصوص بزرگان خود گفته‌اند و میگویند که فلان کس بجز رضای حق قدم برون نمی
نهد از آن مراد آنست که خدا تعالی با او راه میرود و تعلیم هر ساعت و هر دقیقه مینماید بلکه مقصود ازین گونه کلام جز آن نیست
که آنچه بمعرفت انبیا و رسولان فهمیده شده است که رضامندی حقتعالی در چه قسم امورات و بجا آوری کدام احکام میباشد موافق
آن رفتار مینماید پس مراد حواری نیز جز آن نباشد که موافق آن رفتار نماید پس مراد حواری نیز جز آن نباشد که موافق مرضی
خدا بجا می‌آوریم نه آنکه روح القدس اتالیق حواریان بود **قوله** و دیگر در آیه ۱۸ فصل ۱۵ نامه باهل روم پولس حواری مرقوم داشته
که مرا آن جرات نیست که تکلم نمایم جز بآنچه مسیح بوساطت من برای اطاعت قبائل امر کرده است قولاً و فعلاً انتهی - **راقم** گوید
که همان سخن است که جای پیشتر گفتیم که مردم افعال خود را مطابقت برضای حق موافقت آن به حکم و امر او تعالی میدهند ثانیاً آنکه
اگر پولس اینگونه نگفتی که از مسیح مامورم خواه مسیح امر با او نموده بود یا نه کسی بر حرف پولس اعتنا نمیکرد **قوله** و دیگر در آیه ۱۳ فصل ۲
نامه به تسلنیقیان مذکور است که پولس میگوید ازین روست که ما پیوسته خدا را شکر مینمائیم که چون آن کلامی را که از ما شنیدید که کلام خدا
است چون کلام خلق نپذیرفتند بلکه چنانچه فی الحقیقت میباشد کلام خدا است پذیرفتید الی آخره - **راقم** گوید که مراد ازان کلام
خدا رسانیدن پولس احکام خدا به خلق منظور دارد و نه قایل شوند که پولس علولیه بود و حلول خدا قایل بود و آنچه مؤلف گفته است
در خصوص آنکه حواریون در اوقات تعلیم دادن سخنان و اذکار خودشان را گفته و اظهار نموده باشند حاشا بلکه فی الحقیقت تعلیم
و احکام مسیح را بیان نموده اند و همین جهة تعلیمات و سخنان خودشان را که گفته‌اند و کتبی را که تصنیف نموده و در آنها یعنی در انجیل تعلیمات

و احکام یسوع مسیح را مرقوم داشته‌اند بعینه تعلیم مسیح و کلام خدا است الی آخره - **راقم** گوید که عجب دعوی گمراهیست که کسی زیاده بر
حواریان نیز مطیع و منقاد خدا باشند مانند عیسی و موسی و ابراهیم و اسرائیل کلا البته بجز رضای حق قدم فرا زنمی نهاده باشند
تعلیم مردم نمانند تا کتابی تالیف و تصنیف سازد در ان باره میتوان گفت که آن کتاب کلام خدا است بلکه کلام مؤلف
و مصنف است اگر چه تصنیف آن سراسر موافق رضای خدا باشد باز کلام بشر باشد خلاصه کلام ازین مکررات و تزویرات مطلبی از
مطالب قسمی که حق اثبات است باثبات نمیتوان آورد و از اینگونه دعوی و اینگونه دعوی اعتبار کتب و احکام و تعلیمات حواریان
پایه بزرگ و مرتبه رفیع خواهد یافت حاشا بلکه بی اعتباری همه کتب شان زیاده تر باثبات خواهد رسانید به تصور آنکه در قاعده
این قوم آنا شد که کلام بشر را کلام خدا قرار میدهند درینحال اگر در میان آنقوم کلام الهی نیز باشد شبهه در آن پیدا میشود **قوله**
و بنا برین خود یسوع مسیح در آیه ۱۶ فصل ۱۰ لوقا میفرماید که آن کسیکه قبول کند شما را مرا قبول کرده است و آن کس که تحقیر کند شما را
تحقیر کند مرا و آنکس که تحقیر کند مرا تحقیر کند آنکس را که مرا فرستاده است لهذا حواریون خود را رسولان مسیح خدا مانند چنانکه
در آیه اول فصل اول باهل قرنتس الخ - **راقم** گوید که اول این تحریرات خود حواریان میباشد که صاحب غرض بودند -
دوم آنکه ازین کلام پیغمبر بودن آنها معلوم نمیشود سوم آنکه همین قدر ازین کلام مفهوم میگردد در باره تبلیغ احکامی که از ذریعه عیسی
بحواریان رسیده بود آنها را باید معتبر تصور کرد نه آنکه آنها رسولان خدا بودند مگر آنکه مطلبی اهم ازین عبارت مستفاد میشود
آن اینست که عیسی چنانچه حواریان را فرستاده خود میداند خود را فرستاده خدا می‌تصور کرد و همان نسبتی حواریان بعیسی داشتند
عیسی بخدا داشته پس اگر حواریان خود عیسی یا جزو عیسی یا پسران عیسی بوده‌اند در آن حال عیسی خدا یا جزو خدا یا فرزند خدا تواند بود
ورنه همان نسبت فرستادگی بود و درین صورت جمله انبیا فرستادگان خدا باشند ورنه فرستاده و مرتبه فرستنده پیدا نخواهد
نمود همین است حال عیسی لا غیر و آنچه مؤلف در باب اول فصل اول نامه اول اهل قرنتس نشان داده ازان هیچ مطلبی مستفاد نمی
شود مگر خدا را امر و مسیح را جدا از خدا خوانده الغرض حال جمله دلائل مؤلف که در باره رسالت حواریان در پیش نموده همین دارد هرگز قابل
احتجاج نباشند پس اگر کسی راه‌های اثبات مرتبه رسالت حواریان و دعوی آن درست باشد و درانحال اول دعوی حواریان درباره
رسالت خودها دوم دلیلی از کلام عیسی که صراحتاً آنچنان بوده باشد که حواریان جمله پیغمبران خدا باشند گو که خائنین مانند یهودا
او لطرس درمیان آنها باشند باید و تا دیده شود **قوله** پس از آیات مذکوره و ازان معجزات کثیره که ازیشان بصدور پیوسته
بی شک و شبهه معلوم و یقین است که حواریان رسولان خدا اند و عظات کلام او شنیده در مرتبه پیغمبری بلکه زیاده تر ازان هم بوده‌اند
بایمعنی که اگر چه در پیغمبران سلف نیز قوت و قدرت روح القدس بود لیکن آنها آن قوت را نداشتند که قوت روح القدس را باحوال
دیگری نیز شامل سازند نهایت این مرتبه بحواریان کرامت شده بود الی آخره - **راقم** گوید که مؤلف تا حال باثبات رسالت
حواریان نپرداخته تازه مدعی مرتبه حواریان فوق مرتبه انبیا و بالاتر از رسولان سابقه گردیده پس گرفتیم که شان حواریان اجل و اعظم
و اکرم از پیغمبران سابق بوده است مگر فوق مرتبه رسالت مرتبه خدائی است پس لازم که آنرا جای حواریان مدعی گردد - تا

این دعوی بر کرسی نشیند مگر راقم حیرانم که کار خدا تعالی با یخدزبونی رسیده که خدا تعالی تابع حواریان باشد که اگر حواریان بخواهند روح القدس را شامل کسے نمائند ممکن بوده باشد **قوله** و دیگر قدرت خداوندی از چنان اعمال و معجزات ایشان ها بمرتبه ظاهر گشت که موعظه ایشان چنان تقلب مستمعان اثر نموده که در اندک زمانی هزاران هزار خاص و عام از گناه برگشته بخدا رجوع کردند الے **قوله** چنین اعمال را خدا بوساطت پیغمبران سابق بعمل نیاورده بود انتهی ے اگرچه در زمانه حواریان بسیار مردمان دین مسیحی اختیار کردند لاکن اثبات دعوی تعدادشان بهزاران هزار بذمه مؤلف مانده مگر بسیاری عوام بحوم آوردن دلیل راستی و صدق دعوی نباشد و وارد دات باشد حال کثرت یهود و قلت اعوان و انصار مسیح در عهد خودش بیاد دارند بعد نازش بر کثرت خود نمایند مگر عجیب تر آنکه مؤلف گوید مدعی آنبا شد که این معجزات و اعمال حواریان عالمان سلف مسیحیان نیز در کتب خودشان خبر داده اند و هم یهودیان در کتاب مشهور که مسمی به تلمود هست و نیز چندی از علمای بت پرستان که در ایام حواریون و ما بعد بودند از انجمله سلسوس و یولیان و پلینیوس و تاطینوس از معجزات و گذارشات مسیح حواریون و از منتشر گردیدن دین مسیح که خاص و عام و طوائف کثیره آن زمان این دین را قبول کردند در کتب خودشان خبر داده اند انتهی **راقم** گوید که عالمان متقدمین یا متاخرین مسیحی در کتب خود ها از معجزات حواریان خبر داده باشد جا دارد مگر چون مؤلف از ابتدای مدعی این دعوے باشد که روایات مرویه اصحاب کسی در بارهٔ شخص اعتبار ندارد موافق آن اخبار مسیحیان در این باب استناد ندارد باقی ماند علما و مورخان ملت غیر مانند یهود و بت پرستان در آن باب میگوئیم که ذکر کردن داخل کردیدن مردم در دین مسیحیه یا خبر انتشار و شیوع آن مضائقه ندارد و مگر معجزات و خوارق عادات حواریان را قبول نموده اند یا نه در صورت اول چرا خود تصدیق آن مذهب ننموده اند در حالتیکه از معائنه صدور معجزات حواریان حجت خدا بر آنها تمام گردیده بود در صورت ثانی آنها خود مسیحیان باشند دعوی مسیحیان و شهادت شان درین باب کافی نباشد دگر با وجود آنکه صدور معجزات از حواریان ذکر کرده اند و کیش مسیحی اختیار ننموده اند برهان دین یهود و کیش بت پرستی مانده اند دران حال احتمال دارد که برای تغلیط عوام خود را مسیحی نگفته در باطن مسیحی بوده و ملت مسیح را اختیار کرده بنام یهود و بت پرستان معروف بوده اخبار صدور کرامات حواریان را اشتهار داده اند تا مردم آنها را بملت غیر دانسته بر تحریر و تقریر شان اعتماد نمایند ورنه ممکن است که خود شخص معائنه کرامات و صدق دعوی غیر را بر معجزات مذکور نماید و خود بران ملت نگرویده ایمان نیارد الغرض اگر مؤلف از کتب یهود و بت پرستان صدق دعوی کرامات حواریان را بر آوردن تواند دران حال چرا حجت و دلیل آن برای ما مے آرد و عبارت کتب یهود و بت پرستان را بر هر دو طائفه میباشند و بس **قوله** و در قرآن نیز حواریون مسیح ملقب برسولان خدا گشته اند چنانچه در سوره الصف نوشته شده است قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ لِلْحَوَارِيِّينَ مَنْ أَنصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنصَارُ اللَّهِ یعنی یسوع ابن مریم بحواریین گفت که آیا در امور الٰهی کیان مرا اعانت کنند و اند گفتند ما اعانت کنندگان خدا ایم انتهی **راقم**

گوید که درین آیه دلالتے هدایه از رسولان نباشند بلکه مسیح استمزاج نمود که در امور الٰهی مرا کیان معاونت کنند حواریان نحن انصار الله گفتند انصار الله رسول الله نباشند **ایضاً قوله** و دیگر در سوره یس گفته شده است وَاضْرِبْ لَهُم مَّثَلًا أَصْحَابَ الْقَرْيَةِ إِذْ جَاءَهَا الْمُرْسَلُونَ إِذْ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ فَكَذَّبُوهُمَا فَعَزَّزْنَا بِثَالِثٍ الخ **ایضاً قوله** وَجَاءَ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَىٰ قَالَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ **وایضاً** وَهُم مُّهْتَدُونَ الخ **راقم** گوید چگونه هست که مؤلف در صفحه ۱۶۹ گفته است لیکن چون محمدیان باحوالات حواریون بلدیت و آشنائی ندارند بر از برای آنکه از احوال حواریون درست اطلاعی بهم رسانند این فصل را باین باب ضم نمودیم چونکه محمدیان از حالات حواریان اطلاعی ندارند الحال چگونه احتیاج بدلائل کتب اسلامیه بهم رسانیده اگر اینها بے خبر بودند چگونه از حالات شان مطلع شدند مگر **قوله** هر چندی که درانموضع قرآن اختلاف چندی هست با زآنقدر آشکار است که دران بحواریان رسولان خدا گفته میشود الی آخره نهایت مقام حیرت افزاست خود قرآن مجید در صورتیکه ازین اختلاف شان خبر رسانید چنانچه قوله تعالی وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ پس در حقیقت اختلاف در اصل باشد نه در قرآن مجید الغرض اهدیم بر آیه وافی هدایه که مؤلف دران حواریان را رسولان خدا میخواهد بنا به اثبات سازد پس پیداست آنکه مراد فرستادگان عیسی بیناشند نه رسولان خدا دیگر آنکه هر حال معنے فرستاده رسول خدا نباشد و آنچه گفته مفسران قرآن مثل قاضی بیضاوی وغیره چنین میگویند که رسولان حواریون مسیح اند انتهی ے دران باب میگوئیم که قاضی بیضاوی و دیگران مفسران زیاده برچه میتوان گفت شیخ ابو علی طبرسی قدس سره در مجمع البیان حکایت کرده که عیسی علیه السلام دو رسول بدعوت اهل انطاکیه فرستاد و چون به نزدیک آن شهر رسیدند مردی پیری را دیدند که گوسفند میچرانید و آن مرد حبیب نجار بود پس سلام کردند بران مرد پس پرسید که شما کیا یند گفتند ما فرستادگان عیسی و آمده ایم که بخوانیم شما را بعبادت پروردگار و باز داریم شما را از پرستش بتان تا آخر پس چنانچه معلوم نمودی آنها رسولان عیسی بودند نه رسولان خدا آنکه قیاساً نداگر فضولی از در فضولی در آید و گوید که مراد از لفظ و جمله قوله تعالی إِذْ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ مراد فرستادگان خدا تعالی معلوم میشود پس آن دعوی نباشد مگر از فرط جهالت چونکه در قرآن مجید اینچنان واقع گردیده است که جائیکه حقتعالی فعل و قول شخصی را پسندیده آنرا اینچنان باین فرموده که گویا نسبت بخود داده چنانچه در قصه غرق فرعون ملاحظه نما که جمله قول جبرئیل را که بفرعون گفته بود قال آلْآنَ وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَكُنتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ دیرا که اینچنان بیان فرموده که گویا قول خود از تعالے است و حال آنکه قول جبرئیل باشد چنانچه بالا مذکور شد الغرض بهمه جهت ثابت شد که حواریان رسولان عیسی باشند نه رسولان خدا بلکه هرگاه انجیل رسالت آنها بر نیاید تا بقرآن مجید چه رسد علاوه بران آنچه مؤلف بعد ازین بذکر کیفیت وعظ و منتشر گشتن انجیل که بوسیله حواریان بعمل آمده اقدام نماید و میگوید که باینطریق در حین موعظه تعلیم مسیح جائی ایشان شهرت یافتن و بزرگی نمودن بوده است و ایمان آورندگان را بجهاد و ترغیب و تکلیف نمیکردند که با ضرب شمشیر تعلیم انجیل را مشهور و منتشر سازند بلکه تحمل جبر و ظلم را بخود قبول نمودند و در راه وعظ

انجیل سختی بسیار و زحمت بی شمار میکشیدند چنانچه اکثر حواریون در راه وعظ انجیل شهید شدند الخ راقم گوید حق آن
باشد که در بعثت عیسویه حکم جهاد نبود ثانیاً آنکه ماهی گیران از کار شمشیر چه میدانستند که شمشیر برداشته تیغ دو دستی میزدند
مگر کشته شدن و زحمات کشیدن با وجود حوصله صبر و تحمل نمودن دلالت بر صدق آن ملت و مذهب ندارد و بسیاری از صاحبان
مذهب باطله در راه آن ملت و کیش خود زحمتها کشیده و بران اسخ و ثابت بوده و آن را موافق پسندیده حق و بر طبق صدق و
نهج صواب دانسته تا جان ترک آن نکرده اند پس مذهب باطله آنها حق و درست باشد با قیماند کنایه طعن شمشیرزنی دران خصوص دانستنی
است که صاحب استفسار در کتاب مذکور به پایه صدق و حد ثبات رسانیده است که سلاطین ملت مسیحیه بسیار تیغ زنی ها نموده ملت
خود را قوت و تقویت بخشیده اند چنانچه از مقامات مناسبه این مبحث درین کتاب بملاحظه خواهد آمد مگر آنقدر دانسته باشد که
آنچه مؤلف اعتراض بر شمشیرزنی وارد مرادش از دین اسلام است که آنرا بزور و ضرب شمشیر مستحکم و استحکام پذیرفته میداند مگر نه آنچنان
است راقم در مبحثی که مناسب آن مقام ست باثبات رسانیده ام که مذهب اسلام بزور و ضرب شمشیر قوت نگرفته بلکه خاصه تائید
ربانی حسب وعده که بحبیب خود صلی الله علیه وآله وسلم داده بود اسلام رونق گرفت مگر درینجا آنقدر توانم گفت که جمله مذاهب
کم یا زیاده بزور و ضرب و اهلاک دشمنان و اتلاف نفس و ابدان قوت گرفته است چنانچه اگر آنهمه صدها هزار فرعونیان تلف
دانزاره آب با آتش دوزخ نمی پیوستند چگونه ملت موسویه قوت و تسلط تام بهم رسانیدی و ملت مسیحیه اگر پادشاهان این کیش
را اختیار نکردندی بجای رونق آن ملت پژمرده بودی مگر مذهب حقه اسلام بدون زور و ضرب ترقی گرفت چنانچه زور که معنی
ندارد خود اسلام در ضعف و وهن بود و ضرب در مقابل قیصر و کسرای چند اشخاص معدوده چه میکردند اگر تأیید ربانی شامل حال
مسلمانان نبودی ملت اهل اسلام و کثرت مخالفان مانند ؎ کم و بیش چمن زاغ چون چشم زاغ ؛ آخر بعد ازانکه مسلمانان
قوت شمشیر بهم رسانیدند دعوی خود را می هر کردند یا در وقتیکه آنحضرت صلی الله علیه وآله تن تنها بودند دعوی رسالت
و ختم نبوت داشتند در صورت اول احدی نتواند گفت الا آنکه دروغ گفته باشد در صورت دوم اعتراض استحکام بنیاد اسلام
بضرب شمشیر باقی نمی ماند علاوه بران آنچه مؤلف طعن بر شیرینی عبارت بدین مضمون می آرد **قوله** دیگر در وعظ انجیل مقصود
و مطلوب حواریان این نبود که با عبارت رنگین و فصاحت شیرین و الفاظ دلنشین غالب استعمان کردند که باین طریق نمودند کار
را از تشخیص معانی کلام باز داشته و در استفهام معنی حقیقی آن کلام مشتبه سازند بلکه مطلب آن وعظان این بود که از عبارت
پردازی و رنگینی کلام دست کشیده تعلیم انجیل را بازبان و الفاظ واضحه و بینه بیان کنند که باینطریق خاص و عام معانی آنرا فهمیده
قوت تعلیم انجیل بر مستمعان زیاده اثر کند چنانچه در همین خصوص پولس حواری در آیات اول الی ۵ نامه اول باهل قرنتس نوشته
است الخ راقم گوید که مؤلف حقیقت حال انجیل را در پرده طعن و اعتراض بر قرآن مجید و عبارت معجز نظام آن آورده جواب
آن شنیده باشد اول آنکه هر کتاب و عبارت آن معجزه نتواند شد ثانیاً آنکه ازین کلام دعوی کلام الهی بودن انجیل برباد فنا رفت
که مقصود و مطلوب حواریون این نبود که عبارت رنگین و فصاحت و الفاظ دلنشین غالب استعمال کردند تا آخر ثالثاً آنکه

(۲۷۱)

مؤلف تمامی کتاب یوحنا حواری و مضغات و حلام و خوابهائی خود دیده او را پیش نظر آرد که او دیده است که پوشیده بود خورشید
را و ماه در زیر پایهای او بوده بر سرش تاجی بود از دوازده ستاره آبستن شده و از درد زه عذاب و فریاد مینمود و علامتی دیگر که در آسمان
بدید آمد که ناگاه اژدهای بزرگ آتشی که هفت سر و ده شاخ داشت و بر سرهای او هفت افسر بود و دمش ثلث کواکب آسمان را جاروب نموده
و بر زمین ریخت آن اژدها نزد آن زن که در زادن بود ایستاده و چون زائید بچه اش را فروگیرد و زائید بچه ذکوری را که بعصای آهنین همه الخ
حکم خواهد راند الخ پس اینگونه عبارات آورده حواریان زود فهم و بسیار سهل و آسان میباشند ست فرموده مسیح در باب ۱۸ متی
متی و رس ۹ و چون ست که برادر خود را بگوئی که مرا رخصت ده تا خس را از چشم تو بیرون کنم و حال آن که در دیده تو شهتیر است
الخ رابعاً آنکه اگر مراد حواریان آن بود که تعلیم انجیل را بازبان و الفاظ واضحه و بینه بیان کنند که باینطریق خاص و عام معانی آن فهمیده
باشند درینحال چگونه است که در صفحه ۱۶۳ در دلیل چهارم گوید که انجیل کلام الهی معنی عالی و رموز عالی نصائح و احکام است
ایضاً در صفحه ۱۶۴ آخر همان دلیل گوید و سائر احکام و تعلیمات و نصائح مانند آنها در انجیل بسیار است که معانی عالی آنها از عقل
آدمی بیرون ست انتهی پس درینحال چگونه دعوی آسانی عبارت انجیل و عام فهمی آنرا میدارد دیگر آنکه از قوه عقل حواریان بلکه
از قوه خود حضرت مسیح هم بیرون بود که مثل قرآن مجید از پیش خود آورده باشد دیگر آنکه در حقیقت این طعن بر انجیل یا تورات
وارد میگردد چنانچه می پرسیم که عبارت تورات نیز آنچنان عام فهمی بوده یا نه در صورت اول حواریان متابعت مؤلف تورات
نمودند درینحال چه کردند در صورت ثانی این اعتراض که بر تورات و زبور میرسد بر قرآن مجید اگر وارد گردد مضائقه ندارد و ازان
اندیشه نباشد دیگر آنکه درینحال دعوی معانی عالی بودن برین انجیل نتوان نمود بلی بیک حساب انجیل بغایت معنی عالی و متعالی
تثلیث فی التوحید و توحید فی التثلیث آنچنان دارد که تا حال مسیحیان هر چند دست و پا میزنند معانی محصله آنرا بیان نتوانند
نمود دیگر آنکه مراد از عام اگر صاحب عبیر سواد و ناخوانده میباشد درینحال این دعوی محض دروغ باشد عامی ناخوانده که هیچ خط
و کتابت ندانسته باشد نه عبارت سهل را و نه دشوار را تواند فهمید بلکه دیگر آن او را تعلیم خواهند نمود الغرض مؤلف در تناقض کلام
هیچگاه مضائقه نمی دارد علاوه بران بر فقره پنجم باب ۱۲ مکاشفات یوحنا ارباب انصاف نظر نمایند که بصراحتاً آنچه مذکور است
که بعصای آهنین همه طوائف حکم خواهد راند انتهی مراد ازان عصا شمشیر میتواند بود یا چیز دیگر در صورت اول آن شمشیر
ذوالفقار باشد که حامی حوضه اسلام و امام انام امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام دمار ازنها د اعدا بر آورده هر چند مسیحیان
آنجبر به مسیح را قرار میدهند هرگز بر حال او موافق نمی افتد لاکن باز اگر مسیح مراد بگیریم او هم بهمان عصای آهنین حکم رانی خواهد نمود یا نه
در صورت اختیار شق اول مسیح نیز مورد طعن و ملامت مؤلف میگردد که بزور و ضرب استحکام منهج مذهب و ملتی مستحسن ندانسته ست و
نمیداند الغرض چون در اصل انجیل حکم رانی بشمشیر جائز دانسته اعتراض بر جهاد در حقیقت طعن بر انجیل و اعتراض بر عیسی باشد **قوله**
و دیگر حواریون باینهم رجوع نکرده اند که تعلیمات و احکام را بر حسب خواهش نفسانی مردم بیان نمایند و یا آدمی را امید لذت و دولت
و بزرگی دنیوی دهند که باینطریق او را بسوی انجیل مائل نمایند الی قوله و قطع نظر ازینها حواریون صاحب حکم و دولت و شهرت

بنو دند الی آخره راقم گوید که هرگاه حواریان صاحب دولت نبودند در آنحال چگونه امید لذت و دولت و بزرگی دنیوی
میدادند چونکه بدیهی است که مفلسان اگر وعده دولت را و بزرگی را بمردم میدادند کسی از ایشان باور نتوانست نمود و در نظرها حقیر و
خوار و ذلیل و بیمقدار شدند و از نظرها می افتادند و بدیهی است که درویش چگونه وعده میتواند داد و اگر وعده نماید جای تمسخر
و مضحکه باشد ثانیاً آنکه هرچند حواریان مفلس فی امان [illegible] بودند باز چرا طمع وعده نداده اند و حقیقت وعده نجات از گناهان
و امید عفو تقصیرات کم وعده باشد مردم گناه نمودن اختیار نمایند و امید عفو آن داشته باشند آنرا تطمیع نتوان گفت دیگر چه
باشد عبادت همین است که خالصاً لوجه الله باشد برای طمع بهشت و بیم و ترس عذاب دوزخ خدا را عبادت نمودن و مطیع گشتن
هرگز بآن مرتبه نرسد علاوه بران اگر مراد مؤلف ازین کلام که تعلیمات و احکام را بر حسب خواهش نفسانی مردم حواریان بیان نه
نموده اند آن باشد که احکام ملت اسلامیه بر وفق خواهش و بر طبق آرزوی مردم معین گشته در آن خود را بیمقدار و ذلیل و دعوی
خود را پوچ و مهمل با در هوا اثبات نموده باشد چونکه از احکام و دشواری و صعوبت انتظام آن هویدا است که بدون قادر مطلق اجرای
اینگونه احکام کار هیچکس دیگر نیست اگر احدی اندک جرأت باینگونه احکام نماید ملاحظه خواهد نمود که کسی اعتنا بآن نخواهد نمود و
باندک زمان امر اجرای آن مضمحل و درهم برهم و بانی آن رسوا و بدنام خواهد شد الحال یکهزار و دویست و نود و یکسال هجری نبوی
صلی الله علیه و سلم میشود که احکام خدا در دست مردم است باوفور اعداء احدی خدشه را از آن پیدا نمودن نتوانسته است
یک حکمی از احکام در شریعت غرا نبوده که مردم احتیاج بآن داشته و از جای دیگر بدست آورده باشند مانند آئین‌ها تمام ملوک و
سلاطین مسیحیه که هر زمان حسب احتیاج به تبدل و تغیر احکام بهم رسانیده میباشند پس احکام دین حق اینچنان مأمور [۱۲۹] مردم نخورند که
هیچوقت نشده است و ممکن نیست که قضایای قضایا یا رود و هر حکم آن در شریعت غرای سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم
نباشد پس اینگونه احکام اگر از جانب حقتعالی نبودند و بحسب خواهش نفسانی بودند بخصوص اعجاز نداشتند در هر شهری
از شهرهای دنیا و هر ملکی از اقطار روی زمین همینقدر بس اکتفا می نماید که قضات اسلام مقرر باشند امورات مردم حسب قوانین
شرع شریف میتوانند فیصله داد بر خلاف آن اگر قضات مقرر کردند که موافق حکم انجیل در میان مردم حکم نموده شود جمله کاروبار
عالم معطل و در تعویق می افتد پس اگر احکام انجیل از جانب خدا تعالی معین میبودند اینگونه ناقص و ناتمام نبودندی با وجود آن
چگونه است که مؤلف بر آن دعوی منجانب الله می نماید و درباره قرآن مجید موافق آن بعض ظن ان اثم کاربند میشود و همچنان درباره
بی سوادی حواریان بی علمی شان گوید و سوای یکی از ایشان در علم و سواد نیز چندان سررشته نداشتند الی آخره راقم
گوید از انرو انجیل در حالت ابتری و اختلاف افتاده است آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم صاحب خط و سواد نبوده و پیش معلمی
نرفته و از هیچکس درس نخوانده بود چگونه کتابی آورد که هیچ اختلاف نداشته و لو کان من عند غیر الله لوجدوا فیه اختلافاً
کثیراً پس ازین دلائل منجانب الله مبعوث بودن آنحضرت و عند الله بودن قرآن مجید ثابت میشود و ازین دلیل انجیل از
جانب حواریان بودن بپایه تحقیق میرسد قوله وعظ انجیل را نه اینکه محض در میان طوائف نادان و نافهم میکردند بلکه در میان

ولایات مشهوری که اهل آنها نسبت بسائر طوائف آن ایام در علم و کمال ترجیح کلی داشتند. وعظ انجیل را بیان میساختند الخ
راقم گوید خاک بر سر اینگونه اهل علم که اینگونه اختلاف و نقص در انجیل می یافتند و باز گرفتن بر شما میکردند بدیهی است که در میان
عرب که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم قرآن مجید بر ایشان میخواندند بزعم مؤلف قومی نادان بودند و آنحضرت تحدی بایشان مینمودند
که اگر قرآن مجید بر احکام آن تناقض باشد احدی نتواند گرفت کند و پروا ندانسته که صحیح یا غلط بر آنها نخواندند آنها را از نادانی
تمیز و تفرقه نخواهند نمود با وجود آن هیچ نقص در میان قرآن مجید راه نیافته اگر یافته میشد باز احتمال داشته که برای قوم نادان
تالیف شده انداز و مؤلف اعتبار را کاربند نشد مگر بر خلاف آن حواریان برای دانایان یهود و صاحبان حکمت موعظها
بکار میبردند و نصائح میگفتند و اندیشه نداشتند که هیچگونه و کشته شدن حواریان حق نبود شاید بهمین سبب باشد که در
دعاوی حواریان اختلافها در نظر یهودان و بت پرستان برآمده ثابت گردید قوله پس بخیال نیا بر نظر عقلی آیا بخیال
کرمیرسید که حواریون و مسائل مذکوره تعلیم انجیل را که بخواهش قلب انسان نی و بتمامی مذاهب و عادات اهل آن ایام مخالف کلی
داشت در دنیا منتشر و مشهور خواهند ساخت و مردم را بایمان خواهند آورد در نهایت حواریون بجد امیدبسته و راه در اورشلیم یعنی همان
شهری که یسوع مسیح را مصلوب ساختند با وجود دشمنی آن شهر باز در همانجا آغاز وعظ انجیل نمودند و اینک در همان موعظ
اول سخنان ایشان در قلوب مستمعان چنان تاثیر نمود که سه هزار کس از یهودان بمسیح ایمان آوردند انتهی راقم گوید که احکام
انجیل چگونه زیاده بر موافق خواهش قلبی انسان نتواند نمود که اول حکم اختتان که حکم ابدیه تورات و در هر قسم آن نوعی
آسانی و سهولت هر یک متنفس از مردان بود و مانند آنرا از معدوم نمودن احکامهای سخت و دشوار تورات مشتاق قلب نمود
و دلهای مردم عوام بدکاران که کاره بودند از احکام ابدیه تورات بدست آوردند لاکن راقم حیرانم از دعوی مسیحیان بلکه مسیح مدعی
آن باشند که بعثت مسیح برای تکمیل تورات باشد و مسیح به تصدیق بگوید که آسمان و زمین زائل خواهند شد یک شوشه و یا یک نقطه از تورات
و شریعت ضائع نخواهد شد با وجود آن علانیه بگویند که تعلیم انجیل به تمامی مذاهب و عادات اهل آن ایام مخالفت کلی داشته قوله
و بعضی از اشخاص ایمان آورنده آنها بودند که در مصلوب گشتن مسیح یاری نموده بودند الخ راقم گوید آن ملاعین که در قتل مسیح شرکت
داشتند از ایمان آوردن آنها چه حصول عذر خواهی گندم بعد از قتل عذر بدتر از گناه هش نگردید علاوه بران بعد ازین آنچه مؤلف
کو تأکید ترک ملت یهود نمودن یهودیان و داخل زمره مسیحیان گردیدن نوشته و می آرد که هزاران هزار کس از خاص و عام و فاصل
بت پرستان بخوبی و خوشی تعلیم انجیل را قبول نموده و ظلم و بیداد که بادشاه بت پرستان ایتلیا بر مسیحیان نموده بیان میکنید و تا سه‌صد سال
ایام محنت نشان میدهد و میگوید که هر قدر مسیحیان را تشدد و تشنیع بیشتر میکردند از دین و آئین خود بر نمیگردیدند بلکه مستحکم تر میشدند با وجود آن
صبر میکردند و عذاب ایشان یوماً فیوماً در تزائد بود الی قوله زحمات و عذابهای مذکوره را مسیحیان با صبر بسیار میکشیدند چنانچه
در هیچ وقتی طغیان نکردند که بزور و شورش خود شان را ازین زحمات برهانند یا حکام بت پرست را که با ایشان آنقدر رنج و زحمت
میرسانیدند اخراج نمایند و حال آنکه این امر بجهت ایشان محال نبود زیرا که در آن اوان در اکثر ولایات مسیحیان با بت پرستان

در صدد وزور برابر بودند الخ **راقم** گوید که مسیحیان آن زمان اخراج حکام بت پرست را از قوة خود بالاتر دیده نتوانستند بدیهی است که اخراج حکام که ظلم و فسقه باشند ممکن نیست الا نادر و شاذ آنگونه اتفاق می افتد چنانچه وقتی که نادر شاه به هندوستان آمده آنهمه ظلم و تعدی بر مردم هندوستان نمود عساکر دهلی که با آتش زده سوزانیده قتل و هلاک نادر شاه و اخراج او بر هندوستانیان و لشکر محمد شاه بادشاه آنوقت هیچ محال و مشکل نبود دیگر از بزدلی خود و عدم مقاومت قلبی مردم را هیچگونه امرات سلب میشود لهذا احتمال آن نمیشود که بر تخت آن گروه موفق آن مسیحیان اکثر کثرت داشتند صورت گوسفندان و قصاب و گرگ دشمن باشند و از ان الحکومه امکان داشت که مسیحیان اندر مخالفت آمده باشند **قوله** بلکه بهمین نوع یعنی با عذاب کشیدن و ظلم را قبول نمودن دین مسیحی بر مذاهب بت پرستی فائق گشته فتح عظیم و غلبه کامل یافت چنانکه در اواخر ایام مذکور قسطنطین که بادشاه آنعصر بود و در کشور ها فرمان او جریان داشت و در ولایت روم می نشست بیسوع مسیح ایمان آورد و اکثر بت خانها مبدل بکلیساها گردید و رونق بازار بت پرستی کاسته گردید در تمامی ولایات آن بادشاه مذهب مسیحیه رواج یافت انتهی **راقم** گوید که الحال مؤلف بیان نماید که بازار بت پرستی کاسته گشتن و بجای بت خانها کلیساها بنا کردیدن بزور و ضرب شمشیر بود یا بت پرستان بت خانها را تسلیم و حواله مسیحیان نمودند پس چگونه است که مسیحیان تا وقت قسطنطین بادشاه آنعصر روم مانند جنین در ظلمات ثلثه پرده نشین بودند بعد از اختیار نمودن بادشاه مرقوم ملت مسیحی را چگونه تا فیلان مست که زنجیر ها شکسته از هر طرف بانجانب و از انجانب بانطرفها گردیده در تسخیر باشند الغرض الحال حدی نتواند گفت که مذهب اسلام بزور و ضرب قوت گرفت و ملت مسیحیه بزور و ضرب شمشیر و طعن نیزه و سنان قوت نگرفت اگر مسیحیان محض بجهة رعایت ایشانیم صبر و تحمل اختیار نموده بودند در انحال بعد اختیار نمودن قسطنطین ملت مسیحیه را نیز تحمل جور و جفا اشقیا مینمودند مگر از انجام کار معلوم گردید که عصمت بسبب بی است از بی چادری از راه لاچاری صبر اختیار بود چون مقابله پیدا آمد دقیقه از دقائق انتقام گرفتن فرو نگذاشتند **قوله** مخفی نماند که این امر نه چنان امر است که در قوت و قدرت ادمی بوده باشد بلکه استقرار و رواج چنین امر محض از جانب خدای قادر علی الاطلاق است و بس انتهی معلوم نیست که کدام امر مؤلف محض وابسته قدرت و قوت خدا دانسته است آیا صبری که مسیحیان در وقت پراگنده و انتشار اختیار کردند و از جبن و ترس و خوف حاکم وقت که اعظم سلاطین روی زمین بود یعنی شهنشاه اتیلیا که از داب و رعب او مجال دم زدن نداشتند یا کشت خونی را که مسیحیان بعد بوقت خبر یافتن از مسیحی گردیدن قسطنطین روم بروی کار آوردند کدام یک وابسته قدرت خدا دانسته شود اولی دلالت بر دون همتی و پست فطرتی مسیحیان آن زمان دارد ثانیا از اتفاقات بادشاه عصر یا کیش مسیحی اختیار نموده میباشد و ان نه قدرت حق را مداخلت نه طاقت خدا را و مانند اکثر شده است چنانچه در تذکرها آورده اند که شیخ ابوالفضل و شیخ فیضی هر دو برادران از دانایان و هر یک وحید عصر و نادره دهر خود بودند جلال الدین اکبر بادشاه دهلی را مرید متعصب یافتند دانستند که اگر این بادشاه در مذهب خود راسخ و ثابت قدم بماند چون نهایت تعصب میدارد مومنان از شیعه را از هندوستان بکلی بدر نموده خواهد بود و از او او را بطریقه دیگر وا داشته شود تا کاری بمومنان شیعه نداشته باشد از رهگذر آن او را ترغیب و تحریص نموده بطریقه وا داشتند که نه کاری به سنت جماعت داشته باشد نه با شیعیان علی المرتضی صلوات الله علیه تعصبی بکار بردن توانسته چنانچه صاحب تذکره علی قلیخان داغستانی گوید که اینگونه تحریر بخط شیخ فیضی معاینه من سید مرتضی

آن مصاحبان قیصر را بملت مسیحی مائل ساختند علاوه بران قسم این هر دو امر آثار قدرت حق نمودار نباشد اگر در ترقی دین حق و قوت رسول مطلق صلی الله علیه و آله وسلم بنظر تأمل و غور ملاحظه نماید تا بداند که مسلمانان با بیابان بی سر و سامانی چگونه قیصر و کسری را از مملکت شان که کوس لمن الملکی اندکی هزارها سال میزدند زبون و در حالت پستی رسانیدند و بچه گونه سامان تسلط اسلام پیدا آمد که در وهم و گمان احدی نبود و نتوانسته بود **قوله** پس بهمین علت مشهور گردیدن و برقرار شدن دین مسیحی بطریق مذکور دلیلیست معتبر که انجیل کلام خدا است و هم واعظان نخست یعنی حواریون رسولان خدا بوده اند زیرا که چنانچه فی الحقیقت رسولان خدا نمی بودند و تعلیم آنها نیز کلام و حکم خدا نمیبود هر آئینه خدا این امر را بوسیله آنها بعمل نمی آورد انتهی **اقول** الحال این دستور العمل بدست آمد که هر دین و ملت و کیش و مذهب مشهور و برقرار شود آن دین حق و موافق رضای خدا باشد پس ترویج دین محمدی صلی الله علیه وسلم قسمی بوقوع آمده که هرگز هیچ ملتی موافق آن بوقوع نیامده انکار آن انکار حق باشد چونکه سببی ندارد که ملت مسیحیه بسبب جلالتی بدرجه رسیده دین خدا بودن دلیل قرار یابد و دین اسلام نیز از ضعف بقوت رسیده چرا دین خدا نباشد دوم اگر تسلیم نمائیم که دین مسیحی بانگونه ترقی ها دین خدا باشد از ان چگونه مستفاد میشود که انجیل متداوله همان انجیل یا حواریان رسولان خدا باشند با وجودیکه خود انجیل شهادت میدهد که ابلیس و یهودا انکار مسیح کردند و آن دیگرے خائن بود خائن منکر چگونه رسولان و مرتبه بالاتر از پیغمبران یافتند باقیماند که خدا این امر را بوسیله آنها بعمل آورد در ان باب بدانکه مسیحیان حقتعالی را در فعل بشری به خلقت نمیدانند بلکه بنده را فاعل مختار میدانند پس هر گاه فاعل مختار امر را اختیار نماید حقتعالی چگونه بوسیله حواریان آن دین را جلوه داده باشد **قوله** چنانکه دین مسیحی در تعلیم از تمامی ادیان اعلاتر است بهمان طریق مشهور و منتشر گشتن آن نیز از طریق مشهور گردیدن سائر ادیان نیز اعلاتر است انتهی **راقم** گوید چرا تعلیم دین مسیحی از تمامی ادیان برتر نباشد در ادیان حقه دیگر خدا را واحد و لا شریک دانسته اند و در تعلیم مسیحی خدا را از حالتی بحالتی و شرکا از برای او ما بنات ساختند از ان والبته دین مسیحی ضرورت که از سائر ادیان اعلی و برتری داشته باشد **قوله** ها ثبت اینجا که دین محمدی بطریق و نوعی دیگر در جهان مشهور و برقرار گشته است در باب آینده اظهار خواهیم نمود انتهی بعون الله تعالی فضله هیچ مسئله و مبحث بی جواب نمانده هر چه خواهی آورد جواب آن دندان شکن و مسکت خواهی شنید لاکن ضرورت نیست که هر ملتی که نوعی دیگر بر خلاف شیوع ملت مسیحیه منتشر گردیده باشد دین حق نباشد چنانچه قوت و ترقی و تسلط ملت موسویه خاصه از غرق فرعون و فرعونیان و صاحب دولت بودن شان از اسباب جاریه آل فرعون و خود فرعون بود و آن بر خلاف حال ملت مسیحیه مشهور گردیدن مذهب موسویه موافق رضای خدا نباشد ورنه اگر ملت حقه اسلام بر عکس ملت عیسویه مشهور و قرار یافته گو باشد خدا البته قادر است علاوه بران در آخر این فصل حقتعالی او را بران داشته که برای الزام خود حقیقت واقعی را بر زبان قلم او جاری فرموده چنانچه گوید بعد از ایام مذکور دین مسیحی دیگر زیاده مشهور و منتشر گشت اما چون که خود بادشاه هم مسیحی گشته بود کسان بسیار از بت پرستان نه قلبا بلکه محض از برای خاطر بادشاه یا از برای مطالب دنیوی دین مسیحی را قبول نمودند انتهی **راقم** گوید پس معلوم شد که دین مسیحی مشهور و منتشر گشتن بوسیله دولت و طفیل بادشاه عصر بود ورنه حال مسیحیان آنبود که از هر طرف سر برآوردند سرکوبی شان میشدند بعد از ان حال آنچنان

چنین می آرد که بعضی از مسیحیان نیز چون از عسرت و تنگی و زحمات رهائی یافته باستراحت و آزادی رسیده بودند و ایمان و محبت
خدا سرد گشته آغاز دوستی دنیا نمودند آنچه خوشحال اینگونه قومی که بانند کلمه خدا را فراموش نمودند و خارج نیو برای نعمای ابدی
اُخروی برگزیده و اختیار کردند تعلیمات مسیح و فیض روح القدس کجا رفته مگر قول تعالی ان رآه استغنا آخر کار بحر منظور و منصه
شهود آمده بعد از آن به تصریح زیاده ترمه دخته گفته است و چنین اتفاق افتاده که رفته رفته بسیاری از مسیحیان دیگر با حکام انجیل متابعت
ننموده و بنا بر آن رفتار نکردند و در میان خودشان چنین اختلاف واقع گردید که در بعضی اوقات در خصوص تفسیر بعضی آیات انجیل و
در خصوص ادای عبادات ظاهری با یکدیگر مباحثه و نزاع میکردند و محبتی که اول با یکدیگر داشتند حال در عوض آن خصومت بهم رسانید
اقول راقم گوید آفرین صد آفرین بر آنها که در مسائل بحث و محبث تازه پیدا کردند شاید صاحبان ایمان و دیانت و اهل جماعت مسیحیان با جماعت
خداترس بوده اند و رسیده اند که آخر کار دنیا را گذاشتنی ست تنقیح امور ضروری دانسته در آن ماده بحث نموده باشند چون در انجیل است سوای
ظهور اختلافات انجیل متصور بود لهذا این مختصمات مذکوره سرد دلی و غیر آن بر آن ایمانداران نموده اند و آنچه گفته لیکن با وجود
این اختلاف ظاهری که فیمابین ایشان بهم رسید باز در اصل مطلب که ایمان و کتاب باشد در مرتبه اتحاد اند چنانکه در میان همگی اهل
مسیحیان همان یک انجیل مستعمل است و هیچ گاه چنان نیست دیگر جای شکایت چه بوده مگر معترضان مذکوره پی به اختلافهای انجیل
بردند چون علاجی نباشد قفل سکوت بر دهن زده باشند مگر دعوی آنکه مسیح را مانند واسطه و خداوند خود میدانند الی **راقم**
گوید که انبیا را مانند جمعی که بتصدیق بر آنها گرویدند و طاعت خدا نمودند میباشند و واسطه میان خالق و خلق نیز بی شبهه آنحضرات
باشند مسیح یکی از آنها و خداوند اگر بمعنی عام باشد چنانچه سابق اشاره بآن رفته که بادشاهان را خداوند نعمت و غیر آن گفته میشود مضایقه
ندارد و اگر مراد خاص که بجز حق تعالی را نتوان سزاوار گفتن خالق و مخلوق در اینحال ما اجمال شان اگر با شما متفق یا مخالف مگر آنچه شنیده ام
و آنچه گفته که همین احوال و اختلاف ظاهری در ایام محمد صلی الله علیه و آله و سلم نیز در میان مسیحیان که در ولایت عربستان و شام ساکن بودند وقوع
داشت اگرچه در میان آنها مسیحیان حقیقی یافت میشدند که براستی متابعت انجیل نموده احکامش را محافظت مینمودند نهایت دران ولایات
نیز بسیار مسیحیان بودند که در ظاهر مسیحی نامیده میشدند اما در باطن مسیحی حقیقی و محافظت کننده احکام انجیل نبودند خلاصه مدعی که تا حال
بجهة تعلیم انجیل و در خصوص مشهور گشتن آن ذکر نموده ایم بعد از تشخیص و سنجیدن با عقل روحانی و خورده بینی معلوم و آشکار میگردد
که از تعلیمات و هم از مشهور و منتشر گردیدن آن بوضوح تمام ثابت میگردد که انجیل کلام خداست انتهی کلامه مورد ملامه **راقم**
گوید که شاید مؤلف مقصود از بیان کردن اختلاف انجیل را کلام خدا دانسته است یا چه ورنه در همه این فقرات آخری این فصل چیزی که
بر کلام الهی بودن انجیل دلالت دارد ندارد پس زیاده گفتگو نمودن در وقت اتمام کلام ضروری نمی بینم آنچه سابق در این خصوص نوشته
ام کافی باشد مگر اینقدر خود قبول مینمائیم که انجیل از کتب آسمانیه باشد لاکن این انجیل متداول را

باب سوم در جواب باب سوم فصل اول

افتتاح باب سوم بذکر شرائط که مصنف از اعمده آنها معرفت نبوت نبی دانسته مینمائیم. پس بدانکه دعوی راقم میزان الحق اکنون که حجت
و تعصب را یکنار نهاده از روی انصاف آن دعاوی و دلائل را که محمد جهت اثبات رسالت خود بعرصه ظهور آورده است تفتیش نموده بسنجیم و ببینیم
که آیا فی الحقیقت قرآن کلام الهی و محمد رسول خداست انتهی چنانچه در جمله در صفحه ۲۰۱ میزان مندرج باشد **راقم** گوید که شب پره را چه
نسبت که نور آفتاب عالمتاب را بسنجد و ببیند و ضرر را چه قدرت که چشمان خود مقابله نور آن بدارد پس اول معالجه چشمان ضرر خود نماید
تا قابل دیدن نور ضیای آفتاب گردند بعد از آن بسنجد و ببیند **قوله** شخصیکه ادعای کلام الهی و رسالت خود را بمیان آورد تا او را دران
مرتبه بدانند لازم است که تعلیم او شروط پنجگانه که ما از برای علامات الهام الهی در دیباچه این رساله ذکر نموده ایم بانجام رساند **اقول**
اگرچه راقم جواب این شروط پنجگانه در جواب باب اول در دیباچه مذکور نموده ایم مگر همین قدر در اینجا مینگاریم که رسالت انبیا چیزی نیست
که محتاج بقوانین مقرره هر جاهل و نادان و پابند آن باشد بلکه اگر بجز شروط پنجگانه از هیچ مبنی قبول رسالت نمیتوان نمود دعوی رسالت جمیع انبیا
بلکه خود عیسی درهم و برهم خواهد شد چرا که دعاوی و اعمال و افعال جمله انبیا بر عکس این شروط معلوم میشود دیگر آنکه اگر کدام نبی این شروط
مقرره یا در هیچ عمل نمود از انبیا قرار یافت لاکن چون این شرائط عقلی باشد و دلائل عقلی را وسعت بسیار باشد اگر با یدی دیگر شرائط بغیر اینها
دیگر پیدا کنند و بجای آن تازه بتازه نو بنو سر زده آن علامات در آن نبی یافت نشوند پس بقول مصنف میزان نبوت آن یکی
که در او شروط پنجگانه یافت شد نه رسول احد باشد و بقول دیگری آن رسول خدا انبیا شد این رسالت لغو قیامت شد و اگر نه شرائط
همی نقلی باشند در اینحال نیز نبوت هیچیک از انبیا بمعرض اثبات نخواهد آمد چرا که چهار شروط که آنوقت بنیاد مصنف نبودند
حالا بحال ایشان خطور نموده جمله پنج شروط مقرر شد بر عایت تثلیث که در این نیز مرعی گردیده چنانچه بار در ضرب کردیم حاصل آن پنج
باشد **قوله** اولا لازم است که تعلیم او با کتب پیغمبرانیکه قبل از او بوده اند اختلاف نداشته در مطالب و تعلیمات عمده موافق و مطابق
آنها باشد زیرا که امکان ندارد که کتب الهی مخالف یکدیگر باشند انتهی **اقول** در اینجا بادری که گواهی خود مایه الحاجت خود و تعصب را یکنار نهاده
بود با آورده او عجایب در میان میزان خود بهم رسانیده چنانچه شرط چهارم دیباچه خود همین شرط اول باشد آنرا جدا قرار دادن خلل در حافظه
آنکس پیدا باشد پس هیچ اگر برفرستاده در صورت تا وجود آمدن نفر سنده خود بگوید که تو اگر احکام رسول سابق حواله من خود الهی نمود من نخواهم
رفت چرا که مرا باور نخواهد نمود که فرستاده هستم بلکه نوح را باید که از فرمان ایزدی سر وا زدی که آدم دختران خود را بپسران عقد مناکحت
کرده است اسامی اینگونه کار نخواهم نمود پس تصدیق من قوم نخواهد کرد ابراهیم خلیل در اینحال در وجه پسر بخلاف شریعت آدم و نوح عمل آورد
او فرستاده خدا نباشد یعقوب جمع بین الاختین طریقه مخالفت پیغمبران مقدم بر خود بجا آورد پیغمبر نباشد ابراهیم دختر مادر خود که از ازل
قوم انجیان بکند زوجه خود ساره در مناکحت آورده موسی که بطریقه آدم نه بطریقه ابراهیم و یعقوب عمل نمود پیغمبر نباشد او را ضرور بود که بنی
اسرائیل را بران بدارد که در معامله نکاح اولاد بطریقه آدم در عقد مناکحت طریقه خلیل الرحمن عمل نمایند در اینحال عیسی را اشکل در عمل آمده باید
که شریعت ظاهر را مسیحیه باطن نمود میان صالح و طالح و مطیع و عاصی تفاوت امتحان نگذاشت احکام ابدیه تورات را باطل کرد حالا بر ملحد و فاسق
که دشمن جانی عیسی باشند اگر او را اهانت در طاعت خدا فرض نکشید ظاهر اگوید که اگر کس عیسائی باشد تکلیف الهی جمله برین معاف باشند

پس لازم نیست که احکام جمله پیغمبران یکسان باشند اگر اینقدر حسب ظاهر بر پیغمبر لازم که پیغمبران مطلق و کتب حقه سابق بر خود را
تصدیق نماید بلکه گذشتگان را تصدیق نماید و از پیغمبران آینده صاف خبر بخلق رساند و اگر از جانب رب الارباب مأمور شده باوجود عدم
اطلاع چیزی نتواند گفت لاکن اگر خبر از وجود پیغمبر آینده دهد که مردم را درباره او بشک نینداخته باشد **قوله** صفحه ۱۸ باب سوم فصل
اول شخصی که ادعای پیغمبری نماید باید که دلیل ظاهری نیز داشته باشد یا از قبیل پیش گفتنها در کلام او ذکر شده یا اینکه معجزه از دست او بظهور رسیده
و صادر گشته باشد **راقم** گوید که مضائقه ندارد و باین مسلک نبوت آنحضرت بخوبترین وجهی بمعرض اثبات خواهد درآمد مگر اگر این طریقه از برای
جمله پیغمبران عموما قرار داده آید کار اکثر انبیای بنی اسرائیل درهم برهم گردیده خواهد بود و معجزه ضرور نیست و مانند پروانه باشد که بادشاه تا به نیابت
جائی بفرستد برای علامت و نشانه او را قدرت بر معجزه عطا فرماید تا عمده وسیله شناخت آن نبی از غیر نبی بالبهوت رود و هر و لاکن مصنف
در مثال او تا حال تعریف معجزه را ندانسته اند که معجزه عبارت از چه چیز باشد لهذا تعریف معجزه قدری بیان نمودن اولی تر دانسته اند برای
اطلاع تعریف معجزه بمعرض تحریر می آرم - پس بدانکه معجزه چیزیست که بشر از صدور آن عاجز باشد و مقارن تحدی صادر
گردد از شجر باشد یا حجر قسمی که دیگران از ان عاجز آیند مگر نه از قسم صنائع باشد با آلات و ادوات و اسباب و دستگاه
ظاهری نداشته باشد مثلا تار برقی که از ملکی بملکی در دقیقه یا ثانیه از کجا تا بکجا میرسد مگر هر گاه بحسب ظاهر این رشته
که نمایان ست جابجا نصب کرده اند نبوی و بدان وسیله آن خبر میرسی البته معجزه خارق عادت بودی بلکه مطلب معجزه
عجز مخالفان باشد و برای شناخت و معرفت رسولان و انبیا وسیله بهتر ازان نتواند بود مگر از برای هر یک پیغمبران ضروری
باشد و نعمای تصدیق انبیا بوده باشد کار بر اهل دنیا تنگتر از حوصله حاسدان خواهد شد چنانچه از برای اکثر پیغمبران صدور
معجزه باثبات نتوانند آورد مثلا از حضرت ابراهیم کدام معجزه صادر گشته بهچنان از نوح و آدم و جمعی از انبیا پس
اینها پیغمبران خدا حسب زعم اهل کتاب نبوده باشند دیگر آنکه پیشین گوئی واز آینده خبر دادن البته از برای شناخت پیغمبران
بسیار بکار آمد باشد مگر اهل کتاب برای پیغمبران خود از کجا بهم خواهند رسانید مثلا حضرت ذکریا کدام پیشین گوئی نموده و کدام
معجزه از آنحضرت صادر شده پس این هر دو دعوی نیز برای او مفید نباشند مگر مسلمانان برای اثبات نبوت آنحضرت بخوب
ترین وجه باثبات میتوانند آورد **قوله** ثالثا بایست که اعمال و رفتار او لائق پیغمبر خدا بوده باشد بدین عبارت که مطلب و مقصد
او در انجام احکام خدا و ترشید حلال و حرمت او بوده باشد انتهی **راقم** گوید که شکی نیست در آنکه رفتار و اعمال پیغمبران موافق مرتبه
جلیله شان بوده باشد تا خلق را بر طریقه راست توانند داشت مگر مصنف چگونه اینگونه دعوی تواند نمود چرا که در صفحه ۱۴۵ نیز این
آورده و در باب اعتقاد ما نیست که نبی و حواری اگر چه در سائر امورات قابل سهو و نسیان باشند لیکن در تبلیغ و تحریر پیغام معصوم بند
هر گاه شب و روز مستغرق سهو قابل و نسیان باشند و مردم آنها را بر خیالات شناخته که اینها لااوبالی باشند پس ازانجا سهو و نسیان ندانند گو که
از سهو و نسیان شان نقصان خلق متصور باشد سخنان شان بمعرض اعتبار نباشد البته مسلمانان را اینگونه دعوی میرسد و می بینیم چرا
آنها پیغمبران خدا را در تمام عمر قبل رسالت و بعد رسالت سهواً و عمدا از گناهان کبیره و صغیره معصوم و مبرا باشند نه از عیسائیان پس

اینگونه دعوی آورده **قوله** رابعا باید که تعلیم خود را مجبوراً مقبول خلق نسازد زیرا که واضحست که ایمان آوردن بخدا و او را
دوست داشتن و قلبا تابع احکامش گشتن مجبوراً میسر نگردد بلکه جبر در این امورات با ایمان و اطاعت قلب نمی‌باشد **قوله**
این امر منحصر بر حکم خدا تعلق دارد اگر حقتعالی او را حکم دهد که جبراً مردم را بر اطاعت من باز دار او مطیع است چونکه برای
سائر انبیا اینگونه رفتار اگر لازم داند مضائقه ندارد مگر برای حضرت خاتم المرسلین صلی الله علیه وسلم موافق آخی الجلیل السیف
چون حقتعالی دید که مردم بجز جبر اطاعت نخواهند کرد آنچنان حکم داد عصای آهنی عبارت از شمشیر باشد گرفتم آنکه عیسی را سلطنت
میسر آید و بعصای آهنی حکمرانی نماید باز مردم را جبر بر طریقه حقه داشته خواهد بود **قوله** پس اگر کسی ادعای نبوت نماید و در خود او
در تعلیمش تمامی علامات و شروط که در اینجا و در دیباچه ذکر نموده ایم ظاهر شود اگر در ان وقت یقین ست که ادعای او صحیح و خود او فی الحقیقت
پیغمبر خدا است انتهی **راقم** گوید که حماقت و فضولی زیاده برین نباشد که شخصی قواعد و قوانین برای نبوت انبیا و شناخت پیغمبران
خدا معین سازد و اگر پیغمبری بر عکس آن قوانین دعوت نماید گو رسول مطلق باشد مگر موافق قانون مخترعه او پیغمبر نباشد پس او را باور نتوان نمود
مراد مصنف این قوانین مخترعه موهومی بجز آن نباشد که این علامات در حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله وسلم یافت نخواهند شد پس او
پیغمبر نباشد مگر این گمان بیجایست هر قدر این علامات در آنحضرت یافت شود در سائر انبیا یافت نخواهد شد دیگر آنکه رسالت بادشاهی
دین و دنیا است آنچنان بعید و کم مرتبه باشد که مردم که رعایا ملکه ادنی رعایا باشند برای علامت صداقت او تصدیق او از پیش خود مقرر نمایند
ان هذا لشیء عجاب از دهن خورد سخنان بزرگ گفتن بقدر اندازه خود دعوی نمودن و زا خور حوصله خود سخن گفتن شاید نه دیده
ازان حافظ رموز مملکت و ملک خسروان دانند + گدائی گوشه نشینی تو حافظا خاموش + **قوله** در فصل اول باب سوم
نا بر مضمون قرآن یکی از دلائلی که محمد از جانب خدا آمده باشد این ست که مسیح در انجیل در خصوص آمدن او خبر داده باشد چنانکه در قرآن
یعنی سوره الصف نوشته شده است که مبشرا برسول یاتی من بعدی اسمه احمد یعنی یسوع به بنی اسرائیل گفت که مژده میدهم از
برای رسولی احمد نام که بعد از من خواهد آمد ظاهر است که اگر چنانچه بعد از مسیح رسول حقی ما بثبت مبعوث گردد هر آینه لازم بود که خبر
او در انجیل ثبت و اشاره گشته باشد تا که با نیطریق او را از پیغمبران کاذب جدا نمایند و او را حق دانسته قبول نمایند زیرا که مسیح در انجیل خبر داده
است که بعد از من بسی پیغمبران کاذب خروج خواهند کرد و مسیحیان تاکید تمام در این باب امر نموده است که از چنین پیغمبران احتیاط
و احتراز نمایند که تا آخر **راقم** گوید که هر گاه خبر آنحضرت صلی الله علیه و آله در انجیل نبود چه ضرور داشته که ناحق گفتی خبر من در انجیل باشد
دیا انقدر و همه انکار نبود که کسی از راه مخالفت پیش آید و بگوید که خبر تو در کدام موضع انجیل باشد بلکه عیسائیان بعد گفتگوی بسیار
قرار بران دادند که با آنحضرت مباهله نمایند و ازان نیز ترسیدند و ترک منازعه بمصالحه نمودند گواه آن قل تعالوا ندع ابناءنا و
ابناءکم و نساءنا و نساءکم تا آخر باشد آیا اگر این معامله در زمان آنحضرت بوقوع نیامدی عبث در قرآن مجید مندرج گردیدی چون قرآن مجید
مثل تورات و انجیل مقفل در خزائن و دفائن نبوده چرا ازان زبان عیسائیان تا حال اعتراض بر عدم وقوع آن نیاوردند چون نیاوردند
لاکلام که مباهله لاجواب و ملزم گردیدند دیگر آنکه مباهله جبر نبود که تیغ زبان را در نیام کشیده اند از اظهار حق کتمان آن پنهان نمودند دیگر آنکه

دلیل بشارات انجیلیه بیکار، دعوی رسالت آنحضرت میخورده چرا محض بجهة عیسائیان که حکم عدم داشتند دلیل هم نوشته شد خصوصاً دعوی ما از آنچه حاصل و بدلیل جستن از عبارات انجیلیه کدام احتیاج کار آنحضرت قسمی تائید الهی رونق و طراوت یافته بود که مثلاً عیسی اگر آنوقت رجعت مینمود ایمان بآنحضرت آورده از مخلصان با اخلاص چنانچه در زمان آینده بحضرت صاحب العصر و الزمان توسل جسته از جانبازان اسلام خواهد بود و زیاده از آنحضرت توسل جستے این بود جواب حقیقی مسلمانانه معاذ الله اگر از راه مخالفت پیش آمدی پس جواب ظاهری آنبا شد پیش رفتش میسر نشدی در اینحال کدام ضرورت بدلائل انجیل باقی مانده و دعوی مصنف که اگر چنانچه بعد از مسیح رسول حق میبایست مبعوث گردد هر آینه لازم بود که خبر او در انجیل ثبت و اشاره گشته باشد بیهوده است چراکه در یحال خبر مسیح بصفاتیکه دعوی مسیحیان از این الهی و خدائی عیسی باشد چگونه از کتاب موسی و سائر انبیا توانند بر آورد که از روی آن عیسی پسر خدا تعالی قرار یابد بلکه اگر دعوی عیسی بقسمی که عیسائیان درباره او میدارند از عیسی بوقوع آمده در نحال بر شرع تورات مستوجب … بود که عیسی بحکم تورات مصلوب گردد چنانچه باب ۱۳ فصل اول رساله پنجم موسی گواه بر اینمعنی و شاهد صادق باشد و عیسی عموماً خبر داده که پیغمبران کاذب مسیحیان دروغگو پیدا خواهند شد پیغمبران کاذب که مسیلمه کذاب و سجاح دختر منذر وغیره دعوی نبوت نموده رسوا شدند مسیحیان دروغگو چه شدند و عبارت از کیان باشند دیگر آنکه عیسی نگفته که پیغمبران کاذب پیدا خواهند شد انکار اباید نمیکند مگر انجیلیان نگفته که پیغمبر صادق القول نیز مبعوث نخواهد گشت پس هرگاه آنحضرت پناه بخدا رسول خدا نبودی بر عیسی ضرور بود که اخبار دیگران چنانچه عموماً اخبار آنحضرت خصوصاً دادی و ملت خود را از شبهه و سوختیت نجات بخشیدی چرا بجهة خبر ندادن او هزارها از عیسائیان ملت خود را ترک داده دین اسلام قبول مینمایند و صدها هزار و صدها هزار بر دین اسلام طریقه سابقه را گذاشته اعتقاد دارند پس عیسی عمداً این مفسده گردیده باشد اگر دین اسلام دین خدا نبود ضرور بود بدلائل واضحه و نشان صاف الحان در باره آنحضرت سانیده که مسلمانان با عیسائیان حجت و دلائلی باقی نبودی حال آنکه اینگونه نکرده بلکه صریح صاف خبر بعثت آنحضرت سانیده که قومش آنرا لاچار شده خبر روح القدس مقرر کرده چاره‌ای خود را از دست مسلمانان منحصر در آن دانسته اند مگر هیچگونه روح القدس مصداق آن نتوان شد محمد رسول الله مصداق حقیقیه آن باشد چنانچه بمجلس تشریح آن باید **قوله** اما کسی که انجیل را ملاحظه نموده یا ترجمه اش یا اصل آن در زبان یونانی از اول تا آخر خوانده باشد باو معلوم خواهد شد که در هیچ صفحه و سطرش چنین حرفی و سخنی و چنین آیه که مطابق مضمون آیه مذکوره قرآن باشد یافت نمیشود و در هیچ موقعی لفظ یا خبر آمدن محمد دیده نمیشود پس دعوی مذکوره باطل باشد گردیده انتهی اگر با وجود تغییر و تحریف انجیلیه دعوی مصنف باعث نبودن اخبار آنحضرت صلی الله علیه وآله در انجیل بپایه تحقیق برسد در نحال که موافق دعوی عیسائیان تورات و رسائل انبیا مملو از اخبار عیسی باشد لاکن یهودان مثل عیسائیان گفتن میتوانند که کسی که تورات را ملاحظه نموده یا ترجمه اش یا اصل آن در زبان عبرانی از اول تا آخر خوانده باشد باو معلوم خواهد شد که در هیچ صفحه و سطرش چنین سخنی و حرفی و چنین آیه که مطابق دعوی نصاری و موافق خبر انجیل باشد یافت نمیشود و در هیچ موقعی لفظ عیسی یا خبر آمدن مسیح دیده نمیشود پس دعوی عیسائیان باطل گردید حالا بیان نمائید که خبر آنحضرت در انجیل نباشد مسلمانان محض دعوی غلط برپا کرده اند مگر موافق زعم شما در تورات اخبار عیسی بکثرت میباشند چگونه یهودان انکار آن ورزند

همین حال عیسائیان در تصدیق آنحضرت با **قوله** صفحه ۱۸۰ محمد یا سهواً یا عمداً چنین دعوی خلاف کرده است محمد امی بود و علمی از زبان یونانی و عبرانی که زبانهای انجیل و تورات است نداشته است بنابراین انجیل را نخوانده بود پس اگر کسی که از زبان یونانی علمی داشته و انجیل را دیده بود از راه خاطرداری محمد یا از سبب دیگر باو گفت که در انجیل خبر تو موجود است و مسیح حق تو چنین فرموده است که بعد از من رسول احمد نام خواهد آمد او در سهو افتاده سخن آنشخص را باور کرد و خوش گردید که بدین طریقه قابو یافته بود در ثبت یافته قول مسیح را دلیل اثبات دعوی رسالت خود گردانید یا شاید بعمداً دعوی خلاف بمیان آورده باشد تا عربان و عیسائیان و مسیحیان بطریق اولی براو ایمان آرند و رسالت او قبول کنند زیرا که نام یسوع مسیح در آنوقت در میان عربان مشهور و معزز بود تمام انتهی **اقول** ارباب انصاف تصور نمایند که بیهوده گوئی زیاده برین تواند بود که در حق آنحضرت بگوید که سهواً یا عمداً چنین دعوی خلاف کرده است که محمد امی بود هرگاه از اول تا آخر بکار برد بر و منکشف میشود که کسی که اینگونه دعوی بزرگ ختم رسالت داشته باشد محض قول جاهلی یا غرض گوئی که باو گفته باشد که ذکر تو در انجیل میباشد تصدیق نموده بمقابله صدها هزار عیسائیان آن سخن بی ثمر را بگوید و از این دعوی او را چه حاصل انجیل را مانند تقویم پارینه و شبهه دیرینه نموده بود از آن تصدیق دعوی خود جستن کدام افتخار حاصل باشد بدگمانی یهودان گفتن میتوانند و میگویند که عیسی حق جوانی بود لاابالی چنانچه آنقدر غرور و پندار در و جا کرد که خود را پسر خدا قرار داد و چون تربیت کننده نداشته محض در دشت مسکینه حرف او را شنیدی و بنظر حقارت دیدی گریستی چنانچه او را از این خطاب موسی علمی نداشته کسی باو گفته بود که تو بحر نوبانی ندانسته در تورات که از آن پیغمبری من تعیین دیده ام که اخبار تو موجود که موسی گفته بعد از من عیسی امی مبعوث خواهد گردید فقط او در سهو افتاده فریب او خورده سخن آنشخص را باور کرد و خوشدل گردیده که بدین طریق قابو توانم شد فرصت یافته قول موسی که تا سنه قول خدا نزد یهودان بود دلیل اثبات دعوی خود گردانید و قصد دعوی خلاف را در میان آورده تا که یهودان قول موسی را باور کرده مرا بجای او تصور خواهند نمود زیرا که نام موسی شرافت پیدا کرده بود چون کار او قدری رونق گرفت ملاحان و غربا گرسنه دور او گرفته که از مشقت و محنت و دوری خلاصی یابند بغرور و پندار در دماغ … از بسیار شد خدا دعوی پسر خدائی … بعد از آن دعوی خدائی نمود و ما او را بسزائیدیم بسزائی که سزاوار او بود پس اگر نام او در تورات بود ما او را پسر و خشبان قبول میکردیم اگر پسر خدا بود اطاعت پسر عمران نمودیم از طاعت پسر خدا ننگ و عار بگر عاید حال ما شدی پس او دروغگو بود و بس دیگر آن حضرت امی بود دیگر ادعای ختم آن یا شخص دیگر کسی نوبانی ندانستی که از روی او راست و دروغ شخصی ای بخوبی دریافته اظهار دعوی مینمود ۱- دیگر آنکه امی آنحضرت بمناسبتی و معنی بود که عیسی و موسی و جمله انبیا امی بودند یعنی او استادشان حقتعالی از هیچ بشر علمی تحصیل نکرده بودند آنحضرت خط و نوشته میخواند مگر بجهة علو مرتبه کسی را سزاوار آن نمیدانست که بخط خاص خود بوی چیزی نوشتی و امی آنحضرت بدان سبب نگویند که علمی نداشته علوم اولین و آخرین نزد علم و دانائی او قطره بمقابل بحر زخار بلکه آنحضرت را امی بدان جهة میگفتند که مکه معظمه را ام القری گویند به نسبت مکی بودن آنحضرت امی گویند نه بمعنی دیگر در صفحه ۱۸ آورده آیه که علمای اسلام

ذکر مینمائید وعمده ترین آیات می پندارند آیه ۱۵ فصل ۱۸ کتاب پنجم موسی ست از قول خدا به بنی اسرائیل گفته ست که خداوند خدایت
از میان شما از برادرانت پیغمبری مثل من مبعوث میگرداند او را بشنوید و باز در آیه ۱۸ گفته ست که از برای ایشان پیغمبری مثل تو
در میان برادران ایشان مبعوث خواهم کرد و کلام خود را بدهانش خواهم گذاشت تا هرآنچه که با وامر فرمایم با یشان میرساند در خصوص
این آیه محمدیان دعوی مینمایند که کلمات از برادرانت باعراب منسوبست زیرا که بعضی از طوایف عرب از نسل اسماعیل بن ابراهیم اند
ومیگویند که نبی موعوده از محمد مرادست لاکن هرکس که آیات مذبوره را با تفکر مطالعه نموده تعصب را بکنار گذارد بزودی دریافت
صفحه ۸۲ خواهد نمود که معنی آیه این نیست که محمدیان بیان کرده اند زیرا که در آیه ۱۵ حضرت موسی بنی اسرائیل را محافظت فرموده
گفته است که خداوند از میان شما پیغمبری مبعوث خواهد کرد اظهر من الشمس است که از لفظ برادرانت نیز بنی اسرائیل منسوبست نه بنی اسمعیل که
طائفه عرب از و بظهور آمدند مگر محمدی یا سهواً یا عمداً الفاظ از میان شما از نظر می اندازند تا آیه مزبوره را مفید مطلب خود گردانند انتهی اقول
حسب دلالت بادی تعصب را بکنار داشته با تفکر و تدبر مطالعه نموده دریافتیم که این خبر بر نور و مصداق آن بجز آنحضرت نتواند شد بدلایلی
که در ذیل معرض بیان خواهیم آورد دیگر درباره لفظ از میان شما از برادرانت خود عیسائیان تفکر کار برند که چگونه مناسبت میدارند این
هر دو الفاظ مخالف هم پس لابد که یا لفظ از میان شما یا لفظ برادرانت صحیح باشد حقتعالی چگونه خلق را در مغالطه خواهد انداخت
که هر دو لفظ باهم مناسبتی ندارند در کتاب خود که برای رهنمائی خلق فرستاده داخل فرماید خصوصاً در آیه که خبر از اخبار نبی موعود
میباشد پس لفظ از میان شما زایدست که اهل غرض آورده اند ولفظ برادرانت صحیح بدلیل آنکه لفظ در میان شما در آیه ۱۸ نباشد اگر
صحیح بودی در آیه اخری نیز وارد گشتی و حال آنکه وارد نشده است و نیز لفظ از میان شما با تمامی آیات بیگانه معلوم میشود و الحاقی
است اگر الحاقی هم نباشد باز مطلب ما از هم نمیکند با نیز دو لفظ از میان شما وارد شده است که پیغمبر منتظر به اگرچه از برادران شما بنی اسمعیل
خواهد بود مگر چون ما بین پسران یک پدر تفاوت نباشد اولاد اسمعیل نیز شما باشید مغایرتی ندارد و با او مخالفت نورزید گو یا
آنکه شرف و فضائل شماست از وی بهره ور خواهند شد مثلی که از یکی از اولاد اسحاق بهره ور شدند بلکه زیاده از آن چنانچه آنحضرت
بعد از آنکه هرکس از بنی اسرائیل کلمه حقه بر زبان آورده آنکس را از خود دانسته بهرگونه مرحمت و شفقت درباره او مبذول داشته که زیاده از آن
از مصاحبت هیچ نبی محصل شان نشدی هم طریقه و آداب راه دین بهم معاشرت دنیا بوجه احسن تعلیم شان فرمود که بوسیله آن في الدنيا
حسنة وفي الاخرة حسنة مبشر بایشان گردیده و بدون این توجیه و بغیر این تاویل صحیح جمله از شما داخل آمدن هیچ مناسبتی
ندارد **قوله** لیکن گر بالغرض الفاظ مزبوره داخل آیت نمیبود باز مطلب محمدیان حاصل نمیگردید زیرا که اولا لفظ از برادرانت یا برادران
شما اصطلاحیست مشهور و محاوره ایست عام بمعنی قوم بنی اسرائیل چنانچه از بسیاری آیات تورات معلوم و مثبت میگردد مثلاً در همان
کتاب ۵ موسی در آیه ۷ باب ۱۵ مرقومست که اگر در میان شما مسکینی از احدی از برادرانت از هر یکی از دروازه های تو یعنی از شهرهای
تو در زمینی که خداوند خدایت بتو میدهد باشد دل خود را با و سخت مساز و دست را به برادر مسکینت مبند باز در آیه ۱۵ باب ۱۷ مسطور
است که پادشاهی را که خداوند خدایت برگزیند البته بر خود نصب نما از میان برادران خود پادشاهی را بر خود نصب نما مرد بیگانه

که او برادرانت نباشد مختار نیستی که بر خود مسلط نمائی باز در آیه ۱۴ باب ۲۴ مذکورست که مزدوری که فقیر و مسکین است خواه از
برادرانت و خواه غریبانی که در زمینت در اندرون دروازهایت باشند زور منما پس از این آیات واضح و آشکارست که مصداق
لفظ از برادرانت خود قوم بنی اسرائیل است و بنابرین در آیه مزبوره نیز الفاظ مذکوره از قوم خود بنی اسرائیل مراد دارند که
مضمون که خدا آن نبی را از میان تو از برادرانت یعنی از قوم خود تو نه از قوم دیگر مبعوث خواهد نمود پس لفظ برادرانت
را تاکید علاوه شده است انتهی **اقول** اول دعوی مصنف که هر جا لفظ برادرانت وارد شده مراد خود بنی اسرائیل باشند دلیلی
ندارد چرا که تفرقه ما بین خصوص و عموم ضروریست دیگر دعوی لبسیار آیات تورات در این نمودن بجز تفرقه خاص و عام جهالت و از
حق چشم پوشی باشد از لفظ برادرانت مراد از آیه اول اغنیای بنی اسرائیل باشند که بغربا و فقرا رسانند از انجا نیز مراد عموم گرفتن
نمیرسد چونکه ظاهرست که اگر جمله بنی اسرائیل مراد باشند پس بفقرای بنی اسرائیل اعانت نمایند غلط باشد پس ثابت شد که مراد از آیه
اول خاص اغنیا باشند و از آیه دوم نیز رعایا خصوصاً مخاطب باشند و در آیه سوم نیز مراد خاص باشد چنانچه ظاهرست که در اینجا نیز مراد اغنیا
باشند که دستگیری فقرا نمایند برخلاف آن حکم آیه مطلوبه مسلمانان عام باشد چنانچه جمله بنی اسرائیل اغنیا و غربا داخل هم باشند
خطاب بهمه واقعست هرگاه خطاب بهمه قوم واقع گردد چگونه از ان مراد خود بنی اسرائیل توانند شد چونکه خود شخص بجائی برادر مخاطب
نمیتواند شد پس بهمه جهة ثابت گردید که مراد حقتعالی از برادرانت بنی اسرائیل مراد نباشد بلکه بنی اسمعیل مراد باشند **قوله**
ثانیاً از آیات تورات آشکار و مثبت میگردد که پیغمبر وعده شده به بنی اسرائیل آن ذریه وعده شده با براهیم که بسبب وی طوائف
عالم برکت خواهند یافت از نسل اسحاق و یعقوب مبعوث خواهد شد نه آنکه از نسل اسمعیل چنانکه از آیات آینده ظاهر و آشکارست یعنی
از آیات ۱۰ الی ۱۲ فصل ۲۱ کتاب اول موسی که در انجا مرقومست که ساره با براهیم گفت که این کنیزک یعنی هاجره و پسر او یعنی
اسمعیل را اخراج نمائی زیرا که پسر این کنیزک با پسر من اسحاق وارث نخواهد شد و در آیه ۱۲ خدا تعالی با براهیم میفرماید که بجهة پسر خود و
کنیزک در نظرت ناخوش نیاید هرچه که ساره بتو گفته باشد قولش را استماع نما زیرا که ذریه تو از اسحاق خوانده میشود و در آیه ۱۸ آیات ۲۲
همان کتاب مرقومست که خدا با براهیم فرمود که تمامی امتهاے زمین از ذریه تو برکت خواهند یافت چونکه فرمان مرا اطاعت نمودی
و در آیات ۱۹ الی ۲۱ فصل ۱۷ همین کتاب مرقومست که خدا با براهیم گفت که عهد خود را با اسحاق و ذریه او ثابت میکنم یعنی آن پیغمبر بزرگ
راهنمای موعوده از اولاد اسحاق ظهور خواهد یافت نه از اولاد اسمعیل **وایضاً** در آیات ۳ و ۴ فصل ۲۶ همین کتاب خدا
این وعده خود را اقرار نموده با اسحاق ابن ابراهیم میگوید که تمامی امتهای زمین از ذریه تو برکت خواهند یافت و در دیگر آیات ۱۰
الی ۱۵ فصل ۲۸ همین کتاب این وعده را خدا بیعقوب ابن اسحاق نیز داد و در انجیل در آیه ۱۶ فصل ۳ نامه بگلتیان مسطورست
که این وعده ها گفته شده به ابراهیم و اسحاق و یعقوب که همگی طوائف دنیا از برکت او خواهند یافت مسیح است انتهی **اقول** از جواب اول
آشکار [illegible] که ساره زن حاسده بود و از روی غیرت که در باطن داشت [illegible] پیغمبر از
بانجه نباشد که پسر مادر پسر شوهر خود را از نزد شوهر براند هرچند شوهر رضا نمی [illegible] لازم است

شاه گر لطف بکیران راند + بنده باید که حد خود داند + اگر شوهر رضای او را داشت او را آنقدر تنگ دیران سازد
که عیال و اولادش را از شهر بدر نماید و آنکه حقتعالی فرمود که بجهت این جوان و کنیزک در نظرت ناخوش نیاید صاف ظاهر است که تو
سارا را از خود نارض نساز اگرچه حسب ظاهر ترا ازان ظاهر اید خواهد آمد مگر از رحمت خود دریغ نخواهم داشت و از وی نبی آخر زمان
بوجود خواهم آورد پس دل تنگ مشو وعده ذریه از نسل اسحاق جمله انبیای بنی اسرائیل مراد باشند دیگر حقتعالی درباره اسمعیل وعده
برکت او نمود در حضرت هاجره قسمی بزرگ بود که ملائکه با او متکلم شدند و عظم ایشان هاجره ازان تمام دانست مراد از آیه ها جز آن
نباشد که حقتعالی وعده با براهیم فرمود که تمامی امتهای زمین از ذریه تو برکت خواهند یافت ازینجا صاف آشکار است نه تنها
ذریه تو از اسحاق خواهد بود بلکه ذریه تو از اسمعیل نیز خواهد بود که جمله امتهای زمین برکت خواهند یافت دعوی راقم صاف ظاهر
است ورنه از بنی اسرائیل یهود و عیسائیان مستفید و بهره ور شدند سائر امتهان بجز از حضرت خاتم المرسلین صلی الله علیه وآله وسلم
مستفیض شدند مگر این دعوی که آن پیغمبر صلی الله بزرگ و رهانده موعود از اولاد اسحاق ظهور خواهد یافت نه اولاد اسمعیل که
مفسران پادری باشد بکدام دلیل و حجت باور توان نمود ازانجا صراحتاً و نه کنایتاً تصریح رفته و جواب از آیه سوم حقتعالی یعقوب را
وعده داد درباره یوسف باتمام رسید که حکومت و بادشاهی دین و دنیا هر دو بحق یافته ممتاز بین الاقران و امثال گردید
یا قسیمانند دلیل ما کلتیان پس بدانکه اینگونه نوشتجات که اهل غرض نبویسند قابل اعتبار و لائق اعتنا نباشند و هم نام مذکور
نه تورات نه انجیل از ملحقات انجیل آنرا چگونه باور توان نمود **قوله** ثانیاً خود مسیح در آیه ۴۶ باب ۵ یوحنا فرموده است که اگر موسی
را باور میکردید هر آئینه مرا باور میکردید زیرا که او در حق من نوشت درینحال که خود مسیح خود را مصداق خبر موسی ساخته است پس
بالتمام واضح و آشکار گردید که دعوی محمدیان باطل و باطل است **اقول** دعوی عیسی از برای آن خبر چه باشد اخبار عیسی
موافق قول شما در تورات بسیار باشند و هم دعوی او سراسر خلاف مینماید که این بشارت عیسی باشد علاوه برین اگر این بشارت
عیسی باشد پس حسب الحکم عیسائیان خدا و پسر خدا باشند این فقره پیغمبری را که ایشان از میان برادران ایشان مانند
تو مبعوث خواهم نمود اگر خبر عیسی میبود حقتعالی فرمودی که خدائی چون من برای بنی اسرائیل ظاهر خواهد شد الحال الجواب دعا و ضعف
فرع حاصل آمد و دلائل و جوابات او درباره این بشارت تورات قسمی معرض ابطال و زوال در آمد که بالای ازان متصور نباشد
الحال گوش هوش بجانب دلائل راقم درباره آن خبر که از اخبار قدوم آنحضرت میباشد و مسلمانان خلفاً عن سلف بمقتضائی
نص قرآنی یجدونه مکتوباً عندهم فی التوراة دعوی آن دارند داشته به نظر انصاف بر وجوهات آن نموده بمقیاس
قیاس بسنجند که چگونه باثبات میرسد که این خبر آنحضرت باشد مگر اول بشارت تمام نوشتن لابد باشد در باب هژدهم رساله پنجم
تورات موسی مرقوم است پیغمبری را بجهة ایشان از میان برادران ایشان مانند تو مبعوث خواهم کرد و کلمات خود را بر زبانش ودیعت
می نهم و هر چه او را امر مایم او با ایشان در میان خواهد آورد و چنین خواهد شد که کلمات مرا بنام من بگوید هر کسی اطاعت نکند من ازو
محاسبه خواهم گرفت انتهی **اقول** اول آنکه مصنف تمام بشارت را نقل نموده البته ازان راه که بشارت مذکوره دلالت

بر عبدیت و رسالت میدارد و پس از بی حیائی و شرم ترک آن اولیتر دانسته محض بنا بر عجب بر لفظ برادران آورده و حال آنکه اگر او را
دعوی آن بود که آنخبر عیسی است نه محمد صلی الله علیه وآله وسلم درینحال او را لازم بود که تمامی جملهای بشارت مذکور ذکر نموده هر جمله
جمله را بر مطلب خود مطابقت داده موافقت آنها دعوی خود باثبات رسانیدی اینچنان نکرد **دوم** آنکه این بشارت اگر از پیغمبر
مبشر مراد از بنی اسرائیل باشد تخصیص بعیسی ندارد زیرا که هر قدر انبیا بعد موسی مبعوث گردیدند پدران و اجداد جمله حاضر الوقت در آن
مکان بودند پس ممکن نیست که آنخبر پیغمبری باشد که پدر و اجداد او موجود آنجا باشند **و سوم** آنکه عموماً برادران بنی اسرائیل مراد
بجز بنی عیص و بنی اسمعیل نتوانند شد و در بنی عیص بجهة دغابازی که یعقوب با برادر بزرگ خود عیص و پدر خود اسحاق نموده برکت را
برده پیغمبری مبعوث نگردیده درینحال منحصر ماند در بنی اسمعیل هر گاه اینچنانست آنخبر آنحضرت باشد نه غیر **چهارم** آنکه مبشر به
باید مانند موسی باشد پس عیسی مانند موسی نبود موسی بنده عیسی خدازاده او موسی مخلوق عیسی خالق موسی بنده عیسی رازق
پس رازق و مرزوق و خالق و مخلوق و بنده و خداوندگار چگونه مثل هم توانند شد بلکه نهایت شرمندگی باشد که بشارت که درباره بنده
مانند موسی وارد شده آنرا برای عیسی که الله و ابن الله باشد دعوی نموده به نسبت **پنجم** اگر حقتعالی را منظور خبر عیسی بود چرا نفرمود
که خدائی مثل خود خواهم فرستاد و مماثلت بنده با خدا از سد **ششم** آنکه اگر حقتعالی را منظور خبر پیغمبری از پیغمبران بنی اسرائیل بود
منهم یا من ولدهم یعنی از میان شان یا از اولاد شان فرمودی نه اینکه من اخوتهم از برادران شان **هفتم** آنکه این
بشارت دلالت صریحه بر کمال تسلط و شوکت مانند موسی دارد و عیسی دنیوی زهاد و جمله عباد بسر می برد چگونه مصداق آنخبر فیض
اثر تواند شد چه عیسی همواره خائف و ترسان از شر یهود می ماند و از کلام شان است که روباهان سوراخها دارند و مرغان هوا
نشیمن ها فرزند انسان یعنی عیسی جای نهادن سر ندارد و از کلام ایشان است که بر رخسار تو سیلی زند رخسار دیگر پیش او بگردان
هر که قبای ترا طلبد از دادن پیراهن مضایقه مکن اینگونه کسی در حالت درویشی و پریشانی چگونه مصداق آنخبر تواند شد **هشتم** آنکه
اگر لفظ از میان شما یا از میان تو صحیح باشد در همه نسخها یافت شدی و حال آنکه در نسخها نباشد **نهم** آنکه اگر این الفاظ صحیح
بودند باب سوم اعمال حواریان که ذکر این بشارت گردیده مندرج بودی و درانجا نباشد **دهم** موسی زن و فرزند داشته مماثلة
عیسی با او نرسد **یازدهم** موسی مانند آنحضرت مامور بجهاد بود بر عیسی مماثلت او راست نیفتد **دوازدهم** اگر این بشارت
از اخبار عیسی دانسته شود پس درینحال پیغمبری عیسی موافق دعوی و اعتقاد اهل اسلام ثابت خواهد شد مانند موسی و آن بر خلاف
مقصد عیسائیان باشد **سیزدهم** آنکه جمله کلمات خود را بر زبانش ودیعت می نهم آن کلمات قرآن مجید باشد که کلام خدا باوجود
آنکه از نزد کسی نخوانده بود بر زبان آنحضرت جاری بود اگر بشارت عیسی بود او را نیز اینعلامت همراه بود و حال آنکه محض انجیل هم
که بعیسی منسوب است بر زبان حواریان بود نه عیسی **چهاردهم** آنکه جمله هر چه او را امر مایم او با ایشان در میان خواهد آورد نیز دلالت
بر آن دارد که آنخبر عبد مرسل باشد عیسی باعتقاد نصاری خدا و ابن خدا باشد او را فرمان دیگری نرسد **پانزدهم** آنکه چنین خواهد
شد که کلمات مرا بنام من بگوید هر کسی که اطاعت نکند من ازو محاسبه خواهم گرفت انتهی پس کسانیکه کلمات مذکوره را شنیدند

واطاعت نکردند کدام محاسبه حق سبحانه وتعالی از نها گرفت اگر کسی بگوید که در آخرت از انکسان محاسبه گرفته خواهد شد
قابل اعتنا نباشد آن جواب عاجزانه توان دانست بدلیل آنکه محاسبه اُخروی از منکران جمله انبیا گرفته خواهد شد واگر محاسبه
اُخروی قرار یابد پس از منکران عیسی محاسبه گرفته خواهد شد از منکران دیگر هیچکس از انبیا محاسبه گرفته نخواهد شد در نحال
مخالفان سایر انبیا کسی خشنود یا ناخشنود از محاسبه گرفته نخواهد شد پس یقینی که مراد ازاین محاسبه مواخذه جهاد باشد که علاوه
از عقوبات اخرویه منکران آنحضرت داده شده پس بهمه جهته بپایه تحقیق وحد اثبات رسید که آنخبر از اخبار قدوم آنحضرت میباشد
باوجود آن اگر کسی راهوس آن باشد که این بشارت چهارده گانه مارا بدلائل واضحه رونماید و دلائل آنخبر عیسے بودن بهتر از آن
قایم نماید الغرض اے مسلمانان قدرت خالق را تماشا نمائید که از کتب مخالفان باوجود تحریف دخل تصرف دران اخبار آنحضرت
موجود باشد یریدون لیطفئوا نور الله بافواههم والله متمّ نوره ولو کره المشرکون و دانسته باشید که این
بشارت از بشارات منصوصه است که امام شما و پیشوای شما وقرة العین رسول الله ثالث شروط لا اله الا الله حضرت امام
علی بن موسے الرضا علیه التحیة والثنا آنرا از زبور به بعضے از یهودان در مجلس مامون رشید عباسے ذکر فرمودند و مجال
انکار آن نتوانستند کرد مگر از پادری بعضے دعاوی اسم کذب سر میزنند که بدلیری تمام بدون اندیشه مذکور میماید
نهایت عجب دارم چنانچه در ضمن ذکر آنخبر دعوی نموده زیراکه نام یسوع مسیح درانوقت درمیان عبرانیان مشهور و متعزز بود لکن
آنقدر ندانسته که در عرب خدا را نمی شناختند عیسی را چه شمار معلوم نیست که در یهودان نام مسیح متعزز بود آنها که از ان تا حال آنخبر
در حق عیسے گویند ناگفته به دیگر آنکه در آخر صفحه ۱۸۷ گوید وآیه دیگر که محمدیان از تورات ذکر نموده صفحه ۱۸۸ بمحمد منسوب میکنند
اینست که در آیات ۳ و ۴ و آیات ما بعد های زبور ۴۵ مرقوم گشته است کای پهلوان شمشیرت را که جلال و جاه تست بکمرت
به بند با عظمت برخوردار شده سوار شو بسبب حقیقت و حلم و عدالت که دست راست تو چیزهای مهیب را بتو نشان میدهد محمدیان
محمد در راه استقرار دین خود دشمن را بضرب و زور شمشیر کار خود را پیش برد لهذا محمدیان آیه مذبوره را چنین تاویل نموده اند که گویا بمحمد
منسوبست لیکن خلاف فهمیده بیان کرده اند چراکه از آیات قبل و بعد همین زبور تماما واضحست که امکان ندارد که آیه مذکوره بمحمد
نسبتی داشته باشد زیراکه به شخصی که در آیه ۳ خطاب میشود که شمشیر بکمرت به بند در آیه ۶ و ۷ باو خدا گفته شده است و در انجیل یعنی
در آیات ۸ و ۹ فصل اول نامه بعبرانیان آن هنگام ایمان شده است که آیه مذکوره بمسیح منسوبست انتهے اقول راقم گوید عجب از حافظه
اینمرد دارم که خود را پادری عیسائی قرار داده اول می نویسد که محمدیان از تورات ذکر نموده باز می نویسد که در زبور ۴۵ مرقوم گشته
معلوم نیست که اینوقت سرشار از باده فلک سیر بود الغرض دعوی او که این آیه بعیسی منسوبست عجب اعجاب باشد شمشیر از برای
عیسے از کجا خواهد آورد واگر عاریتی آرد عیسی بکمر نخواهد بست و دعوی او که در آیه ۶ و ۷ باو خدا گفته است از آن عجیب باشد
مگر زبور نیز از شلث تثلیث مملو و داود علیه السلام معتقد این عقیده فاسده بود گواه نامه عبرانیان که معلوم نیست که از کجا بکلام
اعتبار اخذ نموده مگر نامه حال اعمال حواریان و سائر ملحقات انجیل آن باشد که هر بشارت که موافق حال عیسی یا غیر مطابق باو باشد خواهی نخواهی

مانند گواه نادیده برای عیسی مدعی کردند و ملاحظه عاقبت اینها منظور ندارند که آیا کسے بدون دریافت یا در خواهد نمود یا دلائل و براهین
برامعنے خواهد طلبید چنانچه محرر نامه کلیتیان خبر تورات برای عیسی دعوی نمود خلاف دعوی او بر آمد در ینجا نیز همان حال باشد یا
اگر عبارت انجیل دلیل آوردی قابل بحث و مباحثه بودی خدا اگر در بشارت وارد شده البته خدا زبان فارسی است دران نیز باشد
ترجمه آن خدا خود لفظ قسمی دیگر باشد آنرا دلیل چگونه توان آورد قوله مخفی نماند که در کتب عهد عتیق درباره مسیح دو قسم پیش
گفتیها مسطور داشته قسمی شامل فروتنی رنجها و دکھ ها و قسمے شامل مرتبه اعلائیت والوهیتش و در بعضی مواضع چنین اتفاق افتاده
است که این دو قسم پیش گفتیها ممزوج بهم مسطور گشته اند و آیات مذکوره بقسم دوم شامل ست بزرگی قدرت حکمرانی مسیح را بیان
میسازد اقول راقم گوید هرگاه بشارات مسیح بدو قسم باشند آنرا متعارض همدیگر تو انگفت و منافی خبر دهنده دیده و داشته خلق را در
حیرانی وا داشته چراکه بشارات غلبه و تسلط و اقتدار و شوکت برای عیسی که ذره از ان نداشته بیان نموده عبث بوده خبر
دهنده چگونه بار حیرانی خلق بر خود گوارا نمود پس خلق درباره عدم اعتقاد بعیسی عذر معقول دارند و میتوانند گفت که خداوندا ما
او را نشناختیم چراکه او صافے که در وی نبود بپیغمبران تو برای او وصف نمودند یوسف کجا و دسترس سریر کجا عیسے کجا اقتدار
ظاهری کو پس معذور باشند مگر ندیدانم که مصنف این دعوی از راه عقل یا سمیع باثبات خواهد رسانید اگر بدلیل عقلے باور باید نمود
وسعت بدلائل عقلیه بسیار باشد دیگران نیز فی الجمله مثل آن بل بهتر از ان دلائل عقلیه آوردن میتوانند اگر چنانچه مثل نامه
عبرانیان پس سند صحت و اعتبار آن تحریر بذمه او باشد قوله و آیات مذکوره بقسم دوم شامل ست و بزرگی قدرت حکمرانی
مسیح را بیان میسازد که بنابران حکم آسمان و زمین در دست او ست و حال نبوع هستی سلطنت جهانرا می نماید و امورات دنیا
را گردش میدهد چنانچه خود او در آیه ۱۸ باب ۲۸ متی فرموده است که تمامی قدرت در آسمان و زمین بمن عطا شده است انتهے اقول
اینگونه دعوی پیروان هر رسالت گو در وغگو میتوانند نمود در ایام حیات او و بعد ممات او که تمامی قدرت در آسمان و زمین بپیشوای
ما عطا شده است پس بشارت آنکس نباشد قدرت در آسمان و زمین را باین بشارت کدام علاقه مگر شمشیر بکمر بسته قدرت حاصل
کرده شمشیر برای جهاد بکار آید نه در آسمان دیگر آنکه بجمله پیغمبران بالقوت قدرت در آسمان و زمین حاصل باشد بالفعل بجز حضرت
سلیمان آنهم در زمین در آسمان دیده نشده دیگر آنکه عطا بمحتاج تعلق دارد و عیسی بزعم عیسائیان خود خدا و جزو خدا باشد عطا باو
معنی ندارد پس محتاج باشد و حضرت ملک الموت را عهده قبض ارواح از جانب حضرت رب العزت جل جلاله عطا شده آنچنان اگر
کدام امرے بکسی مفوض گردیده او استقلال ذاتی او نتوان شمرد قوله و هنگامی که در دفعه ثانی بر زمین نزول خواهد نمود بنوع مرشے
سلطنت کرده در روز آخر حکم و دیوان با او خواهد بود چنانچه در آیه ۲۲ باب پنجم یوحنا مرقوم ست که مسیح فرموده است که پدر هیچکس حکم
نمیکند بلکه تمامی حکمرانی را به پسر داده است تا آنکه همه مردم پسر را عزت میکنند انتهی اقول زمان موعود مقرره گذشت که عیسی برای
مراجعت مقرر کرده بود چراکه گفته بود که این طبقه منقرض نخواهد گذشت من بجاه و جلال با ملائکه آسمان خواهم آمد و حال آنکه آن طبقه منقرض
گشت عیسی حسب وعده نمودار نشده آینده دیده شود و در روز آخر حکم دیوان با او خواهد بودن نیز دیده خواهد شد که با یهودان که او را مصلوب

نمودند کدام نوع سلوک سلوک خواهد داشت چراکه بدیگران سفارشات از حد زیاده نموده است به بنیم که خود چه میکند آنها را عفو مینماید
یا انتقام میگیرد و اگر انتقام گرفت آنچه بدیگران گفتی بران خود عمل نکرد **قوله** پدر بر هیچکس حکم نمیکند بلکه تمام حکمرانی به پسر داده است
البته قرین قیاس است معاذ الله خدا تعالی پیر شده است از ان سلطنت عزلت گزیده به پسر جوان حواله نموده است ع پدر پیر گردید
برنا توئی ٭ بزور و بمردی توانا توئی ٭ عجب تر آنکه خدا را معطل قرار دادن و خود را مستقل شمردن چه باشد این دعوی از شان
پیغمبران لسر بر خلاف باشد با وجود این قدرت و حکمت خدائی که عیسی حاصل گشته باز بر قدرت ذاتی دلالت ندارد از جانب
حقتعالے عطا شده **قوله** صفحه ۱۸۸ و در آیه ۷ و ۸ باب اول نامه دوم به تسلونیقیان مذکور است که یسوع مسیح با فرشتگان قدرتش
از آسمان ظاهر خواهد شد در آتش مشتعل منتقم از آنانیکه خدا را نمی شناسند و آنانی که مژده خداوند ما یسوع مسیح را اطاعت نمی نمایند و در
باب فرود آمدن مسیح از آسمان در روز آخر جهت انتقام و انصاف در آیات ۱۱ الی ۱۶ باب ۱۹ مکاشفات چنین مسطور است که دیدم
آسمان را کشاده و ناگاه اسپ سفیدی که سوارش برست حقیقی مسمی است و بحق انصاف و جنگ مے نماید تا آخر **اقول** بدانکه مصنف
مانند ع کلاغی تگ کبک را گوش کرد ٭ تگ خویش را هم فراموش کرد ٭ موافق آن طریقه بر هر فقره لفظ آیت و آیات نویسی اختیار
کرده است حال آنکه اگر این طرز فارسی نویسان دانسته خطا کرده است آیه مراد از معجزه باشد نه سطر نه فقره چون هر آیه از آیات قرآنی
را معجزه قرار داده اند و در قرآن لفظ معجزه وارد نباشد از ان و آیات گویند پس فقره هر نوشته هر کس یا نامه کسی چگونه آیه قرار باید سخن
سنجیده گفتن اولیتر باشد تا مضحکه شمرده نشود و موافق قول دوم تسلونیقیان دیده شود وعده عیسی انجام نیافت بر وعده این نامه
بکدام دلیل جائے اعتماد باشد چونکه از انجیل خارج است با نخال هم دیده شود خدا کند رست آید مگر قبل از وقوع باور نتوان نمود دوی
از مکاشفات نیز دل را تسلی نمیدهد اول آنکه تمام فقرات او مانند ضغاث و احلام و تعبیر خوابهای پریشان است اگر سخنان اینگونه از
خود فرشتگان را در کار دین بهم صیرف دلیل آورده شود نهایت خسران ابدی عاید حال خسران مآل آنکس خواهد شد پس اینگونه مزخرفات
کجا فتح باب فیروزمندی تواند نمود دوم آنکه کلام متشابه از معصوم باید و مفسران صاحب دیانت باشد با هوس و بغرض و عاقل
باشد مگر آنرا نیز با پیش خبری بو رچه علاقه باشد حکم نمودن عیسی در آخر زمان مانند دعوی حکمرانی در بهشت باشد آنرا از شمشیر بکمر ست
به بند کدام علاقه پس بهمه جهت ثابت گردید که پادری دلیلی نداشته که از ان وگریزان گریزان از ین سو بآنسو از ین کوچه بآنکوچه مضامین
خارج محبث آوردن که بلکه از میانه سلامت بدر روم مگر ممکن نباید عجب تر آنکه مزخرفات مانند مکاشفات یوحنا نزد مخالف دلیل
آوردن تا حال که آنها اعتبار انجیل بپایه صداقت نیاورده از کدام طریقه روا باشد که آنرا از گزرگاه برای عیسائیان پیدا نموده مانند
کلام مجانین که بهر طرف آنرا کشند برده میباشد بلکه مسلمانان بسیاری آنرا موافق مراد خود دانسته بتاویلات درست و توجیهات
مناسب تا بمقصد خود آورده اند مگر رد برای مخالف اینگونه شمشیر کشند بر داشتن خود را در کام نهنگ بهلاکت رساندن است صفحه ۱۸۹
و تقضیا آیه دیگر که محمدیان از تورات ذکر نموده و بمحمد منسوب مرجوع داشته اند این است که در آیات اول الی ۴ فصل ۴۲ اشعیای پیغمبر وارد شده
است که اینک بنده من که او را تکیه میدهم و برگزیده من که جانم از و راضی است روح خود را بر وی افگنم تا از برائی طوائف حکم را صادر سازد

فریاد نکرده و آواز خود را بلند ننموده آنرا در کوچه ها مسموع نخواهد کرد و نی شکافته شده را نخواهد شکست و فتیله بی نور را
منطفی نخواهد ساخت تا حکم براستی صادر گرداند منعفت نگرده تعجیل نخواهد نمود تا آنکه حکم را بر روی زمین قرار دهد و جزائر
منتظر شریعتش باشند حال از خود الفاظ آیه بوضوح تمام آشکار و یقین میگردد که آیات مذبوره بمحمد نسبتی ندارند زیراکه در
محمد آن فروتنی و افتادگی و چنین حلم و تحمل و بزرگی تعلیم نبود بلکه او بعساکر و طوائف خود سردار گشته با آنانی که با و بیعت و
اطاعت نمی نمودند مجادله و مقاتله کرده و اکثر اوقات بتدارک جنگ و جهاد مشغول بود بلکه آیات بمسیح منسوب است چنانچه در انجیل در آیات
۱۵ الی ۲۰ فصل ۱۲ متی بآشکاری تمام باو نسبت داده شده اند و افتادگی حلم مسیح را اظهار می نماید که در حینیکه در دنیا بود
بهمان طریق رفتار نمود و ظلم و جبر متحمل گشت و ما ورای این در آیات مذبوره منتشر گشتن تعلیم مسیح در عالم بیان شده است
چنانکه تا حال انجام یافته و یوما فیوما در انجام یافتن است انتهی **راقم** گوید که مصنف هیچگونه حل اشکال غامض باسانی
ننموده و یقین و آشکار ادانسته که آیات مذبوره بآنحضرت صلی الله علیه وسلم نسبتی ندارند بلکه بوضوح تمام آشکار و یقین گردیده
که موافق اوصاف جمیله آنحضرت صلی الله علیه وآله میباشند و تواضع و فروتنی و افتادگی و حلیمی و تحمل و بزرگی تعلیم در آنحضرت
بود در دیگری یافت نخواهد شد با فقرا و غربا و عجزه بنهایت فروتنی بسر میبرد گویا یکی از آنها است با اغنیا و اهل تکبر انحیاز
بسر می برده ع تواضع ز گردن فرازان نکوست ٭ گدا گر تواضع کند خوی اوست ٭ عیسی در حالت درویشانه نهایت
ملبس ملابس فقیرانه بود از وی بجز تواضع چه میرسید یهودان او را سر برداشتن نمیدادند شب و روز در اذیت او سرگرم بودند
و از آنها خائف میبود در آنحال تکبر و غرور و پندار و تسلط صدها فرسنگ از دوری میکرد بجز آن چه کردی اگر فروتنی کرده
طاقت و استعداد نداشته که بوسیله آن دشمنان را مغلوب ساختی و تحمل بکار نبردی چه میکرد و تعلیم او نیز انبود که جمله احکام ابدیه
تورات را بر طرف نمود و تعلیم او تثلیث بجای توحید که از دور خلقت آدم شروع شده بود مگر تعلیم آنحضرت که از شرق تا غرب از
ثریا تا ثری عالم را افروخته گرفته با وجود آن اندکے از بسیاری تعلیمات آنحضرت بمثابه قطره از دریا بروز آمده اند و مشغولی
جنگ و جهاد نیز موافق فقره زبور و حکم خداوند تعالے باشد که او را ارشاد شمشیر بکمر بستن نموده پس اگر استیصال دشمنان حق
ناحق باشد چگونه شما مدعی هستید که عیسی بعصائے آهنی حکمرانی خواهد نمود مگر با بغض دوستان و مطیعان حق را خواهد زد - یا
دشمنان را هلاک خواهد ساخت **قوله** صفحه ۱۹۰ زیراکه بالفعل مسیحیان در مقابل محمدیان میباشند و روز بروز در تزائد اند
چنانچه در این ایام ملت مسیحیه در اکثر جزائر و ولایات عالم مشهور و قرار گرفته است انتهی ـ مصنف از تواریخ و حقیقت حال را هیچ اندی قبل
مطلع نیست و نادیقت محض باشد یا فراموشی او را عارض میگردد نمیداند که یهودان صدها در مقابل عیسائیان بودند پیران
عیسی محض ماهی گیران چند بودند پس اگر دین حق تعلق بکثرت دارد ملت عیسائیه بکلی باطل و عامل قبح هنود نیز از عیسائیان
زیاده بودند ملت آنها حق باشد عیسائیان بر باطل ـ دیگر آنکه عیسائیان محض خود را بعیسی منسوب دارند ورنه یک عیسائی
ایماندار موافق قول عیسی در دنیا نباشد چنانچه عبارت انجیلیه آن ناطق که هر کس بر عیسی ایمان آرد زهر را بدکار گر نشود و علامات

بسیار برای شناختن این معین است از ان یک علامت در کسی دیده نمیشود که گذشته از همه کس جام زهر نوشید و سلامت بماند عیسائی برحق باشد ورنه دعوی بیدلیل مصرف ندارد و واد آینده و کمی فوج و زیادتی قومی کسی گفتن که دعوی علم غیب داشته باشد که حکم براستی صادر ساختن که بهیچ وجهی من الوجوه موافق حال عیسائیان نباشد حکم رانی کجا عیسی کجا **قوله** اگرچه این جمله که آیات مزبوره در انجیل مسیح منسوب گشته اند دلیل کافی و شافی است که بهیچ وجه بمحمد اشاره ندارند **اقول** بمحمد صلی الله علیه وآله اشاره چه معنی دارد در صورت وخوبی تمام دانسته میشود که تعلق بجز آنحضرت بنیز نرسد مصنف انجیل خواه ناخواه برای عیسی باثبات رساند که دعوی او کسانی را اعتراض نباشد که معتقد او باشند عبارات انجیل بر دیگران سند نباشد **قوله** بازبان اعتراض نیز توجه کنم که بعض محمدی نموده گفته اند که در نبوت که در آیه اول و ۲ باب ۴۲ کتاب اشعیا نبی گفته است یعنی که آن نبی موعود و از برای طوائف حکم را صادر خواهد کرد و نور آنها خواهد بود پس ظاهر است که رسالت او عالم خواهد بود و حال آنکه رسالت مسیح جهت بنی اسرائیل بوده زیرا که خود او در آیه ۲۴ باب ۱۵ متی گفت که من نفرستاده شده ام مگر بجهت گوسفندان گم شده خانه اسرائیل انتهی **راقم** گوید عجب از مصنف که دعوی مسلمانان را مذکور نماید وجواب ننویسد و آن را گذاشته جواب دیگر مطلب نویسد چنانچه دعوی مسلمانان بر لفظ بنده ذکر کرده و دهن بند نموده بترجمه بنده اکتفا نموده پس اگر او تصریح نکرده راقم تصریح مینماید که بنده را مصنف معنی یعنی آن نبی موعود نموده و معنی بنده نبی نباشد مگر معنی که بنده عبده و نبی رسوله محمد باشد ورنه ندانسته که عیسی بنده نباشد **قوله** و دیگر آنکه در آیه ۱۱ نبی فرموده است که بیابان وشهرهایش و قریه های سکون قیدار آواز خود را بلند سازند و متمکنان در صخره ترنم نموده از سر کوهها گلبانگ زنند لفظ قیدار نام طائفه عرب بوده عربان خصلیت لهذا میگویند که لفظ مذکوره محمد منسوب خبر و لهذا جواب اینست که از لفظ قیدار نه مسیح مراد است نه محمد بلکه صرف طائف عرب یعنی اشعیا نبی در آیات ۱۳ الی ۱۶ از راه پیشین گوئی منتشر گشتن دین مسیحیه را در تمام عالم بیان کرده و در آیه ۱۱ گفته است که سکون قیدار نیز یعنی عربان نیز در آخر وقت بمسیح ایمان خواهند آورد و دو نام او سرود ترنم خواهند کرد انتهی **راقم** گوید نبی قیدار را که قیدار از اجداد آنحضرت صلی الله علیه وآله پسر اسمعیل باشد چه ضرورت بوده که برای رسالت عیسی ترنم نمایند عجب دعوی مصنف که ظاهر اکه عرب ایمان به آنحضرت آورده داخل زمره توحید گشتند آنرا در نظر نیاورده برای آینده ایمان آوردن به عیسی مانند رجما بالغیب بر پا نماید در صخره ترنم نیز عبارت از عبادتی باشد که در حرمین شریفین که سنگستان گفته میشود میباشد و گلبانگ از کوهها نیز علامت مختصه اهل اسلام باشد که در شبانروزی پنجمرتبه بانگ اسلام در دهند واگر خبر عیسی بود صرف زنگ و زنگله و ناقوس دار میشدند نه گلبانگ که مختص شعار اسلامیان باشد عجب تر آنکه در ابتدا دعوی نموده که این خبر تعلق بمحمد دارد نه بعیسی چنانچه در سطر ۵ ابتدائش نوشته که عیسی ازان فیض محروم نماید چنانچه در سطر ۱۲ صفحه ۱۹۰ گفته است که سکون قیدار نیز یعنی عربان نیز در آخر وقت بمسیح ایمان خواهند آورد الغرض ایمانی که مسیح سزاوار آن نباشد جمله مسلمانان درباره او دارند محض از فیض آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که عیسی و مادرش را پاک و پاکیزه و معصوم دانند مگر آنچه سزاوار او نباشد در اسناد الوهیت بجانب وی نمودن مسلمانان فرسنگها دور اند پس ارباب انصاف بتدبر و تامل و تفکر به بینند و بسنجند که این بشارت برای مسلمانان

در حق آنحضرت دانسته اند و بدان اعتقاد دارند و بمنزله درایت گردیده بمحض روایت مصنف ازان دست بردار خواهند شد پس عبث مغز خود سوزانید در پی ناشدنی رفته است آنچه در صفحه ۱۹۱ بعضی فقرات کتاب اشعیا نبی دلیل آورده **راقم** گوید که یهودیان نسبت عیسائیان زیاده تر از معنی کتب خود ماهر اند آن معنی با منظور دارند یا نه اگر دارند چرا از تصدیق عیسویه انکار کرده اند و اگر ندارند معنی تقریر مصنف بجوی نیرزد چرا که نه یهودان قبول دارند نه مسلمانان خود عیسائیان بعقیده میشوند خود منظور دارند هرگز نمیتوانند از روی آن بر کسی اتمام حجت نمایند چونکه دعوی بیدلیل همین ثمره خواهد بخشید **قوله** صفحه ۱۹۱ در باب رسالت مسیح بدانکه آنهم خاص است و هم عام بدین مضمون که مسیح اول جهت بنی اسرائیل آمده بود و وقتیکه تبلیغ رسالت بآنها کرد و کار و مطلب او بآنها تمام شد در انحال با شاگردان خود که قایم مقام او بودند حکم فرمود که بهمگی جهان رفته جمیع خلایق را باین مژده یعنی بانجیل ندا نمایید که هر آنکه ایمان بیارد و غسل تعمید بیابد ناجی خواهد شد تا آخر **راقم** گوید که ابتدای دعوی عیسی آن بود که برای بنی اسرائیل آمده ام بعد دعوی بزرگ نمود آنرا دعوی مخالف یکدیگر باید گفت مگر عیبی ندارد لاکن دعوی مصنف که از کار بنی اسرائیل فراغت یافته متوجه دیگران شد آنرا باور نتوان نمود چرا که عیسی چگونه از دعوت بنی اسرائیل فراغت یافته بلکه بنی اسرائیل از عیسی و کار او فراغت یافتند و کار آنجناب را چنان تنگ کردند که انجیل را نتوانست فراهم آرد آخر نوبت تکمیل انجیل بدست حواریان و شاگردان او رفته در انحال چگونه میتوان گفت که کار بنی اسرائیل فراغت یافته متوجه دیگران شد **قوله** مخفی نماند که رسالت و معاملات مسیح مانند پیغمبران نیست زیرا که رسالت آنها با مرگ شان تمام شد مگر معاملات او درخصوص نجات مردم بعروج وی تمام نگشته بلکه تا روز آخر جاریست ما ورای آیه مزبوره مسیح در آیات دیگر نیز عمومیت رسالت و نجات خود صاف بیان فرموده است مثلا در آیه ۱۲ باب ۸ یوحنا مسیح گفته که من نور جهانم و آنکه مرا پیروی نماید در تاریکی راه نخواهد رفت بلکه نور زندگی را خواهد داشت انتهی **راقم** گوید که این فقرات کلام عیسویه مسیح دلالت بر صدق دعوی مصنف ندارد چرا که از فقره که احکام رسالت او ابدی باشند نه صراحتا نه کنایة مستفاد میشود بلی روی این سخن جداست البته پیغمبران خدا نور جهان باشند آنکه پیروی آنحضرت نمود از تاریکی کفر و ضلالت رهائی یافت و این فیض مخصوص از عیسی نبود بلکه اینحال در قرب جمله انبیا که ایمان آورد براو شان بیوده **قوله وایضا** در آیه ۵۱ باب ۶ یوحنا فرموده که منم آن نان زندگی که از آسمان پایین آمده است اگر کسی ازین نان بخورد تا ابد خواهد زیست و آن نان که من خواهم داد جسم منست که من برای زندگی جهان خواهم داد **اقول** ظاهرا این حرف بهر دارد نه پا جسم شخص چگونه نان تو اند شد مگر تاویل دست و همین فقرات بود که یهودیان اعتراض داشت مگر بهر حال ازین فقرات نیز دعوی مصنف بپایه اثبات نرسید که احکام عیسی تا ابد باشد **قوله ایضا** در آیه ۱۶ باب ۱۰ یوحنا گفته است که گوسفندان دیگر دارم که ازان گله نیستند باید که آنها را بیاورم و آواز مرا خواهند شنید پس یک گله خواهد بود و یک گله بان باز در آیه ۱۱ باب ۱۸ متی مسیح فرموده است که فرزند انسان که عبارت از خود اوست آمده است که گمشدگان را نجات دهد در ینحال که لفظ گمشدگان بمعنی عالم آمده است پس مسیح درین آیت نیز عمومیت نجات خود اقرار نموده است انتهی **راقم** گوید که دعوی اولی عیسی آن بود که من فرستاده نشده ام مگر گوسفندان گمشده خانه اسرائیل این دعوی بر خلاف دعوی سابق است ازان هم همین قدر مستفاد میشود که پیغمبری

عیسی مخصوص برای بنی اسرائیل بود در ان ضمن اگر کسی از فیض عیسویه مستفیض و مستفید شد مضایقه ندارد دیگر این فقرات نیز بدعوی مصنف متعلق
ندارند کجا آنکه احکام مقرره عیسویه تا ابد باشند و کجا مضمون این فقرات و قول عیسوی که گمشدگان از نجات دهد رسالت عام مفهوم نمیشود بلکه گمشدگان
عبارت از خود بنی اسرائیل میتواند بود چنانچه اگر بر راه موسی موافق خواهش خداوندی از بنی اسرائیل افعال و اعمال سر میزد عیسی مبعوث گشتی
پس از این فقرات نیز نه دعوی مصنف باثبات بجال ماندن احکام عیسویه تا ابد نه رسالت عام باثبات میرسد صفحه ۱۹۲ **قوله** و یحیی وقتی که مسیح
نزد او آمد گفت که اینک بره خدا که گناه خلق جهان را رفع میکند چنانچه در آیه ۲۹ باب اول یوحنا مرقوم است **و ایضاً** در آیه ۲ باب ۲
نامه اول یوحنا مسطور است که یسوع مسیح بجهت گناهان ما نه گناهان ما و بس بلکه همه جهان کفاره است انتهی **راقم** گوید که یحیی عیسی را بره گفت
نه پسر خدا و گناه خلق آن زمان که اعتقاد برسالت او و وحدانیت حق تعالی داشته باشند تواند بود نه خلق اولین و آخرین و دلیل به نامه اول
یوحنا چون از ملحقات انجیل است نه خود انجیل اعتبار آن چه باشد مگر مراد آن هم همه جهان عصر مسیح اگر ایمان براو آرند اگر نیارند پس
چگونه کفاره آنها تواند شد پس یوحنا التفرقه درین دو حالت ضرور بود که اندیشه آن بخاطرش نیامد **قوله و ایضاً**
در آیات ۱۰ و ۱۱ باب ۲ فیلبیان مذکور است که خم کردد باسم یسوع هر زانوئی از اهل آسمان و زمین و آنانکه در زیر خاک اند
و تا آنکه هر زبان اقرار نماید که یسوع مسیح خداوند است بقصد جلال خدای پدر خلاصه از آیات مزبوره صاف و ثابت و بیان گردیده
رسالت و نجات مسیح عام است لهذا دعوی محمدیان بالکل باطل شد و چنین دعوی یا از تعصب و یا از بیخبری ایشان از مطالب انجیل صادر
گشته است و بس انتهی **اقول** دلیل از نامه فیلبیان بر مسلمانان حجت نمیتواند شد از ان رو که ردی بناشد و نه قابل بحث و مباحثه
خصوصاً در حالتی که در اعتقاد توحید موحدان خلل انداز بوده از حرم توحید خارج نموده داخل دایره تثلیث گردانده از
نعیم ابدی محروم و کشان کشان به تحت سقر و لظی رساند مصرعه کفش گر زرین بود بر سر نمی باید نهاد ❊ خدا
دیگر و بنده دیگر حقتعالی پیغمبران را بهدایت خلق فرستاد خلق آنها را بخدائی اختیار نماید خدا و رسولان خدا را
بخشم آورده باشند مگر از تدلیس ابلیس این امورات بعید و عجب نباشد مگر تا از تحریر جواب آن عاجز نباشیم
لهذا مرقوم که اگر مراد فیلبیان از لفظ خداوند آن باشد که در بعضی از نوشتجات دیده شده که بپادشاهان و امراء کبار
خداوند بلکه خدایگان مینویسند و آنرا جایز پنداشته اند و هرگاه بمعنی دیگر آورده و عیسی را خدای قادر دانسته پناه بخدا
در بان **اللهم احفظنا من هذا الاعتقاد الفاسد و زعم الكاسد** ❊ خدائی را نشاید ز مشتی پرستار ❊
خدائی اخدای آمد سزاوار ❊ حقتعالی با آتش غضب خود بسوزاند جمعی را که شریکی با و قرار دهند ـ الغرض این تمهید آن مصنف
محض از برای آن بود که در ضمن اثبات دعوی رسالت عیسی عموماً خدائی او را بپایه صدق و تحقیق رساند آنکه هرگز سزاوار عیسی نباشد نه احدی دیگر بجز مالک الملک کما شاء
مگر رسالت عامه نیز حسب دعوی مصنف باثبات نرسیده پس منده ایم که پادری بکدام دلیل و بینه دعوی مسلمانان را بالکل باطل دانسته و این دعوی مسلمانان آنچه از بیخبری
از مطالب انجیل دانسته اند از نادانستگی اوست ورنه مسلمانان از انجیل اقتباس نموده اند و بدلیل قول عیسویه متمسک گردیده اند اگر مسیح بعد از انتقال خود
معاود ت کرده و دعوی رسالت عموماً بر آن خلق جهانیان نموده با وجود تصریح سابقه که من فرستاده نشده ام مگر برای گوسفندان گمشده خانه اسرائیل

پس معارض دعوی سابق و دعوی دیگر نموده باشد صفحه ۱۹۲ **قوله و ایضاً** آیه دیگر که بعضی علما محمدیه از توراة
ذکر نموده بمحمد ص نسبت داده اند آیه ۷ باب ۲۱ اشعیا است که در انجا چنین مرقوم یافته که او دو دسته سواران اسبان و هم
باری حماری و هم بار شتری را دید نظر باین میگویند که سوار حمار اشاره به یسوع مسیح است زیرا که او یک دفعه بر حمار سوار شد ❊
و غرض از سوار شتر محمد است چون در اکثر اوقات بر شتر سوار میگشته بلی بعلت اینکه علمای محمدیه آیه مزبوره را بطریق مذکور
توجیه و تاویل نموده بمحمد منسوب ساخته اند محض از برای بیخبری است که از مضمون و مطلب کتب مقدسه دارند زیرا که اگر اندکی دقت
کرده و زحمت کشیده تمامی آن باب را مطالعه مینمود هر آئینه معنی صحیح را درک کرده دیگر بمحمد منسوب نمی ساختند از آنرو که از آیات
قبل و بعد واضح و لایح است که آیه مذکوره نه بمسیح و نه بمحمد رجوع دارد بلکه مبنی است بر بیان محاصره و ضبط نمودن شهر بابل یعنی مطلب
آیات اول الی ۱۰ باب مذکور پیشین گوئیست که پیغمبر مزبور تخمیناً دویست سال قبل از وقوع بالهام ربانی ملهم گشته در ضمن
آن آمدن سپاه فارس و ماد را بشهر بابل و زیر و زبر ساختن آنرا بیان ساخته است بنحویکه در آیه دوم مرقوم گشته که ای عیلام یعنی
فارس) برای ای مدائن محاصره نما و در آیه ۹ مسطور است که بابل افتاد افتاد و تمامی تماثیل تراشیده را با آتش بر زمین منکسر کرده
اند مخفی نماند که در کتب مقدسه و کتب قدیمه یهودیان و سائر سمت ایران از قبیل ولایات شوشتر و شیراز و غیرهما عیلام و طرف شمالی
آن که همدان و آذربایجان و غیرها است ماداین یا مدائن خوانده میشود چنانچه این فقره بر ضمیر مطالعه کنندگان کتب مقدسه و تواریخ
ایام سلف روشن و آشکار است لهذا دو سوار و آن مرکب حمار و شتر که پیغمبر فوق الذکر در رؤیای نبوت دیده و بیان فرموده اشاره بلشکر
سپاه فارس است نه بآمدن محمد ص و سپاه مذکور در زیر علم قدرش که عبارت از کیخسرو باشد جمع گشته بر بابل حمله آوردند و آنرا محاصره و تسخیر
نمودند کیخسرو هرگز حمله بر بابل نیاورده بلکه کیکاوس حمله ور شده و کورش عبارت از دست نابرین تصورات محمدیان که گویا آیه مذکوره
بمحمد مرجوع باشد باطل است انتهی **اقول** ظاهر است این دعوی پادری که این خبر از عیسی باشد نه تعلق بآنحضرت دارد دعوی است
بیدلیل چنانچه مبرهن میگردد پس مع آنکه اینگونه اخبار پیغمبران باین قسم منتشر و در پریشان عبارتها از جانب خدا بخلق رسانیده
اند قیاساً بوضوح تمام و با وصافهای خاص بیان فرموده باشند از بی احتیاطی اهل کتاب اینگونه ابتر گردیده اند اگر این الزام را
بر خود قبول نمایند بدیهیست که پیغمبران خود گذارند و اختیار دارند تا نیا آنکه اگرچه عبارت و مضمون هر دو منتشر باشند توجیه و تاویل در انجا نمایند
تعبیر خواب های پریشان میباشد که بهر طرف که آنرا بکشند مانند شتر بی مهار بدود با وجود آن مسلمانان توجیهات و تاویلات
درست برای ثبوت مدعا خود با ادله و براهین آورده اند که از ان بهتر نمیتوان آورد چنانچه که مناسبت سواری حمار بعیسی و موافقت
سواری شتر با آنحضرت ص و شکستن بتها مدعی خود باثبات رسانیده اند ثالثاً آنکه پادری با وجود آنکه میخواهد که دعوی مسلمانان
را رد نماید مگر هیچ دلیل نه اندک نه بسیار نیاورده محض بر انقدر اکتفا ورزیده و حال آنکه لشکر کیخسرو را با دو دسته سواران چه علاقه و
بت شکستن بتها چه کار برای سواری خر چه نسبت و بشتر سواری کدام علاقه دارد آنچه مصنف تصریح بعضی شهرهای اطراف شیراز را توسعه
از ان چه حاصل و کدام منفعت بر مخبر و اگر خبر کیخسرو کورش خبر تسخیر و فتح بابل مذکور گشتی نه شکستن صنام پس شکستن او شان صنام

خبر رسیده که این خبر پیغمبری شکن باشد **قوله** مصنف کتاب استفسار ازین سبب که در آخر آیات باب مذکوره الفاظ عرب و قیدار و سلار
اند و یک ترجمه عربیه در آیه ۱۱ لفظ النبوت فی دومه و در آیه ۱۳ النبوت فی العرب واقع است و معنی آنها این است که نبوت درباره دوم
و نبوت درباره عرب پس مصنف موصوف گفته است که آن بسوی مسیح و این برسالت محمد منسوب است و بدین طریق این آیات را دلیل گردانیده
است بمعنی که آن سوار شتری نیز مراد از محمد باشد لیکن چنین دعوی اعجب العجاب است زیرا که هر کس که باب مذکوره را بانک تفکر
بخواند یا در فی الفور معلوم خواهد شد که آیات آخرین با آیات اولین علاقه ندارد **اقول** ما را بر دعوی مصنف استفسار کاری نباشد مگر
آیات آخرین را با آیات اولین علاقه باشد یا نباشد مضمون هر دو را باهم ضم نمودن هم مطلب ما بر می آید و جدا نمودن هم مقصد
حاصل میشود چنانچه بجز از معنی معنائی دیگر برنخیزد پس چگونه دعوی مصنف قابل قبول نباشد **قوله** صفحه ۱۹۴
مخفی نماند که درین باب اخبار سه نبوت بیان شده اند نبوت اول از آیه اول تا ۱۰ ابشهر بابل منسوب است و ضبط و مغلوب گشتن
آن بلشکر ایران بیان میکنند نبوت دوم در آیات ۱۱ و ۱۲ منضبط است و آن بدوما یعنی اهل ادوم منسوب است که کوهستان
سعیر سکونت داشته و بنی عیص بودند نبوت سوم از آیه ۱۳ الی آخر بعربان منسوب است و این نبوتین بلشکر بخت نصر اشاره
است که او بنی عیص و عربان را مغلوب نموده و ولایات آنها را ضبط کرده ظلم و ستم بسیار بآنها رسانند چنانچه در ۱۶ آخر آیات
همان باب گفته است خداوند من چنین فرموده است که بمرور یکسال تمامی شوکت قیدار با تمام خواهد رسید و باقیماندگان عدد
تیراندازان و پهلوانان پسران قیدار اندک خواهند شد پس آشکار و یقین است که در نبوت دوم و سوم نیز نه بمسیح اشاره است نه بمحمد
و آنکه لفظ النبوت است بعض مترجمین آنرا بالفظ وحی و بعض بالفظ ثقل و بعض بالفظ بار و بعض بالفظ منشا ترجمه نموده اند
مگر از همه حیله تحریف یا فرق در نسخه عبرانی یافت نمیگردد **راقم گوید** که از اختلاف بعض مترجمین در باب لفظ النبوت ایمای از
شان باثبات میرسد هر قدر تعصب مذهب بهر اندازه همانقدر در خطای لفظ النبوت سعی نامشکور بقدر دینداری خود بجا آورده مگر بعض
را به اعتبار آنچه اکثری لفظ النبوت آورده اند صحیح باشد هرگاه اینچنان باشد پس تعیین بدانکه اگرچه مترجمین خطای حق منظور داشتند
لاکن مصنف زیاده از دیگران منظور آنداردبسیار خواسته است که این بشارت سمت دیگر برگرداند مگر بزور رقم زوری از نبرگردد و اسم بخیم
دانستنی است که نبوت بابل معنی ندارد و آن بتخانه بود خبر شکستن او داده و در نبی عیص هم نبوت اصلاً نبود که اسحاق پسرش یعقوب
قریبا برکت عیص را متصرف شد پس صحیح آنا باشد از نبوت عرب مراد نبوت آنسرور باشد بدون آنحضرت در اولاد قیدار دعوی نبوت نبود
پس چرا نبوت انتفا شمرده شود بجز نبوت آنسرور صلی الله علیه و آله وسلم مگر ممکن است که از دو دسته سواران مراد لشکر فارس باشد
و از خرسوار عیسی و سوار شتر از آنحضرت مراد باشد **قوله** چنانچه مصنف استفسار دعوی کرده است زیرا که لفظ عبرانی با همه معنی
آمده است لفظ عبرانی مساسات اسم مصدر و معنی اول آن بار برداشتن است و بمعنی قول و حکم الهی و وحی و نبوت هم مستعمل لیکن مصنف
از زبان عبرانی قدری علمی داشتی چنین دعوی بیجا نکردی و ظاهر است که تا کسی از زبان اصل علم لازمه تحصیل نکرده است در باب تحریف اصل
یا صحت و غیر صحت ترجمه حرف نمیتواند زد انتهی دعوی مصنف استفسار که لفظ عبرانی با همه معنی آمده است انکار آن هرگاه بمعنی نبوت

آمده باشد مطلب ثابت گردید مگر دلالت به تحصیل زبان و بجز آن در باب تحریف اصل یا صحت و غیر صحت بمحض ترجمه حرفی
نتوان زد و نشان عجز باشد چراکه هرگاه ترجمه ها بجای اصل قرار داده شدند در انحال هرگاه مخالف از روی ترجمه حجت و دلایل خود آرد آنرا دلالت
با اصل نمودن چه باشد چراکه هرگاه آن ترجمه ها غلط بودند چرا مشتهر شدند و خود عیسائیان احتجاج از روی آن ترجمه ها آرند چون عاجز آیند
گریزگاه و حیله ها پیش آرند پس هرگاه مسلمانان را بر دلایل شان دلالت به اصل نسخه میکنند مسلمانان نیز بر دلایل مفید مطالب عیسائیان
هر وقتی آرند نیز دلالت بر اصل نسخه خواهیم نمود آنرا منظور نمودن خواهد افتاد **قوله** علمای محمدیان سوای آن آیات تورات چند آیات
انجیل را نیز در کتب خود شان ذکر نموده و بمحمد منسوب ساخته اند مثلاً آیات ۱۶ و ۱۷ از فصل ۱۴ یوحنا که در ضمن آنها مسیح بحواریان فرموده که
من از پدر خواهم خواست و او تسلی دهنده دیگر بشما خواهد داد که تا ابد با شما خواهد ماند روح راستی که او را جهان نمیتواند پذیرفت
زیرا که او را نمی بیند و نمی شناسید زیرا که نزد شما میماند و در شما خواهد بود و آن تسلی دهنده یعنی روح القدس که پدر او را باسم من
خواهد فرستاد همان شما را هر چیز خواهد آموخت و هر چه من شما را گفتم بیاد شما خواهد آورد **ایضاً** آیات ۷–۱۴ فصل ۱۶ یوحنا که
بمعنی آیات مذکوره است حال محمدیان میگویند که این آیات بمحمد نسبت دارند و تسلی دهنده که مسیح در این آیات
بشاگردان خود وعده داده است محمد باشد اما قطع نظر ازین که لفظ پاراقلت و یا فارقلیط را که لفظ یونانی و ترجمه اش امداد کننده و تسلی
دهنده است خلاف تفسیر مینمایند خلاف واقع میگویند که معنی آن محمود و احمد است ما بقی کلمات و مطالب آیات هیچ متوجه نمیشوند حال آنکه در آیه
۲۶ فصل ۱۴ انجیل یوحنا تسلی دهنده موعوده روح القدس نامیده شده است و گفته شده است که او هر چیز را بحواریان خواهد آموخت و سخن مسیح را
بیاد ایشان خواهد آورد و در آیه ۷ مسیح بحواریان میفرماید که او تا ابد نزد شما و در شما خواهد ماند و جهان او را نه بیند نهایت واضح و آشکار است
که در هیچ جای محمد را بلفظ روح القدس نامیده و مخاطب نشده است و چگونه امکان داشت که محمد که پانصد سال بعد حواریون خروج نموده با سخن مسیح را
بیاد ایشان بیاورد و ایشان را بیاموزد و همیشه نزد آنها بماند البته بدیهی است که هیچ صاحب عقل چنین خیال نخواهد کرد و چنین سخن نخواهد گفت
انتهی **راقم** گوید که مصنف باز بر سر عادت مستمره و طریقه دیرینه خود رفته چنانچه دعوی آن دارد که مسلمانان از روی آیه ۱۶ و ۱۷ انجیل یوحنا
فصل ۱۴ دعوی بشارت پیغمبر خدا داشته اند و حال آنکه ازین فقرات بتاویلات درست مقصد ما بر می آید مگر ما از روی آیه دیگر از انجیل یوحنا
بشارت برآورده ایم مگر چون پادری یکید و جمله درین بشارت بحسب ظاهر بر خلاف دعوی مسلمانان یافته از او بشارت فصل ۱۴ یوحنا
را از پیش خود تراشیده عمداً نام برده مگر ما هم از روی این بشارت هم از روی آن یکی هر دو اثبات دعوی توانیم آورد ثانیاً عدم
موافقت معنی لفظ پاراقلیت و یا فارقلیط با اسم محمود و احمد با وجود دعوی مسلمانان اظهار سازد حال آنکه اگر کسی از مسلمانان احیاناً
دعوی موافقت معنی در نامهای مرقومه نموده او دانند نه در حقیقت موافق بودن معنی در اسمای ضرورت و لزوم ندارد الغرض مصنف
آنچه بعضی فقرات را بر خلاف مطلب ما دانسته در آن تصریح بیرون امتحاناً تا دیده شود که موافق مطلب ما توانند شد یا نه از انجمله یکی آنکه
او را جهان نمیتواند پذیرد زیرا که او را نمی بیند و نمیشناسد اما شما او را می شناسید مراد آن باشد سایر خلق بچشمان حقیقت و قلب مطمئنه او را نمی بینند
و نمی شناسند من شناسانده ام او را بشما و در شناختن او عذری ندارید زیرا که نزد شما میماند یعنی خاتم پیغمبران سنت احکام او تا ابد نزد

شما خواهد ماند حدے شریعتش را منسوخ کردن نتوانند که ترس جدا شدن او از شما بوده باشد از انجمله شما را هر چیز خواهد آموخت
ظاهر است که حواریان تعلیم دین عیسیٰ که بکلی دانسته وشناخته بودند جاهل از آن نبودند پس واضح شد که احکام ملت محمدیه
که حال نمیدانید شما خواهد آموخت از انجمله وهر چه من شما را گفتم بیاد شما خواهد آورد یعنی من گفتم که احمد بعد از من برسالت
مبعوث خواهد شد او را باور کنید وایمان آرید که نجات در آنست و آنحضرت درین سخن آنها را یاد خواهند داد چنانچه بیاد
شان آورد من بعد اسمه احمد از انجمله دعوی پادری که چگونه امکان دارد که محمد صلی الله علیه واله وسلم که پانصد سال بعد حواریان
مبعوث گردیده چگونه هر چیز بآنها آموخته مراد از آن خاص حواری نباشند ورنه تا باید ماندن که روح القدس باشد با حواریان که فانی شدند
چگونه توانند ماند بلکه عموماً عیسائیان مراد باشند احکام ملت حقه محمدیه تا باید مبت ابجان آنحضرت خواهد ماند اگر
ممکن نبود که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم قبل از پانصد سال تعلیم حواریان نماید در انحال حواریان تا باید کجا خواهند
که روح القدس نزد آنها میماند پس بلاشک مراد جمله عیسائیان باشند **قوله وایضاً** مردمان محمد را دیده اند
لیکن بابت فارقلیط مسیح گفته است که جهان او را نخواهند دید اگر دلیل دیگر نیز میخواهی که از آن هم بالکلیه واضح وآشکار
گردد که تسلی دهنده وعده شده بحواریون محمد نباشد امینست چنانچه در آیات ۴ و ۵ فصل اول اعمال حواریون مذکور است
که مسیح قبل از صعود خود بشاگردان ملاقات نموده قدغن کرد که از اورشلیم جدا نشوید بلکه آن وعده پدر را که خبرش از من شنیدید
منتظر باشید بدرستی که یحیی بآب غسل میداد اما شما چند روز بعد ازین بروح القدس غسل خواهید یافت و همان حکم مسیح در آیه ۴۹
باب آخر لوقا نیز مرقوم است و چون مسیح بحواریون امر کرده بود که از اورشلیم مفارقت ننمایند تا که امداد کننده موعود یعنی
روح القدس بایشان برسد پس اگر این امداد کننده محمد میبود چنانچه محمدیان میگویند درینصورت میبایست که حواریون نیز
تجاوز امر مسیح ننموده نه محض چند روزی بلکه ششصد سال همان اورشلیم زنده مانده در انتظار محمد بوده باشند زیرا که
محمد ششصد و هشت سال بعد از مسیح خروج نمود تا آخر **راقم گوید** که تفسیر جمله جهان او را نخواهد دید که سابق نوشته ام
واضحتر از آن بشنو که دیدن نادیدن تفاوت باشد یهودان هم عیسیٰ میدیدند حواریان نیز میدیدند پس اما تفاوت مابین دیدن
حواریان ومخالفان باشد یا نباشد یهودان بچشمان انکار وحواریان بچشمان اعتقاد وتصدیق آورده میدیدند پس
درینجا نیز دیدن همین معنی دارد دیگر درباره تسلی دهنده که مصنف دلیلے از اعمال حواریان انجیل مرقس آورده بر ما حجت نباشد که نوشته
شاگردان باشد نه حواریان چونکه مصنف نیز بعضے جا دلیلے از روی مصحف مجید خواسته بجز آن قبول نکرده در برابر آنها نیز بجز دلیل
انجیل قبول نداریم پس اگر انجیل نزدشان نباشد انجیل حواریان نعم البدل آن دانسته بجز از روے عبارت از انجیل
متی و یوحنا باشد قبول نداریم مگر گرفتیم آنکه آن امر واقعی نوشته لیکن یهودان باندن حواریان در اورشلیم رضامند بوده نشدند بلکه
از ترس یهودان نشستند در دان مخفی در جاهاے دیگر پراکنده باشند مجال ماندن حواریان در اورشلیم کجا بوده باشد پس گرفتیم آنکه
روح القدس بر حواریان آمده کدام امداد نمود وکدام چیز که آنها را فراموش شده بود بیاد شان داد قول او ششصد سال در همان

اورشلیم زنده مانده در انتظار محمد بوده باشند **راقم گوید** که ششصد و هشت سال زنده ماندن حواریان در تنگنائی
حوصله مصنف نمیگنجد و ممکن نبود که آنها ششصد سال زنده بمانند لاکن هرکس از آنها بر مسیح اعتقاد داشته البته تا زنده بود در تصدیق
محمد رسول الله صلی الله علیه واله وسلم ایام زندگانی بسر برده باشد اگر عیسیٰ علیه السلام باور نکرده محمد رسول الله صلی الله علیه واله را باور نکرده
باشند مگر انجمله چگونه در عقل او گنجیده که روح القدس تا باید با حواریان باشد روح القدس را که فانی نباشد حواریان تا باید کجا زنده
توانند اگر تا باید ماندن توانند ششصد سال بطریق اولی ماندن خواهند توانست ورنه هر دو صورت محال تفسیر صحیح آنست که
ظاهراً حواریان مخاطب باشند مراد جمله عیسائیان باشند چنانچه در اکثر کلام الٰهی همگونه واقعست که خطاب به پیغمبران مقصود
قوم امتان باشند و تشبیه فیض روح القدس را بغسل یحیی علیه السلام چه نسبت مگر روح القدس برای غسل دادن آمده بود از اعمال حواریان
آنقدر دانسته میشود که بنزول روح حواریان دیوانه وار گردیدند پس حالت مصروعان همین باشد که آنها را رود داده آن را
بغسل چه علاقه بهر حال بشارت انجیلیه را باین کار ها چکار مگر مصنف عادت دارد که با مین یکمبحث بحث دیگر آرد تا شاید منزوی
برای خود قرار داده گویا آن بحث را باثبات رسانده متوجه بسمت دیگر مطالب گردیده مگر صحیحات همگونه او میسر نخواهد آمد
قوله روح القدس که بنابر تعلیمات انجیل مراد از اقنوم ثالث است وعده مسیح بعد از ده روز از عروج مسیحی بر حواریان نازل
گشته چنانچه در فصل ۲ اعمال بتفصیل مذکور شده است وبعد از آنکه روح القدس برایشان نازل شده ومرتبه رسالت وقوت
معجزه بحواریان عنایت کرده الخ **راقم گوید** که عروج مسیح بجسام دلیل ثابت تواند شد مخفی گرفتند مصلوب کردند مرد و مدفون
شد درباره ادعوی زنده شده بآسمان رفتن امر آسان نباشد اگر حواریان گفته باشند محل اعتماد نباشد اگر حضرت مریم گفته
جائی شبه است چراکه پادری درباره احادیث مصطفویه گوید که چون اصحاب وزوجات او روایت نموده اند قبول نتوان نمود
پس در مادهٔ عروج عیسیٰ هم چون حواریان و مادر او روایت کرده اند باور نتوان نمود دیگر آنکه از این عبارت مفهوم شد که روح القدس
حواریان را مرتبه رسالت عنایت کرد و معجزه در انحال این امر بعد عروج عیسیٰ علیه السلام واقع شد پس آینده دعوی ختم رسالت عیسیٰ نابجا نموده باشند
قوله بعضی محمدی اعتراض نموده میگویند که روح القدس پیش از حواریون بانبیای سلف داده شده بود بنابراین جهول
مسیحیه روح القدس قدیم و غیر مخلوق است پس صفت مکان و زمان بچه طریق باو منسوب میتوان کرد و چگونه میتوان گفت که
او خواهد آمد الخ **راقم** گوید که روح چیزی نیست که کسبی داده آید و مسلمانان اینگونه دعوی چسان و چگونه میتوانند نمود و مسلمانان
از روح القدس جبرئیل علیه السلام مراد آرند مگر بعضے گویند که روح القدس خلقت بزرگتر از جبرئیل باشد **شعر** رفیع الذیل برائے
شهادت آنکه روح القدس جبرئیل مراد دانند نیست ؎ همان وقت روح القدس جبرئیل علیه السلام بیاید پروردگار جلیل مگر
دعوی مصنف که موافق اصول مسیحیان روح القدس قدیم غیر مخلوق است دلیلی ندارد چراکه اعتقاد عیسائیان نباشد
که روح القدس که آنرا اقنوم ثالث قرار داده اند از اقنوم اب و اقنوم ابن متخرج گردیده پس هرگاه روح القدس متخرج ثابت شد
متخرج در زمانے معین استخراج گردیده یا نه پس چگونه دعوی غیر مخلوق توان نمود چراکه متخرج و مولود که مولود عبارت از

اقنوم ابن باشد هر دو مخلوق باشند احدی که بوئی از عقل بمشام او رسیده باشد دعوی توانند نمود که مولود و منتخرج صادق تواند باشند
پس باید آنها را مولود و منتخرج بدانند ارباب انصاف حسبتہ للہ ببینم اگر مصنف باین دلائل بی سر و ته نامی نفهمید که تقریر چه میگوئیم
قوله و نیز در انصورت که مسیح فرموده است که روح راستی درباره من شهادت خواهد داد انتهی **راقم** گوید شهادت
روح و عیسی یکصورت دارد معلوم نیست که دعوی عیسی که برابر از کلامش مغایرت می تراود درست باشد یا دعوی عیسائیان
که مابین روح القدس و عیسی مغایرت ندانند مگر ما دعوی عیسویه را محکمتر دانسته ایم در اینحال روح راستی محمد رسول الله صلی الله علیه و آله
باشند که درباره عیسی شهادتها ادا فرموده شک و شبهه از خاطرهای مردم متمکن و جاگیر گردیده بود رفع فرموده چنانچه
تفصیل بعضی از آن در بشارت انجیلیا باب ۱۶ یوحنا مشروحاً خواهد آمد مگر راقم حیرانم از دعوی عیسائیان که درباره حواریان
نموده اند که بیاد ایشان خواهد آورد و روح القدس بعد از مسیح به ده روز آمده پس حواریان آنقدر مطلب فراموش کنندگان
بودند که هرچه مسیح گفته همه را در ده روز فراموش کردند بر گفته اینگونه فراموش کننده گان چه اعتقاد دیگر آنکه از تحریر مصنف
بوضوح پیوسته که حواریان را روح القدس به رسالت و طاقت معجزه بخشیده هرگاه چنان است پس ثابت شد که در عهد مسیح
هیچ مرتبه و وقار نداشتند مگر بعد مسیح دعوی کردند روح القدس را طاقت معجزه و مرتبه رسالت بخشیده ممکن که برای منفعت خبر
خود اینگونه دعوی برپا کرده باشند و منجمله با در انجیل که او را جهان نمیتوانند پذیرفت زیراکه او را نمی بینند و نمی شناسند از نزد
خود افزوده در ان منفعت خود دیده نام عیسی ظاهر نمودند یا پیران برای آینده و منجمله حجت باشد برای آن تحریر نمودند
آخر عبارت انجیل قرار یافته - آینده دعوی مولف که مسلمانان در تفسیر فارقلیط خلاف میگویند و خلاف تفسیر مینمایند که
معنی آن محمد و احمد است تا بتطبیق کلمات مطالب آیات هیچ متوجه نمیشوند و حال آنکه در آیه ۲۶ فصل ۱۴ یوحنا تسلی دهنده
موعوده روح القدس نامیده شده است الخ محض تحکم است مسلمانان باتطبیق کلمات و مطالب آیات را تماماً مرعی و ملحوظ میدارند
اگر لفظ محمود و احمد وارد نشده است اقنوم ثالث ایشان نیز وارد نگردیده است پس چگونه خبر روح القدس باشد که تعبیرش باسم
فارقلیط گردیده قصه کوتاه اگر فارقلیط آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مصداق انخبر باشد اگر فارقلیط روح القدس است
مصداق باشد مگر هیچ طریق روح القدس مصداق این بشارت نتواند شد آنحضرت بطرق متعدد مصداق آن تواند بود
چنانچه تصریح خواهد رفت و منجمله که او هر چیز را بحواریان خواهد آموخت در اینحال بکار برند که از روح القدس کدام نشر احکام گردیده
و چگونه تعلیم نسبت بحواریان واقع شده برخلاف آن آنچه آنحضرت دادند که زمان به نشر احکام مبانی پرداخته انحد حصر نشر دیگران
از حصی باشد و فیض روح القدس آن بود که باسم اب و ابن و روح غسل تعمید به قبائل داده شود و انیت وحده لاشریک له را که عمده ضروریات
دین بود از میانه بدر برده دیگر آنکه روح القدس کدام مسئله بحواریان آموخته و شخص مسیح بعد از نه روز از عروج مسیح بحواریان
حواریان آوردن تا آنکه بعد صدها سال سخن مسیح را مسیحیان یاد داده آنها را تنبیه و از خواب غفلت بیدار نمودن اولیتر
باشد و آنکدام سخنان خفیه بود البته باید گفته شوند که فلان و فلان حکایات و سخنان بودند و هرگز ننوشته اند که روح القدس

بحواریان گفته باشد که مسیح درباره آمدن و نزول من گفته بود پس اگر روح القدس انخبر را از اخبارات مخصوصه خود
نگفته در اینحال قول دیگران درباره انخبر را چه اعتماد دارد و این بشارت مخصوص بآنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
است سخن مسیح یاد دادن مبشراً برسول یاتی من بعدی اسمه احمد بالشبهه است که بیاد ایشان داد و تا باید ماندن
روح القدس با حواریان چگونه جائی اعتماد باشد حواریان کجا و روح القدس کجا شد و احکام دین مبین و شرع متین آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم تا قیام در صفحه روزگار قائم و باقی میباشند و جهان او را نمی بیند نیز تاویل میخواهد ندیدن جهان
بعین حقیقت و حقائق باشد و مسیحیان حقیقی که مسلمانان باشند موافق ارشاد و فیض شاد مسیحیه بیشمار حقیقت الحقائق با دیده
باشند پس چگونه مسلمانان برعایت و تطبیق کلمات نیز دارند بر تر آنکه در این بشارت مضمون الزام وارد گردیده و روح القدس
بحواریان الزام نداده و حجت انیان را ملزم نموده پس هرگز مصداق انخبر نباشد **قوله** پس از همه ثابت میگردد که پاراقلت
دیگر نیست و روح القدس دیگر و روح القدس آن روح حق است که بحواریان حلول گردید پاراقلت از محمد مراد نیست
این فقره را مصنف از زبانی مسلمانان آورده جواب آن مینویسد که اولاً جواب کافی و شافی همه این اعتراضات آنها
این است که خود مسیح در آیات مذکوره لفظ پاراقلت را با لفظ روح القدس و روح راستی بیان فرموده و بحواریان گفته است
که آن پاراقلت یعنی تسلی دهنده نزد شما خواهد آمد و شما را تعلیم خواهد داد تا آخر **راقم** گوید که بارها گفته ام و بار دیگر میگویم
که پادری سوالات جواب سهل و آسان از طرف مسلمانان نوشته جواب آن بطمطراق مینویسد تا قومش تصور نمایند که از
اعتقاد و کتب مسلمانان بسیار باخبر است لاکن اگر مسلمانان اینگونه دعوی نموده بطریق الزامی قبول کرده باشند نه از روی
تحقیق بهر حال نام مسلمانان از نشان تحریر کتاب او برمن لازم بود تا ما نیز میدیدیم که بکدام بنا این دعوی نموده است مگر دعوی
مسلمانان تا طبیعت این است که فارقلیط و تسلی دهنده محمد صلی الله علیه و آله باشد و آنکه فارقلیط دیگر باشد و عیسی دیگر باشد
و آن برخلاف معتقد و غیر مفید مسیحیان است چراکه اگر روح القدس دیگر باشد و عیسی دیگر در اینحال مغایرت ثابت باشد هرگاه
مغایرت ثابت شد خللی در اقانیم ثلثه کرکر گردیده خواهد بود دیگر آنکه راقم می پرسم که در اصل انجیل لفظ پاراقلت - یا
فارقلیط وارد باشد هرچه باشد ترجمه آن نموده چه لزوم داشته یقیناً ترجمه از برای مغالطه خلق درباره خبر آنحضرت نبودن در
انجیل در میان آمده چونکه فارقلیط اسم آنحضرت در انجیل و ماد ماد در تورات هر دو را ترجمه نمودند تا آن نامها که از قدیم الایام
در عرب بلکه در هر جا که تورات و انجیل بودند یا نبودند مشهور بودند مخفی کردند و مردم ندانند که چنان اسمها در آن کتابهای
میباشند ورنه اگر این غرض در میان نبوده ترجمه معنی نداشته و دعوی او که شما را تعلیم خواهد داد میدانم که تعلیم مسیح چرا آنها
نداده و آنها را قابل تربیت خود ندانسته حواله روح القدس که از خودش آنرا بدرجه دوم داشته نموده و روح القدس بقدر
استعداد خود آنها را تربیت نموده پس بعکس دعوی ندارد که پاراقلت دیگر است و روح القدس دیگر و در انحال دعوی
پادری باطل و بیجا باشد و دعوی مسلمانان که فارقلیط محمد بجا است در صفحه ۱۹۷ در فقره ثانیه **قوله** روح القدس

قبل از آنکه در روز دہم عروج مسیح بحواریون نازل گشته در عالم بوده است با انبیاء سلف و حواریون نیز داده شده بود مگر آن نزول روح القدس که مسیح بحواریون وعده داده و گفت که بعد از عروج من بر شما خواهد آمد و ده روز بعد از عروج بر آنها نازل شد یک نزول خاص بود با کمال تام چنانچه پیش از آن روح القدس بهیچیک از پیغمبران باین کمال نازل نگشته بود بنابرین نیز مرتبه حالت حواریون اعلی است بنسبت بمرتبه پیغمبران انتهی **راقم گوید** که جواب این کتاب نوشتن خالی از دردسری نباشد در سیم فقره دوم جمله در روز دهم عروج چنانچه در سطر ۲ و در سطر ۱۲ دو جا نوشته متوجه اینگونه جهالت شدن که آنکس نداند و بداند که نداند - در جهل مرکب ابد الدهر بماند - غایت ناخوشی باشد - الغرض ازین تحریر او مفهوم گردید که روح القدس را یکدفعه با جاه جلال تمام برای حواریان فرستاده بود سابق که او نزد پیغمبران خدا آمدی این جاه و جلال نداشتی بلکه مرتبه حواریان از مرتبه پیغمبران بالاتر بوده است لیکن ندانم که مصنف از پیش خود همرتبه بحواریان عطا فرموده یا احتمالی بانیان سابانیان تثلیث را که توحید او تعالی را برهم زدند داده و امطلب از کدام سرچشمه بر آورده معلوم نیست کاش تصریح آن نمودے دیگر آنکه مراد مسلمانان آنچنان نباشد که مصنف فهمیده درباره روح القدس موجود نبوده بلکه روح القدس پیشتر موجود بود که عیسی نیز بصراحت انجیل بذریعه او پیدا شده پس چگونه موجود نبود حرف درین است که عیسی این او را منحصر بر رفتن خود از کدام راه اگر مغائرت حائل نبود دانسته ورنه مسلمانان خلقت روح القدس را قبل از خلقت آدم ع دانند پس چنانکه عیسائیان بجهت شریک تعلیم او ستاد خود ابلیس که یکی از ملائکه و یکی از نبی آدم که روح القدس و عیسی باشند در خدائی با حقیقتے شریک ساختند و آنکه مرتبه حواریون فوق مرتبه رسولان باشد خوشا بحال شما که اینگونه معتقدان دارند که بعضے خدا و ابن خدا بعضی رسولان و ازان برتر باشند شیوه‌ے با بزرگ‌ترین القاب او عبده رسوله باشد و قول او آنما باشد انما

بشر مثلکم یوحی الیّ انما الٰهکم اله واحد صفحه ۱۹۱ ظاهر است که روح القدس بر جهانیان بی ایمانان نازل نمیشود چنانچه بر پیغمبران و ایمانداران نازل شده است مگر چنین مضمون از قول مسیح صادر نمیگردد حرف محمدی جهت مفاد خود بدین طریق بیان کرده اند بلکه مسیح چنین فرمود که تسلی دهنده چون بیاید جهانیان را بگناه و صدق و انصاف ملزم خواهد ساخت یعنی بوسیله وعظ انجیل حواریون انجام خواهد یافت تا آخر معلوم نیست که کدام مفاد محمدیان دران طریق میباشد که اینگونه دعوی نموده باشند که روح القدس بر پیغمبران و نیکان نازل میشود بر بی ایمانان نازل نمیشود بلکه چون عیسائیان روح خدا جزو خدا دانند باید درین دعوی شکریه آنها بجا آرند که درین تفرقه تعظیم و توقیر روح خدا گذاشته اند دیگر مصنف برابر اعتقاد و دعوی مسلمانان را ذکر از بی‌خبری نکرده هر قدر شنیده است دروغ بگردن راوی بیان نموده و حال آنکه مسلمانان روح القدس را القدر بیوقار و سبک نمیدانند که بر هر بازاری و شهری نازل گردد بلکه بجز پیغمبران بر احدی نازل نشود نه نیکان نه غیر نیکان چراکه حسب اعتقاد مسلمانان روح القدس یا روح الامین بر نبی مرسل وحی آرد درین حال نزد هر کس که بر او پیغمبر باشد درین صورت چگونه بر غیر پیغمبران نازل گردد پس فرق میان پیغمبر و غیر پیغمبر چه باشد همینکه روح نازل شد وحی آورد آنکس پیغمبر قرار یافت - دانچه عیسی درباره فارقلیط گفته که جهانیان الزام خواهد داد در ذکر بشارت انجیلیه خواهد آمد - مگر پادری که دم تناخر بران افزوده که بذریعه انجیل بکدام دلیل باشد مگر عجب از رسالت عیسی ع که خود را خدا قرار دهد و صحاب خود را

دیاد و مرتبه از پیغمبران قرار داده و روح القدس را مانند هرکاره ما قرار داد که در بدر بگردد بعثت او به نهایت درجه مفید افتاد پس منفعت عیسویه یادگار خلائق مانده **قوله** آیه دیگر که بعض علمای محمدی از انجیل نقل کرده و خبر محمد ساخته اند آیه ۳۰ باب ۱۴ یوحنا است بدین مضمون که رئیس اینجهان می آید و در من چیزی ندارد و حال میگویند که از رئیس اینجهان محمد مراد است مگر بسیار تعجب است که مصنف استفسار و غیره چنین دعوی بیجا کرده باشند تا آخر **قوله** حال آنکه الفاظ رئیس اینجهان در آیه مذکوره از شیطان مراد است چنانچه در دیگر آیات انجیل صاف معلوم و یقین میگردد و همه مفسرین نیز بهمین معنی تفسیر کرده اند بدانکه بنابر مضمون انجیل آنانکه گناه میکنند بنده گناه میگردند و گناه مخدوم و مالک آنها میگردد تا آخر فی صفحه ۱۹۹ چنانچه مسیح در آیه ۴۴ باب ۸ یوحنا فرموده است و بسبب گناه رئیس قدرت هوا یعنی شیطان در ابنائے بغاوت تاثیر مینماید و حکمرانی میکند تا آخر الغرض تمام صفحه ۱۶۶ و صفحه ۲۰۰ و صفحه ۲۰۱ پر از دلائل و براهین که بدانست هر یک آنرا کافی و وافی دانسته میباشد و مراد او آنباشد که از جمله رئیس اینجهان شیطان با ثبات رسد و آنحضرت قرار نیابد چونکه اشرار را با اشرار جنسیت حاصل باشد درباره او اینگونه الفاظ روا دارند و در حق اخیار متعد شمارند اگرچه از لفظ رئیس اینجهان صاف معلوم است که خبر شیطان نباشد بلکه پیشین گوئی درباره کدام شخص بزرگ الا کلام میباشد و دیگر فقرات هر قدر مثل رئیس قدرت هوا و غیره هم آورده اند محض برائے مخفی کردن معنی لفظ رئیس اینجهان و در شبهه انداختن از ذکر تمثیل و تشبیل آن میباشد مگر ما را القدر احتیاج باین لفظ چه باشد تسریح آنکه جواب این کتاب موافق رمز و اعتقاد عیسائیان نوشته شده است نه موافق دعوی مسلمانان چون مصنف میداند که این لفظ خاص درباره شیطان وارد گردیده گو چنان باشد مگر عیسی عمداً در اخبار فارقلیط ذکر شیطان را قسمی آورد که تفرقه ما بین ذکر دوست خدا و دشمن خدا اصلاً نباشد از چه راه پس بزرگے مثل عیسی عمداً انیکار را ناصاف و ناهموار جائز و ناروا داشته و ما نیز محتاج اینگونه جمله ها نباشیم که بحث لفظ رئیس اینجهان زیاده برین درینجا تحریر نمودن نمیخواهیم - دیگر آنکه ما وعده داده بودیم که بعد از اتمام جواب دعوی مصنف درباره بشارت انجیلیه بحث تازه با شرح و بسط شافی تحریر نمائیم - لهذا بعد ابطال دعوی او دران خصوص دلائل ساطعه و براهین قاطعه برائے اطلاع ارباب انصاف می آریم و قبل از آن وصل بشارت آورده بعد ازان طریقه احتجاج بر آن آوردن را کار بند میشویم - پس بدانکه در باب شانزدهم انجیل یوحنا مرقوم است بانی عیسی ع لیکن بشما راست میگویم که شما را مفید است که من بروم اگر من نروم آن تسلی دهنده بنزد شما نخواهد آمد اما اگر بروم او را بنزد شما خواهم فرستاد و او چون بیاید جهانیان را بگناه و صدق و انصاف ملزم خواهد ساخت بگناه زیراکه بر من ایمان نمی آرند بصدق زیراکه بنزد پدر خود میروم و شما مرا دیگر نمی بینید بانصاف زیراکه بر رئیس اینجهان حکم جاری شده است و دیگر چیزهای بسیار دارم که بشما بگویم لیکن حال نمیتوانید متحمل شد اما چون او یعنی روح راستی بیاید او شما را بتمامی راستی ارشاد خواهد نمود که او از پیش خود سخن نخواهد گفت بلکه هر آنچه می شنود خواهد گفت و شما را از آینده خبر خواهد داد و او مرا جلال خواهد داد

کہ او انچہ از من ست خواهد یافت و شما را خبر خواهد داد انتهی ۔ قول او لیکن بشما راست میگویم که شما را مفید ست که من بروم اقول
رفتن عیسی ع کدام فایده را برای حواریان بلکه مطلق عیسائیان داشته پس مرادش آن باشد که هر قدر انتفاع و سد راه حق ممکن
بود بذریعه من بشما حاصل شد الحال ماندن و نه ماندن مساوی ست بلکه فایده درینست که من بروم تا فارقلیط بیاید و قول او که
اگر نروم آن تسلی دهنده به نزد شما نخواهد آمد **اقول** اگر نروم او نخواهد آمد چه مطلب دارد و بر کدام امر و مقصد مبنی است چرا که
فارقلیط اگر روح القدس باشد پس چه معنی دارد که اگر من نروم او نخواهد آمد چونکه ازینجمله مفهوم شد که مغائرت مابین عیسی ع
و فارقلیط بلا اشتباه می باشد و اگر مغائرت نبود عیسی چگونه گفتی که اگر من نروم او نخواهد آمد و اینجمله درست بمحل خود نمی
ایستد تا قرار داده شود که این خبر روح القدس نیست بلکه خبر انکس ست که او را با عیسی ع مغائرت حاصل بود و روح القدس و عیسی
مغائرت نداشتند که گفتن توانست که اگر من نروم او نخواهد آمد پس این خبر محمد رسول الله صلی الله علیه و آله باشد که او را با عیسی
مغائرت حاصل بود از آنرو عیسی گفت که اگر من نروم او نخواهد آمد پس این خبر محمد مصطفی صلی الله علیه و آله باشد بموافق خبر فیض اخ
فضلائی فی الانجیل با نیز او عیسی گفت که فارقلیط خاتم پیغمبران باشد و بشرط بعثت او نبوت من و جمله انبیا تمام خواهد شد ۔
لهذا از من مما لا فایده از فواید بشما حصول نخواهد شد لهذا فایده شما درانست که من بروم قول او اگر بروم او را به نزد شما هم
فرستاد یعنی از رفتن من حکم آمدن او خواهد شد گویا او را خواهم فرستاد قول او چون او بیاید جهانیان را بگناه و صدق
و انصاف ملزم خواهد ساخت انتهی ۔ حالا مصنف کجاست که بشنود و به بیند که چگونه عیسی علیه السلام مفصل بیان کرده است
که جهانیان را بگناه و صدق ملزم ساختن چه قسم باشد روح القدس چگونه جهان را ملزم ساخت چرا که جز حواریان کسی او را ندید پس
نزول خاص بحواریان متوجه گشت درانحال که حواریان را ملزم ساخت که چرا ترک یاری عیسی گردید اگر شما همه یاری او میکردید
تنها در دست اعدا گرفتار نشدی بلکه شما را لازم بود که همراه کشته شدی تا فیض ابدی و سعادت سرمدی حاصل نمودی
و هرگاه الزام بر حواریان روا نباشد درانحال لازم آمد که این خبر محمد رسول خدا صلی الله علیه و آله باشد که درباره عیسی مخالفان او را
الزام داد که معاذ الله او را از یوسف یا کسی دیگر دانسته بودند که موافق ان مثل عیسی عند الله کمثل آدم یقین کردند چون
آنحضرت ص درباره عیسی مخالفان را الزام داد موافقان را الیقین حاصل شد که ولادت عیسی بطرق الهی و پاکیزگی بوده قول او
زیرا که برمن ایمان نمی آرند یعنی من حسب ظاهر استطاعت نکنت بر مخالفان و مخالفت شان ندارم که بوسیله آن انکار ایشان را بر راه
ایمان و طریقه حقه بدارم و احمد فارقلیط او را بجهاد مردم را بر طریقه حقه خواهد داشت اینجمله نهایت درذاک باشد که عیسی ع اخرانه
احوال خود را بیان کرده کما هو حقه پس اگر اخبار روح القدس بودی جهانیان را چگونه الزام داده بر راه حق داشته و دعوی مصنف
که بوسیله انجیل سراسر نا انصافی باشد از اسم انجیل اثری دیگر نباشد صاف صاف بیان فرموده که احمد آنها را بر راه ایمان
خواهد داشت چون بصدق ایمان نیاوردند من نیز بجهاد کفار مامور نیستم رجوع بدرگاه حق نموده از دار فنا بملک بقا بدرگاه
خدا میروم و شما مرا دیگر نمی بینید پس اگر خبر روح القدس بود چگونه عیسی گفتی که دیگر مرا نمی بینید چونکه دیدن روح القدس

عین لقای عیسی بود پس در هر فقره از فارقلیط مغائرت باثبات رسانیدن ما خبر میدهد که این مژده احمد ست نه روح القدس مزعوم
عیسائیان قول او برئیس این جهان حکم جاری شده است اگرچه خبر شیطان خاصه عیسائیان گویند بودی عیسی و رئیس خلائق گفتی اگر او
از خلق باشد جهان کیست که آن با شیر آزار بگناه چه علاقه که شیطان رئیس این جهان قرار یابد اگر خبر شیطان بود و عیسی آنچنان جمع اگاه بیان کرده کجا تاویل دران
چون خبر فارقلیط میاید لهذا این جمله در حق او قرار داده که رئیس جهان شد هر گوشه جا و دیگر در کتب الهامیه بعینه لفظ رئیس این جهان در حق اشرار نیامده پس انچه
نیز علاوه بر این فارقلیط در ادعیسائیان چون تمسکی دیگر بدست نیامد به شیطان تمسک کرده برای او ثابت نمایند پس اگر خبر شیطان باشد
سیدنا عیسی ع عمداً مردم را در حیرت واداشته قول او و دیگر چیزها بسیار دارم که بشما بگویم لیکن حالا تحمل نمیتوانید شد مراد آن باشد
که یقین بعیسی حاصل بود که آنچه روبرو گفتم کسی باور نکرد اگر وقت رفتن چیزی بگویم هرگز انها باور نخواهد نمود پس تکلیف
با آنها نمودن مفید مطلب نباشد و قول او که حالا تحمل نمیتوانید شد مقصود حواریان باشد که آنها آنقدر قابلیت و لیاقت ندارید
که تحمل ارشاد من شوید از آن رو نمیگویم پس کسانیکه قابلیت تحمل شنیدن ارشاد عیسوی نبودند بعد او چه صلیب آنقدر لیاقت ازکجا
بهم رسانیدند که نسخه انجیل را تالیف کردند که بعینه کلام خدا قرار یافت **قوله** اما چون یعنی فارقلیط بیاید او شما را به تمامی
راستی ارشاد خواهد بود راقم گوید که ازین فقره اگر روح القدس مراد گرفته شود نهایت قباحت وارد چرا که دران حال
عیسی ع هیچ راستی گفتن نتوانسته روح القدس که بلا اشتباه بدرجه کمتر از عیسی باشد به تمامی راستی ارشاد نموده پس تغییر درست
نباشد که عیسی زیاده از آنچه تعلیم و تبلیغ بجا آورد هزار مرتبه سزاوار تر بود که بجا آرد دیگر بنده مطیع و منقاد حقیقی عیسی بود با فشای اسرار
زیاده بر این مامور نبود از رهگذران فرمود که درباره ادای رسالت آنکسی که اتمام نعمت و اکمال الدین گردیده او شما را به تمامی راستی
ارشاد خواهد نمود و قول او که او از پیش خود سخن نخواهد گفت بلکه هر آنچه می شنود خواهد گفت راقم گوید که همین را از شرم و حیا و خجالت
مصنف در تحریر قطعاً مذکور ننموده ظاهر ست که قابل بحث و مباحثه و لائق گرفت می باشد و برای عیسائیان جای نهایت شرم
باشد اگر اینجمله برای روح القدس باثبات رسانید چرا که او مرتبه اش از آن نزد شما عظیم تر ست که او را آنقدر محتاج قرار دهید که از
پیش خود مطلق ازین سخن گفتن عاجز باشد و نتواند گفت از دیگری شنیده بگوید پس با حسن وجوه بر پیغمبر ما صادق آید دعوی این
قول آیه وافی الهدایه و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی یعنی کلام نمیکند آنحضرت از خواهش نفسانی نیست کلام
شان مگر وحی الهی پس این مرتبه پیغمبران باشد که شنیده سخن گویند باستقلال ذات قادر نباشند برعکس آن او تعالی محتاج شنیدن
از غیر نباشد پس مراد ازینجمله روح القدس موهومی عیسائیان نباشد قول او علی نبینا و علیه السلام او مرا جلال خواهد داد راقم
گوید جلال زیاده بران چگونه تواند بود که یهود عنود که اعتقاد فاسد درباره عیسی و حضرت مریم داشتند آزار دو فرموده ارشاد فیض
دسترا ارشاد فرمود که عیسی پیغمبر حق و بقدرت کامله پروردگار با امر کن فیکان از کتم عدم به حلیه وجود قدم نهاده غرض اگر چنین گفتم
نیست پس بگوئید که روح القدس کدام جلال بعیسی داد که او بیشتر نداشته بود مرتبه خدائی و ابن خدائی او افزوده باید جبر رفیعه
رسالت او زیاده کرد یا از شناعت تهمت بیهوده بدر آورد که درباره او و حضرت مریم داشتند قول او که او انچه از من ست خواهد یافت

یعنی بمرتبهٔ رسالت از درگاه حقتعالی فائز خواهد گردید. قول او. شما را خبر خواهد داد. راقم گوید که مراد از خبر اخبار گذشته که تصدیق مسیح و موسی و انجیل و تورات و اخبار آینده از رسالت خود بلکه تا قیامت خواهد داد چنانچه بعمل آورد. و قول او. آنچه پدر دارد از آن من است از همین سبب گفتم که آنچه از من است خواهد یافت و شما را خبر خواهد داد انتهی. راقم گوید مراد ازین فقرات آنست که اگرچه او رسول خدا تعالی و از بنی اسرائیل نباشد مگر چون پیغمبر خداست منهم پیغمبر هستم پس ما و جدائی ندارم یعنی آنچه من دارم از خدا تعالی باشد و آنچه او دارد نیز از خدا تعالی است لهذا آنچه او تعالی دارد من دارم. و قول او. شما را خبر خواهد داد. راقم گوید که ذکر او دوباره خبر خواهد داد آنست که یک خبر گذشته و یک خبر آینده علاوه برین این تصریح و تشریح قدری اطالت داشته لهذا دوباره بطریق مختصر می نویسیم که قول او لیکن بشما راست میگویم که شما را مفیدست که من بروم. راقم گوید که پیغمبران خدا باعث امن و امان کائنات باشند رفتن او چگونه مفید باشد بلکه بودن او مفید باشد مگر رفتن او مفید در انحال که عیسیٰ و وجود محمد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم باید در خلق زیاده از زمان عیسیٰ فواید جلیله رساند و قول او. که اگر من نروم آن تسلی دهنده بنزد شما نخواهد آمد اما اگر بروم او را بنزد شما خواهم فرستاد. راقم گوید که این خبر اگر از روح القدس بود عیسیٰ نگفتی که اگر من نروم او نخواهد آمد چرا که بودن عیسیٰ و روح القدس یکجا بحالت داشته. و قول او. چون بیاید جهانیان را بگناه و صدق و انصاف ملزم خواهد ساخت. **اقول** پس مضمون این فقره نیز بر جزء سوم عیسائیان صادق نمی آید چون که روح القدس بزعم عیسائیان جهانیان را توبیخ نکرده و بکشتار نزا زجر و توبیخ ننموده و کارخانهٔ عدالت و جزا و سزا جاری نکرده و بنظر جهانیان در نیامده و آنهائیکه بر عیسیٰ ایمان نیاوردند بهیچ طریق ملزم نکرده چونکه از نظر جهانیان مخفی بوده قول او. زیرا که بر من ایمان نمی آرند. **اقول** یعنی بجهت ایمان نیاوردن بر من مستحق توبیخ خواهند شد پس روح القدس درین باب چه کرده مگر حضرت خاتم المرسلین صلی الله علیه و آله وسلم بدون تصدیق عیسیٰ دعوی اسلام از احدی قبول ندارد. قول او. زیرا که نزد پدر خود میروم و شما مرا دیگر نمی بینید. اگر این خبر روح القدس بودی چگونه عیسیٰ اینگونه کلام مابین مفارقت خود بحواریان گفتی البته دیدن عیسیٰ در وقت روح القدس بحال داشته بلکه گفتی که مرا در لباس دیگر و بشکل دیگر خواهند دید و مرا نخواهند دید مراد آنست که نه من و نه شریعت من برجا باشد که شما آنرا به بینید. قول او. بر رئیس اینجهان حکم جاری شده است یعنی حاکمی دیگر را حکیم علی الاطلاق و ملک الملوک و احکم الحاکمین مقرر فرموده و آنکه حصه در من ندارد هیچ اشاره بان حضرت باشد که از قوم بنی اسرائیل نباشد از بنی اسماعیل باشد که مغایرت قومی حاصل باشد. قول او. دیگر چیزهای بسیار دارم که بشما بگویم لیکن حالا نمیتوانید متحمل شد. صاف خبر میرساند که میفرماید که من ظاهر احکام شریعت موسویه باطن میل نمودم و سوای تکمیل ملت موسویه میانشم ذره آنرا منسوخ نکردم بدان جهت آماده قتل و براهلاک من کمر عداوت محکم بسته اند پس اگر مانند فارقلیط جمله شرایع را نسخ کنم معلوم نیست که چه فتنه ها برانگیخته شوند و شما را نیز حوصله برداشت و تحمل بارگران جهاد دینی باشد چنانچه در خیر و خیریت حواریان راه خود پیش گرفتند بعضی بکلی ارتداد اختیار کرده او را انکار نمودند اگر حکم جهاد بدهم یکدفعه از

متابعت من سر خواهند کشید و مانند اصحاب مصطفویه قادر بر دفع دشمنان و استیصال مخالفان نمی باشند که مرا از شر اعداء نگاه دارید لهذا لکل امر مرهون باوقاتها احمد فارقلیط این امر را بانجام خواهد رسانید که اصحاب او بمقتضائی والذین معه اشداء علی الکفار باشند این کار نه کار هرکسی هست + مگس قند پروانه آتش گزید + هوس دیگر و عاشقی دگر است + شاید هوس دارید اصحاب احمد عاشق صادق باشند و هرگاه فارقلیط محمد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم مراد گرفته نشود بلکه روح القدس درینحال چند خرابی ها و شبهای بی نظیر ندا از انجمله حواریان از فیض عیسیٰ صاحب تحمل شنیدن احکام او تعالی نشدند از روح القدس فیض یافته بهره ور شدند پس از صحبت عیسیٰ بنفایده فیض صحبت روح القدس کیمیا خاصیت باشد از انجمله آنکه در ده روز صورتحال حواریان چگونه ممکن باشد که برگشته صاحب تحمل شدند چراکه فاصله ده روز مابین رفتن عیسیٰ و آمدن روح القدس بود الغرض مراد عیسیٰ آنست که هر قدر احکام بشما رسانیدم بس باشد دیگر احکام نخواهم رسانید لاکن هرگاه فارقلیط بیاید او شما را به تمامی راستی ارشاد خواهد نمود چراکه ضامن عصمت او بدلیل والله یعصمک من الناس از شر اعدا میباشد پس او میتواند که بدون اندیشه تبلیغ رسالت نماید چونکه مانند من از شر یهود و مخالفان خائف و هراسان نباشد **و قول** او. از پیش خود سخن نخواهد گفت بلکه هر آنچه میشنود خواهد گفت اگر روح القدس مراد گرفته شود در اینجا بسیار خفیف و سخیف تصور یده شده خواهد بود چراکه روح القدس آنچنان بی اختیار باشد که بجز ادای رسالت از جانب غیب هیچ کردن و سخن زدن تواند چنین خطائی کمزور بیکار خواهد آمد و شنیده و گفتن کار پیغمبران خدا باشد بر حضرت صادق آید **و قول** او. مرا جلال خواهد داد جلال چگونه زیاده برین باشد که مخالفان ظاهری که یهودیان اتهام ناز او که معاذ الله آنحضرت میزدند و انواع اقسام در بر والده مطهره او وارد و عاید ساختند آنرا برطرف نموده و نیز تهمت دشمنان باطنی خانگی که مانند دوست نادان آنحضرت را بدرجه که نه سزاوار او نه لائق عهدی باشد بجز حضرت رب العزت جل جلاله برای او باثبات میرسانیدند آنرا نیز اندفاع فرموده که ان مثل عیسیٰ عند الله کمثل آدم میباشد جلال چگونه زیاده برین تواند بود بلکه بجلال این عیسیٰ را رساند و قول آنجناب که او آنچه از من است خواهد یافت یعنی من وارث جمیع پیغمبران از عهد آدم تا هاشم او وارث حقیقی من باشد شریعت و مرتبه و کتاب من در قبضه او خواهد بود **و قول** او. شما را خبر خواهد داد یعنی جز آنکه من وارث عیسیٰ و جمله انبیا هستم بجز اطاعت من اطاعت حقتعالی بدرجه پذیرائی نخواهد آمد که آنچه پدر دارد از آن من است ازین سبب گفتم که آنچه از آن من است خواهد یافت مقصود آنست باشد اینکلام مجمل که هرکس خود از جمله تعلقات ماسوی الله وارهانیده رو بدرگاه او تعالی آورد او از خدا باشد و خدا از و چون خدا از و باشد جمله مهام او حسب المرام بانجام خواهد یافت در نصوص آنچه خدا تعالی باشد از آن بنده خاص باشد از آن فرموده که فارقلیط حسب ظاهر مغایرت کلی باشد در عربی من عبری یا یونانی مگر چون او از خدا باشد گویا از من جدا نباشد و تصدیق این قول جز آن نباشد **و قول** او. شما را خبر خواهد داد یعنی هرچه خلق را احتیاج افتد احمد حلال مشکلات آسان کننده آن میباشد پس بهمه حال یقین که این خبر محمد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم باشد نه روح القدس و فارقلیط احمد مجتبی باشد نه روح القدس چنانچه ازین تتمه توان دریافت که تا من نروم او نخواهد آمد چونکه عیسیٰ و روح القدس مطابق زعم عیسائیان بیکجا و صورت داشته

وازین کلمات ظاهرست که در وقت بودن عیسی نزد حواریان روح القدس نبود وقت آمدن روح القدس عیسی نبود بانیطریق تصاعد لازم آید و عیسائیان اگر از تصاعد انکار دارند دست ازین بشارت درباب روح القدس بودن بردارند الغرض ارباب انصاف را از مطالعه دلائل واضحه راقم ذهن نشین گردیده که دلائل مصنف میزان الحق مانند کرماد اشتدت به الریح فی یوم عاصف برباد فنا دادم و دعوی خود بچگونه محکمی بپایه اثبات رساندم و لله الحمد علی کل الحال دیگر انکه در صفحه ۱۰۱ آورده آیه دیگر که بعض محمدیان از انجیل ذکر کرده و خبر محمد ساخته اند اینست که در آیه هفتم باب اول مرقس بدین مضمون ذکر یافته است که می آید شخصی بعد از من که توانا ترست از من لائق نیستم که خم شده دوال نعلینش را کشایم حال میگویند که این آیه را مسیح درباب آمدن محمد ص بیان کرده است نهایت محمدی در ینجا نیز غلط کرده خلاف بیان نموده اند زیرا که اولاً این آیه نه قول مسیح بلکه قول یحیی نبی ست چنانچه از آیات پیشین واضح و ثابت میگردد انتهی **راقم** مکرر گفته ام که امیر و مصنف هیچ خبر از دعوای مسلمانان ندارد و سوالهای سهل و آسان را مطابق خواهش و مطلب خود بیان میکند و جواب می نویسد و خاطر خود را بدان خوش می نماید که گوی سبقت دعوی از مسلمانان بردم حال انکه عبث خود را بعلم و محض بی خبر رسوا مینماید کدام مسلمانان یا مسلمان این دعوی نموده که این قول عیسی ست مگر مسلمانان ترجمه عربی و فارسی وارد و را هم بمطالعه نیاورده اند که اینگونه دعوی ساخته و پرداخته باشند همچنان تصور نمایند که هرگاه مسلمانان از روی فقرات باب هفتم انجیل بمطالعه نموده دلیل آرند تمیز در اسم عیسی و یحیی نکرده دعوی دروغ برپا سازند از کدام راه بوده باشد پس عبث انه فضول گوئی خود را رسوا نمودن کدام فواید جلیله حاصل نمودن باشد پس لازم که بعینه دعوی مسلمانان تحریر و مذکور نموده جواب آن با بدانه حوصله خود تسطیر نماید مگر چون جواب دعوی مسلمانان نوشتن او را شاق و دشوار مینماید لهذا از خود سوالها سرشته میکند آنچه می بینید پس بدانکه مسلمانان این کلام یحیی نبی را دانسته از روی آن احتجاج آرند اگر یحیی نامی نه برده باشد یا آنرا تحریف نموده بدو آورده باشند ممکنست مگر از قرائن کلام آنحضرت صریحاً یافت میشود که خبر نبی مبشر به که بعد از و برسالت مبعوث گردد میسازد چرا که بعد یحیی هیچ پیغمبر مبعوث نگردیده سوای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و آنچه مصنف در صفحه ۲۰۲ این خبر با ناحق تهمت گاه در حق عیسی دعوی نماید لسر دعوی او بیدلیل باشد و دلیلش آنچنان باشد که ثانیاً یحیی خبر مسیح مزبوره درباره مسیح بیان نموده است چنانچه از آیات ۲۹ و ۳۰ باب اول یوحنا صاف معلوم و یقین میگردد که در انجام قوم ست که یحیی درباره مسیح گفت که اینک بره خدا که گناه خلق جهان را رفع میکند اینست که در حق او گفتم که شخصی پس از من می آید و پیش از من ست انتهی این دو مطلب را با آن پیش خبر چه علاقه خبان چه که عیسی را بره خدا که عبارت برنجه باشد گفت از ان خبر عیسی شدن نتواند و آنچه گفت یحیی اینست که در حق او گفتم که شخصی پس از من آید و پیش از من ست آنرا نیز با آن خبر علاقه نباشد دیگر انکه عیسی مرید یحیی بود پس مرشد و هادی درباره مرید مهتدی چگونه گفتن تواند که من سزاوار آن نیستم که خم شده بند نعلین او کشایم یا به بندم پس اگر یحیی گفتی که بابت نعلین کسی که گفتم اینست در انحال باز فی الجمله محل شبهه و جای غور بود و رنه هرگز این خبر را به عیسی علاقه نباشد دیگر آنکه دعوی مصنف

انجیل و انجیل را درباره عیسی آوردن و از ان اثبات دعوی نمودن نرسد با آنکه اگر او کتاب یحیی این خبر در حق عیسی مذکور نمودی امری دیگر بود و از انجیل عیسائیان دلیل آرند و مسلمانان از روی قرآن مجید نه عیسائیان دلیل از قرآن قبول دارند مسلمانان هم در عوض آن دلیل انجیل قبول نخواهند نمود پس لابدی قبولی دلائل دو شرط که در مقدمه مقرر نموده ام موافق حجت توان آورد ـ نه برخلاف آن یک شرط آنکه هرگاه پادری تواتر مسلمانان قبول ندارد ما تواتر او را قبول نخواهیم نمود نه بیهودان در انحال تواتر عیسائیان حجت شدن تواند پس او را لازم افتاد که تواتر مسلمانان را قبول نموده از روی کتب شان مسلمانان را اگر تواند الزام داده ملزم نماید نه از روی انجیل مسلمانان ملزم خواهند گردید **دوم** آنکه حجت و برهان از روی کتب مسلمانان آرد چنانچه در تمام رساله ما از روی کتب شان او را ملزم نموده و حجت بر او تمام نموده ام بدون آن انصاف نباشد که خود از انجیل که ما آنرا منحرف دانسته از روی عبارتش این امر را در کلام بپایه اثبات رسانیده ام حجت و دلائل آرد و از کتب ما چیزی را منظور نسازد و پس این تحکم باشد و آن از قوة او بیرون ست پس کتب ما که همپایه کلام اصحاب عیسی باشد بلکه همپایه کلام شاگردان حواریان باشد یعنی مرتبه کلام الله و احادیث رسول الله اعظم و اجل ترست پس همپایه انجیل کلام اصحاب کرام بلکه شاگردان صحاب که مراد تابعین باشد او را قبول نمودن طمع عار را خواهد شد ورنه دلیل از کتب خود نیارد که ما را منظور نباشد و آنچه گوید که کسی بگوید که در صورت که مسیح در آن وقت موجود بوده پس نسبت ما و یحیی بچه طریق میتوانست گفت که بعد از من خواهد آمد نیست که یحیی این مضمون را درباره تعلیم دادن مسیح گفته است چنانچه بعد از ان که یحیی تبلیغ رسالت خود تمام کرد مسیح وجه کرده تعلیم و معجزه شروع ساخت انتهی سبحان الله ازین حرف بیکسی ذکری از تعلیم یا اشاره در کلام یحیی نباشد پس با بخیله و حواله این خبر عیسی توانند شد حاشا و کلا بلکه تعلیم و معجزه عیسی قبل بود یا بعد آن از این خبر چه علاقه یحیی خبر پیغمبر مبشر به که بعد او مبعوث شدنی بود میسازد نه تعلیم و تعلیم را با آن چه مداخلت اگر مراد از تعلیم و معجزه بود باید یحیی گفتی که آن کس که موجود ست بعد ازین از و تعلیم و معجزه ها خواهد شد دیگر مصنف این دلیل از پیش خود تراشیده آنرا در صندوقچه مقفل بالکیسه تهی خود بباره و برای آن کالای آنکان مشتری نباشد **قوله** بعضی از محمدیان جهة اثبات مطلب خود سوای آن آیات که ما در اینجا ذکر نمودیم بعضی آیات دیگر از کتب عهد عتیق و جدید استخراج نموده در کتب خود شان ثبت و ضبط نموده اند از انجمله مصنف **روضة الصفا** در اوائل جلد ثانی و حاجی ملا محمد رضا همدانی در رساله خود و مصنف کتاب استفسار و غیره لیکن از ان آیات که ما در اینها ثبت گردیده بعضی آنها اصلاً در تورات و انجیل نیستند و بعضی هستند اکثر آنها لفظاً و تفسیراً به مسیح منسوبست و برخی دیگر آنها معنی دیگر وارد و یعنی ما ورائی آن معنی ست که محمدیان از راه تعصب جهة مفاد خود شان تاویل و تفسیر کرده اند چنانکه هر کس که آن آیات را در تورات بخواند و بتسلسل آن آیات متوجه گردد بآسانی خواهد فهمید الخ **راقم** گوید که چون اکثر پادری استفسار مینمود که تورات و انجیل تحریف شده و کدام فقرات بدر نموده اند پس همین فقرات که مصنف آنرا از تورات و انجیل خارج دانسته شاید از اصل نسخه آن هر دو کتاب نقل نموده باشند اگر نزد شما نسخه صحیحه بود بلاشک این آیات دران یافت میشدند پس آنچه پادری میگفت که در کدام زمان تحریف

واقعشده باعث تحریف کیان بودند وغیره در اینجا بعینه بر مصنف وارد گردیده حالا او را لازم که باثبات رساند که در کدام وقت
وزمان و کدام مسلمانان این فقرات را ساخته بنام نهاد تورات و انجیل مشهور و معروف نمودند بهچنان آنچه مصنف دعوی آن آیات
لفظاً و معنیاً برای عیسی دارد یهود آنرا قبول دارند یا محض مصنف بطریق یک گواه که تنها دعویش قابل اصغا نباشد میباشد **قوله**
صفحه ۳۰۴ زهی سعادت اگر حال محمدیان بر وقت تمام توریت و انجیل را مطالعه نمایند البته از مطالب آنها بهتر اطلاع بهم خواهند رسانید
تا آخر این ترغیب و تحریص از طرف پادری وقتی قابل قبول و توجه بود که او را از حال مسلمانان در باره اطلاعی کتب سماویه اطلاع
کامل حاصل بود و حال آنکه مسلمانان دست رسیهای تام در احوال مندرجه آن کتب دارند لیکن بعد از آنکه حقیقت حال بر آنها منکشف
گردیده با وجود مطالعه کتب سابقه احیاناً احدی از آنها برای تحقیق حق تصور نیده نماید بجائی نهی سعادت ابدی بحال او باشد
چونکه هرگاه در اسلام شکی او را عارض گردد درینحال ضرورت مطالعه کتب سابقه او را رو خواهد داد کفر بعد اسلام چگونه روا باشد
درینحال این پند سودمند باشد دیگر آنکه یقین دانسته باشد که هر قدر زیاده تورات و انجیل را مسلمانان ملاحظه نمایند یقیناً زیاده تر
شناعتها و قباحتهای کتب مذکوره دوچندان آشکارا خواهد شد پس مطالعه آن غیر مفید و قول پادری قابل قبول قرار نیافت
قوله خلاصه مطالب مذکوره از تفصیل تمامی آشکار و ثابت گردید که بجهت رسالت محمد در کتب مقدسه عهد عتیق و جدید سخنی حتی اشاره
هم نیست تا بنا برین ادعای محمدیان و مفسران قرآن که گویا خبر محمد در تورات و انجیل ذکر شده و رسالت او در آنجا بیان گشته بالمره باطل
باشد الخ **راقم** گوید معلوم نیست که بکدام دلیل مصنف آنقدر پندار دارد که بدعوی مسلمانان بالمره در خصوص اخبار آنحضرت در کتب سابقه
باطل بالمره دانسته حال ناظرین کتاب از تحریرات و دعاوی مصنف و جوابهای دندان شکن راقم مطلع گردیده بملاحظه آورده باشند
که چگونه دعوای باطله او را باطل نمودم و دعوی او که خبر آنحضرت ابداً در کتب سابقه نباشد محض بیدلیل باشد لاکن اگر راست و سخن واقعی
گفته نقص تورات و انجیل باشد که از اخبار قدوم آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آن کتب مزین و محشی نگردیده باشند اگر خبر آنحضرت
دران کتب نباشد نقص رسالت آنجناب نباشد دیگر آنکه اگر خبر آنحضرت در کتب سابقه نباشد نهایت نقص کتب مزبوره باشد که
واقعه باین بزرگی در عرب و در عهد موسی و عیسی در کتب خود آن اخبار ندهند مردم متحیر سازند در تبلیغ رسالت مسامحه و کوتاهی کرده باشند
هرگاه کسی بگوید که عیسی در انجیل گفته پیغمبران کاذب پیدا خواهند شد مگر مسیح نگفته که پیغمبر صادق القول هم مبعوث نخواهد گردید
و قول او زیرا که رئیس اینجهان حکم جاری شده است اگر مراد شیطان گرفته شود محال مینماید بچند وجه اول آنکه حکم چه چیز جاری
شده آیا حکم غوایت جهال و عوام یا حکم قید و بند شیطان و غالب آمدن عیسی بر او چنانچه عبارت میزان مصنف بر آن دلالت
دارد در صورت اول مضایقه ندارد که شیطان در دغلانیدن مردم و گمراه کردن آنها مشغول شود چنانکه نوبت بجائی رسید که پیغمبران را
مانند یحیی و عیسی بانواع ذلت و اهانت رسانده هلاک نموده تسکین پذیرند در صورت ثانی دلیل نباشد چرا که اگر عیسی بر
شیطان غالب آمده نشان ظاهری آن چه باشد چرا دیده میشود که شیطان قسمی که آدم را از بهشت بدر آورده اولاد آدم را نیز از ان
زمان الی الحال همان نهج گمراه مینماید اگر در عیسائیان خصوصاً و سائر مردم عموماً دیده میشد که در معصیت مثل زنا و لواط و شرب خمر و قمار و قتل نفس

و شرک که اعظم کبائر باشد از زمانیکه عیسی بر شیطان غالب آید کمی رو میداد تا اینقول بیدلیل نیز قبول میکردیم و حال آنکه
روز بروز شر و شرارت در تزائد باشد دیگر آنکه اگر عیسی علیه السلام خدا باشد او را با مخلوق یا ابن خدا بودن تا شیطان
مخلوق را با خدا زاده و صاحب زاده او چگونه دعوی سیر دیگر آنکه خدا زاده اگر شیطان غالب آمده بهیچ چشم زخم به عیسی
میرسانید چراغ خانه خدا خاموش گردیده در عالم امکان تاریکی فرا میگرفت چرا که در دعوی فتح و شکست هر دو شامل باشند و هرگاه
که میگوید که اندیشه مغلوب شدن بعیسی نبود درینحال **راقم** گوید درینگونه جنگ و دعوی امید ثواب ابدی چه باشد چرا که
در حالتی فتح مقرر یکطرفه باشد امید حصول اجر نباشد بلی در صورتیکه خوف و بیم برابر باشد و شخصی یقین بفتح نباشد و مقابل
دشمن قوی در راه حق بر آید و فیروزمند گردد جای مباهات باشد نه آنکه خالق مخلوق گوسرکش باشد بر او غالب آید جای فخریه
نباشد که توان آنرا در دفتر کتب ثبت نمود چنانچه حقتعالی در هر روز هزارها مخلوقات را فنا میفرماید پس دران
چه فخریه است دیگر آنکه دعوی پادری که مسلمانان بنام نهاد آیات تورات و انجیل فقرات بر آورده بشارات پیغمبر خدا شمارند
که نه در تورات باشند نه در انجیل اول باید آنها بجنسه تحریر نماید تا ببینیم که چگونه بشارات باشند دوم آنکه مقام تعجب است که مسلمانان
اگر اینکار را بطریق جعلی و ساختگی میکردند درینحال آنها را از ان کتب اخبار دیگران پیغمبران که به تصریح تام یا علامات کلی نباشد
آنرا نقل تسوید نموده و دلائل خود بران قایم میکردند اولی تر و آسان تر بود در یافقرات صناعی بنام تورات یا انجیل ساخته
بران دعوی نمودن سهل بود چرا که هیچقدر جای اندیشه بود که در صورت اهل کتاب کتب خود نشان دهند که اینک کتب ایشان
چیزی دران نباشد

فصل دوم جواب فصل دوم

در مقدمه در صفحه ۳۰۳ **قوله** در تفتیش و تشخیص اینکه آیا عبارت قرآن دلیل از خدا بودن آن میتواند شد یا نه انتهی **راقم**
گوید که اگر از علم عربی بهره کامل داشتی درینحال او را تمیز و تفرقه مابین کلام خدا و کلام بشر بید آمدی مگر مصنف هیچ لیاقت در علم عربیت
ندارد چنانچه از عبارت میزان معلوم و فضیلت او گردیده که بر خوانده آن مخفی نخواهد ماند چونکه محض بر ترجمه قرآن مجید فهمیدن او منحصر مانده یا
از کسی مسلمان که بجهت حطام دنیویه موافق پسند مصنف تفسیر کرده باشد از ان چه حصول چونکه ما اعجاز قرآن مجید را منحصر خود
عبارت دانیم نه بر ترجمه از ابتدای نزول قرآن مجید چندین هزار مثل مصنف بسیار و زیاده برین در عیسائیان گذشته اند تنها را تمیز حاصل
نشده از سر نو تمیز مصنف حاصل خواهد شد پس کسیکه علم عربی نداند یا فارسی و دعوی تمیز نوشته در ان با بها از نیک و بد و صحیح و
سقیم نماید باور میتوان نمود حاشا و کلا دیگر آنکه مصنف را از عبارت قرآن مجید چه حاصل بقول شاعر ؎ آئینه در دست زنگی فتاد +
مصحف بکف فرنگی افتاد + پس هر چه زنگی در آئینه دیده باشد پادری از مصحف مجید تواند حاصل نمود **قوله** دلیل دیگر
که بجهت نبوت رسالت محمد ص در قرآن ذکر شده عبارت است چنانچه در سورة البقر مرقوم است وان کنتم فی ریب مما نزلنا
علی عبدنا فاتوا بسورة من مثله وادعوا شهداءکم من دون الله ان کنتم صدقین **ایضاً قوله** قرآن

قرآن بمضمون این آیه معتمد گشته همیشه عبارت بی مثل و مانند قرآن را بیان می آرند و میخواهند که عبارت قرآن مجید عظیم‌ترین معجزات باشد
بمرتبه که از معجزات موسی و عیسی برتری داشته باشد الخ **ایضاً** گوید **قوله** نهایت کسی که در خصوص اهل لغت تفکر نماید و عبارت
قرآن را بانصاف تشخیص دیده بآسانی خواهد فهمید که عبارت قرآن دلیل درستی آن نمیتواند شد زیرا که انتهی **راقم** گوید که بیشتر
نوشتم که کسی که از فنی بیخبر باشد مداخلت او دران نیز سد الحال است ببیند که با وجود بی علمی دعوی تمیز قرآن از جهالت باشد دیگر آنکه
مصنف چه دانسته که اعجاز چه چیز باشد و آن در قرآن مجید نباشد دیگر آنکه چون در آیه کریمه که اندوی آن تحدی واقع گردیده
مذکور نموده در انحال او را لازم اگر وثوق بر دعوی خود داشته باشد اعجاز قرآن را باطل گرداند بطلان آن را گذاشته دلائل دیگر
آوردن وهای خود را دران منحصر دانستن نشان عجز باشد اولاً لازم بود که مثل کوچک سوره آن که یک سطر بیش نباشد آورده اعجاز
قرآن را باطل نموده بعد قسمی دیگر از دلائل و برهان نیز باطل نماید چونکه ما نه دلائل عقلی نه نقلی قبول داریم بجز آنکه راست گو اگر خود در سی
میداند معارضه اعجاز قرآن را نماید و صاحب آن تحدی نموده ارشاد میفرماید که اگر کسی را شکی در حقیقت قرآن رو دهد مثل آن
بیارد باز میفرماید که اگر جن و انس جمع شوند و بخواهند این قرآن را مثل بیارند نتوانستند آورد پس امری که مفروض جمله جن و انس گردیده بود تا
حال اقدام بران نتوانستند مصنف تنها دران میدان کب جهالت را دوانیده تا باینجا رسید مگر عاجز آمد بدلیل آنکه معارضه نموده
ره بسمت دیگر دلائل و براهین که بد نهت او عقلی باشند و حال آنکه محض بی اندیشه و غیر معقول باشند آورده کاری پیش بردن
نتوانسته کمر همت در رسوا نمودن خود بسته و چرا چنین نمیشد که کسی پا از حد و اندازه گلیم خود درازتر نهاده عریان گردیده ندمت
ابدی تحصیل نمود **قوله** صفحه ۲۰۰ اولاً اگر بالفرض قبول کنیم که عبارت قرآن دلیل از برای حق بودن آن باشد باز دلیل ناقص
است بسبب آنکه محض آن کسانیکه زبان عربی را تماماً و کاملاً خوانده و فهمیت کلی در آن زبان دارند این دلیل را میتوانند فهمید و پس
لیکن بسیار از خواص عالم فی نفسه خود شان بفهمیدن این دلیل ابداً قادر نخواهند بود بلکه باید که بنا بر قول علمای چند سکوت اختیار
نمایند که فضلیت عبارت قرآن در انتهای مراتب است و بدیختیه کلام خدا است انتهی **اقول** ارباب انصاف آنگونه بی لیاقت که
لیاقت در اینجا مراد تحصیل علم عرب با قصد معارضه قرآن نموده و دلیل کم فهمی و بی علمی او آنقدر باشد که الفاظ غیر مانوس مکره طبع
تحریر نماید مثل افضلیت و علانیت و معلومیت که عبارت خام باشد اهل فضیلت نزدیک آن نروند بهر حال همین قدر است باشند
که اعجاز قرآن بجز واقفان علم و لغت عرب دیگران غیر معلوم مگر ماهران آن فن از زمان تا اینوقت بلکه تا قیام ساعت صدهزار
ضاعف معاینه کنندگان معجزات موسی و عیسی باشند باینه دیگر معجزات موسی و عیسی و بینندگان آن رفتند بجز نامی از انها
نباشد برخلاف بینندگان معجزه قرآن موجود ماهران آن فن صدها هزار سال دیگر آنکه بدون عرب هیچ ملکی نباشد که ماهران لغت
عرب دران نباشند و همه تصدیق بقبول دارند **قوله** نهایت در قلب شخص دقیق با فکر رقیق باز این شبه و شک خواهد ماند
که شاید علمای عرب سهواً در این باب بفکر خلاف افتاده اند زیرا که طائفه بنی نوع انسان چه از عالم و چه از عوام از سهو و خطایی
عاری و بری نیستند **راقم** گوید که قول مصنف یا ناشی قول نسیم یهودی باشد که خود را محقق و مدقق میشمرده میباشد که گفته

درباره خواب دیدن یوسف نجار در باب حامله گردیدن مریم علیها السلام که در قلب شخص مدقق و محقق باز اینگونه اشتباه ممکن که شاید یوسف
سهواً در این باب بفکر خلاف افتاده زیرا که طائفه بنی نوع انسان از عالم و چه عامی از سهو و خطایی عاری و بری نباشد چرا که خواب
شیطانی و خیالی باشد پس اگر مدار کار بر اینگونه خوابها نهاده اید در انحال زن هر کس انجانی بگم بهم رسانده و دل خود را باین خوش کند که زنش
بوساطت روح القدس حامله شده است و بجا حرام کاری نگشته و قول آنکس محض بخواب معتبر دانسته خواهد شد اگر قول آنکس معتبر تصور دیده شود
دعوی مصنف نیز واقعی تصور دیده خواهد شد ورنه چگونه ممکن باشد که جمله علمای هزار و چند سال در تمامی دنیا بر این امر که متفق گشته‌اند و آنرا حق
تصور دیدند یکشخص بی بهره با سخن احمقانه گفت آنرا باور توان نمود که جمله علمای عرب شاید سهواً در این باب بفکر خلاف افتاده اند **راقم**
گوید که واقعی سخن مصنف راست باشد جمله علمای عرب سهواً در خلاف افتاده اند مگر دعوی آنها در این باب آن نباشد که عبارت قرآن از حد
بشر بیرون باشد پس بدیده دانسته از آن فرار نموده و تمسک بدیگر اثبات گردیدن کار عقلا نباشد **قوله** در قلب شخص دقیق و
فکر نماینده نیز باین فکر خواهد افتاد یعنی علمای کلاین ادعا را می نمایند شاید سبب این باشد که طاعت کنندگان قرآن انهد منظوری
که دارند انست بسبب اطاعت و اعتقاد مردم بقرآن ریاست و حرمت و دولت آنها زیاده گردد و بهمین سبب تا حال باین امر راضی
گشته جهة استقرار فواید دنیوی خود شان دراین باب اتفاق نموده اند **راقم** گوید که نسیم یهودی همچنین گفته بود که یوسف شاید خواب
ندیده باشد عمداً مرتکب کذب و دروغ گوئی برای پرده کاری زنش گردیده چرا که از آن سبب که تقی قیر زنش زیاده گردد و شاید بدان وسیله
دین موسوی و مندرس شده است بطفیل این پسر رونق پذیرد که باشد که از دولت او حرمت و ریاست حاصل آید انجیان شما
هر چند در کار نسیم دعوی پادری نظر کرده میشود دعوی نسیم قرین قیاس معلوم میگردد دیگر آنکه اینگونه احتمال در جمله علمای هر فرقه
متصور میباشد مگر پادری حسب حال خود اینگونه اظهار کرده است چرا که چون شریعت اسلام عیسویه را منسوخ نمود علمای فرقه
عیسائیه را او همه افتاد که عزت و اعتبار و دولت و سرمایه برده ما را بی اعتبار ساخته از آن روز بشدت سعی ها مشکور سعی های بسیار نموده می نمایند
تا بلکه اینجاه و مال فانی چند روزه بر جا و بحال ماند دیگر آنکه راقم دعوی مصنف را بلا شک و ریب راست و درست می پندارم که در صورت ثبوت
قرآن غیر کلام خدا بودن سراسر نقصان علمای اسلام بلکه جمله معتقدین حقه اسلام میباشد از آن رو محض بجهت دروغ بفروغ جهت حب
ریاست و جاه و حرمت و دولت ناحق کمر بسته‌اند مگر در صورت معاهده قرآن که آنرا کلام خدا دانسته کلام بشر دانسته اند پس مثل کلام بشر
آوردن آسان باشد خصوصاً در حالتیکه توقع ریاست و حرمت و قطعاً امید دولت باشد مسامحه و اغماض نباید چونکه علاوه اعتبار حصول
مال و منال و آرزو آمال تحصیل سعادت اخرویه که آنرا دولت ابدیه سعادت سرمدیه توان شمرد لری با قرآن و امثال مصنف میدهد همچنین
بدولت سعادت معارضه و حصول عالب آمین بران تعلق میدارد و از معاونان ملت مسیحیه ایضاً چنین که صدها هزار روپیه هر ساله
صرف میشود چه شد اگر مایه قلیل در این تحصیل جلیل صرف شد آنرا مضایقه ندانسته دریغ ندارند ورنه از خدا تعالی ترسیده سخن سنجیده
گویند و آنجا از دل آمد تو گفت **قوله** چنانچه علمای بت پرستان باوجود آنکه خودشان در جهل و فریفتگی برقرار هستند لیکن با وجه
فریفتن مردم از ایام قدیم تا اکنون با یکدیگر همداستان گشته متفق اللفظ ادعا می نمایند که کتاب دروغ و جعلی آنها از جانب خدا است حال آنکه

علمای بت پرستان در اعداد و کثرت در مقابل عدد علمای عرب و اسلام بسیار زیاده اند تا آخر العجب کل العجب حال بت پرستان و
خداپرستان را مقابل هم آوردن که از ابتدای بعثت رسولان از مردود آن قرار یافته اند و کثرت گمراهان را دلیل حقیقت آن گرفتن تواند
جمله اهل ملل و نحل در ایام قبل بسیار زیاده از عیسائیان بوده باشند پس هر کرا کثرت باشد بجانب وی حق تصور دیده شود **قوله**
بس عبارت قرآن اگر احیاناً می‌توانست که دلیلی باشد باز بدیهی است که بجهت فراغت قلب جویای حقیقت آن سکوت و یقینی است که لازم
است نمی‌تواند بود بلکه او را همیشه در تردد خواهد گذاشت **راقم** گوید که پیشتر نوشته ام که مصنف و امثال او قرآن را مصحف مجید بجز آنچه
زنگی در آئینه بیند چه خواهد دید و لا یزید الظالمین الا خسارا ورنه قرآن مجید شفای هر گونه امراض روحانی و جسمانی می‌باشد
قوله و انیز حاله که انجیل دلائلی دارد که خواص و عوام آنها را بآسانی می‌فهمند و ایمان آورنده در قلب خود از انجیل یقینی کلی حاصل
می‌نماید **راقم** گوید چرا چنین نباشد چونکه عمده مقصد اهل العرفان مسئله توحید حضرت رب العزت جل جلاله می‌باشد حال آنکه از انجیل
عوام بجای خود خواص مسئله تثلیث را هر قدر دست و پا می‌زنند که معنی محصلی آن بیان نمایند نمی‌توانند هرگاه مسئله توحید از انجیل یافت
نشد دیگر چه چیز یافت خواهد شد این دعوی سرسری و زبانی نباشد اگر عیسائیان می‌توانند حل مسئله نمایند تا ببینیم که چگونه از عهده
آن برآمده خواهند بود ورنه هر کس دعوی ملت خود بر حق بودن و مخالف بر باطل بودن نماید آنرا باور توان نمود **قوله** صفحه ۴۵
و اگر کسی بگوید در این صورت که همه کس معجزات موسی و غیره را ندیده اند و نتوانستند دید لهذا دلیل معجزه نیز مانند دلیل عبارت فی ذاته
ناقص است جواب آنست که در میان این و آن فرق کلیست فصاحت کلام و دریافت و درک لطافت آن داخل علوم جهانی است
و بنا برین صرف صاحب علم اینچنین دلیل را خواهد فهمید لیکن دلیل معجزه بمشاهده نسبت دارد چنانچه خواص و عوام که معجزات موسی
و یسوع و حواریان را دیده بدین طریق از رسالت آنها یقین حاصل کردند پس برای دریافت این دلیل علم ضرور نشد و جهت افاده
زمان که من بعد بوده و هستند و خواهند بود **راقم** گوید دعوی دیدن معجزات موسی و عیسی بلکه حواریان چگونه مصنف
باثبات می‌تواند آورد دیگر بدین طریق که معجزات موسی از کتابی که آنرا موسوم بتورات نموده اند تصنیف کیست و از کجا آمده و
معجزات عیسی اند و چیزی که آنرا انجیل گویند معلوم باشد صاحبان غرض حواریان و شاگردان آنها نوشته اند همچنان کرامات
حواریان که نوشته شاگردان آنها باشد باوجود دیدن یهودیان احدی معجزات موسی را باور ندارند و معجزات عیسی و کرامات حواریان بجز
عیسائیان یعنی همعصران و هم عهدان فقط یهودان هم قبول نمی‌دارند و احتمال نیز باشد که در عهد موسی و عیسی و حواریان بعید در ازمنه
بعید شنیده اند بچشمان خود ندیده اند شنیده کی بود مانند دیده دیگر آنکه اعجاز فصاحت قرآن مجید را داخل علوم جهانی
گفتن خود را بیوقوف قرار دادن است بالکل و جهالت بیرون باشد بدین طریق که مخالف تواند گفت که موسی معجزه نداشته شعبده
بسحر و فسونها حاصل نموده برای معارضه پادشاه عصر بر خواست و سحره نیز در برابر آن همچنان کارهای نمایان نشان دادند که
مابین اعمال موسی و سحره فرقی نبود اتفاقاً فرعون غرق شد و نامی از معجزه ساحران نمی‌گذشتند و مخالفان عیسی نیز می‌گویند
که عیسی معجزه نداشته چرا که در آن زمان طبیبان حاذق موجود بودند از اعتقادی حکمت طبابت یاد گرفته بود مانند طبیبان

بمعالجه پردازی مشغول بود آنرا اگر سنگان چند که برای سیری شکم دنبال او را فرا گرفته بودند شهرت معجزات او دادند و مرده هم
که گویند زنده شده شاید او را مرضی سکته روداده در عالم بیهوشی او را مدفون نموده اند قسمت حیات او باقی بود زنده شد
عیسی را در آن مدخلی نبود و هم گویند که ممکن است که این امور از اقرار پردازی یهود و عیسائیان بوده باشد ورنه اگر موسی و عیسی
صاحبان معجزات بودندی چرا فرعون و فرعونیان بر موسی و یهودان که طالب حق بودند و جانشین و خلفای موسی بودند
برخلاف فرعونیان و فرعون که گمراه بودند بیچاره یا فتگان مراه نمایان بودند اگر معجزات میدیدند یقینی ایمان می‌آوردند مگر
چون کارهای موسی و عیسی داخل فنون و به کسب تحصیلی تعلق داشتند آنرا معجزه نتوان گفت الحال مصنف برخیزد و جواب مخالفان
داده باشد مگر افسوس که مصنف کار و بار دنیویه را زیاده از امورات دینیه تصور دیده در آن تمیز بیهوده غنیمت بود مگر شدت
عصبیت دیده بصیرت او را آنچنان بی نور و باطل گردانیده که بجز آنچه از صغر سن شنیده ام هیچ راهم برای درستی عاقبت خود
بنظرش نمیرسد دیگر معجزه منحصر بر چیزی نیست گاه از چوب و حجر گاه از درخت و مدر باشد و آنهم اقسام دارد چنانچه معجزه جسمانی
مانند سایه نبودن یا بر سنگ راه رفتن و اثر بران نمودار شدن گاه در گل و شل رفتن نمودار نبودن و مانند آن پس می‌توان گفت که
موسی از عصا اژدها نمود تا کسی آنچنان نکند او را صاحب معجزه نگوییم اگر اینچنین احتمالات بکار برده شود ابراهیم و نوح و یعقوب
و داود که هم معجزه نشان دادند آیا معجزه شان مانند معجزه عصا اژدها شدن نبود پس آنها را باور توان نمود که آنها صاحب معجزه بودند
الغرض اگر معجزه قرآنی بدون بر خواص و علما منکشف نباشد در آنحال نیز اکثر خلق تابع خواص خصوصاً علما باشند هرگاه علما را
یقین و وثوق و اعتماد پیدا شد عوام کالانعام بل هم اضل را چه اعتماد باشد دیگر آنکه بیک حساب پادری دامی نوشته معجزه
قرآنی را با سایر معجزات انبیا چه نسبت چرا که معجزه از پیغمبر صادر میشود و قرآن مجید قول خلاق عالم چگونه مثل هم باشند دیگر آنکه
گوید افاده آنان که من بعد بوده باشند و هستند و خواهند بود معجزات موسی و یسوع و حواریین در تورات و انجیل مسطور اند **راقم**
گوید که ظاهر و بدیهی باشد که از تحریر بودن در تورات و انجیل متفاوتی نباشد چرا که عبارت خود تورات و انجیل معجزه نباشد در آن
حال که مجرد تحریری بیش نباشد و الخبر یحتمل الصدق و الکذب پس تورات و انجیل خود اعجاز نباشند بلکه خبر اعجاز و روایت
بیش نباشند برخلاف عبارت قرآن مجید که خود اعجاز باشد و موجود هر وقت و هر جا آنرا معجزه دانسته سایر معجزات را دلیل ثبوت
نبوت دانستن از عصبیت و عناد باشد **قوله** در حالیکه ایمان آورنده بمسیح بسبب تبدیل دلی یافتن شفا از بیماری اندرونی
و تحصیل تسلی و آرام حقیقی در دل خود یقین تام حاصل نموده است **راقم** گوید که بلاشک بر مسیح ایمان آوردن نهایت شفا از بیماری
اندرونی و تحصیل تسلی و آرام قلبی حاصل خواهد شد چرا که مسلمانان را شب و روز هرگونه تفکرات که چگونه نماز پنجگانه را ادا توانم
نمود و از فرائض و سنن کدام عمل بجا خواهم آورد و ماه صیام عبادت صوم چگونه بجا خواهم آورد و زکوة و خمس بچه قسم ادا خواهم نمود
و حج اسلام کی مشرف خواهم شد و در صورت بجا آوری این همه افعال مقبول درگاه بی نیاز خواهد شد یا نه برخلاف آن نه روزه
نه نماز نه فکر حج و اندیشه زکوة نه خوف فرائض نه پروای سنن شب و روز مشغول خواهشهای دلی و مستغرق اعمال لذاید یعنی بجز شرب

خمر و تحصیل دنیا کاری به دینداری نباشد درینحال چه آرام قلبی حاصل نباشد جای صد هزار ناز و افتخار میباشد **قوله** صفحه
۲۹۳ ثانیاً اگر چنانچه این امر را قبول نمائیم که بالفعل در لسان عربی مانند قرآن کتابی با عبارت نوشته نشده است ازین جمله معنی
این صادر میشود که در قرآن لسان عرب از تمامی کتب عربی در عبارت فضیلت نه آنکه عبارت قرآن از تمامی کتب لسانهای مختلف که در
جهان میباشند افضل و با کلام الهی باشد الخ **پوشیده نماند** که در زبانهای یونانی و لاطین و انگلیس و جرمنی و سائر لسانهای دیگر
چنان کتب تصنیف گشته اند که در عبارت بالمرتبه از قرآن افضلند هر جاهل نادان اینگونه دعوی میتواند نمود که عبارت
فلان فلان کتاب از عبارت انجیل بهتر باشد مگر هرگاه از وی دلائل راستی قولش طلب نموده آید مانند خر در خلاب
بند میشود و دلیلی ندارد دیگر آنکه در قرآن مجید که تحدی باندازه شدید وارد گشته است که شک کنندگان مثل آنرا اگر راست گو
هستند بیارند موافق آن دران کتب هم تحدی بایشان وارد گردیده اگر دران کتب مؤلفان تحدی مینمودند و مثل آن نمی
دیدند آنگاه بران کتب دعوی میرسید مؤلفان بران دعوی نکرده اند مصنف که بمنزله یک گواه است هم محقق نباشد که راست گو
است یا جعلی بر حرف او چه اعتماد خصوصاً وقتی که پای غرض در میان باشد و بدیهیست که قسمی که مصنف گوید اگر راست باشد
مرتبه آن کتب بمنزله مرتبه شاه نامه حکیم ابو القاسم فردوسی طوسی باشد که مثل آن در بحر تقارب در زبان فارسی گفته نشده است
اگر کسی دعوی زیادتی مرتبه شاه نامه در زبان فارس دارد برای آن کتب بیان سازد آنرا دروغ بیفروغ توان دانست
پس منتهای کلام آنکه آن کتب هم مرتبه شاه نامه باشند مگر اینچنین کتب را چه نسبت بکلام ملک العلام و دران کتب
پیش خبریه که در قرآن مجید باشند کجا دران کتب یافته شوند **قوله** چنانکه این مطلب بعلمای فرنگستان واضح و آشکار و
درمیان آنها مشهور است و بعضی از آنها که لسان عربی را آموخته اند و دران علم سر رشته تام بهم رسانیده اند کتب عربیه را مطالعه
نموده اند میگویند که بعضی کتب عربی مثلاً مقامات حریری و مقامات همدانی در عبارت کلام موافق قرآن بلکه از آنهم
افضل اند و هر چند که ادعای این اشخاص در حضور محمدیان اعتباری ندارد الخ **راقم** گوید که در تمامی این تحریر همین جمله
مصنف را اگر راست گویم روا باشد که مسلمانان را بر گواهی عیسائیان که مقامات حریری و همدانی را موافق بلکه افضل از قرآن دانند
اعتماد نباشد و چگونه مسلمانان اعتبار بر گواهی شخصی یا قومی نمایند که بصد هزار امتحان ممتحن گردیده باشند که آنها گواهی دروغ و کذب می
دهند مقامات حریری و همدانی از کتب مسلمانان باشند نزد راقم حریری موجود و ذهن بدیع مصنف حریری زیاده باشد که تواند دعوی
برابری کلام الله نماید چه جای افضل از عبارت قرآن دانسته باشند و آنچه علمای فرنگستان عربی یاد کرده اند عربی ایشان یاد کردن
مانند فارسی نوشتن مصنف باشد اگر در تمام یورپ یک عبارت از جمله ملک عیسائیان باشد شخص مخرج ث را برابر گفتن
تواند یا ضاد آنگاه جمله دعاوی مصنف قابل قبول باشد از عربی یاد کردن آنقدر مدخلیت در علم عربی تواند نمود که صحیح را از سقیم و
غش را از سلیم تواند جدا نمود و تفرقه میان حق و باطل تواند پیدا آورد و بلی آنها بری معارضه و طعنه و رخنه پیدا کردن قدری
تحصیل کرده باشند آنها را تمیز میان حق و باطل پیدا آید چگونه باور توان نمود **قوله** شهادت نیز محمدیان درخصوص

عبارت قرآن در نزد سائل هیچ قوتی و اعتباری نخواهد داشت الخ **راقم** گوید اگر دعوی محمدیان بیدلیل بود البته قابل
استماع نبود مگر دلیل آنها آن باشد که هرگاه بمقامات حریری و همدانی معارضه قرآنی توان نمود درینحال که آنهر دو موافق بلکه در عبارت
از قرآن افضل اند پس معارضه نموده علمای ما را ملزم سازند بعد الزام قول عیسائیان قابل قبول باشد درینحال محمدیان بنهایت اندازه
انصاف آمده اند باوجود آن سکوت معارضین دلالت صریحه بر عجز میدارد دیگر آنکه هرگاه مسلمانان از راه انصاف در آیند
که معارضه نموده حجت ما باطل گردانید بمحض دعوی بلادلیل الزام نمیتوانند شد درینحال اگر بر معارضه قادر نباشند و از راه دیگر
باب گفتگو مفتوح نمایند اختیار دارند دیگر آنکه دعوی مصنف آنها باشد که هرگاه مسلمانان اقوال فضلای مسیحیه که عربی
تحصیل نموده درباره قرآن مجید عدم فصاحت با اثبات رسانند قبول و منظور نسازند درینحال مسیحیان در بدل آن دعوی
مسلمانان درباره فصاحت و بلاغت قرآن مجید باور نخواهند نمود ارباب انصاف تحقیق راه حق باینگونه تحکم ها میتوانند شد
الغرض این هم دیگر طریقه انصاف آنها باشد که مسلمانان نیز میگویند که علما و فضلا ما مانند جواد ساباط از متاخرین و بسیاری
از متقدمین که با اصل نسخه توراة و انجیل در عربی و یونانی تحصیل نموده بودند هر قدر از ان کتب فهمیده دلائل و براهین مفید
مطلب خود برداشته اند آنرا مصنف منظور نماید درینحال مسلمانان تکلیف منظوری اقوال علمای فرنگستان میتواند **قوله** [illegible]
که بعض علمای عرب نیز اقرار داشته اند که عبارت قرآن اعجاز و لاثانی نیست چنانچه شاه اسمعیل در تواریخ خود در باب فتنة المسلمین
درباره فرقه مزداریه چنان مسطور کرده است المزداریه اصحاب عیسی بن صبیح المکنی بابی موسی الملقب بالمزدار الخ **راقم**
گوید که اگر احیاناً احدی از مسلمانان اقوال کفر و زندقه کدام فرقه باطله مذکور نماید آنرا عیسائیان دلیل خود میتوانند آورد اگر بیارند
قابل شنیدن خواهد بود در صفحه ۲۰۰ باز درباره مزدار زبانی مصنف شرح المواقف و شهرستانی آورده که مزدار چنین و چنان
گفته است راقم در جواب آن گوید که از زندقه مزدار رخنه در فصاحت قرآن مجید راه نخواهد یافت خاطر جمع باید و دعوی نظام بنی نظام
نیز ازین قبیل باید شمرد نظام آنچنان کسی بود که در حق او مسلمانی گفته ه نظام بی نظام ار کافر خواند + چراغ کذب
را نبود فروغی + مسلمان خواندنش زیرا که نبود + سزاوار دروغی جز دروغی + معلوم که از احوال اینگونه اشخاص مجهول
الحال کدام فواید مترتب با احوال مصنف و دعوی او میگردد اگر کسی از عرب شاذ و نادر اینگونه دعوی عدم فصاحت قرآن مجید نماید
حکم النادر کالمعدوم میدارد حجت نباشد که بکار آید عجب تر آنکه از ذکر مزدار و نظام بنی نظام دعوی آن دارد که یقین میگردد
که علمای عرب در باب عبارت قرآن مجید متفق نیستند **قوله** ثانیاً هرگاه بالفرض قبول نمائیم که عبارت قرآن در زبان عربی
بیمثل و مانند است و کلام خدا بودن آن از فقط عبارت گواه و دلیل باشد پس عبارت بیمثل و مانند یک کتاب اگر دلیل و گواه
از جانب خدا بودن آن باشد در نصورت لازم می آید که همگی آن کتب مشهوره که در ایام القدیم در زبان یونانی و لاطین
نوشته شده اند و هم آن کتب مشهوره که درین ایام در زبان انگلیسی و جرمنی و فارسی و سائر زبانها مرقوم گشته اند که تا حال در عبارت
مانند آنها کتابی دران زبانها نوشته نشده است باید که تمامی نیز از جانب خدا بوده باشد انتهی **اقول** پیشتر گفته شده است

که مصنف از طرز تحریر کتاب وقوف ندارد چنانچه مکرر سه کرر همان یک دلیل آرد و جواب طلب گردد موافق آن همین دلیل خود را در صفحه
۲۰۷ در دفعهٔ ثانی فصل دوم باب سوم داده باز در دفعهٔ ثالث آرد جوابش همان جواب اول باشد که مصنفان آن کتب تحدّی کرده
اگر انچنان دعوی کرده باشند که مثل کتاب ما احدی نتواند آورد و آنرا از نامهای معجزه اظهار نماید درانحال اگر مثل آن یا بهتر
ازان نیاید انگاه کتاب آنکس معجزه قرار میتواند گرفت درینحال بر حقتعالی لازم که اگر فی الحقیقت کتاب او لا ثانی باشد کسی را
برانگیزد که بهتر ازان تالیف نماید تا دعوی معجزه بودن قرآن مجید بجای خود ثابت بماند پس اول مصنف را لازم که از جملهٔ شروط
و شرائط مسلمانان در باره اعجاز قرآن مطلع شده بعد به بینید که آن شرائط دران کتب یافته میشوند یا نه اگر یافته شوند انگاه
دعوی لاثانی بر انچنان کتب نماید ورنه عبث دعوی بیهوده بکار برد **قوله** کتاب وید نام که کتاب دینی هندویان است و آنها ادعای
از خدا بودن آنرا مینمایند اگرچه تعلیم بت پرستی را میدهند پس ما زباید که او نیز بعلت عبارت خود کلام الهی باشد **راقم** گوید مصنف
انچنان کس از احکام مسلمانان جاهل است که از کیش اهل هند نیز بکلی خبر ندارد چونکه راقم قطعاً و حتماً میگویم و سر مو دران تفاوت نباشد
که هندوها دعوی بت پرستی در کتب خود وارد شدن بکلی انکار دارند و هرگز گذشتگان آنها روا نداشته اند و در آخرهای روا داده
پس هیچگونه ارشاد بت پرستی دران کتب بتفرقه اهل ماند شده چنانچه راقم از محققین شان در یافته مطلع میباشم که هندوان چهار بید
دارند که یکی ججر بید دوم شام بید سوم رک بید چهارم اتهر منا بید که تصنیف برما که از ملائکه عظام باشد میباشد
نه کلام خدا بلکه بید چهارم گویند قرآن مجید باشد و این حرف مخفی نیست لکها هندو موجود دریافت نمایند سر مو تفاوت نباشد
آنچه گفتم از بت پرستی انکار دارند گواه آن شعرهای ظفرنامه آنها است که تصنیف بزرگ ایشان گرو گوبند گوئید. باشد
ازانجمله منم کشتم کوهیان بت پرست + که او بت پرستند من بت شکست + مصنف خود قیل بزرگ و دانشمند قرار میدهد و
از احکام مسلمانان و اهل هند خبر ندارد و دیگر آنکه بجز قرآن مجید هیچکس دعوی کلام الهی بر کتب خود نماید میرسد مگر کتب الهامی کلام
الهی نیست که از آسمان نازل شود تعلیم پیشوایان یهود و عیسائیان و اهل هند که صحاب پیغمبران و مریدان کسان اهل هند نوشته اند
کتب الهامی تو گفت نه کتب آسمانی **قوله** باید علمای اسلام همگی لسانهارا آموخته و کتبی که در سائر زبانها نوشته شده بخوانند
یعنی واضح است که مادامی که خواندن زبان عبرانی و یونانی و لاطین و لندنی و فرانس و هند و چین و سائرین را تماماً تحصیل نکرده
و کتب السنهٔ مذکوره را نخوانده باشند نمیتوانند که ادعا ایمان آورده بگویند که عبارات قرآنی از عبارت همه کتب عالم بهتر و
افضل است الخ شاید اینکار نهایت آسان باشد که مصنف نشان داده شاید خود مصنف آنهمه لغت یاد گرفته تا دلالت
بعلمای اسلام نماید مگر علمای اسلام را باینکارها در حالتی ضرورت باشد که معارضهٔ قرآن نموده دعوی آنها را از خود بردارند
هرگاه گمان ندارند دران کتب فصاحت و بلاغت و سلالت و طلاقت و عذوبت و شیرینی بها مانند قرآن مجید میباشد پس آورده
الزام مسلمانان از خود بردارند چونکه مسلمانان کاغذات و تمسکات خود پیش کرده اند تا کسی بطلان آن باثبات نرساند دیگر تکلیف
بر مسلمانان نمیتواند نمود همچنان مصنف از راه نا انصافی دلالت بر مطالعه بعض کتب در اکثر زبانها می نماید تا دران مطلع شده بدانند

که کتب دیگر هم مانند قرآن در فصاحت و بلاغت بمثل او نمیباشند مگر خود باینقدر نمیتواند که تحصیل عربی نموده از عهدهٔ معارضه
قرآن مجید بر آیند دیگر آنکه هر قدر زبانهای مختلف و لغتها را مصنف نام برده مگر مسلمانان ایران عالم عربی باشند و در ترین زبانها
زبان چینی باشد در آنملک صدها هزار مسلمانان ایران از زبان مطلع و اهل زبان میباشند و از علم عربی نیز بسیاری ماهر اند چنانچه
راقم در معمورهٔ بمبئی بزرگان ملک چین و شهزادگان بعض آن سرزمین دیدم که تکلم بلغت عرب میشدند و قصد سیر ولایت
فرنگستان داشتند و از دیگر اکثر زبانها ماهر اند کدام ملک در روی زمین آباد باشد که مسلمانان در انجا نباشند و از زبان آنملک
اطلاع کامل حاصل ننموده باشند دیگر آنکه بزرگان دین و پیشوایان اهل یقین که بعد انتقال رسول رب العالمین صلی الله علیه و آله
جانشینان آنحضرت و خلفای سرور صلوات الله علیه و آله اجمعین بودند گذشته اند اکثر در از جمیع علوم و لغات دنیا که مشهور
خواه متروک باشند وقف و ماهر بودند چنانچه در کتاب **ریاض الشهادت** شیخ محمد حسن رضوان الله علیه آورده که
روزی شخصی ازین بلاد سنده بخدمت امام جعفر ابن محمد صادق علیهما السلام مشرف گردیده و عرض حاجتی که داشت معروض رای
اقدس آن امام عالیمقام از زبان عربی گردانید آنحضرت فرمودند که چرا بزبان سندهی متکلم نمیشوی عرض پرداز گردید که چون شما
از زبان سنده مطلع نباشند از آن در لغت عرب عرض احوال نمودم امام علیه السلام متبسم شده فرمودند که اگر آنچه تو بدانی من ندانسته
باشم پس چگونه امام تو خواهم بود و آنحضرت در لغت سندهی باوی متکلم گردیده حاجتش روا فرمودند پس علما محض تنقیح نموده اند
ائمهٔ اثنا عشر صلوات الله علیهم زیاده از همه تنقیح و توضیح فرموده اند الغرض انچه مناسب مقام بود بطریق استرداد مبرهن بیان آمده
پس مصنف دانسته باشد که مسلمانان دعوی خود محکم کرده بعد اظهار نموده اند اینک گوئی و میدان اگر شکی و شبهه رو بمعارضه
بنهد آنکس. بلبد الغرض تمثیل حال پادری علمای ملت حقهٔ اسلامیه و قرآن مجید و مسلمانان بمثال مثل آنست اگر که متاع بیمثل و مانند
در بازار آورده و مشتریان مشتری خصال از حد و عد متجاوز از برای بیع آن کالای حاضر آمده باشند درینحال شخصی حسود که از
حاسدان زمان بود مانند شیطان برای ورغلانیدن مشتریان و کساد بیع کالا ئے در میان آمده مشتریان را از راه پند و نصائح خیر خواهانه
بحسب ظاهر که سراسر مکر و تلبیس بود مخالفت بیع کالای مزبوره نمود که در ملک چین و انگلستان و فرنس و امثال آن غیرهم کرباس ازین نوع
اسبابها بهتر ازان بدست می آید اینکالا بکار آمد نباشد مگر مشتریان استماع کلام او هیچ ننموده متقیدی نشدند چنانچه
سوداگران علما باشند و مشتریان مسلمانان و کالا قرآن مجید و حاسد مصنف بهر قدر از راه پند و نصایح مے آید احدی گوش بکلام
نمیدهند عبث از راه گمراه نیدن در پے آنها افتاده است **قوله** پس آن جرات و هنر دارند (یعنی مسلمانان) که ادعا ے
مذکوره نمایند **راقم** گوید که جرات و دلیری در معارک و حروب باشد نه آنکه در طریق دوزخ که گستاخان خود را بدوزخ ملحق
سازند چون مصنف در نتیجهای مراتب جرات دلیل راه میدارد و را لازم که از زمرهٔ لم تقولون ما لا تفعلون جرات بکار
برده معارضهٔ قرآن باوردن آنچنان کتب که از عهدهٔ آن کار بر آیند آورده الزام بر مسلمانان تمام نماید فی صفحه ۲۰۸ **قوله** سیما
ممکن است که مطالب ناحق و معانی زشت بچنین کلمات و عبارت شیرین گفته و نوشته شود که عبارت آنها انتهائی مراتب باشد

لنهتے **راقم** گوید که دعوی ممکن در وقتی بایستی درمیان آورد که از قوه بفعل آید گفتن و کردن فرقی دارد که هر کس شنیده است
دعوی مسلمانان آنچنان باشد که امکان ندارد وقوع این امر پس محض بر گفتن اکتفا ورزیدن از معرض اعتبار ساقط باشد
الا آنکه ببینیم که آن عبارت شیرین و کلمات نمکین چگونه و چسان نوشته میشوند **قوله** چنانکه امیر حمله نیز در بت پرستان و سایر طوائف
وقوع یافته و کسان بسیار با چنین سخنان شیرین و عبارت نمکین فریفته گشته اند پس بنا بر ادعای محمدیان می بایستی که اینچنین
سخنان ناحق بسبب افضلیت عبارت حق و کلام خدا بوده باشند **راقم** گوید که از آن سخنان که کسان بسیار ساخته و بر بافته اند
یک سخن آوردن ممکن چرا نمیشود پس ایشان دعوی خود یاد دارند که هر دعوی بی دلیل باطل باشد دیگر آنچه در کتاب خدا تعالی را
در بطن زنی نه ماه از روی اختیار نمودن و نسبت خون گندیده را نوشیدن فرمودن و از موضع معتاد بیرون آمدن و خوردن
و نوشیدن و بول و غائط از وی جدا شدن مذکور نمودن و بیک خدا در خدا احکام اعتقاد نمودن داشتن اگر کفر انگیز نباشد پس هیچ سخنی ش ۲۵
زشت و کفر انگیز در عالم نشان نتوان داد دیگر آنکه آنچه شعر شاعر را بیشتر دلیل آورده ام در اینجا نیز مکرر ذکر کردن اولی تر دانسته
مذکور مینمایم که موافق حال مصنف باشد ه آئینه در دست زنگی فتاد + مصحف بکف فرنگی افتاد **قوله** خلاصه آنکه دلائلی
که در باب عبارت قرآن ذکر شد بالکلیه آشکار و معلوم گردید که عبارت قرآن خواه بمثل و مانند باشد خواه نباشد بجهت از خدا بودن آن
در رسالت محمد قطعا دلیل نمیتواند **راقم** گوید که اینجا نیز مهمل و طرز عوام باشد ورنه عبارت قرآن مجید یا بمثل خواهد بود یا نه آنرا
بمثل و مانند باشد خواه نباشد نوشتن چه باشد سوای آن مصنف میخواهد که عبارت قرآن مجید را کلام خدا نبودن را اثبات
رساند چنانچه در آن باده از حد خود تجاوز نموده لهذا قدری تحریر از علمای ثلث حقه اسلامیه که درباره قرآن مجید نوشته اند مذکور می
نمایم تا ارباب انصاف دعوی مسلمانان مطلع گردیده باشند و دعوی پادریان با دعوی مسلمانان مطابقت داده انصاف نمایند
که از جانبین کدام بر طریقه ناحق و کدام بر طریقه حق باشند چنانچه علامه مجلسی علیه الرحمة در جلد دوم کتاب حیوة القلوب
آورده و آنرا جمله مسلمانان قبول دارند در بیان اعجاز قرآن مجید است بدانکه چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله در میان قومی
مبعوث گردید که بنای ایشان فصاحت و بلاغت بوده و هر کس را بقدر فصاحت در میان ایشان اعتبار می بخشیدند و شعرای حلو اللسان و خطبای
فصیح البیان را از همه خلق برتر میدیدند لهذا حقتعالی معجزه برای آنحضرت صلی الله علیه و آله از جنس سخن گردانید و قرآن مجید را آورد و
اول تحدی نمود با ایشان که مثل این قرآن بیاورید اگر راست میگوئید من پیغمبر نیستم و این قرآن را خود انشا میکنم و با وجود آنکه فصحا و بلغا
در میان ایشان زیاده از عدد حصا و بیشتر از ریگ صحرا بودند همه با آنحضرت در مقام معارضه و معانده بودند و در ابطال امر آنحضرت
بهر حیله میکوشیدند زیرا که آنحضرت در مقام ابطال دین ایشان که بر آن نشو و نما کرده بودند در آمده بود و بتهای ایشانرا که خدایان
خود میدانستند و می پرستیدند بدی یاد میکرد و آبا و اجداد ایشانرا نسبت بکفر و فساد میداد و روسای ایشانرا که باد نخوت در
سر سر ریاست در نظر داشتند بسوی خاکساری و انقیاد دعوت مینمود و بر مخالفت وعید آتش میفرمود با این مراتب اتیان بمثل قرآن
ننمودند پس ظاهر است که اگر قادر بودند در آن تکاهل نمیورزیدند پس بار دیگر بر ایشان توسعه نمود و فرمود که ده سوره مثل سورهائی قرآن بیاورید

نیاورند باز آسان تر کرد و فرمود که هم با یکدیگر معین و یاور شوند و یک سوره مثل سورهائی این قرآن بیاورید و مثل سوره کوچکی از قرآن
نیاوردند و اگر قادر میبودند خود را از مهالک جنگ و جدال و معارک قتل نفوس و نهب اموال خلاص میکردند و اگر آورده بودند البته
با وفور اعادی آنحضرت منتشر میگردید و در مواطن متعدده بر آنحضرت صلی الله علیه و آله الزام مینمودند و خبر آن بما میرسید و بدانکه علما
خلاف کرده اند در آنکه آیا اعجاز قرآن از غایت فصاحت و بلاغت است یا از آنکه هرگاه اراده معارضه میکردند حقتعالی صرف قلوب و
سد اذهان ایشان مینمود که اتیان بآن نمیتوانستند نمود و اگرچه اعجاز بهر دو وجه حاصل میشود لیکن حق است که اعجاز از چندین وجه بود
اول از جهة فصاحت و بلاغت و حلاوت و طلاقت که هر اعجمی که قرآن را می شنود امتیاز آنرا از سخنان دیگر میفهمد و هر فقره از آن
که در میان هر کلام فصیحی داخل میشود مانند یاقوت رمانی و لعل بدخشانی میدرخشید و جمیع فصحا متقدمین و متاخرین اذعان بفصاحت و بلاغت
آن نموده اند و در حدیث معتبر منقول است که در زمان حضرت امام جعفر صادق علیه السلام ابن ابی العوجا و سه نفر از ملاحده که از دهات
فصاحت بودند اتفاق کردند که کتابی در برابر قرآن بیاورند و هر یک ربعی از آنرا تمام کنند و با یکدیگر در مکه همچنان وعده
کردند که در سال دیگر جمع شوند در مکه و ترتیب دهند چون سال دیگر شد در مقام ابراهیم جمع شدند پس یکی از ایشان گفت که من چون
قول خدا را که یا ارض ابلعی ماءك و یا سماء اقلعی و غیض الماء وقضی الامر دانستم که معارضه قرآن نمیتوان کرد دست
از معارضه برداشتم پس دیگری گفت که چون این آیه را دیدم فلما استیئسوا منه خلصوا نجیا ناامید شدم از معارضه
قرآن پس در اینحال حضرت صادق علیه الصلوة والسلام از پیش ایشان گذشت و باعجاز این آیه را بر ایشان خواند قل لئن اجتمعت
الانس والجن علی ان یاتوا بمثل هذا القرآن لا یاتون بمثله ولو کان بعضهم لبعض ظهیرا اگر جمع شوند آدمیان
و جنیان بر آنکه بیاورند مثل این قرآن را هر آئینه نتوانند آورد و هر چند بعضی یاور بعضی باشند چون این معجزه را از آنحضرت
صلی الله علیه و آله دیدند متحیر ماندند و خائب و خاسر برگشتند و در روایت دیگر وارد است که هر که سخن فصیحی میگفت بر کعبه می آویخت
برای مفاخرت چون آیه یا ارض ابلعی نازل شد در شب همه آمدند و سخنان خود را از بیم رسوائی برداشتند دوم از جهة غرابت
اسلوب که هر چند کسی تتبع کلام فصحا و اشعار و خطب ایشان نماید باین نظم عجیب و شبیه باین اسلوب غریب نمییابد چنانچه منقولست
که چون قریش از قرآن و غرابت اسلوب آن متعجب شدند نزد ولید بن مغیره آمدند که از حکام عرب بود و او را در فصاحت و بلاغت
و رای و تدبیر مسلم داشتند و با او گفتند که برو کلام محمد را بشنو و چاره برای ما بکن که سخن او را چه چیز نسبت توانیم داد پس او به نزدیک
آنحضرت آمد و گفت ای محمد شعر خود را برای من بخوان حضرت فرمود که شعر نیست ولیکن کلام خداوندیست که بپیغمبر از فرستاده است
پس حضرت سوره حم سجده را برای او خواند و چون باین آیه رسید که فان اعرضوا فقل انذرتکم صاعقة مثل صاعقة
عاد و ثمود بدنش بلرزید و موهایش راست شد و برخاست و بخانه خود برگشت پس قریش بسیار ترسیدند که مبادا او مسلمان شده باشد
و او عم ابوجهل بود پس ابوجهل به نزد او آمد و گفت ای عم ما را شکسته و رسوا کردی و بدین محمد میل کردی گفت نه بر دین قدیم تو ام
و لیکن سخن صعبی از او شنیدم که بدنها از او میلرزد ابوجهل گفت آیا شعر است گفت شعر نیست گفت خطبه است گفت نه زیرا که خطبه کلام

متصلست و اینکلام پراگنده است و بعضی ببعضی نمیماند و آنرا حسن و جلادتی نیست که وصف نتوان کرد گفت پس کهانت است
گفت نه گفت چگویم گفت بگذار تا فکری بکنم پس روز دیگر گفت که بگوئید که جادو است زیرا که دلهای مردم را میرباید و در روایت دیگر
منقولست که ولید آمد نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله و گفت بخوان بر من پس حضرت صلی الله علیه و آله این آیه را خواند ان الله یامر
بالعدل والاحسان تا آخر گفت بار دیگر بخوان چون خواند گفت بخدا سوگند که حلاوت و حسن و طراوت دارد و شاخهایش میوه دهنده
است و ساقش بارآورنده است سوم عدم اختلاف چنانچه حقتعالی فرموده است که ولو کان من عند غیر الله لوجدوا فیه اختلافا
کثیرا اگر از نزد غیر خدا میبود هرآینه می یافتند در آن اختلاف بسیار زیرا که از غیر بشر کلامی باین طول که صادر نمیشود که مشتمل بر تناقض
و اختلاف نباشد و ایضا کلام هر یک از بلغا را که ملاحظه کنند البته اختلاف در فصاحت میدارد و اگر یکفقره فصیح است فقره دیگر از آن
فصیح تر است و اگر بیتی عالیست دیگری ادنی است و کلامی که از اول تا آخر در یکمرتبه از فصاحت باشد صادر نمیشود مگر از کسی که هیچگونه
اختلاف در ذات و صفاتش نیست چهارم از جهة اشتمال بر معارف ربانی زیرا که در آن وقت در میان عرب خصوصا اهل مکه علم برطرف شده
بود و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم پیش از بعثت با هیچیک از علما از اهل کتاب و غیر ایشان معاشرت نفرموده و مسافرت ببلاد دیگر
بسیار ننمود که طلب علم کند و آنچه حکما در چندین هزار سال در معارف الهی فکر کرده اند در هر سوره و آیه با حسن وجوه بیان فرموده و امری
که مخالف عقول سلیمه و افهام مستقیمه باشد در آن نیست و این اعظم معجزات قرآنست و ببرکت آنحضرت صلی الله علیه و آله عرب که بعدم علم
و ادب مشهور آفاق بودند از وفور علم و آداب و اخلاق محسود ساکنان سبع طباق گردیدند و علمای جهان در کسب کمال بایشان محتاج
شدند پنجم از جهة اشتمال بر آداب کریمه و شرائع قویمه زیرا که در مکارم اخلاق آنچه حکما و علما سالها فکر کرده بودند در هر سوره اضعاف
آن بیان شده و قانونی برای صلاح عباد و رفع نزاع و فساد مقرر گردانیده که در هر باب هرچند عقلای جهان تفکر نمایند خدشه
در آن نمیتوانند یافت و در هیچ امری قاعده بهتر از آنچه در کلام معجز نظام و شریعت سید انام مقرر گردیده نمیتوانند ساخت و اگر کسی
عقل خود را حاکم سازد میداند که معجزه از این اعظم تر نمیباشد ششم از جهة اشتمال بر قصص انبیای سالفه و قرون خالیه که در از مان مخصوص
اهل کتاب بوده و دیگران خصوصا اهل مکه بر آنها اطلاع نبوده و بنحوی بیان فرموده که با وجود معاندان بسیار از اهل کتاب نتوانستند که
تکذیب آنحضرت نمایند در هیچ جزوی از اجزای آن قصها و آنچه مخالف مشهور میان ایشان بود حقیقت آنرا بر ایشان ظاهر گردانید و آنچه
مخفی میداشتند و در کتب ایشان بود بر ایشان ثابت گردانید چنانچه در قصه رجم و غیر آن ظاهر شد و در باب حلال بودن گوشت شتر
یهود گفتند که بر پیغمبران حرام بوده است و حقتعالی تکذیب ایشان نمود فرمود که قل فاتوا بالتوراة فاتلوها ان کنتم صادقین
بگو یا محمد پس بیاورید توراة را و بخوانید آنرا اگر راست میگوئید پس خبر داد از روی یقین از آنچه در توراة بود با آنکه توراة را ندیده
و نخوانده بود و باز فرموده است که یا اهل الکتاب قد جاءکم رسولنا یبین لکم کثیرا مما کنتم تخفون من الکتاب و
یعفوا عن کثیر ای اهل کتاب بتحقیق آمده است بسوی شما رسول ما در حالتی که بیان میکند برای شما بسیاری از آنها را که شما مخفی میکنید
از توریة از صفت محمد صلی الله علیه و آله و از حکم سنگسار و غیر آن و عفو میکند از بسیاری که اظهار نمیکند برای مصلحت هفتم از جهة خواص

و آثار سور و آیات کریمه که شفای جمیع دردهای جسمانی و روحانی و رفع مضار نفسانی و وساوس شیطانی و امراض مخاوف ظاهری
و باطنی و دفع دشمنان اندرونی و بیرونی همه در آیات و سور قرانی هست و بتجارب صادقه معلوم گردیده و تاثیرات قرآن در جلای قلوب
و شفای صدور و ربط بجناب مقدس ربانی و نجات از شبهات شیطانی زیاده از آنست که صاحب عقل انکار آن نماید یا عاقلی را در آن مجال
تاویلی باشد دلهای سنگین دلان را بسان کوه بحرکت می آورد و از نهرها چشمه ها بسوی جویبار دیدها روان میگرداند و زمین سینهای
غافلان را منقطع میسازد و تخم محبت یزدانی در آن میپاشد و مردگان صحرای غرور را بسان نفخه صور زنده میگرداند و بسخن می آورد
هشتم از جهة اشتمال قرآنست بر اخبار مغیبه که غیر حقتعالی را بر آنها اطلاعی نیست و آن در قرآن کریم زیاده از آنست که احصا توان نمود

جواب فصل سوم صفحه ۲۰۹

قوله چون از عبارت قرآن دلیل از خدا بودنش صادر نگشت پس بمضمون آن رجوع نموده ببینیم که آیا از مضامین قرآن
بجهة ثبوت حقیقت آن دلیلی میتوان یافت یا نه **راقم** گوید پادری که کار بینی بر انکو ساخته + بکار فلکت دست انداخته +
گمان دارم که با وجود عدم لیاقتی در علم عرب قرآن مجید چگونه فصاحت قرآنی دارد بلکه عدم فصاحت باثبات رساند و چگونه مدالت
در معانی حاصل شده تواند نمود **قوله** بلی هرکس طرفداری را انکار نهاده بمقام انصاف برآمده قرآن را مطالعه نماید قبول خواهد کرد که
قرآن خدا را بدین صفات حق و راست بیان میکند چنانچه در اکثر آیات در باب صفات خدا ذکر شده است که خدا واحد و قدیم
و حکیم و رحیم و رؤف و غفور و کریم است و نیز در آن بیان شده است که بعد از موت روح انسانی ابدا خواهد ماند و بدن
قیام خواهد نمود و در روز دیوان نیکوکاران اجر خود را خواهند یافت و علاوه بر اینها چندین احکام نیز ذکر یافته است که با احکام کتب
عهد عتیق و جدید موافقت دارند از این قبیل که بت پرستی نکنند و بخدا شریک قرار ندهند و تصویر را نکشند و اسم او را بیجهتی
استعمال ننمایند دزدی و زنا و قتل بعمل نیاورند و دروغ نگویند و خدا را دوست دارند و به برادران و اقربا احسان و بفقرا و
مساکین رحم نمایند و غیره اما هرکسی که از کتب مقدسه عهد عتیق و جدید خبردار باشد فی الفور با و معلوم خواهد گشت که همه این کلمات
و احکام راست را از کدام سرچشمه حقیقت برداشته است یعنی با و واضح میگردد که آنها را از کتب مقدسه ضبط و نقل نموده است الخ
راقم گوید که این دعوی مصنف سراسر کذب و بهتان باشد چرا که در کتب عهد عتیق وحدانیت حقسبحانه و تعالی محو و منسی گردیده است
چنانچه در از زمان خدا پهلوان و از کشتی گیران که کار را از ل اقوام باشد بسر میبرده و عهد جدید که وحدانیت را بجدی ضایع و زبون
نمود که از وحدانیت مبدل گردیده تثلیث بر روی کار آمد دیگر آنکه بغرض مهمل را افسانه بی سود بوده چونکه از عهد عتیق کدام ثروت
وافره بر داشته شد و از مخزن الفوائد عهد جدید کدام سرمایه مفقود گردیده در دولت ابدی قران مجید داخل گردید آنرا باید تصریحات بیان
نمود. دیگر آنکه چیزی از عهد عتیق داخل عهد جدید آورده اند یا نه اگر آورده اند پس اول باب سرقه را مولفان انجیل گشادند و اگر
نیاورده اند پس مخالفت عهد عتیق و جدید از هم ثابت میشود و آن عین مخالف دعوی مصنف باشد دیگر آنکه اگر از عهد عتیق داخل جدید

گردیده درانحال اگرازان هردو در قرآن مجید آورده چه بیجا باشد بلکه از عتیق در جدید ضرورت نداشته چراکه درانزمان و درانزمان عتیق موجود بود انجیل فضول بود و در قرآن مجید ازان ضرور بود چراکه علم ازمیان مردمان عرب برطرف گردیده بود آنحضرت تعلیم ترصیع ضروری وازلوازمات بوده انجیل که بجز آن ندارد که دزدی مکن وقتل مکن وزنا مکن دیگر خیریت این دعوی بی اصل نیز مانند مدیون نمودن مسلمانان درباره مسئله تحریف بود که راقم کذبش بمنزله اثبات رسانید واگه دست تهی للفلس فی امان الله میباشد درانحالت ناداری چگونه مسلمانانرا مدیون خود نمود لاکن اگر مراد مصنف آنباشد که ورقه که بنی عم حضرت خدیجه رضی الله عنها بود بعضی تعلیمات بآن حضرت صلی الله علیه وآله داد پس این بدگمانیها و چنین احتمالات خود چه میشود مگر تورات را بملاحظه آر تا بدانی که پدران حضرت موسیٰ تعلیم بکار آمد میمود چنانچه در باب هژدهم سفر خروج تورات ورس ۱۷ او پدران موسی وی را گفت کاری که میکنی خوب نیست یقین که تو وهم قومی که با تو اند تلف خواهید شد زیراکه اینکار از تو سنگین تر است آنرا بتنهائی نتوانی نمود حال قول مرا بشنو و ترا نصیحت میکنم و خدا با تو باشد و بخصوص قوم تو در حضور خدا حاضر باش و مصلحتها را بیش خدا بیاور الخ پس از روی این عبارت میتوان گفت که هرچه موسی کرد به تعلیم پدرانش بود بلکه تعلیم ورقه بآنحضرت ثابت نمی باشد تعلیم پدر زن موسی بسوی لاکلام ثابت است **قوله** هرچندی که خود محمد تورات و انجیل را نخوانده بود لاکن در ایام محمد در ولایات عربستان مسیحی و یهودی بسیار بودند واز کتاب سیرت الرسل وانسان العیون معلوم میگردد که ورقه نیز که بنی عم خدیجه رض بود اول یهودی بود و بعد مسیحی گشت و چندروز پیشتر ازان که محمد دعوی نبوت کرده وفات نمود **راقم** گوید که از بودن یهود و مسیحیان در عربستان یا یهودی و نصرانی بودن ورقه کدام دعوی مصنف بپایه اثبات رسید اگر مصنف درآنزمان بوده اختلاط وارتباط آنحضرت با یهودان و نصرانیان میدیده از قرائن سخنها را گفتن میتوانسته بعد یکهزار و چندصد سال از روی عقل این دعوی آورده آنرا نزد مصنفان اعتباری نباشد دیگر آنکه درباره عیسی اینگونه احتمالات میتوان بکار برد چراکه درمیان یهودان نشو و نما یافته بود البته بخاطر او خطور نموده باشد که موسی بهتر از من نبود بلکه حالا احکام دین او مضمحل گردیده از سر دعوت نبوت نمود مالک خاندان اسرائیل گردم چون بالقوه لیاقت اختراع تمام یکمذهب تلت نداشته ظاهر نمود که اسرار احکام تورات را مبدل بظاهر نمودم تاهم تالیف قلوب یهود حاصل باشد که باز احکام ملت یهود باقی و دلایل موافقت میکند محض تاویل مینماید دران مضائقه نباشد و هم صاحب ملت گردیده حسب خاطر خواه تاویل احکام تورات نموده آنرا انجیل نام نهاد والبته آنچه راقم نوشتم قرین قیاس باشد **قوله** محمد نیز قبل از ادعای نبوتش با عم خود ابوطالب و بعد ازان تنها خودش چند دفعه بعزم تجارت بولایت مذکور رفته بود پس محمد از هر طرف مجال فرصت داشت که بهنگام ملاقات با مسیحیان و یهودیان درخصوص کتب دینی مذاهب ایشان گفتگو نماید واز مذهب و مضامین کتب آنها بقدر مطلع و مخبر گردیده که آن مسیحیان و یهودیان بقدر وقوف و اطلاع خودشان بمحمد نقل کرده بودند که ادعای نبوت کرد همانقدر را که شنیده و موافق طبع داری خود پسندیده و در حافظه داشته بود و در قرآن ثبت نمود الخ **راقم** گوید که تشریف بردن آنحضرت چند مرتبه در شام محض حرفی بی اصل باشد

آنحضرت شاید دو مرتبه بشام تشریف فرما گردیدند مگر تصور نموده آید که شخصی بمکانی دور دست که دارالعلوم باشد برای تعلیم ضروریات که تحصیل آنهم بطور خفیا باشد برود و شخصی دیگر شب و روز دران دارالعلوم مشغول تحصیل اسرار و ضمائر قوم باشد تفاوت کلیت همین باشد حال محمد صلی الله علیه وآله و عیسیٰ که محمد برای تحصیل اسرار و ضمائر یهودان و عیسائیان بشام تشریف فرما شدند و عیسیٰ شب و روز مستغرق تجسس احوال یهودان عقاید و احکام او میبود پس اگر جائی سفر کردن و یا در قومی بسر بردن تحصیل حاصل آید این احتمال تحصیل شخص اخری زیاده ترمیتواند بود و اگر در عیسیٰ این احتمال راه ندارد در محمد صلی الله علیه وآله هرگز اینگونه احتمالات گنجایش نداشته پس اگر محمد صلی الله علیه وآله را مجال فرصت بود عیسیٰ را کلی فرصت حاصل بود کسی خداناکرده خیالات او را مقید بند نشسته بود باقیماند آنچه گوید هرقدر از مضامین یهود و عیسائیان مطلع گردیده و آنچه شنیده بود ازان هرقدر که موافق طبع خود پسندید در قرآن ثبت نمود راقم گوید که اینگونه احتمال بل با حسن وجه زیاده برین درباره عیسیٰ میتوان گفت که چون هرقدر از کتب یهود یا زبانی آنها شنیده بود و هرقدر ازان بیاد او ماند بلکه آنچه را پسند نمیدید در انجیل نمود چون همه اسرار و ضمائر تورات و یهود بر او منکشف نبود ازان که در هرقدر که موافقت با اجتهاد داشته دران باب گفت که او برای تکمیل تورات آمده ام و هرقدر که از پیش خود تراشیده و یا موافق خواهش او بود و یا آنچه ازان بندش نرسید دران باب گفت که من ظاهر تورات و احکام آنرا مبدل باطل نمودم و حفاظت تورات و احکام آن آینده لازم نباشد ورنه چگونه باور توان نمود که کسی که مکمل و مروج چیزی باشد آنرا آنچنان ضائع سازد که آینده آنرا متروک نموده و حفاظت او لازم نباشد الحال دعوی مصنف آنچه در انیاده بود در تحریر راقم را بمقیاس قیاس به سنجند چراکه مصنف دعوی خیالی و وهمی را تحریر نموده بود و نقلی و سمعی و واقعی پس آنچنان بشنید **قوله** و از همین سبب است که آن تعلیمات انجیل را که موافق رای و عقل خود ندید در قرآن بیان ساخته و نقل ننموده **راقم** گوید که اگرچه مثل قرآن مجید ساختن از قوه انس و جن بیرون باشد آنحضرت نیز یکی از آنها بود یعنی از انسان کلام قادر بیان باشد لاکن بابت ترک بعضی تعلیمات انجیل را که موافق رای و عقل منتهای آنحضرت نبود آنرا ترک فرمودن چون عقل کل و عقل اول عبارت از آنحضرت باشد چیزی را که حقتعالی آنرا مؤتمر مود و نیز سراسر موافق عقل سلیم رای رزین آنجناب نبود آنرا ترک فرمود و دران قباحتی نباشد سراسر حق و حسن باشد صفحه ۲۰۱ **قوله** از انجمله در قرآن خبر نداد که مسیح پسر خدا و در مرتبه الوهیت است **راقم** گوید که تحریر انجمله از نهایت حماقت باشد آنحضرت هادم اساس کفر و ضلالت و از بیخ و برکننده آن چگونه از حضرت وی اینگونه بخشم توقع توان داشت و البته خبر در قرآن داده شده است اجر اخبر داده شده است چنانچه در سوالات شخصی درباره عیسیٰ ارشاد فرمود که بنده خدا و رسول و بود و شاعران مضامین صدق قرین را در شعر آورده هم بنظم

ع چنین گفت اسقف با آنزمان + که درباب عیسیٰ چه داری گمان + بلیغ نگفت اشرف مرسلین + که داریم در باب عیسیٰ یقین + که بنده خاص آنجناب + خداوند تنزیل وحی کتاب + پس چگونه توان گفت که آنحضرت از عیسیٰ خبر نداد آنچه عیسیٰ سزاوار آن بود خبرهای تحقیقی اش را داد مگر توهم خبر شیطانیه تثلیث که آنحضرت نیست و نابود کننده آن بود از جناب وی چگونه توقع این باید داشت **قوله** همچنین آن تعلیمات انجیل را نیز بیان نساخته که قلب آدمی مرتبه خراب است عمل

تواب میتواند حاصل نمود **راقم** گوید که مصنف صفت قلوب عیسائیان نموده که انچنان خراب میباشند خبر دادن چه لزوم چرا که هرگاه
آنهارا شریر البرّیه قرار دیگر توصیف بتقلب ضرورت نداشته برخلاف قلوب مطمئنه مومنان مطمئن و با ایمان میباشند چرا و چگونه خبر ازان بی
او وارد میشد **قوله** در حضور خدا مرتبهٔ گناه کاریست که محض یسوع مسیح او را از عقوبت گناه میتوان رهانید در رهاننده و شافع
کل عالم همان ست و بس **راقم** گوید که این دعوی نیز مانند لعبت طفلانه باشد که نه سر دارد نه پا از کجا و کدام راه باشد که این گونه
دعوی کسی پیشرفت نماید ما چنان خود می بینیم که در انجیل نه کتب مخالفان مندرج است که عیسی را بیچاره وار گرفتار کردند و آب دهان ناپاک
بر روی پاک و مطهر او انداختند و تاجی از خارها بر سر مقدس پوشانیدند و مصلوب نمودند شب قتل گریه‌های بسیار کرد و بی تابانه
بر زمین افتاد و بعجز التماس دعائی حصول نجات خود مستدعی گردید میسر نیامد آخر مرد و مدفون گردیده در قالب قبر قرار یافت پس
اگر عرض و التماس او بدرگاه حق منزلتی و مرتبه داشتی درباره رهائی خود شرف پذیرائی یافتی ع او خویشتن گم است کرا رهبری
کند + خود را نتوانست نجات داد چنانچه یهودان از روی طعن و طنز بوی گفتند که دیگران را نجات داده خود را نجات نمی
تواند داد در انحال عیسی چگونه از عقوبت خدا تواند رهانید - دیگر آنکه هرکس را عیسی چگونه نجات تواند داد چونکه عیسائیان البته
میتوانند نجات داد با کل عالم چکار دارد و هرگاه شفاعت کل عالم نماید در انحال اگر کسی بروی ایمان آرد یا نیارد مساوی
باشد در نصورت چگونه پادریان چرا اینقدر دردسرها برای عیسائی نمودن مردمان میدارند چرا جمله عالم را عیسی نجات
خواهد داد دیگر آنکه اگر کل عالم را رهاننده او باشد در انحال مگر آنهائیکه قبل از عیسی بوده اند شفاعت عیسی بآنها چگونه تواند رسید
بلکه هرگاه عیسی آمرزگاری خواست گار گردد و بدون اعتقاد بروی و بدون وسیله او شفاعت میسر نیاید در انحال ظاهر باشد حسرتی که
چرا که البته آنها عیسی را نشناخته و خدائی او را قبول نداشته از دنیا رفتند پس وقتیکه عیسی نبود او را نتوانستند شناخت و هرگاه بدین
اعتقاد الوهیت عیسی شفاعت آنها موقوف البته اگر ما را عاجز دید باوجود آنکه ما او را از درجه خدائی بر عهده بندگی دانستیم شفاعت نیز
ضرور خواهد نمود - دیگر آنکه دعوی شفاعت او روایتی دعوی بیدلیل اهانت و خفت و قتل او از یهود دیده ایت ما روایت را
قبول کرده دست از درایت برداریم **قوله** چنین آن نصایح و احکام انجیل که تازگی و پاکی قلب و خواهش آدمی منسوب
میباشند در قرآن بیان نمود **راقم** گوید که مصنف در این نزدیکیها دعوی خرابی قلب داشته آنرا فراموش کرده از سر نو دعوی
تازگی و پاکی قلب در میان آورده دیگر آنکه تفریح قلوب و شفائی صدور از تلاوت قرآن مجید که در ان معالجه امراض روحانی و جسمانی
و دواء شر ظاهری و باطنی در ان متصور در انحال نصائح و احکام انجیل اگر بیسود مانند تقویم پارینه و شبیه دیرینه بیسود و بس و الت که
نصایح انجیل نمودن باوجود قرآن مجید انچنان باشد که شاعر گوید ع چو قطرهٔ سوی ژرف دریا بری + بدیوانگی ماند این داوری
صفحه ۱۱۱ **قوله** چون یهودیان و مسیحیان حکایات تورات و انجیل را بطریق صحیح بمحمد نقل نکرده بودند **راقم** گوید مصنف آنچه
توصیف یهود و عیسائیان نموده و خیانت نقل حکایات هر دو فرقه در بدیانتی باضعاف آنرا او ترند و شیوهٔ خائنان آنها باشد که بعمل آورده‌اند
چون این طریقه مستمره از اسلاف این قوم جاری میباشد لهذا بر اسلاف ایراد این طرف ما نباشد مگر خود بخود بیقین خود گرفت خواهند نمود - و

بدرگاه او تعالی بدینگونه ملتجی خواهند گردید ربّنا انا اطعنا سادتنا وکبرائنا فاضلونا السّبیلا ربّنا
آتهم ضعفین من العذاب والعنهم لعناً کبیراً دیگر آنکه یهودان و عیسائیان که موافق داب خود در بیان حکایات خیانتها
ورزیدند مگر آنحضرت معاصران خود از اهل کتاب را نشناخته بودند مصنف آنها را بعد از همه شناخته مگر چرا نام آنها را و آنکه
کدام حکایت نقل کرده کدام خائن بود ورنه دعوی بیدلیل ساقط از معرض اعتبار باشد **قوله** یا آنکه صحیح نقل کرده لیکن محمد آنها را
درست و ضبط حفظ نکرده بود لهذا در سهو افتاده حکایات کتب مقدسه بعینه بطریق صحیح در قرآن نقل نگشته **راقم**
گوید که عقل عاقل باور تواند نمود که اینقدر دعوی بزرگ میدارد که تورات و انجیل را منسوخ نمودم آنقدر مسامحه در کار خود میکند
که هر قدر از کتب مخالفان و بی اهتمام نماید آنرا از بی پروائی درست حفظ نکرده در کتاب خود مندرج نماید در انحال اندیشه
الزام مخالفان نخواهد داشت که آنها اینقدر گفتن میتوانستند که چنان چیزی که تو میگوئی در کتاب ما نباشد و بعد از اطلاع نیز نشنیدیم
که کسی اینگونه دعوی داشته بود پس دعوی خیالی مصنف قابل اعتنا و اعتبار نباشد **قوله** و نیز در قرآن چنان حکایات بیان
شده است که بطریق احادیث جعلی در ان ایام در میان یهودیان و مسیحیان شهرت داشت لیکن در تورات و انجیل اصلاً نیستند چنانچه
من بعد مذکور خواهد شد و از ان سهوها که درین خصوص در قرآن یافت میشود چندی را بطریق نمونه در اینجا ذکر خواهیم نمود انتهی
اقول سبب شهرت احادیث جعلی در میان یهود و عیسائیان از چه راه بود و تصریح آن ضروری است ارباب انصاف مصنف
در این صفحه برابر اقرار به بدیانتی و خیانت اسلاف خود و اسلاف یهود اقرار کرده است آنرا بخاطر داشته باشند چونکه هر دو صورت خیانت
و جعل و کذب آنها ثابت است اول آنکه با حضرت در اظهار حکایات خیانت نمودند دوم آنکه احادیث جعلی را تشهیر دادند غرض
الحال مصنف گواه ما باشد بر اثبات و کذب و خیانت قوم خود و یهود ع شادم که از رقیبان دامن کشان گذشتی + گو مشت
خاک من هم بر باد رفته باشد ؛ **قوله** مثلاً آنچه در اوائل سوره بقره درباره گفتگوی خدا با فرشتگان در باب خلقت آدم
و حکم سجده کردن او و ابا نمودن ابلیس مرقوم است خلاف تورات است که بنابران خدا چنین حکم نداده و ابلیس از خلقت این عالم
نافرمانی نموده و شیطان گشته **راقم** گوید که عجب از فهم و دانش ایشان که عصبیت عناد که چشمهای دانش و فهم ادراک کور و نابینا نموده
و قلب او را اغشاوه چرا که آنچه گوید نمیداند که چه میگوید چونکه شیطان قبل از خلقت این عالم مامور بسجده آدم نگشته مگر خلاف
تورات مسئله تثلیث نیز باشد آنرا نیز نامعتبر دانند اگر در تورات امری مندرج نگردید باعث بی اعتباری و سبب عدم وقوع آن
نمیگردد چه ضرورت داشته که همه چیز در تورات نوشته شود چونکه تورات خاتم کتب الهیه نبود بلکه بعد از آن زبور و انجیل آمدنی بودند خصوصاً
قرآن مجید فرستادنی بود بلکه هر چیزی که در کتب سالفه نباشد در کتاب آخری ضرور میباید که قرآن مجید باشد **قوله** ایضاً در
اوائل سوره عنکبوت گفته شده که نوح نهصد و پنجاه سال بود که طوفان آمد چنانچه مسطور است ولقد ارسلنا نوحاً الی قومه
فلبث فیهم الف سنة الا خمسین عاماً فاخذهم الطوفان وهم ظالمون یعنی ما فرستادیم نوح را بسوی قوم او پس ماند
نوح در قوم خود نهصد و پنجاه سال پس گرفت قوم او را طوفان و آنها گنهگار بودند مگر در آیه ۱ باب ۲ کتاب اول موسی مرقوم است که

نوح ششصد ساله بود وقتی که طوفان آمد و در آیه ۲۸ باب ۹ مسطور است که نوح بعد از طوفان سه صد و پنجاه سال زنده مانده بود
و در اوائل سوره هود بیان است که از فرزندان نوح یک انکار کرد از سوار شدن کشتی در آب طوفان هلاک شد چنانچه مرقوم است
ونادی نوح ابنه وکان فی معزل یا بنی ارکب معنا ولا تکن مع الکافرین یعنی نوح خواند پسر خود را و بود پسرش
در گوشه‌ای ای پسر من سوار شو همراه من و مباش همراه منکران مگر در تورات در ابواب ۷ ۸ و ۹ کتاب اول موسیٰ مرقوم است که
همه فرزندان نوح در کشتی بوده از طوفان نجات یافتند انتهی ۔ راقم گوید که هر گاه بر خلاف قرآن مجید در هیچ یکدام از
کتب امری مندرج و وارد باشد بر مندرجه آن کتب در حالتی که شبهه بلکه یقین تحریف داشته باشند آن را از اثر سهو کاتب
نام نهاده اند چه اعتماد توان نمود دیگر آنکه چون در قرآن مجید اگر عمر نوح موافق دوره قمر باشد و در تورات شمار سالهای
شمسی باشند اگر چه اینقدر تفاوت که ما بین نهصد پنجاه و ششصد باشد نخواهد بود مگر باز البته تفاوت واقع است پس ششصد
سال شمسی تورات بحساب قمری حساب شمرده شوند ششصد نخواهند ماند ضرور زیاده خواهند شد همچنان بدانکه نوح اگر نه
صد پنجاه ساله نبود تورات او را ششصد سال نشان داد با وجود آنکه دام منفعت صاحب قرآن بود که سخن غیر واقعی در آن
برنگارد که در تحریر آن به سر غیر واقعیت تخصص با ثبات میرسد بلکه در صورتی که صاحب شرع جدید و در شروع کار باشد او را
پس و پیش امورات مرعی داشتن ضرور بود تا به نزد مردم در قصص سخنان او با وقار باشد پس آنچه در قرآن مجید نوشته واقعی
و بر خلاف آن هر امر غیر واقعی باشد و جوابے غرق شدن پسر نوح اگر چه آنچنان مشهور است که پسر نوح هلاک شد مگر در جواب التماس
حضرت نوح حضرت عزت ارشاد میفرماید لیس من اهلک فرموده اند که پسر نوح نبود پسر زن او بود او را پسر میتوان گفت
مگر این توجیهات ضرورت ندارد آنچه در قرآن مجید وارد شده است تا مخالف از طریق معارضه حجت بر مسلمانان خدانکرده
غالب آید هیچ گونه دعاوی آن معرض ساقط باشد **ایضاً قوله** در سوره یوسف چنین بیان شده است که گویا یوسف
خواهش زن مالک خود کرده بود چنانچه مذکور است ولقد همت به وهم بها بدرستی که عورت فکر او کرده و او فکر عورت
کرده مگر در باب ۳۹ کتاب اول موسیٰ بوضاحت تمام بیان شده است که یوسف بالکل از او انکار کرد و دل خود نیز فکر بد را جای داده
بود **راقم** گوید که مصنف اگر خیال معارضه و مباحثه اهل اسلام در خاطر داشت او را لازم بود که از کتب مذهب اسلام کماحقه
مطلع گردیده که بعد اعتراض آنها از روی کتب شان آوردی نه آنکه خود نوشته که آنحضرت از یهودان و عیسائیان حکایات
شنیده بدون تفرقه ما بین حق و باطل در قرآن آورده از غرض گویان که بجهت اخذ مغالطه در حصول زرها با درست و دروغ گفتندی
آن را شنیده نوشته ورنه مسلمانان دامن عصمت انبیاء را از لوث هیچ گونه آلودگی پاک میدانند جناب سید حسین ولد علامه سید دلدار علی
در کتاب **حدیقه سلطانیه** در باب عصمت میفرماید قال المأمون للرضا علیه السلام لتخبرنی عن قول الله تعالی ولقد همت
به وهم بها لولا ان رای برهان ربه فقال علیه السلام لقد همت به ولولا ان رای برهان ربه لهم بها کما همت
به لکنه کان معصوماً والمعصوم لا یهم بذنب ولا یاتیه فقال المأمون لله درک یا ابا الحسن و اینجا لایحیٰ گردید

که آیه کریمه در حکم قضیه شرطیه است و محصلش بقیاس استثنائی بر میگردد و خلاصه معنی آن کما ذکره ابن خاتون قدس سره
اینست که مامون در ذیل اسوله خود از حضرت امام رضا علیه السلام پرسید که خبر ده مارا از قول او تعالی اخبرنی عن لیعنا
و یوسف ولقد همت به الخ و رفع کن از خاطر من اشکال این که چون تواند بود که یوسف صدیق با وجود مرتبه نبوت عظمت
و عصمت قصد مخالفت زلیخا نماید و عزم مباشرت با او علیه السلام بوقوع آید و حال آنکه فعل مذکور بر او جائز نبود امام علیه السلام
در مقام تفسیر آیه و جهت رفع اشکال او در ضمن آن نشود در آمده فرمودند که معنی آیه اینست که زلیخا قصد کرد مخالطت و صحبت
یوسف و اگر نمیبود آنچه یوسف مشاهده برهان پروردگار خود که عبارت از نور عظمت و ملکه عصمت و نبوت است کرده بود و
دامان عفت او از آلائش معاصی پاک گشته قصد میکرده مخالطت او را آنچه او قصد کرده بود و لکن یوسف علی نبینا وآله و علیه
السلام بمرتبه عصمت فائز بود و از معصوم قصد معصیت واقع نمیشود و اتیان گناه بعمل نمی آید مامون گفت جزاک خیرا دترا
خداوند عالم ای ابو الحسن نیکے **امام فخر الدین** رازی در تفسیر کبیر در این باب کلامی ایراد کرده که ترجمه اش چون مناسب
مقام است بدینوجه سمت گذارش میابد هیچ شک نیست که جمعی که ایشان از اطلاعی بر این واقعه بوده و در میان انکار بوده اند
زیاده بر هفت کس نیستند **اول** یوسف علیه السلام که روی سخن همه جا با اوست **دوم** زلیخا **سوم** عزیز شوهر او **چهارم**
زنانیکه زلیخا ایشان را طلب کرده بود تا بر حال او اطلاع یابند **پنجم** گواهان که یوسف صدقه دعوی خود آورده بود وشهد شاهد من اهلها **ششم** حضرت عزت تعالی
شانه که عالم سر و الخفیات است **هفتم** ابلیس که محرک سلسله فساد است این هفت همه اعتراف کرده اند بر پاکی دامان یوسف علیه السلام در این امر از
مبادرت بگناه و ارتکاب معصیت پس توقف در آن بالنسبت بهیچ مسلمانی سزاوار نباشد اما اعتراف یوسف علیه السلام آنجا که گفت هی راودتنی عن نفسی یعنی زلیخا در خواست
مرا الفس من که کام خود را از من بر آورد و من تن با و ندادم و از کناره میگرفتم و جائیکه گفت رب السجن احب الی مما
یدعوننی الیه یعنی ای بار خدایا زندان با دوست تر میدارم از آنچه این زنان مرا بآن میخوانند یعنی مبادرت بزنا و اما اعتراف
زلیخا که گفت ولقد راودته عن نفسه فاستعصم یعنی بتحقیق که در خواستم یوسف را از نفس او و آرزوی وصل او کردم پس
نگاهداشت او خود را و تن با آن در نداد و پیچین بعد از آنکه زنانیکه طلبیده بود که بر حقیقت حال او اطلاع یافتند و اعتراف کردند نزد
عزیز بگناهی یوسف علیه السلام الآن حصحص الحق انا راودته عن نفسه یعنی اکنون ظاهر و هویدا شد آنچه حق و درست است
من خواستم یوسف را از نفس او و آرزوی وصال او کردم و اما اعتراف شوهر او عزیز آنکه بعد از آنکه دید که پیراهن یوسف علیه السلام از عقب دریده
شده است رو بزنان خود کرد و گفت انه من کیدکن ان کیدکن عظیم یعنی بدرستی که انکار او مکر و حیله شماست و بتحقیق
که کید و مکر شما بزرگست و زود در نفوس تاثیر میکنید و اما اعتراف زنان جائیکه گفتند امراة العزیز تراود فتاها عن نفسه
قد شغفها حبا انا لنراها فی ضلال مبین و اما اعتراف شهود فقوله تعالی وشهد شاهد من اهلها ان کان
قمیصه قد من قبل فصدقت وهو من الکاذبین وان کان قمیصه قد من دبر فکذبت وهو من الصادقین
فلما را قمیصه قد من دبر قال انه من کیدکن ان کیدکن عظیم یعنی گواهی داد گواهی دهنده از کسان زلیخا

ولفته اند که او پسر عم زلیخا بود از روی حکمت گفت اگر گریبان یوسف از پیش پاره شده باشد پس زلیخا در دعوی خود صادق ست و او
کاذب و اگر از عقب پاره شده باشد او صادق ست و زلیخا کاذب چون بخاطر آوردند گریبان او از عقب پاره بود صدق دعوی او
بر عزیز ظاهر شد اما شهادت حضرت عزت بر بیگناهی یوسف علیه السلام پس قوله تعالی کذلک لنصرف عنه السوء و
الفحشاء انه من عبادنا المخلصین پیغمبر باید که همچنین او را ثبات دادیم در اطاعت حق و برهان خود را باو نمودیم تا بگردانیم
از وی بدی و اعمال ناشائسته را یعنی زنا کاری بدرستیکه او از بندگان خالص ماست یعنی پاک گردانیده شده از هر ناشائسته داما اقرار
ابلیس بنجابی که میگوید فبعزتک لاغوینهم اجمعین الا عبادک منهم المخلصین یعنی بعزت و بزرگی تو که پروردگار عالمی قسم
که در مقام اغوا و گمراهی جمیع فرزندان آدم در خواهم آمد الا جمعی از ایشان که بصفت اخلاص متصف باشند یعنی بر ایشان دست نخواهم
داشت و دانسته شد که یوسف از بندگان مخلص بود پس گویم جمعی که نسبت ارتکاب انجمل بیوسف میدهند اگر از اتباع حق اند شهادت
حق جل اعلاء الطهارت در این اداز الاثم باین عمل قبول کنند و اگر از اتباع شیطان اند باقرار و اعتراف او عمل نمایند تا اینجا
بود ترجمه کلام فخر الدین رازی بتصرف یسیر الغرض همین قدر اکتفا میکند در برات ساحت مسلمانان از تهمت یوسف علیه السلام
پس مصنف چگونه معنی آیات قرآن مجید از پیش خود میگوید و چگونه آنرا مردود کردیم و سخن واقع گوشگذار سامعین نمودیم صفحه ۲۱۲
قوله ایضاً در اوائل سوره قصص مرقوم ست که زن فرعون موسی را پرورش کرده در جائے فرزند قبول نمود چنانچه
گفته ست فالتقطه آل فرعون یعنی برداشت آنرا خویشاوندان فرعون و باز گفته ست قالت امرأت فرعون قرت عین
لی و لک لا تقتلوه عسی ان ینفعنا او نتخذه ولدا و هم لا یشعرون یعنی گفت زن فرعون که از برای من و برای
تو قرة العین ست این را قتل مکن شاید بکام ما در آید یا این را پسر خود بگردانیم و آنها خبر نبود مگر در تورات در باب دوم کتاب دوم
موسی صاف گفته ست که دختر فرعون موسی را پرورش نموده در جائے فرزند قبول کرده بود انتهی **راقم** گوید که از عبارت قرآن مجید
همین قدر معلوم میشود که زن فرعون موسی را از فرعون درخواست نمود که قتل نکند و او را از شر آن دون نگاه داشت به بهانه
بفرزندی خود گرفتن بعد اگر دختر فرعون او را پرورش نمود یا بفرزندی خود برداشت کدام اختلاف در ان باشد که نظر باریک بین
مصنف در آمده همچنان اگر زن فرعون یا دختر او پرورش موسیٰ نمودن بخصوصیت دارد و یکجا نه باشد البته ظاهر ست که نه زن
فرعون موسی را شیر داده باشد نه دختر فرعون آنهم دایه را برداشته مثل کنیزکان و خادمان پرورش نموده باشند البته بحکم
آنها اینکار عمل مے آمده باشند پس اگر دختر فرعون توجه نمود گویا زن فرعون توجه نمود اگر زن او توجه نموده گویا دختر فرعون
توجه نمود البته در توجه فرعون و زن تفاوت باشد در توجه و پرورش دختر و مادر چه تفاوت باشد تا قیماند پسر خواندن زن او یا
دختر او آنهم ممکن ست که هر دو او را فرزند گفته باشند و فرزند دختر فرعون البته فرزند زن فرعون باشد دیگر آنکه عبارت تورات
بعد تحریف قابل اعتبار نباشد چراکه ساره زن ابراهیم را خواهر مادری حضرت ابراهیم نوشته معاذ الله من هذه الاعتقاد پیغمبران خدا
دختران مادر خود بزنی بعقد گزیدا ازین بدتر سخنے میتواند بود **قوله ایضاً** در اول سوره مریم مذکور ست که مریم تعلم

دور رفت و یسوع زیر درخت خرما پیدا شده است چنانچه مرقوم ست فانتبذت به مکانا قصیا فاجاءها المخاض الی جذع
النخلة یعنی آنرا گرفته بر کنار شد در مکان دور بار آورد درد زه بطرف تنه درخت خرما لیکن در انجیل در باب دوم لوقا
بتفصیل بیان شده است که مسیح در شهر بیت اللحم در اصطبل تولد یافت و بیت اللحم در ملک یهودیه شهر آبا و اجداد مریم بود حال
در همچنین موضع امثال آنها محمد سهوا اختلاف تورات و انجیل بیان کرده ست باین سبب که در حافظه نداشته یا یهود و نصاری باو خلاف
بیان کرده بودند و الا محمد هیچگاه این گونه غلطات را صحیح نقل نمیفرمودی **راقم** گوید که حافظه آنحضرت صلی الله علیه و آله که بدیهی ست
بیچ قسم بود اگر کسی را اندک هوش و عقل باشد مخالف یا موالف ایگونه احتمال در باره آنحضرت روا نخواهد داشت مگر در خلاف بیان
یهود و نصاری مصنف راست گفته ست که هر کس خواهش را بهتر شناسد مگر در کتب اهل کتاب تحریف یا سهو خلل در تقریرشان غیر خلاف
پیش خویش بر تحریر نه بر تقریرشان اعتماد توان نمود دیگر آنکه درباره مریم نیز اختلافے نباشد قصور فهم باشد صاحب قرآن تصریح مکان تولد
عیسیٰ نموده چنانچه ازین آیه ترجمه صاف واضح باشد که چنانچه تصریح میرود پس آنکه جمله آنرا گرفته بر کنار شد چه اگر گرفته بر کنار شد عیسیٰ
در اصطبل پیدا شده باشد آنرا او پیش گرفته بر کنار شد بسمت دور و بدیهی که از شرم و حیا خواسته که او را از مردمان بپوشد تا کسی
او را نه بیند بلکه محتمل که اراده دور انداختن پسر نموده باشد مگر محبت مادری او را رخصت نداد دوباره درد او را باز آورد در پناه
درخت خرما پس کدام تفاوت پیدا آمده چرا که در قرآن مجید تصریح عین مکان تولد نباشد دیگر آنکه صاحب قرآن در قرآن میفرماید که
اکثر الذی هم فیه مختلفون پس صاحب قرآن خبر اختلاف کتب سالفه میدهد از بخیر عدم حافظه او نه شرع مبین بلکه عدم
اطلاع از حال کتب سابقه یا کدام کیفیت یا مطلع بودن او مفهوم میشود فی صفحه ۲۱۳ القصه بانصاف و آسانی مدلل میتوان ساخت
که قرآن از تعلیمات و حکایات کتب عهد عتیق و جدید و هم از احادیث مسیحیان در ایام محمد مشهور گشته بود و هم از وقائع و عادات
عربان و مجوسیان جمع گشته تالیف شده و یعنی در این باب اصلا قطعا شک و شبه نیست که محمد در ضمیر خود مختصر ساخته بود که ازین
مذاهب ثلاثه یعنی از مذهب یهودیان و مسیحیان و عربان آن ایام مذهب علیحده اختراع کرده بر پا نماید که بدین طریق مردم تابع مذهب او را
قبول کنند و همین سبب هر چیزی که ازین سه مذهب عقل او قبول نمود و موافق رای و مطلب خود دانست آنرا جمع آورده مذهب جدیدی
ساخت **راقم** گوید گفتن و مدعی هر چیز حتی الوهیت شدن عیسیٰ گشتن آسان باشد مگر اثبات آن مشکل مصنف همه چیز گفتن و بخیال
آوردن میتواند صرف همان قرآن که ساخته و پرداخته شخصے باشد مثل آن آورده چرا جاده عادی مسلمانان که یک دفعه ازین راه باطل
تواند نمود بران اقدام نمی نماید و دعوی بلا دلیل مے آرد دانیم که اگر صد هزار بار مغز خود خالی کند یا دلیل داشته باشد کسی
بر خرافات ساختگی او نخواهد داد باقی هر حال ملحد در حق موسیٰ و عیسیٰ هیچگونه بدگمانیها نمودن میتواند و میتواند گفت که موسیٰ چون
ملاحظه کار با سلطنت فرعون را چنان خود شبانه روز میدید و او را زن فرعون بمنزله فرزند دانسته میشد در خیال او را از آنگونه
تخیلات بخاطر راه داد که چه باشد من نیز باید رسید بر هم از زر کمر بمخالفت فرعون بسته چون هوائی بسته اند غرور در دل و سر جا گیر
آمده بدین انگه او را امد اختلتی در میان آن نه کس که با هم جنگ و جدل میشوند یکی را هلاک نموده فراری شد که از دست فرعون رهائی یابد زن

بتها سرگردان وبیابان گردی عاجز آمده رو بدرگاه فرعون آورده واو را خبر نفیه خود نموده خود واتباع او از فرعون وفرعونیان سامان بسیار از نقد وجواهر بطریق عاریت گرفته شبا شب راه فرار پیش گرفت وفرعون برای گرفتاری او برآمده بود واتفاقاً غرق نیل گردید موسی که راه فرار می پیمود از غرق فرعون خبر شد آنرا از مغتنمات واتفاقات حسنه درباره خود شمرده بازگردید برتمامی ملک مصر قابو ومتصرف گردید بقیه آل فرعون چون موسی را در خانه فرعون بمرتبه ولیعهدی دیده بودند ونیز تمام قبطیان که زنده مانده بودند نادار وغارت زده موسی بودند بامید آنکه شاید بر آنها رحمی آورده سامان امانتی شان رد نماید ونیز موسی بادشاه داخل شد بعدی باز راه ممانعت ومخالفت پیش آمدن نتوانست بانطرایق صاحب اختیار گردید واگر فرعون که حسب اتفاق غرق گردید اگر غرق نشدی قدر عافیت موسی وبنی اسرائیل نشان دادی پس اینگونه خونی که اول بار خون مردی بجهت ذخائر که با ولی نعمت خود خیانت نمود چگونه سزاوار رسالت بلکه سلطنت باشد وچون کار او رونق گرفت وامر او ترقی پذیرفت حکمهای سخت صادر نمود بجدی که از لشکریانش بحکم او چشمان خود بسته بایکدیگر تا نیم روز شمشیر زنی نمودند قریب سه هزار کس که پدر پسر را وبرادر برادر را وبرعکس مقتول ساختند چنان کسی اگر پیغمبر قرار یابد با انصاف بالاتر از آن نباشد ودرباره عیسی نیز گفتن میتوانند ویهود میگویند که عیسی پسر یوسف نجار بود چنانچه مادرش مریم را امید بد که شب وروز با یوسف مانند زن وشوهر بسر میبرد ویجا بات میگردد اگر او را بد خود مینه نهمت مادر را در رفاقت او ممانعت مینمود پس از زنا بند این امر براو منکشف بود که پسر خدا هستم چون قدری بزرگ شد ودید که یوسف شوهر او نیست بلکه منسوب بوی میباشد از انرو در دلش افتاد که تحقیقات پدرش را نموده باشد که کیست چون او متیقن گردید که پدر او مجهول باشد مادرش گفت که تو پسر خدا هستی وروح القدس بوساطت خود بکار رحمی حمل آورده ومن دو گواه دارم یکی همین یوسف که در خواب ملک با او اینخبر داده دوم آنکه یکی از ملائکه پیش از حمل مرا اطلاع داده بود که بتو حامله کردم دیگر اندیشه مکن تو بلا شک پسر خدا باشی از آنرو عیسی جرأت بهم رسانیده اظهار این امر نا شایسته نموده ورنه اگر کسی تصور نماید بآسانی میفهمد که اگر عیسی پسر خدا بود بوساطت روح القدس چگونه موجود گردید چونکه عیسائیان گویند که عیسی از خدا متولد گردیده وروح القدس از خدا وعیسی متخرج شد درانحال تقدم بر روح عیسی ثابت میرسد بهچنان اگر عیسی پسر خدا بودی نه ماه در شکم مادر نماندی بلکه برعکس دیگران اگر او را ضرورت بآمدن در دنیا از این راه بود هفته عشره مانده تشریف آوردی شیر مادر نخوردی وهمه روز بحالت مردن نمودار گشتی بلکه همه امور او از خوردن وآشامیدن وخفتن وبول وغائط جا انمودن برخلاف سائر خلق حاصل شدی احتیاج به هیچیک ازین ضروریات نداشتی ما تصور میکردیم او پسر خدا باشد سهل است پسر خدا بودن بعد چند روز دعوی خدائی نموده ؎ سال اول قطب بود دوسال دوم قطب الدین + سال سوم چون برآید قطب الدین حیدر شود + پس جواب این سخنان چه باشد هر کس اندک شعور داشته باشد خواهد گفت که از روی عقل این دعوی باشد دیگر دعوی آنکه آن حضرت از مذاهب ثلاثه احکام برداشته دلیل آن نباشد مگر راقم حسب دلالت مصنف بنهایت مرتبه غور وتامل بکار بردم آسانی بجائی خود بلکه بدشواری هم ثبوت دعوی او اندکی بسیار هم مانند عقده لا ینحل بلکه ازان لا ینفق بوضوح پیوسته چراکه ؎ چه نسبت

خاک را با عالم پاک + کجا معارف احکام قرآن مجید کجا تورات وانجیل آن یکی تقویم پارینه آن یکی شبه دیرینه باز اگر از توراة وانجیل بعضی باشند باشد مگر سوبات عرب که بعد آسمان وزمین درمیان بود تورات نور وانجیل بمنزله دود وجه کتب احادیث نزد مانند حیات القلوب وتحفة الاحباب وغیرهم باشند وقرآن مجید منشور ریاست ملک ولایت پیغمبری ورسالت وتوقیع الهی باشد آنرا بدیگران چه نسبت بلی نسبتی که مابین احکام قرآن مجید واحکام تورات وانجیل متداوله توان نمود نسبت خفاش با خورشید باشد انجیل شرک محض ومحض شرک قرآن مجید توحید محض ومحض توحید ما را با نور چه همسری **قوله** چنانکه تعلیمات قرآن را درخصوص صفات خدا وخبر قیامت در روز دیوان واحکام نهی از قتل وزنا ودزدی ودروغ واحکام امر بالطاعت ومحبت خدا ودوست داشتن همسایه واقربا وسائرین تمامی وهمگی اینها از تورات وانجیل برداشته شده وذکر یافته اند تا آخر **راقم** گوید که درین دعوی اگر مصنف راست گفته باشد همینقدر بیش نباشد که درین امور قرآن مجید با کتب سابقه موافقت داشته مگر قباحت دیگر بخیزد آنکه دعوی مصنف را شنیده آید که قرآن مجید برخلاف کتب سابقه باشد این تحریر دعوی سابق بابت مخالفت او را رد نمود چونکه از هر دو دعوی یعنی بابت موافقت قرآن مجید با کتب متداوله وعدم مطابقت یکی راست باشد چراکه شق ثالث درمیان نباشد یا قرآن مجید مخالف کتب سابقه باشد یا موافق حالا ازین هر دو دعوی یعنی بابت موافقت که الحال نموده وبابت مخالفت که سابق داشته هر کدام مفید مطلب او باشد آنرا اختیار نماید ما را اندیشه نباشد اگر قرآن مجید مخالف تورات باشد ما را ربقه الطاعت قرآن مجید در گردن است ما نیز مخالف توراة اگر موافق انجیل باشد ما هم مطیع وفرمانبردار چراکه ما نشناخته ایم تورات وانجیل را مگر بذریعه قرآن مجید پس حق آن باشد که هرقدر احکام تورات وانجیل منسوخ نگشته اند قرآن مجید در اثبات موافقت آن کتب دارد وهرقدر تحریف شده مخالف آن باشد **قوله** بهمین طریق در قرآن مجید حکایات بسیار مرقوم اند که از کتب عهد عتیق وجدید برداشته شده اند مثلاً گذارش لوط که در اواخر سوره هود مذکور است تفصیلاً وصریحاً در فصل ۱۹ کتاب اول موسی مسطور است واحوال موسی وفرعون که در اوسط سورة الاعراف مذکور گشته الخ راقم گوید که این دعوی کذب دروغ هرگز قصه لوط در تورات را موافقت با ذکر لوط قرآنی نباشد چراکه توراة زنا با محارم مانند دختران وشراب خوردن او علیه السلام باثبات میرساند برخلاف آن قرآن مجید لوط را از معصومان که عمداً بلکه سهواً از خطا ونسیان بری میدانند پس موافقت کجا باشد وذکر تورات لوط بجز بعض مقامات مذکوره شود باقی ذکر موسی ویوسف وغیره هرقدر از تحریف مصئون مانده وتبدیل نشده دران باب قرآن مجید موافق باشد با کتب سابقه نه مخالف صفحه ۱۴۱ **قوله** از انجمله خلقت آدم وسجده نمودن فرشتگان او را وخدا وگشتن شیطان ومفارقت آدم از بهشت که در سورة البقره واوائل سورة الاعراف مرقوم است الخ **اقول** راقم پیشتر برابر گفته آمده ام که موافقت قرآن مجید با کتب محرفه ومنسوخه بدو سه وجه میتواند بود یکی در احکام دوم آنکه منسوخ ومحرف نگردیده دیگر در قصص چونکه در قرآن مجید برای عبرت ناظرین قصص بیشتر وارد گشته است لهذا قصه حکایات ما سوا گردیدن ملائکه عظام بسجده آدم علیه السلام ضروری بود چونکه علم از اهل عرب برطرف گردیده بود ونمیدانستند که شرف وفضیلت آدم تا این درجه است که ملائکه او را سجده نمودند پس اگر اولاد آدم میراث پدری بخواهند ع میراث پدر خواهی علم پدر آموز + هرگاه طریق

بدی را گذاشته دست لمس من شیطان زنند از زمرهٔ او محسوب گردند ازانرو ذکر آن در قرآن مجید لازم بود مگر هرگاه عبارت
توراة و انجیل باشد آنرا فضول و مکرر باید تصور کرد چرا در حالتیکه خود تورات موجود باشد در همانجا همان قصه ها را دگر
نداشته اند بلکه یهودان آنهمه شنیده و دیده بودند و میدانستند باقی ماند دعوی اخذ عادات و رسومات عرب دیان باره و نهنی
که جمله رسومات عرب را امر نهاد و رسوم جاهلیت موسوم گردیده در بجا آوری آن وعید داد و مقرب فرمود بدیهی است که اگر کسی دیگران
را بامری تخویف نماید اگر خود حکم بجا آوری بعضی ازان نماید البته میتوان شد که مردم بر نصیحت او گوش نهند ازو که او خود را
فضیحت و دیگران نصیحت چگونه میتواند نمود **قوله** سبحان وقائع ابراهیم و داؤد و سلیمان که ابراهیم بتهای پدر خود را
شکست و قوم وی درخواستند که او را در آتش باندازند الی آخره **راقم** گوید که درین ماده نیز مصنف درست نفهمیده چرا که
قصهٔ ابراهیم موافق تورات باشد شاید بوده باشد مگر ذکر داؤد و سلیمان چگونه موافق تواند گفت در بارهٔ داؤد علیه السلام آنچه
در کتب سابقه نوشته شده بر زبان نتوان آورده بمحل ضرورت نقل کفر کفر نباشد در خصوص سلیمان نیز سراسر مخالفت و تهمت چرا که
قرآن مجید آنحضرت را معصوم شان میدهد کتب سابقه او را بت پرست قرار داده است درین حال چگونه دعوی برداشتن ازان الخ توراة
باور توان نمود **قوله** چگونگی بهشت و فرشتگان و سوال قبر و تقسیم جهنم در هفت درجه خبر اعراف و نقل اینکه در روز قیامت زبان
و پای و دست و غیره گنهگاران گواهی خواهند داد الخ **راقم** گوید دوزخ درکات دارد نه درجات که طبقات جهنم را درکه
هفت درجه گوید مگر ذکر اینچیزها ضروری مذهب باشد برای وعد و وعید و مژده و تهدید مگر ضرورت آن جمله مذاکره
بیشتر باشد چنانچه که هرگاه خبر آن نه در تورات و نه در انجیل و نه در سائر کتب سماویه یابند یهود دنیا معبران شنیده در کتب خود
آورده اند پس بدون آنکه در کتب سماویه وارد نشود محض بر کتب یهود اعتبار آن چه بوده باشد ازآنرو در قرآن مجید که آخرین کتب
سماویه بود منسوب گردیدن قرین مصلحت بود **قوله** و این فقره که عیسی در گهواره تکلم نموده و در ایام طفولیت از وی
معجزه صادر یافته است الخ مصنف دل خود را خوش کرده از قرآن مجید معجزهٔ عیسی حالت صغر سن باثبات رسیده مگر این را
مسلمانان معجزه ندانند معجزه چیزی است که عجز مخالف ثابت گردد تکلم در مهد از کودک که گواه یوسف بود بوقوع آمده پس آن
کودک شهادت برائت یوسف داده و عیسی شهادت در بارهٔ برائت ساخت والده اش از تهمت داشت ادا نموده آنرا از
معجزات نتوان شمرد **قوله** مخفی نماند که مسیحیان از حکایات و از احادیث سلف محض آنرا قبول مینمایند که با انجیل موافقت و
مطابقت داشته باشد **اقول** این امر تازگی ندارد اهل هر مذهب هر چیزیکه مخالف مذهب شان باشد قبول
نمی کنند پس تحریر نمودن این محل اشکال نموده مگر مسلمانان آنچه مخالف اسلام باشد گو در تورات و انجیل وارد باشد بجوی
نشمرند الغرض هر قدر دعاوی که در بارهٔ احکام و احادیث که صاحب قرآن مجید آنرا در قرآن آورده البته یا موافق توراة
و انجیل خواهند بود و یا مخالف پس نزد حقتعالی که امر عذر داشته خواهی بود و خواهی گفت که قرآن را ازآنروی قبول نداشتیم
که هم مخالف تورات و انجیل بود و هم در بعضی امور موافق بود در موافقت گمان بردن از کتب و داخل شدن در قرآن نموده باد داشتیم

در مخالفت احکام مذکوره منظور میداشتیم که مخالف کتب سابقه بود خوشا بحال تو معذرات تو **قوله** و دیگر رسم کیفیت
گذارشات کعبه و آداب و اعمال حج عادت و مذهب اعراب قدیم است چنانکه اگر کسی بتواریخ و احوال قدیم آن طائفه رجوع نماید
یا اطلاعی بهم رساند خواهد فهمید که خانه کعبه قبل از محمد بت خانه مشهور بود که اعراب آن ایام تابع مذهب بت پرستی خود شان
آنجا را زیارت کرده طواف نموده و بعضی اعمال و آداب دیگر نیز بعمل می آوردند لهذا محمد نیز جهت تالیف قلوب اعراب آن
ایام دران اعمال اندک تغیری داده برای استقرار دین خود طواف و اعمال حج را برقرار نمود الی آخره **راقم** گوید که درینجا مصنف
داد انصاف داده است که کعبه معظمه بتخانه مشهور بود بر جمله عالم آشکار است که بنای کعبه معظمه از دست ابراهیم خلیل الله بوده
اسمعیل را دران سرزمین که از تعدی ظلم ساره با خود نتوانست داشت جا داده چنانچه مقام ابراهیم تا حال زبان زد مردم باشد
پس نه ابراهیم بت پرست بود و نه اسمعیل و تعظیم آنخانه برابر از قدیم رسیده است اند و درین امر کسی را انکاری نباشد مگر جاهل و دیوانه
و بی باک چنانچه ابرهه از برای تخریب خانه کعبه آمده بود از سنگهای ابابیل جمله رفقا و لشکریان او که تعداد آن صدها هزار
بودند هلاک شدند قسمی که یکی از ایشان زنده نماند و درین قصه دیرا مجال انکار نباشد اگر کسی انکار آن نماید وجود کعبه و مکه نیز
تواند نمود قصهٔ اصحاب الفیل و عام الفیل ازان مشهور تر است که حاجت باثبات کسی داشته باشد پس آنهمه شرف و منزلت برای
یک بتخانه بود چگونه باشد که بیت المقدس را خراب کردند ذره زبانه غضب خداوندی مشتعل نگردیده از محض قصد کردن کعبه معظمه
دریای غضب الهی موجزن گردیده و آن نباشد محض بجهت شرافت آنحضرت و از سورهٔ فیل پیداست از لفظ هل ربک که بوسطه
آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود و ارهاص که قسمی از معجزه آنحضرت باشد **پس آن حضرت** آن بود
که آنخانه مطهره را از لوث و آلائش بتان پاک کرد لازم بود که بهمانحال گذارد تا تهمت بحال و قائم داشتن رسومات سابقه عرب
نهاد و منع نمودند رسومات جاهلیت را چه بد خلقت باطل الذیه جهت شعار اسلام که برهنه گردیده و صفیر زده در انحالت عریانی طواف عالم مطاف
بجا می آوردند مگر این شعر شاعر چه قسم موافق افتاده است ~ چشم بد اندیش که برکنده باد + عیب نماید هنرش در نظر + و ما تعصب
قلوب مشرکان نوعی منظور نظر مرحمت اثر آنحضرت بود که مقر معتقد تثلیث شده و معترف اصنام را سعیر قرار داد و آبا و اجداد آنها را در
لظی جایگاه نشان داد مگر در بارهٔ عیسی این احتمالات را بکار نتوان برد که جهت تالیف قلوب یهودیان از اظهار انکار تکمیل تورات
و تصدیق موسی باز نمی آمد باوجود آن اندک تغییر داده کار را بر شاگردان آسان نمود تا دور او را فرا گرفتند بدیهی است که اگر آنها را
سخت حکمی تورات و محکم گرفتنی یهود سبکتر نمودی احدی بدین وی مائل و رغبت ننمودی ازانرو مصلحتاً نماز و روزه و غسل و تیمم
و وضو و ختنه و جهاد و قربانیها که نقصان مذهب دران متصور بود و جمله پابندیهای موسویه را داشته تعلیم عیسویه انجیل نام نهاد باوجود آن
برای تکمیل تورات مبعوث گردیده بود **قوله** خلاصه اگرچه اینگونه حکایات که محمد از کتب مقدسه و احادیث و حکایات یهودیان و مسیحیان
و غیره اخذ نموده در قرآن نوشته است زیاده ذکر میتوانستیم نمود لاکن جهت آگاهی طالبین بهمین قدر اکتفا نمودیم الخ **اقول** راقم نمیدانم که
چگونه مزخرفات خود را کافی دانسته دست ازان باز داشته چونکه آنچه باد دلائل آورده ازان یک دلیل کافی نبود چنانچه جمله را مانند کرماد

استدت الریح فی یوم عاصف برباد فنا رفتند در انحال هر قدر از وی ممکن بود دریغ نداشتے آنگاه قدرت الٰهی
بمقتضای لیظهره علی الدین کله ولو کره المشرکون تماشا نمودی **قوله** باوجود در قرآن چند سخنان و مطالب است استخراج
شده از کتب مقدسه مسطوره اند باز تعلیم آن با اکثر مطالب و تعلیمات انجیل بالمره مخالف الخ **راقم** گوید پیغمبری که دعوی تنسیخ انجیل و تورات
از وی خشم و نفرت بوقت احکام انجیل ضلالت باشد **قوله** در انجیل بصراحة تمام الوهیت مسیح بیان شده است لاکن قرآن بر عکس ع
الوهیت مسیح را انکار نموده او را بمحض در مرتبه پیغمبری محسوب نماید **راقم** گوید مثل عیسے را کسی بمرتبه الوهیت داند که شیطان او را از
راه حق برگردانیده بینائی او را باطل نموده باشد که بنده از بندگان ذلیل را بمنزله پادشاه جلیل تصور نماید پس شیطان که از امتنان
آنحضرت فراری بود تا با آنحضرت چه رسد گر دعوی بعضی مطالب را است و چند سخنان از کتب مقدسه برداشتن و در قرآن ذکر نمودن
آنحضرت که آخر صفحه ۱۲ نوشته مرادش آنچنان خواهد بود که آن سخنان مشتمل بر الوهیت مسیح بود مگر این دعوی سراسر کذب و بهتان باشد
چرا که در قرآن خواه در مطالب مخالف کتب سابقه خواه غیر موافق اشاره هم از الوهیت عیسیٰ نباشد - دیگر آنکه در عبارت اناجیل اربعه مسیح
دلیلے بر خدائی و ابن خدائے عیسے بکلے نباشد مگر در ملحقات او اگر نوشته اند آن هم الا از انجیل خارج نه محل اعتبار بر آن خیال ملحقات
نباشد **قوله** دوم در انجیل واضحًا مسطور گشته که مرگ مسیح کفاره گناه گاران است نهایت قرآن در خصوص موت مسیح
آدمی را تشکیک میسازد زیرا که در یک جا مقر و در مقام دیگر منکر مرگ اوست و از بهر حیله که زحمات و مرگ مسیح کفاره ذنوب است بالمره انکار میکند
راقم گوید که مثل عامیان لفظ نهایت را در اکثر مواضع نوشتن مصنف چه قدر بد نماست مردم ایران اهل زبان اند هر جا لفظ
نهایت را آرند البته محل مناسبه را دیده می آرند نه آنکه هر جا آوردن هر سخن وقتی و هر نکته مکانے دارد دیگر دعوی اختلاف قرآن
در باره مرگ جائی و عدم فنای عیسیٰ محض کذب باشد هر گز در قرآن نه در این باب در باب هائے دیگر اختلاف کسے تواند نشان داد
صاحب آن دعوی ولو کان من عند غیر الله لوجدوا فیه اختلافا کثیرا باواز بلند می نماید اذا حاط مقدور بشری
خارج که اختلاف در آن پیدا نماید و هر گز در قرآن مجید خبر مردن عیسیٰ نداده بلکه توفیتنی کنت انت الرقیب خبر مرگ او میدهد مگر کفاره
بودن عیسیٰ شے که دخلی ندارد این اعتقاد مانند لعب نادان و بازیچه طفلان است گناه عمر و زید نمایند تاوان بر عیسیٰ افتد آخر حقتعالی عادل
است ظالم نیست که گناه خلق بگردن عیسیٰ انداز و زحمات مسیح را بکفاره ذنوب خلق چه نسبت لا تزر وازرة وزر اخرٰی
آنکس که گناه کند جزا بدو باشد عیسیٰ را برائے گناهان خلق مواخذه نمودن از عقل دست بردار شدن بالمره باشد عقل عاقل باور تواند
نمود که گناه ناکرده عیسیٰ را بگناه دیگران گرفتار نماید اگر در انجیل واضحًا مسطور گشته که مرگ مسیح کفاره گناه گاران است شما آن را
دستاویز و حجت خود دانسته دلیری و اقدام بر معصیت و نافرمانی حقتعالے نمائید خوشا بحال عیسائیان که اگر قتل نفس و ترک دنیا
ولواطه و سرقه و ریا و غیبت نمائید سمار انجات عیسیٰ گرفتار آید افسوس بر حال او که گناه ناکرده بگناه خلق گرفتار آید صفحه ۲۱۶ **قوله**
سوم در انجیل بیان شده که میانجی و شفیع صادق و احد که فیما بین خدا و خلق میباشد مسیح است که عفو گناهان و رضامندی خدا و نجات
و سعادت دائمی را محض انجیل میتواند یافت که مسیح را واسطه و رهاننده خود دانند لاکن مفسران قرآن میگویند که شفیع المذنبین محمد است

راقم گوید که در انجیل بیان شده که میانجی عیسیٰ باشد عجب است بار دعوی عیسائیان در خصوص تثلیث شنیده اند تا کار بنود در جز که عیسے
بزعم نصاری خدا میباشد در انحال احتیاج بمیانجی چه باشد چونکه بازیچه است که عیسے خدا باشد و باز میانجی گردد جز اینکه حق تعالی انگیزه خلقت
پیدا نماید که قاطبه گمراه باشند که کس متقی در آن یافت نشود تا خدا تعالی پسر پیدا کند از ذات دیگری که مردم هزارها حرف در باره
او در زند میانجی گردد و آن پسر هم انسان باشد هم خدا باشد و هم فرزند انسان باشد هم فرزند خدا زیاده بر این تناقض چگونه تواند بود - و
دلیل انجیل در باره شفاعت عیسیٰ کار عیسائیان تواند بود کسانیکه حقیقت و حقیت انجیل ندانسته اند دگر و که انجیل را محرف دانند
دلائل انجیل را بصفت نخرند پس اول حقیت انجیل را بپایه تحقیق رسانند بعد از آن دلائل و برهان آرد **قوله** چهارم خدای واحد و
ابدی خود را در انجیل باسم اب و ابن و روح القدس بیان ساخته است اما قرآن این نوع بیان گفتن ذات پاک الٰهی قائل نیست بلکه در
مرتبه کفر میشمارد **راقم** گوید که خدا را واحد گفتن با دعوی اب و ابن و روح القدس یک خدا باشند چگونه قابل اعتماد شود قبل تناقض بالا تر از این
باشد و آنچه از قرآن مجید قائل نیست بلکه در مرتبه کفر میشمارد آن را منجمله نقائص و انهم با حسن قرآن مجید تصور نمائیم از آدم تا حضرت خاتم
صلی الله علیه و آله و سلم جمله انبیاء و کتب اعتقاد و ابعاد داشته و نشان داده اند با یک خدا بلکه در تورات حدی و تعزیری برای آنکه غیر خدای
و هر نشانی هم مقرر گردیده چنانچه در جواب **باب دوم** میزان بخصوص آنحضرت که محض از برای همین کار مبعوث گردیده بودند
که از تراث تا با کلمه حقه توحید جاری فرمائید مگر مصنف با تمیز او این اعتراض را نوشته که آنحضرت با وجودیکه در قرآن چند سخنان و مطالب
که از کتب مقدسه مسطوره برداشته اند باز تعلیم آن با اکثر مطالب و تعلیمات انجیل بالمره مخالف و ضد است پس بنمائیم که کدام سخنان مطالب
کتب سابقه آنحضرت پسندیده در قرآن مجید آورده که دلالت بر صداقت انجیل متداوله دارد و آنحضرت بر عکس آن تعلیم فرموده **قوله**
پنجم مسیح در انجیل میفرماید که کتب عهد عتیق و جدید باطل و منسوخ نشده است و نخواهد شد و نیز میگوید که آسمان و زمین بر طرف خواهند گشت اما
کلام من بر طرف نخواهد شد نهایت نهایت قرآن و مفسران باز بر عکس این میگویند که بسبب ظهور قرآن تورات و زبور و انجیل منسوخ و بر
طرف گشته اند **راقم** گوید که منسخ ظاهر تورات را باطن مبدل نمود باوجود دعوی آن نمود که نکته و شوشه از تورات ضائع نخواهد شد لاکن
معلوم نیست این کلام از اندیشه و ترس یهود بود یا حقیقتًا عیسے گفته اگر کلام عیسوی باشد در اینصورت احکام تورات را عیسے چگونه ظاهرا
بباطنی نه خبر آن بدل نموده عیسائیان برائے آسانی کار خود از احکام تورات بالمره دست بردار گردیده تهمت بدل ظاهر آن را باطن بنام
عیسے بستند مگر آنحضرت تعظیم آن کتب را اجلال خود داشته و آنکه و اهمه کتب آسمانی باشند مگر اختتام احکام آن کتب را دائم گردیده آینده عمل آنهمه
نموده نشود و بهچنان عیسی با این ضامنی سخنی دیگر هم در باره مراجعت خود گفته بود موافق ارشاد عیسویه بروی کار نیامده هر گاه در انجا گفته
او شان بر روی کار نیامد در اینجا نیز آنچنان باید تصور نمایند یقینی که عیسیٰ آنچنان کلام نگفته اگر میگفت احکام تورات را با آمدن انجیل مبدل
نکردی گو که دعوی ظاهر و باطن باشد اگر چه باید دعوی نیز مسخر باشند ظاهر یا باطن مبدل شدن چه باشد ما هم میتوانیم گفت که ما انجیل را منسوخ
نکرده ایم بلکه احکام آن را از ظاهر بدل کردیم چنانچه از ظاهر تورات را باطن مبدل گردد دیگر آنکه بابت نسخ تورات در انجیل عیسے و سایر
پیغمبران خبر داده چنانچه جواب در باب اول گذشت که کنایه بوده است و شما همه خبر را کنایه میگیرید ورنه در اناجیل اربعه تثلیث کجاست **قوله**

فشیم در کتب مقدسه آشکارا دبیان شده است که آدمی بسبب اعمال نجات نخواهد یافت بلکه بمحض ایمان آوردن بر یسوع تقرار یکه در انجیل مثلاً در آیات ۲۳ و ۲۴ باب ۳ و در آیت ۵ باب چهارم نامه باهل روم و در آیات ۸ و ۹ باب ۲ نامه باهل افسس مذکورست مگر در قرآن گفته شده است که آدمی بسبب اعمال حسنه و ثواب نجات خواهد یافت انتهی **راقم** گوید چون نام کتب مقدسه دیدم متحیر شدم که در کدام کتب مقدسه اینچنان که دعوی مصنف باشد میباشد چون دیدم که آن کتب مقدسه عبارت از نامه باهل روم و باهل افسس قرار یافتند تصور نمودم که البته دران نامهائ البته اینگونه مزخرفات باشد بعید نباشد مگر در کتب سماویه چگونه اینچنین واهیات مندرج باشد آخر تصور کنند که حقتعالی انبیا و رسل مبعوث فرموده و اوامر و نواهی قرار یافت و برای امتیاز مابین صالحه و طالحه و مطیع و عاصی احکام مقرر گشتند آنهمه عبث بوده و مردم بدون ترس و بیم و طمع چگونه مطیع میشدند چرا که بعض خلق از ترس عقاب بعضی از برای طمع نعیم و نعمای بهشت در فرمانبرداری میباشند همه یکسان اینچنان نباشند که بدون ترس و طمع منقاد امر الهی باشند و انکار همه کس بوده باشد مگر خاصان حق چنانچه حضرت امیر المومنین علی ابن ابیطالب علیه السلام میفرماید که خداوندا عبادت و بندگی تو نه از روی طمع بهشت تو و نه از بیم دوزخ بعمل می آرم مگر آنکه ترا سزاوار عبادت یافتم از آن رو بندگی و عبادت تو مینمایم پس همه خلق اینگونه دعوی نمی‌توانند نمود و عقلاً نیز حسن و قبح دعوی مصنف و دعوی مسلمانان هویداست چرا که عقل عاقل باور توانند نمود که ممکن که بنده بدون اطاعت بدرجات عالیه برسد اینچنان بعد بعثت عیسی حسب نامه باهل روم و باهل افسس نجات منحصر در آنست که عیسی را خداوند نگر آنهائیکه قبل از بعثت مسیح در دنیا بوده اند که مسیح را نمی شناختند نجات آنها چگونه متصور باشد پس لازم آمد که آنهم در آتش دوزخ باشند دیگر آنکه نامه باهل روم و باهل افسس را کتب مقدسه نوشتن مغالطه عوام است چرا که اگر نام آن هر دو را نیز در روایات آنرا بیان نمودی یقینی دانسته میشود که مراد از کتب سماویه تورات یا زبور یا انجیل میباشد پس لازم که تفرقه مابین کتب الهامی و نامه حواریان بوده باشد و لفظ نهایت که در آخر صفحه ۱۰۱ آورده چه قدر بد نما واقع گردیده صفحه ۱۰۱ هفتم مسیح در آیت ۴۴ باب ۵ متی تابعین خود فرموده است که من بشما میگویم که اعدای خود را دوست بدارید و از برای آنها که بر شما لعن میکنند برکت طلبید و با آنکه شما را عداوت مینمایند احسان کنید از برای آنانکه شما را فحش میدهند و زحمت می نمایند دعا کنید مگر محمد بامت خود فرمود که با ملت غیر جهاد کنید و کسانی را که از قرآن برگردند بقتل رسانید الخ **راقم** گوید ارشاد مسیح را که زبانی مصنف معلوم نمودیم مگر معلوم نباشد که عیسائیان برین ارشاد عیسوی عمل نمودند یا گفته او را کان لم یکن پنداشتند و دوست و دشمن عادی از برای کدام ضرورت دارد حب لله و بغض لله باید از برای خدا باید دوست داشت و از برای خدا باید دشمن داشت پس دشمنان حق را دوست داشتن نسزد و دشمن خود مخصر باشد از تقاقام گرفتن میسر شد و هم نرسد بلکه آورده اند که حضرت امیر علیه السلام با شخصی در حرب دو چار گشت چون آنحضرت او را بر زمین زد و آن بی ادب آب دهان نجس خود را بر روی مطهر منور شاه مردان شیر یزدان انداخت آنحضرت او را فورا رها کرد مولوی گوید در مثنوی ع آن خدو انداخت بر روی علی + افتخار هر نبی و هر ولی + آنگاه آن شخص از آنحضرت سوال نمود که بعد از آنکه بر من ظفر یافتی چگونه مرا رها کردی آنحضرت فرمود که تقابله و مقاتله من در راه حق بود چون آب دهن انداختی ترا رها کردم که مبادا از نفس من تاثیری از حرکت تو پدید آید و ترا در عوض آن که آنچه با من کردی هلاک نمایم پس آن اجری که در راه حق حاصل باشد در نصورت مفقود گردد پس اگر دعوی یاد رس حقیقی داشته ارشاد حضرت

نبوی علم نمودن جناب امیر زیاده از دیگران سزاوار تر بود چونکه حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وآله جهاد فی سبیل الله فرموده اند با آنکه با دشمنان ذاتی و برگشتگان از قرآن مجید نیز دشمنان خدا باشند جهاد با آنها سزاوار باشد و عیسی نیز فرموده که اعدای خود را دوست بدارید نگفته اعدای خدا را دوست دارید و فرمود برای آنها که بر شما لعن میکنند برکت طلبید نگفته برای مخالفان حق برکت طلبید و فرمود کسانی را که عداوت با شما نمایند احسان کنید نفرموده که با حق عداوت ورزد با او احسان کنید و فرمود که فحش دهندگان خود را دعا کنید نه آنکه بی ادبان بحق را دعا کنید از عبارت انجیلیه مفهوم که این تعلیم تهذیب در بارهٔ دشمنان شخص باشد نه دشمنان حق چگونه روا باشد که مسیح دشمنان حق را دوست دارد بلکه دشمن دشمنان حق و محبان حق تعالی بوده اند بلا شک و ریب اینچنان تعلیم مصنف دوست داشتن دشمنان عیسی تابعین در باب امورات دنیویه بوده که در نیک نامی شهرت حاصل کنند و ارشاد حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وآله در بارهٔ دین خدا حق بوده مگر عیسی در باره دین در این باب ارشاد نفرموده چرا که آنحضرت مامور بجهاد نبود و نبوت آنحضرت جلالی و جمالی بود و عیسی بطریقه جمالی موسی برادر جلالی مامور بود از آن هر چه بهر کس تفویض شده بر آن کار مستقیم بود **قوله** هشتم مسیح چنانکه در آیت ۳۴ الی ۳۶ باب ۲۰ لوقا مذکورست گفت که در آسمان یعنی در بهشت نه تزویج میکنند نه تزویج کرده میشوند زیرا که ایشان مانند فرشتگان خواهند بود و در آیت ۱۷ باب ۱۴ نامه باهل روم قوم است که ملکوت خدا اکل و شرب نیست بلکه عدالت و آرام و خوشی در روح القدس است مگر محمد برخلاف آن در قرآن بیان فرموده که در بهشت اکل و شرب و صحبت با حوران خواهد بود و تعلیمات و مطالب دیگر نیز در انجیل میباشند که در قرآن بضد آنها بیان شده است نهایت چون تفصیل آنها باعث تطویل میشد لهذا بیان همین چند فقره اکتفا ورزیده پس واضح گردید که تعلیمات قرآن بالمره با تعلیمات انجیل مخالف و ضدست **راقم** گوید اول قصور فهم ست ورنه در مابین قرآن و کتب سماویه فرقی نباشد الا آنچه از آن کتب منسوخ یا تحریف گشته است و دعوی برکتابی که قرآن مجید ضد و مخالف آن باشد و آنچه مسیح فرمود که در آسمان نه تزویج میکنند نه تزویج کرده میشوند درست باشد در آسمان انکار ها کرده نمیشوند آنرا اگر در بهشت ان و معنی نوشته بهشت نوشتن تحریف باشد و در نامه باهل روم ذکر ملکوت باشد نه بهشت اگر آنرا بهشت دانند مضائقه ندارد در برای عیسائیان در عوض راحتهای دنیویه در بهشت عیش و عشرت موقوف در برای مسلمانان در عوض زحمات و مشقات دنیویه راحت و سرور معین شده آنها را خبر نداده اند مسلمانان را که نعمای بهشت موافق فهرست که در کتب مسلمانان باشد برای آنها مهیا الحمد لله علی هذه النعمة که برابر کتب آسمانی و دلائل آن عبارت نامهائی حواریان و شاگردان آوردن و تمسک با آن نمودن همین نتیجه خواهد بخشید که دعوی مصنف ثمره حاصل نمود اینچنان اینهمه دلائل مصنف از برای آن بود که قرآن مجید کلام خدا نباشد مگر از این دلائل کارسازی ذکر دیده **قوله** بنا بر این قرآن شرط اولی که در ابتدای همین باب بجهت شناختن پیغمبر حق ذکر نموده ایم بانجام نمیرساند **راقم** گوید که شروط پیغمبران خداشناختن از طرف مصنف مقرر شدن چه لزوم دارد اگر منحصر دران باشد که رسالت پیغمبران بجز آن شروط که مصنف مقرر کرده منظور نموده اید در نحال رسالت بسیاری از پیغمبران ثابت نخواهد رسید سوای آن مصنف صاحب الغرض باشد هر قدر که نشان دهی عیسی و حواریان باشد آنرا نوشته باشد و هر قدر علامات که در آنحضرت صلی الله علیه وآله باشند آنرا اعمداً ترک نماید از آن چه بند و چه کشاید پس این انصاف نباشد که صاحب غرض شروط معین سازد طرف ثانی آنرا قبول نماید پس انفصال معامله یکطرفه باشد و آن انصاف نباشد شرط شناخت پیغمبران بر دو قسم باید بوده باشد اول آنکه بر شرطی

که اتفاق جانبین باشد اکتفا رود و نه منظور طرفین خوبکه شروط مصنف مقرر سازد ما آنرا قبول نخواهیم نمود و نه داریم قسم دوم آنکه هرکس دعوی
نماید و برفق دعوی معجزه از وی صادر شود بلا شک آن پیغمبر برحق باشد چنانچه اخوند **محمد باقر** مجلسی در کتاب حق الیقین آورده
طریق دانستن حقیقت پیغمبران معجزات است زیرا که هرکه دعوی امر بلندی میکند بمحض دعوی او باور نتوان کرد چنانکه گفته اند
؎ ای بسا ابلیس آدم روی هست + پس بهر دستی نباید داد دست + مثل آنکه چنانکه شخصی دعوی کند که من از جانب پادشاه
بر شما حاکم باید اطاعت من کنید بمحض گفته او کسی از او قبول نمیکند تا حجتی از جانب پادشاه مانند رقمی یا نشانی که مخصوص پادشاه
باشد نداشته باشد و معجزه مثل آنست زیرا که معجزه فعلیست که بشر از اتیان آن عاجز باشد و برخلاف مجری عادت باشد و مقارن دعوی
پیغمبری صادر شود پس اگر فعلی باشد که از بشر ظاهر شود آن معجزه نیست مثل صنایع غریبه و حیل ارباب شعبده و اگر فعل خدا باشد
و موافق عادت باشد آن معجزه نیست مثل آنکه گوید در وقت طلوع آفتاب معجزه من آنست که الحال طلوع میکند و اگر مقارن دعوی پیغمبری
نباشد آنرا کرامت گویند نه معجزه مثل مائده حضرت مریم و هرگاه شخصی دعوی پیغمبری کند و گوید که خدا مرا برای هدایت دین و دنیای
خلائق فرستاده و دلیل من آنست که حقتعالی باشاره من ماه را دو نیم میکند یا این مرده را زنده میکند و در همان ساعت آن امر واقع
شود ما البته میدانیم که او راست میگوید زیرا که خدا بر همه چیز قادر است و علمش بهمه چیز احاطه کرده است چنانچه بیان کردیم پس اگر او
مرد کاذب باشد دعوی او قبیح خواهد بود و اطاعت ما او را قبیح است پس خدا اغراء به قبیح کرده خواهد بود و این قبیح است و قبیح بر خدا
محال است چنانچه معلوم شد و باید که معجزه بر طبق مدعا باشد تا دلالت بر صدق پیغمبری کند و اگر موافق نباشد دلالت بر کذب
صاحبش کند چنانچه نقل کرده اند که مسیلمه کذاب دعوی پیغمبری میکرد با او گفتند که محمد صلی الله علیه و آله برای کوری دعا کرد روشن
شد او کسی را طلبید که یک چشمش کور بود دعا کرد آن چشم روشنش کور شد گفتند که محمد صلی الله علیه و آله آب دهان مبارکش را در چاهی
که خشک شده بود انداخت آن چاه پر آب شد آن ملعون در چاه کم آبی آب دهن انداخت خشک شد و این معجزه مکذبه خوانند انتهی
حالا ارباب انصاف بقیاس قیاس بسنجند که شرائط مقرره مصنف **قوله** چون امکان ندارد که کلام و کتب خدا ضد و برعکس
یکدیگر باشند **راقم** گوید که بارها بهمین دلیل مصنف تحریر نموده راقم بر وفق تحریر جواب مناسب تحریر نموده ایم الحال نیز خاطر نشان او
مینمائیم که بمعنی مصنف کلام و کتب خدا و ضد و خلاف یکدیگر بودن نشان عدم راستی بودن آنچنان کتب دانسته ما نیز آنچنان میدانیم که
کلام الهی مکذب کلام سابقه نباشد موافق القرآن مجید مکذب کلام سابق نیست بلکه مصدق کلام سابق است لاکن آنچه مردم دخل و تصرف
در کلام سابقه نموده اند موافق آن بودن ضرورت ندارد بلکه باید برعکس و ضد آن باشد مگر مسلمانان کتب سابقه را بایمعنی برعکس
قرآن مجید دانسته اند صاحبان غرض آنرا تغییر و تبدیل داده موافق مطالب خود نموده اند دیگر آنکه احکام تازه در کتاب جدید اگر صادر باشد
البته برعکس احکام مندرجه کتب سابقه خواهد بود **قوله** واز دلایلی مطالبی که در باب دوم این رساله در خصوص کتب مقدسه بیان
نموده ام بیشک و شبهه یقین گردید که کتب مقدسه تحریف و منسوخ نگشته و کلام حقیقی الهی میباشند **راقم** گوید که اگر تورات و انجیل
منسوخ نگردیده در آن چگونه است که خوک را تورات حرام و انجیل حلال و شراب تورات حرام و انجیل آنرا حلال نموده چگونه ظاهر

باطل و مبدل شده و جمله احکام تورات را ضایع نمودن بادعای تکمیل آن بودن کسی باور تکمیل آن خواهد نمود و هرگاه تورات را انجیل
بیکاره کرد در اینحال اختتان موقوف نمودن و مدعی ختنه دل بودن چگونه باور توان نمود ابراهیم و موسی و عیسی و اسحاق و یعقوب و
و یحیی و غیرهم انبیاء تا بلبیت ختنه دل نداشته اند و لقدر افراد عیسائیان لیاقت اختتان در میان شان نبود پس دعوی بلا دلیل بلکه دعوی
برعکس دلیل چگونه محل اعتماد باشد **قوله** پس از همین مرحله که قرآن بطریق مرحله مذکوره ضد و خلاف کتب مقدسه است یقین کلی حاصل
میشود که قرآن کلام خدا نیست **اقول** اگر تامل نمائیم قرآن موافق کتب سابقه دیگر است انجیل برعکس جمله کتب سابقه باشد چنانچه
در تورات قسمی که مسکرات حرام باشد آنچنان در قرآن حرام در انجیل جایز در حکم اختتان قرآن مجید و تورات موافق باشند در باره عبادات
از صوم و صلوة انجیل مخالف سائر کتب سماویه باشد در قربانیها و اعیاد انجیل مخالف سائر کتب الهامی است و در بسیار چیزها از عبادات و
اعتقادات ضد و برعکس جمله کتب انجیل باشد آنرا موافق گفتن موافقت کذب نمودن است **قوله** و اگر چنانچه بجهة خلاف بودن قرآن
سوای دلیل مذکوره دلیلی دیگر نمیبود باز همان دلیل دلیلیست کافی که قرآن از جانب خدا نیست زیرا که در انجیل حکم محکم جاری گشته است که
هر یکه در ضد آن گفتگو نماید اگر بصفت فرشته هم ظاهر گشته باشد باز کلام او را از خدا ندانند **راقم** گوید که مصنف دلیلی دیگر اگر داشته
البته در پیش کردن آن کوتاهی نمیکرد مگر ندارد و از راه مخالفت قرآن را با کتب سالفه باعث عدم کلام الهی تصور دیده و حال آنکه ما با ثبات
رسانیدیم که انجیل برخلاف قرآن مجید و تورات و زبور باشد بلکه جمله کتب در مسئله توحید موافق باشند مخالف همه انجیل باشد پس انجیل کلام
خدا نباشد و انجیل در حقیقت نیز کلام خدا نیست بلکه موافق اعتقاد نصاری الهامی و کلام حواریان مانند متی و یوحنا و شاگردان ایشان
مثل مرقس و لوقا باشد آنرا چگونه از کتب سماوی کلام الهی شمردن مناسب باشد پس اگر در دعوی موافقت تورات در باره انجیل صادق باشند
در آن دست از تثلیث و استعمال از مسکرات بردارند و بجا آوردن احکام ختان جایز داشته به تعمیل و تکمیل آن حکم بپردازند **قوله**
چنانچه در آیات ۸ و ۹ فصل اول نامه بگلتیان مرقوم است که اگر ما یعنی حواریان یا فرشته از آسمان غیر از مژده یعنی انجیل دیگر چیزی که ما بشما رسانیدیم
برساند ملعون باد چنانچه پیش گفتیم حال نیز میگوئیم که اگر کسی بشما غیر از مژده که یافتید بدهد ملعون باد **راقم** گوید که تصور نمائید که قول حواری از
قول فرشته چگونه معتبر تر بوده باشد و برای پاسخ المذهب خود اهل هر فرقه این سخنان گفته اند و میگویند حرف شان اگر در انجا سند باشد
در اینجا نیز سند خواهد بود قول حواری که حقیقت آنرا کسی ندانسته بر قول فرشته که حقیقت آن دانسته شده چگونه ترجیح باید داد **قوله** پس
در اینصورت لازم نمی آید که در خصوص رد قرآن زیاده بر اینها گفتگو نمائیم زیرا که همین اختلاف آن با کتب مقدسه دلیلیست کافی و برهان که آن از
جانب خدا نیست **راقم** گوید که کلام جدید ضرور است که برخلاف احکام سابق باشد ورنه باعث [illegible] آنچه بلند بلکه اگر کلامی حرف بحرف
خواه در احکام خواه در عقاید موافق باشد باعث ارسال آن چه باشد بلکه کتب سابق را بی اعتبار گردانید چنانچه ظاهر است که اگر آن کتب
کافی میبودند در ان کتاب دیگر مثل آن احکام آورده بی اگر احکام تازه در او باشد در اینحال ارسال آن معلوم که لزوم داشته **قوله** اما
برای طالبان حقیقت دلائلی دیگر نیز ذکر خواهیم نمود که از اینها هم یقین کلی حاصل میگردد که قرآن کلام خدا نیست **راقم** گوید در آن دلایل آنقدر
سرسبز خواهد شد که در این گذشته ثمره بر داشته مگر مصنف گرفتار مرض جهل مرکب میباشد که در باب آنچنان کسان گفته اند ؎

آنکس که نداند و بداند که بداند + درجهل مرکب ابدالدهر بماند + علاج آن منحصرست در دار السقر و سعیر و لظی صفحه ۱۸ **قوله**
اولاً اینکه سوای دلیل مذکوره علامت دیگر که قرآن از جانب خدا نیست اینست که قرآن تقاضای تمنا آدمی را رفع نمیسازد زیراکه
در دیباچه رساله ذکر نمودیم که لازمست که الهام حقیقی آن تقاضای نهانی که خدا در روح و قلب انسانی ثبت کرده است رفع و
ساکت سازد **راقم** گوید که هر ملحد و بی ایمان اینگونه گفتن میتواند که هیچیک از تورات و انجیل و زبور رفع تقاضای قلبی نمودن
نمیتوانند چراکه در تورات نسبت اعمال قبیحه بانبیای عظام و نسبت کشتی به خداوند علام نموده اند و در انجیل نیز که ثانی اثنین
انبا شد ذکر زن و فرزند خدای پاک لم یلد ولم یولد کورست دیگران را و مخالطت و مباشرت زنان غیر ممانعت فرموده و خوردن
نکاحی یوسف نجار را پسندیده او و فرزندی بوجود آورده که فرمان دهنده خود مرتکب اینگونه بدذات خاص خود گردیده از آزردم
ازان کار باز نیامدند چراکه هرگاه شخص لم تقولون ما لا تفعلون باشد حرف او در اوامر و نواهی موثر نمیشود پس آنهر دو کتاب
رفع تقاضای دلی نمینمایند چنانچه در پیش عیسائیان معین باشد که کلامیکه رفع تقاضای روح ننماید کلام حق نباشد بلکه اگر بنظر تامل
و تدبر ملاحظه نمائیم صاحب ایمان و ایماندار درباره تورات و انجیل اینگونه دعوی پیش خواهد نمود و ملحد بی ایمان درباب قرآن مجید
اینگونه اعتراض خواهد آورد چراکه قرآن مجید رفع تقاضای دلی صاحب ایمان می نماید قسمی که از دیگر کتب اینگونه رفع تقاضای
ممکن نباشد چونکه قرآن مجید گذشته از رهنمائی راه حق از جهت خواص و سور و آیات کریمه اینست که شفای جمیع دردهای جسمانی و
روحانی و دفع تسویلات نفسانی و وساوس شیطانی و امن از مخاوف ظاهری و باطنی و دشمنان اندرونی و بیرونی در آیات و سور
فرقانی هست و بتجارب صادقه معلوم گردیده و تاثیرات قرآن حمید را در جلای قلوب و شفای صدور و ربط بجناب مقدس
ربانی و نجات از سطوت مشتبهات نفسانی زیاده ازانست که صاحب انکار آن تا بدیا عاقلی را درین مجال تاملی باشد هیچیان نمی
دانم که مراد از رفع تقاضای دلی که بار بار در زبان مصنف است بکدام نشان و علامت باشد اگر نشان آن اینچنان باشد که خاطر ها را
از بند و قید صوم و صلوة و استنجا و تطهیرات و خیرات و برکات و غسل و تیمم بیرون آرد و هیچگونه اندیشه بجاآوردن اعمال خیریه و شرب خمر
و ربا و سود و استعمال هر جانور خواه حلال گوشت یا حرام گوشت و بی پروائی ملائمه و دیگر جمله در انجیل یافته خواهد شد و اگر در خود انجیل فتح
نشود قسم بجد او ملحقات آن از اعمال حواریان و نامههائیکه آنها و شاگردان آنها نوشته اند یافت مگر انقدر هست که کلام خدا نیست
بلکه متی و مرقس و لوقا و یوحنا از فیض روح القدس آنرا جمع و تدوین نموده اند انچنان رفع تقاضائی روح نه از قرآن نه از تورات حاصل
خواهد شد بلکه اگر حقتعالی کتابی دیگر ارسال دارد از ان نیز اینگونه رفع تقاضای نخواهد شد و از قرآن مجید چگونه رفع تقاضائی
و تمنائی بی ایمانان حاصل گردد چراکه موافق حکم محکم قضا شیئم قرآنی شخص شب و روز و ماه و سال در فکر بند عبادات و ریاضات
میباشد مثلاً در قرب ماه مبارک رمضان در اندیشه آن خواهد گذرانید که چگونه از عهده صوم خواهد برآمد اگر برآمد باز اندیشه آن پیرامون خاطر
او خواهد گذشت که آیا روزه های او مقبول درگاه خداوندی گردیده یا نه دران میان اگر یک روزه را عمداً بشکند شصت روزه در
عوض آن پیهم بگیرد دیگر آنکه شب و روز در فکر نماز پنجگانه گذرانیدن و در فکر مهیا داشتن آب وضو باید بود خصوصاً در ایام سرما کو برف متصل از

آسمان بیارد و احتیاج غسل جنابت افتد بعمل آوردن ضروری باشد اگر با هزار مشقت و زحمت مالی جمع و فراهم آرد باید خمس و زکوة آن
کو کاره باشد بدهد هر قدر حریص باشد بر جمع آوری مال باز ادا نماید و هر ساله این پابندی دارد و دیگر حجه اسلام در اشته باشد و ازین
قبیل هزارها بندیها و تشویش ها در بجاآوردن احکام حقتعالی جلشانه دارد و لباس و مکان و مصلی موافق حکم شرع شریف باشد و از نجاسات
و در خوردن و آشامیدن پرهیز نماید سود نخورد و در تجارت حد شرعی نگاه دارد و در گفتن و راه رفتن و خوابیدن و بیدار شدن و خرج زدن
انقدر احکام وارد گردیده اند که این رساله گنجایش ذکر آنهم ندارد و پس اینگونه احکام تمنا و تقاضائی روح هر کس فنا کس کجا رفع تواند شد الا رفع
تقاضائی روح متدین متقین تواند بود درینجا مصنف حق بجانب دارد که گفته رفع تقاضای انسانی از قرآن مجید متصور نباشد آنرا ما هم نیز
تصور میکنیم که رفع تقاضای مثل مصنف از قرآن مجید ممکن نباشد **قوله** نیز در دیباچه ذکر و ثابت نمودیم که تقاضای روح هدران ست
که آدمی از صفات خدا و از اراده که او درباره انسان دارد اطلاع بهم رساند و از وسایل انجام آن آگاه شود و در خصوص خدا بری الذمه گشته
گردد و پاکی قلب و نیکی رفتار حاصل نماید و بخوشحالی حقیقی و سعادت ابدی تا بد الآخره مر **راقم** گوید که از صفات خدا تعالی که مسلمانان
اطلاعی بهم رسانیدن از ضروریات میدانند مگر داخل صفات خدائی موافق اعتقاد نصاری بول و غائط جدا شدن چنانچه حال مسیح بن ان
دانسته باید بوده باشد و بری الذمه از گناه بگناه شدن اختیاری نباشد هر کس طالب آنها شد حصول آن وابسته لطف یزدانی
است و بجز روزه بازخواست کو اغذان مبرین شدنی نیست مگر بادری مال تابعان را خوش کردن خشک خشک میتوانند مانند آنکس که در
حق او گفته اند آنکس که بداند و نداند که نداند + پس علاج آن چه باشد + من استادم انیک بخدمت مشغول + مراز ان چه
خدمت قبول یا نقبول + پاکی قلب هم از عیسائیان توقع نباید داشت چراکه در حالتی که مخمور نباشند پاکی قلب حاصل کردند
موافق زعم خود مگر در حالت مخموری و مستی پاکی قلب از کجا میسر آید بلکه ناپاکی متصور و بخوشحالی و سعادت ابدی رسیدن نیز از عیسائیان
متعذر باشد چونکه سعادت ابدی در حصول نعمای بهشت و قرب جنت تجری من تحتها الانهار باشد و آن حالت برای عیسائیان
مفقود بلکه در انجا مثل ملائکه خواهند بسر برد آنحالتهائیکه برای مسلمانان که وعده نعمای بهشت با آنها شده حاصل میتوانند نمود بجاه
محمد و آله الامجاد مگر نصاری در عوض آنهمه بدرجه ملائکه خواهند رسید پیغمبرشان از انسان خدا قرار یافت خود آنها از انسان
مثل ملائکه خواهند شد و اگر کتاب خدا آنها باشد که حسب مقصد مصنف علامات داشته باشد آن
انجیل باشد و بس چراکه تورات نیز شخص را از خداشناسی عیسی رهنمائی نتواند کرد و صفات خدای را بر عکس صفات خدای که انجیل نشان
داده نشان نتواند داد از و کلام خدا نباشد اگر خلاف گفتم از یهود استمزاج نمائید که از روی تورات صفات خدای در عیسی توان یافت
یا نه پس ببین که چه میگوید **قوله** اما بعد از اطلاع یافتن بر مضامین قرآن معلوم میگردد که تعلیم قرآن در رفع و ساکت ساختن تقاضای روح
آدمی ناقص و عاجز است **راقم** گوید که خود قرآن مفسر آنست که و لا یزید الظالمین الا خسارا آنچه حق شناختن صفات ثبوتیه و سلبیه
او تعالی باشد و آنچه در ان رضامندی او سبحانه و غضب او باشد مسلمانان از روی قرآن مجید فراگرفته اند و نقص آنچه در انجیل نتوان یافت در هیچ کتاب
نتوان یافت چراکه رخصت عام از اعمال بندگی و اطاعت چنانچه انجیل داده هیچکس نداده و در حقیقت دیگر نقص انجیل زیاده برین چگونه تواند بود

که بنده را موافق ارشاد نا رشاد او بخدای و مخلوق را بخالقی و مملوک را بمالکی باید اختیار نمود پس انجیل عاجز باشد از خدا
شناسانیدن نیز قرآن و نقص انجیل سهو کاتبان که حقیقتاً تحریف آنها شده باشد قرآن مجید سرچشمهٔ بیانی کلمه حقه توحید که شرق را
تا غرب و جنوب را تا شمال و ما بین آسمان و زمین فرا گرفته باشد و انجیل موجد تثلیث و بانی مبانی وا از خدا و احد ستّ سبب قاصر پس
در حقیقت انجیل ناقص و عاجز و قرآن مجید کامل و قادر بر خدا شناسی باشد و بدلایل و براهین نقص انجیل دیگر که اعظم نقائص باشد
اینست که به حیثیت کتب سماوی برای هدایت خلق ارسال گردیده اند پس انجیل احکام معاملات دنیویه ندارد نه ذکر میراثه دران یافت
میشود نه طریقه دادستد و نه قانون رفع نزاع و فساد اجاره و بیع و شرا و سائر ضروریات خلق که مردم بآن محتاج باشند یکقلم ندارد و حال آنکه
اگر مردم در دنیا احکام خداوندی را ندانسته باشند رجوع بآرای خود و بقیاس خود عمل میکنند چنانچه بجهة خالی بودن انجیل ازین مقصد
حکام عیسویه همیشه در زحمات و مشقات تیاری قانون عمر بسر میبرند چون خود چیزی ندارند که باعث اطمینان شان باشد که از جانب
خدا تعالی است از پیش خود اختراع قانون چند مینمایند دیر خواه زود یک قبح آن براینها متیقن میگردد آنها ترک نموده از سر نو قانون دیگر پیدا
بجای آن مقرر میسازند باز بران اکتفا نمیورزند باز آنرا بدل مینمایند پس اینهمه نقائص و عجز انجیل باشد چرا که اگر طریقه دنیا داری شخصی درست
نباشد از بیخبری در حق الناس مداخلت نماید دنیا مزرعة الآخرت باشد در قیامت مواخذ باشد الحال ارباب انصاف ملاحظه فرمایند
که دعوی مصنف درباره نقص و عجز قرآن مجید ثابت باشد یا راقم نقص و عجز انجیل باثبات رسانیدم در صفحه ۱۹ام **قوله** یعنی اگرچه
چند مطالب است در خصوص صفات خدا و احوال قلبی و اطاعت آدمی از کتب مقدسه انتقال یافته در قرآن ذکر شده است لیکن
بآن اکملیت که در انجیل بیان گردیده و بوضوح پیوسته است صفات خدا و ارادهٔ و احکام او و کیفیت احوال قلب انسانی در قرآن بیان
و تفصیل نشده است انتهی راقم گوید این دعوی نیز کذب محض باشد چرا که در قرآن مجید هر صفات الهی قسمی که در انجیل باشد در قرآن مجید
انتقال یافته نیست چونکه در قرآن خدا را بیگانگی نشان داده و تثلیث را عین شرک قرار داده در انجیل توحید فی التثلیث و تثلیث فی
التوحید عین ایمان دعوی دارند پس احدی تواند گفت که قرآن توحید از انجیل برداشته باقیماند احوال قلبی و اطاعت آدمی برای متن قرآن
از کتب سماویه نیز بهدلیل باشد چونکه احوال قلب انسانی را باید که بقدر احتیاج که مصنف متقرآن باشد نوشته شده است زیادتی را قرآن مجید
زیادتی تصویه ره و ترک نمود و دعوی اطاعت او مصنف مذکور نمیتوان یافت که در اطاعت در عیسائیان قسم باشد **قوله** هم مطلبی مهم است آدمی پاکی بخدا تقرب تمام میابد آیات در قرآن
بالکلیه از نظر انداخته شده است بلکه بنا بر مضمون بعضی آیات قرآن تقدس و عدالت خدا و پاکی قلب آدمی را باطل میگردد چنانچه ثبوت این مطلب من بعد تفصیلاً ذکر خواهم نمود انتهی راقم
گوید دعوی پاکی قلب ناقص باشد چرا که خود مصنف بیشتر دعوی ناپاکی قلب آدمی باثبات تمام نموده که راقم جواب عیوب آن دادم مگر در گور حافظه نباشد مگر عجب تر آنکه دعوی نمود
که قرآن مجید تقدس و عدالت خدا را باطل میکند اگر قرآن وارد نشد عدالت در درگاه خداتعالی فرسنگها دور رفته بود که قرآن مجید آنرا جبر ارگردانیده چنانچه جمله از جواب راقم تعدیل معلوم
گردد تقدس حقتعالی نیز در قرآن مجید یافت نشد از انجیل توان حاصل نمود که حضرت عیسی را عین رب و فرزند دانسته خدای که جل الاه شریک از ازل باشد شریکی و پسری پیدا کرده
باد جود آن مقدس باشد پس اگر تقدس از انجیل یافت شد عدالت نیز از آن مخزن الفوائد بدست آید که عین عدالت خدا از مضمون انجیل ثابت شد کز یک بیعت خود منظور فرمود کسی
دهم که عقد نکاح و قتیکه خواه مریم بدون انعقاد عقد به عیسی حامله گردیده سبحان ربک رب العزة عما یصفون **قوله** و تقاضای آدمی که

بنابران آدمی باید که از گناهان خود و عقوبت آنها رهائی جسته و آزادی یابد تعلیم قرآن اصلاً رفع نمیسازد و آدمی را چنان شسته نمیدهد
که آن وسیله خدای عادل و مقدس بیگناه گردد زیرا که آن وسائلی که خدا بجهة تحصیل عفو گناهان در انجیل بیان و برقرار فرموده است بر
کنار نهاده در قرآن چنین وسایل آدمی را نشان داده شده است که امکان ندارد که بسبب آنها عفو گناهان خود را حاصل نموده و نجات از
عقوبات آنها یابد چنانکه در قرآن بیان شده است که آدمی باستصواب توبه و باعمال حسنه و ثواب خود بنابر رحمت موفوره خدا
بشفاعت محمد و ایمان بران آمرزش گناهان خود تحصیل میکند و خدا بسبب همین ها از تقصیرات بنده گذشته او را مقبول درگاه
خود میگرداند نهایت این عقیده باطل و خلاف است زیرا که در خصوص توبه در اواخر فصل دوم باب دوم این رساله ذکر و ثابت نمودیم
که خدا فقط بوسیله توبه او گناه نمیگذرد و در انجیل بواضحی تمام بیان شده است که خدا محض از گناه کسی هرگز نگذرد که توبه نموده و قدبا مسیح ایمان
آرد و هر کسیکه بمسیح ایمان نیاورده مستوجب غضب خداوند خواهد بود و بهلاکت ابدی گرفتار خواهد شد چنانچه این مطالب در انجیل و آیات
آتیه یعنی در آیه ۱۵ فصل اول مرقس و در آیه ۳۸ فصل ۲ و در آیه ۱۶ فصل ۲ اعمال حواریان الی آخره راقم گوید که اینقدر نازش مصنف
بر انجیل و فتنی بیجا است که انجیل را کلام خدا و منزله من السماء باثبات نتوانستی آورد در حالیکه انجیل کلام حواریان و شاگردان آنها بعد واقعه
صلیب مرتب گردد اعتبار آن هر قدر باشد مخفی نباشد پس موافق مرتبه آن از مضامین هر و شاهد مدعا آرد دیگر آنچه راقم تحریر ان در اواسط
صفحه ۱۹ام دعوی نموده که بنابر مضمون بعضی آیات قرآن تقدس و عدالت خدا و پاکی قلب آدمی باطل میگردد چنانکه ثبوت این مطلب را
من بعد تفصیلاً ذکر خواهم نمود آنرا فراموش کرده یا عمداً ترک نموده چون میدانست که از عهده آن بر آمدن نمیتواند دعوی مصنف
درباره ابطال قرآن تقدس و عدالت باری تعالی شانه را مانند مضمون شعر بوعلی سینا که عبارت از شیخ الرئیس باشد و در دهر یکی
مثل من آنهم کافر + پس در دهر یک مسلمان نبود + چونکه همین یک قرآن مجید باشد که از دست تصرف مخالفان مصئون مانده مسئله
توحید حضرت رب العزت جل جلاله را بپایه صدق و حد تحقیق میرساند پس اگر قرآن مجید خود هم عدالت حقتعالی و تقدس او را باطل سازد
پس خدا حجتی ندارد که از روی آن عادل و مقدس باثبات رسد مگر دعوی پاکی با وجود دعوی ناپاکی آن از عجب العجائب باشد مگر آنچه
مصنف ایمان آوردن بمسیح باعث حصول نجات دانسته و پس ما مسلمانان نیز مقر و معترف آن هستیم که بمسیح ایمان آرد مگر او را شناخته و آنچه با
سزاوار باشد نه آنکه او را بجای ستائش نماید چونکه او عبد و رسول بود چنانچه در انجیل گفته که از تو که خدای واحد حقیقی و از عیسی مسیح که تو او را فر
ستاده باشند پس آنها فرقی ما بین فرستنده و فرستاده باشند و آنچه مصنف عفو تقصیرات بسبب توبه و اعمال حسنه و ثواب مستبعد داند دران باب
حق بجانب دارد چرا که نه عفو تقصیرات عیسائیان بوسیله مقرر شده نه از جانب حقتعالی بعیسی اینگونه وعده مرحمت صادر گردیده
و نه عیسی آنچنان وعده بآنها داده از آنرو که مسیح شان بیشتر بخود هم باور ندارند نداشته باشد دران آمرزش عام و بخشش خاص حصه و
نصیب ندارند آنجماعه برای مسلمانان ببرکت نعلین عرش سائی فلک فرسای آنحضرت معین گردیده بحصه شان افتاده دیگر را
چه مداخلت مگر مصنف خاطر حزین خود را هرگونه که بخواهد تسکین داده باشد که بجهة مسیح آمرزش آنها خواهد شد و بس فقط امکان برای خاطر
مسیح درباره گنهگاران رحیم است اگر مسیح طاقت آنرا ندارد که در حالتیکه تو او را شریک لاشریک له قرار دهی تو را ذره منفعت امان جان دهند

از جهت مثل تو دوستان خجالت ها دارد خود را و غیر خود را از روح القدس وغیره سزاوار این مرتبه رفیعه نمیدانند و نه احدی را بجز او سبحانه وتعالی دعوی این بلند مرتبه دعوی فرزندی او تعالی کسی سزاوار باشد بلکه عیسی و مادرش را شرف غلامی و کنیزی آن درگاه عالی باعث فخر ومباهات باشد و مسیح این اعتقاد تو معاتب گردانیده چنانچه **قوله تعالی** اذ قال الله یا عیسی ابن مریم ءانت قلت للناس اتخذونی وامی الهین من دون الله قال سبحانک ما یکون لی ان اقول ما لیس لی بحق ان کنت قلته فقد علمته تعلم ما فی نفسی ولا اعلم ما فی نفسک انک انت علام الغیوب ما قلت لهم الا ما امرتنی به ان اعبدوا الله ربی وربکم وکنت علیهم شهیدا ما دمت فیهم فلما توفیتنی کنت انت الرقیب علیهم وانت علی کل شیء شهید ان تعذبهم فانهم عبادک وان تغفر لهم فانک انت العزیز الحکیم وچه قدر منافات است این کلام با فقره انجیل که جابجا عیسی فرموده من نزد پدر خود و پدر شما وخدای خود و خدای شما بالا میروم انتهی **قوله** دیگر اینکه گویا محمد شفیع گناهگاران است یعنی بالمره خلاف و خیال باطل و ضد انجیل است زیراکه در انجیل صاف بیان شده است که شافی مذنبین مسیح است و بس چنانچه در آیه ۶ فصل ۱۴ یوحنا مرقوم است که من راه و درستی و حیاتم هیچکسی نزد پدر بغیر از وسیله من نمی آید **راقم** گوید مصنف معنی کلام مسیح درست نفهمیده مردم زمان مسیح قبل بعثت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بغیر وسیله مسیح نجات توانند یافت نه جمله خلق چنانچه پیشتر باثبات رسانیده ام که هرگاه بدون مسیح حصول نجات ممکن نباشد در آن حال کسان که قبل مسیح بودند و امید نداشتند که بوجود خواهد آمد یا نه نجات آنها چگونه متصور باشد پس اگر آنچنان بنسبت جمله اولین در آتش باشند و خدا ظالم نیست پس کلام آنجناب مخ باید که عیسائیان قبل از بعثت سرور کائنات بوسیله مسیح نجات یابند و بس مگر کتب قرآن در عدالت و تقدس او تعالی تفاوتی که پیدا شود آنرا باثبات رسانیدن باید محض دعوی بی هوی و خیالی در مقابل آوردن مانند دعوی با تشمیر کنند باشند و عجز و نقص قرآن باثبات توان رسانید چونکه نقص و عجز انجیل لا کلام ثابت است چنانچه نقره آمدیم که نه انجیل بکار خالق می آید نه بکار خلق اما دعوی اول که مسئله توحید ضائع کرده مردم را در شک انداخته چونکه تصریح تثلیث دران باشد اما شق دوم پس هیچ کلام ضروریه خلق دران نباشد مگر فکر هر کس بقدر قامت اوست انجیل چهار ورقی بیش نباشد چنانچه همین انجیل آخر چهار حصه کتاب باشد هر حصه چهارم انجیل کامل پس چرا ناقص و عاجز نباشد دیگر آنکه در تقدس و عدالت الهی انجیل شاهدیست صادق چنانچه ظلمی زیاده برین نباشد که حقتعالی جمله انبیا و رسل و کتب و صحف را برای هدایت خلق از ابتدای دور آدم تا عیسی مسئله توحید قسمی و در عهد عیسی قسمی دیگر صادر سازد و خلق را در حیرت انداز د بیشتر شمه از ان بیان نکرده حالا خلق کجا نسند اگر از ارشادات جمله انبیا گوش دهند و خدا را احد دانند انجیل آنها را بدرک اسفل من النار روانه میسازد و هرگاه عیسی را بخدایی اختیار نمایند بنده از بندگان خدا از شرکی یا اقرار داده باشند مذبذبین بین ذلک لا الی هؤلاء ولا الی هؤلاء باشند پس اگر در خیال نقص در عدالت حق راه نیافت دیگر چه توان گفت **ایضا** فقره آیه ۶ فصل ۱۴ انجیل یوحنا نیز زیاده برین بیانی ندارد که آنحضرت در زمان نبوت خود مانند هر پیغمبر راه و درستی و طریقه حیات باشند و بدون وسیله بدرگاه حق نتوانند رسید و این شان جمله پیغمبران باشد تخصیص بعیسی چه دارد و کدام منزلت و فضیلت او زیاده از دیگر پیغمبران مستفاد میشود چونکه در زمان موسی همین قسم برای موسی و غیرهم انبیا بوده است پس اینحکم عام انبیا شد نه منزلت خاص عیسی از ان چه حاصل باشد

باقیماند انکار شفاعت سرور کائنات صلی الله علیه وآله وسلم و مدعی آن برای عیسی بودن که مصنف دارد مگر دران ماده زیاده تحریر نمودن نباید باشد وقتیکه روز شفاعت خواهد شد حقیقت را از سر بسته و هنگام آن انکار را خواهد گردید مگر هر کس از شفاعت شفیع المذنبین انکار ورزد شفاعت آنحضرت صلی الله علیه وآله باو نخواهد رسید مجیب رسول حمید و ما را از شفاعت مسیح زیرا که بعضی متابعان او که قبل از بعثت سرور کائنات بر طریقه حقه عیسائیه بودند انکاری نیست مخصوص شفاعت او برای مسیح قبول داریم مگر شفاعت عامه و فتح الباب شفاعت از آنسرور صلی الله علیه وآله وسلم و ثم بعد شفاعت آنحضرت مؤمنان نیز شفاعت برای اهل خانه و همسایه میتوانند نمود در انحال برای پیغمبری مثل عیسی چگونه ابا دارند انکار نمائیم صفحه ۱۴۱ **قوله** در آیات ۵ و ۶ فصل ۲ نامه اول به تیموتیوس بیان شده که یک خدا است و در میان خدا و خلق یک واسطه است و او انسان مسیح یسوع که خود را در راه خدا همه فدیه داد الخ **راقم** گوید در مقابل مسلمانان دلایل اعمال حواریان و فلمهای آنها و نامه های شاگردان آنها آوردن سست تر از خانه عنکبوت باشد باز از انجیل اگر بر کدام مسئله دلیلی آرد قدری جای اعتماد باشد۔

دیگر آنکه دران نامه یعنی تیموتیوس عیسی را واسطه قرار داده والبته عیسی در زمان بعثت خود که ایام آن از بعثت عیسی تا شروع ایام بعثت حضرت خاتم المرسلین صلی الله علیه وآله باشد واسطه بوده میان خالق و خلق دیگر آنکه دعوی فدیه همه بر عیسی چگونه روا باشد چرا که یحیی بطوع و رغبت در راه خدا در زندان یهود عنود او را گرفتار کرده جبرا بر سر صلیب آویختند پس چندین مثل عیسی در راه حق از دست دشمنان مقتول و هلاک گردیده اند تخصیص بعیسی ندارد بلکه عیسی نهایت کراهت ازان داشته و شب قتل گریه ها نموده و از شدت بیقراری و بی صبری سه بار بر زمین افتاده و از درگاه قاضی الحاجات بگریه وزاری مسئلت نمود که آنوقت و ساعت از وی درگذرد مگر قضای مبرم نازل گردید و آنحضرت بر سر صلیب رسید انا لله وانا الیه راجعون چنانچه جمله این کوائف در باب بیست و ششم انجیل از متی از درس ۳۶ مبرهن میگردد پس چگونه میتوان گفت که مسیح فدیه همه گردید بلی اگر فدیه جبر گفته شود روا باشد و از فغت حال عیسی بوده باشد که خواهی نخواهی او را فدیه قرار دادند همچنان از جزع و فزع مرگ باواز بلند فریادها نمود الهی الهی از بهر چه مرا گذاشتی چنانچه از انجیل از باب بیست هفتم انجیل متی ظاهر است والبته از شان پیغمبری مثل عیسی بعید مینماید که مانند عامیان چنین سستی کند وقت ملاقات پروردگار باشد از روی وهمه و هول و ترک دنیا این حالت ها بهم رساند بزارها بل صد هزار دوستان خدا در راه حق سرها نثار کرده اند و حرفی جز شکر بر زبان نیاورند خصوص جناب سید الشهداء الخامس آل عبا قرة العین محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم و سرور سینه علی المرتضی مولی الخافقین ابی عبدالله الحسین روحی و روح العالمین له الفدا در میان گرمای سخت عرب مقابل سی هزار مخالفان با حالت گرسنه و تشنه پایداری نموده که بدن مبارکش از بسیاری زخمهای تیر و نیزه های نامردان کفار مانند غربال گردیده بود و شهادت برادران و فرزندان و برادرزادگان و عزیزان که هر یکی ثمره شجره طیبه اهلبیت رسالت بوده بر روی آنحضرت شهید گردیدند و حالت اسیری اهلبیت که گویا آنحضرت معائنه میفرمود با وجود این همه مصایب و محن که بران امام انس و جن روآورده با اطمینان قلب و چهره بشاش و گشاده روی نه پروای از شهادت شهدا که پاره های جگر آنحضرت بودند و نه اندیشه از جان نازنین خود بمحض شوق لقای پروردگار همه را گوارا نمود و آهی نکشید جزع و فزع بی تابی را که دران مدخلت نبود براه حق و اصل گردید شب شهادت که یقین آنداشت که فردا شهید خواهم شد

بعبادت حق قیام نمود و جبین بر جبین نهاده انتظار برای ملاقات پروردگار بسر برده ۵ کاش آنزمان سرادق گردون نگون
شدی + وین خرگه بلند ستون بی ستون شدی + کاش آنزمان که پیکر او بر زمین فتاد + جان جهانیان همه از تن برون شدی
یالیتنی کنت معهم فافوز فوزا عظیما پس آنحضرت چرا همه ماپدری بکار نبردی چونکه سرور کائنات فرموده بودند که نجات
خود را بیرت بحسین م ادم روحی فداه حال آنکه جناب سید الشهدا یکی از نائبان آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بود که استقامت تام
گذشتگان و آیندگان را از ورق هستی شسته پس استقامت حضرت خاتم المرسلین صلعم ازان باید قیاس اوراموافق آن باید استقامت
پیغمبران خدا بوده با همه جزع و فزع و بیصبری با وجود دعوی خدائی که عیسائیان برای عیسی دانند جائی شرمندگی باشند **قوله**
و درینحالت که محمد از جنس بنی نوع بشر است سهو و نسیان و گناه در و یافت میشد پس درینصورت خود او نیز بشفاعت دهنده محتاجست
آیا درینحال چگونه ممکن شود که چنین شخص وسیله شفاعت دیگران باشد **مراقم** گوید که اگر آنحضرت از جنس بشر بود ازان چه مضائقه خود آنحضرت
را حضرت رب العزت ارشاد فرموده که بگو قل انما انا بشر مثلکم مگر هر گاه بشر عبد او ابن خدا شدن تواند درینحال اگر بشر شفاعت
نماید چرا مستبعد باشد و دعوی سهو و نسیان بدلیل باشد و دعوی بے دلیل قابل حجت نباشد و سهو و نسیان در آنحضرت معنی ندارد و گناه را
در معصوم مدخلت نباشد چنانچه در فصلهای سابقه تصریح آن خواهد رفت **قوله** مخفی نماید که مرتبه رسالت بسبب گناه باطل نمیگردد چنانکه
گذشت مگر مرتبه شفاعت سبحان الله اگر رسولان خدا خود مرتکب گناه گردند خلق بملاحظه احوال ایشان بقدم آنحضرت رفتن خواهند
خواست و حقتعالے بندگان دیگر نداشته که گناه کنندگان را برای رسالت برگزید پس هر گاه از گناه نقصے در شان والا شان پیغمبران عاید
نگردد درینحال چرا نقصی درباره شفاعت کننده رخ نماید گرفتم آنکه در مرتبه شفاعت وقوع گناه معاصے نقص وارد سازد مگر کدام دلیل
یا نجیال موهوم مصنف **قوله** و در قرآن باشکاری گفته شده است که محمد صاحب گناه بوده است چنانچه در سوره **المؤمن**
مسطور است که فاصبر ان وعد الله حق واستغفر لذنبک وسبح بحمد ربک بالعشی والابکار یعنی صبر کن زیرا که
وعده خدا حق است و از برائی گناه خود طلب عفو نما و رب خود شام و صباح حمد کن و دیگر در سوره **القتال** مذکور گشته است که
فاعلم انه لا اله الا الله واستغفر لذنبک وللمؤمنین والمؤمنات یعنی هر بستی بدان که نیست خدای مگر خدای واحد
و هم از برائی گناه خود و هم از برای مؤمنان و مؤمنه ها طلب استغفار نما و دیگر در همین خصوص در سوره **الفتح** نوشته شده است که
انا فتحنا لک فتحا مبینا لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک وما تأخر یعنی اے نبی ما تو فتح نمایانے را بیان کرده ام که
خدا گناه ماضی و مستقبل ترا عفو نماید و این که آیات مذکوره لا شک و شبهه محمد او نه لقوم او رجوع دارد از ربط کلام خود آیات واضح
و آشکار است چنانچه مثلا لفظ لذنبک منسوب بحمد است و الفاظ للمؤمنین والمؤمنات باُمتان محمد انتهی **مراقم**
گوید که بزعم عیسائیان و سائر مخالفان قرآن مجید ساخته و بر بافته آنحضرت میباشد هر گاه اینچنان باشد پس چگونه ممکن باشد که شخص
خود را گناه گار مشتهر سازد و هر گاه کسے دعوی نماید که شاید برای مصلحت آنکه ازین راه فایده بدعوی مسلمانان حاصل آید چرا ترجیح
نموده درینحال نیز جوابش آنچنانست که در آنکه شخص خود را سپر زبان مخالفان سازد کدام مصلحت باشد بلکه مصلحت در آن باشد که خود را

بپاکی ستایش نماید و اگر کلام الله کلام آنحضرت بود چگونه اینچنان بر ما پسند دکه مصنف دلایل از روی قرآن مجید بر تلبیس آنحضرت
آورده آنها را ننگ نامه و در انتظار تحریر جوابهائے شافے بلدد و درصورت عدم تحریر جواب الزام مخالفان بر خود قبول توان نمودن بتمیز
که قرآن مجید کلام خالق العلام باشد هر چه خواسته و هر قسمیکه خواسته ارسال فرمود و اگر کلام آنحضرت بود البته اینچنان مضامین مندرج
میشد که مخالفان از جائی طعن زدن بقدر سوراخ سوزن نبوده بلکه درینحال برائے مسلمانان کی اینچنان حجتهای شافی و کافے بدست نمی آمد
که هر وقت حجت برده بکار می آمدند و چگونه آن عالم آرای آنحضرت مقتضے دیگاه برهای سند و چگونه بر بار دادامی شده است که ما را برای ذم الزام طعن خود در گیر دارو مخالفان
دارد دار در صفحه ۲۲ آنچه بعضے آیات کریمه قرآن مجید را دلیل گناه گار بودن آنحضرت صلی الله علیه وسلم آورده دران باب **راقم** گوید
که بحسب ظاهر خطاب بآنحضرت واقعست چونکه سزاوار مخاطب خداوندی بودن آنجناب باشد چنانچه در توراة مقصود بنی اسرائیل باشند
مگر خطاب بموسی واقع گردیده است چنانچه در رساله پنجم توراة باب نهم درس اول مذکور است ای اسرائیل بشنو تو امروز از اردن عبور نمای الخ
پس اسرائیل یعقوب باشند آن روز کجا بود و تو نیز صیغه مفرد باشد ازان مراد موسی باشد حال آنکه موسی تنها برای جنگ کردن نمی رفت
ازان بنی اسرائیل باشند مگر چون سزاوار خطاب خداوندی خاصان درگاه باشند مخاطب گردیده همچنان در توراة در کثیر مواضع اینگونه
خطاب بموسی که ازان مقصود بنی اسرائیل باشند صادر گردیده درینجا نیز خطاب بحضرت رسالت باشد مقصود ازان امت باشند ورنه
تصور نموده آید که کسیکه مقصر خود گنهگار باشد آنرا خداوند عالم بعد مذاکره معاصی او ویتم نعمته علیک که یادری عمدا از ان
نموده باشد کسی که از جمله قرآن مجید کلوا واشربوا ولا تقربوا الصلوة پسندیده بود پس هر گاه حقتعالی نعمت خود را تمام کند
وقوع معاصی از وے چگونه ممکن باشد علاوه برین آنکه از روی کریمه منقد بحسب ظاهر باثبات میرسد که گناهان کرده و ناکرده او حقتعالی
آمرزیده حال آنکه معاصی آینده که آقا و صاحب اختیار بجهت آن گناه برعکس مقصرت عتاب صادر فرماید و درینجا همه بذل بخشش و
صرف عطا و عنایت و رحمت باشد هر گاه آقا از بنده اینچنان رضامند باشد که از تقصیرات گذشته و آینده و کرده و ناکرده او درگذرد
و شمار نیارد بلکه نهایت رضامندی از وی ظاهر فرماید آنرا گناه گار نباید تصور باید همچنان آنکه نزد مخالفان از قریش که در آنوقت دشمن جانی
آنحضرت صلی الله علیه وآله بودند گناه های بزرگ برای گناه رسول خدا نبوده لهذا حضرت رب العزت جل وعلا برای بند نمودن دهنهای
کفار اینگونه اظهار عفو تقصیرات شده فرموده دیگر آنکه حسنات الابرار سیئات المقربین در میان مشهور است دیگر آنکه علمای رضوان
الله علیهم فرموده اند که از آیه کریمه واستغفر لذنبک وللمؤمنین والمؤمنات مستفاد میشود که مؤمنان امت آنحضرت خواه ذکور
دانات بتعلیم امر زیده شده اند چونکه حقسبحانه تعالے پیغمبر خود را امر کرده باستغفار گناهان امت و خلاف امر الهی از آنحضرت متصور
نیست پس استغفار و طلب آمرزش کرده و حقتعالے ازان کریم تر است که حبیب خود را فرماید که از من چیزے طلب و چون طلب بدو عطا نکند
پس معلوم شد که امت را دولت آمرزش عطا شده خواهد بود ۵ هر کرا چون تو پیشوا باشد + ناامید از خدا چرا باشد + همچنان معصیت
نافرمانی باشد اگر آنحضرت معاذ الله معصیت حقتعالی مینمود مورد مکرمت و سزاوار عنایت یتم نعمته علیک و سزاوار لیغفر الله
نمی شد اعز ین گشتی بادنی نافرمانی مانند موسی مورد غضب الهی خداوند تعالی جلشانه گردید چنانکه بعد ازان آنکه موسی را حکم شد که نزد فرعون

موسی عذر آورده انکار نموده مورد غضب خداوند قهار گردید چنانچه در کتاب دوم توراة مسمی بسفر خروج باب چهارم درس دهم
پس موسی بخداوند گفت لعوذ ای خداوند نه در ایام سابق نه از زمان گفتنت به بنده ات صاحب فصاحت نیستم بلکه بطی الکلام و کند زبانم
و خداوند وی را گفت که دهان انسان کرا آفرید و گنگ و کر و بینا و نابینا را که خلق کرد آیا که من خداوند نکردم پس حال برو و من بدهانت
مددگار خواهم بود و ترا تعلیم میدهم که چه باید بگوئی او دیگر گفت لوح خداوند تمنا اینکه بواسطه هر کس که میخواهی بفرستی بفرست و غضب خداوند بر موسی
افروخته شده گفت آیا هارون لیوی برادر تو نیست من میدانم که فصیح الکلام است و نیز اینکه بقصد استقبال تو بیرون می آید انتهی پس
معصیت بزرگ باشد یا انکار رفتن نزد فرعون از ترس و واهمه که از برای محض انکار مورد شدت غضب گردیده و برای صدور معصیت
و عدم عطای جمله نعمای خداوند در میان آمده پس آن معصیت نبود بلکه عین اطاعت و فرمانبرداری بود الغرض هر قدر اینگونه آیات در
قرآن مجید وارد گردیده اند یا بر سهو و نسیان بعضی امور دلالت داشته باشند مصلحتا خواهند بود تا مردم در باره آنحضرت صلی الله علیه و آله
گمان خدائی و مختار کارخانه خالق مثل موت و حیات و رزق بسوی آنحضرت ننمایند و آنحضرت را بنده از بندگان او تعالی تصور
نمایند لهذا بینه آنکه مردم گمراه نشوند چنانکه در حق عیسی شدند و آن بنده خدا را بخدائی اختیار کردند الغرض معنی محصله ازین همه
آیات کریمه خواه دیگر آیات که در آن ذکر استغفر لذنبك وللمؤمنين والمؤمنات وارد گردیده اینها باشد که مراد استغفار گناهان آنحضرت
گذشته گناه آنحضرت گذشته گناه کسانیکه از بعثت و ظهور انوار آنحضرت بجهة اطلاعی و آگهی که از روی اخبار انبیای سالفه و کتب سابقه تصدیق آنحضرت
نمودند بلکه از روی کتب اهل اسلام معلوم میشود که دخول بهشت و آمرزش سیئات محض وابسته بتصدیق حضرت خاتم المرسلین صلی الله
علیه و آله وسلم گوکه آنهائیکه قبل از زمان بعثت بودند مگر حجت بر آنها تمام است چراکه هر یک از پیغمبران چنانچه خدای خود را و خود را ایشان بنمایند
آنچنان احوال آنحضرت که چنان پیغمبری بخلق مبعوث شدنیست بدون تصدیق او دخل بهشت غیر ممکن است نتوان شد شناسانیدند
پس هر کس از آنها که ایمان بخدا و آن رسول داشتند حسب الهدایت پیغمبر خود تصدیق آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم که افضل و اعلم و اشرف و خاتم
پیغمبران است و هر کس تصدیق آن رسول نکرد نه خدا را خدا نه آن پیغمبر را رسول و نه حضرت رسول را رسول و خاتم پیغمبران نیست داخل زمره کفر محسوب شد پس
جمله امتان پیغمبران سابق بجهة آوردن ایمان بسرور کائنات نجات حاصل نمودند گناه گذشته عبارت از گناه آنها میباشد و گناه آینده
مراد از گناه غیر مومنین و مومنات باشد چراکه مومنان را بسبب ثبات ایمانداری از سائر خلق ممتاز فرموده حکم طلب آمرزش خصوصا فرموده و سائر
خلق را عموما قرار داد و طلب آمرزش و استغفار آنها از مومنان جداگانه ارشاد فرمود چنانچه از کریمه المؤمنين والمؤمنات والمسلمين و
المسلمات مستفاد میشود که غیر مومنین دیگران نیز در امتان آنحضرت میباشند پس مومنان را استثنا فرموده آنها را بتخصیص جدا قرار داده ارشاد
طلب آمرزش گناهان مسلمانان فرمود و لا شک حسب ارشاد حضرت رب العزت آنحضرت طلب آمرزش نموده آنچه از حق خواست یافت
گنهگاران امت را دعا کرد ＊ خدایش جمله حاجتها روا کرد ＊ همچنان عبارتیکه راقم اقرار نموده ام که این کتاب را بر وفق مذهب کتب اهل اسلام اندک خواه
بیش ننوشته بلکه موافق مذهب اهل کتاب نوشتم و هیچ دلیلی از روی کتب مسلمانان نیاوردم چراکه آنچه در کتب آنهاست بر ما حجت نتواند شد و آنچه
در کتب ما بر آنها حجت نمیتواند بود مگر آنچه در امری اتفاق فریقین و شمتین باشد از روی حجت آن توان آورد و مگر در مقام خواه مقامات

دیگر جواب تحقیقی و حقیقت حال مدون آنکه از کتب اهل اسلام نوشته شده و آینده نیز جواب تحقیقی چنانچه خود مصنف نیز رجوع بکتب
خود در باره جواب تحقیقی می آرد آورده خواهد شد همچنان ارشاد بطلب آمرزش و استغفار بحضرت نبوی برای تعلیم و تنبیه و تربیت ما
میباشد ورنه آنحضرت را که دائم احتیاج بتوبه انابه بوده ولسوف يعطيك ربك فترضى آنچنان سند محکمی باشد که لاریب دلالت بعصمت
و بر پاکی آنحضرت و اهلبیت آنحضرت انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت ويطهركم تطهيرا شاهد عدل میباشد
پس صاحب يطهركم تطهيرا باشد او را طلب استغفار چه ضرور در صفحه ۲۲ همچنین از احادیث آیه نیز مربستی معلوم و یقین میگردد که گناهان گذشته
و آینده که گویا خدا نظر بمضمون آیه مزبوره بمحمد عفو فرموده گناهان آنحضرت نیست چنانچه بعضی علما ادعا میکنند بلکه فی الحقیقت از گناه
خود او ست و احادیث مذکوره ازین قرار است که در صفحه دوم ورق ۱۰۵ جلد دوم کتاب حیات القلوب از قول امام جعفر مکتوب است
که محمد شبی در خانه ام سلمه بود جا مشغول گشته میگریست و میگفت که خداوندا مرا بر مگردان هرگز بسوی بدی هرچند که مرا از آن نجات داده
و مرا بخود مگذار یک چشم زدن هرگز در این اثنا ام سلمه بوی گفت که چون خدا گناه گذشته و آینده ترا آمرزیده است چرا چنین میگوئی و میگریی
فرمود ای ام سلمه چون ایمن شوم و حقتعالی حضرت یونس را بقدر یک چشم زدن بخود گذاشت و از وی صادر شد آنچه صادر شد انتهی راقم
گوید که مصنف دعوی آن داشته که از احادیث آیه ثابت سازد که مراد از گناهان آنحضرت نیست بلکه فی الحقیقت از گناه خود او ست آن
دعوی چه شد ازین روایت حیات القلوب مبرهن گردید که آنحضرت از خوف و خشیت حقتعالی گریه کردند و از لازمات بندگی بی پروائی
او در اندیشه بودند و آن شان پیغمبرانست کدام قباحت در او بنظر منصفان میرسد البته اگر حقتعالی کسی را بحال خود گذارد گو پیغمبر
مرسل باشد یا رسول دیگر توقع نیک از وی نتوان داشت آخر رسولان بندگان خدا باشند بلکه جواب این اعتراض خود از کلام آنحضرت
صادر شده که یونس پیغمبر خدا بود حقتعالی او را برای یک چشم زدن واگذاشت از وی صادر شد آنچه شد دیگر زیاده بر آن چه کلام باشد مگر عیسی را
ترسی نباشد که پسر و لیعهد اوست مگر درگاه لاشریک آنچنان بی نیاز است که با وجودی که قرة العین و ثمرة الفؤاد میباشد تمام شب شهادت
عیسی بر زمین چندبار افتاده گریه ها میکرد و در اضطراب و اضطرار بسر میبرد و دعای نجات میطلبید خدا تعالی را هیچ پروا نبود و در درگاه
بی نیاز ازین زاریها هیچ حل نبود آه ای ملحدین بیدا نباید شمار احال ابنیت ذاتی بیگانه حال فرزند خدا آنا باشد رسولان خدا که
بندگان حقیقی بودند بنده را چه یارائی بی پروائی او را البته خوف و بیم آن بیشتر از آنها باید بوده باشد **قوله ایضا** در صفحه ۲
ورق ۷ همان کتاب حدیثی بهمان مضمون از امام محمد باقر منقولست الخ راقم گوید که حدیث اولی خواه این حدیث یا روایات دیگر
از آنحضرت صلی الله علیه و آله نقل نموده باشند همه عبودیت و بندگی سرافکندگی خود مشتمل بر عجز و نیاز خواهد بود مقصد آنکه خداوندا مرا
دهشت مرا بیامرز تو آمرزنده هستی آن از منجمله عیوبات شمردن و از مدعیان انصاف خیلی مستبعد بلکه روایت بخاری و مسلم در کتاب
حصن حصین و خواه روایت مشکات المصابیح همه متضمن بر طلب آمرزش میباشند نه دران جای اعتراض متعرض نه در آن
محل طعن طاعن نه دران حرف حاسد میرسد آنحضرت بنده از بندگان و رسولی از رسولان او بود و او ماشکر و تذلل بی نبود بلکه
مشتمل بر خداوندی و عبدیت و پیغمبری و خاتمیت و افضلیت از کل بشر بل کل مخلوقات مسجع مزین بحرف لا تقعا و لا فخرا الا ما شاء الله

بنام نامی وی سید و آنحضرت بران عمل فرموده شریک در خدائی او نبود که دعوی شرکت داشته باشد و نه فرزند خدا مانند الولد
سر لابیه بوده که دم از همسری او در خدائی زند و دعوی سزاوار مرتبه عیسی مسیح بود که خدای دیگر بود و شریک در سلطنت و کارخانه الوهیت
و مالک ملک و وارث پدر بود صفحه ۳۴۴ **قوله** در کتاب اسماء الله در باب استغفار و توبه از **بخاری** روایت است که ابوهریره
گفت که قال النبی صلعم لاستغفر الله واتوب الیه فی الیوم اکثر من سبعین مرة تا آخر **راقم** گوید که آنحضرت استغفار
گناه ناکرده نمود بران چه جای اعتراض و حرف گیر بیجا باشد اول آنکه طریقه در راه خدا و تعلیم امت منظور او علیه السلام بود چنانچه اگر
آنحضرت راه های بندگی و طاعت را بما نمودی ما نیز مثل نصاری خلنه رافته دل قرار میدادیم و دست از جمله احکام الهی شسته
تاویلات دور از کار و توجیهات ناموجه بکار می بردیم که ما احکام ظاهریه کتب سالفه را مبدل بباطن نمودیم مگر نشنیده ایم که شرب خمر را که ظاهرا
و علانیه باستعمال می آرند و احکام ابدیه توراة آنرا بکلی ممانعت نموده بود چگونه آنرا باطن مبدل نمودند شاید یهودان مخفی میخوردند اینها
صرف استعمال آنرا بظاهر پسندیده بدل بظاهر نمودند در عوض آن سائر جمله احکام را باطن بدل کردند مگر هرگاه این توجیه بکار بریم
استعمال گوشت گراز را کدام عذر معقول در پیش آریم بلکه آنهم بی عذر نیست دران نیز معذورانند یهودان گوشت آن مردار را پسندیده
در پنهانی میخوردند آنرا نیز از باطن بظاهر بدل کردند باقی همه احکام ظاهر را بباطن مبدل نمودند مگر روز شنبه را گذاشته یکشنبه اختیار نمودن
سراسر مخالفت حکم ابدیه تورات و سنت موسویه باشد و هرگز عذری مسموع ندارد و الغرض این مقام نه مقام این گفتگوها بود داداز و عنان
توسن تند خرام را بسمت مطلب گردانیدیم آینده هر سخن وقتی و هر نکته مکانی دارد **قوله** مسلم از عائشه روایت کرده که محمد صلعم گفت
اللهم اغسل خطایای الخ **قوله** باز در کتاب الصلوة در باب السجود روایت است که قال ابوهریرة رضی الله عنه کان النبی صلعم یقول فی
سجوده اللهم اغفر لی ذنوبی الخ **راقم** گوید که جمیع مسلمانان شب و روز ورد زبان خود ساخته اند اللهم اغفر لی ولوالدی و
للمؤمنین والمؤمنات واللهم اغفر المؤمنین والمؤمنات والمسلمین والمسلمات پس آیا بهر حال آنها باشد که متکلم و مادر و پدر و
جمله مؤمنان و مسلمانان گناهکارانند بلکه اگر اینگونه کلمات را ورد وظیفه خود نسازند در عوض آن چه کنند و چه گویند درگاه بی نیاز
آنجنان بی پرواست که در کتب معتبره حدیث مثل حیات القلوب وغیره آورده اند که یوسف صدیق هرگاه از زندان به تنگ آمده درگاه
حق سبحانه تعالی عرض پرداز گشت که بحق یعقوب و بحق اسحاق و بحق ابراهیم مرا از زندان نجات و خلاصی عطا فرما وحی رسید که کدام حق
یعقوب بر من باشد او را دوازده پسر دادم یک پسر از و جدا شده آنقدر جزع و فزع و بی صبری اختیار کرده و کدام حق اسحاق بر من
باشد و کدام حق ابراهیم بوده است که تو مرا بآن حق قسم میدهی پس مینمایم که مسلمانان بکدام غرور و پندار درگاه حق را سهل و آسان دانسته
یاد او و طلب گذارش از ترک میکنند عیسی در نماز عجز و نیاز بجا آوردی یا در انجا شروع بمناظره و مباحثه و معانده و مجادله نمودی اگر عجز و
نیاز بود استغفار یکی از آن ها باشد اگر عجز و نیاز نبود آنرا نماز نتوان گفت **قوله** اگر بعض علما میگویند که درین آیات معنی استغفار و
مغفرت اینست که گناه را از مرتبه امکان پوشیده داشتن پس جواب اینست که چیزی که از مرتبه امکان بعرصه ظهور و وجود نیامده است ظاهر است
که آن وجودی و هستی ندارد یعنی معدوم و نیست است و درباره چیزی که نیست گفتن که هست و شده و گذشته است غیر حق خواهد بود

لهذا گناهی که هیچ وقوع نیافته است در باب استغفار و مغفرت غیر ممکن و بیجاست بنابرین دعوی مزبوره باطل و عاطل است انتهی راقم
گوید که پیشتر دو سه مرتبه ارباب انصاف را مطلع نموده ام که مصنف از طرف مسلمانان جوابهای سهل و آسان که جوابش در خاطر خود بی
اندیشه میگذارد که از عهده آن برآمدن خواهد توانست نوشته جواب غلط خواه مینویسد درینجا نیز همان آتش دهان کاسه ورنه نام و نشان
آن علما و تحریرات شان او را بایستی نوشت تا ما هم ببینیم که قول آنکس سند تواند شد و دینداری او چگونه است و از کجا و کدام رساله حرف زده
است ورنه رجما بالغیب آوردن درست نباشد بهر حال مصنف جواب علمای موهومی نوشته راقم جواب الجواب برای تسکین مصنف
و امثال و اقران او مینگارد پس میگوئیم که اگر این دعوی مصنف راست باشد که چیزی که از مرتبه امکان بعرصه ظهور و وجود نیامده ظاهر است آن
وجودی و هستی ندارد درباره آن چیزی که هست و شده غیر حق خواهد بود راقم گوید مصنف توراة خوانده یا نه اگر خوانده مطالب آن
بحفظ دارد یا نه اگر ندارد ما یادش می آریم که موسی بنی اسرائیل را وعده نهرهای شیر و شهد داده برای جنگ همراه برد پس در حقیقت
موافق قول موسی آن نهرها دران زمین بودند یا نه اگر نبودند موسی ع چرا چیزی را که نبود وعده است قرار داده مرتکب کذب گشته اگر بودند باثبات
رسانند که در کدام سرزمین و بنوبه نهرهای مذکور جاری بودند که موسی وصف آن نموده پس دعوی باطل و عاطل نمودن از پیغمبران باشد
دیگر آنکه از باب هژدهم کتاب دوم تورات یافته میشود که ابراهیم ع بدرگاه حق عرض نموده که خداوندا من از خاک و خاکستر هستم و عیسی از باب
دهم انجیل مرقس یافته میشود که در جواب سایل گفته که چرا مرا خوب گفتی و حال آنکه هیچکس خوب نیست جز یکی یعنی خدا پس ازین باب میتوان
گفت که ابراهیم ع از خاک و خاکستر بود و عیسی علیه السلام نیز خوب نبود بلکه بد بود و هم چنان موافق قول و دعوی مصنف می پرسیم که در حقیقت
ابراهیم ع از خاک و خاکستر یا مثل سائر مخلوقات از نطفه پدر قدم در عالم هستی نهاده البته خواهند گفت که از خاکستر نبود پس درینحال که از خاکستر
نبود چگونه چیزی که لباس هستی نپوشیده آنرا گفتن که هست باطل و عاطل است نیز عیسی ع خوب بود یا بد اگر گوئی بد بود آماده دوزخ و سقر
باش اگر خوب بود پس چیزی که در او نبود و هستی و وجودی نداشته چنان آنرا برای خود باثبات میرسانند پس اگر طلب مغفرت و استغفار در حالی
که آنحضرت گناهی نداشتند بیجا باشد بلکه آنحضرت صاحب گناه ثابت میشوند درینحال ابراهیم ع و عیسی ع یکی از خاکستر ثابت شد و باثبات میرسد
بلکه با قوال هر دو خلاف عقل است کار خردمندان نیست صفحه ۳۴۴ **قوله** خلاصه در انصورت که از آیات قرآن و مضمون احادیث واضحه
و مبرهن میگردد که محمد گناهکار بوده دیگر چگونه امکان دارد که او شفیع دیگر مانند گناهکاری گردد پس بنا بر دلایل مذکوره واضح است که آدمی بوسایل که
در قرآن بیان شده است عفو گناهان خود را تحصیل نمیتواند بود و از عقوبت آنها رهائی نخواهد یافت الخ **راقم** گوید که هرگز از هیچ آیه و از هیچ حدیث
معلوم نمیشود که آنحضرت صاحب گناه بوده اند بلکه بر عکس دعوی او قرآن مجید بر حقیقت رسالت و طهارت آنحضرت بل بر برکت آنحضرت و پاکی
اهلبیت آنحضرت شاهد صدق باشد آنرا گواه گناهکار بودن آنحضرت شمردن غایت جهالت باشد خدا شناسا ارشاد طلب مغفرت و باعث استغفار
پیشتر نوشته شده است مگر در صورتیکه آنحضرت واقعی صاحب گناه بودند گناه را مصنف چنین فهمیده چیزی را که حقتعالی از گناهان محجوب
نفرماید و بنده خود معاتب نسازد آن گناه هرگز نتوان گفت دیگر آنکه آن گناهکار شفاعت نتواند نمود و عیسی بزعم شما بار گناهان جمله عیسایان را بدوش
خود برداشته لعنتی گردیده و سه روز در جهنم رفت پس هرگاه لعنتی و جهنمی شفیع المذنبین عیسائیان باشد صاحب گناه بطریق اولی شفیع المذنبین

خلایق تواند شد بلکه میتوان گفت که عیسی ایشیو بار گناهان خلق که برداشته از عقوبات آنها چگونه خواهد یافت چنانچه بدیهی است
اگر کسی که مقروض دیون باشد دیگری ضامن آنکس گردد درینحال آنکس متقروض است رهائی آن ممکن است گر رهائی ضامن بدون ادائی
آن ممکن نیست پس برابر اینچنان حال عیسی باشد در ضمانت بار گناهان خلق اینچنان بدانکه گناه بخشیدن از طلب استغفار و آمرزش
باثبات اینچنان نمیرسد که موافق زعم عیسائیان گناه گار شدن عیسی باثبات میرسد اگرچه عیسائیان از اختراع این مسئله فواید جلیله در آن ترتیب
و مهیا دانستند مگر بغایت نقایص و خسران مترتب گردیده چنانچه بزعم آنها چنان بوده که مردم هرگاه یقین بهم رسانیدند که عیسی ضامن
عیسائیان گردیده دیگر با عیسائیان کسی کاری ندارد و سفید اگر سیاه سر خر رانده نمایند باز پرسی ندارد و الا بلا بگردن بلا بهمه
بازخواست بر عیسی باشد مگر قباحتهای چند در چندان ازین مسئله غیر سودمند برخیزد چنانچه راقم میپرسد که در دوزخ رفتن عیسی برای
سه روز و دیگری برای سال یا سی سال چه تفاوت و تغییر باشد سه روز نیز جهنمی سی ساله را هم دوزخی تو گفت ــه پس او
خویشتن گم است کرا رهبری کند + هرگاه دوزخرا از دوزخ رهائی نداد آخر کار بدوزخ تشریف فرما گردید درینحال دیگرانرا چگونه نجات
تواند بخشید در حالتیکه خود را نتوانست آزاد نمود اگر صاحب اختیار و مختار کارخانه خدای بود در دوزخ رفتن چرا از دست داشته هرکرا میخواست
رهائی میداد بدون آنکه زحمتی بخود راه دهد **قوله** بهمین سبب در نظر بعث و اعتقاد قرآن آدمی پاکی قلب خود را حاصل نمیتواند نمود و به بخت حقیقی
و سعادت جاودانی نمیتواند رسید بلکه در گناه خود مانده بغضب خدا گرفتار گردیده در هلاکت ابدی خواهد ماند خصوصیت تعلیم قرآن تقاضای
و تمنای طبع آدمی را رفع و ساکت میسازد و آدمی را بمنزل نجات نمیرساند پس قرآن جهة تحصیل نجات نامناسب و بیمصرف است و بنابران
قرآن شرط اول که در دیباچه جهت تصدیق الهام حقیقی ذکر نموده ایم بانجام نمیرساند و بهمین سبب واضح و ثابت میگردد که قرآن کلام خدا نیست انتهی
راقم گوید که این عبارت مضمون موافق این شعر شاعر باشد که گفته ــه چه خوش گفته است سعدی در زلیخا + الا یا ایها الساقی ادر کاسا
و ناولها + چونکه مصنف طعن در طلب استغفار و در رفع سیئات گفتگو بود آنرا باین گفتگوها چه نسبت مگر دعوی نرسیدن و نتوان رسیدن و در
گناه خود ماندن بغضب خداوندی گرفتار گردیدن در اختیار طریقه ایست که مخالف طرق پیغمبران سلف و رسولان ماضیه بوده باشد که عبارت از
تثلیث باشد چونکه کاهی شده است که از ابتدای زمانه بعثت رسولان و پیغمبران بگوش احدی اینگونه مزخرفات برخورده باشد که اب و ابن
و روح یکخدا و حال آنکه مغایرت داخل باشد نه اب ابن و نه ابن اب و نه روح را اب و بر عکس یا اب ابن و ابن را روح و برخلاف قرار داده اید
با اینهمه یگانگی خدای احد و توحید محض باشد ان هذا لشیء عجاب همچنان محض زبانی دعوی بیهوده نمودن که قرآن مجید و تعلیم آن تقاضای
و تمنای طبع آدمی را رفع نمیسازد و ساکت نمیکند و آدمی را بمنزل نجات نمیتواند رسانید پس قرآن جهة تحصیل نجات نامناسب باشد و
بیمصرف است از آن رو قرآن ثابت شد که قرآن کلام خدا نباشد و حال آنکه اگر از تعلیم قرآن مجید بخت حقیقی ابدی و حصول نجات میسر
نگردد از هیچ مجال آن در رو به این نباشد مگر ما بطریق ادب گفتن میتوانیم و میگوییم که چون اصل اصول مسئله توحید حضرت باری عز اسمه باشد و
آن از انجیل مفقود و محال تعلیم انجیل گشته مراد باصل نجات نمیتوانند رسانید پس انجیل جهة تحصیل نجات محض ناکاره و بی سود و بیمصرف
باشد الحال الله ارباب انصاف ملاحظه نموده انصاف بکار برند که دعوی مصنف هیچ پایه دارد در باره قرآن مجید یا دعوی راقم مدلل

و مستحکم و قرین قیاس باشد دیگر جمله ارباب ملل و نحل مصر بر بطلان دعوی مخالف گو مخالف بر حق باشد یا باشد مگر از دعوی بیدلیل
خواه دلائلی که آرنده آنرا با دلیل تصور نماید کجا قابل استماع باشد موافق آن اگر مصنف تعلیم قرآن مجید را غیر مفید تصور نموده گو باشد ــه
گر به بی گفت ترا دشمن دین باکی نیست + مس آنست که او مرتبه زر نشکند + لمعن خفاش کجا چشمه خورشید برد + سنگ ناچیز
کجا قیمت گوهر شکند **قوله** خلاصه انجیل درین باب نیز برتری کلی بر قرآن دارد زیرا که تعلیم انجیل تقاضای روح ایمان آورنده را
کاملا رفع و ساکت میسازد و در شناختن خدا و احوال قلب خود میرساند **راقم** گوید اگر خر عیسی را براق و رفرف برتری شد آن
حال انجیل را لاشک برتری بر قرآن مجید میسر آید و هند شکلی که برای تمام در انجیل نباشد مگر اب خدا ابن خدا روح القدس خدا و احوال
قلب از مفرح القلوب حکیم ارزانی و طب اکبر و قانون و شفای شیخ الرئیس توان دریافت و خداشناسی منحصر بر کلمه حقه توحید لا اله
الا الله است و بس که تمام از آن مملو است **قوله** بسبب نجات مسیح شخص ایمان آورنده عفو گناهان و پاکی قلب و نیکی رفتار تحصیل کرده
رضامندی خدا را شامل خود میسازد و بخوشحالی حقیقی و سعادت و جلال ابدی میرسد **راقم** گوید که نجات مسیح شامل حال مومنان که قبل
بعثت سرور کاینات صلی الله علیه و آله بر مسیحیان سید استند تحصیل حسنات و پرهیز از سیئات داشته امید میداریم چون بعثت آنسرور
صلی الله علیه و آله بر روی کار آمد جمله ادیان موقوف و منسوخ گردیدند تنها ایمان به مسیح مفید نباشد پس الیوم برکسیکه قرآن در هدایت رسانی
او عاجز و ناقص باشد چونکه سبعه بحر فیضان حقتعالی باین شد ته از ی جار سا کی باشد و در قرب آن هنگام هلاک گردد با وجود آنکه پیشینیکه انبوه
انبوه خلقی از نهر هدو سیراب میشوند مگر آب آن دریای زخار برای فهم ضرورت خود کافی ندانسته رجوع بآن ننماید ورده در صفحه ۲۴۵ آنچه
دعوی می آرد که دلیل دوم آنکه قرآن از جانب حقتعالی نباشد دیده خواهد شد که چگونه باثبات میرسد چونکه در مرحله اول کم پایی کش
در خلال بند گردید تا در مرحله ثانی چگونه بمنزل مقصود تواند رسید چنانچه قوله ثانیا دلیل و علامت دیگر که قرآن از جانب خدا
نیست مطالب ناشایسته ایست که در او مرقوم یافته اند بطریقی که برحمت و محبت و تقدس و عدالت خداوندی لایق و مطابق نیستند
از قبیل حکایت بهشت چنانچه در سوره **انفال** مرقوم گشته که مثل الجنة التی وعد المتقون فیها انهار من ماء غیر
آسن و انهار من لبن لم یتغیر طعمه و انهار من خمر لذة للشاربین و انهار من عسل مصفی و لهم فیها من
کل الثمرات و مغفرة من ربهم انتهی **راقم** گوید که ارباب انصاف تماشائی دعوی مصنف ملاحظه فرمایند که علمای بهشت و
ذکر نعمای آنرا که جهة مطیعان حق وعده شده است مبطل رحمت و منافی عدالت و محبت و نقیض تقدس حضرت مقدس ربانی تصور نموده
نمیدانم که هرگاه آسایش بهشت برین را منافی رحمت خداوند رحیم قرار دادن درینحال دوزخ را و عقوبات آنرا دلیل رأفت و رحمت معین
خواهد نمود با وجود همچنان راقم نمیداند که انکار نعمای بهشت و رحمت و سرور آنرا قسمی منکر گردیدن که در رحمت او تعالی از عطای آن
بر مومنان تفاوتی پیدا و اثبات قرآن آورد چونکه وجود بهشت را عیسائیان انکار نمیتوانند نمود چرا که ذکر آن در کتب ایشان موجود با قیاند تفاوت
مابین اوصاف نعمای خلد برین پس اوصافی که در کتب مسلمانان برای نعمای بهشت وارد گردیده در کتب عیسائیان نباشد دلایل بر عدم اثبات
عدم مذکور آن نعمای بهشتی نزد شان از ذات روشن تر است چونکه آن نعمای جاوید سزاوار مومنان اهل اسلام بود و مخصوص مسلمانان

عیسائیان از آن رحمت محروم از آن رو برای عیسائیان ذکر آن نعمات در پرده تاخیر و تعویق افتاده و آنها را از آن نصیبی نبود از آن رو اگر در
کتب ایشان ذکر آن مصلحتا رفته تا باعث دلسوزی ایشان نباشد و هم ذکر آن در انجیل ضرورت نداشته چرا که قرآن آمدنی بود خاتمه کلام باید [illegible]
باشد دیگر آنکه چون حقتعالی اتمام نعمت بعد اکمال الدین بر آنحضرت ص فرموده از آن رو ذکر آن نیز دران کتب که تعلق بآنها داشته فرموده بود
و انصاری را نصیبی نبود از آن در توراة که اهل آن بجهة تکذیب دو پیغمبر رانده ازل گردیده بودند بکلی ذکر نعماء بهشت نیامده عیسائیان
بسبب تکذیب خاتم رسولان صلوات الله علیه و علیهم خصوصا و عموما مردود ابد گردیدند بنابران ذکر نعماء بهشت بایشان از بسیار اکتفا رفته. حالا
به بینید که بکدام دلیل وجود نعماء بهشتی را باعث منافی عدل و محبت و تقدس و رحمت یافته از روی آن دلیل درستی می آید و چونکه تا حال دعوی او
بدلیل بود **قوله** در سوره **الواقعه** مرقوم گشته است که اولئک المقربون فی جنات النعیم ثلة من الاولین و قلیل من
الآخرین علی سرر موضونة الخ در صفحه ۲۴۴ ، قوله معنی آیات آتیه دیگر زیاده نالایق و نامناسب است چنانچه در سوره **الرحمن** مرقوم
است که فیهن قاصرات الطرف لم یطمثهن انس قبلهم و لا جان قوله نیز در سوره **النساء** وارد است که ان للمتقین
مفازا حدائق و اعنابا و کواعب اترابا و کاسا دهاقا یعنی بهشتی که جهة متقیان بمکان عیش مهیا گردیده است یعنی باغهای
درخت انگور و حوریان نارپستان و شوهر دوست و کاسهای پر کرده بدیهی است که چنین کلمات را کلام خدا گفتن لایق نیست زیرا که در جهت
علم و تقدیس خداوندی این قبیل مضامین هیچ علاقه و مناسبت ندارد و نظر باین و سایر آیات قرآن بجنت اخروی اهل ایمان محمدیه
پوشیدن لباسهای فاخره بر بالای تختها نشستن بر بالای فرش گرانبها و خوردن میوه های نیک و گوشت لذیذ طیور بهشتی و در نوشیدن شراب
لذیذ و شیر و عسل مصفا و صحبت و مرافقت با حور العین است و مفسران قرآن و احادیث لذت آنرا دیگر بیشتر بیان میسازند چنانچه کیفیت آن
در اوراق ۱۰۰ الی ۱۰۷ کتاب عین الحیات و در اوراق ۱۰۰ کتاب حق الیقین و در مشکات المصابیح در باب صفة الجنة و اهلها و سایره
مفصلا ثبت و ضبط گشته و در رسالۂ طریقة الحیات نیز بیان شده است و از مضامین احادیث مرقومه مواضع معلومه بوضوح تمام ظاهر
و روشن میگردد که بهشت اعتقاد محمدیه بالکلیه مجازی و جسمانیست بدانطریق که هر چیزیکه از خیال آدم نفسانی خطور کند در آنجا حاضر است لذت
و عیش و عشرت نفسانی و جسمانی که قلب انسان میل آن دارد در آنجا یافت میشود و واضح است که چنین بهشت امیدواران و مستحقین آن آدمی را از
پاکی قلب و نیک اذکار باز داشته بخواهشهای نفسانی قوت و قدرت میدهد پس چنین بهشت چگونه مشابه و لایق تقدس خداوندی
میتواند بود و روح آدمی که جهت تعبدی ابدی خلق شده است لذت و عیش روحانی میخواهد و محض بتحصیل حب و قرب الهی مشمول و
رضامندی خداوندی گشته خرم و خوشحال و مالک بجنت و جلال میگردد در چنین لذات و عیش و عشرت نفسانی بچه طریق ساکت و خوشحال
میتواند گردید آیا اینگونه آیات قرآن افکار نفسانی قلب مطالعه و استماع کننده را بحرکت نمی آورند و آنها را پرورش نمیدهند و آیا میشود که خدا
خواهشهای نفسانی را پرورش دهد و آنها را بحرکت آورد حاشا بلکه در چنین صورت متقدس خدا بجنت وارد نگشت بنابراین بهشت
بیان شده قرآن دلیلی است واضح و آشکار که آن از جانب خدا نیست انتهی **راقم** گوید بحث در حاجات مصنف بسمع ارباب انصاف رسیده
حالا نوبت استماع کلام راقم باشد اول آنکه مصنف ادعای نعماء بهشتی مسلمانانرا از راه نقل یا عقل باطل میداند اگر از راه سمع بود البته

دلایل آن پیش مینمود پس از راه عقل باشد و عقل او مقتضی همینقدر بود که اظهار فضیلت خود نموده چون حسد با مسلمانان دیده
باطن او را کور و گوشهای انصافش را کر و زبان امانت را قفل زده الکن نموده از آن رو نمیتواند درست به بیند و نمیتواند درست بشنود
از آن نمیتواند درست بگوید چونکه در بهشت برین نعماء خداوندی بحدی و قسمی موجود که هیچ دیده ندیده و هیچ گوشی نشنیده و در هیچ
خاطری خطور نکرده و آنهمه برای اهل اسلام باشد عیسائیانرا اگر دران نصیبی بودی البته مفصل خواهش برای آنها نیز بیان می آمد از جهة
محرومی او دلسوختن از بسیاری حسد طریقه جدل در نهاده با مسلمانان در باره حصول عدم استحقاق آن نموده یکدفعه انکار آن مینماید چه هرگاه
ذکر وجود حور العین را خاصه منافی الوهیت دانسته از راه انکار پیش می آید باز احتمال به تورع و تقدس مصنف محمول میشد قاطبة از جمله نعماء
خداوندی انکار قدرت قادر مطلق باشد نشنیدم که جلوس مسلمانان بر سریرهائی مرصع در مقابل یکدیگر منافی رحمت و محبت حق باشد یا همین
بودن ضیعه برای خدمات منافی عدل تصور دیده خواه خوردن فواکه و ثمرات بهشتی و استعمال گوشت طیور مخالف رافت حق تصور میباید یا بسر
بردن در ظل ممدود و آشامیدن از ماء مسکوب منافی تقدس او تعالی شانه فهمیده یا کاس من معین را سزاوار عطای حق ندانسته چرا که همه
مطیعان را وعده داده شده است بلکه سزاوار باشد عقلا که کسانیکه محض از خوف و خشیت خدا تعالی از مشتبهات دنیویه پرهیز نموده در عوض
آن سزاوار عنایت خداوندی خود بآنها عطا فرماید باقی میماند صحبت زنان بهشتی که مصنف از تجرد در تنهائی بسر بردن خواهی نخواهی منکر گردیده
دران انکار نماید مضایقه نداشته مگر راقم گوید قول و فعل تفاوتی میدارند در قرآن مجید صرف ذکر آنرا مصنف نپسندد مگر اینهم اثبات که
حقتعالی از هر جنس نر و ماده لاتعد و لاتحصی خلق فرموده که کارخانه ایجاد باین وسعت انحصار بآن دارد بایستی خلق و ایجاد نفرمودی بحسب
مرضی و بر وفق خواهش مصنف تقبل آمدی مگر از خلق فرمودن خالق الانام در دار دنیا خللی در عدل و محبت و رحمت و تقدس او تعالی راه یافته
باشد موافق زعم مصنف و موافق یقین راقم اگر این عنایتها که در بهشت از برای بندگان خود از درگاه حضرت عزت معین شده نبودی هرگز سزاوار
مرحمت او نبود که کسانی را که از ترس و بیم عقوبت او ترک مناهی اختیار کرده اند عنایتها عطا نفرموده باشد در عدل و محبت و رحمت و تقدس او
بعید میتوان گفت شده ی الغرض هیچ دلایل نقلیه درین دعوی گواه و شهود نبود بلکه دلایل عقلیه هم نداشته محض دلائلی که مصنف بقدر استعداد
و فراخ حوصله خود نوشته پس هیچ ضرورت ندارد که هر دعوی که نه بران دلایل نقلیه باشند نه عقلیه کسی قبول و منظور نماید و نه لزوم داشته است که دعوی
مصنف بهر حال کسی باور نماید راقم ازین مرد در تعجب هستم چرا که آنچه میگوید نمیداند که مآل و ثمره آن گفتگوهای او چه خواهد بود و بدون اندیشه آنچه در
دل آید میگوید و آنقدر نسنجیده که کسانیکه در راه حق فی سبیل الله از جان و مال و اهل و عیال و آسایشهای دنیویه با وجود تمکنت و دستگاه محض بنا
بگذارند و تا در دنیا بودند تجرد معلقی و از افعال شنیعه با وجود نهایت حریص بودن بران نگشتند البته لزوم داشته که حضرت رب العزت
آنچه سزاوار است در دار کرامت و دار سرور بآنها عطا فرموده تحفه ها انعام و احسان بی پایان خود فرماید انکه هر کس بجهة خوف و خشیت حق ترک
آسایش دنیویه نموده طالب حق گردیده در آنعالم نیز موافق قول یا هادی باشند و فرشتگان نخواهند بود مانند فرشته بودن کدام لذت بحال خلق
حاصل تواند آمد چنانچه ذکر آن در انجیل باشد مگر سوال سایل در آن نماده به آنچنان سوالی واقع شد که ضرور بود که عیسی آنچنان جواب دهد چنانچه
از باب انجیل معلوم میشود که شخصی از عیسی ع سوال نمود که اگر زنی هفت شوهر نوبت بنوبت نماید در بهشت بکدام یکی از اینها زن خواهد بود عیسی ع

جواب داد که در بهشت تزویج کرده نمیشوند اگر در انجیل خود دانند آن دلیل محض ناکاره باشد چرا که از عیسی کسی صفت بهشت دریافت آنحضرت توصیف آن بابن فرمودی باز میشد بران اعتماد نمود نه آنکه محض بمنتقد گفتن که در آنجا کسی نکاح نخواهد کرد جمله نعمای بهشت نیست و نابود شدند بلکه مراد عدم نکاح باشد ممکن است که بدون نکاح مانند آنکه نکاح کنند نیز ضرور ندارد و بعمل آید ظاهر است که یک زن هفت شوهر کرده باشد شخصی برای امتحان یا تمسخر سوال از مسئله نمودی در جواب بجهه سود ادبی حسب مطلوب نیافت دیگر آنکه عیسی از جمله اسرار حقتعالی عالم نبود از آن در انجیل گوید که از آن روز و از آن ساعت کسی نمیداند نه ملائکه آسمان و نه پسر یعنی عیسی مگر پدر پس اگر عیسی حقیقت ساعت نزول خود نداند از اسرار عالم السر والخفیات چه دانسته باشد و این عطایای مخاصم را ای اکس بوجود آمده بوی گاهی عطایای بهشت داده شده صفحه ۲۷۰ **قوله** دیگر در سوره **التحریم** مرقوم است یا ایها النبی جاهد الکفار والمنافقین واغلظ علیهم یعنی ای پیغمبر جهاد کن با کفار بشمشیر و بمنافقین بحجت و با ایشان تندی و سختی نما دیگر در سورة **البقر** مرقوم است که کتب علیکم القتال و هو کره لکم یعنی مقابله بشما امر شد و این با برای شما کراهت دارد و دیگر در سوره **النساء** مسطور است فلیقاتل فی سبیل الله **ایضا قوله** در سورة **الفتح** مرقوم است که تقاتلونهم او یسلمون یعنی قتل کنید شما آنها را یا آنها مسلمان شوند و دیگر آیه سورة **الانفال** نیز باین مطلب منسوب است که وقاتلوهم حتی لا تکون فتنة و یکون الدین کله لله یعنی مقاتله نمائید با کافران تا دیگر فتنه نماند و دین بالکلیه دین خدا باشد و دیگر در سوره **النساء** مسطور است که فان تولوا فخذوهم واقتلوهم حیث وجدتموهم یعنی کسانیکه از اسلام رو گردان شوند بگیرید آنها را و بقتل رسانید در هر جا که یابید آنها را و در سورة **الانعام** مرقوم است که من یشاء الله یضلله و من یشاء یجعله علی صراط مستقیم **ایضا** صفحه ۲۲۹ **قوله** ان الذین کفروا سواء علیهم ءانذرتهم ام لم تنذرهم لا یؤمنون ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم و علی ابصارهم غشاوة و لهم عذاب عظیم در سورة **الاعراف** مسطور است که من یهدی الله فهو المهتد و من یضلله فاولئک هم الخاسرون و لقد ذرانا لجهنم کثیرا من الجن و الانس **قوله** در نیصورت بنابر مضمون شش آیه اول که در خصوص جهاد از قرآن ذکر نمودیم لازم می آید که محمد قرآن را بضرب شمشیر قوت داده و مردم را بکراهت با یمان آورده و مجبور را بطریق اسلام قایل و معتقد سازد هر کسیکه دین محمد را قبول کرده است اگر چنانچه بعد از قبول باز گشت نماید در جا بجائی که او را بیابند در همان ساعت مقتولش سازند پس دیگر آدمی دریافت حقیقت یا غیر حقیقت قرآن و برای فکر و گفتگو در مضمون و طریقه آن مجال و فرصتی نخواهد یافت بلکه از مضمون آن چنین مستفاد میگردد که شخص را جبراً او کرده تا ایمان آورد یا اینکه بقتل برسد نهایت در نیخیال قدرت مختاری که از خدا با آدمی داده شده است که نظر بآن اختیار قبول و در نیکی و بدی در خود انسان است بالکلیه بطرف میگردد و دیگر بنابر مضمون سه آیه آخر که مرقوم داشتیم فاعل مختاری آدمی بالمره باطل میگردد و بمرتبه که جهة ایمان آوردن یا نیاوردن هیچ اختیار و قوت و قدرتی در دست انسان باقی نمیماند صفحه ۲۳۰ بنابرین نصیحت و تعلیم دادن هم بیفایده و باطل خواهد

بود دیگر که شخصی را اگر خدا از ازل کافری و ملحدی قسمت کرده و از برای جهنم آفریده است دیگر چه فایده است که با نصیحت و تکلیف با یمان نمائید حاصل آنکه همان بی ایمانی و ملحدی تقدیر و قسمت او بوده است پس نظر بمضمون آیات مزبوره قرآن چنین مفهوم میگردد که العیاذ بالله خدا را مانند پادشاه ظالمی عدالت و مهربانی خود را از نظر انداخته بعضی از آدمیان را بجهة ایمان و بعضی را برای کفر و عصیان و جهنم آفریده و از ازل تقدیر را تغییر ناپذیر چنین نموده است که ابد الاباد در دوزخ بسوزند پس بنابرین خدا نه محض نیکی و خوشحالی بندگان خود را خواهان است بلکه هلاکت ابدی بعضی را خواسته و ایشان را از برای همین آفریده است اما اگر چنانچه این آیات راست و درست بوده باشند هر آینه لازم می آید که بعدالت و رحمت خداوندی نقصی رسید و جبر و ظلم را ملزم باشد اما چون نقص در امر خداوند محالست پس یقین و آشکار است که کتابی که چنین آیات در آن مسطور گشته کلام خدا نیست انتهی **راقم** گوید که مصنف را در تحریر این آیات کریمه دو مطلب منظور نظر بوده اند اول اعتراض بر جهاد اهل اسلام در راه حق دوم مناقض آیات جهادیه با آیات که بحسب ظاهر بر مجبوری کفار بر گناه و نافرمانی حق دلالت دارند پس اول در بابة آیات جهاد مرقوم میدارد راقم می گوید که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مسلمانان را بضرب شمشیر بر راه آورده در حالتی که آنها مشغوف بپرستش اصنام و مشغول بعبادت اوثان و معتکف بتجاه و از حق رو گردان بودند و هر یک از آنها موافق قول مصنف قبول اسلام نکرده بتادیب و تنبیه او را به اسلام میداشتند پس سعی رسالت حضرت خاتم المرسلین صلی الله علیه و آله بود و مدعا علیه مسلمانان که ظالم النفسه بودند مصنف بنزله گواه باشد پس هر تادیب و تنبیه که بعمل آمده در باره مسلمانان بوده هم بصد دل و هزار جان ممنون و رهین جهان فرادان آن سرور انس و جان میباشند که البته ما را در بسیار زیاده برین از تنبیه میبودیم آنحضرت اگر زیاده برین برای ترک اعمال ذمیمه ما را تادیب میفرمود بطریق اولی بهتر بود چونکه ما بمنزله خفتگان در خواب غفلت و جهالت از حق بیخبر بودیم مانند شخصی که مست و مخمور افتاده بود در خواب که ناگاه افعی قصد هلاک او کرده باشد از اتفاقات ناصح مشفق بر سر وقت او میرسد و او را از خواب بیدار میکند شخص نام تا از قصد آن افعی غافل بود از راه غیض و غضب در آید که مرا ای شخص چرا بیدار نمودی آن ناصح اشاره با فعی نموده که به بین این موذی قصد جان تو داشته اگر بیدار نمیکردیم تر الحال هلاک کرده بود آن شخص بپای او افتاد و احسان بسر میگذارد و میالید که چرا چند لکد بر سر من نمیزدی و زود تر از ین بیدار میکردی چنانچه شاعری در این باب خوب گفته و نیکو جواهر زواهر آبدار بر رشته نظم سفته نظم

گر تو جای خفته باشی با خطر + اژدها در قصد تو آید بسر + مهربانی مر ترا آگاه کرد + که بجه رو دار نه اژدهات خورد + تو بگوئی فال بد چون میزنی + فال چه بر جه ببین در روشنی + از میان فال بد من خود ترا + میرهانم میبرم سوی سرا + چون به بینی اگر کننده ست از نهان + کو بدید آنچه ندید اهل جهان + گر طبیبی گویدت غوره مخور + که چنین رنجی بدارد شور و شر + تو بگوئی فال بد چون میزنی + پس تو ناصح را موثم میکنی + ور منجم گویدت امروز هیچ + آنچنان کاری مکن اندر بسیچ + زانکه نیکو نیست دو دلم روز بهان + تا نگردی نادم و خاسر در آن + صد ره از بیننی دروغ اختری + یکدو باره راست آید مشتری + این نجوم لم نشد هرگز خلاف + صحتش چون ماند از تو در غلاف + آن طبیبی وان منجم از گمان - میکنند گاه و ما خود از عیان + زود می بینیم

وآتش ازکران + حمله‌ی آرد بسوی منکران + تو همیگوئی خمش کن زین مقال + که زبان ماست فال شوم فال + ای که نفخ‌ها صحا زا
نشنوی + فال بد با تست هر جا میروی + افعی بر پشت تو بر می رود + او زبامی بیندت آگه کند + کو خمش جا موش غمگینم مکن +
گو بیا و خوش باش خود رفت انجمن + چون زندانی دهان برگردنت + تلخ گردد جمله شادی کردنت + پس مع کوهی همین بود
ایفلان + چون ببندیدی گریبان زین فغان + یا زبالایم تو سنگے میزنی + تا مرا از حد نمودی آن بدی + او بگوید نے که می
آنند ده + تو بگوئی نے کہ شادم کرده + پس همین حال غافلان خواب غفلت در زاویه جهالت بوده که آنحضرت صلی الله علیه
وآله وسلم از راه صد مکرمت و هزار رحمت و شفقت فرموده پس مسلمانانرا اگر در هر سر صد هزار زبان گردیدی شکر نعمت عظمای آن
محسن و مکرم از صد یکی از هزاران که ادا نتوانند نمود و هرگز شکایت هیچ امری ندارند عیسائیان محض بمنزله شهود و گواه باشند و گواه را
بدعوی چکار بلکه در حالتیکه آنچنان شهود را مدعا علیه محل شبه دانند دیگر آنکه از کتب توراة و رسائل انبیا معلوم و باثبات میرسد که اکثر
پیغمبران سابقه آنقدر نقصان جانها و معارک و جدال نموده اند که در مذهب اسلام عشر عشیر آنرا مسلمانان از ابتدا تا حال نکشته اند
بعضی از ان مذکور میشوند چنانچه در فصل بیستم درس ۱۰ کتاب پنجم توارت مرقومست و اگر با تو صلح نکرده با تو جنگ نمایند آنرا محاصره
نمائی و چون خداوند خدایت آنرا بدستت بسپارد تمامی ذکورانش را بدم شمشیر بکش نهایت زنان و اطفال و مواشی و هر چه که در شهر یافت
شود یعنی تمامی غنائمش برای خودت بغارت ببر غنائم دشمنان خود را که خداوند خدایت بتو میدهد بخوری **ایضاً** از درس ۱۶ از شهرهای
این اقوامی که خداوند خدایت بتوجهت ارثیت میدهد هیچ ذی نفسی را زنده وا مگذار بلکه ایشانرا یعنی حتیان و اموریان و کنعانیان و
پرزیان و حویان و یبوسیان را به نهجی که خداوند خدایت امر فرموده است بالکل هلاک ساز **ایضاً** در فصل دهم کتاب یوشع بن نون
در درس ۲۸ و در آن روز یوشع مقیده را تسخیر نمود و آنرا و ملکش را بدم شمشیر زده ایشانرا و هر نفسی که در شهر بود بالکل هلاک کرد و باقیمانده را وا نگذاشت
انتهی همچنان از تمامی آن باب باثبات میرسد که یوشع علیه السلام بحکم حق سبحانه و تعالے با اهل لبناه جنگ کرده هر نفسی که در آن بود بدم شمشیر زد
ایضاً با اهل لاکیش جنگ کرده یوشع هر نفسی که در آن بود بنحوی که با لبناه عمل نموده بود بدم شمشیر زد **ایضاً** یوشع اهل هورام ملک که برای
مدد لاکیش آمده بود شکست داده برای او باقیمانده را وا نگذاشت همچنان کشته شدن بسیاری خلق ازینجا معین میگردد در فصل
یازدهم کتاب یوشع درس ۶ مرقومست خداوند بیوشع فرمود که از ایشان مترس زیرا که فردا تا این زمان ایشانرا کلاً بحضور اسرائیل کشته شده
تسلیم خواهم نمود و اسپهای ایشانرا پی کرده و عرادهای ایشانرا با آتش بسوزانی و از درس ۹ همم یوشع بطوری که خداوند باو فرموده
بود بایشان رفتار نموده اسپهای ایشانرا پی کرده عرادهای ایشانرا با آتش سوزانید انتهی **ایضاً** در همان فصل در درس ۱۲ یوشع تمامی شهرهائے
آن ملوک و تمامی ملوک آنها را گرفت و بدم شمشیر آنها را زده بنحوی که موسی بنده خداوند امر فرموده ایشانرا بالکل هلاک همچنان در کتاب قضاة باب
پانزدهم درس ۱۵ و یک چانه تازه حماری را یافت و دست خود را دراز کرده آنرا گرفت و بآن هزار مرد کشت و شمسون گفت بچانه حماری توده بر توده
بلکه بچانه حمار هزار آدم کشتم انتهی - از کتاب اول شموئیل فصل بیست و سوم درس پنجم مرقومست داود با مردمانش به قعیلاه رفتند و با
فلسطیان جنگ و دواب ایشانرا راندند و ایشانرا بقتال عظیم کشتند انتهی الغرض اگر جا بجا حال جنگ و جدل پیغمبران سابق بعرض تحریر

درآیم کتابے در ضخامت برابر توریت تالیف نمودن باید مگر انجیل نیز برای قتل و استیصال رضامند میباشد چنانچه پولوس
در نامه بعبرانیان باب یازدهم درس ۳۲ دیگر چه گویم که مرا وقت کفایت نخواهد کرد اگر درباره جدعون و بارک و شمسون و یفتح و داؤد
و شموئیل و پیغمبران خواهم که مفصلاً بیان نمایم که ایشان از راه ایمان بر ممالک غلبه نموده و نیکوکاری پرداخته وعده‌های
گردیده‌اند و دهن شیرانرا بند نمودند و شدت آتش را خاموش نمودند و از دمهاے شمشیر رستگار شدند و از ضعف بقوت رسیدند
و در جنگ دلیر شدند و قلعهاے بیگانگانرا منهدم ساختند الی آخره هرچند مصنف گوید که این جنگ و جدل از برای امور دنیاداری
بوده و وسعت ملک و سلطنت انکار ما گردند لاکن آنرا باور نتوان نمود پیغمبران خدا نعمه جا بجائے برای جمیع زخارف دنیویه
استیصال خلق پسند نماید پس این چنین نهایت بخشید آن پیغمبران را مواخذه نخواهد شد چونکه اگر برین اعتقاد مصر مدعی و مستقیم باید بود
که آنهمه رسولان خدا برای دنیاداری جنگهای عظیم کردند و خونهای کثیر ریختند بلکه برآن اکتفا ننموده زنان و اطفال بیگناه را
قتل و اسیر کردند حتی بهائم را هم مقتول ساختند چنانچه در باب یکم کتاب چهارم توارت از درس ۱، و با مدیانیان بنهجی که خداوند
موسی را امر فرموده بود جنگ کردند و تمامی ذکور را کشتند و با سایر کشته شدگان ملوک مدیان را یعنی اوی و رقم و صور و حور
و ربع پنج ملک مدیانرا کشتند و هم بلعام بن باعور را مقتول شمشیر کردند و بنی اسرائیل زنان مدیان و اطفال ایشانرا اسیر کردند
و تمامی بهائم و مواشی و دواب و تمامی اموال ایشانرا به یغما بردند و تمامی شهرهائی که در آنها ساکن بودند و تمامی قلعه‌های ایشانرا با آتش
سوزانیدند و تمامی غنائم و همگی منهوبات چه از انسان و چه از بهائم را گرفتند و اسیران و منهوبات و غنائم را پیش موسی و العازر کاهن
و جماعت بنی اسرائیل بیاردو در صحرائی موآب که در کنار اردن و برابر یریحو بود آوردند انتهی **ایضاً** در همان باب درس ۱۷ کیم پس حال از
اطفال هر ذکوری را بکشید و هر زنے که از خوابیدن با ذکور مرد دانسته باشد بکشید و از زنان هر دختری که از خوابیدن با ذکور مرد دانسته
باشند جهت خودتان زنده نگهدارید انتهی **الحاصل** اگر کسی این اعتقاد نماید که پیغمبران خدا برای دنیاداری جنگها داشتند و خونها
نمودند رخنه عظیم در امور پیغمبران می افتد که هیچ حاجت را از آن بالاتر نباشد که صد هزار خلق اسدے گناه از برای محض دنیا از جان
هلاک نمودند بلکه بر آن اکتفا ننموده زنان و اطفال آنها را اسیر کردند حتی بهائم را هم کشتند و دواب و مواشی آنها را تصرف نمودند بعضی جانها
بهائم را از جان که حیوان زبان بسته بودند هلاک نمودند و اسباب منقول و غیر منقول همه را متصرف شدند یعنی مال و اموال خلق از دست
پیغمبران برباد فنا رفته این رافت و رحمت نبود بلکه راه زنی بود که در پرده دعوی پیغمبری بجا آوردند آنچنان میتوان گفت که خدا حق تعالی
که از ضمائر خلق آگاه بود چگونه چنان کسان را برعنایت خود پسندیده که قطاع طریق و طماع خونی و دنیا دوست بودند و از کشتن
دوست و دشمن برائے جمع زخارف دنیوی مضائقه نکردند چونکه دشمنان خدا اضعاف مضاعف رسولان خدا و دوستان او البته اگر
از مشرکان کسی را هلاک میکردند مشرکان نیز همانقدر دوستان خدا بلکه بسیار زیاده بر آن قتل و استیصال نموده باشند علاوه برین
آنچه در توارت در ضمن بشارت پیغمبر منتظر وارد گردیده که هر کس سخن آن پیغمبر را نشنود من از و محاسبه خواهم گرفت پس مجاز نیز
حکم جهاد بود چنانچه در باب هژدهم کتاب پنجم توریت مشرحا بیان گردیده است و راقم در ضمن مبحث بشارات توراة

باثبات رسانیده ام که مراد از محاسبه گرفتن مواخذه جهاد باشد یعنی سزای اعمال کفار و مشرکین در دار دنیا داده شود و ظاهر است
که هرگاه از ان محاسبه جهاد مراد گرفته نشود بلکه مواخذه عذاب اخروی ارشادات آنحضرت مرفوع القلم محسوب میتوانند شد کسی حرف آنها
نشنود یا نشنود مساوی باشد و آن باطل است پس از ان محاسبه همین مواخذه لا شک مراد است در انحال هرگاه حضرت عزت مجازات سزای
سزای نبوی مخالفان معین فرمود چه جای اعتراض متعرض باشد الغرض کتب توریت در حق انبیا مصرح اند که این گشت
خونها موافق حکم حضرت احکم الحاکمین در میان آمده هرگاه این چنان است پس خواه برای ترویج دین بود یا طلب دنیا در جواز حرفی نبود هرگاه در جواز
نبود چرا در جواز جهاد اهل اسلام اعتراض احدی بدلا لکن هرگاه جواز جهاد مفهوم شد گو که این جهاد بر بنیاد دیگر که تفاوت از ان
یکی یعنی جنگ و جدال پیغمبران بنی اسرائیل داشته باشد مگر از ان کدام قباحت بر میخیزد کاو تعلیم کورب بی تعلیم نمیتواند بود الحال از
اعتراض اصل جهاد خاطر نشین ارباب انصاف نموده شده که بی اصل و بی بنیاد و از روی حسد بود باقیماند جواب دعوی تناقض
و تنافی آیات جهادیه با بعض آیات که مصنف مذکور نموده بود راقم الحال بجوابش می پردازد پس بدانکه اعتراض مصنف از راه عدم
اطلاع و بعلمی بوده ورنه هیچ امری که مقتضی اختلاف حکمین دارد باشد درمیان نیست چنانچه مراد از آیه شریفه سورة الانعام
من یشاء الله یضلله ومن یشاء یجعله علی صراط مستقیم آنباشد چنانچه جمعی از مفسران گفته اند من یشاء الله یضلله یعنی
هرکرا خواهد خدای گمراه گرداند یعنی توفیق هدایت از و منقطع سازد و من یشاء و هرکرا خواهد یجعله ثابت گرداند و نگاه دارد علی صراط مستقیم
بر راه راست پس مراد ظاهر است که حقتعالی هرکرا خواهد بر راه کج و گمراهی دارد یعنی اورا بخود گذارد چون کسی را با دو گذاشته البته
او خوار میشود و کسی را نخواهد نگاه میدارد او توفیق هدایت مییابد نه آنکه بعضی را بر گمراهی واداشته و بعضی را بر هدایت پس الله حقتعالی
قادر مطلق است در هر دو امر مذکور پس ازین مضمون کدام تفاوت مبرهن میگردد که عبث تضییع اوقات خود دران نموده و جواب از آیه
ثانی که در سوره مبارک **بقر** است علاوه بران جواب اعتراض آیه کریمه ان الذین کفروا سواء علیهم تا آخر از خود انجیل داده
میشود و آن این است که در باب نهم ورس ۱۳ از نامه پولوس باهل روم مرقوم است چنانچه نوشته شده است که من یعقوب را دوست داشته ایم و
عیسو را دشمن پس چه میگوییم آیا که در خدا ناراستی میباشد حاشا حاشا زیرا موسی را گفت که هرکس را که من رحم بر دخواهم رحم کنم خواهم نمود
و بر هرکس که من لطف نمودن خواهم **ایضاً** ورس ۱۸ پس رحم مینماید بر هرکس که میخواهد پس تو مرا خواهی گفت که پس چرا ملامت مینماید
دیگر بجهة آنکه با مشیت وی که مقاومت نموده است لیکن ای انسان تو کیستی که با خدا معارضه میکنی آیا مصنوع بصانع خود تواند گفت که تو چرا مرا چنین
ساخته آیا که کوزه بر گل اختیار ندارد که از یک مشت گل کوزه یقینی و کوزه جنسی را مهیا نماید تا آخر جواب دیگر از زبانی اشعیا نبی شهادت
انجیل چنانچه در باب دوم ورس سیم نامه باهل روم مرقوم است و شعیه صریح میگوید که من آنانی که جویای من نبودند یافت شدم و بر آنهایی
که خواهان من نبودند هویدا گشتم + این آیه کریمه حکم عام در حق جمله کفار ندارد بلکه بخصوص بعضی کسان مثل ابوجهل و کسانیکه بد که کفر
شان در علم و دانایی ازل الهی گذشته بود میباشد آنهم بدین معنی که بتحقیق آنانکه کافر شدند مثل ابوجهل و رفقای او برابر است اگر انذار از عذاب
حق بسوی ایشان نمایی یا ننمایی و در علم الهی گذشته است که ایمان نخواهند آورد گویا مهر کرده است حقتعالی بر گوشهای شان و بر دلهای

شان و پرده تمنید بر چشمهای شان و برای آنها موجود ست عذابی دردناک و بزرگ لیکن کلام یقینی ست بر کفر شان که آینده امیدی برای
آنها باقی نبود و مصنف ندانند که این آیات کریمه بی تامل گفته شده اند که کسی را جای نهادن انگشت و حرفگیری باشد بلکه باین چنان
خوبی و نزاکت واقع گردیده که عقلهای عقلا و فهم فضلا دران حیرانی و عبرت دارند چنانچه برای سمع قلب مهر مقرر گردیده و بر چشم پرده سبب
بود از زو غشاوه فرموده پس تو بگفت که بی اندیشه چیزی مضامین در قرآن مجید وارد گردیده و آیه ثالثه که در سوره **الاعراف**
باشد من یهدی الله هرکرا راه نماید خدای بفیض فضل خود فهو المهتدی پس او راه یافته است و من یضلل و هرکرا گمراه سازد
بحکم عدل خود فاولئک پس آن گروه گمراهان هم الخاسرون ایشانند زیانکاران در هر دو سرا ولقد ذرأنا بدرستیکه آفریدیم جهنم
برای دوزخ کثیرا من الجن والانس بسیاری از دیوان و آدمیان که حکم ازلی بشقاوت ایشان صادر بر علم قدیم با امر ایشان از
بکفر و موت ایشان بر کفر رسیده نیست لهم قلوب مر ایشان را دلهاست که مطلقا لا یفقهون بها هیچ حقیقتی در نمی یابند بآن
زیراکه متوجه شناخت حق نمیگردند و آنرا از زنگار انکار و غفلت بصیقل تصدیق و انابت پاک نمیسازند و لهم اعین و مر ایشان را چشمهاست
که هیچ وجه لا یبصرون بها روی حق نمی بینند بان بدلیل نظر اعتبار در مخلوقات نمی نگرند و لهم اذان مر ایشان را گوشهاست که هیچ
روی لا یسمعون بها سخن حق بآن نمیشنوند زیراکه بسمع هوش آیات و موعظه قرآنی را استماع نمیکنند اولئک آن گروه دران مشاعره
خود را متوجه باسباب تعیش دارند مقصود بلذت فانی شمارند کالانعام مانند چهارپایانند چه همت ایشان جز خورد و خواب نیست تمتع
به نعیم باقی و لذت دائمی نیستند بل هم اضل بلکه این گروه گمراه ترند از انعام زیراکه انعام را تکلیفی نیست اگر وفاق شرع ندارند بخلاف
ام نیز متصف نیستند اولئک آن گروه که یاد کرده شدند هم الغافلون ایشانند غافلان در غفلت خود کاملان + الغرض این بر
آنچه مفسران گفته اند پس بار انصاف بمقیاس قیاس نیک سنجید که نافرمانی و طغیان گروهی که باین مرتبه باشند که حضرت رب العزت بیان در
ارشاد فرموده چنانکه سان البته سزاوار باشند که حقتعالی آنها هدایت نفرماید وختم الله علی قلوبهم وعلی سمعهم وعلی ابصارهم
غشاوة ولهم عذاب عظیم چرا برای آنها درست نباشد مگر ظاهر است که اعتراض معترض درست بودی که جمعی کفار و مشرکین
کوران و کران و بی زبان و صاف حسب ظاهر هم متصف بودند و حال می بینند و میشنوند و بدیها میفهمند پس چشمان حقیقت و گوشهای حقیقی
و قلبهای حقیقی شان از بینایی و شنوای و شناسای عاری و باطل باشد پس معنی محصله اینچنین آیات آنباشد که حقتعالی چونکه از کفار
اعراض فرموده و بسبب اعتراض او زیاده تر کفر در دلهای ایشان راسخ نموده که توقع ایمان از آنها بر طرف گشته پس بر وجه تشبیه تعبیر از ان
بطبع و ختم فرموده اند نه آنکه حقتعالی آنها را قسمی لاچار کرده که بجز کفر و عصیان از ایشان صادر نشود همچنان بدانکه آنچه بعضی آیات کریمه مانند
همین آیات که مصنف مذکور نموده آیه کریمه یضل به کثیرا و یهدی به کثیرا وارد است در اثنای علمای رضوان الله فرموده که بر
تقدیریکه حکایت قول کفار باشد کما هو الظاهر اشکالی ندارد و بر فرض آنکه حکایت نباشد مراد از ان این است که هرگاه قرآن مجید را نازل فرمود
و مثل حق درباره اینها بیان نمود و کفار استخفاف و انکار کردند پس چون متعاقب امتحان کفر از ایشان بظهور رسید برایشان راست آمد که
بسبب نزول قرآن کافر شدند یعنی نابکاران و مومنان تصدیق نمودند پس صادق آمد که اهل ایمان بسبب قرآن راه راست آمدند چه

چه اضافت باد نائی کمابستی روا میباشد فضحان یقال یضل به کثیرا و یهدی به کثیرا + علاوه بران آنچه
مصنف فهمیده است که بجهت دریافت حقیقت قرآن برای فکر و گفتگو در مضمون طریقه آنحال فرصتی نخواهد یافت بلکه از مضمون
قرآن مجید چنین مستفاد میگردد که شخص را جبراً و کرهاً ایمان آورد یا اینکه بقتل برسد لاکن اگر مصنف بهمه مواضع قرآن مجید بتامل نظر
مینمود اینگونه دعوی منکر و صدی لا اکراه فی الدین بگوش هوش حق نیوش مصنف بنجر زده و ندای لکم دینکم ولی دین بگوش
رسیده مگر بعد از اتمام حجت بر کسی حجت میگردد که دیگر او را مجال انکار نباشد با وجود آن بر کفر اصرار کرده و مصر باشد در آنحال کارش تمام کرده اند
همچنان دعوی اینکه دین محمدی را محض بضرب شمشیر ترقی داده اید بدگمانی باشد بلکه بعلمی حرا که با وجود بسیاری از آیات بینات مانند
هو الذی بعث فی الامیین رسولا منهم یتلوا علیهم آیاته و یزکیهم و یعلمهم الکتاب و الحکمة و ان کانوا
من قبل لفی ضلال مبین، همچنان اعتراض بر فاعل مختار نبودن انسان موافق حکم آیات کریمه جهاد به طرف میگردد و موافق بعض آیات آنچنان
مستفاد میشود که انسان بالمره اختیار ندارد و این دلایل هر دو گانه باطل باشند چونکه اعتقاد مسلمانان مطابق عیسائیان نباشد که بهر حال احکام
قرآن مجید موافق زعم عیسائیان بوده باشد پس مدانکه درین باب با بین مسلمانان از شیعه و سنی اندک تفاوت باشد مگر با وجود آن فریقین
هم اعتقاد دارند و بنده را فاعل مختار ندانند بلکه حدیثی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فریقین درین باب دلیل خود کرده اند اگرچه
همان حدیث دلایل جانبین باشد با وجود آن درج دلیل آن اندک تفاوتی درمیان که ذکر آن مناسب این مقام نباشد بالجمله در نسبت افعال
بندگان اعتقاد مذهب حقه امامیه اثنا عشریه آن باشد که بندگان در اکثر از افعال خود که بعضی از آنها تکالیف الهیه شرعیه هم تعلق میگیرد
قادر مختار اند نه بقدرت ذاتیه مستقله بلکه بقوت و قدرتیکه حقتعالی از لطف خود بایشان کرامت فرموده از اعضا و جوارح و آلات و قوی
با ایشان عطا نموده و کسانی را که بر کفر و معصیت اصرار دارند از توفیق و تائید خود محروم میدارد نه اینکه آنها را العیاذ بالله بکفر و عصیان
مجبور میسازد چنانچه شاه **عبدالعزیز دهلوی** در تحفه اثنا عشریه از طرف اهل سنت گوید که هر چه از بنده یا از حیوان صادر میشود از خیر و شر
و کفر و ایمان و طاعت و معصیت همه پیدایش خداست و ایجاد اوست بنده را قدرت بر پیدایش او نیست آری عمل و کسب بنده است
بر همین عمل و کسب خود جزا میپابند همین است مذهب اهل سنت **الغرض** اگرچه بنده فاعل مختار فعل خود باشد مگر بقسمی که مصنف فهمیده
از سیاه و سفید بجا آرد حقتعالی را از اختیاری نباشد بلکه حقتعالی آنها را باختیار خود واگذاشته بلکه حق آنست که اگر حقتعالی
خلق را بحال خود گذاشته بودی هیچ اعمال حسنه از آنها صادر نشدی از آنرو فرموده در سوره **النساء** قوله تعالی ما اصابک من حسنة
فمن الله و ما اصابک من سیئة فمن نفسک یعنی از اعمال حسنه خلق را بجا آرند از او تعالی باشد و آنچه از سیئات از آنها سر زند از نفس
اماره شان باشد حالا ارباب انصاف ملاحظه فرمایند که دعوی پادری در باب آیات جهاد این آیات دیگر چه علاقه آیات جهاد در باره
جمعی که طغیان آنها بمرتبه کمال برسد و جمله شرائطی که بعد از آن جهاد واجب گردد در آنها بوجود آید و تا آنکه آن همه شرائط موجود نباشند جهاد واجب و روا
نباشد چنانچه در جهاد قتل و غارت مرخص باشد لاکن یک کس را گرفته غارت کردن یا اورا بزور مسلمان نمودن گوش احدی نشنیده
و چشم کسی دیده و حال آنکه مشرک و مخالف خدا هر فردی از افراد کفار میباشند با آنهمه حقتعالی با ایشان بلطف و عنایت و رافت و

و مرحمت که نسبت بحال بندگان دارد چگونه آنها را برای جهنم آفریده باشد اینگونه دعوی مصنف را اثر رسد چرا که مسلمانان
شان حقتعالی را از آن برتر میدانند که مصنف دانسته چگونه چنان تجویز جائز دارند مگر راقم میرسد که آیا مصنف اعتقاد بدوزخ و سوختن
در آتش آن دارد یا ندارد اگر ندارد و مخالف انجیل باشد اگر دارد در آنحال بگوید که دوزخ را خلق کرده و خلقی که بدوزخ خواهند رفت
که آفریده آیا حقتعالی علیتا نمیدانسته که فلان فلان داخل آتش دوزخ خواهند شد پس چرا دوزخ و آن خلقی که خود را گستاخ
کنان بدوزخ رسانند خلق فرموده مگر از خلقت آنها الزام دوزخ فرستادن بر حقتعالی عاید نمیتواند شد نمیتواند شد الغرض درین
باب اگر اطناب رود زیاده بر این محل مطالب از دست میرود لهذا باصل مطلب رجوع میشود صفحه ۳۳ **قوله** درین باب نیز یعنی
انجیل در انتهای مراتب از معنی قرآن افضل و برتر است بلکه آرام و خوشحالی قلب در روح القدس است یعنی در چشیدن لذت رضامندی
خدمت و ایمان آورنده که در اینعالم قلباً مطیع و محب خدا گردیده است بطریق اولی در آنعالم بخدا اتقرب تام یافته خدا را کاملاً خواهد شناخت
و تمجید و تعبد لائقه بعمل خواهد آورد الخ **اقول** انجیل را در حساب قرآن مجید برتری باشد چنانچه سابق هم گفته شد اگر خرعیسی را برات
و رفعت برتری بوده باشد و چشیدن لذت رضای خداوندی با اهل ایمان از فیض او تعالی میسر میتواند آمد نه آنکه حسب خواهش قلبی هر
میسر آید هر گروه باطله اینگونه امیدوار بهاست امید ندارند که همه کامیاب شوند محال باشد و مطیعان حق اگر درین عالم خدا را شناختند در عالم آخرت
او را کامل شناختند موافق ارشاد ناشاد مصنف از آن خدا شناسی چه حصول بعد از مرگ همه کس حق را خواهند شناخت و فایده بحال کسی
نخواهد نمود پس مسلمانان حقتعالی را در اینعالم شناختند هر چند ما عرفناک حق معرفتک ضرب المثل خاصگان درگاه کبریت
و در عالم باقی عیسائیان خود را کامل خواهند شناخت و تمجید و تعبد لائقه بعمل نیز خواهند آورد آخر حقتعالی خداوند رحیم و رحمان میباشد
در هر دو عالم تکلیف عبادات بر مسلمانان نخواهد فرمود عبادت خانه مسلمانان دار دنیا است و در دار عقبی در عوض آنهمه مستحق کرامات و
عنایات حقتعالی خواهند بود و عیسائیان که در اینعالم بکلی از تعبد و بندگی روگردان باشند در عوض آن در آنعالم زحمت تعبد گرفتار باشند
قوله و اگر کسی اراده و خواهش ایمان آوردن نماید روح القدس جهت ایمان آوردن و بانجام رسانیدن اراده و احکام خداوندی باو
قوت میبخشد و اگر آدمی خواهش ایمان آوردن نداشته باشد در انجیل نهی گردیده است که جهت بی ایمانی هیچکس را ظلم نماید الی آخره
راقم گوید که عیسائیان را از روح القدس قوت می بخشد مسلمانان را بمقتضای کریمه و الذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا حضرت
رب العزت قوت عطا میفرماید تا منع تعرض بر بی ایمانان عیسی موافق حال خود ارشاد فرموده چونکه او شان را دسترس بر جهاد نبود و نیز
درین باب کوتاهی نکرد چنانچه در باب ۱۰ انجیل متی درس ۳۴ زبانی علیه السلام تصور نمائید که من بجهة نهادن صلح بر زمین آمده ام بجهت
صلح نیامده ام بلکه بجهت نهادن شمشیر زیرا که بجهة تفرقه مرد از پدر و دختر از مادر و عروس از مادر شوهر خود آمده ام و دشمنان شخص اهل آن
خانه وی اند درینحال کجا دعوی رحم عیسی موافق اظهار مصنف متحقق باشد دیگر آنکه مخالفان عیسوی مورد سزای اخروی باشند مخالفان و معاندان
مصطفوی لائق سزای دوگانه و دو چند عذاب از ان باشند که در دار دنیا سزای جهاد و ذلت و مذلت و خواری و در دار آینده خلود
نار و دخول آتش **قوله** دیگر تعلیمات انجیل نسبت بقرآن بمراتب شیرین و تسلی دهنده آدمی را فارغ البال سازنده است زیرا که

بنابر مضمون قرآن آدمی همیشه در این شک است که شاید من یکی از آنکسان باشم که بجهة بی‌ایمانی برای سپرد شدن جهنم آفریده شده‌ام و بدین علت ابداً نجات نخواهم یافت نهایت انجیل بهر کس آشکارا میگوید که مضطرب مباش زیرا که خدا هیچکس را بجهة هلاکت خلق نکرده و هیچکس را مقدر نساخته **راقم** گوید تعلیمات انجیل چرا و چگونه نسبت بقرآن شیرین و تسلی دهنده نباشد و چرا خلائق را فارغ البال نسازد که خلق را مرفوع القلم از عبادات و ریاضات بری و بعید گردانیده است برخلاف آن احکام قرآن مجید پابندیها بسیار است نه کار هر کس باشد و قرآن مجید رخصت مانند مرکب بی‌لجام بودن نمیدهد بلکه احکام قرآن و صاحب شریعت غرا آنست که در باب خوف و رجا ایشان لازم باشد که اگر شخصی یقین بداند که جمله خلق نجات یابند یکی در آتش دوزخ رود و یقین بداند که آنکس من باشم و رجا بر نهج باشد که اگر بداند که جمله خلق از نعمای بهشتی در دخول در آن مکان فیض نشان محروم مانند الا یکس داخل بهشت عنبر سرشت گردد در آن حال به یقین کامل در عنایات او تعالی چشم داشته باشد آن یک کس بداند که من باشم اگر در هر حال غره و مغرور نموده داشتن که شخص فارغ البال بوده ترس خداوندی از دل بدر نموده بالکل بی‌پروا گردد و عقاب خداوندی و عقوبات اخروی یکدفعه از نظر او انداختن نیز کار مصنفان اناجیل باشد و آنچنان تسلی که خدا هیچکس را مقدر جهنم نساخته است نیز از انجیل توان یافت چونکه اینگونه سخنان اناجیل کار معصومین نیست غیر معصوم هر چه بخواهد بگوید **قوله** و نیز بیان میکند که آدمی محبت خدا را بآشکاری و بیقینے کلے از آن دریافت میتواند نمود که خدا فرزند خود را با انسانیت و حقارت و مصلوبیت سپرده است محض از برای اینکه هر آدمی بوساطت یسوع مسیح از گناهان و عقوبت آنها رهائی یافته بجنت جاودانی تحصیل نماید الخ **راقم** گوید محبت خداتعالی با مخلوقات خود معنی ندارد و حب انسان دیونگی باشد حب نبیه یعنی بصیم حضرت واهب العطایا از هیچگونه آلائش پاک و مبرا است مگر نظر عنایت و کرمت میتوانگفت نه محبت مگر رفتیم اینکه محبت حقتعالی نسبت بخلق بحدی باشد که عیسی روح القدس و متی و مرقس و لوقا و یوحنا که آنجمله مؤلفان اناجیل باشند نشان داده اند مگر راقم و ارباب انصاف باور آن نخواهیم نمود چرا که حقتعالی در حالتی که محبت فرزند نداشته محبت فرزندان عالم چگونه داشته باشد در حالتیکه او را ترس پسر خود نباشد چگونه باور توان نمود که ترس بنی آدم داشته باشد همچنان این دعوی بازیچه بیش نباشد که فرزند خود را با انسانیت و حقارت و مصلوبیت سپرده است چونکه کدام ضرورت باهمه رسیده بود نبودن این امور خدا قادر نبود چرا آنچنان خلائق و چرا اینچنین آتش خلق فرماید که بدون آنکه پسر خود حقیر نسازد نجات ممکن نباشد چرا بے لاچاری اختیار کرده یا بدون ضرورت بلا ازانکه از ازل در بیچونی و بیچگونی و لاشریکی و لاابالی بسر برده در آخر کار در آخر زمان از طریقه سابقه دست بردار شده پسری بهم رسانید و یک پسر را نیز بدست دشمنان سپرد تا بانواع اقسام عقوبات و ادرا اهانتها نمودند و بحقارت بازداشتند و مصلوب نمودند دیگر اینکه اگر انجیل آنقدر تسلی دارد مضائقه ندارد چونکه کتاب فرزند خدا است قرآن مجید کتاب بنده خاص است بنده آنقدر جرات و جسارت بر آقای خود نمودن نتواند بخلاف پسر که بهر طریق در خلوت و جلوت و نهان و آشکار بدون رخصت و بدون اذن بلکه برخلاف خواهش پدر هر چه خواهد عمل میتواند آورد و در پرسشی ندارد و خانه خانه اوست ۵ پدر پیر گردید برنا توئی + بزور و بمردی توانا توئی + چرا که میان پسر و پدر مغایرت نباشد **قوله** فقط آنان بهلاکت میرسند و بجهنم انداخته که محبت خدائی که در مسیح بیان و ظاهر گردیده است قبول نمی نمایند و بمسیح ایمان نمی آورند و او را مانند خود نمیدانند

در رفتار بد بی‌انصافی و ظلم و ستم را شعار و شیوه خود میسازند انتهی **راقم** گوید که مصنف اول بدکاری در ایمان آوردن بمسیح قرار داده محض برای کسان که او را مانند خود ندانند آخر کار برای بدرفتاری و بی‌انصافی و ظلم و ستم را شعار و شیوه خود قرار دادن نیز علامت بدوزخ رفتن معین گردیده است پس این آوازه که بسبب ایمان بمسیح از جمیع معاصی حقتعالی میگذرد هرگاه بجهت بدرفتاری و بی‌انصافی و شیوه ظلم و شعار ستم در دوزخ باید رفت پس مشکل که مصنف و امثال او قرآن و رهبانها و از دخول و خلود نار۔ باقیماند الغرض اعتقاد فرقه حقه آنست که حقتعالی برعایت آنحضرت صلی الله علیه و آله بمقتضای وعده ولسوف یعطیک ربک فترضی حکم فرماید و آنحضرت رضامند نگردد تا احدی از مسلمانان در دوزخ باشد از آن سبب کلام شفقت انضمام باین تسلی فرموده ادخرت شفاعتی لاهل الکبائر من امتی یعنی ذخیره کرده‌ام شفاعت خود را برای آن گناهگاران امت خود که گناهان کبیره خواه صادر بر گناهان صغیره از ایشان صادر شده و پیش از توبه دار دنیا را وداع نموده اند همچنان در این باب فرموده لا یخزی الله النبی و المومنین یارب تو کریمی رسول تو کریم + صد شکر که هستیم میان دو کریم **قوله** مخفی نماند که در قرآن چنین آیات نیز یافت میشوند که مضمون آنها خلاف مضامین آیات مذکوره آمده است از این قرار که در راه دین اکراه و ظلم و ستم ننمائید و با کسانیکه که از دین اسلام بازگشت نمایند رحمت ننمائید چنانچه توضیح معنی درین آیات بیان گردیده است مثلا در سورهٔ **البقرة** لا اکراه فی الدین یعنی در خصوص دین باید جبر نشود و در سوره **الغاشیه** مسطور گشته که فذکر انما انت مذکر لست علیهم بمصیطر یعنی تو ای محمد تو نصیحت ده زیرا که بدرستی که تو ناصحی و در باره ایشان حکم و زور نداری و در سورهٔ **النور** تحریر یافته است که قل اطیعوا الله و اطیعوا الرسول فان تولوا فانما علیه ما حمل و علیکم ما حملتم و ان تطیعوه تهتدوا و ما علی الرسول الا البلاغ المبین یعنی بگو ای محمد که اطاعت خدا و اطاعت رسول نمائید اما اگر بازگشت کنید او را لازم است که امری سزاوار او است بعمل بیاورد و شما را لازم میشود که لازمه خود را بانجام برسانید و اگر اطاعت نمائید هدایت خواهید یافت و الا چیزی که سزاوار رسول ما است محض آشکاری و حفظ نمودن است و در قرآن بعضی آیات مزبوره چنان آیات نیز مرقوم است که در خطاب بی‌ایمانان چنین تکلیف شده و بیان گردیده است که اگر بقرآن ایمان نیارند اصحاب جهنم خواهند شد چنانچه بر مضمون این تمام آیات اختیار قبول ما و دگر دن تکلیف ایمان و از انسان با مع است انتهی **راقم** گوید که قصور فهم مصنف است و الا در قرآن مجید چگونه آیات برخلاف یکدیگر وارد گردیده باشند چنانچه بدلیل قوله تعالی و لو کان من عند غیر الله لوجدوا فیه اختلافا کثیرا در خیال چگونه ممکن باشد که مظنه اختلاف باقی باشد اگر اختلاف در قرآن مجید یافته میشد صاحب آن چگونه این شرط را منجمله شرائط تصدیق و از جانب خداتعالی بودن قرآن مجید دعوی فرموده هرگاه آنچنان آیات میبودند چرا همه یا بعضے از آن مذکور نمی نمود و هر قدر آیات کریمه مذکور نموده هرگز هیچیک از آنها موافق دعوی او دلالت ندارند چنانچه این آیات در باب عدم تعرض با اهل ارتداد دلیل آورده حال آنکه از آیه کریمه از سورة البقره را علاقه با اهل ارتداد نباشد مراد از کفار انفراده میباشد و کریمه از سورهٔ غاشیه را نیز هرگز نه صراحتاً و نه کنایتاً دلالت بر دعوی او دارد همین قدر از آن مستفاد میشود که ۵ بر رسولان بلاغ باشد و بس

ذکر نمایه از سوره النور را که کلی از بن دعوی علاقه نباشد آنرا انجمله دلایل خود آوردن مضحکه باشد چرا که دران ارشاد اطاعت خدا و اطاعت رسول الله که ثانی مرتبه اطاعت حق باشد میباشد و کسی که از آنحضرت روگردان شود در انحال آنچه بر او است بعمل باورد و مسلمانان را لازم میشود که لازمه خود را بانجام رسانند پس این آیات را با عدم تعرض اهل ارتداد کدام مناسبت دیده ام که بمعنی مصحف مجید بردن نه کار هر باشد خصوصاً چون غرض در میان باشد اگر احدی را قصد دلائل آوردن از روی مضامین صدق آگین قرآن مجید باشد موافق معنی آن که مفسران پی بآن برده اند حجت آرد نه معنی ساخته و پرداخته خود و اهل اغراض را **قوله** هرچندی که در اکثر آیات قرآن مسطور ست که یسوع مسیح محض بشر و بنده و پیغمبر بوده است لیکن بعضی آنها باز در دو موضع قرآن باین شده ست که مسیح از جنس بشر نیست بلکه مرتبه اش اعلی است چنانچه در سوره **النساء** بیان گردیده است که انما المسیح عیسی ابن مریم رسول الله القیها الی مریم وروح منه یعنی بدرستی که یسوع مسیح ابن مریم رسول خدا است و کلمه او یعنی کلمه خدا که القا شد بمریم و روحی است از خدا مخفی نماند که در این آیه مسیح کلمه خدا خطاب شده است انتقال یافته انجیل است چنانکه در آیه اول و چهاردهم فصل اول یوحنا مرقوم است که بود در ابتدا کلمه یعنی مسیح و آن کلمه نزد خدا بود و آن کلمه خدا بود و همان کلمه مجسم شده در میان ما قرار گرفت انتهی **راقم** گوید که علما فرموده اند استدلال باین آیه از غرائب استدلالات است چه کریمه مذکوره نافی و مبطل مذهب فرقه عیسویه است و نکین از سباق و سیاق آیه کریمه چشم پوشیده بلکه از بی علمی آنرا مفید مطلب خود دانسته و عمداً آنرا تمام آورده تا باشد که باینجا آیه بر روی کار آرد و تمامش چنین باشد یا اهل الکتاب لا تغلوا فی دینکم ولا تقولوا علی الله الا الحق انما المسیح عیسی ابن مریم رسول الله وکلمته القیها الی مریم وروح منه فآمنوا بالله ورسله ولا تقولوا ثلثة انتهوا خیرا لکم انما الله اله واحد سبحانه ان یکون له ولد له ما فی السموات وما فی الارض وکفی بالله وکیلا حضرت باری تعالی جل شانه در این آیه کریمه خطاب بفرقه عیسویه فرموده و مضمون هدایت مشحون آنچنین است که ای اهل انجیل بغلو و افراط در دین خود درباره عیسی بن مریم کار نبند نشوید و نگوئید در حق حقتعالی غیر از حق و صدق یعنی بحلول و اتحاد او سبحانه در عیسی قایل مشوید جز این نیست که مسیح پسر مریم رسول خدا بوده و کلمه او یعنی بسبب امر الهی و کلمه کن بوجود آمده اند که آنرا القا نموده بسوی مریم و روحی است که صادر و مخلوق از خدا گشته پس ایمان آرید بخدا و رسولان او و نگوئید سه خدا هستند باز مانید از این شرک صریح که بهتر است برای شما نیست خدا اگر معبود بحق و واحد مطلق یکتا که از شوائب کثرت و تعدد بری است و منزه و برتر است از آنکه برای وی پسری باشد آنچه در آسمانها و زمین است همه مخلوق او بنده اویند نیست معنی صریح کریمه مذکوره و کدام کلام ابلغ و اصرح خواهد بود و از نفی تثلیث و ابطال الوهیت عیسی زین آیه کریمه بیشتر حمل آن بر این که مراد از روح منه خود خدا است چگونه با سباق و سیاقش مرتبط میتواند شد آیا امکان دارد که عاقلی که در اول کلام و آخر کلام تصریح بابطال مذهبی نماید و در وسط هر دو کلامیکه مشعر بحقیقت و واقعیت آن مذهب باشد بگوید حاشا و کلا پس واضح شد که این احتجاج مبنی بر نافهمی و ناشی بر عدم ادراک معنی کریمه مذکوره باشد دیگر آنکه مسیح را مسلمانان از جنس بشر میدانند از آن موافق ارشاد مسیح که در انجیل خود را فرزند انسان گفته عیسی ابن مریم گویند کسی که از بشر بوجود آمده چگونه او را بشر نگوئیم مگر در مرتبه اعلی تر عیسی را میدانیم

چونکه کدام مرتبه از پیغمبری بالاتر میباشد که ما او را رسول الله و پیغمبر بحق فرستاده شده میدانیم و هرگز مسیح از جنس بشر نباشد موافق دعوی مصنف عیسی را خدا نسته ایم مگر دعوی مصنف که لفظ کلمه که در قرآن مجید باشد موافق عبارت انجیل مندرج گردیده است آن غلط باشد دعوی کذب یوحنا آن کلمه را که کلمه خدا باشد خدا بودن عیسی را از آن کلمه مدعی باشد در قرآن مجید این کفریات نمیتوان یافت بلکه کلمه خدا خود خدا نباشد اگر از لفظ کلمة الله که در حق عیسی در قرآن مجید وارد شده خود حقسبحانه و تعالی قرار گیرد در آنحال کلمهای الهی از روی قرآن مجید از حد و عد متجاوز میشوند پس اینهمه خدایان قرار یابند چنانچه در سوره **الکهف** میفرماید قل لو کان البحر مدادا لکلمات ربی لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات ربی ولو جئنا بمثله مددا پس اگر کلمة الله خدا باشد بخدایان کثیره و آنهم غیر متناهیه باید قایل شد پس بپایه ثبات رسید که این دعوی سراسر باطل و عاطل باشد باقیماند که امر و آن این نیست که لفظ کلمه را قرآن مجید از انجیل برداشته مگر دعوی راقم آنها باشد که در ترجمه انجیل از قرآن نقل کرده چنانچه بدیهی است که در اصل نسخه انجیل عبرانی باشد یا یونانی لفظ کلمه بعینه وارد نشده است بلکه دران لغت لفظی دیگر باشد که در تراجم عربیه و فارسیه این لفظ کلمه تحریر کرده اند و آن نیست مگر آنکه از روی قرآن مجید دیده برای الزام مسلمانان در ترجمه کلمة الله نوشته اند و تصریح این کلمه که با وجود دعوی یوحنا عیسی نمیتواند بود در جواب باب دوم سبقت بود از آن رو درین موضع بهمین قدر اکتفا رفته

قوله چنانکه در سوره **التحریم** بیان یافته است که ومریم ابنت عمران التی احصنت فرجها فنفخنا فیه من روحنا یعنی مریم دختر عمران آنست که بکارت خود را محفوظ داشت و از روح خود ما با و دمیدیم اما واضح است که این آیات ضد و خلاف آن آیات میباشند که معنی آنها بر انکار الوهیت مسیح آمده است الی آخره **راقم** گوید که اینهمه دعاوی خلاف قرآن مجید و دروغ بیفروغ باشند هرگز در باره الوهیت نه کنایتاً نه صراحتاً در قرآن مجید وارد گردیده است چونکه عیسی چه مرتبه دارد که او را کسی خدا اختیار نماید ان مثل عیسی عند الله کمثل آدم خلقه من تراب الخ نص قاطع باشد اگر احدی از پیغمبران را بخدائی اختیار مینمودیم حضرت خاتم المرسلین را بخدائی اختیار میکردیم هرگاه سید المرسلین را بنده از بندگان حقسبحانه تعالی دانیم چگونه دیگری را بخدائی برگزینیم چون ما رسول الله را اشرف خلق ندانسته ایم مگر بجهت آنکه حقتعالی آنحضرت را از سائر خلائق ممتاز و افضل خلق کرده و معنی کریمه مذکوره هیچگونه دلالت بر الوهیت عیسی ندارد بلکه دلالت دارد بر آنکه آنحضرت روح الهی بوده بر الوهیت آنحضرت سخنی نیست بمعنی در خفیست بی سر بلکه اضافت روح بسوی خدا تعالی که در کریمه مذکوره واقع شده و هم درباره حضرت آدم فرموده واذ قال ربک للملائکة انی خالق بشرا من صلصال من حمإ مسنون فاذا سویته ونفخت فیه من روحی فقعوا له ساجدین و قال **ایضاً** فی جزو ۲۳ فی رکوع ۱۲ فی سوره ص اذ قال ربک للملائکة انی خالق بشرا من طین فاذا سویته ونفخت فیه من روحی فقعوا له ساجدین مراد از آن این نیست که روحیکه آنرا بقدرت کامله خود خلق کرده بامر خود ایجاد کرده ام آن روح در جسم عیسی دادم و دمیدم چنانچه کریمه قل الروح من امر ربی بر این معنی دلالت تمام دارد و نه معنی مخترعش و هر چند روح هر کسی مخلوق بامر الهی است لکن چون خلقت حضرت آدم علیه السلام بلا واسطه پدر و مادر و خلقت عیسی بلا واسطه پدر بوقوع آمده اسناد روح

بسوی خود فرموده ملائکه را مامور بسجود آدم علیه السلام نموده واین عطیه مختص باو داشته بجهت شرافت نور محمدی و اهلبیت او که در
صلب آدم بود و عیسی را شریک در مسجودیت ساخته و معلوم است که در اضافت ادنی ملابست و علاقه کافی است و در انتقام که قوی
ملابست حاصل چه ارتباط مخلوق با خالق اقوی ملابسات است و آنچه گفتیم که بادنی اضافت ملابست حاصل میشود آنست که اگر زید
شکاری کباب کند چون بسیر شد این گوشت از کیست گویند از زید معلوم است که گوشت شکار زید باشد نه آنکه گوشت خود زید
الغرض درباره کریمتین مذکورتین آنچه دعوی مصنف بر الوهیت عیسی بود باطل و عاطل گردید و چگونه چنان میتوانست بود که قرآن
مجید از بیخ و بن برکنده هر مدعی الوهیت غیر واجب الوجود میباشد الوهیت غیر را اثبات نماید بلکه در معنی کریمه ثانیه قدری خلط اید
نموده چنانچه معنی احصنت فرجها را بکارت خود محصون داشت نوشته و این صریح تحریف باشد نگاهداری فرج باشد نه غیر آن
قوله از اینگونه اختلافات که آیات مذبوره و سایر آیات بیکدیگر دارند **اقول** دعوی اختلاف در قرآن مجید نمودن خود را
جاهل مطلق قرار دادن است چونکه دشمنان خانگی بدترین مخالفان میباشند پس اینهمه شرکا عرب باوفوری دانایان اهل
کتاب که در عرب بودند و بهمه اهل زبان و لغت مذکوره نقصی در قرآن پیدا نمودن نتوانستند مصنف که معنی کهیعص را نداند نقص
اختلاف در قرآن مجید پیدا تواند آورد ــه باز کلیم خویش مینهفند را و راد + پس حال سایر آیات که در ان وقوع اختلاف نشان
داده مثل آیاتی باشد که ذکر نموده بلکه از ان بی نشان تر چونکه این آیات را برای مطلب خود مفید دانسته برداشته و آنها را ترک نموده ای
مسیحیان محمد همان خاتم الانبیاست که انجیل بمقدم او گواه است هرگز در کار دین مسامحه و اغماض نسزد قندر و امثال و اشباه قران
او صحبتان خدا نباشند که شما دست در دامن آنها زده از بالای صراط که بر دوزخ نصب کرده اند خواهید گذشت هر یک انفراده تفکر کار
خود داشته باشید نجات اخروی حاصل نمائید ــه خلاف محمد کسی ره گزید + که هرگز بمنزل نخواهد رسید **قوله** اگرچه با دلیل
مینوانستیم آورد که قرآن از جانب خدا نیست سبب آنکه اختلافات معانی ضد حکام در کلام خدا از جمله صفات ناقصه است لیکن اقدام
باین قبیل دلایل و بیان آنرا لازم ندانستیم زیراکه از مطالب و دلائلی که تا حال در این فصل در باب حقانی قرآن ذکر نمودیم بالکلیه ثابت و واضح
گردید که قرآن کلام خدا نیست **اقول** گوید که از اختلافات اگر مصنف باثبات میرسید که چنان کتابی که اختلاف داشته باشد کلام خدا نباشد
ما موافقت داریم مگر دست از انجیل شسته بجای آن انجیل دیگر بدست آرد که در اختلاف و تناقض بیشتر دارد مگر در قرآن مجید اختلاف
دعوی موهومی خیالی باشد اگر یک اختلاف حدی از روی قرآن مجید باثبات رساند جمیع دعاوی او را تسلیم و قبول خواهیم نمود لاکن
محال ممتنع لیکن در ذات واجب الوجود اختلاف باثبات رسد در قرآن مجید نیز باثبات خواهد رسید الا انه و آنچه کلام است که مصنف دلائل
آنکه قرآن مجید کلام خدا نباشد زیاده نتوانسته آوردن مگر هر قدر دلایل ذکر نموده از آن بالکلیه ثابت گردیده که قرآن مجید کلام خداست
و مال آنکه جمیع دعاوی مصنف مانند (ان اوهن البیوت لبیت العنکبوت) و اسخف تر من دق التوت باشد البته لازم بلکه الزام
تر بود که دعوی خود با دلایل واضحه باثبات رساند و از ان عاجز آمد مگر دعوی مخالفت تعلیم قرآن با تعلیم انجیل تقسیمی است که مصنف فهمیده
مگر تعلیم قرآن مجید اگر سر بسر با تعلیم انجیل موافقت داشته ابلاغ و ارسال قرآن چه فواید داشته پس یهودان بطریق اولی گفتن میتوانند که

چون سر بسر تعلیم انجیل بر خلاف تعلیم تورات باشد لهذا انجیل کلام خدا نباشد چونکه باز بقدری قرآن را با انجیل موافقت باشد مگر انجیل
را با تورات بکلی مغایرت و مخالفت باشد کما لا یخفی و تقاضای ایام هر را ساکت ساختن قرآن نیز بکساب راست گفته چونکه ولا یزید
الظالمین الا خسارا عمده ارشاد قرآن مجید باشد و دعوی آنکه بعض آیات قرآن مجید تقدس و مهربانی و عدالت خداوندی را نقص
میرساند راقم بیشتر بمعرض اثبات آورده که آن آیات مبین و دال بر کمال تقدس و جلال و عظمت کبریائی باشند لهذا دوباره از تحریر آن اجتناب
ورزیدیم و دعوی شرائط مقرره مصنف در تعلیم و معنی قرآن مجید نباشد از آنراه قرآن مجید کلام خدا نباشد نیز اضغاث و احلام مانند
تعبیر خوابهای پریشان میباشد چونکه مصنف ما یعرضه دارد که شرائط مقرره او در باب رسالت رسل و نزول صحف سماوی بکار آید و اگر بر خلاف
شرائط مخترعه او علامتها و نشانها در رسولان و کتب یافته نشوند نه آن رسولان پیغمبران خدا باشند نه کتب صحف سماوی قرار یابند چند بیشتر
در این باب در جواب ایمزد نوشته ام مگر چون طغیان او از حد گذشته لهذا از تحریر مکرر کناره نکرده سطری چند بمعرض تسطیر می آرم که آیا این شرائط
و قواعد مقرره از جانب حقتعالی جلشانه باشد یا از طرف معصوم که هیچگونه در قول و فعل او کذب و معصیت را مداخلت نبود و هرگاه این دو نباشد
بلکه مخترع و رای مصنف که صاحب الغرض مجنون باشد میباشد در انحال لازم است که موافق عقل سلیم و رای مستقیم بوده باشد و آنچنان نیز نباشد
چنانچه ظاهر است حاجت بیان ندارد از جواب سابق راقم مبرهن گردیده در انحال باشد کلام دیوانگان که هر چه در دل بگوید میباشد پس قابل
التفات و لایق استماع نخواهد بود بر ارباب انصاف پوشیده و محتجب نخواهد که چنانکه عیسائیان و موسائیان را دعوی درست فهمی تورات و
رسایل انبیا و انجیل باشد و آنکه غیر اهل زبان او از اسرار آن کتب اطلاعی حاصل نمایند الا بقدر ترجمه که در دیگر لغات مثل فارسی و عربی وارد
و غیره گردیده است موافق آن دعوی مسلمانان در باره درست فهمیدن معنی قرآن مجید موافق مطلب حضرت عزت و درست فهمیدن دلی المطلب
حقتعالی در معنی قرآن مجید نبردن غیر اهل زبان مانند عیسائیان و سایر اقوام میباشد پس اگر دعوی عیسائیان و موسائیان در باب فهمیدن
کتب شان و نفهمیدن دیگران معنی آن کتب را مثل آنها قابل قبول باشد در انحال دعوی مسلمانان در ماده درست فهمیدن معنی کتاب الله
مسلمانان و پی نبردن سایر اقوام بآن قابل اصغا باشد چون این را دانستید بدانید که جمله مسلمانان نیز معنی کلام الله را نمیتوانند فهمید
الا معدود قوم صاحبان فضیلت و لیاقت و ادب آنکه هر کس و مه از مسلمانان تواند فهمید پس هرگاه حال مسلمانان در فهمیدن معنی قرآن
مجید آنچنان باشد در تصور تحال سایر اقوام در فهمیدن معنی قرآن مجید چگونه خواهد بود پس مصنف و خواه دیگری راهوس دلایل از روی قرآن
مجید بوده باشد اول لازم که از شان نزول هر آیه مطلع گردیده باشد و آنچه مختار قول علما باشد آنرا حجت آرد و هر قدر دلایل که علما
و مفسرین آنرا برای تردید اول تحریر نموده بعد بجواب آن می پرداخته آنرا ناشد ندانسته شود و معانی که بران اتفاق نباشد آنرا ترک معانی
که بران اتفاق باشد آنرا اختیار نمایند در انحال بعد از رعایات همه مراتب اگر از روی عبارت قرآن مجید وارد دلیل آرد مضائقه نباشد
ورنه پی بمعنی قرآن مجید بردن نه کار هر کس باشد قرآن مجید محکم و متشابه و ناسخ و منسوخ عام خاص قصص و اخبار دارد و حقتعالی میفرماید
والراسخون فی العلم پس در انحال چگونه عمر و زید از روی قرآن مجید حجت آرند و دعوی فهمیدن معانی قرآن مجید داشته باشند چون این بمعانیها
مدعی بوده بی اندیشه گفتن چنانچه مصنف گفته که الوهیت مسیح از روی قرآن باثبات رسید در سوره **المائده** لقد کفر الذین قالوا

ان الله هو المسیح ابن مریم قل فمن یملک من الله شیئاً ان اراد ان یهلک المسیح ابن مریم وامه ومن فی
الارض جمیعاً **ایضاً** دران سوره لقد کفر الذین قالوا ان الله ثالث ثلثه وما من اله الا اله واحد وان
لم ینتهوا عما یقولون لیمسن الذین کفروا منهم عذاب الیم افلا یتوبون الی الله ویستغفرونه والله غفور
رحیم ما المسیح ابن مریم الا رسول قد خلت من قبله الرسل وامه صدیقه کانا یاکلان الطعام انظر
کیف نبین لهم الایات ثم انظر انی یؤفکون قل اتعبدون من دون الله ما لا یملک لکم ضراً ولا نفعاً والله
هو السمیع العلیم پس ارباب انصاف ملاحظه فرمایند که دعوی مصنف را هیچگونه اندک خواه بسیار مطابقت یا موافقت میباشد یا نه صفحه

۲۴ **قوله** مخفی نماند که مفسران قرآن در بعضی اوقات آیات مذکوره را بخلاف معنی ظاهری لفظ تفسیر نموده مضمون دیگر تاویل مینمایند و بجهة پوشیدن آیات قانون منسوخیت بمیان آورده و همین عذر را مایه دلیل خود ساخته میگویند آیه که بعد نزول یافته است اگر مضمون آیه قبل ضدیت داشته باشد آنرا منسوخ ساخته و همه میگویند که چندین آیات منسوخ شده در قرآن ثبت گردیده است اما هر کس که اندک فکر کننده و وقت گیرنده است خواهد فهمید چنین قاعده نیز عیب و نقص دارد و در باب آن آیات که منسوخ نگشته لیکن معنی ظاهری آنها ناقص و نالایق است میگویند که آنها معانی باطنی دارند **راقم** گوید که این ادعای مصنف مانند سایر ادعای او از حلیه صدق عاری باشد چرا که هرگز علما و مفسرین بعض آیات را بخلاف معنی ظاهری لفظ تفسیر نموده مضمون دیگر تاویل نمی نمایند و بجهة پوشیدن نقص آن آیات قانون منسوخیت بمیان نمی آرند چرا که بدیهی است که آیاتی که مسلمانان دعوی نسخ بر هر قدر آیات دارند معنی آن آیات ظاهری باشد یا باطنی آنرا منسوخ دانند چونکه هرگاه آن آیات را منسوخ دانند دیگر ضرور بمخفی داشتن معانی آن چه باشد البته آیاتیکه منسوخ مطلب اهل اسلام باشند و معانی آن ظاهراً نقص داشته باشند درینحال برای عیب پوشی ادعای معنی باطنی و دعوی ابطال معنی ظاهری بر روی کار آرند ممکن باشد دیگر آنکه در قرآن مجید ناسخ و منسوخ باشد اگر مصنف آنرا سبب اخفای نقص و عیوب پندارد یا بدتر از آن داند اختیار خود دارد ما را از آن چه نقصان باشد و کدام اندیشه مگر اینقدر باید داشت نزد ما نسخ نه بآن معنی و مراد باشد که قباحت آن احکام مخفی بود چون آشکار گردید آنرا منسوخ کرده بجای آن حکمی که در پیش نظر قباحتی نداشته صادر گردید چونکه درین چنین احتمالات آنچنان دانسته خواهد شد که حقتعالی از انجام کار آگاه و مطلع نبود چون حسن حکم جدید و قبح عهد قدیم مبرهن گردید این یکی برجا و آن یکی منسوخ گشت بلکه حقتعالی عالم بود که این حکمی صادر نمائیم تا ایام ضرورت آن بحال خلق چون ضرورت برطرف شد احتیاج بحکمی دیگر برای اصلاح حال عباد حسب احتیاج شان صادر شد **قوله** بعضی از امتان محمد این ادعا را نیز میکنند که گویا آیات قرآن نه محض یک معنی دارد بلکه هر حرف و لفظ آن هفت یا هفتاد معنی باطنی مستتر است **راقم** گوید که اینگونه دعوی کدام عالم جامع الشرائط و یا فاضل داشته که قول و فعل او سند باشد چونکه یک حرف هفت یا هفتاد معنی داشته باشد البته یک حرف بعضی الفاظ مشتمل بر چندین معانی میتواند بود مثلاً در قرآن مجید وارد باشد و یمنعون الماعون پس یک لفظ ماعون چندین معانی دارد و علما را دران اختلاف باشد که حق وجید مثل بر نعمان ماعون را قرار داده تفسیر کرده اند ضروری باشد بعضی گویند ماعون آب باشد و بعضی نمک بعضی آتش قرار داده اند بعضی اسباب عاریتی از خیمه و گلیم و آنچه در عروسی ضروریات بکار آید دانسته اند همچنان

والشفع والوتر که در سوره **الفجر** مرقوم است بعضی از مراد وتر یک و گفته اند بعضی سه عدد دانسته اند از آنجمله در معنی لفظ کثیر بمعنی مراد هشتاد عدد و موافق کنایه کریمه مواطن کثیرة چون عدد فتح یابی مسلمانان بکفار هشتاد عدد بود حقتعالی اظهار عنایت که درباره آنحضرت صلی الله علیه وآله مبذول داشته بود فرموده از آنرو گویند مراد از کثیر هشتاد باشد مثلاً کسی بگوید که من زر کثیر نمودم در صله اینکار و هم عدد مقرر نکند هشتاد درم یا دینار بدهد یا زر سکه مروجه آنجا هزار ها مثل این امثال قرآن آورد و دیگر برای ابطال دعوی مخالف که بجمله طریق بسیار بود همین قدر اکتفا دارد حالا راقم میپرسد که کدام نقص و کدام امر خلاف واقع در این دعوی اهل اسلام بود که مصنف بران اعتراض نموده بود پس بی آنکه این قاعده برای عبارت قرآن مجید خاص مقرر نکرده اند بلکه قواعد زبان و لغت عرب اینگونه از ابتدا معین و مقرر میباشند که قرآن مجید لفظاً و معنیاً موافق لغت عرب باشد نه بر خلاف آن پس اگر هفت یا هفتاد معانی داشته باشد کدام جای اعتراض معترض باشد **قوله** و هم میگویند که معنی قرآن با آن مرتبه اعلاست نه تنها عوام بلکه فاضلین نیز بدرک و تشخیص آن قادر نمیباشند و بدین سبب علمای محمدی بهیچ نیاز خود تکلیف نمی نمایند که در درک معنی قرآن همان مرتبه اکتفا نمایند که مفسران گفته و تاویل نموده اند پس بدین طریق مفسران و علما عیب و نقص قرآن را از خلق پوشیده و از فهمیدن معانی حقیقی آن باز داشته اند **راقم** گوید که این قاعده فهمیدن کتب مشکله نه کار هر کس باشد آخر تفاوت عالم و جاهل در میان باشد یا نباشد مگر منحصر در عبارت قرآن مجید نیست اینگونه قواعد در هر زبان جاری است حتی شعر مثلاً مثنوی مولوی روم یا خمسه نظامی یا سایر کتب شعرای دیگر فصیح زبان مانند انوری و خاقانی کار هر کس و ناکس نباشد هرگاه آنچنان کتب که مخاطب آن عامه خلق باشند خاصان با شکال توانند فهمید درینحال قرآن مجید که مخاطب آن سرور کاینات صلی الله علیه وآله باشد چگونه هر که و مه فهمیدن تواند یک مسئله تثلیث تا حال شما درست و با ما هم نزدید معنی فیصله آن نمیتوانید که برای سائل بیان نمائید باوجود آنکه دعوی هر نوع علم و کمال میدارید و در قرآن مجید مسئله میراث که بکار هر کس می آید و ظاهر است که در مخفی کردن معنی آن یا آشکار کردن نقصی از برای قرآن مجید روی نداده قرآن ندارد پس چگونه باشد که هر که و مه خواهان آن باشند که چه آن کتاب کم نشود با وجود آن یاد گرفتن مسئله مذکوره عقل عقلا و ذهن فضلا قاصر باشند و حال آنکه جمله قوانین آن در یک سوره النساء بیان فرموده است اگر بقدر ضخامت قرآن مجید کتابی علیحده نوشته شود جمله مسائل میراث درینحال باتمام رسد پس همین اینگونه مسایل کار هر کس باشند مگر دعوی تکلیف رسانی علمای اسلام بهمه نیان خود عجب العجاب باشد معلوم نیست که کدام گروه مسلمانان استغاثه این امر که علمای اسلام از تکلیف رسانی درباره قبول همان معانی که اختیار علما باشد مارا عاجز نموده اند بحضور مصنف آورده و شکایت آن کرده اند چونکه عام خلق آنقدر مطیع و منقاد علمای اسلام باشند که ارشاد علما را بر احکام سخت حکام و بادشاهان خود ترجیح میدهند و شنیدیم که احدی مسلمانان از علمای شاکی باشند و بسیاری شنیده ایم که از فرمان شاهنشاهان پیچیده اند اگر هست بیان سازد تنها معانی قرآن مجید وابسته نباشد جمله احکام بلکه تمام فنون و صنایع همین حال جاری است که مردم عامه رجوع بخصوص استادان آن فن آرند پس هرگاه در بیماری خیاطی در امور دنیویه رجوع بجهره قوم و استادان آن فنون نموده اند چرا در امورات دینیه بعلما که استادان آن فن باشند نه نموده اند اگر کسی را از عیسائیان مشکلی در پیش آید در معانی انجیل یا امور دینیه رجوع بپادریان خود می آرد یا نه همچنان اکثر خلق علم نخوانده اند چرا که هر کس بصناعت و حرفه دنیویه برای گذران معاش مشغول پس آنها خود نمیدانند رجوع

یکسان نمی آیند که از آن فن ماهر باشند دیگر آنکه معانی قرآن مجید اگر احدی از علما و فضلا موافق رای خود قرار دهد هر چه در زمان حیات او خواه بعد ممات او کتاب او بدست علمای حق هر عصر میباشد و آنکس هدف سهام ملامت و ملام میگردد چنانچه بدیهی ست که اگر احدی از پیروان شافعی یا حنفی مذهب موافق مطلب خود فتوی داده باشد در امری از امور تابعان احمد حنبل و خواه معتقدان مالک یا بر خلاف آن یا الله تعالی تا محشر تا اند که تفاوتی نمایند همین حال باشد و در بار خواست دور تسدید میشود و روز باز خواست همعصران بر سر وقت حاضر باشند درینحال ممکنست که احدی در معانی قرآن مجید دخل تصرف نماید اگر عمل آید پیشرفت او نمیتواند بود پس بهمه جهت بپایه تحقیق رسیده که دعوی مصنف بی دلیل و بر عکس حقیقت بوده **قوله** اگر بالفرض آیات قرآن هفت یا هفتاد معنی هم داشته باشند تا آن وقت اگر شخصی خواسته باشد که موافق صلاح خود صدها معنی قرار دهد هر صورت امکان خواهد داشت پس درینحال دیگر کسی نخواهد دانست که معنی حقیقی قرآن کدام ست که بران عمل کرده شود **راقم** گوید هر گاه درست در معانی قرآن مجید از هفت نهایت هفتاد باشد درینحال دعوی مصنف ممکن باشد که آنرا بصدها معنی رسانیده ابدی آنچه کمتر از هفتاد معانی باشد آوردن آن ممکن باشد چونکه از دعوی او ظاهرست که علما زیاده بر هفتاد معانی آیات قرآنی را ننموده اند پس چگونه از هفتاد معانی اگر متجاوز گردد قبول و منظور خواهند شد دیگر آنکه معلوم نیست که مصنف حال مسلمانان در فهمیدن معنی آیات قرآن بچه قسم فهمیده که آیا تا حال معنی حقیقی قرآن مجید فهمیده آن عمل کرده اند یا نه **قوله** چون مفسران هفت یا هفتاد معنی آیات قرآن را پیدا نموده **اقول** هر گاه خود مصنف قبول دارد که مفسران هفت یا هفتاد معنی آیات پیدا کرده اند درینحال دعوی کسانی که در معنی قرآن مجید بیهفتاد نموده اند یا ورنه نماید و حرف آنرا سند نه اندازد تا بانصاف هر گاه خود شخص مقر آن باشد که علما هفتاد معانی در آیات پیدا نموده اند باوجود آن بر هفتاد معانی اعتراض آورد حرف و قابل التفات باشد صفحه ۳۴۰ **قوله** پس تشویش کننده بمرتبه زیاده خواهد شد که نخواهد دانست که در خصوص معنی قرآن چه فکر نماید و کدام معنی آنرا قبول کند **راقم** گوید که معلوم نیست که تشویش کننده کیست آیا تشویش و از برای عاقبت امر خود باشد که آیا معانی آیات قرآن که علما بیان کرده اند از ان نجات منصور نیست بلکه معنی حقیقی باید نمود و از آن مطلع باید شد یا تشویش کننده آن باشد که جای اعتراض در آن پیدا کرده بر مسلمانان حجت آرد در صورت اول چرا خود را در تشویش انداخته است هر گاه آنقدر دسترس و لیاقت پیدا کرده درینحال خود عالم باشد هر معنی که بیکی و بکمک الله در نظر او موافق آید آنرا معانی آیات قرار دهد بشرطیکه از دیگر علما دلایل دعوی خود را موجود و مهیا دارد یا چون آن اگر اندک غیر موافقت با اصل معنی آیات قرآن مجید نموده مقصر نباشد چرا که عمدا قصد بدی و خلاف رای حقتعالی بعمل نیاورده است بلکه قصد خیر داشته بود در صورت ثانی از آتش حسد سوخته در دریای غصه تشویش غوطه زده آن آتش حسد که در قانون سینه مشتعل شده فرو نشاند

قوله خلاصه اگر چنانچه محمدیان ادعا نمایند که قرآن هفت معنی باطنی یا زیاده داشته باشد یا معنی قرآن بدینطریق میباشد که محقق بعضی علما در جای قصد میتوانند فهمید پس این جمله شخص فکر کننده را به تشویش تمام انداخته در شکی کلی خواهد گذشت زیرا که در قلب خواهد گفت که اگر قرآن بجهت هدایت همه مردم نازل شده است پس چرا اینکه علما و فضلا معنی آنرا باید بفهمند بلکه میبایست هر کس بقوه خود از مطالب و معانی آن اطلاع آگاهی یابد نیز فکر کننده خواهد گفت که اگر معنی آنرا نتوانم درک نمود پس تکلیفات آنرا چگونه بانجام رسانم یا اگر بقول علمای

عمل نمایم بچه طریق یقین حاصل خواهم کرد که آنها سهو و نسیان ننموده معنی درست و راست نموده اند **راقم** گوید که مسلمانان را در علمای ایشان اینگونه شکی و شبهه عارض نخواهد گردید البته جاهل و کم علم را لازم ست که از خود عالم تر را مقدم دارد و رای خیر خواه ناصح خود را بر رای خود ترجیح دهد همچنان راقم حیرانم که مصنف در حالت مخموری این کتاب را تصنیف کرده یا میدانست که محض قوم او را واقف علوم اهل اسلام دانسته در تعظیم و توقیر او خواهند افزود یا آنکه میدانسته که مسلمانان آنرا معاینه خواهند نمود بایشان گرگ برای مطالعه مسلمانان تالیف نموده چگونه اینچنین دعوی بیدلیل در آن تحریرات خود آورده چنانچه اینقدر ندانسته که آخر اطلاع بر معانی قرآن مجید بجز علم ممکن نباشد علما و فضلا کسانی را گویند که تحصیل علوم نموده باشند پس منحصر بعلما و فضلای مسلمانان چه باشد هر کس را که سعادت ازلی رهبر راه توفیق گردد تحصیل علوم نموده تامل و تدبر خود در معانی قرآن مجید تواند بود چونکه مسلمانان آنچنان شرط نگذاشته اند که کسی دیگر تحصیل علوم مسلمانان نماید بعد هم رسانیدن آنقدر لیاقت که معنی قرآن مجید تواند فهمید تفاسیر اصلی را با تفسیر خود مقابل نموده اگر در آن تفاسیر معنی نقصی بوده باشد با دلایل شافیه و براهین کافیه علما را مجاب نماید اگر در تفاسیر علما عیبی و نقصی نباشد خود ملزم گردیده قبول مختار علما نماید و این قبول نه حقتعالی فرموده افلا یتدبرون القرآن ام علی قلوب اقفالها چرا تدبر در معانی قرآن مجید و آیات آن نمیکنند پس بایطریق هر قسم که بخواهد تسلی و تشفی حاصل تواند نمود چرا که حقتعالی حکم عام فرموده که هر کس در آیات قرآنی تدبر نماید حکم خاصی نیست که بجز علما کسی تدبر نکند مگر موافق دعوی مصنف که هر کس بقوه خود از مطالب و معانی آن اطلاع آگاهی یابد چونکه بدون لیاقت قوه فهمیدن از کجا بهم رسانیدن تواند پس حقیقت حال آنها باشد در مسلمانان یا باید مجتهد باشد اگر علم ندارد مقلد چونکه اگر مثل شافعی باشد چرا مقلد شافعی گردد ثانی شافعی شود مگر هر گاه از برای معارضه و رشک ندیدن بخواهد آنچه زنگی چهره تاریک خود را در آئینه روشن ملاحظه نموده مایه خرمی و بشاشت حاصل نمود فرنگی از معاینه مصحف غور خسته خواهد کرد **قوله** فی الجمله هر فکر کننده را بآسانی معلوم و واضح خواهد گردید که ادعا مذکوره در باب معانی باطنی قرآن اصلی بنا ندارد **راقم** گوید که ازین تحریر مصنف مستفاد میشود که هیچ کلامی را تاویل نباید نمود چونکه هر گاه در قرآن مجید با وجود اعتقاد بودن مسلمانان که در معانی غامضه قرآن مجید تاویل و توجیهات موجه ضرور باشد از او انکار مصنف پیش آید دران حال در معانی تورات و انجیل که هر گز مقام تاویل نباشد تاویل آرد در صورت عرصه مصنف تنگ تر از سینه حساد خواهد بود چونکه در بعضی مقامات تورات و انجیل بدون تاویل هیچ چاک پیزی نخواهد نمود و چه خواهد گفت در خصوص کلام ابراهیم که در باره قوم لوط استدعای استخلاص از عذاب الهی باین تمهید نموده که من از خاک و خاکستر هستم اگر تاویل نموده آید در حقیقت از خاکستر معاذ الله قسم شیطان آتشی خلق گردیده و عیسی گفته مرغوب مگو پس جنب نمود بد بود بلکه تاویل چه باشد که در تورات فرموده که انسان را خلق نموده پشیمان گردیده ام پشیمانی بر ذات کامله حقیقی و تعالی روا نباشد بخصوص تمام رویا یوحنا را که مانند ضغاث و احلام میباشند کدام تاویل خواهد نمود پس اگر بمعانی ظاهری آن بر قرار داشته آید مانند کلام دیوانگان بی باک میباشد چونکه یوحنا از برای فهم حاجت خلق این کتاب را نوشته یا برای فهمیدن یک سرگوش خود اگر برای ارشاد خلق پس اوهام خلق از رسیدن معنی آن قاصر اند آنرا هر گاه آینده کسی تاویل نماید بعد انکار از معنی باطنی آیات قرآن مجید آن تاویل مکاشفات یوحنا قابل استماع نباشد **قوله** بنا بر معنی آیات قرآن نیز ادعای مذکوره باطل و خلاف ست زیرا که در سوره **آل عمران** نوشته شده است هو الذی

انزل علیك الكتاب منه آیات محكمات هن ام الكتاب واخر متشابهات فاما الذین فی قلوبهم زیغ

فیتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة وابتغاء تاویله وما یعلم تاویله الا الله والراسخون فی العلم یقولون

آمنا به كل من عند ربنا وما یذكر الا اولوا الالباب **یعنی** خداست که کتاب را بتو نازل کرده است وبعضی آیات آن کتاب محکم هستند بآشکاری وآسانی فهمیده میشود وآنها اصل کتاب اند وسائرین متشابهات یعنی تمثال ست اما آنانیکه در قلب شان شک وخرابی هست بجهة فتنه انگیزی میخواهند که تاویل تمثال دست آویزی نمایند وحال آنکه غیر از خدا تاویل آنها را احدی نمیداند اما آنانی که در علم راسخ واستوار اند میگویند که ما بآنها ایمان آورده ایم وتمامی آنها از پروردگار هست وهیچکس پند نگیرد مگر صاحبان عقل ما این آیه را نه بر رای مفسران جماعت سنی ترجمه نموده ایم زیرا که تفسیر آنها بصرف ونحو درست وبه تسلسل ومعنی آیه مناسب ومطابق است اگر الفاظ والراسخون فی العلم را چنانکه زعم مفسران شیعه است بالفاظ سابق معطوف باشند درینحال میبایست که پیش از لفظ یقولون یک واو یا ضمیر اشاره که عبارت از وهم بوده باشد وچون درین کلمات قبل بلفظ ومعنی عام اشاره نشده است که محض آنان که در قلب شان خرابی هست تاویل متشابهات را جویا وطالب الخ پس ازین واضح میشود که علمای شیعه هم در فهمیدن معنی آن آیات عاجز وقاصر اند الخ **راقم** گوید مصنف تفسیر اهل سنت وجماعت را پسندار د وشیعه را ناپسند از آن مضائقه ندارد وهرکدام پسندیده هما نظر یقه را اختیار نماید لاکن وای بحال علمای شیعه که در فهمیدن آیات قرآنی از مصنف عاجز تر اند شیئاً عجیبان هما ابرح ومن یخ یخ عجبا تعصب وتعصبی تلتلخی چندین هزار علما که دوازده امام معصوم داخل آنها باشند از فهم معنی آیات قرآن عاجز ومصنف قادر وعلم وتعلیم وتاویل درست تعلیم می نماید مگر در صفحه ۲۴۵ دعوی مصنف نه آن بود که پی بر معنی این آیات قرآن نیز دعای مذکوره باطل وخلاف ست زیراکه در سورهٔ آل عمران نوشته شده است هو الذی پس سبب نوشتن این آیه برای ابطال دعوی مسلمانان درباره معانی باطنی قرآن مجید بوده پس ازین آیه شریفه نیز مستفاد میشود که از معانی متشابهات را حقتعالی والراسخون علم آگاه ومطلع اند پس اینگونه دلیل که منافی مطلب دعوی باشد آوردن نشان بعلمی وآنکس که نداند ونداند که نداند بوده باشد **قوله** همچنین الفاظ بعد که آمنا کل من عند ربنا است صحت ودرستی ترجمه وتفسیر مذکوره را ثابت میسازد زیراکه کلمات والراسخون فی العلم یقولون راجع است بالفاظ وما یعلم تاویله الا الله یعنی ما بمعنی که آنانیکه در علم ودانستن قرآن راسخ اند ودر قلب شان زیغ وشک نیست میگویند که هرچند یکه با آیات متشابهات را نمی فهمیم باز آنها را قبول مینمائیم وهر چیز یکه در قرآن هست از خدا میدانیم انتهی **راقم** گوید که اینمعنی خلاف اعتقاد مسلمانان درباره معنی آیات متشابهات باشد که مصنف از پیش خود تراشیده اگرچه خاصان حق همه خوبی ها را حواله بخدا نمایند بدلیل حواله دقوته قوة ورد مردم نیز هست مگر چون ذاتی نیست عنایتی ست که از جانب حضرت واهب العطایا بخلق عطا فرموده موافق آن از فیض ربانی نصیبه از علوم به راسخون فی العلم عطا گردیده از افراد اگر حواله بخدا تعالی نمایند بجا باشد نه بیجا اگر بدلیل راسخون فی العلم جمعی از امت آگاه اند وجمله مفسران اتفاق دارند که راسخون فی العلم علما باشند موافق تفسیر شیعه بعد حضرت خاتم المرسلین ائمه معصومین باشند صلوات الله علیهم اجمعین ورنه چگونه ممکن باشد که حقتعالی کتب سوی بهدایت خلق فرستد وآنرا کسی خواندن نتواند پس درینحال آن مفید کدام مطلب باشد بدانکه معانی قرآن مجید بطن در بطن از بطن گفته اند اگر

خلق نامور و مکلف نماید ست وائمه معصومین که راسخون فی العلم بودند ازان آگاه ومطلع باشند تفسیر این آیه در تفسیر صافی آمده الكافی والعیاشی عن الصادق

نحن تاویله وفی روایة فرسول الله صلی الله علیه وسلم افضل الراسخین فی العلم قد علم الله عز وجل جمیع ما انزل علیه من

التنزیل والتاویل وما كان الله لینزل علیه تاویله واوصیائه من بعده یعلمونه كله وفی الكافی عن الباقر ان

الراسخین فی العلم من لا یختلف الغرض چگونه مصنف دعوی آن داشته که راسخون فی العلم نیز انکار از فهمیدن معنی آیات متشابهات باشند **قوله** پس از مضمون این آیه قرآن معلوم ومفهوم میگردد که در قرآن دو نوع آیات مسطور اند قسمی آشکاری وآسانی فهمیده میشود که معانی آنها از الفاظ ظاهری مفهوم میگردد واین قسم آیات بنای قرآن اند وسوای آنها یعنی قسم دوم چنان آیاتی میباشند که آنها متشابهات گفته میشود یعنی آنها متضمن معانی باطنی هستند چنانکه بغیر از خدا هیچکس آنها را درک نمیتواند نمود الخ **راقم** گوید که عجب مسئله غامضه بود که مصنف پی آن برده بر آورد که قرآن محکم ومتشابهه باشد واین را ندانسته که آیات قرآن مجید متضمن محکم ومتشابه وناسخ ومنسوخ وحلال وحرام وقصص میباشند ودعوی علم فهمی متشابهات بجز خداوند تعالی با وجود تصریح راسخون فی العلم ناشی از جهالت وبیخبری باشد **قوله** لاکن در هیچ موضع قرآن اشاره نشده است که آیات متشابهات کدام اند درین صورت آشکار است که آیات متشابهات محض آنها میباشند که در آنها اشاره رفته است که معانی ومطالب آنها بطریق تمثال است الخ. در قرآن مجید اشاره بودن متشابهات چه لزوم داشته آخر مکتوب الیه اگر نمیدانسته که متشابهات مراد از کدام آیات باشند درینحال نزول قرآن برای معنی ندارد لاکن هرگاه دیگران را تفرقه آن آیات دست نداده از مکتوب الیه بعد از وی از کلام او میتوانند یافت همچنان مصنف در صفحه ۲۴۲ دو صد وسی هفت مفسران اهل اسلام را قانون تفسیر نویسی یاد میدهد وتعلیم می نماید عمرت دراز باد که اینهم غنیمت ست چنانچه **قوله** باید که معنی آنها را ظاهراً ولفظاً فهمید زیراکه این نوع تفسیر بقانون صحیح تفسیر مطابق وموافق می آید چنانکه ضابطه وقانون تفسیر صحیح اینست که اولاً میباید که مفسر مطلب کتاب را چنان دریابد که در ضمیر مصنف بوده است پس شخص مطالعه وتفسیر کننده باید که از احوال مصنف وعادات ومذهب آن طائفه که مصنف درمیان آنها ترتیب یافته است اطلاعی وآگاهی داشته وهم از صفات واحوالات خود مصنف خبردار باشند نه آنکه محض بدانستن زبان آن کتاب اکتفا نموده ترجمه تفسیر آن اقدام نماید انتهی **راقم** گوید که یادری همین شرط ودو شرط دیگر که آینده نوشته شود برای مفسر درباب معرفت احوال مصنف هر کتاب عموماً وقرآن مجید خصوصاً که ذکر آن درمیان باشد معین نموده واین شرط اول متضمن چند شرط میباشد مانند دریافت ضمیر مصنف واحوال آن وعادت ومذهب آن طائفه که مصنف درمیان شان ترتیب یافته است اطلاعی داشتن واز صفات واحوالات مصنف خبردار شدن میباشد لاکن برای مفسرین قرآن مجید این شروط وقواعد بیکاره محض وباطل میباشند چون رعایت مخاطب خود فی الجمله منظور باشد لهذا درین باب نیز کوششی میرود تا هر قدر ممکن باشد بتصریح آن پرداخته آید پس بدانکه اینهمه تکالیف مالایطاق باشند برتر از همه دریافت ضمیر باری تعالی چگونه ممکن باشند در قرآن مجید بانی عیسی علیه السلام آورده

تعلم ما فی نفسی ولا اعلم ما فی نفسك انك انت علام الغیوب وزبانی عیسی در انجیل متی در جواب شیطان درباب ورس

گوید آن خداوند کار را که خدائی تست تجربه مکن هرگاه خاصان خدا از دانستن رازهای پنهان او عاجز وبیخبر باشند درینحال عوام را

چه مدخلیت دران بود که هر کس از ضمیر حق آگاه تواند شد و در باب مطلب دوم احوال مصنف باشد ملاحظه‌های بسیار نمودیم همین قدر
معلوم شد که ؎ هر کس بزبانی صفت حمد تو گوید + مطرب بسرود و نی و بلبل بترانه + و بعضی در احوالات او نوشته و مدعی و مصر
بران باشند که توحید فی التثلیث و تثلیث فی التوحید حق و صدق باشد مگر اهل اسلام احوالات آنقادر مطلق را وحده لا شریک له
و لیس کمثله شیئا و هو السمیع البصیر لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد و در مطلب سوم آنقدر مفهوم گردید که مذهب
قومی که مصنف قرآن مجید در میان آنها بسر برده اول یهودی و بر دین موسی بودند بعد از آنها یک پسری دعوی ابن الهی کرده تورات را
برهم زده و خود را ثالث ثلاثه قرار داده دینی تازه و آئینی جدید برای خود قرار داده با وجود آن مکمل تورات منیر موسی مگر از عادات و مذهب
آن طائفه که مصنف در میان آنها تربیت یافته است اطلاعی کامل حاصل نیافته ایم بلکه یکی از رفیقان آنها یوسف نجار بود که از دروغ و
راست پر الهی ندانسته چنانچه در انجیل متی باب دوم مذکور باشد که او گفت هیرودیس مرد که دشمن عیسی بود چنانچه فرشته خداوند در خواب خبر
داده و حال آنکه همین هیرودیس مدت سالهای دراز زنده بود و در مطلب چهارم خوض نمودیم البته صفات ثبوتیه و سلبیه برای مصنف قرآن مجید
دریافتیم و تفصیل آن در کتب مبسوطه اهل اسلام بیان شده من شاء فلیرجع الیهم و زیاده ازان مفهوم نمیشود از رهگذر آنکه هر قدر را و خواستن
رابنا شناسانیده بجز ازان نتوان دانست ؎ چونکه کار مگس نیست درین ره پرید + بلکه بسوزد پر عنقا و بال + مگر طائفه گویند که از زن بیوه
نجار پسری پیدا شود که میخورد و می‌آشامید و بول و غائط ازوی جدا میشده و میخوابید و راه میرفته و بسته ضروری مجبور بود با وجود آنکه ازو
صفات پدری هیچ کم و نه زیاده نداشته باز قادر مطلق و ایزد یگانه باشد سبحان ربک رب العزة عما یصفون الغرض اینگونه شرائط در
صورتیکه مصنف کتاب از بنی نوع انسان از مخلوقات باشد چون برای مفسر لازم آید آنهم بعض یا جمیع ضرورت ندارند در حالتیکه کلام ازو
تقدس و تعالی باشد چگونه مفسران را اینگونه قواعد بکار آیند چون از تحریر جواب شرط اول که متضمن چند شرائط بود فراغت حاصل آمد متوجه
جواب دفعه ثانی میشویم قوله ثانیاً باید که بتسلسل مطالب کتاب متوجه گشته بطبقی سخنان قبل و بعد را متفرق نسازد انتهی راقم گوید که مفسران
اینقاعده را از دست داده اند که تعلیم آن از مصنف فرا گیرند بلکه بهتر ازین اختیار کرده اند مگر این رعایت در صورت خصوصاً که آنرا تفسیر نتوان
گفت بل ترجمه باشد ممکن است در تفاسیر بزرگ اینقاعده مفقود لاکن مفسرین را برای تمثیل و یا تمثیل استشهاد و قول مخالف هر قدر دران باب
وارد شدن تواند توانند آوردن مضمون غیر ضروری نباشد و آنرا جمله معترضه توان تصور نمود قوله و هر مطلبی را که میخواهد تفسیر کند باید با همگی آن
مواقع که با آن مطلب مناسبتی و مطابقتی دارند مقابله نماید بنابران تفسیر نماید انتهی راقم گوید که اگر مصنف این راه را نشان ندادی مفسرین
در بادیه خرابی سرگردان و پریشان بودند مفسرین بدون مطابقت و مناسبت و موافقت مطالب مقاصد را تفسیر نمی‌نمایند اگر بقدر قوه و دانش این
رعایات مرعی ندارند چرا متوجه تفسیر و تصریح و تشریح مطالب گردیده اند قوله ثالثاً چون معنی ظاهری در گفتگو مشهور است همان معنی است که
مصنفین با آن معنی الفاظ را در کتب خود ضبط و ثبت مینمایند پس باید که مفسران نیز از آن معنی ظاهری و مشهور دست بر ندارد ما دام از خود موضع
کتاب معلوم نگردد که مقصود مصنف در همو موضع تمثیل و کنایه بوده است در صورتیکه تمثیل باشد باید که در انحال نیز معنی را موافق مضمون و مطلب تمثیل تفسیر نماید
انتهی اقول که ما دام که در تحریر مصنف وارد گردیده هیچ قدر بدنما و غیر مصطلح باشد در جائیکه ما دام نوشته ما هم که نوشتن اولی بود و نیز نمیدانم

که این نصیحت که مفسران نیز از آن معنی ظاهری و مشهور دست بر ندارند ما دام که از خود موضع کتاب معلوم نگردد که مقصود مصنف در همو موضع
تمثیل و کنایه بوده است از چه جهت باشد چرا که مصنف خود بقدر دانسته است که مطالب حقتعالی از آیات متشابهات بغیر کنایه و اشاره چه بوده باشد و
بحث سرزدن چه لزوم داشته است و معلوم نیست که کدام یک از مفسران برخلاف مقصود مصنف بر خلاف معنی ظاهری تفسیر آیات نموده
که احتیاج به تنبیه او افتد هر کس از مفسران بقدر قوه فهم و دانش خود بتفسیر و تشریح پرداخته اند تصور باید نمود که مفسرین هرگاه کتابی
را کلام خدا دانسته گو بزعم نصاری کلام حقتعالی باشد یا نباشد مگر مفسرین آنرا کلام خدا یقین کرده اند و برای هدایت خلق تحریر مینمایند
تا خلقی از فیض برخوردار شوند و خود مفسر برای اهتمام بر خدا و عموم خلق را در ضلالت از تحریر مطالب غیر واقعی انداخته مقر و مقام خود را
دوزخ قرار داده معاذ الله‌های سوختن در آتش سوزان و آشامیدن کاسه‌های گرم حمیم باشند پس حال هر مفسر آن باشد که موافق آنچه
که آنرا او حق دانسته بقدر دانش و فهم و علم خود در است بر است موافق معنی مشهور مستعمله تفسیر نمایند و چون الکنایة ابلغ من
التصریح قولیست ثابت و مشهور باشد از آنرو اگر در کلام مصنف اجمال باید آنرا توضیح نمایند قوله لا مفسر محض بنابر خواهش
خود نمیتواند تفسیر نمود اقول بنابران خواهش اگر تفسیر نماید در وعید که برای دهنده گونه کار مرتکب گردیده وارد گردیده
داخل باشد مگر چیز زیرا که او حق دانسته برفق خواهش خود در اظهار آن امر حقه کوتاهی و مسامحه و اغماض و سهل انگاری نخواهد کرد در انحال
البته حسب خواهش و برفق دانست و مراد خود تفسیر خواهد نمود چونکه مفسرانیکه تفسیر نوشته و گذشت تا باید جا بیده آنکسانی باشند که بر
تقلید او رفته اند و بران عمل نموده اند اگر راست و دقیقی نوشته با خوشنودی خدا از خود رضامند داشته اگر کذب و غیر واقعی بتبلا گردیده و
با قرار دار بهار اسخ و ثابت قدم گشته حق را از خود رضامند نموده پس آیا رضا و غضب حق سبحانه و تعالی برای این امر کافی نباشد
قوله هر کس تعصب را بکنار گذاشته بطریق انصاف بمعنی آیات که درین رساله ذکر نموده ایم ملاحظه نماید خواهد فهمید که موافق تفسیر
صحیح و قانون مذکور معنی آن آیات همین معنیست که ما ترجمه کرده و تفسیر نموده ایم و در هیچیک آنها بتمثیل و تشبیه اشاره و اطلاعی
نگردیده است انتهی ؏ عجب اعجاب است که تا حال علمای اسلام مدت هزار و چند سال سرها زدند و خونهای جگر خوردند معنی یک دو
آیات را نتوانستند مصنف با وجود عدم مهارت در علوم دینیه توجه مفسری تحصیل نمود هذا بهتان عظیم هر کس بدون تعصب
بطریق انصاف بتامل ملاحظه نماید هر قدر از تفاسیر نظیرا و برسد خواهد دانست که مفسران موافق فهم خود برای تائید مذهب خود که آنرا آنها
مطابق حق و صواب دانسته اند کوتاهی نکرده اند مگر شرائط مندرجه مخترعه مقرره مصنف نه سزاوار اعتنا و نه لائق پابندی باشند که احدی از
مفسران گوش بان دهند یا متوجه آن گرده اند بلکه سر در تراز زیره بگریبان برین باشد و ازان حماقت بحماقت باشد بر مفسران اسلام
که از مصنف قواعد تفسیر نویسی حاصل نمایند قبل ازان از حق بیخبر بودند ؎ هر گرا پیر چنین گمره بود + کی مریدش را بجنت
ره بود + گر رکیکیات مصنف در وضع این قوانین و شرائط حرف حسابی زده است و قصوری در نشان دادن راه حق نکرده است چرا که
کلام الله را مانند انجیل دانسته که منسوب بجناب تعالی باشد و در حقیقت کلام حواریان که از تجلی انوار روح القدسی مستفید و مستفیض گردیده
و بعضی شاگردان حواریان نوشتند پس همچنین تصور آن دارند که قرآن مجید نیز منسوب بجناب تعالی باشد در حقیقت کلام رسول الله باشد

ازان روانیگونه تحریر نموده الحال جواب دعاوی مصنف باتمام رسید حالا نوبت تحریر دلایل راقم باشد چنانچه میگوییم که این همه
دقت ها در باب مصنف کتاب چه لزوم دارد انظر ما قال و لا تنظر الی من قال نظر بر سخن انداختن باید نه بر گوینده آن پس در برابر و متابل نظر
بحوالات مصنف و قواعد و شرائط برای امری معین ساختن چه لازم نباشد بلکه شرائط چند که عقلا مستحسن باشند برای مفسر ضرور باشند
از رهگذر آنکه برای رسیدن عقلای روزگار هویداست که تصنیف تالیف بس امری عظیم و عهده سترگ باشد بخصوص تفسیر قرآن معجز نظام
که نسخهای آن بمطالعه پادشاهان جلیل الشان و امرای رفیع المکان و علمای زمان و فضلای آن دوران هر دیار و امصار و اعصار و اطراف و اکناف
عالم آفاق از آن زمان تا قیام ساعت قیام خواهد رسید بلکه هر کس اندک مایه علوم هم باشد رغبت بمطالعه آن نماید چون احیای مردم بآن بیشتر
باشد نسبت بسایر کتب بل مخالفان مذهب حقه اسلام عزیمت بخواندن و دانستن حکم الکلام ربانی برای حجت و الزام بعضی جهت دریافت طریقه هدایت
و کشف راز برای الزام نه بتحصیل سعادت بلکه محض آگهی و اطلاعی کوایف و حقایق امور گذشته از آن کار با ملک العلام باشد نه تنها با خلایق
پس اندک تفاوت و تغییر چاره بمقتضای من صنف فقد استهدف بجز تفضیح و تقصیر تیر ملامت و خلایق از دشمن و دوست گردد
لهذا این چند شرط هر مفسر عاقل پیش قدمی در این میدان مرقد ما نخواهد نهاد تا از خلایق از ملام مصئون و از قهر خالق مامون باشند شرط
اول آنکه مفسر تارک کتب عموما و قرآن مجید خصوصا باید سالم العقیده و پاک اعتقاد باشد چه بد مذهبان مانند طغاة خوارج بلکه ناصب و
خروج و از غالیان شیعه نباشد و از مخالفان اسلام نباشد که قصص و اخبار نا شنیده و نا فهمیده رسولان و پیغمبران خدا تعالی بسته اند و سخنان زشت
ناهموار و افتراهای بد در کتب خود ایراد کرده اند مردم را فریب داده اند یا شیطان و نفس اماره آنها را فریب داده در تورات و انجیل ذکر کرده اند
چون مردم عامه آن کتب را کتب سماوی دانسته اند بگمان اکثری آن قصه و قضایا واقعی باشند و تصور نمایند که از جانب حضرت عزت
صادر شده در آن تفاوتی نباشد از رو در تیه ضلالت و حیرانی و بادیه جهالت ناکامی سرگردان باشند همچنان مفسر باید که از علم تفسیر
حدیث و فقه و از علوم ادبیه از نحو و صرف و لغت و معانی و بیان و از علوم نظریه در منطق و کلام از همه بقدر یک وفا بحاجت مفسر
توان گردد علم احکام و روایات ائمه انام و علم رجال جرحا و تعدیلا و معرفت مواقع اجماع و موارد خلاف و نزاع چه بسا ست که در ترجیح
روایتی بر روایتی دیگر محتاج بآن میشوند و گاه هست که روایات معارضه اجماع ها دلایل مسطرح میسازند دیگر آنکه باید مفسر هر چه بنویسد و تقدیم
باید کو که بمطالب مرام خویش و اهل مذهب خود موافقت نداشته باشد کار با حقتعالی هست نه با خلق و در اظهار حسن و استحسان در تصریح
و تشریح و تفصیل مختص باشد در قبایح و شناعت نیز نه بگذرد و لاکن اگر اندک بر بسیار یا بر رمز و کنایت و اشاره درگذرد و العاقل یکفیه
الاشارة شرط سوم آنکه در مدح و ذم افراط و تفریط احتراز واجب شناسد مگر مدح و ذم جمعی که بثنائی حقتعالی در آن معلوم نماید
شرط چهارم آنکه تفسیر قرآن مجید بلکه کتب نیز آنچنان بیان شافی و کافی نماید که احتیاج به تفسیر کلام مفسر نگفته و نه حاجت بمطالعه
تفاسیر دیگر در میان آید یعنی شان نزول آیات کریمه خلاصه معانی آیات ضروری باشند و از جواب اعتراض معترضان نیز خالی نباشد
شرط پنجم آنکه دلایل و براهین و تفصیل قصص و تشریح اوامر و نواهی از آنچنان کتب معتبره نقل و تسوید نماید که احدی را در آن
حرفی نباشد و از آنچنان کتب نقل ننماید که در کذب و افترا روایتهای ناسخ و مطعون خلایق نباشند تا بر قاری تفسیر باعث عدم

اعتبار و اعتماد آن گردد خلاصه کلام آنکه چون پنجمین در اخواص مشتهر است بخصوص با عداد خمسه نجبا صلوات الله علیهم و اعداد و اوقات
دارد و بهمین راقم تیمنا و تبرکا در اعداد و رعایت آن سعی میدارد و لهذا عدد شرائط حال مفسر القدر مستحسن دانسته و مصنف نیز رعایت پایبندی
اعتقاد تثلیث در ابواب منبع اتیش اکتفا بر سه باب ورزیده عمدا ورنه هرگز ندیده ایم که احدی باب ها در کتاب خود اختیار نموده باشد
الغرض در نظر راقم هر کس از مفسران بحصول این دستگاه متوجه امر تفسیر گردد بمراد خود فائز و رسیده باشد که هر گاه کسی پا به برین
شرائط برای مفسر ضرور داند دعوی خود را بمعرض اثبات خواهد رسانید دیگر آنکه جواب تحریر مصنف در باب شرائط حال معنف
و شرائط مفسر باتمام رسید مگر تحریر و تسطیر راقم در خصوص مسئله معنی آیات متشابهات هنوز منتظر و دلخواه باتمام نرسیده از آنرو که قوم
که راقم می پرسد که بنص قرآن مجید راسخون فی العلم آگاه و مطلع از معانی آیات متشابهات لا شک و لا کلام باشند مگر فهم آنکه
راسخون فی العلم نیز آگاه از این اسرار نباشند الا چون کلام الله مانند پروانه و رقم پادشاهی که بنام نواب و امرا و حکام و ولات
صادر گردد میباشد پس بنام آنکسی که آن حکم صادر شده آنجناب نیز معنی متشابهات را در یافته نموده باشد و کلموا الناس
علی قدر عقولهم نیز ارشاد حقتعالی سبحانه او لیتر و هر گاه آنحضرت نیز معنی متشابهات نفهمیده است در آنحال از آنحضرت از جانب
رب العزت تکلیف ما لا یطاق گردیده باشد و عبث باشد و فعل عبث بر او تعالی روا نباشد پس حق و صواب آنست که افضل و
اعلم و اشرف و اعلی و سردار راسخون فی العلم حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله باشد بعد از آنحضرت مخزن علوم لدنیه و عارف
اسرار ربانیه باب علم و قوت بازوی مصطفی سردار الاولیا مفخر انت منی بمنزلة هارون من موسی اسد الله الغالب امام
المشارق و المغارب **علی بن ابیطالب** و سایر ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین راسخون فی العلم میباشند
که هر یکی در عهد سعادت مهد خود ثانی رسول الله بجز مرتبه رسالت و ثانی ولی الله بوده اند و علم ما کان و ما یکون را میداشتند لیکن چونکه
پیغمبر خدا که سید ولد آدم بود و سرگروه کائنات هستند رخت هستی از این دار فانی بر بستند چونکه دنیا این سرای آلی سزاوار بود
و لی بهر تبلیغ ناچار بوده اند و در عهد که هست مهد آنحضرت رجوع خلق بآنجناب بود و آنحضرت علی حسب الحاجة تبلیغ احکام
شریعت فرمودند پس قرآن وقت قرآن و سنت سید الانس مستند احکام و مرجع خواص و عوام بوده آنحضرت صلی الله علیه و آله کافه رعایا
و برایا را بعد از خود بمفاد حدیث متفق علیه بین الفریقین انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی ان تمسکتم
بهما لن تضلوا بعدی مامور باتباع ثقلین فرمودند پس اوصیای اثنی عشر آنحضرت صلی الله علیه و آله حافظان شریعت
و مرجعان احکام ملت و مرجع و ملاذ خلق بودند هر گاه زمانه اکثر آنحضرت بالصرام رسید و امام العصر و الزمان از بغی و عدوان ظلمه
بوفق مصلحت خداوندی بموافق حال عیسی از نظر خلق غایب گشتند ارشاد فرمودند که با حجب ظاهر در میانه شما نیستیم مگر کلام ما
در میان شما هست برای رهنمائی شما کافیست اگر رجوع بآن نمائید هرگز گمراه نشوید از آنرو رجوع خلق در اکثر احکام بکتاب مجید و
اخبار و آثار آنحضرت منحصر گردید بفهم کلام حضرت ملک العلام و احادیث حضرت خیر الانام و ائمه کرام معصومین علیه و علیهم السلام
بسبب عربیت و اشتمال آن بر مطلق و مقید و عام و خاص و محکم و متشابه و ناسخ و منسوخ و دلالت منطوق و مفهوم و تعارض روایات

بحسب ظاهر تراجم وجوه مرجحه محتاجست بنظر و فکر و تتبع و تبحر و اطلاع بر کلام موافق و مخالف و سلامت طبع و استقامت فهم و به خیمه حاصل نمیشود و در نهر مان نگر برای صاحب عقل کامل و علم وافر که احدی نمی باشد تا بعد امعان نظر و استفراغ در ادله تسرعیه در خصوص مسئله خاصه بعد تنقیح دلایل استنباط مسایل نماید از آن رو علما که بنص علما ورثة الانبیا باشند قایم مقام آنحضرت ثابت شدند بعد انقراض زمانه آنحضرت بجای آنحضرت قیاس میشوند پس علما با منزله ارکان باشند مگر چون ائمه معصومین معصوم و محفوظ باشند و در کلام معصوم نقصی نباشد و کلام آنحضرت خالی از خلل و خطا باشد از غیر معصوم چون خطا ممکن باشد لهذا اگر علما معنی آیات متشابهات و احکام دیگر خداوندی را بر وفق معنی حقیقی که منظور حقتعالی و رسول خدا بوده باشد دریافته مطابق آن فتوی دادند مثیب ماجور باشند اگر بر خلاف معنی حقیقی فتوی دادند اگر قصداً گناه گار باشند اگر سهواً بود گناهگاری نخواهند بود مگر فتوای شان ناقص باشد مگر نقصی بکلام خدا و رسول خدا راه نخواهد یافت چونکه هر قدر از کلام حقتعالی و رسول خدا موافق اصل معنی دریافتیم بهتر در صورت سهو کلام ما از معرض اعتبار ساقط باشد بکلام الهی و کلام رسول الله و ائمه معصومین اصلاً راه نخواهد یافت نظم هر چه هست از قامت ناساز بی اندام ماست + ورنه تشریف تو بر بالای کس کوتاه نیست + همچنان هر آنکه آنحضرت صلی الله علیه وآله و آنحضرات علیهم السلام هر قدر حاجت خلق باشد تا روز قیامت جمله مشرح و مفصلاً برای امت ارشاد فرموده اند هیچ چیز را نه اندک و نه بسیار ناتمام و غیر مکشوف نگذاشته اند چنانچه علم حضرت رسول از وحی الهی و از الهام بوده و ائمه معصومین احکام را از رسول یزدانی و الهام ربانی فرا گرفتند و از جمله امور است اخبار دار مرموز فند علاوه برین آنچه مصنف در ضمن بحث آیات متشابهات و معانی آن در صفحه ۲۳۷ گفته است لاکن در هیچ موضع قرآن اشاره نشده است که آیات متشابهات کدام اند درین صورت آشکار است که آیات متشابهات محض بخاطر میباشند که در آنها اشاره رفته است که معانی و مطالب آنها بطریق تمثال است انتهی مراقم گوید که هیچ ضرور نبود که در خود قرآن مجید بر هر آیه از آیات متشابهات علامت اشاره نوشته دنگو میشد از آنجهت که مفسر آن حضرت سرور کائنات صلی الله علیه وسلم بوددرین حال چه احتیاج باین جزئیات میشده است بلکه هرگاه مانند مصنف که هر را از نرفرق نکرده باشد پی به تشناخت آیات متشابهات برد علمای اسلام که بطریق اولی کشف آن را از بهر سته بسهولت و آسانی میتوانستند دیگر آنکه اگر چه مصنف و امثال و اشباه او از مراحل نا واقف و بیخبر محض اند مگر ارباب انصاف میدانند که بزرگان اینفن تحریر مقرر کرده اند که هرگاه نوشته و مکتوبی جای بلاغ دار د مبالغه در تصحیح نکات آن بکار بندند تا مکتوب الیه نسبت حل بدگمانی جهل و بیخبری از مکتوب ننماید درینحال حقتعالی قرآن مجید را نازل فرمود که شاگردان استادان فصحای عدنان و بلغای قحطان بودند درینحال اینگونه علامات فارقه تحصیل حاصل داشته علاوه برین آنچه مصنف در آخر صفحه ۲۳۸ گوید معنی آیات همین معنی است که ما ترجمه کرده و تفسیر نموده ایم و در هیچیک آنها تمثال و تشبیهی شماره و اطلاقی نگردیده است آنمن نمیدانم که هرگاه علمای اسلام که اهل زبان باشند در باده آنها دعوی میدارد که معنی آیات متشابهات را نفهمیده اند چنانچه در وسط صفحه ۲۳۶ گوید پس ازین واضح میشود که علمای شیعه هم در فهمیدن معنی آیات عاجز و قاصر افتاده انتهی درینحال این مرد اجنبی غیر اهل زبان عارف معنی آیات متشابهات باشد که علما که عارف علوم و احکام دینیه باشند از فهمیدن آن عاجز و قاصر باشند ان هذا لشیء عجاب الغرض بهمه جهت بپایه اثبات و منزله تحقیق رسید که معنی آیات

متشابهات را الراسخون فی العلم و تعلیم آن علما بقدر حاجت خلق معلم و آگاه بوده اند

فصل چهارم در جواب فصل چهارم صفحه ۲۳۸

قوله در فصلهای گذشته ثابت گردید که از عبارت مضامین قرآن دلیل از جانب خدا بودن آن جدا نمیشود انتهی **اقول** دعوی ثبوت سراسر خیالی و موهومی باشد گر دعوی بی دلیل در این رنگ نباشد چنانچه اینحال بر ارباب انصاف نیک ظاهر آنکه جمله دعاوی او را مانند کرماد اشتدت به الریح فی یوم عاصف بر باد فنا دادم **قوله** حال بصفات و رفتار محمد رجوع نموده ملاحظه نمائیم که آیا صفات پیغمبر در او دریافت میشود یا نه **راقم** گوید که حماقت و فضولی زیاده برین نباشد که مصنف بکار پیمبر در چنانچه ظاهر است اگر او ندانسته دیگران میدانند که معنی محصل ملاحظه نگریستن بگوشه چشم باشد پس کسیکه توریت و انجیل را منسوخ نمود و احکام جمله ادیان را زیر قدم پامال فرمود رفتار و صفات اینگونه بزرگواری قابل نگریستن بگوشه چشمان چنین سری باشد **قوله** در ابتدای این باب ذکر نموده ایم که یکی از صفات پیغمبری این است که معجزه یا پیش گفتنیها از و بظهور رسیده باشد **اقول** معجزات مصطفوی بسمی ثابت شده که احدی از انبیا هرگز آنقدر معجزه احدی نتواند به اثبات رساند حال پیشگوئی نیز آنها باشد که پیشگوئی عیسی بنظر آن وجود ندارد چنانچه آینده سرفت علوم و مفهوم خواهد گردید **قوله** نهایت نظر بمضمون قرآن هیچ معجزه از محمد صدور نیافته است چنانچه در سوره العنکبوت است که وقالوا لولا انزل علیه آیات من ربه قل انما الآیات عند الله و انما انا نذیر مبین یعنی میگویند که اگر از پروردگار او با و علامتی نازل نگردد ایمان نخواهیم آورد بگوای محمد بدرستی که آیات در نزد خداست و بتحقیق که من آشکارا نصیحت دهنده ام انتهی **راقم** گوید که مدعی این امر گردید که هیچ معجزه آنحضرت از غیر قرآن مجید مفهوم نمیشود عجب العجاب باشد تمام قرآن مجید شاهد صادق حقیقت آنحضرت گواه معتبر بر رسالت آنجناب میباشد حضرت الحجة ت درهمین سوره برای اطلاع پیغمبر خود که گویا جواب سکت مخالفان زیاده ازان نباشد میفرماید وان تکذبوا فقد کذب امم من قبلکم وما علی الرسول الا البلاغ المبین یعنی و اگر تکذیب کنید ای اهل مکه پیغمبر را پس بدرستی که تکذیب کرده اند پیغمبران خود را پیش از شما چون قوم نوح و هود و صالح علیهم السلام و از تکذیب ایشان پیغمبران را ضرری نرسیده بلکه مضرت ایشان بر ایشان لاحق شد که مستحق عقوبت دنیا و آخرت شده اند پس تکذیب شما هم جبیب مرا ضرر زیان نیست فرستاده نگر پیغام رسانیدن آشکارا و او پیغام رسانده و بیم و امید شما را دعوت کرد و از عقوبت آخرت ترسانید و شما بعث و نشر را منکر شدید الحال جواب اعتراض مصنف مفصلاً باید شنید که از شخصی پرسیدند که از قرآن مجید کدام آیه را پسندیدی گفت لا تقربوا الصلوة گفتند دیگر کدام آیه گفت کلوا واشربوا و حال آنکه هر دو آیه را ناتمام آورده و تمام چنان باشد لا تقربوا الصلوة وانتم سکاری و آیه ثانی کلوا واشربوا ولا تسرفوا انه لا یحب المسرفین پس مصنف نیز قدم بقدم مطابق همین مثل عمل نموده نصف آیه کریمه را برای مغالطه و تخلیط عوام مخفی داشته و تمام آیه چنین باشد وقالوا لولا انزل علیه آیات من ربه قل انما الآیات عند الله وانما انا نذیر مبین اولم یکفهم انا انزلنا علیک الکتاب یتلی علیهم ان فی ذلک لرحمة وذکری لقوم یؤمنون خلاصه معنی آنا باشد که حضرت رب العزت زمانی کفار قریش سفر باید چرا فرو فرستاده نمیشود بر محمد نشانهائی

زیرش پیوند گار را یعنی معجزه حسب حکم دلخواه کفار بود و در جواب کفار پیغمبر ما باید بگو جز این نیست که آیتها و معجزها نزدیک خدا تعالی
است هرگاه و هر که خواهد فرو فرستد و اظهار آن بقبضهٔ اقتدار و اختیار من نیست و جز این نیست که من بیم کننده ام آشکارا یعنی تخویف
میکنم بلیغ که شما را باید آیا پسندیده نیست ایشان را حجتی هویدا و معجزهٔ واضح آنکه فرو فرستادیم بر تو قرآن را و پیوسته خوانده میشود بر ایشان
بزبان ایشان و نشان آن هفده و هزار و آوردن اعراب و اطوار فصاحت بر ایشان معلوم و مخفی نیست و تو تحدی کردی و کوتاه ترین سوره
قرآن از ایشان طلبیده و ایشان انکار میکنند و مال و جان را در میبازند و معارضهٔ آن نمی پردازند معجزه روشن تر از این کجا باشد بدرستی
که درین کتاب هر آینه بخشش و نعمتی بزرگ است کسی را که متابعت او کند و پندی و نصیحتی است مر گروهی را که تصدیق کنند الغرض
مصنف کتابی آورده که آن را موسوم گردانیده بمیزان الحق نام مردم برانند که در میزان الحق البته بجز از امر حقی نباشد باوجود آن
عمداً راه حق زدن آیه را ناتمام آوردن علامت حقه باشد یا باطل پس فی الحقیقت اسم با مسمی بوده است که میزان الباطل باشد و
در آن کلامی نباشد علاوه برین چون تمیم عجم مخالفان قرآن مجید کلام خدا نباشد بلکه کلام بشر باشد هرگاه اینچنان است در نحال کلام آنحضرت باشد
چونکه هیچ کس نتوانسته است که تا حال بگوید که کسی برای آنحضرت تالیف قرآن نمود در نحال آن چگونه خود آنحضرت که کلام خود باختیار خود دانسته
در آن تصریح صدور عدم معجزه برای خود باثبات میرساند **قوله** در سورهٔ بنی اسرائیل نیز مذکور است قالوا لن نؤمن لک حتی تفجر لنا
من الارض ینبوعا او تکون لک جنة من نخیل و عنب فتفجر الانهار خلالها تفجیرا او تسقط السماء کما زعمت علینا
کسفا او تأتی بالله والملائکة قبیلا او یکون لک بیت من زخرف او ترقی فی السماء ولن نؤمن لرقیک حتی
تنزل علینا کتابا نقرؤه قل سبحان ربی هل کنت الا بشرا رسولا یعنی ایمان میگویند که با تو هرگز ایمان نخواهیم آورد تا که تو
بجهت ما از زمین چشمهٔ آب جاری بیرون آوری آسمان را چنان که ادعا کردی یا بیاری خدا و فرشتگان را بجهت شهادت یا باشد ترا خانهٔ آرایش
یا بر بالای آسمان بر روی و بر بالا رفتن با و ترا هم باور نکنیم مگر فرود آری از برای ما کتابی که بخوانیم در جواب ایشان بگو ای محمد که پاکست پروردگار من
نیستم مگر بشری پیغمبری فرستاده شده انتهی **اقول** گوید که آنچه سابق نوشته ایم که مصنف باوجود بی لیاقتی و عدم مهارت در علوم عربیه کار
هر دو فرقی نتواند نمود متوجه عهده مترجمی بلکه مفسری قرآن مجید میگردد از آن زور سوا میشود الحال آن سخن بکرسی نشست چنانچه ترجمه سبحان ربی
تنزیها به پروردگار نموده که لفظ عن میر گردعوی نمیه سید الغرض در اینجا نیز حکایات متعلقه بحکایت ذکر را نوشته است و
عمداً آیه را ناتمام آورده تا مثل آنچه نمایان باشد و ما منع الناس ان یؤمنوا اذ جاءهم الهدی الا ان قالوا ابعث الله بشرا
رسولا قل لو کان فی الارض ملائکة یمشون مطمئنین لنزلنا علیهم من السماء ملکا رسولا قل کفی بالله
شهیدا بینی و بینکم انه کان بعباده خبیرا بصیرا یعنی و منع نکرد مردمان را یعنی اهل مکه را از ایمان آوردند وقتیکه آمد بدیشان حق بزبان محمد
مگر آنکه گفتند آیا برانگیخت خدای آدمی را رسول یعنی اینمعنی منع کرد ایشان را از ایمان که بشریت را نه نهند از رسالت و ایشان خطا میکردند زیرا که تجانس
موجب توانست و تخالف مقتضی تنافر پس رسول از جنس مرسل الیهم باید تا افاده و استفاده در میان پدید آید و چون کافران میگفتند که رسول خدا
فرشته باید دست بر نشانند حق سبحانه رد شبهه ایشان را پیغمبر باید که بگوی ای محمد اگر بودندی بجای آدمیان در زمین فرشتگان که مانند آدمی میرفتندی

قدمهای خود در حالتیکه مقیم بودند و آرام گرفته در زمین هر آینه پیغمبر فرستادیم بر ایشان از آسمان فرشته را پیغمبر از جنس ایشان تا ایشان
پیغمبر فرستادیم تا با هم مجانست توانستندی شد و از و تلقین توانستندی گرفت چه تعلیم و تعلم و تناسب و تجانس شرط است و چون سکنهٔ زمین آدمیانند پس
رسول ایشان آدمی باید بگو خدای پسندیده است گواه میان من و شما شهادت خدای اظهار معجزه است بر دست آنحضرت صلی الله علیه و آله
چه معجزه بزبان حال ناطقست تا آنکه محمد رسول است پس گواهی معجزه جاری مجرای قول حق است بر صدق دعوی او بدرستیکه خدای هست به بندگان
خود دانا که اسرار و احوال پوشیده ایشان را میداند بینا که اعمال و اقوال آشکارای ایشان را می بیند این عبارت تفسیر حسینی است حکمین شعبه زا برعایت
اندک اختصار و اصل معنی آیات کریمهٔ قالوا لن نؤمن لک الخ که مصنف حسب رای خود تفسیر نموده باشان نزول در تفسیر مذکور اینچنین باشد
آورده اند که ابوجهل و عتبه و شیبه با جمعی دیگر از قریش گفتند ای محمد تو دانی که هیچ شهری از بلده ما تنگ عیش تر و کم آب تر نیست پس این کوه ها را
از حوالی ما دور کن تا زمین ما قابل زراعت پدید آید و جویها چون انهار شام و عراق روان گردان تا کشت کنیم و حدائق خود را آب دهیم تا ملائکه
برای صدق دعوی تو بفرستد و ترا کوه ها از زر و نقره پدید آید تا از درویشی باز رهی و بگو تا آسمان را بر ما فرود آرد تا از عذاب او آگاه شویم و
امثال این سخنان از روی تعنت مکرر کردند و بعد الزام حجت بر ایشان باعجاز قرآن این آیتها در خواستند و عبدالله بن امیه مخزومی
گفت که ایمان نیاریم تو با نردبانی نهی و بر آسمان روی و من در تو می نگرم و نسخه بیاری بنام هر یک از ما که بخوانیم و بدانیم که تو پیغمبری با وجود اینها
بگفتی هنوز گمان برم که ترا تصدیق نخواهم کرد حق سبحانه این آیت فرستاد که وی گفتند متفقان قریش تصدیق نکنیم مر ترا تا وقتیکه بیرون آری
برای ما از زمین که چشمه ای آب که هرگز کم نگردد یا باشد ترا بوستانی از درختان خرما و انگور یعنی مشتمل آن درختان پس روان گردان جویها
آب را روان کردنی در میان آن بوستان یا بیفکنی آسمان را چنانکه گمان بردی و وعید کردی او تسقط علیهم کسفا من السماء علینا بوم کسفا پاره پاره یا بیاری
خدا را و فرشتگان را در مقابله یعنی عیان ما ببینیم یا بیاری ایشان را گواهی رسالت خود یا باشد ترا خانه از زر که در آنجا بنشینی یا برشوی بر
آسمان و تصدیق نکنیم مر برآمدن ترا بر آسمان وقتیکه فرود آری کتابی که بخوانیم آن را و در آن تصدیق تو نوشته باشد بگو پاکست پروردگار ما
از آنکه بروی تحکم کنند یا از آنکه کسی او را در قدرت شریک سازند و تمام آنچه از من طلبیده مجز وی کسی را بر آن قدرت نیست آیا هستم من یعنی نیستم مگر
آدمی فرستاده شده همچو سائر رسولان ایشان برای قوم خود ظاهر الا معجزه که مناسب قوم ایشان بود و اظهار آیات بارادت و قدرت حقیقت ما
نه باختیار و مشیت ایشان تا اینجا بود کلام صاحب تفسیر حسینی با اندک اختصار **مراقم** گوید که ارباب انصاف اندکی متفکر فرو برده بقیاس
بسنجند که کفار قریش جویای حق بودند یا کمر کشتی بر عداوت و عصبیت و عناد بوده هر که را از نور حق در دل ذره باشد + دیدن روی
پیغمبر معجزه است + پس کسیکه طالب حق و جویای نجات باشد اینگونه خواهشهای بیجا نمیاید گذشته از شان نزول در تفسیر عم مخالف
مسلمانان برای کتمان حق و اخفای آن که منظور داشته اند بر وفق آرای خود تصریح نمودند مگر از ترجمه لفظی معانیه نمایند تکلیف
آنها نه سر داشته نه پا چنانچه بدید آورد حقتعالی و فرشتگان برای شهادت تصدیق رسالت آنحضرت یا فرود آوردن آسمان و مبعوث
گردیدن ملائکه برسالت بنی آدم و روان شدن دریا ها مشکلتر از همه آنکه کتابی دیگر از آسمان آوردن پس این کتاب نبوده که آنحضرت
از روی آن تحدی نموده ارشاد فرموده که اگر در نبوت من شک دارید مثل این قرآن بیاورید هرگاه گوینده گوید که چون آنها صدور

معجزه از آنحضرت ندیده بودند لهذا طالب معجزه بودند مگر از روی این آیات نزد این معجزات معلوم نمیشود همین قدر مفهوم میگردد که آنها بجز از معجزه که خود طالب بودند قسم دیگر قبول ندارند چنانچه گر قسم اینکه معجزه قسم دیگر ندیده بودند از خود طالب بودند مگر قرآن را البته دیده بودند پس اگر قرآن مجید معجزه نبود از آن تسلی و تشفی آنها طالبان معجزه نشد در آنحال مثل قرآن مجید چرا نیاوردند و چرا معجزه آن را باطل نکردند پس معجزه بود و باوجود آن طلب دیگر نموده بر آن اکتفا نکردند پس حق آن طلب معجزه نبود بلکه تحکم بود چونکه اگر آنحضرت بالای آسمان بر روند و آنها به بینند باز قبول ننمایند صفحه ۲۳۹ **قوله** دیگر در سوره **الانعام** مرقوم است که واقسموا بالله جهد ایمانهم لئن جاءتهم آیة لیؤمنن بها قل انما الآیات عند الله وما یشعرکم انها اذا جاءت لا یؤمنون یعنی با سوگند سخت خود یاد نموده اند که اگر بایشان معجزه نازل شود بدرستی که بآن ایمان بیاورند بگوای محمد بتحقیق که معجزات در نزد خدا یند و شمارا آگاه نگردانید زیرا که اگر معجزه بیاید باز آنها ایمان نخواهند آورد **و ایضاً** در همین سوره مسطور است ما عندی ما تستعجلون به ان الحکم الا لله یقص الحق وهو خیر الفاصلین قل لو ان عندی ما تستعجلون به لقضی الامر بینی وبینکم یعنی بگوای محمد که نیست در نزد من آنچیزی یعنی معجزه که شما در خصوص آن استعجال مینمائید زیرا که حکم از خداست و او حق را ظاهر خواهد ساخت و اوست که بهترین حکم کنندگان است بگوای محمد بدرستی آنچیز را یعنی معجزه که میخواستید بزودی عمل بیاید اگر در نزد من میبود هر آئینه بانجام میرسید امری که فیمابین من و شما بود انتهی

راقم گوید که اگرچه مصنف در آیه کریمه اولی آیه متضمن آن را نوشته مگر تمام نکرده و تبعیض آنچنان باشد و نقلب افئدتهم وابصارهم کما لم یؤمنوا به اول مرة ونذرهم فی طغیانهم یعمهون یعنی و میگردانیم دلهای ایشانرا از تصدیق و دیدهای ایشانرا از دیدن راه حق پس ایشان ایمان نمی آرند در آخرت همچنان که ایمان نیاوردند بآنچه از آیات ظاهر شد نخستین چون شق قمر و غیر آن و میگذاریم ایشانرا تا در سرکشی خود گشته میروند پس مراد از این آیه کریمه آنچه معلوم میشود از گردانیدن دلهای و دیدهای ایشان از راه حق و مراد معنی آن بهر حال اینجا ز باشد که کافران ایمان می آوردند مگر حقتعالی جبراً برگردانید دلها و دیدهای ایشانرا از راه حق و آنها را منحرف نمود بلکه چون بر حضرت مقلب القلوب والابصار ظاهر و ثابت بود که آنها ایمان نخواهند آورد آنها را بحال خود گذاشت پس آنچنان تعبیر را بحال خود گذاشتن گرد دلهای و دیدهای مثل اشخاص کور گردانیده باشد دیگر آنکه معنی آیه ثانیه نه آن باشد که مصنف قرار داده چونکه مراد از این طلب کفار قریش طلب معجزه نبوده بلکه طلب عذاب بود چنانچه ملخص مراد از معنی کریمه مذکوره آن باشد که آنحضرت مامور شدند تا آنکه بکفار بگویند که اگر نزد من بودی آنچه شما بران شتاب میکنید یعنی عذاب هر آئینه گذارده شده بودی کار میان من و شما یعنی شمارا هلاک کرده بودمی به تعجیل و میان ما و شما انقطاع شده بودی و بقیه آیات کریمه که مصنف حسب عادت خود ترک نموده و بدون تحریر آن پی بمطلب نتوان برد چنین است والله اعلم بالظالمین وعنده مفاتح الغیب لا یعلمها الا هو یعنی و خدای تعالی داناتر است بستمگاران در وقت عذاب کردن ایشان و نزدیک اوست خزینهای غیب یعنی آنچه پوشیده است از خلق چون ثواب و عقاب و انقضاء اجال و خواتیم اعمال نمیداند آنرا مگر تعجیل و تاخیر عذاب وابسته بحکمت اوست و متعلق بمشیت او این بود معنی این آیات موافق آنچه مفسرین اسلام فهمیده اند پس تواتر اهل اسلام را در چیزیکه ثابت باشد ترک نموده از پیش خود برعکس آن بدون دلیل معانی قرار دادن از کدام راه انصاف باشد چونکه مصنف میخواهد که موافق دعوی اهل اسلام آنها

ملزم سازد و حجت بر ما تمام نماید در آنحال ضرور است که موافق معنی آیات که نزد اهل اسلام مقرر است دلائل بر مسلمانان آرد تا حجت تمام گردد نه آنکه بدون حجت آنچه از پیش خود معنی مقرر نماید بر مسلمانان حجت باشد و اند وی آن ملزم گردند علاوه بر این ایشان دانستنی است که همه قدر آیات که در قرآن مجید در خصوص ذکر و مذاکره اقتراح طالبان معجزه وارد گردیده اند مانند قوله تعالی ولو نزلنا علیک کتابا فی قرطاس وقوله تعالی ولو انزلنا ملکا وقوله تعالی وفتحنا علیهم بابا من السماء ومثل آن که در سوره الانعام وغیره آن وقوله تعالی لولا انزل علیه آیة من ربه وقوله تعالی ولو ان قرآنا سیرت به الجبال او قطعت به الارض او کلم به الموتی بل لله الامر جمیعا و مثل آن که در سوره الرعد مندرج باشد از همه اینچنین آیات بر عدم صدور معجزه هیچ دلیل درست و حقیقت نمیتواند از رهگذر آنکه تفصیل این اجمال در خود قرآن مجید مرقوم باشد قوله تعالی وما منعنا ان نرسل بالآیات الا ان کذب بها الاولون یعنی باز نمیدارد ما را از آنکه فرستیم معجزات مقترحه قریش را مگر آنکه تکذیب کردند بآیات مقترحه خویش پیشینیان یعنی امم گذشته معجزات طلبیدند و ما بر دست پیغمبران ظاهر کردیم آنها آن را تکذیب کردند و ما ایشانرا مستأصل گردانیدیم پس اگر آنچه این امت میطلبند از معجزات ظهور آریم و میدانیم که ایشان نخواهند گروید و آئینه عذاب استیصال بر ایشان باید فرستاد و ما در ازل حکم کرده ایم که ایشانرا مستاصل نسازیم چه از نسل ایشان مؤمنان بیرون خواهیم آورد و بعد این آیه کریمه ذکر اقتراح عدم معجزه و نزول عذاب بر قوم ثمود ارشاد فرماید چنانچه وآتینا ثمود الناقة مبصرة فظلموا بها وما نرسل بالآیات الا تخویفا واذ قلنا لک ان ربک احاط بالناس یعنی و بدادیم قوم ثمود را ناقه باقتراح ایشان پیدا و هویدا یعنی از جمله هلاک امم بسبب تکذیب ایشان آنست که ثمود از صالح معجزه طلب کردند و خدا تعالی برای ایشان از سنگ ناقه بیرون آورد پس کافر شدند بدان ناقه و او را پی کردند و تمامی هلاک شدند و نمی فرستیم ما معجزات مقترحه را مگر برای ترسیدن و حذر کردن از عذاب استیصال پس اگر بعد از نزول آن بر کفر ایشان با شند هر آئینه مستاصل شوند و یاد کن چون گفتیم ترا و عده کردیم که احاطه نموده بدرستی که پروردگار تو یعنی عذاب او فرا خواهد گرفت مردمان را یعنی هلاک خواهد گردانید قریش را تعبیر بلفظ ماضی جهت وقوعیت عذاب بر آن اینچنین در علم الهی گذشته است که هر کس اقتراح معجزه نماید با وجود صدور معجزه مقترحه ایمان نیارد نزول عذاب بر وی واقع شود و تجسیم معین است تا وقتیکه پیغمبر در قوم خود باشد نزول عذاب الهی قوم در امان باشند از آن رو پیغمبران قبل از نزول عذاب از القوم بجهت دور میگزیدند و کناره میکردند چنانچه شعیب و یونس بعد از آنکه جدا شدند حسب آن نزول عذاب واقع شد مگر نبوت آن پیغمبران عام نبود بر خاص قوم یا قومی مبعوث میشدند بر خلاف آن نبوت آنحضرت صلی الله علیه و آله نبوت عام که از شرق تا غرب کافه ناس از سفید و سیاه و عرب و عجم و بنده و آزاد و خورد و بزرگ مبعوث بودند و از میان آنها بدر رفتن ممکن نبود چنانچه قوله تعالی وما کان الله لیعذبهم وانت فیهم چگونه عذاب نمائیم آنها را در حالتیکه تو در میان آنها میباشی علاوه بران آنچه درباره آیه کریمه ما عندی ما تستعجلون به مصنف بر طلب صدور معجزه دلیل آورده راقم موافق تفسیر و تشریح مفسران و علمای اعلام بر وقوع و نزول عذاب نوشته مبادا احدی از راه انکار و اعتراض پیش آید که چگونه ممکن است که کسی برای خود طلب عذاب نماید در آنصورت جوابش آن باشد که این طلب در حالتی بود که یقین بوقوع و نزول عذاب نداشتند و در چند موضع قرآن مجید بتکرار از آن خبر داده اند چنانچه از آنجمله است سأل سائل بعذاب واقع للکافرین

لیس له دافع من الله که شخص نضر بن حارث نام چون خبر تعین وصایت و خلافت بلافصل جناب امیر المومنین **علی** علیه السلام شنید از آنحضرت سوال نمود که آیا علی را بحکم حق بوصایت و خلافت تعین نمودی حضرت فرمود بلی آنگاه نضر مذکور گفت خدایا اگر محمد بر حقست در آنچه او میگوید از نزدیک توست پس سنگی از آسمان بر تارک نضر فرو فرست در آنجا بمنشین شد مفسرین در شان نزول این آیه کریمه اتفاق دارند که سائل نضر بود اگرچه بعضی با اختصار بعضی بتصریح و تفصیل همین امر را آورده اند و در تکمله اتی امر الله فلا تستعجلوه نیز شعر و نیز شاهد مدعی مذکور با پس لا انتک که آیه ما عندی ما تستعجلون به در باب طلب نزول وقوع کافران بود برای خود نه طلب معجزه چونکه کفار از غایت عصبیت و عناد و چشم پوشی از حق آنچه آنحضرت فرمودی کجا باور داشتندی در زعم شان آن بود که دعوی آنحضرت حق و صدق نباشد در آن حال از گفتن اینگونه کلمات چگونه آنها را اقدام اندیشه و چه باک بود صفحه ۳۴

قوله پس واضح شد از این آیات مفهوم میگردد که محمد هیچ معجزه ظاهر نساخته و بظاهر ساختن قادر نبوده است **راقم** گوید که اگر مصنف از راه دیگر میگفته البته دلایل آن نیز بیان میکرده نکرده پس از معنی این آیات جمله دعاوی وی را باطل نمودم که معنی آیات را قسمی که مدعی بود نمیابد در حقیقت نیز این آیات با معجزات آنحضرت علاقه ندارند البته این آیات که او ذکر نموده تعلق بذکر معجزات مقترحه قریش بود و دامر خاص بحث بود و آن را تعلق در باره جمیع معجزات مصطفویه چگونه میتوان نمود تمام قرآن مجید حقیقت و صدق بعثت آنحضرت شاهد عادل باشد از روی ادعوی عدم صدور معجزات آنحضرت نفس خود را جاهل مطلق قرار دادن است بالجمله هر صاحب انصاف میداند که زمام همه امور در قبضه قدرت حقتعالی است هر چه را میخواهد بر دست پیغمبران خود جاری مینماید و در امور مجمله معجزات میگردد حکم رانی و حکومت هیچکس بر خدا تعالی نیست که او فرمانبردار کسی بوده باشد و هر که صاحب معجزه باشد پس این امر ضروری نیست که او را هر وقت مثل قادر مطلق قدرت و طاقت جمیع امور بوده باشد و او بمجرد حصول تمنا پیغمبری خدای هم بدست آید پس اعتراض معترض بر عدم صدور معجزات مقترحه سراسر بیجاست مگر تفاوت آنقدر است چون صدور معجزه مقترحه در آنوقت اقتراح مصلحت ایزدی نبود آنحضرت صلی الله علیه و آله عذر چنان خواستند که من بنده فرستاده خداوند تبارک و تعالی هستم باستقلال ذات خود طاقت و قدرت هیچگونه بر صدور معجزه ندارم مگر عیسی با طالبان معجزه فحش و دشنام و کلمات زشت و نا ملایم و درشت بر زبان آورده آنها را از پیش خود رانده شاهد مدعا خود عبارات انجیلیه باشد چنانچه در باب هشتم انجیل مرقس از ورس یازدهم تا ورس ۱۴ نسخه ۱۸۲۲ مرقوم است و فریسیان بیرون شتافته با وی آغاز مناظره نمودند و بر سبیل امتحان آیت سماوی از وی خواستند که دلگیر گشته فرمود که از بهر چه این طبقه آیت را طلب مینمایند براستی که بشما میگویم که هیچ آیت باین طبقه داده نخواهد شد و ایشان را ترک فرموده باز در کشتی سوار شده بطرف دیگر رفت انتهی انکار بر صدور معجزه زیاده بر این نتواند بود بلکه از این کلام بوضوح پیوسته که عیسی هرگز بر صدور معجزه قادر نبود و رنه دلگیر شدن از طلب معجزه چه بود بلکه قسمی لاچار و از روی طالبان معجزه خجالت کشیده که توقف بر آن گوارا نبود از آنجا را گذاشته و بسمت دیگر رفتن چه بود دلیل دیگر در باب انکار عیسی از صدور معجزه است در باب دوازدهم انجیل متی در ورس سی و هشتم آنگاه تنی چند از نویسندگان و فریسیان با پنج داده گفتند ای استاد از تو خواهش دیدن آیتی داریم ایشان را جواب داده گفت که طبقه شریر زناکار آیتی را جستجو مینمایند و جز آیت یونس نبی آیتی بوی داده نخواهد شد چه بوضعی که یونس سه شبانه روز در شکم ماهی بود فرزند انسان نیز سه شبانه روز در شکم زمین خواهد ماند انتهی از مضمون این فقرات روشن گشت که عیسی از صدور معجزه عاجز آمده دل تنگ گردید طالبان معجزه تقرحه الفاظ مثل شریر و زناکار که هرگز اینگونه کلام گفتن لایق

اهل ادب نیست تا به پیغمبران خدا و رسولان او چه رسد گفته آنها را ترسانیده و استخلاص خود را حاصل کرده حالا پیروان ملت عیسوی با وجود اظهار عیسی مدعی معجزه از برای او بودن قسم از حد و اندازه انصاف فراتر نهاده باشند یا نه در هر کجاه حال عیسی بر عدم قدرت از صدور معجزه آنها شد بر معجزه مقترحه قریش که بمصلحت الهی بر وقوع آن مقرون بمصلحت نبود اگر احیانا کدام وقت از آنحضرت ظهور نیافته کدام جای طعن باشد دیگر اینکه بملاحظه ارباب انصاف رسیده ثابت گردید که موافق عبارت انجیل عیسی قاطبة از معجزه انکار نموده مگر آنکه سه شبانه روز در زمین ماندن شدن معجزه خود قرار داده ظاهر است که آنچه معجزه با شد چرا که توقف سه شبانه روز اگر معجزه قرار داده آید باز تفاوت فاحش پیدا میشود چونکه مدت توقف سه شبانه روز با ثبات نمیرسد چونکه شب جمعه او را بخاک سپردند و صبح یکشنبه جسد او را نیافتند پس ایام توقف قبر بقدر نیم مدت مذکور یعنی یک شبانه روز بود چنانچه دو شب و یکروز واقع گردیده در کلام خدا یا ارشاد پیغمبر لغو بانچه اعتبار کلام را می اندازد الغرض عیسی برای تصدیق دعوی خود همین یک علامت نشان داد که موافق معجزه یونس توقف او در جوف زمین باشد پس موافق دعوی او آنهم بعرصه ظهور منظهر نشود از سینه پر احسان راه هدایت خلق مسدود نگردیده با علاوه فحش طلبان معجزه اگرچه در حقیقت شریر و زناکار بودند برای هدایت بدکاران پیغمبران مبعوث گردیده اند یا از برای هدایت نیکوکاران طبیب معالجه بیماری مینماید یا تندرستان را نیز معالجه میکنند سوای آن اگر کسی گوید که در بیانات فاتحه و سوم و چهارم هم بگویند حال آنکه مابین سوم صرف یکروز میگذرد و مابین چهارم دو روز آنرا سوم و چهارم چگونه میگویند این سه شبانه روز موافق آن باشد راقم گوید که قید سه شبانه روز در سوم و چهارم نکرده اند در اینجا سه شبانه روز میباشد از صاحبان سوم و چهارم کسی جویا شود که شخص متوفی را چند روز کامل گذشته اند البته آنها بروز سوم نخواهند گفت که سه روز تمام گذشته اند اگر گویید در روز سوم باثبات خواهد رسید پس معنی آن اگر عیسائیان بناء بر سوم این ملک آرند باز مطلب نمیرسند پس بهمه جهت عدم قدرت عیسی بر صدور معجزه باثبات رسید علاوه این دلیل تا اینجا آنکه در باب ششم یوحنا از ورس سی باو گفتند چه معجزه میکنی تا ببینیم و ترا باور کنیم تو چه کار میکنی پدران ما در دشت من خورده اند چنانکه نگارش یافته که نان برای خوردن از آسمان بایشان داد عیسی بایشان گفت هر آینه من بشما راست میگویم که موسی آن نیست که بشما نان آسمانی را داده است بلکه پدرم نان حقیقی آسمانی بشما میدهد که نان خدا آن است که از آسمان پائین می آید و بجهان زندگی می بخشد باو گفتند ای آقا همیشه این نان را بما بده عیسی بآنها گفت منم نان حیات آنکس که بنزد من می آید هرگز گرسنه نخواهد شد و آنکس که بر من ایمان آورد گاهی تشنه نخواهد شد انتهی **راقم** گوید که کسی که قادر بر معجزه باشد اینگونه سخنان لا حاصل گفتن نمیتواند و گفتن که آن نان بموسی تعلق ندارد نان خدا تعالی بود چه بود طالبان معجزه از مطیع عیسی طلب نکرده بودند بلکه مانند من و سلوی خواسته بودند در عوض آن بر همان قدر اکتفا ورزیدن که آن نان منم اول نان خوردن بده تا آنها را باور کنند که فرستاده خدا هستی بعد از آن حیات و در عوض نان طلب معجزه حواله بر خدا نماید حواله بر خدا آسان است مه برات عاشقان بر شاخ آهو + مگر قول عیسی در اینجا موافق آمد که در چشمان او درخت گاه میتوانی دید در چشمان خود شهتیر نتوان دید و دلیل ثالث در باب ثبوت عدم صدور معجزه از عیسی چنانچه در باب چهاردهم انجیل یوحنا در ورس هشتم فیلپس باو گفت ای آقا پدر را بما نشان بده که برای ما کافیست عیسی باو گفت ای فیلپس من اینقدر مدت با شما هستم تو مرا نشناخته آنکس که مرا دیده است پدر را دیده است تو چگونه میگوئی که پدر را بما نشان بده آیا تو باور نمیکنی که من در پدر هستم و پدر در من الخ و فیلپس که این سوال کرده بود پس مطابق کتب عیسائیان بر طلب مجالی متضمن نبود زیرا که

زیراکه در توریت مصرحست که از موسی و یهوا یعنی خدا باهم ملاقات دو بدو میشد پس اگر بر همان طرز فلیبس وغیره را عیسی خدا را مینمود هیچ امر مشکل
نبود لاکن وقوع آن از قوهٔ عیسی بیرون بود از زور بر تقریر زبانی اکتفا کردند که هر که مرا دید پدرم را دید من در پدرم و پدر در من است پس موافق دعوی
مصنف میزان میتوان گفت که عیسی معجزه نداشته و بکلی از آن انکار ورزیده و از وقوع آن عاجز بود علاوه بران ازین جواب چند قباحت لازم میآید موافق
زعم عیسائیان بر تجویز داد اول آنکه از فرمودن عیسی که من در پدرم و پدر در من اتحاد حقیقی مراد میباشد پس اقانیم ثلثه که معتقد عیسائیان باشند بر
باد فنا میرود و رخنه در بنیان قصر ابنیت عیسی حاصل میگردد دویم آنکه حواریان چرا حقیقی را از خود جدا نموده نشان نداد درینحال خدا تعالی نیز میگفت
که من در پسرم و پسر در من است الغرض اگر از آنحضرت صدور معجزهٔ مقترحهٔ قریش گاه اوقات اتفاق نیفتاد زیاده ازان بدفعات با اوقات
متعدده از عیسی معجزه بظهور رسید که شاهدان انجیل متی ومرقس ولوقا و یوحنا بیان میکنند پس هرگاه باوجود انکار علانی صدور معجزه قاطبة معجزه
پولس که آنهم موافق دعوی او بوقوع نیامد عیسی صاحب معجزه باثبات رسد درینحال بجهة عدم صدور معجزهٔ مقترحه بدلیل آیات مذکوره مصنف اهدی
عیسائیان مدعی عدم ظهور معجزات از آنحضرت صلی الله علیه وآله گردد دلیل انجیل برای او جواب ده باشند نه مسلمانان **قوله** پس واضحه ازین
آیات مفهوم میگردد که محمد هیچ معجزه ظاهر نساخته **راقم** گوید که هرگز ازان آیات مفهوم نمیشود که آنحضرت هیچ معجزه ظاهر نساخته همین قدر از آیات
البته مفهوم میگردد که معجزهٔ مقترحهٔ قریش بوقوع نیامده پس امر جزئی مستلزم امور کلی نمیتواند شد هاهم از روی عبارت انجیل که ما لااندکر نمودیم
میتوانیم گفت که از عبارت انجیل مفهوم میگردد که عیسی هیچ معجزه ظاهر نساخته **قوله** و بظاهر ساختن هم قادر نبوده است انتهی اینگونه هر مخالف
دربارهٔ هر پیغمبر که تصدیق آن پیغمبر نکرده گفتن میتواند مگر درینحال آنحضرت تنها صاحب عدم معجزه باثبات نخواهد رسید بلکه عیسی نیز
بشمول آنحضرت این بهره یا تحصیل نموده خواهد بود آنگاه هر جوابیکه عیسائیان دربارهٔ وقوع سائر معجزات عیسویه از روی عبارت انجیل خواهند
داد مانیز بعینه همان جواب از جانب جناب رسالت مآب صلی الله علیه وآله الاطیاب خواهیم داد لاکن هرگاه احدی از راه فضولی وا رید و بگوید که
معجزات عیسی از روی عبارت انجیل ثابت و معجزات محمدی از روی قرآن ثابت نباشند جوابش آنچنان باشد که تمام قرآن مجید بر حقیقت
آنحضرت گواه و خود معجزهٔ اعظم معجزات آنسرور باشد از روی آنکه مدعی بر عدم وقوع معجزات و کرامات بودن آن بر غربال بختن خاکستر
بیختن باشد چونکه صدور معجزات از جناب سرور کائنات متواتر بشهادت قرآن مجید ثابت باشند چونکه آنچه کفار اشرار بجانب آنحضرت نسبت
سحر وجادو میکردند پس با انصاف از راه انصاف درآیند که اگر از آنجناب صلی الله علیه وآله وسلم معجزه وامور خارق عادات ظاهر نشدی پس وجه
اسناد سحر وجادو چه بوده است آنچنان بدانکه حضرت عزت در سورهٔ الانعام میفرماید وما تاتیهم من آیة من آیات ربهم الا کانوا
عنها معرضین فقد کذبوا بالحق لما جاءهم فسوف یاتیهم انباء ما کانوا به یستهزءون یعنی ونمی آید بکافران از آیتی از آیات پروردگار
ایشان یعنی قرآن مجید یا ظاهر نمیشود بدیشان معجزه چون انشقاق قمر وانقلاع شجر وغیر آن مگر که هستند ازان آیت ومعجزه اعراض کنندگان
پس بدرستیکه بدروغ داشتند قرآن را آن هنگام که آمد برایشان پس زود باشد که بیاید بدیشان یعنی ظاهر شود برایشان خبرهای آنچه بودند
که بدان استهزا میکردند وظهور آن در دنیا بوقت نزول عذاب بود بدیشان یا هنگام ارتفاع اسلام و قت از شوکت ملازمان سدهٔ سنیه حضرت
خیر الانام علیه وآله والسلام وظهور آن اخبار بر کافران روشن است ثانیاً از شهادت قرآن مجید داله بر معجزات آنسرور اول سورهٔ بنی اسرائیل که

دران خبر تشریف بردن آنحضرت به بیت المقدس و ازانجا باسمانها که ذکر آن در آیهٔ دیگر باید سبحان الذی اسری بعبده لیلا من
المسجد الحرام الی المسجد الاقصی الذی برکنا حوله لنریه که پاکی رب عیسی نراست که بجهة کرامت برد بندهٔ خود را که محمد است
شبی یعنی در شب از مسجد الحرام که محیط بکعبه است یا از خانهٔ ام هانی چه مکه و حریم او همه مسجد اند بسوی مسجد دورتر از اهل مکه یعنی بیت المقدس
آن مسجدی که برکت کردیم بر گرداگرد او هم برکت دین که او مهبط وحی و معبد انبیاء ساختیم و هم برکت دنیا که او را محفوف گردانیدیم باشجار وانهار
و بسیاری میوه و فراخی معیشت داد از آنکه پس بدانجا محمد صلی الله علیه وآله را بردیم تا به نمائیم او را از دلائل قدرت ما که در اندک زمانی از مکه
بشام رفت و بیت المقدس را مشاهده نمود و انبیاء را دیده و وقوف بر مقامات ایشان حاصل کرد و در آن مسجد امام انبیاء شد و صف
بیت تنبیا نزد ایشوا شد ثامناً بشهادت قرآنیه ذکر باسمانها تشریف بردن آنحضرت فرموده چنانچه در سورهٔ **والنجم** والنجم
اذا هوی ما ضل صاحبکم وما غوی وما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی علمه شدید القوی ذو مرة فاستوی
وهو بالافق الاعلی ثم دنی فتدلی فکان قاب قوسین او ادنی فاوحی الی عبده ما اوحی ما کذب الفواد ما رای
افتمارونه علی ما یری ولقد راه نزلة اخری عند سدرة المنتهی عندها جنة الماوی اذ یغشی السدرة
ما یغشی ما زاغ البصر وما طغی لقد رای من آیات ربه الکبری یعنی بحق ستاره چون طلوع کند یا غروب نماید در تفسیر
حسینی آورده که از امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که مراد از ستاره وجود محمدی است صلی الله علیه وآله وسلم که فرود آمد از آسمان در شب
معراج گمراه نشد صاحب شما یعنی محمد صلی الله علیه وآله خطا نکرد و معتقد باطل هیچ نشد و سخن نمیگوید از هوای نفس یا آرزوی طبع خود
یعنی بباطل تکلم نمیکند و اصل معنی آنست که نطق او بقرآن از هوای نفس او نیست آنچه بدان ناطق میشود دیگر نیست مگر وحی که فرود آمده میشود
بوی بیاموزانید ویرا این وحی و آورده فرشته سخت باقوت یعنی جبرئیل خداوند صورت نیکو پس راست بایستاد جبرئیل
برآنچه مامور است بران یعنی مستقیم شد در کار خود یا بایستاد بر صورت اصلی خود و او بکناره بلندتر بود از آسمان یعنی نزد مطلع
آفتاب تا پیغمبر او را دید پس نزدیک آمد جبرئیل به پیغمبر پس سر فرود آورد و بجهة سخن گفتن با وی پس بود مسافت میان جبرئیل و محمد
میان دو کمان بلکه کمتر ازان پس وحی کرد جبرئیل و ظاهر ساخت بسوی بنده خدا که محمد است آنچه وحی کرد خدای تعالی یعنی با جبرئیل
گفت و بقول بعضی ضمائر راجع بحقست یعنی بر پیغمبر صلی الله علیه وآله بدین نوع که ثم دنی پس نزدیک شد محمد بحضرت احدیت پس
نزدیک شد بخدا پس بحضرت نزدیک شد پس بود قرب آن باندازهٔ دو کمان یا نزدیکتر پس وحی فرستاد خدا بسوی بندهٔ خود آنچه
وحی فرستاد دروغ نه پنداشت دل محمد صلی الله علیه وسلم آنچه دید آیا پس مجادله میکنید با او بر آنچه میدید بتحقیق دید نشانهای قدرت خدا را یکبار
دیگر نزد درخت سدره که در نهایت درجات بهشت است نزد آن درخت بهشتی که آرامگاه مقربان است آنگاه که فرامیگرفت درخت سدره
را آنچه فرامیگرفت میل نکرد دیدهٔ محمد صلی الله علیه وآله وسلم ونه تجاوز کرد از حد بتحقیق دید محمد از نشانهای قدرت پروردگار خود آن نشانها که
همه بزرگ بودند خلاصهٔ کلام آنکه تمام قرآن مجید پر است در معجزات سرور کائنات و صدق نبوت آنحضرت محتوی اگر کسی همه آن مذکور نماید کتابی
علیحده خواهد شد و درین مقام زیاده برین ورای گنجایش آنقدر نیست برای ابطال دعوی مصنف که از روی آیات قرآن مجید ثبات معجزه آنحضرت

نمیتوانند شد همین قدر اکتفا رفت قوله هر چند بعضی که مفسران قرآن ادعا میکنند که چون خدا میدید که انتقام کار این معجزات از محمد میخواستند اگر
چنانچه میدیدند باز ایمان نمی آوردند پس بنابر رحمت خود محمد را ماذون نساخت که معجزات را ظاهر سازد تا که عذاب آنان که معجزات را دیده و ایمان
نیاوردند نیز نازل نیاید و الا سوای اوقات مذکوره محمد را قدرت اظهار معجزه بوده نهایت بنابران ادعا که مفسران بمیان می آورند بوضوحی کلی محمد را
کاذب می سازند زیرا که درین آیات محمد انکار را اقرار می نماید که کار من محض نصیحت دادن است و الا اگر اختیار اظهار معجزه در کف میبود هر آئینه
آنها را بعرصه ظهور می آورده باین طریق اتمام حجت مینمود مراقم گوید که مفسران آنچه نوشته اند واقعی نوشته اند و موافق وعده آنحضرت آورده اند
مگر اینقدر گفته باشد که آیا دعوی مصنف صدور معجزات عیسویه که در آن گذشت چگونه میباشد بر خلاف دعوی عیسی یا موافق در صورت اول
عیسی در انحال بوضوحی تمام عیسی را کاذب ساخته باشد در صورت ثانی مفید مطلب ما باشد در انحال باثبات رسیده خواهد بود که عیسی موافق عبارت
قبیل که مذکور نمودیم قدرت بر صدور معجزه نداشته پس چگونه است که عیسی را عدم وقوع معجزه بمقترحه قریش از آنحضرت اعتراض و طعن و طنز می آید پس هیچ جهت
ثابت شد که صدور معجزه یعنی نه در قبضه اختیار محمد رسول الله بود نه در عیسی پس طعن بیجا بر دیگری نمودن در حالتیکه خود در انحال گرفتار باشد عیب
خود را ندیده خواهد بود قوله علاوه برین مدعیانی که جهت ثبوت رسالت دلیل معجزه میخواستند محمد ایشانرا در هیچ جا و هیچ وقت معجزه که سابقا
کرده باشد رجوع نکرده و نیز نگفته است که من بعد معجزه بظهور خواهد رسید و بدیهی است که اگر چنانچه از محمد معجزه وقوع یافته هر آئینه مدعیان خود را بآنها
رجوع کرده مجاب میساخت مراقم گوید که مخالفان را اگر آنحضرت در معجزات سابقه دلالت میکرد چگونه مفید حال آنها میتوانسته خواهد شد چراکه
آنها نه معجزه سابق و نه حال را بجز آنچه اقتراح آنده اشته منظور بود پس دلالت بآن معجزات حاصلی نداشته و هم از کجا که آنحضرت آنها را دلالت
بران معجزه نکرده مگر چون آنها را شقاوت ازلی گرفته بود بجز بر دعوی بر معجزات مقترحه خود که بران اصرار مینمودند دیگر امر مفید نبوده و وعده آینده
نیز چون کار عاقلی نیست که آنچه بر او اختیار نداشته باشد عبث وعده شدنی نماید آنحضرت بنده خدا و در امریکه باذن نبودی اذن مالک بل
بر خلاف حکم و رضای او مالک بنده مملوک چگونه میتوانند نمود لاکن هرگاه این هر دو صورت ضروری باشند در انحال چرا عیسی طالبان معجزات را در جواب
فحشهای و سخنان درشت گفته یا نزد خود از پیش آنها دلگیر دیده ترک مکان نمود یا آنها را از پیش خود محروم برگردانید و چرا معجزات مقترحه خود را بیاد آنها
نیاورده و چرا بر آینده معجزات محول ننمود و هر کار را اختیار نکرد در انحال مورد طعن مصنف زیاده تر عیسی میتواند بود چراکه دعوی از جانب متابعان
اوست و هرگاه عیسی انحان نکرده چگونه معترض او برسید المرسلین که نه یادآور معجزات سابق او نه وعده آینده دیگر آنکه معجزات گذشته را که منکران
قبول نداشتند و آینده نیز برای تمیز حق و باطل نبود در حمت عبث بود از انحال چه فی الحال درست معجزه بوقوع می آمد چه در زمان بعد بهیچ صورت
داشته یعنی ایمان در زمان حاضر داشتند نه در زمان آینده احتمال ایمان آوردن نه آنها بوده قوله لیکن از همین جا که مدعیان همیشه طلب معجزه
از محمد میکردند و او آنها را هیچ وقت بمعجزه رجوع نمیکرد بالکلیه آشکارا و یقین میگردد که محمد ابدا معجزه ننموده و قدرت معجزه باو نداده شده غالباً که

از مطلب صحیح تمام از سوره بنی اسرائیل معلوم میگردد که در ان مرقوم است که ما منعنا ان نرسل بالآیات الا ان کذب بها الاولون یعنی
هیچ چیز ما را مانع نشده است که ترا با معجزات نفرستیم مگر اینکه پیغمبران اولین را که با معجزات فرستادیم باز کاذب دانستند انتهی راقم گوید که اعتراض مصنف
که البته فی الجمله از راه ظاهر گردیده حق بر او میباشد مگر آنچه معنی آیات از پیش خود تراشیده می آرد کجا لائق اعتنا میباشد چنانچه در ترجمه این آیه نیز دخل

و تصرف نموده چنانچه فقره قوله تعالی وما منعنا ان نرسل بالآیات را هیچ چیز ما را مانع نشده است که ترا با معجزات نفرستیم بحال آنکه معنی
محصل و درست آن باشد و باز نمیدارد ما را از آنکه بفرستیم معجزات مقترحه قریش را نه آنکه آنحضرت را با معجزات نفرستادیم و قوله تعالی الا ان کذب
بها الاولون را نوشته مگر اینکه پیغمبران اولین را با معجزات فرستادیم باز کاذب دانستند در ینجا نیز محصل معنی آن باشد مگر تکذیب کردند
بآیات مقترحه خویش پیشینیان یعنی چون امم گذشته معجزات مقترحه طلبیدند و بر دست پیغمبران ظاهر کردیم و آنان تکذیب کردند و ما ایشان را
مستاصل نمودیم پس این قوم نیز می طلبند معجزات آنرا اظهار نیاریم و میدانیم که ایشان ایمان نخواهند آورد و هر آئینه عذاب استیصال بر ایشان باید فرستاد و
ما در ازل بجهت شرافت تو و آنکه مومنان از اصلاب شان پیدا نمائیم که بر تو و آنچه با تو فرستاده ایم ایمان خواهند آورد حکم نموده ایم که آنها را
هلاک نسازیم و این کریمه برای تسلی آنحضرت و اطلاع آنکه منزلت رفیع تو در حضرت حق بمرتبه میباشد که باین شرافت تو هیچ جانب را هلاک کردیم
بدلیل فعل ربک خدای تو قریش را مستاصل نکردیم پس موافق دعوی مصنف هرگز باثبات نمیرسد بلکه بر خلاف آن ثابت میشود چنانچه
حال المعلوم شد و تمامه آینده معلوم میشود مگر دعوی عیسی چه جواب خواهد داد که قاطبةً از معجزه انکار نمود و گفته هیچ معجزه بآنها نموده نخواهد شد
مگر معجزه یونس پیغمبر و ما سابق نوشته و بتحقیق رسانیده ایم که آن معجزه نبود و اگر بوده باشد موافق دعوی مسیح هرگز نبود پس معجزه محض از زبانی بشود
از زبانی محض و در انحال آنرا معجزه توان گفت و مثل آن از هر متنبی و مدعی رسالت گفتن میتواند و اگر وقوع شرط است وقوع آن واقع نشده
قوله پس بار بر مضمون این آیت نیز بالتمام صحیح است که محمد در هیچ وقت معجزه نکرده و این دلیل رسالت نداشته است نهایت بعض علماء
ادعا میکنند از انجمله مصنف کتاب استفسار در اواخر کتاب خود گفته است که در آیات مذکوره نفی عام نیست بلکه محض نفی خاص است یعنی در انجا
محمد صرف انکار خاص معجزات را کرده است که بعضی ایمان عجایب درانوقت از او خواسته بودند و دعوی مینمایند که این امر از لفظ الآیات بالف لام
ثابت میشود که معنی معجزات خاص آیات تعبیر میکنند و میگویند که اگر در مقام الآیات لفظ آیه می آمد در آن البته فائده نفی عام حاصل میشد و ثابت میگردید
که هیچ معجزه از محمد ظاهر نشده است مگر ادعای مذکوره صرف در انوقت درست میبود که لفظ الآیات در قرآن همیشه بمفاد خاص میباشد لاکن در نیصورت
که از خود این آیت و دیگر آیات قرآن واضح و ثابت میگردد که لفظ آیات در اینجا و در شصت مواضع قرآن بمعنی لفظ آیه یعنی بمعنی و فایده عام آمده است
پس دعوی مذکوره باطل و بیجاست و چند از آن آیات قرآن که در آنها لفظ الآیات بمقام عام آمده است اینست مثلاً در همان آیت آخر لفظ ارسل
اشارت است که لفظ الآیات بمقام عام آمده است چنانچه الفاظ آخرین همین آیت معلوم میشود که بدینمضمون اند که ما نرسل بالآیات الا تخویفا -
یعنی ما انبیاء را با معجزات نفرستاده ایم مگر جهت خوف دادن حال چنانچه در انمقام الآیات بمعنی عام آمده است پس ظاهر است که در مقام اول نیز همه
مراد دارد انتهی راقم گوید که در ینجا چند گرفت بر مصنف وارد میشوند که باندک توجه بطلان دعوی او مانند آفتاب در نیمروز مبرهن میگردد پس از آنکه علمای
دیگر خواه مصنف کتاب استفسار دعوی عام نمودن باین آیه نرسل بالآیات نمینمایند یا نموده باشند در آیه کریمه بجز مراد خاص مراد عام نتواند بهیچ وجه
درست نیاید دعوی آن جاهل مطلق قرار میباید و اقرار بر جهالت خود نموده باشد چنانکه تصور آن نموده آید که در قرآن مجید بحث از امر خاص
که معجزه مقترحه باشد میباشد یا امر عام پس اگر خاص باشد یا عام هر دو صورت مقصود ما حاصل باشد چونکه اگر خاص باشد والبته خاص است
در انحال دعوی مصنف مردود باشد و اگر عام باشد عام درباره معجزات مقترحه قریش باشد چونکه قریش اقتراح معجزات چند داشتند نه بر معجزه

چنانچه میخواستند که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم برای آنها کوهها را از حوالی مکه بردارد تا زمین برآنها کشاده گردد و دیگر زمین را بشگافد تا چشمها و جویها پدید آید تا زراعت کنند و قصی ابن کلاب زنده گرداند تا پدران آنها در باب آنحضرت سخن گویند و آنحضرت بالای آسمان رفته کتابی بنام هریک از آنها بیارد در باره تصدیق خود و حقتعالی و ملائکه را برای شهادت برابر آرد و تفصیل آن در آیات متفرقه باشد از آن روا گر آنرا عام قرار داده آید عام بوده باشد مگر عموم در معجزات مقترحه دارد نه در عموم معجزات چونکه اگر در عموم معجزات قرار داده اید در انحال معجزات آنسرور که ذکر آن در سائر آیات قرآن مجید میباشد آنرا چه خواهند کرد و در عدم وقوع آن محض بزبان دعوی بیدلیل اکتفا ورزید یا با دلایل واضحه آنرا رد و باطل خواهند نمود و حسال آنکه دلایل تردید آن محال ممتنع باشد همچنان اگر بمعنی عام قرار داده آید در انحال از معنی فقره قوله تعالی الا ان کذب بها الاولون بتفسیر مصنف آنبا شد مگر اینکه پیغمبران اولین را که با معجزات فرستادیم باز کاذب دانستند و همچنان بجز این امر دیگر چیزی پیدا نشود که بجز اینکه هیچکس از پیشینیان و امم ماضیه برسولان و پیغمبران سابق خدا ایمان نیاورده حتی یکنفر یکس از پیغمبران را راست گو در دعوی خود ندانسته و تصدیق او نکرده و حال آنکه این دعوی باطل باشد آخر یهود و نصاری در قرآن مجید مسمی و موسوم بجهة آن گردیده اند که بر موسی و عیسی ایمان آورده از راه دیگر باین القاب ملقب گشتند همچنان عجب از جزء رسمی مصنف که بر لفظ همان آیه کریمه یعنی الآیات که بحث بران میرود که دران حصر بعام نکرده اند آنرا دلیل خود آوردن در صفحه ۱۴۴ **قوله وایضاً** در آیه سوم لفظ آیة یعنی جاءتهم آیة بمعنی عام آمده است و بعد بلفظ الآیات تعبیر یافته یعنی انما الآیات الخ لهذا ظاهر است که الآیات در انجا بهمان معنی آیه یعنی بمعنی عام آمده است **وایضاً** در سوره عمران وارد است که ذلک نتلوه علیک من الآیات یعنی ما برینطریق آیات را بر تو بیان میکنیم انتهی **اقول** گویم که این آیه سوره آل عمران را با آن آیات که سابق مذکور نموده علاقه نباشد چونکه در هر موضعی که ذکر معجزات مقترحه باشد در انجا اگر مراد خاص گرفته شود باز تفاوت ندارد و اگر مراد عام گفته شود باز همان یکصورت دارد چراکه خاص آن در ذکر معجزه مقترحه باشد و عام در ذکر معجزات مقترحه مگر همه آن معجزات که قریش بتحدی طلب کردند و آیه از سوره آل عمران تعلق باین امر ندارد و حکم خاص دارد چنانچه بنظر تامل ملاحظه رود که قبل آیه مذکور و بعد آیه مذکور ذکر خاص عیسی و عیسائیان میباشد آنرا عام چگونه توان گفت چنانچه آیه ماقبل آن این باشد اذ قال الله یا عیسی انی متوفیک ورافعک الی ومطهرک من الذین کفروا وجاعل الذین اتبعوک فوق الذین کفروا الی یوم القیمة ثم الی مرجعکم فاحکم بینکم فیما کنتم فیه تختلفون فاما الذین کفروا فاعذبهم عذابا شدیدا فی الدنیا والاخرة وما لهم من ناصرین واما الذین امنوا وعملوا الصالحات فیوفیهم اجورهم والله لا یحب الظالمین ذلک نتلوه علیک من الآیات والذکر الحکیم ان مثل عیسی عند الله کمثل ادم خلقه من تراب ثم قال له کن فیکون الحق من ربک فلا تکن من الممترین فمن حاجک فیه من بعد ما جاءک من العلم فقل تعالوا ندع ابناءنا وابناءکم ونساءنا ونساءکم وانفسنا وانفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنت الله علی الکاذبین یادکن چون گفت خدا ای عیسی بدرستیکه من فرا گیرنده توام و در دی منی و بردارنده توام بسوی خود و پاک کننده توام از مخالطت آنانیکه کافر شدند و گردانیده ام مرتبه آنانی را که پیروی کردند ترا بالای

آنانکه نگرویدند بتو تا روز رستخیز پس بسوی من ست بازگشت شما پس حکم خواهم کرد میانه شما در آنچه هستید که دران اختلاف میکنید پس آنانکه نگرویدند پس عذاب میکنیم ایشان را عذاب سخت در دنیا و آخرت و نیست ایشانرا هیچ مددگاران و اما آنانکه گرویدند و کردند کارهای شایسته پس تمام میدهیم باشیان مزدهای ایشانرا و خدا دوست ندارد ستمگاران را این قصه میخوانیم آنرا بر تو در حالتیکه از علامات نبوت است و یاد آوری است با حکمت بدرستیکه داستان عیسی نزد خدا مانند داستان آدم است که آفریدا و را از خاک پس گفت مرا و را که باش پس شد آنچه مذکور شد راست است از نزد پروردگار تو پس مباش از شک آورنده پس هرکه مخاصمت کند با تو در باب عیسی بعد از آنچه آمد ترا از دانش پس بگو بیائید تا بخوانیم ما پسران خود و شما پسران خود و زنان خود و شما زنان خود و ما نفسهای خود و شما نفسهای خود پس تضرع نمائیم بدرگاه الهی پس بگردانیم لعنت خدا بر دروغگویان الغرض این آیه کریمه در باب عیسی ست اگر عموم دارد عموم در باره عیسی دارد پس عموم در باب معجزات مقترحه یا عموم در باب دیگر پیغمبران از عموم در باب معجزات آنسرور کدام مدخلت بلی اگر بالآیات یا آیه در باب عموم معجزات آنحضرت وارد گردیده باشد در انحال دعوی مصنف میرسید **قوله ایضاً** در سوره انعام مذکور ست قد فصلنا الآیات الخ قوله همین الفاظ در سوره اعراف و در سوره توبه و غیره واقع شده **ایضاً** در اوائل سوره رعد مسطور ست که یفصل الآیات الخ قوله در سوره دخان وارد ست که وآتیناهم الی آخر قوله **ایضاً** در سوره احقاف مرقوم ست که وصرفنا الآیات الخ قوله خلاصه مدعا اینها بسیار آیات قرآن و در بعض مراد از معجزات و نشانهای خداوندگار در آسمان و زمین و در بعض مقام از ان معجزات مراد و ارد که انبیا نسبت بعادت الله ظاهر نموده اند لهذا شک نیست که در آیات مذکوره الصدر نیز لفظ الآیات بمعنی عام آمده است و محمد در انجا نفی عام ازین کرده است که معجزات را که مطابق عادت الله بانبیا داده شده بود نداده شده **اقول** گوید مصنف را مناظره با اهل حق در پیش ست که نه جای تحکم از کدام آیه کریمه اقرار آنحضرت باین انحصار و تحقیق مستفاد میگردد در قرآن مجید خواه همین آیات که مصنف ذکر نموده و ازان دلیل دعوی خود خواسته خواه دیگر آیات که او مذکور نموده در هریک از ان که در باره معجزات مقترحه قریش باشد اگر مراد عام باشد عموم آن در باب المعجزات مقترحه باشد اگر خاص باشد در باره معجزه مقترحه میباشد اگر جمله آنرا خاص قرار داده شود بجا باشد که در باره خاص معجزات مستدل وارد شده با اگر عام گرفته شود عموم آن تعلق بعموم اقتراح دارد نه غیر آن و هر قدر آیات که تعلق بمعجزات مقترحه نباشد خاص چه عام باشد که هیچ مناسبت با آن آیات نخواهند داشت صفحه ۱۴۴ قوله خلاصه مدعا اینها بسیار آیات در قرآن یافت میشود در انها لفظ الآیات بمعنی عام آمده است و در بعض مقام مراد از آیات قرآن و در بعضی مراد از معجزات و نشانهای خداوندگار در آسمان و زمین و در بعض مقام از معجزات مراد دارد که انبیا بعادت الله ظاهر نموده اند لهذا شک نیست که در آیات مذکوره الصدر نیز لفظ الآیات بمقام عام آمده است و محمد در انجا نفی عام ازین کرده است که معجزات را مطابق عادت الله بانبیا داده شده بما نداده شده **اقول** مثلی ست مشهور دروغگو را حافظه نباشد روی تو در کدام موضع قرآن مجید بزبانی رسول رب حمید مذکور گردیده است که معجزه که مطابق عادت الله بانبیا عطا شده بما نداده شده محض انکار از معجزات مقترحه قریش در کلام ایزدی واقع گردیده است لاکن بسیار تعجب از ان دبنجیل قاطبه علیه که از معجزات انکار کرده است نظر بر آن انداز و عیب خود بر دیگران نهادن چسان بخواهد گردید مگر آیت مراد از معجزه باشد و مراد از معجزه نشان و علامت فارقه و مبینه است خواه دال بر وحدت و توحید الحی است باشد خواه دال بر تصدیق انبیا و خواه مدلل بر تصدیق صدق بعثت و رسالت آنحضرت باشد بهمه آیت و الآیات گفته خواهد شد

چونکه در حقیقت همه آیات گواه بر صنعت صانع حقیقی و تصدیق توحید رب المجید باشند که اصل الاصول باری تعالی است نبوت و رسالت فرع آن باشند
لهذا همه باین نام موسوم گردیدند مگر مراد از آیات در ذکر عدم صدور و وقوع معجزات مقترحات قریش خواه خصوصاً باشند خواه عموماً مراد ازان همان معجزات باشد
که قریش اقتراح آنها داشتند لا غیر چون مصنف ذکر ادعای بعض علما عموماً و ذکر مصنف استفسار خصوصاً در میان آورده لهذا مناسب راقم هم در تقابل و برابر
آن اقوال مفسرین که در علو مرتبه و عظمت شان بیبا باشند یکی از سنت جماعت ثانیاً از مقبولین شیعه اثنا عشریه که هر دو فریق سواد اعظم فرق اسلامیه شده باشند
مذکور نمودن اولیتر دانسته اول کلام صاحب معالم التنزیل که علو مرتبه او عالم آشکار است از مفسرین اهل سنت ثانیاً کلام ملا محسن فیض مفسر تفسیر صافی که تعریف
و توصیف ممدوح الله از احاطه تحریر بیرون بر صدق دعوی خود دلیل می آرد کلام صاحب معالم التنزیل این است چنانچه در ذیل آیه وافی هدایه و ما منعنا
ان نرسل بالآیات الا ان کذب بها الاولون خلاصه مراد آنجناب باشد که از عبد الله بن عباس رض که صحابی جلیل القدر و استاد مفسرین ما است که
سوال کردند اهل مکه از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که گرداند برای آنها کوه صفا را از زر خالص و طلای احمر و کوهها حوالی آنرا بردارد تا زمین
کشاده گردد تا آنها زراعت نمایند وحی آمد از حقتعالی برسول الله صلعم متضمن اینکه بعمل می آرم آنچه میخواهند قریش و سوال کردند لاکن اگر ایمان نیاورند و
البته نخواهند آورد در آنحال آنها را هلاک و مستاصل خواهم گردانید چنانچه کردم آنها ئیکه قبل از ینها بودند فقال نبی عرض کرد رسول الله بدرگاه حقتعالی که
بر نیاورده شود مطالب قریش را هرگز بدان سبب مستحق نزول عذاب و غضب خداوندی گردند انگاه ارسال فرمود خدای تعالی جل و علا و ما
منعنا ان نرسل بالآیات التی سالها کفار قریش الا ان کذب بها الاولون فاهلکناهم فان لم یؤمن بها من قومک بعد
ارسال الآیات اهلکناهم لان من سنتنا الامم اذا سالوا الآیات ثم لم یؤمنوا بها بعد اتیانها ان نهلکهم و لا نمهلهم و قد حکمنا بامهال
هذه الامة فی العذاب فقال جل ذکره بل الساعة موعدهم والساعة ادهی و امر انتهی و بعد تمام این فقرات گوید یعنی صاحب معالم التنزیل
فلام الآیات للعهد الذهنی ای الآیات التی سالها قریش لا المراد کل الآیة فان کان کذلک لکان نکره بصیغة آیة بدون اللام و نفی
الکل محال بعد وقوع الآیات الواضحه و الادلات والواسعه فافهم ان کان فهم کامل و الا فاسکت ع چو مرد سخن نیستی گوش
باش پس تصور نمائید که مصنف مذکور بدلائل و براهین هم موافق قاعده نحویه و هم موافق تصریحات نزول مطابق دعوی راقم پایه اثبات رسانید با اینهمه علاقه
بدعوی مصنف هم ندارد چون دلیل کلام مفسر معالم التنزیل باتمام رسید قول مختار ملا محسن فیض مذکور میشود در آن این است که مفسر ممدوح نیز در ذیل این آیه
کریمه و ما منعنا ان نرسل بالآیات التی اقترحتها قریش الا ان کذب بها الاولون الا تکذیب الاولین الذین هم امثالهم
کعاد و ثمود و انها لو ارسلت لکذبوا بها کما کذب اولئک و استوجبوا العذاب العاجل المستاصل و من حکمه سبحانه فی هذه
الامة ان یعذبهم بعذاب الاستیصال تشریفا لنبیه کما قال و ما کان الله لیعذبهم و انت فیهم القمی عن الباقر ع ان محمدا ساله قومه
ان یاتیهم بآیة فنزل جبرئیل و قال ان الله یقول و ما منعنا ان نرسل بالآیات الا ان کذب بها الاولون و کنا اذا ارسلنا
الی قریة آیة فلم یؤمنوا بها اهلکناهم فلذلک اخرنا عن قومک الآیات و آتینا ثمود الناقة بسؤالهم مبصرة
بینة فظلموا بها فظلموا انفسهم بسبب عقرها و ما نرسل بالآیات الا تخویفا و انذارا بعذاب الآخرة فان امر من بعثت الیهم موخر
الی یوم القیمة و اذ قلنا لک اوحینا الیک ان ربک احاط بالناس فهم فی قبضة قدرته و قیل یعنی قریش ای اهلکهم من احاط

بهم العدو الی اهلکهم یعنی بشرناک بوقعة بدر و نصرتک علیهم وهو قوله سیهزم الجمع و یولون الدبر سیغلبون و
یحشرون الی جهنم فجعله سبحانه کانه قد کان علی ما عادته فی اخباره (ص) پس بهمه جهت ثابت شد که آنچه سعی بلیغ مشکور مصنف انجیلی برای
کتمان امر حق محض بود هیچ سود نداشت با اینکه عدم ممارست با علوم عرب و آنچه از کسی شنیده بود از غایت عصبیت هر قدر قرین قیاس او
بود موافق مطلب خود آنرا اخذ گرفته و هر قدر که مخالف مراد او بود اگر امر حقی بود آنرا ترک کرده بخیال چگونه بحق میتوان رسید آخر ایمرد
انیقدر نشسته که صد چند هزار مخالفان همه صاحب زبان و اهل زبان در آن عصر و در ازمنه بعد الی یومنا هذا اینگونه دعوی ایراد در قرآن مجید هیمن براید
گرفتن نتوانسته مصنف آنچه هر زد هر دلالی آید از مخزن اسرار سینه خود بر آورده مانند شمشیر کند در مقابل مسلمانان بر دست و اعتماد بر آن داشته
که بوقت حاجت بکار او نیاید **قوله** مصنف مذکور اگر گوید که مسیح نیز اگر صاحب معجزه بود باز انکار معجزه کرده است چنانچه در آیه باب ۱۶
متی مرقوم است که مسیح نمود که طعنه شریر فاسق آیت را خواهش مینمایند سوای آیت یونس پیغمبر آیتی بوی داده نخواهد شد پس بدانکه این
آیه مفید او نخواهد بود زیرا که اولاً آنکه فریسیان و صدوقیان بهر امتحان یک آیت خاص از آسمان از مسیح خواسته بودند چنانچه از آیه اول همان باب متی ظاهر و ثابت
است که مرقوم است که فریسیان و صدوقیان پیش آمده بر سبیل امتحان از وی سوال نمودند که آیت آسمانی از برای ما ظاهر سازد پس مسیح صرف
آن آیه خاص از آنها انکار دیس مراقم گوید که با وجود دعوی قدرت و طاقت بر صدور معجزه چرا در آنوقت نیز انکار نموده بلکه انکار یک دفعه نیز
کذب و دروغ باشد چندین دفعه از معجزه انکار نموده که ذکر آن گذشت و آنچه یاد دارم الحال بذکر آن می پردازم از آنجمله متی در باب چهارم
انجیل خود آورده انگاه یسوع بمدد روح بسوی بیابان رفت تا ابلیس وی را امتحان نماید پس چهل شبانه روز روزه داشته عاقبت الامر گرسنه دید انگاه
امتحان کننده نزد وی آمده گفت که اگر فرزند خدائی بفرما تا این سنگها نان شوند در جواب گفت نوشته است که انسان محض بنان زنده نخواهد بود بلکه
بهر کلمه که از دهان یزدان صادر گردد زنده باشد حالیا مصنف چه میتواند گفت که چرا سنگها را نان نکرد در جواب اکتفا و رد دلیل انکار علیحده است
یا همان یک انکار در باب خاص یک معجزه بود همانا همچنان آن در همان باب متی در درس ۵ گوید انگاه ابلیس وی را به شهر مقدس برده و بر کنگره هیکل ایستاده
نمود و باو گفت چنانچه فرزند خدا هستی خود را بزیر انداز زیرا که نوشته شده است که او ملائکه خود را از بهر تو فرمان میدهد که ایشان ترا بر دست های
خود نگاه دارند مبادا پایت بر سنگی خورد یسوع باو گفت و نیز مکتوب است که آن خداوندگار را که خدای تست تجربه مکن انتهی و این دفعه نیز محض
تقریر سابق اکتفا ورزید و هیچ معجزه که ممکن باشد ظهور نیاورد پس همان انکار در باب خاص معجزه بود یا دفعه ثالث باشد لاکن اگر گوینده گوید
که کسی از بنی آدم طلب معجزه نمیکرد و عیسی انکار از وقوع و ظهور آن نمی نمود از ینکه شیطان طالب معجزه بود و عیسی ندانسته که اگر معجزه ظاهر
گردد مفید مطلب نباشد از آن در اظهار معجزه باز ماند و در آنحال جواب او آن باشد که اگر از ایمان آوردن ابلیس یاس بود در ایمان ابوجهل و ابولهب
و عتبه و شیبه که نهایت سرکشان حزب بودند و در کفر و نفاق استاد ابلیس بودند چه توقع بوده اگر ابلیس شیطان مخفی بود اینها شیاطین ظاهری
و واقعی بودند مگر در بر آوردن سوال شیطان حاصلی نبود چگونه بخواهش او بر کنگره سوار گردیده بلی هر امری که آسان بود گو که بخواهش شیطان باشد
آنرا بعمل میتوان آورد گو که بالای کنگره هیکل برده ایستاده اش نماید مگر معجزه دشوار بود از آن روی در آن اشکال رسیده است از آن سبب از اظهار آن
باز ماند علاوه بر آن راقم حیرانم که با وجود آنکه عیسی را خدا و ابن خدا دانند و آنقدر تحقیر او روا دارند که در شروع باب چهارم متی در انجیل خود گوید انگاه

بامداد روح بسوی بیابان رفت انتهی ۔ پس آنقدر محتاج بود که بامداد روح احتیاج داشته دیگر آنکه لوقا در باب ۲۳ انجیل خود آورده که
وچون هیرودیس عیسی را دیده بسیار خوشوقت شد زیرا که مدتها بود که خواهان دیدارش بود بعلت آنکه بسیار ازو نقلها شنیده بود و امید
بود که ازو معجزه دیده باشد پس ازو سوالات چند نمود و او مطلقاً جوابش نداد انتهی ۔ حالا طرفداران مصنف بگویند که این معجزه همان
خاص یکمعجزه است که عیسی بجز آن یکمعجزه برای صدور دیگر معجزات انکار نکرده یا این معجزه دیگرست واگر او شیطان بود اینها که بنی آدم بودند
وبشهادت انجیل لوقا هیرودیس بسیار خواهان دیدار عیسی بود و امیدوار بود که ازو معجزه دیده باشد پس او را مطلقاً جواب ندادن بجهت
برو تمام نکردن و در خون خود سعی نمودن بود دیگر آنکه **ایضاً** لوقا در باب بیست سوم انجیل خود در س ۳۵ آورده مردم نگران ایستاده بودند
و بزرگان تمسخر بایشان گفتند که دیگران را نجات داد خود را نجات دهد اگر این است مسیح برگزیده خدا انتهی ۔ و ظاهر است که اگر قدرت بر آن
داشت که خود را رهائی دهد باعث گرویدن جمعی کثیر از حاضران آنجا میگردید میسر نشد استهزای مخالفان که برتر از شمشیر و طعن بلکه بود گوارا نمود
جراحات السنان لها التیام + ولا یلتام ما جرح اللسان ۔ دیگر آنکه در همان باب بیست سوم لوقا در س ۳۹ و یکی از آن بدکاران
که بصلیب آویخته شده بود او را منکرانه گفت که اگر تو هستی مسیح خود را نجات بده انتهی ۔ معلوم که اینگونه نیز ممکن نشد پس راقم هر قدر ذکر انکار مسیح
و یا سکوت از صدور آن کرد لاشک دلایل بر عجز و نشان عدم قدرت بر وقوع معجزه باشند همه در خصوص همان یکمعجزه که انکار آن بزبانی مصنف باثبات
رسیده میباشد یا هر یک علاحده علاحده دیگر آنکه مصنف معجزات عیسی را برای العین بامیتواند نشان داد یا آنکه حواله بر انجیل خواهد نمود اگر حواله انجیل
نمود ما همان عبارت انجیل را برای اثبات مدعای خود دلیل آورده ایم مگر مصنف آنقدر تواند گفت که از مواضع دیگر انجیل معجزات عیسی را باثبات
میرسند ما نیز میگوئیم که درینحال خواهیم گفت که از روی عبارت قرآن مجید بجز آن آیات که درباره معجزات قریش وارد گشته نشان و ثبوت
میرسانیم و رسانیده ایم که معجزات آنحضرت ثابت باشند قسمی که دعوی نبوت حضرت نبوی باثبات میرسد معجزات آنحضرت باثبات رسیده اند
اگر احدی از راه تحدی و تحکم بانکار آن پردازد ما نیز آنچنان درباره معجزات عیسی از انکار پیش خواهیم آمد لاکن اگر احدی دعوی نماید که حقیقة
عیسی از روی قرآن مجید و کتب اسلامیه ثابت میباشد درینحال جواب آنچنان کس آنچنان باشد که پس موافق دعوی عیسائیان هرگز از کتب ما حقیقت
عیسی باثبات نمیتواند آورد و هر قدر که حقیقت او در کتب ما وارد گردیده مفید مطلب عیسائیان و فایده بحال آنها ندارد آخر کلام آنکه انکار عیسی از آیت
آسمانی که فروسیان طلب نموده بعد از چه راه بود آیا عاجز بود و قدرت بر القای آن نداشته یا اگر معجزه بوقوع می آمد باز فروسیان ایمان نمی آوردند از نزد
معجزه صادر نشد درانحال کدام عیب بعض معترضان بر عدم ظهور معجزه یا معجزات مقترحه قریش که از آنحضرت به تحدی طلب کردند مصلحت ایزدی در
ظهور آن نبود بوقوع نیامد میسر مگر اینقدر تفاوت باشد که آنحضرت حواله بحضرت حق نمودند چونکه بنده خدا بودند و اختیار ذاتی نداشتند آنجناب را
حکم نافذ گردیده بود که بمردم بگوید لا املک لنفسی نفعا ولا ضرا الا ما شاء الله از آن جرئت بر خلاف حکم حق نداشتند و عیسی طالبان معجزه را
فحش و دشنام داده از پیش خود روانه نمود **قوله** ثانیاً مسیح گفت مانند محمد که آیات نزد من نیست من با معجزه فرستاده نشده ام **راقم**
گوید که این هر دو دعوی محض کذب و کذب محض باشد آنحضرت هرگز هیچ جا نفرمودند که آیات نزد من نیست من با معجزه فرستاده نشده ام اگر هست
چرا ننوشته و نیز عیسی نگفت که قدرت بر معجزه دارم چنانچه مبرهن گردد **قوله** بلکه فرمود که یکخاص آیت نیز بشما داده خواهد شد یعنی معجزه یونس

نبی که عبارت از قیام مسیح است چنانچه در آیات ۳۸ الی ۴۱ باب ۱۲ متی بیان شده است و آن آیت در وقت قیام مسیح بانها رسیده **راقم** گوید که مصنف
هر جا تطویل بلا طایل باطل و عاطل بکار می برد اینجا جز اجمال او بر تفصیل ترجیح داده است مگر او را شرم مانع و ننگ راه گردیده که بتصریح آن پردازد لاکن اگر
او را شرم مانع گردیده ما را در تشریح آن مانع نباشد پس مصنف آنچه دعوی یکمعجزه خاص که عیسی ولادت آن بطریق نسیه داده و از ادای نقد عاجز آمد
نموده جانبداران او بگویند که حسب وعده عیسی آن رقم نسیه ادا شده یا نشد همچنان اقرار عیسی و مصنف از عجز جمله معجزات سوای یک آیت خاص باثبات
رسید یا نرسید چنانچه عیسی فرمود هیچ آیت باینقوم داده نخواهد شد سوای معجزه یونس پیغمبر پس لفظ هیچ بیخ و بن دعوی عیسائیان درباره
معجزات آینده عیسی را اندیشه ها کنده و اقرار مصنف نیز از لفظ یکخاص آیت نیز بشما داده خواهد شد بپایه اثبات میرساند که عیسی بجز
یک آیت نشان دادن نخواهد توانست پس دعوی عیسائیان درباره معجزات عیسی که پی هوی باسمان چهارم رسانیده بودند به قعر ثری
رسیده و انحصار بر یکمعجزه شده حالا ببینیم که آن یکمعجزه موافق معجزه یونس که عیسی دعوی آن داشته بوقوع آمده یا نه دران خصوص بسیار تفحص بکار
بردیم معلوم میشود که هرگز بمعجزه یونس دعوی عیسی نسبت ندارد چونکه از روی توریت معلوم میشود که یونس سه شبانه روز در شکم ماهی زنده بود و زنده
داخل گردیده و بیرون آمد و بر قوم نزول عذاب گردید جسد عیسی را دیگران داخل قبر برده و یونس را هزار کس منکران او دیدند که از شکم ماهی برآمد
عیسی را احدی از منکران ندیده که زنده از قبر برآمد یهودان گویند که چون ایام سبت بزرگ نزدیک بوده ما متوجه باجمال آن گردیدیم مریدان عیسی
جسد او را از قبر برآورده یا کدام جانور گورکن قبر او را کنده نعش او را بردند یا پاره پاره کرده از زنده از قبر معنی ندارد اگر زنده برمی آمد چگونه احدی
از ما او را ندیده محض حواریان دیدند و ایشهم دروغ و افترا پردازی باشد چونکه در انجیل یکجا گویند که دوازده حواری عیسی را بعد از زنده شدن و از قبر
برخاستن دیده و در موضع دیگر انجیل گویند یازده نفر او را دیدند اگر اینحال تمه راستی داشتی اینگونه اختلاف چگونه پیدا شدی و در حقیقت این چه
معجزه باشد بلکه از انکار بدتر میتوان گفت چرا که بعد خرابی بصره باران چه سود بعد قتل عیسی معجزه بظهور رسد بچکار خواهد آمد مگر اینهم دانستنی
است که معجزه چیزیست که بشر از وقوع آن بدون مدد خدا تعالی عاجز باشد و حسب تحدی واقع گردد و منکران آنگونه علامت طلب کرده باشند نه آنکه
آفتاب طلوع یا غروب نماید و شخصی آنرا منجمله معجزات قرار دهد چون طلوع و غروب آفتاب ضروری است معجزه احدی نتواند شد پس مرد حق باشد
و عیسی از قرائن دانسته که او را هلاک خواهند نمود یا باجل خود مزه جام تلخ موت را خواهد چشید لهذا از نهایت دلگیری که قدرت بر صدور معجزه نداشته
و قادر بر خوارق عادات نبوده لهذا گفت که هیچ آیت بشما داده نخواهد شد مگر غضب خدا یعنی چنانچه غضب بر قوم یونس پیغمبر نازل شد بر منکران
او نازل گردد لاکن او ان نیز هیچ اثره در عالم نمودار نگردید آنرا معجزه قرار دادن بغایت خجالت باشد الغرض همه جهة ثابت گردید که هرگز موافق
دعوی مصنف آن آیت در وقت قیام عیسی بمنکران نرسیده بود دگر قسم اینکه جمله شرائط معجزات یونس نبی از دعوی عیسی بوقوع نپیوسته مگر
منکران ندیدند بر آنها حجت تمام گردید اگر دیدند از یهود محضری و گواهی دراین باب بیارند و اگر حواریان دیدند دیدن آنها منکران از یهود
قبول نمینمایند باثبات رسانند و اگر نه دیدن حواریان و دوستان عیسی بچکار چرا که آنها بدون معجزه حقیقت او را معترف باشند و طالب معجزه
نبودند و عجب معجزه باشد که منکران و طالبان معجزه نه بینند شاگردان و متابعان عیسی ببینند **قوله** ثالثاً معجزات مسیح در انجیل بتفصیل بیان
شده و گفته است که فلان مرده را زنده کرد و فلان نابینا را بینائی بخشید و فلان بیمار را شفا داد و قس علی هذا و خود مسیح یهودیان را بمعجزات

خود رجوع فرموده گفت چنانچه در آیه ۴۸ باب ۱ یوحنا مذکور است که اگر مرا باور نکنید کارهای مرا باور کنید و خود سرداران یهود نیز معجزات
مسیح اقرار داشته‌اند چنانچه در آیه دوم باب ۳ یوحنا مسطور است که نیقودیمس که یکی از سرداران یهود بود در شب نزد یسوع آمد و گفت ربی ما
میدانیم که تو از جانب خدا از برای تعلیم آمده زیرا که هیچکس این معجزات که تو مینمائی نمیتواند بود جز اینکه خدا با وی باشد مگر در قرآن در هیچ
مقام نگفته شده که محمد فلان فلان معجزه کرده است بلکه صرف عذر و نفی از معجزه کردن جابجا مذکور گشته است چنانچه گذشت انتهی راقم
گوید که اگر در انجیل گفته است که فلان مرده را زنده کرد و فلان نابینا را بینائی بخشید و فلان بیمار را شفا داد اینگونه تصریح برای انجیل ضروری بود
که تالیف حواریان و شاگردان آنها بود و قرآن مجید تالیف صحابهٔ آنحضرت نباشد نه تاریخ و سیر متضمن احوالات آنحضرت باشد در اینجمله کوائف
انجام و آغاز ایام شخص تواند بود و قرآن مجید پروانه بادشاه است که بنام بنده اصدار شده که در ان اوامر و نواهی بندگان تا روز قیامت مندرج است
آنرا با این کارها که فلانه را عیسی زنده کرد و فلانه را موسی گشت چکار بلکه در حدیث نبوی نیز اینگونه چیزها نتوان یافت پس در کلام حضرت عزة
چگونه اینقصه‌های پوچ تواند بود مگر در کتب سیر و تواریخ مانند حیات القلوب وغیره آن که همپایه انجیل میتوانند بود و این نوع کوائف توان یافت
مگر شاید تا حال مصنف دعوی مسلمانان در خصوص قرآن مجید که چه پایه باشد درست نفهمیده و رجوع فرمودن عیسی یهودان را بمعجزات خود اگر از
انجیل یافته شود میتواند شد مولفین اناجیل زبانی عیسی جابجا در انجیل ذکر نموده موافق آن حیات القلوب نیز مولف جابجا ارشادات آنحضرت
را معرض بیان آورده مگر قرآن مجید کلام آنحضرت نیست که در انکلام آنحضرت توان جستجو نمود و آنچه سرداران یهود بمعجزات مسیح اقرار داشتند حال آن از یهود باید شنید تصدیق
نمود دعوی مصنف دران باب نمیتواند شد و آمدن نیقودیمس در شب نزد عیسی ممکن نیست لاکن نباید او را از زنی با علیه حاصل گردید ورنه در شب مانند دزدان آمدن البته از طرف که نمود
یا لطائف یهودان توانند بود و نیقودیمس نیز عیسی را آنقدر دانسته که با خدا و عده است باشد مگر خدا و پیغمبر خدا اندانسته پس اگر عیسی دعوی پیغمبری میکرد البته یهودان با نگونه که دشمن جانی او
شدند نمیشدند مگر دعوی از حد و اندازه خود بر تر نموده بود آنچه دید پس اگر به نیقودیمس گفته باشد که من فرستاده خدا هستم او را از زار و آزار ادنی بجانب عیسی آمده باشد
که اینهم دلیل خدمت از ان چه مطلب حاصل میشود **قوله** نهایت بعضی اوقات محمدیان آیه سوره **القمر** را چنانکه مسطور است که اقتربت
الساعة وانشق القمر یعنی ساعت یا روز قیامت رسید و ماه شگافته شده جهة معجزه محمد دلیل آورده میخواهند که از مضمون آن معجزه
محمد را ثابت سازند لیکن معجزه محمد ازین بچند وجه ثابت نمیشود و اولا لفظ الساعة با الف لام در حالت مفرد در قرآن همه وقت بمعنی روز قیامت
آمده است مثلاً در اوائل سوره طه و سوره حج و شوری وغیره بدال که لفظ الساعة در دوازده جا و پانزده جا یافته شده و در همه مقام معنی روز
یا ساعت اخیر آمده است چنانچه مفسرین نیز آنرا بهمان مضمون بیان نموده تعبیر کرده‌اند که روز قیامت رسیده است انتهی **راقم** گوید که یعنی
از لفظ الساعة مراد روز قیامت گرفته‌اند چونکه مفسرین معصوم نباشند که قول و فعل آنها حجت و سند باشد هر قدر از قرآن و کلام آنحضرت
و کلام ائمه معصومین علما موافق اصل معنی مراد گرفته باشند بر صواب باشند و هرچه موافق اصل معنی درست نفهمیده بقصور فهمی بکلام رب یا حدیث
رسول سبحانی و کلام ائمه عظام نمیتوانند رسید گر مراد از الساعة روز قیامت باشد و آنرا با انشقاق قمر چه علاقه عبث خود در الکشاف کشتن در پای
آتش دوزخ رساندن و خلقی را راه زنی نمودن یا گناه همه بگردن خود گرفتن عجب دلیریست و جرات بکار بردن ست آری اقتربت الساعة خود
یک آیه باشد آنرا با آیه ما بعد هیچ نسبتی نباشد همچنان در قرآن مجید یا کتاب دیگر کدام لفظ در دوازده جا یا پانزده بیک قرینه وارد گردیده باشد

دور باشد ... بقرائن بر خلاف آن قرائن ... آمده باشد در انحال ضرورت ندارد که آن قرینه خاص را شامل و موافق قرائن متعدده
سابقه قرار داده شود و آنها یکه وانشق القمر معجزه حضرت نبوی با ثبات رسانیده‌اند آنها دلیلی نداشتند بلکه برای مضحکه این دعوی بر پا کردند
قوله چنانچه مفسرین نیز آنرا بهمان مضمون بیان نموده تعبیر کرده‌اند که روز قیامت رسیده است و جمله انشق القمر با واو عطف با جمله
اقتربت الساعة ملحق گردیده معطوف و معطوف علیه هر دو بحکم یکجمله است و سوای این در هر دو جمله و تا فعل ماضی آمده‌اند پس چنانچه فعل اول
اقتربت معنی مستقبل دارد یعنی روز قیامت خواهد آمد بهمان طریق فعل دوم انشق نیز مراد سینشق دارد یعنی در وقتی که روز قیامت خواهد
آمد ماه شگافته شد چنانچه بعضی علماء مفسرین نیز آیه را بدین مضمون بیان کرده‌اند مثلاً زمخشری و بیضاوی در تفسیر خودشان اگرچه آیه مذکوره
را معجزه محمد میدانند بارچنین مینویسد و عن بعض الناس ان معناه ینشق یوم القیامة وفی قراءة حذیفة انشق القمر ای اقتربت
الساعة وقد حصل من آیات اقترابها انه القمر قد انشق یعنی بعض اشخاص گفته‌اند که معنیش اینست که در روز قیامت ماه شگافته خواهد
شد و در قراءت حذیفه چنین است که بتحقیق ماه شگافته شد یعنی روز قیامت نزدیک آمده و بدرستی که نشان نزدیک آمدنش حاصل شد و آن نشان
اینست که ماه شگافته و بیضاوی مینویسد وقیل معناه سینشق یوم القیمة یعنی بعضی گفته که ماه در روز قیامت شگافته خواهد شد **راقم**
گوید که شاید مصنف لقدر طفل ابجد خوان از طرز و طریقه مفسرین بیخبر و جاهل مطلب باشد آنچه مفسرین ذکر قول بعضی که انشق القمر را سینشق مذکور تحریر
نموده‌اند آنرا اول تحریر نموده بعد بدلایل واقعیه تردید آن مینمایند و در قول بعضی قول اهجو پادری نیز داخل باشد یعنی بعضی جهلا خواه مخالفان
و منافقان چنان گفته‌اند دعوی آنها باین دلایل غلط باشد پس عجب تر آنکه اقوال بعضی جهلا را برای تردید مذکور نمایند آنرا از اقوال علمای
اسلام تصور دیده و مفید خود دانسته از روی آن دلیل آرد و جهالت زیاده بران تواند بود و در تفسیر بیضاوی نیز موافق قاعده مذکور قول بعضی را تحریر
نموده تردید کرده مگر آنرا بسط تمام نداده پس آنرا دلیل مطلب خود آوردن نمیرسد گو که بیضاوی و زمخشری خواه از نصارا گری باشد و معجزه شق القمر
را انکار نماید از مسلمانی او را بهره نباشد و از اسلام خارج باشد و هرگز قاعده تفاسیر موافق مطلب و مراد مصنف نتواند شد بلکه بر خلاف مطلب و دعوی او
جمله تفاسیر معتمده و معتبره شهود عدل باشند پس هرگاه مصنف از تفسیر زمخشری و بیضاوی انشق القمر معجزه آنحضرت را دانسته باوجود چگونه از ان تفاسیر خصوصاً
قول بیضاوی را مفید مطلب خود دانسته و هرگاه بیضاوی نسبت آن قول از کلام بعض نقل کرده آنهم برای تردید چگونه قول او مفید مدعای او تواند
شد همچنان بدانکه چون مصنف اقوال بعض علماء مفسرین عموماً و قول زمخشری و بیضاوی ذکر نموده چنانچه **قوله** پس چنانچه فعل اول اقتربت
معنی مستقبل دارد یعنی روز قیامت خواهد آمد ماه شگافته خواهد شد چنانچه بعضی علماء مفسرین نیز آیه را بدین مضمون بیان کرده‌اند مثلاً زمخشری
و بیضاوی در تفسیر خودشان اگرچه آیه مذکوره را معجزه محمد میدانند بار چنین مینویسند و عن بعض الناس ان معناه ینشق یوم القیامة انتهی
لهذا نیز راقم مناسب دانسته که پاره از احوال و اقوال علماء مفسرین درینباب آورده باشد پس بدانکه علامه زمخشری مفسر تفسیر کشاف و از اجله
علمای اسلام باشد مگر چون طریقه اعتزال اختیار نموده داخل فرق معتزله میباشد لهذا اقوال او بر فرقه حقه اسلام سند و حجت تواند شد و بیضاوی
برای تردید ذکر منکران معجزه شق القمر و مدعیان انشقاق در روز قیامت مذکور اقوال آنها نموده رد نموده مگر بشرح و بسط به تردید نپرداخته
نه آنکه اعتقاد مفسر بیضاوی آن باشد که ماه دو پاره نگشته بلکه در قیامت شق واقع خواهد گردید چونکه بیضاوی چه حقیقت دارد هر کس اعتقاد بعدم

وقوع معجزهٔ شق القمر داشته باشد و از اسلام بهره و نه از ایمان ذره باشد و دعوی آنکه بعضی علما و مفسرین نیز آیه را باین مضمون بیان کرده اند
کذب محض باشد چه تصریح باسمای آن علما و مفسرین ننموده حال آنکه هر کس از علما و مفسرین که ذکر پاره شدن ماه در قیامت حکایتاً آورده محض
جهت آنکه تردید اقوال علما و مفسران از آن باره نماید و آنها را باطل قرار دهد و در دفع محض باثبات رساند هرگز از مفسران مشهور فرقهٔ حقه اینگونه مزخرفات
را بیان کرده و تصدیق آن ننموده پرداخته چنانچه صاحب مجمع البیان در تفسیر خود و قمی علیه الرحمة و کازرونی در تفسیرش و زاهدی و خود علامه زمخشری در
کشاف و همین قاضی بیضاوی در بیضاوی و ملا حسن فیض در صافی و نیشاپوری و بحر مواج و فخر الدین رازی در تفسیر کبیر الی غیر ذلک من التفاسیر در ذیل همین
آیهٔ کریمه معجزهٔ شق القمر مجملاً و مفصلاً مذکور و مبین نموده اند و در تفسیر مدارک مصنفش تصریح کرده است باینکه مذهب جمهور مفسرین همین است که آیت
مسطوره در بیان معجزهٔ شق القمر نازل شده مگر وجهی که از وجوهات دیگر بهتر و لطیفتر است آنست که امام فخر الدین رازی آورده که اقتربت الساعة
را با آیه ما بعدش هیچ علاقه نباشد بلکه اقتربت الساعة را با آخر آیات سورهٔ النجم مناسبت قوله تعالی ازفت الآزفة فکانه اعاد ذلک
مع الدلیل وقال قلت ازفت الآزفة وهو حق اذ القمر انشق والمفسرون باسرهم علی ان المراد ان القمر انشق وحصل فیه
الانشقاق همچنان گوید وقال بعض المفسرون المراد سینشق وهو بعید ولا معنی له لان من منع ذلک وهو الفلسفی یمنعه
فی الماضی والمستقبل ومن یجوزه لا حاجة الی التاویل واما ذهب الیه ذلک الذاهب لان الانشقاق امر هایل فلو وقع
لعم وجه الارض فکان ینبغی ان یبلغ الحد التواتر پس آنچه امام فخر الدین رازی علیه الرحمة آورده که مراد اقتربت الساعة با آیات ماقبل جمع شود
مقرون قیاس نیز هست علاوه بر این قرآن مجید از فرقان از آن گفته اند که آیات جدا جدا و فرق فرق نازل گردیده اند تحمل که اقتربت الساعة
وانشق القمر مناسبت بوده باشد **قوله** وان یروا آیة یعرضوا ویقولوا سحر مستمر یعنی اگر بی ایمانان به بینند آیتی را انکار کنند و گویند
که این سحر قدیم است پس در این آیه نیز اشاره نیست که آن امر از محمد وقوع یافته است و علاوه آیه دوم با آیه اول باین مضمون است که بی ایمانان در آخر وقت اگرچه
نشانهای روز قیامت خواهند دید باز ایمان نخواهند آورد بلکه موافق عادت بی ایمانان ایام سلف خواهند گفت که سحر فاحش است انتهی **راقم**
گوید که بارها نوشته ام که مصنف بالطوع او گرنه همان معنی که علما قبول و منظور دارند قبول کردن خواهد افتاد تا آنکه معنی آیات از پیش خود آورده برآ
حجت تواند آورد مارا قبول باید نمود و آنگه بیدلیل و ما بالا نمودیم که آیه اقتربت الساعة را با آیه ما بعد نسبتی نباشد بلکه با آیات ماقبل تعلق می باشد پس از
ردی که تم خواهی نخواهی اقتربت الساعة با وانشق القمر منتظم نخواهد شد و معنی ندارد بجهت همین در قربان قدشده گویی که خلاصی شق و التیام را باور نداشتند نه
قیام قیامت را از ملاحظهٔ شق القمر بحصول پیوست که خرق و التیام امکان دارد تا ممکن و ممتنع نباشد الغرض معنی صحیح آیت مذکوره است که آنوقت
منهزم و منبتر خواهد گردید چنانچه تمام آیه اینچنین است وان یروا آیة یعرضوا ویقولوا سحر مستمر وکذبوا واتبعوا اهواءهم وکل امر
مستقر ولقد جاءهم من الانباء ما فیه مزدجر حکمة بالغة فما تغن النذر فتول عنهم یوم یدع الداع الی شیء نکر خشعا
ابصارهم یخرجون من الاجداث کانهم جراد منتشر مهطعین الی الداع یقول الکافرون هذا یوم عسر و اگر به بینند معجزه رو
برگردانند و گویند این جادو است دائمی و بدروغ گرفتند و پیروی کردند خواهشهای باطل خود را و کار هر کس قرار گیرنده است بجد علوم و حقیقت آمد
با ایشان از خبرهای گذشتگان آنقدر که درست زجری و تهدیدی آن خبرهای مشتمل بر حکمتی رسنده بحد کمال پس سودی نمیدهند آن بیم نمایندگان

پس روبگردان از ایشان روزی که بخواند خواننده بسوی چیزی ناخوش حال آنکه فرو هم آمده دیدهای ایشان از هول بیرون آیند از قبرها همانا
که ایشان ملخهای پراگنده اند حال آنکه شتابان باشند بسوی خواننده گویند ناگرویدگان این روز روزیست دشوار الغرض مفصل حال انکار
کفار و مآل کار ایشان بجز ذکر ابقیه آیات متعلقه تهدید و وعید کفار و منکران معجزهٔ شق القمر چگونه معلوم تواند شد و امام فخر الدین رازی
در ذیل آیت آورده تقریره وبعد هذا ان یروا آیة یقولوا سحر فانهم راوا آیات ارضیة وآیات سماویة ولم یؤمنوا و
لم یترکوا عنادهم فان یروا ما یرون بعد هذا لا یؤمنون وفیه وجه اخر وهو ان یقال المعنی ان عادتهم انهم اذا رأوا آیة
یعرضوا فلما راوا انشقاق القمر اعرضوا لتمادی العادة پس آنچه هادی دعوی داشته که در این آیت نیز اشاره نیست که آن امر از محمد ص
وقوع یافته اگر قابل سماع بودی در آنحال چگونه است که خطاب بحضرت نبوی ص بجمله قوله تعالی فتول عنهم میفرمود الغرض موافق مختار علمای
و قبول مفسرین قرآن آیه اول با اقتربت الساعة را با وانشق القمر هیچ علاقه و نسبتی نباشد بلکه شق قمر اگر از قیامت مراد بودی آیه سینشق واقع میشد
و اگر از ماضی نبودی نه وانشق القمر وارد میگشت و آیات ما بعد آن تصریح و تفسیر حال منکران وانشق القمر می نماید معنی مخترعهٔ هادی بجز نیرنگ و از
خودغرضی بودی پس بهمه جهت لا کلام ثابت گشت که شق قمر معجزهٔ آنحضرت باشد نه علامت قیامت و علامات قیامت طلوع شمس است از مغرب
و ظهور دابة الارض و خروج دجال و خسف القمر و جمع الشمس والقمر باشد نه انشقاق قمر پس بهمه جهت معجزهٔ شق القمر ثابت گشت و منکران داخل
وعید دوزخ اللهم آمین **قوله** ثانیاً اگر ما بفرض قبول کنیم که شق القمر بوقوع آمده است در آنحال نیز معجزهٔ محمد ص نخواهد بود زیرا که نه در خود آیه
و نه سخن بعد گفته شده است که این امر بوسیله و جهت محمد وقوع یافت و تا آنکه یک معجزه یا یک خرق عادت دلیل رسالت و پیغمبری گردد لازم است
که در همان کتاب گفته شده باشد که آن معجزه از همان پیغمبر بظهور آمده است چنانچه در باب معجزات موسی و عیسی ع و مسیح و حواریان و غیره در توریت و
انجیل بتفصیل بیان شده که فلان فلان معجزه از فلان فلان نبی و رسول بوقوع رسیده است اگر در این آیه قرآن غیر ذکر فاعل فعل صرف عموماً
گفته شده است که ماه شگافته شد و در آیات دیگر نیز در هیچ موقع قرآن گفته نشده است که وقتی که مشرکان آن آیت را دیدند گفتند که سحر است
بلکه صرف بمعنی عام و در صیغهٔ مضارع و بی تعیین لفظ آیت یعنی بغیر الف لام گفته است وان یروا آیة یعرضوا ویقولوا سحر مستمر یعنی اگر
بی ایمانان به بینند آیتی را انکار کنند و گویند که سحر قدیم است پس در این آیه نیز اشاره نیست که آن امر از محمد وقوع یافته است و علاوه آیه دوم
با آیه اول باین مضمون است که بی ایمانان در آخر وقت اگرچه نشانهای روز قیامت خواهند دید باز ایمان نخواهند آورد بلکه موافق عادت بی ایمانان
ایام سلف خواهند گفت که سحر فاحش است و بس انتهی **راقم** گوید که آنچه تفسیر مصنف از نزد خود نموده عجب تفسیری باشد که گوش احدی نشنیده و بخاطر
احدی خطور نکرده چونکه نشان قیامت هول یوم ان زلزلة الساعة شیء عظیم تذهل کل مرضعة عما ارضعت وتضع کل ذات حمل
حملها وتری الناس سکاری وما هم بسکاری ولکن عذاب الله شدید نه اینچنان باشد که در آن خودداری و فضولی را مداخلت باشد
سوای آن این تفسیر موهومی و خیالی که بخاطر احدی خطور نکرده بلکه بنام نامی آنحضرت که این منشور ایالت پیغمبری و رسالت صادر گردیده و
آن بزرگوار نیز این تفسیر در کنایه نه در اشاره ارشاد نفرموده مگر موافق دعوی مصنف که اگر شق قمر در حقیقت واقع گردیده باز در آنحال نیز از
معجزات آنحضرت شمرده نشود بکدام دلیل چونکه اول دلیل مصنف آنست که نه در خود آیت و نه سخن بعد گفته شده است که این امر بوسیله و جهت

محمد صلی الله علیه وآله وسلم وقوع یافت مصنف از آیه خارجه بخبر باشد و شاید الکنایة ابلغ من التصریح گوش ناحق نیوش او برخورده
وشان آیات قرآن مجید ارفع واعلی است ازانرو در اکثر مواضع قرآن مجید همین طریق مرعی فرموده در آیه کریمه وما رمیت اذ رمیت
ولکن الله رمی نه بتصریح موضع حرب پرداخته و نه بتفصیل اسمای کسانیکه خاک برفرق وچهره آنها پاشیده شده مرقوم گردیده و نه در ذکر تشریف
بردن آنحضرت باسمان تصریح حسب دلخواه مصنف تفصیل رفته چنانچه در کریمه علمه شدید القوی ذو مرة فاستوی وهو بالافق
الاعلی ثم دنا فتدلی فکان قاب قوسین او ادنی فاوحی الی عبده ما اوحی نیز همین حال دارد هرگز تصریح آن گشته که کدام کس
کدام شخص را دید و مراد از قاب قوسین کی بود و بکدام بنده وحی فرستاده شد مگر در اینجا مثل همان قول ملا ظهوری موافق آمد گفته
است چه دشوار است بر قایل بلند سخن باسمع کوتاه رسا درساختن بمثل حال نقاشے و جوهر فروشی است که یکی قلم اعجاز رقم را از نکته پردازی
باز دارد و نا مبصر کند نگاه چشم تماشا تواند کشود و دیگری جواهر گرانمایه را نشکند تا مشتری تنگ مایه دست بیع تواند داد گو اتفق حضرت
موسی در توریت و عیسی در انجیل متداوله و حواریان در ملحقات آن شرحًا بوده باشد جا دارد در هر باب انجیل و توریت هر قدر کتب باشد
دران کتب البته بهر خاطر جمعی کسے خواهد مطلع گردیده مطمئن گردد البته اد مصنف قرآن مجید مانند مورخان آن کتب بودی البته دران حال
عبارت خام که بفهم هر جاهل و نادان آمدی بکار می برد و در آیه مابعد هر قدر مذکور نسبت سحر کفار اندریت معجزه وارد گردیده کافی باشد زیاده
بران تحکم وخلاف قاعده مباحثه باشد چونکه اگر مصنف را خواهش الزام مسلمانان از روی کتب اهل اسلام باشد در ینحال بر امریکه بحسب علمای
اسلام باشد برای اثبات دعوی خود از روی آن احکام که مقبول مسلمانان باشد آورده باشد نه آنکه تفسیر و ترجمه و مطلب و مراد و معنی از پیش خود
حسب مطلب خود دندکور نماید و آنرا حجت الزام اهل اسلام تصور نماید و اهل اسلام نیز از روی آن ملزم تواند گردید اگر اینچنین باشد شرط مابین ما
و عیسائیان آن باشد که هر معنی که ما برای کتب آنها مقرر نمائیم آنها را قبول نمودن خواهد افتاد و هر معنی هر کدام از آیات متشابهات بلکه
آنچه تاویل و توجیه ضرور دارد آنها بیان نمایند **قوله** تا اثنا شک نیست که اگر شق القمر از محمد صلی الله علیه وآله بوقوع آمدے در آنحال اول آن
اشخاص را که بتکرار یک معجزه از وطلب کردند تا رسالت او باور کنند بتنبیک او آنها را باین معجزه رجوع کرده باشیان میگفت که هر فلان وقت
من باین نشان شگافته ایم و این معجزه من است الی آخره **راقم** گوید که انحصار بشق القمر نداشته که آنحضرت هر وقت آنها را بیاد آنها میداد ممکن که
آنها شق قمر ندیده بودند یا هیچ معجزه ندیده بودند و اراده ایمان آوردن نداشتند محض انداه تحکم و تحدی و تمسخر بهانه طلب معجزه میکردند
لاکن اگر معجزه دیده بودند در حضرت این حجت بر آنها وارد نمودند دانسته باشند که کار گر نخواهد افتاد مگر چرا و چگونه عیسے با وجود چندین همه
معجزات از روی حیلهٔ طالبان معجزه را بدلیل و یاد آوری معجزات سابق ملزم نساخته بعضی اوقات از لاجای دیگر گشته ترک آنجا را از ترس منکرے
قسمے نمودند که حتی الامکان توقف نداشته هر گاه حال عیسی آنچنان باشد چگونه در موقعت آن امر بر غیر عیسی اعتراض وارد گردد همچنان از عدم
یاد دهی و دلالت عیسے وطالبان معجزه را یقین که دعوی معجزات در باره او بی اصل باشد **قوله** گر برعکس این عذر معجزه کردن در
قرآن جابجا وارد است انتهی **راقم** گوید که در قرآن مجید باب معجزات مقترحه قریش همین عذر وارد باشد ورنه از روی تمام قرآن مجید
معجزات با ثبات رسیده مگر در انجیل جابجا انکار وارد است که از عیسے معجزه خواستند و گیر شده رو داده است دیگر شد و معجزه خواستند

بر تقریر زبانی اکتفا نمود از وی معجزه طلب کردند و ارادات قتل خود معجزه گفت علاوه آن چه باشند در دلی دو اشتند **قوله** و آنچه خاتمه
ازین وجوهات روشن گردیده که این نیز مفید محمدیان نیست و ازان معجزه محمد از اظهار هرگز ثابت نمیشود انتهی **اقول** قصور فهم از آیه
و انشق القمر معجزه انشقاق بالاکلام باثبات میرسد علاوه بران بر ظاهر است که اگر معجزه شق قمر واقع نگشته بود در قرآن مجید اندراج میافت
در آنحال قریش و سایر مخالفان که همیشه در صدد اینگونه اوقات میباشند و از ته دل خواهان و جویان انتقام امور منتظر باشند حتما فراهم آمده
به پیغمبر خدا میگفتند که از خدا ترس و بیم نمائید کدام وقت شق قمر واقع گردیده که در قرآن که آنرا کلام خدا میگوئید اینگونه قصه های بے اصل و
افسانهای غیر واقعی دران مندرج مینمائید پس هیچ حکایت نبوده و مسموعی نشده رادر حق نموده اید مسلمانان تازه اسلام نیز اطلاع آن یافته
دعوی خیالی که نه اثر ش در آسمان و نه زمین هویدا بود از دین اسلام بر گشتند و در امر آنحضرت علی فاحش راه میافت بل در اندک زمان امرا و
مضمحل میگشت لاکن هرگاه مخالف و نه موافق احدی دراینباب انکار ننموده و اعتراضی نیاورد در آنحال جمله شکوک برطرف گردیده و تعیین
پیوست در وقوع شق قمر هیچ شبه نباشد و باقی نمانده و انکار آن منجمله انکار بدیهیات باشد و هر گاه انکار معجزه شق القمر پرداخته آید در آنحال هر معجزه
بعکس از رسولان و پیغمبران نه موسی و نه عیسی احدی خواهد توانست که بمعرض ثبوت در آرد و انهم دانستنی است که مصنف اندرون دلایل موهومی
و خیالی معنی آیات قرآن مجید را که در ملت حقه اسلامیه بمنزله و حد تواتر رسیده داخل ایمان و اعتقاد گشته اند و تمام فرق منکران از اهل ملل داخل
الناد مع الداخلین قطعی دانند آنرا محض موافق عندیه باطله یا دری رد و باطل تواند نمود حاشا و کلا همچنان باندک توجه بر ارباب انصاف غایت
چشم از حق پوشی و بقول هندیان هٹ دهرمی و عصبیت و عناد مصنف ملاحظه می تواند که نه قرآن مجید را معجزه آنحضرت تصور دارد و نه مثل آن
بمیدان آوردن میتواند گذشته از انرو از تمام قرآن مجید و هیچ قسم از هیچ کدام آیه بر حقیقت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم دلیل نداند بلکه زیاده از
معجزات عیسی و حقیقت رسالت بلکه خدائی و الوهیت عیسی از روی آیات قرآنی باثبات رسانیدن مدعی گردد و حال آنکه قرآن مجید
مبطل زعم فاسد او در باره تثلیث و الوهیت و ابنیت عیسی و بجز پیغمبری او حمایه دعاوی برای عیسے را مبطل باشد سوره سوره بلکه آیه آیه بر حقیقه
و رسالت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم شاهد صادق و گواه عادل باشد آنرا بکلی منکر بودن زیاده برین کدام بد معاملگی تواند بود لاکن ازین
طریقه سهل و آسان آن بود که یکدفعه منکر قرآن گردد که آنچه در قرآن نوشته درباره آنحضرت باور نتوان نمود نه آنکه از روی عبارت قرآن
مجید نه معجزه آنحضرت باثبات رسیده و نه حقیقت و رسالت آنحضرت بدرجه کمال ثابت میشود انهمه تحدی بمنافقان و دلایل نبوت و براهین
جهة سرکوبی مخالفان زبانی بود که بمحض دعوی مصنف همه باطل و عاطل گردیده و یا دری بدرجه اثبات رسانید که از روی عبارت قرآن مجید
نه معجزه آنحضرت باثبات توان آورد و نه خود قرآن معجزه باشد و عبارت قرآن اعجاز میدارد و ان هذا الشئ عجاب **قوله** فی صفحه ۲۴۶
مصنف مذکور آن آیه قرآن را نیز ذکر کرده که در سوره **انفال** چنین مرقوم است که وما رمیت اذ رمیت ولکن الله رمی یعنی تو نه انداختی
هرگاه که انداختی لیکن الله انداخت و گفته است که آن دلیل معجزه محمد است مگر در ضمن الکلیات گفته شده است که محمد فلان فلان معجزه کرده بلکه
بی تعیین و تفصیل محض گفته شده که تو نه انداختی هرگاه انداختی لاکن خدا انداخت پس ظاهر است که از چنین الفاظ غیر معین نزد عاقلان و عارفان
معجزه محمد ثابت نخواهد گردید **راقم** گوید که چگونه نزد عاقلان و عارفان ثابت گردید که خدای احد وحده لاشریک که در شکم مریم نه ماه

خون گنده حیض را غذای خود مقرر نمود و چسان از آن موضع بول و ادرار تخریف در دار دنیا آورده و چگونه بی نیاز را بر دستهای خود مزان گردانیدند و در بول و غائط خود ملوث گردیده و در کنداکه پیچیده افتاده بود و چگونه او را ختنه کردند و میخورد و مینوشید و شراب استعمال میکرد از دست خلایق این سو بآن سو از آن سمت باین سمت گریزان بود و جای سر نهادن نداشته بانحال مقتول و مصلوب و بی سر دار فریاد ها کرده جان داده مرد و مدفون گشت برای نجات خلائق رد زبد و زخم رفت ملعون شد انتهیٰ قولتهما و تحیر ما را چگونه عقل عرفا و عقلا برای خدا قبول دارند و مشت ریگ که پیغمبر او بر سر کفار و منافقان باشند عقل عقلا و عرفا باور نتواند نمود خاک بر سر عقلا و خاکستر بر فرق اینگونه عرفا **قوله** نهایت بنا بر مضمون احادیث مفسرین مینویسند که در غزوه بدر یا حنین محمد یکمشت ریگ گرفته بطرف لشکر کفار انداخته است چنانچه چشمهای ایشان از ریگ پر شده آنها هزیمت فاش یافته بودند و میگویند که آیه مذبوره اشاره بدین واقعه دارد لیکن با احادیث ما را چه کار مباحثه با قرآن است و بیان معجزه بالتفصیل و تعین از آیات قرآن خواستیم از احادیث الخ **راقم** گوید که قضیه خواه کاریکه هزار و چند صد سال پیش ازین بوقوع آمده باشد و در قرآن مجید مجملاً و در کتب متعلقه مفصلاً بیان مذکور گردیده باشد از العجب بعقل معقلی بدلایل موهومی از پیش خود رد نموده قسمی که خاطر خواه باشد بیان نمودن حماقت ازان بالاتر نتواند بود بلکه حماقت و خریت خود حاصل نمودن باشد بلی قول مصنف در حالتیکه مورخ معتمد حاضر الوقت آن واقعه قضیه بوده که در حرف او هیچگونه اختلاف و خود غرض و حسد و حیله را دران دخلی نبودی و کذب را دران مجال و راه نمیبود در انحال میتواند شد که دعوی مصنف قابل سماعت باشد نه آنکه گذشته از مدت هزار و صدها سال اگر فی زماننا در ملکی دور دست بر فاصله بعیده امری بظهور رسد مثلاً در عربستان یا ایران امری تازه واقع گردد و شخصی معتبر که هیچگونه در قول و فعل او اختلاف را راه نبود تمام آن قضایا را موافق چشمدید خود قلم بند نموده در انیمالک شده ابلاغ دارد و گواهی های معتبران بران برنگارند شخصی ره آباء با نعیب بدون تفرقه و تمیز از حق از باطل بگوید در عقل من سبب آن نمی آید که اینگونه امر واقع گردیده باشد دعوی او را از قبیل دعواهای دیوانگان تصور نموده خواهد شد نه زیاده بران و اطلاعی مصنف مداخلت و کارآگهی او دران امر بجدی باشد که نوشته است که بنا بر مضمون احادیث مفسرین مینویسند که در غزوه بدر یا حنین یکمشت ریگ گرفته بطرف لشکر کفار انداخته و حال آنکه بدر را با حنین چه قرابت و حنین را با بدر کدام مناسبت باشد که فرق دران و این متعذر باشد بدر از ابتدای اسلام است و اول حال و حنین غزوه آخرین آنحضرت باشد تمیز دران هر دو نتوانستن جهالت باشد پس این واقعه در غزوه بدر نمود نه در حنین وقوع آن بشهادت قرآن مجید لاکلام ثابت و مفسرین نیز تفسیر قول حقتعالی نموده اند نه موافق دعوی مصنف تفسیر احادیث چونکه احادیث نبوی و روایات صحابه را برای شهادت و تفصیل و توضیح دلیل می آرند در تفسیر قرآن احتیاج بتفسیر حدیث چه باشد انید عوی هم از بیخبری باشد و آنچه مصنف را با احادیث کاری نیست مباحثه او با قرآن مجید باشد ادر آشنا با قرآن تا المحال باشد من دعا گفتم جبرئیل آمین گفت هرگونه فواید جلیله از مباحثه قرآن مجید او را حاصل خواهد شد و شده باشد لاکن بعد ازین ما را نیز مباحثه با چهار نسخ انجیل باشد با کلام حواریان کم جوی نیز زند کاری نباشد قصه کوتاه شد آینده دلایل ملحقات را نگاه نخواهیم انداخت **قوله** وانیم جمله که احادیث محمدی مباحثه دینی بلا دلیل نمیتواند بود من بعد بیان و ثبت خواهد شد **راقم** گوید انشاء الله تعالی جواب دندان شکن خواهد شنید الحال

تحکم و تحدی مصنف امنصف بحد کمال رسید و آتش طغیان و تجدی شعله ور گشته که دعوی آنداره که میگوید اگر واقعه مذکور ثابت و صحیح باشد باز معجزه آنحضرت ثابت نخواهد شد چنانچه قوله الغرض قبول کنیم که حدیث مذبوره صحیح باشد و محمد در فی الحقیقت مشت ریگ بطرف لشکر دشمنان انداخته است ازین نیز معجزه او ثابت نخواهد شد زیرا که این محض یک آنچنان امر خواهد بود که مثال آنها لشکرکشان هر ایام کرده اند و میکنند تا لشکر خود شانرا بیباک و دلیر سازند و اگر وعده و وعید آنها درست آمده بر دشمن ظفر یافته اند البته کسی صاحب عقل نخواهد گفت و باور نخواهد کرد وعده و وعید آنها را از الهام الهی بود و آن ریگ فی الحقیقت در چشمهائی دشمنان و لشکرکش مزبور معجزه ظاهر کرده است انتهی **راقم** هرگاه آنچه آنحضرت فرمودند آنچنان بظهور آمده آنرا حمل بر طریقه مبارزان و لشکرکشان نمودن و بقول عادت آنها نسبت دادن ظلم بر نفس خود و کسانیکه اینگونه کسی را معتمد دانند نمودن باشد چونکه ممکن است اگر کسی از مبارزان و سپهسالاران اینگونه وعده لشکری داده باشد لاکن چگونه تواند بود که هر وقت موافق وعده بظهور آید چنانچه معجزه اینکه موسی نمود و مثل آن سحره نیز بعمل آوردند چنانچه در کتاب دوم توریت باب هفتم ورس ۹ تا ۲۳ مرقوم است ملاحظه نمایند که موسی عصا را انداخت مار شد ساحران نیز آنچنان کردند موسی آب دریا از زدن عصا خون خالص نمود ساحران نیز آنچنان نمودند در صورت فرق مابین معجزه موسی و سحره چه باشد مگر آنقدر که دعوی سحره همیشه پیشرفت ندارد و برخلاف آن کار پیغمبران پیشرفتی دارد و لشکرکشان اگر صد بار حرف شان و وعده شان کذب و غیر واقعی برآمده و آنحال بحیرت دعوی آنها ثابت گردیده باشد و وعده رسولان خدا مختلف شدنی نیست علی کل حال دعوی مسلمانان اندروی قرآن مجید در باره وما رمیت اذ رمیت و لکن الله رمی هیچ وهنی در دعوی نباشد لاکن اگر مخالفان آنرا معجزه ندانند درینحال انکار آن نتوانند نمود مگر هرگاه مجال باشد انکار قرآن مجید نموده معجزه آنرا باطل گردانند در نصورت او را بر دعوی خودش صادق خواهیم تصور نمود **نظم** شاها بجهان در نبوت بستی + در معجزه جان دشمنان را خستی + تنها نه مه دو هفته کردی بدو نیم + مردانه مصاف بدر را شکستی + اگر در معجزات حضرت پیغمبران اینگونه احتمالات کاذبه و ناقصه را دخل بوده باشد درینحال معجزه احدی پیغمبران بمعرض اثبات نخواهد رسید و ممکنست که مرده که گویند العاضر نامی عیسی زنده نموده از زمره بلکه شخص مذکور مبتلای مرض سکته طاری شده بود و بیهوش افتاده در انحالت او را افاقه رو داد حالتش بهتر شد و برخاست چون انحال مقارن آمدن عیسی و طلب استجابت دعا از درگاه حق نمود مریدان او گفتند معجزه عیسی العاضر زنده شد ورنه عقل عاقل باور نتواند نمود که مرده چگونه زنده میتواند شد کسیکه خود مرد چگونه مرده را زنده کرد پس اگر در معجزه پیغمبران اینگونه احتمالات را مداخلت باشد درینحال مصنف و امثال او بیایند و جواب این تحریر که از جانب جمعی بعمل آمده موافق داده رفع این اعتراض نمایند همچنین از توریت معلوم میشود که حضرت موسی دستهای خود را بلند میکرد تا فتح از جانب لشکر موسی باشد چنانچه از باب ۱۷ کتاب دوم توریت مسمی بسفر خروج ورس ۱۱ دریافت رود پس همچنان در لشکرگاه موسی لشکریان از حد متجاوز و چند صد هزار بودند درینحال فتح جانب حضرت موسی از ضروریات بوده مگر بحسب ظاهر دستها بلند میداشته تا لشکریان را خاطر جمع بوده بدلهای قوی رسید بلکه بیقین بظفر متوجه جرب و پیکار کردند چون فتح میشد موسی میگفت که بسبب برداشتن دستها فتحمند و ظفریاب شدید لشکریان که متوجه حرب و پیکار با مخالفان بودند نزد موسی نظر بر بازوهای او انداخته بودند به یقین میرسیدند که بسبب بلند داشتن بازوهای حضرت

موسی فتحیاب شدیم لاکن اگر لشکر متوجه جنگ و حرب نشدید معلوم شد که بسبب برداشتن دستها چگونه فتح و فیروزی حاصل میشود پس
موافق دعوی مصنف ممکنست که موسی موافق دأب لشکرکشان برای تسلی لشکریان اینگونه حیله و تدبیر بروی کار آورده هرگز از اندر روی
معجزه و الهام نتوان شمرد و هیچ صاحب عقل باور نخواهد نمود که بسبب برداشتن موسی فتح حاصل شد الغرض مصنف انا بقیه های منکران اقرار
بمعجزه های انبیا داشتند میباشد باید طبیعت آنها طبیعت انگلیس سرشته شده است ورنه تحکم و تحدی که چنان نه بلکه چنین عبارت لازم بود
که از تحدی اصحاب اقتراح نخواهد بود در صفحه ۴۰۴ ما دربارهٔ آیات مذکوره مصنف استفسار در صفحه ۱۰ ام کتاب خود آیات آتیه را نیز
ساخته است یعنی وشهدوا ان الرسول حق وجاءهم البیّنات که در سوره عمران واقعست یعنی گواهی دادند که رسول بر حقست
و رسید ندایشان از اینشانهای ایضاً فلما جاءهم بالبیّنات قالوا هذا سحر مبین که در کتاب صف مرقومست یعنی در وقتیکه آمد
نزد ایشان با نشانهای فاش و گفتند اینجا دوست صریح و میگویند که از ینها معجزات محمد صاف ظاهر و ثابت میشوند و جابجا باین آیات
رجوع میکنند و تنها دلیل خود میسازند و از طرز تحریر او چنان معلوم میگردد که عمده ترین آیات قرآن جهة ثبوت معجزات محمد همین ها
است و شک نیست که اگر آیات بهتر از اینها در قرآن یافته میشد در آنحال آنها را نیز مسطور میساخت مگر زین آیات نیز معجزه ثابت نمیگردد انتهی
راقم گوید منحصر باین بیکدو آیه چه باشد تمام قرآن مجید گواه بر دعوی آنحضرت است یا دربارهٔ تصدیق کدام دیگر شخص نازل گردیده - علاوه
بران نسبت سحر و جادو هم بسبب آنکه سخنی دیگر گفتن نمیتوانستند بمعجزات آنحضرت میدادند یا شخصی دیگر معاصر آنحضرت هم دعوی نبوت
داشته است که ضمیر راجع بآنکس باشد و علیٰ مرادی اگر رفتن نزد نبی دیگر جهت چنانچه آینده در جواب مصنف مذکور گردد هرگز مسلمانان چنانچه مصنف
فهمیده که این آیات را عمده ادله نبوت آنحضرت دانسته بدان متمسک میگردند و از تحریر صاحب استفسار در کتاب خود این دعوی بپایه
ثبوت نمیرسد اگرچه هر هر آیه کلام ربانی برصدق دعوی آنحضرت صلی الله علیه و آله شاهد عادل باشد هرکس بقدر حوصله و فراخور دانست خود دلیل
خود می آرد خواه ازین دو آیت باشد خواه ازین دو آیات دیگر پس اینگونه دعوی نمودن که مسلمانان مثل این آیات ندارند اگر داشتند
برای صدق دعوی معجزات دلیل می آوردند ناشی از جهل و بیخبری باشد **قوله** اولاً در آنها بمعجزه که محمد کرده باشد اسما و تفصیل
چنانچه جهة نبوت رسالت لازم و واجبست در انجیل و توریت آمده است بیان نشده نگفته است که محمد فلان معجزه در فلان وقت و
در فلان جا کرده است بلکه صرف عموماً گفته است که رسید از نشانهای آمد با نشانهای فاش انتهی **راقم** گوید که تفصیل معجزه کار
مؤلفان انجیل باشد در کلام ربانی اینقدر بسست که از راه صدق مزار رحمت و عنایت خاص بجلال رسول خود دلائل صدق نبوت و حقیقت
بعثت آنحضرت بیان فرموده کسانیکه مخاطب بآن خطاب رحمت مآب بودند پی بآن بردند اگر مراد جهنی نفهمد صد سال دیگر نفهمد و
ضرورت زیاده برین اگر بود آنچنان میکرد از اهل عرب خواه کسانیکه آنقدر لیاقت داشته باشند که فی الجمله ماهر علوم عرب باشند بخوبی
برآنها آشکار است که این چنین آیات خواه دیگر آیات مجملاً و کنایتاً چه باشد و هر که بیغمبری دیگر در عصر آنحضرت معاصر آنجناب از طرف
باری تعالی مبعوث بخلق میشد در آنحال البته در اخبار آنحضرت و تفرقه و تمیز ضروری بود چون مطلوب حق آنحضرت بود و همه سرافرازیها
و افتخار بلا شرکت غیری نصیب او بود **قوله** ثانیاً آیه دوم مفید مطلب مصنف نیست زیرا که گمان غالب است آن آیه بمحمد بلکه بمسیح مراد دارد

چنانچه بیضاوی نیز آن را بمسیح رجوع کرده و بدین مضمون بیان نموده است فلما جاءهم البیّنات الخ در ذکر قرآن مجید آیات آن را
مفید دعوی آنحضرت ندانسته برای عیسی مدعی بودن غایت بیحیائی و نهایت بیشرمی باشد لاکن مصنف بسبب لاچار گردیده چونکه از انجیل
هر قدر دلایل میآرد مسلمانان آنرا باور ندارند لهذا از هر جا باشد میخواهد که معجزه عیسی را بدرجه کمال رساند و بفهم بیضاوی و غیر بیضاوی
اگر چنان آمده باشد مگر آیه اولی بابت سوره آل عمران وشهدوا ان الرسول الخ تعلق بآیات قرآن دارد لازم آنچنان بود که آن
آیه را در باب سیوم قرار میداد پس اینچه باشد که آیه اولی را گذاشته باین دعوی چسپیده پس اگر بیضاوی آیهٔ ثانی در بارهٔ عیسی یا دیگر فرقه خواه
کسی دیگر موقوف باو داشته باشد مضائقه ندارد الغرض اگر از روی این آیه کریمه حقیقت عیسی با ثبات رسد بار بطفیل حضرت سید المرسلین
صلعم باشد چونکه اثبات حقیقت عیسی بسیار ضرور بود چنانچه بدیهی است که فواید جلیله که بعثت انبیاء و ارسال رسل و انزال صحف میسر آید
از بعثت عیسویه و ابلاغ انجیل نتیجه بر عکس بخشید خلق بر او ایمان نیاوردند و آنحضرت را کاذب و مفتری پنداشتند و در حق والده او بهتان
زنا و نا زیبا گفتند و نسبتهای قبیحه و اسناد افعال شنیعه بآن معصومه مطهره زیاده از حد جهی رساندند و هر قدریکه بر او ایمان آوردند بر
از تکذیب کنندگان او بودند و او را ابن الله و لا شریک لا اله الا الله قرار دادند و حدة لا شریک را ثالث ثلاثه مقرر کردند و انجیل یا کلام
متی و مرقس و لوقا و یوحنا معین ساختند کاش که پیروان او را هم چو سایر پیغمبران بنده معبود میدانستند پس متیقن ان دعوی و تحدی نمود که
بجز از مسلمانان احدی حقیقت عیسی را ندانسته در آنحال جز مسلمانان که آنها را عیسائیان حقیقی توان گفت یکس ایمان بر عیسی و آنچه او آورده
نیاورده همه سعیهای مسیح دربارهٔ امت خود مانند زحمت ملخ خوری ضائع گردیده چرا که برای عیسی آنچه دعوی مینمایند هرگز بگوش احدی
نرسیده و بخاطر هیچکس خطور نگردد پس لازم آنبا شد که اگر طریقه عیسی آنچنان بود که عیسائیان از برای او مدعی باشند عیسی نیز آنچنان
بود که اینها میگویند در انحال لازم بود که جمله انبیاء اخبیر مفصلا آنرا صاف صاف بمردم ساختند که عیسی بدینگونه نشانهای
فرستاده شده است در انحال آنچه او میگفت و آنچه از برای او میگویند جائی آن نداشت که مردم باور و تصدیق او نمایند همچنان اگر از لفظ جاءهم
عیسی مراد بود البته معجزه آن سرشتی را سحر مبین فرموده در انحال از انجیل نیز با ثبات رسید که معجزه او را سحر مبین گفته بودند مگر چون
مصنف در صفحه ۴۴۲ گوید ما جاهست یا بطرف جائی یعنی شخص آینده است ذما شک سحر کرده شده از راه مبالغه است و تائید میکند
از قراءة حمزه و کسائی هذا ساحر مبین یعنی کاشاره است بطرف عیسی ما نیز بخاطر مصنف از همین قدر میتوانیم گذشت که از هذا ساحرا عیسی مراد
باشد تا خاطر حزین مصنف تسکین از آن حاصل نماید مگر اینقدر دانستنی ست که مصنف در اکثر مواضع دلیل قراءة حمزه و کسائی شاهد خود
خود آورده مگر نمیدانم که آنها را برعم خود موافق اعتقاد مسلمانان معصوم از گناه و خطا و مبرا از سهو و نقصان برای تائید نموده یا آنها را مختار
مسلمانان و حاکم مطلق فهمیده حمزه و کسائی نیستند مگر دو کس از استادان آنحضرت و بر از خطا و نسیان بری نباشند و مدار امر متابعت شان
نکرده اند پس عبث هر جا بهمان شاهد آرد آنها هر قدر موافق مطلب صاحب شریعت غرا فهمیده بر صواب آنچه بر خلاف آن یافتند در آن خطا
باشند مگر مرتبه متی و یوحنا و پولس و بطرس ندارند که سیاه را سفید و حق را ناحق توانند نمود بحدی که مقبول تمام ملت گردد و تنها نیستند مگر
ماهران فن قراءة پس مثل این اشخاص در کار قراءة او استاد باشند با وجود آن مطیع مجتهد جامع الشرائط باشند نه بسر خود مجتهد باشند

قوله ثالثًا اگر بالفرض قبول کنیم که دو تا آیات بمحمد رجوع دارند باز بدان لفظ البینات اگرچه معنی معجزه نیز دارد باز در اکثر مواضع قرآن بمراد آیات قرآن آمده است مثلاً در اوائل سوره الحدید مرقوم است که هو الذی ینزل علی عبده آیات بینات الخ **راقم** گوید که این مجرد دعوی بیدلیل باشد هرگز بیک معنی آیات قرآن مراد نگرفته اند بلکه در تفسیر حسینی است که آیتهای روشن یعنی قرآن با معجزات هویدا پس یک تاویل آیات قرآن مراد میتواند شد و نه معجزات دارد دیگر هرگاه قرآن و آیات قرآن مجید را آیات بینات گفته شود بجا باشد جمله قرآن خصوصًا و هر یک آیه از آیات عمومًا معجزه آنسرور باشند پس بآن اعتبار اگر معجزه قرار داده آید بجا باشد چونکه مراد از معجزه و آیات عجز خلق باشد پس جمله خلایق از جنی و انسی عاجز باشند که مثل اقصر سوره و آیه مثلاً سوره و آیات بیارند درینحال چرا آیات بینات با آیات قرآن تشبیه داده آید بلکه اصل آیات آیات قرآن مجید باشند دیگر خوارق عادات بمناسبت آن آیت به آیات نامیده شده اند مگر راقم حیرانم از ندانستن و دانستن کم دانستن مصنف که حتی رسم الخط و خواه اندک اندک غلطت در علوم مسلمانان با ذکر رفته چنانچه در سطر چهارم صفحه ۴۰۴ گوید که دو تا آیات پس هرگاه تعیین دو تا آمد آیات چه میخواهد اگر دو تا می نوشت آیت نوشتن باید ورنه قید عدد نبود آنگاه آیات نوشتن میرسد با اینجهالت مفسری قرآن مجید اختیار نمودن نمیرسد و جائی مضحکه است **قوله وایضًا** در اوایل سوره احقاف مسطور است و اذا تتلی علیهم آیاتنا بینات یعنی هرگاه شنوانیده شد ایشانرا کلام ما که لمعا است **وایضًا** در سوره بینه مرقوم است که الا من بعد ما جاءتهم البینه الخ **ایضًا قوله** در سوره بقر مذکور است که فان زللتم من بعد ما جاءتکم البینات الخ **ایضًا قوله** در سوره مومن وارد است لما جاءنی البینات من ربی الخ **ایضًا قوله** خلاصه چنین آیات در قرآن بسیار یافت میشوند که بینه البینات و بالبینات بمعنی آیات قرآن و احکام و نشانهای پیغمبران سابق آمده است و در حالتی که در قرآن هیچ جا نگفته است که فلان معجزه از محمد بظهور آمده است بلکه در عنداین عذر معجزه نکردن جا بجا مذکور است پس ظاهر و ثابت است که در آیات مذکوره الصدر لفظ البینات نه بمعنی معجزه محمد م بلکه بمعنی آیات قرآن آمده است انتهی **راقم** گوید که قرآن مجید اگر مانند تورات و انجیل بود البته مشرح و جاهر حوالی که دران کتب یافته میشد بهتر از ان حال از ولادت تا حین وفات و نشست و برخاست و گفتگو و غیر آن یعنی هر انچه عهده مورخی باشد مورخ قرآن مجید نیز دران کوتاهی اگر مینمود اهل اسلام مورد طعن و ملزم ملام میگردیدند که طرفدار و تاریخ نویس آنها چرا امورات ضروری را فروگذاشت و قلم انداز نموده مگر این منشور رسالت است که حضرت رب العزة برای تصدیق بنده خود و سرافرازی عبد خود و رسول خود ارسال فرموده البته در انجیل هر قدر نقال اقوال عیسی باشد اگر دران ذکر معجزات و خوارق عادت عیسی یافته شود خواه در تورات هر قدر دخل کلام حقتعالی یا کلام موسی باشد ذکر معجزات موسویه یافته شود درانحال اگر در قرآن مجید کوایف و چگونگی معجزات آنحضرت صلعم یافته نشود دران حال گرفت مخالف و اعتراض مصنف میرسد و هرگاه دران هر دو کتاب ذکر معجزات مجملاً باشد چنانکه است در قرآن مجید مفصلاً یافت خواهد شد و قرآن مجید را موافق مفاد و فصلناه تفصیلا کم زیادتی و رجحان درینباب است که غیر قرآن ندارد و منکر آن بودن منکر وجود قرآن بودن است مگر شاید تا حال مصنف ندانسته که تفاوت ما بین اعتقاد مصنف درباره انجیل و اعتقاد اهل اسلام درباب قرآن مجید چه قدر و بچه قسمها باشد **قوله رابعًا** اگر کسی بگوید که الفاظ هذا سحر مبین دلیل است که بینات

دراین آیه بمعجزه محمد است زیرا که بآیات قرآن سحر نمیتوان گفت جواب نیست زیرا که در قرآن چندین آیات دائم اند که درضمن آنها بیان شده است که قریش و یهود بمحمد ساحر و بآیات قرآن سحر و سحر مبین گفته اند مثلاً در سوره ص مرقوم است که وقال الکافرون هذا ساحر کذاب یعنی منکران گفتند که این جادوگر است دروغگو **راقم** گوید که مصنف از بسیاری تفکرات و اندیشه در کاری عظیم دست اندازی نموده و متوجه امری خطیر که از حوصله او زیاده بود لهذا از وساوس آن خبط دماغ و ضعفی در عارض گردیده آنچه مینویسد نمیداند که چه نوشته و آنچه گوید نمیداند که چه گفته و آنچه میشنود نمیداند که چه شنیده چونکه بحث اسناد سحر بآیات قرآن مجید درمیان بود آنرا ترک داده ذکر اسناد سحر و کذب که کافران بآنحضرت میسازیدند مذکور کرده پس از آیه شریفه وقال الکافرون هذا ساحر کذاب چگونه اسناد سحر نسبت بآیات قرآن مجید میرسد **قوله** در سوره زخرف مسطور است که ولما جاءهم الحق قالوا هذا سحر یعنی وقتیکه دین حق بایشان رسید گفتند جادو است **راقم** گوید که ازین آیه کریمه نیز سحر بدین حق گفته دین حق دیگر است و آیات قرآن دیگر باشد پس چگونه مصنف دعوی سحر بر آیات قرآن مجید ازین آیه کریمه نموده و آنرا دلیل بر صدق دعوی خود آورده **قوله** پس ظاهر است که چنین دعوی نیز باطل و عاطل است فی الحمد و ضح و آشکار گردید که ازان دو آیات مذکوره الصدر نیز معجزه محمد م ظاهر و ثابت نمیشود بنابراین التماس یقین است که محمدی یک چنین آیت از قرآن نمیتواند آورد که دران بتفصیل معجزه محمد تفصیل و بیان شده باشد خلاصه الکلام از قرآن معجزه محمد ابدًا ثابت نمیگردد بلکه صرف انکار او از معجزات از مضمون آیات صاف ظاهر و مثبت میشود بس انتهی **راقم** گوید که جواب اینفقرات مندرجه مصنف تحریر نمود قبل ازان میگوییم که میگویید محمدی از عیسائیان یک معجزه عیسی از روی کلام خداوندی میخواهیم که ازان ردی حال معجزه او را دریافته دعوی عیسائیان را باور نمایم مگر آنها از آوردن چنین یک فقره کلام حقتعالی که بوساطت عیسی آمده باشد عاجز و حیران مانده تحریر حواریان و شاگردان او را بجای کلام خداتعالی نشان میدهند لیکن چگونه عقل عاقل باور تواند نمود که کتابی بعد واقعه صلیب چندین مدت تحریر کرده اند از عیسی برای هدایت خلق آورده باشد اگر آن کتاب الهامی باشد باز مرتبه که کتاب آورده عیسی داشته چگونه آن کتاب را که حواریان آورده باشند داشته باشد بلکه آن کتاب سراسر از اختلافات پر باشد و بعض متبعین گوینها که بنام عیسی نسبت میدهند هرگز نوقوع نیامده درانحال چگونه غیری باور خواهد نمود بلکه عیسائی منصف مزاج نیز باور نخواهد نمود که انجیل متی را کلام خدا گفته شود درانحال نوبت جواب دعوی مصنف باشد پس چگونه و از روی کدام آیه ظاهر شد و بچه دلیل منکشف گردید که دعوی معجزه از روی قرآن مجید را مصنف میزان باطل و عاطل نموده و بقول مصنف دو تا آیات که بحث درباره آن میرود چگونه باثبات رسانید که معجزه آنحضرت از روی آن آیتین ظاهر و ثابت نمیشود مگر اینقدر است که دلیل اهل اسلام انحصار بران آیات ندارد و جمله آیات قرآنی را مصدق تصدیق رسالت آنحضرت دانند و ازین دو آیه کریمتین که البته درباره ذکر معجزات باشند نیز معجزات آنحضرت بوضوح تمام تر میرسد و هرگز انکار آن ظاهر و مثبت نمیشود چنانکه هر کس تامل و تدبر این آیات را مینماید بنظر سرسری هم بیند همچون آفتاب در وسط آسمان ظاهر و هویدا میشود که هرگز هرگز انکار معجزات آنحضرت از هیچ آیه قرآن مجید پیدا نمیشود بلکه معجزات

بر لشکر قریش صدق این آیه بعمل آمده لیکن اصل حقیقت و صحت این آیه بدین طریق است که چون اصحاب و لشکر محمد فهمیده بودند که تعداد لشکر قریش با زیاده از لشکر خود شان و شجاعت هستند پس خوف و هراس بر دل ایشان مستولی گشته بود چنانچه از سوره انفال و از باب بیست و دوم جلد دوم کتاب حیات القلوب که کم و کیف جنگ بدر را بیان میکند واضح و چنان مفهوم است که حضرت اصحاب خود را خبر داد که قافله گذشته اند و قریش رو بما می آیند و حق تعالی مرا امر کرده است که با ایشان جهاد کنم اصحاب آنحضرت از استماع این واقعه بسیار ترسیدند و متالم گردیدند و در مقام دیگر همان باب مسطور است که چون خبر بسیاری لشکر قریش باصحاب حضرت رسید بسیار ترسیدند و جزع نمودند و گریستند لهذا محمد تنزل این آیه را استنباط کرده جهت رفع خوف بسبب اطمینان دلها و دلیر ساختن لشکریان خود آیه مذکور را بیان ساخت چنانکه این قاعده در میان هر سردار و هر لشکر کشی متداول است که قبل از دعوی اینچنین سخنها از جهت اطمینان و جرات دادن بلشکر خویش بگوید و اگر چنانچه اتفاقاً فتح کند و بر دشمن غالب آید حرف او نیز صورت صداقت پذیرد انتهی راقم گوید که آنچه مصنف بابت ترسیدن و جزع و گریستن اصحاب و متالم گردیدن از کتاب حیات القلوب نشان داده سر و رونق غرضش آن است بود خالی حوالۀ آن کتاب نمود البته عبارت او بعینه همان فقرات را درج نمینمود چون انتخاب کرده است البته وصل و تصرف در آن بکار برده است مگر قیاس را بکار برند که هرگاه مخالفان دو چند ضاعف باشند و سامان و اسباب جنگ مقابله موافق قاعده اهل لشکر باشد در آن حال البته جای ترس و خوف میباشد خصوصاً در حالتیکه از یک طرف بجز عصاها و چوبین و نیزهای چوبین دیگر آذوقه و زاد نباشند مگر بسبب عادت صحابه نبود از هیچ کتاب نتوان یافت مگر چون جان عزیز است از اثر همین سبب صلیب چه گریه های بسیار که نموده حتی بزمین افتاد و بی شعور و متالم شدن نموده بیهوش گشته در احوال اصحاب و چه جای باشند با قیاس اطمینان از طرف آنحضرت با صحابه جانثار اگر بعمل آمده چه جای اعتراض باشد لشکر کشان بر قوت و هوای خیالی که بیک چشم زدن حال دگرگون میشود آنقدر مغرور میشوند پس که اطمینان فتح و غلبه از جانب ایزدی وعده داده شده اگر وعدۀ آن داده نور علی نور باشد مگر نسبت معجزات و خوارق عادات انبیاء را چه نسبت باحرفهای لشکر کشان چه عظمت لاکن سحره فرعون کار کی موسی میکردند تنها تیر عمل می آوردند لاکن منشرفت تا کی آیه آیا بازی تمثیل میدیدند گاه گاه بکار می آید پس راقم می پرسم که آیا موافق وعده آنحضرت بعمل آمده و بوقوع پیوسته اگر بوقوع پیوسته در همین موضع بوقوع آمده و یا هر دفعه موافق وعده حق تعالی وفا نموده و موافق وعده های لشکر کشان هر دفعه اینچنان هرگز بعمل نخواهد آمد **قوله** آیه دیگر خبر قبل از وقوع ساخته اند در سوره الروم مرقوم است الم غلبت الروم فی ادنی الارض و هم من بعد غلبهم سیغلبون فی بضع سنین یعنی اهل روم در ولایت نزدیک مغلوب گردیدند اما بعد از مغلوبیت ایشان غالب خواهند شد در چند سالها بنا بر قول اکثر مفسرین این آیه یک دو سال قبل از هجرت بمحمد وارد یعنی در وقتی که خسرو پرویز پادشاه ایران بلشکر روم شکست داده ولایت شام را از دست پادشاه روم گرفت این آیه ورود گردیده اما هفت هشت سال بعد از وقوع این واقعه باز لشکر روم بلشکر خسرو پرویز غالب آمده او را شکست داد پس بنا بر اقوال مفسرین درست باشد و آیه مذکوره قبل از غلبه لشکر روم بلشکر ایران وارد گردیده است با وصف این باز واضح است که مانند آیه اول این آیه را نیز محمد محض بسبب اطمینان قلب اصحاب خود بیان کرده و مضمون آیه مذکوره را بر حسب گمان خود یا خورده بینی خود گفته است چنانکه این قبیل سخنان در ایام از صاحبان عقل و فکر شنیده شده است یعنی مانند اینکه اگر دو پادشاه با یکدیگر جنگ داشته باشند و یکی شکست بخورد پس شخصی محض بر حسب گمان خود میتواند گفت که پادشاه مغلوب گشته بعد از چند سال دیگر باز غالب خواهد آمد انتهی **راقم** گوید که این همان دلیل بیدلیل آیت

که مصنف درباره پیشخبری های بی آورده دلیل تازه ندارد مگر جای انصاف ارباب انصاف باشد آنکه بعد از لشکریان و لشکر کشان اهل عسکر خود از روی ظن و تخمین بد اسامی که دارند بیان شده است که هر دفعه منتشر و بسند مذکور و موافق آن بوقوع انجامد هرگز نشده است چون هر دفعه شود و یقین که آن خبر از روی اخبار غیب باشد آخر تفاوت معجزه و خارق عادت و پیشین گوئی زیاده بر این چقدر میتواند بود که دیگران عاجز آیند پس در پیشنگوئی عجز آن باشد که هر وقت مطابق دعوی بوقوع رسد چون بدین مشابه فال و غش بظهور آید لاکلام آن خبر شخص صادق القول باشد مگر راقم از ندانستن و نه دانستن که ندانستن مصنف بحث در تعجب هستم که در هر جا منکر قرآن میشود و مدعی وقاری میگردد و مدعی محرم علوم مخفیه و کاشف رازهای سر بسته میشود و حال آنکه هرگز از علوم مسلمانان بقدر شعبه اطلاعی ندارد و واقعات روئداد را منکر میشود و از طرف خود توجیهات بلا موجه مینماید چنانچه گفته بنا بر قول اکثر مفسرین این آیه یک دو سال قبل از هجرت بمحمد وارد گردیده بعد از آن گفته اما هفت هشت سال بعد از وقوع این واقعه حال راستگویان جهان میدانند که اگر در دعوی خود راسخ بود چگونه یک دو سال میگفت چرا که یا یکسال واقعی باشد خواه دو سال مثل عامیان تحریر نموده و هفت هشت سال هم از آن بدتر باشد یا مدت هفت سال موافق باشد یا هشت همچنان آنهم از قول مفسران معلوم نموده است و از آن قصه بکلی بیخبر اگر راست گوید و شرح آن قضیه را موافق وقوع بیان مینمود با این بیخبر بها صم بکم عمی فهم لا یعقلون بودن دلیر میبود **قوله** نیز اگر شخصی از احوال و استعداد و قوت دو پادشاه مطلع باشد و بداند که استعداد پادشاه مغلوب گشته زیاده بر استعداد آن پادشاه است که از اتفاقات غالب آمده در این صورت بنا بر خورده بینی و زعم خود بطریق یقین نیز ادعای مذکوره را میتواند نمود پس اگر قول چنین شخص صورت صدق بخشند و بستند همین سخن او را رسالت نماید و بکلام خود الهام گویند البته واضح است که از چنین ادعا ارباب صاحبان عقل قبول نخواهند کرد انتهی **راقم** گوید که صاحبان عقل قبول خواهند نمود که حق تعالی فرزند یگانه خود را برای نجات فرزندان خلایق بیگناه سه روز در آتش سوزان جهنم داخل فرماید مگر پیشنگوئی پیغمبر خدا جای استبعاد دارد و عجب تر این قیاس نا شد الغرض شخصی که از حالات استعداد و قوت دو پادشاه مطلع باشد گو که قوت پادشاه مغلوب را از پادشاه غالب زیاده تر داند باز اگر دیوانه نباشد چگونه چنان دعوی تواند نمود که باز او غالب خواهد آمد چرا که در حالت قوت مغلوب گردید شاید از شکست از حالت اصلی تزلزلی در ارکان سلطنت او راه یابد و یا بد عبث مدعی بفتح او مدت حاصل نماید دیگر کسی حتماً و یقیناً میداند که او غالب خواهد آمد و در این چنان سخنان گفتن هر بار موافق آمدن انکار ان انکار بدیهیات باشد بلکه در حالتیکه علامت صدق دعوی او منحصر در این یک امر نباشد **قوله** خلاصه بنا بر این مطالب تمامی آشکار است که مضامین آیات مذکوره را محمد محض بر حسب گمان و خورده بینی و مآل اندیشی خود گفته و بیان کرده است و بدین سبب ابداً دلیل رسالت او نمیتواند بود و اگر شخص آیات مذکوره قرآن را با پیش گفتنهای کتب مقدسه مقابل نماید در این صورت با وضوح آشکارا خواهد گردید و در میان این پیشین گوئیها و آن آیات قرآن زمین و آسمان است آیت مذکوره قرآن محض گمان و سخن انسان است و پیش گفتنهای کتب مقدسه اختصاص بید در آینده دارد بلکه چند صد پیش گفتها در آن کتب بیان شده و مسطور اند انتهی **راقم** گوید که برای حق ارباب انصاف انصاف نمایند که کتب مقدسه از کتب جمله انبیاء مراد باشد پس در کتب جمله انبیاء اگر چند صد پیشین گوئیها بوده باشد در آنحال دو سه

پیشینگوئی قرآن مجید بقول مصنف باز از پیشین گوئی هر یک از انبیا زیاده باشد چونکه آنهمه پیشینگوئیها را تقسیم نموده ملاحظه فرمایند که فی کل
از انبیا را چند پیشین گوئیها میرسد حال آنکه دعوی دو سه پیشینگوئی نیز خلاف باشد پیشین گوئیها بسیار در قرآن مجید یافت میشوند چنانچه آینده
بیان شود و تفاوت آسمان و زمین مابین پیشینگوئیهای قرآن مجید و سایر کتب یک بدیهی است باشد چرا که پیشین گوئی آن کتب را چه نسبت به
پیشینگوئی قرآن مجید باشد چونکه بر متتبع آن نیک مبرهن که اکثر آن پیشینگوئیها مانند کلام دیوانگان نه سر دارد نه پا چنانچه کتب اشعیا نبی
برای نمونه کافی باشد مگر در آن کتب هر قدر اخبار غیب و پیش خبرها باشد برای تصدیق دعوی مصنف بکار نمی آیند چونکه در آن کتب هر قدر
استحقاق ما را باشد مصنف را از رسد پیغمبر ما مصدق تورات و جمله الکتب سماویه و عیسی مکذب تورات و برباد دارنده احکام آن اگر بحث بر
پیشینگوئی انجیل است در آن چند ورق چقدر اخبار غیب تواند بود که خود چند صد سال کلمه نخوانده بود چنانچه اگر شبهه باشد شمار الفاظ انجیل
متی یا یک انجیل دیگر نموده آید و به نسخه دیگر که نقل آن اصل باشد و آنهم بخلاف اصل که چقدر الفاظ میشود و در آن چقدر اخبار غیب باشد هیچ
کدام اخبار غیب انجیل واقعی و راستی بر نیامده است چنانچه عمده پیشخبری انجیل خبر مراجعت عیسی باشد قطعاً بوقوع نیامده انجیل را از اعتبار انداخته
و دعوی اخبار قرآن کلام انسانی و محض گمان و بر کتب سالفه تحکم کلام ربانی نیز مثل سایر دعاوی مصنف باشد چرا که پس کتب کلام الهی ها چه شد
که اخبار غیب آن کتب بعد اخبار غیب قرآن پایه صداقت نداشته و از حلیه راستی عریان ماندند مگر شاید متی و مرقس و لوقا و یوحنا مصنف از فرقه
لاادریه دانسته که کلام آنها کلام الهی قرار باید صفحه ۲۰۵ **قوله** بدین منوال که صدها هزار سال قبل از وقوع از گذارشات مستقبله خبر داده و بیان
ساخته اند و تمامی آنها بانجام رسیده صورت صدق یافتند چنانکه سابقاً به تفصیل ذکر یافت فی الجمله از مطالب و دلائلی که الی الآن درین
فصل مسطور گردیده واضح و آشکارا باشد که محمد نه معجزه ظاهر ساخته و نه پیش گفتنیها بیان نموده است لهذا شرط دوم که در دلایل انبیا جهت
پیغمبر صادق ذکر نمودیم بانجام نرسید و دلیلی جهت صدق رسالت محمدیت نشد انتهی **راقم** گوید که موافق دعوی مصنف در باره عیسی و انجیلش
بوثوق زیاده تر از دعوی گفتن میتوان که هیچ دلایل بر صدق دعوی عیسی معلوم نشد بلکه از عبارات انجیل باثبات رسید که از معجزه قاطبة
انکار کرد و پیشین گوئیهای او بالکل بی اصل و هرگز واقع نشدند پس صدق رسالت عیسی ثابت نگشت و پیغمبر نتواند شد لاکن اگر هزار سال قبل از وقوع حالات خبر داده اند
اند وی آن اخبار بحال دعوی عیسی هیچ فایده مترتب نخواهد شد پس حرف از انجیل باید زد نه از تورات و آنچه مصنف ذکر تفصیل آن اخبار غیب نوشته
جواب آن نیز ارباب انصاف منصف هر یک دعوی آن ملاحظه فرموده باشند مگر دعوی علم معجزات آنحضرت ص هر کس نماید خجل بر آید بلکه تصدیق معجزات
انبیا را سوای تصدیق آنحضرت ص راهی نباشد پس اگر آنحضرت صاحب معجزه نبودند احدی از انبیا صاحب معجزه نبودند اگر معجزه آنحضرت ص را کسی انکار نماید
به منعم معجزه آنحضرت را چگونه و بکدام شرائط باثبات میرساند الغرض تشریح معجزهای قرآن مجید سابق بمعرض تحریر در آمده که بر متتبع این رساله مخفی نیست مگر چون
ذکر پیشین گوئی در میان آمده لهذا بر یک پیشین گوئی اکتفا میرود و آن اینست قل لئن اجتمعت الانس والجن علی ان یأتوا بمثل هذا القرآن
لا یأتون بمثله ولو کان بعضهم لبعض ظهیرا و باز میفرماید فان لم تفعلوا ولن تفعلوا فاتقوا النار التی وقودها الناس و
الحجارة اعدت للکافرین و معلوم است که تا حال هیچکس با آنهمه حرص که در تکذیب آنحضرت ص داشتند نیاوردند و معلوم است که کسی وثوق اعتماد بر حقیقة
خود نداشته باشد هرگز اینگونه سخن نمیگوید و لن تفعلوا زیاده بر این شان پیشین گوئی اگر میتوانند بود تا بیارند و اگر نیاوردند ملوق فاتوا بسورة

من مثله که یک سطر هم نتوانست آورد و دعوی علم پیشینگوئی در قرآن مجید باثبات رسانند **قوله** نهایت معجزات کثیره و علامات عزیزه
و امورات عجیبه که گویا از محمد صادر گشته باشند محمدیان از روی احادیث نقل میکنند اما در صحت و حقیقت آنها چندین سبب شک کلی است سبب
اول اینکه اصل ناقلان احادیث مذکوره جات و اقربا و اصحاب محمد م بودند پس در این صورت شهادت آنها در باره محمد چندان اعتبار ندارد انتهی
راقم گوید که حالا پادری بر سر آنچنان تلی برای افتادن بالا رفته که از آنجا بالا رفتن نتوان بلکه پایین آمدن احتمال گردن شکنی دارد الغرض
در اینحال متوان گفت که چون اصل ناقلان اقوال و اعمال عیسی حواریان او و مادر عیسی و شوهرش بودند پس در اینصورت شهادت آنها در باره عیسی چندان
اعتبار ندارد پس اگر این احتمالات بکار برده آید که ناقلان افعال و معجزات پیغمبران باید دوستان و هواخواهان و عزیز و اقربا یا پیغمبران
نباشند در اینحال هم از برای اثبات معجزات سرور کاینات مشکل در پیش خواهد آمد بلکه برای اثبات معجزات جمله انبیا که عیسی داخل آنهاست
مشکل در مشکل در پیش خواهد آمد و قباحت دیگر از میانه پیدا خواهد شد که علاوه آن محال و ممتنع خواهد بود و آن اینکه مخالفان این عرض
در پیش آرند که هرگاه حاضران هر وقت اینگونه امورات ندیده اند و اذیت و دید و معاینه بیگانگان که گاه گاه در مجلس انبیا می آمده باشند
چگونه سزاوار باشد بلکه ممکنست که از حیل و شعبده پیشتر طوطیه کرده گذشته باشند که بیگانه باید در ادراک آریم چونکه حاضران تسب وری از آن
طوطیه البته مطلع گردیده سست اعتقاد میشدند از زد انطوطیه را برای اظهار امری خبر نزد آنها بیان نموده نزد بیگانه از آن کلی
بظهور آورده چنانچه حال بازیگران و شعبده بازان بر سر متقان شان گو که آنها قادر بر مثل آن افعال باشند مگر مخفی نباشد الغرض در اینحال
چگونه معجزات عیسی باثبات خواهد رسانید و از کجا ثابت خواهد نمود که انجیل نقل و تالیف مخالفان عیسی میباشد و بر ملا زم افتاد که آینده هیچ
روایت در باره عیسی از انجیل متی و یوحنا که حواریان باشند و شاگردان شان که مرقس و لوقا میباشند قبول نموده باشیم انگاه خواهیم دید که مصنف
از کجا دلیل حقیقت عیسی را میتواند آورد **قوله** و صرف در اینحال دلیل خواهد بود که معلوم و یقین شده باشد که آنها تعصب طرفداری نکرده
و آن چیزها که از اقوال آنها نقل ایشان فی الحقیقت دیده باشند و شنیده مگر در این باب شک کلی است نزد هر عارف و عاقل بلت غیر کار از مضمون احادیث
و تواریخ و ملل دیگر یافت نمیشود بلکه ذکر آنها محض در احادیث محمدیه آمده است و بس انتهی **راقم** گوید که ما نیز اینگونه میتوانیم گفت که مادر عیسی و
و شوهرش و حواریان که فی الحقیقت اینگونه دعوی باثبات رسانیده باشد که هم انسان و هم خدا و هم پسر خدا و هم خدا بود و معجزات نمود
و علامات بزرگ نشان داد و حواریان و مادرش و یوسف بعقیدین که تعصب و طرفداری نکرده اند آنچه نقل کرده اند بچشمان دیده اند مگر در این باب
شک کلی است نزد هر عارف و عاقل بلت غیر کار از مضمون احادیث و تواریخ ملل متناهیه یافت نمیشود بلکه ذکر آنها محض در انجیل و اعمال حواریان و
ملحقات آن آمده و بس پس اینگونه نوشتجات را چگونه باور توان نمود **قوله** بدانکه جهة معجزات مسیح نه صرف گواهی دوستان و همراهان
بلکه شهادت غیر و گواهی دشمنان نیز موجود است چنانچه گواهی علمای یهود جابجا در انجیل دارد و شهادت بت پرستان در اوراق بعضی
تواریخ ایام موجود است چنانچه گذشت و جهت حقیقت و صحت تورات قول مسیح گواه است کافی و شافی است چنانچه مذکور شد انتهی **راقم**
گوید که گواهی مسیح در باره تورات در حالتی جای اعتماد بود که حقیقت مسیح ثابت باشد زانکه حقیقت او ثابت نشده است گواهی او را باور توان نمود
و آنچه در باره عیسی دشمنان از علمای یهود و بت پرستان شهادت داده اند که در انجیل و تواریخ آن ایام یافته میشوند آنهم جای اعتبار نباشد

چونکه انجیل نوشته حواریان و شاگردان آنها میباشد بران چه اعتماد در آنچه بت پرستان گفته اند حرف اینگونه بیدینان چه جای اعتنا مگر با وجود آن
باز در تواریخ عیسائیان نوشته بجوئی نیز زد بلی اگر علمای یهود نقل نموده اند میرسد که ما بدیدیم میگوئیم که ما هرگز از منقوله ها خبر نداریم همه افسانها ساخته
نصاری باشد پس از کتب یهود و از کتب بت پرستان نشان دهید ورنه از آن کتب که در کتب خود روایت کرده آید ما قبول نباشد ملخصاً
قوله دوم راویان احادیث چنان اشخاص هستند که معجزاتی که از محمد نقل میکنند بچشم خود ندیده اند بلکه بعد از انقضای چند دو سیصد سال که از وفات
محمد گذشته بود راویان احادیث نقلهای معجزات محمد را متواتر شنیده و جمع آوری نموده بعد نصف آنها را بعلت بی اعتباری عمداً انداخته و باقی را
معتبر شمرده به تحریر آنها اقدام ورزیده در تالیفات خودشان ضبط و ثبت نموده اند انتهی **راقم** گوید که خوارق عادات عیسی در وقت تولد و آمدن مجوسان از
دیدن ستاره و از آن قبیل جمله را متی و یوحنا بچشمان خود دیده بودند یا شنیده نوشتند اگر دیده نوشتند ثبوت آن کجا اگر شنیده نوشتند قابل اعتبار نباشند
همچنان لوقا و مرقس که شاگردان حواریان که آنرا درجه تابعی باشد انجیلین را که تالیف کردند واقعات دیده نوشتند یا شنیده شده البته شنیده
نوشتند درینصورت آنهر دو انجیل از معرض اعتبار ساقط باشند و آنچه راویان وقت جمع آوری احادیث نصف آنها را بعلت بی اعتباری عمداً
انداخته اند ثبوت اند متن نصف ضروری است محض زبانی بکار نیاید بگر راقم میپرسم که آیا اینکار که آنها کردند ازین تحقیقات چه چیز معلوم میشود دیانت
درست رفتاری و راستبازی آنها یا بدیانتی آنها مثلا اگر جمله احادیث بحال داشتند اگر نقصی بعضی در خواه اکثر باشد پیدا میشدند از روی فعل آنها
چگونه معلوم میشود که آنرا چه میکردند آیا نگاه میداشتند یا رد کرده می انداختند **قوله** از انجمله ابن الشهاب زهری و بن عبد الله محمد
ابن اسمعیل بخاری و کلینی که جمله راویان مشهور میباشند اما چون راویان مذکوره و سائرین که احادیث در کتب خود ثبت نموده اند معجزات را
که در کتب خود نقل میکنند بچشم خود ندیده و احادیثی که ترقیم کرده اند خودشان لفظاً از زبان محمد نشنیده اند پس شهادت آنها درباره احادیث معتبره
اعتبار تمام ندارد الخ **راقم** گوید که عجب بیخبری مصنف از حال علمای اسلام باشد که محمد بن اسمعیل بخاری و ابوجعفر کلینی را از راویان
قرار داده مگر آنچه معجزات که در کتب خود نقل کرده اند ندیده اند آن درست باشد لاکن بسیاری حالات شنیده مانند دیده باشد چنانچه
کعبه معظمه و مدینه منوره و بیت المقدس را اکثر اشخاص ندیده اند پس ندیدن آنها آیا باعث نبودن آن مقامات متبرکه میتواند شد بسا نادیده مانند
دیده باشد و دعوی آنکه معجزات مسیح همان اشخاص یعنی با حواریان قلم بند گشته اند که همه وقت با مسیح بوده و آنها را با چشمهای خود دیده بودند
بالکل دروغ باشد چنانچه متی و یوحنا در وقت تولد عیسی و لوقا و مرقس کجا بودند لوقا و مرقس از حواریان نبودند چگونه معجزات عیسی را دیدند و
چگونه بر حرف آنها باور توان نمود و اگر دیده باشند باز موقوف دعوی باوری بر حرف آنها باور نتوان نمود دیگر آنکه راقم میگوید جناب حضرت
امیر المومنین علی ابن ابیطالب علیهما السلام که در کتب نصایح و خطب و دیوان که کلام خاص خود دارد و تصنیف آنجناب میباشد مانند کلمات قصوی
کتاب مستطاب درر و غرر و نهج البلاغه و منهج فصاحه و دیوان آنحضرت علیه السلام و دران ذکر معجزات در کاینات خلاصه موجودات را فرموده دران چه
احتمال میرود که آیا آنحضرت نیز از دیگری شنیده نوشته علاوه بران ثقات علمای ملت بیضای بدیت که آورده اند که صاحب صحیح مسلم ابوالحسین
مسلم بن الحجاج قشیری یکی از مؤلفان صحاح سته میباشد روزی نزد یکی از مشایخ برای اخذ احادیث رفته از اتفاقات اسپ شیخ رها
گردیده گاهی ازین سو و گاهی از آنسو از انطرف بآنطرف دوان دوان میرفته شیخ در پی اسپ میدوید اسپ در رم میکرد و بدست نمی آمد چون شیخ از گرفتن

اسپ نا امید شد دامن خود را چون توبره قبا را بهر دو دست گرفته چنانچه عادت است که در وقت گرفتن جانور رم خورده ایشان میگیرند گرفته در پی اسپ
میدوید و به حیله اسپ را گرفته صاحب مسلم از دور نشسته عادات و حرکات و سکنات شیخ را میدید چون اسپ گرفته آورد دید که دانه بنظر صاحب مسلم نرسیده
از شیخ جویا شد که دانه بآن هیبت آمده شیخ گفت دانه اصلاً نبود بحیله اسپ را گرفتن منظور بود گرفتم صاحب مسلم بفور شنیدن اینحالات از اخذ
حدیث از شیخ نا امید گشته روانه شد گفت کسی که اینقدر حیله و مکر برای گرفتن جانور بکار بر دارد در نقل احادیث نرسد حضرت تصور نمائید که علمای اسلام با تعهد
حرکت شیخ که نزدان قاعده دنیوی تصور نقصان نمیشد محض بحیله اسپ خود را بدست می آورد ترک اخذ حدیث نمود چگونه اشخاص قابل اتهام هستند
که بر حدیث مقبوله شان اعتماد توان نمود یا نه الحال انصاف کرده از کوائف حالات و دیانت پولوس حواری باید شنید که چه قدر دیانت بود چنانچه در
باب نهم نامه باهل قرنتس نوشته که پولوس میگوید آمد از دو بند بوده ام که چون از همه آزادی داشتم خود را بنده همه ساختم تا بیشتر از خلق را بچنگ آرم با یهودیان چون یهود گشتم
تا که یهود را بچنگ آرم با تابعان شرع چون متشرع تا آن متشرعان را بچنگ آرم و با بی شرعان چون بی شرع با اینکه نزد خدا بی شریعت نبودم بلکه در راه مسیح متشرع بودم تا که بی شرعان
را بچنگ آرم ضعیفان را چون ضعیفان گشتم تا آنکه ضعیفان را بچنگ آرم بجهت هر کس همه چیز گشتم تا بهر نوع بعضی را نجات دهم این ابجهت این مینمایم تا بانجیل
شریک گردم آیا ملاحظه نمائید که آنکسانی که در میدان امید و بند و بکفر کوی امید ... تا اینجا بچنگ آرد انتهی الحال ارباب انصاف بمقیاس قیاس بسنجند که آیا ندای
علمای اهل اسلام بچه مرتبه ست و بی دیانتی حواری بچه اندازه چنین کسان مؤلفان انجیل باشند آن انجیل که کار خانه دین ایمان کسانست
او است عجبتر آنکه با وجود اینهمه خیانت باز خود را طریقه عیسی محکم میدانند چنانچه دعوی آن دارد که با بی شرعان چون بی شرع نه آنکه نزد
خدا بی شریعت بودم بلکه در راه مسیح متشرع بودم تا که بی شرعان را بچنگ آرم حضرات ملت عیسویه بسعی اینچنین مقتدیان فخر نت گرفته و آن
بی دیانتی را با استقامت بر شریعت نزد خدا شمرده و نزد مسیح متشرع میباشد شاید طریقه مسیح همین بود باز دیگر از تحریص ان میفهماید که تمامی
بهمان اسلوب بلید یعنی فهمی که پولوس دو دیده خوشا بحال کسانیکه رهنمایان شان اینگونه اشخاص باشند حالا جای طعن و بی اعتباری علمای ملت
غرا یا علمای ملت عیسویه باشند دعوی قلم بند گشتن احوال عیسی که حواریان بچشمان خود دیده نوشته اند سراسر غلط باشد چنانچه در انجیل آنچه
احوال وقت تولد و ابتدای حال عیسی باشد چگونه حواریان دیده نوشته اند و بیان آن را قلم بند نموده اند اگر قلم بند کرده اند همان حالات قلم بند
کرده باشند که بوقت حاضری خود آنرا معاینه کرده باشند لاکن آنچه حالات قبل را که حواریان در آنوقت نبودند و خواه آنچه مرقس و لوقا نوشته اند
آنرا قلمبند شدن چگونه گفتن میرسد الغرض با نجیات انجیل لوقا و مرقس بکلی از اعتبار افتاد و از انجیل متی و یوحنا هر قدر که قبل از حاضری
آنها شد از نسخه انجیل قابل اعتماد نباشد چراکه حواریان قلمبند آنرا کردند پس هر قدر از ایام ملازمت متی و یوحنا در خدمت حضرت
نبوی قلمبند گردیده همانقدر از انجیل بحال شده ما بقی از انجیل متی و یوحنا که در ابتدای کوائف عیسوی نوشته شده است یعنی واقعات سی سوم داد
قبل از ایمان آوردن حواریین مذکورین آنچه در انجیل باشد البته آنها دیده نوشته اند شنیده نوشته اند شنیده موافق دعوی مصنف قابل اعتبار
نباشد از انجیل نامعتبر دانسته بدر نموده شود در اینجا راقم اندکی انصاف طلب هستم که معجزات مسیح که حواریون قلمبند نموده اند سراغ آن کجا یافت
خواهد شد اگر در انجیل یافته خواهد شد در انحال تمام ترسم بصیغه شرعی میدهم که آن کتاب را کتاب آسمانی و کلام یزدانی توان گفت پس انجیلین
تواریخ برابری قرآن مجید و مقابل کتب سماوی چگونه تواند نمود هرگاه در اینچنین کتب حالات کسی قلم بند شده از زبان یا بچشمان معاینه نموده

بنویسند جا ندارد و موافق آن از کتب آسمانی طلبیدن آنرا همچون آن تصویدین زر با مس و جواهر با خزف هم مساوات داده باشد قوله
سبب سوم اینست که معنی اکثر احادیث بطریقی میباشد که هر عاقل و عارف اگر چنانچه تعصب و جانب داری را کنار گذارد و با انصاف خواهد فهمید که محال ست بلکه
آنها راست و درست باشد چنانچه از مطالب جامعیه که در کتب حق الیقین و عین الحیات و سائر مباحث گفته معلوم ست یعنی از شرح کیفیت بهشت و
دوزخ که مطالب آنها را ترقیم یافته که در کنار نهرهای بهشت مانند گلها کنیزکان میرویند چنانچه چه قدر مومنان بخواهند میکنند و باز در جای شان میرویند
و مومنان چند صد حوریه و چند هزار زوجه خواهند داشت الخ ایضاً قوله مرغان بهشتی پخته و بریان گشته در سفره آنها حاضر میشوند الخ ایضاً
صفحه ۱۵۴ قوله و عمارات فاخره گران بها و عمارتهای زرین از جواهرات و طلا و دیگر چیزهای بسیار دارند که تمامی آنها من حیث تحقیق و خرد
بالتمام ناگوار و نامناسب اند انتهی راقم گوید که البته در احادیث ذکر نعمای نامتناهی و انواع اقسام عنایات الهی که شامل حال بندگان نیکوکاران است زیاده
از حد و احصی ست لاکن موافق دعوی مصنف که هر یک از مومنان چند صد حوریه چند هزار زوجه خواهند داشت محض دروغ باشد تصور نموده آید که درجات
هر کس موافق عنایت الهی متفاوت میباشد هر یکی را خواه در درجه اول باشد یا بیستم هر یک از مومنان را بقدر هم عطایا از ربانی حاصل باشد برابر
نباشد چونکه در جات عالیه درجات مساوات نباشد در عطایا چگونه مساوات باشد و علاوه برین آنچه مصنف شنیده که مسلمانان اینقدر عیش عطایا
از درگاه ادعا خواهند شد در کانون سینه آتش حسد مشتعل شده زیاده از آن امیدواریم چراکه در احادیث وارد گردیده است که در بهشت آنقدر
نعمای الهی برای عطایای بندگان موجود گردیده است که چشم احدی ندیده و گوش احدی نشنیده و بخاطر احدی خطور نکرده است بلکه در انکار
آن انکار قدرت خداوندی مضمون ست چون آنقدرت انکار کرده حقتعالی بوسیله انسان تمام منکران نعمای الهی نرساند آمین یا رب العالمین
مگر میدانم که موافق دعوی مصنف چگونه عنایت ایشان با مانع بحث اخروی حقیقی میباشد بلکه در صورت عنایت تسند آنان نیز وارد بدبختی و شقاوت
ازلی باشد قوله و در خصوص جهنم ذکر گشته که چند هزار سال بدمها میدمیدند تا جهنم افروخته گشت و اهل جهنم زنجیرهای بسیار بزرگ از گردن
آویخته و نعلین آتشین در پا دارند که از گرمی آن مغز دماغ شان بجوش می آید و عوض آب با ایشان صدید جهنم و چرک و ریم زناکاران میدهند
دیگهای جهنم جوشانیده می آشامانند و در آنجا مارهای و عقربهای قوی هیکل میباشند که اهل جهنم را عذاب میدهند چنانچه این گذارشات
در اوراق ۴۱۲ الی ۴۱۵ از کتاب عین الحیات از قول امام باقر و امام جعفر صادق نقل کرده مفصلاً مرقوم است الخ ارباب انصاف انکار
نعمای بهشت و عذاب و عقاب دوزخ بدون انکار قدرت قادر علم ازلی دیگر کدام امر میباشد چون در بهشت حقتعالی پر از نعمای الهی جلشانه
باشد نه در دوزخ صورت عذاب باشد پس از خلق بهشت و دوزخ چه فایده و چونکه هر گاه نه در بهشت نعمت و عطا و نه در دوزخ رنج و عنا در آن
دیگر و بهشت و از خلق دوزخ از برای چه باشد الغرض انکار وجود بهشت و دوزخ که عیسائیان نمیتوانند مگر در صفت بهشت و دوزخ اگر
حرفی باشد قابل اعتنا و لائق توجه نباشد لاکن اگر اوصاف بهشت و صفت دوزخ عیسی برای آنها بیان نفرموده و عیسی صریح بحواریان
گفت که بسیار چیزها دارم که بشما بگویم لاکن حالا متحمل آن نمیتوانید شد اما چون او یعنی روح راستی بیاید و شما را به تمامی راستی ارشاد خواهد نمود
پس موافق آن عیسائی از تمام راستی ها قوم را آگاه و مطلع نساخت گو که از روح راستی مراد سرور کائنات نباشد موافق زعم مسیحیان روح القدس
باشد لاکن ما را با آن کاری نیست باینقدر کار دعوی ست که عیسی تمامی راستی ارشاد ننمود و از آنجمله صفت بهشت و تعریف جهنم باشد برعایت

آنکه حواریان سست اعتقاد و ضعیف میباشند از شنیدن ذکر نعمای بهشت آنقدر مغرور شوند که از ترس مستحق عذاب و عتاب و بیم از درگاه رب الارباب گردند و از شنیدن
کوائف عذاب و عقاب و نیز خیالات دل ترس راه فرار پیش گرفتند از آنرو آنها را خالی نساخت و مسلمانان برعکس آنها نهایت استقامت در دین دارند
از آنرو از حالات بهشت و دوزخ آگاه گردانیده و استقامت مسلمانان بحدی است که حضرت امیرالمومنین علی علیه السلام فرموده که خداوندا ترا
عبادت میکنیم نه از طمع در بهشت تو نه از خوف عقاب دوزخ تو مگر آنکه ترا سزاوار عبادت دانستیم از آنرو ترا عبادت مینمائیم از آنرا و از چنانچه فواید
و نقایص اهل اسلام را آگاه نموده شد قوله همچنین بالکلی نالایق و نامناسب حدیثی که از امام جعفر منقول در باب ابا نمودن
زمین از بردن جبرئیل قبضه خاکی را که بنیاد آدم از آن خلق شود آخر الامر ملک الموت قبضه را برداشت تا آخر راقم
گوید که معلوم نیست نالایقی و نامناسب بودن از کدام امر در نظر مصنف رسیده است منتهای آنکه در عقل درست نیاید لاکن نص قطعی را دلیل
عقلی دفع کردن نتوانند اگر از توریت و انجیل روایت نقلی بر خلاف دارد آورده باشد تا ما به بینیم که آن عبارت بجا و درست و چسان و لیت انحراف را
دفع نمودن میتوانند همچنان گوید قوله و بهمین منوال است حدیثی گویا فرشتگان در خصوص خلقت آدم با خدا مباحثه نموده چنانچه از قول امام
محمد باقر در صفحه دوم ورق مذکور کتاب مذبور تفصیلاً مسطور است راقم گوید که محض دروغ و بهتان و فریب است هرگز نه مفصلاً و مجملاً در کتاب
مذکور خواه دیگر کتب اسلامیه ذکر مباحثه ملائکه وارد گردیده مگر همین قدر هست باشد که ملائکه بعرض پرداختند که از انسان اعمال ناشائسته مانند
شرک و قتل ناحق بوقوع خواهد انجامید حقتعالی جواب داد انی اعلم ما لا تعلمون از آن رو آنها بصبر پرداختند و موافق دلیل عقلی راست می آید
که ملائکه چون دانستند که آنها را سجده نمودن با آدم لازم خواهد آمد از آنرو بعرض مذکور جرات نمودند لاکن بندگان مقرب اکثر اوقات بعرض
میرسانند اگر مصلحت نیست مقبول نمی افتند مگر مباحثه کردن مجال باشد مگر شما را انکار از آن نمیرسد چراکه هر گاه پیغمبری مانند یعقوب که بزرگان جمله
بنی اسرائیل با خداتعالی کشتی گرفت هر گاه انسان را مجال و قوت کشتی با خدا باشد که کشتی امر فعلیت و مباحثه امر قولی باشد فعل از قول
زیاده تر باشد چنانچه این حال کشتی در باب سی دوم کتاب اول توریت موسی از درس ۲۴ شروع میشود بلکه تمام شب کشتی جاری
بود حقتعالی خواست که او را بر زمین زند چون دید که غالب نمیشود و یک ران یعقوب را گرفته او را بر زمین زد از آنرو یهود گوشت انجا را
که خدا دست زده تا حال نمیخورند و یعقوب با وجود آنکه خدا او را بر زمین زد آنقدر جرات داشت که خدا را محکم گرفت و نگذاشت حقتعالی
چون دید صبح قریب شد او را گفت مرا بگذار صبح میشود یعقوب تا برکت نگرفت او را نگذاشت هر گاه حال پیغمبران اینگونه باشد که کمر کشتی
خدا به بندد و به زور برکت از وی حاصل کنند حقتعالی از بیم رسوائی که اگر صبح شد جمله مردمان او را که لا تدرکه الابصار و هو یدرک
الابصار باشد خواهند دید طوعاً و کرهاً برکت با و داد در اینحال اگر ملائکه محض انکار نمودند چه جای استبعاد باشد سوای آن در باره
ذکر خلقت انکار نماید چنانچه بر ذکر خروس که پاهای او منتهای طبقه هفتم زمین و سر او نزد عرش گفته اند تعجب نمودند و از بزرگی
خلقت فرشتگان زیاده از آن حیران گردیده و از قامت عوج بن عنق و روایت خلقت سگ از آب دهان شیطان و روایت شخم
گزاردن شیطان و اولادش از انطریق باشد و از بول شیطان در پای درخت انگور از آن سبب عصیان بر بودست کنند سخن را انکار نماید
همچنان انکار از عذاب قبر و سختی روز حشر و بزرگی جسد اهل نار برای شدت عذاب و بزرگی خلقت جمله کرسی همه را انکار نماید مگر از آن مضایقه

مضائقه نمی باشد هر قدر از حوصله او زیاده تر شنیدن او آمده است در عقل او موافق نیاید اگر دریائی در کوزه اندازند ممکن نیست گنجایش داشته باشد بلکه هرگاه حواریان را طاقت تاب برداشت نبود مصنف بیچاره را از کجا حاصل باشد لاکن اگر درخت انگور را باین قباحت یاد کرده نمیشد که عصیر آن بد بود و کشنده سبب آن میشود که شیطان در بیخ آن فاحش نموده و الا بهتر بود که فی الجمله در آن رعایت حال مصنف می بود که از عمده استعمالات شان این ام الخبائث می باشد لاکن شاید مقصود اصل از انکار بجهة رعایت عصیر انگور بود و انکار سائر چیزها بجهة تمهید و رفع بدگمانی مخاطب از برای انکار نشانیدن شیطان درپای انگور بود لاکن چون خمر حالت بیهوشی آرد و در نشئه انکارهای زشت که شخص در حالت درستی آنها نکردی و از کردن بجاآوری آن شرم و حیا داردی نمی و دامنگیر باشد علاوه بمعدن اندیشه بجامی آرد چنین مایه فساد و فتنه را اگر شیطان در آن مداخلت نموده باشد بعید توان نیست در این مگر خلقت سگ را از گل ناف آدم گویند نه از دهان مگر از شیطان درست تر باشد که سگی از لعاب یک دیگر پیدا شده و اعتقاد عذاب قبر که از ضروریات دین اسلام باشد لاکن فریاد آن از مشرق بمغرب رسیدن بعقل درست نمی آید لاکن هرگاه مجوسان از جهة مشرق بدیدن ستاره تولد عیسی در ساعات تولد او از راه بعیده باین سرعت رسیدند در آنحال که جسد مرده ناپاک مجوس رسید اگر آواز از مرده ناپاک در آن قدر دور برسد استبعاد ندارد مگر آنقدر ثابت است که فریادهای کسان معذب در قبر بجز جن و انس که فریقین مکلف بتکلیف الهی باشند سائر جانوران و دواب میشنوند اکثر اوقات رم کردن و گریختن جانوران در حالت مشغولی در چرانیدن بسبب از شنیدن آواز فریاد شخصی معذب در قبر گفته اند و درازی قامت عوج نه محض زبانی باشد بلکه استخوان ساق پای او در پای آب رود دجله افتاده بود که از سوراخ آن استخوان صدها و هزارها مردم و چهارپایان شتران و قافله ها مرور و عبور مینمودند و تنها درازی قد عوج را نگفته اند بلکه جمله مردم آن زمان را دراز قامت نشان داده اند چنانچه از باب سیزدهم ورس ۳۳ کتاب چهارم توراة مسمی بسفر اعداد مرقوم است قومی که در آن دیدیم مردمان بلند قد اند و هم در آنجا بلند قدان یعنی اولاد عناق که بلند قدان اند دیدیم و ما در نظر خود مثل ملخ نمودار بودیم ـ الغرض ابقیه انکار قدرت قادر کن فکان باشد زیاده در اینباب نوشتن ضرورت ندارد چونکه در جائیکه مصنف از وحدانیت انکار در اقانیم ثلاثه اقرار داده گو که از دعوی کسان توحید هم باز نیاید در آنحال انکار مخلوقات چه چیز باشد لاکن آنچه گفتیم از وحدانیت انکار دارد دلیلش آن باشد که اقرار باب و ابن و روح القدس دارد یا ندارد اگر ندارد فهو المطلوب و اگر دارد پس هیچگونه اقرار بوحدانیت داشته باشد کسی اعتقاد ثلثه خدا دارد الغرض این بحث در جوابش بدوم مناسب بود از او در اینجا برهمینقدر اکتفا رفت ابن بابویه در صفحه ۲۵ آورده بروایت جابر رض که ملائکه حاملان کرسی چندان عظیم الجثه اند که بعد مسافت گوشهای ایشان از شانه هفتاد ساله راه است انتهی این دعوی محض دروغ باشد هرگز احدی از مسلمانان دعوی حمله کرسی ندارند بلکه حمله عرش الرحمن گفته اند مگر عرش دیگر باشد کرسی دیگر است **قوله** باز در باب معجزات مذکور است که جابر گفت که در وقتیکه محمد ص در مدینه خطبه میخواند بستون مسجد تکیه میکرد بعد که بر منبر بخواند ستون در ناله درآمد و قریب بود که دوپاره شود محمد ص بشکل تمام تسکینش کرد و در همین باب از ابن عمر روایت است که محمد ص بدرخت حکم کرد که بر وحدانیت خدا گواهی دهد درخت هماندم زمین را شکافنده نزدیک آمد و سه بار گواهی داده بازگشت و باز ابن عباس رض گفته است که روزی بر حسب حکم محمد ص خوشه خرما بر رسالت او گواهی داد و در میان احادیث مذکوره احادیث دیگر نیز بسیار بیان شده که مانند احادیث مسطوره بلکه زیاده از آنها نامعقول و نالایق و نامناسب اند انتهی **راقم** می پرسد که احادیث زیاده تر نامعقول و نالایق و نامناسب را ترک داده دیگر

احادیث را نوشتن چه بود اول لازمش بود که نالایق تر و نامعقول تر را بقید قلم آورده اعتراض بر آن نماید بهر حال معلوم نیست در ظهور معجزات پیغمبران در حالتیکه گواهان عادل در این حق شهادت ادا نمایند کدام امر نامناسب به نظر مصنف در آمده و تصریح آن بر ضرور اگر از راه انکار بر معجزات انبیا محض همینقدر حاکشاده گردد در ابطال معجزات موسی و عیسی را بمحض همینقدر گفتن که این ذکر نالایق و نامعقول و نامناسب است معجزه باطل و عاطل خواهد شد بلکه اگر نامناسب و نالایق و نامعقول امر معجزه باشد دعوی معجزه طعام خورانیدن عیسی و آنرا معجزه قرار دادن زیاده تر نامعقول خواهد بود الغرض اگر مصنف میتوانست در ابطال معجزات قدح و جرح بکار میبرد هرگاه در درست قدح و جرح نتوان نمود بمحض نامناسب گفتن کار بر نمی آید **قوله** چهارم اینکه احادیث بسیار بخلاف ضد قرآن آمده اند مثلاً یافتیم که در قرآن مرقوم شده است که از محمد ص هیچ معجزه بظهور نرسیده اما موافق احادیث نقل میکنند که معجزه بسیار و بیشمار از محمد ظهور یافته انتهی **راقم** گوید که محض این دعوی در دروغ بیفروغ باشد در هیچ جا در قرآن مجید اینگونه مرقوم نگشته است و آنچه او سابق مرقوم نموده دلائل ابطال دعوی خود از طرف اهل اسلام شنیده است معلوم نیست که بکدام مناسب ذکر معجزات در اینجا آمده مگر مضائقه ندارد جواب آنرا خواهد شنید متی انجیل گفت که عیسی از نشان دادن معجزات بکلی انکار نمود که عبارت انجیل با آن ناطق و ما ذکر نمودیم که بسم او باب الانصاف رسیده است در آن دعوی مصنف در معجزات عیسی مخالف انجیل باشد چونکه عیسی از معجزه قاطبة انکار کرده و آنحضرت هرگز انکار بجز در معجزات مقترحه نکرده است **قوله** هرگز در قرآن مجید مرقوم نباشد که از آنحضرت هیچ معجزه بظهور نرسیده اگر همین امر را در احادیث برخلاف قرآن مجید دانسته پس اختلاف نباشد اگر قسمی دیگر از اختلاف میبود مدعا آن قابل بحث و مباحثه بود مگر چون دانسته شد که مراد از این اختلاف بجز آن نباشد که انکار معجزات مقترحه را انکار کلی معجزات تصویر دیده انهم بیجا بحث و اگر ذکر معجزات در احادیث دلیل اختلاف از قرآن دانسته انهم بیجا باشد مگر در حقیقت اگر در احادیث بالاختلاف بوده باشد آن احادیث را جعلی و وضعی توان گفت مگر آنچنان کسی که بدانستن نادانستگی خود مضامین احادیث را برخلاف قرآن مجید تصور نماید و آنرا عمده و دلائل انکار نبوت تصور نماید ورنه آنحضرت فرموده که هر کسی حدیثی بیان نماید و آنرا نسبت بمن دهد پس آنرا با قرآن مجید موافقت دهد اگر برخلاف آن قرآن مجید باشد آنرا از من ندانید حدیثی که برعکس قول خدا است یقیناً بدانید که آن نا درست و هرگز هیچ حدیث برعکس کلام الهی مبنی باشد بلکه شناخت حدیث آن باشد که با کلام الهی موافقت داشته باشد **قوله** و دیگر چنانکه سابق ذکر گردیده در قرآن بیان شده است که محمد ص گناهگار بود و نهایت بنابر مضمون آن احادیث محمدیان بخلاف آن ادعا میکنند که محمد معصوم بوده است یعنی صغیره و کبیره از وصادر نگردیده و نه پیوسته افضلترین کل مخلوقات بوده بلکه باعث ایجاد دنیا و مافیها همان است و بس **راقم** گوید که از قرآن مجید گناهگار بودن آنحضرت باثبات نرسید چه معنی دارد آنحضرت منص کریمه انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا آه با اهل بیت خود معصوم باشند با یکگونه دعواهای پرداختن عاقبت خود را با خاک یکسان کردن باشد و خود را جاهل و جهل مرکب بودن خود اقرار نمودن است و آنحضرت علت غائیه ایجاد عالم و آدم باشند همین است اعتقاد مسلمانان نه غیر آن پس چونکه دعوی گناهگار بودن آنحضرت محض کذب از روی قرآن مجید برآمده و دعوی عصمت آنحضرت مسلمانان از روی کلام ربانی باثبات رسیده نهد اور دعوی علت غائی ایجاد عالم بودن آنحضرت نیز مسلمانان برحق باشند **قوله** دیگر اینکه در قرآن مجید بیان شده است که محمد در آغاز در نادانی و گمراهی بود چنانچه در

سوره ضحی مرقوم است که الم یجدک یتیماً فآوی و وجدک ضالاً فهدی یعنی آیا ترا خدا یتیم نیافت که پرورش کرد و نیز ترا نیافت
در ضلالت که هدایت کرد انتهی **راقم** گوید که هرگز اینچنین در قرآن مجید نباشد که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در ضلالت بودند بلکه مراد آنست
که بعضی گفته اند که حلیمه دایه آنحضرت را گم کرده بود حقتعالی آنرا بیان میفرماید که یافت ترا خدای تو راه گم کرده بر دروازه مکه وقتیکه حلیمه دایه
تو ترا آورده بود تا بجد و مادر تو سپارد و همچنان بدانکه لفظ ضلالت دلالت بر گمراهی ندارد چنانچه درباره یعقوب آمده انک لفی ضلالک
القدیم و در حق موسی انا من الضالین و معنی ضلالت و حیرت بودن و ندانستن چیزی را باشد و هرگاه معنی قرار داده مصنف را بحال و برقرار
داشته آید درینحال نه تنها لفظ ضلالت درباره آنحضرت ورود آورده بلکه برای موسی و یعقوب ضلالت بپایه اثبات رسید درینحال
نیز جای اعتراض خصوصاً نخواهد بود بلکه عموماً از آن مضایقه نباشد الغرض معنی درستی همان حیرت است و معنی گمراهی نیز ندانستن و بیخبر
بودن و علم آنرا نداشتن باشد پس عیسی در انجیل گوید آنروز و ساعت را نه ملائکه آسمان و نه پسر میدانند پس ندانستن عیسی و نداشتن علم ساعت
نزول همان بیخبری و گمراهی باشد پس اگر معنی گمراهی از حیرت و متحیر بودن قرار داده آید درینحال عیسی شریک غالب موافق اقرار زبانی خود خواهد
بود در تصور نموده آید که خطاب فرزندان یعقوب اگر ضلالت بهمان معنی است که مصنف مدعی باشد چگونه موافق آید همچنان فرعون بموسی گفت
انت من الکافرین آنجناب لفظ کفر ناگوار نمود لهذا فرمود انا من الضالین اگر مراد از ضال مراد گمراهی گرفته شود گمراهی از کفر بدتر یا برابر آن
باشد پس چرا موسی ازان انحراف داشته باشد پس بهمه جهت ثابت که مراد از ضلال گمراه نباشد بلکه متحیر در حیرت بودن میباشد **قوله**
و همچنین در سوره الشوری نوشته شده است کما کنت تدری ما الکتاب و لا الایمان و لکن جعلناه نوراً نهدی به من نشاء
من عبادنا یعنی تو ای محمد نمیدانستی که کتاب و ایمان چه چیز است لاکن ما او را نور گردانیده ایم که هدایت نمائیم باو هر یکی از بندگان خود که میخواهیم
انتهی اما حدیث بر عکس آیات مذکوره بیان میکنند که محمد صلعم در ایام تولد یافته بهمان جهت در ایام طفولیت معجزات کثیره ازوی بظهور رسیده
راقم گوید که این آیه را برعکس آن احادیث که درباره معجزات آنسرور باشد برعکس فهمیدن کار مصنف و امثال و اقران او میباشد هرگز آن
مضامین باحادیث برخلاف مضمون آیه کریمه هذا نباشد چراکه در آیه مذکوره مرقوم وقت هدایت معین نباشد بلکه هدایت در حقیقت که آن قبل
ازانکه آنحضرت قدم در عرصه ایجاد نهاده باشند بعمل آمده بلکه قبل از ظهور آدم در ایجاد عالم در عالم ارواح بعمل آمده حقتعالی قادر است بر ارواح
و اجسام علاوه بران شکی نیست که جمله محتاج درگاه الهی جل شانه بوده باستقلال ذات نه معجزه داشتند نه هدایت این است اعتقاد مسلمانان
علاوه بران درین آیات و امثال آن مراد آنحضرت نباشد خطاب بآنحضرت مراد امت باشد و در توراة نیز اینچنان بعمل آمده است که
خطاب بموسی ع و مراد از بنی اسرائیل باشند چنانچه سابقاً هم اشاره بآن رفته است پس جای اعتراض باشد و با تمام انجیل را دیدیم در همه جا عیسی اقرار بنفی
استقلال ذاتیه از خود نموده است پس در حقیقت بجز حقتعالی هیچکس استقلال ذاتی ندارد و از انبیا ماسو گردیده اند که بخلق بگویند لا املک لنفسی
نفعاً و لا ضراً الا ما شاء الله پس اینقدر بی اختیار باشند که هیچ نفعی و ضرری برای خود باختیار ندارند چگونه روا باشد دم از مساوات و خود اختیار بودن زنند
قوله سبب پنجم اینکه احادیث مختلف یکدیگر اند مثلاً بالفعل که در میان اهل تسنن احادیث غیر آن احادیث هستند که در میان شیعیان مشهور و
مستعمل گشته اند علاوه برین احادیث شیعه بسیار بعضی خلاف یکدیگر وارد شده اند نحویکه از مضمون دعای که امام زین العابدین ع در صفحه اول ورق ۲۶۸

کتاب حق الیقین نقل یافته استنباط میشود که گناه آدمی به بیقراری و فغان و عبادت و رکوع و روزه و زکوة عفو نمیشود بلکه فقط بمحض بار
خویش و اراده خود آنرا عفو فرموده اما فرمود حال این فقره بالکلیه بخلاف آن احادیث بیشمار رقم یافته که در ضمن آنها واضحه گفته شده است که بتلاوت
قرآن و روزه و زکوة و عبادت و غیره عفو و توبه و قبول تقصیرات نکرداشته انتهی **راقم** گوید که چنانچه سابق بارها گفته ام که مصنف از علوم دینیه و حکم کلام
اهل اسلام بکلی جاهل و مطلق و بیخبر است ازین راه ها بوده است که آنچه از مخزن اسرار گنجینه فلسفیه بیرون می آید و هر فقره یاقوت گرانبها و گوهر
پر نور و ضیا بر می آورد چنانچه دعائیه مرد لیه خوند میباشد قریب مطلبی را که در کتاب حق الیقین از امام همام علی بن الحسین علیهما السلام آورده آنرا برعکس مقصد از
آن احادیثی که درباب عفو گناهان با عمال خیریه بعمل می آیند آورده حال آنکه آنقدر ندانسته که باوجود بعمل آوردن اعمال خیریه شخص مستحق آن میشود
که عفو تقصیرات او بشود مگر باوجود عفو سیئات محض وابسته برحمت حقتعالی باشد چونکه هرچند بندگان بهرگونه عبادات و اعمال خیریه پردازند
مگر بدرگاه حق اگر قبول نیافت ازان هیچ فائده مترتب نباشد سوای آن راقم نسخه کتاب حق الیقین مطبعه دار الخلافه طهران در سنه ۱۲۴۱
داشتم در صفحه اول ورق ۲۶۸ را تمامی صفحه ماقبل و مابعد آنرا ملاحظه نمودم هیچ دعا و خواه روایت یا حدیث از آنحضرت مذکور نمیباشد دیگر آنکه
فقره دعائیه خواه مضمون دعا را یا روایات احادیث چکار چراکه آن فرقی است که عابد با معبود و مخلوق با خالق و مملوک با مالک و عاشق را با
معشوق مشغول دعا و ثنا و عجز و بکاست کشف آن از غیر منکشف نباشد فاوحی الی عبده ما اوحی از آنطرف عجز و تزلزل اینطرف و عابد
کرده خود هیچ در هیچ بضاعت مزجات خود را در تاب هیچ داند و عالم و ما فیها در نظرش هیچ در هیچ دیده و درینحال چگونه عبادات و اعمال خیریه خود را
در نظر آرد بلکه ماسوی الله را عدم میداند و اگر غره بعبادت خود گردد و فادر ذوالجلال و حرمتها اورا بجوی نشمرده باشد پس آنحالت بجای
اورا دلیل اعتقاد و عقاید خود آوردن چگونه سزاوار باشد دیگر آنکه هرگز نه در احادیث مسلمانان و نه در اعتقاد ما داخل باشد که بجا آوردن عبادت
از رکوع و سجود و روزه و تلاوت قرآن و زکوة و صدقات و غیره عفو گناه و ثواب هیچ حد تحصیل میتوان نمود چونکه نماز واجبات و رکوع و سجود آن
و روزه و زکوة از واجبات باشند باعث دوری آن دوری واجبات میگردد و شخص از رهن واجبات بر می آید نه از نماز نه از روزه و نه از زکوة
عفو گناهان متصور باشد البته از بجا آوردن حج اسلام که ذکر آن مصنف نموده گناهان حقتعالی عفو میشوند و از دادن صدقات مبرات و خیرات
مستحق اجر و ثواب بسیار میشود لاکن بعفو گناهان جرأت نتوان نمود لاکن در بجا آوردن امور خیر دیگر نصاری را انکار بحصول ثواب میتواند بود اگر نمایند
حرف شان قابل اصغا باشند که کسی گوش بآن دهد یا بشنود **قوله** دیگر در صفحه دوم ورق ۱۸۷ همان کتاب مسطور گشته هیچکس در روز قیامت
بعرصه حساب نمیرسد مگر بعد از آنکه منفعت بسیار بخشد بمطلب نیز ضد و مخالف آن احادیث کثیره است که در مطاوی آنها اظهار گشته که گروهی
از مومنان و شیعیان میباشند که بیحساب داخل بهشت خواهند شد **راقم** گوید که این امر نیز برخلاف آن احادیث نخواهد بود که درباره بیحساب
داخل بهشت گردیدن مومنان وارد گردیده اند چونکه ظاهر است و در مثل مناقشه نباشد ازو امثال را بطور تمثیل آورده میشود که بادشاهان
و سلاطین جلیل ازین احکام برای جمله مردمان عموماً صادر میفرمایند هرگاه حسب اتفاق برای بعضی عمایدا ارکان و خاصان را از آن حکم مستثنی فرمایند
باوجود آن میتوان گفت که در اجرای حکم مذکور خللی و تزلزلی راه یافته بلکه هرگز نمی توان گفت پس باوجود آن احادیث اگر اینچنین حدیثی وارد گشته
جای استبعاد ندارد و هم بهشت اینچنان دروازه قبور شیعیان و سائر مومنان نگذاشته و ملحق نشده است که بعض بدر آمدن از قبر داخل آن بشوند

پس هرگاه حوتنان از قبور برآمده و از شدائد اهل روز رستخیز امان و تخفیف یافته داخل بهشت عنبرسرشت گردند چگونه میتوان گفت که بحساب داخل شدند
قوله همچنین در صفحهٔ مزبوره کتاب مذکور سه حدیثی بسند کالصحیح علی ابن ابراهیم از امام محمد باقر روایت کرده است که اول کسی را که در روز قیامت بطلبند محمد است لیکن بخلاف این در صفحه ۲ ورق ۱۸۸ همان کلینی بسند معتبر از امام جعفر چنین روایت نموده که در روز قیامت اول کسی را که بطلبند نوح ع خواهد بود انتهی **راقم** گوید مصنف برای دلیل حقیت خود و ابطال مسلمانان از همینقدر اختلاف باثبات خواهد رسانید مگر آنقدر ندانسته که اگر اختلاف باعث بطلان و ابطال مذهب باشد در انحال اختلاف انجیل در اول مرتبه بوضوح پیوسته تیغه اختلاف تثلیثیه در اصل و فرع مذهب عیسائیان خواهد زد گر از این راختلاف نتوان گفت در روز محشر اول کسی را که بطلبند حضرت سید المرسلین صلعم خواهد بود و در روایت اول طلبیدن نوح ع نیز آنچنان باشد که بعد از آنحضرت ع کسی را که بطلبند نوح ع باشد نه آنکه نوح ع را حاضر آرند پس آن حدیث و یا روایت معارض روایت اول نباشد و توجیه آن درست آمده محض قصور فهم مصنف باشد و آنچه قوله در همان کتاب کلینی بسند معتبر انتهی معلوم نیست که مصنف حق الیقین با کر روایات مذکوره آنرا ذکر مینموده کلینی دانسته است و بجای کلینی حق الیقین اول نوشته است چونکه ذکر کلینی اصلاً در میان نبود هرگاه ذکر کلینی اصلاً نباشد در انحال جمله در همان کتاب کلینی معنی ندارد
قوله در صفحه اول ورق ۱۷۵ جلد دوم کتاب حیوة القلوب از قول خود محمد مکتوب است که در شب معراج عیسی ع در آسمان دوم دیدم و نهایت در صفحه اول ورق ۴۰۰ کتاب ابن بابویه از امام محمد باقر بخلاف آن مبین بخو روایت کرده است که گویا محمد عیسی ع در آسمان هفتم دیده باشد انتهی **راقم** گوید لفظ نهایت در قول مصنف هر بار بکدام نامناسب می آید و مانند جمله معترضه باشد که دلالت بر کج فهمی او دارد و لفظ گویا نیز معنی ندارد گویا نهایت برخلاف محاوره والفاظ زائده برقرینه بمعنی آورده و همان کتاب ابن بابویه امام محمد باقر که مصنف تحریر خود آورده مراد از همان کتاب چه باشد چراکه هرگاه روایتی از کتاب ابن بابویه سابق آورده بود در انحال همان اشاره از آن کتاب میتوانست شد پس اگر از کتاب ابن بابویه در حق الیقین روایتی آورده در انحال باید که لفظ از را می نوشت که از ابن بابویه یا از کلینی روایت نموده بدان از ضمیر همان راجع بحق الیقین نمیشود بلکه ضمیر راجع به کلینی و کتاب ابن بابویه میشود پس آنهم جهالت باشد مگر عیسی ع را در آسمان دوم معاینه فرمود و تمثال عیسی بود در نه بعد مرده کجا شخص و جسد بلقتی بیماند در آسمان هفتم نیز تمثال او را دیده باشد چونکه شیطان در طرفة العین در اطراف عالم سیر هرگاه اشرار اینقدر زود در از جا بجای داشته باشد عیسی ع را بوده در آسمان دوم و هفتم هر جا نمودار شدن یا عیسی نباشد هر جا تمثال او باشد الغرض گر قسم انکه خود عیسی دیده در آسمان دوم و در سوء است دیگر در آسمان هفتم پس هر دو روایت معارض هیچ نتوان گفت در هر دو جا ملاقی شده در ان کدام محل استبعاد **قوله** بهر حال دانگه احادیث نقیض یکدیگر اند هر که خود شیعیان در ترجیح صحت و غیر صحت آنها اکثر اوقات تشکیک دارند چنانکه تعیناً نمیتوانند گفت که حدیث صحیح کدام است و بهمین طریق احادیث سنی نیز مانند احادیث شیعه است انتهی **راقم** گوید اینکه دعوی که در احادیث تناقض بحد باشد که خود شیعیان در صحت و عدم صحت آن در شک و تشکیک مبتلا باشند تفرقه مابین حدیث صحیحه و غیر صحیحه نتوانند نمود محض از جهالت و دروغ صریح باشد احادیث اقسام بسیار دارد صحیح و حسن و معتبر و ضعیف و نادر و شاذ و غیره همه موافق اعتبار روایت راویان که تفصیل آن درینجا زیاده برین گنجایش ندارد چنانکه هر حدیثی را که صد آدم روایت کردند که ما از آنحضرت ع بانفس خود شنیدیم و همه موافق هم بیان نمودند و حدیثی را پنجاه کس معتبر روایت کردند آنچنان حدیثی را ده کس و حدیثی را پنج نفر و حدیثی را یک نفر پس آیا در وثاقت آن حدیث که صد نفر و در وثاقت آن حدیث که پنج نفر روایت کردند تفاوتی باشد یا نباشد گو که آن پنج نفر معتبر باشند لاکن پایه آن حدیث ندارد که صد کس آنرا روایت کرده اند باین لحاظ حدی اند برای اقسام احادیث مقرر

کرده اند و هرگز شیعه در باره احادیث تردّدی ندارند چنانچه در کتاب کافی و من لا یحضره الفقیه و استبصار و تهذیب وغیره از کتب احتمال حدیث جعلی نباشد و در سنت و جماعت نیز صحاح سته بجوش ناحق بخویش مصنف نخورده در آن و آنها از آنرو آن کتب صحاح گویند که احادیث صحیحه در آن جمع باشند مگر حدیثی بسبب روایت راویان حقیر و احیاناً در آن نامعتبر شده و یا کم عقل و یا ضعیف الرای باشد خواه حسب غرض باشد یا دروغگو و مکار و حیله ساز باشد آنچنان حدیث را در یقین باور نمیکنند و آنرا با وجود احتمال اندک شبهه ضعیف بلکه کمتر از آن میشمارند و شیعه سنیان را آنچه باهم نزاع مذهبی و در فروعات نه در توحید نه در عدل و نه در نبوت نه در احکام از نماز و روزه و حج و زکوة و خمس نزاعی چندان نباشد مگر در امامت و امامت فرع توحید و نبوت باشد آنهم بقسمی که حضرت امیر المومنین علی را شیعه خلیفه بلافصل دانند و اهل سنت و جماعت آنحضرت را خلیفه چهارم دانند در آن انکاری ندارند مگر خلیفه رابع را این تنازع و اختلاف بکار مصنف نمیخورد و انگونه اختلاف مابین روم کاتهلک که فرقه قدیم عیسائیان باشد و مابین پروتستین که فرقه جدیده همواره معتزله باشد نیز میباشد الغرض مصنف را شرم از دعوی اختلاف در احادیث نمی آید اختلاف انجیل فراموش نموده حالانکه در کتب الهامی اختلاف باشد حدیث که کلام نبوی است در آن دعوی الهام نیست اگر در آن باشند چه نقصان لاکن اختلاف احادیث را ما ذهن فهم نمودن میتوانیم چنانچه آینده معلوم گردد مگر مصنف چگونه رفع اختلاف انجیل تواند برد انتهی **قوله** چنانچه بنا بر احادیث شیعه علی بن ابراهیم ابن هاشم در خصوص اختلاف و ضد احادیث از علی ابن ابیطالب ع سوال کرد علی در جواب او چنان گفت که اگر تو معتبر و غیر معتبر احادیث را نمیتوانی فهمید و در شک هستی باید خیانت کرد الی ظهور امام مهدی ع منتظر باشی زیرا که او آن چیزها را واضح خواهد ساخت چنانکه این حدیث در باب سی و پنجم رساله شیخ جعفر اشاره گردیده است **راقم** گوید آنچه امام علیه السلام در جواب علی ابن ابراهیم که سائل سبب اختلاف بودند دلالت بر صبر و شکیبائی تا ظهور نور قائم آل محمد عجل الله فرجه نمود در آن کدام جائی استبعاد باشد چونکه هر شبهه و شکی که در این زمان بخاطر ما راه یابد و حل آن آسان نشود البته در آن زمان بطریق آسان اطلاع بر حقیقت آن خواهد افتاد مثلاً فی زماننا بلکه از دور آدم حکام و قضاة حکم و فتوی بر ظاهر میدهند و گواهان جعلی و زور کار خود گاه بلکه اکثر اوقات پیش میبرند خلاف آن در عهد کرامت مهد آنحضرت چنان گواه بکار نخواهند آورد بلکه حقیقت بدین گواه بر آنجناب از جانب عالم السر والخفیات مبرهن خواهد گردید و حکم بر حق خواهد شد و هیچ امر حق پنهان نخواهد ماند از رهگذر آن علوم همگونه دلالت بر آن زمان فتح موعود علاوه بر آن صرف روایتی را حواله رساله شیخ جعفر نمودن اکتفا نمیکنند که کدام شیخ و کدام کتاب آن این امر باشد چراکه شیخ جعفر نامی بسیار صاحب تصنیف و رساله و کتاب میباشند و اگر آن حدیث در کتاب کافی نوشته شده است چنانچه مصنف در آخر اشاره بآن نموده است یافت نشود در انحال سراغ کتاب شیخ جعفر اصلاً مفید مطلب نمیتوانست شد و آنچه در صفحه ۲۵۹ نوشته پس علی ابن ابوطالب ع در جواب چنین قانون بجهت تشخیص حدیث صحیح را تعلیم نمود و لیکن علی بن ابراهیم ساکت نشده بار دیگر سوال و جواب بعلی رو گفت که اگر چنانچه بالفرض دو حدیث که مختلف باهم باشند لیکن همه کس بصحت و درستی هر دوی آنها قائل شده باشند در خصوص چه باید کرد علی در جواب گفت هر کدامین آن حکماً و قضاءً زیاده میل نمایند آنرا قبول کرده دیگری را ترک کن علی ابن ابراهیم باز پرسید که اگر حکماء هر دو آن حدیث اتفاق و میل نمایند در آن وقت چه باید نمود علی در جواب گفت اول چنانست که صبر نمائی تا امام شما ظهور نماید زیرا که صبر در شک بهتر از فهمیدن خلاف که سبب هلاکت باشد انتهی **راقم** گوید که ظاهر است که این سوال فرضی بود نه واقعی چراکه سوال سائل در بارهٔ این نوع بوقوع آید حکیم که برای وقت حاضره و در حکم و دو حدیث

تناقض فرو مانده بود دوم آنکه چرا سبب اختلاف را که آنحضرت ع در آنوقت ارشاد فرمودند بیان نکرده ورنه اگر شقی علی ابن ابراهیم از ان دلایل بقول مصنف نشده نشده باشد ولاکن آن بیان دائم خلاف باشند بقسمی که دیگر احتیاج برفع کردن احدی درباره اختلاف احادیث با وجود آن تصریح نخواهد بود بلکه با وجود این گونه تشریح که هادی انام برای زدودن زنگ شبهات و شکوک ارشاد و صادر فرموده کسی را شبهه و دل باشد از ایمان او را نصیبی نباشد چونکه مشکل کسی که از مشکل کشا حل و آسان نشود از احدی مشکلات های آنکس نخواهد شد سوم آنکه حکم آنحضرت صلی الله علیه وسلم که بهر کدامین آن جمیعا متضمنات یا دومیل نماید آنرا قبول باید کرد و آندیگر را ترک کند از برای آن بود که تشخیص حکم و قضات البته زیاده بر تشخیص یکنفر که علی بن ابراهیم باشد خواهد بود و آنها صحیح را بر سقیم اختیار خواهند نمود در متابعت آن سائل مذکور بعمل آورده باشند چهارم آنکه دعوی مخالفان اینکه باشد که در ملت اسلامیه مجال گفتگو و تحقیق دین نباشد از سوال علی بن ابراهیم مبرهن گردید که چقدر بحث و انجاث با هادی طریقه هدایت مانند مرتضی علی ع رو داده و آنحضرت را با وجود تکرار بیجا باز بر سر عاطفت و مرحمت یافته دران چگونه میتوان گفت که دعوی مخالفان واقعی بوده باشد که در ملت اسلامیه مجال اعتراض بر هیچ امری نباشد و مردم بدون تحقیق دین حق جبراً و قهراً قبول کرده اند الحال بعد از قدح و جرح دعوی با در پی بیان خطاب امیرالمؤمنین برای تبیین مذکور مینماید که مبرهن گردد سبب اختلاف در احادیث چه باشد و ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی بسند خود از سلیم ابن قیس هلالی روایت کرده که بخدمت جناب امیر علیه السلام عرض کردم که من از سلمان ع و مقداد ع و ابوذر رضی الله عنهم بعض کلمات در تفسیر آیات و احادیث چند را که از حضرت رسالتمآب ع روایت مینمودند شنیدم که مغایر تفسیر و حدیثی بود که در دست دیگران بود و از جناب تصدیق کلمات سلمان ع و نظرای او را و تکذیب دیگران را شنیدم که آیا گمان میفرماید که مردم دیده و دانسته بر پیغمبر خدا ص دروغ می بستند و قرآن را حسب خواهش معنی میکردند حضرت ع فرمود که هرگاه سوال کرده پس باید که جواب را بگوش دل شنیده بفهمی بدانکه در دست مردم حق و باطل و صدق و کذب و ناسخ و منسوخ و عام و خاص و محکم و متشابه و حفظ و وهم بهم مخلوط گردیده و بدرستیکه در عهد کرامت مهد آنحضرت صلعم مردم بر آنحضرت دروغ بستند تا اینکه حضرت دلتنگ شده برخاست و خطبه بدین مضمون ادا فرمود ای گروه مردم بدرستیکه بکثرت دروغ بسته اند مردم بر من اینقدر بدانید که هر کس که دروغ می بندد بر من باید که جای قرار خود در جهنم مهیا و آماده کند و بعد از آن هم مردم دروغ بستند بر آنحضرت ع جز این نیست که روایات بشما از چهار کس رسیده که قسم پنجم ندارد اول مردیست که منافق بوده است که اظهار اسلام میکرد و در باطن بآن معتقد نبوده و از دروغ گفتن بر رسولخدا ص باکی نداشته و آنرا اثم و گناه نه پنداشته پس اگر مردم میدانستند که آنکس منافق و دروغگوست قول او را قبول نمیکردند لیکن آنها گفتند که آنکس با رسولخدا ص صحبت داشته و آنحضرت را دیده و کلام حضرت را شنیده پس با همچنین فرا گرفتند از و باین سبب که از حال او آگاه نبودند و حال آنکه خدا تعالی خبر داده بود بآنحضرت ع بآنچه خبر داده و وصف کرده آنها بجهت اینکه صورتهای خود را بهیئت مؤمنین مخلصین آراسته اند و اگر کلام میکنند گوش میدهی بسخنهای ایشان تا آخر آیه بعد از ان باقی ماندند آنها بعد رسولخدا و تقرب جستند بسوی پیشوایان ضلالت و دعوت کنندگان بسوی آتش دوزخ بزور و بهتان و کذب پس جابره آنها را متولی اعمال گردانیدند و مسلط ساختند بر گردنهای مردم و بسبب آنها میخوردند مال دنیا را و مردم بسوی ملوک و دنیا میل میکنند مگر کسی که خدا او را نگاهدارد پس این حال یکی از اقسام چهارگانه راوی تا اینجا فرمود که دوم مردیست که شنیده از حضرت رسالتمآب چیزی را که بر طبق ارشاد آنحضرت ع یاد نداشته آنرا و سهو اورا رو داده و دیده و دانسته دروغ نه بسته پس آنچه بخاطر او است آنرا نقل و حکایت میکند و عمل بآن مینماید و میگوید که من از رسولخدا چنین شنیده ام

پس اگر مسلمانان میدانستند که این کس چنین است قبول نمیکردند آنرا و خود او اگر میدانست که من خطا کرده ام هر آینه آن روایت را ترک میکرد و قسم سیوم مردیست که شنیده از حضرت رسولخدا چیزی را که امر بآن میفرمودند و آنحضرت بعد از آن از آن چیز نهی نموده و آنکس از آن نهی بیخبر است یا شنیده آنحضرت که نهی میفرمودند بعد از آن حضرت امر بآن فرمود و این مرد از ان آگاه نشد پس منسوخ را بخاطر داشت و ناسخ را نیافت و اگر میدانست که آن حکم منسوخ شده هر آینه آنرا ترک میکرد و اگر مردم میدانستند که آن حکم منسوخ را روایت میکند هر آینه آنرا ترک میکردند در قسم رابع میفرمود و اقسام رواة چهارم کسیست که دروغ نه بسته بر رسولخدا و دشمن میدارد کذب و دروغ را بجهت خوف خدا و تعظیم رسولخدا و سهو هم نکرده بلکه هر چه را شنیده است بخوبی یاد گرفته پس روایت میکند آنرا به نحویکه شنیده است زیاده و کم نمیکند دران و در میان ناسخ و منسوخ تمیز داده بدرستیکه قول رسولخدا مثل قرآن مجید ناسخ و منسوخ و عام و خاص و محکم و متشابه دارد و گاه هست که کلام نبوی دو محل میدارد تا اینکه فهمیده میشود پس مشتبه میشود بر کسیکه در نیافته است مطلب آنرا که خدا و رسول او مراد گرفته و نبودند جمیع صحابه رسولخدا صلی الله علیه وسلم که بفهمند چیزی را که از آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم پرسیده اند و بعض مردم می پرسیدند و طلب فهم جواب آنحضرت صلعم را نمیکردند تا آنکه دوست میداشتند که اعرابی تازه بیاید پس بی تکلف از آنحضرت بپرسد و ایشان بشنوند بعد آنحضرت امیر علیه الصلوة والسلام بیان فرمود که بخدمت حضرت صلی الله علیه وسلم در خلوت و جلوت میرسیدم و هر روز و هر شب نزد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم میرفتم و پی آنحضرت میگردیدم و بسا بود که آنحضرت مرا مشرف میساخت و هرگاه نزد آنحضرت میرفتم خلوت میفرمود با من و زنان خود را برمیخیزانید از نزد من و هرگاه قدم رنجه میفرمود فاطمه و حسنین علیهم السلام را از نزد ما برنمیخیزانید پس هیچ چیز را از آنچه خدا به پیغمبر خود تعلیم فرموده بود نگذشت مگر آنکه بمن تعلیم نمود و دعا کرد برای من که خداوند دلم را از علم و حکمت و نور پر کند پس فرمود که از روزیکه آنحضرت دعا فرمود برای من هیچ چیز را سهو نکردم تمام شد ترجمه حدیث الغرض آنحضرت ع قسمی رفع و دفع اختلاف حدیث پرداختند که هیچ عاقل را مجال گفتگو دران باقی نماند و اگر مصنف میتوانست آنرا نقل نموده بابطال مضامین آن می پرداخت از آن و عمداً آنرا درج کتاب خود ننموده آنرا فرو گذاشت نمود مگر تا مقدور مستفاد میشود که احادیث اصلی را از احادیث جعلی و منسوخ جدا فهمیده باید برای امر معرفت آنحضرت و سائر ائمه معصومین ع نسبت بدیگران آسانتر حاصل توان نمود **قوله** پس بنابر اینگونه اختلاف که در میان قرآن و احادیث و در خود احادیث میباشد بیقین کلی مشخص است که اگر احادیث بالکلیه خلاف هم نباشند باز چنان اعتبار ندارند که آنها در خصوص اعتقاد و یا در مباحثه دینیه دلیل میتوان آورد انتهی **راقم** گوید که مثل مصنف یهودان نیز میگویند که چون انجیل تماماً از اختلافات و تناقضات پر است لهذا اگر متی را با لوقا و بعکس و یوحنا را با مرقس و بعکس و هریک را با یکدیگر اختلاف نباشد محض اختلاف خود اناجیل در میان جزوی قابل آن نباشد که در خصوص اعتقاد و یا در مباحثه دینیه دلیل توان آورد پس این قول یهودان پایه صداقت خواهد داشت مگر دعوی مصنف در باده اختلاف احادیث و قرآن مجید اعتباری ندارد و نخواهد داشت و ذکر اختلاف قرآن مانند اختلاف انجیل دران دران میان نبود صرف ذکر احادیث بود و آنرا دفع نمودیم صفحه ۲۶۰ خلاصه اگر بالفرض قبول نمائیم که گویا محمد امور غریبه و معجزه نموده باز قرآن او باطل است و خود او نیز پیغمبر صادق نخواهد بود زیرا که قرآن ضد و برخلاف انجیل است انتهی مخالف عیسائی نیز گفتن میتواند که اگر بالفرض قبول نمائیم که گویا عیسی امور غریبه و معجزه نموده باز انجیل او باطل و عاطل است و خود او نیز پیغمبر صادق نخواهد بود زیرا که انجیل برخلاف توراة است پس بعض گفتن در نبوت نبی الله خلیل رو دهد مخالفان هر پیغمبر در هر زمانه موجود لاکن مینمایم که این دلیل که قرآن ضد و اختلاف انجیل میباشد قابل قبول نمیتواند شد چرا که انجیل های دیگر کدام مرتبه دارد کلام حواریان و شاگردان حواریان باشد در حالتیکه توراة را دربرده تعویق و طاق نسیان نهاده

در انحاس قرآن کلام الهی اگر انجیل ناکاره نمود چه بعید باشد سوای آن قرآن مجید هرگز ضد و مخالف انجیل نباشد بلکه مقصد انجیل میباشد مگر انقدر
که اعتنا مسیحا و احکام انجیل را باثبات میرساند **قوله** ابعاد ذکر در ثابت نمودیم که انجیل کلام خداست و منسوخ نشده و تحریف هم نگردیده است
راقم گوید بینک مصنف ذکر نموده وادعای ثبوت داشته که انجیل منسوخ نشده و تحریف هم نگردیده مگر ثبوت این هر دو امر از قوه مثل مصنف
بیرون باشد امری که واقعی باشد چگونه ممکن که آنرا قسمی دیگر باثبات رساند **قوله** در انجیل در آیات ۸ و ۹ فصل اول نامه بگلتیان چنین حکم وارد است
که هر کسی که برخلاف انجیل بگوید اگر چه ادعای پیغمبری نماید یا در تصور فرشته بظهور آید باید که او را کاذب دانند **راقم** گوید که اول نامه موسومه بگلتیان
انجیل نباشد بلکه خط پولس حواری باشد پس تا مرا برابری انجیل البته میرسد چرا که انجیل کلام متی و یوحنا و مرقس و لوقا نامها کلام پولوس هم مثل هم
باشند نه آن انجیل نه این انجیل را برنامها برتری نه نامها بر انجیل زیادتی سوای آن اگر پیغمبری شرایط تصدیق نبوت خود بانجام رساند از راه معجزه
وغیره بکدام دلیل به تکذیب او باید پرداخت محض بحوی نامه بگلتیان نه والله العظیم این امر مهلک و بجهنم رساننده باشد پولوس در آنوقت در عرق خود
مانند نمک در آب نابود باشد **قوله** زیرا که امکان دارد که پیغمبر کاذب بحیله یا بقوت شیطان چنین علامات عجیبه ظاهر و هویدا سازد که مانند معجزه باشد
و بهمین جهت مسیح تابعان خود تاکید انهی فرموده است که از پیغمبران کاذب فریفته با حذر باشید چنانکه در آیه ۲۴ فصل متی مرقوم گشته است که مسیحیان
دروغ و پیغمبران کاذب خواهند خاست و علامات عظیمه و آیات را چنان ظاهر خواهند ساخت که اگر ممکن باشد برگزیدگان را نیز اغوا خواهند کرد **راقم**
گوید که امکان ندارد که پیغمبر کاذب بحیله کار خود پیش برد اگر اینگونه احتمال بکار توان برد در آنحال سحره که مانند اعمال موسی بجا آوردندی آنها نیز پیغمبران حق
قرار یافتندی اگر موافق نشان داده متی مسیحیان کاذب علامات عظیمه و آیات ظاهر سازند قسمیکه برگزیدگان را اغوا توانند نمود بعض اینگونه تو تمامی
معجزات پیغمبر صادق القول انکار زمین نیز رسید چرا که معجزات انبیا را چه نسبت با حیل و شعبده و نیرنگ و افسونها باب حیل لاکن هرگز نشده است که از
دست مسیحیان کاذب اینگونه معجزات و خوارق عادات بظهور آیند که با معجزات پیغمبران مشتبه گردند بلی اولا احال مضائقه ندارد آخر کار حق غالب
باشد الحق یعلو ولا یعلی علی الحق لاکن مسیح نگفته که من خاتم پیغمبرانم و بعد من پیغمبری نباشد اگر هست نشان داده ممنون سازند بلکه مسیح دلالت بر پیغمبر
بعد از خود نموده گو که از روح القدس مراد گیرند مگر بار سلسله نبوت قطع نشده اگر قطع شدی دلالت بر فارقلیط و آمدن او نمی نمود **قوله**
پس بجهه صدق پیغمبری محض علامات غریبه دلیل کافی نمیتوانند شد بلکه شخصی را که ادعای پیغمبری نماید محض در آنوقت قبول میتوان کرد که
تعلیم او با انجیل موافق آمده **اقول** ازین تحریر یافته شد که سلسله نبوت را بعثت عیسی قطع و ختم ننموده چرا که هرگاه پیغمبری که تعلیم او با انجیل موافق باشد
حکم تصدیق آن برقرار و بجا باشد و هرگاه سلسله نبوت قطع شد البته آنجناب حکم صادر شد که هرگز دعوی کسی را درباره رسالت قبول
نتوان نمود چنانچه از ضروریات مذهب اهل اسلام آن باشد که هرگز از احدی ادعاء رسالت باور نتوان نمود پس ما میگوئیم که تعلیم حضرت خاتم المرسلین
موافق انجیل باشد از آنرو فرموده قولوا آمنا بالله وملئکته وکتبه و البته انجیل در کتب داخل باشد پس با وجود حکم مسیح که هر کس که تعلیم او موافق انجیل باشد و در حقیقت
هم آنحضرت موافقت با انجیل داشته باشد در آنحال تکذیب آنحضرت تکذیب عیسی و انجیل باشد **قوله** تمامی آن شروط و علاماتی که ما در دیباچه در
اوائل باب سوم ذکر نمودیم در خود داود و در تعلیم او ظاهر و هویدا شود محض در چنین صورت او پیغمبر خدا و علامات غریبه او را معجزات خدائی میتوان
دانست و الا فلا انتهی **راقم** گوید که این بحکم جاهلانه سر دارد نه پا در کارخانه رسالت و نبوت مصنف چه کاره باشد که مداخلت و رسد اگر شرائط مقرره

موسی و عیسی بود نمادا طوعاً و کرهاً باید قبول نمود پادری چه کاره باشد که شرائط از رای باطل خود معین سازد و در اینحال ما را لازم باشد بر این شرط
عمل نموده عیسائیان را لازم باشد که موافق شرائط مقرره یهود رسالت عیسی را باثبات رسانند چون برخلاف شرائط یهود دعوی عیسی باشد لهذا عیسی لخدا
نباشد **قوله** ودر خصوص اینگونه خاص صفات محمد که درین آیات مرقوم گشته اند چگوئیم وچه گمان بریم مثلا در سورة الاحزاب وارد گشته است که

یا ایها النبی انا احللنا لک ازواجک اللاتی اتیت اجورهن وما ملکت یمینک مما افاء الله علیک **وایضاً** وامرأة مؤمنة
ان وهبت نفسها للنبی ان اراد النبی ان یستنکحها خالصة لک من دون المؤمنین قد علمنا ما فرضنا علیهم فی ازواجهم

وما ملکت ایمانهم لکیلا یکون علیک علی المؤمنین حرج یعنی ای پیغمبر ما برای تو ازواج ترا حلال نمودیم که مهر آنها را داده و آنرا که دست است
تحصیل کرده است و آنها که خدا بتو غنیمت داده است و هر زن مومنه که نفس خود را به پیغمبر باز گذارد و اگر پیغمبر هم در خواهش نکاح کردنش باشد
این فن مخصوصیت که علیحده از سائر مومنان محض بتو داده شده زیرا که ما میدانیم که از برای ایشان آنها کنیزکان ایشان آنها چه فرموده ایم تا که بر
تو حرجی نباشد و مشهور است که الی ظهور این آیه سوای کنیز محمد در وقت وفات نه زن داشت و در تمام عمر خود بنا بر قول بعض مورخین یازده و
بنا بر قول دیگران پانزده زن بنکاح خود در آورده بود و چون بنا بر قول قرآن کریم در اوائل سورة النساء مسطور است نهی شده بود که هیچیک از
تابعان محمد زیاده از چهار زن بعقد نکاح نیاورند پس محمد در آیه مذکور و سورة الاحزاب اذن مخصوص درباره خود وارد ساخت که کنیزکان
و نه زن خود با وحلال باشند بلکه از مضمون آیه باینطریق نیز میتوان فهمید که بمحمد اذن مخصوص داده شده است که از کنیز و زن قدر یکه دل او خواهش
نماید بازدواج خود در آورد یعنی در باب حکم تزویج مانند سائر خلق او را حدی و عددی نباشد چون محمد از حکم آیه سورة النسا تجاوز نموده یعنی زیاده
از چهار زن بعقد نکاح خود در آورده بود لهذا باید آیه مسطوره برده بر تجاوز نیت خود کند انتهی **راقم** گوید که جواب این اعتراض آن باشد که
مصنف آیه قرآنی آورده در آن تا آنکه با بطال دعوی آن کریم قرآن مجید کلام خداست نپردازد اعتراض نمیرسد چونکه کثرت ازواج تجویز و تحلیل حضرت
عزت واقع شده پس اعتراض در حقیقت بر جناب تعالی باشد و برای آنحضرت سنح انقیاد در پرهیزگاری نمی باشد چنانچه از انبیا سابقین هم کثرت
ازواج چند پیغمبر بشهادت کتب سابقه ثابت است پس هر چه مصنف از رهگذر امر مذکور طعن بر حضرت سید المرسلین صلعم نموده اند بعینه بجانب آن پیغمبران
عاید و راجع است در توراة در حال حضرت یعقوب مسطور است که ازواج ایشان چهار بوده اند لیا و بلهها و راحیل و زلفا چنانچه در باب ۲۹ کتاب مبدا [illegible]
مکتوب است و در س ۱۶ و لابان را دو دختر بود که اسم بزرگتر لیاه و اسم کوچکتر راحیل و چشمان لیاه رمد داشت اما راحیل خوب صورت و خوش منظر بود و چونکه
یعقوب راحیل را دوست میداشت گفت بواسطه دختر کوچکت راحیل ترا هفت سال خدمت خواهم نمود و لابان گفت که او را بتو دادن بهتر از آن است که
بدیگری بدهم با من بمان و یعقوب برای راحیل هفت سال خدمت کرد و در نظر او روزهای چندی نمودند زیرا که او را دوست میداشت پس یعقوب به لابان
گفت که زن مرا بمن بده تا باو در آیم چونکه روزهای خدمتم تمام شد و لابان تمامی مردمان آنمکان را جمع کرده ضیافت کرده و در وقت شام که دختر خود لیاه
را گرفته باو آورد و یعقوب باو در آمد و لابان کنیزک خود زلفاه به دخترش لیاه بجهة کنیزی داد و در صبح شد در صبحدم که اینک او لیاه بود پس به
لابان گفت اینچه بمن کردی چیست آیا بجهة راحیل بتو خدمت نکردم پس مرا چرا فریب دادی لابان در جواب گفت که در ولایت ما چنین نمیشود که
کوچکتر پیش از بزرگ داده شود هفته این را تمام کن و بسبب خدمتی که بمن خواهی کرد بمدت هفت سال دیگر این را بتو میدهیم و یعقوب چنین کرد و هفته او را

تمام کردلابان دختر خود راحیل نیز باو داد انتهی **راقم** گوید که الحال انصاف فرموده آید که بر دختر دیگری عاشق گردیدن و در مقام اشتباه مقاربت کردن کرا عبارت قرینه ظاهر میشود و جمع بین الاختین کردن که بنص حکم توراة مخالفت کلی دانسته شد تا پاکی و پرهیزگاری میتواند بود یانه الحال چنانچه حال کثرت ازواج یعقوب مذکور شد همچنین کثرت ازواج حضرت ابراهیم ع ثابت نیز ست که زن ساره حضرت هاجره و قطوراه در حبالهٔ نکاح بسته چنانچه در فصل شانزدهم کتاب اول توراة ورس ۲ و ۳ ساره زن ابراهیم کنیزک خود هاجره مصری را گرفت بعد از انکه ابرام ده سال در زمین کنعان ساکن بود واو را بشوهرش ابرام داد تا او را زن باشد و در باب بیست پنجم کتاب اول توراة راخوان تا بدانی که در ورس اول آن مذکور است که دیگر ابراهیم ع زنی گرفت که اسمش قطوراه بود همچنان کثرت ازواج حضرت داؤد در توراة لاکلام ثابت باشد چنانچه در کتاب دوم شمویل در باب پنجم در ورس ۱۳ دیگر بعد از حرکت داؤد از حبرون متعه کان و زنان از اورشلیم گرفت که از برای داؤد پسران و دختران تولید یافته **ایضاً** در فصل سوم کتاب دوم شمویل در ورس دوم و برای داؤد در حبرون پسران تولد یافتند اول زاده اش امنون از اخینوعم یزرعیلیه و دویمش کلاب از ابیجیل زن نابال کرملی و سوم ابسالوم پسر معکا دختر تلمی که بادشاه کشور و چهارم آدونیاه پسر حجیث و پنجم شفطیاه پسر ابیطل و ششم یثرعام از عجلاه زن داؤد اینان از برای داؤد در حبرون تولد یافته شدند انتهی الحال حضرت سلیمان ع را باید شنید که انجناب هفتصد زوجه و سیصد جاریه بود چنانچه از فصل یازدهم کتاب اول ملوک مذکور است و سلیمان علیه السلام ملک سوای دختر فرعون زنان بیگانه بسیار را از مو آبیان و عمونیان و ادومیان و صیدونیان و حتیان دوست میداشت از امتهای که خداوند بنی اسرائیل را فرموده بود که شما را بخدایان خود شان مایل خواهند گردید و سلیمان از راه محبت با ایشان ملصق شد و او هفتصد زن بانو و سیصد متعه بود و ایشان قلبش را برگردانیدند انتهی در انجیل عیسائیان لازم که نظر بر کثرت زنان انبیای سابقه که از زوجات آنحضرت نسبت باز واج انبیای سابقه اقل قلیل بوده اند منع و نقد بدنهای خود را بند نمایند و در زنا انبیای مذکورین مورد طعن او میشوند پس جواب که اهل کتاب از جانب آن انبیا خواهند داد همان جواب اهل اسلام از جانب رسالت مآب صلعم تصور نمایند و از عبارات مذکوره صاف و صریح واضح میشود که درباره ازواج از عورات آن قبائل که حضرت سلیمان بوقوع آمده حکم ارتباط و تناسل هرگز نبوده و آنجناب مخالفت حکم الهی نموده اند و از ایشان پناه بخدا آنجناب را اغوا و گمراه کرده پس اتقا و پرهیزگاری و پاکیزگی کجا باقی ماند تا بر لازم آید که انبیا و مقبولین خدا پیغمبران برحق نبوده باشند علاوه برین در سورهٔ النساء حکم مخصوصه مسلمانان باشد آنرا با حکم نبی اسحه بخلت باشد و دعوی دار دساختن حکم مخصوصی آنحضرت برای خود از برای درستی عاقبت خود مصنف آورده اگر قرآن مجید را آنحضرت حسب خواهش و نفع مرضی خود نوشته در انحال شل آن آوردن چه مشکل بود که تا حال دیگر اعتراضات پیش می آرند مانند یک طرح آوردن نمیتوانند دلهای ایشان آن آورده بعد ازان دعوی کلام آنحضرت ص بر قرآن مجید آورده باشند ورنه از دعوی بدلیل باز باشند و رخصت عام اگر از برای آنحضرت بود که در باب تزویج مانند سائر خلق اعداد زنان احد مدی نباشد در انحال آنحضرت موافق آن حکم چرا عمل نیاوردند مگر انیگونه حکم عام بحضرت موسی از زدی توراة حاصل بود چنانچه در کتاب پنجم توراة مسمی بسفر مثنی در ورس دهم یازدهم مذکور است که چون بجنگ بر دشمنان خود بیرون بروی و خداوند خدایت ایشانرا بدست تسلیم نماید و تو ایشانرا اسیر کنی و در میان اسیران زن خوبصورتی را به بینی و بحدی با او عاشق شوی که در او را از خود زنی بگیری پس او را بخانه خود بیار و او سر خود را تراشد و ناخن خود را بگیرد و لباس اسیری خود را از بر خود خلع نماید و در خانه تو باند و مدت یکماه بجهة پدر

و مادر خود گریه نماید و بعد از آن تو باو داخل شوهر تو شوهر او و او زن تو خواهد بود انتهی **راقم** گوید که اگر اهل کتاب میتوانند این اعتراض را از سر توراة رفع نمایند که مصنف میزان را اینگونه ناخوش باشد. الغرض هرگاه از برای حضرت موسی اینگونه امور روا باشد در انحال اگر آنحضرت را نیز اینگونه حکم داده فرمودند چه جای اعتراض باشد پس هرچه مصنف از جانب حضرت موسی در انبیا ده عندآرند فهو جوابنا **قوله** و دیگر اینکه محمد این بنا بر شریعت خود برین امر وابسته شده اند که در میان زنان تفاوت منظور ندارند نهایت محمد از برای اینکه خود را از تحت انحکم نیز خارج و آزاد سازد آیهٔ آتیه را وارد ساخته که بنا بر مضمون آن آیه با و اذن داده شده که بهر طریقی که رای او علاقه گیرد با ازواج خود همان نوع رفتار نماید چنانکه در سورة الاحزاب مرقوم گشته است که ترجی من تشاء منهن وتؤوی الیک من تشاء ومن ابتغیت ممن عزلت فلا جناح علیک یعنی تو هر یک از زنان خود را که خواسته باشی میتوانی آورد و هر یکرا که اراده کنی در نزد خود میتوانی جا داد و همچنین از هر کدام آنها که خواهی جدا شوی از برای تو تقصیری نخواهد بود انتهی **راقم** گوید که معلوم مصنف در توراة حال موسی و بنی اسرائیل و در انجیل حال عیسی موافق هم یافته از آن بعدم ادراک آمده که چرا در بیاده حکم مخصوص برای آنحضرت ص در انبیا بوده باشد و سبب انحکم مخصوص بحسب دریافته راقم آن باشد که مبادا اندک عفونتی بجانب آنحضرت پیدا شود معصیت کاز و آثم گردد ازان مصلحت حق تعالی والد آنحضرت ص عبد الله را در حالیکه آنحضرت ص در شکم والده بودند وفات داد و والده آنحضرت ص قبل از آنکه آنحضرت بحسب ظاهر مکلف گردد بدار آخرت حمد ادجعی الی ربک راضیة مرضیة بگوش هوش انعقد لحکمیه سیانید تا بر آنحضرت ص آداب احدی لازم نباشد چونکه ادب والدین ثانی مرتبه ادب حق تعالی است در صورت قید حیات بودن آنهر دو بزرگوار بر آنحضرت ادب ایشان لازم آمدی و اگر آنحضرت با دب ایشان نه پرداختی درانحال ممکن بود که بر آنها گران آمدی در آنجا معصیت کار میشدند لهذا از و در حد تکلیف هر دو را نیافت پس همچنان اگر بر آنحضرت حکم مساوات ازواج مطهر از جانب خداوندی میبود و اگر گاه اوقات بدان نسبت بعض ازواج آنحضرت بحکم مساوات در میان شان عمل نیاوردی بعض همین خیال که بخاطر شان راه یافتی گناهگار میشدند ازان سبب حضرت عزت از راه رحمت نسبت بازواج آنحضرت ص اینگونه حکم محض برای آنحضرت ص صادر فرمود تا ازواج آنحکم مساوات را باختیار آنحضرت ص دانسته اعتراضی نداشته باشند تا صیانت شان از معصیت و نارضامندی خدا تعالی و رسول او بوده باشد بران امر جای اعتراض باشد راقم آنچه گفتم که مبادا گاه اوقات بدان نسبت بعض ازواج آنحضرت بحکم مساوات در میان شان عمل نیاورندی اندیشه نباشد از انسان اینگونه امر ممکنست چنانچه زنان را از قضیه و قضایا که مابین حضرت ابراهیم ع و حرم محترم او حضرت ساره درباره حضرت هاجره رو داد معلوم است اگر مرتبه ابراهیم موافق مرتبه آنحضرت نبود که ساره در مخالفت او معصیت کار میشد در اینجا قضیه بعکس بود بایدک عفونت کار انکس در هم بر هم میشد دیگر آنکه مسلمانان را درین باره هیچ اعتراضی نبود و حال آنکه مسلمانان آنوقت آنقدر سخت دل بودند که از حق تعالی نزول عذاب در صورت نبی برحق بودن آنحضرت ص بصدد و راندک احکام طلب غیر خاطر خواه میکردند چنانچه در سوره الانفال جزو دهم وارد گردیده واذ قالوا اللهم ان کان هذا هو الحق من عندک فامطر علینا حجارة من السماء او ائتنا بعذاب الیم وما کان الله لیعذبهم وانت فیهم وما کان الله معذبهم وهم یستغفرون یعنی و یاد کن آنوقتی را که گفتند خداوندا اگر این قرآن او راست و درست از نزد تو پس ببار بر ما سنگ بسیار از آسمان و بیار بر ما عذابی دردناک و نیست خدا را که عذاب کند ایشانرا در دنیا و حال آنکه توای محمد ص در میان ایشان باشی و نیست خدا عذاب کننده ایشان را در حال آنکه ایشان استغفار کنند انتهی مگر این تفرقه بعضی محبت

اعتقادات بو الفضول عربی که استدعای نزول بلا و نزول عذاب را برایمان آوردن آنحضرت ترجیح میدادند اگر عمل آنحضرت را بر خلاف عمل
خود میدیافتند البته اعتراض می آوردند بلکه آنحضرت باوجود صدور این حکم بحکم مساوات در میان ازواج حکم و عمل میفرمودند **قوله** و نیز در میان
متابعان محمد اتفاق عده هم مقرر است که زوجه مطلقه دیگری را بعقد نکاح خود میتواند آورد اما در خصوص زنان محمد باز این اذن باو داده نشده
که بعد از واحدی زنان او را نکاح نمایند چنانچه در همین سوره مذکوره مسطور است وما کان لکم ان تؤذوا رسول الله ولا تنکحوا ازواجه
من بعده ابدا یعنی سزاوار نیست شمارا که پیغمبر خدا را برنجانید و باید که زنان او را ابدا بعد از و بنکاح در نیاورید انتهی **راقم** گوید که این آیات
در باره ازدیاد شرف و اثبات علو مرتبه آنحضرت میباشد ذکر آن برای تغلیط عوام قسمی دیگر او رهزنی راه سالکان کعبه طریقت باشد چونکه
حقتعالی بجهت سبب مومنان را ممانعت فرموده آنرا عمدا ترک نموده یا اوستادش که از طائفه عجمی بود از ان نخست مطلع نمود و سبب ممانعت آنها شد
که ازواج آنحضرت بنص کریمه مادران مومنان باشند چنانچه النبی اولی بالمومنین من انفسهم وازواجه امهاتهم پس اگر کسی رغبت
بنکاح مادران خود در انحال اراده نکاح ازواج آنحضرت تواند بود و چنین کس را از مسلمانی بهره نباشد و شرف آنحضرت علو مراتب و
تعظیم ازواج آنحضرت صلی الله علیه وآله باشد آنرا از انجمله عیوبات شمردن باشد لاکن مصنف قصوری ندارد چونکه علانیه در ذکر مریم و یوسف را تبهری
او دسائیل ستائش مینماید بلکه فرشتها نیز در خواب زلیخا بری یوسف نسبت میدهند با وجود آن او را مادر پسر خداوند تعالی قرار میدهند لاکن
قومی که شرم و حیا و ایمانداری میباشد حضرت مریم را ازین نسبت بری و بعید میدانند **قوله** و دیگر در سوره التحریم مسطور است که یا ایها النبی
لم تحرم ما احل الله لك تبتغی مرضات ازواجك والله غفور رحیم قد فرض الله لكم تحلة ایمانكم یعنی ای پیغمبر چرا حرام میکنی
آنچه خدا ترا حلال کرده است آیا خوشنودی زنان خود را طلب میکنی و خدا غفور و رحیم است بدرستی که خدا از برای شما مقرر گردانیده است برهم زدن
قسمهای شما را انتهی بر روایت باب پنجاه و پنجم جلد دوم کتاب حیات القلوب سبب ورود آیه مذکوره بدین طریق است که روزی محمد در خانه حفصه بود
ماریه قبطیه را خدمت مینمود اتفاقا حفصه بی کاری رفت و محمد با ماریه مقاربت نمود چون حفصه برین امر مطلع شد غضبناک گردیده گفت آیا در روز
نوبت من در فراش من با کنیزی مقاربت میکنی پس محمد شرمنده شده فرمود که ازین سخن درگذر که ماریه را بر خود حرام گردانیدم که دیگر هرگز با وی نزدیکی نخواهم کرد
فقط نهایت چون محمد قلبا نمیخواست که از ماریه مفارقت نماید پس از عهد خود پشیمان گردیده آیه مذکوره را وارد ساخت مضمون آن آیه را او جائز
گرد سوگند خود را برهم زند و بدین طریق حفصه را ساکت سازد **اقول** کفاره سوگند محض برای سوگند آنحضرت وارد گشته بلکه برای [illegible]
جمله مسلمانان تا روز قیامت مقرر گردیده اگر آنحضرت بذات خاص خود متوجه اینگونه امرات که مردم آنرا از پیش خود منجمله فرائض میدانستند
نیکردند احدی را مجال برهم زدن آن نمیبود مثلا ممکن است که شخصی قسمی یاد میکرد که ناحق کسی را بکشد و خود بخورد و دنیا شامد تا میرد حالا
ارباب انصاف بگویند که کفاره قسم ادا نمودن بهتر است یا دیگری را ناحق قتل نمودن یا خود را هلاک کردن پس بمتابعت آنحضرت این سنت
گردیده که بشرط ادای کفاره سوگند از قید سوگند رهیتوان آمد مگر دانستنی است که آنچنان متعرض نیست خواه نخواه قسم باید خورد و آنرا باید که شکست
کفاره آن تواند داد بلکه مراد اینباشد که تا بتواند سوگند یاد نکند و هرگز یاد نکند لاکن هرگاه از عجلت ناخواسته از دهن برآید یا غیظ غضب یا غیر آن مبتلا
ضرورت دیگر سوگند یاد کند در انحال تواند آنرا اشکند لاکن هرگاه خلاف شرع قسم یاد نماید شکستن آن اولی تر باشد چونکه مخالفت عهد خود

سهل و آسان باشد مخالفت عهد شریعت دشوار هر گاه در صحابت شریعت مانند آنحضرت قسمی یاد فرمود که البته موافق مرضی حقتعالی نبود بر خلاف
حکم مقرره شریعت بود اگر آنحضرت آنرا نمی شکست آینده هر کس که بر خلاف شریعت خواه بناحق سوگند یاد کردی البته از ادای نمودن آن نمی شکست گو که دران
صد هزار طرق نقصانها بودند و نیز این عهد باخلائق نبود باخلاق عالم بود از ان حاصل شد دیگر کدام قباحت عقلی دران مانده که
مصنف اعتراض آورد علاوه برین باقیماند فعل آنحضرت که آیا چرا موافق مرضی ازواج بر اینگونه امر اقدام فرمود جوابش آنست که این قسم
پیشتر نیز از انبیای سابق بعمل آمده است چنانچه احوالات حضرت ابرهیم و زوجه او سارا و هاجره شاهد حال باشند چنانچه در فصل شانزدهم
رساله اول توراة در درس چهارم مسطور است پس او بهاجره در آمد و او حامله شد و خود را چون حامله دید خانمش در نظرش خوار نمود من خداوند در میان
من و تو حکم نماید و ابرام بسارا گفت که اینک جاریه ات در دست میباشد پس هر چه در نظرت خوش آید باو بنما پس سارا او را جفا می نمود تا
او از حضورش فرار کرد و فرشته خداوند او را در بیابان نزد چشمه آب یعنی نزد چشمه که براه شورست یافت و بهاجر جاریه سارا گفت که از کجا می
آئی و بکجا میروی او گفت از حضور خانمم سارا فرار کرده ام و فرشته خداوند ویرا گفت که بخانمت برگرد و در زیر دست او مطیع شو و فرشته خداوند
دیگر گفت که ذریه ترا چنان بسیار مینمایم که از بسیاری شمردن نتواند الخ الحال تصور نمائید که ما بین این هر دو قضیه چقدر مناسبت و موافقت با هم
میباشد آنچنان که حضرت مصطفی حسب خاطر ام المومنین حفصه ماریه را از خود دور کردند ابرهیم حسب خاطر سارای حضرت هاجره را از خود جدا کردند اگر بر
آنحضرت پناه بخدا جای طعن باشد حضرت ابراهیم اولیتر زیاده از ان مطعون در انبیا باید شوند. علاوه برین مرتبه حضرت هاجره را تصور
نمائید که فرشته از جانب خداوند برای او وحی آورد مانند وحی بر انبیا نازل میشود دیگر آنکه با قیماندن رشک ام المومنین حفصه با ماریه مگر حسد و
رشک سارا تصور باید نمود که چقدر بجلو قوع آمده بود دوم حضرت ابراهیم در حالت حمل در بدر نمودن و تعظیم ام المومنین علاوه جفاها
غیر واجبی برانی آوردن که او طاقت برداشت آن هیچ نبوده از راه لاچاری فراری گردید پس حسد سارا بر رشک حفصه فوقیت حاصل باشد **قوله**
دیگر زید که غلام آزاد کرده محمد بود و محمد او را بفرزندی برداشته بود روزی بجهت دیدن زن زید بخانه زید رفته وقتی که پرده حجره را برداشت چشم
محمد بر زینب زن زید افتاد از حسن جمال او تعجب نموده قلبا مائل او گردیده لفظ سبحان الله خالق النور و تبارک الله احسن الخالقین را بر زبان خود
جاری نمود چون زید در خانه نبود بنابران زینب ماجرا بعد از ورود شوهر خود باو حکایت و بیان ساخت آنگاه زید باز ترس بانه خلاصی که محمد را
داشت زینب را طلاق داده محمد بعد او را در نکاح خود آورده چنانچه مطلب در باب پنجاه و سوم جلد دوم کتاب حیات القلوب تفصیلا ذکر یافته
است پس محمد با چنین آیه وارد ساخت که گویا در ضمن آن جهت نکاح زینب حکم از جانب خدا رسیده است چنانچه در سوره الاحزاب مرقوم است واذ
تقول للذی انعم الله علیه وانعمت علیه امسك علیك زوجك واتق الله وتخفی فی نفسك ما الله مبدیه و
تخشی الناس والله احق ان تخشاه فلما قضی زید منها وطرا زوجناكها لكیلا یكون علی المومنین حرج فی ازواج
ادعیائهم اذا قضوا منهن وطرا وكان امر الله مفعولا یعنی یاد کن آنرا که گفتی مر کسی را که انعام کرده است خدا بر وی و تو
انعام کرده بر او به پروردن و گفتی که نگاه دار از برای خود زن خود را و بترس از خدا و پنهان میکردی در نفس خود آنچیز را که خدا آشکار
کننده است و می ترسی از مردمان و خدا سزاوار تر است بآن که از و بترسی پس چون زید از ان حاجت را تمام کرد یعنی زن خود را طلاق داد ما آنرا بزوج

تزویج گردانیدیم تا نبوده باشد بر مؤمنان گناهی در خواستن زنان پسر خواندگان خود هرگاه حاجت را تمام آورند و طلاق و امر خدا را تبدیل
بیاورند نهایت اصل سبب ورود آیه مذکوره بدین طریق است چون محمد دریافت که گذارش زینب در میان مردم مشهور گشته و باین تنگی شده اند
زیرا که بنابر عادت عربان آن ایام گرفتن زن پسر خواندگی جایز نبود پس سعی نمود که عشق زینب را در دل خود مستور دارد اما دید که آخر الامر عشق خود را
در پرده نتواند داشت لهذا این آیه را وارد ساخت که گویا از خدا باذن رسید که زینب را بنکاح خود در آورد تا بدین طریق عیب این عمل را پوشیده دارد
و هرگاه در این گذارش هیچ عیبی و نقصی بهم نرسید و بهیچ طور خدا را حیا یا عادات آن ایام منیبود پس چه را در برای حلال گشتن آن اذن مخصوص ورود
چنین آیه لازم اگر عربان در بنیاب مشککی نمیبودند از چه سبب محمد محبت زینب را پنهان ساخته و از مردم احتیاط مینمود آنچه راقم گوید از
مبدعات رسوم قبیحه و سنن شنیعه کفار جاهلیت یکی این بوده که پسر خوانده را احکام پسر حقیقی جاری میکردند و بعد موت پدر مجازی و را میراث
میدادند و زنان و محارم خود را از وی و آن را محرم مینمودند پس بهدم این بناهای باطل خود جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم بحکم حضرت
رب العزت نکاح مطلقه زید را واقع فرمودند تا آن بدعتهای کفار بالکلیه از خواطر خلق محو و زائل و از صفحه هستی نیست و نابود گردانند پس موافق
آن برای تزویج این مبین هدم بنای باطل معاندین طعن و اعتراض کردن و آنرا از انجمله عیوب شمردن خیلی از مدعیان انصاف نهایت جای
تعجب باشد بهر حال این امر مخصوص جناب سرور کائنات نکاح با مطلقه زید کردند در آن چه قباحت باشد و بدون آنکه مثل آنحضرت اقدام بر این
امر نموده آنرا بهم نداز بر هم زدن دیگری نمیشد - دیگر آنکه آنچه مصنف گوید که زید یا از ترس یا از اخلاصی که بمحمد داشت زینب را طلاق داد این قابل
اعتبار باشد مصنف چگونه دانستند که اگر زید او را مطلقه نسازد برای زید جای ترس و بیم باشد و حال آنکه از طرف محمد هیچ امری که باعث
نارضامندی نسبت بزید باشد بعمل نیامده و اما اخلاص اینهم ممکن است که کسی اخلاص بکسی دارد نتیجه آن اخلاص زن خود را مطلقه سازد نادر
اخلاص آنخلص تفاوت راه نیابد شاید همه خلق بطریقه یوسف نجار باشند که بمحض آنکه در خواب دید که ای یوسف پسر داود از گرفتن مریم زن خود
مترس که آنچه در دمیا شد از روح القدس است از مریم گذشته و حال آنکه خواب است و دروغ شیطانی و رحمانی باشد برای آدم غیرتمند جای
مرگ باشد اگر کسی پسر او را معاذ الله نسبت بفرزندی خدا تعالی دهد روح القدس چه حقیقت دارد که از روح القدس فهمیده خاطر حزین خود را از ان خواب تسلی
تشفی داده بعد از آنهم در پی سگشته سوای آن اینهم ظاهر است که آنحضرت بممانعت زید از طلاق زوجه اش پرداخت مگر چون مشیت الهی بود کارگر نیامد مگر
دعوی مصنف که سبب ورود ذکر آیه آن بود که چون آنحضرت دریافت که قضیه ام المؤمنین زینب مشتهر گشته و عادت مردم آن زمان چنان بود که زن پسر خوانده را برای
خود جایز نمایند لهذا این آیه را مشتهر ساختند چون اینش آیه نباشد که فی الحقیقت در بنیاب آیه نازل گردیده مگر آن دیگریست که مصنف ندانسته یا عمدا ذکر آن
نکرده ما کان محمد ابا احد من رجالکم ولکن رسول الله و خاتم النبیین و کان الله بکل شیء علیما یعنی نبود محمد پدر احدی از مردان شما
ولکن رسول خداست و آخر پیغمبرانست و خدا بهمه چیز داناست انتهی - پس بر ارباب انصاف و دیانت روشن و هویداست که بمحض پسر خواندگی گفتن کسی پسر صلبی و
حقیقی او قرار نمییابد چنانچه از روی کتاب توراة باب ۲۰ رساله اول موسی مسمی به سفر تکوین یا پیدایش در بان کتاب مذکور یافته میشود که حضرت ابراهیم
زوجه خود ساره را از خوف ابیملک خواهر خود گفته اند و مرتبه دوم نیز چنین کرده اند و از باب ۲۶ همان کتاب اول موسی ظاهر است که حضرت اسحاق نیز بسنت
پدری عمل فرموده زوجه خود را از زمین فلسطین خواهر خود قرار داده پس ثابت گشت که ازواج آن هردو عالی قدر برای آن هر دو حضرات حرام گردیدند و

تصرف شان و یا بران ازواج حرام در کار معصیت و گناه بود و تا ابد آن هردو بران هردو مانند خواهر باشند و اگر از گفتن زبانی هیچ
نمیشود در انحال مطلب ما ثابت باشد و این امر خالی نیست برای آنحضرت بزبانی گفتن بنفقتی را نیافته در نیجا نیز آنچنان باید تصور کنید که در بنیاب از شیر آنگونه
جاری باشد چنانچه بر خواننده قرآن مجید پوشیده نباشد آیه کریمه اول سوره مجادله شاهد عدل باشد قد سمع الله قول التی تجادلک فی
زوجها و تشتکی الی الله والله یسمع تحاورکما ان الله سمیع بصیر الذین یظاهرون منکم من نسائهم ما هن امهاتهم ان امهاتهم
الا اللائی ولدنهم وانهم لیقولون منکرا من القول وزورا ان الله لعفو غفور یعنی بحقیقت شنید خدا گفتار آن زنی را که مراجعت مینمود بتو
درباره شوهرش و شکایت میبرد بسوی خدا و خدا می شنود گفتگوی شما را باهم بدرستیکه خدا شنوا و بیناست آنانکه لفظ ظهار میگویند از شما نسبت بزنان خود نه اند آن زنان
مادران ایشان نیستند مادران ایشان مگر آن زنان که زاده اند ایشان را بدرستیکه ایشان هر آئینه ناگفتنی از گفتار و دروغی و بدرستیکه خدا هر آئینه در گذرنده است
آمرزگار انتهی پس احکام مخصوص آنحضرت بود حقتعالی برای شکستن سوات جاهلیت آیات چند در چند نازل فرمود که حکم خویشان اصلی دیگر باشد و خویشان
زبانی دیگر باشد - الغرض آنحضرت نه تنها همین رسوم جاهلیت را بر هم زد بلکه بسی از جمله رسومات و بدعات جاهلیت را که بود عمدا از برای بر هم زدن آن بدعات عمل گردید
از مشتکی شدن تا چه اندیشه داشتند لاکن هرگاه این بدگمانی ناکسان را به صداقت داشته یعنی آنحضرت معاذ الله بر حسن ام المؤمنین فریفته
شده بودند در انحال چرا و چگونه در اول حال آنحضرت او را برای خود خواستگاری نمینمود چونکه زید غلام آزاد کرده آنحضرت و زینب دختر عمه آنحضرت بود و آنها
رضامند نمیشدند که زینب را بزید دهند چنانچه شیخ طبرسی روایت کرده است که چون زینب دختر جحش مادرش امیمه دختر عبد المطلب بود حضرت او را برای زید خواستگاری
کرد امتناع بسیار کرد و گفت من دختر عمه ام و هرگز راضی نمیشوم که زن زید شوم و برادرش عبد الله بن جحش نیز چنین گفت پس آیه وما کان لمؤمن
ولا مؤمنة اذا قضی الله و رسوله امرا ان یکون لهم الخیرة من امرهم ومن یعص الله و رسوله فقد ضل ضلالا
مبینا یعنی نبود و نشاید هیچ مرد مؤمن و زن مؤمنه را که هرگاه حکم کند خدا و رسول او کاری را آنکه بوده باشد ایشان را اختیاری از کار خود و هر که نافرمانی کند خدا و
رسول او را پس بتحقیق که گمراه شده است گمراهی هویدا چون این آیه نازل شد زینب گفت راضی شدم و امر خود را بآنحضرت گذاشت و حضرت او را بزید نکاح کرد و
دینار طلا و شصت درهم نقره برای مهر او فرستاد و مقنعه و چادری و پیراهن و ازاری و پنجاه مد طعام و سی صاع خرما برای ایشان فرستاد انتهی - این حکایت در آخر
باب پنجاه و سوم همان جلد دوم حیات القلوب مذکور میباشد پس ارباب انصاف تصور نمایند که هرگاه آنحضرت برای خود خواستگاری میکرد بطریق آسان
این امر از منصه ظهور و شهود میآمده نسبت بزید مگر در وقوع این امر دو مصلحت الهی بود که بظهور آمدند اول آنکه هیچ مؤمن و مؤمنه که کفو همدیگر باشند نظر
بر نسب ننموده بمقتضای ان اکرمکم عند الله اتقاکم از اختلاط و آمیزش هم ننگی و عاری نداشته باشند چونکه در صورتیکه دختر عمه آنحضرت بغلام
آزاد کرده عقد مناکحت واقع گردد در انحال سایر مؤمنین اخوان هم باشند دوم آنکه آینده بر پسر خواندگان حکم پسر صلبی جاری نساخته باشند **قوله**
حالا کسی که در خصوص گذارشات مذکوره اندکی متفکر گردد آیا باو معلوم و یقین نخواهد شد که آیات مذکوره و مقدمات مسطوره صاف گواهی
میدهند و ثابت میسازند که قلب محمد از خواهشهای نفسانی مملو بوده است و هوا و هوس نفسانی بمرتبه باو مسلط گشته بود که بچهار زن قناعت نکرده در باب گرفتن
زن متعدده آیات مذکوره بکم و کیف مسطوره درباره خود اظهار ساخت انتهی - معنی کم و کیف بفهم ناقص نمیرسد که چه باشد و بکدام مناسبت درج رساله
گردید شاید برعایت قافیه متعدده بدون لحاظ معنی همچو عوام تحریر نموده - الغرض هر کس تدبر و تامل کند که زیاده خوض کامل و یقین کلی

حاصل خواهد شد که آنحضرت آنچه کردند همه موافق حکم خداوندی بجا آوردند از آن تجاوز جایز نداشتند و معاذ الله هوا و هوس را چه مداخلت
در جائی یا در هوا و هوس در میان بوده آینده از جواب الزامی بوضوح خواهد پیوست که در انبیای بنی اسرائیل بچه حد بوده باقی غیر قناعت بچهار زن
و یا طلب زنان متعدده اگر با جازت حضرت عزت باشد و کسانیکه بدون اجازت حق تعالی بعمل آوردند تفاوتی در میان شان باشد یا نباشد و
حال بودن آن نیز آینده بوضوح خواهد پیوست مگر این قدر در عقل عاقل موافق خواهد افتاد که اگر اختیار زنان متعدده برخلاف پرهیزگاری باشد
اختیار یک زن نیز خلاف پرهیزگاری خواهد بود تفاوت اعداد باشد و بس **قوله** مگر در ماده چنین پیغمبر چه ذکر کنم که بجهت آنکه خواهش نفسانی
خود را بعمل آورد و بر عیوب خود پرده کشد ادعا نماید که خدا او را جهت تجاوز از احکام خود اذن داده و بر هم زدن قسم و عهد را برا و جایز نموده است انتهی
حقتعالی از پیشتر حکم عموماً فرستاده است که لا یؤاخذکم الله باللغو فی ایمانکم ولکن یؤاخذکم بما عقدتم الایمان فکفارته
اطعام عشرة مساکین من اوسط پس این عهد و قسم از آن قبیل بوده که آنرا باید آنحضرت باید بر هم زند تا آینده بر مسلمانان راهی باشد
کشاده تا در کار شان اگر بسبب عجلت یاد نمایند حرجی نباشد ورنه آنحضرت بر عهد خود استوار بودی کاقال ابو القاسم این گنجفیدی روزی آنحضرت
را بر گذرگاه با شخصی اقرار نمودن افتاد که تا آنکس نیاید آنحضرت در انجا تشریف داشته باشند چون آنکس نیامد و آفتاب بلند شد مردم عرض کردند که آنکس
نیامد باید رفت آنحضرت فرمود که هرگز ازین مقام فرار نشوم تا آن کس نیاید ورنه در اینجا خواهم نشست تا قبض روح من گردد و در اینجا مدفون شوم و در
قیامت ازهمین جا مبعوث گردم پس آنچه آنجناب صلی الله علیه وآله الاطیاب کردند همه صدق و صواب سراسر بحکم رب الارباب موافق طریقه مستمره
انبیاء سالفه پس طعن بر اعمال حسنه سید الابرار در حقیقت طعن و اعتراض بر حضرت عزت جلشانه و پیغمبران سالفه باشد و پاداش آن خذوه فغلوه ثم
الجحیم صلوه ثم فی سلسلة ذرعها سبعون ذراعاً فاسلکوه و دعوی عشق معنی ندارد از کجا فهمیده میشود که آنحضرت عشق بهم رسانید
چیزی خوبصورت را دیدن و ثنا بر خالق نمودن دلالت بر ثنای کمال صنعت او نمودن باشد نه نفس پسندی باشد نقاش وجود انهمه
صورت که بناکرد تا نقش به بینی و مصوره پرستی آنحضرت ثنا صنعت پروردگار نمودند نه غیر آن چنانچه مبرهن گردد و دعوی عشق
زن دیگری نیز از عصبیت و عناد باشد بعد اطلاق و طلاق مطلقه توان گفت نه زن آنکس و آنچه مصنف این امر شرعی بسیار نامناسب
دانسته معلوم نیست که نامناسب بر بسیار زیاده برین از کتب خود شنیده چه خواهد کرد که گوش احدی بدتر از آن قصها یا نه شنیده باشد **قوله**
بصفات خدای عادل و مقدس چنین کلام را نسبت دادن **اقول** گویا چگونه خدای عادل و مقدس زوجه یوسف نجار برای خود اختیار
نموده منظور نظر خود و سرافراز بین الامثال و الاقران خودش ممتاز فرمود در انحال عدل و تقدس خدا را خللی روداده به پیغمبر او جفت زن
مطلقه غیر را در عدالت و تقدس او راه یافته **قوله** لهذا واضح و آشکار است که آیات مذکوره را محمد محض از پیش خود گفته و خلافاً
بخدا النسبت داده است جواب این سوء ادبی مصنف در قبرش از درگاه حضرت رب العزت که آنحضرت فرستاده اوست یافته باشد لاکن
کلام الله فوق طاقت بشری بود و آنحضرت بشر بودند لاکن اگر کلام آنحضرت میدانی مثل آن آورده دعوی خود باثبات رسان و نه دعوی
بیدلیل پایه و وزن ندارد و این کار حواریان بود که کتابی نوشته آنرا نسبت بکتاب خدا دهند و صریح تصنیف متی و تالیف لوقا و اشباه او باشد
قوله چون محمد در مواقع مذکوره از راه کذب ادعای الهام الهی کرده است پس در خصوص سائر آیات قرآن نیز ادعای او باطل است انتهی

راقم گوید که مصنف الله او بیدینی و بی ایمانی میگوید که معاذ الله آنحضرت مرتکب کذب بدآوردن این آیات گردیده اند لاکن ایمان دار گفتن
میتواند که چون عیسی بشر بود در مواقع دعوی فرزندی خدا از راه کذب ادعای خدائی نموده و در انجیل دعوی الهامی کرده است پس در سائر
امور انجیل نیز ادعای او باطل باشد و بدین گفتن میتواند که مادرش از کجا او را بهم رسانید چون پدرش معین نبود شرم داشت که نام او را ببرد
چونکه نام یوسف که شوهر مادرش بود بردن نمیتوانسته چراکه مشهور شده بود دلیرش نیست لهذا دعوی فرزند خدا بودن نمود لاکن اینکار و حرکت
ناروا خصوصاً تهمت بذات حق خلفای هوای او را موافق حکم توریت بسزا رسانیدند در دنیا سزا یافت در آخرت ملعون گردیده بدوزخ
رفت حتی معتقدان او سه روز در جهنم بودن قبول دارند و انجیل باطل از بام افتاده پس برای سمع نقلی او درست باشد از اختلافات مملو
پرست بطریقه عقلی او درست بنابرین یقین که انجیل کلام خدا تعالی یا الهام نیست بلکه در ادنی پایه فروترین مایه باشد اینچنین چیز ناقص که
حواریان و شاگردان شان برای خود حیله و گریزگاه و در مهالک گیری و برای جمع ذخارف دنیویه دستاویزی فراهم آوردند آنرا ناحق کلام خدا
کتب الهامی دانستن چه باشد اگر حواریان صاحب الغرض بودند مارا غرض تحقیق راه حق باشد نه در دام مکر دو بیک خود را در آوردن باشد
قوله ای مطالعه کننده این رساله هرچندی که این سخنان در نظر تو افسانه ناگوار خواهد نمود باز نگ حوصله و تنگ ظرف گشته غضبناک
مشو بدستی دانسته و آگاه باش که این رساله بجهت آن نوشته نشده است که محمد بی سبب و دلیل مذموم گردد یا تو بغیرت آمده خشمناک گردی
بلکه حقیقت همین بود که بیان کردیم چون ما خود را در حضور پروردگار خود مدیون میدانستیم که حقیقت را بتو بیان سازیم **اقول** برادر اگر بجهت
عداوت شبپره نقصی بر روشنی و ضیا آفتاب عالمتاب رسد در آنحال نیز ازین تحریرات احمقانه مصنف و امثال و اقران او با شان والا شان ملازمان
حضرت نبوی برسد مدیون بودن که خود مصنف قبول کرده صلوة ادای آن در تحقیر و توهین حضرت خاتم المرسلین دانسته و آنرا عین آگاهی کردن خود
از بار گناه تصور دیده مگر هیهات هیهات آنچنان نیست بلکه این عین گرفتاری ابدی و کلال سرمدی است و بر ظاهر است که بحیثیت دنیا کسی صاحب مرتبه باشد
درباره او کلمات توهین و تحقیر نتوان گفت چه جای آنکه درباره حضرت سرور کائنات نه بازا کلمه تخفیف آشنا ساختن دین و ایمان خود را رایگان باختن
است لاکن این تازه گی و تجدیدی ندارد دوستان خدا تا بوده اند در حق شان دشمنان حق اینگونه کلمات بی تحاشا گفته اند چنانچه گاه خدا را
نسبت زن و فرزند دهند و گاه حادث از قدیم قرار نمایند و گاه انبیا را بعضی بت پرستی و گوساله پرستی نسبت دهند مانند هارون و سلیمان
و گاه بعضی را اسناد شرکت خون و تصرف در زوجه او و ارتکاب افعال شنیعه با محارم که از اهل بازاری این ننگ و عار دارند نمایند مانند داؤد و
لوط و ابراهیم پس خوشحال آنها و نکیس گر ما میگوئیم که حقیقتاً بآتش غضب خود بسوزاند جمیع آنها که شان ادب کاشته تیز کی برای اقوال ستند
و اسناد نسبتهای ناروا بجانب انبیاء عظام نمایند و هر گز شدت و حدت آن آتش غضب خود را از اظهار ندارد بلکه روز بروز در ازدیاد در زمانه
دارد آمین یا اله العالمین الحال برگشتم به سمت مطلب اصلی الحاصل مارا اگر غیرت رود هر خشمناک نگردیم از اعتقاد باطله تثلیث گمراهان و بیدینان الحمد
باشد چونکه آنحضرت و سائر انبیاء راضی اند تر باشند که اینگونه نسبتهای زشت بآنحضرت داده شود مگر نسبتی که برای او تعالی قرار دهند و دعوی بغرضانه
بودن مصنف دران تحریر نیز درست باشد و درست بدون تغلیط عوام و راهزنی مردم هیچ غرضی نیست اگر هست طمع حطام دنیوی و اندوختن زرهای
حلال و حرام خود که اگر حقیقت دین اسلام از اعتقاد باطله مخالفان ثابت گردد شرداری و سروری باد در بار از ضرر عظیم میرسد و احتمال نیست ذنابودن میدارد

قوله پس تو نیز طرفداری غیرت را بکنار نهاده با قلب صاف بخدا مناجات و استدعا نما که نور هدایت را بتو عنایت فرماید اقم گوید که طرفداری
و غیرت دین را گذاشته با یهود و نصاری محشور شدن است و البته غیرت در عیسائیان معنی ندارد و ما را نور هدایت عطا فرموده است اگر زیاده باز دعین
مرحمت او نور علی نور خواهد بود و ما اقل مرتبه در شبانه روز ده دفعه از حق تعالی در اوقات پنجگانه نمازها هر یک افراد مسلمانان سوال مینمایم غیر
المغضوب علیهم و لا الضالین آینده قبول بر اوست ٭ حافظ وظیفهٔ تو دعا گفتن است و بس + در بند آن مباش که نشنید یا شنید
قوله آنگاه این رساله را مطالعه نموده مطالب و تعلیمات انجیل و قرآن را با یکدیگر مقابله کن در انحال از مرحمت خدا تعالی تو آشکار خواهد گشت
که هر خبریکه تا حال در باره قرآن و محمد ذکر نموده ایم راست و حق بوده است انتهی کلام مورد ملامت اهل باطل و ظلام راقم گوید که ما انجیل را در صورتیکه
کسی جاهل احمق و نادان مطلق گوهر را همچون سنگ و لعل پاره را همسر خزف و جواهر را با صدف همشرف داند خدا نکرده با قرآن مقابله توهم
نمود کلام خدا را با انجیل که اضغاث و احلام مشتی نا بشد چگونه مقابله نمائیم اول مصنف حقیقت همین انجیل متداوله را بپایه ثبوت رساند بعد از
ردی دعوی مقابله با کتب سماوی نماید و بدون برابری همینقدر دانسته ایم که انجیل از کفر و شرک پر است و نیز هر دعوی که مصنف در باره
قرآن مجید و رسول حمید ذکر نموده بالکلیه باطل است و ناحق چنانچه اینه دعوی دیانی نباشد بر خواننده این رساله مخفی نخواهد بود. الغرض الحال از تحریر
اجوبه بادی در این باره فراغت روداد لهذا بکیفیت اینقضیه مے پردازد بعد جواب الزامی تحریر نموده شود بیان آنکه در جلد دوم کتاب حیات القلوب
که مصنف نیز چنین در این باب خوشه چین آنخرمن است آورده است ابن بابویه و دیگران بسندهای معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده اند
که حضرت رسول روزی برای کاری بخانه زید بن حارث بن شرحبیل کلبی رفت و چون داخل خانه زید شد زینب زن او را دید که غسل میکند پس
حضرت فرمود سبحان الذی خلقک و غرض حضرت آن بود که پاکی او کند خدا را و تنزیه او داز گفتار آنکافران که میگویند که ملائکه دختران
خدا اند چنانچه فرموده است که فاصفکم ربکم بالبنین و اتخذ من الملئکة اناثا انکم لتقولون قولا عظیما آیا برگزید شما را پروردگار
شما به پسران و اخذ کرد از ملائکه برای خود دختران بدرستیکه میگوئید سخنی بزرگ پس حضرت چون او را در حالت غسل مشاهده نمود گفت تنزیه
میکنم خداوندی که ترا آفریده است از آنکه فرزندی داشته باشد که محتاج بپاک گردانیدن خود و غسل کردن باشد چون زید آمد زن گمان کرد حضرت این سخن را
برای این گفته است که حسن او را خوش آمده است پس نجست حضرت رسول آمد و گفت یا رسول الله بدرستیکه زن من بدخلق است و میخواهم او را طلاق
بگویم حضرت فرمود زن خود را نگاه دار و از خدا بترس و چون حقتعالے عدد زنان آنحضرت را در دنیا وعده او را در آخرت امهات ایشان را
با آنحضرت وحی کرده بود و زینب در میان آنها بود و اینمعنی در خاطر شریف حضرت بود و بزید و دیگری اظهار نمینمود و از ترس آنکه مردم گمان کنند که محمد
بمولای خود میگوید که زن تو بعد از این زوجه من خواهد بود و بروایت دیگر ترسید از آنکه منافقان گویند که زنی که در خانه مرد دیگر است او میگوید
که از زنان من است و از مادرهای مومنان است و آنحضرت را عیب کنند باین لهذا حقتعالے فرستاد که پنهان میکنی در نفس خود آنچه را خدا ظاهر
کننده است و میترسی از مردم پس زید بن حارث زینب را طلاق گفت و بعد از عدهٔ حقتعالے او را به پیغمبر تزویج نمود و آن آیات فرستاد و چون
میدانست که منافقان عیب خواهند کرد و آنحضرت را این عمل فرستاد که ماکان علی النبی من حرج فیما فرض الله له سنة الله فی الذین خلوا
من قبل و کان امر الله قدرا مقدورا یعنی نبوده و نیست بر پیغمبر هیچ حرج گناهی در آنچه خدا جایز یا واجب گردانیده است برای او مانند سنت خدا

در میان پیغمبران گذشته که بعضی از آنها را از ایشان مباح بوده یا زنان بسیار میگرفته اند و بوده امر خدا تقدیری مقدر شده انتهی پس آنچه مصنف
یا کسی دیگر از منافقان گفته یا بگوید که مراد از قوله تعالی و تخفی فی نفسك ما الله مبدیه و تخشی الناس پنهان داشتن عشق زینب معاذ الله
بوده و حال آنکه پنهان داشتن این امر که زینب از امهات مومنین میباشد چنانچه بالا ذکر یافته همچنان دانسته باش که هرگاه حقیقت نبوت
آنحضرت بدلایل ساطعه و براهین قاطعه واضح و لائح گردید در انحال اگر احیانا در شریعت آنجناب امری اینچنین هم وارد شده باشد که عقل کسی
آنرا مستبعد و مستکره داند تاهم قبول کردن و انقیاد حکم لازم و واجب باشد چنانچه جمع بین الاختین را با شمردن سنت حضرت یعقوب ضرور
باشد و نکاح دختر پدر برای حضرت ابرهیم علیه السلام روا باشد و لازم متحتم دانستن پس اعتراض بر شریعت حضرت خیر کائنات که در نفس الامر
هیچگونه مستلزم هیچ قباحتی نبوده است غلط و بیجا باشد الحال نوبت بجوابهای الزامی میباشد پس بدانکه حضرت داود که عیسی را بفرزندی
او ستایش و ثناخوانی نموده میشود با وجود آنکه در شریعت از برای او شان این امر روا و جائز نبود که زوجه هرکسی را که ایشان خواهش نمایند بر شوهرش
مفارقت و طلاق دادن او لازم گردد بشهادت بعض کتب توریت از زوجه اوریا در حین حیات او بدون حصول طلاق دهی بر خلاف حکم
احکم الحاکمین و حاکم علی الاطلاق بناه بجد از نا مقاربت نمودند چنانچه آن زن حامله گردید و شوهرش اوریا مذکور را بر سر دعوی فرستادند باعث
قتل او و به تدبیر قصد هلاک او پرداختند هرگاه از او خاطر جمع گردیدند آن زن را آورده در محل سرای خود سرافراز مین الامثال فرمودند و از همان
زن در بار دوم سلیمان متولد شدند چنانچه در باب یازدهم کتاب دوم شمویل مرقوم است و در آن و واقع شد که وقت غروب داود از بستر
برخاست و بر پشت بام خانه ملک گردش کرد و از پشت بام خانه زنی را دید که خویشتن را شست و شو میکرد و آن زن بسیار خوبصورت و خوش منظر بود
و داود فرستاد و در باره آن زن استفسار نمود و کسی گفت که آیا بث شبع دختر الیعام زن اوریای حتی نیست و داود ایلچیان را فرستاد و او نزد وی
آمده داود با او خوابید و او بعد از تمیز شدن از نجاستش بخانه خود رفت و زن حامله شده فرستاد و داود را خبر ساخته گفت که حامله هستم و داود بیوآب
فرستاد که اوریای حتی را نزد من بفرست و یوآب اوریا را نزد داود فرستاد و اوریا نزد وی آمد از سلامتی یوآب و سلامتی قوم و از خوش گذشتن
جنگ پرسید داود با اوریا گفت بخانه ات فرود آی و پایهایت را شستشو نما و اوریا از خانه ملک بیرون رفت و از عقبش مجموعه طعام از ملک بیرون
رفت اما اوریا در دهنه خانه ملک با سائر بندگان آقایش خوابید و بخانه اش فرود نیامد هنگامی که داود را خبر داده گفتند که اوریا بخانه اش
فرود نیامده بود داود با اوریا گفت که آیا از سفر نیامده چرا بخانه ات فرود نیامدی و اوریا بداود عرض کرد که صندوق و اسرائیل و یهوداه در سایبانها
ساکنند و آقایم یوآب و بندگان آقایم بر روی صحرا خیمه نشین اند و من آیا میشود که بجهت خوردن و نوشیدن و خوابیدن با زن خود بخانه خود بروم
بحیات تو و حیات جانت اینکار را نخواهم کرد و داود با اوریا فرمود امروز نیز اینجا باش که فردا ترا روانه خواهم کرد و اوریا آنروز و فردایش را در اورشلیم
ماند و داود او را دعوت نمود که در حضورش خورد و نوشید و او را مست گردانید و وقت شام بیرون رفت تا آنکه بالای بسترش همراه بندگان آقایش بخوابد
و بخانه اش فرود نیامد و واقع شد که داود صبحدم مکتوبی بیوآب نوشته بدست اوریا فرستاد و در مکتوب بدین مضمون نوشت که اوریا را در مقابل روی
جنگ شدید بگذارید و از عقبش پس برید تا که زده شده بمیرد و چنین شد بعد از آنکه یوآب شهر را ملاحظه کرده بود اوریا را در مکانی گذاشت که میدانست
که مردان دلیر در آن بوده باشند در آنجا گذاشت و مردان شهر بیرون آمده با یوآب جنگیدند و بعضی از قوم بندگان داود افتادند و اوریای حتی نیز مرد انتهی

همچنان از ورس ۲۶ همان باب زن اوریاه شنید که شوهرش اوریاه مرده است و بخصوص شوهرش عزاداری نمود و بعد از انقضای تعزیه
داؤد فرستاده او را بخانه اش آورد که او زنش شد و از برایش پسری زائید اما کاریکه داؤد کرده در نظر خداوند ناپسند آمد فصل ۱۲ همان
کتاب خداوند ناتان را بداؤد فرستاد که باو آمده ویرا گفت که در شهری دو آدم بودند یکی غنی و دیگری فقیر غنی را گوسفند و گاو بسیار
بسیار بود و فقیر را جز یک بره ماده کوچک نبود که او را خریده پرورش داده بهمراه او و پسرانش نشو و نما نمود از خوراک او میخورد و از کاسه
او مینوشید و در آغوشش میخوابید و از برایش مثل دختر بود و مسافری نزد آن غنی آمد و از این دریغ کرد که از گوسفندها و گاوان خویش بگیرد تا آنکه
بخصوص مسافری که نزد وی آمده بود مهیا سازد و بره آن مرد فقیر را گرفت و آنرا بخصوص مرد مسافری که نزد او آمده بود مهیا ساخت و غضب داؤد بآن مرد
بسیار افروخته شد بناتان گفت که بخداوند حی قسم مردی که این کار کرده است مستحق قتل است و بره را چهار مقابله باید بدهد بسبب کردن این کار و دریغ
نمودنش آنگاه ناتان بداؤد گفت که آنمرد توئی خداوند خدای اسرائیل چنین میفرماید که من ترا بپادشاهی مسح کردم و ترا از دست شاول نجات دادم
و خانه آقایت را بتو دادم و زنان آقایت را بآغوش تو دادم و خاندان اسرائیل و یهوداه را بتو دادم و اگر این کم میبود مثل آن و این بتو زیاده
میدادم چرا فرمان خداوند را خوار نموده عمل بدی در نظر او بجا آوردی که اوریاه حتی را بشمشیر زدی و زنش را بجهت زوجیت خود گرفتی بلکه او را
بشمشیر بنی عمون کشتی و حال شمشیر از خانه ات ابدا دور نخواهد شد بعلت اینکه مرا تحقیر نموده زن اوریاه حتی را گرفتی تا آنکه زن خودت باشد
خداوند چنین میفرماید که اینک بلا را بتو از خانه خودت برپا خواهم نمود و زنانت را در پیش نظرت گرفته برفیقت خواهم داد و او در نظر این آفتاب با زنانت
خواهد خوابید زیرا که این عمل را تو سرا کردی اما من این را در برابر تمامی اسرائیل و در عین آفتاب بجا خواهم آورد انتهی اگرچه بضرورت این ذکر را
مذکور نموده ورنه ما اینگونه امور را محض کذب دانسته دامان پاک انبیا را از لوث آلودگی چنین قبایح پاک و مصفا میدانیم خوشا بحال گروهی
که اینگونه افعال قبیحه و اعمال شنیعه بجانب پیغمبران خدا می نمایند پس از نصاری صد هزار حیرت که با وجود صدور این قسم حرکات ناشائسته بشهادت
کتب عهد عتیق که از حضرت داؤد صادر گشته که فساق فجار قوم اشرف هم از اینگونه افعال ننگ و عار دارند تا مرتبه مقبولیت او نمیدانند
در آنحضرت که غلامان غلمان هیچگونه اعمال زشت صادر نشده اعتراض می آرند همچنان موافق عبارت بیستم کتاب اول توراة معلوم میشود
که حضرت ابراهیم معاذ الله درباره مناکحت زوجه خود ساره مرتکب نهایت فعل شنیعه گشتند چنانچه در انجام فرست ۲۰ دیگر ابیملک
بابراهیم گفت که چه دیده بودی که این کار کردی ابراهیم گفت از اینکه گمان بردم که البته ترس خدا در اینجا نیست و مرا بسبب زنم میکشند
نهایت براستی خواهر من است دختر پدر من اما نه دختر مادرم پس زن من شد انتهی سبحان الله از یک پیغمبر برگزیده حضرت ابراهیم که دختر پدر
برنها حرام و دختر پدری مباح بود همچنان در باب ۱۹ کتاب اول توراة درباره حضرت لوط ع آنچه مرقوم است براستی که از یاد آن رعشه بر اندام
و لکنت بر زبان می افتد مگر نقل کفر کفر نباشد بجهت شدت ضرورت ناچار نوشته میشود و در ورس ۳۰ لوط از صوغر برآمد و در کوه ساکن شد
و دو دخترانش همراهش زیرا که از سکون در صوغر ترسید و او و دو دخترانش در مغاره ساکن شدند و دختر بزرگ بدختر کوچک گفت که پدر ما پیر شده
و کسی نیست که موافق عادت کل زمین بما در آید بیا پدر خود را شراب بنوشانیم و با او بخوابیم و از پدر خود نسلی را زنده نگاه داریم پس در آن شب
پدر خویشتن را شراب نوشانیدند و دختر بزرگ داخل شده با پدر خود خوابید و او نه وقت خوابیدنش و نه بوقت برخاستنش اطلاع بهم رسانید و در روز

دیگر واقع شد که دختر بزرگ بدختر کوچک گفت که اینک دیشب با پدر خود خوابیدیم امشب نیز او را شراب بنوشانیم و تو داخل شده با او بخواب تا
از پدر خود نسلی را زنده نگاه داریم و آنشب نیز پدر خود را شراب نوشانیدند و دختر کوچک خاسته با او خوابید که او نه وقت خوابیدنش و نه
بوقت برخاستنش اطلاع بهم رسانید و دو دختر لوط از پدر خودشان حامله شدند و دختر بزرگ پسری زائید و اسمش را مواب نامید که تا بحال پدر
موابیان است و دختر کوچک او نیز پسری را زائید و اسمش را بنی عمی نامید که تا بحال پدر بنی عمون است انتهی و ارباب انصاف بنام حق انصاف
دهید که اینگونه اعمال زشت از اراذل قوم نیز صادر نمیشود که از لوط و دختران او بوقوع آمده شنیده ام که بعضی جانوران را از شبه انداخته بر
بچه های مادران یا بچه های خود با چشمان بسته دل و خاک بر بدن مالیده برای جفت کردن آورده اند و آنها مادرها را نشناخته اند بعد از آن
بعضی خود را در چاه انداخته اند بعضی آن آدمها را که آنها را بران باز داشته اند هلاک کرده اند بعضی بدندان گوشت بدن خود میگرفته
و پستهای خود را کنده مرده اند حضرت لوط از غیرت جانوران گذرانیده دختران او از ارذلان بازاری در گذشته اند با وجود آن لوط نبی الله
نه عتابی از خالق و نه ننگ گشتی از جانب خلق بل قبر جرم بلکه مصنف توراة لوط را ۱۲ آنچنان در اینحرکت زشت بیقصور تصور دیده که گویا او را
نه از اول الی آخر از این امور خبر شده بود و پس در حالت شرب آنچه بوقوع آید بر او گناهی نباشد خوشا بحال شرابخواران و خوشا بحال شراب
که اینگونه افعال ناشائسته نیز با وجود شرب او در شمار حساب نباشد همچنان در باب ۲۹ کتاب اول توراة معلوم میشود در ورس ۱۷ و چشمان لیاه
رمد داشت اما راحیل خوبصورت و خوشمنظر بود و چونکه یعقوب راحیل را دوست میداشت گفت بواسطه دختر کوچکت راحیل با هفت سال
خدمت خواهم نمود انتهی راقم گوید که دختر بیگانه که تا حال در عقد مناکحت در نیامده دوست داشتن و نرد عشق با او باختن چه
باشد همین سبب حال پیغمبرانیکه رسالت شان نزد اهل کتاب مسلم الثبوت است که معاذ الله بعضی مرتکب اهلاک شوهران و تصرف بزنان نمودند
و بعضی شراب خورده با محارم مثل دختران مرتکب افعال شنیعه شدند و سالها در از برای طمع یک زن خدمت دیگری اختیار نموده بیراه شدند در آن
زمان هدایت خلق چگونه متصور بود پس اینهمه حضرات موافق مرتبه داشتند یعنی رسالت عمل نمودند اگر آنحضرت م درباره نکاح مطلقه زید که برای جمیع مسلمانان
آنچنان روا باشد که زنان پسر خوانده های خود را بعد طلاق آنها در عقد ازدواج خود در آرند مخالفت الهی نموده اند حاشا و کلا پس از جانب آنحضرت جواب
باشد بعینه همان جواب ما از جانب حضرت ع میباشد صفحه ۲۶۹ قوله در باب سائر صفات میتوان گفت که محمد صلی الله علیه و سلم صاحب
فراست و خورده بین زیرک و در امورات دنیوی ماهر و رفتار سلوک ظاهری او خوب و دل پسند و بفقرا و زیردستان و دوستان خویش و اقربای
خود مهربان و کریم بوده انتهی راقم گوید آن بزرگواری که دشمن اقرار باینهمه صفات او دارد ممکن است که اگر بناه بخدا پیغمبر خدا نبود دعوی
پیغمبری نماید که خلود نار و ورود عار باشد باینجهت است که بعض علما در تصنیفات خود آورده اند که محمد بن عبدالله دعوی میکرد که آن
پیغمبری که در کتابهای آسمانی مثل توراة و انجیل مذکور است که خواهد آمد منم و من افضل و اکرم و اعلم پیغمبرانم و بعد از من پیغمبری نخواهد بود و اوصیای
من افضل اوصیای پیغمبران دیگر اند بر عاقل صاحب بصیرت پوشیده نیست که هم چنین دعوی بزرگی نمیکند مگر پیغمبری صادق القول یا مجنون
نادان که او را از رسوائی باکی نباشد و هر که مشاهده احوال و اوضاع آنحضرت نماید علم جزم و قطع بهم میرساند که او مجنون و نادان نبوده بلکه متصف
بکمال عقل و ورع و پرهیزگاری بوده پس ثابت شد که او پیغمبر صادق القول بوده و تتمه از احوال آنحضرت ع آنکه نبی بوده و مادر و معلم در میان قومی

نشو و نما نمود که جاهل و کافر و مشرک بودند بت می پرستیدند و ملائکه را دختران خدا میدانستند و باعمال قبیحه و افعال شنیعه مثل قتل و شرب خمر و زنا و لواطه و قمار و امثال آن اشتغال داشتند و صاحب صفات ذمیمه مثل تکبر و حرص و طمع و حسد و طول امل و غیر آن بودند و آنحضرت ع چهل ساله بود که بامر رسالت مامور شد و در مدت در میان همچنین قومی بسر برده هرگز نسبت عمل ناخوشی و صفت قبیحی بسوی آنجناب نمودند بلکه او را کافران ابوالقاسم امین میگفتند و بامانت و راستی شهرت تمام داشت و بعد از آنکه اظهار رسالت نمود و دلائل واضحه بر معرفت خدا نصب کرده و بطریق مجاهده نفس و اکتساب صفات حسنه و ترک خصال ذمیمه راهنمائی نمود و باعمال پسندیده مثل احسان و صله رحم و ادای امانت و صدق و راستی و انواع طاعات و عبادات مامور ساخته و از اعمال قبیحه مثل قتل نفس و شرب خمر و زنا و لواطه و کذب و خیانت و سرقه و قمار و غیر آن نهی فرمود و از برای هر یک معاصی حدی و تعزیری تعیین فرمود و انواع معاملات و اجاره و مضاربت و غیر آن ترتیب داد و از برای رفع خصومت و نزاع حکمها مقرر فرمود پس هر که مشاهده این افعال و اوضاع و آئین نماید یقین میکند که محمد بن عبدالله جاهل و کاذب نبوده بلکه پیغمبر بحق و مؤید من الله بوده و دیگر علم و دانائی و راستی او همین بس است که حضرت امیرالمؤمنین علی المرتضی ع شاگرد و وصی و جانشین او بود و شک نیست که حضرت علی بن ابیطالب صاحب معجزات و کرامات بوده و هست و استاد جمیع علما و فقها و فصحا و بلغا و هادی همه عارفان و زاهدان و عابدان است و کمالات آنعالیجناب در درجه بود که بسیاری از کوته نظران گمان کردند که او رب العالمین است و مالک یوم الدین است و همچنین علم و دانائی و احوال و اوضاع و طاعات و عبادات و دعوات و معجزات و کرامات باقی ائمه اثنا عشر دلیل واضح است بر صدق و راستی سید المرسلین ص و بدانکه این دلیل که ما ذکر کردیم حق سبحانه و تعالی در کلام مجید این طور ارشاد فرموده گفته که قل انما اعظکم بواحدة ان تقوموا لله مثنی و فرادی ثم تتفکروا ما بصاحبکم من جنة ان هو الا نذیر لکم بین یدی عذاب شدید و شیخ طوسی علیه الرحمة در کتاب تفسیر در معنی این کلام افاده نموده که مضمونش این است بگو ای محمد امت را که من شما را موعظت میکنم اگر بدان عمل نمائید بحق میرسید و موعظت اینست که برای خدا و از روی اخلاص بنشینید و دو نفر با دو نفر و یک یک با یکدیگر فکر کنید و چون فکر نمائید خواهید دانست که دعوی منصب عالی پیغمبری کرده و وفا به دین و ریاست میکند مگر دیوانه که باک از رسوائی نداشته باشد یا عاقل کامل که مؤید من عند الله باشد و کسی که مشاهده احوال حضرت رسول نماید میداند که دیوانه نبود پس عاقل کامل مؤید من الله باشد انتهی مختصرا و قریب باین تقریب است تقریر جاحظ و غیر او و آن اینست که آنحضرت ع گاهی دروغ نگفته بود نه در مهمات دین و نه در مهمات دنیا و اگر یک مرتبه دروغ از وی سر زده بود دشمنانش آنرا مشتهر ساختند و گاهی بر فعل قبیح اقدام ننموده نه قبل از نبوة و نه بعد از آن و کلام او در نهایت فصاحت بود و در تبلیغ رسالت آنقدر مشقت را متحمل شد و صبر نمود و در عزیمت او قوی [illegible] و هر گاه بر دشمنان غالب گشت و بمرتبه رفیعه حکومت رسید حکم او بر نفوس و اموال نافذ گردید هرگز حال او در صفات کمال از آنچه پیشتر داشت متغیر نشد بلکه از اول عمر تا آخر بطریقه مرضیه مستمر ماند و این همه دلالت میکند بر صحت نبوت و صدق قول و نیت آنحضرت ع و از انجمله است آنچه امام فخرالدین رازی بیان کرده که آنحضرت ع در میان قومی بهم رسید که نه علمی داشتند و نه کتابی و همه ایشان از حق روگردان بودند یا معتکف بتخانها و مشتغل پرستش بتان بودند مثل مشرکان عرب و یا بر دین تشبیه و تجسیم و ترویج اکاذیب و اقرار باراسخ قدم مثل یهودان یا بر ترک شغل بر وفا و تجویز نکاح محارم مقیم بودند مثل مجوس و گبران و یا بر قول بتثلیث مصر بودند مثل نصرانیان و ادعا نمود که من فرستاده خدا هستم که با کتاب منیر و حکمت باهره برای تتمیم مکارم اخلاق

ظاهره تکمیل میکنم ایشان را در قوت علمیه بعقاید حقه و در قوت عملیه باعمال مستحسنه مرضیه و منور میکنم عالم را بنور ایمان و اعمال صالحه پس کرد آنچه فرموده بود و حق تعالی دین او را بحسب وعده خود جلوه داد انتهی بعبارات مولوی دلدار علی ع و آنچه فرموده مؤید و مصدق این تقریرست که شکی نیست در این که مردم نشناختند اصول معارف آلهیه را مگر از جانب آنجناب بعد آنکه جاهل بودند بآن و غافل بودند از آن و مقیم بودند بر باطل صفات ذمیمه پس هدایت نمود آنها را بسوی اعتقادات صحیحه و اخلاق راجحه و نهی کرد آنها را از اباطیل و رذائل ذمیمه بحیثیتی که هر گاه حالات آنجناب را تتبع نماید دانشمندی که طبعش بانصاف مجبول باشد البته میداند که این معارف و حکم که آنحضرت بیان فرموده مطابقت داشت با آنچه حکمای اعصار و عقلای روزگار بعد از فکرهای بسیار در حکمت علمیه و عملیه تحقیق و تنقیح آن کرده اند بلکه محتوی بوده بر افضل از آن و مبطل زعم فاسد شان بود در آنچه از حق تجاوز کرده بودند با آنکه امّی بود و قوم او از اهل شرک و جهالت بودند و با همه چنین آثار جلیله و اخلاق نبیله از آن حضرت جلوه گر شد پس دلیلی خواهد بود روشن بر صدق دعوی او و آخوند مجلسی علیه الرحمة در حق الیقین فرموده که معجزه عظیم از معجزات آنحضرت ع این که در میان گروهی نشو و نما کرد که از جمیع اخلاق حسنه عاری بودند و مدار ایشان بر عصبیت و عناد و نزاع و فساد و تغایر و تحاسد بود و در حج مانند حیوانات عریان میشدند و بر دور کعبه دست بر هم میزدند و صفیری میکشیدند و سجده میکردند عبادت ایشان چنین بود و از این معلوم میشود که سائر اطوار ایشان چگونه خواهد بود و الحال که زیاده از هزار سال که از بعثت آنحضرت ع گذشته است شریعت مقدسه ایشان از اطوار و اذکار با صلاح آورده است کسی که در صحرا که عظمت ایشان را مشاهده بکند میداند که [illegible] از انعام بدتر اند در میان چنین گروهی آنجناب رسالتمآب بهم رسید با جمیع اخلاق حسنه و اطوار حمیده از علم و حکم و حیا و کرم و عفت و سخاوت و مروت و سائر صفات کمال و سید العلما در حدیقه سلطانیه میفرماید و از انجمله است اینکه هیچ عاقلی جسارت نمیکند بر دعوی مدعی که فروغی نداشته باشد و موجب خجلت و عار و دوار باشد فلولا صدق نیته وحقیقة بعثته لما اقدم على النهوض الى العار ولم يقاس الشدائد و هجر الاوطان و الديار چه آنحضرت ع اگر پادشاه یا پیغمبر نباشد باتفاق مخالف و مؤالف مرد دانشمندی بود پس چگونه نفس خود را در مهالک حروب و مهالک دنیوی می انداخت و عرض و آبروی خود و بندگان خود را مباح ساخت و ظلم و ستم کفار قوم خود در باره نفس خود و عزیزان و موالیان خود و مصاحب میکرد و نوبت جنگ و ملامت و مهاجرت بهم رسید و چگونه ابوطالب و دیگر بزرگان بدون تصدیق و اذعان بصدق او تحمل شدائد برای او میکردند و او را از نزد خود دور نمی راندند و در نهایت خوف و شدت اخفی قوم خود در شعب ستر نیگر دیدند و در حمایت وی میکوشیدند فلو لم یکن شواهد نبوة و اعلام صدق نیته بینة المقاصد و الحماية و لما دعوا حق رعايته و لهم یکن هو نبيا حقا لما اوقع نفسه في المهالك و لم يسلك مسلكا هو وعر المسالك لا والله روحي فداه لقد ادب نفسه في اعلاء كلمته و بيض عليه لمته و تحمل الاذى من قومه و عشيرته حتى اقتضى ذلك الى هجرته او قطع رحم اكفر في احياء دينه و قرب الابعدين و اقصى الادنين به تبليغا لرسالته انتهى كلامه اعلى الله مقامه

الغرض کجا بودم و در کجا آمدم زکجا رفتم بکجا آمدم برار به معذرای اهل کوش + کستاخ زمن برده امرده هوش + نه این مستی از ساغر دیگر است + ز پیمانه ساقی کوثر است + چون این حقیر بی بضاعت از یکدو روز خصوصا دیده بالحاح و التماس بدرگاه حضرت حق و رسول مطلق پرداختم که اگر تصنیف و تالیف این کتاب موافق مرضی جناب رب الارباب و حضرت رسالتمآب

صلی الله علیه و آله الاطیاب بوده باشد این عاصی را الهام گردد تا بدل قوی و قلب مستحکم مشغول ترصیف و ترصیص آن نا تمم تیر دعائی بی ریا بهدف اجابت سید روز صبح که آن را صبح شب قدر توان گفت تاریخ دهم شهر رمضان المبارک بعد ادای دوگانه حضرت یگانه داخل پنجابه شد و برای دفع سر ما صحن که فی الجمله نمودار بود بر چهارپایه دراز کشیدم قریب بطلوع نیر اعظم همین روی خود بجانب کعبه معظمه گردانیدم قدری مائل بسمت بالا جانب آسمان داشتم در انحال کم حالی از آن بهتر و خوشتر بفقیر نباشد لمحه چشیم از گرانی خواب برهم گردیده چه خوابی که ـ نشان بخت بیداری است آن خواب ÷ در انحال دیدم که روبروی کعبه معظمه مکه مبارکه ایستاده ام و بزرگواری که شرف رکن و تنظیم مقام باشد شرف بخش آن ارض اقدس تشریف میدارند آنحضرت از راه مکرمت صد هزار عنایت که ـ شاهان چه عجب گر بنوازند گدا را ÷ یا بزرگواری دیگر از جانب آنحضرت ع مگر ظاهرا بجز آنحضرت ـ دیگری بنظر نمیرسد لفظ دیگر ادا نزد و گفتم که چون پلهٔ ذکر حضرت سر کائنات خلاصه موجودات علت غایه عالم و ایجاد آدم سید الرسل درمیان است نه جائی جرأت و جسارت و دلیری مانند خطاب بحقیر فقره میفرماید که لفظ اول **ان یؤذن** یا مانند آن بود و مضمون سائر فقره مشتمل بر بشارت حرمت اشارت صریح بارشاد شفاعت عاصی بروز باز خواست بود و راقم هم از قرائن میدانم که وعده شفاعت بجهت تالیف این کتاب میباشد در انحالت یا بحالت بیداری خود را یافتم مگر با انخواب قسمی ملهم شدم که میدانستم که بخواب نبودم ملکه بیدار بودم بار تصور نمودم که چشمان بسته و اندکی لمحه چشیم بخواب غنوده بیدار نبودم مگر حالت مابین خواب و بیداری بودم اللهم ارزقنا شفاعته للمذنبین بیوم الدین آمین یا آله العالمین آمین ـ الغرض الحال این راه بود که بنشر بعضی فضائل آنحضرت ع پرداختم مگر **نظم** ترا عز لولاک تمکین بس است ÷ ثنای تو طه و یس بس است ÷ چه وصفت کند سعدی ناتمام ÷ علیک الصلوة ای نبی الکرام ÷ پس بتصدق نثار خاک نعلین عرش سای فلک فرسای آنجناب جان من و جمله جهانیان باد که دشمن اقرار و اعتراف تفصیل و بندگی او دارد و بس بزرگواری که صاحب فراست و خورده بین و زیرک و رفتار و سلوک او خوب و دلها پسند کریم باشد ممکن است که با اینهمه صفات حسنه همین جمله امورات دنیویه بوده و با وجود آنهمه توجه که در راه حق مینداشته به کلی حق را نداشته بود پس اگر آنحضرت حق را نیافته بودی هیچکس دیو دنیا خدا ناشناخته و نه پرستیدی احدی حق را بیگانگی و آنچه اینهمه پیغمبران و رسولان از دور آدم تا خود عیسی خدا را بیگانگی هیچ امتی نه پرستیدند آنچنان که مسلمان بطفیل آنسرور ع از شرق تا غرب و از جنوب تا حد شمال آوازه لااله الا الله از ثری تا ثریا رسانیدند **قوله** ده ماده دشمنان خود نهایت کینه و در انتقام گریده بود **راقم** گوید که دشمن آنحضرت نبود الا آنکس که دشمن خدا از انرو در افعال آن سعی ورزیدی و رنه برای خود اصلا انتقام نگرفتی **قوله** چنانچه صفت آخر از گذارشات آینده ظاهر و ثابت میگردد **اقول** در این گذارش نیز کاذب دروغگو خواهد برآمد **قوله** مثلا چندی قبل از دعوی بد محمد جهت انتقام گرفتن از قریش عبدالله ابن جحش را مع هشت نفری روانه نموده با وی یک نامه داد و حکم کرد که در روز سوم آنرا واکرده بخوان و بموجب حکمی که دران نوشته است عمل کن او در روز سوم نامه را خوانده مطابق مضمون آن به بطن نخله که مابین مکه و طائف واقع است روانه شد در انجا قافله قریش را منتظر بود چون ماه رجب بوده که درمیان عربان شهر حرام بود و بنا بر عادات ایشان دران ماه غزوه یا جنگ ممنوع بود پس قافله قریش بی لحاظ و بی سامان سفر میکرد و محض چهار اشخاص قریش شتران همراه بودند عبدالله انحال را دیده یکی از همراهیان خود حکم نمود که موی سر خود تراشد تا قریش گمان برند که این حاجیان اند که در مکه شرط عمره انجام نموده اند و بدینطریق آنها را زیاده

بیخوف و بی اندیشه کرد پس فرصت یافته با رفیقان خود ناگهان بر آنها حمله نموده یکی را کشت و دو تا را اسیر نموده یکی از آنها که نوفل نام داشت بگریخت بدینطریق همه مال و متاع قافله را ضبط کرده بمدینه مراجعت نمود لیکن وقتی که گذارش مشهور گشت پس صرف قریش بلکه اکثر اصحاب محمد نیز از این حیله ناراض شدند که در ماه حرام بحکم محمد جنگ مع خونریزی بعمل آمده بود بنابرین محمد از خمس آنمال انکار کرد تا مردمان گمان برند که او نیز از امور عبدالله ناراض است لاکن با وجود این باز در تمام عربستان همه میگفتند که محمدیان در شهر حرام نیز جنگ و رهزنی میکنند و عبدالله و رفیقان او از این حیله که محمد از خمس آنمال را انکار کرد بسیار رنجیده گشتند لهذا تا اینها را خوش کند و تهمت عربان رفع شود و خمس آنمال با و حلال گردد آیه آتیه را نازل کرده است که در سوره بقره بدینطریق مسطور است که یسئلونک عن الشهر الحرام قتال فیه قل قتال فیه کبیر و صد عن سبیل الله وکفر به والمسجد الحرام واخراج اهله منه اکبر عند الله والفتنة اکبر من القتل یعنی از تو می پرسند ماه حرام و از جنگ کردن در آن ماه تو بگو جنگ کردن دران ماه گناه کبیر است و باز داشتن از راه خدا و انکار نمودن خدا و از مسجد حرام باز داشتن و اهل مسجد حرام را از ان اخراج کردن در حضور خدا زیاده از ان گناه است و از دین بی دین کردن از قتل هم زیاده است پس بموجب این آیه محمد جنگ را در شهر حرام حلال نمود الخ **راقم** گوید که اول تصور آن رود که آنحضرت ع کسی را که او برای جنگ و جهاد روانه نماید او را با هشت نفر فرستادن در حقیقت آنکس را بکشتن دادن باشد گر فرضا اینکه با کاروان قریش چهار نفر بودند و خبر چهار کس رسیده باشد مگر احتمال آن داشته که بعد از آن زیاده کسان همراه قافله روانه میشدند و در انحال آنحال عبدالله و آن هشت نفر بکجا منتهی میشدند پس برای وی موی او را مگر روانه مینمود البته با لشکری که تا بمقاومت قریش میپرداختند روانه مینمود و بجای آنحضرت ع خطی که بجای دستور العمل با و نوشته داد و در ان هیچ نگفت که منبعه بود در یکی از رفیقان خود را سر تراشد تا قریش گمان برند که این حاجیان اند که در مکه شرط عمره انجام نموده اند یا آنکه عبدالله به تدبیر خود آنچنان کرد اگر آنحضرت فرموده و تلبیس چه باشد اگر به تدبیر عبدالله بود در انحال لا تزر وازرة وزر اخری سوای آنحضرت ع را کار با بغدائی خود بود و خلق را با آنحضرت ع اگر قریش از آنحضرت ع از وقوع این واقعه ناراض شدند بیشتر از ین قضیه احدی نیاوند گفت که قریش از آنحضرت ع رضامند و قبلا بجان آنحضرت ع اگر از این حیله یا مرا دیگر از آنحضرت ع ناراض شدند وای بر آنها که بر کرده آنحضرت اعتراض آرند و آنها مامور بآنها بودند و ما آتیکم الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه فانتهوا و بد انحال کسانیکه از آنسرور صلی الله علیه و آله و سلم ناراض باشند مگر از نارضامندی آنها چه میباشد علاوه بران از عدم تصرف آنحضرت ع در خمس صریحا ثابت میشود که آنحضرت از فعل عبدالله ناراض بود مگر دعوی عدم رضای باطنی آنحضرت بجز عالم السر والخفیات بر دیگری چسان ظاهر گردید و آنحضرت را اگر انتقاد خاطر قریش و سائر عرب منظور بود هرگز مقام ابا و اجداد آنها در دوزخ نشان نمیداد بلکه از قریش و عرب پروا داشته حکم او بود و لمراد و عبدالله اگر از آنحضرت رنجیده شد یا رفقاء او از عدم تصرف خمس ناراض شدند در انحال اگر حکم آنحضرت ع با آنها صادر بود البته میتوانستند بگویند که آخر تو ما را حکم نمودی که چنین و چنان کنیم و حال آنکه با وجود آن اینگونه دعوی از طرف آنها بروی کار نیامد چون نیامد اصل مدعا هم ساخته پرداخته مصنف باشد و دعوی آنکه آنحضرت ع بغرض خوش کردن عبدالله و رفقاء او و حلیت خمس برای خود آیه کریمه یسئلونک عن الشهر الحرام الخ آورده اند اگر پایه صداقت داشته البته ذکر خمس و حلال بودن آن دران مذکور میشد و سوال از قتال در ماههای حرام بود و حقتعالی بر آنحضرت ع فرمود که بدر نمودن تو آنها از مکه با انواع اذیت ها ترک طی کردی نزد خدا بزرگ است از قتال در ماههای حرام چونکه عمده اهل کعبه و مکه

آنحضرت بود الغرض دعوی مصنف از حلیه صداقت عاری و عریان است و جنگ و جهاد در اسلام قبل از جنگ بدر وقوع نیافته مگر میان مسلمانان و کافران اتفاقاً مقابله در میان آمده در روز سلخ جمادی الثانیه بود بعد دعوی هلال رجب نمودار گردید کافران که بر اعتقاد توحید آنحضرت عیب می گرفتند طعنه زنی میکردند این امر که عمده وسیله طعن و اعتراض شان بود طعن کردند مسلمانان سوال از قتال در ماههای حرام نمودند این آیه نازل شد که آخر با آیه کریمه سیف منسوخ گردید دران جای اعتراض نیست و نه محل طعن طاعن باشد **قوله** پس بود دین آیه محمد جنگ را در شهر حرام حلال نمود چنانچه در گذارشات زینب رض در گذشت نیز بود دیک آیت نکاح زینب رض بخود حلال فرمود و عادت عربان که نسبت با زن پسر خوانده حرام بود منسوخ ساخت انتهی **راقم** گوید که دعوی وارد ساختن در صورتی قبول میتوان نمود و خواهم نمود که مانند یک سوره قرآن مجید که یک سطر بیش نباشد آورده بمعارضه آن پردازند چونکه بعضی سورها از یک سطر زیاده نباشند و دران بجز کلمات معدود مانند در سوره اخلاص همه اش لفظ الله و صمد که واحد و جز آن نباشد چه میشود که اینهمه زحمات بخود اختیار نموده محض مانند یک سوره آورده دعوی خود را باثبات رسانند و در صورت عجز آوردن مانند یک سوره آینده دعوی مسموع نخواهد شد و عبث مانند عوام به تضییع اوقات نه پردازند که قرآن کلام خدا نباشد چونکه تحدی شان پیغمبران باشد که مانند معجزه خود از منکران و مخالفان خود طلب نمایند مگر همان تحدی امتنان آنحضرت در باره قرآن مجید نمودن میتوانند و خلفا عن سلف نموده میمانند که مانند قرآن مجید بعضی از قرآن مجید آورده معجزه آنرا باطل گردانند بلی وجود تحدی نهایت شرمساری باشد که آنرا ناشنیده انگارند بازبار بارها اینگونه واهیات نه پردازند که من گوش استماع ندارم لمن تقول **قوله** بعد از دعوی بدر محمد در میان راه حکم نمود که جمله اسیران آنند هر عقبه را بکشند ازین سبب که نه هر شنیر از زاده حقارت قرآن را مجموعه افسانه و قصص گفته بود و عقبه بکرود که محمد در مکه وعظ کرده خواسته بود که او را بزند مگر ابوبکر مانع شد انتهی **راقم** گوید که اگر حکم بقتل اسیران صادر فرمود موافق احکام ملت بیضا و رضای خلق ارض و سما داگر عفو فرمود او سزاوار بعفو و مرحمت و رافت و مکرمت میبود لاکن موسی علیه السلام حکم کرد که زنان را که لشکر آنحضرت در جنگ گاه بگرفتاری آورده بودند مقتول و ته تیغ بیدریغ ساختند چنانچه بخیال بیشتر تحریر شد و بعد ازین نیز بقید قلم درآید بلکه برای تردید این دعوی فقره ۷ باب سی یکم کتاب جبار هم توراة کافی باشد **قوله ایضاً** بعد از مراجعت بمدینه عصمه بنت مروان که درباره محمد هجا کرده بود یا بموجب حکم محمد باشاره و علم او از عمیر ابن ادیح در شب خوابگاه کشته شد انتهی **راقم** گوید که تصریح آن هر امور بقدر ضرورت پر ضرور که امروان که دختر او عصمه باشد و باید باثبات رسانید که بحکم آنحضرت خواه باشاره آنحضرت کشته بدرک واصل شد محض نوشتن آنقدر که یا بموجب حکم محمد یا باشاره و علم او از عمیر ابن فلان کشته شد کفایت میکند حکم دیگر باشد اشاره و علم دیگر باشد لاکن هر گاه بحکم یا اشاره یا بعلم آنحضرت کشته شد حال او زیاده از ان نباشد که موسی شخصی از فرعونیان را که بجهت قتل آنکس از سیاست فرعون ترسیده بحیث نبوه باشد چنانچه در باب دوم سفر خروج ورس ۱۲ مرقوم باشد و باینطرف و آنطرف نگاه کرده چونکه کسی را ندید مصری را کشت و او را در ریگ پنهان کرد انتهی حالا پادری بگوید که خون آن بی گناه که نه گناهی موسی کرده و نه غیر را کشته که مستحق و مستوجب قتل و هلاک باشد آیا هدر باشد یا موسی مواخذ شد بلکه هدر شد پس حال این نیز آنچنان باشد معلوم نیست که مصنف بعضی سرا چه چیز و کدام حد مرتبه تصور نموده است که از تحریر اینگونه حرفهای بی سروپا خنده در بنیاد آن خواهیات هرگز نه خونکه خون کسیکه حسب شریعت و بنا بر رخصت ایزدی مباح باشد سوای آن پیغمبران کسی را

هرگز هلاک نخواهند نمود و نه رضامند بر قتل و افنای او خواهند بود **ایضاً** چند ماه بعد از دعوی بدر کعب ابن اشرف از این سبب که بر کشتگان بدر آفرین خوانده و اهل مکه را بجهت انتقام ترغیب کرده بود از ابو نائله با حیله و فریب در وقت شب کشته شد در حالیکه ابو نائله سر کعب پیش محمد گذشت او گفت الحمد لله انتهی **راقم** گوید که چون کعب دشمن خدا و دشمن رسول خدا و دشمن مسلمانان و دوست کفار بود و خود نیز کافر بود و از وجود او توقع خیری نبود و در نسل او مومنی پیدا نمیشد از هلاک آنحال چون دوست دشمن نیز دشمن باشد او را کشتند آنحضرت سر عدوی خدا را زیر پای دیده معاینه نموده شکرانه الهی بجا آورده لاکن رو بروی عیسی گوش یکی ملازمان حاکم وقت که برای گرفتاری عیسی آمده بودند برید عیسی هیچ غضبناک نگردید که گوش او را برید نشد چونکه دشمن عیسی بود اگر گوش جدا را میبرید عیسی را بد می آمد پس در هلاک دشمنان جز شکرانه چه باید کی شربت آب ازو بدسگال + با زعم هفتاد و هشتاد سال آه **ایضاً** وقتی که بعد از دعوی احد محمد دید که حمزه بسیار زخمها خورده کشته شده سخت خشمناک شده گفت که اگر خدا مرا بر قریش فتح خواهد بخشید من هفتاد کس از انها همچنان مجروح و قتل خواهم کرد انتهی **راقم** گوید که آنحضرت اگر از دیدن حالت عم خود خشمناک شدند و او را در حال که صعبتر ازان نباشد ملاحظه فرمودند لاکن هر گاه حقتعالی حبیب خود را بر دشمنان خود او فتح داد آنحضرت آنچه فرموده بود بجا آورد یا بر کاظمین الغیظ والعافین عن الناس والله یحب المحسنین عمل فرمود و عفو را بکار برد یا کرد آنچه گفته بود بلکه عفو فرمود چونکه هر گاه هفتاد یا هفتصد از ان ناپاکان را در عوض حضرت حمزه رض واصل جهنم میفرمود با سگان مشرک که شر البریه باشند با شیر خدا و شیر رسول خدا حمزه سید الشهدا رض پیشینیان برابری نمیشد **قوله ایضاً** وقتی محمد با بنی قریظه که یهود بودند جنگ نموده قلعهای ایشان را محاصره کرد آنها باین امید که محمد بسبب منت اهل اوس جان بخشی خواهد کرد از قلعهای بیرون آمده خود شان را بمسلمانان سپرد کردند که آنها را بسته و اسیر کردند اهل اوس از محمد در باب آنها منت کردند محمد که نخواست که آنها را بخشد جواب داد که سعد درین امر حکم دهد وقتی که از سعد پرسیدند او فرمود که همه را قتل بکنند محمد گفت که بحکم الهیست و همه ایشان که قریب هشتصد بودند در میدانی در شهر مدینه کشته شدند انتهی **راقم** گوید که عجب گرفتی بود که مصنف الزام آن بر ما آورده ما را خواسته ملزم نماید راقم میپرسد که اعتراض بر کشته شدن آنها در صورتی عاید میشد که یهود بنی قریظه بوعده امان از قلعه بیرون آمده بودند یا قلعه با آن شرط سپرده دست از مخالفت باز داشته بودند و حال آنکه آنها بدون امان از قلعه برآمدند و چرا آنها بدون وعده امید نا شدنی بهم رسانیدند اگر باین امید آنچه بسبب اهل اوس جان بخشی خواهد شد برآمدند درانحال خون شان بگردن بنی اوس باشد دیگر آنکه همین سعد که مصنف ذکر آن نموده کیست سرگروه و بزرگ بنی اوس بود یا نبود هر گاه یهود ان بنی اوس را قبول کردند و جمله بنی اوس سعد را برای ایشان اختیار کردند درانحال هر حکمی که سعد نماید کسی را دران انکار و اعتراض نباشد پس آنها بحکم سعد کشته شدند دران چه جای طعن باشد و هر گاه سعد موافق رضای پروردگار عمل آورد و آنحضرت جز آن امر اراده درانحال چه استبعاد دارد مصنف شور تقاضای روح بفلک الافلاک رسانیده آن تقاضا چه باشد موافق مرضی حقتعالی یا برعکس آن اگر موافق مرضی باشد درانحال آنچه اعمال موافق تقاضای روح که نوبت آن در هر روز از هزارها گذشته بصد هزارها میرسد تقاضای روح سعد درباره قتل یهود مذکور منجمله آنها باشد صفحه ۲۹۹ **قوله** چند بعد ازان یکی از مردمان خیبر که نامش سلم ابن ابی الحقیق و کنیتش ابو رافع بود

بموجب حکم محمد ﷺ بدین راه کشته شد که محمد شاعری عبدالله بن رواحه را با چندی از مسلمانان به خیبر فرستاد تا سلم را دعوت کرده بگویند که بمدینه پیش بیا او ترا رئیس قوم خود خواهد کرد لیکن بعد البعید حکم خاص داد که او را در میان راه بکشند و او همچنین کرد انتهی **راقم** گوید که ارباب انصاف تصور نمایند که کسی را میکشند که دشمن باشد همین اطاعت اختیار کرد از مطیعان و هواخواهان محسوب گردید کسی که دوست و هواخواه را میکشد آیا این امر ممکن است هرگاه آنکس صاحب فهم و فراست باشد مرتکب چنین کار و هم میشود بلکه هرگاه اندفاع چنین کسی منظور باشد بیش از آنکه اطاعت قبول نماید او را روانه عالم آخرت میکنند نه آنکه هرگاه از حامیان حوصله اسلام و از برای طواف کعبه اسلام و پیشوای انام روانه گشته بصدق نیت و حسن طویت سر را از قدم در ساخته روانه گردید عبث بگناه او را بکشند و اهمچنان قاعده مباحثه انچنان نباشد که اکتفا بر ذکر او خواه دروغ باشد خواه راست تحریر نموده بدون ثبوت آن را ثابت دانسته شود این امر موهومی خیالی باشد باید بشرطی که آن امر با ثبات رسد تا آنکتاب و نام قاتل و چگونه امر مقابل حکم و اد مشروحاً بعرض گذارش ناظرین در آرند نه آنکه هر حرفی در عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم واقع گردیده باشد الزام آن همه بذمه آنحضرت ﷺ از بدگمانی عاید نموده آید پس ثبوت حکم خاص بعبدالله در باره قتل سلم مذکور بعرض اثبات در آید **قوله** گزارشات مزبوره همه از کتاب ڈاکٹر ویل اخذ کرده شده که آنها را از کتب انسان العیون و خامس و سیرت الرسل و کتاب ابراهیم حلبی اخراج نموده است انتهی **اقول** ارباب انصاف الحال مفهوم گردید باید که دید که مصنف بسر خود گواه نباشد بلکه زیر کوه ست و ثاقت و عدل گواه اول که ڈاکٹر شخصی بدین غیر ملت شهادت او در باره اسلام قبول نتوان نمود درحالتیکه شهادت مورخ جهود در باره عیسی مقبول نموده آید **قوله** در اوراق این کتب بتفصیل بیان شده اند که مورخین میگویند که خود محمد در بیست و هفت غزوه شامل بود و محمدیان سی و هشت سریه که حکم او کرده بودند انتهی **راقم** گوید که بنفس نفیس خود آنحضرت البته در چند غزوات تشریف فرموده اند در آنچه لشکر بسر کردگی صحابه رفته اند علاوه آنها شد که جمله قریب هشتاد بلکه زیاده باشد بدلیل مواطن کثیره عدد غزوات آنحضرت ﷺ مراد از کثیره هشتاد و چند گرفته اند آن را کسی انکار ندارد **قوله** حال اهل انصاف بگویند که حرکات مذکوره لائق پیغمبر خدا هستند یا نه یقین است که هیچ نبی برحق چنین امور گاهی نکرده است انتهی کلامه مورد ملامه بدانکه از دعوی او یکی نیز با ثبات نرسید که از روی آن نقص رسالت باشد و آنچه ما برائی انبیاء سلف مثل آن با ثبات رسانیده ایم از روی آن باید موافق دعوی مصنف آنحضرات پیغمبران برحق نباشند **قوله** فی الجمله از راه ضمیمه با تفصیل آن مطالب را الحاق خواهم کرد که در این روزها ڈاکٹر ویل که یکی از علمائی فرنگ است و در لسان و علوم عربی سررشته تام بهم رسانیده و در زبان جرمن تاریخ محمد و خلفا را از کتب قدیم و معتبره عرب تصنیف کرده است در اواخر کتاب خود در باب محمد چنین نوشته است که از قرآن و کتب عرب بیقین میگردد که محمد ﷺ در اوائل گمان کرد که خدا فی الحقیقت او را فرستاده است تا بوسیله او حق عبادت را باز در عربستان مقرر برقرار گرداند و در انخیال خود تائید یافت از خوابهای و خیالها که گاهی باور داده اند **راقم** گوید که ملعونی از ملعونی روایتی نماید بر آن چه جای اعتماد و اعتبار باشد و یل در کتابها نام جای سخت متعفن و بدبو و سوزاننده که آتش دوزخ در مقابل آن هیچ نباشد بلکه از حدت آن هرگاه پرش از بالای او بر دارند اهل جهنم بفریاد آیند میباشد تاثیر الاسماء تاثیر الاشیاء حقاً پس از راه جنسیت و موافقت مثر از آن تفاوت ندارد۔

انشاءالله تعالی که مسکن او نیز همان ویل قرار یافته مع کوچک ابدالش هم انجا معذب باشند که مراد از مصنف ست الغرض دعوی او که از قرآن و کتب عرب بیقین میگردد که محمد در اوائل گمان کرد که خدا فی الحقیقت او را فرستاده است در آنباب میگویم که در اوائل آنحضرت ﷺ انچنان گمان برد در اواخر آن با ثبات باید رسانید چه مراد از تحریر چه باشد و از کدام آیه قرآنی آنحضرت ﷺ خیال و گمان کرد و یقین رسالت خود نداشته بیان آنضروری بود نام آنکتب عرب چه باشد چرا که دشمن ترین مردم عرب بودند نسبت با آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و در ان ایام مجوسان نیز معاونان آنها پیدا شدند بظاهر خرقه اسلام در بر و در باطن زنار در گردن داشتند برای تغلیط عوام که در مذهب فاسد شان مورد یک ثواب بشوند و از واهم بزرگان خود از خود خوشنود گردانند اتهام و در وایات کاذبه روایت کردند نسبت آن را بعلمای اسلام دادند ~ ای بسا ابلیس آدم روی هست + پس بهر دستے نباید داد دست + لهذا از هر حدیثی از هر کتب در باره اسلام قبول کردن اعتماد کلی حاصل نباشد پس در انحال چگونه هر کتابے که از عرب باشد آن را سند و دلیل کافی دانسته از روی حجت توان آورد مگر دعوی خواب و خیال شاید در نظرش خواب یوسف نجار باشد که در باره عصمت مریم و خلقت عیسیٰ بوساطت روح القدس در خاطر او خطوره نموده بود و در خواب و خیال را در این امر دخلی نبوده است لاکن هر ملحد اینگونه گفتن میتوانند که موسی در خانه فرعون ترتیب یافته هوای سلطنت فرعون و اثر غرور آن در سرش و پندار جا کرده و سرشت او نیز از ابتدائی حال در شرارت بود از آنرو اول خون قبطی ریخته گریخت بعد قدرے استعداد بهم رسانیده پیش فرعون آمده از و زر و زیور طلبیده بسیار زمانی گرفته گریخت صبح آن شب گریز فرعون با انبوه سامان برای گرفتاری او روانه گردید حسب اتفاق فرعون غرق آب نیل گردید و آل فرعون نیز ملحق او شدند موسی که استخلاصی از فرعون توقع نداشته غرق در اغنیمت شمرده بسته هوای سلطنت او دامنگیر او نیز بر بنی اسرائیل خیال پیغمبری در سرش جا کرده خود را پیغمبر قرار داد و کتاب آئین خود ساخته را کتاب سماوی ظاهر نمود پس در انخیال خیالهای موسی جای آن ندارد که او را بدرجه پیغمبری رسانید و آنحضرت خیال و خوابهائی در باره رسالت خود از کدام باعث تصور نموده باشد آیا از انجهت مخالفت قوم یا بجهت مخالفت با جمیع ادیان که آنحضرت ﷺ مامور به آن بود یا از کدام راه دیگر آخر خوابها و خیالهای آنحضرت یکسببی داشته باشد **قوله** اغلب است که سبب آنها مرض صرع بود که محمد ﷺ از جوانی خود داشت **راقم** گوید بالکل دعوے او در این باب کذب محض و محض کذب میباشد و هرگز از هیچ کتابی از اهل اسلام نشان و سراغ آن نتوان یافت مگر دعوی جهوی بباد باید داد که در باره دیوانگی عیسیٰ از روی انجیل با ثبات رسانیده چنانچه در دیباچه ذکر آن رفته که سبب تالیف این کتاب بوده است چنانچه بیاد اهل انصاف خواهد بود که راقم میخواستم نسخه میزان را در آتش بسوزانم چنانچه بعد سوزانیدن واقعی عبارت از تحریر جواب باشد حسب ظاهر نیز خواهم سوزانید تصور آن نموده آید که یکهزار و چند سال قبل از این احوال شخصی را شنیده ڈاکٹر دریافت میتواند که فی الحقیقت آنکس را کدام مرض لاحق حال بوده در صورتے که در زمانه موجود نیز تشخیص بعض امراض بهر یک کس زود و دقتی دهد اگر دعوی نبوت کلام نبی را باعث حدوث امراض جسمانی تصور نموده آید در انحال اکثرے بسیار پیغمبران مخالفان اینگونه گفتن و عاقبت خود درست کردن میتوانند **قوله** و از بعضے مورخین اغمی خوانده شده است چنانچه در این باب کتاب انسان العیون مسطور است که ابن اسحاق از شیوخ خود نقلکرده است که وقتی محمد ﷺ در مکه بود قبل از نزول قرآن جهته دفع نظر بد با و معالجه کردند و دو وقتی

که قرآن باو نازل شد باز همان حالات باو رو داد یعنی گاهی بکفتیم سهو شدی مثل اغمی یا ترس یا لرزه بر او وارد آمد و چشمهایش
بند شد و کف از دهان بیرون آمد و مانند شتر جوان آواز داد **راقم** گوید که بیشتر شنیده آید که اسلام دشمنان پنهانی بسیار
داشته است از هر کس درباره او روایتی قبول کردن بشبه افتادن باشد علمای اسلام خوب تفرقه و تمیز بدنیان را از صاحبان دیانت
نموده اند پس روایت علمای معتبر باید اخذ نمود همچنان بیماری و ناخوشی لازمه انسان است و بدترین بیماریها بیماری مرگ و
موت باشد پس کسانیکه مرگ و موت و افنا روا باشد بیماری بطریق اولی روا باشد هرگاه این امر قرین قیاس باشد چنانچه
جمله انبیاء مرده و دار فانی را وداع نموده اند حتی عیسیؑ که بسیار گریه و زاری نمود و درخواست و عجز و الحاح نمود مفید نیفتاد و جان ا
بجان آفرین سپرد پس هرگاه پیغمبران مردند و موت بر ایشان روا باشد در آنحال اگر یکی ناخوش شد و مریض گشت کدام جای طعن
زنی باشد لاکن اینگونه ناخوشی بلا زمان حضرت نبویؐ عارض اگر میشد در یک کتاب گمنام که معلوم نیست موهومی و خیالی است
یا حقیقت دارد در این مزخرفات تحریر رفت و دیگر کتب از آن خالی ماندند چونکه ممکن است که یکشخص هم بعارضه صرع مبتلا
بود و اغماکه قسمی بیهوش شدن را گویند آنهم داشته ترس و لرزه علاوه آنهم لاحق حال او بود باوجود آن در اطوار او و صنایع
و طریقه خداپرستی و غیره هیچ تفاوتی برای او راه نداد بعکس آن عیسیؑ که این امراض باو لاحق هم نبود باز حرکات او مانند دیوانگان
بود از چه راه پس قول آن یهودی که ذکر آن گذشت راست بوده چنانچه اگر دیوانه نبود چگونه بر کنگره هیکل انهم حسب التماس شیطان بالا
اگر کسی بگوید برای امتحان دروغ گفته باشد چراکه کدام معجزه بجز بالا رفتن او نبود که بر تصدیق این دعوی دال باشد چنانچه بالا رفتن
بر کنگره در باب ۴ انجیل متی درس پنجم مرقوم است آنگاه ابلیس او را بشهر مقدس برده و بر کنگره هیکل ستاده نمود باو گفت چنانچه فرزند
خدا هستی خود را بزیر انداز از آنکه نوشته شده است که او ملائکه خود را از بهر تو فرمان میدهد که ایشان ترا بر دستهای خود نگاه
دارند مبادا پایت بر سنگی خورد یسوع باو گفت که نیز مکتوب است که آن خداوند گار را که خدای تست تجربه مکن باز دیگر شیطان او را
بکوه بسیار بلندی بهمراه خود برد و تمامی ممالک [illegible] و جلال آنها را بوی نشان داده باو گفت همه این اشیاء را بتو خواهم بخشید اگر مرا سجده
نمائی انتهی پس اگر برای امتحان بود کدام امتحان بعمل آمد بجز کوه بالا رفتن و بر کنگره هیکل سوار شدن پس آنچه امر آسان بود وی
توانست در بجا آوری مرضی خواهش شیطان دقیقه از دقائق فروگذاشت نکرده و آنچه نتوانست عذرها دیگر آورده و شیطان نیز او را
قسمی بیخودی یافته که طمع در سجود خود در عیسیؑ بهم رسانید. الغرض جواب اینگونه دعوی بیهودانه چه باشد و از پیغمبر خدا هرگز امری که خلاف
عقل باشد و رسالت و طریقه پیغمبران باشد نشان نتواند داد با وجود آن دعوی بیدلیل آوردن خود را رسوا و سوء عاقبت و غضب حقتعالی
و خالد فیها فی نار جهنم جباههم و ظهورهم و مسودة وجوههم تحصیل نمودن و کشان کشان بزور و دوست در دریای آتش خود رساندن و
کاسهای گرم حمیم جهنم با رزو خواستن است اللهم ارزقه **قوله** دیگر در همان کتاب از قول عائشه رض مرقوم است که وقتی جبرئیل بر حضرت
نازل شد او بنهایت سنگین گشت و عرق از پیشانی وی روان شد و چشمهایش سرخ گشتند و بعضی اوقات مانند شتر جوان آواز داد و باز مذکور
است که زید ابن ثابت نقل کرده است که وقتی که وحی بر نبی نازل شد چنان حال رو داد که گویا وقت جان کنی رسیده است و بیهوش شده و

مانند شخص در حالت نشه گشت باز مسطور است که ابو هریره نقل کرده است که در حالیکه وحی بر حضرت رسول نازل شد هیچکس از ما طرف
او نگاه نتوانست کرد و دهن او پر از کف تر و چشمهایش بند گشت و در بعض اوقات مانند شتر آواز داد بنابراین و دیگر احادیث مثل
آنها شک نیست که محمدؐ مرض صرع داشت زیراکه این حالات که در ضمن احادیث مذکوره در باب محمد نقل شده آمد دلالت آن مرض
راقم گوید که اگر نسبت مرض صرع واقعی بود معاصران و مشاهده کنندگان بطریق اولی می یافتند که این مرض صرع باشد نه آنکه
ذاکر مذکور و مصنف آنرا دریافتند پیشینیان غافل از علامات صرع بودند چونکه کسانیکه اینهمه علامات که از مرض صرع نباشند بیان کرده اند
اگر حالت صرع می یافتند در اظهار آن دریغ روا نداشتندی همچنان هر بار دلیل یک کتاب انسان العیون را اسم آن کم نام هم ذکر نشده
معلوم نیست مجوسی یا یهودی یا نصرانی باشد عبث باظهار اسلام خود را بفرزندی مسلمان نسبت داده است دلیل آوردن از
کدام رهگذر باشد بلی بمقتضای الکفر ملة واحدة هست سگ زرد برادر شغال باشد ورنه اگر امر واقعی بود در اینهمه کتب اسلامیه که
نوبت عدد آن از صد هزار گذشته بلکه از هزارها هزار رسیده باشد در هیچیک نه از کتب یافته شود بجز روایات این ملعون که
برادرش و یل از وی نقل میکند. الغرض حقیقت حال آن نباشد که گرانی وقت نزول وحی بر نبی با حضرتؐ رو میداد که نوشته اند
عرق از جبین منور مانند مروارید میریختند گاه اوقات که آنحضرت سوار شتر بودند شتر بار گرانی وحی را برداشت نکرده از رفتار باز
میماند و می نشست پس اگر پناه بخدا احتمال آن مرض بود چگونه و چرا شتر از رفتار باز می آمد. و دیگر آنکه دعوی مصنف که بنابرین
و دیگر احادیث مثل آنها شک نیست که محمدؐ مرض صرع داشته نیز پوچ و باد در هوا میباشد چراکه آن احادیث کدام که آنرا ملحد از بن روایات
فهمیده و بکدام سند بلکه این احادیث و روایات مروی انسان العیون بکدام سند معتبر دلیل آورده **قوله** مخفی نماند که در بعضی آن مرض
مانند آن گاهی غریب و عجیب خیالهای نیز می بیند که محمد آنها را رویا و فرشته پنداشته و بدینطریق گمان برده است که من فرستاده خدا ام
لیکن رفته رفته محمد دیده و دانسته خیال و فکر خود را وحی و کلام الله گفته و بتابعان خود همچنان بیان نمود انتهی **راقم** گوید که خود زنا همیز
گفتن آسان است لیکن آنرا بمعرض اثبات در آوردن مشکل باشد اگر که پناه بخدا بوسوس مرض صرع و غیره گمان برد که فرستاده خدا
هستم مگر نبوت خود را چگونه بر خلق به حجتهای کافی بمعرض ثبوت در آورد که یک جنبش را که قرآن مجید باشد که یک سطرش را تا حال
مجال احدی نشده که آورده تواند و از آن رو دعوی خود باثبات رسانید از نواز دلسوزی و تسکین خاطر حزین خود سناد نسبت
آن مرض بلا زمان آنحضرت میبازند و جایگاه خود را معد و مهیا در آتش سوزان دوزخ مینمایند لاکن اگر بحقیقت ملاحظه نموده آید در عیسیؑ
بیقین این حالات ظاهر و آشکارا تا نبوت میرسد که پناه بخدا او را خبط دماغی عارض گردیده بود از آنروز مادرش رد بر روی یوسف گفتن
نتوانست که تو پسر یوسف هستی حرامی تر سید که یوسف بر تکذیب این امر پردازد لهذا میگفت تو معرفت روح القدس بهم رسیده ای عیسی
از فرط خوشحالی او روح القدس گذشته خود را پسر خدا گفتن گرفت چنانچه از انجیل معلوم میشود که یهودیان باو گفتند که تو انسانی و خود را
فرزند انسان میگوئی چنانچه در انجیل یوحنا باب دهم مذکور است یهودیان باو جواب گفتند برای کار خوب ترا سنگسار نمی کنیم بلکه بجهة کفر
و بجهت اینکه تو انسان هستی و خود را خدا می گردانی عیسیؑ بایشان گفت آیا که در آئین شما نگارش نیافته است که من گفتم شما خدایان هستید

پس چون آنها ما که کلام خدا نزد آنها آمده خداها گفت و کتاب قابل نقصان نیست انتهی ۔ علامت صرع و خبط دماغیه جنون و اغماء و مالیخولیا اگر هست همین است نه غیر آن اگر حقیقت خدا و پسر خدا بود چرا از جهودان ترسیده آنها را خدا گفته هرگاه یهودان خدا باشند خدای عیسی با خاک سایه برابر شد حتی آنکه هر بار بجز فرار چاره رهائی نظرش نیامد و علاج خود را منحصر در ان یافت چنانچه در آخر همین باب دهم یوحنا است باز خواستند که او را بگیرند ولیکن از دست آنها بیرون رفت باز بآنطرف رود اردن انتهی ۔ اینهم غنیمت بود که حواریان مالکان کشتیها بودند چونکه ماهیگیران بودند که بلوی آن نجات حاصل میگشت و از ینطرف بآنطرف میشد اگر قادر مطلق بود فرار چه معنی دارد در وقت طلب معجزه نیز گریخته رهائی حاصل نمود چنانچه ذکر آن هم در باب هشتم انجیل مرقس مذکور است و در س یازدهم فریسیان بیرون شتافته با وی آغاز مناظره نمودند و بر سبیل امتحان آیت سماوی از وی خواستند که دلگیر گشته فرمود که از بهر چه این طبقه آیت را طلب می نمایند بدرستی که بشما میگویم که هیچ آیت باین طبقه داده نخواهد شد و ایشان را ترک فرموده باز در کشتی سوار شده بطرف دیگر روانه گشت انتهی ۔ پس هر دفعه فرار ثابت شد یا او دلگیر شده فرمود که از بهر چه این طبقه آیت را طلب می نمایند آنقدر نشسته که اثبات دعوی تو و راستی کلام تو از تو میخواهند علاج آن در فرار اختیار نباید نمود و الا باب هدایت مسدود باشد الحال ارباب انصاف بتأمل و تدبر انصاف بکار برند که دعوی مصنف درباره خوابها و خیالهای عبث بپایه اثبات رسید یا دعوی راقم که من جانب تقریر یهودان تحریر نمودم ورنه باعتقاد راقم إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِندَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِن تُرَابٍ الخ میباشند لاکن تقدیس عیسیٰ نیز منحصر به تصدیق حضرت سید المرسلین میباشد چنانچه در دیباچه اشاره بآن گردیده **قوله** و وقتی که بمدینه هجرت نموده و از جفای قریش رهائی یافت و صاحب اختیار گشت و رئیس و حاکم قوم خود شد هم از اعمال و هم از احکام اوصاف معلوم میشود که او کینه ور و غدار و شهوت پرست بود انتهی ۔ راقم گوید اینجا مثل حال اکثر پیغمبران را بیان نموده و در پرده طعن بر آنحضرت اقسام طعن بر انبیای سلف کرده چونکه میدانسته که مسلمانان همین جواب که راقم تحریر مینمایم خواهند داد و برات ساحت ملازمان حضرت نبوی از ین تهمت باثبات خواهند نمود صفت رذائل بسته آن پیغمبران آشکارا خواهد شد پس گوئیم که اول شهوت پرستی عیسی آنچه لوقا باثبات رسانیده تحریر مینمائیم ۔ چنانچه در باب هشتم انجیل خود بریدا آورده در س دوم بودند چند زنان نیز که از ارواح پلیده و بیماریها شفا یافته یعنی مریم که مجدلیه مسمی بود که از وی هفت دیو اخراج شده بود و یونه زوجه خوزا خزانه دار هیرودیس و سوسن و زنان بسیار دیگر که او را خدمت می نمودند از مال خود انتهی ۔ پس میتوان دریافت که کسی که زنان گروه گروه شب و روز که با و بگردند او را حاجت بزن عقدی چه باشد چرا که هر یک زن از و اکتفا ورزیدن نمیشده و نه اگر متقی بود و صحبت آن زنان مکاره میبود بلکه آن زنان از مال خود او را میخورانیدند در ان نیز اندیشه حلال و حرام نداشته که از کجا می آرند و کدام حقی در تصرف مال آن زنان داشته بود که بلا لحاظ خرج میکرد علاوه بر ان بعضی زنان بد اطوار نیز از تحریر انجیل باثبات رسیده اند چنانچه بدیهیست که زنان مکاره بدعوی دروغ جنی و شیطان و دیوها می پرورند چنانچه مریم مجدلیه اظهار هفت دیو نوبت بنوبت بنسبت بخود نموده و حال آنکه زنان اشراف هرگز نه شنیده شد که دیو آنها را تصرف نماید بلکه زنان مکاره باین نوع با مر اتزا نزد خود مطلبند یا خود با بحیله بخانه آشنایان بیگانه میروند پس آنچنان نیز از جمله آنها بود و شهوت پرستی موسیٰ معاذ الله موافق قول

قول پادری لاکلام ثابت چنانچه یک زن مسمات صفوره از مشیتر در حباله نکاح داشته چنانچه در باب دوم کتاب خروج درس ۲۱ مذکور است و موسی راضی شد که با آنمرد ساکن شود که او دختر صفوره را بموسی داد انتهی ۔ و زن حبشیه سوای این صفوره بود که ذکرش در باب ۱۲ کتاب چهارم توراة مسمی بسفر اعداد دیده باشند و در س اول و مریام و هارون بر موسی درباره زن حبشیه که گرفته بود گفتگو کردند زیرا که زن حبشیه را گرفته بود ۔ علاوه آن هر قدر موسی زنان از اسیران بخواهد داده باشد چنانچه در باب ۳۱ توریت مسمی بسفر مثنی در س ۱۸ ملاحظه نمانا بدانی انتهی ۔ شهوت پرستی داؤد و سلیمان که پیشتر در انباب تحریر شد ثابت لوط که در شهوت پرستی از جمله کائنات گذشت نموده و خود حضرت رب العزت موافق دعوی مصنف هر چهار انجیل و قول جمله عیسائیان زوجه یوسف نجار برای مادری فرزند خود و ام البنین پسندیده بود سبحانک هذا بهتان عظیم پس اگر زن گرفتن ثبوت علامت شهوت پرستی باشد در انحال عیسیٰ و موسیٰ و داؤد و سلیمان و لوط معاذ الله شهوت پرستان باشند نه تنها آنحضرت نسبت شهوت پرستی تواند داد و نه آنحضرت و سائر انبیا آنچه کردند موافق حکم حقتعالی بجا آوردند اعتراض بر ان نمیرسد ورنه وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ برای معترضان مهیا میباشد دعوی عذر نیز مانند همین دعوی عذر میباشد سفر غداران حضرت موسیٰ موافق دعوی مصنف باثبات میرسد که اول حال خون ناحق ریخته اگر آنرا عذر جوئیم پس آنهم عذر نباشد که موسی اسبابهای فرعون و متعلقان و غیره را به بهانه عاریت گرفته شبا شب گریخته رفتند چنانچه در فصل یازدهم در س ۲ سفر خروج توراة که عبارت از کتاب دوم توراة مرقوم است حال بگوش قوم بگو که هر مرد از همسایه اش و هر زن از همسایه اش نقره آلات و طلا آلات بعاریت بخواهند و خداوند قوم را در نظر مصریان عنایت داد و هم موسی در زمین مصر در نظر بندگان فرعون و در نظر قوم بسیار بزرگی بود و موسی گفت خداوند چنین میفرماید که بوقت نیم شب من بمیان مصر خواهم بر آمد انتهی الحال اندکی جای غور باشد که حقتعالی مانند موسی تعلیم مینماید که بگوش قوم بگوید و چه بگوید بگو آنکه مردم مصر را فریب دهند و مالهای آنها را غارت نمایند هرگاه موسی صاحب اعتبار و بزرگ بود از حال معتبران آنها شد که موسی حیل آورد بیچاره مصریان فریب او خوردند و او را مرد بزرگ دانستند و اسبابهای داد که بوسیله آن موسی بدرجه علیا رسید و منظور موسیٰ بود که اسبابها گرفته نیم شب روانه شود اگر این را عذر گوئیم عذر معنی نداشته باشد علاوه بر ان معلوم است که بعضی از اصحاب فرعون راضی در اعمال قبیحه او خوشنود در افعال شنیعه او باشند لاکن بعضی از ساکنین مصر محض بیگناه نه شریک در ظلم فرعون و فرعونیان و نه از متعلقان او بلکه مانند بنی اسرائیل نیز نیک از بد اشیاء بیگناه از گناهگار نکرده یکسان همه را غارت کردند پس غدر و مکر زیاده برین میشود که بنی اسرائیل کردند و باب دوازدهم همان کتاب توراة در س ۳۵ مذکور است و بنی اسرائیل بنوعی که موسیٰ فرموده بود نقره آلات و طلا آلات و بسیار اسبابها را از مصریان خواستند و خداوند در نظر مصریان بقوم عنایت داد که بایشان خواسته شده را دادند و مصریان را غارت کردند بعد از ان بنی اسرائیل از عمسیس بسکوت کوچیدند بقدر ششصد هزار مرد پیاده سوای اطفال و نیز گروه مخلوط بهم با گله ها و رمه ها مواشی بسیار سنگینی همراه ایشان بر آمدند انتهی ۔ حالا ارباب انصاف انصاف بکار برند که اینحرکت بنی اسرائیل و موسیٰ بلکه حضرت رب العزة جل جلاله موافق عدل خدا یا فضل او تعالی باین ادار حال موسیٰ یا لائق نیکان بنی اسرائیل بود چو کفر از کعبه برخیزد کجا ماند مسلمانی ۔ هرگاه بتعلیم حقتعالی بآنچنان حقیقتا

بنی اسرائیل از مصر اسبابها گرفته برآیند که حتی سگی از سگان صدا و آواز نکند حال مردمان که خیانت کرده گریختند چه باشد چنانچه مضمون ورس ۷ باب ناطق و آن این باشد اما به هیچیک از بنی اسرائیل از انسان تا حیوان سگی زبانش را حرکت نخواهد داد انتهی ۔ هم تصور بکار برید که در حالتیکه مردان ششصد هزار بودند اینقدر اطفال داشتند نوبت تخمیناً نوبت بچهارده یا پانزده صد هزار البته رسیده خواهد بود و تصور نتوان نمود که ششصد هزار مرد مصر را یغارت کردند چونکه میدان حرب و غا نبود زنان زیاده از مردان کارهای نے کردند که زیورهای بسیار بهانه خود و اطفال آوردند پس تمام مصر را یغارت کردند این غارت عام بکدام انصاف و دیانت مقرون بود و اندازه مال و قیمت اسبابها بچه حد باشد البته اندازه صدها کرور روپیه متجاوز باشد و در شریعت اسلام و من یعمل مثقال ذرة خیراً یره و من یعمل مثقال ذرة شراً یره از این آیه کریمه فرق احکام اسلام و موسی و تورات و قرآن دانست الحال نوبت عیسی و انجیل و دیانت داری حواریان ایشان مینمائیم پس بدانکه عیسی موافق دعوی مصنف غدار و کینه ور بالقوه بود بالفعل او را میسر نشد چنانچه که در باب دهم انجیل متی ورس ۳۴ زبانی عیسی تصور نمائید که من بجهة نهادن صلح بر زمین آمده ام بجهة صلح نیامده ام بلکه بجهة نهادن شمشیر زیرا که بجهت تفرقه فرزند از پدر و دختر از مادر و عروس از مادر شوهر خود آمده ام انتهی ۔ الحال تصور نمائید که زمانه بکام عیسویه خدا نگردید گردش مینمود آنچه ارشاد میفرمود بجا می آورد یا در ان کمی میکرد دیگر این ارشادات در حالت ضعف و ناتوانی بود چنانچه از شکایت زمانه در انجیل لوقا باب نهم ورس ۵۸ ارشاد فرموده که روباهان سوراخها دارند و پرندگان هوا آشیانها دارند فرزند انسان یعنی آنحضرت برای سر نهادن جای ندارد انتهی ۔ کینه وری و غداری زیاده تواند بود حالا حالات حواریان بشنو اگرچه سابق هم بتقریب کلام بحث ذکر انقلابات ضرور بود از آن نیز مذکور نمودیم مکرراً الحال مذکور مینمائیم ۔ چنانچه در باب نهم پولوس حواری که ثانی اثنین عیسی تو گفت که با اهل قرنیثوس نوشته است ورس ۱۹ که چون از همه آزاد میباشم خود را بنده همه ساخته ام تا بیشتر خلق را بچنگ آرم و با یهودان یهودی گشتم تا که یهود را بچنگ آرم و با متشرعان چون متشرع تا آنکه متشرعان را بچنگ آرم و با بی شرعان چون بی شرع نه اینکه نزد خدا بی شریعت بودم بلکه در راه مسیح متشرع بودم انتهی ۔ مؤلف گوید که در تصور پولوس این همه حیل و دغا و مکر و فریب موافق جاده مسیح بود بلکه نزد خدا تعالی چنین شریعت دانسته بود ۔ الغرض بعینه عبارت چنین باشد و ضعیفان را چون ضعفا گشتم تا آن ضعیفان را بچنگ آرم و بجهة همه کس همه چیز گشتم تا هر نوع بعضی را نجات دهم و این را بجهة این مینمایم که تا با انجیل شریک گردم انتهی ۔ مؤلف گوید که پولوس نیز از عملدرآمد نیکونه اعمال خیریه نیرافت و فضیلت شرکت انجیل آرزو داشته دیدن وسیله بجا آوری انیکونه اعمال مستحسنه و اعمال خیریه موافقت انجیل او را نصیب نشد حضرات کینه وری و غداری و مکر و خدعه حدی دارند این اعمال پولوس از حد گذشته حدیث ع حدیث حسن را دو تو از حد گذشته ۔ الحال اگر مصنف و امثال و اشباه او مرد باشند هرگز نسبت کینه وری بجز موسی و عیسی و پولوس با حدی تا الزام از سر پیغمبران خود رفع نمایند متوجه حال دیگری نشوند این بود جواب دهریه و یهودانه جواب مسلمانانه آن باشد که چون آل و اولاد فرعون و فرعونیان را حضرت رب العزت جل شانه بر آنها حلال و روا فرموده از آن و آنچنان حکم موسی صادر فرمود و آنچه عیسی ارشاد فرمود موافق آن نیز چون برای یاری قائم آل محمد صلوات الله علیه مامور گردد با دشمنان و مخالفان آنحضرت با این روش عمل خواهد فرمود

باقیمانده پولوس کرده خود خواهد برداشت لا تزر وازرة وزر اخری ۔ الغرض الحال خوبکه مصنف گاشته خود در دو لهذا آنچه مستنبط مینوشیم قوله و نا مطابق در افعال و اگرچه زیرک نیز بود باز کوته نظر آدمی بود بس در اول حال به یهودان چاپلوسی کرد و جهت خاطرداری آنها چندین احکام داد مثل رو بطرف اورشلیم یعنی بیت المقدس کردن نماز و غیره و بعد از ان که معلوم شد که یهود دوست نخواهد شد آن احکام را منسوخ کرد و دشمن شد و پشیمان گشت انتهی راقم گوید که اینهمه بی ادبی مصنف از سوز دل و سینه پر کینه زمیه باشد لاکن اینمرتبه نیز هر قدر بیشتر تحسین کرده تو قدر مضاعف داشته باشد الغرض اگر گوید که خاطرداری یهود که از آنحضرت بر صفحه ظهور پیوسته دلیل آن کدام امر آیا تعظیم بیت المقدس نماز بجانب آن یا سوای آن چیزی که رعایت یهودان مرعی داشته شده و اگر نماز رو به بیت المقدس بجا آوردن را آنها خاطرداری خود متصور نمودید یا خیال موهومی است اگر آنحضرت یهود را از اطلاع نفرموده بود که شریعت موسویه بحکم منسوخ و تورات معطل باشد و آنچه او نوشته که جهت خاطرداری آنها چندین احکام داد مثل رو بطرف اورشلیم نماز کردن و غیره نماز کردن که فهمیدیم که منجمله چاپلوسی نبود از غیره کدام احکام مراد باشد چونکه معنی چندین احکام چه باشد چندین احکام یک نماز کردن رو به بیت المقدس نباشد تصریح آن پر ضرور بود چون نبود نقصه کوتاه مرتکب کذب و دروغ عمد بر رسول الله گشته و خدا و رسول او را انجشم آورده و مصداق یؤذون الله و رسوله و لهم عذاب عظیم گردیده و دعوی کوته اندیشی آنحضرت نیز از مثل این ملحد بیدین عجب نباشد لاکن کوته اندیشی آنجناب آن نباشد که احکامی برای ضرورت و زمانی یا خلایق از جانب خدا تعالی مقرر فرموده که البته تا مدت یکهزار و صد و ده ساله که هجری میشود از زمان بعثت الی الآن که هیچ امری نیست که حکم آن در شریعت غرای محمدی نباشد بلکه شریعت عیسوی ناقص باشد از آن رو هر روز احتیاج ترمیم دارد و این احتیاج تا یوم بعثت و نشور بر طرف نخواهد شد بجهت کوته اندیشی عیسی بود بحسب ظاهر ضرورت آن ندانسته بود و بسبب قلت اعوان و انصار و اگر حذاقت بکار میبرد که در آخر زمان امتان فرضی و دوستان بدتر از دشمنان در دنیا عروج خواهند نمود و بدرجه سلطنت خواهند رسید الحال احکام شریعت او بقدر نمی‌ماند مگر از سست رائی و کوته اندیشی متوجه آن نشد پس کوته اندیش در حقیقت نه بلا زمان حضرت نبوی صلعم الغرض بدانکه نماز کردن آنحضرت رو به بیت المقدس آنچنان بود که آن حضرت تا زمانیکه در مکه معظمه تشریف داشته چنان که کعبه در میان وی و بیت المقدس واقع میشد و مستمر بود تا آمد بمدینه منوره پس تحویل یافت قبله از بیت المقدس بجانب کعبه معظمه و از نامطابقت افعال مراد این ملحد سیه رو چه باشد درست مفهوم نشد لاکن اگر مراد او آن باشد که افعال آنحضرت بطریقیکه افعال انبیا باید بوده باشند نبودند که بحسب ظاهر البته همین مراد خواهد بود جوابش آن باشد که آنحضرت مستجمع جمیع صفات کمالیه بشیر بود ؎

بلغ العلی بکماله
کشف الدجی بجماله
حسنت جمیع خصاله
صلوا علیه و آله

همچنان دعوی آنکه دشمن ایشان گشت جوابش آن باشد که این دعوی محض کذب باشد آنحضرت از ابتدای حال الی آخره دشمن دشمنان خدا و دوست دوستان خدا بود و در ابتدای حال که حکم جهاد نداشته متعرض حال دشمنان حق چه از یهود و چه از نصاری چه از قریش نشده بعد نزول آیات جهاد به شکستن قوت اهل ابطال سعیها فرمود و هر کس از یهودان امان داده بود تا آنکه بر شرائط عهد عمل نمودند امان بردند چون نکث عهد نمودند دشمنان آنحضرت را یاری کردند بنی قریظه با کفار قریش در جنگ خندق

واخر ایشان سکونت نمیدند از و مدافعت آنها از ضروریات بود و اگر بحث عهد نیز در آن نشستند در کنف امان کسری می دیدند و حال سایر یهود نیز آنچنان شد **قوله ایضا**
برفضل جان بخشی میکند چرا که از عبد الله می ترسد و دیگر از احکام خدا عذر خود ساخته قتل میکند انتهی هرگاه یهود که بحث عهد پرداختند مدافعت آنکس از اولاد مانع
از منتسبان تقصیر آنحضرت که بخون بختن او رسید یا بعرض و الحاح صحابه که بشفاعت آنان پرداختند آنحضرت از خونریزی آنها درگذشت و بطریق از راه رحمت و حسن
عنایت جان بخشی فرمود پس آن چه اعتراض میرسد دیگر ترس از عبد الله بن عبد الله چه سگی بود و چه حد داشت که ملازمان حضرت نبوی از وی ترسی داشتند
عبد الله مذکور یکی از منافقان بود که بر بعضی از اعمال ناشائسته او آنحضرت ناراض شد چون آن ملعون گفته بود که عزیزتر ذلیل تر را از مدینه
مشرف بدر خواهد کرد در آن باب کریمه یقولون لئن رجعنا الی المدینة لیخرجن الاعز منها الاذل ولله العزة ولرسوله وللمؤمنین ولکن المنافقین
لا یعلمون تا آخر نازل شد و کار عبد الله بحدی زبونی رسید که هرگاه بعد مراجعت از آن سفر که آن مخذول در لشکر همراه بود خواست که
داخل شهر گردد پسرش لجام اسپش را گرفت و گفت تا اذن رسول الله نباشد ترا داخل شهر مدینه نخواهم گذاشت چون آنحضرت اذن فرمودند
او را رها کرد و پسرش بخدمت آنحضرت مشرف شد و بعرض رسانید که من شنیده ام که ملازمان حضرت نبوی از پدر او عبد الله ناراض
میباشند اگر در حقیقت آنحضرت را از او خفت و باشد دیگری را حکم فرماید بکشتن او دانگاه من توانم که قاتل پدر خود را ببینم باوجود آنکه بر آنحضرت
روشنست که نیکوکارتر از من به پدر نتوان بود لهذا اگر حکم کشتن گردد مرا ارشاد شود که سرش او را بریده حاضر آرم آنحضرت او را
تشفی دادند که من اراده مدافعت پدرت را ندارم پس اگر آنحضرت مدافعت او مرکوز خاطر اشرف بود تسهیل ترین وجهی میسر میشد مگر
ترس از دشمنان خدا اگر منجمله عیوبات بوده باشد در انحال این اعتراض بر جمله دوستان خدا که عیسی شریک غالب الجماعت باشد
وارد خواهد شد از آن مصنف اصم بکم عمی فهم لا یعقلون باید بود لاکن بسر او نهایت سعادتمند از مومنان خلص و جان نثاران
آنحضرت بخاطر او یا مصلحت دیگر بعضی را امان دادند از آن لازم نمی آید که هرخون گرفته را امان داده شود و همچنان بدانکه کفار بعد از
هجرت با آنحضرت سه قسم بودند قسمی مصالحت کرده آنحضرت با ایشان که محاربه نکنند تا وی یاری ندهند دشمنان او را اگر دشمنی هجوم آرد
مدد و نصرت آنحضرت ندهند و طائفه از یهود برین بوده اند بنو قریظه و بنو قینقاع وقسمی محاربه کردند و بایستادند در مقام عداوت و
صلی الله علیه وسلم چنانکه قریش و اهل موالات ایشان وقسمی دیگر نه دوست بودند و نه دشمن مثل طوائف عرب که منتظر بودند عاقبت کار
بکجا خواهد انجامید و آنکار چه خواهد شد و معامله آنحضرت با قوم خود چه قرار خواهد یافت و بعضی از ینقوم بضمیر باطن ایشان ظهور غلبه
آنحضرت میبود و بعضی بر عکس و بعضی از ایشان در ظاهر اظهار دوستی و موافقت میکردند و در باطن دشمن و مخالف بودند و ایشان
منافقان بودند که باطن ایشان موافق ظاهر و دل با زبان یکی نبود و اول کسی که از یهود که نقض عهد کردند بنو قینقاع بودند پس محاربه
کردند ایشان را آنحضرت **قوله** وقتی نکاح حد مقرر سفیر باید و وقت دیگر خود از آن حد تجاوز می نماید و میگوید که حکم الله است انتهی
اقول پس این حکم عام و برای مسلمانان بود و آن حکم خاص محض برای آنحضرت موافق حکم قرآن مجید بود اگر مخالفان میتوانستند بر
تکذیب آن بابی اکتفا نکرده معارضه مینمودند مگر از آن عاجز بودند لهذا از دعوی زبانی اکتفا ورزیدند لاکن عیسی چگونه اول دعوی نمود چنانچه
در انجیل متی باب ۱۵ ورس ۲۴ مذکور است که فرستاده نشده ام مگر برای گوسفندان گم شده خانه اسرائیل بعد چند روز چون دست و پا فراهم آورد

دعوی نمود که برای دیگران مبعوث گردیده ام چنانچه اجمال در انجیل یوحنا باب ۱۰ ورس ۱۶ مذکور میباشد پس اگر هر ملحد در هر حکمی که انبیا به
حسب مصلحت بخلق رسانند اینگونه گفتن تواند که برای اغراض خود این حکم آورده اند و بمحض دعوی بیدلیل او نبوت آن نبی باطل گردد
در انحال نبوت یک نبی نیز ثابت نخواهد رسید **قوله** اگر کسی مقتول یا مجروح شد در انحال قاتل فدیه میتوان نمود بشرطی که او با
راضی باشند **راقم** گوید بائی که در حکم کدام نفع آنحضرت برای خود تصور نموده بود که بر آن اعتراض میرسید آیا عفو نماء در قبضه اختیار
خود یا نائب خود میگذاشت باز اهل ایمان و ایقان را بر آن اعتراض میرسید در حالتیکه مفوض باختیار ورثه نمود در انحال قباحت عقلی
نیز طرف میباشد **قوله** لیکن دستهای دزد که بیرحم ببرند انتهی **راقم** گوید که سزای بدکاران انبیا با انواع اقسام عقوبات
مقرر فرموده اند اگر در ناقصه ای خلق نباشد از طعن بر انبیا نیز رسد قطع دست سارق در بیرحمی داخل باشد مگر آنچه دزد بعمل می
آرد قرین برحم دلی بود ارباب انصاف تصور نمایند که اشرار را چگونه جمعیت با اشرار حاصل باشد که بسبب بنا اعتراض بر پیغمبران
خدا آرند که در حقیقت آن اعتراض بر خدا تعالی میباشد که موکل انبیا میباشد **قوله** وقتیکه مشکلات پیش آمدند دیگران صلاح گیرد
و برخلاف رای خود مطابق صلاح آنها عمل کند چنانچه در دعوی احد خلاف رای خود بجنگ بیرون رفت یعنی او خواست که در مدینه نمانند
و جنگ در انجا بکنند لیکن بعض از تابعانش خصوصا آنها که در دعوی بدر شریک نبودند صلاح او قبول نکردند **اقول** این دعوی
محض دروغ میباشد مشکلکشای کائنات را چگونه مشکلات در پیش آیند و هرگز مصداق وما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی
یعنی پیغمبر سخن نمیکند از خواهش نفس خود مگر آنچه بر او وحی می آرد او احتیاج بصلاح زید و عمرو نبوده حسب مصلحتهای الهی درباره جنگ
وجهاد و شاورهم فی الامر حکم شد با صحابه مشورت در این امر خاص بود در باب جهاد عموم نداشته لاکن حسب دعوی مصنف اگر خلاف
رای آنحضرت بجنگ بیرون نمیرفت شکست احد بعد ظفر به لشکر اسلام نمیرسید پس شکست احد تنبیهی بود از برای کسانیکه خلاف رای
آنحضرت اصرار بر بیرون رفتن نموده باشند. دیگر آنکه مراد از لفظ بعض معنی آنند که نفر میشوند پس حالتیکه دو سه نفر از جمله لشکر اسلام امر بی
رائی نهند که او دیگران بر حرف ایشان آنند و سه نفر ایستادگی مینموده اند بجدیکه جمله اعوان و انصار اسلام از مهاجرین و انصار ترک رای خود نموده موافقت
آنند که ایشان اختیار **قوله** و در دعوی خندق او خواست که صلح بکند لیکن سعد ابن عباده و سعد ابن معاذ مانع شدند **راقم**
گوید که ممانعت سعدین معنی ندارد و نه هرگز آنحضرت مائل بصلح با قریش گردیده بودند و چگونه بصلح مائل میشدند چونکه وقتی اینهمه جور و
جفای عبده اصنام متواتر دیده هم بود آنحضرت صلح اختیار نکردند پس گاه در حالت ضعف اسلام صلح نبود در حالت قوت اسلام
صلح معنی نداشته بلکه در حالتیکه وعده ایزدی در نصرت آنحضرت نافذ بود صلح بذلت اختیار نمودن چگونه ممکن بود و امری که مصنف
ممانعت نام نهاده آن باشد که چون از صحابه در امور جهاد مشوره بحکم ربانی بود چون نوبت بسعد ابن معاذ و غیره او از قبیله اوس رسید
برخاستند و گفتند یا رسول الله در وقتی که ما مشرک بودیم و بت می پرستیدیم کسی از عرب در ما طمع نکرد چگونه الحال در ما طمع میکنند
و حال آنکه مسلمانیم و تو در میان مائی البته از مدینه بیرون میرویم و با ایشان جنگ میکنیم پس هر که از ما کشته شود شهید خواهد بود و هر که
نجات یابد ثواب جهاد خواهد داشت پس حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم سخن ایشان را قبول کرد و بیرون رفت با گروهی از صحابه رض

خود که موضعی از برای جنگ تعین نماید الغرض سعد بن عباده را که اصلاً ذکر نکرده اند الا سعد بن معاذ قسمیکه مطابق وقت
حال خود دانست بموقف ما از زبان حضرت نبوی سانید آنحضرت ع بسبب خیرخواهانه او ارشاد صادر فرمود **قوله** در جنگ طائف
محمد ﷺ موافق خواهش لشکر خود بجمله آوردن حکم نمود اگرچه موافق بعض مورخین دانسته بود که بیفایده خواهد شد انتهی **راقم**
گوید که این بیکاره مصنف را چه کار بطلان نبوت نبی آخر زمان این گذارشات بعمل خواهد آمد جمله طائف اگر موافق دانستن آنحضرت
که انجمله مفید نخواهد بود و آنحضرت ع ازان قبل از وقوع واگاه فرمود از پیشینگوئی و معجزات آنحضرت توان شمرد مگر هیچ نخورده و خواه
سریه که عبارت از غزوه است که خود آنحضرت ع تشریف فرما گردیده باشند و از سریه که عبارت است که لشکر دیگری صحابه عظام
لشکر بدعوی روانه گردیده باشد هر دو صورت بدون حکم حاکم علی الاطلاق نبوده باشد الغرض جواب این دعوی پریشان
خود مصنف از زبانی حضرت خاتم النبیین ع در جواب سعد ارشاد فرمودند ذکر نموده است که هرگاه سعد عرض پرداز گشت که اگر تو آنرا
موجب وحی الهی میکنی یا اگر خاص حکم تست درانحال اطاعت ما لازم است لیکن تو آنرا جهت خاطر ما کرده پس از ان باز بیان محمد جواب داد
اگر خدا امر حکمی میداد با شما صلاح نمیکردیم لیکن بخدا قسم من آنرا کردم تا میان دشمنان تفرقه و ضعف پیدا شود نهایت سعد راضی
نشد انتهی **راقم** گوید که جواب این امر زیاده برین ضرورت ندارد چرا که مصنف الحال از تحریر جواب عاجز گردیده و به تنگ آمده است ورنه
کجا قاعده مباحثه باشد که اعتراض امری که از الزام اهل اسلام مذکور نماید و نام کتاب و فصل و باب را ذکر نه نماید ما نیز در مقابل آن
خواسته بودیم که دلایل و براهین از هدی توراة و انجیل متعدد اله هر قدر آورده باشیم بدون علامت فصل و باب و ورق و صفحه ذکر نمائیم تا طرف
ثانی در برآوردن آن عبارت کتاب خود فرومانده و عاجز و حیران گردد لاکن نظر بر آنکه شاید کسی را ازین بهره سعادت حاصل آید
و هدایت از مطالعه آن حاصل گردد ازان اراده باز ماندیم علاوه بران دعوی مصنف که بهانه طرفی در دعوی بدر نیز محمد بصلاح
کاری دیگر عمل نمود یعنی محمد ﷺ خواسته بود که بجاهی که نزدیک تر بطرف مدینه بود با لشکر خود فرود آید درانحال حباب گفت که اگر خدا
جهت فرود آمدن درینجا ترا حکم نموده است درانحال البته پیشتر توانیم رفت لیکن اگر این محض صلاح خود است پس بهتر است که تا بجاهی که
دورتر از همه باشد برویم لهذا چنان کردند انتهی **راقم** گوید که اگر آنحضرت ع بر سر چاه اول که مصنف ذکر نموده فرود آمدی درانحال
مصنف زبان بکلمه طیبه لا اله الا الله محمد رسول الله کشودی چون آنحضرت ع بصلاح و صلوابدید حباب عمل فرمود لهذا مصنف از جاده
صدق برگشته داخل زمره مکذبان رسالت گردیده خوشا بحال خسران مآل او مگر راقم بنص ارشاد آیه کریمه قرآن مجید باثبات رسانیده است که آنحضرت ع
بامور جهاد مشورت با صحاب نماید پس انهمه اعتراضات که مصنف درباره منظوری رای اصحاب که از آنحضرت ع بعمل آمده موافق دعوی خاص باب
امر جهادیه بود یا غیر آن درصورت اول جوابش همان جواب باشد که داده شد و بصورت ثانی نتواند دعوی نمود که آنحضرت عموماً در هر حال
مشورت با صحاب فرمودی **قوله** و دیگر دلیل قوی جهة اثبات ضعف و کوته نظری محمد ﷺ همین حله بود که در باب خلافت حکمی نفرموده و بدین
طریق تیغه بر بیخ سلطنت اسلامیه انداخته و ممکن که خود او درینباب تردد بوده بود دلش با علی شوهر دختر خود بود لیکن عقل و ادراک او با علوم
نمود که جهت حکومت ابوبکر زیاده لیاقتی دارد موت ناگهان بر او فرود آمده این امر عمده بی بندوبست بماند انتهی - الا لعنة الله علی الکاذبین

اگرچه در باب تعیین امر خلافت و وصایت فریقین معتقدین اهل سنت و جماعت و شیعه اثنا عشریه اختلاف دارند گفتگو است بحدی که سنت و جماعت
باثبات میرسانند که آنحضرت نص بخلافت بکنایه یا بطور اشاره درباره ابابکر نمود و شیعه دعوی تعیین خلیفه بلافصل درباره حضرت امیرالمومنین علی ابن ابیطالب
میدارند لاکن در هر دو حال بخلافت و وصایت نبوی میده سجاده نشین آنحضرت گردیدند که درآن اصلاً فائده بحال مصنف و نقصی بحال ما ندارد
لاکن گر قسم اینکه حسب دعوی مصنف آنحضرت ع ابابکر را سزاوار خلافت خود دانسته و عقل و ادراک آنجناب دلالت بران نمود که جهت حکومت
ابابکر زیاده لیاقتی دارد پس می پرسیم که همان ابابکر که آنحضرت ع او را لائق حکومت دانست متقدم از علی ع خواه دیگران بر حکومت نشست
و بر مسند خلافت تکیه زد ابابکر موهومی دیگر بود هرگاه همان ابابکر بود که ادراک و عقل حضرت نبوی او را سزاوار خلافت دانسته بر سر خلافت
نشست چگونه درانصورت آنحضرت ع تیغه بر بیخ سلطنت اسلامیه انداخت چونکه قول مصنف اگر بر آنحضرت ع موت ناگهان فرود نمی آمد باز ابابکر را
خلیفه تعیین مینمود چونکه عقل و ادراک حضرت نبوی ع او را لائق حکومت دانسته بود پس او حاکم شد حسب مرضی آنحضرت ع و انهم به برکت انفاس
طیبه آنحضرت ع بلکه از معجزات آنسرور ع توان شمرد که کسی را که لائق حکومت دانسته بود [illegible] واگشت پس کلام جای اعتراض بران باشد و تخصیص
بر بیخ سلطنت نبوی بدو صورت میرسید یکی آنکه کسی را که آنحضرت ع میخواهست که خلیفه شود و عقل آنحضرت دلالت بر خلافت او نموده همان کس
از خلافت محروم ماندی و حال آنکه محروم نماند بلکه همان کس بر تخت خلافت شد صورت **دوم** آنکه کسی درخلافت رخنه میداد نبوی ام چنان
نیز نشد حضرت علی گفتگو زبانی و دعوی خلافت خود کرد مگر نه قسمی که رخنه در کار خلافت ابابکر راه یابد درانحال چگونه قول مصنف لائق
اصغا باشد **قوله** در رکه دعوی نبوت کردن چندان مشکل نبود زیرا که تعلیم محمد ﷺ نسبت به بت پرستی اهل مکه نهایت اعلی و اول و بادی
این محمد خوش اخلاق و فصیح کلام و کشاده دست بود و نسبت بفقرا و غلامان و غیره مهربان بود چنانچه بدین وسائل نیز دل مردمان بطرف
او کشیده شد انتهی **راقم** گوید مثل دعوی آنحضرت ع از اهم سهلتر است که مصنف پنداشته و آنحضرت ع آسان آسان لا اله الا الله را مانند
نقش کالحجر بر لوح سینه های خلائق مرتسم نموده قریش یکطرف حتی عزیز و اقربا آنجناب مانند ابولهب که عم آنحضرت ع دشمن جانی آنحضرت گردیدند
بعضی ترک یاری آنحضرت نمودند مانند عباس که عم بزرگوار آنحضرت بود و بجناب طاهر دین حق رونق گرفت او ایمان نیاورد و سائر مشرکان
عرب سمت دیگر یهود عنود که دشمن ترین خلائق با آنحضرت بودند چهارم فرقه ضاله نصاری و از طرف کسری و قیصر خصوصاً که مثل
خسرو پرویز که بدتر از فرعون بود و سائر مخالفان از اعلی تا ادنا از کوچک تا بزرگ و ظاهر است که در مخالفت و تنبیه هر که و مه برای جان
دادن آماده و مستعد میشوند تا بسلاطین صاحب اقتدار و بزرگان صاحب ثروت چه رسد با وجودیکه مانند روز احد و احزاب و حنین پیش آید
و در مقابل هزارهای کفار همه دشمنان خون خوار با معدودی از جانثار که در احد یکدو و بیش نگفته اند و در حنین هشت نفر کل در رکاب سعادت
انتساب حاضر بودند و بنفس نفیس آنحضرت را صدمه های کاری برای هدایت این عاصیان امت بر جبهه نازنین رسیده و کفار قریش با هتزاز
ملت و کیش خود دشنان نمیتوانستند داد بلکه بهتر ادیان آنرا میشمردند تا ممکن بود دست ازان برنداشتند مگر حق دین خود را رونق داد **قوله**
زیرا که تعلیم محمد نسبت به بت پرستی اهل مکه نهایت اعلی و اول بود انتهی این نسبت به بت پرستی تعلیم آنحضرت اعلی بود و نسبت به خدا و به تثلیث
اعلی نبود بلکه در فروترین مرتبه بود و الله آنحضرت ع مبعوث نشده بودند امر و کسی نمیداند که الله خالق کل شیء و حلال شریک باشد پس

ے تاریک بد ز ظلمت باطل همه جهان + عالم ز روی روشن او نور حق گرفت **قوله** مادرے این محمد خوش اخلاق و فصیح
کلام و کشاده دست بود و نسبت بفقرا و غلامان و غیره مهربان چنانچه بدین مسائل نیز دل مردمان بطرف او کشیده شد انتهی **واقم**
گویکه در خوش اخلاقی آنحضرت شکے نیست لاکن آبا و اجداد قریش و یهودان و ترسایان و جمله مخالفان را اسناد نسبت کفر و بزرگان
ایشان را که از دنیا رفته بودند مفرد ساوتشان را در آتش سوزان دوزخ علانیه نشان میداد آنگاه حال خوش اخلاقے بیاد فیشان نبے
آمد و پناه بخدا از بد اخلاقی و عصبیت که از کار تر در عالم در نظر آنها مثل آنحضرت دیگری نبوده و نیز بت پرستی بهتر از اعتقاد بالوهیت
باشد بت پرستان بتان را وسیله نجات دانند نه شریک ایزد تعالے و معتقدان تثلیث قائل اند بخدا که محض شرک میباشد و از فصاحت کلام
اهدی بدرجه پیغمبری میرسید اهل عرب جمله فصیح الکلام بودند دعوی پیغمبران دیگر پیغمبری نشان میشد و از آنجهت قرآن مجید معجزه آنسرور صلعم
مقرر گردید که فصحا و بلغا در کثرت بودند چونکه بتجربه عقل دریافته شده است که معجزه پیغمبران در هر عصر آن جنس میبوده است که در آن زمان
شائع تر بود چنانچه علما در تصنیفات خود آورده اند و درین قیاس نیز میباشد هر چند عیسائیان و بعض دیگر بے ایمانان انکار نمایند
سودی بحال شان ندارد چونکه انکار بعبث ثبوت معنی ندارد و آن نسبت که گفته اند که از بعض احادیث چنان مستفاد میشود که حقتعالے در هر
زمانے که پیغمبر مبعوث ساخته غالبا معجزه او را از آن جنس قرار داده که در آن زمان ماهران آن فن فراوان بوده و آن جنس عمل آوران شائع
بوده تا آنکه حجت بر ایشان تمام تر شد چنانچه در زمان حضرت موسے چون مدار بر سحر بود حقتعالے با و عصا و ید بیضا و مثال آنها از معجزات
کرامت فرمود و ساحران آن فن همت خود را بر معارضه و تفتیش حال معجزه رسول متعال بگماشتند در همه نیافتند بسوی تغلیط
و تخطیه هر گز جذبه در آن نیافتند فصاروا اعلم الناس بان ما به موسے لسحر و در زمانیکه حضرت عیسے مبعوث شد چون علم طب
در زمانه بسیار بود و طبیبان حاذق مانند جالینوس و امثال او موجود بودند پس معجزه آنحضرت زنده کردن مردمان و درست کردن جذام
کوران و شفا دادن مبرصان قرار داد که شبیه بعمل شان و از جنس آن بود الا در نوع مثل بشر نبود و همچنین در زمان پیغمبر ما صلی الله علیه وآله
که مدار عرب بفصاحت و بلاغت و طلاقت و سلالت و عذوبت و متانت کلام و ماهران این فنون از حد حصر افزون بود ظاهر ترین معجزات
آنحضرت قرآن مجید را قرار داد که با وصف تحدی بمعارضه اقصر سور آن نتوانستند پرداخت و سیاقی تفصیله محال انکه آنحضرت امی
بود و هرگز پیش احدی سبق نگرفته بود چنانچه که هرگاه جبرئیل بر آنحضرت فرود آمد و بازوی آنحضرت را گرفت و حرکت داد و گفت
یا محمد بخوان آنحضرت فرمود چه چیز بخوانم که نخوانده ام گفت اقرأ باسم ربك الذی خلق خلق الانسان من علق پس وحیهای
خدا با و رسانید پس چگونه باشد که امی آنچنان قرآن بیارد که فصحای عدنان و بلغای قحطان از آوردن یک سطر مانند آن نتوانستند
با وجود اینهمه تحدی که اگر قریش نتوانستند و زمین اگر ممکن بود زنده از شرم آن فرو روند و نتوانستند آورد و بر چیزیکه یقین نشده که مثل
آن و بهتر از آن خواهند آورد و معجزه و حقیقت مگر زیاده برین میباشد هرگاه محض خوش کلامے و فصاحت کافی باشد و از آن زمان تا وجود
و فوری قریش ماهران آن فن و دانایان از اهل کتاب و غیرهم من الملل والنحل که در آن عهد موجود بودند لے یومنا هذا تا امتنه از انبیا ورند
و این معجزه را باطل نکردند بلکه کنون چرا اعتراض مینمایند مصنف را اگر ممکن میشد چنانچه از عجمیان شریک خود ساخته برای حمله نبوته

که آن تا کسی دین را بدراهم معدوده فروخته موافق آن در تحصیل استادان ادبی ماهران لغت عرب که اصل مطلب بسر چشمه مراد او
از آنچنان کسان جاری و دستیاب شده دریغ و کوتاهی نموده باشد مگر ممکن نشد از ان مایوس و خائب و خاسر ماند مگر از علی و بدرجه اول
تعلیم آنحضرت موافق قول مادری از بت پرستی میباشد مگر موافق دعوے او قم از جمله ادیان اعلی و افضل و بدرجه اول است چونکه
پر ظاهر که زیاده بر یکصد هزار رسولان و پیغمبران خدا بقول مشهور بخلق مبعوث گردیدند حتی الامکان مساعی جمیله بکار بردند مگر
خاطر خواه کامیاب نشدند چنانچه آدم صفی الله با وجود آنکه حقتعالے او را بید قدرت خود آفرید و مسجود ملائکه عظام گردید مگر
وحدانیت حق را حتی بر دل فرزندان خود نتوانست که منقش نماید و حضرت نوح نجی الله برائے استحکام بنیاد و پایداری این کلمه
طیبه لا اله الا الله کوششهائے بلیغ بکار برده و سعیهائے فراوان نمود تا آنکه خاک عالم را بباد فنا داده از راه آب بآتش دوزخ رسانید
چنانچه و قال رب لا تذر علی الارض من الکافرین دیارا دلیل آنها شد حتی یککس را نگذاشت با وجود آن سعی و غیر مهمل
و حضرت خلیل الرحمان علی نبینا و علیه السلام خود را پروانه وار بر آتش نمرودی بدون اندیشه و همه زده تا باشد که از بردا و سلاما
آن آتش عالم سوز این دولت عظمی بذریعه او شان نقش نگین یابد مگر حسب دلخواه او شان ضرب این سکه در دار الاضراب قضا
بنام نامی او شان نزدند و حضرت موسے کلیم الله بلاهای عظیم فرعون بی سامان را برائے خود خریده عالمی را غرق دریای غضب
و قهر قادر ذو الجلال و متعال گردانید مگر در امن مقصود و مطلوب دست ندارد بلکه آنچنان عذر سر داد که قوم او علانیه عصیان
ورزیدند و اظهار کشیدگی نمودند و متکلم بکلمه فاذهب انت و ربك فقاتلا انا ههنا قاعدون بزبان آوردند تا آنکه آنحضرت
از راه عاجزی بدرگاه عالم الغیب عرض بر داشت لا املك الا نفسی و اخی و حضرت مسیح لبیر سیاحت عالم بالا تا آسمان چهارم
مصلحتا از راه صلیب تشریف بردند و این خاکدان فانی را وداع کردند که قرب آخرت و دار بقا را زینت فرمودند و از هدایت خلق
مایوس گشتند و عقده از کار فرو بسته نکشودند مگر چون خطیب ملائک بعرش عظیم یعنی محمد رسول الله والذین معه اشداء
علی الکفار رحماء بینهم تراهم رکعا سجدا یبتغون فضلا من الله و رضوانا سیماهم فی وجوههم من اثر السجود ذلك
مثلهم فی التورات و مثلهم فی الانجیل کزرع اخرج شطأه فآزره فاستغلظ فاستوی علی سوقه یعجب الزراع
لیغیظ بهم الکفار تا آخر کرد آنچه در وهم دهگان و خیال نبود که ثمره آن شجره طیبه کلمه حقه لا اله الا الله از شرق تا غرب و از جنوب تا حد شمال
جاری و ساری گردیده مروج و رائج شده پس اگر در ادای شکر این دولت بی منتهای بشری جان خود صد هزار بار فدای
خاک نعلین آنحضرت نمائی هیچ نکرده خواهی بود و اندکے را از بسیار شکرگزاری بجا نیاورده باشی پس حقتعالی بآتش غضب خود
ابدا بدارد و جمعی را که شریکے برای او قرار دهند و تکذیب رسولان او سیما حضرت خاتم النبیین که تصدیق نبوت جمیع انبیا وابسته بتصدیق
اوست این و دعوی کشاده دست نهایت نسبت بفقرا و غلامان و غیره مهربان بودن اگر وزنے دارد حاتم طی در سخاوت نهایت
شهرت دارد نه تنها برای فقرا و غلامان مهربان بلکه بهر صادر و وارد چرا که درجه پیغمبری حاصل ننمود و اگر میشود کسی از بار و بیکر دو
بدون دلالت نبوت محض بر سخاوت و کشاده دلی تصدیق او میکردند و شنیدم که یکی از ملوک انصر را بر وی حسد آمد و شخصی را فرستاد

کہ ہر سیلہ پسر حاتم را حاضر آرد اتفاقاً شخص بدروازہ خانہ حاتم رسیدہ فرود آمد و حاتم چنانچہ طریقہ او بود بہ تفقد احوالات مہمان خود
پرداخت آن شخص حملہ کہ الف ملکا منبعی باد جلاے نمود حاتم گفت تردد نداشتہ باش بعد شرائط مہمانداری من نیز ساعی خواہم شد و فیق تو ہستم
چون از شرائط مہمان نوازی پرداخت بعد از فراغ کاری حاضر آورد و گفت این خنجر باین خنجر باید برید کہ حاتم منم آن شخص پشیمان شدہ نزد آن بادشاہ
رفت جملہ حالات گذشتہ را معروض داشتہ مؤلف گوید کہ چنین چیزی کمتر واقع گردیدہ باشد و ہیچکس از پیغمبران از آدم تا خاتم المرسلین ع
عموماً و خصوصاً نیز در باب دنیاداری و در راہ مہمان کہ در راہ خدا نباشد سر تسلیم پیش نکردند کہ حاتم بدون آنکہ قصد او فی سبیل اللہ باشد
سر خود را حسب خواہش آن بادشاہ نا انصاف میخواست برید از پیغمبران و رسولان محسوب گردد معلوم نیست کہ مصنف مرتبہ پیغمبری چہ حد فہمیدہ
کہ بمحض سخاوت میآید **قولہ** لیکن اصل سبب حکومت و تزائد تعداد تابعانش در مدینہ این بود کہ بنی اوس رشتہ دار او بودند و او پیش
نظر تابعان خود غنیمت و بیت المال میگذاشت انتہی راقم گوید کہ بر ارباب انصاف و اصحاب بدون اعتساف روشن و ہویدا خواہد بود و
بیاد خاطر عاطر داشتہ باشند کہ مصنف بلکہ جملہ عیسائیان بار بار بگفتہ آمدہ اند کہ اسلام قوت بزور ضرب شمشیر حاصل نمودہ الحال سبب تزائد
اسلام از روی ایمان بنی اوس قرار دادہ آیندہ نیز اینجا یاد داشتہ خواہند بود کہ آیندہ باز تکذیب قول خود نمودہ قوت اسلام نہ از روی
اتفاق بنی اوس بلکہ از روی ضرب حرب دعوی خواہد نمود ۔ ثانیاً آنکہ در وقت ایمان بنی اوس غنیمت کجا و توم ہای کجا بود چون
بردن از دست کفار ہر فردی از افراد مسلمانان را مشکل بود اینگونہ روی روز جمع آوری کجا و دو منجل خیال مسلمانان میگذشتہ ثالثاً کاش
رشتہ داری آنحضرت را با بنی اوس مذکور میشود کہ بکدام طریقہ بود در حالتیکہ عم آنحضرت ع مانند ابولہب و بنی اعمام و غیرہ قریش کہ اولاد
جد آنحضرت بودند دشمن جانی آنحضرت ع شدند بنی اوس را از تنگ رشتہ دستگیر گردیدہ رابعاً آنکہ بنی اوس در شمارہ جملہ عرب کہ تمام در حقیقت
در نبہ باشند خامساً آنکہ حقتعالی را بنا بر وعدہ حقہ خود دین آنحضرت را ترقی داد و قولہ تعالی یریدون لیطفؤا نور اللہ بافواہھم
واللہ متم نورہ ولو کرہ الکافرون علاوہ بر آن آنچہ برای درستی عاقبت خود مانند سابق بار لفظ غدار نوشتہ جواب سابق بار
شنیدہ الحال جواب تازہ بشنود کہ معنی محصل لفظ غدار آن باشد کہ با آقا و ولی نعمت خود غدر نماید بسیار بیوفا باشد احسانہای محسن و کرم
خود بیاد نیارد و این لفظ قسمی کہ بر عیسی ع صادق آید بر آنجناب ہرگز چنین نباشد چرا کہ آن حضرت ع بار احسان کسی نداشتند بخلاف عیسی ع
کہ والدہ خود مریم ع را گفت ای زن مرا با تو چہ کار است چنانچہ در انجیل مرقس باب ۳ درس ۲۳ مذکور است چون عیسی ع در شکم بود او را کار
بادی بود چون شیر میمکید با او در کار داشت چون دیگ کنداک پیچیدہ افتادہ بود کہ طاقت تکلم نداشت و نمیتوانست کہ مگس از روی خود
براند آنوقت کار با او داشت چون جوان شد پس بیجای و بسیار بیوفائی بادہ برین تا مید بود کسی کہ حق والدین را نشناخت و ادب
آنہا بجا نیاورد غدار از وی زیادہ تر نباشد پس این صفت عیسی ع بود مبارک روی باشد نسبت آن با آنحضرت معنی ندارد ورنہ آنچہ پیغمبران
خدا کردند ہمہ موافق صدق و صواب بجا آوردند جای طعن و اعتراض را نباشد **قولہ** زیرک و خوردہ بین بود و جہت دور مقتول کردن مخالفین
یا اختلاف انداختن فیمابین دشمنان ہر وسیلہ و بہانہ را مقبول و مرغوب نمودہ زیرکی و بہادری خصوصاً در این امر بود کہ خود را بقدر امکان
از ہمہ چیز و از ہمہ گذارشات و احوالات قریب و بعید مخبر گردانیدہ ناگہان بر دشمنان فرود آمدہ حملہا کردہ بنا برین تابعان و لشکر خود

صرف در جنگ خندق مقصد و مطلب خود از پیشتر بیان نمودہ بود و ازین سبب چنین اتفاق افتاد کہ در ہمان وقت کہ در آخر ایام محمد بنوعی
بعدہ عرب با و اطاعت نمودند در مدینہ محاصرہ کردند این اشارہ است بغزوہ خندق کہ در سال پنجم ہجرت وقوع یافت و بسیاری از تابعان
محمد از این جنگ ناراض بودند و عذر آوردند و خلاف حکم محمد کردند و با لشکر شامل نشدند و بعض مثل عبد اللہ ابن ابی معہ لشکر
خود بازگشت نمودند و ہمہ جملہ کہ اکثر عربان نہ با اعتقاد دلی بلکہ محض از راہ خوف تابع محمد گردیدند انتہی **راقم** گوید کہ بر ارباب انصاف
فہیم و متتبع نباشد کہ این چند فقرات کہ از ذہن رسائی خود مصنف نوشتہ از آن مضمون فقرات اولی کہ نہ راقم و سیاقہم و نہ احدی از ارباب
انصاف خواہد فہمید کہ آیا ازین تحریر مطلب او چہ بودہ نہ حرف اول را با آخر ربط و جملہ اول را بدوم علاقہ مانند سخنان دیوانگان بی سر و پا اگر از
مانند از خبط دماغی مصنف تصور نمایم بجا است اگر از جنون و پندارم روا است لکن چند تا اندازہ تحریر جواب او خواہم پرداخت پس بدانکہ آنچہ از
زیرکی آنحضرت نوشتہ است راست است اول ما خلق اللہ العقل و دفعہ دیگر فرمود اول ما خلق اللہ نوری چون از تناقض قدمای آن
سوال کردند فرمود کہ عقل و نور من واحد است پس یکی خلقت و از عقل اول باشد چرا زیرک نباشد و در زیرکی آنجناب جملہ مخالفان اقرار
نمودہ اند و خوردہ بینی ہم شامل آن باشد ہمچنان تصور فرمایند کہ غدار و زیرک و خوردہ بینی چگونہ مشارکت دارد و مترادف ہم باشند غدار را با
زیرکی چہ نسبت و خوردہ بین را با بیوفائی کدام علاقہ مگر دعوی دور مقتول کردن مخالفین آنہم آنچنان باشد کہ مخالفان حق را جملہ انبیاء
کہ صاحبان سیف و حکم دانستہ اند مقتول و مخذول نمودند پس اگر صریح تصریح مقتولین از کفار ضرور نمیدارد لاکن تصریح آن کسانی از دشمنان
کہ آنحضرت ع با بین آنہا اختلاف انداختہ ضرور بود رجماً بالغیب باید سخن گفتن خصوصاً در بارہ انبیا ورنہ جای خود را در جہنم مہیا و آمادہ
دانند مگر سائر مردم اختلاف کہ در مخالفان شان از رای صائب ایشان افتد ہر باشد از انبیا منجملہ عیوب باشد کہ آنہارا انبیا علیہم السلام شامل
است آن بس است و دعوی آنکہ زیرکی و بہادری آنحضرت ع خصوصاً در این امر بود کہ خود را بقدر امکان از ہمہ چیز و از ہمہ گذارشات و احوالات
قریب و بعید مخبر گردانیدن نیز از توصیفات آنحضرت باشد کہ اعدای آنجناب بشدت عداوت اقرار بآن دارند و ناگہان بر دشمنان تاخت
آوردن اگر منجملہ عیوبات باشد زیادہ عیب گریختن از دشمنان باشد چنانچہ موسی ع شبا شب ناگہان گریخت و عیسی ع و حادی آنہم در مبحث
سابقہ گذشتہ در جائیکہ ذکر برآمدن بنی اسرائیل العصر گریختن از فرعون مذکور شدہ و دعوی او کہ در جنگ تبوک از جہالت آنرا لاحق
نوشتہ قبل از وقوع واقعہ اظہار آن نمود از آنرو در مدینہ تحقیر او کردند معاذ اللہ چہ جائی این سخن است تحقیر فرستادہ بعینہ تحقیر فرستندہ است
مسلمانانیکہ و التبہ بقدم خاک نعلین آنحضرت ع بودند تحقیر آنجناب آسمان جناب نمایند اگر اینگونہ کسی اختیار نماید خسرۃ الدنیا والآخرۃ
باشد و آنحضرت در راہ حق ہزار ہا زحمات بر خود گوارا فرمودہ ہیچیم یکی از آنہا باشد مگر آنقدر ندانستہ کہ تحقیر انبیا از دشمنان خدا ہمیشہ
متواتر بودہ است اگر روی اینگونہ روز عیسی ع بلکہ بدتر از آن نمیدید در کمال طعن بر دیگران میرسید چنانچہ متی در باب بست و ہفتم
کتاب خود درس ۲۷ پس سپاہیان حاکم یسوع را در دیوانخانہ آوردہ جمیع سپاہ را بروی جمع نمودند و او را برہنہ نمودہ جامہ سرخ بوی پوشانیدند
و تاجی از خار بافتہ بر سرش نہادند و نیزہ بدست راستش دادند و پیش روی وی زانو زدہ استہزاء کنان میگفتند سلام ای بادشاہ
یہود و آب دہن بروی افگندہ آن نی را گرفتہ بر سر او زدند و بعد از آن کہ استہزائش نمودند جامہ را از برش درآوردہ بلباس خودش پوشانیدند

انتہی۔ حضرت ایشان نہ کسے قابل و سزاوار خدائی و ابن خدائی باشند نہ والدہ نہ ابیدہ۔ آنکہ اینگونہ کسے قابل بندگی و سزاوار عبادت باشد خالق وحدہ لا شریک است چنانچہ فرمودہ فمن یہلک عیسی ابن مریم و امہ و من فی الارض جمیعا خدائی بی نیاز و بے پروا است علاوہ بران ہرگاہ با مسیح ہر تلطف و مہربانی گرا نیدہ بے محابا بر آن افراط بر آیند و آنحضرت را فرزند خدا بلکہ اقنوم ثالث و خدا قرار دہند با وجود آن عمی آن نباشد کہ مادرش از روح القدس آبستن گردیدہ و باز گویند کہ ہمان روح القدس از دو اقنوم اب مستخرج گردیدہ گاہ بر جانب تفریط میلان و رجوع نمایند آنحضرت را پسر یوسف نجار قرار دہند و گاہے تاجی از خارہا بافتہ برای فرق ہمایونش مہیا دارند گاہے نسبت آبدین یہودان نجس بر صورت میمونش بہان فرمایند گاہ تازیانہ بر بدن مبارکش زنند و گاہ خلعتی از جامہ سرخ بر بدن نازنین مبارکش پوشانند و گاہے برای کفارہ نصاری اسناد توقف سہ روزہ در جہنم بسوی آنجناب بیان سازند کاش جماعہ مسیحیان بدوزخ روند و آنحضرت ازین آفت سلامت باشند و گاہ آنحضرت را معاذ اللہ با خدا ارتس در تصرف در مال غیر از خوردن خوشہ ہای زراعت و گرفتن الاغ از مالک بغیر نسبت دہند و گاہ آنحضرت را پناہ بخدا دروغگوی قرار دہند کہ بر وعدہ کہ نمود از قوہ بفعل نیامدہ گاہ آنحضرت را مبطل احکام ابدیہ تورات و اثبات آرند پس اگرچہ ؎ خاصان حق ہمیشہ بلیت کشیدہ اند + ہم بیشتر عنایت و ہم بیشتر عنا + مقربان بارگاہ صمدیت از دست اشرار نہایت مرتبہ اذیتہا کشیدہ و در راہ خالق بلاہا و مصیبت بجان خود خریدہ اند مگر با وجود آن ہمہ تغلب اشقیا و مظلومیت مقربان اشقیا مقابل مقربان ہرگاہ در کمی قوت و محل مجتمع میشدند آنہا از سنگ بے عرضہ تر بودند چنانچہ معاویہ و سائر غاصبان حقوق اہلبیت اطہار نہایت درجہ تعظیم نسبت اہلبیت بجا می آوردند و غایت در مبالغہ در اکرام ایشان حضرت امیر المؤمنین و ذریہ طیبین آنجناب بعمل مے آوردند ہمچنان یزید پلید علیہ اللعنہ با آنہمہ شقاوت فرد سیاہ دارین و خسران کونین کہ برای خود خریدہ و ذخیرہ نمودہ در احترام حضرت السجاد جناب امام زین العابدین ع دقیقہ از دقائق فرو گذاشت ننمودند ہمچنان سائر خلفاء جور از بنی امیہ و عباس کہ غاصبان حقوق اہلبیت و مخالفان آنحضرت بودند و حقوق اہلبیت را عمدا پامال کردند باز ہر یک در عہد دولت خود در بجا آوردن مراتب تعظیم و تکریم و توقیر ائمہ معصومین مبالغہ و اقرار می نمودند گویا حقتعالی التسخیر قلوب دوست و دشمن بموافق مخالفان برای آنہا عمل آوردہ بود کہ رعایت آداب آنحضرات امری منظور داشتند و گاہے کلمہ سوی ادب بر زبان احدی جاری نگردیدہ ہمچنان کفار قریش بغایت درجہ مخالفت رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم کمر ہمت با ہمتی محکم و استوار بستہ داشتند و تشنہ خون آنحضرت بود با وجود آن کفار ان او را ابو القاسم امین میگفتند گاہے نسبت امر ناخوشی دہنا و قبیحی آنجناب نمودند خلاصہ اینکہ در جور و جفا اشقیا نسبت بمسیح مضایقہ ندارد و ممکن الوقوع است ؎ ما ندادیم از رضای حق گلہ + عار ناید شیر را از سلسلہ + شیر را در گردن ار زنجیر بود + لیک بر زنجیر گیران میر بود + پس قدر جور و جفا و بلیت و عنا کہ بمسیح رسید استبعاد و تازگی ندارد مگر اہانت و ذلت و خفت و خواری کہ آن برگزیدہ حضرت باری کہ مؤلفان اناجیل اربعہ برای اظہار و اثبات عظمت مصیبت مسیح و بزرگی مصیبت معاندان آنحضرت بیان و بمعرض تحریر در آوردہ اند جای اعتنا و اعتقاد نباشد اگر آن جناب سوء ادبی و اینچنین حقارت و خفت کہ مؤلفان دعوی مینمایند بوقوع آمدی ہیچ مانعی نبودی کہ دریای قہر قادر قہار و خداوند ذو الجلال جاری بجوش و طغیان آمدہ خاک مخالفان مسیح را بر باد فنا دادی ملحد

معاندان کلیم اللہ موسی ابن عمران کہ آنہا با آنہمہ عظمت و شوکت از راہ آب نیل بآتش دوزخ ملحق گردانیدہ چونکہ برای پسر عمران کشتی عمر عالمے را از قبطیان در گرداب بلا از جا رہ چہ طوفان حوادث انداختہ غریق بحر فنا گردانید چہ فرزند گرامی و یگانہ خود کہ در آغوش او پرورش یافتہ بہمہ مسامحہ و اغماض از برای مخالفان او نماید ان ھذا لشیء عجاب سبحان ربک رب العزۃ عما یصفون وسلام علی المرسلین والحمد للہ رب العالمین

جواب دعوی ناراض بودن تابعان آنحضرت از جنگ تبوک و عذر آوردن شان خلاف حکم آنحضرت نمودن و شامل لشکر نشدن و آنکہ عبد اللہ بن ابی لشکر را بازگشت نمودن با یا شد کہ در جرگاہ حاضر شدن و در میدان معارک کم و آزمائی سر بکف نہادن کار ہر کس بود حواریان نیز سر را در راہ عیسی نثار میکردند مانند بنات النعش پراگندہ و منتشر گردیدہ عیسی ع بگذاشتہ ثریا وار مجتمع بودند دور عیسی ع میگرفتند چنانچہ آیندہ مذکور خواہد شد کہ چگونہ پراگندہ شدند و خود عیسی نیز با وجود قوت نبوت استقلال نداشت و حال آنکہ از ترس اعدا خیلے بر زمین افتادہ شب و روز ملتجی بیدا یا ایلیا و بیقرار ایلیا نمودہ چنانچہ در باب ۲۶ متی گذشت نمیتوان مگر جان عزیز تر است اگر بعضے از لشکریان عذر آوردند ترک سعادت و پشیمانی بآن نمود اگر از راہ مراجعت نمودند تا درگاہ شدند مگر عذر آوردن بعضی از لشکریان یا برگشتن از راہ دلیل کذب رسالت باشد یا چہ گردد دلیل کذب رسالت باشد کہ عبد اللہ از راہ برگشتہ در آنحال آنکس نبی دیعم از یہودان گرفتہ عیسی را تسلیم نمودہ بتکذیب عیسی ع پرداختہ پس عیسی و دعوی او کذب و باطل شد چنانچہ اینحال مشروحا بمؤلفین اناجیل آمد و ما نیز از آنجملہ یوحنا در باب ۱۸ انجیل خود آوردہ در ۲۵ شمعون پطرس ستادہ خود را گرم میکرد پس با او گفتند کہ تو نیز از شاگردان او ہستی انکار کرد و گفت نیستم انتہی ۔ پس حال عبد اللہ زیادہ بر حال شمعون نباشد ہمچنان بدانکہ مصنف از نجیب ہرچہ بشنید بی دریافت دفعی نویسد آنچہ مینویسد عبد اللہ بن ابی سلول را عبد اللہ بن عمیر نوشتہ است و سہ نفر از انصار ابو لبابہ بن عبد المنذر و ثعلبہ بن ربیعہ و اوس بن خذام کہ تخلف ورزیدہ بودند آنہا اکثر تابعان قرار دادہ و لوقا نیز در باب ۲۲ کتاب خود آوردہ در ۵۴ و ۵۵ پس او را گرفتہ و بردہ بخانہ کاہن بزرگ رسانیدندش و دور او دور پطرس بعقبش روان شد و چون آتشی در وسط خانہ افروختہ با ہم نشستند و پطرس نیز با ایشان نشست کنیزکے او را دیدہ کہ نزدیک آتش نشستہ است و سوی نیز نگریستہ گفت کہ این نیز با وی بود او انکار نمودہ گفت کہ ای زن من او را نمی شناسم انتہی پس چنین باشد حال عبد اللہ قولہ ایمز حالکہ اکثر عربان نہ باعتقاد دلے بلکہ محض از خوف تابع محمد گردیدند انتہی - از حال عوام کیفیت قلبی محض عالم السر و الخفیات آگاہ است و بس دیگری را خبر در حرف اینکس چہ اعتماد لاکن اینقدر نسبت بہ بعض بلکہ در مقابل جمع لشکر زیادہ تر باشند پس اینکس را ترس و خوف بعضے کدام مرحلہ بود کہ آمدہ تابع گردیدند و ہرگاہ باعتقاد دلی نباید محض از ترس بجز اسلام گردیدند ترس روایت تابع شدن درایت باشد ہمچنان اینہم از معجزات و خارق عادات نتوان شمرد کہ خلق معین رضاہا در داخل لشکر اسلام شدند و آنچنان کسان اعدا را شکست ہای فاحش دادند مگر برگشتن عبد اللہ کدام نقصی بحال لشکر ظفر پیکر خدا رسانید و اگر بسیاری از تابعان آنحضرت از این جنگ ناراض گردیدہ عذر آوردند آنحضرت با وجود عذر بسیاری لشکر از ارادہ خود باز نیامد یا محض بخاطر جمعی نصرت ایزدی روانہ نگردید مقصد گذشت آنحضرت بجہت اختلاف اصحاب و لشکر از ارادہ باز می ماندند در آنحال جا بی طعن بدون بود

که مخالف گفتن متوانست که توکل بر خدا انداشته توکل بر اسباب ظاهری و دلجمعی بر قوت لشکر بود چون آنها رفتند آنحضرت نیز
فتح اراده غزوه تبوک را ترک فرمود هر گاه آنحضرت تکیه محض تائیدات ربانی نموده با هر قدر از لشکریان که ممکن شد روانه
شدند کدام مقام اشتباه در آن میباشد لاکن مصنف را ضرور بود که تصریح بسیاری از متابعان آنحضرت که از کلاب سعادت انتساب
بودند پردازد **قوله** ازین قول عائشه رض نیز صاف معلوم میگردد که نقل شده که او گفت وقتیکه رسول الله صلعم وفات نموده
بود عربان باغی شدند یهود و نصاری سر بلند کردند منافقین نفاق خود دیگر پوشیده نکردند مسلمانان مانند گله در شب زمستان
پریشان حال بودند تا وقتیکه ابوبکر آنها را باز جمع نمود انتهی ، راقم گوید که مصنف از شدت عصبیت و عناد با رسول رب
یوم التناد آنقدر ندانسته که درین اعتراض گرفتاری مصنف بیشتر است نسبت بما و آن چنین باشد که آنحضرت را کسانی از اعدا هلاک
یا پناه بخدا گرفتار نکرده بود که صحابه ترک یاری در رفاقت آنحضرت اختیار کرده راه فرار پیش گرفتند بلکه بمشیت ایزدی بحکم خدا
نزد خود طلب فرمود صحابه رض آن روز رضامند بودند که جانهای همه نثار و تصدق نعلین آنحضرت م گردد و آنحضرت سلامت باشند
راقم را اگر صد هزار جان باشند تصدق جانثاران آنحضرت نبوی نماید که در راه حق آنقدر صبر و ثبات داشتند که بعضی اوقات سنگ بر شکم ها
بسته مشغول دفع اعدا بودند و دقیقه از دقائق در یاری خدا و رسول خدا فرو نگذاشتند و جانهای عزیز خود در نثار قدم آنسرور می نمودند
لاکن چاره با قضای مبرم الهی نه کار صحابه رض بود نه کار دیگران پس در حالتیکه شاه عالم از دنیای فانی رخت حیات ظاهری بربندد
اصحاب اگر دیوانه سرگردان نباشند دیگر چه میکردند درین مصیبت عظمی و داهیه کبری جانسوز اگر جامه جان را چاک [illegible]
بر فرق بنگذند چه میکردند اگر دشمن دنیوی در مقابل آنجناب میبود . درانحال ملاحظه صداقت نیت و خلوص طویت آن اصحاب با وفا
باسعادت نما که در خدمت سبط رسول و قرة العین بتول و سر سینه مرتضی م ثانی حسن المجتبی خامس آل عبا جناب سید الشهداء
ابی عبد الله الحسین علیه و علیهم الصلوات و السلام چه کردند در خدمت آنحضرت م اگر زیاده ممکن بود زیاده میکردند ورنه از سرهای
تصدق نمودن هیچ کوتاهی و دریغ نداشتند لاکن عیسی را چون اعدا گرفتار کردند حواریان او دام ماهی در دریا و کشتی یاد آورده
آنحضرت را فراموش کرده گریختند و بعضی مثل پطرس که عیسی کلید ابواب آسمانی باو عنایت فرموده بود بدست خود عیسی را بعدو
اعدا تسلیم نموده رو سیاهی کونین و سرنگونی دارین از برای خود تحصیل نموده الغرض حواریان وقتی گریختند که ذره رگ هوشان
نه جنبید و نمیدانستند که درست او خدا را نشناخته ایم و از گرفتن ماهی خلاصی حاصل نمودن بلب نان رسیده ایم او را چگونه در دست اعدا
سپاریم مگر از کردار حواریان هیچ تعجب نباید چرا که بدتر از قوم ملاح در اینملک سنده قومی بیوفا و بی حیا تر نشان نداده اند و در
حقیقت ضرب المثل عالم میباشند ورنه مانند عیسی خیر خواه کسی را که بجز خدا امیدی نداشتند تنها گذاشته گریختن نرسد والله جان چه باشد
که از جانان در گذشتن نیز گران بود اهل اسلام را که فریب اینها میبایند بحمایت او کمر همت سخت محکم می بندند رسول حق را گذاشته کجا رفتند
بر این زندگی حیف و برین حیات خاک عالم باد والله اگر کسی از مسلمانان در خدمت عیسی تا جان در قالب داشت نمیگذاشت که
کسی اذیت بآنجناب رساند بعد سر فروشی خداوندگار پیغمبر خود بود و حال آنکه محض عیسی را پیغمبر میدانیم کسانیکه او را پسر خدا

میدانستند از انها بنهایت مقام حیرت باشد که او را تنها گذاشته رفتند درینحال بر صحابه کرام اعتراض اگر میرسد بحواریان
عاید میشود لاکن عجیب تر آنکه در دفن او شریک نشدند و بعد دفن خبرگیری قبر او نکردند تا بدانند که مآل کار بچه نوع می انجامد
پس سزاوار ملامت حواریان باشند نه اصحاب و سزاوار حال اصحاب آن باشد که مانند رمه بی شبانان حیران و پریشان
باشند تا آنکه نوشته اند که صحابه رض بعد از فوت آنحضرت سراسیمه حیران گشتند گویا عقول ایشان برگشته و حواس معطل شده
و هوش نطق نمانده در مدارج النبوة آورده که عثمان رض بن عفان ازین قبیل بود چنانکه آورده اند که بروی گذشت
و سلام کرد وی نشنید و جواب سلام نوی نداد الحدیث و بعضی جا مانده شده طاقت چندین نداشتند چنانکه علی المرتضی
رضی الله عنه و بود اثبت و اشجع ایشان ابوبکر رض و با وجود آن بر محبت اشکها از دو بر میرفت آه و ناله او باین استدلال کرده اند
بر شجاعت ابوبکر رض و بعضی مریض و لاغر شده و کاهیده کاهیده از عالم رفتند و بعضی دعا کردند که خداوندا ما را کور ساز که بعد آنحضرت
نظر بر روی دیگران نداریم و چندان فریاد میکردند که حاجیان م تلبیه احرام فریاد میکنند و عمر را اختلال عقل بحدی راه یافت و فریاد
میکرد و سوگند میخورد که رسول خدا م نمرده است و لیکن او را صعقه شده است همچون صعقه موسی م انتهی ، ازین تحریر مجمل حال صحابه رض
مفصل توان یافت همچنان تصریح فرموده آید که خود مصنف از راویان بغرض آورده که یهود و نصاری سر بلند کردند و عربان باغی شدند
و منافقین نفاق خود دیگر پوشیده نکردند پس اگر حقتعالی جل شأنه خود دین خود را جلوه نمیداد مخالفان از چهار طرف حوزه
اسلام را فرو گرفته بودند اگر دین را طلبی بود در آن زمان که رسول الله انتقال فرمود مضمحل گردیده بود **قوله** و ابوعبیده رض نیز
نقل کرده است که وقتیکه خبر وفات محمد م بمکه رسیده بود اکثر اهل مکه خواستند که از محمد و اسلام منحرف گردند چنانچه عتاب که در آن
وقت رئیس مکه بود تا چند روز جرأت نکرد که از خانه بیرون آید انتهی ، بدانکه خبر ابوعبیده را بدون دلالت کتاب که از آن ذکر آنرا
نموده قابل اعتنا نباشد چرا که یکی قاعده ایست در مباحثه بدون تعیین نام کتاب رجما بالغیب حرفی گفته شود ثانیا آنکه ما او را خائن
میدانیم بر حرف او باور نداریم اگر از عمدا باشد خواه غفلت مگر طریقه مجادله آنچنان نباشد که او اختیار کرده چنانچه علی ابن ابراهیم
بن هاشم معاصر حضرت صادق آل محمد م بود و آنرا نوشته که علی ابن ابراهیم با حضرت علی ابن ابیطالب چنین و چنان در باره
اختلاف گفتگو کرده و حال آنکه او را پدرش روایت کردن میتواند نه از خودش زمانه حضرت علی کجا و زمانه علی ابن ابراهیم کجا
و مصنف کتاب کلینی را نشان نداده که آن موجود میباشد بجمله خطا رود و عبدالله بن سلول را عبدالله بن جابر نوشته و سه نفر از انصار
که تخلف ورزیده بودند از کار سعادت انتساب جنگ تبوک آنرا بسیاری از متابعان قرار داده الغرض جواب اعتراض بغاوت اهل مکه
آن باشد که بدیهیست لشکری برای سرکوبی اهل مکه تعیین نگردیده بود آتش اینهمه آتش بغاوت چگونه فرو نشست و سورت نائره آن جاهلان
الخلفای برحق رفت و نبود مگر فضل فضال ایزد متعال حسب وعده که با رسول خود کرده بود بعمل آورده **قوله** نهایت وقت خلافت
ابوبکر و عمر که بوسیله سرداران بهادران لشکر اسلام فتح بر فتح یافته بود سلطنت اسلامیه قرار شد و پایدار گشت و دین محمدی مشهور شد
دار و یاد داستحکام ملتیت درینصورت آن نقص و قصور و سهو و نسیان که از جمله ظهور آمده بود با آن شوایب سبابیه که عربان از محمد و تعلیم او

حاصل کرده بودند پوشیده و مستور گشت انتهی **راقم** گوید که لفظ نهایت نهایت بیموقع و بدنما افتاده است و معنی ندارد لاکن
نقص و قصور و سهو و نسیان در کدام امر از آنحضرت بظهور آمده بود تصریح آن یا مجملاً یا مفصلاً هرگز بیان نکرده لاکن مثل آن میتوان گفت
که از عیسی هر قدر نقص و قصور و سهو و نسیان و غفلت و وعدهائی کذب چنانچه درباره رجعت که تا حال بوقوع نیامده بلکه موافق اقرار خود
که بسیار چیزها دارم که بشما گویم لاکن حالا متحمل آن نمیتوانید شد پس آمدن عیسی فایده مند نبود و اگر فارقلیط نمی آمد گفتهای عیسی بیکاره
میبودند و چرا اینگونه اشخاص را برای صحبت برگزید که قابل تحمل ارشادات او نبودند اگرچه حواریان به بهانه روح القدس انجیل را نوشته
اند تا مردم گمان برند که عیسی انجیل نادر در روح القدس ثانی آمین او بود رساینده او بمنزله رساینده عیسی بود مگر از اهلیت نیز حاصل
نگشت بلکه انجیل و اختلاف او تعدد خرابی انداخت که طشت از عیسی از بام چهارم افتاد پس با وجود انجیل نقص و قصور و سهو و نسیان و
مسامحه و چشم پوشی و اغماض عیسی منتج گشت از آنروز اعمال حواریان و ملحقات انجیل از نامها و غیره نوشتند که بلکه این را جبر نمایند
و از خم راز نو کنند ممکن نشد از آن و دیوانگی های یوحنائی را آورده در آخر همه شامل نمودند تا بلکه باین وسیله بخیه بکار افتد مگر ممکن
نشد الحال بیایند اعوان و انصار و اقران و اشباه مصنف و این اعتراض را رفع نمایند همچنان میتوان گفت که هر قدر معایب و نقائص و
سهو و نسیان و خطا از موسی در امر رسالت واقع گردیده بود یوشع بن نون آنرا دفع نمود چنانچه در کتاب یوشع بن نون باب ۱۱ درس ۱۲
و یوشع تمامی شهرهای آن ملوک و تمامی ملوک آنها را گرفت و بدم شمشیر آنها را زده نحویکه موسی بنده خدا امر فرموده بود ایشان را بالکل هلاک
کرد اما تمامی شهرهائی که بتلهای خویش استاده بودند اسرائیل آنها را نسوزانید سوای حاصور که آنرا یوشع به تنهائی سوزانید و بنی اسرائیل
تمامی غارت آن شهرها و مواشیش را برای خویشتن یغما کردند اما تمامی مردمان شان را بدم شمشیر زده نابود کرده ایشان را هلاک کرده کسی که نفس کشد
باقی نگذاشتند نحویکه خداوند بنده خود موسی را امر فرموده بود موسی نیز به یوشع امر فرموده و یوشع همچنان عمل نمود و هر چه خداوند موسی
را امر فرموده بود چیزی را غیر معمول وانگذاشت انتهی پس دعوی مصنف بپایه صداقت نشست یا دعوی راقم چرا که موافق دعوی
او معائب و نقائص و نسیان درباره حضرت موسی و عیسی باثبات رسید و در حضرت سید المرسلین که دعوی بیدلیل بود معال دعوی بیدلیل
معلوم که چه باشد الغرض ابابکر یا عمر مانند ذره بودند که بروشنی آن آفتاب عالمتاب در نظر خلائق در آمدند آنها را دیگر چه یا چه که
معاذالله بر سهو و نسیان و نقائص و قصور آنحضرت که اصلاً وجود نداشته پرده توانند کشید چونکه اگر اینگونه نقص و قصور و سهو و نسیان واقعی
بودند چرا مصنف آنرا بیان نکرده نام نبرد **قوله** و چون خلفاء و تابعان محمدی نسبت بیروزمندی ایشان هم در حکمت و فراست
خلفاء بود نه در زیرکی سرداران و نه در بهادری لشکر و نه در اختلاف و ضعف دشمنان خانسته اند بلکه گمان کردند که فتحیابی ایشان محض
از آن محبت و لطف است که خدا با محمد و محمدیان دارد بنابرین در نظر و فرین لشکر فتح مست عرب محمدیه نهایت اعلی مینمود انتهی **اقول**
در آن شکی نباشد که در صورت حال آنچنان که حقتعالی بمقتضای وعده خود دین خود را رونق و حبیب خود را نصرت و یاری داد

قوله تعالی هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله و کفی بالله شهیدا ورنه یزدجرد میگفت **نظم**
زشیر شتر خوردن و سوسمار ٭ عرب را بجائی رسیده است کار ٭ که تاج کیان را کند آرزو ٭ تفو بر تو ای چرخ گردان تفو ٭ پس معلوم نیست

مصنف ضعف سلطنت کسری و قیصر دیده بود که از ابتدا کوس لمن الملک میزدند بادینه کار قیصر راه یافته بود بجز تائیدات ربانی دیگر
چه چیز تصور آید و قوت ظاهری مسلمانان بجز برهنگی و بی عصا چوبی که فی الحقیقت حکمرانی بعصای آهنی در انجیل عیسی آورده بود همان
بود که نه قوت مردانگی و شمشیر بازان و نه طعن نیزه گندان و نه گرز پهلوانان در مقابل آن استاده گی مینمود پس آنرا از نظر عنایت و رحمت
حقتعالی باید تصور نمود نه جز آن و در اینکار حکمت و فراست خلفاء و زیرکی سرداران همه بصورتی بکار آمد در وقتی که آنحضرت صلی الله
علیه و آله جمله دشمنان را بتائیدات الهی و قوت اسد اللهی رفع فرمود خلفاء راشدین در وسعت ملک کوشیدند نه در استحکام آن استحکام
مذهب حقه اسلامیه آنحضرت بنفس نفیس خود فرموده بود چنانچه بعد از زمان آنسرور گاهی شنیده نشد که مخالفان بر خلفاء لشکرکشی نمایند
و در عهد آنحضرت هر شش ماه بلکه کمتر مدت خالی نبود که مخالفان با هجوم تمام قصد تخریب بنیان قصر امارت اسلام نموده باشند پس اگر کسی را
از مخالفان با قوت آنحضرت باقی گذاشته بود البته در چنین وقت نازک که یهود و نصاری و مشرکان عرب و منافقین سر بشورش
برداشته بودند اگر تائید ربانی شامل حال نبود حالات مسلمانان بجدی رسیده بود که مصنف آنرا مانند حال رمه در شب زمستان نوشته بکدام حد
میرسید پس اینهمه فیض و برکت حضرت سید المرسلین بود که اسلام و مسلمانان امان و سلامت ماندند ورنه گذشته از سلاطین ممالک خارجه بدوی دفع
مسلمانان آنچنان را فرقه ضاله کافی بودند در اینحال چگونه خلفاء آنرا فیض رسول ربانی تصور نفرمایند در صورت انکار آن کفران نعمت بود
همچنان همین مصنف قائل تعلیم آنحضرت نهایت درجه اعلی میباشد پس چرا انکار از تصدیق نبوت آنجناب دارد اگر دیگر عیسائیان درباره
تصدیق نبوت آنحضرت بسبب راه زنی و تغلیط عوام غافل و جاهل میباشند و در آن راه بر ایشان اتمام حجت نگردیده مگر بر مصنف بعد از
این تمام حجت الهی درباره عدم قبول دین اسلام و مذهب حقه مسلمانان کم میباشد بلکه عذاب عیسائیان دیگر برای مصنف سزاوار است
که انکار بعد تنبیه از جنت میدارد و بعد معرفت می نماید **قوله** و از آنها چنان مراتب نسبت داده شده که گویا افضل ترین مخلوقات و مالک
کل کائنات و بهترین انبیاء و شافع مؤمنین و پاک معصوم و صاحب معجزات و کرامات بجید و عدل بوده است اگرچه در قرآن مجید اشاره هم بچنان
صفات یافت نمیشود **راقم** گوید حالا اگر از قرآن دلیل بر ترجیح و فضائل آنحضرت خواهم آورد مصنف را قبول کردن ضروری باشد
چونکه انکار از قرآن و انحراف از ارشادات آن ندارد مگر خلفاء مسلمانان حقیقت دارند که فضیلت برای آنحضرت از طرف خود الحاق
نماید روشنی و ضوء آفتاب را احتیاج بثناء و ستائش کسی میباشد بلکه کمتر کسی باشد که شان و الا شان آنحضرت دریافته باشد که بکدام حد
و مرتبه است مگر آنحضرت با وجود آنهمه مراتب که حقتعالی عطا فرمود مالک کل کائنات نمیدانند بلکه المالک واحد القهار باشد دیگری
اگرچه صاحب معجزات و افضل ترین مخلوقات که اوصاف آنجناب باشد مگر درجه شفاعت و کرامت و عصمت که از فیض آنجناب اهلبیت آنحضرت
حاصل شده باشد فرد آنحضرت که جای خود را میدارند چونکه بعد از اهلبیت آنحضرت اصحاب کبار هر یک بهمین آفتاب سپهر رسالت باشند **قوله** لیکن
بخلفای اولین بخوبی معلوم بود که از این تعظیم و تکریم محمد مفاد و مطلب خود شان نیز حاصل و مایه خواهد شد انتهی **راقم** گوید که نیکی
نیست در آن که در طریق ادب آنحضرت مفاد و مطلب خلفاء بلکه کل امت حاصل باشد مگر نه بقسمی که مصنف فهمیده است بلکه از راه آنکه تعظیم
آنحضرت ثانی و تالی تعظیم خداوند و واجب التعظیم باشد و معاذالله در امت آنحضرت یقین بر بادی دین و ایمان بلکه خسران کونین

حاصل کرده بودند پوشیده و مستور گشت انتهی **راقم** گوید که لفظ نهایت بنهایت بیموقع و بدنما افتاده است و معنی ندارد لاکن
نقص و قصور و سهو و نسیان در کدام امر از آنحضرت ظهور آمده بود تصریح آن یا مجملاً یا مفصلاً هرگز بیان نکرده لاکن مثل آن میتوان گفت
که از عیسی هر قدر نقص و قصور و سهو و نسیان و غفلت و عدها ئے کذب چنانچه درباره امر رجعت که تا حال بوقوع نیامده بلکه موافق اقرار خود
که بسیار چیزها دارم که بشما بگویم لاکن حالا متحمل آن نمیتوانید شد پس آمدن عیسی فایده مند نبود اگر فارقلیط نمی‌آمد گفتهای عیسی بیکاره
میبودند و چرا اینگونه اشخاص را برای صحبت برگزید که قابل تحمل ارشادات او نبودند اگرچه حواریان به بهانه روح القدس انجیل را نوشته
اند تا مردم گمان برند که عیسی انجیل را در روح القدس ثانی ثهین او بود رسانیده او بمنزله رسانیده عیسی ع بیشد مگر از املای نسخ حاصل
گشت بلکه انجیل را اختلاف او تا بعد خرابی اندوخت که طشت از عیسی از بام بهارم افتاد پس با وجود انجیل نقص و قصور و سهو و نسیان و
مسامحه و چشم پوشی و انحاض عیسی منتج گشت از آنرو اعمال حواریان و رقعات انجیل از نامها و غیره نوشتند که بلکه این را اخیر نمایند
دا از خم را تو کنند ممکن نشد از آنرو دیوانگی های بدخیالی را آورده در آخر همه شامل نمودند تا بلکه باین وسیله بخیه بانیکار افتد مگر ممکن
نشد الحال بیایند اعوان و انصار و اقران و اتباع مصنف و این اعتراض را رفع نمایند همچنان میتوان گفت که هر قدر معایب و نقایص و
سهو و نسیان و خطا از موسی در امر رسالت واقع گردیده بود یوشع بن نون آنرا رفع نمود چنانچه در کتاب یوشع بن نون باب ۱۱ درس ۱۲
و یوشع تمامی شهرهای آن ملوک و تمامی ملوک آنها را گرفت و بدم شمشیر آنها را زده نحویکه موسی بنده خدا امر فرموده بود ایشان را بالکل هلاک
کرد اما تمامی شهرهای که بر تلهای خویش استاده بودند اسرائیل آنها را نسوزانید سوای حاصور که آنرا یوشع به تنهایی سوزانید و بنی اسرائیل
تمامی غارت آن شهرها و مواشیش را برای خویشتن یغما کردند اما تمامی مردمان شان را بدم شمشیر زدند بحدیکه ایشان را هلاک کرده کسی که نفس کشد
باقی نگذاشتند بنحویکه خداوند بنده خود موسی را امر فرموده بود موسی نیز به یوشع امر فرموده و یوشع همچنان عمل نمود و هر چه خداوند موسی
را امر فرموده بود چیزی غیر معمول وانگذاشت انتهی پس دعوی مصنف بپایه صداقت نشست یا دعوی راقم چرا که موافق دعوی
او معایب و نقایص و نسیان در باره حضرت موسی و عیسی باثبات رسید و در حضرت سید المرسلین که دعوی بیدلیل بود و معال دعوی بیدلیل
معلوم که چه باشد الغرض ابابکر یا عمر مانند ذره بودند که بروشنی آن آفتاب عالمتاب در نظر خلائق در آمدند آنها را و غیره را چه که
معاذ الله بر سهو و نسیان و نقایص و قصور آنحضرت که اصلاً وجود نداشته پرده تواند کشید چونکه اگر اینگونه نقص و قصور و سهو و نسیان واقعی
بودند چرا مصنف آنرا بیان نکرده نام نبرد **قوله** و چون خلفاء و تابعان محمدی سبب بیزورمندی ایشان نه در حکمت و فراست
خلفاء و نه در زیرکی سرداران و نه در بهادری لشکر و نه در اختلاف و ضعف دشمنان دانسته‌اند بلکه گمان کردند که فتحیابی ایشان محض
از آن محبت و لطف است که خدا با محمد و محمدیان دارد بنا بر این در نظر و فن لشکر فتح است عرب محمد نهایت اعلی مینمود انتهی **اقول**
در این شکی نباشد که در صورت حال آنچنان که حقتعالی بمقتضای وعده خود دین خود را رونق و حبیب خود را نصرت و یاری داد

قوله تعالی هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله و کفی بالله شهیدا و رنه یزدجرد میگفت **نظم**
ز شیر شتر خوردن و سوسمار * عرب را بجایی رسیده است کار * که تاج کیان را کند آرزو * تفو بر تو ای چرخ گردان تفو * پس معاذ الله نیست

مصنف ضعف سلطنت کسری را تصور نموده بود که از ابتدا کوس لمن الملک میزدند باوجودیکه از قیصر راه یافته بود بجز تائیدات ربانی دیگر
چه چیز تصور آید و صورت ظاهری مسلمانان بجز برهنگی و من و عصا چه بود که فی الحقیقه حکمرانی بعصای آهنی در انجیل عیسی آورده بود و بیان
بود که نه قوت مردان و شمشیر سواران و نه طعن نیزه گندان و نه گرز پهلوانان در مقابل آن استیادگی نمود پس آنرا از نظر عنایت و رحمت
حقتعالی باید تصور نمود نه جز آن و دیگر کار حکمت و فراست خلفاء و زیرکی سرداران همه وقتی بکار آمد در وقتیکه آنحضرت صلی الله
علیه و آله جمله دشمنان تائیدات الهی و قوت اسد اللهی رفع فرمود خلفای راشدین در وسعت ملک کوشیدند در استحکام آن استحکام
مذهب حقه اسلامیه آنحضرت بنفس نفیس خود فرموده بود چنانچه بعد از زمان آنحضرت گاهی شنیده نشد که مخالفان بر سر خلفاء لشکرکشی نمایند
و در عهد آنحضرت هر شش ماه بلکه کمتر مدت خالی نبود که مخالفان با هجوم تمام قصد تخریب بنیان قصر ارت اسلام ننموده باشند پس اگر کسی را
از مخالفان با قوت آنحضرت باقی گذاشته بود البسته در چنین وقت نازک که یهود و نصاری و مشرکان عرب و منافقین سر بشورش
برداشته بودند اگر تائید ربانی شامل حال نبود حالات مسلمانی بجدی رسیده بود که مصنف آنرا مانند حال رمه در شب زمستان نوشته بکدام حد
میرسید پس اینهمه فیض و برکت حضرت سید المرسلین بود که اسلام و اهل اسلام را امان و سلامتی اندور نه گذشته از سلاطین و ممالک خارجه برای دفع
مسلمانان آنجا از فرقه ضالة کافی بودند در آنحال چگونه خلفاء آنرا فیض رسول ربانی تصور نمایند در صورت انکار آن کفران نعمت بود
همچنان چنین مصنف قائل تعلیم آنحضرت نهایت درجه علی میباشد پس چرا انکار تصدیق نبوت آنجناب دارد و اگر دیگر عیسائیان درباره
تصدیق نبوت آنحضرت بسبب رهزنی و تغلیط عوام غافل و جاهل میباشند و در آن راه برایشان اتمام حجت نگردیده مگر بر مصنف بعد از
این اتمام حجت الهی درباره عدم قبول دین اسلام و مذهب حقه مسلمانان چه حکم میباشد بلکه عذاب عیسائیان دیگر برای مصنف سزاوار است
که انکار نبوت آنحضرت میدارد و با وجود معرفت می‌نماید **قوله** و از آنها چنان مراتب نسبت داده شده که گویا افضل ترین مخلوقات و مالک
کل کاینات و بهترین انبیا و شافع مؤمنین و پاک معصوم صاحب معجزات و کرامات بعید و عدیل بوده است اگرچه در قرآن مجید اشاره هم بچنان
صفات یافت نمیشود **راقم** گوید حالا اگر از قرآن دلیل بر ترجیح فضائل آنحضرت خواهم آورد مصنف را قبول کردن ضروری باشد
چونکه انکار از قرآن و انحراف از ارشادات آن ندارد مگر خلفاء مسلمانان حقیقت دارند که فضیلتی برای آنحضرت از طرف خود الخالق
نمایند روشنی و ضوء آفتاب را احتیاج به ثنا و ستایش کسی نمیباشد بلکه کمتر کسی باشد که شان آنحضرت دریافته باشد که بکدام حد
در مرتبت مگر آنحضرت با وجود آنهمه مراتب که حقتعالی عطا فرموده مالک کل کائنات نمیدانند مالک الملک و احکم الحاکمین باشد نه دیگری
اگرچه صاحب معجزات و افضل ترین مخلوقات که اوصاف آنجناب باشد مگر درجه شفاعت و کرامت و عصمت که از فیض آنجناب اهل بیت آنحضرت
حاصل نمایند تحسین آنحضرت که جای خود را امید ارند چونکه بعد از اهلبیت آنحضرت اصحاب کبار همه تو همین آفتاب سپهر رسالت باشند **قوله** لیکن
بخلفای اولین بخوبی معلوم بود که از این تعظیم و تکریم محمد مفاد و مطلب خود شان نیز حاصل و مایه خواهد شد انتهی **راقم** گوید که
نیست در آن که در طریق ادب آنحضرت مفاد و مطلب خلفاء بلکه کل امت حاصل باشد مگر نه بقسمی که مصنف فهمیده است بلکه از ینکه ذات تعظیم
آنحضرت ثانی و تالی تعظیم خداوند واجب التعظیم باشد و معاذ الله در اهانت آنحضرت یقین بربادی دین و ایمان بلکه خسران کونین

حاصل باشد **قوله** زیرا که میدانستند که عربان هر قدر که محمد را زیاده تعظیم خواهند نمود ما بعتقاد اعتماد ایشان بر قرآن و محمد
قوی تر خواهد گردید همانقدر ایشان بخوشی و بخوبی و دل قوی جنگ و جهاد نموده از جان شیرین دریغ نخواهند کرد انتهی **اقول** مصنف
بیچاره شاید شب و روز فکر همین نیرنگ میباشد که قسمی بشود از دست نرود که دین و ایمان بر باد رود الحمد لله سر من
کن فیکون شده باشد و فی الحقیقت بزبان حال بیان خود را واقعی نموده است ع هر کسی از صحاب حال خود میکرد حال
ما را خیال خود میکرد پس اینهمه محنت و سعی او شکوه از برای آن بود که حالا دریافت آمد مگر از مراد مسلمانان از تعظیم آنحضرت محض همین
امر باشد که دیگران جان شیرین بقول مصنف دریغ نداشته کشته شوند ترقی دینی منظور رستگاری نبود مگر موسائیان تعظیم موسی
و توقیر تورات و عیسائیان حضرت عیسی و آداب انجیل بکدام راه منظور دارند آیا منظور آنها محض لله است بکدام دلیل و منظور مسلمانان
برای خدمت بکدام حجت جان شیرین مجاهدان دریغ نداشتن فائده آنها منحصر بود در رضای خالق بطوع تمام و رغبت مالا کلام مسرور شده
بنوده سعادت ابدی و دولت سرمدی حاصل مینمودند **قوله** چنانچه بسبب همین فتحمندی لشکر اسلام همان اعتقاد بود انتهی
سبب فتحمندی سعی اسباب دنیا محال آن بود که آنها قابل جنگ و جهاد نموده شدند مگر قبل از ان چگونه ترقی اسلام میسر آید **قوله** اعتماد
بر این آیات که در ضمن آنها حکم بجهاد آمده و بخشندگان مرتبه شهادت با همه نعمای بهشت قرآن وعده داده شده است انتهی کلامه و ما اسمه
راقم گوید که اگر چنین است که مصنف دعوی نموده استقامت اصحاب درباره فرمانبرداری و بزدلی حواریان و چنین است از آنجا خط
فهمیده اند بمحض تعمید آیت که حقیقت شده و لذا نا معلوم نیست از جان نثاری سر در قدم جانان باختن حضا نفقه نا اشتند حواریان را
البته معلوم است که عیسی وعید دوزخ ربی و جهنم روی نمیداده که متحمل آن بشتوانستند شد چرا که تا دم گیر عیسی آنها قابل قبول امانت
و راز داری نبودند از و عیسی حواله وقت دیگر نمود مگر انهم نباید تصور بدید که بعد واقعه صلیب آنها را یعنی حواریان را روح القدس اسرا هیر در
کرد چرا که در ان نقص عظیم در رسالت عیسی و اتباع میشود که تعلیم عیسی اثر پذیر نبود و یا او لیاقت تعلیمی را حاصل نمود گرده در اندیشه نظر
را قابل تسلیم اسرار و امانت تواند نمود و اگر این سخن غلط گفتم پس عیسی و صحبت او که انقص و همین سیده است که بعد تشریف بردن او حواریان
کامل گردیدند و عیسی ناقص بودند پس حق آنها باشد که آن امانت اسرار همین احکام جهاد بود که از حوصله آن حواریان بیرون بود موافق
حوصله اصحاب کبار حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و سلم بود دانه نعمای بهشتی نیز نصیب آنها بود و غیر نیز برکت نبری الحمد لله علی
هذه النعمة که اهل اسلام را خاص مستثنی بآن نموده المحال معنی آیات که بر شرف و غلبه و تفضل و برتری آنحضرت بر کافه خلائق دارد از انجمله
آن باشد در سوره الفتح هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله و کفی بالله شهیدا محمد رسول الله
والذین معه اشداء علی الکفار رحماء بینهم تراهم رکعا سجدا یبتغون فضلا من الله و رضوانا سیماهم فی وجوههم من اثر
السجود ذلک مثلهم فی التورات و مثلهم فی الانجیل الخ از انجمله آیه و فی هدایه در سوره القلم و انک لعلی خلق عظیم و از انجمله است
در سوره النجم والنجم اذا هوی ما ضل صاحبکم و ما غوی و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی علمه شدید القوی
ذو مرة فاستوی و هو بالافق الاعلی ثم دنا فتدلی فکان قاب قوسین او ادنی فاوحی الی عبده ما اوحی از انجمله است آیه

اول سوره بنی اسرائیل سبحان الذی اسری بعبده لیلا من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی الذی بارکنا حوله لنریه من
آیاتنا انه هو السمیع البصیر از انجمله انا انزلناه فی لیلة القدر و ما ادریک ما لیلة القدر لیلة القدر خیر من الف
شهر تنزل الملائکة والروح فیها باذن ربهم من کل امر سلام هی حتی مطلع الفجر از انجمله است قصه اصحاب فیل که مانند آفتاب
در نصف النهار روشن که ابرهه برای تخریب خانه کعبه از افریقه لشکری عظیم می آمد و بدست مرغان ابابیل هلاک شد و از امروز عام الفیل مشهور و
معروف و تاریخ مقرر بود که از هجرت بنام هجری مبدل گردید انکار از آن انکار وجود کعبه معظمه باید نمود انکار وجود مکه مشرفه باشد و آن از
واقعات مشهور باشد که انکار در ادراک او از ان خلت نباشد و آنرا ارهاص گویند که قبل از تولد آنحضرت واقع شده گویند آنحضرت در آن سال
تولد گردیدند پس تعظیم کعبه معظمه تعظیم آنحضرت باشد حالا همه امورات در قرآن مجید با ثبات میرسند مصنف را در ان جا بی انکار نشد

فصل پنجم

قوله ما در ای الکه در آخر فصل گذشته در باب منتشر گشتن دین اسلام بیان شده است بدانکه محمد در کلام خود فصاحت و بلاغت و
شیرینی عبارت بکار برد که بنظر مردم دلربائی نموده مطیع و منقاد خود سازد و کوشش کرد که با قائمه زنان متعدده گرفتن و به رسم گناه آنها
را اطلاق دادن و با وعده بهشت پر از عیش و عشرت نفسانی دین خود را مقبول اعراب سازد انتهی **راقم** گوید که هر کس از عیسائیان
از دائره تثلیث خارج گردیده داخل حرم توحید خداشناسی گردد برای او مژده جاودانی البته غنیمت لمی بکر زند دیگر آنکه برای عیسائیان چونکه آنها زیاده بر یکزن
محروم باشند مگر پادشاهان و مردمان را که تنبیه بندند بریک زن نبوده که رغبت بدین اسلام برای چهار زن هم شرط مؤثر باشد بدون آن نمیتواند چنانچه
قوله تعالی فی سورة النساء فانکحوا ما طاب لکم من النساء مثنی و ثلاث و رباع فان خفتم الا تعدلوا فواحدة الخ شاید این
مقال باشند دیگر آنکه اغنیا را این مژده باشد غربا که نبان شب محتاج طاقت بر پرورش یکزن ندارند آنها را با نکم کدام مسرت حاصل باشد
الحال آمدیم بر شیرین زبانی فصاحت و بلاغت بکار بردن آنحضرت باعث منتشر گشتن اسلام و وعده بهشت گردیده جز لیکن آن نباشد که اگر این
دعوی راست باشد در الحال لازم آید که عیسی حواریان را وعده بهشت نداده بود و عذاب آتش دوزخ داده بود و عوض شیرینی و فصاحت و بلاغت
کلام عیسی تلخی و عدم بلاغت و معاذ الله بد زبانی داشته اگر عیسی هم حضرت سید المرسلین خوش زبان بود و بلاغت و فصاحت میداشته
حواریان البته تحمل بار گران امانت میگردیدند **قوله** همچنین از عادات قدیمی عربان و بعضی از گزارشات کتب عهد عتیق و جدید و
چندین از احادیث یهود اخذ نموده در کتاب خود ثبت کرد که بدین طریق دین خود را رواج داده مقبول و مطبوع خلق سازد انتهی **راقم**
گوید که حسب دعوی مصنف آنحضرت چندی احادیث از یهود اخذ نموده پس حکم نیست که مردم گوش بآن احادیث اخذ شده از کتب یهود که در دست
آنحضرت است میدهند و رغبت بآن دارند و چگونه است بسا احادیث که در دست یهود خواه همان احادیث که آنحضرت از انها اخذ نموده
و خواه آنچه باقیماند گوش نمیدهند و اعتنا بآن ندارند بلکه برکت انفاس طیبه محمد رسول الله باشد که ایمان بآن دارند دیگر ممکن است که
عیسی از کتب یهود مطالبی چند آورده دعوی تازه نمود چونکه برای آنحضرت مشکل بود که زبان عبری نمیدانستند دیگران شنیده قرآن نوشته
باشد لاکن عیسی خود ماهر علوم عبرانی بود و او را اخذ کردن دشوار نبود باقی ماند دعوی تحصیل از انجیل پس از انجیل غیر اعتقادات ثلاثه

چه چیز حاصل شده البته تثلیث عمده طاع عیسائیان باشد آنرا کفر و عصیان و شرک اعتقاد با آن باعث دخول نار میدانیم
دیگر کلیسه تهی بود و انجیل مفلس بود چه چیز از او اخذ نموده میشد چونکه از عبادات که بکلی ندارد و پر از شرک باشد و احکام آن بجوی نمی ارزند
چه چیز از وی برمی آوردیم احکام انجیل هیچکس بدون عیسائیان احدی از اهل عالم اعتنا بآن ندارند هرگاه خود تورات و انجیل مقبول و مطبوع نباشد
احادیثی که از آنحضرت برآورده جهان معقول و مطبوع افتاد حق است که جمیع احکام اسلام از برکت حضرت سید المرسلین بود و بس **قوله**
یعنی از قبیل غسل و طهارت و حج و روزه و خمس و زکوة و نماز جاری ساختن کلمه لا اله الا الله محمد رسول الله و جنگ و جهاد در راه دین و امر نمود
که از بت پرستی و قتل و زنا و سایر اعمال قبیحه طاهر کناره جویند **اقول** حالا ارباب انصاف تصور نمایند که احکامی که آنحضرت
صادر فرمود بعضی از آن همین ها بود که مصنف مذکور نمود پس کدام یک ازین احکام از توراة و انجیل برداشته بنظر میرسد غسل که خدا
در عالم برویانید بر مسیحیان واجب گردانید و طهارت که نزد شان معنی ندارد و حج و روزه و سایر احکام تعبدیه بگوش شان هرگز نخورده و از
کلمه طیبه که فرسنگها گریزان باشند پس کدام احکام عهد عتیق و جدید شامل احکام شدند **قوله** وقتی که محمد تجویز نمود که چند نفری مرید خود ساخت
و دیگر نتوانست که در مکه بماند و در مدینه هجرت کرد مردم مدینه با اهل مکه عداوت داشتند انتهی **راقم** گوید چند نفر که آنحضرت معتقد خود فرمود بضرب
شمشیر بود یا چه دیگر آنکه اهل مکه و ساکنان مدینه را فیما بین صورت نفاق بود مصنف چگونه باثبات خواهد رسانند و آیا میتواند گفت که
گاهی با خون ریزی و فساد و دعوی باهم اهل حرمین شریفین زادهما الله تعظیما رو داده اهل مکه مجاوران کعبه و مرجع خلائق بودند بکدام جهت ساکنان
مدینه را با آنها عداوت پیدا شده و کدام شخص یا اشخاص یکی عداوت میبود و قسمیکه منجر بجنگ و جدال و نزاع و قتال گردیده مگر در
مکه نماندن آنحضرت در وقتیکه اعوان و انصار پیدا کردن دعوی نبی بر ملا باشد چراکه آن حضرت برضای ترک وطن باختیار نفرمود چنانچه
بر اهل کتب و سیر و تواریخ مخفی نیست که شب هجرت تمام شب مشرکان عرب و کافران قریش دور خانه آنحضرت را گرفته بودند که آنجناب را بقتل رسانند
چنانچه حضرت امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب بر رخت خواب آنحضرت تمام شب خوابید مشرکان خواستند که شب داخل خانه گردند ابولهب باوجود
مخالفت چون قرابت قریبه داشته رضا نداد و گفت انعم مضائقه نباشد مگر اگر شب درخانه بریزند احتمال دارد که زنان و اطفال پامال گردند و
آنها تا صبح پاس دولتخانه انور داشتند آنحضرت که در شب رو برو بر کفار علانیه برآمده قصد هجرت نمود و مشتی خاک بجانب کفار انداخت که بسر
و چهرهای کسانیکه رسید در بعد ازان کور گشته شدند و چون سرها دیده پر از خاک بود و آنحضرت رفته بود پس چگونه آنحضرت بطوع و رضا فرموده است
در مکه نماند مگر البته درست باشد که از زیادتی شر اعدا نتوانسته در مکه بماند **قوله** زیرا فهمیده بود که اهل مدینه باو میل دارند لهذا بآنجا فرار کرد انتهی
راقم گوید که اهل مدینه چرا میل بهم رسانیدند بدون معاینه آیات بینات یا بدون مشاهده معجزات مگر میگوئیم که محض میل و محبت داشتند یا تصدیق
آنحضرت برسالت و نبوت نمودند **قوله** بلکه بعد از سیزده سال محض ده دوازده نفر بمحمد ایمان آورده بودند در سال سیزدهم که اول سال هجرت
بود قریب صد اشخاص از اهل مکه و هفتاد و پنج از اهل مدینه باو ایمان آورده بودند و وقتیکه تعداد متابعان در مدینه زیاد یافت محمد توانائی
جنگ و انتقام کشیدن از دشمنان بهم رسانید آیه جهاد را اظهار ساخته آغاز جنگ نمود انتهی **اقول** حسب دلالت مصنف در یافتیم که از سیزده سال
محض ده دوازده نفر با آنحضرت ایمان آورده بودند لاکن ما نیز از آن ابهیم دانستیم که تا واقعه صلیب عیسی خون جگر خورده و همه کوششهای

بکار برده و عمری در پی این حرف نموده صد کس معتقدان پیدا نموده و آنهم بو تنج پیوسته که در سال سیزدهم بعثت
که اول سال هجرت بود قریب صد کس از اهل مکه و هفتاد و پنج نفر از اهل مدینه مسلمان شدند پس بنابرین تحریر هیچ قدر استفاده گردید که
موافق دعوی مصنف بعد از بهم رسیدن یکصد و هفتاد و پنج نفر از صحابه که جانب مدینه رفتن نمودند پس بقوت اشخاص مذکوره
اراده انتقام از دشمنان پیدا نمودند و اینهم بدریافت رسیده که وقتیکه تعداد متابعان در مدینه زیاد یافت آنحضرت توانائی
جنگ و انتقام کشی از دشمنان خود بهم رسانیده آغاز جنگ نمود محض وسیله آیه جهاد این همه مراتب مفهوم گشت مگر حال دعوی الفاظ
که اسلام بضرب شمشیر قوت گرفت محض افسانه بود چونکه تا وقت توانائی اسلام و اسلامیان جنگ واقع نشده پس این دعوی باطل بود
و اسلام قبل از وقوع جنگ و حکم جهاد قوت و استشداد بهم رسانیده بود مگر بقول پادری موافق دعوی عیسائیان در تصور آرند
که مسلمانان محض بود و دیگر آیه جهاد بیهده از حکم خالق نکشیده کمند اطاعت در گردنها انداخته سر تسلیم پیش کرده و ست نحیان
قدم در میدان ساختن نهاده مقصود ... حاصل نمودند متابعان عیسی باوجود کثرت فیض و تعلیمات او قابل آن بودند که متحمل شنیدن
احکام الهی بشوند تا اگر نوبت بجان دادن میرسید نعوذ بالله هر قدر اخلاص ظاهری میان میکردند از ان نیز عود نموده رجوع باهل مشیه
خود موافق کل شیء یرجع الی اصله نموده ترک رفاقت مینمودند ۵ گریزی بهنگام با سر بجای + به از پهلوانی و سر بر بپای
در وظیفه شبانه روزی خود میدانستند **قوله** بنابرین کاروان قریش را تاخت و تاراج گردانید انتهی **اقول** در تاخت و تاراج قافله
حالیکه النفس و اموال مخالفان پیغمبران از پیشتر حلال و بر متابعان خود موجب حکم الهی جایز و روا باثبات رسانیده اند حرفی نباشد
مگر کدام کاروان البته سراغ آن و کو بدست آوردن آن نوشتن ضروری بود که مفهوم گردد که در مردمان میشد که شرط تعرف در آن
جمله مهیا و موجود گردیده بودند آنها را چگونه و بکدام بهانه بدست آوردند تا آنکه هرچه شنید بدون تمیز صدق و کذب قرآن تحریر
نمود پس بدانکه آنحضرت موافق قوانین مذهب خود فراهم آمدن شرط جهاد نفس و اموال مخالفان موجب حکم الهی حلال
داشتند دران چه جای اعتراض باشد **قوله** و در دعوی بدر با ایشان فائق گشته و باین تحریر عسکر سپاه منصوره خود گردیده به
خصمان غالب آمد انتهی **راقم** گوید که غالب آمدن بنصرت ایزدی شد ملتکر گشته هرگز غالب نیامده تا تائیدات ربانی شامل
حال نباشد چراکه حال سپاه اسلام و قوت و شدت مخالفان و آگاهی و ماهر بودن شان از قواعد حروب مخالفان قوی جنان شوکت و
اقتدار مانند سلطنت روم و دولت ایران و ریاست شام و شامین و کافران قریش و یهود و نصاری جمله دانند که زبان پامال کردند امر
سهل و کاری آسان نبود بخصوص در باب اموات وینه که ادنا کسی برائی مقابله و جانبازی مستعد و آماده گشته در نیچ سر نخستن میکند
قوله بخصمان غالب آمد و از او خوف و هراس برداشتند انتهی قدرت قادر بیچون باید ملاحظه نمود که او را تشبیه فرموده قوله تعالی
کزرع اخرج شطأه مانند کشتی است که در اول بیرون می آرد شاخک خود را فآزره فاستغلظ فاستوی علی سوقه یعجب
الزراع لیغیظ بهم الکفار الخ پس سیکه مانند کاه خشک بود او را قوی کرد و سطر گردانید و شگفت آورده راستی و خوبی او تمثیل
است مثل آنحضرت و صحابه وی که با دل دعوت اسلام ضعف بود و هر چند بر آمد قوت گرفت و درست بایستاد و بسبب تعجب عالمیان شد

پس کسی را که تائید الهی با نیت ما حاصل باشد چرا اعدا ازوی در خوف و هراس باشند **قوله** آنانیکه زیاده نقاضت نموده در قبول اطاعت او سهل انگاری میورزیدند قبل رجوع مینمود چنانچه در فصل گذشته اشاره بآن شده اتهم در فصل گذشته کتاب خود نوشته بود تردید دعوی او بسمع ارباب انصاف که دور از اعتساف باشند دندان شکن جواب رسیده است پس این تحریر زیاده جای نازش نه مقام مباهات باشد بلکه بر عجز و تفکر و خجالت در پیش انداختن میرسد مگر دعوی او که آنانیکه زیاده نقاضت نموده در قبول اطاعت آنحضرت سهل انگاری نمودند کشته شدند راقم می سپد که نقاضت آنها بچکار دینی و دنیوی شان و کسی دیگر خواهد رسید بجز مشرکان عرب و عبده اصنام و اهل اوثان تقریبا آمدند و تنقیح و تمیز شان حق از باطل آن بود که دین اسلام بد و باطل و عبادت بتان نیک حق بود و موافق مرضی خدا و برخلاف طریقه حقه انبیا و هم چنان یهود تا نقض عهد نه پرداختند در امان و سلامتی روزهای عمر را میگذرانیدند چون نقض عهد نمودند سزاوار خون ریختن و جزیه قبول کردن گردیدند پس قتل یهود عنود مبنی بود بر علیا شان بلکه بر عیسی که یهود دشمن جانی آنحضرت و تکذیب کننده او بودند پس کسی از عیسائیان معتقد عیسی مخلص با اخلاص او باشد از این امور نهایت منت بر این جانهای حضرت سید المرسلین گردد که از عاقلان عیسی و معاندان او که او را خوار و ذلیل کردند گویا قصاص خون عیسی گرفت **قوله** در خیال مردم کشیده بایه تحصیل عزت و اعتبار و حصول دولت بسیار از بیت المال بزر علم او رفته روز بروز تابعان او ترائد یافتند انتهی این گمان از قبیل ان بعض الظن اثم میباشد مسلمانان را نه بوقوع عزت دنیوی و هم بدل بیت المال و حصول اعتبار و جاه و جلال بلکه نظر شان بر تحصیل مثوبات اخروی بود و بس از آن خود در راه خدا صرف زر کثیره میکردند چنانچه بر متتبع کتب اسلامیه پوشیده نباشد که اعتنای صحابه همیشه در معرکه چنانچه از جان دریغ نداشتند از مال دنیویه نیز مضائقه میکردند چنان کسان را کجا توقع مال دنیویه بوده است این بدگمانی بود و بس **قوله** سایر مردم که قوت مقابله و تهیه مجادله نداشتند از بیم آنکه مبادا اموال آنها باسم بیت المال ضبط گردد عیال شان باسیری رود و جانها معرض تلف آید بکمال ناچار مطیع گردیده ملت او را قبول نمودند مثلا وقتی که محمد در سال هشتم هجرت با لشکر جوق زدیکه رسید بود و عباس ابوسفیان را از بزرگان مکه بود پیش محمد برده تا شاید او را جان بخشی کند و محمد از وی پرسید که آیا مال تو باور کنی که من رسول الله هستم ابوسفیان جواب داد که از پدر و مادر عزیز تر هستی لیکن و الله در باب رسالت هنوز شکی هست عباس با آواز بلند گفت وای بر تو مسلمان شو و بگو لا اله الا الله محمد رسول الله پیشتر از آنکه سر تو بریده شود بعد از شنیدن این سخنان او ایمان آورده بدین طریق مسلمان شد و محمد او را جان بخشی کرد چنانچه این جمله در کتاب سیرة الرسل مسطور است انتهی **راقم** گوید که مانند ابوسفیان بیدین دشمن رسول رب العالمین با عفو و جان بخشی فرمودن کار حضرت سید المرسلین بود ورنه همین ملعون ناپاک شکننده در دندان مصطفی بود مگر عفو تقصیرات بعد مکنت طریقه مرضیه و شیوه پسندیده چون رحمة للعالمین اختیار فرموده اورا رهائی دادند در بدر و خندق هر جنگی که اسلام پیش آمد قبل فتح حرم محترم از تدبیرات این شوم همین پلید بود اگر موسی و یوشع و داود در بدل آن بدی در عوض جان بخشی جانداده دیگر آنکه مصنف دعوی داشته که سایر مردم که قوت مقابله و مجادله نداشتند از بیم آنکه مبادا اموال آنها باسم بیت المال ضبط گردد و در ذیل آن آوردن عباس عم آنحضرت ابوسفیان نشانده و حال آنکه همین ملعون از ضعفا نبود بلکه از اشرار بود

چگونه این مثل بران موافق آید آنحضرت بجهت اسلام کرده های ناکردنی این دون را بکلی عفو فرمود مگر آنها از آن شرارتها باز نیامدند قبل اسلام شهادت حضرت حمزه وقتی که بعد شهادت سلوک بد سلوکی با آنحضرت اختیار نمودند که بر متتبع کتب مخفی نیست سزاوار او بود خون ریختن و یا زنده بر دار آویختن سگر آن ملعون خیانت باطنی میراث با اهل خود داد و ترکه در دست گذاشت چنانچه این شعرها بران دلالت دارند نظم داستانی پسر هند مگر نشنیدی + که از او و سه کس به پیمبر چه رسید + پدر او در دندان پیمبر بشکست + مادر او جگر عم پیمبر بمکید + او بنا حق حق داماد پیمبر بگرفت + پسر او سر فرزند نبی را ببرید + بر چنین قوم تو لعنت نکنی شرمت باد + لعنت الله یزید علی آل قوم یزید + همچنان آنحضرت با وجود شنیدن انکار رسالت هیچ تکلم که دلالت بر نارضامندی داشته باشد و هیچ حکمی در باره خونریزی او صادر نفرمودند احدی از اصحاب عالیجناب در باره خونریزی او استدعا در حضور اقدس آنحضرت نمود منجمله عباس تشنه او را بر تکلم شهادت نمود او کدام مگذر بود از آن اگذر بود که ابوسفیان مذکور با قرار قول و قرار او و اختیار نمودن اسلام نزد حضرت رسالت آورده بود به آن ملعون در آن وقت نیز خواست که بحیله و حواله بگذراند عباس را بد آمد داور را از اقرار گریختن نداده آنچنان گفت سوای آن دعوی اسلام از آوردن ابوسفیان نیز مانند ایمان ابوسفیان باشد بلکه او اسلام آورده ایمان و ابتدا نیاورد **قوله** همچنان محمد ملک ابن عوف را که سرداران لشکر عرب بود در دعوی حنین با محمد جنگ کرده بود با وعده بخشش و ریاست مسلمان کرد و بعد از آنکه مسلمانان در دعوی حنین بر لشکر عرب فتح یافته و سرداران شان مالک بن عوف گریخته بطائف رفت محمد یکی را از ما جان خود پیش او فرستاده او را خبر داد که اگر تو مسلمان خواهی شد هر چه در دعوی از مال تو ضبط شده است تو پس خواهم داد و علاوه آن صد شتر انجشش خواهم نمود مالک پیش محمد آمده مسلمان شد و محمد او را سردار بعض طوائف عرب کرد که مسلمان بودند انتهی **راقم** گوید که ذریعه استعانت فرمودن مال خمس و تفرقی مال که از آن او مسلمان گردید کدام نقص بنظر بینده میرسد آنحضرت او را دولت دین و دنیا هر دو عطا فرمود با قبولیت ایمان او که بجهت مال ایمان آورد مطلوب او خدا و رسول او نبود موافق آن خبر خواهد یافت اگر مراد او از اسلام محض رضای حق بود بمال نظر نداشته در آنجا مثوبات اخروی میرسد و مال خود هم علیحده برای شخص ندارد و وابسته اعتقاد و صحت آنست این تحریر موافق دعوی و تردید آن نبود ورنه در حقیقت حال قسمی دیگر است مصنف بالکل غیر واقعی نوشته است آنحضرت کسی را برای طلب مالک نفرستاد بلکه در جعرانه وقتی که از طائف مراجعت فرمود که تقسیم غنایم حنین در آنجا جمع بود فرمایند وفد هوازن رسید که مالک بن عوف کجاست گفتند در طائف است فرمود اگر بیاید و مسلمان شود اهل و عیال و مواشی و اموال او را با او دهم و صد شتر دیگر بوی عطا کنم و چون این خبر بمالک رسید مسرور شد پس هم در جعرانه بملازمت حضرت آمده مسلمان شد و اهل و عیال و مال موعود بیافت و در مدح رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ابیات گفت که بعضی از آن این است **شعر** ما ان رأیت و لا سمعت بمثله + فی الناس کلهم بمثل محمد + اوفی و اعطی للجزیل اذا اجتدی + و متی تشأ یخبرک عما فی غد + یعنی ندیدم و نشنیدم نظیر او در تمام مردم مانند محمد وفا کننده تر عطا کننده تر مال بسیار را وقتیکه عطا کرد و هر کسی را منتها هی کاوفیست مر ترا از آنچه فردا آمدنی است الغرض عطا کننده و حاصل کننده هر دو خوشنود حاسد را از آن چه خلت و این تحریر کدام نقص بحال مسلمانان عاید میشد که عبث در حمت کشیده

پس بر ... اندک امر خلاف واقعی تحریر نمودن که آنحضرت یکی را از تابعان فرستاد او را طلبیده از اعتبار افتادن باید چرا
او ثنا خوان نباشد آنچه لائق بود از بدی خباثت بعمل آورد و آنچه سزاوار رحمت بود آنحضرت درباره او بعمل فرمود **قوله**
ایضاً روزی یک محمدی با یهودی دعوی داشت پیش محمد رفتند او در حق یهودی فیصل داد محمدی راضی نشده پیش عمر رفت وقتیکه
عمر از صورت حال مطلع گردید گفت قدری صبر کن پس رفته شمشیر خود بیرون آورده محمدی را سر برید گفت این است اجر کسانیکه بخدا
و رسول او مطیع نمیشوند انتهی **راقم** گوید اینمثل را در طعن عمر باید نوشت نه در تعریض آنسرور در ملاحظه انصاف آنحضرت نموده آید که اگر
معاذ الله اعتقاد مصنف درباره آنحضرت موافق بود فیصل در حق مسلمان مینمود نه یهود همچنان آنچه عمر کرد که آن شخص را بدرک فرستاد سزای
او همین بود بلکه عمر بمحض ناراض بودن از فیصله آنحضرت اینچنین سلوک نموده بوده باشد بلکه کلمات دیگر ملحد شنیده باشد از آن رو
اینچنین کرده اگر شنید باز ناراض بودن از فیصله آنحضرت و سرکشی از ارشاد واجب الانقیاد آنحضرت بکم بود وما آتیکم الرسول فخذوه
وما نهیکم عنه فانتهوا شاید عمر خون بهای او داده باشد اگر نداده این امر زیاده بر آن نباشد که در پیروی عیسی گوش ملازم حاکم
سمی محسن را که برای گرفتاری عیسی آمده بود همراه سپاهیان عیسی بشمشیر برید اگر بعضی نوشته اند که عیسی آن گوش باز درست کرد چنانچه لوقا در باب ۲۲
درس ۵۱ گفته مگر دیگران بابت بریدن نوشته اند چنانچه یوحنا در باب ۱۸ درس ۱۰ مرقس در باب ۱۴ درس ۴۷ متی در باب ۲۶ درس ۵۱
که بریده بابت درست شدن آن نوشته اند این حرف بعضی جز اعتماد اگر درست بود همه متفق بودند لاکن اگر درست کرد به برنده آن بکدام قصاص و
سیاست رسانید حتی خشمگین و ناراض هم نشد آنحضرت در این باب موافق عیسی عمل آوردند **قوله** و دیگر اهل مکه تابع اسلام شدند بدین سبیل
که محمد بعد از هجرت بمدینه جنگ و جهاد با آنها آغاز نموده در غزوه بدر وغیره بر قریش فتحمند شده آخر الامر در سال هشتم هجرت با ده هزار
لشکر خونخوار ناگهان بر مکه فرود آمد قریش جهت جنگ آماده نبودند لهذا محمد مکه را بآسانی گرفت انتهی **راقم** گوید که مصنف را آنقدر
عداوت قلبی با رسول الله شد که در هر مرتبه با عین عبده اوثان بر دوام دارد و غشاوه قساوت قلبی آنچنان بر دل و دیده تنیده که صحیح را
از سقیم و غش را از سلیم و درست را از دروغ فرق نمیکند نمی بیند که علانیه بدون تامل و جسارت بر کذب و افترا پردازی راسخ و ثابت قدم بوده
میگوید که آنحضرت بعد از هجرت بمدینه جنگ و جهاد با قریش آغاز نموده در بدر وغیره ظفر یاب شدند و حال آنکه هر دفعه سبقت از جانب آن
جناب نبود در احد بمسافت سه میل رسیده بودند کسانیکه از مکه معظمه تهیه اسباب حرب تاخته بر لشکر آنحضرت در سر مدینه آمدند جنگ آنها لازم و
واجب آمد همچنان روز خندق نیز پیش دستی از جانب مخالفان بود در حالتیکه خندق دور مدینه منوره حفر نموده شود و کفار اشرار از مکه
مستعد برای حرب بر آیند در آنصورت باز آغاز جنگ از طرف آنحضرت تو انگفت لاکن از این تحریر مراد آنست که ابتدا هیچ جنگ
از جانب آنجناب نشد چونکه آنحضرت مامور باستیصال کفار بود و مامور بود که آنها را طوعاً و کرهاً براه راست آرد و آخر الحیل السیف آخر
پیغمبران بود و تکذیب او تکذیب جمله رسولان و تکذیب رب العالمین بود و سزای تکذیب در دنیا حرارت آتش حدید و در عقبی عذاب شدید
برای مخالفان معین بود مگر هر دفعه آنحضرت تاخت آوردند این نبود در سر مکه معظمه چرا آنحضرت بی خبر رفتند لاکن ضرورت نبود که
مخالفان و دشمنان را از اسرار و رازهای مخفی اطلاع دادن باید آیا بخبر شده است هم که از رازهای خود خصوصاً مخالفان را مطلع سازند

مگر اگرچه آنحضرت آنها را از اسرار خود مطلع نفرموده بود مگر آنها با خبر بودند که آنحضرت با آنها در مقام مخالفت بسبب نقض عهد
که درباره قتل بنی خزاعه که از قریش خلاف عهدی با آنحضرت واقع شده بود برای دفع آن فتنه و عذر گذشته ابوسفیان را بمدینه منوره بخدمت با
برکت آنحضرت فرستاده بودند که بلکه آن خفقان ریخته پامال گردد مگر آنحضرت که جای این امر ناگوار را گوارا نفرمود چنانچه آورده اند در
مدارج النبوة وغیر آن که صلحی که در حدیبیه شده بود یکی از شرائط آن بود که طرفین از آنحضرت و قریش هم با حلیفان هم عهد ایشان یکدیگر تعرض
نکنند و هر که هر چه خواهد اختیار کند خواه در عهد و حلف قریش در آید و خواه چنگ در عروة الوثقی آنجناب در زند پس بنی بکر در عهد قریش
در آمدند و خزاعه حبل متین رسول رب العالمین را محکم گرفتند و ایشان را از جهت عهد جاهلیت نزاعی و خلافی و عداوتی بود و محاربه و مقاتله
بسیار واقع شده و چون قضیه بعثت رسول الله در میان آمد چندان بآن مشغول شدند که اصلاً مجال خصومتی نپرداختند بعد از وقوع صلح حدیبیه
بحال خود آمدند و خاطر جمع کردند و فرصت یافتند باز بر سر نزاع خصومتی که داشتند تا آنکه روزی یکی از بنی بکر هجو سید عالم که آن ناکس خود
سزاوار زیاده از آن بود میکرد مردی از قبیله خزاعه آنجا ایستاده بود منعش کرد ممتنع نشد پس خزاعی برفت و سر وی را بشکست و استغاثه
به بنی بکر و بنو نفاثه که قومی از بنو بکر بود و مجاوره با خزاعه برخواستند و از بنی مدلج استمداد نمودند و ایشان از اعانت و امداد با امتناع آوردند
پس استغاثت و استعانت از قریش نمودند و جمعی از سفهای قریش اعدا موذی آنحضرت بودند مثل عکرمه بن ابی جهل و صفوان بن امیه
و سهیل بن عمرو وغیرهم هیأت خود گردانیده و نقابها بر روها انداخته بر سر بنی بکر شبخون بر خزاعه زدند و محاربه و
مقاتله عظیم کردند چنانچه جنگ کنان در زمین حرم در آمدند و بنو خزاعه فریاد بر آوردند و با نوفل بن معاویه که امیر بنو بکر بود گفتند که از خدا
بترس و حرمت حرم نگاهدار نوفل بن معاویه گفت که این سخن بزرگ و من میدانم آنرا لیکن امروز فرصت عمل کردن بدان ندارم
و گویند بیست نفر از خزاعه در این جنگ کشته شدند و زعم قریش آن بود که هیچکس ایشان را نشناخت و این قصه پوشیده خواهد ماند و آنحضرت را خود
همان شب بوحی خبر ساخته بودند عائشه صدیقه میگوید که صباح آن شب که واقعه خزاعه و بنی بکر واقع شده بود رسول الله با من گفت ای
عائشه حادثه در مکه واقع شده که قریش نقض عهد نمودند گفتم یا رسول الله گمان می بری که قریش بر نقض عهد دلیری نمایند حال
آنکه شمشیر ایشان را فانی گردانیده فرمود عهد را شکست از امری که خداوند تعالی با ایشان خواسته گفتم آن امر خیر است یا شر حضرت
فرمود خیر خواهد بود ان شاء الله تعالی و طبرانی در معجم صغیر از حدیث میمونه می آرد که گفت شنیدم شبی آنحضرت را که میگفت در متوضائی خود
لبیک لبیک سه بار و میگفت نصرت نصرت سه بار چون بر آمد گفتم یا رسول الله شنیدم که تکلم میکنی آیا بود با تو کسی که تکلم میکردی با وی گفت
این راجز بنی کعب بود که از من طلب نصرت نماید و میگوید که قریش اعانت بنی بکر کردند تا بر ما شبخون آوردند چنانچه در حمله حیدری آورده

نظم چنان بد که در صحن دولت سرا + بدولت ستاده رسول خدا + دو کرت بفرمود یاری دهم + بلی گفت از بانوان حرم + که آیا
چه بود مدعا زین کلام + که گردید صادر ز خیر الانام + بپاسخ بگفت اشرف انبیا + که آمد بگوشم همین دم صدا + که گوید یکی از
خزاعه چنین + که بهر بنو بکر از فرط کین + شکستند عهد نبی قریش + بکشتند چندی ز ما را لجیش + نبد ناصری یار ما هیچکس +
که باشد در این وقت فریادرس + شنیدم چو من این حدیث دژم + بپاسخ بگفتم که یاری دهم + و بعد از آن روز عمرو بن سالم خزاعی در میان چهل سوار نه

که بمدینه آمد تا خبر کند آنحضرت را بآنچه واقع شده است و استغاثه کند و استنصار نماید پس آنحضرت برخواست در حالتی که میکشید ردای مبارک خود را بر زمین و میگفت نصرت داده نشوم من اگر نصرت ندهم شما را در آنچه نصرت میکنم نفس خود را نصرت میدهیم همچنان در مدارج النبوة آورده که آنحضرت به بنی کعب گفت باز گردید بدیار خود و غم مخورید که ایام فتح و نصرت نزدیک رسیده و باصحاب فرمود گویا می بینم که ابوسفیان آمده و طلب تجدید و افزودن در مدت صلح میکند و خائب و خاسر بمکه باز گشته است و آورده اند که چون قریش از فعل خود پشیمان شدند ابوسفیان را در ملازمت حضرت فرستادند تا اعتذار نماید و گوید که این فعل بمشورت من واقع نشده است و عقد صلح را موکد و مقرر گردانند و چون خبر بمدت آن بیفزاید پس ابوسفیان بمدینه آمد و نخست بخانه دختر خویش ام حبیبه که امهات المومنین رض بود رفت و برخاست که بر فراش رسول الله صلعم نشیند و ام حبیبه آنفراش را در نوردید ابوسفیان گفت اینفراش را از من دریغ داشتی ام حبیبه گفت این فراش سید پاک است و تو مشرکی و نجس پس بخشم از پیش دختر بر آمد و بنزد حضرت رفت و هر چند در باب تجدید عهد سخن کرد جواب نیافت پس ناامید گشته پیش ابوبکر صدیق رفت از انجا نیز خائب و خاسر بازگشت و همچنین نزد عمر فاروق رفت انجا نیز فائز نگشت پس بر فاطمه زهرا علیها السلام رفت و گفت خواهر تو زینب ابو العاص را امان داد و محمد امان او را جایز داشت تو نیز کرده [illegible] فاطمه گفت در این امر اختیاری نیست پس رو بعلی مرتضی آورد و از انجا نیز ناامید بازگشت پس بمکه خائب و خاسر بازگشت تمام شد عبارت کتاب مدارج النبوة الغرض با قیاسیکه مصنف دعوی دارد که آنحضرت بیخبر بر سر آنها تاخت آورد و ندر آنها تهیه و سامان نکرده بودند از انرو مکه معظمه در تصرف آنحضرت در آمد جواب آنها این است که حقتعالی در هر حرکه ناصر و مددگار حضرت سید المرسلین بود از ان فتح مکه معظمه رو داد و رنه موافق قول معترض قریش تهیه حرب نکرده بودند لاکن در جنگ بدر و احد و خندق و حنین تهیه کرده بودند با نه فتح و ظفر نصیب آنحضرت گردیده مخالفان با سینهای چاک و دهانهای پر از خاک زراهیکه آمده بودند گریخته رفتند و آنچه در حق مسلمانان قصد نموده بودند آن بلا بر سر آنها نازل گردید آنحضرت ده هزار سوار و ساز و سامان همراه در لشکر ظفر پیکر داشته مخفی طور روانه شده بود که آنها را خبر نشود اگر خبر نشده بودند از اراده باشد که حقتعالی خبر قدوم حبیب خود را از آنها قسمی نهان کرد که با وجود کثرت لشکر آنها خبر دار نشدند آنرا به برکت و از اثر دعای آنحضرت باید تصور نمود که در حین روانه شدن از درگاه الهی خواسته بود اللهم خذ علی العباد هم فلا یرونی الا بغتة یعنی خدایا بگیر بینائیهای ایشان را تا نه بینند مگر ناگهانی **قوله** اینکه اصحاب و انصار دستانان محمد در پی تحصیل غنیمت و در پی بیت المال بودند از کتب و تواریخ محمد صیاف معلوم و یقین میگردد از جمله آنها در اینجا ذکر یک گزارش اکتفا خواهیم نمود مثلا در دعوی حنین و [illegible] که چندی بعد از تسخیر مکه شده بود لشکر محمد [illegible] زنان و فرزندان دشمنان و کثرت از مال و متاع ایشان بدست آورده بود بعد از دعوی بنی هوازن مطیع شده از محمد منت کردند که زن و فرزند و مال با ایشان پس داده شود۔ محمد گفت من حصه خود و حصه بنی عبد المطلب را از اسیران بشما بخشیده ام این شنیده مهاجرین و انصار نیز همچنان کردند مگر بنی تمیم و فضاره انکار کردند لیکن بعد از انکه محمد ایشانرا وعده داد که در دعوی دیگر شش چند از اسیران بآنها داده خواهد شد ایشانها نیز راضی شدند در حالتیکه محمد در تقسیم مال و متاع بیت المال از دعوی دیگر در مسلمانان ترسیدند که مبادا محمد آنرا نیز بر [illegible]

لهذا حصه خودشان از مال و متاع باچنان تیزی هجوم از در خواست نمودند که قبایش را گرفته و او خود را از ایشان در پیش درختی پنهان کرده بود لهذا ازان که محمد آنها را ساکت ساخته با ایشان گفت که ای مردمان قبای من بازدهید اگر شما انقدر ضبط گردید که در اعداد برابر درختان ملک تهامه باشند هیچ یک از آنها از شما دریغ نخواهم کرد والله من در هیچ وقتی از بیت المال برابر موی شتر زیاده از خمس آن نگرفته ام و آنرا همیشه در راه شما خرج بکنم من بعد مال تقسیم نمود از خمس خود بابوسفیان صد شتر و چهل اوقیه نقره داد و همانقدر بپسران او یزید و معاویه نیز داد و دیگر بحکیم بن حزام و سهیل بن عمرو و بصفوان ابن امیه و غیرهم هر یک صد شتر داد و بدیگران پنجاه و چهل شتر میداد الخ معلوم نیست که مصنف در تحریر این تطویل لا طائل کدام قباحت نقلی خواه عقلی آوردن و بمعرض اثبات آوردن در آوردن میتواند اگر مراد مصنف این باشد که بتالیف قلبی کسان را که مسلمان نه بودند بوقوع آمده بود در انحال راقم آینده در جواب الزامی در این موسوعه [illegible] همین حالت بلکه بدتر از ان باثبات خواهم رسانید مگر خود آنحضرت موافق حکم قرآن مجید چنین کسانرا از انجمله مسلمانان صادق الاعتقاد نشمرده بلکه از مولفة القلوب قرار داده و مولفة القلوب هرگز مثل سائر مسلمانان نباشند مگر منظور آنحضرت [illegible] که خرد و عمده کوچک و بزرگ هر عرب و عجم و نیک و بد طوعا کرها [illegible] شرط که در شریعت مقرر بود آنها را بطریقه حقه بدارد پس اگر آنها سست اعتقاد و ضعیف القلوب باشند ضرورت نیست که اولاد های آنها نیز سست اعتقاد باشند چگونه است که پولوس موافق مضمون باب نهم نامه سوم به اهل قرنتس نوشته اقرار دارد که با هر شخص مثل او شدم تا آنرا بدست آرم چرا که اعراض هر ملت و کیش خود از اراده نمی نمایند با قیاسیکه آنحضرت هیچ کس نکشید و نه برده البته آزاد نمودند مگر چه چیز بدر بانت [illegible] نهایت خلق عظیم و رحمة للعالمین بودن آنحضرت [illegible] مقدور نبود که رد از دوش [illegible] غلامان انجناب را قیصر روم و کسری ایران خود آورده بعض اعراب عوض سید بسته اند لاکن در حلم و صبر و شفقت حال پیغمبران از ین قبیل چنانچه عیسی در انجیل متی باب ۵ ارشاد بهم گفته که اگر کسی پیراهن تو طلب نماید از قبا مضایقه مکن پس عیسی از مرء لم تقولون ما لا تفعلون که آنچه بدیگران در نصیحت گفته خود بران عمل نفرمودی اگر بران عمل فرمودی پس این تحمل همان طریقه پیغمبران بود که عیسی و آنحضرت خصوصا عموما اختیار کردند همچنان بردن [illegible] اگر بطریق سود ادنی بود معاذ الله خود مصنف حال صحابه نوشته که فاروق هر سلمانی را محض از سبب عدم رضامندی آن مسلمان از فیصله آنحضرت بیک ضرب تن جدا نموده از جهت بی ادبی همان حضرت فاروق و همان شمشیر حاضر بوده مومنین در ساحت لا نجات [illegible] بودند مگر این [illegible] که آنحضرت را خوش و مطبوع آمده باشد چرا که در راه دین رحمت اختیار نمودن بود و احتیاط [illegible] علاوه آن بر آنحضرت روشن بود اگر چه اراده آنرا کرده از جواب الزامی تحریر نمایم مگر اول حقیقت حال آنسرگذشت ابدا جواب الزامی میشایست از آنچه در جلد دوم صفحات القلوب مدارج النبوة در ذکر تقسیم غنائم حنین در منزل جعرانه آورده اند مختصری نگارم و آن این است که چون آنحضرت خاص و عام را باعطای انعام مشمول ساخت و بباطن و ظاهر خلائق را محظوظ و معمور گردانید خصوصا اهل مکه را از مولفة القلوب و غیرهم زیاده از حد و حصر داد و آل انصار که از مخلصان و نگاه مخلصان گاه بیگاه بودند منزه و مبرا گویم تا یعنی محروم داشت آن بخششها نمود میگویند که انصار از ین معنی دلگیر شدند و گفتند

که این نوع بقریش که هنوز متحلی بحلیهٔ اخلاص و اختصاص نگشته و سائر قبائل عرب که در راه خدا رنجها کشیده و شدتها دیده اند نمیدهند و مال بسیار گرفت
محروم میگردانند و حال آنکه شمشیرهای ما از خون کفار خشک نشده است چون این حکایت انصار بسمع شریف رسید کسی فرستاد و ایشان را طلبید
در درون خیمه که نشسته بود طلبید و هیچکس را غیر ایشان نگذاشت که در آید و فرمود ای گروه انصار این چه سخن است که از شما برسیده شما گفته اید
آنرا ایشان گفتند یا رسول الله اما اکابر و رؤسای ما فحاشا و کلا که آنرا گفته باشند اما جوانان و نوخواستهها را ضامن نیستیم شاید که گفته باشند
و بزبان ایشان مثل این خبرها آمده باشد پس فرمود آنحضرت آیا من نیافتم شما را کافر و گمراه پس بخشید خدا تعالی شما را ایمان و هدایت نموده
براه راست که اعظم نعم و اجل عطایا است و پیش از آنکه من بیایم در میان شما دشمن بودید یکدیگر را پس الفت داده میان دلهای شما و انصار از
آمدن حضرت رسول الله صلعم در غایت تنازع و تقاطع بودند میان یکدیگر اوس و خزرج که دو قبیله اند تا صد و بیست سال بیکدیگر جنگ میکردند
و سید عالم صلی الله علیه وسلم نعمتی که پروردگار تعالی بر انصار بواسطهٔ وی ارزانی داشته ذکر کرد انصار خاموش بودند پس فرمود آنحضرت چرا جواب
من نمیگوئید گفتند یا رسول الله پدران و مادران ما فدای تو باد چه جواب گوئیم و لله المنة و لرسوله فضل و منت تو بر ما فراوان است پس فرمود آنحضرت
اگر خواهید بگوئید شما در این گفتن صادق و مصدق باشید که تو بجانب ما آمدی در حالتیکه قوم تو ترا تکذیب میکردند و ما تصدیق تو کردیم و کسی ایذای
تو میکردند و نصرت نمیدادند ترا و ما نصرت دادیم ترا و اعانت دادیم ترا در آمده و بیرون آورده بودی تو از دیار خود ما ترا جای دادیم و فقیر و
درویش بودی با ما مواسات و جوانمردی و خدمت تو کردیم و خائف بودی ما ترا ایمن گردانیدیم چون سخنان آنحضرت بطریق انصاف و تواضع و
شکرگزاری حضرت باری بسر برد انصار گفتند بلکه خدا و رسول او را بر ما منت است یا رسول الله اگر وجود تو در میان ما نبود چه فرق بود میان ما و دیگران
با وجود ضعف معزز و ممتاز و منفرد شدیم در دنیا و آخرت معزز و مکرم گشتیم هر چه هستیم و کیستیم همه از آن تست و بطفیل تست ما خوشنودیم از خدا و
رسول و هیچ نظر بر متاع دنیا نیست چون تو داریم یعنی همه داریم همه ۲ و پیران و بزرگان ایشان گریها کردند و تقبیل
دست و زانوی آنحضرت بسر افراز گشتند بعد از آن برای تسلیهٔ ایشان و اعتذار از تخصیص قریش بعطایا و نعم دنیوی فرمود که قریش قریب العهد
بودند بجاهلیت و مصیبتها رسید بایشان که من خواستم که بسبب این مال و عطا جبر مصیبت ایشان و الفت دهم بایمان و قبول اسلام فرمود جعیل
بن سراقه ضمیری که از فقرای اصحاب صفه است و در اکثر غزوات با من همراه بود و او را از این غنائم هیچ ندادیم و هر یک از عیینه و اقرع را صد شتر
دادم زیرا که اعتماد دارم بر ایمان و اخلاص وی فرمود ای گروه انصار راضی نیستید شما که دیگران با شتر و گوسفند بمنازل باز گردند
شما با خدا و رسول خدا بخانها باز گردید بخدا سوگند که آنچه شما بان باز گردید بهتر است از آنچه مردم بآن باز گردند و فرمود ای انصار شما در خشم
میروید که من مال بمؤلفة القلوب میدهم و شما را بایمان شما میگذارم و بر کمال اخلاص شما اعتقاد دارم **ایضاً** فرمود که میخواهم که وثیقه
بنویسم که بعد از من بحرین خاصهٔ شما باشد که بهترین موضعیست که فتح آن مرا مخصوص داشته اند انصار گریه و زاری کرده گفتند یا رسول الله
بعد از تو ما را بآنها احتیاج نیست و بمال و متاع دنیا کاری نیست آرزو مباد که سایهٔ عنایت تو از سر ما کم شود حضرت فرمود که از جان دادن و رفتن
از این عالم چاره نیست الغرض اگر انصار با وقار را غرض و نظر بر حطام دنیویه بودی بعد آمدن ملکی مانند بحرین بسیر حاصل میشد چرا با وجود
عنایت فرمودن ابا ورزیدند پس این چه جای طعن و اعتراض بود که مصنف مذکور نموده بود و حال آنکه خود مصنف در صفحه ۲۷ جائیکه

ذکر نارضامندی انصار نموده نسبت بانها نارضامندی را نسبت بسبب آنها داده در انحال از قسم حیرتم که نارضامندی یک شخص را
دلیل عدم رضای جملهٔ انصار چگونه توان شمرد و اگر امر جزئی مستلزم امر کلی باشد در انحال یهودا که باعث گرفتاری عیسی گردید چنانچه در جملهٔ
اناجیل ذکر آن موجود از انجمله در باب ۲۲ لوقا درس ۵ و ۶ ملاحظه و مرقس در باب ۱۴ اندرس ۲ و ۴ ذکر آن نموده و یوحنا در باب ۱۲ اندرس ۵
نیز آورده پس باید از خیانت یکنفر یهودا جملهٔ حواریان را خائن قرار داده شود و اگر تنها یهودا معتبر باشد در اینجا همان یکشخص از انصار نارضامند بود
پس **قوله** و در آخر کتاب گفته است که سه قسم اشخاص بودند که محمد خواست که دل آنها با بخششها بطرف خود بکشد بعضی را باین قصد تا ایشان
مسلمان شوند مثل صفوان ابن امیه که در انوقت مسلمان نشده بود و بعضی را باین مراد تا ایشان در اسلام قائم گردند مثل سفیان ابن حرب
که گرگاه مسلمان شده بود و بعضی را باین اراده تا از شرارت باز مانند مثل عیینه و اقرع و عباس ابن مرداس انتهی **راقم** گوید که عجب
است از همینی که مصنف باین شدومد و طمطراق مینویسد که سه قسم اشخاص بودند که محمد خواست که دل آنها با بخششها بطرف خود بکشد از ان
در دو قسم جمله دو تن و در قسم سوم سه کس جمله پنج نفر را شمرده پس هرگاه حال آن نباشد و دعوی سه قسم چگونه آنها باشد پس محققند که آنچه غرض تمام
باطل باشد الغرض مراد آنهمه آنها مؤلفة القلوب است نه صفت مؤلفة القلوب آن باشد که در حیات القلوب از کافی کلینی و عیاشی بسند حسن از
زراره روایت کرده اند که از حضرت امام محمد باقر علیه السلام پرسیدند از تفسیر مؤلفة قلوبهم حضرت فرمود که ایشان گروهی بودند که خدا
را بیگانگی پرستیدند و ترک کردند عبادت بتها را و لا اله الا الله محمد رسول الله گفتند و با انحال شک داشتند با آنچه حضرت پیغمبر برای ایشان می
آورد پس حقتعالی امر کرد پیغمبر را که الفت دهد دلهای ایشان را باموال تا شاید اسلام ایشان نیکو گردد و ثابت گردند انتهی **ایضاً**
آورده اند در کتاب مذکور که عباس بن مرداس شاعر را چهار شتر داد پس عباس در غضب شد و شعری چند گفت متضمن شکایت آنحضرت چون
آن خبر بحضرت رسید حضرت امیرالمؤمنین را گفت یا علی عباس را ببر زبانش را قطع کن عباس گفت که چون علی دست مرا گرفت و برد گفتم
یا علی آیا زبان مرا خواهی برید حضرت امیرالمومنین فرمود که آنچه پیغمبر فرموده است در باب تو بعمل خواهم آورد پس بار دیگر راه رفتیم باز دیگر
گفتم که یا علی زبان مرا خواهی برید باز حضرت همان جواب را گفت تا آنکه مرا داخل حظیره که در آنجا شتران بودند فرمود که از چهار شتر تا صد
شتر هر قدر که خواهی از برای خود اختیار کن من گفتم پدر و مادرم فدای شما باد چه بسیار کریم و بردبار و دانا و نیکوکردار اید گفت
که این است قطع لسان شما چگونه بود امتنان شما پس علی فرمود که حضرت رسول چهار شتر تو داد و ترا با مهاجران قرار داد و اگر خواهی چهار شتر را بگیر و با
مهاجران در فضیلت شریک باش و اگر خواهی صد شتر بگیر و با آنها که صد شتر گرفته اند رفیق باش من بعلی گفتم که آنچه تو میفرمائی من اختیار میکنم حضرت فرمود
از من مصلحت تو در آن میدانم که چهار شتر بگیری و با مهاجران باشی پس عباس راضی شد و برگشت انتهی کلامه اعلی الله مقامه الغرض از جملهٔ این سوال جواب
هلیقدر مستیاب گردید که چند نفر مشخص و معلوم را بجهت عطایا برای تالیف قلوب ایشان بعمل آمد لاکن از آن لازم نقص بحال پیغمبر اسلام
راه یافته یا بیشتر اسلامیان از راه زر باشی مسلمان شده نمیتوان باثبات رسیدند و بهم ثابت گردید که اسلام آوردن آن چند نفر و نیاوردن
یکسان بود چونکه آنها بعد فتح مکهٔ معظمه و بعد ترقی و قوت اسلام اسلام اختیار کردند و هیچ ضعفی در کار و بار اسلام و اسلامیان نبود که از عدم اسلام
مؤلفة القلوب سبب نقصان و کسر آن حاصل آمد و نه اسلام از اسلام آنان ترقی گرفت پس طعن بیکاره و بدان ضرورتی بود لاکن

اگر اینچنین است پس اینجمله عیسائیان و ترسائیان داخل مؤلفة القلوب و ایمان خریدی میدارند چنانچه در کتاب دوم تورات مسمی بسفر
خروج فصل ۱۳ از درس ۵ مرقوم است و ترجمه‌اش هنگامی که خداوند ترا بزمین کنعانیان و حتیان و اموریان و خویان و یبوسیان که بآبا
سوگند خورد که بتو بدهد برساند که شیر و عسل دران جاری است بیاورد آنگاه این عبادت را درین ماه بجا خواهی آورد انتهی **راقم**
گوید که پیداست که تطمیع زیاده برین نخواهد بود که حقتعالی قسم خورده که زمینی عطا نماید که دران شیر و عسل جاری باشند بلکه قباحتهای
دیگر ازین وعده برمیخیزند اول آنکه حقتعالی این وعده را بقسم و سوگند یاد کرده پس البته درآن زمین نهرها از شیر و عسل جاری باید که بوده باشند
و نبودند دیگر آنکه حقتعالی دران فقرات میفرماید که هرگاه خداتعالی ترا بزمین ترا بیاورد رسم این عبادت را بجا خواهی آورد یعنی باین ضمانت که آن
چنان چیز درانجا یافت شود شرط آن باشد که چنان عبادت که مذکور شده بجا آری ازان نیز یافت میشود که بوقت سوگند خدای تعالی
با پدران موسی این نهرها درانجا بودند و بوقت تکلم با موسی این نهرها بودند مگر بودن آن معلوم پس دلالت مثبت بود و خبری ازان در میان
نبود و ممکن است که مصنف چنین چیزی در میان اسلامیان باثبات میسازند اگر میتوانست جائیکه دروغ را بکار میبرد باثبات واقعی که امر
آسان بود و تطمیع دیگر از تورات چنانچه از کتاب سوم تورات مسمی بسفر لویان فصل ۲۶ از درس ۳ اگر موافق قانونهای من سلوک نمایند و اوامر
نگاهداشته آنها را بجا آورید پس بارانهای شما در موسم آنها خواهم بارانید و زمین محصولش را زیاده خواهد کرد و درختان صحرا میوه خود را
خواهند داد و کوفتن خرمن شما تا بچیدن انگور خواهد رسید و چیدن انگور تا بوقت کاشتن و نان خود را تا بسیری خورده در ملک
ملک خود با امنیت خواهید ماند و صلح بزمین عطا خواهم فرمود که بی خوف خوابید و کسی ترساننده نخواهد بود و سباع مضر را از زمین معدوم میسازم
و شمشیر در زمین شما گذر نخواهد کرد و دشمنان خود را تعاقب خواهید کرد که ایشان در حضور شما بشمشیر خواهند افتاد و از شما پنج کس صد را تعاقب
نمایند و از شما صد کس ده هزار را خواهند دوانید که دشمنان شما در حضور شما بشمشیر خواهند افتاد و بشما توجه فرموده شما را آباد و روز افزون خواهم
گردانید و عهد خود را با شما استوار خواهم نمود و غله پارینه را خواهید خورد و بجهت گذاشتن کهنه را بیرون خواهید آورد و مسکن خود را
در میان شما برپا خواهم داشت و نفس من از شما نفرت نخواهد ورزید انتهی ای **حضرات** معلوم نیست که مصنف تورات را
مطالعه نموده باشد یا آنکه از قساوت قلبی پرده بر دل و دیده او کشیده شده است که بدین اسلام در عیب جوئی آن با وجود بری بودن
از نقائص و معائب کاری دیده بینا نداشته بلکه تورات را مانند تقویم پارینه تصور نموده توجه بآن جانب ندارد بلکه طمع در ابطال تورات دارد
برعکس آن هر حرفی و هر جزوی که عیسائیان را هست از قرآن مجید و اسلام باشد که ناسخ انجیل آمده همچنان عجب تر آنکه برای حقتعالی نفس نیز باثبات
رسانیده پناه بخدا معلوم نیست که از نفس که عبارت تورات مصرح آن باشد اماره مراد است یا نفس مطمئنه یا بلکه قسمی ثالث سبحان ربک رب
العزة عما یصفون - همچنان این عبارت مذکور را کلام ثابت گردید که طمع دهی زیاده برین نخواهد بود الحال قدری از تخویف و ترهیبات تورات
شنیدنیست چنانچه از درس ۱۴ همان فصل ۲۶ مرقوم است و اگر شما من مطیع نشده تمامی این اوامر را بجا نیاورید و اگر قانونهای مرا تحقیر کرده
و جانهای شما احکام مرا مکروه شمرد تا تمامی اوامر مرا بجا نیاورده عهد مرا بشکنید پس من این طور بشما رفتار خواهم نمود که خوف و سل و تب محرقه
را بشما مسلط میگردانم تا چشمان را بی نور و جان را مغموم نمایند و بذر خود را بیفایده خواهید کاشت چونکه دشمنان شما آنرا خواهند خورد

و روی عتاب خود را بر شما خواهم گردانید که از حضور دشمنان خود منهدم خواهید شد و بغض کنندگان شما بر شما مسلط خواهند شد و با وجود
آنکه کسی شما را تعاقب ننماید خواهید گریخت و اگر با وجود همه این واقعات از من نشنوید آنگاه هفت دیگر چندان بخصوص گناهان شما شما را تعزیر
خواهم نمود و جاه و قوت شما را شکسته آسمانهای شما را مثل آهن و زمین شما را مثل مس خواهم گردانید و قوت شما بیفایده صرف خواهد
شد زیرا که زمین شما محصولش را نداده و درختان زمین میوه‌شان را نخواهند داد و اگر با من بخلاف رفتار نموده و گوش دادن بمن ابا نمائید
آنگاه صدمه شما را مطابق گناهان شما هفت دیگر چندان خواهم افزود و سباع صحرا را بشما خواهم فرستاد تا شما را بی اولاد نمایند و بهائم
شما ویران خواهند شد الخ هر قدر زیاده ازین بیشتر رو بزیاده بنگارد تطمیع و ترهیب و تخویف خود ملاحظه نماید که بچه حیثیت است پس بسبب
دین خود را بطمع و امید و خوف و یاس رواج داد حالا آمدیم بر سر عیسائیان و گزارشات احوال شان که چگونه بتطمیع و ترغیب و تحریص حاصل شده
و قوت گرفته پس ما آنکه موافق احکام انجیل و ارشادات عیسویه از بجاآوری احکام بالکل و کلیة مرفوع القلم میشوند نه نماز و نه روزه و نه زهد
اعمال خیریه بودن از روی غسل که در تمام عمر ندیده اند روزی برای ملاقات یکی از بزرگان آن قوم رفته بودم دیدم که فنجان زجاجی از شراب
نبیذ و پاره نانی از برای او آوردند و آنرا استعمال خود آورد و در روبروی راقم نمود و گفت من روزه ام گفتم این چگونه روزه باشد که
دران آب و نان باید خورد و آشامید گفت بیمارم و بیمار نبود و مراد او از بیمار بودن آن بود که بگمان خود اگر تمام دنیا تا هم بیمار است
شد سبحان الله ازین ریاضت در راه حق خوش و تندرست نشسته بامور دنیویه و نوشت خواند مشغول بود و بر اثر شرب خمر و اکل اطعمه بیمار
بود مگر روزه دار بود بقول اهل هند واه ری عبارت ماشاءالله در حالت نماز آن باشد که در زمستان هرگاه چند ساعت از طلوع بگذرد
وقت نماز میرسد و در تابستان هیچ وقت ناهو گرم نشده برای نماز حاضر باید بود و اوقات نمازهای اختیاری است موافق خواهش باید بود یا نشود
و حلال و حرام نیز اصلا مداخلت ندارد عیسی پسر خدا و قوم ما نسل دانستن مختار کارخانه خدای بودن است پس این چگونه ملتی که تکالیف
تعبدیه بکلی ندارد محض بامر اعتقادیه صورت نجات حاصل باشد در اینحال دیگر انسانی تطمیع و تحریص و ترغیب زیاده برین چگونه تواند بود
علاوه برآن اگر بغاوت بعضی جهال مفلس که در وقت تقسیم غنایم حنین در جعرانه نقص رسالت و دلیل پیغمبر برحق نبودن آنحضرت بنظر
مصنف رسیده در آنصورت بغاوت بنی اسرائیل که بدفعات متعدده واقع گردیده اثبات بطلان دعوی رسالت موسی میتواند بود
بلکه در خدمت آنحضرت عوام آنوقت و گرسنهای چند بودند که آتش جوع و افلاس سر آنها شدت در جوع نموده بود ۵ آدمی اشتر دار
به زنا داری + و در خدمت موسی باغنیان سرداران و بزرگان بنی اسرائیل بودند پس تفاوت خواص و عوام مانند بعد زمین و آسمان
باشد چنانچه در باب ۱۴ کتاب اعداد از درس اول مرقوم است آنگاه تمامی جماعت آواز خود را بلند کرده فریاد نمودند و قوم دران شب میگریستند
و تمامی بنی اسرائیل بر موسی و هارون گله جو شدند و همگی جماعت بایشان گفتند ای کاش در زمین مصر می مردیم و یا اینکه درین بیابان وفات می
یافتیم که خداوند چرا ما را درین مرز و بوم آورده است تا آنکه بشمشیر افتاده زنان ما و اطفال ما به یغما برده شوند آیا از برای ما اولی نیست که
بمصر برگردیم و بیکدیگر گفتند که سرداری نصب نموده بمصر روانه شویم پس موسی و هارون در حضور جمهور جماعت بنی اسرائیل بر رو افتادند
و یوشع بن نون و کالیب بن یفنه که از جمله متجسسان بر زمین بودند جامه‌های خود را دریدند و همگی جماعت بنی اسرائیل متکلم شده گفتند

زمینی که برای تجسس ازان نمودیم بی نهایت نیکو زمین خوبی است اگر خداوند از ما راضی شود ما را باین زمین آورده عطا خواهد نمود زمینی که شیر و عسل در آن
جاری است انتهی - اگرچه سطر دران فصل بیشتر زنده بمطالعه آری خواهی دانست که نوبت بجایی رسید که حقتعالی را ضرور افتاد که برای ترسانیدن
بنی اسرائیل تشریف آورده خواست همه را نیست و نابود سازد و بالحاح موسی و عرض التماس آواز سر آن درگذشت و آنچه راقم ازان باب بیستم بغاوت
جمله بنی اسرائیل که بغاوت چند عیان گرسنه در دن آن پانشان نتواند مستفاد میشود بلکه کار بغاوت بحدی رسید که موسی و هارون بر رو
که عبارت از سجده باشد نزد بنی اسرائیل افتادند فقرات ازان در باب بیستم همان کتاب چهارم تورات مسمی بسفر اعداد مرقوم است و رسل و از برای
جماعت آب یافت نشد پس بر موسی و هارون اجتماع نمودند و قوم با موسی منازعت کردند و متکلم شده گفتند ای کاش که می مردیم هنگامی که
برادران ما در حضور خداوند مردند و چرا جماعت خداوند را درین بیابان رسانیدند تا در اینجا بمیریم ما و بهائم ما و ما را از مصر چرا برآوردید تا اینکه ما را
باین جای بد داخل کنید که زراعت و انجیر و تاک و انار نیست و جهت نوشیدن آب نیست و موسی و هارون از حضور جماعت بدروازه خیمه مجمع موسی
را خطاب کرده گفت که عصا را بگیر و تو و برادرت هارون جماعت را جمع کن و در نظر ایشان این صخره را خطاب نمایند که آبش را خواهد داد انتهی
همچنان از درس ۱۲ و خداوند بموسی و هارون گفت چونکه بمن اعتقاد ننمودید در نظر بنی اسرائیل تقدیس نمودید بنابرین این جماعت را بزمینی
که بایشان داده ام نخواهید رسانید اینانند آبهای مریبه که بنی اسرائیل با خداوند منازعت نمودند که او در میان ایشان خود را مقدس نمود انتهی
ازین هر دو مطالب نقد دستیاب میشود که هر دفعه حقتعالی را تشریف آوری ضرور میشد بلکه از مطلب آخری معلوم شد که منازعت بنی اسرائیل
نوبت با موسی گذشته بخداوند تعالی رسید پس اگر عربان ردای آنحضرت کشیدند و آنحضرت به پشت درخت ملجای فرمودند مانند موسی و هارون نه
یکدفعه بلکه هر دفعه که بر دنیا دنما اتفاق نیفتاده **قوله** خلاصه محمد دین خود را همین وسائل در حال حیات خود در اکثر بلاد عربستان منتشر گردانید
انتهی - **راقم** گوید که آنحضرت موافق علم حقتعالی دین خود را منتشر گردانید قسمی که نه اعتراض معترض و طعن طاعن بران وارد گردیده تواند
چنانچه جواب هر یک سخن او پیشتر گذشت و حال استحکام دلائل جانبین بر ارباب انصاف نیک مبرهن گردید مگر بطریق الزام میتوان گفت که حضرت
موسی و عیسی ادیان خود را قسمی که تطمیع و ترغیب و تحریص و ترهیب و تخویف را زیاده ازان گنجایش نباشد که حال آن اندکی ز بسیار و قطره از بحار
بمعرض تحریر در آمد در دنیا شائع کردند و دین حق را بایکار ماحچه کار اگر با وجود آنهمه ترغیب و ترهیب نقض بحال ادیان مشتیان را و نیابد در
دین اسلام تطمیع را راهی نبود اول سر فدا اول تصدق و جان نثار بعد حصول مطالب دینیه حاصل میشد نه ازان اسلام گریزان و از ایمان و
افتان و خیزان میروند **قوله** بعد از وفات محمد خلفا نیز بنحو سطوت منتشر و مشهور ساختن دین اسلام متوجه گردید لهذا لشکر بولایت
دیگر کشیده بضرب شمشیر حقیقت دین اسلام را ثابت ساختند و مردم را بدینطریق جبرا بزیر حکم قرآن آوردند مثلا ابوبکر بر تخت خلافت
نشسته لشکر اسلام در یک القصه جمع نموده یازده نفر سردار مقرر کرده آنها را روانه نمود تا بکفار و منحرفان جنگ نمایند و بهر یک ازانها حکم نامه
داد که اول آنها را بخوانند اگر بموجب حکم آن اسلام را قبول کنند با آنها آغاز جنگ نمایند در ان نامه و دیگر مطالب دیگر چنین مرقوم بود که
هر که نامه را قبول کند معتقد اسلام گردد او را قبول و حمایت کنند لیکن با آن کسانیکه انکار کنند حرب نمایند تا براه خدا در آیند و منحرفین
بهیچ طریق رحم نکنند بلکه آنها را در آتش بسوزانند و بهر طریق بقتل رسانند و فرزندان و زنان ایشان را غلام و کنیز مسلمانان گردانند پس اگر کسی

بزیل ضرب شمشیر سطوت اختیار نمینمود فبها والا اگر دین او بر بنیه بیضا منحصر می بود [illegible] آخر - **راقم** گوید که خلفا گر در ترویج دین متین
رسول الثقلین سعی و کوشش ها بلیغ بکار بردند حقتعالی بفضل خود جزای خیر بشان دهد لکن درین راه حق ملحوظ باید نمود
باشند که امر برخلاف شرع و عقل انسانی از ایشان صادر نشده در اینباب لاکن اگر آنها برگردند و امر تازه اختیار کردند در مساعی جمیله پس بگویند
که خلفای موسوی کدام کمی کردند در منتشر ساختن ملت موسویه بلکه زیادتی کردند که شهرها سوزانیدند و بادشاهان را بجان کشتند و
زنان را هلاک کردند کتاب یوشع خصوصا باب ۱۰ و باب ۱۱ کتاب اول صموئیل ملاحظه نموده باش تا بدانی که زیادتی کردند خلفای موسی از خلفای آنحضرت
در کشتن خون بلکه امر خلفای آنحضرت بی غرضانه در راه حق بود هر کس از مخالفان طریقه حقه اسلام را اختیار نماید از مال و جان در امان باشد
برخلاف شریعت موسویه که مصنف دعوی آن ندارد که از برای قبول نمودن ملت موسویه احکام صادر میشدند بلکه بجهت گناه بدکاری مخالفان
بود در آنحال دروازه امان بند و بسته بود چراکه ممکن نبود که ملت موسویه اختیار نمایند تا از عذاب تعدی موسائیان نجات حاصل باشند
لاکن عذر در دست موسائیان داده شده بود که اگر از کرده خود باز آیند کسی قتل آنها را نمی نمود چراکه هرگاه بد معاصی کشته میشدند ایمان آوردن
شان مقبول نخواهد بود مگر دعوی مصنف که ابابکر در نامه ذکر سوزانیدن منحرفان نوشته دعوی موهومی خیالیست البته اگر نقل خط و
توسیه موافق باشد اصل جای جواب نباشد پس میتوان گفت که کدام منحرفان اسلام را سوزانیدند و لشکر فرستادن ابابکر رض بر جیش اسامه
که آنحضرت برای انتقام خون مسلمانان حضرت جعفر طیار و زید بن حارثه و عبدالله بن رواحه که در جنگ موته شهید گردیده بودند لشکر تازه را
ابابکر رض تعیین نموده بود و دیگر حکم سوختن از موقف خلافت صادر نشده بود ورنه ما دیگران البته می شنیدیم که فلان و فلان کس بحکم الملک ابوبکر رض
سوختند و چگونه میتوانسته که ابابکر خیانت حکمی برخلاف شریعت غرا و ملت بیضا صادر نماید و صحابه رضوان الله علیهم که بران جنگ مامور
بوده اند اگرچه ابابکر رض در رتبه خلافت و صدر نشینی مقام سرور کائنات و خاتم موجودات خلیفه وقت بود دران رتبه کسی با وی همسر و
مساوات نبود لاکن بسبب اجتهاد سایر صحابه از وی کم نبودند اگر او حکم سوختن میداد دیگر بخوانی او میکردند مگر هرگاه مراد مصنف از سوختن
نعش فجاره بود آن امر در کار بار اسلامیه تعلق نداشته از تعلقات خاص صدیق بود آن را حجتی در باب احکام مسلمانان و امور دینیه جلت نباشد
و نیز از سوختن نعش او امر خاص که ذاتی تعلق با ابابکر رض داشته عمومی طعن در اسلام تواند شد **قوله** مثلا اهل ایران بدینطریق دین محمدی را
قبول کردند که بعد ازانکه امر خلافت بعمر قرار گرفت بحکم و فرمان لشکر عرب را بایران فرستاد که اهالی آن ولایت دین محمدی را بخوبی و خوشی
مطیع گشته قبول نمایند فبها والا با ایشان بمحاربه و مقاتله نموده آنها را جبرا و کرها معتقد قرآن و تابع محمد سازند و چون ایرانیان امتثال
دین اسلام ابا و امتناع نمودند پس لشکر عرب آغاز حرب نموده دفعه از سپاه ایران مغلوب گشته در زد و خورد چهارم سپهسالار آنها کشته شده و علامات
اطراف رود فرات را متصرف گشتند بعد ازین مقدمه یزدجرد ابن شهریار که آخرین پادشاه ملوک ساسانیه بود بر تخت ایران متمکن گردید
دران ایام ابن سعد ابی وقاص که سردار لشکر عرب بود بنزد یزدجرد ایلچی فرستاده گفت که او بقبول دین محمد تکلیف نمایند و اگر او قبول
نکند اظهار جنگ کنند نهایت یزدجرد به تکلیف مذکور اعتنای نکرده باز ازین سخنان غبار نقار بر خاطرش نشسته خشمناک گردید و تهیه
و تدارک جنگ فرمانده سپاه بسیار فراهم آورد و لشکر طرفین در قادسیه مجتمع گشته بعد از تلاقی فریقین لشکر ایران مغلوب و منهزم گردید

وریش کار بدست عربان افتاد تا آخر راقم گوید که این همه عبارت تعلق بتاریخ نویسان و قصه خوانان و حجم کتاب را بزرگ نمایان نمودن باشد ورنه هیچ فایده از تحریر آن نباشد چنانچه بدون اغراق و تغابی میتوانیم ارباب انصاف آنرا خوب فهمیده تصور خواهند فرمود چراکه در مناظره تحریر چنین دکار ربا نباشد یعنی استدلالات بکار آمد خود دو عبارت که از ان خصم را الزامی حاصل و عاید گردد باقی فضولی باشد درین امر نه الزام مخالف و نه ثبوت حقیقت دعوی خود الغرض جای آنرهست که یزدجرد بن شهریار اعتنا بتکالیف شاقه اسلامیان ننماید چراکه مثل او کسی هرگز ندانسته بود که در دنیا احدی چنین جسارت با گفتن خواهد توانست که بیا مطیع مذهبی از مذاهب دیگران گرد بادشاهان ایران که از عهد کیان همسر خود کسی را نمیدانسته اند تا کسی را بسروری قبول نماید چه سخن سر دیانت آخر حضرت موسیٰ و داود و غیرهم که مبعوث بسیف شمشیر بودند احدی توانسته که ایشان مجوسیان نگردد البته یزدجرد از هوای نخوت و عجب خودسری در سر و دماغ بوده لاکن آن اعتنا نکردن کار او را بجای رسانید که در قرب آن زمان باو اعتنا کرده نمیشد و از دو جانب بردن برری کار نبوده مگر معلوم نیست که کدام نقص و قباحت مسلمانان و فاروق و کدام اثبات حقی ایرانیان از این تحریر مصنف بوضوح پیوسته **قوله** کسانیکه سر از طوق اطاعت باز کشیده در قبول مذهب عربان اهمال ورزیدند یا از عربان بقتل رسیدند و یا جلای وطن اختیار نموده بسمت بلوچستان و هندوستان فرار کردند چنانچه از نسل ایشان الی الآن در ولایات مذکوره باقیمانده و تابع طریقه زردشتی بوده گبر نامیده میشوند الخ **راقم** گوید مصنف رضا دارد که مردم گبر باشند از دین توحید و طریقه اسلام قبول ننمایند لاکن بودن گبران در هندوستان و بلوچستان دلیل برحق و مجانب الله مبعوث بودن زردشت بپایه تحقیق نمیرسد و منتهی مصنف از جور عربان گریختند ممکن است لاکن کسانیکه در ایران تا حال اضعاف مضاعف گبران میباشند با وجود سلطنت اسلامیه و جاری بودن احکام محمدیه چگونه توانسته اند که مقیم مملکت اسلام باشند و زردشتیان که از ایران گریخته بهندوستان آمدند دلالت بر کم عقلی و بیخردی آنقوم ناعاقبت اندیش میباشد و بدیهیست که هرگاه بر ملکی از ممالک سلطنت تازه و جدید حکمران میشود کسانیکه از آئین سلطان جدید مطلع نباشند بسیار واهمه بهم رسانند و جای آن دارد که جلای وطن اختیار نمایند پس جلای وطن آنها دلالت بر ظلم متعلق سلطان جدید ندارد خصوصاً در اسلام بر ضعفا و غربا جبر و تعدی روا نکرده اند و بدون انقضاء شروط جهاد به جهاد نیز جائز نیست لاکن فتح ممالک کیان و ساسانیان را آنحضرت صلعم خبر داده بودند بلکه بتصریح ارشاد فرموده بودند که و سلمان فارسی نموده فرمودند که ملک کسرا از با امام حسن مجتبی اشاره فرمودند که مفتوح خواهد نمود و موافق آن بزرگی کار آمده که در ابتدای حال اگر سعد وقاص و دیگران بقصد تسخیر ایران مامور گردیدند آخر کار فاروق بجناب امیرالمومنین علی ابن ابیطالب مشورتاً گفتند که تیمناً تبرکاً از ان اعلی ست که بنیابت من بنفس نفیس این کار را خدایا نمائی مگر چون آنحضرت صلعم از روی اخبار غیب خبر رسانیده اند که تسخیر ایران از سبط اکبر واقع شود او را مرخص فرمایند پس حسب تسخیر ایران مراد اسی فاروق نبود بلکه از امورات متعلقه مسلمانان عموماً بود و جناب امیرالمومنین امام حسن مجتبی را اجازت دادن قبول نمودند و امام تشریف بردند و ایران در قبضه تصرف اسلامیان در آمد و همان حمام که امام حسن علیه السلام دران برای غسل تشریف بردند تا حال در اصفهان موجود میباشد و مردم از ان تبرک میجویند **قوله** خالد و سعد ممالک شام و عمرو ابن العاص ملک مصر در وقت خلافت عمر فتح نموده اهالی آن ممالک را بدین محمدیه در آوردند انتهی **راقم** گوید که از ان فتوح کدام قباحت بر میخیزد اگر اسلام ترقی پذیرفت باز از خداپرستی در رونق و ترقی و متابعان ... کفر و علم ضلالت دیگر نشانی و تنزل رو نهادند الحمد لله والمنة انهم همان پیشگوئی قرآن مجید لیظهره علی الدین

کله ولو کره الکافرون **قوله** مخفی نماند که قبل از هجرت محمد جمهور قلبی باو اطاعت داشتند و قریش و یهودیان و مسیحیان اکثر اوقات بمخالفت محمد گفتگو مینمودند و جهة نبوت رسالت و معجزه دلیل میجستند چنانکه از آیات سابق الذکر قرآن واضح است و نظر بآیه اول سورة الحجر اهل مکه او را مجنون مینامیدند بطوریکه مرقوم شده است که قالوا یا ایها الذی نزل علیه الذکر انک لمجنون انتهی **راقم** گوید که جواب این هم یکی از آیات سابق الذکر قرآن مجید را واضحاً تحریر نموده جوابهای مسکت ملزم و دندان شکن باو داده ایم نا و دران خصوص تحریر تازه نموده بجواب نمیتوانیم ورنه برای ارباب انصاف و خوانندگان رساله مخفی نیست که با وجودیکه مصنف یک بحث را در چند موضع تکرار آورده راقم هر دفعه جوابی علیحده نوشته ایم نمیست مگر آنکه الحق یعلو و لا یعلی علیه مگر این مجنون گفتن معاذالله جنون آنحضرت صلعم باثبات نرسیده بودن مدعی و خوبکه این امر تازگی ندارد مخالفان هر انبیاء در قبیح هر نسبت شنیعی که توانسته به پیغمبران خداداده و رسانیده اند و عیسیٰ را نیز دیوانه میگفتند چنانچه در باب دهم انجیل یوحنا درس ۱۹ پس باز دگر در میان یهودیان بجهت این سخنها اختلاف افتاد و بسیاری از ایشان گفتند که او دیو دارد و دیوانه هست چرا سخن او را میشنوید انتهی و لوقا شهادت این امر دا نموده چنانچه در باب انجیل خود آورده در درس ۱۵ و گفتند بعضی از آنها که او بمدد بعلزبول رئیس دیوان دیوان را اخراج میکند و دیگران در مقام امتحان از وی آیت سماوی را مطالبه نمودند و خیالات ایشان را دریافته ایشان را گفت که هر مملکت بر خلاف خود تقسیم شود ویران شود و خانه چون بخلاف خانه منهدم شود پس اگر شیطان بر خلاف خود منقسم شود سلطنتش چگونه پایدار باشد که شما میگوئید که من دیوان را از بعلزبول اخراج مینمایم انتهی الحاصل قول مصنف را ارباب انصاف بنظر تامل و غور و امعان ملاحظه فرمایند و دلیل راقم را همچنین و همسنگ آن گردانند و به بینید که آنچه راقم نوشته واقعی و دلیل باشد یا نه پس اگر دعوی مخالفان مسیح در باره مسیح در دیوانه بودن او حقیقت ندارد دعوی مخالفان آنحضرت صلعم نیز حقیقت ندارد فما هو جوابه فهو جوابنا - علاوه برین از عبارت انجیلیه که در قباحت دیگر پیدا گردیده از انجمله آنکه وجود جن حال آنکه عیسائیان قاطبة از ان انکار دارند از انجمله چون اخراج دیو در نظر مردمان افسانه نمود از راه معجزه سماوی بر حقیقت او از وی طلبیدند لاکن عیسیٰ بحیله و حواله برداخته اگر اخراج دیوان معجزه خارق عادت بود چرا قدم برامر یکه دلالت رسالت دعوی او میشد مضائقه نمود پس قادر نبود و غیب نسبت بعمل آوردن دیوان بدانکه کافران نسبت جنون بلا زمان حضرت نبوی صلعم بطریق میدادند چنانچه از تفسیر این آیه مفهوم خواهد شد یا ایها الذی نزل علیه الذکر انک لمجنون یعنی ای آن کسی که فرود آمده است برو قرآن بدرستی که تو دیوانه که ما را از نقد نسبه میخواهی بکلام بطریق تحکم و استهزا بود چه اعتقاد به نزول ذکر و نسبت بجنون باهم راست نیاید **قوله** و بنابر سورة الانبیاء باز اهل مکه باو گفتند که قرآن از جمله خوابست یا محمد او را از پیش خود ساخته و مانند شاعران بهم بسته است چنانچه مسطور شده است بل قالوا اضغاث احلام بل افتریه بل هو شاعر فلیاتنا بآیة کما ارسل الاولون و چنانچه قبل ازین ذکر شده او را شاعر و بقرآن سحر مبین گفتند انتهی **راقم** گوید که معنی محصل آیه کریمه آنست که چون کافران طرز جدید در قرآن مجید دیدند که پیشتر ندیده بودند و همه اهل زبان و اهل لغت عرب بودند و در خیال موهومی ایشان چنان میگذشت که این امر مثال ندارد هر یک از آنها مثل قرآن مجید نتوانند آورد چون قادر نشدند و عاجز آمدند هر یکی سخنی میگفت و خاطر حزین خود را تسکین میدادند و میگفتند اضغاث است از انچه گفتند قرآن سحر است بلکه گفتند هذیان است چونکه خواب پریشان یعنی پراگنده از هر جای هذیانی نیز نیست بلکه سحر است

از خود افترا کرده بر خدای و آن بیان نثر نیست بلکه از شاعر است کلام شاعری میگوید و در خیال سامع می افکند معنی چند که هیچ حقیقتی
ندارد حاصل آنکه ایشان در کار حضرت رسول مضطرب و متحیر گشته گاهی او را ساحر وقتی او را شاعر زمانی مفتری و لوقتی پریشان
سخن میخواندند الغرض آنچه منکران گفته اند خلاصه آن همین است لاکن گر فهم آنکه مخالفان باعتقاد همین نسبت ها با آنحضرت میدادند یا خود
آن می بیم که آیا اظهار است گفته اند یا چه و اگر سحر مبین گفتند اقرار باعجاز آن کردند و هرگاه صاحبان زبان اقرار کردند حجت بر جمله مردمان تمام باشد
و هم موافق قول و دعوی مصنف استاد هر نبیّی که منکران بجانب انبیاء نمایند در آن صادق باشند اگر اینچنین است پس آنچه متی در باب یازدهم
کتاب خود زبانی عیسی آورده در آیه ۱۸ از زکریا که نه خورنده و نه آشامنده بود آمده گفتند که در وجنی هست و فرزند انسان که
خورنده و آشامنده رسید گویند این ست مردی اکول باده پرست و دوست عشاران و گنهگاران لیکن حکمت از اولاد خود معنی میشود انتهی
پس این سبتها نیز که بیان رفته در حق کل کلام ثابت باشد **قوله** وقتی که محمد بمدینه هجرت نمود و در انجا لشکری بجهة خود فراهم آورده و طایفه
قریش زور آور شد مکه را نیز مسخر گردانید در آن حین اکثر اعراب دین محمد را از راه لابدی و ناچاری قبول کردند در صورتی که محمد امر خود را
باین پایه رسانیده دیگر احدی جرأت و یارای مخالفت و حجت و مباحثه در خصوص رسالت او نداشت زیرا که علاوه بر کثرت و قوت لشکر بنا بر دفع
خود محمد از جانب خدا حکم جهاد نازل شده بود چنانچه بعض از آیات در باب جهاد و قتال که یکی این در کافت که بنا بر آن بجو ایمان مهرو
غضب نمایند الخ **راقم** گوید که اگر این دعوی مصنف بوئی از راستی و صداقت میداد در آنحال با ثبات رساند که در ملک چین و روس کدام
لشکری از مسلمانان برای جنگ و جهاد مقرر گشته که صد هزار مسلمان و صد آنها کاتب مایات شد حال آنکه حق تعالی نصرت دین خود نمود
اگر اینگونه احتمالات میتوان بکار برد در آنحال دین موسویه بزور و ضرب شمشیر جاری گردیده اگر دعوی مصنف آنها شد محض برای معصیت
و گناهگاری آنها را بقتل آورده اند در انحال نیز گفته اند ع چه خوش بود که بر آید بیک کرشمه دو کار + در قتل استیصال مخالفان مطلب
کلی حاصل میگشته و بهانه گناهگار بودن میت و نابود کردن آنها بعمل می آمده مگر حجه کسان را که هلاک کردند بوحی والهام گناه
با پایه صدق رسیده بود یا بجبر از ایشان بر گناه کشته شدند یا به سبب شهادت گواهان بود کسی تحقیقات این امر نموده بود که آیا از فلان
کس فلان گناه و عمل زشت سر زده اگر اینچنین بود در آنحال یک محکمه از برای تحقیقات و این دریافت بعمل آمده و مقرر میگشت تا بکه برای
آینده و دیگران عبرت میشد اذان پیدا می شد همچنان اگر از برای معاصی این کشت و خون ها بود و غرض دنیویه منظور بود در انحال بعد هلاک و
افنای آنها دخل بلاد و اسباب و املاک گناهگاران نداشته آنها را خالی کرده میرفتند ما قول مصنف را باور می نمودیم حال آنکه
جمله مرد و زن را میگشتند و اموال آنها غارت می نمودند و زمین های ایشان را متصرف میشدند پس کی میتوان گفت و از کجا این دعوی را
باور توان نمود پس منزله اثبات رسید که آنچه انبیا سابقه که مبعوث بحکم سیف بودند بعمل آوردند برای ترقی دین آنحضرت نیز موافق آن
و گاهی بحکم احکم الحاکمین عمل نمودند بر آن چه جای اعتراض باشد همچنان در باب اول سفر تثنیه که عبارت از کتاب پنجم توراة باشد در آیه
سی مرقوم است خداوند خدای شما که پیشروی شما روانه است وست که برای شما جنگ خواهد نمود موافق هر چه که بجهت شما در نظر شما در مصر بجا
آورده الخ پس هرگاه برای تائید رسولان خود حق تعالی بذات پاک خود متوجه جنگ میشد و در معرکه ها بنزد انبیاء شریک بود در انحال

آن موسی و داود هر قسم جنگ و برای هر مطلبی که باشد اعتراض بر آن نرسد **قوله** یعنی هرگاه او را قبول نکنند یا خلاف او گفتگو نمایند
جواب آنها بزبان شمشیر حواله کرده ساکت و صامت گردانند و اگر احیاناً کسی جرأت مینمود که خلاف سخنان و دعاوی محمد گفتگو نماید در پاداش این
جرأت تسلیم نمودن جان و مال لازم می آید بطوریکه بیان شده انتهی، **راقم** گوید که این دعوی محض باطل و موهوم باشد هرگز اینچنان
حکمی در اسلام صدور نیافته است و هر کس را اگر نه و به بند و بزنند و از مسلمانان نمایند مهلت دریافت و تمیز و تفرقه در دین حق و غیر حق
بودن نمیدهند پس اگر این امر واقعی بود چگونه ممکن بود و در سال دهم هجرت که آخر ایام حیات آنحضرت بود قضایای نصاری نجران رو داد
چنانچه دلنهاده در مدارج النبوة شیخ عبدالحق محدث دهلوی علیه الرحمة آورده مختصر آنرا می نگارد که درین سال مکتوب بعبارت نجران بفتح
نون و سکون جیم که نام موضعی ست بمین نام کرده شده به نجران بن زید بن سبا فرستاد و ایشان را دعوت باسلام کرد پس آن جماعت بعد از
مشاورت بیکدیگر چهارده کس را از قوم خویش اختیار کرده بمدینه آمدند تا احوال رسول خدا را تحقیق کنند و خبر بایشان رسانند اینچنین ست چون وارد
منزل حضرت مقدس نبوی گردیدند ایشان را باسلام دعوت فرمود ایشان ابا کردند و در انکار و عناد افزودند و سخنان پریشان بسیار
گفتند تا سخن ایشان منجر شد بآنکه با آنحضرت گفتند چه میگوئی در شان عیسی فرمود که امروز جواب شما نمیگویم اقامت کنید در مدینه تا جواب
این سوال بشنوید گویا انتظار وحی کرد که چه آید و چه باید گفت پس این آیه نازل شد که ان مثل عیسی عند الله کمثل آدم خلقه من تراب
ثم قال له کن فیکون الحق من ربك فلا تکن من الممترین فمن حاجك فیه من بعد ما جاءك من العلم فقل تعالوا
ندع ابناءنا و ابناءکم و نساءنا و نساءکم و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنت الله علی الکاذبین باوجود آن بر انکار و سوء اعتقاد
مصر و مستمر گشتند حضرت رسول بحکم این کریمه به مباهلت یکدیگر را لعنت کردن گویند و در آیه کریمه نیز بمعنی محمول تواند بود یعنی تضرع و
ابتهال کنیم در دعا که لعنت خدا بر دروغگویان حضرت قصه مباهلت درمیان آورد گفتند ما را مهلت ده تا در این باب تامل کنیم و
فردا بیائیم و مباهله نمائیم و با عاقب که رئیس و صاحب مشوره ایشان بود گفتند که تو در این امر چه میبینی عاقب گفت ای گروه نصاری بخدا
سوگند که شما میدانید که محمد پیغمبر بحقست و مباهله با وی نکنید و مباهله نکردند هیچ قومی هیچ پیغمبری را مگر آنکه هلاک شدند چون بجد اید که بر دین
مالوف خود ثابت و درست باشید مصالحه کنید با نیز و بدیار خود باز گردید روز دیگر صباح نزد آنحضرت آمدند و حضرت خود مستعد و متهیی
مباهله آمد حسین بن علی را در بغل و حسن را بدست مبارک خود گرفته و فاطمه زهرا در عقب آنحضرت و علی مرتضی در عقب فاطمه و حضرت فرمود
بایشان که چون من دعا کنم شما آمین گوئید سبحان الله آنچه وقت و چه حالت ست و چه شاهد و چه مشهود گروه نصاری چون این پنجتن پاک را
دیدند و حدیث دعا و آمین شنیدند بترسیدند ابو الحارث بن علقمه که حبر و دانشمند ایشان بود گفت ای قوم بدرستیکه من روی چند می بینم
که اگر بخواهند از خدا زائل گرداند کوه را از جای خود زائل میگرداند بخواهش ایشان زنهار مباهله مکنید که هلاک شوید و هیچ نصرانی بر روی
زمین نماند و در مواهب آنحضرت سوگند بخدا ایکه بقای ذات من در دست قدرت اوست که اگر مباهله میکردند مسخ کرده میشدند بصورت قرده و
خنازیر و میریخت این وادی بر ایشان آتش و از بیخ بر کنده میشدند اهل نجران همه حتی مرغان که بر سر درختان ایشان اند و یکسال نمیگذشت
که تمام نصاری هلاک میگشتند پس گفتند یا ابا القاسم با تو مباهله کنیم فرمود پس مسلمان شوید گفتند اینکار از ما نمی آید فرمود پس محاربه را آماده

شنوید گفتند ما را طاقت و قوت محاربه با تو نیست ولیکن مصالحه میکنیم با تو بر آنکه هر سال دو هزار حله و در روایتی حله سرخ که بهای هر حله چهل درهم
باشد و در روایتی آمده که سی اسپ و سی شتر و سی زره و سی نیزه نیز دهیم و فرمود اگر مسلمانان را حادثه روی نماید حد و ثلثین از اشیای مذکوره
بعاریت برسید و باید که ربا نخورید و بر معامله مکنید پس بر جمله مصالحه واقع شد و صلحنامه درین باب نوشتند و گواهی جمیع از اصحاب با تیر ثبت کردند
و بآن گروه تسلیم نمودند – الغرض اگر بعد هجرت و قوت اسلام جواب سوال متعلق بدین شمشیر تیز بود در انحال چگونه نصاری نجران را حواله تیغ
بیدریغ نفرمودند و چگونه حجت و تکرار و گفتگو درمیان آمد پس دعوی مذکور مصنف باطل و عاطل بود حالا ازهم میپرسیم که آیه کریمه بسمع شریف حضرات
نصاری برجوزه بود یا نه و در عهد کرامت مهد آنسرور داخل قرآن مجید بوده یا بعد مسلمانان الحاق نموده اند در شق ثانی ثبوت آن
میخواهیم ورنه برای حقیقت و اثبات دعوی مسلمانان و ابطال ادعای عیسائیان همین یک آیه کافی ست از هر جا که قرآن مجید مانند کتب
سماویه بصندوق علما و فضلا قوم بند و مقفل نبوده از ابتدای تا حال کمتر خانه از مسلمانان باشد که قرآن مجید در آن خانه نباشد و نصاری را
نیز ممانعت از داشتن و مطالعه آن گاهی نبوده است باوجود آن هیچ وقتی از اوقات نبوده که احدی از قسیسان و احبار اعتراضی بر آن
آورده باشد و مصنف نیز مطابقت و پیروی آنها اختیار کرده چنانچه در هر باب طعن اعتراض بودنی و نابودنی آورده درین باب مهر سکوت
بر لب نهاده البته او را نیز دامنگیر گردیده از آنکه بحث و ابحاث بر آن آورده باشد تا باعث اظهار شناعت بزرگان شان نگردد و بدان
کریمه ها بر اکثر آیات و احکام که هرگز علاقه اندک و خواه بسیار بنصاری نداشته آنرا نیز ذکر نموده بران اعتراض آورده پس ضروری یاد کردن و
ضروری را ترک نمودن دلالت بر چه چیز دارد پس احکام قرآن برای عیسائیان عموم دارد و کریمه خصوص بدین علاقه غیری و
دران باب مهر خاموشی بر لب زده اند و آنهم از کمال دیانت قوم ست از هر جا که آنکه هرگاه در وقوع آن قصه وهنی و ضعفی راه داشتی عیسائیان از
تا حال صبر نکردندی بلکه دران زمان جمع شده برسول میگفتند که حالا مادون مباهله گردیده اند امتیاز صدق و کذب خود مانند بخیانند
اگر این قضیه واقع نگشتی عیسائیان در عهد سعادت مهد آنسرور صلی الله علیه و آله خواه بعد از آن زمان الی یومنا هذا از وقوع این واقعه انکار
مینمودند و اگر میتوانستند منکر میشدند که ما را هیچکس هیچ وقت بمباهله نخوانده و ما عاجز نشدیم و از مباهله پهلو تهی ننمودیم معلوم ست که
تا حال از این امر فراغت حاصل آمد و آن اینکه منزه ست آن خداوندگاری که مصلحتا برای حکمت نمای مشیت فیض پیرای او بران
گرفته که بر بخوان نعمت و مائده فضل منتهای خود دوست و دشمن مخالف و موافق نیک و بد شر محض و خیر محض یکجا و فراهم آورده باشد تا اتمام حجت
بالغه خود بر بندگان نافرمان بردار عاصی غیر منقاد خود فرموده شقی ابدی را از سعید ازلی و صالح را از طالح جدا و متفرق و ممیز گرداند اثبات
شرافت و کرامت نبی آخرزمان خود را بر منکران صدق و بعثت و رسالت آنحضرت بپایه تحقیق و حد تصدیق رساند و فضائل و علو مرتبت
اهلبیت و مخصوصان نبی خود را از علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام بر دیگران که خود را هم مرتبه این بزرگان میدانستند و بر اصحاب و امت
بلکه کافه خلایق از سیاه و سفید و بنده و آزاد از عرب و عجم آشکار و ثابت و محقق فرماید تا عمده نتایج آن که فریق فی الجنة و فریق فی
السعیر هر یک بحسب اعتقاد خود ها مستحق دخول بهشت عنبر سرشت و درکات دوزخ گردند بنای علیه یصلای کرم ندع ابناءنا
و ابناءکم الخ حق محض و باطل محض را طلب فرمود بمقتضای آن آفتاب سپهر رسالت با اهلبیت نبوت آمیدان معرکه نیک و بد

آزمایی را مطلع انوار رحمت فرموده مخالفان او نیز بر این بیت "اگر در دهد یک صلای کرم + عزازیل گوید نصیبی برم +" خوان احسان
مانند ظلمت شب عقب روز حاضر آمدند تا تیر دعائی بر هدف اجابت رسانیده مخالف خود را از صفحه هستی بر دارد مگر ملیح و ملیحی همیشه
از هم مستغنی و ممتاز بوده اند بنا بر آن یکی راه عجز پیش گرفت که ما عرفناک حق معرفتک گفت و آن دیگری سرکشی اختیار نموده مگر از
حقیقت صدق حقیقت خصم خود بر صدق دعوی اوپی برده از پیش قدمی باز آمد و ترک مباهله اختیار و ذلت جزیه دهی بر خود
قبول نموده = علاوه بران از این مباهله امر تصدیق رسالت آنحضرت و ابطال دعوی مخالفان او همچو آفتاب در نیمروز معلوم میگردد چونکه
مگر بازیچه اطفال بود که یکشخص بمیدان می آید در برابر قومی جانشینان پیغمبری مانند عیسی بن مریم باشند با پسر عم و دختر و دو طفل صغیر
و با آنها خالی مینماید که هرگاه من دعا کنم شما آمین بگوئید و جمله مخالفان بسان دعای من و آمین شما هلاک خواهند شد و تا شام با یکسال
مرغی بر شاخی از درختان مسکن مخالفان زنده نخواهند ماند پس این سخن هم قابل اعتنا باشد و مخالف را خوف و رعبی پیدا میشد بلکه باعث خیرگی
و دلیری مخالفان میشد چراکه انحالت زهاد و عباد بود نه طریقه پادشاهان و آنحضرت پادشاهان خود بود و در انحالت خصم منقاد نمیگشت بلکه
حقیقت آنحضرت منجانب الله نبودی هیچ ثمر و مطلب آنحضرت نمیگشت بلکه بر خلاف مدعای آنحضرت صورت میگرفت و رنگی دیگر تازه پیدا
مینمود پس بهمه جهه ثابت شد که آنحضرت اطمینان از جانب حضرت رب العزت داشتند از روی دلیرانه در میدان مباهله در آمده – علاوه بران علما
فرموده اند که بوجوه شتی دلالت بر حقیقت رسولخدا و فضیلت مجموع آل عبا علیهم الصلوة و التحیة و الثنا دارد چنانچه اگر حضرت وثوق تام بر
حقیقت خود نمیداشت با نجرات اقدام بر مباهله مینمود و عزیزترین اهل خود را بدم شمشیر دعای سریع التاثیر گروهی که از ظن حقیقت ایشان
داشت احتمال میداد که ایشان برحق باشند بدر نمی آورد – دیگر آنکه خبر داد اگر با من مباهله کنید عذاب حق تعالی بر شما نازل میشود و مبالغه در تحقیق
مباهله نمود اگر جزم بحقیت قول خود نمی داشت این مبالغه سعی در اظهار کذب خود بود هیچ عاقل چنین کاری نمیکند با آنکه اتفاق آنحضرت اعقل
عقلا بود = دیگر آنکه نصاری امتناع از مباهله نمودند و اگر بحقیت او نمیدانستند بایست پروای از نفرین آنحضرت و معدود از اهلبیت او نکنند
و حفظ رتبه خود دریان قوم خود بکنند چنانچه برای رعایت اینمعنی اقدام بر مهالک حروب مینمودند و زنان و فرزندان و اموال خود را در معرض سبی و
قتل و نهب بدر می آوردند و بایست که ذلت و خواری جزیه را اختیار نکنند دیگر آنکه در همه اخبار مذکور ست که ایشان بیکدیگر را منع از اقدام
بر مباهله مینمودند و دران ضمن میگفتند که حقیقت او بر شما ظاهر گردیده و معلوم شد بر شما که آن پیغمبر موعود ست و باین سبب امتناع نمودند =
دیگر آنکه ظاهر میشود که حضرت امیرالمؤمنین علی و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم بعد از حضرت رسالت افضل خلق بوده اند و عزیز
ترین مردم بوده اند نزد رسول الله صلعم چنانچه جمعی از علما خصوصا **زمخشری** با آنهمه تعصب در کشاف گفته است که اگر گوئی که دعوت
کردن خصم بسوی مباهله برای آن بود که ظاهر شود که او کاذب ست یا خصم او و این از مخصوص او و خصم او بود چه فایده داشت ضم کردن پسران
و زنان در مباهله جواب میگوئیم که ضم کردن ایشان در مباهله دلالتش بر وثوق و اعتماد بر حقیقت او زیاده بود از آنکه خود به تنهای مباهله
نماید زیراکه با ضم کردن ایشان جرات نموده بر آنکه اعزه خود را و پارهای جگر خود را و محبوب ترین مردم را نزد خود در معرض نفرین و هلاک
در آورد و اکتفا ننمود بر خود تنهایی و دلالت اگر بر آنکه اعتماد تمام بر دروغگو بودن خصم خود داشت که خواست که خصم او با اعزه و احبه اش هلاک گردند و مستاصل

گردند از سیاهها تصرف شود مخصوص گردانید برای جمله پسران و زنان زیرا که ایشان عزیزترین اهل‌اند و بدل بیش از دیگران می‌چسپند و بسا باشد
که آدمی خود را در معرض هلاک در آورد برای آنکه آسیبی بایشان نرسد و باین سبب جهاد زنان و فرزندان را با خود می‌برند که نگریزند و باین سبب حقیقت جلی
در آیه ابنا زا الانفس مقدم تر شده تا اعلام نماید که ایشان بجان مقدم اند پس بعد ازین گفته است که این دلیلیست که ازین قوی تر دلیلی نباشد در
فضل اصحاب عبا تمام شد کلام او – الغرض ازین تحریر علاوه از ابطال دعوی مصنف درباره آنکه بعد هجرت کسی بحقیقت اسلام را ندانسته بود دیگر
اراده آن نمودند که نشته میشد حقیقت آنحضرت و اهل‌بیت و مخصوصان آنحضرت بپایه اثبات رسید **قوله** و از آن زمان تا خلفای سلاطین
و امرای دین اسلام نیز بنا بر همان قانون رفتار نموده اند چنانکه اگر شخصی از ملت خود اسلام یا ملت دیگر خلاف قرآن فهمیده و جهت اثبات خود
خواسته باشد که در میان مسلمانان بعضی آن گفتگو کرده بمقام رو بر آید بمجرد آنکه اهل اسلام از احوال و گفتگوی چنین شخص اطلاع بهم رسانند اجماع
نموده او را بقتل میرسانند بنابرین از ایام محمد الی الآن ممکن نگشته است که احدی در ولایات متابعان محمد بخوف و ترس قرآن را تشخیص داده بسنجد
که آیا راست است یا خلاف و نیز ممکن نیست که شخص انکاری درباره قرآن نموده نقصی که در آن یافته است بی دغدغه ظاهر بیان کند و از دین
اسلام گشته دین دیگر قبول نماید زیرا که حکم قرآن اینست که هر کس از دین محمد بازگشت نماید او را بقتل رسانند انتهی **راقم** گوید که مصنف سراسر
کذب و بهتان و دروغ بیان نموده است در زمان آنحضرت که باثبات رسانیده ام و تا سالها هم بعد هجرت درباره تحقیق امر حق مجلس مباحثه منعقد گردیده و در زمان
خلفا و سلاطین اسلام نیز ممانعت از تحقیق امر حق نبوده چنانچه در نبوت که بجای خود در توحید باری تعالی که اصل الاصول باشد و نبوت
نسبت آن فروع میباشند مردمانیکه از حق آگاه نبودند بخدمت حضرات میرسیدند و گفتگوها میکردند و جوابهای شافی می‌شنیدند چنانچه
آورده اند که ابو شاکر دیصانی در حالتیکه معتقد بعقاید ایمان و اسلام نبود بخدمت سراپا افادت امام بحق ناطق حضرت **جعفر الصادق**
علیه الصلوة والسلام حاضر شده عرض کرد که راه نمای کن مرا بسوی معبود من آنحضرت فرمود بنشین ناگهان طفلی کوچک حاضر آمد که تخم مرغ
در دست داشت و بآن بازی میکرد پس آنحضرت ارشاد فرمود که ای طفل این تخم بمن بده پس آن طفل تخم بآنحضرت داده آنحضرت خطاب فرمود به دیصانی
و اشاره کرد بسوی تخم مرغ و بطریق تشبیه و استعاره فرمود که این قلعه ایست مستحکم تر حصار کشیده مگر حالش از نظر اغیار مختفی گردیده بالای آن پوستی
درشت پیچیده و بپائین آن پوستی رقیق و باریک آن را احاطه نموده و زیر آن طلائیست روان یعنی زرده تخم و نقره ایست گداخته یعنی سفیده آن
نه آن طلای مانع بنقره گداخته ممزوج میشود و نه نقره گداخته مخلوط میگردد بطلای روان و هر یکی را ازین هر دو بقدرت کامله خود بحالتش قرار داده
و از امتزاج بدیگری بحکمت شامله خود با وصف رطوبت و روانی باز داشته که با وجود نقل و حرکت بعینه این هر دو باهم ممزوج نمیشود و صلاح کننده
از درونش بیرون نیامده و فساد کننده از بیرون باندرون آن نرفته چه از صلاح و افساد آن خبر دهد پس اصلاح نیست مگر تقدیر مدبر خبیر که
دانای نهان و آشکار است و بجز خالق آن کسی نمیداند که خلق آن برای نر است یا ماده و در وقت پیدا شدن بچه هر پرنده بر اسلوبی
خلعت هستی در بر کند و پوست تخم را شگافته بیرون می آید خصوصا بچه طاؤس که مشتمل بر انواع الوان میباشد آیا می بینی و مییابی برای
چنین صفتی خالقی :: تدبیر صانعی خبیر را پس ابوشاکر دیصانی زمانی طویل سر بجیب تفکر آورده چون بیان شافی آن هادی انام زنگ گمراهی
از آئینه دل او زدوده و کلام معجز نظام آنجناب باطن و دلش را بنور ایمان منور نمود زبانش بکلمه طیبه اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له

و اشهد ان محمدا عبده و رسوله مترنم گردید و دلش بعقاید حقه گردید گفت توئی امام و پیشوا و حجت خدا بر خلق او و
من توبه میکنم از آنچه در آن بودم از حیرت و ضلالت همچنان در مجالس سلاطین اسلام مردم می آمدند و گفتگوها میکردند چنانچه
در مجلس مامون رشید عباسی که از خلفاء عباسیه و از سلاطین نامدار بود در روزی مجلسی عالی منعقد نمود امام رضا علیه السلام در آن مجلس
تشریف داشتند و جمعی از علمای مذاهب مختلفه نیز جمع آمده بودند از آن میان آنچه با من یکی از علمای یهود که رأس جالوت بود با حضرت
علیه السلام گفتگو در میان آمده بقید قلم می آورم از آن هم ابطال دعوی مصنف که سلاطین و امرا کسی را مجال نمیدهند که درباره حق و ناحق
دریافته مطمئن گردند بوضوح می انجامد و هم چون ارشاد و تکلم امام است خالی از فواید جلیله حقه نمیباشد چنانچه آنحضرت فرمودند که ای رأس
الجالوت سؤالی میکنم ترا از پیغمبری تو موسی بن عمران علیه السلام گفت بکن گفتند پیغمبری او بچه حجت ثابت میکنی یا ثابت است یهودی
گفت که آورده است آنچه نیاورده است آن هیچیک از پیغمبرانی که پیش از او آمده اند فرمود مثل چه چیز گفت مانند شگافتن دریا و گردانیدن عصا
و زدن بر سنگ بعصا و جوشیدن چشمهای آب از آن و بیرون آوردن ید بیضا از گریبان و علاماتی که خلق را قدرت با آوردن مثل آنها نبوده
آنحضرت گفتند راست گفتی درانکه آنچه او بآن آمده است از چیزها که خلق را قدرت آوردن مثل آنها نیست حجت بر ثبوت نبوت او آیا
نه هر که دعوی پیغمبری کند بعد از ان بر طبق دعوای خود معجزه چند از آنچه خلق مثل آن نتوانند آورد بیاورد بر شما واجب است که تصدیق
او کنید و قبول قول او نمائید گفت نه بر ما لازم نیست که تصدیق او کنیم زیرا که موسی را بجهة مکان قرب و منزلت او به نزد پروردگار نظیرے
نیست و بر ما واجب میشود اقرار کردن به نبوت هر که دعوی آن کند تا آنکه از علامات و معجزات مثل آنچه موسی آورده است بیارد
ظاهر کند آنحضرت فرمودند پس چگونه با انبیاء که پیش موسی بودند گرویدید و حال آنکه ایشان چون موسی دریا را نشگافتند و چشمه از
سنگ روان نگردانیده اند و ید بیضا از گریبان نیاورده اند و عصا را مار نساختند یهودی گفت که هرگاه ایشان آمده اند در نبوة
خود از آیات و معجزاتی که خلق را قدرت بآوردن مثل آن نبود آوردند و اگرچه آوردند آنچه موسی نیاورده است یا آنچه او آورده
است واجب شود تصدیق ایشان بما آنحضرت گفتند ای رأس الجالوت هرگاه چنین است که گفتی پس چه چیز ترا مانع می آید از اقرار کردن به نبوة
عیسی بن مریم و حال آنکه او مرده زنده میکرد و کور و مبروص را شفا میداد و از گل جسمی بهیئت مرغی می آفرید و باد در آن میدمید و بحضرت
پروردگار جانور میشد و به پرواز می آمد رأس الجالوت گفت میگویند که عیسی اینها را کرده و ما خود مشاهده آن نکردیم آنحضرت فرمودند آنچه
موسی از آیات و معجزات نموده است آنرا تو دیده و مشاهده کرده نه اینست که باخبار از ثقات اصحاب موسی بتو رسیده است که موسی این آیات و
معجزات ظاهر ساخته گفت آری همچنان آنچه عیسی نیز از معجزات نموده و آیات آشکار گردانیده باخبار متواتره بشما رسیده است پس چگونه
است معجزات موسی قبول کرده اید باور گردیده روایات عیسی تصدیق ننموده اید و باور نگردید پس او از جواب بازماند و عاجز
آمد آنحضرت گفتند و همچنین است امر محمد صلی الله علیه و آله وسلم و آنچه بآن آمده است و امر هر پیغمبری که حضرت عزت فرستاده است
و از آیات حضرت رسالت پناه محمد صلعم آنکه او یتیم و فقیر و چوپان اجیر بوده و چیزی نخوانده و پیش معلم نرفته بیت یتیمی که ناخوانده قرآن
درست + کتبخانه چند ملت بشست + بعد ازان باید بقرآنی که از قصص انبیا و اخبار ایشان یک یک حرف در آن مذکور است و

اخبار گذشتگان و آیندگان و باقی ماندگان تا روز قیامت در ان سطور بعد از ان از اسرار و ضمائر ایشان با بشان خبر میداد و آنچه در خانهای
خود میکردند میگفت و همچنین آیه آیات بسیار و معجزات بیشمار بحیث لا تعد و لا تحصی کسی چگونه تواند شمرد آیا تش را که هیچ صفت خالق زهمه برود حتی یک
الجالوت گفت که در نزد ما نه خبر عیسی بصحت رسیده است و نه خبر محمد صلعم بثبوت پیوسته و ما را جائز نیست که بهیچکدام از ایشان اقرار کنیم جاثلیق گفت
که بصحت نرسیده است صحیح نیست آن حضرت فرمودند پس آن گواهی که از برای عیسی و محمد صلعم گواهی داده است بر نبوة ایشان و ادای شهادت نمودند
شاهد زور باشند در دعوی بوده این خود محال است چه گواه ایشان خدا تعالی است الخ جواب فرمودند پس چگونه است که مصنف دعوی آن کند که
که در اسلام مجال تحقیق و تفتیش بحواله تیغ برهنه **قوله** نهایت واضح آشکار است که حقیقت لب بر زبان شمشیر ثابت نگردد و محال است که
آدمی را بجبر و زور بایمان رسانند که قلبا بخدا ایمان بیاورد و از افعال بد دست کشیده خدا را قلبا دوست دارد بلکه جبر و ظلم بایمان و اطاعت قلب
مانع میگردد و بنا بر این جبر و تعدی در راه دین از جمله افعال ناقصه است و همین دلیل خواهد بود که آن دین از جانب خدا نیست پس طرق شهرت و انتشار
یافتن دین اسلام که بقوت و ضرب شمشیر صورت گرفته نیز یکی از جمله دلائل است که این مذکوره از جانب خدا نیست انتهی **راقم** گوید که لفظ
نهایت بدین معنی در اینجا زشت ترین حالت آورده مگر اینکه بحسن باشد که دین اسلام بضرب شمشیر رواج یافته و حال آنکه قبل از این گذشته که بعد
تقویت اسلام بحکم جهاد داده گردیده لکن اگر حقتعالی بخواهد که جمعی را بضرب و زور در راه راست آورده شود و در انکار قباحت عقلی عاید میشود در حالتیکه
حقتعالی در بطن زنی جای کرده بمیرد و زن فانی باشد آخر کار ملعون گرده و در دوزخ تشریف فرماید در عقل راست میاید چگونه بمقتضای
آخر الحیل السیف جمعی را بحکم سیف براه راست آورده شود خلاف عقل باشد و چرا مردم نزد ضرب راه راست نمی آیند راقم حتما میتوانم گفت
و با ثبات میرسانم دهر گز احدی نشنیده است که مردم بخوشی و رضا و رغبت اهل بتحصیل علوم گردند جمله مردم تا دیب بسبب علوم حاصل نمایند و بعد است
که تحصیل آن میسر ایشان میشود همچنان جمله بیماران و صاحبان امراض هرگز رضا بر پرهیز و ترک اطعمه لذیذه رضا ندارند اگر حکیم آنها را بخواهد
نفسانیه ایشان وا گذارد هلاک میشوند پس آنچه حکمای حاذق آنها را از خوردنیها باز داشته از خواهشهای ایشان پرهیز نمودن مرغوب نمایند
مریض همان از آن انتفاع کلی برسیده اند یا متضرر میشوند همین حال دارد برای تحصیل جمله فنون که پدر و مادر شخص بزور بر اعمال صالحه
افعال شائسته مردم وا میدارند ورنه انسان در خلقت و جبلت قسمی مخلوق گردیده که بدون تعلیم و ترتیب احوال سکنان بادیه و جبال را بنظر
آرند و حال آنکه آنها نیز در خلقت انسانی مانند سائر خلائق میباشند چون بتحصیل کمالات ننموده اند مانند دواب بلکه گمراه تر از آن
میباشند پس چگونه روا میباشد که انسان را بزور علم دانشتن و از ان فواید حاصل نتوان نمود همچنان اگر دین اسلام قسمی رونق گرفت که حقتعالی
مثل آنحضرت را مانند علف زراعت خشک شده آورده با آبیاری حقتعالی نصرت یافته سبز و شاداب گردیده لاکن راقم میتوانم گفت که
ترویج دین اسلام بقول مصنف دلیل بر صدق و درستی دین اسلام باشد چونکه از ابتدای خلقت دنیا و آدم الی یومنا هذا حقتعالی ظالمان
را در انکه زمان متاصل فرموده و بیخ و بن آنها را از دنیا کنده اگر دین اسلام دین خدا نبود در آن حقتعالی را لازم بود که آنجنان دین را تقویت
نه بخشید بلکه آنها را مخذول و منکوب بدارد چونکه موافق دعوی مصنف در پرده دعوی دین حق بر عین گمراهی و ضلالت میباشد پس یکی در
دعوی منجانب الله بودن راه زنی نماید حقتعالی چگونه روا داشته که بنام بغداد دین حق راه زنی دو در غلاف آن صد ها هزار در صد ها هزار بلکه بسیار

زیاده بران این دعوی پیش بر نهد دین شان بر جمله ادیان حقه غالب آمد و ادیان حقه سابقه ماننده جدیده را فسوخ نماید پس خدا قادر بر دفع آنچنان
کسان نه باشد و قدرت خدا حرفی پیدا شود بلکه مانی آن امر کتابی که دارد و دانسته تعلقات تورات و انجیل منحرف نماید بلکه از اعتقاد داشتن بخدا
پسر خدا و دم از ربیت و تجویف دهد و بر عکس آن ابنه خدا تصویر میدن و قدرت او را بمولی اندازند فروتر دشمن همه افعال اگر برای سائر خلق بغیرت نمی آید
برای اظهار مرتبه بزرگی پسر خود نیز مسامی نماید پس چون دین اسلام را رونق و ترقی داده است لهذا یقین توان نمود که دین اسلام دین خدا باشد
دیگر آن هیچ اعمال مقبول نباشد **قوله** بدانکه دین مسیحی بطریق منتشر نگشته است چنانکه کم و کیف شهرت و انتشار آنرا در فصل هفتم باب دوم این
رساله ذکر نموده ام و اگر کسی بموضع مذکوره رجوع نماید خواهد فهمید که درین باب نیز انجیل برتری و تفوق کلی بر قرآن دارد انتهی **راقم** گوید که اگر حضرت عیسی
بر براق و در ظرف زیادتی و تفوق بهم رسانیده در نحال مضائقه ندارد و اگر انجیل بر قرآن مجید تفوق داشته باشد ورنه هرگاه کلام خدا که با تعظیم
تحدی واقع گردد که جن و انس در قصر سوره آن بکفیده مثل نباشد نتوانند آورد و در ان حال چگونه باید توان نمود که کلامی که حواریان و شاگردان تبان بعید
عیسی آورده اند که تفوق بر آن داشته باشد هرگاه مثل ممکن نشنیده باشد بر آن چگونه ممکن باشد مگر ما خود را انجیل را مقدم بر قرآن اعتقاد نموده ایم و تورات را
تر فقدم انجیل لاکن نه این انجیل متداوله و نه تورات متداوله و آنچه مصنف انتشار دین مسیحی را در فصل هفتم باب دوم ذکر نموده جواب آنرا ما نیز در باب دوم
فصل هفتم مشهر خانو نوشته ایم آنرا ملاحظه نماید آنگاه خواهد دانست که دعوی مصنف هیچ انتشار واقع گردیده و جواب راقم لسان المیزان حصه سوم آنرا مانند
کرده داشتند **قوله** بر خی از علمای اسلام مقدمه جدال و قتال بنی اسرائیل کنعان را بهانه آورده و منتشر نموده است فی یوم عاصف بر باد فنا داده اند
دیگر کرده و میگویند چنانچه بنی اسرائیل قتل و جدال کنعانیان جائز بود و حلال بود همان طریق جهاد در دین محمد نیز جائز گردیده لکن چنین ادعا محض ادعا و بی خبری
اهل تورات است زیرا که خدا در تورات به بنی اسرائیل نفرموده بود که بخت کنعانیان تکلیف ایمان نمایند انتهی **راقم** گوید که مسلمانان بدلیل قتال و جدال
بنی اسرائیل با دلیل جواز جهاد یه ندانسته اند بلکه خاصه موافق حکم قرآن مجید جواز امر جهاد دید تصور دیده اند اگر کسی از علمای اهل اسلام جدال و قتال کنعانیان را
دلیل جواز جهاد آورده باشد در جواب الزامی باشد نه جواب تحقیقی و دعوی بی خبری از مطالب تورات چه باشد بلکه خود تورات متداوله حقیقت
چه دارد که ما را جز آن توان گفت لکن در حقیقت قضیه بر عکس باشد مصنف از معنی تورات بی خبر محض میباشد چونکه در تورات صریح وارد گردیده
که اول مخالفان تکلیف صلح نمایند اگر آنها مخالفت ورزند در ان حال شروع بجنگ و جدال نمایند در کتاب پنجم تورات مسمی بسفر تثنیه باب ۲۰ در بیان قوم
باشند هنگامی که بشهری بیش میری که با آن جنگ نمایی باو ندای صلح برسان آنگاه چنین است اگر ترا جواب صلح بدهند و دروازه را بتو بگشایند که
تمامی که در آن یافت میشوند باجی جزیه ترا بدهند و اگر با تو صلح نکرده با تو جنگ نمایند آنگاه محاصره نمای و چون خداوند خدایت آنرا بدست بسپارد
تمامی ذکورش را بدم شمشیر بکش بنهایت زنان و اطفال و مواشی و هر چه که در شهر یافت شود یعنی تمامی غنائمش را برای خودت بغارت بر و غنائم دشمنان
خود را که خداوند خدایت بتو میدهد بخوری انتهی الحال اهل انصاف تصور فرمایند که بی خبری مسلمانان از تورات با ثبات رسید خواه بی خبری مصنف
که دعوی داشت که اینهمه جدال و قتال برای گناهان کنعانیان بود و حال آنکه اگر برای ترویج آیت مو سویه نبود در آن حال صلح چه معنی داشت و دادن
زنهار نگاه داشتن چه بود و اسباب آنها غارت از کدام راه بود دیگر همین آنها معصوم بودند بلکه مطلقه هم زنان بودند علاوه بر آن کفار قریش و
مخالفان حضرت خاتم المرسلین صلعم بقول مصنف معصوم و مبرا از معاصی مطهر بوده اند و کشتن آنها را روا بوده و در عمری از آنها اعمال قبیحه و افعال شنیعه

سر برزده همچنان در صورتی که حکم قتل عام بود صلح چه معنی داشته پس معلوم گردید که جنگ موسیٰ اگر برای ترویج دین موسیٰ بود و اگر
نبود نبوده باشد مگر برای استیصال آنها از غضب الٰهی موافق مصنف گفته نیز نبوده و حسب ظاهر امر موسیٰ از آن قوت یافته گو که به بهانهٔ دیگر
حاصل آمده باشد و یک امر دیگر از تورات معلوم میشود که غنائم موسیٰ محض موافق حکم تورات خاصه خود قرار داده و این عجب انصاف
باشد که بنی اسرائیل کشته شوند غنائم حلال بتصرف موسیٰ باشد علاوه بر آن کسانیکه کنعانیان را بقتل رسانیدند البته خود هم کشته شدند
بکشتن دادن آنها ضرورت داشته آیا حضرت ملک الموت کافی برای اینکار نبود که بنی اسرائیل به نیابت او این امر را اختیار نموده بودند
قوله همچنین مدعا جنگ و جدال داؤد در راه دین نبوده است بلکه چون پادشاه بود جهت استقلال امر سلطنت خود جنگ و جدال مینمود
انتهی راقم گوید گرفتم اینکه جنگ و جدال و حرب و قتال داؤد برای ترویج دینیه بود محض برای اندوختن مال و منال و غیره بوده است
لاکن از این جنگ و جدال هیچ خللی در مرتبه پیغمبری آنحضرت راه یافته بود یا نیافته بود در آنکه اینهمه خونریزیها سے طرفین بدولت تحصیل و غیره
از داؤد بوقوع آمدند خونهای آنها بر باد فنا رفتند هیچ گناهی و معصیتی برای آنحضرت نبود که آنحضرت با ثبات مید یا نه و اینقدر
خونریزیهای که در راه دین نباشند برای مثل چنان پیغمبری جلیل القدر و عظیم المرتبه شایان و سزاوار بوده است یا چه اگر هیچ گناهی در
این امورات خیر به داؤد عاید نشد زهی عجب از انصاف حقتعالی و تعجب از دیانت داری و خدا ترسی داؤد کسانیکه او را از آن گناه ها
بری میدانند عجیبتر باشد قوله بالجمله از مطالب و دلائلی که در این باب در خصوص قرآن محمدؐ ذکر یافته و ثابت نمودیم بالتمام واضح
و آشکار است که در معنی قرآن مجید و در صفات محمد علاماتی که در دیباچه و در اوائل باب سوم این رساله جهة تصدیق کلام الٰهی و پیغمبر صادق ذکر نمودیم
ابدًا یافت نمیشود و بنا بر دلائل مسطوره این باب بیشک و شبهه یقین گردید که از جانب خدا آمدن محمد محال و کلام الٰهی بودن قرآن نیز غیر
ممکن است انتهی کلام مورد ملامه راقم گوید که اول آنکه معلوم نیست که آن علامات منجانب الله و منزل من السماء بوده اند یا تصنیف ساخته
و پرداخته مصنف در صورت دوم موافق عقل باشند یا بر خلاف در صورت ثانی دیوانگان و حمقا غرض هزار کلمه خلاف حق و
موافق مطلب خود گفته و میگویند مگر نزد ارباب انصاف بمنزلهٔ ان انکر الاصوات لصوت الحمیر دانسته میشود علاوه بر این آن علامات و شرائط را
بجای گذاشته شود که در آن هیچ پیدا نخواهند شد خصوصًا شرائط مندرجهٔ او که در دیباچه میباشند سیما آخر شرط سوم که در صفحه دهم
میباشد که می آرد که نه محض ظاهرًا بلکه باطنًا پاک شود چنانچه خدا پاک است مگر سخن در آنست که معجزه و خبر نبی سابق در حق لاحق ضروری
عیسائیان و سائر اهل کتاب میباشد خبر را نیز یکبار گذاشتم آمدیم بر سر معجزه نه تنها نزد عیسائیان سند رسالت باشد بلکه بدون معجزه
موافق اصول اهل اسلام نیز اعتبار دعوی رسالت بکلی مفقود و ندارد هرگاه چنین است پس راقم می پرسد که موافق شهادت انجیل
یحیٰی بکلی معجزه ننموده پس او را چگونه عیسائیان پیغمبر حق دانسته اند یا بیا از رسالت او انکار نموده باشند چنانچه یوحنا در باب دهم
انجیل خود در آیه ۴۱ بسیاری به نزدش آمدند و گفتند بدرستیکه یحیٰی هیچ معجزه ننمود اما همه سخنها که یحیٰی درباره او گفت راست بود
انتهی اگر حال پیغمبران شان آنچنان باشد که بیان نمودم چگونه بدیگران انداز اعتراض درباره معجزه می آیند لاکن محض دعوی بی دلیل
نمودن آسان است خصوصًا در حالتیکه مثل مصنف پایه ایمان در میان نباشد که بی شک و شبهه یقین گردید که از جانب خدا آمدن

عیسیٰ محال و کلام الٰهی بودن انجیل نیز غیر ممکن مگر دعوی مصنف بدون دلیل و دعوی ما با دلائل ساطعه و براهین قاطعه میباشد
چنانچه بدیهیست که انجیل کلام خدا اگر بود کلام متی و مرقس و لوقا و یوحنا گفته نمیشد و دلیل بطلان دعوی عیسیٰ آنها باشد که مخلوق از
مخلوقات و بنده از بندگان حقتعالی باشد و دعوی بزرگ مرتبه ابن خدای و خدای نماید زیاده بر این چگونه بطلان دعوی متصور
باشد قوله اما اگر چنانچه بخیال شخصی از متابعان محمد خطور کند که هرگاه فی الحقیقه دین اسلام خلاف است پس چرا شهرت یافته تا حال
برقرار ماندن آنرا مانع گشته است انتهی اقول هرگز اینگونه خیال بخاطر کسیکه صاحب ایمان باشد خطور نخواهد نمود بلکه اینچنان خیال
شخصی بیتواند آمد اگر دین اسلام دین حق نبود در اینحال لازم بود عیسیٰ شرح حال این واقعه خبر میداد و موسیٰ تصریحًا در تورات مندرج
می نمود و آنچه زبانی عیسیٰ در انجیل گفته اند که پیغمبران کاذب پیدا خواهند شد از آن کار بر نمی آید چونکه آن عموم دارد و هیچ علامت اسلام را باز
نکرده و هرگاه واقعه باین بزرگی در عالم شدنی بود و خبر آنرا عیسیٰ بخلق نرسانیده تبلیغ رسالت ننموده پس برای چکار مبعوث گردیده بود
در حق آنها باشد که عیسیٰ خبر فارقلیط بخلق رسانید از آن زود دیگر چه خبر میداد قوله مخفی نماند که دین بت پرستی قدیم تر از دین محمد و در تخمینًا
چهار مقابل اسلام است و غیر حق بودن آن نیز نزد خردمندان واضح و اظهر من الشمس است با اینهمه با بنحدا در ظهور و انتشار رود و تا آن
الی الآن مانع نگردیده است انتهی اقول ارباب انصاف در اینجا در اینمرحله دو دیدن و سعی بیجا و تماشا کند مصنف دین ما تماشا میدارد۔
بت پرستی را نیز دینی از ادیان شمرده است و حال آنکه بت پرستی بیدینی محض میباشد آنرا چگونه دین توان گفت و بدیهیست که بیدینی یا ظلمت
زمانه باشد و دین ضیائی و روشنی باشد همین که آفتاب غروب کند زمانه بحالت اصلی خود باز آید و همان تاریکی و ظلمت نمودار باشد
پس اصل مزاج زمانه از ظلمت باشد موافق آن بیدینی را حاجتی و احتیاجی بآن نباشد که آنرا کسی قائم و برقرار یا ثابت بدارد مانند ظلمت خود
بخود قائم باشد آنرا چگونه دفع توان نمود الی آنکه موافق اخبار صدقت آثار کتب اسلامیه آنچه که درباره وجود ذی جود ظهور نور قائم آل محمد
علیه الصلوات و السلام خبر رسانیده اند مطابق آن عالم از برکت قدوم آنجناب روشن و منور گردد و تاریکی زنگ جهالت و سواد ظلم و
بدعت از صفحه هستی برطرف گردد و در زمانه این منصب اعلی به پیغمبران و رسولان خدا از دست نداده میسر گردیده که در تمام ربع مسکون بجز معدودی
بت پرستی ننموده باشند تا آن زمان بت پرستی و هوا پرستی خود بخود رائج و شائع میباشد المختصر چگونه آنرا مقابل اسلام حقه توان شمرد۔
علاوه بر آن بدیهیست که بت پرستی از اعتقاد به تثلیث بمراتب بهتر و تثلیث بمراتب فروتر و بد تر از آن باشد چونکه بت پرستان تا این زمان بلکه
راه حق میدانند نه خدا کل دانسته اند و خلاف عیسائیان که عیسیٰ و روح القدس که مخلوقات خالق میدانند غیر یکتا لا شریک در وحدانیت ذات
حق تصور نموده رد ساخته که زمین و شقاوت را این برای خود اختیار خریده اند هرگاه حقتعالی آنرا برطرف ننموده مصلحتی که او بهتر میداند
در انحال بت پرستی بودن اولیتر باشد که عیسیٰ پرستی تنها نباشد هر دو مترادف یکدیگر میباشند و بت پرستان در تعداد اگر چهار مقابل
مسلمانان باشند در انحال هم عیسائیان را قریب تر آنها باشند همین فخر و طره برای عیسائیان جای فخر و مباهات باشد قوله
پس واضح است که ظهور و دوام یک دین دلیل حقیت آن نمیشود لیکن چون خدا بنا بر معرفت خود مصلحت ندانسته که علت و سبب طور
گزران حوادث عالم را در هر کار و گزرش با آدمی بیان سازد پس همین سبب که آدمی در اکثر اوقات در درک امورات الٰهی و گردش ایام

واختلاف ملل طوائف عالم متحیر و حیران ست نهایت نور حکمت و حصر از مصلحت این قبیل امور در نزد خدای حکیم علی الاطلاق ثابت
و بس انتهی راقم گوید که همیشه طریقه فرومایگان قلیل البضاعت آنست که هرگاه در غرق بحر محیط ناکامی گردند و دست و پا زدن آنها
را بساحل مراد نرساند مانند خرد خلاف تشنه بدیدن سراب حیران سراسیمه گردیده مضامین بیهوده و پریشان گفتن آغاز شروع نمایند
موافق آن مصنف را راهی و گریزگاهی نمانده لهذا الجا و پناه بجز آن ندیده که از عقل بکلی دست بردار گردیده ورداء اول ما خلق
الله العقل از بر انداخته از طریقه انسانیت منحرف عاری و عریان گردیده باشند تا بآنکه بوسیله دیوانگی از دست طعن و لعن اهل حق
حیله و گریزگاهی پیدا نموده باشد از رهگذران الحال ملل طوائف عالم را در حیز شریک خود ساخته همین مطلب پیش آورده که در
اسرار مصالح این قبیل معنی در ضیای روشنی لمعان نور دین چراغ اسلام و دوام آن سرگردان شده است حضرت این همان حالت است
و همان قضیه که حقتعالی احوال رسول خود را از ان تمثیل نموده لیغیظ بهم الکفار وعد الله الذین امنوا باشد که حقتعالی
وعده خود را در باره حبیب خود صلی الله علیه و آله وسلم بانجام میرساند و کفار از غیظ و غضب و در تعجب حیرانی حیران و سرگردان میباشند
اگرچه فیکر نیست در آن همه مصالح و حکمت خداوندی بر ذات پاک او که عالم السر و الخفیات باشد بر مخفی نیست و الا آنکه در کار و فرو شرک
عیسائیان بدیهی است که باختیار خود آنهاست حقتعالی خالق باشد نه امر مردم در معصیت و شرک مردم اختیار خود دارند نخواهند کفر
اختیار نمایند یا شرک حق از آن غنی و عظیم‌تر ست که کفر و شرک بذات پاک او نقصی و ضرری رساند نفع و ضرر جمله کائنات کافر گردند
بر دامن کبریائی نشیند گردی - صفحه ۲۸۵ **قوله** اما بنابر کلام انجیل همینقدر میتوان گفت که خدا تعالی بظهور و انتشار دین محمد از جهت
مانع نگردیده آنان که بطریق مسیحیان عربستان و شام و مصر و غیره که در ایام محمد از طریقه انجیل دور و مهجور گشته بودند تنبیه و باز خواست کرده
شود دیگر زیاده مهجوری نکند انتهی **راقم** گوید که از دعوی بدلیل آوردن نیاوردن بهتر ست که سخن در پرده و ناگفته ماند هرگاه
ادعای دعوی با دلائل نموده دلائل آن بیان نمودن ضروری شد از آن لازم بود که آن عبارت انجیل که از روی آن مصنف ظهور و انتشار
مذهب حقه اسلام را محض بدان سبب مانع نگردیده که مسیحیان که از طریقه انجیل دور و مهجور گشته بودند تنبیه و باز خواست کرده شود علانیه تحریر مینمود -
دوم آنکه مذهب اسلام چگونه مسیحیان را که از طریقه تثلیث رو گردان بودند تاکید و تهدید نمود که بر تثلیث و انجیلات آرند مسائل
گردیده بلکه طریقه اسلام آنها باشد که معتقدان اعتقاد تثلیث را از امر قبیح باز دارد سوم آنکه چگونه عیسائیان گمراه از جهت اسلام باز رجوع با انجیل
آوردند بلکه از انجیل مستفاد میشود که فارقلیط آنچه عیسی نتوانست و از قوه او بیرون بود تحمل آن در عوام بلکه خواص نمود و بخلق رساند و بر آنها بار
سازد و حجت الله بر آنها بطریق تمام کند و چون نشنوند بعصای آهنی بر جمله حکمرانی کند الغرض قدرت قادر بیچون را تماشا کردنی است
که از مخالف متعصب شکل مصنف را اقرار بر زبان و تصدیق به بیان اقلامش واداشته که توصیف حبیب او که جان من و جمله مسلمانان فدای
خاک نعلین عرش سای آنحضرت باد علانیه و در کتابی که در تردید مذهب حقه نوشته که جمله عیسائیان بطرز تحریر او نازش و فخر و مباهات دارند می آید
که مسیحیان از انجیل دور و مهجور گشته بودند بطریق محمدی تنبیه و بازخواست کرده شود و این نیست مگر از اعجاز آنحضرت و تسخیر حقتعالی قلوب مخالفان
پس یقین واثق میتوان دعوی نمود که اگر فیض و برکت دین حق محمدی نبود دیگر مسیحی بکلی از صفحه هستی نیست و نابود گردیده بودند بس

چنانچه آنحضرت در حقیقت مصداق تصدیق عیسی بودند ظاهر شرع طریقه را کامل فرمود و در ملت عیسویه نهایت تنزل و خواری بود پس
العیاذ بالله اگر آنحضرت مبعوث من جانب الله نبود در آنحال عقل و نقل بر آن دلالت نمود که بعثت رسول مرسل مانند عیسی آنقدر مفید کل احکام خداوند
کار خلق نگشته که بعثت محمدی که بزعم مخالفان من جانب الله نبود هم موافقت بحکم و احکام الهی داشته و هم بکار خلائق مفید افتاده که اعمال
شنیعه و افعال قبیحه جمیع را باز داشته پس بعثت عیسی من جانب الله نباید که بوده باشد ورنه نقص شان احکام خداوندی باشد که عیسی از قسمی مبعوث
گردانید که آنچنان احکام ناقص و ناتمام حواله او نمود و مردم را از اعمال زشت و گمراهی عیسائیان را از آن که مانع آمدن نتوانسته **قوله** تا هم که دین
بت پرستی در عالم زیاده شهرت نیابد و دوباره زور آور نگردد انتهی **راقم** گوید که الحمد لله که سعی و شکوه آنحضرت کار بجای رسانید
که مخالفان اقرار بآن معاندکه دین مبین و شرع متین رسول رب العالمین بت پرستی عالم را از زیاده شهرت یافتن و از دوباره زور
آور نگردیدن باز داشته لاکن گوید که زیاده شهرت یافتن چه معنی داشته اگر مدعیان خدا پرستی گوکه برای ظاهر و دکان بود آنحضرت مانع
و سد راه نمیشدند بلکه خاکپای نعلین عرش سای آنحضرت طوطیای چشمان ضریر خود نمیشوند و کمر همت در راه حق محکم و استوار بسته
دقیقه از سر ساخته بجدت باکت حاضر شده باخبر الله و لشکر خدا متفق گردیده سعی در استیصال زمره کفر و نحکمی بت پرستان شرط
رفاقت بجا می آوردند یک بت و یک بت پرست باقی در دنیا نمیبود و آحد اندی نشان نمیداد مگر در مخالفت رسول الله و رفاقت
بت پرستان ساعی بسیار نمودند خصوصا یهود عنود که دشمن جانی آنجناب بودند و هر تدبیر در فرو نشاندن نور خدا بعمل آوردند و نصاری
نیز مخالفت آنحضرت اختیار نمودند مانند قیصر روم و غیرهم لاکن حقتعالی بنابر وعده قرآن مجید یریدون لیطفؤا نور الله بافواههم
والله متم نوره و لو کره الکافرون دین خود را نصرت داده از باد مخالف هیچ مخالف اذیتی و آسیبی نرسانید - الغرض بت پرستی
را قسمی آنحضرت با خاک یکسان نمود که باقرار مخالفان بالاتر از آن ممکن نبود پس انجمن مانند رحمن اگر آنحضرت پیغمبر حق نباشد دران حال آنقدر
توانست که دین بت پرستی را از زیادتی و شهرت باز داشته و نگذاشته که زور آورده ترقی پذیر گردد و جمله انبیا از ابتدای خلقت مانند آدم
و نوح و ابراهیم و اسحاق و یعقوب بلکه عیسی علی نبینا و علیهم السلام خصوصا و عموما کاری که در مدت هزار سال نتوانستند بعمل آورد
آنحضرت در اندک زمانی از قوه بفعل آورده پس معلوم گردید که بعثت آنها پیغمبران آنقدر مفید نیفتاد که بعثت آنحضرت فائده مند گردیده
چونکه اگر آنحضرت مبعوث بخلق نگشتی چگونه بعثت آن پیغمبران رواج بت پرستی موقوف میتوانستند نمود پس اهل کتاب باید تشکر آنحضرت عموما
و عیسائیان خصوصا بصدق دل قبول نموده معترف منتهای از دو ان آنجناب گردیده باشند **قوله** نهایت در وقت معینه در صورتی که مسیحیان باز
بایمان خدا مده رجوع نموده و لاکن ایشان قلبا با انجیل گرویده بنابران احکام آن رفتار خواهند نمود و در آنوقت خداتعالی این مواخذه و
تنبیه خواهد برداشت انتهی **راقم** گوید این دعوی مانند کور ریش باشد که امید بنبوه ریش داشته باشد و عمری در آرزوی آن تمام کند مطلب
فائز نگردد و بحسرت جان با تقابض ارواح دهد آفتاب اقبال عیسی در طلوع در برج کسوف و تاریکی بود در زمان غروب چگونه در ضوء و لمعان
باشد و کجا باور آن توان نمود لاکن موافق دعوی مصنف همینقدر مفهوم گردید که حقتعالی هیچ تدبیری نداشته سوی آن ندانسته که شخصی
را مبعوث گرداند گو که موافق دعوی مصنف تا زمان تقویت دفعه دعم انجیل و ابهت مسیحیه تا مردم را از اعمال قبیحه و افعال شنیعه و بت پرستی

بازدارد و در اینصورت راقم آنجناب دعوی میدارد که معنی بعثت و رسالت پیغمبری همین باشد یا غیر آن که حقتعالی بذریعه و واسطه او بعضی امورات و احکام خود را بانجام رساند همچنان حقتعالی شرائع و احکام جمله پیغمبران را در بارهٔ اندفاع افعال شنیعه و اعمال فاسقه و بت پرستی تا قهر دنا تمام دریافته بود از زور بعثت آنحضرت ع را برقرار داشت پس اگر احکام شرائع پیغمبران سلف عموماً و عیسی خصوصاً ناکاره نبود چرا حقتعالی احکام اسلام را برقرار داشته علاوه بران موافق دعوی مصنف مسلمانان میدارند که در آخر زمان جمله ادیان برطرف گردیده در عهد قائم آل محمد عجل الله فرجه یک مذهب و یک ملت و یک طریقه خواهد بود مگر تفاوت در میان این دعوی آنقدر باشد که دعوی مصنف باطل گردید چونکه عیسی ع بمقتضای وعده خود که در انجیل نموده نیامده چنانچه در باب ۲۱ انجیل لوقا در سن ۳۲ مرقوم است براستی که بشما میگویم که تا تمامی این چیزها واقع نگردد این طبقه منقرض نخواهد گشت آسمان و زمین زائل خواهند گشت سخن من زائل نخواهد گشت پس هزده صد و هشتاد و چهار سال گذشته است و آن حاضران آن طبقه پیوند خاک شدند عیسی نیامد چون بر وعده نیامده بعد ازان نیز نخواهد آمد یکی آنکه او دروغ خواهد شد که وعده سابق خلاف برآمد دوم آنکه آینده مرقبول نمایند یا بگویند تو اگر راستگو بودی اول ما می آمدی بلکه بگویند تو عیسی ع نیستی درانحال چه خواهیم کرد و هیچ که اول مرتبه او را کاذب و مفتری میدانستند بسبب خلاف آنچه مذکور شد شبهه آنقوم مبدل بیقین گردیده که عیسی معاذ الله دروغگو بود پس دعوی مصنف انشاء الله تعالی درجه پذیرائی پیدا نخواهد نمود دعوی عیسائیان همچو سابق کذب و باطل خواهد نمود علاوه بران ارباب انصاف تصور نمایند که هرگاه وعده عیسی ع که البته معصوم از کذب و مبرا از نقص بوده بوقوع نیامده درانحال وعده عیسائیان کدام حد و چه پایه میباید که از خط صداقت و درستی عریان نباشد - علاوه بران مصنف دل خود را بآن خوش نموده که آینده خدا تعالی انبوه غفیره و تنبیه خود را خواهد برداشت یعنی مصنف از مواخذه و تنبیه مراد احکام اسلام گرفته است که در آینده حقتعالی حسب زعم مصنف خواهد برداشت ازین دو نقص مخالفان و دو فواید جلیله مسلمانان باثبات میرسد اول آنکه حقتعالی عمداً و قصداً احکام دین اسلام را برای سرکوبی مخالفان و نافرمانی کنندگان مقرر و معین داشته است فهو المطلوب ثانیاً احکام عیسویه را ناقص دانسته است و بیکاره محض انگاشته و این احکام را مقرر داشته است لاکن اگر آن احکام قبل ازین دخواه اینوقت برداشتنی باید دارد احوال ملت مسیحیه بسیار در حالت زبونی و ابتری خواهد گردانید و بر حالتی تنزل نموده بصورت زشت خواهد انجامید **قوله** نظر بوعده هائیکه خدا در کتب مقدسه عهد عتیق و جدید علی الخصوص در آیات ۶ و ۷ فصل ۹ اشعیا پیغمبر و در آیات ۲۳ و ۲۴ و ۲۵ فصل ۱۹ همین کتاب معلوم و ظاهر ساخته است در آخر زمان بسیاری از متابعان محمد بمسیح ایمان آورده بملت مسیحیه ملحق خواهند گردید و در آیات اول الی ۵ فصل ۲ اشعیا و در ۴۹ و در فصل ۶۰ کتاب همین پیغمبر تفصیلاً مرقوم است که آخر الامر تمامی سلسله انسانی خواه بت پرست خواه محمدیان و خواه یهودیان بمسیح ایمان آورده خواهند داشت که راه حقیقت جاودانی محض اوست و بس انتهی **راقم** گوید هرگز اینگونه دعوی قابل قبول نباشد اینکه نسخه تورات بکثرت موجود کتاب اشعیا را برآورده همین بابها و آیات که مصنف نشان داده بملاحظه آورده شود تا معلوم خواهد شد که نه مفصلاً و نه مجملاً خبر عیسی ع بلکه مطلق کنایه از عیسی ع در آیات آن کتاب یافت میشود بشرط آنکه نام عیسی ع نشان او گذشته از مفصلاً که دعوی مصنف است اگر مجملاً نیز برآید راقم از جمله دعاوی خود دست بردار میشوم بر ارباب انصاف پوشیده نماند که اخبار رساله اشعیا نبی کسی که خوانده میداند که مانند کلام دیوانگان

میباشد که کس بهر طرف فهم که بخواهد ازانها بگرداند میگردد خصوصاً اکثر آیات مذکوره دلالت بر تولد و غلبه پیغمبر میدارد پس ازان آیات چگونه مراد عیسی گرفتن درست می آید عیسی ع در وقتیکه زنده و مبعوث بر قومی بود این دستگاه را نداشته بعد انتقال و واقعه صلیب چگونه آنهمه پیدا خواهد شد ذکر آن درینجا چه حاصل دارد و مانند مفلسی که بزعم خود همه داشته باشد که من آینده توانگر خواهم شد اسباب سامان و دولت فراوان جمع خواهم آورد و شب و روز درانخیال مالیخولیا که ازان هیچ شدنی نیست و سودای خام پختن حاصلی ندارد - علاوه بر آن مصنف محض اشاره آیات کتاب اشعیا نبی اشاره نا مذکور نموده از ذکر آن راقم نیز بحث بران نمیخواهم سوای آن گرفتم اینکه آن آیات در حق مسیح باشند خدا کند که آنحضرت ع نیز بان مراد و مقصود دلی که همیشه در آرزوی آن بسر برند نصیب او و تابعان گردد ما نیز در و حصه قسمتی میباشیم چونکه تصدیق او نمودیم و او را پیغمبر خدا و بنده او دانسته ایم گو که حسب اعتقاد عیسائیان پسر خدا باشد لاکن چون فی الحقیقة ندانسته ایم که حقتعالی پسری پیدا تواند آورد لهذا دست از اعتقاد پسری او برداشته او را بنده میگفته ایم باز از ما نهایت ممنون خواهد داشت چرا که پسر اگر بنده پدر گفته شود مضائقه ندارد و تعظیم پدرش را ازان خواسته ایم و او را بنده پدرش گفتیم ازان او را ننگی و عیبی نمیباشد اگر بنده دیگر کسی میگفتیم برای او جای شرمندگی بود آنجناب مصنف نوشته که بسیاری از متابعان محمد بمسیح ایمان آورده بملت مسیحیه ملحق خواهند شد گرفتم اینکه در این دعوی مصنف راست گو باشد مگر ازان چه میشود کدام نقص بحال مذهب مسلمانان میرسد چونکه از بسیاری از ملت اسلامیه گردند بسیاری دیگر بران مذهب صادق قدم مستحکم خواهند ماند جمله مسلمانان و قاطبه مؤمنان که از دین اسلام کناره کشی اختیار نخواهند نمود پس اگر ... بسیاری چه خواهد شد بلکه بگریا نسی آنجناب رسیده که بسیاری تابعین دجال اختیار خواهند نمود از دین حق بیگانه خواهند شد پس از برگشتن بیگانه گردیدن اینگونه کسان رخنه در شالوده قصر محکم و مستحکم ملت اسلام معنی و ضعفی راه خواهد یافت حاشا و کلا **قوله** در آن وقت کلام مسیح انجام خواهد یافت چنانچه در آیه ۱۶ فصل ۱۰ یوحنا فرموده است که یک گله و یک گله بان خواهد بود انتهی **راقم** گوید که عبارت مذکور نیست که من جان خود را براه گوسفندان می نهم گوسفندان دیگر دارم که ازین گله نیست مرا بایست که آنها را نیز بیاورم و آواز مرا خواهند شنید پس یک گله خواهند بود و یک گله بان انتهی - پس اینخبر اگر راست آید باز مراد از گله بان علی الحقیقه مسلمانان نتوانند بود چونکه عیسی آوردن آنها را گفته چکیر نی برآنها بلکه مراد عیسی از گله بان قائم آل محمد که عیسی ع عقب آنحضرت ع نماز ادا خواهد نمود میباشد نه غیر آن مگر گرفتم اینکه مراد عیسی از گله بان خودش باشد مگر چون حقیقت انجیل نزد ما ثابت است که اصل نسخه نباشد بلکه کلام خدا و عیسی ع و حواریان باهم مرکب و مخلوط گردیده شراب مثلث شده دلیل از روی آن استقامت ندارد علی کل حال بحث برامر گذشته است نه آینده برای آینده هر یکی صاحبان ملل و نحل حسب خاطر خواه دعوی میتوانند نمود البته چنین دعاوی قابل قبول و استماع نمیتوانند شد **قوله** دیگر در آیات ۱۰ و ۱۱ فصل دوم نامه فیلپی مسطور گشته است که زانوهای تمامی اهل آسمان و زمین و آنانکه در زیر خاک اند باسم مسیح خم خواهند گردید و هر زبان اقرار خواهد کرد که مسیح خداوند است بقصد جلال خدای پدر انتهی **راقم** گوید که هرگاه نامه فیلپی از اناجیل اربعه خارج و از ملحقات انجیل باشد دران حال قابل التفات نباشد درانحال ولایی چه قدر بی وزن و از پایه افتاده باشند بخصوص هرگاه از کفر و شرک پر باشد مگر جواب لفظی بذمه خود واجب داشته باشند لهذا مرقوم که مضائقه ندارد اگر ازراه پیغمبری مسیح تمامی اهل آسمان و زمین و آنانکه زیر خاک اند تعظیم او را

واجب دانند بجدی که سزاوار اوست لاکن اقرار هر زبان خداوندی مسیح البته زبان مشرکان که شریکی باو تعالی شانه قرار دهند توانند
بود ورنه بهیچ غیر مسیح سزاوار این مرتبه رفیعه نباشد بجز ذات واجب الوجود مسیح اگر این مرتبه داشته بخفت و اهانت بر صلیب سوارش نمیکردند عجب قدرت
قادر بیچون است که از زبان آنها نیکه از شرک لاشریک قرار داده بودند اقرار بمرگ و پیوند خاک شدن مسیح گرفته حتی که در انجیل درج کرد انتهی علاوه
بران از خدائی پدر قصد خود کرده است یا همان عیسی را پسر دانسته در صورت اول پس میان فرزند بودن و نامه نگار کدام فرق باشد در صورت ثانی
که جواب آن پیشتر تحریر شد **قوله** و در آیه ۱۴ فصل ۲۴ متی مسیح فرموده است که ندا باین مژده ملکوتی یعنی وعظ انجیل در همگی دنیا در جهان خواهد
شد بجهت شهادت بر همگی قبائل وانگاه بانجام کار پدید خواهد شد یعنی آخر زمان خواهد رسید پس موافق مضمون این آیه یکی از علامات
آخر زمان همین است که وعظ انجیل در میان همه طوائف متداول گشته من بعد آخر زمان خواهد رسید علامات مذکوره جهت عنقریب شدن آخر زمان
هویدا گردیده است چنانکه در اینقدر زمان صدها نفر واعظ بجهت موعظه انجیل بیرون آمده بولایت بت پرستان رفته تکلیف ایمان را با ایشان مینمایند
و خدا تعالی بوعظ آنها چنان قوت و تاثیر مرحمت نموده است که در این اندک زمان هزاران هزار نفس در ولایت افریقه و هندوستان و در جزائر
واقعه سمت چین و در امریکه و جزائر آن فقط باستطلاع وعظ انجیل و مطالعه آن از بت پرستی و اعمال قبیحه دست کشیده بمسیح ایمان آورده اند انتهی
راقم گوید که آنچه واعظان از ولایت انگلستان بیرون رفته بولایات بعیده مردم را بملت عیسویه آرند حال الفرار من المطر و وقوف تحت
المیزاب باشد از شرک بت پرستی بشرک باشند چنانچه سابق باثبات رسانیده ام ولیکن اینقدر میتوانم گفت که بدیهی است که هر کس در هندوستان
ترک ملت آبائی و کیش سابقه نموده ملت عیسوی اختیار می نماید نه از راه تصدیق مسیح و صداقت انجیل را دانسته اند بلکه صداقت نقره خالص
تصدیق شکم پری بتعشق میباشند نه راه دیگر و ضرورت و حاجت آن نیست که زیاده بران درین باب تحریر نمائم اینهمه جلوه بر وجود مسیحیان طی گردیده
است پس هرگاه حال نو عیسائیان هندوستان آنجا باشد که تحریر گردید حال نو عیسائیان ملکهای دیگر باید حال که رز دیده و شغال حال عیسائیان
هند خواهد بود بلکه آنها صریحا عیسائیان را ابله دانسته از راه مکر و فریب اینها را غارت مینمایند و آنها را کار شکم پری است نه بانجیل عیسی مگر هزار
آفرین بر نو مسلمانان که ترک ملت مسیحیه نموده داخل حرم توحید گردیدند هزار محنت و مشقت در نظر میدارند و هر وقت صد هزار آفت برای آن
بیچارگان برپا مینمایند و قوانین تازه و احکام های جدید برای آنها خاصه بر روی کار می آرند و برای آن بیچارگان بهیچ معاش اناره بالاتر میشود هیچ
هرگاه ترک ملت نموده باید و چکار میتوانند است اگر اینهمه جور و جفا بآن بندگان که اختیار دین مسیحیه برای زخارف دنیویه مینمایند وقع
کردند تا کسی آنکیش را اختیار نخواهد نمود **قوله** همین طریقه روز بروز تعداد ایمان آورندگان بمسیح ازدیاد می پذیرد الخ انجیان است آ
که راقم نوشته ام که برای طمع و شکم پروری اینهمه ترک ملت قدیمه و اختیار کیش جدیده مسیحیه مینمایند نه بیقین میتوان گفت که کسی از قوم اهل اختیار
ملت مسیحیه نموده پادری او را در وقت گاو کشی حاضر آرد و تکلیف استعمال آن نماید و تنها بانکه ایمان بخوردن گوشت گاو ساز و در آنحال
از یقین خواهد یافت که مرتبه از آن خوردن سابقه چه نفرتها که نخواهند نموده دارد و بکدام ضرورت باچهری ترش و خاطرهای کبیده از بار خود
نمود **قوله** نیز محمدیان معلوم شد که در آخر الزمان مسیح بار ظهور خواهد نمود و با قدرت و جلال از آسمان بر زمین نزول خواهد فرموده که زمانیکه
حقیقی خود نجات ارزانی فرماید و بر آنانیکه تکلیف انجیل را قبول نکرده و بمسیح ایمان نیاورده اند غضب نماید چنانکه در آیات ۷ الی ۹ اول ام

به تسلنیقیان وارد است که نیست انصاف نزد خدا که معذبین شما را از راه قصاص عذاب نماید الخ **راقم** گوید که در بار دوبی اعتباری
نامهای ملحقه انجیل آنقدر بس است که از انجیل خارج اند ما را بحثی اگر هست با انجیل است با نامها کاری نیست لاکن مصنف آنچه از طرف خود
بمسلمانان آگهی از تشریف آوری عیسی در آخر الزمان نموده ضرورت ندارد چرا که نزد مسلمانان از مسلمات است که عیسی بار دیگر
ناصران اسلام و در لشکر اسلام بوده طریقه اسلام را اختیار نموده بران فخر و مباهات خواهد نمود و در ایام زمان و نصرت حضرت
صاحب العصر و الزمان دقیقه از دقائق فرو گذاشت نخواهد نمود مگر تعجب است از مصنف که تحریر وعده عذاب و قصاص مقصران از رد
بعض نامها مذکور می نماید در حالیکه سابق روایت وصف دوزخ در کتب اهل حق میباشد اعتراض آورده بود در آن دعوی ملالت
ابدی چگونه روا باشد بلکه تناقض همین است یا غیر آن **قوله** و نیز بموجب وحی الهی یوحنا در آیات ۱۱ الی ۱۲ فصل ۱۹ مکاشفات
میگوید که دیدم آسمان را گشاده و ناگاه اسپ سفیدی که سوارش برب حقیقی مسمی است (عبارت از مسیح باشد) و بحق انصاف جنگ
مینماید و چشمهایش چون شعله آتش و بر سرش افسرهای بسیار و نامی مرقوم بود که هیچکس نفهمید جز خودش الخ آن نام را هیچکس نفهمید
نیز از راه مبالغه جاهلانه باشد ورنه بفهم یوحنا نباید از کجا معلوم که هیچکس آنرا نخواهد فهمید یقین که آن نشان اسلام باشد که مصنف
از اظهار آن شرمندگی حاصل نمود مهر سکوت بر لب زده راقم گوید مکاشفات یوحنا از آن قبیل نباشد نه کسی از روی آنها دلیلی بر دعوی
خود آرد یکی آنکه کلام دیوانگان که نه سر دارد نه پا در هر کس آنرا بهر سمت بگرداند مراد و معنی آن میگردد بهر حال مگر کلمه که دلالت بر ثبوت
و مکنت صراحتاً داشته باشد درباره حضرت مسیح که در زیرها دو زمره عباد سر پرند مدعی گردیدن جای شرم باشد بلکه این جهرم
عصر زمان و هم مبارک که هیچکس نفهمید اسم شریف آنحضرت توانند بود که عیسی تارک و افسر خود تبرکا میداشته و بعصای آهنی نیز
حکمرانی شعار و علامت اسلام باشد نه از علامات عیسی همچنان آنچه یوحنا رب الارباب و اینعبارت نوشته شده ملاحظه نمود که بادشاه
بادشاهان و خداوند خداوندان از آن چه مضایقه چرا که بادشاه بادشاهان اگر بهمان معنی که بادشاهان بزرگ و ملوک و سلاطین را
شهنشاه گویند دانسته مضایقه ندارد همچنین جمله خداوند خداوندان لاکن اگر معنی و مراد خداتعالی عیسی ستائش کرده در آنحال اینقول
عقلا سند ندارد تا بدعوی مثل یوحنا که حرفهای او معنی ندارد چه رواج آنچه یوحنا فرشته در آفتاب دیده که فریاد های میاید و مرغان بخشت
لاش خوری میاند و آنرا ضیافت خدای عظیم تصور دارد بر سر همگی شخص دلالت دارد بگونه در هیات جسم پاک حقتعالی راند کو نمودن
شخصی سزاوار حیرانی و تعزیر باشد خبر آنکه دجال ملعون را بضیافت حق چه نسبت و درباره جهاد پیشخبری بانیطور کدام طریقه شفا
و کرامت باشد دجال را اگر عیسی بقتل رساند رسانیده باشد لاکن بی متابعان آنحضرت ممتاز بوده انعمی بکجا خواهد آورد دلیل حقیقت انجیر سرا انز
اخبار ابا باشد که یوحنا از راه کرامت کشف رسانید **قوله** فی الآخره اتباعان محمد و مکالمه کنندگان این رساله بدرستی تمام باور کنید
که هر چیز یکه ما حال در خصوص قرآن و دین محمد ذکر و ثابت نمودیم نه اینکه از راه عداوت یا تعصب و لجاجت بود که تقدیم آن اقدام ورزیدیم
انتهی لا حول و لا قوة الا بالله مصنف چه عرضه منزلت میدارد که عداوت او در برابر قرآن آنحضرت اعتباری داشته باشد بلکه وای
بحال او و همه همراهان او وای بحال آن ملا الخ مگر ذکر البته نموده آنچه نموده لاکن در اثبات دهش زیاده باشد و چه مرتبه که دعوی ثبات نقائص

ومعائب در میان آرد ازین عداوت و لجاجت هر قدر که حاصل توان شد از حساب بیرون باشد **قوله** بلکه محض انداه آن محبت خالص و بے ریب یا بوده است که بنا بران بجهت خاطر مسیح شما را دوست داشته و بحال هلاکت شما قلباً متالم و متاثر گردیده خلافیت دین محمد را بشما بیان و واضح ساختیم که شاید بدین وسیله از خواب غفلت بیدار گردیده و خلافیت دین خود را فهمیده براه حق و دین مسیح برگردید انتهی هر قدر محبت مصنف با مسلمانان بوده است در آن هیچ شک نیست لاکن تو بمقتضای ع او خویشتن گم ست کرا رهبری کند + تو فکر کار خویش داشته باش مسلمانان پاک اعتقاد کول غول بیابان نمیخورند هیهات هیهات این خیالیست محال و سودای باشد خام محبت ملازمان حضرت مقدس نبوی و غلامی آن آستان ع با شیر اندرون شد با جان بدر شود - شاعر گوید نظم

هرگز مهر وی از لوح دل و جان نرود + هرگز از یاد من آن سرو خرامان نرود - آنچنان مهر ویم در دل و جان جای گرفت + که گرم سر برود مهر وی از جان نرود + از دماغ من گشته خیال رخ دوست + بجفای فلک و غصه دوران نرود + گر رود از پی خوبان دل من عیب مکن + درد دارد چکنم در پی درمان نرود +

پس مصنف امثال و اشباه او فکر کار خود داشته باشند که مخالفت آنحضرت محال حقیقت است باشند آنقدر بس است که بار گناهان خود از اعتقاد تثلیث است بار بر بار افزودن بهلاکت انداختن باشد و راه حق و مخالفت محمد رسول الله هرگز نخواهند اختیار نمود خیالات فاسد و اندیشهاے کاسده خطرناک میباشد و در اختیار اعتقاد تثلیث بسیار زیاده از آنچه دستر اد نباید سعادت جمع فی الدارین در دنیا کونین حاصل مشیه اللهم احفظنا من سوء الاعتقاد **قوله** چون نالم مسیح چنانچه در آیات ۱۸ الی ۲۰ فصل ۲۸ متی وارد است از جمله واجبات مسیحیان است که وعظ تعلیم انجیل با عموم طوائف برسانند لهذا رقیم این رساله بادای دین خود پرداختیم انتهی نه حیاست که مصنف بگمان واهمه تصور آن نموده که بادای دین پرداخته سبکبار گردیده مخالفت حضرت سید المرسلین صلعم شقاوت دو جهان برای خود جمع نموده خدا تعالی را از خود خشمناک ساخته وصله گران در روز جزا از سرابیلهم من قطران و تغشی وجوههم النار برای خود آماده و مهیا نموده که همی دستگیری در انکار بجز اوستاد خود بصراحت خودش از طائفه عجمیه بوده که بخیال فاسد دنیویه یا کامی تحصیل نموده و بقول مصنف شخصی منشی که در آنملک ملازم بوده است صرف تهذیب و ترتیب محاوره عبارت البته مامور کرده بودم **قوله** اگر چنانچه ای محمدیان شما از غفلت و غرور بتکالیف مندرجه این رساله متحمل نگردیده و نجات مسیح را قبول نه نمائید دانسته و آگاه باشید که در روز پسین باید که خود شما جواب ایمانی خود را در حضور پروردگار بدهید انتهی ما از خواب بیدار و خدا تعالی بصد نظر رحمت و عنایات حق که بکمال فرحت ناجیه را و شناخته ایم و رسولان اورا موافق ارشاد محمد که رسول بحق دانسته ایم اگر آنحضرت ارشاد نفرمودی احدی را از پیغمبران نمی شناختیم و در آنصورت تصدیق حضرت خاتم المرسلین برای خدا نمی نمیدانیم تا بغیر چه رسد مگر اعتقاد بفرزندی عیسیٰ نسبت بحق عیاذاً بالله کفر بلکه بدتر از آن و شرک دانسته ایم و بران بوده ایم و هستیم و خواهیم بود مصنف را عجب خیال راه نی جمعی در دل و خاطر افتاده برای آنها بار معصیت کرده ای اکتفا داشته لاکن نمیدانیم که مصنف درباره جوابدهی هر کس بذمه غیری تصور دیده کو که گوید روز بازپسین باید که خود شما جواب دهید شاید در صورت قبول ملت عیسویه جوابدهی بذمه عیسی خواهد بود اگر چنین است عیسیٰ یکدفعه که بعوض معاذ الله بنا بر اعتقاد عیسائیان تن بقضا در داده اراده فرستادن آنجناب دوباره در عالم سر نزده ورنه هر کس جواب کرده خود خواهد داد الا تزر وازرة وزر اخرى **قوله** اما اگر چنان چه قلب تو در حضور خدا صاف باشد و طرفداری

را کنار گزاری و طالب حقیقت باشی و دلائلے که الی الآن ذکر و ثابت نمودیم البته انصاف خواهی داد انتهی - ما با انصاف داد دادیم معلوم گردید که این رساله محض بترغیب و تحریص ابلیس تصنیف و بجز من تالیف در آمده بجز بغض و عداوت سید المرسلین صلعم رهنمای پیروان کعبه اسلام امری دیگر منظور نبوده چرا که اگر غرضی سوای آتش حسد که در کانون سینه پرکینه او بود انتفای آن منظور میبود البته راه حق می پیمود نه سراسر ناحق دعوی آنکه از قرآن مجید هیچ معجزه آنحضرت ثابت نمیشود در صورتیکه خود قرآن مجید معجزه آنحضرت باشد و اداوی آن چندین آیات بینات روشن و هویدا گردد از ان انکار ورزیدن اقرار بر جهل و حماقت خود نمودن است الکن اگر از این میزان باطل شنیده باشد تصور دیده باشد که مصنف البته با پاس اسم کتابش رعایت حق نموده باشد بلکه از حق رو گردان و دام غرضی مسمی است از ان میزان الاباطیل باید نه میزان الحق و از مطالعه این میزان بهتر خواهد گردید که میل بکدام جانب داشته و قلوب با محبت سید المرسلین صاف و پاک می باشد و طرفداری حق را گذاشته کدام جانب رویم که مصنف ضلالت بانداز د نظم خلاف محمد کسے راه گزید + که هرگز بمنزل نخواهد رسید به یقین دانسته ایم دارد رساله مصنف بهیچ چیز مستفاد نمیشود الا بر شقاوت دلالت دارد و تحصیل عذاب ابدی و نکال سرمدی آنهم از آن حاصل میباشد **قوله** بلکه از مضامین قرآن و رفتار و صفات محمد بالکلیه معلوم گردیده که قرآن خلاف و محمد پیغمبر نبوده است انتهی اینگونه گفتن انسان است که از سوی مضامین انجیل و رفتار و صفات عیسی بالکلیه واضح گردیده که انجیل خلاف و عیسی پیغمبر خدا نباشد پس گوینده این مثال واضح قیلولا ادعوی باثبات رساند چراکه اعتقاد به تثلیث اگر انجیل نشان دهد نشان بطلان بی یاده بران چگونه متصور باشد و عیسی در صورتیکه از شکم زنی برآید و بول و براز از و جدا شود و گرسنه تشنه شود و بمیرد خصوصاً بدوزخ رود کجا اینه دعوی بزرگ را سزاوار باشد پس مع دلائل نگفته خواهیم بود اینه دعوی ادعوی مصنف بکلے بے دلیل خوبکه قرآن مجید را در صورتی کلام غیر گفتن کسی تواند که بمعارضه پرداز و درنه دعوی بیدلیل مدخاک باشد و خاکے ارزد **قوله** درینصورت ایمان و دین تو باطل و هر گاه از ان برگردی یقیناً بعذاب ابدی گرفتار خواهی افتاد انتهی مراقم گوید که این یقین مصنف بمنزله یقینی باشد که دروغگو تصور بسته بر دروغهای خود داشته باشد و آخر کار رسان کذب و دروغ باشد و بس دین ما بدلیل ان الدین عند الله الاسلام میباشد و برگشتن از ان برگشتن از خدا تعالی دانسته ایم و بران همه و بران خواهیم مرد و بران مبعوث خواهیم گردید بروز قیامت اللهم آمین خلاصه کلام که مضمون رساله مصنف و نصیحت آخری او را بگوش حق نیوش رسانیم که آدمی قادر نیست که خود او بنفسه خود را از عقاب و عذاب گناهان خود برهاند و نجات دهنده را احتیاج است و آن رهاننده و نجات دهنده چنانکه بنا بر کتب مقدسه ثابت باشد که مسیح است که فقط بوسیله او آدمی از عقاب گناهان خود رهائی میتوان یافت لاکن عقل خداداد و خود ما را برخلاف آن رهنمائی نمود که رهاننده خلق حضرت خاتم المرسلین و شفیع المذنبین محمد صلی الله علیه وسلم میباشد و فتح باب شفاعت آنحضرت فرماید عیسی شفاعت کسانے که برو ایمان آوردند از ابتدای بعثت او تا زمان ظهور سید الانبیا بعد بعثت آنحضرت از حکم عیسی بجا باند نه انجیلش و هرگز از کتب مقدسه بخیال معلوم نمیشود که عیسی ناسخ کل باشد بلکه اطلاق کتب مقدسه بر مجموعه تورات و انجیل و عیسی باشد پس تورات که ازین اعتقاد بری است بلکه موافق احکام ازین دعوی بهتر خطاب بعیسی رسیده آنچه شنیده آید با آنکه انجیل لیس الانجیل متداوله را نیز کتاب مقدس نتوان گفت بلکه کلام حواریان و ملحقات آن که بکلی احتجاج و مطالعه نباشد و بدیهی است که پایه کلام صحابه و

دواری نه بمنزله کلام خدا باشد و نه بدرجه کلام انبیا صحابه و حواری معصوم شده‌اند خصوصاً شاگردان حواری بمنزله تابعین شده‌اند از
حال کلام لوقا و مرقس چگونه همچون کلام الهی باشند — الغرض اگر تورات باشد یا انجیل و یا دیگر کتابی که ازان بالاتر باشد مگر اصول
توحید دران ناقص باشد داخل آن کتاب بجز بی نیز دهمچنان اعتقاد مسلمانان هرگز آنچنان نباشد که بدون وسیله رهاشده رهائی
ممکن باشد و آن رهاننده حضرت سید المرسلین صلعم باشد و پس لاکن بهر حال همچنان نیز تقدیر ما نباشد که هر کار و فاسق و فاجر معصیت کار را
آنحضرت ضروری از عذاب و عقاب آلیم خواهند رهائی داد از انکه بر معصیت دلیری و بر گناه اقدام توانی نمود چونکه اینگونه شقی و بدعاقبت
دشمن خدا و دشمن رسول خدا باشد شفاعت او بر معصیت کاران است که اصرار بر گناه و دیگر و جرأت نداشته باشند و از روی سهو و خطا
انها گناه سرزند یا پشیمان باشند از کرده‌های خود ورنه آنچنان شقی و بدعاقبت که نافرمانی او از حد بگذرد پیغمبر خدا و سایر پیغمبران
را التفات بجانب او نباشد ۔ اگر خدای ما بشد بنده خوش شود + شفاعت همه پیغمبران ندارد سود + اگر پیغمبران بنده‌های
خداتعالی هستند برای خود مالک نیستند نه نفعی رسانند نه ضرری از خود دفع توانند نمود در انجیل ندیده که عیسی وقت واقعه صلیب فریاد ها کرد و گریه‌ها
نمود و بیهوش شد و بعجز والتماس دعاها کرد هیچ فائده بران مترتب نگشت چنانچه مشروحاً در باب دوم این کتاب مذکور باشد و در انجیل متی
در باب ۲۶ آیه ۳۸ مندرج میباشد و جمله مولفان انجیل آنرا قبول و مذکور نموده اند پس اعتقاد به تثلیث از مقبولیت باز دارد بلکه باعث
رانده شدن و مطرود درگاه الهی جلشانه میگرداند حسب دلالت مصنف تحصیل بخت جاودانی و سعادت ابدی بجای خود بلکه درین دام
مکر و فریب او آمدن شقی و بدعاقبت خاسر و زیانکار ابدی بودن منوط باید شرها و مکرها حسب ... غیر سودمند مصنف و ملتمس او
متوجه گردیدیم لاکن بعض موافق بهم رسانیدیم که مصنف بقول شیطان که راه زن دین و ایمان باشد خویده بجان و دلخواهان معتقد آن
ضال مضل گردیده خلاصی آنچه معنی دارد بلکه عین گرفتاری و زیانکاری میباشد و آنچه بتکرار مطالعه معلوم میشود بجز آن
نیست که مصنف در چاه ضلالت افتاده میخواهد که تنها دران چاه غوایت بسر نبرد بلکه جمعی را در بادیه ضلالت و تیه جهالت حیران
و سرگردان بدارد و آنچه مصنف دلالت مطالعه انجیل اگر بدست آید بقت تمام نموده لاکن بقول مشهور دهل از دور آواز خوش باشد
هرگاه مطالعه نمودیم پر از اختلافات و تناقضات دیدیم و دلالت بر عقیده باطله تثلیث دارد پس هر قدر زیاده ازان مطالعه نماید
زیاده تر بر فضیحت و رسوائی ملت عیسویه و بد اعتقادی بجانب حق و هم بر ای ضعف باثبات رسانیدن باشد حق تعالی ازان در پناه خود
دارد و ای بر کسی که راه نماینده او انجیل باشد و صد وای بر او که هادی طریق هدایت او انجیل متبدل و له بوده باشد اگر آن مسیح است که دعوی
ابن خدائی و خدائی داشته ما ازان مسیح بیزاریم اگر مسیح آن باشد که ان مثل عیسی عند الله کمثل آدم خلقه من تراب — دران حال
او را بصد دل و هزار جان و تصدیق قلب و اقرار بلسان حوالی میم و صبح و شام نیز از درگاه قادر مطلق مسئلت این امر مینمائیم که ما را بر محبت انبیای
خود که مسیح یکی از انها باشد عموماً و بر محبت سرور کائنات صلی الله علیه وسلم خصوصاً بدارد و خواهانیم که بوسیله سرور کائنات ع ز رحمائی که دستگاه
کشیده مردم را بالمره گاهگیرا مراست و طریقه درست وا داشته مورد مرحم بی پایان فرماید و مسیح را بوسیله ارشاد حضرت سید المرسلین ع شناخته ایم
که بنده خدا و رسول او و کلمه القهاها الی مریم و روح منه میباشد نه سزاوار خدائی و ابن خدائی باشد پس حالتیکه موافق دعوی مصنف

زحمات کشیده و مرد آنچنان شخص فانی و مظلوم باشد نه شان خدائی باشد بر خدا بندگان چگونه ظلم نمایند و چگونه مردن بر او روا باشد
و گناهان ما بوسیله حضرت سید المرسلین ع عفو خواهد فرمود اگر ما بر طریقه آنحضرت راسخ و ثابت بمانیم و در قلب ما آرام و خوشحالی بخشیده است
و امید بخت جاودانی و تحصیل سعادت دو جهانی داریم مگر بذریعه ملازمان مقدس حضرت سید الانبیاء خاتم المرسلین و اهلبیت الطاهرین
پس ما نیز در مناجات دوامی شکر خالق بجا می آریم که ما را از پیروان طریقه حقه آنجناب نموده و بران برادر و ما بقلوب مطمئن و بصد آرام
و استراحتی که بالاتر ازان ممکن نباشد در پیروی آنحضرت باقیم و شقی و بدعاقبت زیاده از آنکس نباشد که برخلاف طریقه آنحضرت
عمل نماید وای بر حال و ملال کسی که به تکذیب آنحضرت پردازد و زیاده خوشحالی ما در روزی خواهد بود که مخالفان و منکران آنحضرت ع با روهای
سیاه و صورتهای زشت و با سلاسل و اغلال در کشاکش ملائکه و گرفتاری عذاب سعیر و سقر ملاحظه نمائیم سرمهره مخالفان آنجناب مصنف
کتاب را بر اعتقادش سرزنش نمائیم و فرحی تازه و سروری بی اندازه دران حال خواهد داد آمین ثم آمین و آنچه مصنف در فصل پنجم باب دوم کتاب
و رساله خود در خصوص خوشحالی و بخت حقیقی ذکر کرده عین عذاب و نکال او باعث روز افزون عقاب بر او خواهد بود و عمل و انجیل و اتکال
باعث خسران کونین و شقاوت دارین باشد و ثابت قدمی در راه حق و انبیای او قسمی میدهیم که امید داریم که اگر ما را پاره پاره کنند باز
نظم بران زادم و هم بران بگذرم + ثنا گوئی پیغمبر حیدرم + مسیح نیز یکی از انها باشد و در محبت مسیح آنچنان بطفیل سید المرسلین
صلی الله علیه و آله ثابت میباشیم که اعتقاد بر مسیح مانند اعتقاد بسائر رسولان داریم که اگر از اعتقاد یکی را ازان کم کنند در ایمانش کمی واقع میشود
و لاکن آنچه امید نه در مسیح نه غیر مسیح از انبیا بجز حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله داریم اگر این اعتقاد دنیای فانی وداع نمائیم بخوشی و
سرور تمام دار دنیا را وداع کرده خواهیم بود و در عالم لقا به بخت و سعادت بی نهایت رسیده و تقرب بذات حق در دنیا و آخرت میجوئیم
و پیغمبران را بسبب او تعظیم مینمائیم پس بد احوال کسی که بنده او را شریک قرار دهد و با وجود آن توقع احسانها و مرحمتها از درگاه تعالی داشته
و آنچه مصنف در حد عطایای به سبب اعتقاد به شناختن و دوست داشتن عیسی و تحصیل چیزهائیکه چشمی ندیده است و گوشی نشنیده و بخاطر خطور
نکرده است نموده است پس اگرچه ما را طمعی و توقعی بجز در ذات حق و رسول مطلق است و نه در عیسی و نه غیر عیسی میباشد لاکن ما عیسی را خوب
شناخته ایم و او را دوست داشته ایم محض لله لاکن مصنف ان مضمون حدیث را سرقه نموده که در توصیف بهشت وارد گردیده است آنرا شنیده ذکر نموده
است بهر حال ما را قبل از تحریر او ازین توصیف بهشت غیر سرشت آگهی میباشد مگر مصنف را شرم دامنگیر از اظهار این توصیف نگشته ازان
حیرانم چرا که او انکار از نعماهای بهشتی که در قرآن مجید ذکر یافته حالا معجزه قرآن مجید را ملاحظه نمایند که از همان دستها تائید خود نموده و تناقض
قول خود کرده و ضرورتاً اقرار بران ارشاد قرآنی نمودن افتاده پس هرگاه آنچنان نعماهای بهشتی موجود باشند که هیچ دیده ندیده و گوشی نشنیده و
به خاطر خطور کرده مصنف اقرار بودن آنها میدارد درین حال ممکن است و موافق آن نعماهای که در قرآن مجید ذکر یافته اند در بهشت باشند و لاکن بکوشش مصنف بهشت آنچنان که
بخاطر کسی خطور نموده بعد از آنکه انکار پیش آمده بود لاکن قرآن مجید دعوی خود را بسر حد صدق و دعوی مصنف را از اقرار و باطل گردانید علاوه برآن ما فهمیده و دریافت
نمودیم که راه حقیقت انجیل در صورتی بنحص مفید گردد که ما اعمال نیک او سجل بهر قرآن نجات مثبوت باشد بدون تصدیق قرآن از انجیل آنچه حاصل شود موافق این شعر حافظ است
۵ اندرونه از عبادت زید ان عدمی تو + اجری که بردن بر دارد طاعت صنم + علاوه بر ما هرگز خوف ملامت لائم در سلوک دین نباشد مسیح را دلها و باطن دوست داشته

ولاکن اگر ارشاد حضرت خاتم المرسلین نبود قسمی که نصاری اعتقاد توحید را ضائع و فاسد نموده بودند احدی خدا را نمی شناخت و نه تورات و انجیل و نه موسی را و نه عیسی را پس هزار جان فدای آنحضرت که دلالت براه راست حق نمود **قوله** فصل اول متی از قول مسیح قوم ست انسانها که جسم را تباه مینمایند بر هلاک روح قادر نیستند ازیشان مهراسید بلکه سزاوارست که ازان کس ترسید که قادرست بر هلاک نمودن روح و جسد در جهنم **راقم** گوید که این ارشاد سراپا ارشاد علیه السلام قابل آن میباشد که بآب زر توان نوشت لاکن دلیل درباره عیسی آوردن که محبت او را نهان ندارند چه طریقه دانسته آیات یازدهم و ۱۲ فصل پنجم متی مسیح فرموده است که خوشا حال شما چون شمارا فحش دهند و زحمت رسانند و کاذبانه هر قسم سخنان ناشائسته در حق شما از بهر من گویند شاد باشید و وجد نمائید که اجر شما بر آسمان عظیم است انتهی **راقم** گوید که معلوم نیست مصنف این ارشاد علیه السلام نموده است نبوت منحصر از ایشان در زمانیکه امتحان میان باید کرد و کسی از عیسائیان مرتد شود و آنگاه به بینیم که موافق این ارشاد عمل مینماید باز جواب دیگر **قوله** و نیز در آیات یازدهم و ۱۲ فصل پنجم انجیل متی مسیح فرموده است که خوشا حال شما چون شمارا فحش دهند و زحمت رسانند و کاذبانه سخنان ناشائسته در حق شما از بهر من گویند شاد باشید و وجد نمائید که اجر شما بر آسمان عظیم است که همچنین طریق انبیا که پیش از شما بودند زحمت دادند انتهی **راقم** گوید اگرچه جواب مجملا قبل ازین درین باب گذشته مگر چون بعضی مضامین این فقرات شاهد مطلب اهل اسلام میباشند لهذا مکرر بتحریر نموده ازدی آن اثبات دعوی خود مینماید و آن اینکه ازین فقرات انجیلیه مفهوم گردید که طریقه سوادبی که مصنف درباب ملازمان مقدس حضرت نبوی برای درستی عاقبت خود اختیار نموده بود موافق طریقه آن بیدینان سابق که در خصوص انبیای پیشین بود میباشد و این نیز موافق مضامین است که در قرآن مجید نیز برای تسلی آنحضرت وارد گردیده است **قوله تعالی** ولقد استهزئ برسل من قبلک پس هر نقصی که از سخنان نادرست در شان این انبیا ماضیه رسانیده باشند بشان اولیای شان ملازمان آنحضرت عاید خواهد گردید هر فایده که ازان سوادبی ها نصیب ایشان علیه السلام شده باشد به مصنف نیز مضاعف عطا خواهد شد و اگر چنانچه از غفلت میگوید دین مسیح نجات از رد سازی بدرستی رسته و آنگاه باش که در آسمان و زمین سوای مسیح رهاننده دیگر نیست و نخواهد بود چنانچه درین خصوص آیه ۳۶ فصل ۳ یوحنا آشکار و یقینی بیان گشته است که آنکس که بپسر ایمان آورده است زندگانی جاودانی دارد و آنکس که به پسر نمی شنود زندگانی نخواهد دید بلکه غضب الهی بروی می ماند انتهی **راقم** گوید که ایمان بمسیح جزو ایمان اهل اسلام حضرت سید المرسلین روحی العالمین فداه مقرر فرموده مارا ازین تهدید باکی نیست لاکن اعتقاد به نبوت مسیح نیز علی اعتقاد و نجات حق داشتن است که عیسی پیغمبر او بوده است و سوء اعتقاد درباره عیسی بلکه سائر انبیا فاطبه بلاثانی بحضرت عزت میباشد که انکار رسالت عصیان حق باشد مگر خدا نکند که اعتقاد فرزندی خدا نسبت به عیسی نسبت بخدای پاک وحده لاشریک له داده شود که باعث خلود نار و دخول آتش سوزان میباشد نیز غضب الهی برگروهی که شریکی برای الهی قرار دهند و تکذیب رسولان و خصوصا حضرت سید المرسلین که تصدیق جمله انبیا موقوف بر تصدیق ملازمان حضرت نبوی است و تکذیب همه انبیا وابسته و منحصر بر تکذیب آنحضرت میباشد الحال جواب فصل پنجم باب سوم باتمام رسانیدم مگر لحظه آن میگذارم که اگر رسالت ثالث وقتی دکلام و ارسال رسل برای اتمام حال عباد ضروری و لازمی است در آنحال حضرت محمد مصطفی سید الرسل خاتم و افضل و اشرف پیغمبران میباشند و حقتعالی مستغنی بالذات احتیاج بهیچکس ندارد جمله محتاج او یند مگر حق تعالی برای

تبلیغ امر رسالت بسیار ضرورت برای چنین پیغمبری بود چونکه از پیغمبران دیگر ایشان طریقه حقه استقامت نگرفته که موافق رضای خداوند تعالی بوده باشند چنانچه توحید حضرت باری تعالی که اصل الاصول است بجهة فرقة من الرسل دیگر برهم گردیده بود چنانچه یهود ایشان نسبت تجسیم بحقتعالی میدادند که هرگز لائق شان خداوندی نباشد چنانچه بدتر ازین شنیده باشی و آن حکایت کشتی گرفتن خداتعالی به یعقوب میباشد چنانچه در باب سی و دوم کتاب اول تورات مسمی بسفر تکوین اندرس ۲۴ یعقوب تنها باقیماند و شخصی تا طلوع فجر او را مصارعت نمود و هنگام دید نش که به یعقوب غالب نیامد کف ران او را لمس کرد و کف ران یعقوب سست شده وقتی که با او مصارعت نمود پس آنشخص گفت مرا رها نما زیرا که صبح طالع است یعقوب گفت که ترا رها نمیدهم تا که مرا برکت دهی و آنشخص گفت که اسم تو چیست او گفت یعقوب اسمست دیگر ترا به یعقوب گفته نشود مگر اسرائیل زیرا که تو با خدا بوده و بر مردمان نیز غالب آمده پس یعقوب ازو سوال نموده گفت تمنا اینکه اسم خود را بگوی مرا و گفت که از چه سبب است که اسم مرا میپرسی و او را در آنجا برکت داد و یعقوب اسم آن مکان فنوئیل خواند زیرا که گفت خدا را رو برو دیدم و جانم رهائی یافته است هنگامی که از فنوئیل گذشت آفتاب برو طلوع نمود و بران خود می لنگید ازان سبب بنی اسرائیل از عروق سست شده که بران ران بالعموم نمیخورند زیرا که کف ران یعقوب را عرق که سست شده آنشخص لمس نمود انتهی **راقم** گوید قبل بعثت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وآله وسلم مردم باینگونه زشت اعتقادات و عقاید بودند که آنحضرت بر جمله خلائق احسانها فرمود که طریقه حقه را نشان داد و بر صراط المستقیم دلالت فرمود اگر آنحضرت که هادی انام بود باینگونه زنگ شرک و ضلالت را نمیزدود تا حال جماعه مردم بر همین گونه عقاید باطله معتقد و معترف میماندند +

دربیان متفرقات

آنچه مؤلف بعد اتمام باب سوم گذارش احوالات شخصی عالم مسیحی کرد اول حال ترک ملت خود نموده بازرجوع بمذهب اصلی و کیش آبا و اجداد خود آورده و نیز ذکر شخصی مسیحی دیگر که آنکس نیز به ترک ملت منسوخه پرداخته بازرجوع آورده و هم گذارش حال شخصی که او را از تعلیمه پنجم بیان کرده است که آنکس نیز بهمین ملت بسندیده و حکایت عبدالسید جواد ساباط الی الیمان کرده و ذکر شخص مرتد مجهول الحال که و مه پیدا میان بود و شیطان بر او فزون اوگردید آخرش نیز ذکر شخص بت پرست که آن ترک بت پرستی باطله خود داده ازان باطل ترا اختیار کرده و چند دقایق بطمطراق تمام مذکور کرده است و بدانسته اند نست خود استحکام ملت منسوخه خود دانند که این چند شخاص نهایت درجه باثبات رسانیده است مگر در حقیقت عبث زحمت کشی بتحریر ولای طایل کشیده و بتضییع اوقات متنبع آن پرداخته چونکه دو کس ابتدای ملت مسیحیه را ترک نموده مستحسن دانسته اند و مذهبی دیگر را اختیار نمودند دران حال بر سر حق و راه صدق و راستی میبودند یا در وقت معاودت بکیش اصلی خود پس ثابت شد که آنها نومسلمان زاده بودند ازان بر یکحالت استحکام و استقامت نداشتند ترک ذکر شان اولیتر باشد و شخص یهودی نیز همچنان باوجود آنکه معلوم نیست که یهود خصی هم سومی باشد یا واقعی آنچنان کس بود غرض که یهودی نصرانی شد مسکین نصیبی برای اشتغال باشد مگر آنچه در خصوص جواد ساباط در آخر بیان گذارش احوالات او گوید فی الاخره دران مستضعف گردیده و آنرا از خود ساخته از بنده و شان بعرس بیان آمده لاکن چون مطلبش بسبب انکار دین مسیحی ساکت نگشت خواست که دوباره بهندوستان آمده باز دین مسیحی قبول نماید و بجهة اصلاح انکار خود در ترقیم رساله که مشتمل بر بطلان دین محمدی باشد مباحثه در نهایت اهل ایمان نماده و بغضب الهی گرفتار گردیده در دریا غرق گشت

انتهی کلامه بمورد ملامه — راقم گوید که در فقرات مؤلف داد سر کذب بنهایت و دروغ داده کاربند اقرار دروغ بها گشته چنانچه
هر گاه موافق دعوی او عبدالله مذکور از عربستان مراجعت بهندوستان برای آن داشته که باز ملت منسوخه را اختیار نماید و واقعی باشد
در انحال عبدالله مذکور را مانعی نبود که در عربستان بهمانحالت بهم رسانیده شقاوت کونین در دنیا و دین برای خود حاصل نماید
یا به بیت المقدس که مسکن مسیح و انبیا بود رفته باشد و دیگر بلاد مسیحیان و بهند مراجعت برای اینکار فایده بحال او نداشته البته هنود را
بسند خاطر او بودی توطن هند مفید حال او می افتاد بنحیان حال پشیمانی او از دین اسلام و اراده تالیف در تردید براهین ساباطیه که بمؤلف معلوم
گردیده اگر صرف وهمی و ساختگی نباشد البته بتصریح آن می پرداخت — الغرض هر گاه مراجعت عبدالله مذکور برای اختیار همین امر خیر بود
که مؤلف مدعی آنست گرفتار شدن عبدالله بغضب خدا و غرق گشتن او در نزد مؤلف همچگونه درست نمی آید بلکه هر گاه در حقیقت مراجعت باد
برای اختیار ملت منسوخه بود و غرق گشته بغضب خدا تعالی گرفتار آمده در انحال از اعجاز اسلام و غیرت بانی شرع اسلام و نشان بطلان ابطال
ملت منسوخه باشد الغرض جواد ساباط رساله موسومه به براهین ساباطیه تالیف نموده راقم آنرا مطالعه نموده ام شخصی عالم عصر و فاضل دهر
محقق و مدقق بوده و علما و فضلا در تالیفات خود از کتاب او به نقل تسوید پرداخته اند و غرق گشتن آن امر اتفاقی باشد و ظاهر است که
عبدالله مذکور با تن تنها در دریا غرق و هلاک نشده البته جمعی از ذکور و اناث صغار و کبار چندین نفوس خلائق در صورت غرق
جهاز راهی ملک عدم گردیده باشند — علاوه بران ذکر آن مرتد و بت پرست ملت مسیحیه را نیز سودی بحال کسی نمی بخشد چنانکه از آفتاب روشن تر
است که هر کس ملت مسیحیه را ثانیا اختیار کرده و اختیار کرده است الا بجهت حصول بعض مطالب دنیویه و اندوختن مال و طلب جاه و حب اسباب
بزرگی چنانچه بدیهی است که اکثر فرومایگان قلیل البضاعت یا جز آنان آواره گرد مگر اکثر بزرگان از زن و مرد و صاحبان عزت و آداب
فوج فوج داخل دین حقه فرقه اسلامیه میگردند آنرا نیز در نظر باید داشت و در مقابل این اشخاص بی اعتبار در نظر باید آورد — علاوه
بران در مزاج مردم تفاوت کلی است بنا بران اگر بعض اوقات برای ترک ملتی که دارند تشدید و جبر نموده آید آنکسان از سر خود می
گزرند مگر ملتی که دارند گذشتن شان محال مینماید پس استقلال آن برای ین باطل باعث ثبوت آن ملت باطله و باعث اثبات دین
حقه نمیشود و موافق آن اگر همین اشخاص که مؤلف بذکر شان پرداخته استقامت شان بر ملت مسیحیه باعث دلیل دین حق بودن و موافق
رضای قادر مطلق نمیشود بلکه بدیهی است که هر گاه شخصی که بدترین طبقه از طبقات ملل و نحل باشد آنرا بخواهند بزور از آن برگردانیده
بملت حقه و دین پسندیده خدا آرند آن گمراه جاهل هرگز رضا نخواهد داشت پس حال این اشخاص مذکوره زیاده بران نباشد همچنین
مستتر نماند که هر قدر صدمات و صعوبات مشرکین و کفار اشرار بر سر مسلمانان رفته و میرود اگر عشر عشیر آن برای اقوام دیگر اتفاق می افتاد
نامی از ایشان نمیماند راقم بعضی آنرا بمعرض بیان می آورم تا ارباب انصاف استقامت فرقه حقه با وجود اینگونه مشقتها و سختیها
و ثبات و رزین بر آن و متزلزل نشدن قدمهای شان در ان معرکه مردآزما دلیل صدق نیت و خلوص طویت اهل اسلام ملاحظه
فرمایند پس اگر دین اسلام دین حق و موافق رضای او سبحانه و تعالی نبود البته آنهمه مردمان باینهمه ایذای قوم دست از حمایت اسلام
و بانی شرع نمیکشیدند چنانچه بدیهی است که در ابتدای اسلام ظلم و تعدی دشمنان خدا از اندازه افزون بود و قبائل عرب بهمت بر هلاکت

حضرت مقدس نبوی مصروف داشتند و این خبر با بوطالب رسید بآنحضرت گفت بکار خویش اشتغال نمائی و باهتمام تمام کهمی که مامور بآن فیها نمائی و تا
من در حیات باشم اعدا را بر تو دسترس نباشد و این دو بیت از ابیات که ابوطالب در آن باب انشا کرده شعر والله لن يصلوا اليك بجمعهم
حتى اوسد في التراب دفينا + فاصدع بامرك ما عليك غضاضة + وابشر بذاك وقر منك عيونا — چون کفار جد ابوطالب
در حفظ و حمایت حضرت رسالت مشاهده کردند در مخاصمت بنی هاشم یکجهت گشتند و از برای استحکام بنیان عداوت وثیقه نوشتند و از ذکر جمیع [illegible]
ابوطالب بکمال احتیاط با رسول و اصحاب بشعب در آمدند و سائر بنو هاشم و بنو مطلب در دخول شعب ابی طالب اتفاق نمودند الا ابولهب که از نهایت
شقاوت سر باز زد و چون مشرکان از صورتحال آگاهی یافتند پیمانه را با میثاق مؤکد گردانیدند و با اولاد هاشم و بنو مطلب مناکحت و معاملت
ننمایند و در نفعی که بدیشان عائد شود سعی نکنند بلکه از قید طاقت و توان نگذارند که در آیند [illegible] و میان ایشان [illegible]
و صلح هرگز نباشد الا بقتل مصطفی و درینباب عهدنامه نوشته [illegible]
نقلست که بعد دخول شعب کار بر مسلمانان چنان تنگ شد که [illegible]
[illegible] محال نمانده که غیر موسم حج و عمره از ان موضع برون آیند و در موسم حج ابوجهل و [illegible]
[illegible]
[illegible] در معرض تلف در آید اگر احیانا در موسم زیارت [illegible] مخالفان میدیدند که یکی از موافقان [illegible]
اورا افزون بها میگردیدند تا آن بیچاره مایوس میشد و مقیمان بازار که را خود [illegible] آن بود که مشتاق الطعام اهل اسلام [illegible]
[illegible] بسر بردند چون آنحضرت دانستند که از جور و جفای اشقیا هیچگونه مسلمانان را استخلاصی نخواهد بود و قریش نیز مستعد آمده تا بقتل آنحضرت
گردیدند چنانچه آورده اند که جبرئیل امین نازل شده صورت قضیه کفار اشرار را مشروحا بآنحضرت در میان نهاده [illegible] رسانید که شب در
محل معهود که با استراحت مشغول میشد نخواهد بود و روز دیگر بهمرهی [illegible] سفر پرداخته توجه مدینه گردد چون شب شد [illegible]
قرار داده بودند جمع آمده انتظار می بردند که آنحضرت در خوابگاه [illegible] بقتل آنحضرت پردازند حضرت رسول بکیفیت قضیه اطلاع یافته
علی ابن ابیطالب را فرمود که مشرکان قصد قتل من دارند تو برد حضرمی من پوشیده در خوابگاه من تکیه کن و دل قوی دار که هیچ گزندی بتو
نخواهد رسید علی مرتضی بفرموده عمل نموده بردی که پیغمبر خدا ص در خواب می پوشید بر دوش خود کشیده در فراش خاص آنحضرت [illegible]
[illegible] نفس نفیس خود را فدای ذات مقدس او ساخت و آیه کریمه من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله والله رؤف بالعباد در شان
او نازل گردید گویند که در آن شب که علی ابن ابیطالب آن دلیری نمود و از سر جان شیرین گذشت باری تعالی بجبرئیل و میکائیل وحی فرستاد که من در میان
شما هر دو عقد مواخاة بستم و عمر یکی از شما بیشتر از دیگری گردانیدم کدام یک از شما حیات دیگری را بر حیات خود دوست تر میدارد آن فرشته
مقربه میگفتند که ما حیات خود را دوست تر میداریم و اختیار زندگانی دیگری بر زندگانی خود نمیکنیم باز وحی آمد که چرا همچو علی ابن ابیطالب نباشید
که میان او و محمد ص عقد مواخاة بستم و او جان خود را وقایه نفس گرانمایه محمد ساخته حیات محمد ص را بر حیات خویش مقدم نموده اکنون [illegible]
بر خط غبار روید و علی را از شر اعدا نگاه دارید ایشان بفرمان خدای عز و جل از طاق [illegible] در پرواز آمده [illegible] نزول نمودند [illegible]

دربایین پای حضرت مرتضی فراگرفت و جبرئیل در بالین او نشسته فرمود بخ بخ کیست مثل تو ای علی بن ابی طالب که خدا بر تو مباهات می‌نمود
بر ملائکه و لله در من قال شعر سری که داشتم اندر اختم بپای تو حیف + که نیستم سر دیگر برای پای دگر + و حضرت مرتضی دران باب چند
بیت فرمودند که اول آن بیت این است شعر وقیت بنفسی خیر من وطئ الحصا + ومن طاف بالبیت العتیق و بالحجر بنده
راقم مناسب حال آنوقت این شعر سعدی علیه الرحمة را مناسب مطابق حال خود دانسته نظم من چه در پای تو ریزم که سزای تو بود + سر نه چیزیست
که شایسته پای تو بود + و در کتب سیر مسطور است که چون علی مرتضی در مضجع حضرت مصطفی صلعم تکیه فرمود آنسرور از خانه بیرون رفت و از اول
سوره یس فاغشیناهم فهم لا یبصرون خواندن آغاز کرده مشتی خاک برگرفته بر سر آنها و هم پایان رسید و آن خاک بر سر کوردلان ریخته بدر
آب رویش ریخت و بآتش دوزخ پیوست و آنحضرت بسلامت بگذشت و هیچکس از ایشان ندید تا اینجا بود از روضة الصفا برعایت اندک اختصار
الغرض تمام آنشب علی مرتضی بر فراش آنحضرت در راه خدا سر بکف نهاده بدون اندیشه و بیم خوابیده بود و از هجوم آن طائفه روسیاه که بر در
دولت و اطراف و جوانب دولت سرا را گرفته بودند پروایی نداشته پس حق برادری و حواری بودن اینگونه است که امیر بجا آورده اند نه آنکه مثل حواریان
عیسی را گذاشته راه فرار پیش گرفتند چنانچه مرقس در باب ۱۴ هم درس پنجاه گوید که همه او را رها نموده فرار نمودند تھے - مگر یک جوانی
که پارهٔ کتانی بر بدن برهنه افکنده بعقب وی روان گردید و آن جوانان او را گرفتند که آن پارچه کتان را هم انداخته برهنه فرار نموده تھے علاوه بران
هجرت نیز ضروری بود بمصالح چند که خدا و رسول او آگاه باشند و مسیح نیز در باب ۱۳ انجیل متی درس ۵۷ آورده یسوع آنهارا فرمود که هیچ پیغمبر
بی حرمت نیست مگر در وطن خانه خویش تھے - پس بحکم مصلحت در هجرت و ترک وطن همین نیز باشد الغرض بعد هجرت سید الابرار نیز باده
خصومت قریش منقطع نگردیده بلکه در بغض و حسد و کینه و عداوت بیشتر از پیشتر کوشیده و تشدد ظلم و عدوان مسلمانان را افزون مینمودند هرجا
مسلمانی می شنیدند یا مظنه ایمان بخدا و رسول او کسی بهم میرسانیدند او را در غل و زنجیرها و طوق و سلاسل مغلول میکردند از انجمله قصه ابو جندل بن
سهیل باشد که کفار قریش چون سهیل و عتبت او بدین اسلام یافتند مقید نمودند و با آن حالت غل و زنجیر خود را بملازمت آنحضرت انداخت
چنانچه آورده اند که در حالتیکه از اسفل مکه ابو جندل بر آمده خود را بمسلمانان رسانید چون در آن حالت صلح نامه حدیبیه نوشته میشد پس سهیل
وکیل قریش گفت قسم بخدا بر این تقدیر مصالحه را بر هم میزنیم و هرگز مصالحه نمیکنیم پیغمبر خدا صلعم فرمود پس بگذار این امر را بخاطر من گفت
هرگز نمیکنیم پس بکرر فرمود و او همراه انکار ورزید چون ابو جندل مایوس شد گفت یا معشر المسلمین برگردانیده میشوم بسوی مشرکان و حال آنکه
اسلام آورده ام آیا نمی بینید که چقدر صدمه ها از دست تعدی آنها کشیده ام ابن اسحاق میگوید که حضرت رسالتمآب فرمود یا ابا جندل
احتسب فانا لا نغدر و ان الله جاعل لک فرجا و مخرجا و چون آنحضرت قول و قرار برین امر داده بود که تا آن قدر مدت هر کس
از کفار قریش و متعلقان ایشان مسلمان شده بخدمت آنحضرت آمده باشد و آنها او را بخواهند آنحضرت او را جانب کفار برگردانند و هر کس از
مسلمانان بجانب کفار آید آنحضرت او را نخواهند ازانرو در باب ابو جندل گذشته در حواله سهیل نمود چون ذکر صلح نامه حدیبیه بمیان آمد اعتراض کرد این
شرط وارد میگردد چیزی نوشتن صلح و تر باشد پس آنکه چون مخالفان و منافقان در هر عصر و زمان موجود میباشند بر همین شرط صلح نامه
اعتراض آوردند که چگونه است که اینگونه شرط ذلت برای مسلمانان روا داشتند که کفار قریش می آمده مسلمان گشته و بخدمت آنحضرت برسد

قصۂ ابو جندل

او را برگردانند و کسی که از مسلمانان بکفار ملحق شود آنحضرت و مسلمانان او را نخواهند آنحضرت فرمود که کسی خدا و رسول خدا را دوست دارد و
مسلمان حقیقی باشد از برگردانیدن مصلحتاً بکفار ضرری برای ایمان او ندارد و کسی خدا و رسول خدا را گذاشته بکفار ملحق شود خدا و رسول او
از آنکس بیزار باشند و حاجتی باینگونه مسلمانان ندارند و در اینجا بر همین اکتفا رفته اگر درباره صلح حدیبیه زیاده تر تشریح مطلوب باشد در تحریر موسوم
جاء الحق و زهق الباطل مفصلاً مندرج است بملاحظه آرند الغرض کفار قریش هر قدر قوت که خدا تعالی بمقتضای البشریه ایشان را عطا
فرموده بود تمام آنرا با دوستان و مخالفت او تعالی صرف مینمودند و قصه عمار و پدرش یاسر و مادرش سمیه نیز مشهور است چنانچه روایت مروی
زمخشری و قاضی بیضاوی را ذکر میکنم میگویند که روایت کرده اند که کفار قریش اجبار نمودند بر گشتن از اسلام پس بستند سمیه را در میان دو شتر و داخل
کردند در قبل او حربه را گفتند که تو بمحبت مردان اسلام آورده بودی پس کشتند او را و یاسر را و این هردو اول کشتگان بودند در اسلام علاوه بران
آنچه بعد آنحضرت بر اهلبیت و دوستان آنجناب از جور و جفا های اشقیا رو داده زیاده از آنست که درین قرطاس گنجد مگر برخی از آن بعرض بیان می آرم آن
مصیبتهای بیپایان مظلومیت امام حسن را همه دانست که معاویه بعد از آنکه حضرت امیر المؤمنین از دنیا رفت و با امام حسن صلح نمود و در آخر خود متقبل
گردید و خلاف شرط و عهود که با آنجناب کرده بود نه نمود چنانچه روایت کرده اند که حکام غلاظ و شداد در بلاد تعیین نمود از ایشان جهد گرفت که مشغول
ساختن در دوستان امیر المؤمنین مسامحه و سهل انگاری نکنند چنانچه زیاد ابن ابیه را برادری خود سرافراز کرد و او را والی عراقین نمود و از او
همین مطلب را خواست او نهایت مافی الضمیر بدو دوستان آنحضرت رسانید القصه علما آورده اند که انتها جا بدتر کوفه بود چه دوستان آنحضرت
در انجا بیشتر از جای دیگر بودند و زیاد چون خود مدتی ملازم حضرت امیر علیه السلام بود و معرفت شیعیان بیشتر از دیگران داشت نهایت تفحص
مینمود و از هر سوی جستجو و از مغاره و زیرزمینی و کلوخی که ایشان را پیدا میکرد و عقوبت بعذابهای گوناگون کسی دست یا پا از اصحاب امیر المؤمنین بریده
و بینی را بریده و کسی را کشیده و بسیاری را جلاوطن و بر ایشان کوه خود را اخراج کرد القصه سعی درین باب نمود که نماند در عراق و عرب کسیکه مشهور و معروف باشد مگر آنکه
کشته شد یا بردار کشیده یا در حبس مؤبد ماند یا کسی جلاوطن شده و اخراج گردیده و معاویه بغلامان و عاملان خود نوشت که شهادت احدی از دوستان
علی را قبول نکنید و زیاد ابن ابیه نوشت بمعاویه که حضرمیان بر دین و محبت علی میباشند حکم نما با ایشان معاویه در جواب او نوشت که هر که بر دین علی
باشد او را بکش و مثله کن لاجرم اثری از دوستان علی نماند تا آنکه نوشتند که هر کرا بمظنه شنید که محبتی بعلی دارد یا از شیعه او میباشد تهمتی باو زده او را
رسانید تا بجائی رسید کار که بهتر کسی را که بکفر و زندقه منسوب نماید یا آنکه علانیه شراب مینوشید و زنا و لواطه میکردند و قماری باختند از تعظیم و تکریم مینمودند اگر
کسی سهواً یا غفلةً اسم علی را بر زبان میآورد لعن میکردند یا از آن اسنادها مجعول را اسناد مینمودند و او را تهمت تشیع میزدند و میکشتند و انواع اذیتها میرسانیدند
علاوه بران عمار یاسر و اویس قرنی که جلالت شان آنها در دوازده آفتاب عالمتاب روشنتر است اگر در جنگ و جدال صفین شربت شهادت از دست
اهل شام چشانیدند حجر بن عدی و اصحاب وی را و عمرو بن الحمق مصاحب رسول الله علانیه بدرجه شهادت رسانیدند علاوه آن صد و بیست هزار کس
که بعضی ازان از اهل بیعت رضوان بودند بدرجه شهادت فائز گردانیدند و نعش محمد بن ابابکر صدیق را کشتند و جسد او را در شکم حمار گرفته
سوزانیدند و دو طفلان صغیر عبید الله بن عباس عم آنحضرت را بقتل آوردند لا تستغیث الا باسه ابن زیاد بد بنیاد چند از خواص اصحاب امیر
المؤمنین چون میثم تمار و رشید هجری و دیگر انها بزجرهای گوناگون شهید کرده و حجاج را بر عراقین مسلط نمود تا آنکه الاف از دوستان اهلبیت

بقتل رسانیدند واز عمده اصحاب امیر المومنین کمیل بن زیاد و سعید بن جبیر و قنبر غلام امیر المومنین و یحیی ابن ام الطویل وغیر ایشان را کشتند
و بعد از ان زید پسر امام زین العابدین را کشتند و در کناسه کوفه عریان بدار کشیدند و پوستی از اندرون شکم او بیرون آمد که عورتین او را پوشانید
و چهار سال بر این نسبت بردار بود و کسی را یارائی نبود که بر او گریه و نوحه کند و زن او را بهمین حالت چندان زدند که مرد و او را ابیل در مزبله انداختند
و آنقدر بدن زید بر سر دار ماند که فاخته در شکم او جا کرد و آخر بعد از چهار سال بنی امیه را سوزانیدند و بعد از ان یکی پسر زید را با جمعی از مومنان
کشتند و بعد او را بر دار کشیدند و بعد از ان سوزانیدند و بر باد دادند و چون نوبت به بنی عباس رسید و آنها نیز صد تخته بر سر بنی امیه زدند
چه جای اساس عمارت بغداد را منصور دوانقی بر اولاد فاطمه قرار داده و شصت نفر و صد نفر و بیشتر و کمتر یک دفعه گردن میزدند خلاصه
کلام آنکه زیاده بر اینها همه واقعه غریبه و سانحه عجیبه مصیبت کبری و داهیه عظمی مظلوم کربلا است که از ابتدای خلقت دنیا الی یومنا هذا انسان تواند داد
شعر محتشم نظم افسانه که کس نتواند شنیدنش + یا رب اهلبیت چه آمد دیدنش + و بدیهی است که شهادت آنحضرت محض فی سبیل الله بود
و حضرت امام حسین علیه الصلوات والسلام برای خود دعوی ملک و ریاست و سلطنت و چگونه نبود و آنحضرت هرگز حب دنیا و جاه آنرا طالب
نبودند و نیز یزید پلید علیه اللعنه خواهان خون مظلوم کربلا نبود همینقدر میخواست که آنحضرت با وی بیعت کند در حکومت او رضا داشته باشد یا
نداشته باشند مگر در سکوت و صموت باشد و کاری بوی نداشته باشد تا آن ملعون نیز کاری با آنحضرت نداشته باشد لاکن از رهگذر آنکه
طبائع مردم مختلف است اکثر طالب حب جاه و ریاست دنیا باشند و ملوک بنی امیه دشمن جانی بنی هاشم از قدیم الایام بوده اند کینه های بدر و احد
با دشان بود چنانچه از شعار مشهوره آن ملعون است شعر لیت اشیاخی ببدر شهدوا + جزع الخزرج من وقع الاسل تا آخر
از ان ضعیفتر بودند که علانیه ناسخت مذهب اسلام بر دارند از و هر کس را میل بدنیا می دیدند او را نزدیک بخود میگردانیدند و اسم او را در قبیله او و محله او در
دیوان عطیه و جائزه می نوشتند و هر که تقرب با ایشان میجست او را از دنیا مستغنی میگردانیدند و از زمان دراز ملوک بنی امیه کوشش های بسیار
در یافتهای حیله صرف تا سیس اساس این شده آن نموده بودند که احکام دین اسلام از میان بردارند بلکه نوعی لتسخیر قلوب مردم بطعم جیفه دنیا نموده بودند
که اهل صلاح و مقدسین و زهاد و عباد در این که در اهل فن سلوک و ترک دنیا بودند بدان منعقد شده بودند و بالمره باطل حق محض و حق
باطل صرف گردیده بود و اگر ده سال دیگر نیز میگذشت حضرت امام حسین علیه الصلوات والسلام هم با جل طبیعی یا بمثل سائر وضعها کیا بقی
ائمه بدان از دنیا رفتند گذاشته بود و دیگر کسی را ممکن نبود که بطلان آن دین و آئین بنی امیه را ظاهر سازد و از این عقیده که چون بدعات
لولیه در ذهن شان راسخ و در عقیده او نهایت شدید و مستحکم گردیده بود از چنین اعتقادی برگرداند بخداوند ذوالجلال قسم است و اگر نعوذ بالله پیغمبر
مبعوث رسالت میشد خلق را امکان نمی هست که از این راه نمی گردانید مگر بدین راه کشته شدن و تقسیم مصائب و اهوال عظیمه که کوه های
از استماع آن آتش شود بجان و عیال و اولاد خود با سال خود خریدند و اگر این شهادت را قبول و اختیار نمودی بایان و صنع تمام در بلکه اهل اسلام
قبل از این اثری از آثار اسلام باقی نماند و احدی نمانده بود که خدا را بشناسد چه جائی که پیغمبر را در جای خود بشناسد و هی را یا وصی او را یا آنکه امر و نهی بداند بحجت
بر خلق کیست لهذا آنجناب این مصیبت عظمی را اختیار نموده و بدان از کار فرو بسته گشوده گردید از اسیری اهلبیت از کربلا تا کوفه و از کوفه تا شام
اسیران که و دیگر زیاده تر مخالفان را رسوا نمود و قسمی که تیسه عداوت و دیرینه اهلبیت کی تعیبه امام حسین علیه السلام معلوم و مردم دانستند که این معاویه به اعتبار معاوت دیرینه

است که اباعن جد بتقاضت و عناد در این دو سلسله بوده و کیش و آئین هر دو نیز میان یکدیگر چنانچه میان هاشم و امیه مشاجرات و منازعات
شده تا آنکه ورا از حرم مکه اخراج نموده و میان عبد المطلب و حرب نیز منازعات بسیار شده و در کتب مبسوطه مذکور است میان ابوسفیان و
پیغمبر خدا محاربات واقع شده و میانه امیر المومنین و معاویه نیز بدستور تا یزید پلید و آنجناب سید الشهدا امام حسین علیه السلام آنهمه مصائب که احتیاج
به تحریر و محتاج بتقریر کسی ندارد همه کس را ظاهر است و چند تا در فرع صلاح موافق و مخالف گردیده بجان خود و یاران و عزیزان و برادران و فرزندان
و اهلبیت خود در راه خدا خرید و تبول مر خوطیق بیت پا یا چون تن بوذرها تو کنارجو + دینی نبی کی ره گئی دنیا میں آبرو
الغرض بدون رضای خدا نیز در راه خدا تعالی کدام باعث بود که امام حسین علیه السلام و آئمه بزرگواران بخلفای جور از بنی امیه و عباس
تقرب بجویند و محبت پیدا نمایند تا بمقصودات دنیویه برسند مگر آنهمه بزرگواران که ذکر شان مذکور شد و سایر ائمه معصومین از آن زمان تا امام
یازدهم از ائمه اثنا عشر بلکه حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه و علیهم بسبب عدم تمکن از ظلمه غیبت اختیار فرموده هر یک از دست خلفای جور
زهر ستم او بودند از انواع اقسام اذیتها و صعوبت قید و بندی شدید کشیدند و آن بزرگان آسایشی نبود مگر در راه خدا برای انکه ز زوال و بنیاد قصر
شیده اسلام پیدا نباید و به خلفای جور و ملوک ظلمه تو قع سکوت و رضا میداشتند ائمه و اصحاب ایشان امر خود داشتند لیس مگر آنهمه مدت جان و مال و عیال خود
منتظر و گوارا داشتند و تبعیدی دین مبین را ناگوار بر ایشان میبود حالا کجاست مولف میزان تا ببیند که مسلمانان چه قدر در راه خدا در دین
استقامت داشتند در مقابل ایشان بذکر مصنوعی که در سه چار کس را ساختن که اینگونه ایستادگیها نموده اند موافق مضمون این شعر باشد بیت
چو قطره ریخته نیفد دریا بری + بدیوانگی مانند این داوری و حال آنکه استقلال و استقامت و صبر بر شدائد و فرخ حوصلگی در وقت
مصیبت مسیحیان در کنار بگذار خود مسیح را و آن حالتی را که مولفان اناجیل در تصنیفات خود مذکور نموده اند در حمله تشکیک و بدفع تمامی شبهات در دست
نمی بردارد که چندین مرتبه بر رو افتاده و منتی در باب ۲۶ از درس ۳۶ انجیل متی از آن یافته میشود که مسیح و تمام شدن و بجان گشتن
نمود و بحالت جزع و فزع مرتبه تکرار یافته و مرقس در باب ۱۴ انجیل خود درس ۳۲ گوید که مسیح در متغیر گشتن و بیهوش شدن نمود و لوقا در
باب ۲۲ از درس ۴۴ گوید که عیسی بر زانو در آمده و در اضطراب افتاده بسعی شدید دعا نجات میطلبید و عرق چون قطرهای بزرگ خون بود بر
زمین میچکید بلکه لوقا نزول فرشته تا مسیح را قوت بخشد ذکر نموده است پس در حالتی که خود مسیح در شدائد و وقت نزول سبب بیتابی
نمود از مسیحیان چه توقع بحالت توان داشت الحال استقامت و استقلال مومنان از اهل اسلام را در یافت نمودند و بی تابی و اضطراب
مسیح را نیز ملاحظه آورده که هرگز سزاوار شان والا شان حضرت نبوی مانند مسیح نبود و شوق لقای پروردگار او را از بیگونه جزع و فزع
نیز باز داشته و مومنان خصوصا الشهیدا شباب اهل الجنه بطوع و رغبت سر در راه جانان باختند یا لیتنی کنت معهم فافوز فوزا عظیما الحاصل
خلاصه کلام از درگاه مجیب الدعوات سائل میباشم اللهم احیای محیا محمد و آل محمد و مماتی ممات محمد و آل محمد صلوات الله علیه
و علیهم خداوندا ما را بطریقه حقه اسلام که بنص و من یبتغ غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه بحجز آن هیچ عملی را قبول نمائی تا دم آخرین ثابت
بدار ای پروردگار ما را با میر المومنین و بدان روز قیامت مبعوث نما آمین یا رب العالمین بحق طه و یس یا سبحان دانسته نیست که به هیچوان خواه مسیحیان
یا اهل سائر ادیان معجزات انبیا علیهم السلام را اندوی کتب مخالفین خود هرگز نتوانند با ثبات رسانند بلکه اندوی کتب ساخته و پرداخته

آسنناه

خود کہ از کتب الهامی و بایستی آن قرار داده اند خواهند آورد و دران حال با حسن وجوه معجزات آنحضرت از روی تواتر خود سند و حجت آورده
غالب شویم ثانیاً آنکه اگر مسیحیان دعوی کرامات حواریان دارند و معجزات ائمه اثنا عشر علیهم السلام که بعدد نقبای بنی اسرائیل بوده اند و
هر یک از آنحضرات بشرف و هم مرتبه و بهترین انبیاء در عصر خود بوده اند خاصه معجزات و خوارق عادات جناب امیر المومنین علی ابن ابیطالب ع
از حد حصر بیرون عطار رحمه الله علیه گوید بیت از دم عیسی کسی گر زنده خواست + او بدم دست بریده کرد راست + و قصه نجات
استخلاص سلمان فارسی در دشت ارزن از دهن شیر از آن مشهورتر و معروف تر که حاجت به بیان داشته باشد و حکایت باز و کبوتر و غیرهم
و معجزات حسنین علیهما السلام و دیگر ائمه معصومین علیهم السلام آنچنان صحیح و لا کلام ثابت باشند که هیچکس از اهل اسلام خواه موافق و خواه مخالف
آنحضرات را از آن معجزات و خوارق عادات انکاری نباشد بلکه بعض متعصبان اهل سنت با وجود آنکه از فضائل آنحضرات از حد یکے
وا نهاده اند کے را قبول نمی نمایند مگر خوارق عادات آنحضرات را در کتب و رسائل خود ذکر نموده اند چنانچه خواجه محمد پارسا در کتاب خود
فصل الخطاب و نور الدین جامی در شواهد النبوة و دیگران در دیگر کتب و مرویات خود ذکر خوارق عادات هر یک ائمه جدا جدا پرداخته اند
و احدی بر ایشان رد و ایراد نگرفته اند پس هرگاه از آن خوارق عادات اندکے شبهه نبود و هرگز بزرگان اهلسنت آنرا در تحریرات خود ذکر نمے
نمودند بلکه از راه انکار پیش می آمدند پس قبول و منظور نمودن آنها عمده ادله دلائل در باره وقوع معجزات و خوارق عادات آنحضرات
باشد بلکه از دست نواب سفرای حضرت امام صلوات الله علیه کرامات بسیار و خوارق عادات بیشمار بمرتبه اثبات رسیده اند همه دلالت
بر صدق بعثت آنحضرت میدارند ثالثاً آنکه اثبات دعوی انبیا در زمان ایشان به صدور معجزات امری بود آسان چون زمان پیغمبران را
زمانه دراز گذشته است هرگاه منکران آنحضرت از غایت بیحیائی از قبول صدور معجزات و ظهور خوارق عادات آنحضرات بکلی انکار می ورزند
چونکه نه توریت را قبول دارند تا عبارات آن بر ایشان دلیل تواند شد و نه انجیل را باور نموده اند تا از روی مضامین انجیل قبول نمایند و حقیقت
قرآن مجید را ندانسته اند تا آیات بینات کلام الهی بر ایشان حجت باشد پس اولیتر متمسک بذکر معجزات انبیا نگردیده سخن از کرامات امت
زنیم تا اولیتر باشد چونکه یقینی است که فیضان صحبت و برکت ایمان بر انبیاء از خواص امت سرایت و موثر گردیده باشد هرگاه این چنین است
پس ما نه شنیده ایم که بعد از زمان بعثت آنحضرت مسیح علیه السلام کرامت و خوارق عادت نموده باشند اگر هست بیاورید بر خلاف آن در فرقه حقه
مسلمانان در هر باب نسبتاً غالب باشند آنقدر صاحبان کرامت یافته شوند که از حد حصر بیرون و متجاوز باشند و این دعوی
محض بنائی باشد علاوه برین اثبات دعوی نبوت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم موافق اصول مسلمانان مطلوب است یا مطابق
اصول مسیحیان در صورت اول المعان و شعشعه الضوء آفتاب عالمتاب روشنتر است اگر موافق اصول مسیحیان پس آن نیز سهل و آسان چنین
بود که هر کس دعوی نبوت نماید و بر طبق دعوی خود معجزه و خوارق عادت از وی موافق شهادت پیران خود ظهور رسد و خود اخبار
او در کتب الهامی باشد آنهم موافق دعوی خود دش که خبر من در کتاب سابق بیابید و گوید که علما و فضلاء آن کتب و آن دعوی او را بجیء تسلیم نمایند
آنکس پیغمبر بر حق باشد چنانچه معجزات مسیح از روی انجیل و اخبار وجود او در کتب سابقه سالفه که یهود قبول ندارند مگر چون حواریان در
انجیل مدعی آن گردیده اند فی الواقع قرار یافته اند کسی انکار یهود مطلقاً اعتبار نمیکند که خبر همین مسیح در تورات باشد نه همان پیغمبر آنکه

جسمی به پیغمبرے و نبوت ایشان اعتقاد دارند نه صدور معجزه و ظهور خارق عادتے احدی از ایشان روایت نموده چنانچه تو هرگز
نیست توانے که ظهور معجزه از هر یک از آن انبیا با ثبات رسانی مثلاً از یحیی موافق انجیل هیچ معجزه صادر نشده چنانچه در انجیل یوحنا باب دهم درس ۴۱
گفته اند به تحقیکه یحیی هیچ معجزه ننمود پس اگر معجزه شرط نبوت باشد یحیی علیه السلام که معجزه ننمود پیغمبر چرا نباشد علاوه بران ظاهر است
کلام مباحثه و مناظره مذهبی محض از برای تحقیق دین حق و هر کس را نجات خود مطلوب باشد ورنه شخص پیغمبر بر حق باشد هست مگر
یهود در آتش دوزخ سوزان اند را از آن پیغمبرے چه حصول پس هرگاه خودغرضی نا انصافی خواه عصبیت و عناد یا امر غیر و حسّی یافته
در آنحال فوائدی که از آن مطلوب و مقصدے که دران منظور است از میانه بکنار میرود لهذا قواعد چند ضوابط و شرائط اند خود آن
نادانست و بفهم ناقص و ناتمام خود ذکور مینمایم شاید ارباب انصاف را پسند افتد اول آنکه طرفین را باید که تواتر یکدیگر را معتبر تصور نمایند ورنه
از مباحثه فائده نباشد چونکه هرگاه مسیحیان تواتر طرف ثانی را قبول و منظور نخواهند نمود درین صورت چگونه با ثبات دعوی خود ها بر
مخالفان توانند پرداخت بدتر آنکه دران حال تواتر زبانی در مقابله یهود و جمله منکران مسیح هیچ نتیجه هم افتاد ثانیاً آنکه مسئله که مختلف فیه
است بر یکدیگر حجت نیارند بلکه به همانقدر سند را اکتفا نمایند که در کتب طرفین مروی باشند باید اکتفا نمود و مگر در اینجا همین شرط چندان مفید نیست
ثالثاً آنکه مسیحیان تصور ننمایند در باره فرقه حقه انداه که درشتی بیش آمدن توانند و با نعره باشند که مسلمانان البته درشتی پیش خواهند
آمد چونکه مسیح انجیل را تصدیق نموده اند و اعتقاد در حقیقت شان دارند بلکه این گمان خود غلط باشد مسلمانان همان مسیح را قبول نموده اند که
خود را فرستاده خدا و بنده حق تعالی میدانسته و انجیل متداوله از کتب سماویه یا الهامیه نمیدانند پس اعتقاد داشتن بر حقیقت مسیح فائده بحال
دعوی مسیحیان ندارد در صورتیکه مسیح را از مخلوقات و حادث و بنده از بندگان او تعالی دانند او کجا که دعوی خدائی یا فرزندی
مسیح را که مسیحیان برای او دارند فایده داشته باشد پس در حالتیکه مسلمانان چنان مسیح را موجود ندانند و این دعوی مسیحیان را در باره
مسیح موهومی و خیالی تصور نمایند چگونه احدی دعوی آن تواند نمود که مسلمانان مسیح را قبول میدارند مان گر همان مسیح را که بنده خدا
بود و فرزند مریم علیهما السلام نه مسیح ابن الله و مسیح فرزند خدا هرگز قبول ندارند و میگویند که چنان کسی موجود نبوده رابعاً آنکه اگر مسیحیان
همین دلائل انجیل را پیش آرند و دلائل مخالفان را قبول ننمایند در انحال تحکم باشد نه انصاف و تحکم پذیرفت ندارد و قباحتے
دیگر هم میدارد و آنکه هر فرقه هرچه در کتب شان نوشته است بر مخالف خود حجت آرند و دلائل مخالفان را قبول نمایند در انحال اهل هر ملل
و نحل هرچه دارند بران حجت آرند خامساً اگر انصاف باید الصاف دهد و آنکه عیب و حجت و تکرار بار و ورنه نقضی بحال دعوی طرف مقابل
ندارند بلکه خود را تا انصاف متعصب با ثبات خواهد رسانید سادساً آنکه قواعد و ضوابط که برای مناظره معین شوند محض بیهوده و خیالی نباشند
البته باید که بر خلاف عقل که عقل هیچ عاقل ابا و انکار ده قبول نکند نباشند سابعاً اگر دلائل نقلی باشند در انحال نیز آنچنان باشند که از
کتب طرفین موافق باشند یا قریب آن معانی و مطالبی که در کتب طرفین وارد گردیده بوده باشند نه آنکه قواعد و ضوابط در کتب خود یافته و آنرا
بر عکس کتب مخالف دانسته در پیش نماید دران حال آن قواعد بکلی نا معتبر و نا مسموع باشد ثامناً آنکه اگر از عقل دست بردارد از همه حال دست
و همه اهل دست بردارد نه آنکه در جای مطلب خود ابا یا اثبات نتواند رسانید و از اثبات آن عاجز آمده پای خود را دران منحصر

داند که دست از عقل بر داشته دیوانه گردد پس این عجز باشد نه دست از عقل بر داشتن باشد۔ تاسعاً آنکه هرچه از کتب معتبره یکطرف
طرف دیگر آرد و طرفداران این را بران قبولی هیچ عذری نباشد اگر عبارت آن کتب سهواً و یا غلط فهمی اتفاق شده باشد که دیگر
فضلای آنطائفه اصلاح آن نتوانند نمود پس آنعبارت سهو جزو نفس کتاب گردیده و مقبول باید باشد بلے سهوی که از طرفین
آنرا اصلاح نمودن تواند داخل سهو کاتب باشد ورنه آن سهو معتبر و هر دلیلے که مخالف آن آورده باشد عذر سهو دیگر بران نمی‌رسد
چونکه درینحال معنی ندارد که سهو را فضلا و علما تمام قوم باصلاح نتوانند نمود۔ عاشراً کلام خدا در مقابل کلام الٰهی آنچنان کلام
دقول انبیا در برابر یکدیگر و کلام حواریان و کلام اصحاب و کلام شاگردان و تابعی هم مرتبه تواند نهست نه آنکه کلام شاگردان حواریان کلام
الٰهی باشد۔ احد عشر تقاضای روحی که تمام میزان از آن جنس ناقص پرست از کدام ادله و براهین باشد چونکه تقاضای جایز
چه باشد که خود را برحق دانسته باشند بلکه بعد مطالعه ادله و براهین سوال و جواب جانبین و نفستین فریقین تقاضای روحی
شان باشد مجوز خواهد بود ورنه تقاضای دلی بت پرستان در بت پرستی و تقاضای قلبے آتش پرستان در آتش پرستی و جمله پرستان
دران امر میباشد حاشا که آن امر پسندیده باشد بلکه باید که قسیس پیروان خود بگوید خوشا بحال آنهائیکه بس خدا را بجز ناشناخته جمله منکر پسر او
باشند و ما خدا را بمرتبه نشناختیم پس رستگاری جز بار انباشد مسیحیان نیز درین اندیشه خوش بوده باشند که طریق نجات بسیر آمد خواهد
دنیا و آخرت بر داشتیم پابندی عبادات سابقه نمانده۔ اثنی عشر توراة را منسوخ کردن و باز مدعی تکمیل آن بودن و بر مسلمانان
اعتراض بر دعوی تنسیخ توراة آوردن البته انصاف نباشد چنانچه مصنف در صفحه ۱۹ در باب اول فصل دوم میزان گوید فلهذا
احکام ظاهریه بطور تنسیخ انجام یافته بمعنی منسوخ گردیدند که دیگر محافظت آنها لازم نشد انتهی۔ باز آنجا در صفحه ششم همان کتاب انجیل
مسیح که در باب پنجم درس انجیل یوحنا باشد که تصور مکنید که از بهر ابطال توراة و رسائل انبیا آمده ام از جهة ابطال نه بلکه بجهت تکمیل توراة و رسائل
انبیا آمده ام انتهی۔ و تکمیل همین است و معنی تکمیل همین است که پیشتر ازین مذکور شده حاشا و کلا۔ ثالث عشر مسلمانان از ابتدای زمان
بعثت الی این زمان متواتر و همیشه گفته آمده اند که قرآن مجید اعظم معجزات آنسرور است و در قرآن مجید نیز وارد شده فاتوا بسورة من مثله
و اقصر سورة قرآنی انا اعطینا باشد و آن یکسطر بیش نیست مگر مترادف و مقارن آن تحدی تمام فرموده قل لئن اجتمعت الانس والجن
علی ان یاتوا بمثل هذا القرآن لا یاتون بمثله ولو کان بعضهم لبعض ظهیراً و نیز ظاهر است که آنحضرت هرگز پیش معلمی نرفته و نه
هیچکس درس نگرفته شعر نگارمن که بمکتب نرفت خط ننوشت + بغمزه مسئله آموخت صد مدرس شد + چونکه مخالفان آنوقت نیز
نسبت قرآن به سحر و جادو و بآنحضرت اسناد تصنیف میدادند البته اگر معانی و رایکاری بود از افشای این اسرار معاصران در زیان نمیکردند
پس فیقی دراین امر هم آنحضرت بجز حقتعالی نداشته درینحال چگونه امکان میدارد که چگونه آنجناب ممکن باشد که مثل قرآن مجید کتابے بیاورد که جمله
فصحای عدنان و بلغای قحطان و کافه اهل عرب که مهره و ماهران فن لغت عرب بودند مثل آن عاجز آیند پس در حالتیکه مدون معاون و مددگار
آنجناب امر عظیم را در مقابل عرب که اوستادان آنفن بودند بر آورده و همه را عاجز فرموده پس خاص کلام آنجناب نباشد بلکه کلام الٰهی
باشد و آنحضرت واسطه تبلیغ آن باشند همچنان مسلمانان گویند که معجزات پیغمبران گذشته حوالۀ بآنجناب کو اغذ پارهٔ چند می‌باشند که حال

صدق و از جانب خدا بودن آن کتب بحجیت ثابت نیست و الحال مانند شبه دیرینه و تقویم پارینه میباشند و قرآن مجید درمیان
امت باقیست تا روز قیامت و همچنان قسمیست که در زمان سعادت اقتران آنحضرت قرآن مجید راه نمای راه حق و هادی مطلق
بود همان اوصاف الحال نیز موصوف میباشد و اگر از آنحضرت سوی را دحق و هدایت خواه طلب معجزه مینمودند حواله القرآن میفرمود
دراینحال میشود گفت قسمی که در زمان انبیای سابقه امر رسالت ایشان ممکن بود و بعد گذشت زمانه شان اثبات امر نبوت منحصر بشهادت
اصحاب و امت بود امر رسالت آنحضرت نیز آنچنان متعلق بشهادت اصحاب و امت دارد و بدون آن از درجه امکان خارج باشد بلکه بهمان
قسم که در عهد سعادت مهد آنسرور اثبات امر رسالت از قول بفعل می‌آید درین زمان نیز مثل آن اثبات آن بعمل میتوانند آمد پس التماس این سخن خلیفه
مقرون بانصاف باشد هیچ امتے درباره اثبات رسالت نبی خود نمیتوانند که چنین دعوی نماید که باثبات رسالت آن نبی قسمی که خود آن پیغمبر باشاهد
حجت و بینه می‌پرداخت ما نیز میتوانیم پرداخت و هرگاه منکران اسلام اینگونه داد انصاف را بدهند با وجود آن از آن پهلوتهی نمایند انصاف
بالاتر از آن نخواهد بود بلکه در صورتیکه مسیحیان خصوصاً و سائر منکران اسلام عموماً مدعی آن باشند که آنحضرت بعضی مضامین از توراة و
انجیل و غیره کتب زبانی اهل کتاب شنیده بدون تمیز صدق و کذب بر حرف آنها باور کرده بلکه بعض از آن احادیث جعلی بود که در آنزمان
درمیان اهل کتاب مشهور بود و اصل نداشتند و بعضی برای خوش کردن او گفتند چون خود نخوانده بود آنها را معتبر دانست پس از آن سخنان غیر
واقعی و کذب هرچه فراموش نمود گذشته از آن هرچه موافق دانست خود پسندید آنرا در قرآن نقل و تسویه نمود از آنرو آنچه در قرآن از کتب سابقه
نقلشده مختلف است و اختلاف کلی با توراة و انجیل میدارد پس موافق این دعوی مثل قرآن مجید آوردن هیچ اشکال ندارد چونکه کلام آنحضرت باشد
نه کلام خدا پس مثل کلام بشر آوردن در هر زمان اشکال ندارد و اگر سخن کسی مقرون باعجاز نباشد مثل آن آورده دعوی خود را باثبات رسانیدن و خصم را چنان
ملزم نمودن که آینده مجال دم زدن و حوصله کلام پیدا نه نماید و بشرط اثبات همین یک دعوی جمله دعاوی اهل اسلام نیست و نابود شوند از آن پهلو
تهی و اغماض و مسامحه عمداً چشم از حق پوشیدن باشد چونکه آنها یقینی میدانند که قرآن کلام بشر در بافته پیغمبر خداست درآنحال آن انکار او درآوردن
مثل آن نهایت سهولت و آسانی رو خواهد داد پس از مردم عرب بطمع زخارف دنیویه چونکه در هر جا کسان ایماندار و بے ایمان که دین را بدنیا فروشند
میسر میتوانند شد بلکه این امر را که اهم امور باشد اهم دانسته برای انجام آن مدرسها و مکتب‌ها بنا نمایند و در انجا تعلیم لغت عرب بمردم
انهماک نموده در زمان اندک معارضه قرآن مجید نمایند۔ پس اگر قرآن مجید کلام الٰهی نخواهد بود بر معارضه آن بخوبی قدرت پیدا خواهد
شد بلکه مسیح خود را و روح القدس را بمدد و معاونت بطلبید ممکن است که روح القدس حسب وعده مسیح در باب ۱۴ یوحنا که تا ابد
با شما خواهد ماند بدون نامه و پیام حاضر خواهد شد و یقین که در الضورت که قرآن مجید کلام آنحضرت است هیچ مانعی از آوردن مثل آن
درمیان نخواهد آمد و هرگاه همت این کار با وجود خواهشهای بیشمار در شما پیدا نیابد دران حال بالیقین بدانید که همت شما را حقتعالی
سلب نموده تا از عهده این کار بر نیاید درانحال دانسته باشید که قرآن مجید کلام حقسبحانه و تعالی باشد نه کلام بشر زیاده برین مسلمانان
کدام حرف جانبی است که از آن اغماض و کوتاهی نموده و قاصر می‌آیند و چونکه اثبات دعوی بذمه مدعی باشد چون شما نه مدعی آن
باشید که قرآن کلام خدا نیست پس بدون اثبات دعوی تحکم قرآن مجید از کلام الٰهی بدر نتوانند شد بلکه آنحضرت توراة و انجیل

موجود نداشتند از دیگران قصص و غیر آن شنیده نقل نمودند نزد شما کتب مذکوره بجنسه موجود که بهتر از ان دارید که اختلافے هم با قصص توراة و انجیلیه نداشته باشد از روی آن کتب برداشته آوردن میتوانید در انحال آن همه زحمت و مشقت ها که درباره الزام مسلمانان از عمری رز دوارند نگربا شند مضمون این شعر بیت هر که آمد در جهان آخر بمطلبها رسید * پیر شد ربیا النسا، او را آخر بدار نشد * بمطلب نیر سید بر آورده خواهد شد پس همه تن متوجه معارضه قرآن مجید گردیده باشند نظم خوش بود گر محک تجربه آید بمیان تا سیه روی شود هر که در و غش باشد * مگر راقم گوید که گذشته از آنکه منکران قرآن مجید از معارضه عاجز آیند و گذشته از فصاحت و بلاغت سلاست و طلاقت و عذوبت قرآن همین قدر را معجزه است که شخصے امی کتابے بیاردتی که هیچکس از مخالفان و منکران او بران ایراد و اعتراضے در قواعد و قوانین آن با وجود دست رسها کلی آوردن نتوانند از انرو از سوزش سینه هاے پرکینه او را سحر مبین گویند رابع عشر هر قدر بشارات در کتب سالفه از انبیاے موعود باشد به جبر و تحکم نباید در حق یکی از ایشان مدعی گردید بلکه از علامات هر نبی نافته شوند همان پیغمبر نبی موعود باشد نه آنکه بشارات داله بر شوکت و تسلط و حکمرانی که آن صفتها در حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله موجود و در مسیح مفقود بودند از عصبیت و عناد برای حال آینده مسیح مدعی شوند که بعد ازین او را حاصل شوند و این امر از انصاف بعید است بلکه مانند آن باشد که برای شخصے اعمے مادرزاد دعوی روشنی و ضیا بهم رسیدن در آینده کسی نماید پس لازم که در هر کدام بشارات علامت هر نبی باشد آن بشارت تعلق بوی گیرد همچنان بدانکه آنچه ذکر معجزات و خوارق عادات مسیح در انجیل بکثرت وارد گردیده آن قدر معجزه و خوارق عادات از مسیح ثابت نباشد خاصه از برای آنکه ذکر یک معجزه در چند مواضع متعدده مذکور یافته از انرو بنظر بینندگان بسیار مینمایند مثلاً آنچه مورخ انجیل اول متی بایستے که ذکر آن اختصاص داشته باشد باقی مولفان اناجیل ثلثه و مورخ اعمال و محرر نامجات و کاشف مکاشفات همان یک معجزه را در ان تصنیفات خود مذکور نموده اند - ثانیاً یهود گویند که مسیح هیچ معجزه نشان نداده و نه زنده شدن مرده ها آنچنان امرے نبوده که کسی آنرا پنهان توانداشت آفتاب و در زیر دامن ابر مخفی نماند اگر مرده ها را زنده مینمود ما ممنون منتهای فراوان و احسانهاے بیکران او را بر خود تا ابد میداشتیم نه آنکه او را بر سر صلیب میرسانیدیم بلکه اگر ما مخفی مینمودیم خویشان و عزیزان و اقربای ایشان و دوستان شان طنطنه کوس آنرا تا بفلک الافلاک میرسانیدند پس مسیح مرده زنده نشده جمعیکه در حالت سکته بیهوش افتاده بودند بهتر شدند یا بعضے بیماران که اتفاقاً به شدند آنرا معجزه و کرامت مسیح چه باید تصور نمود در زمان طبیبان ماهر این فن مانند افلاطون جالینوس و غیره موجود بودند معالجه امراض مزمنه بلکه مهلکه بخوبی مینمودند زیاده از مسیح از دست آنها مردم شفایاب گشتند پس آنهمه را انانند مسیح صاحب کرامات و خوارق عادات توان شمرد و مسیح را نیز یکے از آنها باید تصور نمود و هم گویند که معجزه سیر نمودن جمعی از نان و ماهی نیز دلالت بر خوارق عادت و صاحب کرامت بودن او ندارد چونکه حواریان ماهی گیران بودند از دست کارهای نهاکه از چند مثل آنچه سیر شدند سیر میتوانستند شد اگر صاحب معجزه بود بکلی انکار از معجزه نمیکرد بلکه اگر معجزه بیشتر نموده بود حواله آن مینمود آن هم نکرده و اگر قدرت بر معجزه میداشت آن چیزے که در ان زمان و در ان ملک نبود آنگونه خوردنیها را بمردم میخورانید باز یگران دیده شده که در موسم شگوفه درخت شگوفه دار از زمین بمے آرند و در وقت انبه خام درخت انبه خام و در حین انبه پخته درخت انبه ثمردار نشان میدهند هرگز در موسم شگوفه انبه پخته نشان نتوانند داد

همین حال دارد معجزه مسیح که ماهی ها را ماهی گیران می آوردند و بمردم معجزه گفته میخورانید - ثالثاً آنکه معجزات حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله مادرے احیالات ها بوده است و تکرار بتحریر در ان راقم نگردیده است اگر از روی کتب معتبره احادیث آنرا که شمار نباشد و کمتر از قول و فعل آنحضرت صلعم بود که خالی از معجزه باشد و اگر از روی قرآن مجید میخواهی خود قرآن مجید دلالت بر صدق دعوی آنحضرت صلعم معجزه ناطق و شاهد باشد صادق و عادل مطلق گذشته ازان اگرچه فرقان حمید منشور رسالت آنحضرت صلعم باشد نه تاریخ و نه روزنامچه لاکن بعض مقام حضرت ملک علام برای اثبات دعوی رسول انام علیه و آله افضل الصلوة و السلام کلام معجز نظام خود را بذکر معجزات حبیب خود شرف بخشیده و حبیب خود را بذکر معجزاتش در کلام بی همتای خود افتخار و سرفرازی غنایت فرموده از انجمله است اول

سوره مبارکه بسم الله الرحمن الرحیم سبحان الذی اسری بعبده لیلا من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی الذی برکنا حوله لنریه من ایاتنا انه هو السمیع البصیر و درین آیه کریمه محض ذکر تشریف بردن آنحضرت صلعم از مسجد الحرام به مسجد اقصی می باشد و در سوره والنجم ذکر سیر فرمودن آنحضرت صلعم به سبع سموٰت و سدره و کرسی و منتهی عرش اعظم میباشد و هو هذه بسم الله الرحمن الرحیم والنجم اذا هوی ما ضل صاحبکم و ما غوی و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی علمه شدید القوی ذو مرة فاستوی و هو بالافق الاعلی ثم دنی فتدلی فکان قاب قوسین او ادنی ما کذب الفواد ما رای افتمارونه علی ما یری الخ ایضاً در سوره بسم الله الرحمن الرحیم اقتربت الساعة و انشق القمر و ان یروا آیة یعرضوا و یقولوا سحر مستمر ایضاً کریمه و ما رمیت اذ رمیت و لکن الله رمی ایضاً جنوداً لم تروها

خاتمه

دربیان اختلافات

درباره اختلافات آن کتب معروض تبیان در می آرم بسیج آنکه کلام الهی و کتب سماوی چون کلام حقتعالے باشند در آنصورت لازم آید که چنانچه ذات حق از نقص هر قسم بری است کلام او نیز از آلائش هر نوع نقص و اختلاف بری و بعید باشد و بهیچوجه مبالغه و اغراق را در ان راه نبود و تناقض و تنافی کلام قطعاً در ان راه نداشته باشد ورنه در کلام مخلوق که البته خالی از نقص نباشد کلامی الهی چه تفاوت باشد و همه چیزها بوفوری در ان کتب موجود بسیاره از ان بیان میرود چنانچه مبرهن گردد از انجمله یکی آنها شد و آن عین اغراق باشد چنانچه در باب ۲۱ یوحنا کتاب خود در ۲۵ آورده دیگر کارهای بسیار است که عیسی کرد اگر یک یک نوشته شود گمان ندارم که آن صحف در جهان نتوان گنجید این انتهے حضرات عین مبالغه و اغراق همین باشد یا نه ورنه در حقیقت آنچه عیسی در عمر قلیل سی و سه سالگی کرده اگر شماره کارهای کلام یومیه شبانه روزی او نمود آید یک گز مربع زمین برای نهادن آن دفاتر عیسویه اکتفا می نمود یا زیادتی میکرد چه جای تمام دنیا

اختلاف دوم مرقس در باب ۹ انجیل خود در ۱ اول گوید پس بآنها فرمود که بدرستی که بشما میگویم که درین ایستادگان کسانے میباشند که ذائقه مرگ را نخواهند چشید مادامے که مشاهده نمایند که ملکوت خدا با قدرت می آید انتهے - بدیهی است که آن طبقه منقرض گشته و ایستادگان آن مجلس مردند فنا و زوال بر جمله ایشان راه یافته ملکوت خدا را مشاهده نمودند و عیسی موافق وعده خود بار مراجعت نفرمود پس اگر مراجعت او مخصص نشد بگونه تعیین وقت و زمان نامینمود و همین خبر در باب ۱۳ مرقس آیه نیز مولفش آورده است در انجا مسیح

باین تصدیق گفته است که آسمان و زمین زائل خواهد گشت و سخن من زائل نخواهد گردید انتهی غرض وعده وقوع آن امانیا نشاید پس این
انجیل کتاب آسمانی نباشد من ضد او رم که در وعده عیسی خلاف پیدا نشود انجیل اگر کتاب آسمانی با ثبات رسد رسیده باشد و انجیل او در باب ۱۲ شم
انجیل لوقا درس ۴۰ معلوم میشود **اختلاف سوم** از باب ۱۲ انجیل متی درس چهارم طبقه شریر فاسق آیت را طلب مینمایند
سوای آیت یونس پیغمبر آیتی بوی داده نخواهد شد پس آنها را گذاشته روان گردید انتهی معلوم میشود که مراد عیسی آنست که چنانچه
سه شبانه روز یونس در شکم ماهی گذشت خود مسیح در لحد همانقدر مدت توقف خواهد داشت و حال آنکه مسیح را شب جمعه مدفون نمودند صبح یکشنبه
در آنجا نبود و جسد او در نظر بینندگان نرسید با بیجا یک شب و یک روز در قبر ماند نه سه شبانه روز و از کتب توراة معلوم میشود که یونس
برابر سه شبانه روز در بطن ماهی بسر برد دیگر آنکه یهود هرگز انجیل را قبول ندارند پس اگر این حکایت واقعیت بپایه اثبات رسانیده آید شهادت
عیسائیان در باره عیسی چندان اعتماد ندارد و شهادت مخالفان ضروری باشد البته اگر جسد عیسوی در قبر یافته نشد از یهود انجیل مخفی نخواهد
بود چگونه است که این واقعه بزرگ صرف حواریان مطلع شدند یا دوستان مسیح متابعان او لهذا مخالفان آگاهی بهم رسانیدند دیگر آنکه
حواریان همان وقت انجیلات را قلمبند نمودند یا از فیض روح القدس این قصه بقید تحریر در آمده یهود گویند که چون ایام عید نزدیک و در فرصت
زنگ بود ما زیاده تر متوجه تشییع متابعان او و عدم توجهی ما را غنیمت دانسته پیش از آنکه ما از احکام سبت فراغت یافته خبرگیری نمائیم
شبانه جسد او را دزدیده از میانه بدر بردند و بحیله عوام را گمراه کردند که زنده از قبر برخاسته و گویند اگر بعد از واقعه صلیب دوباره
زنده میشد البته یار او را میدیدیم چونکه آنوقت از ما ترسی و خوفی نداشته و البته میدانسته که ما برادرستی بهم رسانیدن نخواهیم توانست برای
الزام ما اگر اندیشه داشته از بالای بام آسمان صدا میکرد که من زنده هستم چگونه است بجز مسیحیان احدی او را ندیده و اگر میدیدیم برو ایمان
می آوردیم **ایضاً** آنکه در باب ۱۲ انجیل متی درس ۳۹ و ۴۰ زیاده تر تصریح پرداخته و صاف سه شبانه روز نموده است چنانچه گوید انشان را
جواب داده گفت که طبقه شریر زناکار آیت را جستجو مینمایند و جز آیت یونس پیغمبر آیتی بوی داده نخواهد شد چه بوضعی که یونس ۳
سه شبان روز در شکم ماهی بود فرزند انسان نیز سه شبانروز در شکم زمین خواهد ماند انتهی انجیل جمیع احتمالات و عذرات و تاویلات
روز سوم را برطرف نموده با ثبات میرساند که وعده مسیح برای کامل سه شبانه روز بوده و موافق آن بوقوع نیامده **اختلاف چهارم**
و آن همین مبالغه است چنانچه متی در باب یازدهم درس ۱۱ زبانی عیسی گفته بدرستیکه بشما میگویم که از اولاد زنان بزرگتری از یحیی
تعمید دهنده برنخاسته است لیکن آنکس که در ملکوت آسمان کوچکتر است از وی بزرگتر است انتهی از این فقرات بعضی قباحات
برمیخیزند یکی آنکه یحیی بزرگترین جمعیت که از شکم مادر برآمده اند در آنحال عیسی نیز از بطن مادر برآمده او را کدام شرف و فضیلت بر یحیی باشد
و بجز آدم احدی را بر یحیی تقدم و مزیتی نرسد که بدون پدر مادر متولد گردیده بود و شاید عیسی باین سبب او گردید که یحیی افضل تر و بزرگتر زندگی
بوده دوم آنکه در ملکوت آسمان هر کس کوچکتر است از وی بزرگتر باشد پس اگر این تناقض بزرگ نگوئیم چه چیز گفته شود آیا کسان کم در ملکوت
آسمان بزرگ خواه کوچک باشند از شکم مادر برآمده اند یا چه **اختلاف پنجم** در باب پانزدهم انجیل متی درس ۲۴ فرمود که من فرستاده
نشده ام مگر بجهة گوسفندان گم شده خانه اسرائیل انتهی چون دست دعا فراهم آورده دعوی خود را ادیاتی بخشید چنانچه در باب دهم انجیل یوحنا

درس ۱۵ گوید گوسفندان دیگر دارم که از این گله نیست مرا بایست که آنها را نیز بیاورم الخ حالانکه دعوی فرستاده نشده ام مگر برای گوسفندان
خانه اسرائیل چه شد که گوسفندان دیگر پیدا کرده **اختلاف ششم** لوقا در باب سوم کتاب خود درس ۲۱ آورده و چون که تمامی مردم غسل
یافتند و عیسی نیز غسل یافته دعا مینمود چنین بوقوع پیوست که آسمان باز شده و بصورت جسمانی روح القدس چون کبوتری بر او نازل شده
و آوازی از آسمان برآمد که گفت توئی پسر محبوب من که بتو رضامندیم انتهی از این فقرات چند مطلب برمیخیزند از انجمله باز شدن آسمان
باشد پس خرق و التیام آسمان چگونه ممکن باشد ثانیاً آنکه آسمان بنظر بینندگان در آمد چونکه آنچه سیاه کبودی نیلگون دیده میشود در
و بعد مسافت است نه رنگ خود آسمان چنانکه کوههای رفیع و بلند از دور کبود و نیلگون معلوم میشوند پس آن لون بعد مسافت و دوری باشد
نه اصل رنگ گرفتیم اینکه در آسمان خرق و التیام در آمد مگر بعد پاره شدن آسمان آسمان دیگر بالای آن بچه نوع بوده آیا جمله آسمانها پاره شدند
یا یک آسمان و پاره شدن آسمان از شق القمر روشنتر بوده جمله مردم آنرا دیده باشند البته دوست و دشمن و مخالف و موافق روایت نموده باشند
یهود نیز منکر نتوانند شد و البته آنرا قبول کرده در تحریرات خود درست آنرا بیان نموده باشند در کجا قبول نموده اند روح القدس بصورت جسمانی
کبوتر نمودار شد آنرا بسیاری ملاحظه نموده باشند و آواز نیز هزارها کس شنیده باشند ثبوت آن محض عبارت انجیل کافی تواند بود آن بحکم باشد که
عبارت کتب تفاسیر دلیل راستی دعوی شان تواند بود و عبارت کتب تواریخ مثل دلیل راستی دعوی نتواند شد - علاوه بران چگونه
معلوم شد که آن کبوتر روح القدس بود و آن آواز خدا تعالی بود و ایضاً معلوم شد که خدا امکانی و آسمانی ثابت باشد **اختلاف هفتم**
مصنف انجیل سوم باب پنجم درس ۲۱ آورده عیسی جواب داد که ای قوم بی ایمان کجرو تا کی من با شما خواهم بود و تا کی شما را برداشت نمایم پسر خود را اینجا بیاور می آنکه روح او را
پاره پاره کرد و عیسی روح پلید را نهیب کرده پسر را شفا بخشید انتهی الحال راقم میپرسم که وجود جن از این عبارت و دیگر عبارات انجیلیه نیز با ثبات میرسد با وجود آن چگونه
است که اگر کسی قائل وجود جن درمیان آید داخل زمره مسخره میگردد پس انکار جن انکار انجیل و عیسی باشد **اختلاف هشتم** متی در باب ۲۷ انجیل خود درس ۳۴
آورده و در ساعت نهم آن بیان دوان اسفنج را گرفته و از سرکه مخلوط نموده بر نی گذاشته بجهت آشامیدن حواله نمودند و در انجیل مرقس در باب ۱۵
درس ۳۶ اسفنج را از سرکه پر نموده بر نی گذاشته آورده لوقا ذکر نکرده بوده مسیح نیاورده مگر آنقدر در باب ۲۳ درس ۳۶ پیش او آمده سرکه
گذاشتند انتهی یوحنا لفظ زوفا زیاده نموده چنانچه در باب ۱۹ درس ۲۹ گوید ظرفی پر از سرکه آنجا بود و ایشان اسفنج را سرکه مملو کرده
بر زوفا گذاشته تا به دهانش رسانیدند انتهی مگر یوحنا زیاده برین گوید که عیسی علیه السلام اظهار تشنگی نمود چنانچه در آخر درس ۲۸ گوید گفت
که من تشنه هستم **اختلاف نهم** از انجیل متی باب چهارم درس ۲ معلوم میشود چنانچه در انجا مذکور است پس چهل شبانه روز روزه
داشته عاقبت الامر گرسنه گردید انگاه امتحان کننده نزد وی آمده گفت که اگر فرزند خدای بفرما تا این سنگها نان شود در جواب
گفت نوشته شده است که انسان به محض نان زنده نخواهد بود انتهی چون مسیح خود را انسان گفته نه شیطان را پس انسان چگونه خدای
قدیم باشد خود مسیح مقر انسانیت خود باشد برای او دعوی خدائی مخالف دعوی اوست بیخیال گرسنه گشتن نشان احتیاج باشد
پس بشر بوده بیچیان بیشتر مذکور است چنانچه از درس ۵ آنگاه ابلیس او را بلده مقدسه برده و بر کنگره هیکل ایستاده نموده با وی گفت
چنانچه فرزند خدا هستی خود را بزیر انداز زانکه نوشته شده است که او ملائکه خود را از بهر تو فرمان میدهد که ایشان ترا بر دست های

خود نگاه دار تا مبادا پای تو از بر سنگی خورد انتهی **ایضاً** از درس ۸ باز دیگر شیطان او را بکوه بسیار بلندی بهمراه خود برد و بتمامی ممالک ناسوتیه و جلال آن بر وی نشان داد و باو گفت همه این اشیا را بتو خواهم بخشید اگر مرا سجده نمائی انتهی آنگاه یسوع بوی گفت دور شو ای شیطان که مسطور است اینکه خداوند کار را که خدای تست پرستش کن و غیر او را عبادت مکن انتهی از این فقرات بسیار قبائح شنیده بر می خیزند چونکه رفتن مسیح همراه شیطان چه بود اگر برای امتحان بود عیسی در کدام حمله امتحان او کامل بر آمد نه بگفته او سنگ را نان نکرد و قادر بر آن نبود پس معجزه نبود نه خود را بر انداخت تا ابلیس کرامت دیده نرم گردد از جمله هر یان ادعای بیدینی بعقیده چون رفتن آسمان بود خوارق عادت نشد لیکن از جمله بحر مبالغه متی گفت چنانچه متی گوید که شیطان او را بر کوه بسیار بلندی همراه برد و بتمامی ممالک ناسوتیه و جلال آن بروی نشان داد و حال آنکه بر کوه تمامی ممالک ناسوتیه و جلال آن دیده چگونه می آید بر بالای کوه بزرگترین کوه های دنیا نشان نمیدهد جمله ممالک ناسوتیه و جلال نظر نمی آید بخواهد در آید دیگر آنکه شیطان از بندگان نیک خداوند خود همیشه گریزان باشد این دفعه تسلط او بحدی باشد که عیسی را هر جا بدو همراه او برد و آخر کار هم هیچ معجزه از و صادر نشود پس این امتحان محض برای آن بود که مسیح حسب گفته شیطان همراه او میرود یا نه و هر گاه فضولی از در فضولی در آید و بگوید که چه فائده داشته اگر معجزه از عیسی صادر می شد شیطان البته ایمان نمی آورد راقم در انحال خواهم گفت که در همراه او رفتن کدام فائده بود بجز خجالت و ندامت مگر هر گاه حضرت سید المرسلین صلعم دانسته بود که ابو جهل و امثال او هرگز و ابداً ایمان نخواهند آورد در انحال معجزه مقترحه شان چرا در ظهور آمد در انحال چه اعتراض معترض بر سید **اختلاف دهم** بدانکه موافق دعوی مسیحیان عیسی علیه السلام بجهة نجات مردم بطیب و رغبت و منتهای بازردگی لی نعمات مرگ را بخود گوارا نمود و در این امر هیچ دلیلی و برهانی نخواهد کسی را در انجیل شبه و جای انکار نباشد در انحال چگونه است که عیسی شب شهادت از درگاه بی نیاز بعجز و التماس و عاجزی طلبید که او را نجات دهد و گریه میکرد و بیهوش میشد و بر زمین می افتاد و آرام و قرار نداشت و شاگردان را نیز خواب رفتن نمیداد و حال آنکه هنگام شهادت شوق لقای پروردگار در رسیدن منتهای آرزوها باشد نه هنگام اضطراب و اضطرار چنانچه اینحال از باب ۲۶ انجیل متی معلوم میشود از درس ۳۶ آنگاه یسوع بموضعی که جثمانی مسمی بود آمد شاگردان را فرمود که شما در اینجا بنشینید تا من در آنجا نماز گذارم و پطرس و دو فرزند زبدی را با خود برداشته شروع نمود بمتألم شدن و بیحال گشتن آنگاه ایشان را فرمود که بدرستیکه جان من تا بمرگ بی نهایت محزون است در اینجا بوده با من بیدار باشید و اندکی پیش رفته بر رو افتاد و دعا نمود و گفت ای پدر اگر ممکن باشد این جام از من بگذران لیکن نه چنان که خواهش من است بلکه چنانچه خواهش تست پس نزد شاگردان آمده و ایشان را در خواب ملاحظه نموده بپطرس فرمود که آیا نمیتوانستید که یکساعت با من بیدار باشید بیدار بوده دعا نمائید تا در تجربه نیفتید بدرستیکه روح راغب است لیکن جسم ضعیف است و باز دیگر مرتبه رفته دعا نموده گفت ای پدر من اگر ممکن نیست که این جام از من بگذرد که آنرا ننوشم مرضی اراده تو بشود و پس آمده باز ایشان را در خواب یافت زانرو که چشمان ایشان از خواب گران بود پس ایشانرا رها نموده بار سوم رفته دعا نمود و همان کلمات سابق را بیان نموده انتهی پس اگر بطوع و خواهش حمل این بار گران بر گردن خود گرفته و بذمه خود لازم نموده در انحال این چه حالت بیتابی از کدام راه میبود صبر و استقامت و عزم الرجال و عزم ملوک و انبیا کجا رفته و چگونه رخت سفر بر بسته پس معلوم شد که این امر بزور و حکم بر خود گوارا نمود و رنه از جمله ای پدر اگر ممکن باشد

این جام از من بگذرد بر بیتابی و ندامت دلالت کلی میدارد والله انحال از قتل مسیح بعید مینماید از آنکس که نقای جناب سید الشهداء امام حسین علیه السلام عشر عشیر اینحالت اضطراب نداشته سر خود را بر رضای در قدم جانان در باخته و نظر آنها بر مکاره دنیویه هیچ نبود از انرو باطمینان قلب شوق لقای ربانی میداشتند پس مسیح با وجود حصول مرتبه بزرگ پیغمبری اختیار نماید از شان او در سنگها بعید مینماید **اختلاف یازدهم** مرقس در باب پانزدهم آورده در ۳۴ در ساعت نهم عیسی باواز بلند فریاد بر آورده گفت الوی الوی لما سبقتنی یعنی الهی الهی از بهر چه مرا گذاشته انتهی = اگر خدا یا جزو خدا بود گذاشتن خدا او را معنی ندارد پس از خدا جدا بود نه جزو خدا **اختلاف دوازدهم** چون عیسی فرزند خدا بود در انصورت چگونه مؤلف انجیل در باب سوم کتاب خود در ۲۳ آورده و عمر عیسی تخمیناً آغاز سی سال بود چنانچه گمان میداشتند بود پسر یوسف انتهی = پس از این کلام معلوم میشود که چنانچه یهودان گمان میداشتند که عیسی پسر یوسف باشد لوقا نیز قبول کرده که گمان یهود حقیقت و بود پسر یوسف **اختلاف ۱۳** در آخر باب سوم لوقا در ۳۸ آورده آدم پسر الله انتهی = این دعوی لوقا حق باشد یا لغو و کذب در صورت اول عیسی کدام شرف بر آدم باشد بلکه آدم بدون پدر و مادر بوجود آمده بر عیسی شرف میدارد و هر گاه حرفی لغو و کذب و دروغ باشد اعتبار انجیل از میانه میرود **اختلاف ۱۴** یوحنا در باب بیستم انجیل خود گوید در ۱۷ عیسی باو گفت مرا دست مگذار زیرا که هنوز به نزد پدر خود بالا نرفته ام بلکه به نزد برادران من رفته بآنها بگو که من به نزد پدر خود و پدر شما و خدای خود و خدای شما بالا میروم انتهی = پس تخصیص علیه السلام بفرزندی خدا تعالی نبوده چنانچه خود را بنده خدا میدانست آنچنان حواریان را و خود را قسمی بمعنی که فرزند خدا میدانسته حواریان را بهمان معنی فرزند مجازی خدا میدانسته تفرقه در انحا ستن باشد و مخالفت قول عیسی **اختلاف ۱۵** چون مسیحیان مسیح را قادر مطلق البته میدانند و چون قادر مطلق نباشد که خدا و جزو خداست مگر متی در باب بیستم در ۲۳ آورده در جواب زن که استدعای مقرر فرمودن دو فرزند او را در ملکوت بر یمین و یسار عیسی نشستن مرتبه حاصل نمایند و عیسی از بی اختیاری محض اظهار کرده چنانچه گوید ایشانرا فرمود که البته از قدح من خواهید آشامید و آن غسلی را که میابم خواهید یافت لیکن نشستن بر دست راست و چپ من از آن من نیست که بهم جز آنانی را که از پدر من معین شده اند انتهی = راقم گوید آنچه خدای و چه دعوی جزو خدائی ست او خود را محض بی اختیار میداند **اختلاف ۱۶** لوقا در باب ۲۲ انجیل خود بیانی مسیح آورده در ۲۲ و فرزند انسان حسب تقدیر میرود انتهی = راقم گوید تقدیر چه معنی دارد صاحب اختیار تقدیر شاید غیر مسیح بود که در حق او مقدر نمود **اختلاف ۱۷** لوقا در همان باب در ۱۹ آورده و نان را گرفته شکر نمود و شکسته بایشان داد انتهی = اگر خود خدا بود شکر به خود بجا آورد و آن لغو باشد از خدا لغو نشاید در ۱۷ و کاسه را گرفته شکر بجا آورد انتهی = کسیکه در وقت نعمتهای الهی در حضور آب و طعام شکر او تعالی بجا آرد او چگونه برای خود دعوی الوهیت باشد **اختلاف ۱۸** در باب سوم انجیل متی در ۱۳ آنگاه یسوع از جلیل باردن نزد یحیی آمد تا آنکه از وی تعمید یابد یحیی او را ممانعت نمود و گفت بر من لازم است که از تو تعمید یابم و تو نزد من آئی یسوع در جواب او گفت که الحال بگذار که ما را همین مناسبت تا آنکه همه عدالتها بحد کمال رسانیم پس او را گذاشت و یسوع غسل تعمید یافت الی آخره راقم گوید که مسیح را یحیی از آن راه ممانعت تعمید نمود که مسیح را مانند خود پیغمبر دانسته مگر مسیح مریدی یحیی را از آنرا

اختیار نمود تا بندگی خود را بدرگاه خالق خود بهمراه ها باثبات رساند آینده عیسائیان را موقع خدا گفتن او نرسد ورنه چگونه مسیح بدین
بنده خود یحیی گردیده شاید تا آنوقت ندانسته بود که خدا یا جز خدا است اختلاف ۱۹ لوقا در باب یک ورس ۴۳ آورده پس براه نماز
روح بهیکل در آمده در هنگامی که والدین عیسی طفل را باندرون مسیح آوردند تا کرده شود ادا آنچه موافق رسم آئین است انتهی پس والدین عیسی
مراد از یوسف و مریم باشند در آنحال البته قبول می نمایند که آن پسر از عیسی بود ورنه در کتاب الهامی دروغ باین بزرگی نمیشد پس دعوی فرزند
خدای نباید و نیز شاید اختلاف ۲۰ یوحنا در باب پنجم انجیل خود ورس ۱۹ آورده عیسی آنها گفت که هر آینه من بشما راست میگویم که پسر از
خود هیچ نمیتواند کرد انتهی خدای محتاج که هیچ از خود کردن نتواند هیچ نیرزد اختلاف ۲۱ یوحنا در همان باب پنجم ورس ۲۶ مسیح گوید
زیرا که چنانچه پدر در ذات خود زندگانی دارد به پسر نیز داده است که او در ذات خود زندگانی داشته باشد و با وی این رتبه داده است که امر قضا را
متوجه باشد بعلت آنکه فرزند آدم است انتهی پس کسیکه زندگانی ذاتی نداشته باشد بلکه خدا تعالی باو عنایت فرموده باشد محتاج خدا باشد
محتاج خدای را نشاید و در آخر فقره تصریح کرده است که ناتوان میباشم چونکه فرزند انسان هستم از آن در رتبه من ادنی است ورنه اگر عنایت او
نبود من از خود بیخبر بودم پس چگونه کسیکه خدائی را نشاید اختلاف ۲۲ از باب بیست و دوم انجیل لوقا معلوم میشود که چون در شب واقعه صلیب
عیسی بسیار حیران و پریشان و نالان و افتان بود فرشته مدد او آمد چنانچه در ورس ۴۳ فرشته از آسمان نمودار شد تا قوت دهد او را
انتهی راقم گوید که فرشته مخلوق خدا عیسی خدا و جزو خدا مخلوق چگونه قوت بخالق خود دهد پس چنان خالق از مخلوق زبون و ضعیف باشد
اختلاف ۲۳ در انجیل متی باب هفدهم ورس ۱۹ ایشان شاگردان پنهانی نزد یسوع آمده گفتند که چه سبب است که ما نتوانستیم که او را بیرون
نمائیم یسوع آنها را فرمود که از عدم اعتقاد شما است زیرا که بشما میگویم که هرگاه بقدر دانه خردلی اعتقاد داشته باشند و باین کوه بگویند
که ازین مکان بآن مکان حرکت نما حرکت مینماید و هیچ چیز شما را محال نمیباشد انتهی موافق این فقرات معلوم میشود که یک مسیحی صاحب اعتقاد
فی زماننا نباشد پس این امر خالی از سه شق نباشد یکی آنکه این پیشینگوئی مانند دیگر پیشینگوئیهای انجیل غیر واقعی بر آمد و حال آنکه پیغمبران
خدا باید صادق الوعده و راستگوترین مردم زمان خود بوده باشند ورنه اعتقاد بر وعده شان نمیماند دوم عیسی ازین امر بیخبر باشند مخالفان
انجیل تحریف نموده عمداً چنان چیزی درمیان انجیل آورده اند که اعتبار آن از میان افتد سوم آنکه عیسی مؤمنان علامت مسیحیان حقیقی نشان
داده اند مگر مسیحی درمیان نباشد راقم شق ثالث را اختیار کردن اولیتر دانسته از رنگ دانگه گویا یک حقیقی مسیحی یافت نشود مگر صداقت
قول مسیح و اعتبار انجیل بحال خود باشد اختلاف ۲۴ متی که معتبرترین اناجیل اربعه است در باب بیست و هفتم کتاب خود در ورس ۹
آورده آنگاه کامل گردیده آنچه بوساطت ارمیا رسول گفته شده بود که میگفت پس آن سی پاره نقره بهای آن قیمت کرده شده که بعضی
از بنی اسرائیل قیمت نمودند بگرفتند انتهی و حال آنکه رساله ارمیا نبی از اول تا آخر کسی مطالعه در آرد ذکر سی پاره نقره درمیان آن
نباشد بلکه این ذکر درمیان رساله ذکریا نبی میباشد همچنین اختلاف فاحش بدرجه کذب میرسد و دیگر ایراد کتاب اعتقادی اند اختلاف ۲۵
از باب دوم انجیل متی معلوم میشود در ورس ۱۹ چون هیرودیس را مرگ دریافت ناگاه فرشته خدا اندر خواب خود را بیوسف در مصر نمود و
گفت برخیز و طفل و مادرش را برگیر و بزمین اسرائیل روانه شو چرا که آنهائی که دشمن جان آن طفل بودند بچنگ اجل گرفتار شدند پس

برخاست و آن طفل و مادرش را گرفت و بزمین اسرائیل آمد و چون شنید که ارکلاوس در یهودیه بجای پدر خود هیرودیس سلطنت یافته است
از رفتن بآنسو ترسان گشته و در خواب بشارت شده بنواحی جلیل انصراف نمود انتهی راقم گوید که فرشته بیوسف گفته بود که آنهائی که دشمن
جان آن طفل بودند بچنگ اجل گرفتار شدند پس در صورتیکه ارکلاوس قائم مقام پدر بود در عصبیت و عناد ثانی او چگونه فرشته آن خبر کذب را
داده شد مگر فرشته ندانسته است آنچه یوسف فهمیده عجب ترانکه خبر ولی فرشته دروغ بر آمده از آنرو حاجت بالهام دوم برای رفتن بجلیل
افتاده اختلاف ۲۶ همین هیرودیس که خبر مردنش فرشته بیوسف رسانیده بود خود متی در باب چهاردهم انجیل خود آورده در ورس اول و دوم آن
ایام هیرودیس رئیس ربع آوازه یسوع را شنیده بملازمان خویش را گفت که این شخص یعنی حضرت یحیی تعمید دهنده است از مردگان
برخاسته است انتهی اگر باوجود اینگونه تناقض انجیل را کتب منزله من السماء راست دانی بر کتب عادی بلکه از باب دوازدهم اعمال حواریان
معلوم میشود که هیرودیس بعد از واقعه صلیب تا سالهای دراز و قتل نمودن یعقوب برادر یوحنا زنده ماند چنانچه در ورس اول آنباب است اوقات
هیرودیس سلطان دست تطاول کشوده تا بعضی اهل کلیسا را بیازارد و یعقوب برادر یوحنا را بشمشیر قتل نمود انتهی اختلاف ۲۷ مسیح خود را فرزند
خدا و فرزند انسان و مثل آن میگفت از آن رو مسیحیان نیز برابر دعوی اصرار دارند و مصر میباشند لاکن بدیهی است که قسمی مادر فرزند شناخته
دیده شود را دانسته احدی سوای علام الغیوب آنرا مثل آن نمیدانسته غرض ازین تمهید آنکه از شهادت انجیل معلوم میشود که مریم عیسی را پسر یوسف میدانسته
چنانچه لوقا در باب دوم انجیل خود در ورس ۴۸ آورده مادرش وی را گفت کودک چرا چنین با ما نمودی اینک پدرت و من اندوهناک گشته در جستجو
تو میبودیم ایشان را گفت که چرا میجستید آیا ندانسته بودید که مرا میباید در خانه پدر خود باشم و ایشان این سخن را که بایشان گفت نیافتند انتهی
اندکی در این فقرات انجیلیه غور و تامل بکار برید که خود مریم که از جمله خلق دانا تر باحوال پسر خود بود که از کجا بهم رسانیده عیسی را پسر یوسف میدانسته
ورنه قبول مریم که پدرت و من بجز یوسف و مریم نتواند بود بلکه آنچه عیسی گفت که مرا میباید در خانه پدر خود باشم آنرا نیز مریم و یوسف ندانسته
که عیسی خود را پسر خدا میدانند حضرات این کتاب عمده ترین کتب مسیحیان باشد نه از مخالفان که عبارت آن سند نتواند بود پس گواهی شهادت
قرآن مجید و رسول حمید درمیان نباشد عیسی نزد عیسائیان و موسائیان لا کلام پسر یوسف نجار ثابت میباشد دیگر آنکه اگر انجیل کلام خدا تعالی
بود یا کتب الهامی بذریعه روح القدس بود دروغ باین بزرگی دران مندرج نمیبود اختلاف ۲۸ بدیهی است که انجیل بعد واقعه صلیب
نوشته شد پس آن انجیل که عیسی برای اشتهار آن ارشادات میفرمود کدام انجیل بود اگر این انجیل در عهد عیسی نوشته میشد ذکر قصه صلیب و بعد گذشت
تکفین و تدفین عیسی دران نمیبود اختلاف ۲۹ لوقا در باب سوم انجیل از ورس ۲۳ آخر درجائیکه نسب نامه عیسی نوشته از یوسف تا حضرت
آدم بلکه تا خدای تعالی هفتاد و هفت پشت نوشته تا ابراهیم پنجاه و شش پشت و متی در باب اول انجیل خود چهل و یک پشت از یوسف تا
ابراهیم آورده پس تفاوت چهارده نفر درمیان هر دو شجره میباشد و تفاوت فاحش در نامها موجود چنانچه لوقا یوسف را پسر هالی پسر
متات نوشته و متی در باب اول در ورس ۱۶ پدر یوسف یعقوب پیدا و متن گفته اگر یک نسبت نامه پدری و یکی مادری قرار داده آید باز
نمیشود چونکه هر دو نسبت نامه پدری در هر دو اسم یوسف داخل باشد و کیفیت عظیم پیدا میشود در آن این نسبت نامها عیسی پسر یوسف
قرار میباید ورنه یوسف چه کاره است که اسم او در شجره طیبه مسیح داخل گردد شاید این بی اعتنائی در نسب نامه از برکت فیض روح القدس باشد

اختلاف ۳۰ یوحنا در باب بیستم و لوقا در بیست چهارم وقت حینی که برای تلاش جسد نعش عیسی رفته بودند در تاریکی موقت نموده
متی در باب ۲۸ سفیده دم نوشته مرقس در باب ۱۶ انجیل گواهی برعایت طرفین مانند ترازو که هر طرف اندک زیادتی باشد سر را جانب [illegible]
بزمین نیاز نهد هم تاریکی و هم روشنائی نوشته معلوم نیست کدام یکی راست گفته آنکس که تاریکی آورده و یا کسیکه وقت طلوع مقرر نموده
اختلاف ۳۱ در عدد فرشتگان که تلاش نمایندگان را بنظر در آمدند متی در باب ۲۸ درس ۲ آورده که ناگاه زلزله عظیمی واقع گشته
زانرو که فرشته خداوند از آسمان نزول نموده پیش آمده آن سنگ را از سر قبر غلطانیده بران نشست که چهره اش مانند برق و لباس وی چون
برف سفید بود نگاهبانان از هیبتش مبهوت گردیده چون مردگان گردیدند پس آن فرشته توجه بآن زنان نموده گفت شما خوف ننمائید
زانرو که میدانم در تفحص یسوع مصلوب میباشید انتهی — و مرقس در باب ۱۶ درس ۳ گوید و بایکدیگر میگفتند که سنگ را از سر قبر بجهت ما خواهد
گردانید زانرو که بسیار بزرگ بود پس آن سنگ را غلطیده دیدند و بدرون قبر داخل گشته جوانی بطرف راست نشسته لباس سفید پوشیده
دیده متحالف گردیدند انتهی — و لوقا در انجیل خود در باب دوم دیافتند که سنگ از سر قبر غلطیده شده است چون باندرون رفتند جسد جناب
عیسی را نیافتند ازین واقعه در حیرت میبودند که در ساعت دو مرد با لباسهای درخشان برایشان پدید آمدند — یوحنا در باب بستم انجیل خود درس
اول گفته بر قبر در آمده دید که سنگ از قبر برداشته شده است انتهی — ارباب انصاف این اختلاف تناقض و اختلاف نماید ملاحظه آورده دید
که متی نزول فرشته را بنظر دو عورت جویندگان آورده و همان فرشته روبروی شان آن سنگ را از سر قبر غلطانیده گفته و مرقس گوید که سنگ را
غلطیده دیدند و لوقا و یوحنا نیز تصدیق قول مرقس نموده اند مگر متی نوشته که فرشته بران سنگ نشست و مرقس گوید که جوانی بطرف
راست نشسته دیدند و لوقا دیدن دو فرشته در قبر آورده و یوحنا نیز در همان باب بستم آورده درس ۱۲ دو فرشته سفید پوش دید که جائیکه
که تن عیسی گذاشته شده بود نشسته اند یکی نزد سر او و دیگر نزد پای او انتهی — الغرض در تعیین وقت و عدد فرشتگان و طریق جلوس ایشان از
و غلطانیدن سنگ بر دیگر جماعت و یا بیشتر غلطانیده شدن همان سنگ اختلاف میباشد اختلاف ۳۲ قسمی است که
اعتبار قول عیسی باقی نمیماند چنانچه متی در باب ۱۶ انجیل خود از درس ۱۸ زبانی عیسی آورده و من نیز ترا میگویم که توئی پطرس و بر این
سنگ کلیسائی خود را بنا خواهم نمود و درهای قبر بر وی استوار نخواهد بود و کلیدهای مملکت آسمان را بتو خواهم بخشید و هر چیزی را که تو در زمین
به بندی در آسمان نیز بسته خواهد گشت و هر چیز را که تو در زمین بگشائی در آسمان نیز کشاده خواهد گشت انتهی — باز [illegible]
این کلمات را ترک نموده در درس ۲۳ کرا دالتفات نموده پطرس را گفت ای شیطان از عقب من برو که موجب صدمه من هستی زیرا که شرت
تو از الهیات نیست بلکه از انسانیت است انتهی — ازین عبارت اگر واقعی قول عیسی است بی شائبه تبدل و تغیر در یکحال بر تلون مزاجی
شخص واضح میگردد هم وقت شمعون را مختار کارخانه زمین و آسمان قرار داده فوراً او را شیطان مقرر نمود اختلاف ۳۳
متی در باب ۲۷ درس پنجاهم آورده و یسوع باز بآواز بلند فریادی نموده روح را تسلیم نموده که ناگاه پرده حرم از بالا تا پائین دو پاره
و زمین متزلزل گشته و سنگها شگافتند و قبرها باز شدند و بسیاری از جسدهای مقدسین که آرمیده بودند برخاستند و بعد از برخاستن وی
از میان قبرها بیرون آمده در شهر مقدس داخل گشته و بسیاری ظاهر گردیدند و چون یوزباشی و کسانی که یسوع را پاس میداشتند زلزله

و آن چیزها که بوقوع رسید دیده ترسیدند بی نهایت ترسیده گفتند فی الحقیقت این شخص فرزند خدا بود انتهی — مرقس در باب پانزدهم
انجیل خود درس ۳۸ گوید و پرده هیکل از بالا تا پائین بدو پاره گردید انتهی — زیاده برین ننوشته نه زلزله زمین نه سنگ شگافته شدن نه
و نه باز شدن قبرها و نه برخاستن مردها و داخل شهر گشتن و بر بسیاری ظاهر گردیدن هیچ ننوشته مگر قول متی را تصدیق مرقس همینماید چنانچه
در باب ۲۳ درس ۴۵ آورده و پرده هیکل از میان شگافت و دیگر هیچ چیز ازان چیزها که متی نوشته ننوشته و یوحنا نه دریده شدن پرده هیکل
و نه غیر آن نوشته الغرض اگر متی در دعوی خود صادق باشد همین ذکر یک علامت مردگان برخاستن و داخل شهر مقدس شدن و بر بسیاری
ظاهر گردیدن کافی باشد لاکن او کجا پایه اثبات تواند آورد چونکه بجز متی احدی باوی متفق نیست اختلاف ۳۴ متی
در باب ۲۷ درس ۴۵ آورده و از ساعت ششم تا ساعت نهم ظلمتی تمامی آن زمین را فرو گرفت مرقس و لوقا در باب ۱۵ و درس ۳۳ و در
باب ۲۳ درس ۴۴ ذکر ظلمت آورده اند مگر یوحنا اصلاً و مطلقاً بابت ظلمت و تاریکی ننوشته اگر دعوی ایشان سخن راست باشد چرا که
چهارم خبر نداشته باشد و چرا او شهادت ننماید چون هر چهار متفق درین باب باشند نتیجه کلی رسیده که تاریکی واقع گردیده سوای
آن اگر تمام مملکت ظلمتی فرو گرفتی البته یهود ازان امر واقعه مطلع باشند آنها انکار دارند اختلاف ۳۵ متی در باب ۲۷
درس ۴۴ گوید همچنین آن دزدان که با وی مصلوب شده بودند بروی فحش میدادند انتهی — مرقس در باب پانزدهم انجیل خود درس ۳۲
آورده آنان که با وی مصلوب شده بودند فحش میدادند لوقا در باب ۲۳ قول متی و مرقس را الی اصل بی بنیاد نشان میدهد چنانچه در
درس ۳۹ و یکی ازان بدکاران که بصلیب آویخته شده بود او را منکرانه گفت آیا اگر توئی مسیح خود را نجات بده و دیگری او را تنبیه داده
گفت آیا تو از خدا نمی ترسی زیرا که تو در همان عذاب گرفتاری الی قوله و بعیسی گفت مرا یاد آر چون بملکوت خود برسی عیسی وی را گفت که
من براستی میگویم که تو امروز در فردوس با من خواهی بود انتهی — ارباب انصاف از خود عیسائیان میخواهم که تمیز و تفرقه در مابین
قول متی و مرقس دهند البته یکی ازین هر دو دروغ گفته باشد پس هر که دروغ گفته آینده بر حرف او اعتماد نباشد عجب است از مولف
میزان که این همه تناقضات و اختلافات را سهو کاتب قرار داده و آن مضحکه بیش نباشد سهو کاتب را جمله علما و فضلا و دانشمندان بحال خود
برقرار دارند عقل عاقل باور تواند نمود پس کاتب الهامی بود که احدی را دران مجال دم زدن نباشد اختلاف ۳۶ یوحنا در باب
سیزدهم کتاب خود درس ۴ گوید از شام برخاست و جامه را گذاشت و دستمالی را گرفته کمر خود را بست بعد ازان آب را در لگن ریخت
و بشستن پاهای شاگردان و خشک کردن بآن دستمال که بر کمر داشت آغاز نمود الی آخره — راقم گوید که سخنی نیست که مسیح تهذیب اخلاق
و فروتنی و کسر نفسی با صحابه بتعلیم داد مگر مولف مذکور یعنی یوحنا درین روایت منفرد باشد آن سه کس دیگر این حکایت را بیان نکرده اند
اگر امر واقعی بود البته مذکور مینمودند اختلاف ۳۷ مرقس در باب شانزدهم انجیل خود درس ۱۴ گوید و بعد ازان بآن یازده نفر در
حالتی که نشسته بودند ظاهر گردید و ایشان را بسبب عدم اعتقاد و قساوت قلب ملامت نمود زانرو که اشخاصی که او را برخاسته
دیده بودند قبول ننموده اند انتهی — متی نیز همان یازده کس را ذکر کرده چنانچه در باب ۲۸ درس ۱۶ مذکورست و آن یازده شاگرد بسوی
جلیل بآن کوهی که یسوع ایشانرا اشاره فرموده بود شتافتند و او را مشاهده نموده سجده نمودند لیکن بعضی شک نمودند انتهی

متی بابت ملامت هیچ ننوشته مگر حواریان مذکور موافق حالت مذکوره متی سزاوار ملامت و سرزنش بودند از رهگذر آنکه مسیح را
اگر نشناختند چرا سجده نمودند از فحوای کلام لوقا نیز یازده کس مستفاد میشوند از باب ۲۴ آیة ۳۳ و یوحنا تصریح نموده است که وقت
دیدن حواریان عیسی را توما دوس نام دارد با ایشان نبود پس یازده کس او را دیدند مگر برخلاف عبارات اناجیل اربعه پولوس در باب ۱۵
نامه اول موسوم باهل قرنتس و رس ۵ مذکور است و اینکه برکیفاس نمودار گشت و بعد ازان آن دوازده نفر را انتهی = پس اگر انجیل کتب
الهامی بود اختلافات فاحشه در او راه نمی یافت و اختلاف اعظم نشان بطلان باشد کلام الهی هیچگونه و بهیچوجه نباید که اختلاف
و تناقض داشته باشد **اختلاف ۳۸** یوحنا در باب دوم انجیل یوحنا از درس هفتم الی تا درس ۱۱ مذکور باشد که مسیح در قانای
جلیل نخست معجزه که نمود شراب بود که از آب خالص مبدل بشراب گردیده و مؤلفان اناجیل دیگر ذکر این معجزه شریف را ترک کرده اند
اگر امر واقعی بود همه باتفاق یکدیگر می آوردند پس ترک آن مؤلف شبه کلی رو میدهد که یوحنا از فضولی در آمده نوشته باشد
اختلاف ۳۹ متی در باب ۱۹ انجیل خود آورده درس ۲۷ انگاه پطرس وی را جواب داده گفت اینک ما جمیع چیزها را ترک نموده
ترا متابعت مینمائیم پس ما را چه خواهد بود که یسوع بایشان فرمود که بدرستیکه بشما میگویم که شما متابعت نمودید در تولد نو از آن
زمان که فرزند انسان بر جلال خود نشیند شما نیز بر دوازده تخت جلوس خواهید نمود و حکمرانی بر دوازده فرقه بنی اسرائیل خواهید نمود
انتهی = و حال آنکه این بشارت بر عکس نتیجه بخشید از رهگذر آنکه بقول مؤلفان شب شهادت یهودا مرتد گردیده باعث گرفتاری
عیسی گشت و پطرس انکار او کرده از و دوری جست درانحال چگونه یهودا و پطرس با سائر حواریان هم مرتبه بوده بر تخت حکومت و حکمرانی
توانند نمود حال ارتداد یهودا در باب ۲۷ متی و رس ۳ و حال پطرس در باب ۲۶ متی و رس ۶۹ مفصل مرقوم باشد **اختلاف ۴۰**
در باب هشتم انجیل مرقس اندرس ۱۱ مرقوم است و فریسیان بیرون شتافته با وی آغاز مناظره نمودند و بر سبیل امتحان آیت سماوی از وی
خواستند که در گیرنشته فرمود که ازبهرچه این طبقه آیت المطلب مینمایند بدرستیکه بشما میگویم که هیچ آیت باین طبقه داده نخواهد شد
و ایشان را ترک فرموده باز در کشتی سوار شده بطرف دیگر روانه گشت انتهی = ازین کلام معلوم میشود که مسیح اگر قدرت بر صدور
معجزه داشتی دلگیر نشدی قادر مطلق چرا دلگیر گردد و از خجالت الجماعت توقف آن مقام را مجبوراً ترک داده بسمت دیگر رفته
ورنه آنوقت اراده و ضرورت رفتن نداشته محض از شرمندگی عدم صدور معجزه ترک آنجا نمود ثانیاً معلوم میشود که سابق هم معجزه
نشان نداده بود ورنه خواهان معجزه را دلالت بران نموده و بیاد ایشان می آورد پس محتاج خدا بود در صدور معجزه **اختلاف ۴۱**
در باب اول انجیل یوحنا درس ۴۵ فیلپوس ناتانائیل را یافته باو گفت که آنکسی که موسی در توریت و پیغمبران نوشته اند ما او را یافته ایم
و او عیسی پسر یوسف است که از ناصره است انتهی = عیسی را کسانیکه شناختند قسمی که حق شناختن است او را پسر یوسف گفتند و کسی انکار
شان نکرد که پیغمبر موعود نباید پسر کسی باشد بلکه پسر خدا و خدا خواهد بود و حال آنکه اگر در توریت مییافتند که او پسر خدا خواهد بود درانحال چنانچه
ناتانائیل انکار یا تعجب بودن او از ناصره نمود چنانچه بدین مضمون درس ۴۶ و ناتانائیل باو گفت که آیا ممکن است که بیرون آید چیز خوبی
از ناصره انتهی البته فرزندی یوسف را هم انکار مینمود و نمود پس دعوی فرزندی خدا باطل باشد **اختلاف ۴۲** در باب ۲ انجیل متی

درس ۲۵ زبانی عیسی آورده غسل تعمید دادن یحیی از کجا میبود آیا از آسمان یا از خلق و ایشان در دلها خود گفتند که اگر گوئیم که از آسمان خواهد
گفت پس چرا بوی اعتقاد نیاوردند و اگر گوئیم از خلق بود از مردم خوف داریم زانرو که تمام خلق یحیی را پیغمبر میدانند انتهی = پس اگر
همه خلق او را پیغمبر میدانستند چگونه متی در همان باب درس ۳۲ زبانی عیسی آورده زانرو که یحیی از راه راستی نزد شما آمده بود و بوی
اعتقاد نیاوردید و باجگیران و فاحشان بوی ایمان آوردند و شما مشاهده نموده بالآخره پشیمان نشدید **اختلاف ۴۳** مرقس
در باب ۱۵ درس ۳۹ آورده و چون آن یوزباشی که مقابل وی نزدیک ایستاده بود او را دید که چنان فریاد برآورده روح را تسلیم نمود
گفت بدرستیکه این مرد فرزند خدا بود انتهی = راقم گوید که تصدیق فرزندی خدا تعالی منحصر برانگونه علامات باشد که فریاد برآورده
روح را تسلیم نماید فرزندان انسان بوقت تسلیم روح در آواز برآوردن ممنوع باشند **اختلاف ۴۴** در باب چهارم
انجیل و رس ۱۷ از انزمان یسوع شروع نمود بندا کردن و گفتن که توبه کنید که مملکت آسمان نزدیک است انتهی = ارباب انصاف مراد مسیح
که توبه کنید که مملکت آسمان نزدیک است البته از مملکت خودش نباشد چرا که در وقتیکه این کلام میگفت دور عهد عیسی بود پس مراد مسیح از
مملکت آسمان عهد کرامت مهد حضرت سید المرسلین صلعم بوده است که ماه را شق کرد و تسلط بر اجرام فلکی پیدا نمود و پای مبارک بر سر همه
افلاک نهاده **اختلاف ۴۵** در باب ۱۶ متی درس ۱۷ و یسوع فرمود که خوشا حال تو ای شمعون باریونا زان رو که جسم و خون
بر تو ظاهر نساخت که پدر من در آسمان است ظاهر نمود انتهی = راقم گوید که خوشا بحال شمعون از چه باب باشد ثانیاً آنکه مسیح
معرفت شمعون را در باره فرزندی مسیح به پیمانهٔ حقتعالی نشان نداده پس اگر در حقیقت بر پیمانهٔ حقتعالی بود پطرس در انکار مسیح نبایدی
اختلاف ۴۶ از باب اول انجیل یوحنا معلوم میشود که یحیی مسیح را نشناخت مگر بعد نزول روح چنانچه زبانی یحیی آورده درس ۳۳
و من او را نشناخته بودم لیکن آنکس که مرا فرستاده است که بآب غسل دهم مرا گفت که هر کس را که مینی که روح بر او نازل میشود و بر او می نشیند
همانکس است که بروح القدس غسل میدهد انتهی = و از انجیل متی باب سوم معلوم میشود که یحیی عیسی را قبل از نزول روح شناخته درس ۱۴
انگاه یسوع از جلیل باردن نزد یحیی آمد تا آنکه از وی تعمید یابد یحیی او را ممانعت نمود و گفت مرا لازم است که از تو تعمید یابم و تو
نزد من می آئی یسوع در جواب او گفت که ما را همین مناسب است تا آنکه همه عدالتها را بر حد کمال رسانیم پس او را بگذاشت و یسوع غسل
تعمید یافته بی تأمل از آب بیرون آمد که ناگاه آسمان از بهر وی شگافته شد و روح خدا را دید که مانند کبوتری نزول نمایند و بر وی حلول میکند
پس چگونه است که یوحنا زبانی یحیی گوید که او را بعد نزول روح شناختیم که مسیح است متی گوید که قبل از نزول روح بلکه پیش از غسل او را شناخت و
نزول روح بعد غسل بود البته یکی ازین دو کس کاذب و دروغ گردیده است **اختلاف ۴۷** متی در باب نهم کتاب خود درس نهم
آورده چون یسوع از آن مکان گذشته شخصی را که مسمی متی بود دید که بر باجگاه نشسته است انتهی = مرقس در باب دوم کتاب خود درس ۱۴
گوید و در اثنای راه لاوی ابن حلفا را دید که در گمرک خانه نشسته است انتهی = راقم گوید که چگونه است که متی اسم خودش خوش آمده او را متی
گفته و مرقس او را لاوی ابن حلفا گفته نقیض روح القدس آنچنان اثر پیدا نموده و هر دو مؤلفان یک حکایت ذکر همان یک کس را نموده مگر در نام
او اختلاف کردند پس آنانکه در امورات جزئی تحقیق ننمایند در امور کلی نیز از چنان کسان توقع نباید داشت **اختلاف ۴۸** در انجیل متی

باب ۱۵ ورس ۳۸ آورده وسوای زنان و اطفال چهار هزار نفر بودند که غذا را تناول نمودند انتهی = و در باب ۸ انجیل مرقس نوشته
ورس ۹ و اشخاصی که خوردند قریب بچهار هزار مرد بودند اختلاف ۴۹ در باب بیستم انجیل متی مذکور است در ورس بیستم انگاه مادر
اولاد زبدی با فرزندان خویش او را سجده نموده استدعا کنان نزدوی آمدند انتهی = همین قصه را مرقس در باب دهم کتاب خود آورده
وگفته فرزندان زبدی آمدند. مادر ایشان را ذکر نکرده چنانچه در ورس ۳۵ پس یعقوب و یوحنا فرزندان زبدی نزدوی آمده گفتند ای استاد
استدعا داریم تا آخر پس کجا انکه متی گوید مادر فرزندان را بخدمت مسیح آورده و مرقس گوید خود پسران او آمدند اختلاف ۵۰
متی در آخر باب ۱۶ ورس ۲۸ گوید بدرستیکه بشما میگویم که از ایستادگان اینجا کسانی میباشند که تا فرزند انسان را در حالتیکه در ملکوت خود
می آید مشاهده ننمایند ذائقه مرگ را نخواهند چشید و در اول باب ۱۷ هم گوید بعد از شش روز عیسی پطرس و یعقوب و یوحنا برادرش را
برداشته بخلوت ایشان را بکوه مرتفعی آورد انتهی = و لوقا در باب نهم انجیل بجای شش روز هشت روز گفته چنانچه در ورس ۲۷ و من
بشما راست میگویم که نیستند بعضی از کسانیکه در اینجا استاده اند که مرگ را نخواهند چشید مگر آن که ملکوت خدا را ببینند و قریب بهشت روز
بعد از این سخن پطرس و یوحنا و یعقوب را برداشته بکوه برای دعا کردن روان شد انتهی = آخر این دروغ نویسی کدام فائده بحال ایشان
یا مردم داشته که مرتکب آن میگردند اختلاف ۵۱ متی در باب ۱۴ ورس ۲۱ و همگی تناول نموده سیر گشته و از پاره هائش که باقیمانده
دوازده طبق برداشتند و عدد خورندگان سوای زنان و اطفال به پنجهزار میرسید انتهی = و یوحنا در باب ششم ورس دهم عیسی فرمود
آدمها را بنشانید و در آن مقام گیاه بسیار بود تخمیناً پنجهزار نفر بودند که نشستند انتهی = و مرقس در باب ۶ ورس ۴۴ گوید و خورندگان
آن قریب پنجهزار مرد بودند و در ورس ۳۹ گوید ایشانرا فرمود که آنهارا دسته دسته بر سبزها بنشانید که ایشان صف صف صد صد
پنجاه پنجاه بنشستند انتهی و لوقا در باب نهم ورس ۱۴ انجهة آن که قریب پنجهزار خلق میبودند پس شاگردان را فرمود که مردم را صف صف
صفی پنجاه نفر بنشانید انتهی = ازین چهار مؤلف یکی با دیگری درین تحریر اتفاق ندارد متی سوای زنان و اطفال عدد مردان
پنجهزار گفته تخمیناً پنجهزار و مرقس قریب پنجهزار، و مرقس صفی صد صد پنجاه پنجاه لوقا صرف صفی پنجاه بنشانید اکتفا نموده اختلاف
۵۲ یوحنا در باب نوزدهم ورس سی آورده زیراکه وقت تهیه عید بود که آن روز سبت روز بزرگ بود از پیلاطس درخواستند که ساقهای
آنها را شکسته و آنها را برداشته شود پس سپاهیان آمده ساقهای نخستین را شکستند و آن یکنفر دیگر را نیز که با او صلیب شده بود
شکستند و چون نزد عیسی آمدند دیدند که او امرده دیدند ساقهای او را نشکستند انتهی = بدانکه متی و مرقس و لوقا اصلاً متوجه
این مذکور شکستن ساقهای نشده اند اختلاف ۵۳ یوحنا در باب ۱۹ ورس ۳۴ گوید لیکن یکی از سپاهیان نیزه به پهلوی او فرو
کرد فی الفور خون و آب بیرون آمد انتهی = دیگر هر سه مؤلفان نیزه فرو بردن در پهلوی مسیح را اصلاً ذکر ننموده اند پس اگر انجیل کلام خدا
است و از فیض روح القدس نوشته شد اختلاف چرا باشد اگر شکستن استخوان یا فرو بردن نیزه واقعی بود و پایه صداقت داشته
چرا آن سه مؤلف ترک کردن و در کتاب خود ها مذکور ننموده اند اختلاف ۵۴ در باب دوم انجیل متی ورس ۹ معلوم میشود
که مجوسیان ستاره که در مشرق دیده بودند هرگاه در اورشلیم آمده و از نزد هیرودیس آمدند و در راه نهادند ناگاه آن ستاره که در ناحیه

مشرق دیده بودند در پیش روی شان میرفت تا آنکه آمده بر جائی که آن طفل بود ایستاده شد پس چون آن ستاره دیدند بسیار خوشنود
و خورسند شدند انتهی = در اینجا میپرسیم که البته آن ستاره را یهودان آنجا نیز دیده باشند و مجوسان هم در کتب خود نوشته باشند ثبوت آن
میخواهیم نه آنکه بجز مجوسان هیچکس آن ستاره را ندیده و جز مسیحیان هیچکس آن خبر را ننوشته اختلاف ۵۵ یوحنا در باب بیستم
آورده روز یکشنبه مریم مجدلیه صبح وقتی که هنوز تاریک بود به قبر در آمد انتهی = پس مریم تنها بود و کسی با وی نبود لوقا در آخر باب ۲۳ در ورس ۵۵
و آن زنانیکه از جلیل همراهی آمده بودند نزدیک آمده قبر را نگریستند که چسان تنش را گذاردند و برگشته بوهای خوش و عطر آماده ساخته
در روز سبت بحسب حکم آرام گرفتند و از اول باب ۲۴ و در روز یکشنبه صبح بسیار زود آن عطرهائی که مهیا ساخته بودند برداشته
بسر قبر آمدند و با آنها تنی چند نیز همراه بودند باز در ورس دهم همان باب آورده و مریم مجدلیه و یوحنه و مریم و یعقوب زنان دیگر که همراه
بودند که حواریان را ازین امور خبر دادند و مرقس در ابتدای باب شانزدهم مریم مجدلیه و مریم یعقوب و سلومی بوی خوش خریده تا آنکه آمده
او را مسح نمایند انتهی = و متی در باب ۲۸ و در آخر سبت سفیده دم روز اول هفته مریم مجدلیه و مریم دیگر جهت مشاهده قبر آمدند انتهی
حالا ارباب انصاف از خود عیسائیان میخواهیم که تماشای اقوال مختلفه حواریان را نمایند یوحنا فقط یک مریم مجدلیه آورده و لوقا زنان که
از جلیل آمده بودند مذکور نموده بعد از آن برگشته مریم مجدلیه و یوحنه و مریم یعقوب را رفیق آنها گردانیده و مرقس سلومی را با آن هر دو
ضم کرده و متی مریم مجدلیه و مریم دیگر آورده پس کتابی که اینگونه اختلافها داشته باشد آنرا الهامی گفتن و بشان الهام نقص رسانیدن با مجد
اختلاف ۵۶ متی در باب ۱۱ انجیل خود ورس ۱۱ در بیانی عیسیٰ گفته بدرستیکه بشما میگویم که از اولاد زنان بزرگتر از یحیی تعمید
دهنده برنخواسته است انتهی = و همان متی سوم کتاب خود ورس یازدهم زبانی یحیی آورده من شما را به آب بجهت توبه غسل میدهم اما آنکه
پس از من می آید از من تواناتر است چنانکه من لائق برداشتن نعلین او نیستم او شما را بروح القدس و آتش غسل خواهد داد انتهی
در اینباب میگوئیم که البته عیسیٰ راست گفته یحیی نیز دروغ نگفته باشد پس کدام یک ازین دو پیغمبر جلیل الشان راست و آن دیگری
معاذ الله مرتکب کذب بیهوده مگر ادعوی مسیحیان ملت عیسیٰ چگونه که شما را با آتش غسل داده و در شریعت شان سزای در آتش سوختن
نیامده البته در شریعت حضرت سید المرسلین صلعم برای سزای بعضی معاصی در آتش انداختن وارد گردیده چنانچه جناب امیر المؤمنین علی
ابن ابیطالب علیه السلام بعضی خدا میگفتند بعد توبه عمل بران نورزیدن و اصرار نمودن بر دعوی خدائی آنجناب در آتش سوزانید پس مراد یحیی
از آنحضرت باشد نه عیسیٰ و عیسیٰ که در آنجا حاضر بود و یحیی گوید آنکه بعد از من می آید انتهی = پس یحیی بخبر حضرت رسالتمآب صلعم و آله الاطهار
بشیری کرد که یحیی تا زمانی مبعوث نگردیده پس بهمه جهت ثابت باشد که این خبر درباره آنحضرت داده نه غیر او اختلاف ۵۷ در باب
پنجم ورس آخر زبانی عیسیٰ آورده پس کامل باشید چنانچه پدر شما که در آسمان کامل است انتهی الحال ارباب انصاف تصور فرمایند که مردم چگونه بر
این کلام عمل میتوانند نمود و مسیحیان برین ارشاد پابند خواهند بود بلکه این فرمان از قبیل محالات چگونه بشر مثل خدا تعالی کامل خواهد
شد اختلاف ۵۸ در باب هفتم لوقا ورس بیستم بایشان فرمود که شما را که میگویید که نظر حق ندارد که ابن مسیح الله را ایشان تا حکم
محکم فرموده که این را بهیچکس مگوئید انتهی = و حال آنکه در باب نوزدهم لوقا در جواب سائل که ادراینگو گفته اند اما نصت پیش آمده چنانچه

درس ۱۸ ورمیں پرسیدش کہ ای اُستاد نیکو چون سازم کہ حیات جاودان را دریابم و عیسے گفتش چرا نیکو خوانی مرا نیکو نیست جز یکی کہ خدا
است او انتہی پس کسیکہ آنقدر رضامند نبود کہ او را نیکو گویند بل ہمہ نیکی را بحوالہ خدا نماید چگونہ لب بہ خود دعوی خدائی و مدعی الوہیت بدون خود باشد
اختلاف ۵۹ یوحنا در باب چہار دہم درس ہشتم گوید فیلپس باو گفت ای آقای ما پدر را بما نشان بدہ کہ برای ما کافی ست عیسی باو
گفت ای فیلپس من باینقدر مدت با شما ہستم تو مرا نشناختہ آنکس کہ مرا دیدہ است پدر را دیدہ است تو چگونہ میگوئی کہ پدر را بما نشان بدہ انتہی
راقم گوید کہ یقینی آنخیالات نہ غیر آن و ہمچنین بر خلاف آن نتواند گفت کہ موافق اصول نصاری مع خبر آن حضرت عیسے در ہمین قالب بشری
و قالب جسمانی کہ بنظر بینندگان در می آمد خدا نبود و خدا دست و پا و سائر اعضا و جوارح مانند مسیح و دیگر مردمان میدارد پس چگونہ مسیح فیلپس را بہ ہمین
قدر کلمہ دلجوئی نمود کہ ہر کس کہ مرا دیدہ است پدر را دیدہ است ثانیاً آنکہ این سوال فیلپس مشتمل بر طلب محالی نبود و تورات مصرحست کہ از موسی و
یہواہ یعنی خدا تعالے ملاقات دو بدو میشد پس اگر عیسے فیلپس و دیگران را خدا مینمود ممکن بود دیگر مسیح محض بر تقریر زبانی اکتفا ورزید **اختلاف**
۶۰ در انجیل یوحنا باب چہار دہم درس ۱۱ زبانی عیسی آوردہ مرا باور نمیشید کہ من در پدر ہستم و پدر در من والا بعلت این کارہا مرا باور کنید
انتہی - بدیہی ست درینجا دعوی مسیح خلاف عقل و نقل باشد چونکہ چگونہ ممکن ست کہ خدا در عیسے و عیسے در خدا باشد و آن نتواند شد مگر
آنکہ خدا تعالے ظرف و مسیح مظروف و عیسی ظرف و حقتعالی مظروف ثانیاً آنکہ یکشخص ہم ظرف ہم مظروف پس اگرچہ تاویل آن بمذہب
عیسائیان باشد مگر تاویل درست آنست کہ من مظہر اسرار الٰہی ہستم از بدون پدر بوجود آمدن من ہست اعتقاد ان باثبات رسانید
کہ من بقدرت کاملہ او تعالی خلق گردیدیم پس قدرت او تعالی من ہاشم و معائنہ صفت گویا معائنہ صانع حاصل باشد نہ آنکہ واقعی عیسی
در خدا و خدا در عیسیٰ بودہ **اختلاف ۶۱** در باب بست و ششم انجیل متی درس ۵۳ زبانی عیسیٰ آوردہ اما تصور مینمائی کہ حال
استطاعت آن ندارم کہ بہ پدر خود استغاثہ نمایم کہ زیادہ تر از دوازدہ جوق از ملائکہ حاضر گرداند انتہی اگر عیسیٰ مدعی الوہیت بودی چگونہ مثل این
کلام از وی صادر شدی پس نہ مدعی الوہیت بود و نہ صاحب استقلال ذاتی اگر قادر علی الاطلاق بود اظہار استغاثہ و فریاد بدیگری معنی
ندارد پس او خود را محتاج خدا انگاشتہ از راہ تہدید استغاثہ نمودن میخواہد **اختلاف ۶۲** در باب اول نامہ پولوس حواری باہل گلتیان از درس ہشتم
کہ فی الحقیقۃ مژدہ دیگری نیست مگر اینکہ بعضی ہستند کہ شما را مضطرب سازند و میخواہند کہ انجیل مسیح را منحرف نمایند لیکن اگر ما یا فرشتہ از آسمان مژدہ
دیگر جز اینکہ ما بشما رسانیدیم رساند ملعون باد انتہی - ازینکلام صریح بر می آید کہ ارادہ تحریف انجیل بوجہ حسن در آن جمیع بہم رسیدہ بود
کہ پولوس را احتیاج باین نوع کلمات گفتن در پیش آمدہ و آنہم معلوم نباشد کہ از آن ارادہ فاسدہ باز آمدند یا ماندند ۵ نزد منہج آمیز
در سنگ + کلام حواری مؤثر نیفتادہ ثانیاً آنکہ در راہ ملت مسیحیہ با حرارت و جوش پولوس ضمانتی نہ داشت اگر از حد خود متجاوز بجز
نمود انبیاء باین عظمت شان و جلالت مرتبہ منتظر نزول فرشتگان میماندند پولوس چہ حقیقت داشت کہ لعنت بر فرشتہ نماید پس باید ملائکہ از وقت
کہ این انجیل محرف شایع گردیدہ دست از تبلیغ وحی بر دارند ثالثاً آنکہ اینکلام حاکی نباشد کہ فرشتہ را از آسمان آرند چنانچہ از آن قبیل گوئیند
کہ اگر اینکار من نکنم فرشتہ نخواہد کرد مگر فرشتہ منتظر حواری باشند نہ مسیح محکوم حکم احکم الحاکمین باشند **اختلاف ۶۳** در باب سوم
انجیل یوحنا درس ۱۳ زبانی مسیح آوردہ و ہیچکس بالا نرفتہ است مگر آنکس کہ از آسمان پائین آمدہ است یعنی فرزند آدم کہ در آسمان است انتہی

ازینکلام واضح گردید کہ اصلا بر آسمان رفتن نخواہد توانست مگر کسی کہ از آسمان پائین آمدہ پس اگر انجیل کلام لغو و باطل ندارد در آن صورت
باثبات رسانند کہ حضرت ایلیا کہ بصراحت تورات بر آسمان تشریف بردند از شکم مادر متولد نگردیدہ و ولادت نبودہ از آسمان بر زمین آمدہ
بودند و جہت قہقری بسوی مقام اصلی خود نمودند ثانیاً آنکہ مسیح نیز از بطن مادر قدم بر زمین نہادند نہ از آسمان فرود آمدند
و از آسمان فرود آمدن در کلام آنحضرت نیز برای خود تصریح ندارد و کلام مجملست مؤلف انجیل اینجملہ یعنی فرزند آدم کہ در آسمان است
خواہی نخواہی از پیش خود آوردہ است و آنحضرت ہانوقت چگونہ بلدر توان بود کہ در آسمان بود یا با شخصی بود کہ از زبان مسیحی
در گفتگو این کلمات را گفتہ **اختلاف ۶۴** مرقس در باب ۱۵ درس ۳۴ کتاب خود و متی در باب بست و ہفتم درس ۴۶ زبانی عیسیٰ آوردہ اند
الٰہی الٰہی از بہر چہ مرا گذاشتی و لوقا و یوحنا این شکوہ و شکایت عیسیٰ و اظہار ترک نمودن خدا عیسیٰ را اصلاً نقل نکردہ اند پس متی
و مرقس حواری و شاگرد حواری باشند در برابر آن لوقا و یوحنا نیز حواری و شاگرد حواری باشند و طرفین ہمشان و ہمتراز باشند
معلوم نشد کہ اقوال کدام طرف رجحان دارد و کدام جانب ترک حقیقت نمودہ است مگر ضرور از این ہر دو جانب یکطرف جادہ صدق
و راہ صواب بیمودہ **اختلاف ۶۵** لوقا در باب اول کتاب خود از درس ۳۰ آوردہ ملک ویرا گفت مترس ای مریم زیرا کہ
یافتہ عزت خدا او را و اینک تو آبستن خواہی شد و خواہی زائید پسری را و او را عیسیٰ خواہی نامید و او شخص بزرگی خواہد بود و فرزند
خدا تعالے خواندہ خواہد شد و خداوند تخت پدرش داؤد بوی خواہد داد و بر دودمان یعقوبی تا ابد سلطنت راندہ سلطنتش را نہایت
نخواہد بود مریم ملک را گفت کہ چگونہ این تواند شد و حال آنکہ من مرد را نیافتہ ام ملک جوابداد کہ روح القدس بر تو نزول خواہد نمود و
خدا تعالے بر تو سایہ افگندہ از آنجاست کہ مولود مقدس فرزند خدا خواندہ خواہد شد انتہی الحمد للہ کہ فرقہ اہل اسلام دامن مریم را از لوث
آلودگی پاک و مطہر میدانیم مگر در نزد جمعی کہ مخالفان مسیح باشند محض نوشتہ شدن در انجیل کافی نباشد باثبات دعوی نزول
ملک و بدون پدر بوجود آمدن عیسی باید پرداخت ثانیاً آنکہ وعدہ ملک آن بود کہ او فرزند خدا خواندہ خواہد شد نہ آنکہ در حقیقت فرزند
سبحانہ و تعالے خواہد بود میان فرزند حقیقی و پسر خواندہ تفاوت کلیست ثالثاً آنکہ وعدہ ملک در بارہ عطای سلطنت دودمان
یعقوبی غلط بر آمدہ لاکن اگر مراد سلطنت اخروی باشد در انجملہ انبیا شریک باشند اگر سلطنت بعد از دین بہم رسیدن مراد گرفتہ آمدہ
چنانچہ دعوی بعض مسیحیان ست محل اشتباہ باشد تا ہنوز مسیح نیامدہ بود میتوان گفت بعد از انتقال چگونہ باور توان نمود کہ این واقع خواہد شد
اگر آنچنان بظہور آید دیدہ خواہد شد **اختلاف ۶۶** متی در باب اول کتاب خود درس ۱۸ آوردہ کہ چون مادرش مریم بیوسف
منسوب شدہ بود قبل از مجامعت یافتہ شد کہ از روح القدس آبستن بود و از انجاکہ شوہرش یوسف مرد عادل بود و نمیخواست کہ
او را تشہیر کردہ باشد او را بخاطر رسید کہ ویرا بپنہانی رہا کند و ہمین اندیشہ میبود کہ فرشتہ از جانب خداوند خود را در خواب باو
نمود و گفت ای یوسف پسر داؤد از گرفتن زن خود مریم مترس زیرا کہ آنچہ در وی بوجود شدہ است از روح القدس است و او پسری
خواہد زائید و تو اسمش را یسوع خواہی نہاد و از انجا کہ قوم خود را از گناہان ایشان نجات خواہد داد انتہی - ازینکلام معلوم شد کہ مریم
با یوسف منسوب بود پس مراد از منسوب امری باشد کہ آنرا نامزد گویند یا حسب اصطلاح اینملک منگو گفتہ شود پس درین حالت

قبل از عقد نکاح یوسف با مریم بسر بردن از کدام راه و رسم روا و جائز بود و رها کردن هم معنی ندارد عقد نکاح که زن متعلق
بمرد گردد واقع نشده داشتن و رها کردن درست نمی آید چونکه زن متعلق بمرد بعد از عقد نکاح و از دواج بهمرسانده قبل از ان –
ثانیا انکه قباحتی عظیم بر میخیزد و آن اینکه یوسف چکاره بود که قبل از وقوع نکاح شب و روز در سفر و حضر باهم مثل زن و شوهر
بکردند و آن زن را از آن شخص بگویند ثالثا آنکه ملائکه آسمان و فرشتگان نیز باید ترغیب و تحریص نمایند که از گرفتن زن خود مترس
زیرا که آنچه در وی موجود شده است از روح القدس است دیپنیرهم در ذکر اختلاف شصت و دوم از عبارت باب اول لوقا دانستی که ملک
بمریم گفته که روح القدس بر تو نزول خواهد نمود و خدا تعالی بر تو سایه افگنده از انجاست که آن مولود مقدس فرزند خدا خوانده
خواهد شد انتهی پس ملائکه یا فرشتگان نزد مریم و خواه یوسف باظهار آن پرداخته اند که ولادت مسیح بوساطت روح القدس است و
حقتعالی محض سایه افگنده و ذکر سایه محض از برای شگون نیک و برکت باشد چنانچه بادشاهان را سایه خدا گویند پس عیسی را چگونه
پسر خدا گویند بلکه نسبت بفرزندی روح القدس معاذ الله اولیتر باشد نه آنکه بوساطت روح القدس بهم رسید و فرزند خدا تعالی باشد
اختلاف ۶۷ لوقا در باب اول کتاب خود در بس ۱۳ آورده آنملک وی را گفت مترس ای ذکریا زیرا که دعای تو مستجاب شده
زوجات الیصابات پسری برای تو خواهد آورد و تو او را یحیی خواهی نامید و ترا خواهد بود خوشوقتی و خرمی و از تولد آن بسیاری شادمان
خواهند گردید زیرا که او نزد خداوند کار بزرگ میشود و شراب و خمر نخواهد آشامید و هم از شکم مادر خود بروح القدس مملو خواهد گردید انتهی
هرگاه ترک شرب خمر انجنان چیزیست که بجهت آن یحیی مستحق ستائش بزرگی باشد درانحال چگونه مسیح شراب میخورد چنانچه متی در باب ۱۱
در بس ۱۸ از زبانی عیسی گوید از انرو که یحیی نه خورنده و آشامنده بود آمده گفتند که در وی جنی هست و فرزند انسان که خورنده و آشامنده
رسید گویند انیست مردی اکول و باده پرست **اختلاف ۶۸** متی در باب ۱۵ کتاب خود در بس دوازدهم از زبانی عیسی می آرد و از
ایام یحیی تعمید دهنده تا حال مملکت آسمان مجبور است و ارباب جبر بزور اخذ میکنند انتهی – از ایام یحیی به چیزی واقع گردیده که اختیار
مملکت آسمانی از قبضه اقتدار مالک الملک بدر رفته که تا زمان تکلم متکلم باین کلمات ارباب جبر بزور و جبر دخل و تصرف دران مینمایند
هرگاه جبر بر مملکت آسمانی میرود بدانحال مملکت زمینی ارباب انصاف بسنجیده و بدانند و بفهمند دیر رسید که مولف انجیل اول مملکت آسمانی
را چه چیز تصور دیده نه بلکه عیسی از آنچه خیال داشته است **اختلاف ۶۹** انجیل متی در بس ۲۳ در بلدیکه نام آن ناصره میباشد که آمده ساکن شد تا آنچه به پیغمبران
گفته شده بود کامل شود که بناصری موسوم خواهد شد انتهی درحالیکه این دعوی متی بکلی غلط میباشد در تمام کتب عهد عتیق که البته سر از گفتهای رسولان بجز از آن
متروک نیافت نمیباشد **اختلاف ۷۰** ابتدای کتاب یوحنا آنباشد که بود در ابتدا کلمه انتهی – ازینکلمه معلوم میشود که سوای کلمه در ابتدای امر هیچ نبود
بعد گوید آنکلمه نزد خدا بود و آنکلمه دوم متناقض باشد و نفی کلام سابق کند چونکه هرگاه در ابتدا بجز آنکلمه چیزی نبود درانحال چگونه نزد خدا بود پس دست
آنباشد که در ابتدای امر نزد خدا کلمه بود بعد از ان گفته و آنکلمه خدا بود پس اگر با یمعنی باشد که آنکلمه امر و حکم خدا بود تناقضی و اختلافی نبود
لاکن اگر ملحدانه بگوید که آن کلمه خود خدا بود پس سر بسر تناقض باشد چونکه هرگاه آنکلمه نزد خدا بود چگونه آنکلمه خود خدا باشد **اختلاف ۷۱**
در باب ۱۹ انجیل یوحنا در بس دهم آورده پیلاطس بمسیح گفت آیا تو با من حرف نمیزنی نمیدانی که من قدرت دارم که ترا رها نمایم و قدرت دارم

که ترا بصلیب کشم عیسی جواب داد که تو هیچ قدرت نداشتی اگر بتو از بالا داده نمیشد ازین سبب آنکس که مرا بتو تسلیم کرد بیشتر گناه دارد انتهی – ازینکلام عیسی که بجواب
پیلاطس گفته که تسلیم کننده من گناهش بیشتر است مراد یهودا که عیسی را نشان داد نباشد چرا که یهودا باعث بیگناهی گرفتن حاصل نبود
که عیسی را نشان داد ورنه بدون نشان دادن او عیسی را می شناختند و میتوانستند بدست آورد و مراد مسیح از تسلیم کننده خدا تعالی
باشد چنانچه جمله اگر بتو از بالا داده نمیشد هیچ قدرت نداشتی امر را واضح میکند مگر اینکلام جزع و فزع از ترس و بیم مرگ باشد **اختلاف**
۷۲ یوحنا در باب ۱۶ انجیل خود در بس ۲۹ آورده آنکس که مرا فرستاد با من است مرا پدر تنها نگذاشته است زیرا که هر چه رضای او است
من عمل الدوام بجا می آورم انتهی – بانحال چگونه است آنچه مرقس در باب ۱۵ انجیل خود در بس ۳۴ از ساعت نهم عیسی باواز بلند
فریاد بر آورده گفت الوی الوی لما شبقتنی الٰهی الٰهی از بهر چه مرا گذاشتی انتهی **اختلاف ۷۳** در باب ۸ لوقا در بس ۱۹
مذکور است و مادر و برادرانش نزد وی می آمده بسبب کثرت خلق فرصت ملاقاتش نمییافتند و او را خبر شد که مادر و برادرانت بیرون
ایستاده میخواهند که ترا ملاقات نمایند ایشانرا جواب داد که مادر و برادران من آنانند که کلام خدا را شنیده بر ان عمل مینمایند انتهی
ازینجا معلوم میگردد که مادر و برادران عیسی کلام خدا را شنیده بر ان عمل نمینمودند ورنه اگر آنها مطیعان خدا بودند درباره آنها
اینگونه کلام و سخنان تحقیر نگفت و عیسی دیگران را تاکید بنمود که پدر و مادر خود را محترم دار چنانچه در باب دهم مرقس در بس ۱۹ موجود
باشد **اختلاف ۷۴** متی در باب ۷ انجیل خود در بس ۲۲ از زبانی عیسی آورده در ان روز بسا کسان که بمن خواهند گفت –
خداوندا خداوندا آیا باسم تو نبوت ننمودیم و بنام تو شیاطین را بیرون نکردیم و بنام تو خوارق عادات بسیار ننمودیم – انگاه
بایشان خواهم گفت که من شما را هرگز نشناختم از من دور شوید ای بدکاران انتهی – راقم گوید که درین فقرات چنانچه می بینی
صریح انشان و علاماتی که مسیحا برای اظهار بزرگی و کرامات حواریان بیان نموده اند مذکور ساخته در مقامات علامات کذابان
مفتریان باید اگر چنین است پس چگونه است که مرقس در آخر کتاب خود از زبانی عیسی می آرد و مشخصی که با نچیزها اعتقاد دارند با
آیتی چند مقرون خواهند گشت باسم من دیوها را بیرون خواهند نمود و بزبانهای تازه تکلم خواهند نمود و مارها را خواهند نمود و مارها
خواهند گرفت و اگر چیزی کشنده را بیاشامند هرگز ایشانرا ضرری نخواهد گشت و بر بیماران دست خواهند نهاد و ایشان تندرست خواهند
گردید انتهی – پس این خوارق عادات نشان ایمانداران و هم علامت مفتریان و کذابان باشند درانحال چگونه تفرقه حواری ایماندار
و بی ایمانان پدید آید **اختلاف ۷۵** آنچه یوحنا معجزه شراب نمودن از آب آورده چنانچه از در بس هفتم الی یازدهم بیان شده
و سه مولفان اناجیل ثلثه دیگر ازان مذکور ننموده و مسائل خود را بذکر فضیلت آن شرف یاب بهر ور ننموده اند پس اگر امر واقعی میبود در ترک
آن روا نمیداشتند **اختلاف ۷۶** یوحنا در باب ۱۳ در بس ۱۳ کتاب خود از زبانی خود عیسی می آرد شما مرا استاد و آقا مخاطب میسازید
و خوب میگوئید زیرا که هستم انتهی – درآنجا بجواب گفتن خود رضا داده پس چگونه است که در باب ۱۰ انجیل مرقس در بس ۱۷ منع نموده که چرا
مرا خوب گفتی درحالیکه هیچکس خوب نیست جز یکی یعنی خدا **اختلاف ۷۷** مرقس در باب ۱۵ انجیل خود در بس ۲۳ آورده و باده
ممزوج بمر بجهة آشامیدن بوی دادند لیکن او قبول ننمود انتهی – لوقا و متی و یوحنا این قصه را مذکور ننموده اند و باعث بر ترک آن بجز

آن نباشند که آن ذکر معتبر نبایستند ورنه از راه عدم اعتنائی بذکر این قصه یا امر شئی نخواهد بود اختلاف ۷۸ در باب
انجیل متی و درس دوم چون سبت که شاگردان تو از سوم قدما تجاوز مینمایند چه هرگاه که نان میخورند دستهای خود را نمیشویند ایشان را
جواب داده فرمود که از بهر چه شما نیز بر قاعده خویش از حدود الهی تجاوز مینمائید الخ راقم گوید که بدیهیست که آن جواب عیسی کافی
نبود چونکه بجای آنکه شاگردان تهذیب یاد دهد و بر سر احکام خداوندی بدارد متوجه آن نگردیده در عوض آن یهودان را از
بی اعتنائی شان و تجاوز از احکام الهی یاد داده ملزم ساخته و نظر برگرده شاگردان نینداخته و این امر هر جا مخالف رسوم قدما
باشد پس اگر یهود از ارشاد حقیقی تجاوز جایز داشتند نصاری را میرسد که مخالفت احکام الهی نموده عذر تجاوز یهود وسیله خود
دانسته باشند اختلاف ۷۹ در باب نوزدهم انجیل متی در ۸ گفتند چونست که موسی بدادن طلاق و بیرون کردن زن
فرمان داد ایشان را گفت که بجهت سنگدلی شما شما را موسی با طلاق زنان اجازت بخشید لیکن از ابتدای وجود چنین نبود من شما را
میگویم که هر کس که زن خود را بغیر علت زنا طلاق دهد و دیگری را نکاح نماید زنا نموده است و هر کس که آن مطلقه را نکاح نماید نیز
زنا نموده است انتهی از این کلام مسیح معلوم میگردد که در ابتدای امر طلاق قسمی که موسی مقرر نمود نبود و موسی حکم سابقه را موقوف
داشته بجهت سنگدلی یهود حکم تازه صادر فرمود و مسیح آن حکم را برطرف ساخته خاطرخواه خود مقرر داشت لاکن موسی انکار از نسخ
شریعت نداشته مسیح دعوی تکمیل توراة میداشت پس این تکمیل تورات بوده اختلاف ۸۰ در باب دوم انجیل یوحنا از درس ۱
تا آخر درس ۱۱ مطالعه نما که مسیح از راه معجزه آب را برای یک مجلسی شراب نموده پس این امر برخلاف حکم تورات باشد با وجود
دعوی تکمیل توراة این امر خلاف دعوی خود نباشد و الهی آنرا معجزه قرار دادن عجب عجاب باشد اختلاف ۸۱
عمده عذرات مسیحیان که حرام تورات را حلال و مکروه آنرا روا و مباح میگردانند فقرات باب دهم اعمال حواریان درس نهم میباشند روز دیگر
در هنگامی که آنها در راه میبودند و بشهر نزدیک شدند پطرس بجهت دعا نمودن بر بام رفت و قریب ساعت ششم میبود که او گرسنه شده اراده
نمود که چیزی تناول نماید هنگامی که آنرا مهیا مینمودند بر او بیهوشی دست داد و دید که آسمان گشاده شده ظرفی چون چادر بزرگی
که چهار گوشه رسن را بسته باشند بسوی زمین آویخته بر او نازل شد و مجموع بهائم زمین و حیوانات و حشرات ارض و پرندگان آسمان در وی
بودند و آوازی بوی آمده که ای پطرس برخیز و ذبح کن و بخور پطرس گفت خداوندا نخواهم کرد زیرا که من چیز حرام ناپاک را گاهی نخورده ام
بار دیگر باز آوازی رسید که آنچه را خدا پاک نموده است تو آنرا ناپاک مخوان و این سه دفعه مکرر شد و آن ظرف بسوی آسمان بلند شد انتهی
الحال راقم سوالاتی چند بر این مطلب دارم یکی آنکه این بزرگ همان پطرس است که مسیح خبر انکار او داده بود که متی در باب ۲۶ کتاب خود
در درس ۳۴ آورده یسوع ویرا فرمود بدرستیکه بتو میگویم که در این شب قبل از بانگ خروس سه مرتبه مرا انکار خواهی نمود چنانچه متی مذکور در آخر
باب مذکور تکمیل این خبر آورده یا نه ثانیاً آنکه آنچه انبیای گذشته در بابهای دراز موجب احکام خداوندی طوعاً و کرهاً خلائق را بر آن داشتند
که از حرام و مکروهات اجتناب نمایند آنهمه زحمت کشیدن پیغمبران را بیک خواب پطرس که خواب حکم شیطانی و رحمانی دارد و آنهمه احکام ابدیه تورات
برباد فنا روند ثالثاً آنکه در حالت گرسنگی و تشنگی اگر شخصی موافق احتیاج خود خوابی دیدها را دیده محل اعتماد نباشد رابعاً آنکه او در بیهوشی

شنید پس آواز کننده مشخص نبود که کدام کس بود محض بسان آواز زمام اختیار کارخانه اکل و شرب که عمده احکام باشد داده
آید خاصه آنکه آواز آمد که ذبح کن و بخور جمله حیوانات و پرندگان و حشرات قابل ذبح باشند حاشا و کلا طرفه تر آنکه الحال برای
مسیحیان هیچ جانوری ذبح کرده نمیشود بلکه ذبح معنی ندارد بلکه بعضی بسبب مخالفت احکام اسلام از قفا گردن می برند و جدا
مینمایند تمامی نصاری مرغ را گرفته گردن آن می پیچند تا خفه شود آنوقت پخته میخورند میگویند قوت و طاقت و لذت در خون است
چون که از ذبح خارج شد آن لذت راحتی بخشد خود بچشم خود در جهازات و کلکته و جاهای دیگر بسیار دیده ام بهر حال اگر حکم خدا
بود که اینگونه عمل آید باز معامله مخالفت احکام ابدیه تورات میباشد یا نه اختلاف ۸۲ در باب هشتم انجیل یوحنا از درس
سوم آورده و نویسندگان و فریسیان زنی را که در زنا گرفته شده بود به پیش آوردند که او را در میان برپا داشته باو گفتند که
ای استاد این زن در وقت فعل زنا گرفته شده است و در تورات موسی بما فرموده است که اینچنین زنها سنگسار شوند پس تو در باره او چه میگوئی
و آنها این سخن را بر سبیل امتحان میگفتند تا جائی شکایت کردن بر او بیابند اما عیسی خم شده بر زمین بانگشت خود نوشت چون
که در پرسیدن اصرار کردند راست نشسته بآنها گفت که آنکس که از شما بیگناه باشد بر او نخستین سنگ بیندازد و باز دیگر خم شده بر زمین
نوشت آنها این سخن شنیده از شناعت خود منفعل شده ابتدا از بزرگان شده تا آخرین یکیک همه بیرون رفتند و عیسی تنها
باقیماند و آن زن در میان ایستاده بود عیسی راست نشسته هیچکس را سوای آن زن ندید باو گفت ای زن آن مدعیان تو کجا رفتند آیا
هیچکس بر تو حکم نکرده است گفت ای آقای من هیچکس نه پس عیسی باو گفت که من نیز بر تو حکم نمیکنم برو و دیگر گناه مکن انتهی
راقم گوید که زن زانیه را بدون اجرای حد شرعی گذاشتن البته از شان حضرت نبوی بعید بود مگر موافق حکم تورات بایدش زن را
سنگسار نمایند لاکن زن زانیه را حاضر آوردند و مسیح آخر کار او را بر نصیحت زبانی اکتفا ورزیده که دیگر مرتکب اعمال قبیحه نگردد لاکن
لازم بود که آن زانی را نیز طلب فرمودی تا باعث عبرت دیگران گردد و اصحاب معاصی ترک دلیری و جرأت بر گناه کردن اختیار
نمایند گو که بر نصیحت زبانی در باره زانی اکتفا میورزید اختلاف ۸۳ در باب دوم انجیل مرقس درس ۲۳ گوید اتفاقاً
در روز سبتی از میان کشت زاری عبور نموده شاگردانش در اثنای راه شروع بخوشه چیدن نمودند پس فریسیان ویرا گفتند
که ملاحظه نما که چه قسم عمل ناشائسته را در روز سبت بجا می آورند ایشان را گفت که آیا گاهی مطالعه ننموده اید آنچه داود بعمل آورد
چون محتاج گشت و گرسنه گردید او و کسانیکه با وی بودند که چگونه در خانه خدا در زمان ابیثیا کاهن بزرگ در آمده نانهای تقدمه را
که بغیر کهنه تناول آن جائز نیست خورد و بآنهائی که با وی بودند نیز داد پس ایشانرا گفت که سبت بجهت انسان مقرر شده است نه انسان
بجهت سبت پس فرزند خداوند یوم سبت هم میباشد انتهی راقم گوید که اگر داود نانهائی غیر را خورد یا شاگردان مسیح خوشها در روز سبت
نوش جان فرمودند هیچ امر یا بر او شان گوارا باد اگر چه در بجا آوردن سنت نیک داود به عمل نمودن اولی باشد نه در امر ما شروع
که از ان گذشته خوشها البته حق غیری باشد تصرف در حق الناس نمود مسیح اگر خداوند سبت بود و بوده باشد مالک زراعت نبود که خوشهای
آن بر شاگردان خود مباح نماید اختلاف ۸۴ مرقس در باب سوم کتاب خود در درس ۲۹ کفر نیز خدا که کفر ورزد و دیگر آنکه بر روح القدس

کفر گوید که هرگز آمرزیده نخواهد شد بلکه مستوجب عذاب ابدی است انتهی و حال آنکه از زبور یکصد و سوم از درس نهم ظاهر است که
هیچکس در عذاب ابدی نخواهد ماند پس اگر انجیل کتب الهامی است زبور بوجه شرف تقدم برا او دارد **اختلاف ۸۵** در باب اول
انجیل یوحنا درس ۱۸ آورده و خدا را هیچکس گاهی ندید اما فرزند یگانه که در آغوش پدر بود او را نمودار کرد انتهی و حال آنکه
در تورات مصرح است که حضرت موسی از خدا تعالی باهم ملاقات دو بدو دیشد و خدا با یعقوب تمام شب کشتی گرفت و جمعی از بنی اسرائیل
را بدعوت طلبید و روبرو خدا خوردند و نوشیدند **اختلاف ۸۶** در انجیل یوحنا باب اول درس ۱۷ زیراکه هر چند
بوساطت موسی آئین قرار داده شده بود ولیکن نعمت و راستی بوساطت عیسائی مسیح رسید انتهی = اقرار مضمون این فقره انکار
فضل موسویه و کفران نعمت او نمودن باشد از نهجگذر آنکه عبارت مذکور ناطق باین معنی است که راستی بمعرفت موسی مطلقاً نرسیده
پس در آئینے که راستی نبود ناتمام باشد **اختلاف ۸۷** در باب نوزدهم انجیل یوحنا درس ۲۵ مذکور است و عیسی مادر
و آن شاگرد را که دوست میداشت استاده دیده بمادر گفت ای زن اینک پسر تست و بعد بشاگرد گفت اینک مادر تو انتهی = راقم گوید
که ادب والدین تالی ادب حقتعالی باشد و خود عیسی در حالتیکه سفارش محبت برادران مینماید و دوستان را مثل جان عزیز داشتن
حکم میفرماید با وجود آن مادر را ای زن خطاب نمودن خلاف تهذیب اخلاق و بر عکس حکم تورات باشد **اختلاف ۸۸**
پولوس حواری در نامه موسومه باهل کلتیان باب چهارم درس ۲۲ گوید که نوشته شده است ابراهیم دو پسر داشت یکی از کنیز و دیگری
از آزاد و لیکن پسر کنیز بحسب جسم تولد یافت و پسر زن آزاد بر وفق وعده اینجا بسبیل مثال است از انجا که این دو زن دو عهد هستند
یکی از کوه سینا که بجهت بندگی میزاید و آن هاجره است و آن هاجره کوه سینا است در عرب با اورشلیم موجود هم قدم است و با فرزندان
خود در بندگی هست و آن اورشلیم که در علیین است آزاد است و مادر همگی ما اوست الخ در آن باره میگوییم که این تحریریست که بجهت
بغض و حسد که در قانون سینه اهل کتاب بجهة شرف حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم آتش در نهاد شان افتاده است
ورنه کنیز بودن حضرت هاجره فراموش نمیشود که کنیز زنان یعقوب که مادر بسیاری انبیاء بنی اسرائیل بودند نیز هیچ یاد می آید
یا نه پس اگر کنیزی شرف پیغمبر را مانع گردد نصف اولاد یعقوب از کنیزکان میباشند و در قید بندگی گرفتار خواهند بود ورنه
ان اکرمکم عند الله اتقاکم اگر شرف پدری و مادری اکتفا دارد قابیل پسر آدم نجیب الطرفین باشد **اختلاف ۸۹** پولوس
حواری در باب پنجم نامه باهل کلتیان درس دوم گوید هنیت که منکه پولوس شما را میگویم که اگر شما مختون شدید مسیح درباره شما سودمند
نخواهد بود و نیز مکرر آنکه هر کس که مختون شود فتوی میدهم که بر او واجب است که شریعت را تماما بجا آرد و شما را با مسیح هیچ کار نیست
انتهی = در درس ۶ تناقض این قول خود گوید که مسیح عیسی ختنه و نامختونی هیچ اثر ندارد جز ایمان که بمحبت عمل مینماید انتهی
پس اگر نامختونی نیز در مسیح مؤثر نباشد چگونه میگفته که اگر شما مختون شدید مسیح درباره شما سودمند نخواهد بود الغرض اقوال
پولوس را شنیدید دعوی عیسی ع آنبود که متی در باب پنجم کتاب درس هژدهم بزبانی عیسی آورده که راست بشما میگویم تا آنکه
آسمان و زمین زائل نشود یک همزه یا یک شوشه از شریعت هیچ زائل نخواهد گشت انتهی = راقم گوید که بر طرف حکم اختتان

که از جمله احکام ابدیه تورات باشد و باب پنجم متی و درس ۱۷ مذکور است تصور مکنید که من از بهر از هم پاشیدن تورات و رسائل
انبیا آمده ام که راست بشما میگویم تا آنکه آسمان و زمین زائل نشود یک همزه یا یک شوشه از شریعت هیچ زائل نخواهد گشت تا آن که
همه کامل نشود انتهی = راقم گوید که شاید این حکم برابر شوشه و همزه در نظر پولوس نبود باطل شد **اختلاف ۹۰** از باب ۱۶
اعمال حواریان معلوم میشود که پولوس حواری شخصی را مسمی تیموتیوس شاگردی پسران یهودی مؤمن که بدرستی یونانی بود و میبود
که نزد برادران سطرانی و قونیانی نیکنام میبود آنکس را پولوس اختیار نمود که با او در راه باشد پس او را گرفته بعلت یهودیانے
که در آن نواحی میبودند ختنه نمود انتهی = راقم گوید که چگونه درینجا پولوس بعلت بودن یهودیان در آن نواحی حکم اختتان جاری
نمود و این امر از ترس آن یهودان بود یا چه **اختلاف ۹۱** پولوس حواری از غایت ایمانداری در باب نهم باهل قرنتس از
درس نوزدهم گوید که چون از همه آزاد میباشم خود را بنده همه ساخته ام تا بیشتر از خلق را بچنگ آرم و با یهودیان چون یهود گشتم تا
که یهود را بچنگ آرم و با متشرعان چون متشرع گشتم تا آنکه متشرعان را بچنگ آرم و با بی شرعان بی شرع نه اینکه نزد خدا بی شریعت
بودم بلکه در راه مسیح متشرع بودم تا که بی شرعان را بچنگ آرم و ضعیفان را چون ضعیف گشتم تا آنکه ضعیفان را بچنگ آرم و بجهة هر کس
هر چیز گشتم تا بهر نوع بعضی را نجات دهم و این را بجهت انجیل مینمایم که تا به انجیل شریک گردم انتهی - راقم گوید خوشا بحال جمعی
که هیچگونه پیشیر و پیشوائی دارند که بندگی همه آزادان را اختیار نموده که آنها را در دام مکر و فریب خود در آرد بدتر از همه آنکه با وجود
اینحالت خود را در راه مسیح متشرع دانسته و دعوی موافقت انجیل میدارد پس احکام انجیل و رضای مسیح در اینگونه رفتارهای باشد
راقم از حالت محرره پولوس مثلی مطابق این احوال بیاد آمد و مینگارم که راست گفته اند کل شی یرجع الی اصله ماهی گیران
انهماک نیز در گرفتن مرغان آبی و شکار نمودن شان گویا همین طریق بعینه از پولوس یادگرفته اند چنانچه در موسم سرما چونکه
مرغان آبی در تالابهای می آیند ماهی گیران انهماک بکثرت جمع می آیند شکاریان ماهی گیر حوصله بعضی از مرغان را بر بالای سر خود می
پوشند قسمی که نیم حصه شان بالای آب مانند مرغان اصلی و نیم پائینی زیر آب مے ماند و آنکس داخل آب میرود و کم کم زیر آب شنا نموده
بمرغان میرسد و در میان مرغان میرود و در آب دستے زیر پایهای هر مرغے که مطلوب اوست رسانیده او را میگیرد و پایهای
او را در همان جا شکسته میگذارد قسمی که آن مرغ از طیران و پریدن باز میماند تا آنکه دیگری را بانحیله و مکر و فریب بدست می آرد بلکه نوبت
بصدها میرسد آنگاه از آب بیرون می آید و جمله مرغان آبی را که پایها و بالهای شان شکسته گرفته در کشتی یا قسمی دیگر بیرون
از آب مینماید و همیشه کار آنکس بلکه قبیله و عشیره او بهمین مشغول میباشد و بجز اینکار حرفه و پیشه دیگر ندارند و عمرها در آن بسر میبرند
و میبرند شاید این طرز را از اوستاد خود پولوس که رهنمای او هستند تعلیم فراگرفته اند **اختلاف ۹۲** پولوس حواری
در باب ۱۵ نامه باهل قرنتس درس ۱۵ آنچه گوید خلاصه اش آن باشد که خدا مسیح را بر خیزانید انتهی پس اگر زنده کننده مسیح بعد از مردن خدا باشد
در انحال برای مسیح دعوی خدائی نرسد که حیات ذاتی نداشته **اختلاف ۹۳** یوحنا در باب ۱۷ انجیل خود از درس ۱۸ گوید که آنچنانکه
که تو مرا بجهان فرستاده من نیز آنها را در جهان فرستادم و من برای آنها خود را منزه میکنم تا آن که آنها نیز براستی منزه باشند و من درباره

اینها پس سوال نمیکنم بلکه برای آنهائیکه بجهت کلام اینها بر من ایمان خواهند آورد تا آنکه همه یک باشند که تو ای پدر در من هستی و من در تو آنها نیز در ما یک باشند تا آنکه جهان باور کند که تو مرا فرستادهٔ و آن جلالی را که تو بما دادهٔ من بآنها داده ام تا آنچنان که ما یکی هستیم آنها نیز یک باشند من در آنها و تو در من تا آنکه باتحاد کامل برسند و تا آنکه جهان بداند که تو مرا فرستادی و این که دوست داشتی ایشان را آنچنان که مرا دوست داشتی والدا کسانیکه بمن بخشیده بخواهم جائیکه من هستم آنها نیز با من باشند تا جلال من که تو بمن دادهٔ ببینند زیرا که تو مرا قبل از بنای عالم دوست داشتی ای پدر عادل حال آنکه جهان ترا نشناخته من ترا شناخته ام و اینها دانستند که تو مرا فرستادی انتهی ۔ راقم اگرچه انتشار و پراگندگی این کلام بر متتبع آن ظاهر است حاجت به تفصیل ندارد مگر با وجود آن حال کلام عاجزانه و محتاجانه است چنانچه می بینی که همه اش عرض و التماس و سوال سائلانه میباشد و اقرار دارد که تو مرا بخلق فرستاده و قسمی که تو مرا فرستادی من حواریان را بخلق فرستادم پس اگر از فرستادن عیسیٰ خود خدا گردد حواریان عیسیٰ خود باید باشند چونکه در صورتیکه حادث با ذات قدیم متحد گردد حادث با حادث بطریق اولی متحد تواند شد و تنها برای آنها بفروتنی و عجز سوال نمینماید بلکه برای سائر مومنان عرض میدارد باشند و آنچه بابت اتحاد خود با خدا و برای حواریان و غیره آرزو دارد که متحد گردند مرادش اینست که مردان خدا با خدا باشند ـ لیکن نه خدا جدا باشند ۔ نه قسمی دیگر و اقرار دارد که جلالی که بوی عنایت شده در آن شاگردان را شریک گرداند پس اگر آن جلال خدائی و الوهیت بود برای حواریان و سائر مومنان سوال نمینمود و گوید قسمی که تو مرحمت با من داری بآنها دارم باز میگوید که مومنانی که بمن ایمان آورده اند همه از بخشش و مرحمت تو باشند از آرزو میخواهم که با من باشند و در مرتبه و درجه من در بهشت قریب باشند پس اگر مراد مرتبه خدائی برای جمله ایمان داران آن آرزو نمیشود کرد و تصریح کرده است تا مرتبه مسیح ببینند شاعر و مناسب اینحال چه خوب گفته **نظم** بفرما

درِ خلد را وا کنند ✦ که خلقت کرم را تماشا کنند ✦ و دوست داشتن قبل از بنای عالم نیز بر خدای مسیح دلالت ندارد و مراد از شناختن جهان شناختن خاصه از زمانه و مردم عصر خود گفته ورنه چگونه ممکن باشد که از آدم تا یحییٰ جمله پیغمبران خدا را نشناختند آخر هم اقرار دارد که حواریان که مرا فرستاده تو دانستند الحال در این فقرات متن و تفسیر آن ملاحظه رود که مبنی دین الله تصریح رفته است یا بجهه مسیحیان بغرض تشریح مینمایند و عیسیٰ اگر هرگز دعوی آن مرتبه نداشته برای او مدعی میشوند ـ الغرض اینگونه کسی که بعجز و افتقار سخنی بر زبان نیارد دعوی خدای برای خود تواند نمود حاشا و کلا **اختلاف ۹۴** متی در باب ۲۶ کتاب خود زبانی پطرس آورده در ۶۹ پطرس در ایوان بیرون نشسته بود که کنیزکی نزد وی آمده گفت که تو نیز با یسوع جلیلی بودی و او در حضور همه انکار نموده گفت نمیدانم که چه میگوئی و چون بسوی دادان بیرون رفت کنیزکی دیگر او را دیده با آنانیکه در آنجا بودند گفت که این هم با یسوع ناصری بود که باز سوگند خورده گفت که آن مرد را نمی شناسم بعد از لحظه کسانیکه ایستاده بودند پیش آمده پطرس را گفتند که البته تو هم از ایشانی زیرا که لهجه ترا ظاهر می نماید که شروع بلعن خود و بقسم خوردن نمود گفت که آن مرد را نمی شناسم که بی تأمل خروس بانگ زد انتهی ـ راقم گوید که همین پطرس که حلف و سوگند یاد مینمود و لعنت بر خود میکرد آنچنان بیدین و بی ایمان قابل سزاوار درجه حواریان عیسیٰ میشدند بر کرسی جلال نشینند حاشا ثم حاشا **اختلاف ۹۵** متی در باب پنجم کتاب خود در ۱۰ بزبانی عیسیٰ

آورده خوشا حال صلح کنندگان از آنجا که فرزندان خدا خوانده شوند انتهی ـ اگر عمل بر این طریقه عیسیٰ بود چگونه دعوی تناقض آن برای خود می آرد چنانچه در انجیل متی باب دهم از ورس ۳۴ مذکور است تصور ننمائید که من بجهت نهادن صلح بر زمین آمده ام بجهت صلح نیامده ام بلکه بجهت نهادن شمشیر زیرا که بجهت تفرقه مرد از پدر و دختر از مادر و عروس از مادر شوهر خود آمده ام انتهی ـ پس شاید مسیح دیگر را راهی دیگر نشان میداد و خود بر هامی میرفت غیر آن **اختلاف ۹۶** متی در باب ۲۳ از ورس ۳۵ زبانی عیسیٰ آورده تا آنکه تمامی خون صدیقان که بر زمین ریخته شد از خون هابیل صدیق تا خون زکریا ابن برخیا که در هیکل و قربانگاه کشته بودند بر شما واقع گردد بدرستیکه بشما میگویم که جمیع اینچیزها بر این طبقه واقع خواهد گشت انتهی ـ راقم گوید که مراد از این کلام مسیح نویسندگان و فریسیان معاصران خود میباشند پس ظلمی زیاده بر این نتواند بود که خون جمله مردم از ابتدای خلقت ریخته شده است بر فریسیان و نویسندگان قرار یابد در آنحال عدالت خدا تعالی چه شده باشد و البته وقوع اینگونه امور از حضرت رب العزت بعید و خلاف عدل باشد **اختلاف ۹۷** بدانکه اعتقاد مسیحیان درباره اقانیم ثلثه که عبارت از خدا و عیسیٰ و روح القدس باشد اینست که اقنوم اب را مقدم دانستند و اقنوم ابن را از اقنوم اب متولد شده تصور نمایند و درباره اقنوم سوم که روح القدس باشد از اقنوم اب و ابن منتشر شده قائل باشند و تثلیث عبارت از اقانیم ثلثه باشد و آنرا طریقه نجات و از آن منحصر دانستند و ما آنرا شرک محض و کفر بحت دانیم از آنرو که بر سیم که تفرقه با مین تولد گردیدن و منتشر شدن چه باشد کاش حضرت مریم را اقنوم دوم و عیسیٰ را اقنوم سوم قرار میدادند که اینهمه در خاندان آنها تصویر پدید میشدند و روح القدس چکاره است که در میان سلسله آنها افتاده گاه گاه و قتی مسیحیان خطی مثلث که متشابه الاضلاع باشد میکشند مانند این شکل  و از روی آن استدلال برای اثبات اقانیم ثلثه نمایند و جانب اب را از آن ضلع دراز تر و جانب ابن را از جانب روح اندکی کشیده تر آرند و جانب روح نسبت به جانب اقنوم ابن تنگ تر کشند ـ راقم گوید که هرگاه معرفت ذات واجب تعالی منحصر باینگونه اضلاع و اشکال باشد در آنحال این آیا باشد که حضرت مریم را در اقانیم داخل نموده در عوض اعتقاد به تثلیث قائل به تربیع گردند و مانعی نباشد که خطی مربع طولانی مشتمل بر چهار ضلع باین نوع □ کشیده عالم را تسکین دهند یا حضرت آدم را بدلیل عبارت آخر باب سوم انجیل لوقا که او را آدم ابن الله آورده داخل نموده و حضرت مریم که پیشتر تجویز شده است که به تخمیس معتقد گردند در آنحال نیز اعتراض احدی عقلاً و نقلاً وارد نتواند شد و عقلاً داخل نمودن حضرت مریم باشد البته روا نباشد که پدر و پسر داخل و مادر بیرون نمایند و نقلاً بروایت مریم و لوقا متمسک گردند **اختلاف ۹۸** در انجیل یوحنا باب ۱۶ ورس ۳۲ زبانی مسیح جواب حواریان آورده عیسیٰ گفت که آیا حالا باور میکنید اینک وقتی نزدیک است بلکه رسیده است که هر یک از شما نزد خویشان پراگنده خواهید گذشت و من تنها نیستم زیرا که پدر با من است انتهی ـ راقم گوید هرگاه حواریان شناخته بود که او را در ضیق مجال و در مصیبت پامال نموده هر یک راه خود پیش خواهند گرفت در آنحال چگونه است که از درگاه قاضی الحاجات مستدعی گردید که با آنها یک باشند بلکه قسمیکه خدا با عیسیٰ و عیسیٰ با خدا متحد باشند حواریان با خدا و عیسیٰ متحد باشند چنانچه عبارت باب ۱۷ ورس ۲۱ کتاب یوحنا دلالت بآن دارد دیگر شاید این التماس عیسیٰ بدرگاه او تعالی پذیرائی نیافت ورنه عیسیٰ را گذاشته بگریختند لاکن عیسیٰ از هر دو طرف تنها ماند حواریان او را رها کرده گذاشتند چنانچه متی در باب ۲۶ ورس ۵۶ کتاب خود آورده همگی شاگردانش او را رها نموده فرار نمودند

وازان طرف حق تعالی او را تنها گذاشته چنانچه الٰهی الٰهی از بهر چه مرا گذاشتی که در انجیل متی باب ۲۷ درس ۴۶ است شاید آن حال باشد
اختلاف ۹۹ یوحنا در باب هژدهم کتاب خود از درس دوم آنچه مذکور نموده ازان معلوم میشود که یهودا محض همراه سرهنگان
وکاهنان و فریسیان بود و عیسی سه مرتبه خود را بایشان شناسانید و یهودا خائن جاسوسی نموده بود و بس چنانچه گوید در درس ۳ پس یهودا دسته و از سرهنگان
کاهنان بزرگ و فریسیان را با خود برداشته با فانوس و مشعل و یراق درانجا آمد و عیسی از آنجا که آنچه بروی واقع میشد دانسته بیرون آمده بایشان گفت
که شما کرا جستجو میکنید بوی جواب دادند که عیسی ناصری را عیسی بایشان گفت من هستم و یهودا نیز که او را خائن بود با آنها ایستاده بود انتهی تا آنکه این سه
مرتبه تکرار یافت آنگاه آمده بسته باین باشی و سرهنگان یهود عیسی را گرفتند بستند از تمامی مابقی که بوسیله یهودا و بیان علامت گرفتار شد لکن متی نموده است
و حال آنکه لوقا در باب ۲۲ از درس ۴۷ آورده که آنکس که یهودا مسمی بود و یکی از آن ۱۲ نفر بود ایشان را پیشوا شده نزد عیسی آمد تا او را ببوسد عیسی وی را فرمود ای یهودا آیا بوسه فرزند انسان را تسلیم میکنی
مرقس نیز در باب ۱۴ درس ۴۴ و آن که او تسلیم نموده بود نشانه بایشان داده بود که هر کس را که ببوسم همان است گیریدش و با متانت ببرید و بمجرد
رسیدن نزد وی رفته گفت ربی ربی و او را بوسید پس آنها دستهای خود را دراز نموده گرفتندش انتهی متی هم در باب ۲۶ از درس ۴۸
گوید و تسلیم کننده او ایشان را نشانی داده گفت آنکس را که ببوسم همان است محکم گیریدش در ساعت نزد یسوع آمده گفت سلام
ربی و او را بوسید یسوع او را فرمود ای عزیز بچه سبب آمده آنگاه آنها آمده دست بر یسوع افگنده او را گرفتند انتهی الحال
ارباب انصاف تحریرات مؤلفان اناجیل اربعه را درین باب ملاحظه فرموده دریافت دیانت داری تحریر شان و پایه صداقت ایشان در راستی
کلام را دریابند با آنکه آفتاب در نیم روز مبرهن گردد که مؤلفان در بند صدق و کذب تحریر اصلاً نبودند هر چه بر دل آمد می نگاشتند ورنه
اینهمه اختلاف از کدام رهگذر در میان ایشان راه می یافت گذشته از ذکر بوسیدن را که یوحنا نیاورده بگیریم خبر آیات بوسیدن متی آورده که
یسوع به یهودا فرمود ای عزیز بچه سبب آمده و لوقا گفته عیسی وی را فرمود ای یهودا آیا تو بوسه خیانت میکنی پس اینگونه کتاب برابری قرآن مجید
تواند نمود **اختلاف ۱۰۰** پولوس در نامه موسومه باهل غلاطیان تقریر خود که با بین و پطرس گذشته بود مذکور نموده چنانچه از درس ۱۵
گوید از آنجا که میدانیم که مردم از اعمال شرعی تزکیه نمییابند مگر بایمان بر عیسای مسیح ما نیز بر عیسای مسیح ایمان آورده ایم تا آنکه به مسیح عادل
شویم نه از اعمال شرعی زیرا که از اعمال شرعی هیچ بشری عدالت پیدا نخواهد کرد انتهی حالا ارباب انصاف در فقرات بغور و
تأمل و تدبر بکار برند که بدون اقرار لسانی ایمان و اعتقاد بر مسیح دیگر هیچ چیز از اعمال و افعال شرعیه را هیچ صرف دانسته اگر درین دعوی
راست گو بوده باشد در آنحال احکاماتیکه بذریعه موسی و سائر پیغمبران تا مسیح وارد گردیده بودند همه ناقص و ناتمام و بیصرف خواهند بود و پولوس
بر مسیح ایمان آورده نجات حاصل نمود مگر هر گاه از قسمیست که مردم از اعمال شرعی بخدا نرسند در آنحال متقدمین چگونه بخدا تعالی رسیدن
خواهند توانست که تمامی هم از مسیح پیش شان برخورده بود و بیش آنچه اعتقاد ما چنان است که نه مردم صرف از اعتقاد نجات حاصل نمایند
یا از اعمال صرف بلکه نجات منحصر بر اقرار لسان و تصدیق بقلب و عمل نمودن بر آن **اختلاف ۱۰۱** ابد آنکه این اختلاف
سرمایه فساد و فساد و بدترین اختلاف شریعت و ناقض باشد و اسد اگر نقل کفر کفر نباشد دلم رضا نداد که اینگونه مضامین زشت و
درشت بر زبان قلم راقم آثم در آیند و آن آنکه پولوس از نهایت ایمانداری و غایت صدق عقیدت در باب ۳ نامه باهل غلاطیان در درس ۱۳ مسیح را

از لعنت فدیه گشته است که بجای ما مورد لعنت شد از انجا که نوشته شده است که ملعون است هر کسیکه از دار آویخته شده است
انتهی کاش جمله کسانیکه برین دعوی ملعون گردیدن مسیح مصر و اصرار میورزند ملعون بدار آویخته ملعون ازل و رانده ابدید
و مسیح را ازان آلودگی اینگونه اتهام مبرا میبود ع این محبت نشد قیامت شد ارباب انصاف انکلمه الیست که ما با ضرورت جهت
نشان دادن اعتقاد قوم تقریب قلم در آوردیم و حال آنکه ما بمسیح توقع و نوعی از انواع امید شفاعت و نجیر آن نه بمسیح نه بغیر مسیح از انبیا
بجز حضرت سید المرسلین و شفیع المذنبین محمد صلی الله علیه وآله وسلم نداریم و خوشا حال جمعی که امید نجات و وسیله
شفاعت منحصر بعیسی میدارند و شب و روز از اول عمر تا آخر عمر برین اعتقاد معتقد میمانند **اختلاف ۱۰۲** قصه
اضطراب و بیهوش شدن و متغیر گردیدن عیسی در شب واقعه صلیب متی در باب ۲۶ و مرقس در باب ۱۴ و لوقا در باب ۲۲ مفصلاً رقم
نموده اند مگر یوحنا آن قصه را اصلاً در انجیل خود نیاورده سبب نیاوردن و ترک آن اختیار نمودن چه باشد چون بعضی گویند از روح القدس
انجیل تحریر یافته معلوم نیست که دران نسخه روح القدس افراط زیادتی را بکار برده یا درین نسخه یوحنا خیانه را روا داده نقصان
و تفریط گشته **اختلاف ۱۰۴** متی در باب بیست ششم در درس ۵۱ بابت بریدن گوش نوشته **اختلاف ۱۰۵** متی در
باب نهم از درس ۲۰ الی ۲۲ آنچه آورده ازان مستفاد میشود که زنی دوازده سال بیماری جریان خون داشته بامید شفا از پشت سر مسیح آمده دامن
قبائش را لمس نمود و یسوع او را ملاحظه فرموده گفت ای دختر خاطر جمع باش که اعتقاد تو مر ترا نجات بخشید و آن زن رستگار گردید بر خلاف
آن مرقس از درس ۲۵ الی ۳۰ گوید که از لمس نمودن قبای مسیح آن زن از مرض رستگاری یافته مگر مسیح ندانست که کدام کس او را لمس نموده
چون قوتی از وی بیرون رفت جویا گردید که کیست آنکه رخت مرا لمس نمود در آنحال چگونه متی گوید که مسیح او را ملاحظه نموده و با وی متکلم
گردیده و حال آنکه بقول مرقس مسیح مطلقاً از وی خبر نشد که کیست الا از خود قوتی بیرون رفتن و از حاضران جویا شد پس درین صورت
امر از دو حال خالی نباشد که متی طریقه کذب گوئی پیموده یا مرقس مرتکب دروغ گوی گشته در هر حال اعتبار و درستی انجیل از میان بر خیزد
اختلاف ۱۰۶ لوقا در باب هفتم از درس ۳۶ الی آخر آن باب آنچه آورده خلاصه اش آنکه زنی معصیت کار حقه عطری
پیدا نموده از عقب مسیح گریان نزدیک پایهایش ایستاده شروع به تر کردن پایهای او با اشک نمود و موهای خود خشک نموده پایهای او را
بوسید و عطر میمالید چنانچه در درس ۴۶ زبانی عیسی به شمعون گوید که او پایهای مرا عطر مالیده بجهت این بتو میگویم که گناهان بسیارش
آمرزیده شد برعکس آن متی در باب ۲۶ از درس ۶ الی ۱۲ گوید که ضعیفه شیشه عطر گرانبها نزدوی آمده بر سر وی ریخت و شاگردان
آنحالت را دیده ملکدر شدند چرا اسراف نموده ممکن بود که این عطر را بمبلغ خطیر فروخته بفقرا بخشیده میشد انتهی پس حقه کجا و شیشه زجاجی
کجا حقه از آهن و مس و برنج میشود و کجا عطر بر پایها مالیدن و کجا بر سر وی ریختن مرقس بر خلاف و نه هر دو آورده و هر دو را تکذیب
چنانچه در باب ۱۴ از درس ۳ الی ۹ هم عطر سنبل خالص گرانبها قرار داده و حقه را شکستن نوشته و بر سروی ریختن گوید و گفته بعضی بودند
که در خود غضب آلوده گشته گفتند که چرا این عطر چنین تلف گردید و ممکن بود که زیاده از سیصد دینار فروخته شود و بفقرا داده میشد و هو معنی
را اصلاً مذکور ننموده و قیمت معین زیاده بر سیصد دینار نموده در آنحال در میان هر سه مؤرخان انجیل اختلاف فاحش هویدا شد علاوه بر آن حضرت

مسیح پیغمبر خدا بود چگونه دلش رضا داد که زن نامحرم بدن او را مس نماید و پایهای او را بمو خشک سازد و شاگردان که التجاویان
باشند مؤلفان انجیل نمودم حواریان ذکر کرده چه قدر بی اعتقاد از اجتناب رضا بودند مگر خدمت آنحضرت برابر فقرا انبیاء هستند بلکه ایثار
بر فقرا از ذاتیات ترجیح میدادند و حسد نه بدین زیاده بران نتواند بود که دیگری عمل خیر بجا آورد و باو مانع آیند **اختلاف ۱۰۷**
مرقس در باب ۳ از آیه ۲۸ الی ۳۰ آورده و بدرستیکه بشما میگویم که تمامی گناهان بنی آدم آمرزیده خواهد شد و کفر نیز چند انکه کفر ورزند مگر آن که بروح القدس
کفر گویند که هرگز آمرزیده نخواهد شد بلکه مستوجب عذاب ابدیست و متی در باب ۱۲ در آیه ۳۱ الی ۳۲ گوید که هرکس که بفرزند انسان گوید
از وی عفو خواهد گشت اما هرکس که نسبت بروح القدس گوید نه درین جهان و نه در جهان آینده معاف خواهد گردید انتهی ـ تبیین آنکه مراد
از فرزند انسان حضرت مسیح باشد کسیکه خود مسیح را کفر گوید آمرزیده شود و مرقس آمرزش تمامی گناهان را نشان داده بجز کفر بروح القدس که آمرزیده
نشود و لاکن آمرزش کفر گفتن مسیح را بیان ننموده و نه لفظ در آینجهان و آنجهان آورده پس این افراط و تفریط اعتبار از سخن هر دو برده
پس اگر انجیل الهامی بود و الهام الهی چگونه نقصان میداشته **اختلاف ۱۰۸** لوقا در باب هشتم کتاب خود در آیه ۴۱ گوید
مردی که یایر نام داشت و خود بزرگ مسجدی بود آمده بپایهای عیسی افتاده از او استدعا نمود که بخانه وی در آید زیرا که او را
دختر یگانه قریب بدوازده ساله که میمرد و در وقت رفتن خلق او را ازدحام مینمودند و در آیه ۴۹ گوید هنوز تکلم مینمود که کسی از ملازمان
رئیس مسجد آمده او را گفت که دخترت مرد استاد را تکلیف مکن و متی در باب نهم در آیه ۱۸ گوید که ناگاه رئیسی آمده او را سجده نموده گفت
که الحال دختر من مرده است و مرقس در باب پنجم گوید یایرس آمده و او را ملاحظه نموده بر قدمهایش افتاده و بسیار التماس نموده
گفت که دختر کوچک من مشرف بمرگ است و در آیه ۳۵ گوید و در این گفتگو بود که از منسوبان رئیس مسجد چندی آمده گفتند که دخترت
وفات نمود ـ الحال ارباب انصاف غور و تامل بکار برند که درین قضیه چقدر اختلاف میباشد سجده کجا و افتادن بر قدمها کجا و کسی
از ملازمان کجا و از منسوبان چندی کجا و مردن دختر قبل آمدن رئیس کجا و کجا آنکه بعد آمدن او در خدمت مسیح دختر من مرده بود
فیض روح القدس والهام همین باشد **اختلاف ۱۰۹** پولوس در باب اول نامه باهل قرنتس در آیه ۱۷ گوید مسیح نفرستاد
مرا که تعمید دهم و لاکن متی در باب ۲۸ در آیه ۱۹ بزبانی مسیح خطاب بشاگردان گوید قبایل را از شاگردان نمائید و غسل تعمید دادن در انجیل
چگونه پولوس آنچنان کلامی گفته که مسیح نفرستاد مرا که تعمید دهم پس یا پولوس حواری نبود یا سخن غیر واقعی گفتی که بر دل او از ان
نداشتی **اختلاف ۱۱۰** متی در باب ۲۷ از آیه ۳ تا ۱۰ آنچه آورده خلاصه اش آن باشد که یهودای حواری سی پاره نقره که
برای جاسوسی مسیح گرفته بود از کرده خویش آخر کار پشیمان گردیده آن نقره را پس داد و خود را خفه نمود چنانچه در آیه پنجم پس
آن پارهای نقره را در هیکل افگنده برگشته و رفته خود را خفه نمود انتهی ـ و حال آنکه این دعوی کذب محض باشد یهودا نهایت
دراز بعد واقعه صلیب زنده ماند و اگر خود را خفه مینمود و دیگر چگونه زنده ماندی ثانیا آنکه دیگر مؤلفان انجیل در باره خفه کردن او خود را
ننوشته اند بلکه لوقا در باب ۱ در آیه ۱۴ ازان معلوم نما که یازده کس مسیح را دیدند تو ماده کس در میان شان نبود پس یهودا اگر خود
را خفه نمودی چگونه شامل آنها بودی **اختلاف ۱۱۱** یوحنا در باب ۲۰ در آیه ۲۴ گوید آنگاه یکی از شاگردان یعنی یهودا

اسخریوطی پسر شمعون که بعد با او خیانت کرد گفت که این عطر چرا به سیصد دینار فروخته نشد که بفقیران داده شود انتهی ـ متی این
قول را تکذیب می کند در باب ۲۶ در آیه ۸ گوید و شاگردانش این را دیده بکدر گشتند و گفتند چرا چنین اسراف نموده شد درینحال
چگونه یهودا را مستثنی دراین اعتراض آوردن بران ضعیفه نموده و اگر یوحنا راست گو باشد چنان متی جمله شاگردان را نام برده در
لوقا قول آنهم دور از تهذیب می نماید چنانچه در باب ۷ از آیه ۳۹ آنچه آورده ازان معلوم نما که نه شاگردان دیگر و نه یوحنا خائن
اعتراض بر آن بیکار را از زن آوردند بلکه از آیه ۳۹ صاف ظاهر است که فریسی که آنزا خوانده بود این مقدمه را ملاحظه کرده با خود میگفتند
چنانچه این شخص پیغمبر بودی هر آئینه یافتی که این زن او را مس میکند کیست پس این اعتراض موافق قول لوقا بر مس نمودن آن زن بر او بود نه بر اسراف
عطر پس آن فریسی نه یوحنا بود و نه حواریان **اختلاف ۱۱۲** متی در باب ۲۸ از آیه ۱۱ الی ۱۵ آورده ازان معلوم نما که بعد واقعه
صلیب و تکفین و تدفین مسیح بزرگان مشایخ و رؤسا کهنه از اطلاع مفقود گردیدن نعش مسیح مشوش نموده بسپاهیان مقدار زری که در نگاه
معین بود دادند و گفتند که بگوئید که شاگردانش در شب وقتیکه ما در خواب بودیم آمده او را دزدیدند و هرگاه که این مقدمه
بگوش حاکم رسد او را بجانب شما را فارغ خواهیم نمود و ایشان آن مبلغ را گرفته چنانچه تعلیم یافته بودند بعمل آوردند و این سخن تا
امروز در میان یهود مشهور است انتهی ـ حالا از یهود در یافت ایمنی رود البته آنها جوابی که بهر قسم دادند سر مو تفاوت در میان
نخواهند آورد چنانچه گویند که دزدیدن جسد و نعش او از شاگردان وقوعی در نفس الامر راست باشد لاکن رشوت مبلغ متعدد به
صریح کذب باشد چرا که آنها یعنی سپاهیان ملازم و گماشته و متعینه ما بودند ما میتوانستیم که همه آنها را سزای غفلت شان
رسانیم چگونه میتوانستند که بگویند چیزیکه خلاف رضای ما باشد ما در رشوت چه معنی دارد و نه این سخن در میان ما مشهور است اسیر
کذب در انجیل نوشته اند بلکه سپاهیان اگر میگفتند که ما در خواب بودیم شاگردان آمده او را دزدیدند در ان ما نیز میتوانستیم که از
غفلت سپاهیان متعینه خود خجالت کشیم پس چگونه ایشان چیزیرا آنها تعلیم مینمودیم که در ان خجالت کشیم تمامی یهود موجود
باشند حال شهرت این سخن از آنها دریافت رود که اصلی ندارد ـ ثانیا آنکه مرقس و لوقا و یوحنا این قصه را ننوشته اند اگر
راست بودی آن بنگر ذکر کردندی **اختلاف ۱۱۳** متی در باب سوم در آیه ۱۱ بزبانی یحیی آورده من شما را بآب توبه غسل میدهم
اما آنکه بعد از من می آید از من تواناتر است چنانکه من لائق برداشتن نعلین او نیستم الخ اگر یوحنا در باب اول در آیه ۲۶ آورده
یحیی بایشان جواب داد که من بآب غسل میدهم اما شخصی در میان شما ایستاده است که او را نمی شناسید همان است که بعد از من می آید و پیش از من گردیده
و من شایسته آن نیستم که دوال نعلینش را باز کنم انتهی ـ حالا ارباب انصاف در تحریر یوحنا نظر نمایند که هرگاه مسیح از عقب یحیی می آمد
یا آمدنی بود چگونه یحیی میگفت که در شما ایستاده است و هرگاه در میان جمعی ایستاده بود چگونه میگفت که بعد از من می آید مسیح و یحیی علیهما السلام
معاصر هم بودند پس از من می آید معنی ندارد پس در حقیقت این خبر حضرت خاتم الانبیاء و سید المرسلین صلعم میباشد که بعد یحیی مبعوث برسالت
کافه خلائق گردیدند و بآتش غسل نیز مسیح بر هیچکس نداده و نه در شریعت ایشان در عوض بعضی سزاها حکم سوزانیدن در آتش وارد
نگردیده **اختلاف ۱۱۴** مؤلف انجیل چهارم در باب دوم کتاب خود جائیکه ذکر معجزه که ببرکت نفس طیبه مسیح انات طاهر شد

نجس منقلب گردیده آورده ورس هفتم هر یکی ازان کوزه دو سه من میگرفت انتهی الحال معلوم نیست یوحنا از حقیقت اندازه هر یک کوزه که دو من میگرفتند یا مطلع نشده با روح القدس نیز در مغالطه افتاده امر واقعی نوشتن نتوانسته ورنه دو من تا سه من تفاوت کلی میدارد -

اختلاف ۱۱۵ مؤلف انجیل چهارم در باب ششم کتاب خود ورس ۱۹ گوید و چونکه آنها بقدر بیست و پنج تا سی پرتاب تیر کشیدند عیسیٰ را دیدند انتهی - معلوم نیست که اینگونه سخنان اندازه نوشتن از مؤلف باشد یا به برکت روح القدس و الهام الهی و بیست و پنج تا سی پرتاب چقدر تفاوت دارد والبته این نوع سخنان از کسی زدن که علی الحال آن شیء ندانسته باشد و آنکه در کتاب آسمانی قدیماً داند از آن سخن گفته شود پس انجیل الهامی باشد اختلاف مؤلف انجیل اول در باب پنجم ورس ۲۷ زبانی عیسیٰ گوید شنیده آید که بار باب زمان سلف گفته شده است که زنا مکن من شما میگویم هر کسی که بر زنی از روی خواهش نظر اندازد در همان دم در قلب خود با او زنا نموده است انتهی - در این باب راقم گوید که در زمان سلف از زنا ممانعت نهایی نشده بلکه حدی و تعزیری برای زانی و زانیه معین گردیده چون نظر از روی رغبت تا بانی اشتین نا قرار داده است پس فی الواقع نظر بطور بعض مانند زنا باشد حدی و سیاستی و تعزیری برای آن لازم نداشته است نه آنکه گناه و معاصی تازه رابیان فرمود مگر سزای برای آن مقرر و معین ننمود

اختلاف ۱۱۶ مؤلف انجیل سوم در باب اول کتاب خود ورس ۲۱ آورده و چون هشت روز ایام ختنه طفل با تمام رسید او را عیسیٰ نامیدند و همان نام است که قبل از قرارش در رحم ملک بآن نامش خوانده و چون ایام تطهیرش بسر رسید بر حسب آیین موسیٰ او را باورشلیم آوردند تا نزد خداوندش برپا دارند انتهی - الحال راقم حیرانم که هرگاه خود مسیح مختون گردید چگونه پولوس در نامه گلتیان گوید باب پنجم ورس دوم هست پولوس شما را میگویم که اگر شما مختون شوید مسیح در باره شما سودی نخواهد بود انتهی - هرگاه این امر موافق رضای مسیح بود البته مسیح مختون نمیشد ثانیاً آنکه سنت مسیح آن باشد که شخصی موافق مسیح مختون گردد و سنت پولوس نامختونی و حال آنکه او نیز مختون بود ثالثاً آنکه بنهایت خجالت و مقام شرم باشد که عیسیٰ حسب آیین بنده های موسیٰ با ورشلیم آوردند تا نزد خداوند اش برپا دارند - رابعاً آنکه اگر او خدا بود دیگر خداوندش کدام کس بود پس او بنده خدا بود

اختلاف ۱۱۷ از باب نهم انجیل لوقا ورس ۴۹ بدریافت میرسد که شخصی در زمان مسیح دیوها را بیرون مینمود و حواریان او را ممانعت نمودند چونکه متابعت نمیکرد مگر مسیح حواریان را از منع نمودن او ممانعت فرمود که کذب آن سخن بر ما نیست از ماست و مرقس نیز در باب نهم از ورس ۳۸ همین قصه را آورده مگر اینجمله را از زبانی مسیح زیاده روایت کرده زیرا که هیچکس نیست که معجزه را باسم من بظهور رساند و در ساعت مرا بسب تواند نمود انتهی - ازین افراط و تفریط مرقس و لوقا بنحو اختلاف در انجیل چه باید تصور دید علاوه بران آنکس شاگرد مسیح از ارشاد از آنجناب نداشته پس چگونه دیوها را بیرون نمودن میتوانسته و حال آنکه حواریان از برآوردن دیوها عاجز و قاصر بودند چنانچه مرقس در باب نهم از ورس ۲۹ آورده لیکن عیسیٰ او را دست گرفته بلند نمود که برپا استاد و چون بخانه آمد در خفیه شاگردان از او پرسیدند که چون است که ما او را بیرون نتوانستیم نمود آنها را فرمود که این جنس به هیچ چه بیرون نمیشود مگر بدعا و روزه پس آنچه غیر حواریان میتوانستند حواریان نمیتوانستند

اختلاف ۱۱۸ مرقس در باب

اول ورس ۱۳ آورده مدت چهل روز از شیطان امتحان مییافت و در میان وحوش بسر برده ملائکش پرستاری مینمودند انتهی متی در باب چهارم ورس ۱۱ آورده پس ابلیس او را گذاشت که ناگاه ملکی چند آمده خدمتش کردند انتهی - حالا مرقس را راست پنداشته آید که ملائکش در زمان امتحان پرستاری مینمودند یا دعوی متی راست باید تصور کرد که بعد از آنکه ابلیس او را گذاشت ملکی چند آمده خدمتش کردند

اختلاف ۱۱۹ در باب ۱۲ لوقا ورس ۵۱ گوید یا گمان دارید که من آمده ام که صلح را بر زمین آرم نی بلکه میگویم شما را مفارقت را زیرا که ازین وقت پنج نفر از خانه دو از سه و سه از دو مفارقت خواهند نمود و پدر از پسر و پسر از پدر و مادر از دختر و دختر از مادر و مادر شوهر از عروس و عروس از مادر شوهر خود مفارقت خواهد نمود انتهی و لاکن متی در کتاب خود برعکس این مضمون آورده چنانچه در باب دهم ورس ۳۴ گوید تصور نمائید که من بجهت نهادن صلح بر زمین آمده ام بجهت صلح نیامده ام بلکه بجهت نهادن شمشیر زیرا که بجهت تفرقه مرد از پدر و دختر از مادر و عروس از مادر شوهر خود آمده ام انتهی - ارباب انصاف ازین کلام تا آن کلام چقدر تفاوت باشد ضرور نیست که نشان دهم مضمون پنج نفر از خانه دو از سه و سه از دو مفارقت خواهند نمود که مطلقاً متی مذکور نکرده - ثانیاً آنکه هر جمله را برعکس هم لوقا نشان داده متی بیان نکرده در کتب الهامی اینگونه اختلافات موجود باشد باور نتوان نمود

اختلاف ۱۲۰ در آخر کتاب پنجم تورات مسمی باستثنا مرقوم است که از مدفن موسیٰ تا امروز هیچکس واقف نیست پس هرگاه مؤلف تورات درین دعوی صادق و بر حق باشد البته مسیح نیز از مدفن کلیم مطلع نخواهد بود در آن صورت جهل بر ذات عالم الغیب روا خواهد بود ورنه کذب و اغراق مؤلف تورات باثبات رسیده خواهد بود در باب دهم انجیل متی ورس اول وارد گردیده پس دوازده شاگرد خود را طلب فرموده بر ارواح پلیده قدرت داد تا آنکه ایشان را اخراج نمایند و اینکه از هر مرضی و رنجی شفا بخشید انتهی - و حال آنکه از باب نهم انجیل مرقس ورس ۱۸ معلوم میشود که حواریان از دفع ارواح پلیده عاجز آمدند و شخصی دیگر که از شاگردان او نبود ارواح را بیرون مینمود ثانیاً آنکه ورس چهلم باب نهم لوقا معلوم شد که حواریان از دفع ارواح عاجز شدند پس فیض عطای علیویه مستفید و مستفیض حواریان نشد و از ورس ۴۱ آن باب شد که شاگردان ترا درخواست نمودم که او را بیرون نمایند نتوانستند انتهی - ثالثاً آنکه بشارت باب ۱۴ ورس ۲۶ یوحنا و باب شانزدهم ورس ۱۳ هرگاه برای روح القدس بود چگونه مسیح وعده ارشاد تمامی راستیها بحواریان مینمود چونکه مسیح بر همه چیز آنها را قدرت بخشیده بود دیگر چه چیز باقی بود که روح القدس بآنها میداد پس آنخبر روح القدس نبود بشارت آنحضرت بود

اختلاف ۱۲۱ در باب دهم متی ورس پنجم مرقوم است پس این دوازده را یسوع روانه فرمود ایشان را گفت که از راه قبائل مروید و در هیچ شهری از شهرهای سامریان داخل مشوید بلکه سزاوار است که نزد گوسفندان گم شده خانه اسرائیل رفته باشید انتهی - و مطابق همین ارشاد خود در باب انجیل ورس ۲۴ نیز گفته که فرستاده نشده ام مگر برای گوسفندان خانه اسرائیل مگر برعکس این هر دو دعوی بعثت کافه خلائق نماید چنانچه در باب ورس انجیل درینحال یقینی که آنحضرت کلام معارض کلام سابق خود نفرموده باشد و از وی سزاوار نبود

اختلاف ۱۲۲ در باب ۲۶ متی ورس ۲۴ بدرستیکه فرزند انسان چنانچه بجهت وی مقرر شده است

میرود لیکن وای برآنکس که فرزند انسان بواسطه وی تسلیم کرده شود که بهتر بودی آنکس را که زائیده نمیشدی انتهی۔ راقم گوید که هرگاه مسیح خدا و پسر خدا بود بجهت وی مقرر شدن امری چه معنی دارد چونکه اگر خدا بود پس خود مقرر کرد و اگر پسر خدا بود در آنحال نیز اکتفا بر محض فرزندی ندارد بلکه اگر فرزند باز خود خدا میشود پس نه خدا و نه پسر خدا بود بنده وی بود که بحسب تقدیر او بر او مقرر گشت آنچه گشت **اختلاف ۱۲۳** در باب ۲۶ متی در س ۳۱ آنگاه یسوع ایشان را فرمود که شما در این شب تماما نسبت من لغزش خواهید یافت زیرا که نوشته شده است که شبان را خواهم زد و گوسفندان گله خواهند گشت انتهی۔ لغزش یافتن امری یافتن امری دیگر است و آن بر بی اعتقادی حواریان دلالت دارد و کشته شدن شان امری غیر آن بود مراد از لغزش ترک یاری آنحضرت باشد و آنشب یا صبح آنشب ترک ایشان ننمودند مگر در آنشب کشته نشدند پس چگونه لغزش را بکشتن نسبت داده ثانیاً آنکه پس حواریان کامل الاعتقاد نبودند از وی لغزش یافتند **اختلاف ۱۲۴** در باب پنجم لوقا در س ۳۲ عیسی ایشان را جواب فرمود که تندرستان را احتیاجی بطبیب نیست بلکه بیماران است و نیامده ام من تا صالحان را بلکه گناهکاران را انتهی۔ از این قرار نیز مفهوم میگردد که بعثت مسیح برای کافه نبود در آنحال چگونه دعوی زیاده بر این دربارهٔ او توان قبول نمود **اختلاف ۱۲۵** در باب دهم انجیل یوحنا در س ۳۴ عیسی بآنها گفت آیا که در آئین شما نگارش نیافته است که من گفتم شما خدایان هستید پس چون کسانی را که کلام خدا بر آنها آمده خدا گفت و کتاب قابل نقصان نیست انتهی۔ راقم گوید که سزاوار مسیح بود که از ترس و بیم جان یهودان را خدا گفته نجات خود در آن منحصر داند۔ ثانیاً آنکه در آئین یهودان نیز آنچنان وارد نشده است که آنها خدا هستند بلکه این اشاره مضمون زبور باشد و آنجا وارد گردیده است که فرزندان خدای متعال هستید پس آنها فرزندان خدا باشند نه خدا **اختلاف ۱۲۶** در باب نهم در س ۱۴ نامه باهل روم پس چه بگوئیم آیا که در خدا ناراستی میباشد حاشا و نیز موسی را گفت که هر کس را که من رحم براو خواهم کنم رحم خواهم نمود و هر کس که من لطف نمودن خواهم لطف خواهم نمود حاصل آنکه از خواهش کننده و یا دونده نیست بلکه از خدای رحم کننده است انتهی۔ راقم گوید که در آنحال در دعوی مسیحیان در فاعل مختار بودن هر کس خللی فاحش رسیده که با وجود خواهش و آرزو دونده گی بمراد و ایمان نرسد۔ ثانیاً آنکه آینده دیگر دعوی فعل مختاری نیز رسد همه چیز وابسته بامر خداست **اختلاف ۱۲۷** در باب اول در س هفتم نامه پولس باهل کلتیان مذکور است که فی الحقیقت دیگر نیست مگر آنکه بعضی هستند که شما را مضطرب میسازند و میخواهند که انجیل مسیح را منحرف نمایند انتهی۔ در این فقره پولس راستگو بود یا مرتکب کذب گشته است پس امر از دو حال بیرون نیست یا فی الحقیقة انجیل را منحرف و تحریف کرده اند یا پولس عمداً مرتکب کذب گشته **اختلاف ۱۲۸** در باب چهارم در س ۲۳ نامه باهل کلتیان مرقوم است لیکن آن کنیز بحسب جسم تولد یافت و پسر زن آزاد بر نوع وعده انتهی۔ راقم گوید که البته نتیجه همین وعده از اسحاق و یعقوب بظهور رسیده و آن بدعا و حیله او در اینمعامله عجب خوب وعده بود **اختلاف ۱۲۹** در باب سوم در س ۲۲ نامه اول پولس حواری باهل قرنتس وارد گردیده خواه پولس و اپلوس و کیفاس خواه دنیا خواه زندگی خواه مرگ خواه حالیات خواه مستقبلات همه از آن شماست و شما از آن مسیح هستید و مسیح از آن خدا است انتهی۔ راقم گوید که چرا نه حواریان و مسیحیان با مسیح است مسیح

با خدا است نه زیاده بر آن در آنحال دعوی خدای و فرزند خدای برسد **اختلاف ۱۳۰** در باب بیست و هشتم اعمال حواریان از ورس سوم الی ششم ذکر مار گزیدن پولس نوشته چون اهالی آن جزیره عاید حال او نشد گفتند این خداست پس مسیح را نیز ازین امور خدا و پسر خدا گفته باشند ثانیاً هزارها مردم را مارها میگزند و بسیاری رستگاری هلاک نمیشوند بموافق فهم و دانش آن مردم معاذ الله خدا باید باشند **اختلاف ۱۳۱** در باب ۱۹ انجیل متی در س ۱۸ گوید اگر اراده داری که داخل حیات گردی فرائض را نگاه دار گفت کدام فرائض گفت همین که قتل مکن زنا مکن و دزدی مکن و شهادت دروغ مگو پدر و مادر خود را محترم بدار انتهی۔ مدار که انجیل را مسیح از تورات برداشته است چنانکه در سفر خروج تورات فصل بیستم در س ۱۲ مرقوم باشد پدر و مادر خود را احترام نما قتل مکن دزدی مکن انتهی در آنحال چگونه است که مسیحیان آنچه بعضی مضامین از احوالات و احکام سابقه در قرآن مجید برقرار داشته شده است موافق مصلحت الهی بر آن اعتراض آرند و حال آنکه از مثل اینگونه همه کتابشان مملو است بقول مولف تر باشد **اختلاف ۱۳۲** لوقا در آخر انجیل خود باب ۲۴ در س ۵۲ آورده آنها او را سجده نموده با فرح بسیار بسوی اورشلیم برگشتند انتهی۔ مگر از تحریر لوقا معلوم شود که سجده حواریان بعد صعود آسمان بود و متی در آخر کتاب خود باب ۲۸ در س ۱۷ گوید و بر او سجده نمودند لیکن بعضی شک نمودند پس یسوع پیش آمده و با آنها تکلم فرموده گفت که تمامی قدرت در آسمان و زمین بمن عطا شده الخ و آنچه کلام بعد سجود مذکور کرده۔ و مرقس مطلقاً ذکر سجود نه قبل و نه بعد عروج نیاورده این اختلاف چرا در کتب الهامی باید باشد **اختلاف ۱۳۳** یوحنا در باب دوم نامه اول خود در س اول مسیح را وکیل نزد خدا گفته پس وکیل خدا نباشد و فرزند خدا بودن خود چگونه درست آمد فقط۔

بعضی اختلافات توراة

اختلاف ۱۳۴ اول یعقوب پیغمبر هر دو دختران لابان مجوسی را مسمات بلیاه و راحیل را که اکثر پیغمبران بنی اسرائیل از نسل ایشان باشند در زمان واحد بعقد مناکحت خود در آورده و حال آنکه جمع بین الاختین در توراة مباح و جائز نباشد و حالا حکم جمع بین الاختین روا باشد یا نه اگر نباشد یعنی نسخ احکام آنجا شده باید **اختلاف ۱۳۵** دوم در کتاب اول توراة مسمی بسفر تکوین در ۲۷ فصل مرقوم باشد واقع شد هنگامی که اسحاق پیر شد که چشمانش از دیدن تار شدند پسر بزرگ خود عیسو را خوانده و بر گفت کای پسرم و او بگیر گفت کاینک حاضرم و گفت کاینک حال پیر شدم و بروز وفات خود عارف نیستم پس حال اسلحه خود یعنی ترکش و کمان خود را بگیر و بصحرا رفته از برای من شکاری صید کن و برای من خوانی که میل دارم طعامی ترتیب داده بمن بیار تا آنکه بخورم و جانم از پیش وفاتم ترا برکت دهد و رفقاه آنچه که اسحاق به پسرش عیسو گفت شنید پس عیسو بصحرا رفت تا آنکه برای شکار صید کرده بیاورد و رفقاه به پسر خود یعقوب متکلم شده گفت اینک پدرت را شنیدم که با برادرت عیسو بمضمون گفت که از برایم صید آورده طعامی ترتیب نما تا بخورم و پیش از وفاتم ترا در حضور خداوند دعای خیر نمایم پس ای پسر من فرمانم را اطاعت نما بنوعی که ترا امر فرمایم حال بگله برو و از آنجا دو بزغاله خوب از آن بیاور تا از آنها برای پدرت بنوعی که میل دارد طعامی ترتیب نمایم و تو آنرا برای پدرت ببر تا آنکه بخورد و پیش از وفاتش ترا برکت دهد و یعقوب بمادرش ربقا گفت که اینک برادرم عیسو مردی است مو دار و من مردی ساده هستم

احتمال دارد که پدرم مرا مس نماید و من در نظرش مثل فریبنده باشم در خود بجای برکت لعنت بیاورم مادرش وی را گفت که ای پسرم
لعنت تو بر من باشد مرا و اینک فرمان مرا اطاعت نموده برو و از برایم بیاوری پس روانه شده گرفت و از برای مادرش آورد و مادرش
طعامی بر طبق میل پدرش ترتیب داد و در رفقاه لباس خوب پسر بزرگش عیسو را که بجانه نزدش بود گرفت و به پسر کوچکش یعقوب پوشانید
و پوستهای آن بزغاله را بر دستهای وی و صلح گردن او بست و طعام نانی که ترتیب نموده بود بدست پسر خود یعقوب داد و به نزد پدر خود رفته
گفت که ای پدرم و او در جواب گفت که اینک حاضرم ای پسرم تو کیستی و یعقوب به پدر خود گفت که من اول زاده تو عیسو هستم بطوریکه مرا
امر فرمودی کردم تمنا اینکه برخاسته نشینی و از صید بخوری تا آنکه مرا جانت دعای خیر نماید و اسحاق به پسر خود گفت که ای پسرم از
کجاست که باین زودی یافتی و او گفت اینکه خداوند خدای تو در برابرم رسانید و اسحاق به یعقوب گفت بتحقیق ای پسرم نزدیک بیا
تا آنکه ترا مس نمایم که آیا پسرم عیسو هستی یا نه پس یعقوب به پدر خود اسحاق نزدیک آمد و او را مس نموده گفت که آواز آواز یعقوب است اما دستها
دست عیسو است و او را تشخیص نداد زیرا که دستهایش مثل دستهای برادرش مو دار بود پس او را برکت داد و گفت آیا خود پسرم
عیسو هستی و او گفت که هستم و باز گفت که بمن نزدیک بیاور تا از صید پسرم بخورم و جانم ترا برکت دهد به نزدش آورد که خورد و هم شراب برایش
باد آورد که آشامید و پدرش اسحاق بوی گفت که ای پسرم نزد من آمده مرا ببوس و یه اسحاق نزدیک آمده او را بوسید و اسحاق لباس او را
بوئید و او را برکت داد الی قوله و واقع شد بعد از تمام کردن دعای خیر اسحاق یعقوب را در حین بیرون رفتن یعقوب از حضور پدرش
اسحاق که برادرش عیسو از صید باز آمد و هم طعامی ترتیب نموده بجهت پدرش آورد و به پدرش گفت که پدرم برخیز و از صید پسر خود بخور
تا آنکه جانت بمن برکت دهد و پدرش اسحاق وی را گفت که تو کیستی و او در جواب گفت که من پسر اول زاده ات عیسو هستم پس اسحاق بلرز
بسیار شدیدی لرزیده گفت کیست و از کجاست آنکه صید را صید نموده بمن آورده است و پیش از آمدن تو از همه خوردم و او را برکت
دادم که مبارک هم او خواهد بود و هنگامی که عیسو سخنان پدر خود را شنید بفریاد عظیم و زیادتی تلخی فریاد کرده بپدرش گفت که بمن هم
برکت بده ای پدرم و او گفت که برادرت از راه حیله بازی آمده برکت ترا گرفته است و عیسو گفت که بحقیقت او را یعقوب خوانند زیرا که
این دو باره مرا فریب داده است حق بکوریتم را گرفت و اینک حال برکت مرا گرفته است گفت که آیا از برای من برکتی رد انگذاشته و اسحاق
در جواب عیسو گفت که اینک او را مالک تو گردانیدم و تمامی برادرانش را به بنده دادم الی آخره سائل گوید که گذشته از رفتار و طریقه
یعقوب با درغش رفقاه که عین مکر و حیل و فریب که اسحاق خود آنرا حیله بازی گفته و گذشته از آنچه اسحاق نمود چون معذور بود
در تفحص و تجسس عیسو تمیز در میان برادرش دقیقه از دقایق فروگذاشت ننمود لاکن چگونه حقتعالی دعای اسحاق در باره یعقوب استماع نمود
و بدیهی است که الاعمال بالنیات پس اگرچه دعا برای یعقوب نمود مگر منظور خاطر او مقصود او عیسو بود و البته دعا برای
عیسو و بنام او خوانده باشند و التماس نیز از او نموده باشد محض آنکه یعقوب بزی یا گوسفندی آورده در انحال چگونه مستجاب گردید ثانیاً آنکه
بلکه اگر بجای یعقوب کسی دیگر اینکار میکرد و این ننگ بر روی کار میریخت مستحق این کرامت میشد تا ثالثاً استحقاق این کرامت
از روی حیله و فریب بهم رسانید با انحال کدام شرف باولاد یعقوب حاصل باشد رابعاً آنکه آنچه عیسی در باب آمتی در ۱۲ گوید

و از ایام یحیی تعمید دهنده تا حال ملکوت آسمان مغصوبیت و ارباب جبر آن بزور آنرا منیمایند بجای آنیکه در و از ایام اسحاق ملکوت آسمان غصب و ارباب
جبرش بزور آنرا منیمایند تا البته نسبت این کلام او لایق بود که از وقت اسحاق آنگونه حیله بازی که ثانی هر سیت بر سر کار آمده اختلاف ۱۳۶ دو در کتاب چهارم
تورات مسمی سفر اعداد در درس ۱۸ آ گوید که خداوند دیرخشم و بسیار رحیم و بخشنده عصیان و گناه است لیکن ابداً بیجرم را برائت نمیدهد بلکه عقوبت گناه پدران را از پسران تا نسل سوم و چهارم
میکشند انتهی و در کتاب پنجم تورات مسمی بسفر مثنی در درس ۱۶ بعوض اولاد پدران کشته نشوند و هم اولاد بعوض پدران کشته نشوند هر کس بسبب گناه خود کشته
شود انتهی در انحال که این دو حکم خلاف همدیگر در تورات وارد گردیده اند بجز نسخ احکام سابقه چه گونه آید اختلاف ۱۳۷ چهارم
از کتاب اول تورات فصل یازدهم از درس اول الی نهم معلوم نما که جمله بنی آدم بیکزبان و بیک لغت تکلم میشدند و چون الحاد دید و بنا نهادن
نموده فالب آن پیدا آوردند و خواستند که برای خود شهری و برجی بنا نمایند که بسیار مرتفع باشد و سرش با آسمان بساید و خداوند بجهت
ملاحظه آن برآمد و چون خدا دید که جمله قوم متفق اند بیکزبان دارند و حال از هر چه که قصد ساختنش دارند چیزی از ایشان منع نشود بیا پس آئیم
و از آنجا زبان ایشانرا مخلوط نمائیم تا آنکه زبان همدیگر را نفهمند و خداوند ایشانرا از آنجا بر روی تمامی زمین پراگنده نمود که از بنای
شهر باز آمدند غرض قباحت این تحریر از حد بیان بیرون باشد آیا از حال خلق خداتعالی مطلع نبود قبل از خلقت ایشان یا چه حفیه
خشت نی بجالی آنها معرفت شناسائی بهم رسانیده اختلاف ۱۳۸ پنجم در کتاب اول توراة مسمی بسفر تکوین فصل بیستم از درس
دهم دو دیگر ابی ملک با براهیم گفت که چه دیده بودی که اینکار کردی و ابراهیم گفت از اینکه گمان بردم که البته ترس خدا در اینجا نیست و
مرا بسبب زن من میکشند نهایت براستی خواهر من است دختر پدرم اما نه دختر مادرم و بمن زن شده انتهی قباحت آن امر تا بجائیست
که در حوصله تحریر و تقریر در آید پیغمبری بزرگوار مانند حضرت ابراهیم علی نبینا و علیه السلام و دختر پدر خود را بعقد نکاح خود در آورد و سایر
انبیا اولاد آن بزرگوار باشند اختلاف ۱۳۹ از کتاب اول توراة موسوم بسفر تکوین باب ۳۸ از درس ۱۵ الی آخر
فصل معلوم نما که یهودا فرزند رشید یعقوب با تامار زن پسر بزرگش غیر مهر و بازوبند و عصای خود داده مرتکب عمل زشت زنا
گردید و تامار زانیه پرص و زرخ توام از وی پیدا شدند و بسیاری از بزرگان بنی اسرائیل اختلاف ۱۴۰ در سفر خروج تورات
فصل نوزدهم درس ۴ آورده که شما آنچه که بمصریان کردم دیدید که چگونه شما را ببالهای عقاب برداشته نزد خود آوردم انتهی
و مضمون این عین مبالغه و غیر واقعیست بنی اسرائیل بپاهای خود از فرعون فراری گردیده بودند و فرعون غرق گردید حضرت موسی
بربال عقاب راه نشد تا به بنی اسرائیل چه رسد اختلاف ۱۴۱ آنچنان اختلافی که هیچکس از اهل ایمان آنرا قبول نتواند نمود
و آن اینکه در کتاب هوشیع پیغمبر که از ملحقات تورات و کتب متواتره است فصل اول درس دوم مسطور است ابتدای کلام خداوند
به هوشیع این است که خداوند بهوشیع فرمود که روانه شده خود زن فاحشه و اولاد فاحشه بگیر زیرا که این زمین فی الواقع از خداوند بزناکنان
برگشته است انتهی زمین حوصله آن ندارد که مرتکب زنا گردد و در انتقام آن باید پیغمبر را حقتعالی حکم فرماید که زن
فاحشه برای خود اختیار نماید و افضیحتا پس متابعان او را بجز متابعت آن پیغمبر چاره نباشد و عجب نیست از آن پیغمبر باقی باشد
وافضیحتا اختلاف ۱۴۲ در اول کتاب مخمسه مسمی بسفر تکوین فصل ۲۹ در ذکر ورود یعقوب ... چاه گوید یعقوب

رحیل را بوسیده و آواز خود را بلند کرده گریست انتهی ۔ پس این بوسه یعقوب بچه حساب جائز بوده آیا دختر بیگانه را بوسه میشود داد و خیلی از شان رسولان بعید میباید بخصوص جائیکه یعقوب را آخر کار رحیل بجهة خوش چشمی پسند آمده بود و برای وی هفت سال جبر کردید و مشقت ذلت محنت و بندگی اختیار نمود پس منظور نظر خود را بی تحاشا بوسه دادن از شان نبی خیلی بعید نماید ۔ خلاصه کلام آنکه در تحریف تورات خواه تبدل و تغییر عبارت آن که حاجت بتصریح دلائل و براهین نباشد همین قدر ما اکتفا میکنند آنچه در کتاب پنجم تورات باب سی و یکم درس ۲۴ و واقع شده هنگامیکه موسی تحریر این کلمات تورات را در کتاب تا با تمام رسانده و بانجام رسانید که موسی بلویانی که صندوق عهد خداوند را بر میداشتند وصیت نموده گفت که این کتاب توراة را گرفته آنرا به پهلوی صندوق عهد خداوند خدای خود بگذارید که تا در آنجا بر شما گواه باشد انتهی ازین کلام معلوم میشود که تورات با صندوق سکینه بود و از کتاب اول ملوک فصل هشتم درس نهم مرکوز است در صندوق چیزی نبود سوای دو لوح سنگ که موسی در حوریب در آنجا گذاشته انتهی ۔ ازین فقره معلوم و مفهوم گشت که تورات از بنی اسرائیل مفقود گردیده در ان نقل توریت موافق اصل از کجا بهم رسید باقیماند انجیل پس انجیل که در عهد مسیح نبود اگر کلام خدا است یا عیسی یا الهامی یا سماوی مگر بعد از واقعه صلیب نوشته شده در آنصورت اعتبار آن چه باشد ۔ الغرض بر متتبع کتب عهد عتیق و جدید پوشیده و محتجب نخواهد بود که هرگاه کسی بجمع و فراهم آوردن اختلافات آن کتب کمر همت به بندد سر خود کتابی خواهد شد علاحده در حجم و ضخامت بقدر بزرگتر از انجیل متداوله و انهم دانستنی ست که هرگاه بتامل غور و تدبر بنظر نموده آید اکثر اختلافات مذکوره متضمن و مشتمل بر چند اختلافات میباشند ۔ الغرض اگر کسی باریک بینی ملاحظه نماید آنگاه حقیقت حال منکشف گردد پس سهو که

آنرا عیسائیان از راه لابدی و شرم سهو پنشمارند از دو صورت بیرون نیست

یا در اصل حواریان و لوقا انجیل را آنچنان نوشته اند

چرا که در اصل ماهی گیران بوده اند

کتاب خدا چه خبر دارند

جاهل بوده اند ۱۲

تمت بالخیر

خاتمة الکتاب

بدانکه هرچند خاتمه مشتمل بر چند مقصد مختلفه مقصود است مگر در حقیقت محتوی و منبی بر یک مطلب که اثبات توحید باریتعالی و مملوکیت عیسی و تصدیق رسالت خاتم الانبیا باشد میباشد بلکه باعث بر تالیف و تصنیف خود کتاب بجز آن نبوده هرگاه این را دانستی پس بدانکه هر قدر عمده ادله حاوی اعتقاد تثلیث و اعتراضات مسیحیان بر دین اسلام بر فرقه حقه اهل اسلام بود جمله در این کتاب میزان فراهم آورده بودند و البته هرگاه ادله و براهین دیگر داشتند در آوردن و صرف نمودن آن دریغ نمیداشتند پس باید نداشتند و از اینطرف نیز جواب هر یک دعوی ایشان از تشنیک بل زیاده از احتیاج از هر بابت براهین ساطعه بسمع تو رسیده پس ملاحظه دعوی و دلائل طرفین نموده حق را از باطل ممیز و جدا گانه نما حجت خود را از طرف در دست کن تعقلا و تو سوال خواهد نمود تا بلکه موافق رضای او جواب داده باشی تو و من و دیگری هیچکس مرفوع القلم نیستیم روز بازخواست بسیار نزدیک است از آنست که ناگهان می ری یا خواهی گفت بنده را بندگان تراشریک تو گردانیدم یا خواهی گفت مسیح حسابی نمود که بنده نیست و در خیال کم بود که در هر روز پنجمرتبه بانگ اسلام اشهد ان لا اله الا الله بگوش من میخورد یا همین حجت و عذر نا مسموع در پیش خواهی آورد که محمد رسول الله را تصدیق نکردم و استبعاد از سبا او بکار بردم و قرآن را تصدیق ننمودم که کلام تو باشد چونکه چگونه میشود که کتاب معجزه باشد در آنحال حضرت عزت جل جلاله در جواب سخنان ناتمام تو ارشاد فرماید که چرا از رسالت محمد صلی الله علیه و آله وسلم انکار ورزیدی و چرا در نبوت او استبعاد بکار بردی مگر اول ترا بر راه دیگر اغوا مینمود یا پیغمبران سابق را و کتب سماویه را و ملائکه مرا انکار میکردی و چرا قرآن را باور ننمودی که کلام منست مگر ندانسته که معجزه انحصار بیک قسم ندارد گاه سنگ و شجر و گاه کتاب و مدر هر چه خلق از اتیان بمثل آن عاجز آمده قادر نباشند و آن بر دست بنده از بندگان خود جاری نمائیم معجزه است و بعد از ظهور بر دست آن پیغمبر حجت من بر مردم که آنرا دیده اند همچنین که قول ایشان را در بسیار ابواب معتبر میدانسته اند و از ایشان دروغ و کذب و بهتانی ندیده و ندانسته اند در این باب هم آنحضرت را الصادق الامین نامیده اند مگر چه که از هر بابت ایشان را معتبر دانسته میشود محض در شهادت تصدیق نبوت آن نبی که خوارق عادات و معجزه بسیار از ایشان ملاحظه نموده اند و برای همسایه شما بدون غرض و اغراض روایت مینمایند و شما آنها را محض در آفتاب باور نکرده دروغگو و کاذب میدانید پس شما ایدی و کسیکه بر دروغگوی باثبات رسانیدن ایشان ندارید در اینحال کدام جواب خواهی داد ۔ تا فیلما آنکه هرچند از هر بابت دفتر دفتر دلائل و براهین از برائی رهنمائی تو در این کتاب ذخیره نهاده ام کافی و وافی است بانهمه تمام سرجاده هشت عنبر سرشت سپهر دلاکن با مطلب را تمام نه میکنم و از هر بابت نمونه در این خاتمه بوجهی احسن مختصر ذکر مینمایم از آنجا آنکه چون نسبت توحید جمله امور رشته مثل هفت گانه از اصل شمرده اند باز فرع باشد از آن مقدم تر است و آن اینست که حضرت عیسی علیه نبینا و آله و علیه السلام را و عظم شان او را از آن برتر میدانیم که برای خود دعوی خدائی و ابن خدائی نماید یا از برای روح دعوی ثالث ثلاثه بودن داشته باشد حضرت مسیح تا بود حقتعالی را خدای خود و خالق و رازق خود مانند خدای سائر خلائق خود را

بنده فرستاده نمیدانسته از آن رو فرموده حیات ابدی اینست که از تو که خدائی واحد حقیقی و عیسی مسیح که تو او را فرستادهٔ واقف باشند چنانچه
در باب هفدهم انجیل یوحنا مرقوم است پس فرستاده فرستنده نباشد با اینحال اگر او را برای خدائی خود اختیار نمائی چگونه
معذور باشی پس اندکی سر بگریبان تفکر فرو برده باش و امور دینیه را سهل و آسان تر از معامله دنیویه ندانسته ناحق چهره انصاف را
بناخن عناد مخراش ورنه وما علینا الا البلاغ آینده تو دانی در آتش تو دیگری را نخواهند سوزانید ولا تزر وازرة
وزر اخری ومن اعرض عن هذا لقد خسر خسرانا مبینا حیف نباشد و مقام تاسف و تلهف بر حالت کسی نباشد که
مخلوقی را از مخلوقات حقسبحانه را بخدای خود اختیار نمائی که هیچ اختیار از نفع و ضرر برای خود و غیر خود قادر نبود و محتاج بود به ضروریه
و بدون خوردن و نوشیدن زندگی برا و محال و بال بول و غائط از وی جدا نمیگشت تعب میکشید و راه میرفت و مانده میشد و
بخواب میشد و گرسنه میگشت و تشنه میشد و درمانده و عاجز گردیده بدست مخالفان خدا که پرده شرم و حیا از رخ برداشته بودند گرفتار
آمده انواع انواع مذلت و خواریها که بآن برگزیده حضرت باری رسانیدند حتی آب دهن ناپاک را بر روی منور مطهر او انداختند و سیلیها
بر عارض گلگون و تازیانها بر بدن سعید لطیفش زدند و تاجی از خارها بر سر مبارکش پوشانیدند و تن اطهرش را برهنه نمودند و
لباس سرخ که متعارف بتمسخر و مثل آن در آن زمان شائع و مروج بود بآنجناب پوشانیدند و چهره انورش در زیر حجاب نقاب مانند
قرص قمر که در پس پرده خسوف در آید پنهان و مستتر کرده طپانچه ها میزدند و از راه تمسخر می پرسیدند که بگو از راه نبوت که کیست آنکه
ترا میزند و از اینگونه کلام خاطر اقدس او را میرنجانیدند آخر کار آن بی یار و مددگار را بر سر صلیب بیچاره دار رسانیده و از در طعن
و طنز در آمده میگفتند که دیگران را رهانیده خود را نمیتواند رهانید اگر پسر خداست از صلیب زیر آید تا او را باور کنیم و این سخنان
از زخم سنان بدتر بود و این همه از اناجیل معلوم نما که یک ذره تفاوت ندارد پس آیا این گونه کسی سزاوار آن باشد که او را بجای
تو ان اختیار نمود که خدای حی قیوم را چسان سزاوار باشد بدار کشند و بمیرد و مدفون گردد پس فنا را بر او روا داشتن و مرگ را
بر وی جائز دانستن سبحان ربک رب العزة عما یصفون **شعر** خدائی نباید ز مشتی پرستار + خدای احد آمد سزاوار +
جمله پیغمبران و رسولان خدا خود را بنده خداوند تعالی و خدا را خدای خود و حد مطلق و قادر بر حق میدانسته اند و هیچکس را در خدائی شریک
و معاون او نمیدانستند و عیسی مسیح علی نبینا و آله و علیه السلام قدم بر قدم بر طریقه انبیای متقدمین خود بوده و خود مدعی آن بود که برای
تکمیل تورات آمده ام نه از برای ابطال آن پس معاذ الله اگر مسیح برای خود دعوی الوهیت میداشته از تکمیل تورات و دم از
موافقت نزده ورنه تکمیل توراة آن بود که خود را و روح القدس را خدای دوم و سوم نشان میداد مگر نقض احکام تورات در باره توحید
در این دعوی متصور نبود و آنچه مسیح میگفت که تا آسمان و زمین برپاست یک نکته و یک شوشه از توراة کم نخواهد شد مگر دعوی مسیح
درباره الوهیت برابر آنکه نکته و شوشه تورات کم شدن بتورات زیان نرسانید با وجود این دعوی میتوان گفت که بقدر شوشه و نکته
بتورات روا داشته نقص و نقصان نگشته همچنان آنچه مسیحیان این برابر مدعی این امر میباشند که مسیح تورات را منسوخ نموده پس برعکس این قدر
دعوی بزرگ بر پا نمودن مخالفت تورات نباشد پس از دو صورت بیرون نباشد یا فسخ شریعت ابدیه تورات را اقرار نمایند

یا ترک دعوی الوهیت برای مسیح را نموده بر صدق و راستی گرایند. الغرض مسیح تا زنده و در قید حیات میبود دقیقه از دقائق شرائط
فروتنی و عبدیت خدا و فرستادگی فاصر نماینده و گذاشتی نکرده بود در روزها روزه میگرفته شبها در عبادت حقسبحانه و تعالی بسر میبرده در
وقت صدمه در معجزه ها استعانت و مسئلت حاجت از درگاه قاضی الحاجات مینموده چنانچه یوحنا در باب یازدهم انجیل خود از زبان
گوید عیسی چشمها را بالا کرد و گفت ای پدر ترا شکر میکنم که تو خواهش مرا شنیدهٔ و من دانسته ام که خواهش مرا همیشه می شنوی لیکن
بعلت این گروه که بدور استاده اند گفتم تا اینکه باور کنند که تو مرا فرستادهٔ انتهی = از این کلام صدق و راستی انضمام مسیح
معلوم نما که چه قدر واضح میشود از این فقره که تو مرا فرستادهٔ از مدعی الوهیت اینگونه کلام صادر نمیشود که من همیشه محتاج درگاه
بی نیاز تو هستم و تو در وقت احتیاج همیشه بتقضای حاجتهای من پرداختهٔ پس همیشه محتاج خدا بود و از این کلام او به احسن بیانیه
اثبات رسانید که او فرستاده خدا بود نه خدا در اینحال چگونه بنا در الوهیت باو و تمامی اتحاد مع الله کسی او دعوی آن نمود آنچه حضرت
مسیح در بعض مقامات انجیل خود را فرزند و خدا را پدر گفته است تو آنرا دستاویز و تمسک دلیل دعوی مهمل خود نموده چرا
اقوال مسیح را در باره فرزندی انسان که اکثر در هر جای انجیل مرقوم است که بخود نسبت داده یا در فرزندی در باب فرزندی یوسف که
لوقا در باب سوم کتاب خود فرزندی داود و فرزندی روح القدس که مسیح بواسطه او موجود گردیده هیچیک از مطالب ان از انجیل
قبول نکرده نظر بر یک جمله فرزندی خدا که تاویل در کار دارد دوخته پس اسناد فرزندی انسان بروح القدس سهوا نوشته اند یا
یا مؤلفان از راه نسیان و فراموشی داخل کرده اند که با وجود یکه صدها مرتبه در انجیل مذکور گردیده تو بخاطر نمی آری علاوه بر این آنچه
آنچه درباره مسیح اطلاق فرزندی خدا تعالی وارد گردیده مثل آن برای حواریان از زبانی عیسی و درباره یهود و فرزند شیطان وارد
گردیده پس یهودیان فرزند انسان نبود فرزندان شیطان بودند. چنانچه در باب هشتم یوحنا و فرزندان قلیت چنانچه در انجیل لوقا
باب بیستم درس ۳۶ و در فصل اول کتاب هوشع نبی مذکور است گفته خواهد شد پسران خدای حی آید و حضرت اشعیا در فصل ۶۳
کتاب خود از زبان امت خود فرموده و حال ای خداوند پدر ما توئی ما اصلسمال اسم الخ پس در انجیل بعبارات مطلب غیر و حمیت
بخطایا و ذنوب است کمال مناسبت بمعنی عطوفت و شفقت دارد و از این کلام صریحا معلوم میشود که بهمین علاقه لفظ پدر در تورات و
انجیل مستعمل میشد نه آنکه پسران حقیقی خدا بودند پس جمیع پسران خدا باشند برای مسیح چه شرف از فرزندی حق باقیماند و ایهام میشود
که مسیح پسر حقیقی و دیگران پسر مجازی باشند آنهم دلیل میخواهد چون تفرقه بیجاست و دلیلی ندارد الغرض اگر مسیح فرزند خدا باشد آدم
بنص عبارت آخر باب سوم لوقا فرزند خدا باشد و یعقوب بنص رساله دوم تورات باب پنجم درس ۲۲ و بفرعون بگو که خداوند چنین
میفرماید که اسرائیل پسر اول زاده من است الخ و در کتاب دوم شمویل باب هفتم درس ۱۴ درباره حضرت سلیمان میفرماید بخصوص من بجهة او
پدر و او بجهة من مثل پسر خواهد بود انتهی پس از استطاعات محاوره کتب خود یکدفعه و بالمره چشم پوشی نمودن بنظر سد خلاصه کلام حق در این
باب آنست که در تمام مبالغه در قرون ماضیه مبشر و یهیند میگفتند آخر الامر منجر بفساد و ناشی بسوی عاقبت و منتهی بفساد گردید پس اختیار دوری
بنده از بندگان الله تعالی را گاه خدا و گاه فرزند خدا تعالی قرار میداد هر چند منتهی بر ان اشتر گردید چنین دعوی فرزندی خدا باز اگر

از این اعتقاد برگشته او را خود خدا یا جزو خدا خواندی خود ملزم نموده خواهی بود و بدیهی است که چگونه ممکن باشد که یک شخص هم
پدر و هم پسر خود باشد ان هذا لشیء عجاب ولا تدع مع الله الها آخر لا اله الا هو کل شیء هالک الا وجهه
له الحکم والیه ترجعون تمام آنکه سرمایهٔ نازش و افتخار و مباهات اهل کتاب کتب عهد عتیق و جدید متداوله است و بطون آن کتب مملو
و پر باشد از نقائص چند که تلافی و تدارک آن الحال از صاحبان آن کتب و اصلاح آن بر روی کار آمدن ابداً ممکن نباشد مگر آنکه حضرت
موسی و عیسی علیهما السلام از سر نو مبعوث بالرسالت دوباره برفع آن خرابیها پردازند یکی آنکه با کلام خدا کلام بشر قسمی مرکب و
مخلوط گردیده که بکلی آن کتب را از پایهٔ اعتبار و شرف کلام الهی بودن انداخته و از مطالعه آنحال همین دعوی را قسم هچو آفتاب در
نیم روز مبرهن خواهد گردید و بر متتبع آن کتب ظاهر و آشکار است که کتب مذکوره بعینه همان نسخ نباشند که حضرت موسی و عیسی در حین حیات
خود بخلق رسانیده و بعد از خود درخور آن کلام خدا را قائم مقام خلیفه خود در میان امت و هادیان طریقه هدایت در میان خلق گذاشتند چه
در تورات ذکر وفات حضرت کلیم الله موجود پس البته در زمان آنحضرت مندرج نگردیده بوده باشد پس چگونه در آخر کتاب پنجم تورات
در آنحال ملحق گردیده و کسی که از طرف خود آنرا داخل اصل نسخه گردانیده او را هیچ مانعی از آن در پیش نیامده در آنحال هیچگونه مدعی
آن نتوان گشت که کلام مخلوق در آن شامل و داخل نگردیده است بلکه آن کس را مانعی نبود که هرچه در دلش پسندیده آید قسمی که انجمله
ادد اخل قال الله گشته سائر اقوال او نیز آنچنان شامل متون نستند شده و انجیل که بقول مسیحیان قاطبة بعد از واقعه صلیب نوشته
شده منکر آن نمی‌شوند مگر متبیّات جلیله باشد و که الهامی باشد و از فیض روح القدس مرتب گردیده باز در عهد حضرت مسیح نبوده
پس ثابت گردید که کتب مذکوره بعد از زمان حیات حضرت موسی و عیسی مرتب گردیده اند و همان اصل نسخ در میان نمانده و ابهیم
از متعینات می‌باشند که در عهد آنحضرت تورات و انجیل موجود بودند پس کتب متداوله آن کتب نباشند بلکه پاره از کلام خدا و از
کلام مولفان آن کتب باهم ملحق گشته و برخی کلام انبیا شامل آن گردیده معجون مثلث که از آن امید شفا هیچگونه باقی نباشد یک
نسخه مانند وقائع آن ایام درست گردیده دوم آنکه انقدر اختلافات و تحریف محرّفان در آن کتب جمع و یکجا شده که بآسانی نمیتوان
گوارا نمود که عبارت آن کتب را دلیل بر دعوی خود آورده شود و از غایت شرمساری و خجالت آنهمه سهو کاتب گویند و نمیدانند که این عذر
بدتر از گناه باشد و سهو کاتب در صورتی قبول توان نمود که حافظان و حامیان آن کتب از صفحه هستی نیست و نابود گردیده باشند با وجود
آنکه شریعت و سلطنت از بنی اسرائیل برابر مانده آنهمه سهو کاتب در عمده کتب راه یافته و آن بنیشود و همچنان سهو کاتب را بحال داشتن و بعرض
بآن نرسانیده باصلاح آن خرابی نه پرداختن دلالت بر عدم توجهی جانب آن کتب باشد پس قسمی که سهو کاتب را احدی متعرض و مانع
نیامده تحریف را نیز مانع نیامده در حالتی که آنهمه نقصان سهو روا داشتند در آنحال نقصان تحریف را چرا مانع آیند دیگر آنکه چنان
ذکر وفات موسی داخل گشته و اصل تورات تصور نموده گردید حال حمله‌های تحریفی هم زیاده بر آن نباشد غرض تحریف و سهو کاتب
چه تفاوت دارد اگر باصلاح سهو پرداخته آید سهواً باشد و هرگاه اصلاح سهو امکان ندارد تحریف باشد سوم آنکه در آن کتب
یعنی عهد عتیق و جدید متداوله برخی مضامین غیر سدید نسبت بذات پاک حضرت باری تعالی شانه و در باره انبیا علیهم السلام

آنچنان مندرج گردیده اند که ذکر آن بر زبان آوردن لکنت در دهان و رعشه بر اندام می افتد مانند کشتی گرفتن خدای تعالی
با یعقوب و قصه حضرت داود در ذکر تصرف زوجه اوریا و کشتن دادن او و ذکر لوط با دختران خود و بت پرستی حضرت هارون موافق
باب سی و دوم سفر خروج و ذکر بت پرستی سلیمان و خدعه یعقوب با والد بزرگوار خود حضرت اسحاق با نحال چگونه اسناد کلام الهی
بآن کتب توان داد بلکه مجموعه احوالات آن پیغمبران مانند وقائع ایام و خوردن و خوابیدن و راه رفتن انبیا در آن کتب جمع آورده
و چون اصل نسخ در میان نمانده از این کتب متداوله را نعم البدل تصور نموده اند چهارم آنکه و آن بدتر از همه باشد نسبت جسمانی
و مکانی بودن حق تعالی در آن کتب مذکور نموده اند مانند کشتی گرفتن خدا تعالی به یعقوب در کتاب اول تورات باب سی و دوم مذکور
است ملاحظه نما. ایضاً در کتاب دوم شموئیل فصل هفتم درس ۴ و در آن شب واقع شد که کلام خداوند بدین مضمون بناتان نازل
شده که برو و به بنده من داود بگو خداوند چنین میفرماید که آیا اراده آنداری که خانه را از برای من بنا نمائی تا آنکه سکونت
در زمم و حال آنکه از روز بیرون آوردن بنی اسرائیل از مصر در خانه ساکن نشده ام بلکه در چادر و سایبان گردش کردم هر جا که
میان تمامی بنی اسرائیل گردش کرده ام انتهی. قباحت اینگونه سخنان از آن زیاده باشد که بمعرض بیان در آرم همچنان بدتر
از همه اینها آنکه در باب بیست چهارم کتاب دوم تورات مسمی بسفر خروج در درس ۹ آورده و موسی و هارون و ناداب و ابیهو و با
هفتاد نفر از مشائخ اسرائیل بر آمدند و خدای اسرائیل را مشاهده کردند و در زیر پایهایش مثل کار لبست از یاقوت کبود که صفا چون
خود آسمانها بود و عظمای بنی اسرائیل دست نگذاشت و خدا را مشاهده کردند و هم خوردند و هم نوشیدند پس خداوند بموسی
گفت که نزد من بکوه بر آی و آنجا باش تا الواح سنگی و تورات را دادم که نوشتم تو میدهم که ایشان را تعلیم نمائی انتهی
الحال ارباب انصاف تصور نمایند که در کتابی که اینگونه مزخرفات باشد کلام الهی توان گفت عجب تر آنکه پایهای خدا لادنیلم بود
و در آن مجلس طعام و شراب خورده شد دیگر آنکه همچنان دانسته و آگاه باش که مردم نشناختند اصول معرفت الهیه را مگر از جانب
حضرت سید المرسلین محمد صلی الله علیه و آله وسلم پس اگرچه پروردگار ما را از کتم عدم بعرصه ظهور و وجود آورده منت بر ما نهاد
مگر حق حقها های فراوان حضرت سید المرسلین صلعم بر این ناتوانان باشد چونکه هر کس تصدیق کلام آنجناب را نمود نه خدا را
شناخت و رسولان خدا را بجای خود شناخته پس بتصدیق آنحضرت مستلزم تصدیق کافه پیغمبران باشد و تکذیب آنجناب
تکذیب جمیع پیغمبران خدا لازم آید پس تصدیق جمله انبیا منحصر بتصدیق آنحضرت آنچنان هر کس آنحضرت را تکذیب نمود هیچ
پیغمبر را نشناخت تصدیق و تکذیب جمله انبیا وابسته بتصدیق و تکذیب این یکی باشد و او است که مسیح را از زیر تهمت مخالفان
بدر آورده باثبات رسانید که ولادت او پاک و پاکیزه باشد و نیز دوستان او که در محبت افراط و غلو داشتند آنها را نیز ملزم نمود که
او پیغمبر خدا باشد نه پسر او تعالی و او تعالی از آن برتر است که پسری داشته باشد همچنان آنحضرت دعوی نکرد که آن پیغمبری
که در کتابهای آسمانی مانند تورات و زبور و انجیل وارد گردیده است که خواهد آمد منم و من افضل و اکرم و عالم و خاتم پیغمبرانم و
بعد از من پیغمبری نخواهد بود و معجزات همه انبیا دارم و ماه را باشاره یک انگشت شق نمایم و اوصیای من افضل اوصیای پیغمبران

دیگراند و علمای امتی کانبیاء بنی اسرائیل میباشند و بمعراج رفتم در کمتر به ثلث شب از مسجد الحرام تا مسجد اقصی سیدم و
پیغمبران سالفه را در انجا ملاقات نمودم شعی دران مسجد امام انبیا شدم و صف پیشینیان را پیشوا شدم و ازانجا بسیر
سبع سموات و به سدرة المنتهی رسیده و تا عرش اعظم رفتم و تورات و انجیل و جمله کتب سابقه را منسوخ بحکم خدای نمایم و بعد ازین بر هیچ حکمی
از احکام آن کتب عمل نباید نمود و احدی ماذون و مامور نباشد که بجز پیروی سنت من عمل نماید و جمله مخالفان من بدوزخ
میروند و حقتعالی بجز دین اسلام هیچ دینی از احدی از خلق قبول نخواهد فرمود و جمله ضروریات خلق و علم همه انبیا نزد من ست
و علم ما کان و ما یکون بعد از خود بامیرالمومنین علی ابن ابی طالب و سائر ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین میسپارم عاقل
صاحب حدس و بصیرت پوشیده و محتجب نباشد که همچنین دعوی بسیار بزرگی نمیکند مگر پیغمبر صادق القول موید من عند الله که
جانب حقتعالی محکوم باظهار اینگونه کلام باشد تا آنچه گفته باشد بران عمل تواند نمود و حقتعالی دین او را جلوه دهد یا مجنون
نادان که او را از رسوائی باکی نباشد و هر که مشاهده احوال و اوضاع آنجناب نماید علم جزم و قطع بهم میرساند که معاذ الله
او مجنون و نادان نبوده بلکه متصف بود بکمال عقل و ورع و فهم و پرهیزگاری و دیانت پس ثابت شد که او پیغمبر خدا و صادق
القول بود و شمه از احوال آنحضرت آنکه بی پدر و مادر و معلم و اتالیق در میان قومی نشو و نما نمود که جاهل و کافر و مشرک بودند
بت می پرستیدند و ملائکه را دختران خدا میدانستند و باعمال قبیحه و افعال شنیعه مثل قتل نفس و شرب خمر و زنا و لواطه و قمار و
امثال آن اشتغال داشتند و صاحب صفات ذمیمه مثل حرص و طمع و حسد و طول امل و غیر آن بودند و آنحضرت ص چهل ساله
بود که بامر رسالت مامور گشت و در انمدت در میان همچنین قومی بسر برد و هرگز نسبت عمل ناخوشی و صفت قبیحی بسوی
آنجناب ننمودند و نتوانستند نمود بلکه کافران او را ابو القاسم امین میگفتند و بامانت و راستی شهرت تمام داشت و بعد از انکه
اظهار رسالت نمود دلائل واضحه بر معرفت و خداشناسی نصب کرده و هدایت بطریق مجاهده نفس و اکتساب صفات حسنه و ترک
خصال ذمیمه راهنمائی نمود و باعمال پسندیده مثل احسان و صله رحم و اداء امانت و صدق و راستی انواع طاعات و عبادات
مامور ساخته و از اعمال قبیحه مثل قتل نفس و شرب خمر و زنا و لواطه و کذب و خیانت و قهر و قمار و غیر آن نهی فرمود و از برای
هر یک از معاصی حد شرعی و تعزیری تعیین فرمود و انواع معاملها مثل بیع و اجاره و مضاربت و غیر آن ترتیب داده و از برای
دفع خصومت و نزاع حکمها مقرر فرموده پس هر که مشاهده این افعال و اوضاع و این آئین نماید یقین میکند که محمد بن عبد الله
جاهل و کاذب نبود بلکه پیغمبر بحق موید من الله بوده و دلیل علم و دانائی و راستی او همین بس است که حضرت امیرالمومنین علی المرتضی
شاگرد و وصی و جانشین او بود و شک نیست که حضرت علی ابن ابیطالب صاحب معجزات و کرامات بوده و هست و استاد
جمیع علما و فقها و فصحا و کملا و بلغاست و هادی همه عارفان و زاهدان و عابدان ست و کمالات آن عالی جناب در درجه بود که
بسیاری از کوتاه نظران گمان کردند که او رب العالمین ست و مالک یوم الدین ست و هم چنین علم و دانائی و احوال و اوضاع
طاعات و عبادات و دعوات و معجزات و کرامات باقی ائمه اثنا عشر دلیل واضح ست بر صدق و راستی سید المرسلین صلی الله علیه و آله وسلم

علاوه بران معجزات و خوارق عادات آنحضرت ص از حد و حصر بیان افزونتر ست و زیاده تر از انست که درین اوراق گنجایش
داشته باشد حواله کتب مبسوطه اهل اسلام میباشد من شاء فلیرجع الیهم نمراد وجود دعوی معجزات جمیع انبیا اگر از ان حضرت
معجزات صادر نمیشد در اندک زمان امر او مضمحل میشد و ناقص و ناتمام بپایه اثبات نمیرسید چونکه چگونه میشود آن حضرت
دعوی نسخ جمیع ادیان را داشته باشد و بر وفق دعوی خود معجزه نماید و خوارق عادتی از وی بظهور نرسد در آنحال مردم
دیوانه نشده بودند که گوش بسخنان هر کس و ناکس دهند و هر کس بگوید که من رسول خدا و فرستاده خدا هستم بدون شاهد و بینه از وی
قبول این معنی نموده گردنهای خود در ربقه اطاعت او نهند خصوصا منکران رسالت و دعوی پیغمبری او و مخالفان و دشمنان جانی او
که مستعد جنگ و پرخاش او بودند و میشدند بدون ملاحظه معجزه و خارق عادتی باو گرویده اند و ارشادات او را تسلیم کردند و دهنهای
خود را می بستند نمی بینی که هر گاه شخصی دعوای ده درم و دینار یا بیست درم یا اندک و بیش بکسی نماید و بران قائم نشود خواه بر
ادای دیگر در خلف وعده اصرار نماید بدگوئی و کذب ضرب المثل در میان مردم مشهور میشود و هر گاه چنین ست پس شخصی دعوی
بزرگ مرتبه پیغمبری که پادشاهی دین و دنیا است نماید اگر دروغگو و کذاب باشد رسوا میشود و در اندک زمان امر او مضمحل خواهد شد و مشهور میشد
که شخصی کذاب دعوی کذب نموده پیشتر منتشر شده از آن روز جمعی که دور او را گرفته بودند از سخنان وی برگشته بهر سایه فراری
میشدند هر گاه آن خیانت بوقوع نیامده بلکه از معاینه صدور معجزات و خوارق عادات پیروان او روز افزون میشدند دران چگونه میتوان گفت
از آنحضرت ص معجزه صدور نیافت همچنان آنچه تازه برای رفع احتیاج خلق معین فرمود از امت یکهزار و سه صد و چند سال از زمان بعثت
آنحضرت میشود جاری فرمود هرگز معلوم نشد که در هیچ حکمی از احکام و امری از امور ناقص و ناتمام بر آید یا هیچ حکمی که مردم بان
محتاج بودند در احکام او یافت نشده باشد و مردم برای تصفیه آن رجوع بدینی دیگر آورده اند بلکه هر قدر احتیاج مردم بود اضعاف
مضاعف آن بیان فرموده چنانچه مسئله حق شفعه و غیر آن که کتب اهل اسلام بان مسائل منفرد باشد معتقد آن با ائمه ملل بان رجوع
می آرند در آنحال البته توان دریافت نمود که دین اسلام دین خدا و موافق پسندیده و مرضی او سبحانه و تعالی میباشد و مخالف آن
مخالف خدا و تعالی باشد ـ همچنان بدانکه بشارات آنحضرت با وجود آنکه مترجمین از اهل کتاب مخالفان آنحضرت میباشند و تحریف
آن کتب نیز علاوه آن مخالفت باشد که از قدیم الایام تا بلا زمان حضرت نبوی ص میشده است اند واقع گردیده چنانچه بعض از آن در
ضمن کتاب قوم گردیده در اینجا برای تیمن و تبرک پاره از ان مذکور مینمایم از انجمله در کتاب پنجم تورات مسمی بمثنی فصل سیوم
درس اول دعای خیری که موسی مرد خدا قبل از وفاتش بر بنی اسرائیل کرده است که گفت خداوند از سینا بر آمد و از سعیر بر ایشان
تجلی کرد و از کوه پاران درخشنده شد و با هزاران هزار مقدسان ورود نمود الخ پس کوه فاران که مظهر باشد درخشنده شدن انوار
خداوند دلالت به پیغمبری آنحضرت ص دارد **ایضاً** در باب دوم کتاب اشعیای پیغمبر در درس اول کلامی که باشعیاه پسر اموص درباره
یهوداه و اورشلیم نازل شده این ست که در ایام آخرین واقع میشود که کوه خانه خداوند بسر کوه ها برقرار و بر تلها رفیع تر خواهد شد و
تمامی طوائف بسوی آن روان خواهند شد و قومهای بی شمار روانه شده خواهند گفت که بیائید که تا بکوه خداوند بجانب

خدای یعقوب برائیم که او را هیهاتش را ابانموده درطرائق او گردش نمائیم زیرا که شریعت از صیون و کلام خداوند از اورشلیم بیرون خواهد آمد و او در میان خلائق حکومت نموده قومهای بسیار را تنبیه خواهد ساخت و ایشان شمشیرهای خود را به گاو آهن و نیزه های خود شان را به اره تبدیل کرده قوم بقوم شمشیر نکشیده بار دیگر جنگ را نخواهند آموخت انتهی — حالا ارباب انصاف تصور کنند که هر گاه این بشارت از بشارات انبیای بنی اسرائیل باشد چگونه دران انجمله واقع میشد که شریعت از صیون و کلام خداوند از اورشلیم بیرون خواهد آمد چونکه جمله انبیای بنی اسرائیل مروج شریعت اسرائیلیه و حامیان اورشلیم بوده اند پس انتقال شریعت از اورشلیم دلالت بر آن دارد که پیغمبری از خاندان اسرائیلیه بخاندان دیگر منتقل خواهد گشت چنانچه بوقوع آمده و تحویل قبله از بیت المقدس بجانب کعبه معظمه واقع گردیده و از انجمله ایام آخرین دلالت از عهد کرامت مهد آنحضرت ص باشد و بجز خانه کعبه که بمکه مبارکه معین گشته کدام خانه که خدا بعد بیت المقدس انبیای سابقه مقرر فرموده اند که مردم فوج فوج برای طواف و زیارت آن از اطراف عالم و از هر جانب آفاق دران جمع آیند و آنکلام که او در میان خلائق حکومت نموده قومهای بسیار را تنبیه خواهد ساخت بجز بر حضرت سید المرسلین ص بر دیگری راست نیاید و اگر گردش مراد طواف آنعالم مطاف باشد پس بهمه جهة ثابت شد که این بشارت آنحضرت ص باشد مصرع این تبانیست که بقامت او دوخته اند — و بجز آنسرور ص اصلاً مصداق انخبر نفسی از نتوانند شد چه حقیقت کعبه ظل الیشان صدق بعثت آنحضرت ص باشد لا غیر — پس بهمه جهة بپایه اثبات رسیده که آنحضرت ص همان پیغمبر موعود باشد که اخبار قدوم فیض لزوم آنحضرت از قدیم الایام انبیای سابقه خبر عن الغیب از وجود ذی جود آنحضرت رسانیده اند — آنکه بر ارباب انصاف متتبع میزان و این کتاب مخفی و مستتر نخواهد بود که عمده دلایل مسیحیان درباره خدائی و ابن خدائی مسیح جمله اعتراضات آنقوم بر دین اسلام و فرقه حقه مسلمانان در همین میزان جمع و فراهم آورده بودند و هر گاه بغیر آن دیگر دلائل مفید مطلب خود میداشتند البته آنرا مذکور مینمود در جائیکه طومار طومار است و دروغ در دامن خود بدون تمیز و تفرقه مذکور نموده البته ترک آنهمه نمینمود پس زیاده هر قدر که آورده دیگر مایه نداشته پس جواب هر یک از مطالب کوچک خواه بزرگ از قبیل ادله و براهین در خصوص اثبات دعاوی خود یا از قسم اعتراضات که بر فرقه حقه داشته مفصلاً تحریر نمودم و مانند رماد اشتدت به الریح فی یوم عاصف برباد فنا دادم پس هیچان بر متتبع آن البته اینحال پوشیده نخواهد بود که مؤلف در کتاب عجیب طرز جدیدی اختیار نموده هر یک مطلبی از مطالب را ربطی تام داده و از ایراد و تحریر فقرات مسجعه مسیحیه بجز آن نباشد که معانی باطله و مقاصد فاسده عاطله در ضمن ترصیع عبارات اضیاء و زینت و تزئین دهد حال آنکه نظر اصحاب فهم و ارباب کمال بجانب اصل معانی و مطالب باشد نه بسمت الفاظ ظاهریه و عبارات مسجعه در اکثر مقام طرفه غلط مبحث بکار برده چنانکه در قرآن مجید ذکر نعمای بهشتی و عطایای الهی برای پیروان اسلام و متابعان سید الانام علیه و علی آله افضل الصلوة و السلام مذکور گردیده انکار نموده و باز زود از ان برگشته اقرار آن نماید و گاه از راه انکار عذاب دوزخ که برای مخالفان اسلام و منکران حضرت ختمی مرتبت علیه و آله الصلوة و السلام مثل آیه دیا ببرای منکران خدائی مسیح مدعی عذاب الیم می گردد و گاه از طریقه عقلیه و طرق عقل دست بردار گردد و بتقدیر رسیده اند که هر گاه از عقل دست بردار شود حجه کار بار دنیویه و امورات دینیه برهم برهم میگردد

پس کسیکه دست از عقل بردارد آنچنان تصور نماید که از دلایل عقلیه دست برداشته بلکه سمعیات نیز برهم میخورد چونکه بنای سمعیات بر عقلیات است اگر اعتبار عقلیه از میان بدر رود سمعیات هم از دست میرود و معطل و بیکار میشود مگر با وجود اظهار بیکاری و معطلی عقل باز از ان دست بر نمیدارد و از پیش خود مضامین تازه اختراع نموده و می تراشد و تلفیق و ترتیب نماید پس اگر عقل بیکاره محض باشد آن همه تقاریر او بچه کار خواهد آمد الغرض کسیکه دست از عقل بردارد از وی هیچ توقع دیگر از هیچ بابت نتوان داشت الحال چون خاتمه و ترتیب اختتام انجام یافته و ادهم خوش خرام قلم از تیز روی باز می نمایند لهذا بعضی مطالب را قبل از اتمام مذکور می نمایم از انجمله آنکه عمده مطالب و خلاصه مقاصد اصل الاصول توحید باری تعالی شانه است و بدیهیست که تحصیل این نعمت عظمی بجز اعتقاد بتوحید محض و نفی خدایان غیر حاصل نتوانند و مسیحیان تثلیث فی التوحید و توحید فی التثلیث معتقد باشند و نجات دران اعتقاد منحصر دانند و ما آنرا کفر محض و شرک بخدا دانیم مگر دلیل الجبلیه بر ایشان حجتی باشد قاطع و برهانی بود ساطع دران مجال انکار نباشد چون این را دانستی پس بدانکه چون عمده مطالب توحید باری تعالی باشد و چگونه می شود که حضرت عیسی ع اینقدر مدتها در میان قوم بود و انواع انواع تعلیمات مینمود و احکام تازه جاری و ایجاد میکرد و بجای اعتقاد به تثلیث ارشاد به توحید و یگانه پرستی خدا تعالی میفرمود و هرگز دلالت بر تثلیث ننمود مگر مسیحیان مدعی آن باشند که بعد واقعه صلیب قبل از عروج آسمان همینقدر فرمود بروید و تمامی قبائل را از شاگردان بغسل تعمید دادن آنها را باسم اب و ابن و روح القدس چنانچه در باب بیست هشتم متی ورس نوزدهم آورده لاکن این واقعی بوده مرقس نیز بیان آن نمودی و حال آنکه تتمه از ان را مذکور نکرده است و لوقا نیز دران مسئله حرفی نگفته است و یوحنا نیز حرفی از ان بابت انیاورده است با اینحال محض بر یکجمله کلام متی دستور العمل نهاده اید چگونه روا باشد و حال آنکه این کلام متی نیز تاویل میخواهد و تاویل صحیحه آن نباشد که مسیح فرمود که اب و ابن و روح القدس غسل تعمید داده شود مراد از ان بهرحال این چنان است که توحید فی التثلیث و تثلیث فی التوحید ثابت باشد بلکه مراد درست آن باشد که خدا تعالی را در جای خود وحده لاشریک تصور نموده مسیح را فرستاده و پیغمبر او شناسید و از روح القدس مراد ملائکه یا روح که خلقتی عظیم تر از ملائکه است که موافق همین مسئله در کتب اهل اسلام آنچه وارد گردیده است آمنا بالله و ملائکته و کتبه و رسله بعینه از ین قبیل باشد که ایمان بخدا و ملائکه و کتب و رسولان او نموده اند در اینجا ذکر کتب وارد نگشته و تصدیق کتب و انبیا بکیفیت دارند پس بهمه جهة ثابت شد که متی در ذکر این مسئله منفرد باشد اگر این امر واقعی بود مولفان دیگر نیز ترک آن نمیکردند و هر گاه واقعی کلام مسیح ع باشد باز به این تاویل موافقت دارد نه بران معنی که مسیحیان برای آن مذکور مینمایند — ای عزیز تصور نما که بدون دلیل و راهبر بر صراط المستقیم توانی رفت نمی بینی و نه دیده که اگر در جائیکه راه را گم نمائی حیران و متحیر میمانی که رو بکدام جانب آرم و البته اگر ندانسته رو بهر سو که نموده باشی تو خواهی دانست که روانه بیشتر گشتم لاکن اگر اراده رفتن مشرق داری رو بمغرب و بعکس آن و هرگاه قصبه جانب شمال داری رو بجنوب و بخلاف آن از منزل مقصود دور تر می افتی و از مطالعه سوال و جواب جانبین بخوبی مطلب دستگیر تو شده است که راه بر حق کیست البته مسیح را در زمان بعثت از حواریان و غیره که بصدق دل

بوی گردیده بر طریقهٔ مستقیم حقه بودند لاکن بعد بعثت حضرت سید المرسلین صلعم احکام دین انجناب قبح باماند و نه انجیل متداوله
که تالیف همان معنی منان باشد پس الحال در همه مدت حقیر ست حضرت خاتم المرسلین صلی الله علیه و آله باشد طوعًا و کرهًا مطیع
و منقاد احکام و جه ملت او باشد **نظم** خلاف پیمبر کسی راه گزید + که هرگز بمنزل نخواهد رسید + در کتاب دوم تورات مسمی
بسفر خروج باب دوم ورس اول آنچنان در باره حضرت موسی استفاده میشود که شخصی از خاندان لیوی روانه شده از دختران
لیوی زنی را گرفت و آن زن حامله شده پسر زائیده هنگامی که او را دید که خوش منظر ست او را سه ماه پنهان کرد چونکه نتوانست او را
زیاده پنهان دارد از برائش صندوقچه از نی گرفت و آنرا به نفط و زفت اندوده پسر را دران نهاد و او را در نی زار بکنار نهر گذاشت
و خواهران پسر از دور استاده تا آنکه بداند که از برائی او چه واقع خواهد شد آنگاه دختر فرعون بجهة شست شو به نهر فرود آمده و کنیزکانش
بکنار نهر گردش میکردند و او در میان نیز از صندوقچه دید کنیزک خود را فرستاد و او گرفت و آنرا گشاده پسر را دید و اینک طفل میگریست
و بآن ترحم نموده گفت که این یکی از اطفال عبرانیان است انتهی = ارباب انصاف بغور و تامل نظر فرمایند که اگر این قصه راست باشد
دران نیز چگونه عقل عاقل باور توان نمود که مسیحی عمران بود بلکه احتمال دارد که پسر آنچنان کسی باشد که او را از خود نگاه نتوانست
نتوانسته خواه از ترس فرعون یا از ترس خویشان و عزیزان اندیشهٔ شهرت یافتن که فلانه فرزندی بهم رسانیده است در صورت بسیار
احتمالها بدل و خاطر راه توان داد چونکه اگر فی الحقیقت آنحضرت فرزند عمران بوده والده سه ماه او را در کنج نگاهداشته و سه ماه پرورش
نموده دوازده ماه اندیشه نداشته بعد اندیشه بهم رسانیده بلکه اندیشه آن بود که او را در نهر اندخت که هرگز احتمال سلامتی از برای
پسر نداشته نه اندک نه بسیار چونکه البته بیقین یا گمان هم نداشته که بدست آل فرعون برسد و آنها او را پرورش نمایند بلکه انهم جا داشت
که اگر بدست فرعون رسد او را هلاک سازد پس کسی قرة العین خود را عمدًا در دریا اندازد اگر اندازد دیگر امید بقای بودن او نداشته
باشد چون از اتفاقات حسنه از آفت نهر سلامت ماند و فرعون بر او مهربان باشد و فرعون غرق آب نیل گردید امر موسی تقویت
گرفت دران حال برای موسی بسیار شاق بود که مجهول الوالدین باشد گفت پسر عمران هستم چون از خاندان فضل و شرف بود
پدری چنان کسی برای خود شرف و کرامت میشد از انطرف عمران نیز بادشاه عصر را پسر خود قرار دادن جای مباهات میدانسته
از ان رو اقرار بفرزندی او نمود بلکه بحسب ظاهر حال والدین آنحضرت بر کسی ظاهر نباشد ما مگر یک شاهد صادق که محمد رسول الله
صلی الله علیه و آله باشد شهادت این امر را دا نمودی هرگز احدی نمیتوانستی گفت که موسی پسر عمران بود همچنان حال
عیسی بن مریم علیهما السلام زیاده بران نباشد که مادر او حکم بهم رسانیده و چون بیوسف نجار منسوب بود او را انجال معلوم شد خواست
که او را رها کند بجهة غیرت مردانه لاکن مریم باو گفت که ملک بر من نمود ار گشته و گفت مترس ای مریم زیرا که تو یافته عزت خدا داده
و اینک تو آبستن خواهی شد که خواهی زائید پسری را و او را عیسی خواهی نامید حالا آمدیم بر یوسف که او نیز در خواب این مژده را ملک
بوی رسانید که ای یوسف پسر داود از گرفتن زن خود مریم مترس زیرا که آنچه در او موجود است از روح القدس ست چنانچه متی در اول
کتاب خود آورده و انجیل جمله مسیحیان قبول خواهند نمود دا انحال ارباب انصاف تصور فرمایند که عقل عاقل باور توان نمود که موسی پسر

عمران بود و عیسی بدون پدر بقدر در عرصه بیان نهاده هرگز باور نخواهند نمود در تصدیق موسویه عیسویه محض وابسته تصدیقه
حضرت خاتم الانبیاست صلی الله علیه و آله و سلم الغرض آخر کلام آنکه مولف بدانشان هم اند نمود فرا تنها از مضامین گستاخانه
و عبارات بی ادبانه در باره ملازمان مقدس حضرت نبوی صلی الله علیه و آله مندرج و قلمی نموده و حال آنکه بدیهی ست از این گونه
تحریرات سوء ادب حق پیشوایان دین هیچ فواید غیر محصل بلکه بجز تخم پاشی بغض و کینه و عداوت و عناد و مخالفت و فساد در
مزرع سینها جمعی حاصل نباشد از بگذار آنکه اگر شخصی من حیث الدنیا صاحب مرتبه باشد در باره او کلمات خشونت آمیز و حشت
گفتن و نوشتن بمیرسد چه جای آنکه در باب سرور انبیا و اشرف پیغمبران خدا انگونه سخنان ناشائسته نوشتن و بی دغدغه زاند
در بازار مسلمانان جلوه دادن و آنرا میزان الحق نام نهادن ناشی از سوء عاقبت باشد جزاک الله نان لها التیام
و لا یلتام ما جرح اللسان لاکن مولف ناهل نخله و اگر انکار روا ندانند قبول مرتبه رسالت و پیغمبری آنجناب باشد در خصوصیات
دیگر چه میتوانند گفت آنحضرت از اشراف سادات عرب بوده چون این حقیر سراپا تقصیر از فدائیان صلی الله علیه و آله الاطیاب
میباشد لهذا اگر احیانا اگر از ملاحظه آن بی ادبی های این بی ادب عنان توسن تند خرام قلم از اختیار برون رفته باشد از غایت
حرارت دینداری این متین و حمیت ملت حضرت رسول رب العالمین صلی الله علیه و آله و سلم خواهد بود پس اگر در ضمن این کتاب
عبارت سخت و درشت بنظر ارباب فضل و کمال رسد خاصه در باره کسی باشد که مسیحیان او را اقنوم ابن و یسوع مسیح و عیسی عاجل
و کرسطوس و غیر آن گویند و گاه او را خدا و گاه فرزند خدا دانند آنکس نیز برای خود مدعی الوهیت بود و گاه اوقات دعوی
فرزندی او تعالی برای خود و ثالث ثلاثه برای روح القدس و اقنوم ثالث بودن داشته و در حقیقت آنچنان کسی غیر موجود شده و
بوجود نیامده و محض موهومی و یعنی خیالی باشد و هر قدر از ان مضامین در آورده ام در باره آن شخص موهوم میباشد و اگر ترک تعظیم
سلام جای اتفاق افتاده در باره مسیح فرزند خدا باشد نه عیسی بن مریم که مبشر بمفاد و مبشرا برسول یاتی من بعدی اسمه
احمد است بخیر میباشد و در بعضی مقام و بانی مخالفان شان مذکور شده و نقل کفر کفر نباشد و در بعض مواضع برای استرداد بر
مطالب و تردید و الزام اقوال باطله آمده **رباعی** خواهی که شود خصم تو عاجز ز سخن + می بند بکار قول پیران کهن + خصم از سخن
تو چون نگردد ملزم + او را بسخنهای خودش ملزم کن + ورنه راقم آثم بمقتضای آیه وافی هدایه قل امنا بالله و ملائکته
و کتبه و رسله لا نفرق بین احد من رسله معاذ الله سوء ادب بانبیا سوء ادبی نسبت بملازمان حضرت نبوی بی اعتنایی
بکتب سابقه بی ادبی نسبت بکلام معجز نظام الهی که قرآن مجید باشد دانسته ام و جمیع انبیا که مسیح علیه السلام منجمله ایشان باشد از اول
عمر تا آخر آن از جمیع گناهان صغائر و کبائر عمدًا و سهوًا الغرض همه او معصوم میدانیم و لوث دامن پاک انبیا را اعلی نبینا و آله
و علیهم السلام خصوصًا و عمومًا از جمله شوائب و نقائص پاک و پاکیزه تصور دارم حواریان مسیح را بر طریقه حقه یقین کرده ام ۵
برین زاده ام هم برین بگذرم + الحال صاحبان ملت مسیحیه باید بدان طریقهٔ عیسویه لا انهم آنچنان باشد که بجمله مضامین
صدق آگین شافعه ذا منعه این کتاب و الا سیده بدیده بصیرت دل با انصاف و دیانت مضمون صداقت مشحون آنرا فهمیده

بازو و حرز جان خود سازند و از الف عادت مورثی و عصبیت کیش و آبای را دور داشته و از عناد و مکابره و اعتساف دست برداشته و بساوس شیطانی را از خود رفع فرموده باعتقاد توحید حقتعالی و آنکه بجز او خدائی نیست عقیده تثلیث و قول آنکه خدا با طل و ننگ محض و عیسی علیه فرستاده بحق و رسول خدا و بنده اوست و روح القدس نیز آنچنان مخلوق او تعالی باشد و اقرار بتصدیق نبوت و خاتمیت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله وسلم نماید و آنکه او خاتم الانبیاست و بعد از وی پیغمبری نیست و مبعوث بر کافه خلائق از جن و انس سیاه و سفید عرب و عجم و بنده و آزاد میباشند چه از فساد اعتقاد و عقیده خود مطلع گشته اید که عیسی خدا و هم پسر خدا باشد و نیز دانسته اید که مسیح تا بود هرگز حکم به تثلیث و سه خدا ننموده و تمام انجیل را بملاحظه فما الامتی منفرد باین روایت باشد که غسل تعمید بنام اب و ابن و روح داده شود و بران گواه و شهود ندارد و هم دانسته اید بنای ملت شما بران باشد که تقاضای قلبی اصل بنیاد و شالده مذهب و کیش شما باشد آخر تصور نماید که تقاضای قلبی هر کس تا کی باشد که آزاد باشد در ربقه اطاعت احدی گردنهای خود را گرفتار ندارند و حال آنکه حقیقت بندگی این با ختیار شان نگذاشته است که هر چه خواهند بعمل آرند بر مرادات دلی و خواهشهای نفس اماره مطیع و منقاد باشند پس کار خود را بفهم بیش از ان کرا و عمرها بخشش برای پرستش اعمال باز دارند چو آبها خود را درست نما تا در انجا گفته باشی که بحسب تقاضای دلی و بر مرادات قلبی عمل نمودم نه گفته موسویه را گوش دادم و نه حرف عیسویه را باور نمودم و نه ارشاد محمدیه را بگوش رغبت شنیدم در انحال خوش باش که این عذر تو قابل پذیرائی خواهد بود پس از خدا بترس حقتعالی سزاوار است که عیسی ارشاد فرمود حیات ابدی آنست که از تو خدای واحد حقیقی و عیسی مسیح که تو او را فرستاده واقف باشند پس تو آنرا حیات ابدی بدان که او وحده لاشریک باشد و عیسی مسیح که فرستاده اوست و حال آنکه تو آنرا تاویل میکنی که مراد عیسی ازین ارشاد توحید عین حکم تثلیث باشد تو تاویل آنرا ترک کن در کار دین هیچ خلت تصرفات نرسد بلکه تو قول متی را که بعد از واقعه صلیب در روایت آن منفرد باشد تاویل نما در طریقه رستگاری بجز آن نباشد هرگاه توفیق رفیق تو گردد و سعادت ترا یاوری نماید با وجود این همه تصریحات انگشت الهامی تو در تو اثر نکند همان آتش همان کاسه در انحال شامت اعمال و سوء اعتقاد تو پرستش اعمال و اعتقاد تو از من و دیگری نخواهند نمود مرباعی ای نه دور نه خبری نشنوی + دستی از دور بر آتش داری + پای در کوره حدادی نه + تا بدانی که چه بر سر داری + در انصورت نیز لازم که تنها دشمن جان و مخالف ایمان خود بوده باش و حوصله تحریر جواب آن کتاب یعنی میزان الحق که محض برای تغلیط عوام و جهت گول فریب و بهانه جمعی کثیر پرهیز نما و بار گناهان و اعمال شان بر دوش خود مگیری تو حامل بار خود تنها باش مگر هرگاه استاد تو بلبین مکر و تلبیس تحریر بعض تخریب در غیبت این امر نماید راهزن ایران قبله حقیقی و کعبه تحقیقی بوده باش و خواهی نخواهی ترا بر تحریر جواب وا داد و در انحال لازم نه بلکه الزم که جواب هر یک ادله و براهین از اول الی آخره علاحده علاحده و جداگانه تحریر سازد ورنه برار باب انصاف عاجز بودن انشعه سطر جواب لا کلام ثابت خواهی گردید و راقم نیز خواهم تصور آن نمود که جواب این کتاب تا از قوه تو و امثال و اقران تو بیرون باشد الغرض سلطنت را اینجا تمام مینمایم چند سطر دیگر باقی اند و شنیدنی میباشند خالی از مزه نخواهد بود دین بدانکه راقم آثم بشروع تالیف این کتاب قریب بغره شهر جب المرجب سال یکهزار دویست و ۱۲۹۰ و نود و یک هجری نبوی صلعم نمودم

و بتاریخ امروز بیست و ششم ماه ذیقعده الحرام میباشد با تمام و اختتام رسانیدم و از حسن اتفاقات تاریخ اتمام کتاب و ماه موافق تاریخ و ماه ولادت حقیر که آن نیز شب ششم این ماه ذیقعده روز چهارشنبه ساعت روز بر آمده سال یکهزار و دویست و چهل هجرت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم بود مقارن افتاده و ایام تالیف کتاب زیان بنجاه استداد کشیده مگر در مدت مرقومه شبانه روزها بتالیف و تسوید مشغول بودم و چون آنقدرها عادی به تحریر نمودن نبودم ازان سبب در بند هر سه انگشتان که محل قلم گرفتن بود آبله بهم رسانیدم بلکه به پهلوی نر انگشت که گاه اوقات از خستگی بسیاری تحریر قلم را میگرفتم در انموضع نیز آبله بهم رسیده با وجود آن حال ترک تحریر ننمودم و نظر خود را بر تحصیل مثوبات اخروی دوخته و در انهمه مدت که شبانه روز مشغول تحریر بودم و اوقات مختصه استراحت را صرف تحریر نمودم تا بلکه این کار خیر بپایان رسیده باشد بانجام رسانیدم با شم اکثر بزرگان که از برای ملاقات دیدن من و بعضی برای سلام می آمدند و آنهائیکه مرا مشغول تالیف می دیدند و خواه کسانیکه نمیدانستند که من مشغول چه قسم تحریر هستم و آنها را آگاهی نمودم و خواه جمعی که میدانستند که مشغول کدام تحریر هستم لاکن گاهی نشد که از راقم جویا گردیده باشند که تالیف کتاب تا بکجا منتهی گردیده خواه احدی ازان میان نشد که جزوی ازان کتاب برداشته بملاحظه و بمطالعه آورده باشد یا احدی از ایشان جویای این نشود که کدام مقصد یا مطلب نوشته شود بلکه ملازمان و چاکران یا کسانیکه مثل آن در زی مخلصان لوندند خواه جمعی که هرگاه راقم با آنها تکلم می نمودم آنرا سرمایه افتخار خود میدانستند بلکه اگر بنا به بجذا در خصوص امر باطلی با آنها تکلم می ورزیدم بگوش دل آنرا استماع می نمودند بلکه برای شنیدن کلام همه تن گوش هستند و همان مخاطب نمودن من آنها در کلام برای آنها جای فخر و افتخار بود اگر احیاناً با چنان اشخاص ذکر و مذکور این کتاب در میان می آوردم معلوم مینمودم که به بسیاری لاچاری بحسب ظاهر اً استماع کلام من مینمودند اگر دوباره ازانها پرسیده شدی که چه شنیدید البته از ادای تقریر دوباره انعاجز می آمدند ازین بیقیدیها معاصران آنقدر تنگ و عاجز آمده که اگر نه در عالم رویا در خواب که بهتر از صد هزار بیداری بود ملهم و ماذون بر تالیف آن گردیده بودم که بر خود عزم خود بالجزم بالشم البته ترک تالیف اختیار می نمودم مگر هرگاه ازبیقیدیهای مردم دل تنگ میگردیدم در انحال آن مژده راحت رگ افزا بخاطر فاتر خطور میکرد و دل را قوتی و روح را تازگی پدید آمدی که ذکر آن خواب شروحاً در ضمن کتاب گذشته و این شعر شاعر شیرین مقال ورد زبان میبود مگر هر گاه

هی ایکی سرکار تو یا صاحب معراج — خواہاں نہیں یاقوت سخن کا کوئی گو آج

ہو جائیگا دم بھر میں غنی بندہ محتاج — ای باعث ایجاد جہان خلق کے سر تاج

کفی بالله شهیداً - که راقم از ابتدا تا انتها در تالیف این کتاب هیچ مقصدی و مطلبی سوای تحصیل رضای حقسبحانه و تعالی و رسول خدا و ائمه معصومین صلوات الله علیه و علیهم اجمعین و غرضی دیگر از ریا و سمعه را در ان مدخلت نباشد و انشاء الله تعالی صله این کتاب را در روز جزا از عفو معاصی و بخشش عصیان و امید عطای شفاعت شفیع المذنبین نصیب حال

این غریق بحر معاصی وعصیان گردد ودر وارد دنیا از دست حق پرست حضرت خلیفة الرحمن وشریک القرآن
امام الانس والجان جناب صاحب العصر والامر والزمان عجل الله فرجه
حاصل ومحصل نمائم آمین یارب العالمین بحق آله واهلبیت
ثم آمین اللهم انصر من نصر دین محمد واخذل من خذله
دین محمد صلی الله علیه وآله
وسلم والسلام علی
من اتبع الهدی

تمام شد کتاب لسان المیزان من تالیف حضرت بندگان فریدون شان خداوند جود ونعمت حاتم همت اسکندر حشمت
فتوت معدن حیا ومروت زیبنده سریر عزت وشوکت اسطوانه بنای لطف ومرحمت اساس دانش وبینش کارخانه
آفرینش حضور فیض گنجور کرامت منشور مظهر ظهور جناب اقدس سرکار امیرکبیر میر صاحب سید محمد حسن علیخان تالپر
ملقب به کار رفعت مدار دام الله اقباله واجلاله وحشمته وشوکته
در ماه شوال سنه ۱۳۱۱ مقدس زیب الطباع یافت
قدیم الکلام
جره النوزی
الصاد
۱۲٫۱۲

غلطنامه کتاب لسان الحق ومیزان الصدق

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۴	۲	دونی این	این دونی
۵	۹	ضجار	سجار
〃	۱۱	کرشش	گردش
〃	۱۹	[illegible]	[illegible]
〃	۲۳	بازیاده	با زیاده
۶	۵	النسبه	دالنسبه
〃	۱۶	[illegible]	منفقود
۷	۱۲	[illegible]	داکنت
〃	۲۰	کمیت	کیفیت
〃	۲۳	[illegible]	[illegible]
〃	۲۰	[illegible]	[illegible]
۸	[illegible]	[illegible]	داگشته
〃	۷	رسولان خدا	[illegible]
〃	۱۱	شعور	شعور دید
〃	۱۴	کلشی	کشتی
〃	۱۹	[illegible]	قرار
۹	۱۰	عادت	عادات
〃	۱۴	[illegible]	مباحث
〃	۱۹	آنحضرت	آنحضرات
〃	۲۰	خواهد شد	نخواهد شد
〃	۲۴	تمنا	نه تمنا
۱۰	۳	گردانیده	گردانیده شود
〃	۶	فائده	وفائده
〃	〃	بکان	دکان
〃	۹	کتاب	کتابت
〃	۱۷	عقلانه	عقلا
〃	۲۰	لبر	دلیر
۱۱	۲	خدا	خدارا
〃	۳	نشان داده	نشان داده باشد
〃	۴	دیگر	ودیگر
〃	۱۴	خواهم آمد	خواهیم آمد
〃	۱۵	از حاضران	حاضران
۱۲	۸	حادث گردد	حادث باشد
〃	۱۱	حکیم بودے	حکیم بود
〃	۲۱	ضرورت	ضرور
〃	۲۲	کلیم	گلیم
〃	۲۳	کمی آموخت	مے آموخت
۱۳	۱۴	وموافق	موافق

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۳	۱۲	مناسب	مناسبت
〃	۲۳	توبه	بتوبه
۱۴	۲	حاصل	حاصل آیند
۱۵	۴	عبارت	عبادت
	۱۵	نقر	[illegible]
〃	۱۶	یک جواب	بیک جواب
〃	۲۰	[illegible]	انتقالی بودن
۱۶	۳	[illegible]	[illegible]
〃	۱۷	[illegible]	[illegible]
〃	۱۹	[illegible]	[illegible]
۱۷	۴	[illegible]	[illegible]
۱۹	[illegible]	[illegible]	[illegible]
〃	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۲۰	۱۱	[illegible]	ومسامحه
〃	۲۳	زریر	ووزیر
۲۱	۱۲	ازنباب	ارباب
〃	۱۶	[illegible]	[illegible]
〃	۲۴	خود	نورا
۲۲	۹	یک در ظاهر	در ظاهر
۲۳	۱۶	وعلی نبینا علیه السلام	علی نبینا وعلیه السلام
〃	۱۷	سنگبار	سبکبار
۲۶	۱۰	قتیج	قبیح
〃	۱۳	سنت	نیت
〃	۱۸	علیه وسلم	علیه وآله وسلم
۲۷	۱۶	ذعم	زعم
〃	۲۰	عزرا	عزیررا
〃	۲۱	[illegible]	[illegible]
	۲۴	[illegible]	〃
۲۸	۷	اگر	اگر بود
〃	۱۲	بیسیٰ	که عیسیٰ
〃	۱۵	عذر	عذر وگویا
〃	۱۷	شتر	گوشت شتر
〃	〃	عباد	شدن عباد
〃	۲۱	از طرز	از طرز تحریر
۲۹	۹	خواهند آمد	چه خواهد آمد
〃	۱۹	وقت	وصف
〃	۲۴	بجهه	بجهت
۳۰	۱	باین ادعا	این ادعا

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳۰	۱۳	زدوند	ازدوند
〃	۱۶	نخواهد بوده	نخواهد بود
〃	〃	لن	آن
〃	۱۸	من تقول	لمن تقول
〃	۲۳	[illegible]	[illegible]
۳۱	۸	بشیمان	پشیمان
〃	۱۵	[illegible]	[illegible]
〃	〃	[illegible]	[illegible]
〃	۱۷	خود خود	خود
〃	۲۵	گروه	کروه
۳۲	۴	[illegible]	[illegible]
〃	۵	اثبات	اثبات رسید
〃	۹	[illegible]	[illegible]
〃	۲۳	بیجا	چه بیجا
〃	〃	وارسی	دوارسی
〃	۲۵	دیگر	[illegible]
۳۳	۱۲	شقیقه	[illegible]
۳۶	۹	صحیفه	[illegible]
〃	۹	[illegible]	[illegible]
〃	۱۲	عجب تر آنکه بابت	عجب تر آنکه در تمام
〃	〃	اختلاف خود زیر قلم آورده	بخاری
〃	۲۲	موقوف	موقوف نمود
۳۷	۹	برائے	ازبرائے
〃	۱۲	[illegible]	[illegible]
〃	۱۷	مطابق بست	مطابق است
۳۸	۴	فرمایند	فرماید
〃	۱۶	برتر	[illegible]
〃	۱۹	غرق	[illegible]
〃	۲	بیت	بعثت
۴۵	۱۰	محرقه	[illegible]
۴۷	۲۲	ارتحریر	ازتحریر
۴۸	۱	گمرها	[illegible]
〃	۶	الکسندر	[illegible]
〃	۲۱	برائے همین	برابر همین
〃	〃	ازانها	ازانها را
〃	۲۲	بوده	بودند
〃	〃	کاتب	کاتب گوید
۴۹	۲	کل ضعف	لکن ضعف

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۴۹	۵	[illegible]	[illegible]
〃	۷	در ایام	[illegible]
〃	۱۳	یقین بودند	بود یقین
〃	۱۴	حاجت	[illegible]
〃		درجه شمار	درچه شمار
〃	۲۲	بابراز	بامراد
〃	۲۵	میداشت	میدانست
۵۰	۱	اندیشت	اندیشه
〃	۱۴	[illegible]	[illegible]
〃	۱۸	[illegible]	[illegible]
۵۱	۹	[illegible]	[illegible]
〃	۱۳	[illegible]	[illegible]
〃	۲۳	[illegible]	[illegible]
۵۲	۹	انجیل	[illegible]
۵۳	۱	[illegible]	[illegible]
〃	۱۱	[illegible]	[illegible]
〃	۱۲	[illegible]	[illegible]
〃	۱۵	[illegible]	[illegible]
〃	۱۹	آیات	بشارت
〃	۲۱	این خدائی	ابن خدائی
〃	۲۲	[illegible]	[illegible]
۵۴	۸	[illegible]	[illegible]
〃	۱۱	زلزلی	تزلزلی
〃	۱۵	مے وزدید	مے وزوند
〃	〃	مخالف	مخالف آن
۵۴	۲۲	پس البته	[illegible]
۵۷	۵	[illegible]	[illegible]
〃	〃	ندانیم	[illegible]
〃	〃	آنها	آن
〃	۹	مولف میزان	[illegible]
〃	〃	میزان	[illegible]
〃	۶	[illegible]	[illegible]
〃	۱۰	[illegible]	[illegible]
〃	۱۱	[illegible]	[illegible]
〃	۱۵	مصنف	[illegible]
〃	۱۹	کلام خدا	[illegible]
〃	۲۰	طلبیده اند	[illegible]
〃	۲۴	اصل العبرانی	[illegible]

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۵۸	۶	پوشیده نماند	قولا نهی
″	۹	سیزده و چهارده	سیزده صد و چهارده
″	۱۵	بدرفته	بدررفته
″	۲۵	دعوی کاتب	دعوی سهو کاتب
۵۹	۷	مقدم	مقدم و موخر
″	″	متبع	متتبع
″	۱۳	یا کهنه	با کهنه
۶۰	۷	بکه	ملکیت
۶۱	۱	روآیات	روایات
″	۲۲	ازاذل	اراذل
۶۲	۹	گرفت کرده آزادانی جرم علاقه	گرفت کرده اند
″	۲۰	نقصان نا	نقصانات
″	۲۴	قال	قال الله
۶۳	۸	بگران	بگردن
″	۳۰	گمنجد	بگنجد
۶۶	۲	سره رشته	سررشته
″	۲۳	ازاکثری	اکثرے
۶۹	۷	نسخه تورات را	نسخه را تورات
۷۰	۷	بانگار	بانکار
″	۱۰	میاید	میآمد
″	۱۳	خود پدر خود	پدر خود
″	۲۲	لموک	مسلوک
۷۱	۱۹	کتاب	تمام کتاب
۷۲	۵	سپاهی لشکر	سیاهی لشکر
۷۳	۳	بیطرف	بیطرف
۷۵	۵	گرچه به کا بنا کار شوند گرد	گرچه به کانا یا کار گرد
″	″	برکنا عصمت [illegible]	برد [illegible]
۷۶		وعدو وعید	وعد و وعید
۷۷	۱	برادوت	برادرت
″	۲	سرا سرا	سراسر
″	۹	قصور	مقصور
″	۱۰	را آن	آنرا
″	۱۳	احداً وحدا	احداً احداً
۷۸	۳	سفیه	سفینه
۷۹	۵	با خدا	یا خدا
۸۰	۱۵	توقیر	توفیر
۸۲	۲	پرتوی آن	پرتو آن
″	۴	غودب	غرب
″	۷	خدا زا	خدارا
۸۴	۱۲	گفته اند	نه گفته اند
۸۵	۴	بے افتنائی	بے اعتنائی
۸۶	۲۴	خلق فرمود	خلاق فرمود

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۸۹	۴ و ۵	ورنه مانند نیز	ورنه نیز مانند
۹۱	۷	معین	معین نموده
۹۲	۴	آزمایشی لیتی	آزمایشی
″	۲۰	بیاید	بیابد
۹۳	۱	نشدن	مانع نشدن
″	۱۵	درباره	محض درباره
″	۲۲	نمی باشند	نمے شدند
۹۶	۲۵	دوا نجیل	در انجیل
۹۸	۹	دران	درین
″	۱۶	خدائے بتو	خدائی تو بتو
۱۰۰	۲	نفتش	نفس
″	۷	که بینند	که آنرا بینند
″	۸	سهز	سهر
″	۱۴	خیر به بیند	خیر ببیند
۱۰۲	۴	الهی	وانگهی
۱۰۳	۴	درس اہم	درس ہم
″	۲۳	روا قنوم	زوا قنوم
۱۰۴	۱۶	لشی عجاب	شئی عجاب
۱۰۵	۱	مخالفت	درمخالفت
″	۴	میگدید	میگوید
۱۰۶	۶	بنظر	نفسر
″	۷	نگر دیده	نگر دیده باشد
۱۰۷	۱۸	امورات	امور است
۱۰۸	۱۹	منهه	منهیه
۱۰۹	۱۲	سک گزیده	سگ گزیده
″	۱۴	ملکه ملک	ملکه
۱۱۲	۲۳	بآب	باب
۱۱۳	۹	دپشیمان	پشیمان
″	۱۹	گراه	گواه
″	۲۱	وگواه	که گواه
″	۲۴	مذکورست	مذکور راست باشد
۱۱۴	۱۹	پیشتر	از پیشتر
″	۲۵	عضب	غضب
۱۱۵	۷	قیاس باشد	قیاس میباشد
″	۱۰	قوائے	قوایائے
۱۱۶	۲	الحال	الحال اگر
″	۶	دینه	دینیه
″	۸	حکم	حکم حق
″	۲۰	طریقے	طریقه را
۱۱۷		زچینین	زچنین است
۱۱۹	۱۶	زاہل شہر را	اہل شہر را
″	۱۷	باز دیگر	بار دیگر

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۱۸	۱۹	آن عمل آن	آن عمل
″	۲۲	ازباب	ارباب
۱۱۹	۱۴	آدرسی	آوردی
″	۲۴	ازمان	ازان
۱۲۰	″	باری	جاری
۱۲۱	۲۲	که مرام	که مردم
۱۲۳	۱۰	رشیر بود	بشر نبود
۱۲۴	۱	بانصد	بآن حد
″	۱۴	کرد	گردد
″	۲۴	برائے نبود	برائے آن بود
″	۲۵	شریک خدا یافته	یافته شریک خدا
۱۲۵	۲	طوعاً وگرها	طوعاً وکرهاً
″	۸	درخیمه	دور خیمه
″	″	فسرق	فترق
″	۲۵	میگردد	میکرد
۱۲۶	″	سپارم	سپاریم
″	۱۳	دزدک دانزا	دزدک آنرا
۱۲۷	۹	پدر مادر	و پدر مادر
″	۱۰	خداوند	خداداند
۱۲۸	۱	کهمل	مهمل
″	۱۹	بات نجات	بابت نجات
″	۲۵	بیابد	بیاید
۱۳۱	۱۲	چینینی	چنین
″	۱۹	زمان آینده	زمان
۱۳۲	۵	نگرهیچکس	مگرعیسی راهیچکس
″	۱۰	تکمل	یحتمل
″	۱۹	آنجامی	انجامی
۱۳۳	۷	دتا باعدالت بد	وتا باعدالت باید
″	۱۵	نحوست	ونحوست
۱۳۴	۸	درخبر بیسے	خبر بیسے
″	۱۹	خزد	جزو
″	۲۴	شگایت	شکایت
۱۳۵	۱۱	اتر	اثر
″	″	وعده هاکه	وعدهائیکه
۱۳۶	۱۹	بشاردت	بشارات
″	۲۵	گردیدیدیم	گردیدیم
۱۳۷	۳	شیربران	شریران
″	۲۵	عیارات	عبادات
۱۳۸	۱۳	ندشت	نداشت
″	۲۰	آبرو با سے	ابرها سے
″	۲۱	خواهند فرمود که از زیاده دریده	خواهند فرمود
″	۲۵	ببانیم	بیاسم

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۳۹	۶	مظلومان	مظلوم
۱۴۰	۲	خان	جان
″	۳	پوشیده	بوسیده
″	۲۲	بطلانی	سلیمانی
۱۴۱	۳	آلهی درگاه	درگاه الهی
″	۷	آحاطه	احاطه
″	۱۲	خذمت	خدمت
″	۱۲	حرفاً بحرفاً	حرفاً بحرف
″	۲۳	سفتاد هفته	همان هفتاد هفته
۱۴۲	۱۷	امتحان	باین امتحان
۱۴۳	۱۷	ساخت	ساحت
″	۲۱	وآن جناب	واصحاب آنجناب
۱۴۴	۱۴	الملعون	آن ملعون
۱۴۷	۲	دعوی	دعوی شان
۱۵۱	۶	قتل	قبل
″	۲۳	مجروم	محروم
۱۵۳	۳	رود	زود
″	۱۶	بیهوده رو پوش	بیهوده و روپوش
۱۵۴	۸	بغل	بغسل
″	۱۰	آبدیه	ابدیه
″	۱۴	بغل	بغسل
۱۵۵	۵	برآمد	برآمدن
″	۱۲	نسب	نسبت
[illegible]	[illegible]	عوے	دعوے
۱۵۶	۲۳	[illegible]	[illegible]
″	۲۴	گردی	گرد
۱۵۷	۲	التذاذی	التذاذی
″	۳	لیستان	پستان
″	۹	داده خواه	داوخواه
۱۵۹	۷	کننده	[illegible]
″	۱۶	بدانخال	بدا [illegible]
۱۶۰	۲۲	حضرت	حضرت عیسی
۱۶۱	۱۰	محال	مجال
″	۱۲	اوسکا	اومکا
″	۱۸	رما	روا
″	″	سوی	سوائے
″	۱۹	اوسکا	اومکا
″	۲۳	سبت	سبت را
″	۲۴	ملکه خدا	ملکه خدارا
۱۶۲	۸	نمی توانم کرد	نمی توانم
″	۱۷	سر برقرار	برقرار
۱۶۳	۲۰	سبحان الله	سبحان

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۶۲	۲۴	رویت خدا	رویت خدائی
۱۶۴	۲	مشتملبر بر	مشتمل بر
″	۱۱	گردیده آیند	گردد آید
۱۶۷	۱۶	شرم مردم	شر مردم
۱۶۹	۵	نرا	سزا
″	۶	کهنه	کُنه
″	۸	فیروماند	فروماند
۱۷۲	۱۴	گمان	گمان را
″	۲۱	جواب این دشتن	جواب آینده اش
۱۷۳	۸	آرند	پیدا آرند
″	″	صراحت پیدا کنایت	صراحت کنایت
۱۷۴	۱۷	خدام نا	خدامنا
۱۷۶	۲۳	یاری	یارائے
۱۷۸	۱۳	کامل	کام میکرد
″	۱۸	اقوله	اقول
۱۷۹	حاشیه	دارم	دادم
″	″	مال	حال
″	۲۴	آلهه	الله
۱۸۱	۱۳	ازواج ایشان	ارواح ایشان
۱۸۳	۱	گریزه ها	گریزگاهها
″	۲۳	پیشتر	بیشتر
″	″	اراده نبود	اراده بود
۱۸۴	۱۶	یا یانه	یا نه
۱۸۶	۱	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	عزه
[illegible]	۱۲	جانگیر	جانگیرن
۱۹۰	۴	نمی پذیرد	نمی پذیرد بهرگاه آن
۱۹۰	۷	مذکور بست باشد	آنرا نتواند پذیرفت مذکور راست باشد
″	۱۲	قطره آب	قطره آبے
″	۱۲	آورده	آورده اند
۱۹۱	۲۳	خداشناسی	خودشناسی
۱۹۲	۸	مقهوراند	مقهور براند
″	۱۲	پیشتر	بیشتر
″	۱۳	″	″
۱۹۶	۱۰	اعمال صالحه	اعمال صحابه
۱۹۷	۱۴	بیاید	بیابند
″	۱۸	باد	باد بانو
۱۹۹	۸	ادرک	درک
۲۰۰	۱۲	واحدنیت	وحدانیت
″	۱۶	نمایدهی	سعی نماید
″	۲۲	خودرن	خود را

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۰۰	۲۴	قول	اقول
۲۰۱	۱	توحیدا	توحید او نه
″	۱۲	وسیر	درسپر
″	۲۴	کرا اقتضارا	[illegible]
۲۰۴	۲۵	دکی نیستم	کی نیستم
۲۰۵	۲۲	آن تشال	تنشال
۲۰۶	۱۲	آدن	آدان
″	۱۴	نمی ماند	نمی نماید
۲۰۸	۹	دراین راه	دانیم راه
″	۲۲	این درباب	دراین باب
۲۱۰	۱۰	گردن	بگردن او
″	۱۸	پیش	بیش
″	″	جود	خود
″	″	خداوند	باخداوند
″	۵	درآید	درآیند
″	″	اصلح	صلح
″	۷	مطلب	بامطلب
″	۹	محض خوف بلکه خوف بلکه	تا محض خوف بلکه
″	۱۱	رحم	رحیم
۲۱۳	۱۵	اظهار	در اظهار
″	۱۷	میگرد	میکرد
۲۱۳	۱۷	نمی آید	مے آمد
۲۱۴	۲	فصل	فضل
	۱	زیرانکه	زیراکه
″	۱۹	گوید	کوبد
″	۲۲	پیش	بیش
۲۱۵	۶	خواهیدبود	خواهد بود
۲۱۶	۵	ازان احکام	ازان
″	۱۷	میدار	میدارم
۲۱۷	۱	مزاج	مزاح
″	۴	هم داشتن	داشتن هم
″	۱۴	نصرت	نفرت
۲۱۹	۲	همان درس	همان بهمان درس
″	۳	پرهیزست	پیراهنست
۲۲۱	″	پدر	بدر
۲۲۲	۲۲	سلیب	سلب
۲۲۴	۶	خواهاے	جواباے
″	۱۵	عبارت	عبادت
″	۱۷	رفتار	رفتار مسیحان را
″	۱۹	باشند	مے باشید
۲۲۵	۱۱	وکس	درین کس
۲۲۶	۱۹	تاثیر	تاثیر کلی

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۲۶	۲۱	بر	به
۲۲۷	۱۶	بتابد	تیابد
۲۲۹	۲۳	موثرات	مؤثر است
۲۳۳	۱۵	لذت	لذت ثمر
۲۳۴	۲	آن	آن ایمان
″	۹	بخالش	مکالش
″	۱۱	گردد	میگردد
۲۳۷	۱۶	ابائے	اماای
″	۱۷	سیحانیکه	مسیحانیکه
″	″	″	″
″	۹	ابا	ما
۲۳۸	۱۵	نداکه	براکه
۲۳۹	۱	انجیل	احکام انجیل را اطلاع
″	۲	لبت	بسبب
″	۴	نموده اند	نه نموده اند
″	۷	حکمت و	حکمت خود
″	۱۰	سپاهی	سیاهی
″	۱۱	رحمتی	زحمتی
″	۱۳	سیحیان	مسیحیان حقیقی
″	۱۸	ازروئے	ازروئے آن
″	۲۷	دلک	ذلک
۲۴۰	۱۵	پیش	بیش
″	۲۴	باعتقا	باعتقاد
″	″	ازاز	از
″	۲۵	انکاسش	انکاسش را
۲۴۱	۷	زمان را	زمان
″	۱۴	بداشتی	برداشتی
۲۴۲	۱۶	حل	مل
۲۴۵	۵	راستم	راقم گوید
۲۴۶	۹	هاشان	شان
۲۴۷	۶	باش شی	باشی
″	۱۴	راقم	راقم گوید
۲۴۸	۱۵	برگسنده	که برکنده
۲۵۱	۲۰	خواهست	است
۲۵۳	۱	یا	با
″	۵	توراتیلیه	توراتیه
″	۶	گارکر	کارگر
″	۲۱	جری	خبری
۲۵۴	۱۵	دکلام معصوم	در کلام معصوم شبه
″	۲۲	خردل	خردل را
۲۵۵	۸	ارباب نشاط و نصاف	ارباب انصاف
″	۹	بدانند	بدامند

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۵۵	۱۵	بعیسی	باسم عیسی
۲۵۶	۶	دنا بینا	کونابینا
″	″	بنشینم	بنشینی
۲۶۰	۱۷	عسه صه	عرصه
″	″	تولد	تولد و دیگر
″	۱۹	تصدد	تصدق
″	۲۱	خارجه را	خارجه انجیل را
″	″	مولفان	مولفان آنرا
۲۶۲	۷	اابا	اما
۲۶۴	-	نشد احکام	نشر احکام
۲۶۶	۱۴	مردانه آن باشد	مراد نه آن باشد
۲۶۹	۳	مکن بوفوزناها	مکن بوها نوزنا
″	۱۴	دودرسول	دورسول
۲۷۳	۱	وولایات	ولایات
″	۵	ممنیر	متمیز
۲۷۴	۳	بآتشزده	آتشزده
۲۷۷	۵	ادعام	ادعاے
″	۸	مقرره وبرجاهل	مقرره برجاهل
″	۱۶	ازیراکه	زیراکه
۲۷۸	۶	نائیئے	نائیے
″	۲۵	پس انجگونه	پس چگونه آنگونه
۲۷۹	۷	درتعلیمش	ودرتعلیمش
۲۸۰	-	ازاین الهی	ازابن الهی
۲۸۱	۱۲	بگرکیستی	بگریستی
″	۱۴	امی	نامی
″	۲۵	یکے	کی
۲۸۲	۶	مخافت	مخاطب
۲۸۳	۲۳	ازجواب اول	ازجواب آیه اول
۲۸۴	۱۸	خیرعیسے	خبرعیسے
۲۸۵	۲	اور	اورا
۲۸۷	۱	گواه لاثی نادیده	گواه نادیده
۲۸۸	۳	سلطنت	سلطنت کلیات
۲۹۰	۱۴	خبرواحدست	خبر واحد است
″	۲۲	نماید	بماند
″	۲۳	درقیدار	قیدار
۲۹۹	۱۵	انشان	یا نشان
″	۲۲	عرض	غرض
۳۰۰	۵	که ندانند	که بدانند
″	۶	ماجاه جلال	باجاه وجلال
۳۰۱	۲۴	نمیتواند	نمیتوانید
۳۱۲	۱۵	گردید	گردید
″	۲۳	براه است ایمان	براه ایمان

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳۰۰	[illegible]	دارد	دارد
	″	گردد	گردیده
″	۱۱	خواهد بود	خواهد شود
۳۰۴	۱۱	چون بیاید	چون دبیاید
۳۰۵	۵	ازانکه	ازانجمله آنکه
۳۰۷	۷	ازانجیل	ازروے انجیل
۳۰۸	۷	بدی	بدا
۳۰۹	۱۷	اگر	مصنف اگر
″	۱۹	خود	برخود
″	۲۲	فتاد	افتاد
۳۱۰	۱۹	همین قدرست	همین قدر است
″	۲۵	یا نامے	با نامے
۳۱۱	۳	قتبیں	قبل
۳۱۳	۱۶	بودهستند	بوده وهستند
۳۱۶	۱۰	درآخرها	درآخرهاے
″	۱۵	کشتم	کشتیم
″	۲۲	نماید	مے نماید
۳۱۸	۱۶	بلاغت بوده	بلاغت وسخن بوده
۳۲۰	۵	مے باشد	مے پاشد
۳۲۲	۷	یاددارد	یادداد
۳۲۳	۲۳	خاص آنجناب	خاص حق آنجناب
۳۲۵	۱۶	بقره	بقر
۳۲۶	۲۱	رست	راست
۳۲۷	۱۹	عزیزی بکنایی	عزیزیه بکنایی
۳۲۹	۹	[illegible] سخت	[illegible] سخت
۳۳۱	۵	محض توحید	محض توحید
۳۳۲	۱۱	[illegible]	[illegible]
۳۳۳	۱۰	نقشه	[illegible]
″	۱۳	[illegible]	[illegible]
″	۱۴	پس آنحضرت	پس حضور آنحضرت
۳۳۵	۲۵	[illegible]	[illegible]
۳۳۶	۲	باهل	باهل [illegible]
″	۶	صالحه وطالو	صالحه وطالح
″	۲۵	حقیقی	حقیقتی
۳۳۸	۴	آدم برست	آدم روست
۳۳۹	۱۷	یافتنند	یافتید
۳۴۳	۲۱	شته	گشته
۳۴۶	۵	اورا	آوردو
″	۱۲	مخفی نماید	مخفی نماند
″	۱۲	مرتبه شفاعت	مرتبه شفاعت الهی
″	″	آنحضرت	آنحضرات
″	۲۱	او نه بقوم او	ونه بقوم او

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳۴۷	۵	مقتضی نشید	مقتضی آن نشید
	″	پسندند	پسندید
″	۶	واردارد	وادارد
۳۴۸	۲۳	بدانکه راقم	بدانکه هرچند راقم
۳۵۰	۴	قال انی محمد	قال محمد انی
۳۵۱	۲۰	نمی تواند بود	نمی تواند نمود
۳۵۲	۶	بگردن بلا	بگردن ملا
۳۵۳	۲۲	باچه	یا چه
۳۵۴	۱۴	علی مصفا	عسل مصفا
۳۵۸	۱۷	لبناه	به لبناه
″	۱۹	یشوع	یوشع
۳۵۹	۱۷	هیچ قباحتے ا	هیچ قباحت
۳۶۰	۵	جواز	جواز آن
۳۶۴	۲	خواهم یافت	نخواهم یافت
۳۶۵	۵	باقی ماند	باقی مانند
۳۶۶	۳	مناسب	مناسبت
″	۲۲	مکان دارد	امکان دارد
۳۶۷	۲۴	عیسے دارم	عیسے وآدم
۳۶۸	۲	ساخته	نساخته
″	۲۴	تقسیمی است	نیستی است
۳۷۰	۱۷	باید داشت	باید دانست
۳۷۱	۱	ازمراد وتر	مراد ازوتر
″	۱۶	دهن	ذهن
۳۷۲	۶	نداشته باشد	داشته باشد
۳۷۷	۱۳	ماخودر	ماخوذ
۳۸۰	۷	گناهگاری	گنهگار
۳۸۱	۱۰	ببشرے	بشرے
۳۸۳	۱۶	برآسمان رفتیکه	برآسمان تا وقتیکه
″	۲۱	بکجا	بیجا
۳۸۶	۲۲	مے گفتند	گفتند
۳۹۰	۲۲	گاه	کاه
۳۹۱	۵	امت	این امت
۳۹۲	۱۱	جزا بسمی	[illegible]
۳۹۳	۱۳	بعبادت الله	لعبادت الله
۳۹۶	۲۲	ازان	ازان رو
۳۹۸	۱۳	حیله هنود	حمله یهود
۳۹۹	۱۱	مذکور تحریر نموده اند	مذکور نموده اند
″	۲۳	اقوال او	قول او
۴۰۰	۱۰	بمنه	بمنعه
″	۱۷	گرها	کرگا
۴۰۲	۸	تنگ مایه	تنک مایه
۴۰۳	۲	که این نیز	که این آیه نیز

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۴۰۳	۲	که این نیز	که این آیه نیز
″	۱۱	داخل وایمان	داخل ایمان
″	″	فرحته	فرحقه
۴۰۵	۹	معجزه اینکه	معجزاتیکه
۴۰۷	۲۱	مراد اجنبی	مرد اجنبی
۴۰۹	۱۴	تحریر نمود	تحریر بود
۴۱۱	۱۰	صدرسل	صدر رسل
۴۱۳	۲۳	قرآن زمین	فرق زمین و
۴۱۷	۱۰	بهمان طور	شما نیز بهمان طور
″	۱۲	نه نزد خدا	نزد خدا
۴۱۹	۲	پیش گرفته	بیشتر گیرند
″	″	خالی نساخت	حالی نساخت
۴۱۹	۱۶	جانورے بود	جاری بود
۴۲۱	۱۴	دراحادیث را	احادیث را
۴۲۲	۵	من الظالین	من الضالین
″	۱۱	″	″
″	۲۳	پس انیقدر	پس اینکه این قدر
۴۲۴	۱	تسمیه یافته	تبیین یافته
۴۲۵	۴	حیله وساز	حیله ساز
۴۲۶	۲	رانجا	باینجا
۴۲۹	۹	علیک علی امیر حرج	علیک حرج
۴۳۱	۱۲	ثانی مرتبه	تالی
″	۱۶	ازرواج	ازواج
″	۲۰	مسلمانان آنوقت	مسلمانان وغیره آنوقت
۴۳۳	۲	ملکه	مگر
″	۵	لعبدابدا	لعبده ابدا
۴۳۸	۱۷	خداوندی	خداوندی را
۴۴۰	۱۰	دعوت نمودی	عورت نمودی
″	۱۷	لستم	باب لستم
۴۴۲	۱۹	ساختند	مے ساختند
۴۴۳	۲۳	بجا آدم	ابجا آدم
۴۴۸	۴	ام میشود	امر میشود
″	۱۲	زیرکوه است	زیرگاه است
″	۲۴	درمقابل چیزے	درمقابل آن چیزے
۴۵۳	۱	تبوراه	سپوراه
″	۲	″	″
″	″	دختر	دختر خود
″	۱۱	جوہم	[illegible]
″	۲۳	بکوت	بکوث
۴۵۴	۱۵	دوگشته	چون یهود گشتیم
″	۱۷	اونشرع	ونشرع
۴۵۵	۶	نماز وبیت الاعداد	نماز به بیت المقدس

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۴۵۵	۶	نشو وبرطرف	نشو ر برطرف
۴۵۶	۴	حضرت نبوی	حضرت نبوی را
″	۱۷	نبوقتباع	نبوقتباع
″	۱۸	عاقبت کار	عاقبته کار
″	۲۴	سوءد	برعوسود
۴۵۸	۴	حمله طالیف	حمله طائف
″	۵	اینجمله	این جمله
۴۶۰	۴	مصروساه	مقرومعاد
″	۵	بداخلاق ز	بداخلاق تر
″	۷	پیغمبران	پیغمبری
″	۲	بعثت به شبوت	بعد شبوت
″	۱۲	تمامتر شد	تمامتر باشد
″	۱۶	قسرار دار	قرار داد
″	۱۷	سلالت	سلامت
″	۲۲	فرورو	فرو روند
۴۶۱	۲	میشده دریغ	میشده دران دریغ
۴۶۲	۱	بدوازه	بدروازه
″	۳	که این خنجر [illegible]	که این خنجر واین خنجر
″	۱۴	تنگ رشته	تنک رشته
۴۶۳	۲۳	درکتاب خود	درکتاب خود گوید
۴۶۴	۱۲	معاویه	معاویه ملعون
۴۶۵	۲۴	بیارلشکر	بیاری لشکر
۴۶۷	۶	چندین	جنبیدن
۴۶۸	۹	جبرکس	جبرکسے
۴۶۹	۷	بنیان	بنیان شاه
″	۱۰	وادول خارجه	ودول خارجه
۴۷۰	۳	ایمان ایمان	ایمان
″	″	بربادرودا	بربادرود
″	۱۰	جهادنمود	جهاد نمودن
۴۷۱	۶	ارهاص	ازارهاص
″	۱۲	البته غنیمت زنان میکردند دیگر آنکه برای چهار زن	البته غنیمت باشد
″	″	زیاده	اززیاده
″	۳	چهارزن هم شرائط	چهارزنان میکردند دیگر آنکه برای چهار زن هم شرائط
″	۲۴	قرآن	درقرآن
۴۷۳	۱۸	ایزدی شد	ایزدی باشد
″	۲۱	درباب ا۵	درباب ۵
″	″	دینه	دیثیه
″	۲۵	بالیتاد رسبب	بالیتاد وسبب
۴۷۶	۱۲	دعوی مدر	دعوی بدر
″	۲۵	شده است هم	هم شده است

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۴۷۸	۷	نشنیده	نشنید
۴۷۹	۱۳	هرلت	برلت
۴۸۱	۱۰	اشته	باشند
۴۸۲	۲	ابابت	آبایت
۴۸۴	۳	التماس او	التماس او
″	۱۹	اسلام	ازاسلام
۴۹۱	۷	خال مینماید	حالی مینماید
″	۱۵	اتفاق آنحضرت	باتفاق آنحضرت
۴۹۴	۵	دعوی آن [illegible]	دعوی آن سیده
۴۹۶	۲	موافق مصنف	موافق معنی مصنف
۴۹۷	۱۱	وتماشامیدارد	تماشامیدارد
۴۹۸	۱	اصرار	اسرار
″	۱۱	مردم اختیار دارند	اختیار دارند
″	۱۲	مشرک	شرک مشرک
″	۵	درین	دین
۵۰۳	۴	ایام زمان	امام زمان

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۵۰۴	۶	لارزمان	ملازمان
″	۱۶	سهمی	تهمی
۵۰۹	۲۳	ددرساخته	ردساخته
۵۱۲	۱۳	زهره ویارلے	زهره ویاراے
۵۱۲	۶	سوره یس	سوره یس [illegible]
″	۱۸	برهم میسازند	برهم میزنند
۵۱۴	۲۴	ازدکوفه	وازکوفه
″	۲۵	لبقیه ازعداوت	لبقیه ازعداوت
۵۱۵	۱۸	نزدل	نزول بلا
۵۱۷	۱۷	ومسیح فرزند خدا	ونه مسیح فرزند خدا
۵۲۱	۸	لنزاه	لنزیة
۵۲۳	۱۳	نداخته	انداخته
۵۲۷	۲۳	نسبت نامه	نسب نامه
″	۲۴	″	″
۵۳۰	۲۳	موعود یابد	موعود نباید
۵۳۱	۱۷	دازتو	که ازتو

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۵۳۱	۲۴	اوررادی	اورارادی
۵۳۳	۹	ربرنسیت	روزسبست
۵۳۵	۵	نبقودیس	منقودیس بود
″	۱۶	خواهد شود	خواهد شد
″	۱۸	آیند	آید
۵۳۷	۲۳	اختلافے دارد	اختلافے میدارد
۵۴۱	۲۲	رهم پیشه	هم پیشه
۵۴۲	۴	والدا	والا
۵۴۴	۵	سے آنها	با آنها
″	″	این	این امر
۵۴۵	۱	لعنت	لعنت شرعیت
″	۲۴	ورس ۱۳	ورس ۳
۵۴۷	۱	نفقتران	نفقیران
″	۱۳	کشچکیان	کشکپیان
″	۱۵	″	″
″	۲۵	بگردیده	گردیده

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۵۴۸	۱۳	آوراوند	آوروند
″	۱۷	خداونده اش	خداوندش
″	۲۴	ماورا	ماورا
۵۵۰	۹	بتوصه	بتوبه
″	۱۳	سعنمون نیور	مضمون زبور
″	۲۵	چراگفتی	هرلسبتی
۵۵۱	۱	برسه	نرسد
″	۹	وزدی کن	وزدی مکن
۵۵۲	۳	مثل	میل
۵۵۵	۱۰	میخورد	نمی خورد
″	″	ازرسا	ازرسالت
۵۵۷	۲۰	گروزین	گرودتین
۵۵۹	۲۲	واداد	وادارد
۵۶۰	۱۷	برخود عزم خود	[illegible]

۲		
۳		
۶		
۳۰۴		
۳۰۵		
۳۰۷		
۳۰۸		
۳۰۹		
//		
//		
۳۱۰		
//	[illegible]	
۳۱۱	[illegible]	
۳۱۳	۹	
۳۱۶	۰	
//	۵	
//	۲۲	
۳۱۸	۱۸	
۳۲۱	۵	
۳۲۲	۷	
۳۲۳	۲۳	
۳۲۵	۱۶	
۳۲۶	۲۱	
۳۲۷	۱۹	
۳۳۰	۸	
۳۳۱	۵	
۳۳۲	۱۱	
۳۳۳	۱۰	
//	۱۲	ده
//	۱۴	پیر
۳۳۵	۲۵	مبـ
۳۳۶	۲	با
//	۶	صر
//	۲۵	حق
۳۳۸	۴	آدم
۳۳۹	۱۷	یافت
۳۴۳	۲۱	ت
۳۴۶	۵	او
//	۱۲	مخفی
//	۱۲	مرتبه‌شفا
//	//	آنحضر
//	۲۱	اونه‌بقو